بر آمدے و قیام و قرائت و رکوع آنجا کردے و نزد سجده هم بطریق اول فرود آمدی و سجده کردی خلاصه در تمام نماز برین نهج بودے
چنانکه در صحیح بخاری و مسلم از سهل بن سعد الساعدی حدیثی باین مضمون آمده است و در صحیح مسلم در آخر حدیث میگوید که آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا ایها الناس من این را برای آن کردم تا اقتدا کنید بمن و بیاموزید نماز مرا و مصنف اینچنین نقل میکند که

گاه بر منبر بر آیت سجده آمدے از منبر فرود آمدے و بر زمین سجده کردے و باز بر منبر رفتی و این واقعه مگر در وقتی دیگر بوده و این صحیح شده باشد
و با وجود آن مراد ازین مقصود نیست مگر آنکه خوانده باشد آیت سجده را در نماز [illegible] یا تاویل آنکه سجده تلاوت در حکم نماز است یا [illegible] اگر از
جمعه باشد [illegible] والله اعلم [illegible] و شاید که ایستادن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بر پایه اول [illegible] و اگر بر پایه سوم هم بوده
[illegible] نباشد و اگر باشد شاید که منسوخ بوده والله اعلم

و یکبار دو دختر از بنی عبد المطلب با یکدیگر در جنگ و مصارعت بودند و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نماز بود چون نزدیک
صلی الله علیه و آله و سلم شدند ایشان را بهر دو دست بگرفت و از یکدیگر جدا کرد این نیز بجهت شفقت و رحمت بر خلق بود یا بوجه اصلاح
ذات البین از امور خیر و بدانکه قول مصنف که گفت ایشان را بهر دو دست گرفت اشارت است بکثرت فعل و مبالغه است در آنکه
با وجود آن این فعل از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بوجود آمد و تحقیق آنست که بر تقدیر تفسیر عمل کثیر بما یحتاج الی الیدین مراد آنست
که بجهت این عادت آن عمل جز بدو دست نباید اگر درین صورت فرضا آنرا بیکدست کند نیز مفسد است مثل تعمم و تقمص و تسرول و رمی از قوس
و آنچه محتاج بیکدست است قلیل است اگرچه اتفاقا بدو دست کند مثل حل سراویل و لبس قلنسوه و نزع آن [illegible] پس آنکه در هم
[illegible] از یکدیگر جدا ساختن محتاج بدو دست نیست و آنرا بیکدست توان کرد اگرچه اتفاقا بدو دست وقوع یافته باشد یا آنکه تفسیر
عمل کثیر بآنچه [illegible] کرده اند و مختار نیز در بعض آنست که سه فعل متوالی کثیر است و ما دون آن قلیل و تفسیرهای دیگر نیز دارد و آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم در نماز بسیار گریستی از مطرف بن عبد الله از پدرش آمده که گفت آمدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله و سلم و وی نماز
میگذارد و جوف وی را آوازی بود چون آواز دیگ یعنی که جوش میکند یعنی گریه میکرد و در روایتی آمده که دیدم او را که نماز میگذارد
و در سینه وی آوازی بود مثل آواز آسیا از گریه روایت کرد روایت اول را احمد در مسند و نسائی در سنن و ترمذی در شمائل و روایت دوم را
ابو داود در سنن و در فقه حنفی مذکور است که انین و بکا اگر بآواز نبود اصلا مفسد نیست و اگر بآواز باشد پس اگر نه از جهت امر آخرت باشد
بلکه بعلت وجعی یا مصیبتی دنیاوی باشد مفسد بود و اگر از جهت امر آخرت بود از خوف و رجا و رهبت و رغبت آن نیز مفسد نبود بلکه دلالت
بر زیادت حضور و خشوع دارد چنانچه در حدیث مطرف از پدرش آمده و امام محبوبی از ابی یوسف روایت کرده که بکا بصوت از جهت امر آخرت
اگر نگاهداشتن آن طاقت دارد مفسد بود و اگر نتواند نگاهداشت مفسد نیست کذا ذکره الشمنی و گاه حاجت تنحنح کردی و لهذا فقها تنحنح
بلا عذر را مفسد صلوٰة داشته اند و اگر بعذر بود مفسد نه و عذر رواجیت آنست که مضطر بود و ممکن نبود احتراز و اجتناب از آن [illegible] باشد یا بعلت
مرض بود پس در حکم عطسه و آروغ بود و بر همین حمل کرده شده است قول ابی یوسف در انین و بکا نزد عدم امکان احتراز از وی و اگر برای
تحسین صوت کند نیز مفسد نیست و اگر مقتدی تنحنح کند تا هدایت و تنبیه کند امام خود را یا کند مصلے آن را تا بداند دیگری را که در نماز است
فاسد نمیگردد نماز او کذا ذکره الشمنی و نیز گفته که مراد به تنحنح آنست که بوے حروف پیدا گردد و در هدایه نیز همچنین است و گاهی در پای نماز
گذاردے و غالب احوال این بود و گاهی با نعل نماز گذاردے چنانکه ابو داود از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده آورده که گفت
دیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که نماز میگذارد پای برهنه و نعل پوشیده و بخاری و مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از سعید

بن زید آورده اند که گفت پرسیدم انس بن مالک را آیا بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که نماز میگذارد در نعلین خود گفت نعم واگرچه
این رخصت ست ولیکن گاهے برای اظهار مخالفت با یهود امر میکرد اصحاب را بدان و میفرمود صلوا فی نعالکم نماز گذارید در نعلینهاے
خود خلافا للیهود از برای اظهار مخالفت با یهود واین حدیث را در جامع الاصول از ابی داود از شداد بن اوس باین لفظ آورده
که فرمود خالفوا الیهود فانهم لا یصلون فی خفافهم ولا فی نعالهم مخالفت کنید یهود را که ایشان نمیگذارند نماز در موزهاے خود ونه در
نعلهای خویش واز موطا حدیث ابی سعید خدرے آورده که یکبار آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم با صحابه نماز با نعلین میگذارد
پس هم در نماز نعلین را برآورد و بجانب یسار خود بنهاد صحابه نیز بموافقت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم برآوردند چون فارغ
شد از نماز فرمود چرا برآوردید شما نعلین پای را از پای خود گفتند یا رسول الله ترا دیدیم که برآوردی ما نیز بمتابعت تو برآوردیم فرمود
من خود از آن جهت برآوردم که جبرئیل مرا خبر داد که در آنها نجاستے بود و فرمود چون بیاید یکی از شما در مسجد باید که نظر کند اگر ببیند
در نعلین خود قذر و پلیدے مسح کند آنها را بزمین و بگذارد نماز در آنها اخرجه ابوداود عن ابی هریره و نیز از ابی هریره آورده که
گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون بگذارد یکے از شما نماز باید که نه نهد نعلین خود را بجانب یمین خود ونه بجانب یسار
خود تا یمین دیگرے واقع نشود و ایذا نکشد آنکس مگر آنکه در جانب یسار او کسی نبود و باید که بنهد در میان دو پای خود یا بگذارد
نماز هم در نعلین و آورده اند که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم روز فتح نماز گذارد و نعلین را در یسار خود نهاد و گاه در یک جامه
گذاردے و گاه در دو جامه و اگر در یک جامه گذاردے اشتمال و توشح کردے و دیگران را نیز امر میکرد بآن و معنی اشتمال و توشح والتحاف
که در احادیث واقع شده است آنست که مخالف میکرد طرفین ردا با این صورت که آن طرف ثوب که بر دوش راست میگرفت
از زیر دست چپ می برآورد و آن طرف که بر دوش چپ ست از زیر دست راست بعد از ان می بست طرفین را بر سینه
و گاهی که ردا عریض باشد احتیاج به بستن نباشد و اخبار و آثار صحیحه در باب صلوٰة در ثوب واحد بسیار واقع شده و شخصے از آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم پرسید آیا بگذاریم نماز در ثوب واحد یا رسول الله فرمود آیا هست هر کدام از شما را دو ثوب ابوداود و نسائی
از سلمة بن الاکوع آورده که گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که من مردی ام که شکار میکنم آیا بگذارم نماز در یک پیراهن
فرمود نعم ولیکن تکمه کن آنرا یعنی ببند جیب اورا اگرچه بخار باشد چه اگر جیب واسع بود احتمال کشف عورت نزد رکوع و سجود دارد
و آنکه گفت من مردے ام که شکار میکنم بجهت آن گفت که شان صیاد تخفیف ثیاب ست در دویدن بدنبال شکار کذا فی بعض الشروح
و از ابی هریره پرسیدند آیا بگذارد مرد نماز در ثوب واحد گفت نعم گفتند تو میگذاری گفت میگذارم با وجود آنکه جامهاے من
بر مشجب ست و مشجب بکسر میم و سکون شین معجمه و فتح جیم چوب سه پایه که بر وی جامها بنهند محمد بن المنکدر گوید که دیدم جابر را که نماز
میگذارد در ثوب واحد و گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که میگذارد نماز در ثوب واحد و در صحیح بخاری آورده که جابر را دیدند که
گذارد نماز در یک جامه بر بدن خود پیچیده و حال آنکه جامهاے او بر مشجب نهاده بود یکی گفت نماز گذاردی در یک جامه با آنکه جامهاے تو نهاده است
گفت گذاردم تا ببیند مرا جاهلی مثل تو و در روایتی تا ببیند مرا احمقی مثل تو و بدانند که نماز گذاردن در یک جامه درست ست و گفت کدام
یکے را از ما دو جامه بود در عهد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و احمد از ابی بن کعب آورده که گفت نماز گذاردن در ثوب واحد سنت ست میکردیم
ما با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و هیچکس بر ما عیب نگرفتی پس ابن مسعود گفت این بر تقدیری بود که در ثیاب قلتی بود و چون توسیع کرد
حق تعالی نماز گذاردن در دو ثوب ازکی و اولی بود و مثل قول ابن مسعود از عمر نیز آمده و بالجمله نزد احتیاج هر چه یافته شود همانست و اما بر تقدیر
وسعت زینت و تجمل در لباس در حالت نماز محمود است و نماز در ثوب مهنه که در خانه به پوشند و پیش عظما و اکابر بآن نروند مکروه است اذا کفر

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قنوت در نماز صبح گاہ خواندے وگاہ ترک کردے این حکم سابقاً گذشتہ است واعادہ وتکرار آن نہ از وجہے
ظاہر نیست مگر از جہت توطیہ تفصیل مذہب محدثین کہ اینجا میکنند چنانکہ میگوید اہل حدیث میگویند خواندن قنوت در نماز صبح سنت است
وترک آن ہم سنت است از جہت ثبوت فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر ہر دو وجہ احیاناً خواند واحیاناً ترک کرد چنانکہ سابقاً
گذشت ومع ہذا یعنی باوجود آنکہ نزد اہل حدیث سنت فعل احیاناً وترک احیاناً است ایشان بر کسی کہ بر آن مواظبت نماید چنانکہ اکثر اصحاب
شافعی انکار نمیکنند وآن را بدعت نمی شمرند وفاعل آن را مخالف سنت نمیخوانند وہمچنین بر ترک آن چنانکہ مذہب امام ابوحنیفہ واحمد
در قول مشہور است بدعت نمیدانند وتارک آن را مخالف سنت نمی خوانند با آنکہ ظاہر چنان نماید کہ ہر دو شق را کہ مواظبت بر فعل ومواظبت
بر ترک است بدعت شمرند زیرا کہ سنت نہ چنین است بلکہ عدم مواظبت است بر احد الجانبین گویا کہ میگویند بتقدیر فعل منع از ترک نکرد
ونزد ترک منع از فعل نفرمود ہر دو جائز داشت پس نمیگویند کہ یکی ارجح واحسن است بلکہ میگویند من قنت فقد احسن ومن ترک فقد احسن
ہر کہ بخواند قنوت در نماز صبح ہم نیک کرد وہر کہ نخواند ہم نیک کرد در جامع ترمذی میگوید کہ مذہب سفیان ثوری ہمین نہج است
ودلائل از طرفین بسیار اما چون مقصود این جا بیان طریقہ ثبوت است نہ تحقیق مذاہب فقہا بر آن اقتصار کردہ میشود وطریقہ ثبوت
چنانچہ مختار مصنف است فعل احیاناً وترک احیاناً است پوشیدہ نماند کہ سابقاً معلوم شد کہ قنوت خواندن آن حضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم چہ در نماز صبح وچہ در فرائض دیگر بسببی از اسباب بود کہ دعا میکرد بر جماعہ وآن در اوقات مخصوصہ بود در ابتدا بعد از آن ترک گشت
وآن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وخلفای اربعہ بعد از آن نخواندند والتزام آن ومواظبت بر آن بعد از آن بدعت است واین
مذہب امام ابی حنیفہ رحمۃ اللہ علیہ است فافہم **فصل در نسیان رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در نماز** بدانکہ
سہو ونسیان بر حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در اقوال در آنچہ متعلق است باخبار وابلاغ جائز نیست باتفاق اما در افعال
چہ در نماز وچہ در غیر آن اختلاف است کہ جائز است یا نہ ومختار نزد اہل حق جواز اوست ودر حقیقت آن متضمن حکمت بالغہ الٰہی ومنشاء
است در باب علیت تشریع احکام ودریافت سعادت اقتدا بہ پیغمبر علیہ الصلوۃ والسلام چنانکہ میگوید از جملہ شرف ونعم حق تعالی
بر امت محمدی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یکی این بود کہ گاہی پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در نماز سہو کردے تا امت اقتدا بآنحضرت
نمودے در آنچہ تشریع کردہ اشارت کرد بآنکہ مجرد تشریع حکمت نیست در سہو ونسیان آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم زیرا کہ تشریع
بیان ممکن است چنانکہ گفتی ہر کہ سہو کند سجدہ سہو بر وے لازم آید چنانکہ در صورت شک بیان فرمود لیکن این نکتہ با ضمیمہ دریافت
سعادت اقتدا تام است وگاہ سہو یعنی در وقت سہو میفرمود انما انا بشر مثلکم نیستم من مگر آدمی چنانچہ شما آدمیانید انسی فراموش
میکنم کما تنسون چنانچہ نسیان میکنید شما فاذا نسیت پس چون نسیان کنم فذکرونی پس یاد دہید مرا رواہ البخاری ومسلم
عن ابی مسعود والقاے حصہ تشریعیہ واحکام جبلیہ در آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بجا ہمیشہ خاص است کہ کمالی مخصوص
بجہت حقیقت محمدیست محققان گفتہ اند کہ ظہور سلطان ربوبیت وقیام نوامیس الوہیت اقتضای آن کرد کہ آن حضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم را بر حد عبودیت کہ اشرف اوصاف واجل محاسن اتصاف است واقف گردانیدہ او صفات عبودیت بروے
اجرا نمود چنانچہ گفت اجوع یوماً واشبع یوماً وفرمود آکل کما یاکل العبد واجلس کما یجلس العبد وبکاے آن حضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم وحزن قلب در موضع عملین بر فوت واد از این باب است وظہور احکام سہو ونسیان نیز داخل این است با تضمن وے
حکمت تشریع واقتدا او بپیغمبر مود چنانکہ در موطا آوردہ انما انسی او انسی شک از راوی است یعنی از باب افعال است یا تفعیل
و بہر تقدیر بہ صیغہ مجہول است لاسن بر صیغہ معلوم متکلم از باب نصر ینصر کذا فی الشرح یعنی مرا فراموش کردن میدہند تا سنت گردانم

انچه در جبر و جزاء آن شروع کرد اکنون شروع در بیان مواضع سهو میکنند که از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نماز واقع شده
اول سهو از قعدهٔ اولی در صحیحین که حدیث از عبد الله بن بحینه ثابت شده در یک حدیث مبهم واقع شده که گذارد رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم دو رکعت از بعض نمازها پس برخاست و ننشست و ایستادند مردم با وی چون تمام کرد نماز خود را و منتظر
بودیم سلام دادن را تکبیر گفت پیش از سلام و دو سجده کرد نشسته و در حدیث دیگر ذکر نماز ظهر بتعیین وقوع یافته باین لفظ
که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ایستاد بعد از دو رکعت ظهر و ننشست بعد از انها چون تمام کرد نماز را دو سجده کرد بعد
سلام داد و در روایتی آمده که دو سجده کرد و تکبیر گفت برای هر سجده نشسته پیش از آنکه سلام گوید و سجده کردند مردم با وی
بجای انچه فراموش کرد از جلوس لفظ صحیحین در باب سجود سهو اینست و مصنف همچنین روایت میکند که در نماز ظهر بود و در تشهد
اول شروع نکرد و برخاست صحابه تسبیح گفتند اشارت فرمود بدست که برخیزید و چون تشهد دوم تمام کرد دو سجده کرد بعد از آن
سلام داد ذکر تسبیح صحابه و اشارت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حدیث صحیحین که درین باب مذکور شده نیست و شیخ
ابن حجر در فتح الباری میگوید که ضحاک بن عثمان و ابن خزیمه این زیادت آورده اند که فسبحوا به فمضی اما آنکه مصنف میگوید
اشارت فرمود بدست که برخیزید در هیچ طریق نیافتیم و شیخ ابن حجر که استیعاب و استیفاء تعدد طرق عادت وی دارد ذکر
این زیادت را در طرق صحیحین نیاورده و در جامع الاصول نیز از کتب سته طرق و روایات متعدده آورده و این زیادت را
ذکر نکرده مگر در نظر مولف در بعض طرق و روایات آمده باشد و در کلام مصنف ذکر تکبیر نیست با آنکه در صحیحین هست چنانچه نقل
کردیم و ازین حدیث معلوم شد که طریق قیاس آنست هر کسی که فراموش کند از نماز چیزی را که رکن نماز نبود چنانچه قعدهٔ اولی که
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فراموش کرد دو سجده کند سهو را و نیز معلوم شد که بعد از آن رجوع در رکن کرد چنانچه آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم برکعت ثالثه برخاست رجوع نکند بانچه فراموش کرده بود چنانچه قعده که در صورت مذکور فراموش کرد و فقها
گفته اند درین صورت که اگر بقعود نزدیک باشد رجوع کند و اگر بقیام نزدیک بود رجوع نکند و حد نزدیکی بقعود بعدم رفع رکبتین است
از زمین و چون رکبتین از زمین برداشت نزدیک شد بقیام و بعض گفته اند بعدم استوا و انتصاب نصف اسفل و چون نصف اسفل مستوی
شد قریب شد بقیام کذا فی الکافی و در شرح کنز میگوید که بنشیند مادام که بر راست نه ایستاده است کذا قال الشمنی و حدیث مغیرة بن
شعبه که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون بایستد امام در دو رکعت اگر پیش از آنکه برابر راست بایستد بیاد آید باید که بنشیند
و اگر راست ایستاده نه نشیند و دو سجده سهو کند رواه ابو داود و ابن ماجه دلیل این قول است و اما آنچه روایت کرده شده است که آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم راست ایستاده صحابه تسبیح گفتند پس رجوع کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بقعود و در روایت دیگر آمده که رجوع نکرد محمول است
بر آنکه در روایت اول قریب بقیام بود و عدم آن کذا قال الشیخ ابن الهمام و نیز معلوم شد که بعد از سجود سهو تشهد نیست چه اگر میبود مذکور میشد
زیرا که مقصود بیان تمام چیزی است که بسهو واجب گردد و بخاری بابی جدا عقد کرده و گفته باب من لم یتشهد فی سجود السهو و گفته
تسلیم کردند انس و حسن و تشهد نکردند و قتاده گفت تشهد نکند بعد از سجدهٔ سهو بعد از آن حدیث ذو الیدین سوق کرده از ابی هریره
که در وی ذکر تشهد نیست چنانکه مذکور گردد و در آخر باب گفته که گفته شد با ابن سیرین آیا در سجدهٔ سهو تشهد باشد گفت در حدیث
ابو هریره تشهد نیست انتهی و ازین قول ابن سیرین ظاهر میشود که در غیر روایت ابی هریره تشهد هست و ترمذی گفته است
اختلاف کرده اند اهل علم در تشهد بعد از سجدتی السهو بعض گویند تشهد و تسلیم هر دو هست و بعض گویند تشهد نیست و لیکن
تسلیم هست و مذهب احمد و اسحق آنست که اگر سجده پیش از سلام کند تشهد نیست انتهی و قول بعض مالکیه و شافعیه نیز همین است

و اصح نزد شافعیه آنست که تشهد بعد از سجده سهو مسنون نبود و بعضی از ایشان گویند صحیح آنست که هست و بعض گویند که قول
به تشهد نزد وی مبنی بر قول قدیم اوست و در مذهب امام ابوحنیفه رحمه الله تشهد ثابت است و تمسک ایشان بحدیث عمران
بن حصین ست که گفت نماز گذارد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بصحابه پس سهو کرد پس دو سجده کرد پس تشهد خواند و سلام
داد رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب ولیکن مسلم نیز از عمران بن حصین آورده و در وی ذکر تشهد نکرده و گویند
یکی از رواة حدیث ترمذی متفرد ست بزیادت تشهد با مخالفت بقیه رواة با وجود کثرت او حفظ و اتقان ایشان پس
این حدیث شاذ باشد و بعضی از شافعیه که قائلند به تشهد بحدیث ترمذی تمسک نموده اند و او را طرق بسیار است که بحد
حسن رسانیده و حاکم گفته که وی صحیح ست بر شرط شیخین و نیز تمسک حنفیه درین باب بحدیث ابن مسعود ست که ابوداود
و نسائی آورده که گفت گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون باشی تو در نماز پس شک کنی در سه یا چهار و اکثر ظن
تو بر چهار ست تشهد خوانی پس سجده کنی نشسته پیش از آنکه سلام دهی پس تشهد خوانی و سلام دهی و در فتح الباری گفته
که این حدیث از مغیره نزد بیهقی نیز آمده و در اسناد هر دو ضعف ست و گفته که این هر سه حدیث باجتماع بالغ درجه حسن میگردد
و گفته که نزد ابن ابی شیبه از ابن مسعود بصحت رسیده است بعد از ان اختلاف ست در حنفیه که پیش از سجده سهو
دو سلام دهد یا یک سلام مذهب جمهور ایشان آنست که یک سلام دهد و فخر الاسلام گفته که این یک سلام را مقابل وجه گوید
و بانحراف حاجت نیست چه مقصود مجرد تحلیل ست و شمس الائمه و غیر وی برانند که دو سلام دهد و مختار صاحب هدایه نیز
همین ست زیرا که معهود در نماز دو سلام ست پس آنچه مذکورست منصرف بدان بود و آورده اند که صدر الاسلام که برادر
فخر الاسلام ست او را در قول بسلام واحد نسبت به بدعت میکرد و فخر الاسلام گفت که امام محمد در کتاب اصل اشارت
بدان کرده است پس بدعت نباشد کذا فی شرح ابن الهمام و شمنی گفته که در محیط گفته که اصوب آنست که یک سلام دهد
زیرا که سلام اول برای تحلیل ست و ثانی برای تحیت و این سلام برای تحلیل ست پس ضم ثانی بوی عبث باشد انتهی و نیز
اختلاف ست که درود و دعا که در تشهد اخیرست در تشهدی ست که پیش از سجده سهوست یا در تشهدی که بعد از وست
اختیار کرخی همین ست که بعد از وست و در هدایه گفته صحیح همین ست چه محل درود و دعا تشهد اخیر ست و بحقیقت تشهد اخیر
همان ست که بعد از سجده سهوست و در بعض شروح هدایه گفته که صواب آنست که در اول بخواند و طحاوی گوید در هر دو بخواند
زیرا که هر دو در آخر نماز اند کذا قال الشمنی و در شرح ابن الهمام گفته که قول طحاوی احوط ست کذا فی فتاوی قاضی خان انتهی
ثانی سهو از وی در رکعت اخیر بعد از قاعده اولی چنانکه مصنف میگوید و در یک نوبت دیگر در رکعت دوم از نماز پیشین یا
پسین بشک راوی ست سلام داد و سخن گفت و بعد از ان یاد کرد و اتمام فرمود باداء دو رکعت اخیر که فراموش کرده بود و بعد از
سلام دو سجده کرد و میان دو سجده تکبیر گفت چنانکه پیش از سجده اولی تکبیر گفته بود چنانکه از حدیثی که آورده شود معلوم گردد
و تخصیص تکبیر میان دو سجده نه که چندان وجه ندارد و بعد از سجده یعنی سجده سهو که دو سجده باشد و اطلاق سجده بلفظ افراد
بر سجدتین سهو شایع ست یا مراد سجده اخیر ازین دو سجده است دیگر بار سلام داد و مراد این حدیث را حدیث ذوالیدین گویند
و تمام قصه باختلاف الفاظ آنست که ابن سیرین از ابی هریره روایت میکند که نماز گذارد با ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
یکی از دو نماز عشی را که ظهر ست یا عصر و عشی از زوال شمس تا غروب را گویند و در بعض روایات بخاری همچنین واقع شده که
احدی صلوتی العشی و در بعض الظهر و العصر و در بعض ظهر بتعیین وارد یافته و در روایت مسلم احدی صلوتی العشی

الا الظهر واما العصر ابن سیرین گفت که ابوهریره تعیین گفته بود من فراموش کردم و در بعض روایات آمده که گفت غالب
ظن آنست که نماز عصر بود و بعضی گویند که شک از ابی هریره است و تعیین او که در بعض روایات آمده باعتبار غلبهٔ ظن است
پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم دو رکعت گذارد و سلام داد و برخاست وآمد بچوبی که در مقدم مسجد و در روایتی بچوبی که
در قبلهٔ مسجد بود و در روایتی بچوبی که معروض بود یعنی بعرض نهاده شده در مسجد و در روایتی بر خشبه که در قبلهٔ مسجد بود پس
تکیه کرد بر وی گویا که وی در خشم است و نهاد دست راست را بر دست چپ و در آورد انگشتان خود را در یکدیگر و در بعض روایات
نهاد رخسار راست خود را بر پشت کف دست چپ و بیرون آمدند سرعان قوم از ابواب مسجد یعنی مردمی که پیشتر از مردم دیگر
برآیند عادت داشتند بجهت کاری که توقف نمیکردند برای ذکر و دعا بعد از نماز پس مردم با یکدیگر گفتند که آیا نماز کوتاه شد
یعنی چهار رکعت منسوخ شده و در بدل آن دو رکعت مشروع گشت و در میان این قوم ابوبکر و عمر نیز بودند هیبت و عظمت
حضرت نبوت مانع ایشان شد که بپرسند و انتظار آن بردند که شاید دیگری بپرسد و مردی بود که او را ذوالیدین میگفتند
حرص علم و تعلم احکام دین او را بر این داشت که جرأت کرد و گفت آیا کوتاه شد نماز یا رسول الله یا نسیان کردی فرمود که
هیچ کدام ازین دو که تو میگوئی نبود نه نسیان کردم و نه کوتاه شد نماز پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم روی بقوم آورد
و پرسید آیا این چنین است که ذوالیدین میگوید گفتند نعم یا رسول الله و در روایتی گفت ذوالیدین بلی قد نسیت یا رسول الله
بعد از آن روی بقوم آورد و در روایتی فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کل ذلک لم یکن پس گفت ذوالیدین بعض ذلک
قد کان پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیش رفت و گذارد از نماز آنچه مانده بود پس سلام داد و تکبیر گفت و سجده کرد
مثل سجده که در نماز میکرد یا درازتر از آن پس برداشت سر خود را و تکبیر گفت پس تکبیر گفت و سجده کرد مثل سجده که در نماز میکرد یا درازتر
پس برداشت سر خود را و تکبیر گفت پس پرسیدند ابن سیرین را که پس سلام داد گفت من از عمران بن حصین چنین شنیده ام که گفت
پس سلام داد این مضمون حدیث صحیحین است سیوطی که صاحب مشکوة و زرکشی آورده اند و شراح را در بیان علوم این حدیث
کلام طویل است و شیخ ابن حجر عسقلانی در فتح الباری استیفای آن کرده اگر آن همه را نقل کنیم سخن دراز گردد اما دو سخن از آن
شناسیست که بیاد کنیم یکی آنکه قول آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود هیچ کدام ازین دو نبود یا فرمود نه کوتاه شد نماز
و نه فراموش کردم چه این اخبار است بر خلاف واقع و اجماع کرده اند بر عدم جواز سهو در اقوال اخبار و خلاف در افعال است
و جواز آن نیز بر تقدیریست که همین شود نسیان بدون آن و تقریر کرده نشود بر آن دیگر سخن در وقوع تکلم از آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم و افعال دیگر منافی صلوة با اتمام صلوة بعدم استیناف آن و جواب از اشکال اول بعضی میگویند که عدم جواز نسیان
در اقوال اخباریست که متعلق بتبلیغ شرایع و وحی است نه در جملهٔ اخبار و این قول ضعیف است چه اخبار بخلاف واقع کذب است
و منقصت که واجب است تنزیه ساحت عزت وی صلی الله علیه وآله وسلم از آن و معلوم است بیقین یا دست صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در
مبادرت بتصدیق اقوال و تلقی جمیع اخبار وی صلی الله علیه وآله وسلم در هر باب که باشد و در هر چیز که بود و مذهب جمهور علما این است و ایشان
تاویل کنند این قول را که فرمود فراموش نکرده ام و هیچ کدام از آنها نبود بآنکه مراد این است که در اعتقاد من چنین است نه در نفس الامر
و این خبر صادق است بلا شبهه یا کنایت است از عدم شعور پس گویا گفت شعور ندارم و این صادق است و بعضی گویند نفی نسیان کرده نه سهو
این قول مبنی است بر فرق میان سهو و نسیان و گویند که نسیان غفلت و آفت است و سهو شغل قلب است و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سهو
در نماز میکرد اما از آن غافل نمیشد و مشغول میگردانید او را از حرکات صلوة مشغولی بالصلوة نه غفلت از آن گفته اند این فرق نیست

بسوی تحویل ست کذا فی فتح الباری و بعد از تسلیم فرق این توجیه باطل ست و در ابطال آن قول ذو الیدین بلی قد نسیت و
تقریر آن حضرت او را درین قول کافی ست و نیز فرموده انما انا بشر مثلکم انسی کما تنسون و بعضے گویند که قول لم انس محمول ظاهر
و حقیقت خود ست گویا که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تعمد کرد این فعل را درین صورت تا واقع شود تشریع بالفعل که بجهت بودن او
ابلغ از قول و این سخن نیز چیزی نیست زیرا که قول تعمد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در غایت بعد ست و نیز بودن آن ابلغ
از قول محل بحث ست بلکه قول ابلغ از فعل ست چنانکه در محل خود مقرر شده است و بعضی گویند که مراد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
از لم انس آنست که من فراموش نکرده ام بلکه مرا فراموشی میدهند و مقصود احتراز ست از اطلاق این لفظ چنانچه در حدیث دیگر
از بخاری و مسلم از ابن مسعود آمده است که باید نگوید یکی از شما فراموش کردم فلان آیت را بلکه گوید فراموش گردانیده شد
مرا آن آیت و اکثر این اجوبه تکلفات ست و اقرب آنست که گفته شود که نسیان درین قول تابع نسیان در فعل ست و در حکم او ست
و لا محذور فیه و لزوم کذب ممنوع ست چنانچه گفته شد در رد جواب اول فافهم و اما جواب از اشکال ثانی بعضے میگویند که اتیان
بمنافی و تکلم بطریق سهو منع جواز بنا و عدم استیناف نکند و این جواب از تکلم ذو الیدین و بعض صحابه دیگر تمام نیست زیرا که تکلم ایشان
نه بسهو بود و پوشیده نماند که این بر مذهب حنفیه که تکلم بسهو و نسیان در نماز نزد ایشان عذر نیست جاری نگردد و ایشان گویند
که وقوع آن درین قضیه بر خلاف قیاس واقع شده پس مقتصر بر مورد خود باشد و حنفیه نافیه و بعضے میگویند که قضیه ذو الیدین پیش از
نسخ کلام در صلوة بود و این جواب نیز صحیح نیست نه ازان جهت که بعض گفته اند که اسلام ابی هریره متاخرست ازان و او راوی
حدیث ذو الیدین ست پس پیش از نسخ نباشد بلکه بعد از وی باشد زیرا که تاخر اسلام راوی مقتضی تاخر حدیث او نیست و منافات
ندارد و بروایت او قضیه سابق را بسماع از صحابی متقدم الاسلام چنانچه در اصول حدیث مقرر شده است بلکه ازان جهت که ابو هریره
در حدیث خود گفته که صلی بنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس دلالت کند که ابو هریره درین قضیه حاضر بود پس لازم آید
وقوع این قضیه بعد از اسلام ابی هریره که متاخرست از تاریخ نسخ کلام در صلوة و طحاوی این را حمل بر مجاز کرده و گفته که مراد از
صلی بنا صلی بالمسلمین ست و هو خلاف الظاهر جدا با آنکه مسلم و احمد و غیر ایشان از ابی هریره روایت کرده اند که بینما انا اصلی مع
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و این دفع میکند این تاویل را قطعا کذا فی فتح الباری و بعضے گویند که انهم ردوا بدل از نعم
صلی الله علیه و آله و سلم و ذو الیدین باشارت و ایما بود نه بکلام و این قول در غایت بعد ست و در شرح کنز الدقائق المسمی
بالبحر الرائق گفته که ما جواب شافعی ازین اعتراض نیافتیم والله اعلم و مذهب امام احمد آنست که کلام عامدا و ساهیا مبطل صلوة ست
مگر آنکه امام تکلم کند برای مصلحت نماز چنانکه گمان برد که وی تمام کرده است نماز را بعد ازان معلوم کند که تمام نشده است پس تمام کند
و اگر مقتدی تکلم کند وجیه اند که بروی البقیه از نماز هست استیناف کند و اما آنکه ذو الیدین استیناف نکرد بجهت آن بود که فرائض
در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زیاده و کم میشدند و احکام منسوخ میگشتند پس ذو الیدین بیقین نمیدانست که نماز او تمام شده است
و بعد از زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نه چنین ست چه فرائض درین زمان زائد و ناقص نگردد که ازین قبیل درین کلام نیز
نظرست چه یقین وی بتمام صلوة محل بحث ست نعم احتمال تمام صلوة باحتمال نسخ ثابت ست زیرا که وی گفت اقصرت الصلوة
ام نسیت و این نیز از قول آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و کل ذلک لم یکن مرتفع ست و حال آنکه بعد ازین فرمودن نیز
تکلم کردند بر ثالث سهو یک رکعت اخیر از نماز چنانچه گفت و در مسند امام احمد مذکورست و در جامع الاصول از ابی داود و نسائی
آورده که معاویه بن حدیج گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یک روز نماز گذارد و همین قدر گذشت و معلوم نشد که چه نماز بود در آن نماز

بیرون آمد و یک رکعت مانده بود چون از مسجد بیرون آمد طلحه بن عبید الله از عقب وی بیرون آمد و گفت یا رسول الله یک رکعت را فراموش
کردی پس بمسجد رجوع کرد و بلال را فرمود تا اقامت کرد و یک رکعت که فراموش کرده بود بگذارد و سلام داد و باز گشت درین حدیث
ذکر سجده سهو نیست اینجا همین قدر مذکور شد که قضای یک رکعت فراموش شده کرد و سهو اینجا از قبیل اشتباه فیه بر عدم وجوب سجده سهو
قرار نداده بود و نزد حنفیه واجب ست و حجت ایشان حدیث ابن مسعود ست که در صحیح بخاری در ابواب قبله آورده ثم لیسجد سجدتین
بصیغه امر و در صحیح مسلم نیز نقل آن حدیث الی سجدتین مرفوعاً آمده و امر برای وجوب ست الا بقرینه و ایضا که فرموده صلوا کما رأیتمونی اصلی و نیز
سجود سهو مشروع ست برای جبر نقصان در عبادت پس در حکم واجب باشد که واجب اند باتفاق و حدیث طلحه در عدم سجود نص
نیست بلکه مسکوت عنه است شاید که باشد و مقام اقتضا نکرده بیان آن نکرده پس با حدیث دال بر وجوب معارض نشود و بعضی گفته
که اختیار کرخی بر آنست که سجود سهو واجب ست و قدوری گفته که صحیح اینست و بعضی گفته اند که سنت ست و در شرح ابن الهمام
از بعض حنفیه نقل کرده که گفته که سنت ست نزد عامه اصحاب ما رابع سهو بزیادت رکعت خامس چنانچه در صحیحین از عبد الله بن
مسعود آمده که یک نوبت دیگر نماز ظهر گذارد و یا پنج رکعت زیاده کرد صحابه از طریق استفهام گفتند در نماز یک رکعت از جانب شارع تعالی
زیاده شد فرمود از چه سبب می گوئید این سخن را گفتند زیرا که پنج رکعت گذاردی انگاه خواه بجهت آنکه یاد وی آمد یا بر گفته
ایشان اعتماد کرد دو سجده کرد سهو را و سلام داد و بر آن دو سجده کردن اقتصار کرد و در آخر این حدیث ست که انما انا بشر مثلکم انسی کما تنسون
الحدیث و ظاهر از کلام مصنف چنان فهم شود که سجده سهو درین صورت پیشتر از سلام بود و همچنین ست اکثر روایات و در روایات
بخاری و مسلم بعد از سلام آمده و مذهب ائمه حنفیه درین صورت تفصیل ست و آن اینست که اگر از قعده اخیره سهو کرد و نه نشست
و برای رکعت خامسه برخاست رجوع کند بقعده مادام که سجده نکرده است رکعت خامسه را و اگر رکعت خامسه را سجده کرده است
بوضع جبهه بر ارض نزد ابی یوسف و برفع آن از ارض نزد محمد و هو المختار کما قال الفقیه باطل شد فرض وی و نفل گرداند خامسه را
و اگر قعده اخیره کرد و سلام نا داده برخاست اینجا نیز رجوع کند بقعده مادام که سجده نکرده ست رکعت خامسه را و اگر سجده کرد
خامسه را تمام شد فرض وی و ضم کند با وی سادسه را و مستحب ست که سجده کند برای سهو که از سلام کرده و لیکن از حدیث مذکور
معلوم میگردد که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رکعت سادسه ضم نکرده بسجده سهو اکتفا نمود و این ست مقصود مصنف
از آنکه گفت بر آن اقتصار کرد کرمانی در شرح صحیح بخاری میگوید که خطابی گفته ما را که این حدیث نرسید بجماعه از اهل کوفه که
رفته اند بآنکه اگر در رابعه قدر تشهد نه نشسته نماز وی فاسد ست و لازم ست بر وی استیناف آن و اگر نشسته تمام شد نماز وی
و خامسه نفل ست و لازم ست بر وی که ضم کند با وی سادسه را بعد از آن تشهد خواند و سلام دهد و سجده سهو کند و این سخن تعریض ست
بر علمای ما با وجهی از اعتذار تا مخالفت سنت بعد از علم لازم نیاید که حرام ست حاصل آنکه از حدیث مذکور معلوم میگردد که در گذاردن
ظهر پنج رکعت مطلقاً سجده سهو ست و نماز صحیح ست چنانکه مذهب شافعی ست و بر آن تفصیل که در مذهب حنفیه ست دلالتی ندارد
و جواب این آنست که لفظ حدیث صادق می آید با ترک قعده اخیره و با فعل وی و حمل بر ثانی ارجح و اقرب ست زیرا که آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم ترک نمیکرد قعده اخیره را در نماز هرگز پس جواز نماز بر تقدیر ترک وی بعید باشد پس این حدیث مخصوص بود
بصورت فعل قعده اخیره و سهو در سلام و اما ضم سادسه پس بحدیثی ست که نهی کرده است در وی از بتیراء یعنی یک رکعت گذاردن
فقط کذا قال الشیخ ابن الهمام فافهم خامس سهو یک رکعت اخیر از نماز عصر چنانکه گفت و یک نوبت دیگر نماز عصر را سه رکعت گذارد
و بخانه مراجعت فرمود و صحابه در غفلت شدند و اعلام کردند بمسجد باز گشت و یک رکعت بگذارد و سلام داد و بعد از سلام دو سجده کرد

در دو بار سلام داد خلاصه این حدیث با حدیث طلحه بن عبد الله یکی است سوای آنکه درینجا تعیین نماز عصر کرد و ذکر امر بلال باقامت نکرد
وآنچه ذکر سجده و نفیست اینجا هست و این حدیث در صحیح مسلم از عمران بن حصین آورده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گذارد نماز عصر را
و سلام داد بر سه رکعت پس درآمد منزل خود را و ایستاد بسوی وی مردی که او را خرباق میگفتند و در دو دستهای وی طولی بود و صنیع آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم وآن حضرتش باز گفت پس بیرون آمد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم خشمناک میکشید ردای شریف کشان تا رسید
بمردم و گفت آیا راست میگوید این مرد گفتند نعم یا رسول الله پس بگذارد یک رکعت را و سلام داد پس سجده کرد دو سجده و سلام داد و قصه
این حدیث مثل قصه حدیث ذو الیدین است اینجا از نماز عصر سه رکعت گذارد و برخاست و آنجا دو رکعت از نماز ظهر یا عصر و گفته اند که
خرباق نام همان ذو الیدین است و در نام ذو الیدین دو قول است یکی عمرو بن عبد عمرو دیگر خرباق و کنیت او ابو محمد است و بعضی
گویند خرباق نام شخصی دیگر است که او را ذو الشمالین گویند و بعضی گویند خرباق غیر ذی الیدین و ذی الشمالین است و بعضی توقف
کرده اند دران و تحقیق آنست که خرباق نام ذو الیدین است و ذو الشمالین غیر ذی الیدین است و در فتح الباری عمرو بن عمرو بن
نضله را نام ذو الشمالین گفته و خرباق نام ذو الیدین گفته و گفته که ذو الشمالین خزاعی است و ذو الیدین سلمی و گفته که ذو الشمالین
ببدر کشته شده و ذو الیدین بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وفات کرده و بنا بر همین قول با آنکه حدیث تکلم در نماز سابق است
بر حدیث تحریم کلام بر نیست که آنرا حدیث ذو الشمالین گفته اند و این وهم است آن حدیث ذو الیدین است نه ذو الشمالین انتهی
پس معلوم شد که از ذو الیدین در باب سهو دو حدیث مرویست یکی آنکه سابق گذشت که راوی آن ابو هریره است و دیگر آنکه گذشت و راوی
آن عمران بن حصین است والله اعلم بدانکه این پنج سهو قطع مرویست که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سهو فرموده در نماز در حدیث صحیح و
غیر ازین ثابت نشده ولیکن فقها مواضع دیگر را نیز بران قیاس کرده اند و آن حضرت در بعضی ازین مواضع سجده سهو پیش از سلام کرده
و در بعض بعد از سلام چنانچه از سیاق احادیث که مذکور شد معلوم گشت امام شافعی رحمه الله علیه مجموع را پیش از سلام میکند
بترجیح احادیث وارده درین باب بر آنچه مروی یافته در خلاف آن و بعضی گفته اند که وی رحمه الله علیه ادعای ناسخیت احادیث وارده
در سجود قبل از سلام میکند آن احادیث دیگر را و میگوید که آخر فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم این بود والله اعلم و ترمذی گوید مذهب اکثر
علمای مدینه اینست و امام ابو حنیفه مجموع را بعد از سلام میکند و ترجیح این احادیث بر ما عدای آن و در کتب سته از عبد الله بن مسعود
آمده که سجده کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از سلام و هم در کتب سته از عبد الله بن بحینه سجده پیش از سلام نیز آمده کذا ذکره الشیخ
ابن الهمام یا بحدیثی که روایت کرد ابو داود و ابن ماجه و احمد و عبد الرزاق از ثوبان که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وآله وسلم لکل سهو
سجدتان بعد ما یسلم و بیهقی اسمعیل بن عیاش را که منفرد است باین حدیث تضعیف کرده و حق آنست که وی ثقه است زیرا که یحیی
ابن معین که سخت ترین محدثان است در تحقیق رجال او را توثیق نموده و قد حققه الشیخ ابن الهمام و تقریر آنچنان که گفته اند آنست
که فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم متعارض آمده پس باشد که بقول وی گردیم صلی الله علیه وآله وسلم که اقوی است از فعل
چنانکه در اصول فقه اثبات یافته است خصوصا نزد تعارض فعلین و یا بقیاس چنانچه مذهب ایشان است از رجوع بقیاس
نزد تعارض حدیثین زیرا که سجود سهو مکرر نمیشود پس بعد از سلام باید کرد تا اگر سهو از سلام هم واقع شود جبر کرده شود هذا ان کذا
قال الشمنی و نیز گفته که قول سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود و عمار بن یاسر و ابن عباس و ابن الزبیر رضوان الله علیهم اجمعین
همین است و امام مالک هر سهوی را که نقصان است سجده پیش از سلام میکند و سهوی را که زیادتست در نماز بعد از سلام و میگوید
که اگر هر دو سهو مجتمع شود یکی زائد و یکی ناقص سجود هر دو را پیش از سلام باید کرد و امام مزنی و ابو ثور که از ائمه شافعیه است نیز هم برین اند

و ابن عبد البر گفته که این قول اولی ست از قول دیگران بجهت جمع بین الخبرین و ابن دقیق العید گفته شک نیست که جمع اولی ست از ترجیح و ادعای النسخ پوشیده نماند که جمع بین الخبرین درین مذهب بدین اعتبارست که سجده در هر دو صورت ست یعنی بعد از سلام و پیش از سلام اما مخالفت احادیث درینجا نیز لازم سے آید چنانکه حدیث ذی الیدین که سهو در وی به نقصان ست و با وجود آن سجده بعد از سلام آمده و نیز این توزیع در فعلین بر تقدیرے صحیح که حدیث قولے که از ثوبان روایت کرده شد ه است به ثبوت نیاید و چون این مطلق وارد ست چه در زیادت و چه در نقصان ساقط گردد این توزیع که مالک کرده و لازم گردد حمل اختلاف فعلین بر جواز امرین ولیکن اوسع در توزیع اوست بعد از سجده چنانکه مذکور شد و سخن در اولویت نه در وجوب چنانچه بیاید و نیز ابن عبد البر در ترجیح مذهب مالک گفته که این فرق موافق نظر عقل ست زیرا که در نقص جبرست پس باید که داخل اصل صلوٰة باشد و در زیادت بجهت ترغیم شیطان پس خارج آن بود و تعقب کرده شده است اینوجه بانکه بودن سجود در زیادت بجهت ترغیم شیطان فقط ممنوع ست اینجا نیز معنے جبر دارد از جهت دفع خلل و زیادت در نماز در معنی نقص ست اگرچه بصورت زیاده نماید و سجده در صورت نقص نیز متضمن ترغیم شیطان ست و نیز بودن ترغیم خارج نماز چه لازم ست چرا در نماز نباشد ترغیم شیطان زائد بر سجده نیست و آن خود از جنس صلوٰة ست خطابی گفته که فرق میان زیادت و نقصان برینوجه که کرده اند بر وجه صحیح نیست و شورے گوید که اقوی مذاهب قول مالک ست بعد از ان قول احمد دیگران گویند نه بلکه مذهب احمد اقوی ست که در وے مخالفت حدیثے قطعاً لازم نیاید و وے کار بسته است هر حدیث را در انچه ورود یافته چنانکه گفت و امام احمد رحمه الله میگوید در محلے که پیغمبر صلے الله علیه و آله و سلم سهو یعنے سجده سهو پیش از سلام کرده پیش از سلام باید کرد و در محلے که بعد از سلام کرده بعد از سلام کند و در غیر این انواع سهو یعنے آنجا که حدیثے وارد نشده و عمل آن حضرت صلے الله علیه و آله و سلم وقوع نیافته پیش از سلام کند زیرا که این بنظر ظاهر موافق ترست چه سجده برای جبر نقصان نمازست و از جنس نمازست پس اگر داخل نماز و پیش از بیرون آمدن باشد بهترست و از امام احمد منقول ست که گفت اگر چیزے از پیغمبر صلے الله علیه و آله و سلم مروے نمی بود میگفتم من که سجده را مطلقا پیش از سلام باید کرد اما پوشیده نماند که حدیث قولے که گذشت مرجح مذهب امام ابو حنیفه است چنانکه تقریر کرده شد و باید دانست که این اختلاف مذکور در سجود قبل السلام یا بعد السلام در افضلیت و اولویت ست و الا در اصل جواز هیچ کس سخن نیست خواه قبل کند یا بعد از جهت تعارض ادله فعلا و قولا پس هر دو وجه جائز باشد صرح به فی کتب الائمة الاربعة و داود ظاهرے که یکے از اصحاب ظواهر ست یعنی آنها که عمل بظاهر نصوص کنند و غیر منصوص را بران قیاس نکنند و قیاس را منکر باشند چنانکه در مقدمه کتاب بدان اشارت کردیم بظاهریت خود رفته میگوید سجده سهو نکند کسی الا در پنج محل که پیغمبر صلے الله علیه و آله و سلم سجده کرده و در غیر این محل اگر سهو کند سجده سهو نکند اما مجتهدین که اصحاب رای و قیاس اند ماعدای این پنج محل را بران قیاس کنند و حکم آنرا که سجده است اجرا نمایند اگر گوئی که شیخ مؤلف درین کتاب در صدد بیان عمل حضرت مصطفے ست صلے الله علیه و آله و سلم از غیر نظر باختلاف علما چنانچه در دیباچه گفت پس چه غرض دارد در بیان ایراد مذاهب مختلفه جواب آنست که وی در بعض مواضع تعرض بمذاهب مختلفه که مجموع آنها امکان و احتمال استنباط از احادیث مختلفه دارد و نیز میباید لا سیما در ماده که مذاهب اربعه جمع شده اند و هر یکے بجانب رفته چنانکه سابقاً در قعده صلوٰة بیان مذاهب اربعه کرد با آنکه احتمال دارد که تعرض باختلاف اقوال علما از برای تقریب و استطراد و تو طیه بیان مذهبی باشد که موافق ظاهر حدیث و مقصود بالبیان ست چنانکه درما نحن فیه مذهب امام احمد بلکه قول داود ست فتدبر و ازانچه گذشت معلوم شد که سهو در بیان

ازان حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وقوع داشت اما شک در نماز آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را ہرگز نبود و بایں طریق که در تردد تحقیق
دو در نیابد که چند رکعت از نماز گزارده ام و ہیچ جانب جزم نتواند نمود و در صورت نسیان جزم دارد بیک جانب اگرچه خلاف واقع است
اما او را بران مقرر نمیدارند و البته آنچه واقع و نفس الامر است بیادش میدهند و در صورت شک متردد و متحیر ست و آنچه موجب آن بود
استغراق و توجه بجانب نسیان از حضرت وی ابد وقوع آمده اما شک بوجه دنیا ماده و معلوم بود که آن از شیطان ست چنانچه سیاق
حدیث متفق علیه که از ابی ہریره آمده است بران دلالت دارد که فرمود چون نماز کند یکی از شما می آید او را شیطان پس تلبیس و
تخلیط میکند بروی و در التباس و اشتباه می اندازد تا آنکه در نمی یابد که چند گزارده است لاکن چون آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را
شک در نماز ہرگز نبود اما برای تعلیم حکم آن مر امت را فرمود که اگر کسی شک کند یعنی در شک افتد و در نیابد که سه رکعت گزارده
یا چہار مثلاً باید که بنا بر یقین نهد و شک را اعتبار نکند و بمقتضای آن بر دو قرار دهد درین صورت مثلاً بران که سه گزارده است
چه گزاردن سه یقین ست اگرچه چہار گزارده باشد پیش از سلام سجده سهو کند در حدیث بخاری و مسلم اسجد سجدتین مطلق واقع شده
بے تقیید بقبل السلام او بعده و در روایت موطا مالک و ابو داود و ترمذی و نسائی نیز مطلق آمده نعم در بعض روایات موطا و ابو داود
و ترمذی قبل التسلیم یا قبل ان یسلم واقع شده و ترمذی گفته حسن صحیح و در فتح الباری از دار قطنی آورده و گفته که این زیادت
بمجموع این طرق نازل از درجه حسن که احتجاج بان میتوانند کرد نبود و امام ابو حنیفه رحمة الله علیه میگوید اگر بعد از تحری ظن غالب
دارد بیکی جانبی بنا بران کند خواه اقل بود یا اکثر زیرا که بنا بر ظن غالب اصلی مقرر ست در شرع چنانکه در قبله و جز آن نیز در صحیحین از
ابن مسعود آمده که پیغمبر فرمود صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم اذا شک احدکم فلیتحر الصواب فلیتم علیه کذا اورده الشمنی و در جامع الاصول ہم از
ابن مسعود بروایت نسائی می آرد من اوهم فی صلوته فلیتحر الصواب ثم یسجد سجدتین بعد ما یفرغ و هو جالس و ترمذی گفته که بعضی
از اہل علم در صورت شک گویند اعاده کند نماز را انتهی و مذہب امام ابو حنیفه رحمة الله آنست که اگر اول بار در شک افتاده است یعنی شک
عادت او نشده است اعاده کند و الا تحری نماید و اگر بعد از تحری غلبه بیک جانب دست نداد بنا بر اقل نهد و سجده سهو کند و امام محمد در
موطا میگوید که آثار درین باب بتحری غالب ظن بسیار ست و میگوید و اگر این چنین نکنند دیگر نجات از سهو و شک دشوار ست و در اعاده
در صورت کثرت شک و اعتیاد آن حرجے تمام ست و حاصل آن ست که سه حدیث درین باب ثبوت یافته یکی قول آن حضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم که فرمود چون شک کند یکے از شما در نماز خود باید که از سر گیرد و گفته اند که این حدیث غریب ست و در
حدیث صحیح آمده که چون شک کند یکی از شما باید که تحرے کند صواب را و تمام کند بر وی و ترمذی و ابن ماجه از ابن عوف رض آورده که گفت
شنیدم پیغمبر را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم که میفرمود چون سهو کند یکی از شما در نماز خود و در نیابد که یک رکعت گزارده یا دو بنا نهد بر یکی و اگر
در نیابد که دو گزارده یا سه بنا نهد بر دو و اگر در نیابد که سه گزارده یا چہار بنا بر سه نهد و دو سجده کند پیش از سلام و ترمذی گفته حدیث
حسن صحیح و چون ہمه این احادیث ثابت ست جمع کردند میان آنها بحمل اول بر صورت عروض شک اول بار و ثانی بر وقوع تحری بر احد الجانبین
و ثالث بر عدم وقوع تحرے بران و این کمال جامعیت ست که بنای مذہب امام ابو حنیفه بر آنست و امام شافعی و امام مالک و
امام احمد رحمهم الله میگویند مطلقاً یعنی خواه ظن غالب بر یک جانب باشد یا ہر دو جانب برابر بود بنا بر یقین نهد گفته نشود که صورت
غلبه ظن داخل شک نیست تردد نخواهد بود چه شک تساوی طرفین را گویند و ظن جانب غالب چنانکه در اصطلاح علوم مقرر شده است
پس این صورت از مفهوم حدیث خارج بود زیرا که میگوییم که این اصطلاح حادث ست در لغت و شرع شک مقابل یقین بود و ظن و وہم را
شامل و یکی بر بیان ان الظن لا یغنی من الحق شیئا است شیئا سمی باین یعنی او ان یافت **فصل** در گزاشتن تشهد اول در نماز آنحضرت صلے اللہ علیہ

و آله وسلم در نماز چشم مبارک را گشاده داشتی و فرو نگرفتی چنانچه بعضی از متعبدان عادت دارند و ازینجاست که فقها تغمیض عین را مکروه دارند و گفته اند که آن عادت یهود ست مصنف درین باب استدلال باحادیث میکند و میگوید و در حدیث انس که بخاری در صحیح آورده چنان ست که گفت عائشه را پرده بود رنگین و منقش که جانب خانه را بآن پوشیده فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که این پرده را دور کن که همیشه تصاویر این پرده یعنی نقوش وی کذا فی شرح المشکوة للشیخ ابن الحجر الهیتمی المکی مرا عارض می شود و لفظ حدیث این ست که بود مر عائشه را قرام که پوشیده بود جانب بیت خود را بدان و قرام بکسر قاف پرده را گویند و بعضی گفته اند صفیق از صوف رنگین و بعض گفته پرده رقیق در پس پردهٔ غلیظ و گفته اند که مراد بستر جانب بیت بدان آنست که ستاره در جانب بیت داشت که بدان پوشیده بود و الا از ستر جدار نهی واقع شده است کذا قال الابهری فی شرح المشکوة و فیه نظر و در مجمع البحار گفته آنست که مثل حجلة العروس بر پا کرده بود مزین و منقش و الله اعلم و نیز در حدیث متفق علیه از عائشه رضی مرویست که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم جامه با علم پوشید و آن جامه بود از خز یا صوف سیاه علم دار و آنرا خمیصه گویند کسی برای آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم هدیه آورده بود و برای خاطر وی پوشیده و در نماز بعلمهای آن جامه نگاه کرد چون از نماز فارغ شد فرمود که این جامه را برای ابی جهم صحابی مشهور ست کنیت او ابو جهم و نامش عامر ابن حذیفه قرشی عدوی و الابهری در شرح مشکوة میگوید که همین ابی جهم اهدای آن جامه کرده بود پس فرمود که این جامه را بروی برید و از برای نگاهداشت خاطر وی تا از رد جامه آزار نکشد فرمود گلیم انبجانی وی بکسر همزه و فتح آن و سکون نون و کسر با و بعضی بفتح با نیز روایات کنند منسوب است بانبجان که نام موضعی ست و بعض گویند منبج موضعی ست بشام و نسبت بوی منبجانی و انبجانی نیز گویند به تبدیل میم بهمزه و ابو جهم این گلیم را برای خود نگاهداشته و آن خمیصه را برای آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم هدیه کرده بود پس فرمود این گلیم را از وی برای من بیارید که علمهای این جامه در نماز مرا مشغول خاطر گردانند و از علو مقام خشوع و حضور فروتر آورد و در حقیقت این برای تعلیم امت بود و الله اعلم و در روایتی از بخاری آمده که فرمود نظر بعلم این جامه در نماز کردم پس ترسیدم که مبادا مرا در فتنه اندازد و بالجمله مقصود مصنف از ایراد این دو حدیث آنست که ازینجا معلوم شود که چشم مبارک در نماز گشاده داشتی و نپوشیدی اما پوشیده نماند که استمرار و دوام کشادگی چشم ازینجا لازم نیاید و اگر مقصود آنست که دائم در نماز چشم بسته نبودی تمام ست اما ظاهر آنست که مقصود آنست که دائم چشم گشاده بودی و اصلا نه بستی و الله اعلم باز باحادیث دیگر استدلال میکند و میگوید و حدیث مشاهده جنت و نار در نماز و دراز کردن دست تا خوشه از میوهٔ بهشت تناول کند و بامت رساند و همیشه ازان میخورده باشند چنانکه در حدیث صحیح بخاری آمده که روزی آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در نماز دست خود را دراز کرد چون فارغ شد پرسیدند که این دست دراز کردن در نماز چه بود فرمود دیدم جنت و نار را و خواستم که خوشه از میوهٔ بهشت تناول کنم الحدیث و فرمود ندیدم منظری زشت تر از منظر نار و نه منظری بهتر از منظر جنت و حدیث رد سلام باشارت دست چنانکه گذشت و حدیث تعرض شیطان و گرفتن پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم وی را و خنق کردن چنانکه در حدیث متفق علیه از ابی هریره آمده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دوش عفریتی از جن یعنی جنی در کمال عتو و مرودت و خبث مشتق از عفارت بمعنی خباثت و عفر و عفریت بکسر عین بمعنی خبیث آمده بر آمد یعنی از بند سلیمان علی نبینا و علیه السلام کذا فی شرح المشکوة تا قطع کند بر من نماز مرا و الله تعالی مرا بروی قادر گردانید و گرفتم او را و خواستم که بر بندمش بستونی از ستونهای مسجد تا به بینید همه شما او را پس از آن ملاحظه کردم و رعایت نمودم دعای برادرم سلیمان را که کرده است و از پروردگار تعالی در خواسته که ببخش مرا ملکی که نرسد و نسزد هیچ یکی را بعد از من پس بملاحظه این دعا

سلیمان ادراگذاشتم تا خوار وزار بدر رفت و در صحیح مسلم این حدیث بلفظے دیگر آمده و گفته که اگر ملاحظه دعاے سلیمان نمی بود بر می بستم
آن جنے را بستون مسجد تا کودکان مدینه بوے بازے میکردند و معنے ملاحظه و رعایت دعاے سلیمان آن گفته اند که وے علیه السلام
درخواسته بود از خداے تعالی که تصرف در جن و امثال آن مخصوص باو باشد و بتحقیق پیغمبر ما را صلی الله علیه وآله وسلم قدرت
و امکان تصرف در ثقلین بیشتر و قویتر از سلیمان علیه السلام بود ولیکن بالفعل ظهور صورت این تصرف و سلطنت مخصوص سلیمان
علیه السلام داشتند پس اگر تصرف آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بالفعل دران جن بظهور مے آمد عدم استجابت دعاے وی
لازم آمدے پس رعایت حال سلیمان و دعاے او کرد و بگذاشت صلی الله علیه وآله وسلم الحاصل مصنف میگوید که این مجموع یعنے
رویت جنت و بار خوشه و جن رویت عین بود نه آنچنان که بعضے میگویند که این رویت مثال ست نه عین چه این تاویل
و صرف از ظاهر ست کمال آنست که بر رویت عین حمل کنند و سیاق احادیث نیز دلالت دارد بران فافهم و این دلیل ست برانکه
تغمیض عینین در تمام نماز دائم و مستمر نبود و میگوید اما اگر کسے را از کشودن چشم در نماز تفرقه و پریشانی حاصل شود و حضور و خشوع نماز را
ببرد فرو گرفتن چشم در حق وے مکروه نبود بلکه باستحباب اقرب باشد نظر بعموم دلائل که در ترغیب و نگاهداشت حضور و خشوع
وارد شده اند و عدم ورود نهی صریح از تغمیض عینین مصنف اینجا سخن بر طریقه فقاهت کرد و اگر خبری و اثری برین مطلب آوردے
اولی و اوفق بودی بمذهب و مشرب وی والله اعلم **فصل الاذکار بعد الصلوٰة** آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون از نماز
سلام دادے چنین ست در روایت مسلم و ترمذی و در روایت نسائی چون برگشتی از نماز و در روایت ابوداود چون خواستی که برگردد از نماز سه بار
میگفتے استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه و در حدیث مسلم و ترمذی مطلق واقع شده که چون سلام دادے استغفار کردی
سه بار و گفته شد مر اوزاعی را که کیفیت استغفار چیست گفت میفرمود استغفر الله استغفر الله استغفر الله دیگر با استغفار این ذکر
ضم کردی که اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام رواه مسلم و بعضے بعد از منک السلام والیک یرجع السلام را زیاده
کرده اند و در روایات صحیحه نیامده مگر همین قدر که مذکور شد کذا ذکر الشیخ ابن حجر المکی فی شرح المشکوٰة این مقدار گفتی و بر جا تحے
ز حجره مراجعت کردی همچنین ست در حدیث مسلم از ثوبان و در حدیث متفق علیه از عائشه آمده که نمی نشست مگر مقدار یکه
میگفت اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام توجیه همان ست که مکرر گفته ایم که گاهی چنین بودے و گاهی چنان
والله اعلم و در بعض احادیث صحیحه که حدیث مسلم و ابوداود و نسائی ست از عبدالله بن الزبیر مرویست که در عقب هر نماز فرض میگفت
در حدیث اگر چه عقیب صلوٰة واقع شده ولیکن مراد نماز فرض ست باجماع و بعض از شراح گفته اند که در حدیث کعب بن عجره
تقیید بمکتوبه آمده و مطلقات محمول بر انست و در روایت مسلم آمده که بآواز بلند میگفت و بعض علما گفته اند که افضل در جمیع حال
اخفاست در ذکر و دعا هم امام را و هم منفرد را و جهر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم برای تعلیم بود و اگر جای دیگر نیز امام را
مصلحت در جهر و اعلان بود بقصد تعلیم و اعلام بکند درست ست بلکه مستحسن لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد
وهو علی کل شیء قدیر اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد جد در هر دو موضع بفتح جیم ست بمعنی
بخت و غنا یا بمعنے پدر و پدر پدر یعنے غنا و نسب نزد خدا بکار نیاید عمل باید و بعضے بکسر جیم نیز خوانده اند یعنی بکار فضل
و رحمت ست کوشش و اجتهاد علت نیست و گفته اند که کسر ضعیف ست و مختار فتح ست بمعنی اول لا اله الا الله ولا نعبد
الا ایاه له النعمة وله الفضل وله الثناء الحسن لا اله الا الله مخلصین له الدین ولو کره الکافرون امام نووی گفته باید که استغفار را
مقدم دارد بر سائر انواع ذکر دارد عقیب سلام و گفته اند که بعد از وی اللهم انت السلام بعد از ان لا اله الا الله وحده تا قدیر

کذا ذکره الشیخ ابن حجر فی شرح المشکوٰة تنبیه بدانکه احادیث در باب اشیای متعدده واقع شده که بعد از نماز بخوانند چنانچه این
ادعیه مذکوره و آیة الکرسی و معقبات و جز آن و مراد ببعدیت اتصال بنماز نیست بی فصل که آن محال ست بلکه مراد عدم فصل ست
بچیزی که در عرف اشتغال بدان از جنس اعراض و نسیان و تشاغل بغیر ذکر و دعا شمرند و اگر سکوت کند و بعد کثرت عرفی از سبد
نیز ضرر ندارد پس بعد از فراغ نماز هر چه بر وجه مذکور بخوانند عقب او ست مانند آنکه اشتغال بسنت راتبه بعد از فرض موجب فصل
میان فرض و اذکار مذکوره و عدم تعاقب گردد یا نه اینجا محل نظر ست و ظاهر آنست که نگردد خصوصا بر قول کسی که سنت میدارد
وصل سنت بالفرض و سرعت قیام برای گذاردن سنت بعد از قیام ادای فرض و در شرح ابن الهمام تصریح کرده است که آنچه در میت و
وارد شده است از خواندن بعضی ادعیه و اذکار در ادبار صلوات تقاضا نمیکند وصل آنها را بالفرض بلکه بودن آنها عقیب
سنت بی اشتغال بانچه از توابع نماز نیست کفایت میکند دران و اختلاف ست علما را در اولویت وصل سنتی که بعد از فرض ست
بعضی گفته اند که قیام بسنت متصل بالفرض مسنون ست و وارد می شود بر وی که در سنن ابی داود آمده است از ابی رمثه
که گفت ایستاده مردی که دریافته بود با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تکبیره اولی را تا متصل بگزارد سنت را
عمر دوش او را بگرفت و بجنبانید و گفت بنشین زیرا که هلاک گشتند اهل کتاب مگر از جهت آنکه نبود در نماز ایشان فصل پس آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بپسندید این سخن را از عمر پس این کفایت دارد در فصلی که واقع شود چنانکه مسلم و ترمذی از عائشه
آورده اند که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون سلام میداد نمی نشست مگر مقدار آنکه میگفت این ذکر را اللهم
انت السلام و منک السلام تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام و از این حدیث بظاهر لازم نیاید که بهمین ذکر فصل کند بلکه مقدار آنچه
خوانده شود در روی این ذکر و این منافات ندارد بخواندن ذکر دیگر مثل لا اله الا الله وحده لا شریک له الخ الحاصل ثابت نشده
از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فصل باذکاری که مواظبت میکنند بران در مساجد درین اعصار مثل قرأت آیة الکرسی
و تسبیحات و امثال آن و حلوانی گفته است که لا باس ست بخواندن اوراد میان فریضه و سنت و مختار آنست که فصل کند بذکری
مختصر و بخواند اوراد و اذکار بعد از سنت و قول حلوانی لا باس الخ منافات بدان ندارد زیرا که مشهور در معنی این عبارت
اولویت خلاف او ست پس گویا که گفته اولی آنست که بخواند و اگر بخواند لا باس به و در خلاصه گفته که چون سلام دهد امام از ظهر یا
مغرب یا عشا مکروه است او را نشستن قاعده و لیکن باید که بایستد بتطوع و تطوع نکند در مکان فرض بلکه منحرف شود بدست راست
یا چپ یا پستر آید و اگر خواهد رجوع کند بمنزل خود برای تطوع و در نماز که بعد از وی تطوع نیست مکروه است که در مکان خود
مستقبل قبله نشسته ماند بلکه باید برگردد یا برگشته مستقبل قوم بنشیند اگر در مقابل وی مسبوقی نباشد و همه برابر ست در سنت و لیکن فضل رجوع
بمنزل است از برای تطوع ذکره کذا فی شرح ابن الهمام و در سنن ابی داود از امیر المؤمنین علی مرویست که چون حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم سلام نماز میداد میگفت اللهم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت و ما انت اعلم به منی انت المقدم
و انت المؤخر لا اله الا انت و در بعض روایات و ما اسرفت بعد از و ما اعلنت نیز واقع شده و در مسند امام احمد و سنن ابی داود مرویست
از زید بن ارقم که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در عقب هر نماز میگفت اللهم ربنا و رب کل شیء انا شهید انک انت الرب و در روایتی
انک انت الرب وحدک لا شریک لک اللهم ربنا و رب کل شیء انا شهید ان العباد کلهم اخوة اللهم ربنا و رب کل شیء اجعلنی مخلصا لک و اهلی
فی کل ساعة من الدنیا و الآخرة یا ذا الجلال و الاکرام اسمع و استجب الله الاکبر الله الاکبر الله نور السموات و الارض و در روایتی
رب السموات و الارض الله الاکبر الله الاکبر حسبی الله و نعم الوکیل الله الاکبر الله الاکبر و در جامع الاصول بعد لا شریک لک اللهم ربنا

ورب کل شیء انا شهید ان محمدا عبدک ورسولک زیاده آورده وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود چند سخن پیاپی ست
که هر که بگوید در عقب هر نمازے هرگز نومید نشود این عبارت ترجمه لفظ حدیث ست که مسلم وترمذی ونسائی از کعب بن عجره
روایت کرده اند که معقبات لا یخیب قائلهن او فاعلهن در بر کل صلوٰة معقبات بکسر قاف خوانده اند واین تسبیحات را معقبات
ازان نامند که بعضے از آنها در خواندن در پے بعضے دیگر بیاید یا از جهت آنکه هر یکے را اعاده کرده میشود مرة بعد مرة وتکرار و
اعاده را پیاپی آمدن لازم بود یا از جهت آنکه در عقب نماز خوانده میشود ومعقب آن را گویند که در عقب چیزے بیاید کذا فی نهایة
الجزری وسماع ست از شیوخ که این تسبیحات را معقبات ازان گویند که هر یکی از آنها صلاحیت آن دارد که عقب دیگری بیاید
چنانچه در حدیث آمده است لا یضرک بایتهن ابتدأت ومعقبات ملائکه لیل ونهار را که برای رفع اعمال بندگان حفظ ایشان شب وروز
در پی یکدیگر بیایند نیز گویند سبحان الله سی وسه بار والحمد لله سی وسه بار والله اکبر سی وسه بار وتمامی صد لا اله الا الله وحده لا شریک
له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر رواه مسلم ودر روایت دیگر ست از مسلم از ابی هریره الله اکبر سی وچهار بار وبآن صد
تمام شود ودر روایت دیگر سبحان الله بیست وپنج بار والحمد لله بیست وپنج بار والله اکبر بیست وپنج بار ولا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر بیست وپنج بار در جامع الاصول از نسائی ودر مشکوٰة از احمد ودارمی نیز
از زید بن ثابت آمده است که چون صحابه مامور شدند که بعد از هر نماز تسبیح کنند سی وسه بار وتحمید سی وسه بار وتکبیر سی وسه بار
مردی را از انصار در خواب نمودند که مردے با وی میگوید آیا امر کرد شما را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که تسبیح کنید بعد از
هر نماز سی وسه بار وتحمید سی وسه بار وتکبیر سی وسه بار گفت نعم گفت اگر هر کدام را بیست وپنج بار بگوئید وتهلیل را داخل آن
سازید چون صباح شد آن مرد انصاری بحضرت رسول آمد صلی الله علیه وآله وسلم وخواب خود را عرضه داشت فرمود همچنین کنید
که آن مرد میگوید وچون بامر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مقرون گشت سنت شد ودر روایتی از بخاری سبحان الله ده بار
والحمد لله ده بار والله اکبر ده بار ودر روایتے دیگر در صحیح مسلم سبحان الله یازده بار والحمد لله یازده بار والله اکبر یازده بار که
مجموع سی وسه بار میشود وبعضے از علما گفته اند که این روایت که در وی هر کدام ازین کلمات را یازده بار گفته تا مجموع
سی وسه بار میشود وبیانا تفسیر بعضے از روایات ست حدیث ابی هریره را که تسبحون وتحمدون وتکبرون در بر کل صلوٰة ثلاثا وثلثین
واین تفسیر وهمی ست چه مراد آنست که هر کلمه را سی وسه بار گوئید چنانچه در احادیث دیگر منصوص علیه گشته است ودر ثواب این
معقبات در صحیحین آمده است که هر که آن را بعد از هر نماز بگوید آمرزیده شود گناهان واگرچه مانند کف دریا بود ونیز آمده است
که ابو هریره گفت که فقرای مهاجرین در حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمدند وگفتند یا رسول الله اهل غنا وثروت از
مسلمانان سبقت بردند از ما بدرجات علی ونعیم مقیم فرمود بچه سبب گفتند نماز کنند ایشان چنانکه ما نماز کنیم وروزه دارند چنانکه
ما روزه داریم وتصدق کنند ایشان واز ما نیاید وبرده آزاد کنند واز ما نیاید فرمود چیزی شما را در آموزم که برسید بدان بآنها که
پیش از شما گذشته اند وسبقت کنید از آنها که پس از شما بیایند وهیچکس را آن فضیلت نبود که شما را مگر آنکس را که مثل این عمل شما کند تسبحون
وتحمدون وتکبرون در بر کل صلوٰة ثلاثا وثلثین مرة پس اغنیا نیز این حدیث شنیدند وبدان عمل کردند فقرا باز بحضرت آمدند وگفتند
یا رسول الله برادران ما که اغنیا اند نیز آن را شنیدند وبدان عمل کردند وبرابر ما گشتند درین عمل اکنون چه کار کنیم فرمود چه توان کرد ذالک
فضل الله یؤتیه من یشاء ازین حدیث فضل غنی شاکر که بر فرموده حق رود بر فقیر صابر لازم آید واین حدیث در صحیحین مذکور ست
اما در بعض احادیث دیگر آمده چون فقرا شکسته دل شدند وغمگین گشتند حضرت رسول فرمود صلی الله علیه وآله وسلم غم مخورید

وغمگین نشوید که شما پانصد سال پیشتر از اغنیا به بهشت در روید این حدیث جزو حدیثی ست که در مشکوة از ابی داؤد واز ابی سعید
خدری آورده و این جزای فقر و سبکباریست که فقرا دارند و بحساب و سوال نعیم دنیا موقوف نمانند و سابقیت فقرا در دخول جنت
منافات با فضلیت و رفعت درجات و کثرت ثواب اعمال اغنیا ندارد و بعضے گویند که این مخصوص بفقراے مهاجرین ست چنانکه
در حدیث واقع ست و غیر مهاجرین را کمتر ازین باشد والله اعلم و میفرمود که هر که در پے نماز صبح پیش از آنکه سخن کند ده بار بگوید
لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیے ویمیت این زیادتی یحیے ویمیت بعد معقبات نیست چنانکه گذشت
وهو علی کل شئی قدیر او را ده نیکی نویسند و هر نیکے را ده چند جزا بود واز ذنوب وبدیها ده را محو کنند و ده درجه او را بلند گردانند
و دران روز در پناه الهی باشد از مکروهات واز شیطان محروس و محفوظ گردد و هیچ گناه را چه صغیره و چه کبیره سزاوار سے و
مجال نبود که وی را دریابد دران روز و ضرر آن بد و برسد مگر شرک بخدای تعالی که اگر معاذ الله بوجود آید ناچار ضرر وی برسد چه
شرک هرگز مغفور نگردد چنین فرمود ولم ینبغ للذنب ان یدرکه فی ذلک الیوم الا الشرک بالله تعالی یعنی اگر از وے گناہے
غیر شرک صادر شود آمرزیده شود نه آنکه اصلا صادر نشود پس مراد با دراک ذنب ادراک عزر وافر او ست این حدیث ترمذی ست
از ابی ذر و گفت هذا حدیث حسن صحیح غریب و امام احمد از عبد الرحمن بن غنم نیز مثل این روایت کرده و در وی ذکر صلوة مغرب
نیز هست و بجاے قبل ان یتکلم قبل ان ینصرف و یثنی رجلیه آورده و بعد از وله الحمد بیده الخیر نیز ذکر کرده و در آخر حدیثش
گفته که باشد آن مرد یعنی گوینده این کلمات افضل الناس عملا مگر مردے که افضل ازان بیارد یعنے اکثر ازین عمل بیارد
از تسبیح یا غیر آن و در مسند امام احمد ثابت ست بروایت ام سلمهؓ انه که آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم علم تعلیم کرد بنته فاطمه
دختر خود را که فاطمهؓ است لما جاءت هرگاه که آمد فاطمهؓ تساله الخادم دران حال که مے طلبید ازان حضرت صلے الله علیه وآله وسلم
خادم را یعنے جاریه که خدمت کند آورده اند که دست مبارک وی از بس آسیا گردانیدن و شتیش از آب کشیدن شوخ بسته بود
و رنگ روے وے از غبار جاروب دادن و دود طعام پختن تیره گشته و در بعض روایات آمده که چون علی مرتضیؓ را با فاطمهؓ
تزویج کردند مرتضےؓ از خدمت و کار و بار خانه بحضرت شکایتی کرد آن حضرت فرمود صلے الله علیه وآله وسلم کار اندرون خانه از طعام
پختن و جاروب دادن و امثال آن فاطمه کند و کار بیرون خانه مثل آب کشیدن و طعام خریدن و الده تو سازد و بالجمله چون
فاطمهؓ بطلب خادم آمد حضرت در خانه نبودند چون آمدند پرسیدند که فاطمه بنت من برای چه آمده بود گفت عائشهؓ برای طلب
خادم آمده بود پس رفت آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم بخانه فاطمهؓ و به نشست بر سرے و گفت یا فاطمهؓ خادم می طلبی خادم
بالفعل نزد ما نیست و چون از جائے بیاید خبر کن تا بدهیم ترا پس ازان فرمود یا فاطمهؓ محنت و مشقت دنیا سهل ست بهر طریق بگذرد
یا فاطمهؓ بتقوے و بندگی کن خدا را و خدمت کن مر اهل خانه خود را من ترا چیزے بیاموزم که بهتر ست از خادم و آن اینست ان تسبحین الله
و در روایتے تسبحین بدون الله آمده تسبیح کنے مر خداوند تعالے را عند النوم نزد خواب رفتن ثلاثا وثلثین سی و سه بار و تحمدیه
و دران روایت دیگر تحمدین ثلاثا وثلثین و حمد گوے او را سی و سه بار و تکبیریه و دران روایت تکبیرین ثلاثا وثلثین و تکبیر گوی
سی و سه بار آنچه مذکور ست در کتب از روایت بخاری و مسلم و ابی داؤد و ترمذی آنست که تکبیر اربعا وثلثین فرمود و در بعض
روایات آمده که یکے ازانها لا علے التعیین اربعا وثلثین فرمود و عدد مائة بدان تمام شود اما آنکه مصنف این هر سه را ثلاثا وثلثین
فرمود مگر نزد وے ثابت شده باشد والله اعلم و در روایت دیگر از صحیحین از علےؓ و فاطمهؓ آمده که بهر دو خطاب فرمود و تعلیم نمود
و آمده است که بعد ازان علیؓ و فاطمهؓ این ورد را هرگز از دست ننهادند و فرمود علی مرتضیؓ که از آنگاه که این را ازان حضرت

صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم هرگز از من فوت نشد و نه در لیلهٔ صفین تا در آخر شب یاد من آمد و بخواندم و دیگر این تعلیم کرد که
واذا صلیت الصبح و چون بگذاری نماز صبح را ان تقول بگوئی این کلمه را که لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد و
هو علی کل شیء قدیر عشر مرات ده بار و بعد صلوة المغرب و بگوی پس از نماز مغرب یا عشر مرات و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
در عقب نماز بامداد میگفت اللهم اصلح لی دینی الذی هو عصمة امری و در بعض روایات و دنیای الذی جعلته لی عصمة واصلح
لی دنیای التی جعلت فیها معاشی واصلح لی آخرتی التی فیها معادی واجعل الحیوة زیادة لی فی کل خیر واجعل الموت راحة لی من کل شر
اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک واعوذ بعفوک من نقمتک واعوذ بک منک لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد
منک الجد و در جامع الاصول این را از روایت نسائی از کعب احبار آورده که گفت سوگند بخدای که شگافت دریا را برای موسی که
ما می یابیم در توریت که داؤد پیغمبر خدا چون بر میگشت از نماز خود میخواند این دعا را و کعب از صهیب روایت کرد که محمد صلی الله علیه
وآله وسلم میخواند این کلمات نزد برگشتن از نماز خود و ابو ایوب انصاری گفت هرگاه نماز میگذاردم از پی پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم در هیچ وقت نبود که بعد از سلام نگفتی اللهم اغفر لی خطایای و ذنوبی کلها اللهم انعشنی واحینی وارزقنی واهدنی
لصالح الاعمال والاخلاق انه لا یهدی لصالحها الا انت واصرف عنی سیئها فانه لا یصرف سیئها الا انت و فرمود آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم اذا صلیت الصبح چون بگذاری نماز صبح را فقل پس بگو قبل ان تتکلم پیش از آنکه سخن گوئی اللهم اجرنی
من النار سبع مرات هفت بار فانک ان مت پس بدرستی که اگر بمیری فی یومک در آن روز کتب الله لک بنویسد خدای تعالی
برای تو جوارا من النار نامهٔ رستگاری از آتش دوزخ و جواز در اصل نامهٔ مسافر را گویند که از سلطان بگیرد تا هیچکس بوی
در راه تعرض نکند و اذا صلیت المغرب فقل قبل ان تتکلم اللهم اجرنی من النار سبع مرات فانک ان مت من لیلتک کتب الله لک
جوارا من النار این حدیث در صحیح ابن حبان ست و در جامع الاصول از سنن ابی داؤد نیز آورده و لیکن بتقدیم ذکر صلوة
مغرب بر صلوة صبح و در سنن نسائی نیز آورده از روایت ابی امامه من قرأ آیة الکرسی زاد الطبرانی وقل هو الله احد یعنی گفته است
هر که بخواند آیة الکرسی وقل هو الله احد فی دبر کل صلوة مکتوبة در پس هر نماز فریضه لم یمنعه منع نکند او را من دخول الجنة از در آمدن
بهشت الا ان یموت وفی روایة الا الموت درین عبارت اشکال مشهور ست چه ظاهر چنان مینماید که گویند الا الحیوة چه مانع از
دخول جنت حیات ست که درین عالم پای بند آنست ممات خود سبب دخول جنت ست نه مانع از آن و در توجیه آن میگویند
مراد بموت درینجا حیات ست حیات مستعار را که فانی ست و منتهی شونده بموت ست موت نام کرده و این توجیه در غایت بعد
و ضعف ست و نیز گفته اند که مراد تاخر موت و عدم مجیء اوست و بعضی گفته اند که مراد از موت بودن بنده است در قبر پیش از بعث
و چون مبعوث شود در آید در بهشت بی توقف و بعضی گفته اند که مراد آنست که مانع از دخول جنة الآن معجلا وجود موت ست
و شرط بودن او مر دخول جنت را که موجل ست اگر وجود موت و شرطیت وی نمی بود بالفعل در بهشت میدر آمد و باین توجیه مراد
دخول جنت ست در نشاء حیات عاجل مبالغة و برین تقدیر جائز ست که گفته شود مراد آنست که اگر وجوب موت و لزوم ذوق آن
مر هر نفس را بحکم کل نفس ذائقة الموت نمیبودی در آمد در بهشت الآن معجلا ولیکن لازم می آید وجوب موت در بهشت و بهشت
جای موت نبود و باین جهت در دخول جنت تعجیل و تاخیر راه یافت و طیبی گفته که موت حاجز ست میان تالی آیة الکرسی
و دخول جنت چون متحقق شود و منقضی گردد حاصل شود دخول جنت فافهم و چون درین حدیث اختلافی بود در میان محدثین مصنف
بسط کلام کرد در اثبات و تصحیح آن و گفت و این حدیث را جماعهٔ دیگر غیر نسائی نیز روایت کرده مثل طبرانی و رویانی و دارقطنی

وابن حبان وغیر ایشان و بعضی از حفاظ میگویند که این حدیث آیة الکرسی بعد از نماز صحیح ست وابن الجوزی بنابر عادت
از افراط و مبادرت بحکم بر حدیث بوضع آن را در موضوعات ذکر کرده و حفاظ بر وی یعنی بر ابن الجوزی ازین جهت که این
حدیث را از موضوعات ذکر کرده طعن کرده اند و گفته که ذکر کردن او این حدیث را در موضوعات خطاست و ابن الجوزی
استدلال بضعف محمد بن حمید که راوی حدیث آیة الکرسی ست کرده و حکم او بضعف محمد بن حمید خطاست زیرا که این نفس را بخاری که
در تصحیح و تنقید رجال فوق الکل ست تعدیل کرده و یحیی بن معین که محک رجال ست و اشد این قوم ست در تنقید رواة توثیق
کرده و این دو معدل یعنی بخاری و یحیی ابن معین کافی ست در عدالت و وثوق وی و در معجم طبرانی آمده است من قرأ آیة الکرسی
فی دبر الصلوة المکتوبة کان فی ذمة الله الی الصلوة الاخری هر که بخواند آیة الکرسی بعد از نماز فرض باشد در پناه خدا و
در عهد و امان وی تا نماز آینده و این حدیث را جماعتی از صحابه روایت کرده اند از آنجمله امیر المؤمنین علی ست کرم الله
وجهه و در مشکات حدیث امیر المؤمنین را چنین آورده که گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که گفت بر چوبهای
این منبر هر که بخواند آیة الکرسی را بعد از هر نماز منع نکند او را از در آمدن بهشت مگر موت و هر که بخواند او را هنگامیکه بخوابد
ایمن گرداند او را خدای تعالی بر سرای وی و سرای همسایه وی و اهل چند سرای دیگر که گرد او باشند رواه البیهقی فی شعب الایمان
وقال اسناده ضعیف و از جمله صحابه که این حدیث را روایت کرده اند جابر بن عبدالله و عبدالله بن عمر و انس بن مالک و مغیرة
بن شعبه و ابوامامه است رضی الله عنهم و چون این حدیث بچندین طرق مختلفه و مخارج متعدده مروی شده است ثابت بود زیرا که تعدد
طرق و مخارج حدیث دال ست بر آنکه این حدیث را اصلی صحیح ست و اقلش آنکه موضوع نیست و در فضائل آیة الکرسی احادیث
علی الاطلاق بی تقیید بخواندن آن عقیب صلوة بسیار آمده و بعضی از آنها بی وصمت ضعفی نزد محدثین نیست سیوطی
در جمع الجوامع آورده که امیر المؤمنین علی مرتضی رضی فرمود سید آیات قرآنی الله لا اله الا هو الحی القیوم ست و فرمود هیچ مردی را
ندانم که زائیده شده در اسلام و بمرتبه عقل رسیده که در خواب رود و این آیت را نخواند پروردگار تعالی این آیت را به پیغمبر شما
داده از گنجی که زیر عرش عظیم نهاده است و هیچ پیغمبر دیگر را داده نشده و من شب نخسپم مگر آنکه آنرا سه بار بخوانم در دو رکعت سنت
که بعد از عشا بگزارم و در وتر خوانم و چون بخواب روم نیز خوانم و از آنگاه که از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم
شنیده ام هرگز آنرا ترک نکرده ام و فرمود شنیده ام رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که گفت سید پیغمبران آدم ست
علیه السلام و سید عرب محمد ست صلی الله علیه وآله وسلم و سید فارس سلمان و سید روم صهیب و سید حبشه بلال و سید درختان
سدره و سید اشهر حرم و سید ایام جمعه و سید کلام قرآن و سید قرآن البقره و سید البقره آیة الکرسی در وی پنجاه کلمه است
و در هر کلمه پنجاه برکت و در بعض روایات هفتاد برکت و این حدیث بی توهم وضعی نیست والله اعلم و از ابی بن کعب در صحیح مروی ست
که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از وی پرسید که عظیم تر آیتی در قرآن کدام ست ابی بن کعب گفت خدا و رسول خدا داناترست
بعد آن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سه بار این سوال تکرار کرد پس گفت ابی عظیم تر آیتی در قرآن الله لا اله الا هو الحی
القیوم ست آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دستی بر سینه وی زد و گفت گوارا باد ترا این علم ای ابا منذر و حدیث بخاری
از ابی هریره در فضیلت آیة الکرسی که در وی صدق و هو کذوب مذکور شده معروف ست و ذکر آن در خاتمه کتاب بیاید
ان شاء الله تعالی و عقبة بن عامر روایت کرد و گفت امرنی رسول الله امر کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ان اقرأ بالمعوذات
بخواندن معوذات فی دبر کل صلوة بعد از هر نماز فرض رواه احمد و ابوداود و النسائی و البیهقی معوذات بکسر واو مشدده از تعویذ کرمانی گفته

که مراد بآن معوذتین ست یعنی قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و ایراد صیغهٔ جمع بمذهب اقل جمع دو ثنان ست یا مراد معوذتین با سورهٔ اخلاص ست تغلیبا یا مراد آیات که متضمن معنی استعاذه ست و تفویض و توکل شامل معوذتین و امثال آن مثل قوله تعالی قل رب اعوذ بک من همزات الشیاطین الآیه و قوله عز وجل انی توکلت علی الله ربی و ربکم و قوله سبحانه و ان یکاد الذین کفروا الآیات یا مراد کلمات معوذه ست و بعضی گفته اند یا معوذتین و سورهٔ اخلاص و الکافرون مراد ست زیرا که درینها برائت است از شرک که در معنی استعاذه است و در روایتی معوذتین نیز آمده فلا اشکال و این حدیث در غایت صحت ست و در درجهٔ اعلی است از صحت و وصیت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم معاذ را که در عقب هر نماز بگوید اللهم اعنی علی ذکرک و شکرک و حسن عبادتک فرمود والله من دوست میدارم ترا ای معاذ پس ترک مکن خواندن این دعا را عقب هر نماز روایت کرد این حدیث را ابوداود و نسائی از معاذ و این حدیث معاذ معروف ست میان علما و مسلسل ست بقوله انی لاحبک و بطرق کثیره صحیحه آمده و در معجم طبرانی ست از حدیث جابر که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ثلث سه خصلت ست من جاء بهن کسی که بیاید آنها را و عمل کند بدان مع الایمان با ایمان چه عمل خیر بی ایمان فائده نکند و اعتبار ندارد و ظاهر آنست که مراد بایمان یقین و حقیقه بود دخل من ای ابواب الجنة شاء در آید از هر در بهشت که خواهد و زوج من الحور العین و تزویج کرده شود از حور عین حیث شاء هر جا که خواهد یا هر وقت که خواهد و اگر حیث را استعاره برای معنی ما دارند یعنی هر چه که خواهد نیز صورتی دارد و این اوفق ست بمعنی اگر چند من حیث اللفظ بعدی دارد خصلت اول آنست که من عفا عن قاتله هر که عفو کند از قاتل خود و وصیت کند بعفو یا اضافت بادنی ملابسه است و مراد قاتل ولی او ست که حق قصاص بروی دارد و خصلت دوم آنکه ادی دینا خفیا ادا کند دین مخفی را که کسی نداند مگر او و دائن یعنی گواه بران ندارد یا دائن نیز نداند و فراموش کرده باشد یا مورث وی داده باشد بی علم وی و سوم آنکه قرء فی دبر کل صلوة مکتوبة بخواند در پس هر نماز فرض عشر مرات ده بار قل هو الله احد فقال پس گفت ابوبکر بطریق التماس او واحدهن یا یکی ازین سه خصلت بیارد یا رسول الله پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم التماس صدیق مبذول داشت و آنچه گفت مقرر داشت فقال او احدهن پس فرمود یا یکی ازین سه خصلت بیارد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از نماز صبح گفتی اللهم انی اصبحت لا استطیع دفع ما اکره و لا املک نفع ما ارجو و اصبح الامر و در بعض روایات امر بید غیری و اصبحت مرتهنا بعملی فلا فقیر افقر منی اللهم لا تشمت بی عدوی و لا تسوء بی صدیقی یعنی عدو و صدیق هر دشمن و دوست را شامل ست از جن و انس دینی و دنیاوی اما دنیاوی که مدد کند در دین و بفوت آن ضرری و نقصانی در دین و کمال حال وی لازم آید اللهم لا تجعل مصیبتی فی دینی چون مصیبت دین عظیم تر ست تخصیص کرد وی چه اگر در مصیبت دنیاوی صبر کند و نظر بر الطاف خفیهٔ الهی تعالی دارد ثواب صبر و ملاحظهٔ آن الطاف جبر آن نقصان کند و باین معنی ایما کرد و فرمود و لا تجعل الدنیا اکبر همی و در تقیید باکبر اشارت است بآنکه آدمی تا در قید حیات ست بی هم دنیا نخواهد بود و همچنین در خویش و لا مبلغ علمی و لا تسلط علی من لا یرحمنی از جبابره و ظلمه جن و انس و اشد آن نفس ست که از تسلط آن خدا نگاه دارد اللهم بک اصبحنا و بک امسینا و بک نحیی و بک نموت اللهم ما اصبح بی من نعمة او باحد من خلقک فمنک وحدک لا شریک لک فلک الحمد و لک الشکر اصبحنا و اصبح الملک لله رب العالمین اللهم انی اسالک خیر هذا الیوم فتحه و نصره و نوره و برکته و هداه و اعوذ بک من شر ما فیه و در بعض روایات من شره و شر ما فیه و شر ما بعده اللهم عافنی فی بدنی اللهم عافنی فی سمعی اللهم عافنی فی بصری اللهم رحمتک ارجو فلا تکلنی الی نفسی طرفة عین و در بعض روایات و لا اقل من ذلک نیز آمده و اصلح لی شانی کله لا اله الا انت اللهم انی اعوذ بک من الهم و الحزن و اعوذ بک من العجز و الکسل و اعوذ بک من البخل و الجبن و اعوذ بک من غلبة الدین و قهر الرجال اللهم اکفنی بحلالک عن حرامک و اغننی بفضلک

ضمن سواک یا حی یا قیوم **تنبیه** معنی بعد صلوة دانسته شد که چیست و نیز باید دانست که ادعیه بعد صلوة بسیارست هرچه از آنها خواند
کافی و بعضا باعث احراز فضیلت و اتباع سنت گردد و شبلی ابن معنی تصریح کرده امام محیی الدین نووی در دعوات استفتاح صلوة چنانکه گذشت
و ظاهر آنست که فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز همین نسق بوده نه آنکه بر جمیع دعوات در جمیع اوقات مواظبت نموده
نیز گفته اند که از ندب و ترغیب آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در خواندن اذکار عمل آن حضرت بدان لازم نیاید و از الا فرقی نماند
میان سنت و مندوب **فصل در سنن رواتب از نماز** مراد سنن رواتب نمازهاست غیر فرائض که در روز و شب بطریق
راتب و توظیف میگذارد و جماعتی از مؤکده و غیر آن از جهت ذکر چهار رکعت پیش از عصر و چهار رکعت ضحی در میان آن و لیکن قول او
که گفت که هر روز بران مواظبت مینمود صورة منافاتی بآن دارد مگر آنکه مصنف از جمله ما واظب علیه و مؤکدات دارد هرچند
در مرتبه کمتر از دیگران باشند و مؤکدات همه در یک مرتبه نیستند چنانکه معلوم میشود یا مواظبت را حمل بر اعم از معنی تاکید کنند و لیکن
در معنی راتبه معنی دوام معتبرست و ماخوذست از رتوب که بمعنی دوام و ثبوت است کذا فی بعض شروح المشکوة و گفته اند هرجا که
مواظبت مطلق مذکور گردد مراد مع الترک احیانا بود چنانکه معنی سنت است و آنجا که مقید بعدم ترک گردد امارت وجوب است
کذا فی بعض شروح الهدایة و اگر مقید بترک مذکور گردد خود ظاهرست فافهم اما در حضر ده رکعت فوت نشدی و در سفر خود مروی نیست
که هیچ سنت راتبه گذارده باشد بجز رکعتین فجر و ظهر چنانکه بیاید دو رکعت پیش از فرض صبح و دو رکعت پیش از فرض ظهر و دو رکعت
بعد از آن و دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت بعد از عشا همچنین آمده است در کتب ستة از حدیث ابن عمر رض با نبذی از اختلاف در الفاظ
آن و زیاده کرده در صحیحین لفظ فی بیته بعد از مغرب و عشا و بخاری آورده که ابن عمر رض گفت حدیث کرد مرا حفصه که میگذارد وی
صلی الله علیه وآله وسلم دو رکعت خفیفه بعد از طلوع فجر و این ساعتی بود که در نمی آمدم من بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و ازین ادا
معلوم شد که سنت فجر نیز در بیت بود و احادیث صریح تر ازین درین باب آمده چنانکه در صلوة لیل بیاید و سنیت دو رکعت پیش از
ظهر مذهب شافعی است و متمسک وی همین حدیث ابن عمرست و در گذاردن چهار رکعت پیش از وی نیز احادیث آمده که دلیل
امام ابوحنیفه است ترمذی و نسائی و ابن ماجه از عائشه رض و مسلم و ابوداود و ترمذی و نسائی از ام حبیبه آورده اند که آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود کسیکه بگذارد دوازده رکعت در روز و شب و در روایتی کسی که مداومت کند بر دوازده رکعت از سنت و در
روایتی دوازده رکعت تطوع غیر فریضه بنا کند او را الله تعالی خانه در بهشت زیاده کرده ترمذی این تفصیل را که چهار رکعت پیش از ظهر
و دو رکعت بعد از وی و دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت بعد از عشا و دو رکعت پیش از فجر و اگرچه ترمذی حدیث عائشه رض را غریب
من هذا الوجه گفته و در حفظ بعضی از رجال وی سخن کرده و لیکن حدیث ام حبیبه که گفته اند رواه الجماعة الا البخاری شاهد اصل
حدیث است و ترمذی در جامع خود از عاصم بن ضمره از امیر المومنین علی رض آورده که میگفت میگذارد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
پیش از ظهر چهار رکعت و بعد از وی دو رکعت و گفته که درین باب حدیث از عائشه رض و ام حبیبه نیز آمده و حدیث علی حسن است و برین
عمل اکثر اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و آنها که بعد از ایشانند همین است قول سفیان ثوری و ابن المبارک و اسحق و
بعضی از اهل علم گفته اند صلوة لیل و نهار دوگان دوگان است و مقصود ایشان آنست که فصل کند میان رکعتین و باین قائل است
شافعی و احمد و نیز از عائشه رض آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چهار رکعت را پیش از ظهر نمیگذارد و بعد از وی میگذارد و این
طرق است انتهی و مسلم و ابوداود از عبدالله بن شقیق آورده اند که گفت پرسیدم عائشه رض را از صلوة تطوع رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم گفت میگذارد در خانه خود پیش از ظهر چهار رکعت پس بیرون می آمد و میگذارد نماز بمردم پس در می آمد بخانه و میگذارد دو رکعت

وابوداود در سنن خود و ترمذی در شمائل از ابوایوب انصاری آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود چهار رکعت ست
پیش از ظهر که نیست در آنها تسلیم گشاده میشود برای آنها درهای آسمان و در موطای امام محمد نیز نقل این آمده و نزد شافعی رحمه الله نیز
چهار آمده است ولیکن بدو سلام و ترمذی وجه آن را بیان کرده چنانچه نقل کردیم تتمیم در اثبات سنیت چهار رکعت پیش
از ظهر دو طریق ست یکی اثبات آن بحدیث ام حبیبه و غیر آنکه در آنجا ترغیب بر گذاردن آنها نموده اند ولیکن گفته اند که از ترغیب
و بیان فضیلت مواظبت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بران لازم نیاید تا سنیت آن ثابت شود غایتش آن ندب و استحباب است
و طریق احکم در اثبات آن جمع و تطبیق ست میان احادیث که در بعضی از آنها دو رکعت آمده و در بعضی چهار یا آنکه چهار را در بیت شریف
میگذارد و عائشه رضی آنرا دیده و ابن عمر رضی دو رکعت که در مسجد آمده میگذارد و تحیة المسجد دیده و ابن عمر آنرا سنت ظهر پنداشت
یا آنکه اعتقاد ابن عمر آن بود که سنت ظهر همان دو رکعت ست و چهار رکعت در روی دیگر ست که در وقت زوال شمس میگذارد از جهت
فتح درهای آسمان درین وقت و اشارت باین هر دو وجه در کلام مصنف بیاید و متکلم علیه و از ان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دو رکعت
بعد از ظهر وقتی فوت شد بعد از عصر آنرا قضا کرد چنانچه در صحیح بخاری آمده است که روزی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را
دیدند که بعد از عصر دو رکعت میگذارد پس ام سلمه جاریه در حضرت وی فرستاد تا از ان بپرسد فرمود این دو رکعت بعد از ظهر ست
که بجهت اجتماع وفود فوت شده بود آن را قضا کردم و تمام حدیث در باب اشاره در نماز بدست گذشت و همیشه آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بعد از فرض عصر دو رکعت گذاردی چنانکه در جامع الاصول از بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی از عائشه رض آورده
که گفت دو نماز بود که ترک نمیکرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنرا در سر و علانیه در سفر و حضر دو رکعت پیش از صبح و دو رکعت
بعد از عصر و میگذارد آنرا تا ملاقی شد پروردگار خود را عز و جل و احادیث درین باب بطرق متعدده آمده صریح در آنکه آنرا بعد عصر بود
و تا ملع آن تاویل که بعض میگویند که آن قضای رکعتین ظهر بود که مشغول شده بود از ان بجهت اشتغال بوفد عبد القیس و در روایتی
از وی آمده که گفت میگذارد وی صلی الله علیه وآله وسلم دو رکعت پیش از عصر بود پس قسمت مال از ان شاغل آمد پس
بگذارد آنرا بعد از عصر بعد از ان مداومت نمود بران و عادت شریفه وی بران بود که چون در وقتی نمازی میکرد دیگر بر وی
مداومت مینمود و در روایتی آمده که این دو رکعت در خانه میگذارد نه در مسجد بقصد تخفیف بر امت و محبوب میداشت
تخفیف امت را و از جهت میگوید مصنف و این یعنی گذاردن دو رکعت بعد از عصر از خصائص آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود
و در حق غیر وی مکروه چنانکه در روایت ابی داود آمده که میگذارد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دو رکعت بعد از عصر و نهی میکرد
از ان و میداشت صوم وصال و نهی میکرد از ان و نهی از رکعتین در صحیح بخاری نیز مذکور ست و لیکن حدیث دیگر از ابی داود
که در جامع الاصول آورده است که پرسیده شد ابن عمر از رکعتین قبل المغرب پس گفت ندیدم هیچ یکی را در عهد رسول صلی الله علیه
وآله وسلم که میگذارد آنرا و رخصت کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در رکعتین بعد از عصر منافات دارد بودن آن از خصائص
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و نهی مردم از ان و در بعض آثار آمده که امام احمد را دیدند که درون خانه خود میگذارد گفتند چرا پنهان
میگذاری گفت از ترس مردم و بالجمله احادیث و آثار نهی از ین دو رکعت و از مطلق نماز بعد از عصر غالب و قوی ست و تحقیق علما
نیز همین ست پس حق آن می نماید که آن از خصائص آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود و در حق غیر وی مکروه چنانچه
مصنف گفت والله اعلم و چون مختار نزد مصنف رکعتین ست پیش از ظهر و احادیث صحیحه در چهار رکعت نیز وارد شده گفت و
گاه پیش از ظهر چهار رکعت گذاردی و لفظ بخاری و ابی داود و نسائی که از عائشه رض روایت کرده اند اینست که کان

لا یدع اربعا قبل الظهر ورکعتین قبل الغداة بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که ترک نمیکرد چهار رکعت پیش از ظهر و دو رکعت پیش از
بامداد و شیخ ابن الهمام از سنن سعید بن منصور از براء بن عازب آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کسیکه بگذارد پیش از
ظهر چهار رکعت گویا که تهجد کرد در شب و هر که بگذارد مثل آن بعد از عشا گویا که در شب قدر گذارد و بیهقی این را از قول عائشه رض و
نسائی و دار قطنی از قول کعب روایت کرده اند و موقوف در اینجا مثل مرفوع است زیرا که مقادیر ثواب جز بسماع از حضرت
رسول صلی الله علیه وآله وسلم نتوان دانست و قول صحابی در آنچه بقیاس نتوان یافت محمول است بر سماع چنانچه در مقدمه
گذشت ولیکن علما که قائل اند بدو رکعت این حدیث را برای اخراج از مواظبت بر چهار رکعت پیش از ظهر دو تاویل کرده اند
یکی آنکه چون سنت ظهر در خانه گذاردی چهار رکعت گذاردی و اخبار عائشه رض از حال درون خانه است که میدید و چون در مسجد
بودی که دو رکعت گذاردی و ابن عمر از این حال خبر داد و چون روایتی صریح باختلاف حالتین وارد نشده است لاجرم حمل بر تاویل
و صرف از ظاهر بود اگرچه از قول عائشه رض که گفت کان یصلی فی بیته قبل الظهر اربعا استیناسی باین معنی میتوان یافت و دوم تاویل آنکه چهار
رکعت نمازی بود مستقل سوای سنت راتبه ظهر که در عقب زوال شمس میگذارد و میفرمود که هذه یعنی این ساعت بعد از زوال شمس ساعة
تفتح فیها ابواب السماء ساعتی است که گشاده میشود در وی ابواب السماء درهای آسمان و احب بود دوست میدارم ان یصعد لی که صعود کند بجناب
حق و برآید برای من فیها عمل صالح درین ساعت عمل صالح و چون نماز افضل اعمال صالحه است و نیز این وقت حضور نماز است فعل نماز
در وی افضل و انسب باشد و برین تاویل سنت ظهر همان دو رکعت باشد و چهار رکعت تطوع غیر آن سنت و این نیز خلاف ظاهر است چه ظاهر
لفظ این حدیث که گفت چهار رکعت میگذارد پیش از ظهر و دو رکعت بعد از ظهر این است که هر دو راتبه ظهر باشد گو چهار دیگر بجهت
زوال نیز میگذارده باشد یا همین راتبه ظهر را این فضیلت باشد چنانچه بعض علما گفته اند که مراد بحدیث فتح باب و صعود
عمل نیز سنت ظهر است و اثبات این فضیلت منافات بسنیت ندارد با وجود ثبوت مواظبت و حدیث عائشه رض که مسلم و ابی داود
از عبد الله بن شقیق روایت کرده صریح است در آن که آن چهار رکعت که در خانه میگذارد سنت راتبه ظهر بود کما مر والله اعلم
و عبد الله بن مسعود بعد از زوال هشت رکعت میگذارد و احتمال دارد که این هشت رکعت مستقل بوده باشد و رای سنت ظهر یا سنت ظهر
داخل آن بود و میگفت ابن مسعود انهن این هشت رکعت یعدلن برابری میکنند بمثلهن هشت رکعت را من قیام اللیل از تهجد بر آنکه
در عدد رکعات تهجد اختلاف روایات است و عادت شریف نیز درین باب مختلف بود نه بود یا یازده یا غیر آن چنانکه در محلش بیاید
و یک رکعت از آن وتر است و غالبا این قول ابن مسعود مبنی بر روایت نه است و احتمال دارد که مراد تمام نماز شب نباشد مقصود
همین است که هشت رکعت درین وقت برابر هشت رکعت در آن وقت است و هذا ظاهر و بعضی از مشائخ در توجیه تعدیل هشت رکعت بعد از
زوال با هشت رکعت قیام لیل میگویند سر این گویا آنست که این دو وقت یعنی وقت زوال و وقت تهجد زمان نزول رحمت است چه درهای رحمت
چنانچه همین ساعت معلوم شد بعد از زوال گشوده میشود و آن بعد از انتصاف نهار است و نزول رحمت الهی در شب بعد از انتصاف
شب است پوشیده نماند که در احادیث فضل قیام لیل وارد شده است که نزول رحمت در ثلث اخیر است از شب تا وقت صبح و ظاهر ابتدای آن از بعد
انتصاف است و کمال آن در ثلث اخیر که وسط است میان مبدا و منتهی و چون هر دو وقت محل قرب و رحمت است مناسبت ظاهر حاصل بود میان
هر دو وقت و نماز در هر یکی از این دو وقت عدیل دیگرے بود در فضل و چون نزول رحمت در بعد نصف لیل اشهر و اظهر بود نماز وقت زوال را
عدیل آن ساخت و تشبیه بوے کرد نه عکس فافهم و در جامع الاصول از ترمذی و در مشکوة از ترمذی و بیهقی آورده که امیر المومنین
عمر گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میگفت چهار رکعت پیش از ظهر بعد از زوال حساب کرده میشود بمانند آن

در نماز سحر و هیچ شیئی نیست مگر آنکه سجده میکند پروردگار تعالی را دران ساعت پس تر خواند این آیت را یتفیؤ ظلاله عن الیمین والشمائل سجدا لله الآیة و در مسند احمد حنبل و سنن نسائی و ترمذی و ابی داؤد و ابن ماجه مرویست که گفت عنبسة بن ابی سفیان شنیدم از خواهر خود ام حبیبه زوجه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که میگفت من حافظ کسیکه محافظت کند و مداومت نماید علی اربع رکعات قبل الظهر بر چهار رکعت پیش از ظهر و اربع بعدها و بر چهار رکعت بعد از ظهر حرمه الله علی النار حرام گرداند خدا تعالی او را بر آتش دوزخ و گفت ترمذی هذا حدیث حسن صحیح غریب من هذا الوجه و این چهار رکعت را که بعد از ظهر میگذارد به دو سلام میگذارد معلوم نشد که این چهار رکعت ورای دو رکعت سنت ست یا با نهاست هر دو احتمال دارد و ظاهر در اول ست و شیخ ابن الهمام میگوید که اختلاف میکنند اهل عصر ما در آنها غیر رکعتین الراتبة یا با آنهاست و بر تقدیر ثانی آیا میتوان کرد بتسلیمه واحده یا نه جماعه گفتند که نمیتوان کرد و نزد من چنین واقع شد که اگر بگذارد چهار رکعت بعد از ظهر بیک سلام یا بدو سلام حاصل شود و حد ندب خواه حساب کرده شود در راتبه از وی یا نه زیرا که مفاد حدیث همین ایقاع چهار رکعت بعد از ظهر ست و این صادق ست با بودن راتبه از آنها انتهی و امیر المومنین علی گفت کان النبی صلی الله علیه وآله وسلم یصلی قبل الظهر اربع رکعات یفصل بینهن فرق میکرد میان آن چهار رکعت بالتسلیم با سلام گفتن علی الملائکة المقربین بر فرشتگان مقرب و من تبعهم و کسانیکه تابع اند مر آنکه را من المسلمین و المومنین از مسلمانان و مومنان یعنی اهل و سابق در سنت سلام نماز فرشتگان اند که مقربان درگاه الهی و سابق در وجود و طاعت و عبادت اند و مومنان درین مقام تابع و لاحق بایشان اند و بعضی گفته اند که مراد بسلام اینجا تشهد ست از جهت اشتمال او بر سلام رواه روایت کرد این حدیث را احمد والترمذی محسنا یعنی گفت ترمذی هذا حدیث حسن و نیز گفت درین باب حدیث از عبدالله بن عمر نیز آمده بدانکه در جامع الاصول و مشکوة که این حدیث را از ترمذی آورده قبل العصر ست و ترمذی نیز در جامع خود این را در باب ما جاء من الاربع قبل العصر آورده و در جامع الاصول در ... واسطه عصر ذکر کرده و شاید که لفظ الظهر در عبارت مصنف از سهو قلم ست و لیکن چون در راتبه ظهر ذکر کرده معلوم می شود که از اشتباه نظر ست دران کتب و صواب آنست کان یصلی قبل العصر اربع رکعات والله اعلم و نیز امیر المومنین علی کرم روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هر روز شانزده رکعت سنت میگزارد چهار رکعت پیش از ظهر و دو بعد از ان و چهار پیش از عصر و چهار رکعت در وقت ضحی و این بعضی ست از حدیث مطول ما علما در اسناد آن سخن گفته اند این حدیث مطول در کتب بنظر نیامده تا تتمه آن و سخنی که علما کرده ذکر میکردیم و با وجود آن عددی که در تفصیل شانزده گفته و شمرده شانزده نمیشود دگر آنکه گفته شود دو رکعت پیش از نماز فجر را بجهت ظهور و شهرت آن ذکر نکرده تا مجموع شانزده شود و عدم ذکر سنت مغرب و عشا بنا بر آنست که مقصود بیان رکعات سنت روز ست نعم اگر چهار رکعت ضحی نشمارند سنن رواتب با اربع قبل العصر شانزده میشود چنانکه بعضی محققین شمرده اند مگر آنکه گفته شود که قول او دو چهار رکعت ضحی عطف ست بر شانزده و باقی سنن رواتب را ذکر نکرده اعتمادا علی شهرتها فتدبر و ابن عمر روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود رحم الله رحمت کند خدا تعالی امرأ مردی را که صلی قبل العصر اربعا بگزارد پیش از عصر اربعا چهار رکعت را این حدیث را احمد و ترمذی و ابو داؤد روایت کرده اند و ابن خزیمه و ابن حبان در صحیحین خود آورده و گفت ترمذی حسن غریب و ابن حبان این حدیث را تصحیح کرده و آن حدیث مذکور سابقا از امیر المومنین علی نیز در قبل العصر ست که مصنف آنرا در سنت پیش از ظهر آورده چنانکه گفته شد و نیز ابو داؤد از امیر المومنین علی پیش از عصر دو رکعت روایت کرده و ترمذی و احمد درین حدیث بجای رکعتین اربعا آورده و از جهت

اختلاف این روایات ست که مذہب حنفی تخییر ست میان چہار و دو و جمعا بین الاحادیث و چہار افضل ست چنانچہ در کتب
اصول فقہ تحقیق آن نمودہ اند و دو رکعت پیش از مغرب صحابہ میگذاردند و منع نفرمود چنانکہ در روایت مسلم آمدہ که از انس پرسیدند
که پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دو رکعت پیش از مغرب میگذارد گفت نمیگذارد و لیکن میدید یا را که میگذاردیم پس نه امر میکرد ما را
و نه نہی مے نمود ازان و نیز بخاری و مسلم و نسائی از انس آوردہ اند که چون مؤذن اذان مغرب میگفت جماعه از صحابہ برمیخاستند
و در پہلوے ستونہای مسجد دو رکعت میگذاردند و آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از درون خانہ بیرون می آمد و ایشان را
مے دید که نماز میکنند و در روایتے آمدہ که مردم از بیرون به مسجد مے درآمدند و این جماعه را در نماز میدیدند گمان مے بردند
که مگر نماز مغرب را گذاردہ اند از بس کثرت گذارندگان این دو رکعت و در کتب خمسہ غیر موطا آمدہ که آن حضرت صلے اللہ علیہ
وآلہ وسلم سه بار میفرمود بین کل اذانین صلوٰۃ و در مرۃ ثالثہ فرمود لمن شاء یعنی ہر که خواہد بگذارد و ہر که خواہد نگذارد و مراد
بہ دو اذان اذان و اقامت ست و انس گفت با وجود آنکه درمیان اذان و اقامت مغرب فرجه کمتر ست میگذاردند و ازینجا
ست که بعضے گفته اند که این راتبه لمغرب ست و داخل نماز بعد از عصر نیست و لیکن اختیار باقی ست اگر خواہند بگذارند و در صحیحین
ثابت ست که فرمود صلوا قبل المغرب بگذارید نماز پیش از مغرب این کلمه را سه بار مکرر فرمود و قال فی الثالثه و گفت در بار سوم
لمن شاء یعنی این امر ایجابی نیست بلکه تخییر ست مر ہر کرا خواہد کراہة ان یتخذہا الناس سنة یعنی اینکه فرمود لمن شاء از جہت
ناخوش داشتن اینکه مردم این نماز را سنت موکدہ و طریقه مستمرہ گیرند و در روایتی خشیة ان یتخذہا پس گذاردن آن مندوب
و مستحب باشد در درجه رواتب که بران مواظبت بود نیست و در شرح ابن الہمام میگوید که اختلاف کردہ شدہ است در استحباب دو رکعت
پیش از مغرب طائفه بدان قائل شدہ و منکر شدند آنرا بسیارے از سلف و اصحاب ما و مالک رضی تمسک آن طائفه باحادیثی ست که در صحیحین
و غیر ہما ورود یافته و جواب شان معارضه آن احادیث ست بانچه ابو داود آوردہ که پرسیدہ شد ابن عمر رضی از رکعتین قبل المغرب پس
گفت ندیدم من ہیچ احدی را در عہد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم که میگذارد آنرا و رخصت کرد در رکعتین بعد العصر و این
حدیث صحیح ست نزد ما و راجح ست بجہت عمل اکابر صحابہ و سلف موافق آن و نفی کردن ایشان آنرا اگرچه در صحیحین خلاف
آن آمدہ زیرا که صحت معتبر ست باجتہاد و رائے ایشان و دائر ست امر رواۃ بر قرار داد ایشان نزد اختلاف مردم در توثیق
و عدم آن ہمچنین گفته شیخ ابن الہمام و تطویل کردہ در تحقیق این سخن و کلامی را که در مقدمه از تعیین مراتب صحت و قرار داد ہم تا
که اصح الکتب صحیح البخاری ثم فثم از وے نقل کردیم اینجا آوردہ فتذکر و اللہ اعلم انتہی آنچه مصنف از سنن رواتب
ذکر کرد و ترمذی از ابی ہریرہ روایت کردہ قال قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم من صلے بعد المغرب ست رکعات
لم یتکلم فیما بینہن بسوء عدلن له بعبادة ثنتے عشرة سنة و از عائشه رضی آوردہ که من صلے بعد المغرب عشرین رکعة بنی اللہ له بیتا
فی الجنة و حدیث ابی ہریرہ رضی را تضعیف کردہ انتہی و این نماز یست که آنرا صلوٰۃ الاوابین گویند و شیخ ابن الہمام از ابن عمر
روایت کردہ که گفت رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر که بگذارد بعد از مغرب شش رکعت نوشته شود از اوابین پس تر خواند
این آیت را انه کان للاوابین غفورا و گفته که حال این شش رکعت مثل حال چہار رکعت ست بعد از ظہر که اگر راتبه را نیز از وے
حساب کنند حاصل گردد این موعود انتہی اما گذاردن چہار رکعت پیش از عشا در احادیث نظر نیامدہ و شمنی تعلیل برگذاردن
چہار رکعت قبل العشاء و بعد آن کردہ که وی مثل ظہر ست در عدم کراہیت تطوع قبل و بعد و عمل اہل حرمین بر نا گذاردن سنت
قبل العشا ست و در حدیث بخاری بعد از عشا چہار رکعت بروایت ابن عباس آمدہ و در حدیث ابی داود از شریح بن ہانی چہار یا

آمده واحتمال دارد والله اعلم که شش بار رکعتین باشد و شمنی نیز در چهار رکعت بعد از عشا حدیث مذکور از بخاری آورده و در هدایه
چهار رکعت را بعد از عشا از سنن شمرده و اگرچه وی در بیان سنن مسامحه کرده و پیش از عصر چهار رکعت یا دو را نیز از آنها شمرده
با وجود آنکه از مستحبات اند ولیکن در شرح ابن الهمام گفته که آنچه مقتضای نظر ست بودن آنها ست سنت بجهت ثبوت مواظبت
بر آنها چنانکه ابوداود از شریح بن هانی آورده که گفت پرسیدم عائشه رض را از نماز رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفت نگذارد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم نماز عشا را هرگز و در آمد در خانه مگر آنکه گذارد در روی چهار رکعت یا شش رکعت و گفت شبی باران بود و پوستی بر زمین
انداخته بودند که سوراخی داشت و میدیدم من که آب از راه آن سوراخ می برآمد و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم جامهای خود را
از زمین در نماز نگاه میداشت و این نص ست در مواظبت انتهی و چون از ذکر اعداد سنن فارغ شد شروع در بیان بعض احکام
آن کرده و گفت مجموع رواتب و سنن را در خانه خویش گذاردی و نیز بران ترغیب کردی و فرمود که محبوبترین نماز مرد بعد از مکتوبه
نمازی ست که در خانه خود بگذارد و گفته اند که نماز نفل در خانه گذاردن افضل ست اگرچه در حرم یا درون خانه کعبه باشد علی حده
دو رکعت سنت بعد از مغرب که هیچ وقت در مسجد نگذارد و قرائت درین دو رکعت بیشتر سوال قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد
بود چنانکه ترمذی از عبدالله بن مسعود آورده که گفت احصا نتوانم کرد آنچه شنیده ام من از حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم
که میخواند در رکعتین بعد از مغرب و رکعتین قبل الفجر قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد و گفته که درین باب از ابن عمر نیز آمده و
گفته که حدیث ابن مسعود غریب ست نمی شناسیم آنرا مگر از حدیث عبدالملک بن معدان از عاصم و ابوداود از ابن عباس روایت
کرده که گاهی تطویل میکردی صلی الله علیه وآله وسلم قرائت را در رکعتین بعد المغرب تا آنکه متفرق میشدند اهل مسجد و چون
در حدیث نوع اشعاری بگذاردن این دو رکعت در مسجد بود شیخ ابن حجر مکی در شرح مشکوة میگوید احتمال دارد که در بعض اوقات
در مسجد میگذارد بجهت عذری که مانع از دخول بیت میکرد و محتمل که در خانه بود و ابن عباس رض را علم بدان حاصل شده باشد و خانه آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم متصل مسجد بود و جز دیواری درمیان نه و در دیوار دری بود بجانب مسجد و اگر یکی را خانه نزدیک مسجد
نبود تا بخانه رفتن تعجیل این دو رکعت که بدان امر فرموده اند چنانکه رزین و بیهقی از حذیفه آورده که گفت میفرمود آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم تعجیل کنید رکعتین بعد المغرب را ازیرا که آنها بر داشته میشوند همراه فریضه فوت شود آیا همین عذر در گذاردن آن
در مسجد گردد یا نه محل نظر ست فلیتدبر والله اعلم و ازین جهت که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در گذاردن این دو رکعت در خانه
تاکید بسیار کردی و در هیچ وقت بلا عذر در مسجد نگذارده علما درین محل خلاف ست که اگر کسی این دو رکعت را در مسجد بگذارد
مجزی و مکتفی از سنت باشد یا نه بعضی از علما میگویند مجزی نباشد از جهت وقوع آن نه بر وجه مسنون و امام مروزی گوید
عدم کفایت چه باشد بلکه من صلی الرکعتین بعد المغرب فی المسجد کسیکه بگذارد دو رکعت بعد از مغرب را در مسجد یکون عاصیا و
ابو ثور که از اصحاب شافعی رح ست و میگویند که جنید بغدادی در فقه مذهب وی داشت میگوید سوء عاص گذارنده این دو رکعت در
مسجد عاصی ست و سبب عصیان وی آنست که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم امر کرد بگذاردن آن در بیوت و فرمود صلوا هذه فی بیوتکم
و در اصل امر وجوب ست و تارک واجب عاصی و نزد بیشتر علما مجزی باشد در اصل سنیت ولیکن گذاردن آن در مسجد ترک اولی و افضل بود
از جهت مخالفت فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و امری که کرده برای استحباب ست نه وجوب و مختار اکثر علما همین قول ست و در
سنت مغرب دو چیز سنت ست یکی آنکه میان وی و فریضه سخن نکند و دوم در خانه گوید چه در حدیث رزین آمده ست که مکحول شامی که از کبار
تابعین ست بطریق ارسال روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم من صلی رکعتین بعد المغرب قال مکحول یعنی قبل ان یتکلم

حدیثیست در بیان مراد از حدیث یعنی قبل ان یتکلم رفعت صلوته فی علیین بمعنی برداشته شود نماز وی در مقام علیین که محل کتاب اعمال ابرار است
و عبارت مصنف ناظر در آنست که لفظ قبل ان یتکلم مدرج ست از راوی و ظاهر لفظ جامع الاصول غیر آن آنست که این لفظ هم از اصل
حدیثست و قول پیغمبرست صلی الله علیه و آله و سلم سنت دوم آنکه در خانه بگذارد از جهت حدیثی که ابو داود از کعب بن عجره
روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد بنی عبد الاشهل که قبیله ایست از انصار در آمد و نماز مغرب گذارد چون فارغ
شد دید که اهل آن خانه در مسجد بنماز مشغول شدند فرمود نه این نماز صلوة البیوتست نمازیست که در خانه باید گذارد و ظاهر آنست
که اشارت بهذه بخصوص سنت مغرب باشد که حاضرست و احتمال دارد که بمطلق نماز نفل که در ضمن این قید مفهوم و منحصرست بود
و از جهت مصنف تائید مطلوب بحدیثی دیگر کرد و گفت که در لفظ ابن ماجه که وی نیز این حدیث را روایت کرده است همچنین واقع
شده است که ارکعوا هاتین فی بیوتکم بگذارید این دو رکعت را در خانهای خود و این صریحست که مراد رکعتین مغربست نه مطلق
نفل و نیز بصیغه امر واقع شده و در روایت ترمذی و نسائی آمده که علیکم بهذه الصلوة فی البیوت و لیکن ترمذی گفته که
این حدیث غریبست نمی شناسیم او را مگر بهمین وجه و گفته که صحیح آنست که روایت کرده شده است از ابن عمر که پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله و سلم میگذارد رکعتین بعد المغرب را در بیت خود و گفت که بتحقیق روایت کرده شده است از حذیفه که پیغمبر خدا
صلی الله علیه و آله و سلم گذارد مغرب را و گذارد بعد از وی در مسجد نماز را تا وقت عشا پس ازین حدیث معلوم شد که آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم رکعتین بعد از مغرب را در مسجد نیز گذارده است حاصل آنکه عادت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که
مجموع سنن و نوافل خصوصا سنت مغرب را در خانه گذاردی مگر برای سببی و عذری که موجب توقف در مسجد و مانع در آمدن در خانه
بود و چنانچه خود در خانه میگذارد و صحابه را نیز بدان امر میکرد و میفرمود ایها الناس صلوا فی بیوتکم بگذارید نماز نافله در خانهای خود
فان افضل صلوة المرء پس بدرستی که فاضلترین نماز مرد نماز اوست فی بیته در خانه خود الا المکتوبة مگر نماز فرض که آن در مسجد
میباید گذارد بجماعت و نیز در صحیح بخاری آمده که صلوا فی بیوتکم و لا تتخذوها قبورا و شک نیست که امر در عموم نوافل برای
استحبابست باتفاق بدلالت سیاق حدیث و امر در خصوص سنت مغرب نیز همچنین نزد اکثر و نزد بعضی برای وجوب از جهت
عدم قرینه خلاف آن و لیکن اطلاق این حدیث در قرینه بودن کافیست دیگر بدانکه اقوی سنن رکعتین فجرست بعد از وی سنت مغرب
بعد از وی سنت بعد از ظهر بعد از آن سنت بعد از عشا بعد از وی سنت پیش از ظهر و بعضی گفته اند که سنت پیش از ظهر مثل سنت
بعد از ظهرست در مرتبه بعد از سنت فجر ذکره الشمنی و احادیث در فضیلت و تاکید سنت فجر بسیار آمده و در حدیث مسلمست که رکعتا
الفجر خیر من الدنیا و ما فیها و عائشه رضی الله عنها گفت نبود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر هیچ چیز از نوافل سخت تر در تاکید از رکعتین فجر
و محافظت و تاکید وی صلی الله علیه و آله و سلم بر نماز سنت بامداد بحدی بود که بهیچ حال ترک نکردی حتی در سفر نیز بران مواظبت
نمودی و مروی نیست که در سفر هیچ سنت راتبه گذارده باشد بجز سنت فجر و نماز وتر این عبارت دلالت دارد بر آنکه نماز وتر
سنت ست چنانچه مذهب بعض اصحاب شافعی و ابی یوسف و محمدست و نزد امام ابو حنیفه وتر واجبست و رکعتین فجر سنت
و حق آنست که اگر چه احادیث در تاکید سنت فجر ورود یافته و لیکن نه در آن مرتبه در کثرت و تاکید که در وترست تاکید در سنت
فجر بطریق بیان فضل و کثرت ثواب ست اما در وتر بالفاظی که مشعرست بتحتم و وجوب چنانچه بنظر در احادیث ظاهر میشود و آنکه
در حدیث ترمذی و ابی داود و نسائی از علی مرتضی رضی الله عنه واقع شده الوتر لیس بحتم کصلوتکم المکتوبة منافات بوجوب ندارد چه منفی
حتم مماثل حتم صلوة مکتوبه است نه مطلق آن و آن حدیث که در هدایه در اثبات وجوب وتر آورده که ان الله زادکم صلوة الحدیث

از جماعهٔ صحابه بطریق متعدده آماده اگر چه در خصوصیات طرق وی تکلم کرده اند چنین گفته شیخ ابن الهمام گوئیه اولی تمسک بحدیث ابی ایوب ست
که از بریده آورده که الوتر حق فمن لم یوتر فلیس منی سه بار مکرر فرموده و روایت کرده این حدیث را حاکم و تصحیح نموده آنرا انتهی و در بعض احادیث
اطلاق سنت بروی واقع شده است بجهت آنکه ثبوت او بسنت ست یا مراد طریقه مسلوکه در دین ست و قول مصنف در وی نیست که در سفر
هیچ سنت راتبه گذارده باشد بجز سنت فجر عجیب ست ترمذی و ابو داود از براء بن عازب روایت کرده اند که گفت صحبت داشتم با رسول خدا صلی الله علیه و آله
وسلم در هژده سفر و ندیدم او را که ترک کرده باشد دو رکعت را در وقت زوال آفتاب پیش از ظهر و ظاهر آنست که وی راتبهٔ ظهر باشد و هم ترمذی از
ابن عمر آورده که گفت گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ظهر را در سفر رکعتین و رکعتین بعد از وی و گفت حدیث حسن و در روایتی از
ابن عمر آورده که گفت گذاردم نماز با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حضر و سفر پس گذاردم با وی در حضر ظهر را چهار رکعت و دو رکعت بعد از وی
و گذاردم با وی در سفر ظهر دو رکعت بعد از وی و گذارد عصر را دو رکعت و نگذارد بعد از وی چیزی و مغرب را در سفر و حضر سه رکعت و نقصان
نکرد از وی در حضر و سفر و وی وتر نهار ست و بگذارد بعد از وی دو رکعت و گفت هذا حدیث حسن و امام مالک در موطا از نافع از ابن عمر آورده که
وی پسر خود را میدید که نفل میکرد در سفر و انکار نمیکرد بروی و این منافی آنکه مالک از نافع از ابن عمر صحیح ست نباید گفته اند نعم از ابن عمر خلاف
این نیز آمده چنانکه در جامع الاصول از کتب سته آورده که وی گفت صحبت داشتم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ندیدم او را که تسبیح میکرد
در سفر و مراد به تسبیح نماز نفل ست که آنرا سبحه نیز گویند و از ابوبکر و عمر و عثمان نیز همچنین دیدم که میگذارد ند ظهر و عصر را دو رکعت نمیگذارد ند
پیش از آن و نه بعد از آن چیزی و حفص بن عاصم گفت صحبت داشتم با ابن عمر در طریق مکه پس گذارد نماز ظهر را دو رکعت پس آمد در منزل خود
و به نشست جماعه را دید که نماز میکنند گفت چه میکنند ایشان گفتند نماز نفل میگذارند گفت اگر من نماز نفل می گذاردم چرا فرض را
تمام نمیکردم یعنی تکمیل و اتمام فرض اولی ست از تنفل پس اگر تنفل در سفر مشروع بودی چرا اتمام فرض مشروع نشدی کذا قیل
فی شرح هذا الکلام این احادیث مخالف احادیث سابق ست و در شرح مشکوة میگوید شاید که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سفر رواتب را
در منزل خود میگذارد و ابن عمر آن را ندیده یا ترک کرد در بعض اسفار بجهت تنبیه بر جواز ترک و فقها را در سنن رواتب در سفر سه قول ست
ترک و قصر و اتمام و گفته اند که این سخن در رواتب ست اما نوافل مطلقه اتفاق دارند فقها بر استحباب آن مثل نماز ضحی و تهجد و مانند آن
و از تتمهٔ این مبحث در فصل عبادات سفر نیز چیزی مذکور گردد ان شاء الله تعالی و علما را که قائلند بسنت بودن وتر و سنت فجر هر دو

دو قول ست در افضلیت نماز سنت فجر و نماز وتر بعض میگویند که سنت فجر آکد ست و اعمل بجهت وقوع احادیث کثیره در تاکید
و مواظبت بر عمل آن و بعضی میگویند وتر از جهت بلوغ او بدرجهٔ وجوب حتی که بعضی بوجوب آن قائل شده و گویا مقصود مصنف
جواب ازین قول ست که گفت و چنانکه وتر نزد بعضی واجبست سنت فجر نیز نزد بعضی واجبست پس باین جهت وتر را ترجیح نتوان کرد
ولیکن قول بوجوب وتر اقوی و اکثر ست از قول بوجوب سنت فجر و محتمل که مقصود مصنف تحقیق و بیان واقع باشد از غیر قصد
جواب فلا کلام و بعضی از مشائخ در مشروعیت سنت فجر که در اول روز ست و وتر که در آخر شب ست و بیان مناسبت میان
این هر دو نماز میگویند که سنت فجر ابتدای عمل ست و وتر ختم عمل لاجرم عنایت و اهتمام بشان هر دو صرف شد بتاکید یا وجوب از جهت
در هر دو نماز سوره اخلاص خوانده اند مشروع شد با سوره قل یا ایها الکافرون زیرا که در اکثر احادیث همچنین آمده که آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم این دو سوره میخواند در سنت فجر در رکعت اولی قل یا ایها الکافرون و در ثانیه سوره اخلاص و در وتر در رکعت ثانیه
و ثالثه و در بعض احادیث آمده که گاهی در رکعت اولی سنت فجر + قولوا آمنا بالله وما انزل الینا الآیه + که در سورهٔ بقره است و در
ثانیه قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الآیه + که در سورهٔ آل عمران ست و در بعض روایات آمده که در دو مسلے

قولوا آمنا و در ثانیه ربنا آمنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین یا انا ارسلناک بالحق بشیرا ونذیرا ولا تسئل عن اصحاب
الجحیم میخواند اما غالب احوال قرائت همان دو سوره بود چه این هر دو سوره جامع اند مر توحید عمل و علم توحید معرفت و ارادت و توحید
اعتقاد و مقصد را چنانکه در کتاب جامع اصل سورة الاخلاص فی فضائل سورة الاخلاص بیان کرده ایم که این هر دو سوره متضمن این معانی
مذکوره اند و باین بیان وجه قرائت این دو سوره در سنت مغرب که آخر عمل روز است چنانکه در احادیث واقع شده نیز معلوم توان کرد
والله اعلم **فصل الاضطجاع بعد سنة الفجر** عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که بعد از دو رکعت سنت فجر پهلوی
راست بر زمین نهادی و یک لحظه بخفتیدی بخاری و مسلم از عائشه رض آورده اند که گفت چون میگذارد آن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم رکعتین فجر را اگر بیدار میبودم من سخن میکرد با من والا اضطجاع می نمود تا وقتیکه اعلام کرده میشد برای نماز زیاده کرده
بخاری علی شقه الایمن و ازین حدیث معلوم شود که تکلم بعد از سنت فجر واقع شده است و ترمذی بابی از برای تکلم بعد رکعتین فجر
عقد کرده و از عائشه رض آورده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون میگذارد رکعتین فجر را اگر او را حاجتی بمن بودی
سخن میکرد با من والا بیرون می آمد بسوی نماز و گفته هذا حدیث حسن صحیح و گفته که بعضی از اهل علم از اصحاب نبی صلی الله علیه وآله وسلم
و غیرهم کلام بعد از طلوع فجر تا فراغ از صلوة مکروه داشته اند مگر آنچه از جنس ذکر الهی باشد یا سخن ضروری که از ان چاره نبود و گفته
همین ست قول احمد و اسحق انتهی و تکلم حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هم ازین قبیل بود چنانچه قول عائشه رض فان کانت لی الی حاجة
تکلمنی ناظر در آنست و اگر سخن نه از جنس ذکر و ما لا بد منه باشد نیز مبطل نیست و موجب اعاده آن نیست یا رب مگر بجهت کراهت
تکلم درینوقت احتیاطا گاه تکمیلا اعاده کنند و در جامع ترمذی درین حدیث ذکر اضطجاع نیست اما در حدیث دیگر ست که فرمود اذا صلی
احدکم الرکعتین قبل صلوة الصبح چون بگذارد یکی از شما دو رکعت را پیش از نماز صبح فلیضطجع پس گو بخسپد علی جنبه الایمن بر پهلوی
راست و گفته هذا حدیث صحیح غریب چون امر کرد باضطجاع ظاهر امر چون قرینه بر خلاف آن نباشد وجوب و فرضیت است از بجا
که ابن حزم ظاهری میگوید فرض ست این اضطجاع بر مصلی تا اگر این خفتن میان سنت و فرض ترک کند نماز فرض وی باطل باشد و
بعضی از علما در نصرت این مذهب یک مجلد تصنیف کرده اند و جمعی از مشائخ طریقت باین قول قائل اند همچون شیخ محی الدین بن عربی
صاحب فتوحات و غیر وی والله اعلم تا ابن حزم در بیان این مطلب چه گفته باشند والا پوشیده نماند که اقتضای امر در فرضیت
این فعل آنست که اگر ترک کند آثم گردد اما فرضیت بوجهی که شرط صحت نماز فرض باشد از کجا لازم آمد و جماعتی از علما بکراهیت
آن قائل اند و آنرا بدعت می شمرند در جامع الاصول از نافع می آرد که ابن عمر مردی را دید که گذارد رکعتین فجر را پس اضطجاع کرد فرمود
چه باعث شد ترا ای مرد که چنین کردی آن مرد گفت خواستم تا فصل کنم میان سنت و فرض فرمود کدام فصل بالاتر از سلام باشد
گفت فانها سنة فرمود بل هی بدعة و در سنن ابو داؤد آمده که چون ابو هریره رض حدیث اضطجاع را روایت کرد و این حدیث با ابن
عمر رض رسید گفت اکثر ابو هریره اکثار و افراط میکند در نقل احادیث گفتند آیا انکار میکنی چیزی را از آنچه وی میگوید گفت انکار ندارم
ولیکن وی جرأت کرد و ما امساک نمودیم و چون این حکایت با ابو هریره رسید گفت گناه من چیست مگر آنکه محفوظ داشتم و ایشان
فراموش کردند و بالجمله حکم به بدعت بودن این عمل لغایت بعید ست از جهت ورود احادیث صحیحه درین باب مگر آنکه ادعای نسخ
یا خصوصیت آن بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم کنند و دعوی فرضیت نیز خالی از بعدی نیست و روایات نیز خالی از
اختلافات نه در بعض احادیث صحیحه آمده که گذارد رکعتین پس بیرون آمد بی ذکر اضطجاع و ذکر اضطجاع در بعض احادیث بعد از نماز تهجد آمده
که اضطجاع کرد و بعد از اضطجاع برخاست و بیرون آمد چنانچه در ذکر نماز شب بیاید و ازین جهت ست که جماهیر علما طریق مستقیم توسط اختیار کرده اند

وباستحباب قائل شده وامام مالک میگوید اگر از برای استراحت و رفع ثقل و تعب که در قیام لیل و بیداری شب کشیده کند پسندیده و موجب
انشراح و تازگی طبیعت بود و قول امام ابو حنیفه رحمه الله نیز همین ست و میفرماید که فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز
بقصد استراحت بود نه تعبد والله اعلم و در خفتیدن بر پهلوی راست که عادت شریف در نوم بود سر آنست که تا خواب غلبه نکند و منع
از قیام برای صلوة نیاید چه دل که مضغه صنوبری ست در جانب چپ معلق ست اگر بر جانب چپ خفتند دل قرار گیرد و راحت
و آسایش غلبه کند و بجهت حصول سکون و آرام خواب گران پیدا آید و چون بر دست راست خفتند دل طلب مستقر و آرامگاه خود که
جانب چپ ست کند و در قلق و بی آرامی افتد و چون سکون و آرام که باعث وجود رطوبت دماغ و تعطل قوی است کمتر بود خواب
دیر آید و چون بیاید گران نبود و ازینجهت که بجانب راست خفتن باعث قلق و دیر آمدن و سبک بودن خوابست اطبا خفتن
بر جانب چپ اختیار کنند طلب کمال راحت و هضم طعام را که بجهت توجه حرارت غریزی بداخل بدن در حالت نوم حاصل میشود و سر
نوم نه بنابر راحت کامل‌تر و هضم طعام قوی‌تر و صاحب شرع خفتن بر جانب راست اختیار کند طلب سبک خوابی و تیسیر قیام شب را و
ازینجا رعایت قلت طعام نیز لازم افتد حاصل آنکه خواب بر جانب راست دل عالم روحانیت را نافع بود مراد بدل اینجا لطیفه مدرکه است
و خواب بر جانب چپ بدن را و جانب جسمانیت را سود کند تنبیه در احادیث صحیحه آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بعد از گذاردن رکعتین فجر درین اضطجاع گاهی بخواب نیز میرفت تا حدی که شنیده میشد آواز نفس که نائم را باشد و آنرا
غطیط گویند و همچنان برخاست و نماز میرفت و عدم نقض طهارت بنوم از خصائص آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ست
و بعض گفته اند از خصائص انبیاست صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین تا گفته اند که رؤیا الانبیاء وحی و دلیلش قول حق سبحانه تعالی
ست + انی اری فی المنام انی اذبحک + و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم میفرمود مرا در خواب خیال کنید هر چه شما میگوئید
نزد من می شنوم چشم من در خواب ست ولیکن دل من بیدار اینجا اشکالی آورده اند که اگر حال اینست پس چرا آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم در لیلة التعریس بخواب رفت و از طلوع فجر آگاه نشد تا نماز فجر فوت شد و بعد از بیداری آنرا قضا کرد
و تعریس نزول مسافرست در آخر شب برای خواب و استراحت و قصه لیلة التعریس آنست که مسلم از ابو هریره و مالک از زید بن
اسلم آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون از غزوه خیبر بمدینه عود فرمود یا از مدینه بمکه میرفت و تمام شب سیر
کرده بود چون خواب غلبه کرد در وادی نزول کرد و بخواب رفت و بلال گفت امشب تو برای ما حفظ و حراستی کن و از طلوع فجر
خبردار باش تا نماز فوت نشود بلال زمانی بنماز مشغول شد و پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و صحابه همه بخواب رفتند چون وقت فجر
نزدیک رسید بلال بر راحله خود تکیه زد خوابش در گرفت هیچ یکی در وقت نماز بیدار نشد نه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و نه بلال
و نه صحابه تا آفتاب طلوع کرد آنگاه بیدار شدند و اول کسیکه بیدار گشت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود ترسان و هولناک
گفت ای بلال چه کردی و چرا بخواب رفتی گفت بلال چه کار کنند آنچه شما را رسید بلال را نیز رسید فرمود بارها بر بندید و سوار شوید
و ازین وادی برآئید و در روایتی آمده که فرمود این جا شیطان ست بارها بر بستند و بر آمدند و جای دیگر نزول کردند پس وضو کرد
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و صحابه را نیز امر کرد و بلال را گفت تا ندا کرد برای نماز پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بجماعت نماز فجر قضا کرد و برگشت و صحابه را دید که ترسان و لرزان اند فرمود ایها الناس خدای تعالی قبض کرد ارواح ما را اگر
میخواست میفرستاد بسوی ما ارواح ما را پیشتر ازین وقت هر که از شما خواب کند از نماز یا نسیان کند آنرا پس چون بیدار شود یا آگاه گردد
گو بگذارد درین وقت چنانکه میگذارد در وقتش و وقوع این واقعه باعث این شریعت شد که فرمود اکنون میگوئید با وجود بیداری دل

چه بود که از طلوع فجر آگاه نشد جوابش آنکه دریافت طلوع و غروب کار چشم ست لاجرم چون چشم در خواب باشد و پوشیده بود طلوع
و غروب مدرک نگردد اگر چند دل بیدار ست مثلاً شخصے بیدار ست و در کنج خانه در پرده افتاده طلوع و غروب در نیابد پس
بیداری دل با عدم ادراک طلوع منافات ندارد زیرا که برای این ادراک چشم کشاده باید تنها بیداری دل کفایت نکند و اگر گویند
چرا بکشف و وحے و الهام در نیافته گوئیم این فعل باریتعالی ست اگر دران وقت وحی و کشف نکرد چه توان کرد و درینجا حکمتی بود که
تشریع قضاے فوائت و ادراک شرف اتباع ست و جواب دیگر آنست که نعم دل بیدار ست و خواب را در وی تأثیرے نه و لیکن تواند
که او را حالتی و شهودے دست دهد که دران مستغرق گردد و از ما سوای آن مشهود از صور و معانی ذاهل و غافل شود چنانچه
در بعض احیان در حالت وحے مثل این معنی روی میداد پس باعث نسیان و غفلت نوم نباشد بلکه طریان حالی عظیم که آنرا
جز خدا کسے نداند یا آنکه با وجود بیداری و هوشیاری فراموش گردانیدند تا باعث تشریع حکمی از احکام و دریافت شرف
متابعت گردد چنانچه از سیاق حدیث لائح گردد و بعضے از مشائخ صوفیه گویند که این خواب و فراموشی از ان حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم ابتلاے الٰهی بود بر اخذ تدبیر و ترک تفویض بتقدیر اگرچه تمسک باسباب مرتبه تحقیق و تمکین ست اما درین مقام
این اقتضا کرد تا حال چه بود و این سخن خالی از جرأت و سوء ادب نیست نسبت بحضرت وی صلی الله علیه و آله وسلم والله اعلم

فصل ۞ در قیام شب مراد بدان نماز تهجد ست بدانکه علما را اختلاف ست که قیام لیل بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم
فرض بوده یا سنت هر دو طائفه را دلیل یکی ست و آن آیت تنزیل یعنے قرآن ست و من اللیل و بعضی از شب تهجد به ترک
خواب کن یعنے برخیز برای نماز و تهجد در لغت بمعنی ترک هجود ست و هجود بمعنے خواب نافلة لک یعنی حالی که زائد ست این تهجد بر صلوات
خمس برای تو یا فضیلت ست برای تو بجهت اختصاص فرضیت آن بتو جمعے که قائل اند ببودن تهجد سنت میگویند این آیت
صریح ست در عدم وجوب زیرا که نافله بمعنے صلوة نفل ست که زیادت ست بر نماز فرض و نفل در لغت بمعنی زیادت بود و جمعی که
قائل اند بفرضیت تهجد میگویند قول وی فتهجد امر ست صریح بقیام لیل و تهجد چنانکه جای دیگر فرمود یا ایها المزمل ای خواب
کننده در شب جامه بر خویشتن پیچیده قم اللیل برخیز در شب و نماز کن و اصل مدلول امر وجوب و فرضیت ست مادام که قرینه بر خلاف
آن پیدا نشود و ناسخ صریح برای این ایجاب نیامده پس وجوبیکه مستفاد ست ازین امر بر حال خود باشد و قول مؤلف که ناسخ
صریح نیامده گویا اشارت ست بر آنکه بعض گفته اند که قول حق سبحانه و تعالی علم ان لن تحصوه فتاب علیکم الآیة ناسخ این وجوب ست
چنانچه بعض مفسران گفته اند که در اول قیام لیل واجب بود به تفصیل که در قرآن در حفظ اوقات ثلث شب یا نصف یا ثلثان
بعد از ان منسوخ شد باین آیت که گفت بخوانید از قرآن هر قدر که میسر شود مراد بقرآن قرأت نماز داشته اند پس این نیز منسوخ
شد بصلوة خمس کذا قال البیضاوی و در حدیث مسلم و ابی داؤد و نسائی آمده است که سعد بن هشام از عائشه رض پرسید از قیام
لیل رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عائشه رض گفت آیا تو قرآن نمیخوانی یا ایها المزمل حق تعالی فرض گردانید بروی قیام شب را
در اول این سوره پس قیام نمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و اصحاب وی تا یکسال و نگاه داشت حق تعالی خاتمه این سوره را
تا دوازده ماه در آسمان تا وقتیکه فرستاد در آخر این سوره تخفیف پس گشت قیام لیل تطوع بعد از انکه بود فریضه پس مصنف
میگوید که این آیت صریح نیست در نسخ تهجد از ان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از جهت احتمال آنکه وی صلی الله علیه و آله وسلم
درین خطاب داخل نباشد و مخصوص بود بغیر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مانند آنکه کسی گوید امر برای وجوب ست اگر قرینه بخلاف
آن نباشد و اینجا لفظ نافله قرینه است بران چه معنے نافله تطوع بود جواب میگویند اما لفظ نافله اگر مراد بدان تطوع بودے

مخصوص نشد از آنکه نافلة لک یعنی حاجت ذکر لک که مفید اختصاص بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم است شب بروی چه نفل
وتطوع مخصوص بوی نباشد پس معلوم شد که مراد بنافله تطوع نیست بلکه مراد بنافله زیادت است چنانکه معنی لغوی وے است
ومطلق زیادت بی آنکه بقید بجزے شود که افاده یعنے تطوع کند دلالت بر تطوع نمیکند و فرضے مخصوص را که زیادت است بر آن فرض
دیگر که عام اند نیز شامل بود پس معنی نافلة لک آن باشد که تهجد فریضه زائده است مر ترا بر صلوة خمس مفروضه و مخصوص است بتو وچه
در فرضیت نماز نفع مصلی است صلوة وے بلام باین جهت درست باشد اگرچه ظاهر بر تقدیر وجوب علیک بود این چنین تفسیر کرده اند
این آیت را در تفاسیر و مصنف میگوید مراد بزیادت که مدلول نافلة لک است زیادت درجات است از جهت مخصوص شد بوی
صلی الله علیه وآله وسلم چون قیام شب در حق غیر وی مباح است یعنی غیر واجب یعنی مستحب و مکفر سیئات است واما در حق وے
که مغفور مطلق و معصوم است موجب زیادت درجات و علو مراتب است عجب که از کبار ائمه تفسیر است میگوید که غیر وی را نوافل نیست
بلکه مکفرات است ونوافل خاص است بوی واین سخن فرع آنست که زیادت که در معنی نافله معتبر است بمعنی زیادت درجات است
نه بمعنی زیادت بر فرض فافهم و حضرت نبوت صلی الله علیه وآله وسلم در هیچ حال قیام شب را فرو نگذاشتی و در حضر و سفر بران
محافظت نمودے و اگر فی الجمله مرضے و کسلے و کوفتے داشتی نشسته گذاردے و ترک نکردی کما جاء فی الحدیث و اگر گاهی بسبب
مرضے قوی یا بسبب غلبه نومے نتوانستی ایستاد و قیام شب فوت شدی در میان روز دوازده رکعت نماز بدل آن فائت فوت شده
بگذاردے چنانچه ترمذی از عائشه رضی آورده و گفته هذا حدیث حسن صحیح و این نیز بظاهر دلالتی دارد بر وجوب تهجد بران حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم و بالجمله تاکید و مواظبت و ترغیب حضرت نبوت صلی الله علیه وآله وسلم بران فعلا و قولا بسیار بود
در صحیحین وغیرهما از مغیره بن شعبه آمده که چندان ایستاد که پایهای مبارک وی ورم کرد و از عائشه رضی آمده که بشگافت
قدمهاے او گفتند یا رسول الله چندین تعب برای چه کشی وقد غفر لک ما تقدم من ذنبک وما تاخر فرمود آیا پس بنده شاکر
نباشم یعنی چون مولے مرا باین مرتبه از مزید نعمت بشکر وے نگویم و محبت وی نورزم و چون در آخر عمر ضعیفے و تنداری پیدا کرد
چنانچه در وقت پیری عادت است نشسته میگذاردے قرات نشسته کردے و چون نوبت رکوع نزدیک شدے
بایستادے و پارۀ ایستاده بخواندے پس برکوع رفتی و نیز در حدیث مسلم از ابی هریره آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم نزول میکند یعنی متجلی میشود بصفت فضل و رحمت و قرب و اجابت پروردگار تبارک و تعالی هر شب باسمان دنیا وقتیکه
باقی مانده ثلث آخر شب میگوید کیست که بخواند مرا تا اجابت کنم او را کیست که سوال کند از من تا عطا کنم او را کیست که طلب
آمرزش گناهان کند تا بیامرزم او را [illegible] صحیح و مسلم از جابر رضی آورده که شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که گفت
در شب ساعتے آفریده اند که هرچه در آن ساعت بطلبند بیابند و ترمذی از عمرو بن عبسه آورده که گفت گفت آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم قریب تر آنچه پروردگار از بنده باشد در آخر شب است و اگر توانے که در آن وقت ذکر حق کنی تقصیر مکن و چون آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بر تهجد وعده بعث مقام محمود که در آخرت مخصوص اوست کرده اند لاجرم بر متابعان او نیز درین فعل
پرتوے از انوار آن مقام بتابد زیاده برین چه فضیلت بود و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در شب زیاده از سیزده
رکعت نماز نگذاردے و گاه بر یازده رکعت اقتصار کردے و هشت رکعت یا شش رکعت را دوگان دوگان گذاردے
و پنج رکعت آخر را بیک سلام گذاردے همچنین است در جامع الاصول از روایت ابوداود و این در جانب زیادت است و اما
در جانب قلت کمتر ازین نیز آمده است چنانچه معلوم گردد و ظاهر عبارت آنست که درین میان جلسه کردی و لیکن سلام در آخر

دو وسے ولیکن از روایات صحیحین آورده که لم یجلس فیهن یعنی در میان جلوس نیز نفرمودی و در کلام مصنف نیز بیاید که گذارد
بیک سلام و یک تشهد و در میان این پنج رکعت نشستن نبود الا در آخر و فقها را دربنجا خلاف است که آیا قعده زیاده بر دو رکعت
گذاردن درست است یا نه و آنها که منع کنند یا این را مخصوص بحضرت نبوت صلے اللہ علیه وآله وسلم دارند یا از جلوس سلام
خواهند ابتدای نوافل بر یک تحریمه جائز است بخلاف و در کراهیت زیاده بر چهار رکعت در روز و بر هشت رکعت در شب بسلام
واحد خلافی مشهور است و صحیح در مذهب حنفیه آنست که مکروه است و افضل نزد ابی حنیفه در شب و روز چهارگان چهارگان است و نزد
صاحبین در شب دوگان دوگان و در روز چهارگان چهارگان و نزد شافعی دوگان دوگان در روز و شب و همه تمسک باحادیث
دارند که وارد و یافته است دران باب همه آمده است والله اعلم و بعضے از علمای حدیث میگویند که نماز شب زیاده بر یازده رکعت
نبود و چون بر ایشان وارد میشود که سیزده رکعت نیز در صحاح آمده است پس چون میگویند که زیاده بر یازده رکعت نبود جواب
میگویند که روایت سیزده صحیح است اما مراد دو رکعت سنت فجر است یعنی نماز شب همان یازده است و سیزده گفتن مسامحه است
بحساب کردن رکعتین فجر است و برای تائید این توجیه و تاویل میگویند که این معنی در حدیث صحیح از عائشه صریحا مبین است که
گفته کان رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم یصلی باللیل ثلث عشرة رکعة برکعتی الفجر و قال الشعبی گفت شعبی که از مشاهیر
تابعین است سالت ابن عباس و ابن عمر پرسیدم ابن عباس و ابن عمر را عن صلاة الرسول باللیل از نماز رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم
که در شب میگذارد فقالا پس گفتند ابن عباس و ابن عمر ثلث عشرة نماز آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم در شب سیزده رکعت بود
منها ثمان از آنکه سیزده هشت رکعت بود که دو دو رکعت میگذارد و یوتر بثلث و وتر میگذارد بسه رکعت و رکعتین بعد الفجر و دو رکعت
بعد از طلوع فجر یعنی پیش از نماز صبح و سنت در رد این سخن بعض علما میگویند که در صحیحین روایت دیگر آمده صحیح در آنکه سیزده
رکعت خارج سنت بامداد بود اگرچه نیز روایت آمده صحیح در آنکه سیزده رکعت گذارد که سنت فجر داخل آن بود و لیکن قطع باینکه
یازده بوده و پس سیزده با سنت فجر بود چنانچه بعض علما گویند صحیح نباشد و عن ابن عباس مرویست از ابن عباس انه که ابن عباس
بات شب کرد فی بیت خالته میمونة در خانه خاله خود که نام وے میمونه بنت الحارث است و یکی از ازواج مطهره بود و فی روایت
از ابن عباس که گفت شب کردم در خانه خاله خود میمونه بنت الحارث پس حدیث کرد رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم با اهل خود
ساعتے پس تر انداختند برای وی وساده و خواب کرد رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم و اهل او بر طول وساده و خواب کردم من
بر عرض وسے و چون ثلث اخیر از شب شد بیدار شد و بنشست و مسح کرد خواب از روے مبارک خود بدو دست و نظر کرد
بجانب آسمان و بخواند ده آیت از آخر سوره آل عمران از ان فی خلق السموات والارض تا آخر سوره و بعد از ان برخاست
بسوے مشکے که آویخته بود و مسواک کرد و وضو کرد از ان مشک بین بین یعنی میان کردی تقتیر و تقصیر و اکثار نکرد در ریختن آب
ولیکن همه جا رسانید در روایتے کشاد بند دهان مشک را و ریخت آب را در طغار و شتاب کرد وضوی خود را و پرسید که آن چه بود که
چه شد پس بیدار کردند مرا پس برخاستم و ایستادم و کردم آنچه کرد آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم پس ایستاد آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بنماز و ایستادم من در پهلوے چپ آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم پس نهاد آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم
دست راست خود را بر سر من و گرفت گوش مرا و بتافت و بجانب پهلوی راست خود کشید و دعا کرد مرا اللهم فقهه فی الدین فقام یعنی
پس قیام نمود پیغمبر خدا صلے الله علیه وآله وسلم من اللیل پاره از شب فصلی رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم رکعتین ثم
رکعتین شش بار رکعتین گذارد و این دوازده رکعت شد ثم اوتر پس وتر کرد بیک رکعت و این مجموع سیزده رکعت شد ثم اضطجع

بیشتر اضطجاع کردے حتے جاءه المؤذن تا آمد بر در وے مؤذن برای اعلام نماز فجر فقام پس برخاست فصلے رکعتین خفیفتین پس بیا
بگذارد دو رکعت سبک که نماز سنت فجر باشد ثم خرج فصلے الصبح پس بر آمد بمسجد و بگذارد نماز فرض صبح را و در لفظ دیگر یعنی روایت
دیگر از ابن عباس آمده صلے ثلث عشرة رکعة گذارد آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم سیزده رکعت را ثم نام پس بخواب کرد
حتے نفخ تا دم کرد و عادت شریف وی بود که چون خواب کردے نفخ کردے و نفسے که از نائم برآید برآمدے و از وے تعبیر بغطیط
وخطیط که هر دو بیک معنی ست نیز در احادیث وقوع یافته است و گویند که این علامت صحت مزاج و سلامت مخرج نفس ست از سده
وغیر آن فلما تبین له الفجر پس هر گاه که ظاهر شد او را طلوع فجر صلے رکعتین خفیفتین گذارد دو رکعت خفیف را که سنت فجر باشد درین لفظ
صریح ذکر سیزده رکعت آمد خارج رکعتین سنت فجر و ازین جهت ذکر کرد او را مصنف تا معلوم گردد که لفظ رکعتین در روایت سابقه
شش بار مکررست برین تقدیر صریح شد که نماز شب آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم سیزده رکعت بود و رکعتین سنت خارج آن پس
تاویل بعض علما که سیزده را با رکعتین سنت فجر گفته اند باطل باشد و بالجمله اتفاق شده علما را بر یازده رکعت و اختلاف در دو رکعت
اخیر افتاد بعضے خارج رکعتین فجر می شمرند چنانچه مختار اکثر علماست و بعضے با رکعتین فجر داشتند و حق آنست که هر دو بود تارة فتارة
و ادعائے دوام یکے ازین دو طریق باطل و چون این عدد رکعات نماز شب با وجود اختلاف که سیزده است یا یازده با عدد فرائض و سنن
رواتب جمع کنے مجموع عدد رکعات نماز پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم در شبانروزے چهل رکعت شود که آن حضرت صلے الله علیه وآله
وسلم بران مواظبت و محافظت مینمود هفده رکعت فرض و ده رکعت یا دوازده رکعت راتبه اول بمذهبی که راتبه قبل الظهر را دو رکعت
گویند چنانچه گذشت و دوم بمذهبی که چهار رکعت دارند چنانچه مذهب حنفیه است و یازده یا سیزده رکعت قیام شب که مجموع
چهل رکعت باشد اگر عدد نماز شب یازده است راتبه ظهر را چهار اعتبار باید کرد و اگر سیزده است دو و باین اعتبار مجموع عدد نماز
شبانروزے چهل باشد و آنچه زیاده بران گذارده دائمی نبود بلکه برائے سببی و عارضی بود همچون هشت رکعت نماز شکرانه فتح که در روز
فتح مکه در خانه ام هانی گذارد امام نووی در شرح مسلم میگوید که آن نماز چاشت بود که درین وقت گذارد و لهذا در حدیث سبحة الضحے
واقع شده اضافت دلالت دارد بر سببیت وقت ضحے چنانچه صلوة الظهر و صلوة العصر و باین کلام نووی معلوم شد که قول مصنف
و همچون نماز چاشت که چون از سفر برسید بگذاردے یعنی آن بعارضه سبب قدوم سفر بود نه از جهت این وقت و اکثر اوقات
قدوم آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم در وقت چاشت بود محل نظرست و ظاهر کلام وی نیز در فصل نماز چاشت دال است برآنکه
مختار نزد وے آنست که آن نمازی ست دائمی غیر متعلق بسببے چنانچه تحقیق این در ان فصل بیاید و چون دو رکعت تحیت
مسجد که بسبب دخول مسجد و مخصوص بدان بود و چون دو رکعتی که در خانه کسے گذاردی که بزیارت برفتی عادت شریف چنان بود که چون در خانه یکی از اصحاب
رفتی در گوشه خانه وے دو رکعت نماز گذاردے و برائے وے و اهل خانه وے دعا بخیر و برکت کردے و آنکس آنجا را
در خانه خود مسجد گرفتے و در آنجا نماز کردے و بعضے از اصحاب همین غرض آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم را بخانه بردندی
تا گوشه خانه را بنماز خود مشرف سازد و آنجا را مسجد گیرند خصوصاً آنهائے که خانه ایشان از مسجد شریف دور بودے کما جاء فی
الاحادیث و امثال این اسباب که گاه گاہے عارض شدے پس باید که طالب حق متابعت وی صلے الله علیه وآله وسلم کند و این
چهل رکعت را که بمثابه اربعین تمام ست بهیچ گونه در هیچ وقت باختیار فوت نکند و در جمیع عمر بران مواظبت نماید و ملال و کسل را بخود
راه ندهد که بیگمان و شبهه سبب فتح ابواب سعادات و نیل مرادات جاه و دائمی در دنیا و آخرت بود و چرا چنین نباشد زیرا که هر که هر روزه
چهل نوبت در اکرم الاکرمین را بانگشت طلب و ادب بر طریق اتباع اشرف عجم و عرب صلی الله علیه وآله وسلم زدن گیرد در شروع اوقات

واقرب حالات در سعادت بر وے کشاده گردد و چون بیان کرد که در شب نماز آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم زیاده بر سیزده
نبود خواست که اوقات آن را نیز بیان کند با روایات مختلفه که دران ورود یافته یا بیان کیفیت قیام و طول و خفت آن تا چه از انواع
آن باشد پس گفت فصل کیفیت قیام لیل چون نیمه شب بگذشتے برخاستی و گاهی بیشتر از نیمه شب برخاستے و گاه
چون خروس در خروش آمدے چنانچه در حدیث بخاری و مسلم و ابوداؤد و نسائی آمده کان یقوم اذا سمع الصارخ الحدیث
و آن یعنے خروش خروس غالباً بعد از انتصاف شب بلکه بعد از ثلث و ربع اخیر شب میباشد و اصل درین باب آیت کریمه
یا ایها المزمل ست که از ان تخییر میان قیام ثلثین و نصف و ثلث و ربع بوجهی که مفسران بیان کرده اند معلوم میشود و چون
بیدار شدے دعائیکه در وقت استیقاظ ورود یافته است بخواندے و دستهای مبارک را بر چشم مبارک مالیدی لفظ حدیث
اینچنین ست که خواب را از روے مبارک مسح کردے و مراد همین ست که گفته شد و مسواک بمبالغه کردی و در حدیث بخاری
آمده که در وقت مسواک کردن آواز اع اع و در روایتے اخ اخ آمدے و نیز آمده که چندان مبالغه در مسواک کردی
که لثه یعنے گوشت بنهاے دندان سوده گشتی پس وضو تمام ساختے و در حال مسواک و وضو چنانچه در حدیث که از ابن عباس
نقل کنند بیاید و از بعض احادیث معلوم گردد که بعد از استیقاظ پیش از وضو در وقتیکه از خواب برخاستی و نظر بجانب
آسمان کردے ده آیت از آخر سوره آل عمران خواندے از ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات
لاولی الالباب تا آخر سوره بخواندی و در روایت ابی داؤد از فضل بن عباس آمده که پنج آیت خواندی و در روایت نسائی
از ربنا ما خلقت هذا باطلا تا انک لا تخلف المیعاد نیز آمده و افتتاح نماز را چنانکه در حدیث مسلم از عائشه و زید بن خالد
جهنی آمده بدو رکعت سبک فرمودے چنانچه خود افتتاح نماز بدو رکعت سبک نمودی امت را نیز بآن امر استحباب میفرمودے
چنانچه مسلم از ابو هریره آورده که اذا قام احدکم چون قیام کند یکی از شما من اللیل از شب فلیفتتح پس گوکه افتتاح کند
صلوته نماز خود را برکعتین خفیفتین بدو رکعت سبک و در کیفیت قیام شب و کمیت رکعات آن روایات متعدده مختلفه در احادیث
صحیحه ورود یافته جمله آن بر هشت طریق بلکه زیاده از ان وارد شده و چون آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم هر کدام از انها
در اوقات مختلفه کرده متعبد که قصد اتباع دارد نیز مخیر ست در مواظبت بر یکی از ان انواع و در فعل هر یکی در اوقات مختلفه و
ظاهر این طریق اخیر ادخل و انسب باشد بسلوک طریقه اتباع کما لا یخفے نوع اول از ان هشت طریق آنچه در حدیث عبد اللہ ابن عباس
بروایتی از وے آمده ان رسول اللہ که رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم استیقظ بیدار شد فتسوک و توضأ پس مسواک کرد
و وضو ساخت و هو یقول در حالتی که وی میخواند ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب
فقرأ هؤلاء الآیات پس خواند این آیات را حتے ختم السورة تا آنکه تمام کرد سوره را ثم قام پس تر ایستاد برای نماز فصلی
رکعتین پس بگذارد دو رکعت را و اطال فیهما و دراز کرد درین دو رکعت القیام والرکوع والسجود قیام و قرأت و رکوع
و سجود را درین حدیث مجملاً تطویل این ارکان واقع شده و در احادیث دیگر تفصیل آن نیز ورود یافته هست چنانچه در فصول سابقه
در بیان رکوع و سجود ذکر کرده ثم انصرف پس تر برگشت آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از گذاردن این دو رکعت فنام پس بخواب رفت
حتے نفخ تا آنکه دم کرد ثم فعل ذلک پس تر کرد این دو رکعت را باین صفت که مذکور شد دو باره دیگر تا گشت ثلاث مرات سه بار و
گشت مجموع آن ست رکعات شش رکعات کل ذلک و هر مرت ازین مرات یستاک مسواک میکرد و یتوضأ و وضو میکرد بعد از
استیقاظ و یقرأ هذه الآیات و میخواند این آیات را ثم اوتر بثلث پس تر وتر کرد بسه رکعت پس مجموع نماز شب بموجب این حدیث

نه رکعت بود باین کیفیت مذکوره فاذن المؤذن پس اذان نماز فجر گفت مؤذن فخرج الی الصلوة پس بیرون آمد برای نماز
وهو یقول و حال آنکه میگفت این کلمات را اللهم اجعل فی قلبی نورا وفی لسانی نورا واجعل فی سمعی نورا واجعل فی بصری نورا
واجعل من خلفی نورا ومن امامی نورا واجعل من فوقی نورا ومن تحتی نورا اللهم اعطنی نورا این روایت مسلم است ودر بعض روایات
بخاری زیادت وعن یمینی نورا وعن شمالی نورا بیشتر از فوقی نورا ودر بعضی ذکر عصبی ولحمی ودمی وشعری وبشری
ودر بعضی واعظم لی نورا بدل واعطنی نورا نیز واقع شده وذکر رکعتین سنت فجر درین روایت نیست مانا که مقصود اصلی
درین روایت بیان نماز شب بوده باشد چون سنت فجر بعد از طلوع فجر است از وی ساکت ماند ولهذا در روایات دیگر
از ابن عباس ذکر آن آمده چنانکه در روایت ابوداؤد آمده ثم صلی رکعتین وذکر افتتاح صلوة لیل بدو رکعت خفیف نیز
درین روایت نیست وحال آنکه در روایات صحیحه آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنرا خود میکرد وامت را نیز بدان امر
میفرمود چنانچه گذشت از حدیث عائشہ وابی هریره وجواب ازین گفته اند بدو وجه یکی آنکه افتتاح بدو رکعت خفیف از آن
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دائمی نبود بلکه گاه افتتاح بدو رکعت سبک کردی چنانچه در روایات دیگر آمده است گاه
بدو رکعت مطول چنانچه درین روایت آمده وجه دوم آنکه ذکر افتتاح بدو رکعت خفیف در حدیث عائشہ واقع شده و
عائشہ از جهت آنکه شب با آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در یک خانه میبود بحال قیام شب وکیفیت نماز وی صلی الله علیه وآله
وسلم اعرف واعلم بود شاید که آنچه وی حفظ کرده باشد از ابن عباس فوت شده باین سبب که ذکر کرده شد ونیز ابن عباس
که در آن زمان صغیر بود احتمال عدم ضبط وحفظ وی چندان دور نباشد پس صحیح همان باشد که افتتاح برکعتین خفیفتین میکرد ودرین
جواب اخیر نظر است چه در بعض روایات از ابن عباس نیز ذکر افتتاح برکعتین خفیفتین آمده است ودر بعض احادیث ویز
عائشہ ذکر آن نیست در جامع الاصول هم از روایت مسلم وابی داؤد از کریب می آرد که گفت پرسیدم ابن عباس را
چگونه بود نماز رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در شب فرمود بیتوتت کردم نزد وی صلی الله علیه وآله وسلم شبی که نزد
میمونه بود پس بخواب رفت وچون گذشت ثلث لیل یا نصف بیدار شد ووضو کرد ووضو کردم من با وی پس استادم
در پهلوی چپ وی پس کشید مرا به پهلوی راست خود وبستر نهاد دست مبارک خود را بر سر من وگرفت گوش مرا گویا میخواهد
بیدار کند مرا پس گذارد دو رکعت سبک تا گفتم من در دل خود مگر خواند در هر دو رکعت ام القرآن را فقط پس سلام داد
پس گذارد یازده رکعت با وتر پس بخواب رفت پس آمد وی را بلال وگفت الصلوة یا رسول الله پس برخاست وبگذارد
دو رکعت را پس بگذارد نماز با مردم وبنابر آنچه ذکر کردیم از ذکر افتتاح برکعتین خفیفتین در روایت مسلم از ابن عباس وعدم
ذکر آن در روایت دیگر از وی نیز اشکالی پیدا میشود بجهت وحدت واقعه که بیتوتت وی بود در بیت میمونه مگر آنکه گوییم
در هر مقام غرض بروایت چیزی متعلق شد همان را در آن مقام روایت کرد یا قائل شویم بتعدد این قضیه ولا بد است از
قول باین از جهت وجود روایات مختلفه صحیحه از ابن عباس در آن چنانچه در جامع الاصول مذکور است وبعضی از آن در ضمن
بیان معلوم گردد والله اعلم نوع دوم کیفیتی که عائشہ روایت کرده که افتتاح بدو رکعت سبک میکرد چنانچه در حدیث مسلم
از عائشہ آمده که گفت افتتاح میکرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نماز شب را بدو رکعت سبک اما چندین روایات از عائشہ
در صحیح آمده که در آنجا ذکر افتتاح برکعتین خفیفتین نیست وبعد از آن تطویل میکرد ده رکعت به پنج سلام میگذارد ووتر را یک رکعت
میگذارد بیک سلام چنانچه در جامع الاصول از روایت بخاری ومسلم از وی آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم

که میگذارد و بعد از فراغ از عشا تا فجر یازده رکعت و سلام میداد میان هر دو رکعت و وتر میکرد بیک رکعت و در روایت دیگر از
عائشه رض آمده که گفت بود نماز رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ده رکعت و وتر میکرد بیک سجده یعنی بیک رکعت و میگذارد
رکعتین فجر تا مجموع سیزده رکعت بودے پس درین نوع سیزده رکعت میگذارد با دو رکعت سنت فجر و مثل این در روایت
ابن عباس نیز آمده چنانچه ذکر کردیم و مانا که تخصیص مصنف آنرا به عائشه رض بجهت آنست که بزعم وی افتتاح برکعتین خفیفتین در
روایت ابن عباس نیامده و لیس الامر کذلک کما ذکرنا و آنکه در حدیث مسلم و موطا از زید بن خالد آمده که گذارد آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم دو رکعت خفیفه پس گذارد دو رکعت دراز پس گذارد دو رکعت دیگر کمتر از دو رکعت پیش پس گذارد دو رکعت دیگر کمتر از دو
رکعت پیش پس گذارد دو رکعت دیگر کمتر از دو رکعت پیش پس گذارد دو رکعت دیگر کمتر از دو رکعت پیش پس وتر کرد تا این مجموع
سیزده رکعت شد تفصیل کیفیت همین نوع باشد نه نوع دیگر مستقل بشمار کردن رکعتین فجر از آن و لیکن در حدیث زید در روایة
موطا ذکر رکعتین خفیفتین نیست نوع سوم سیزده رکعت میگذارد بیرون از دو رکعت سنت فجر این صورت خصوصیت ندارد با ابن
عباس و عائشه رض در روایت هر دو آمده و لیکن پوشیده نماند که بر طریقی که مصنف نوع دوم را بیان کرد نیز سیزده رکعت میشود
بیرون از دو رکعت سنت فجر پس مقابلت در نوع ثانی و ثالث ظاهر نشود و نیز این ثالث را کیفیتی مخصوص بیان نکرد پس مراد
در اینجا سیزده رکعت بود بیرون سنت فجر بے افتتاح برکعتین خفیفتین حمل کرده شود کیفیت آنرا بر مثل آنچه در فصل سابق از ابن عباس رض
در بیتوتت بیت میمونه نقل کرد پس مقابلت در نوع ثانی و ثالث با افتتاح برکعتین خفیفتین و عدم آن باشد با اشتراک در گذاردن
سیزده رکعت بیرون سنت فجر نوع چهارم ابو داود از ابن عباس در قضیه بیتوتت آورده که گفت هشت رکعت میگذارد بچهار سلام
بعد از آن پنج رکعت میگذارد که بدان وتر میکرد نماز را و درین طریق نیز سیزده رکعت باشد گذاردن آن پنج رکعت بیک سلام و یکبار
تشهد بودے و در میان پنج رکعت نشستن نبود الا در رکعت آخر چنانچه در روایت ابو داود بصریح آمده که لم یجلس فیهن اگرچه در بعض
روایات وی لم یسلم الا فی آخرهن نیز آمده و از اینجا بعض فقها گفته اند که مراد از جلوس جلوس سلام است نوع پنجم نه رکعت متصل میگذارد
گذاردن نه رکعت در روایت بخاری و ترمذی و ابی داود از عائشه رض آمده اما این کیفیت که مصنف میگوید در سنن ابی داود هست
که هشت رکعت و از آن پیاپی میگذارد و نشستن نبود الا در رکعت هشتم تشهد و دعا میخواند و بر میخاست برکعت نهم و سلام نمیداد و بگذاردن
یک رکعت دیگر که همین رکعت نهم باشد میگذارد و وتر میکرد بدان نماز را وی نشست و تشهد میخواند و سلام میداد و بعد از آن بر میخاست
و دو رکعت نماز میگذارد در پی وتر و در روایت بخاری و موطا آمده که رکعتین بعد الوتر نشسته شروع کردی و قرائت کردی چون نوبت
برکوع رسیدے برخاستی و رکوع کردی و بسجده رفتی و ذکر این دو رکعت بعد از وتر در کلام مصنف بیاید و نیز در موطا از اسود بن یزید
آورده که از عائشه رض از نماز آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که در شب میگذارد پرسید گفت در اول سیزده رکعت میگذارد بعد از آن
دو رکعت ترک داد و یازده آمد و بعد از وی نه رکعت میگذارد و بود آخر نماز وی در شب وتر نوع ششم هفت رکعت میگذارد چنانچه
در روایت بخاری از مسروق آورده که پرسید از عائشه رض از نماز آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در شب گفت هفت بود و نه بود و یازده
بود یعنی در هر وقتی یکی از این انواع بوده و نیز در موطا آمده که اختیار میکرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم به نه رکعت بعد از آن به هفت
میکرد و گذاردن هفت رکعت باین کیفیت بود که شش رکعت متصل بود و جلوس نبود در رکعت ششم می نشست و پیش از سلام بر میخاست
و یک رکعت میگذارد و سلام میداد و بعد از آن دو رکعت می گذارد بعد از وتر نشسته و در روایت ابی داود از عائشه رض آمده که چون آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم پیر شد و تن وی گوشت گرفت نقصان کرد از نه رکعت دو رکعت آورد و او را هفت و همچنان از عالم رفت و بالجمله روایات

درین باب مختلف آمده اکثر آن سیزده رکعت ست و اقل آن هفت و بعضی از علما هیچ حکم نگفته اند و حدیثی درین باب بنظر نمی آید و نیز
باید دانست که در بعض روایات وتر را داخل آن شمرده اند و در بعض خارج و ازینجاست که ترمذی میگوید بیشتر از سیزده بیشتر نیامده آنرا
تسع کمتر نه و نیز رکعتین بعد الوتر را در بعض جاها داخل داشته و در بعض خارج و در بعض رکعتین فجر را نیز از تتمه نماز شب شمرده و در بعض
روایات یک رکعت را وتر گفته اند و در بعض سه یا پنج و هفت و نه و در بعض جا تمام نماز شب را وتر نام کرده اند ترمذی در
جامع خود از ام سلمه رض می آرد که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که وتر میکرد بسیزده رکعت چون بکبر سن رسید و ضعیف
گشت وتر میکرد بهفت و گفت ترمذی روایت کرده شده است از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وتر بسیزده و یازده و نه و هفت
و پنج و سه و یک و گفت معنی این سخن آنست که میگذارد در شب سیزده رکعت با وتر پس نسبت کرده شد نماز شب با وتر و خوانده شد
همه را وتر و روایت کرده شده است در صحیح از پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که گفت اوتروا یا اهل القرآن و مراد بدان قیام
لیل داشته نوع هفتم در هر دو رکعت سلام میداد و در آخر سه رکعت بیک سلام میگذارد این نوع شامل جمیع اعداد که در انواع
سابقه مذکور شد تواند بود یعنی هر عدد که میگذارد خواه سیزده و خواه یازده و یا نه و یا هفت در هر دو رکعت سلام میداد و در آخر
سه رکعت وتر میگذارد پس حاصل این نوع آن آمد که گذاردن نماز تهجد دوگان دوگان بود و بسلام بعد از هر دو رکعت و وتر
بسه رکعت بود و سلام بعد از هر دو رکعت خود در احادیث ثابت است و وتر بسه رکعت چنانچه مذهب حنفی و بعض ائمه دیگر است
نیز در روایت بخاری از ابن عباس آمده چنانچه مصنف در نوع اول آنرا بیان نمود و اینجا میگوید که حفاظ درین روایت طعن
کرده اند و با وجود روایت صحیح بخاری بان چه محل طعن است یا رب مقصود آن باشد که ایتار بسه رکعت مخصوص بآن
صورت است که در نوع اول مذکور شد اما آنکه دوگانه چند یکجا بگذارند و در هر دو رکعت سلام دهند و در آخر سه رکعت وتر بگذارند
این طریق باین خصوص مطعون است و این توجیه بعید است چه ظاهر کلام مصنف در نفی ایتار بسه رکعت است مطلق چنانچه
در وجه طعن حفاظ درین روایت میگوید چه در صحیح ابن حبان است باسناد صحیح لا توتروا بثلث وتر مکنید بسه رکعت بل اوتروا بخمس
او بسبع وتر کنید بپنج رکعت یا بهفت رکعت و لا تشبهوا بصلاة المغرب و تشبیه مکنید بنماز مغرب که سه رکعت بیک سلام میگذارید
و این حدیث را زرکشی از روایت دار قطنی نیز آورده و گفته که رجال وی ثقات اند و در حدیث عائشه رض باسناد صحیح آنست
که در دو رکعت آخر سلام میداد و بعد از آن یک رکعت میگذارد بسلام چنانکه در نوع دوم گذشت از امام احمد پرسیدند که در وتر
چه میگوئی که بیک رکعت است یا بسه گفت امام احمد اکثر الحدیث و اقواه رکعة آنچه در اکثر احادیث آمده و در روایت آنها قوی و
راجح است آنست که وتر بیک رکعت کرده فانا اذهب الیها پس ازینجهت مذهب من همین است و من باین حدیث رفته ام دیگر بار
هم از وی از حال وتر پرسیدند درین بار جواب چنین داد که گفت یسلم فی الرکعتین سلام دهد در دو رکعت تا وتر بیک رکعت شود
چنانچه مذهب مختار اوست و نیز گفت و ان لم یسلم و اگر سلام ندهد در دو رکعت تا وتر بسه رکعت شود رجوت ان لا یضره جائز است
و امید میدارم که ضرر نکند او را در اصل جواز وتر الا ان التسلیم اثبت مگر آنست که سلام دادن در دو رکعت و وتر کردن بیک رکعت
ثابت تر و راجح تر ست مخفی نماند که مصنف در تضعیف و تزییف وتر بسه رکعت مبالغه کرد و حال آنکه درین باب احادیث و آثار
صحیحه آمده و حق آنست که ایتار بسه رکعت یا بیک رکعت مادامه مختلف فیه است میان علما ترمذی از امیر المؤمنین علی رض می آرد که
گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که وتر میکرد بسه رکعت و میخواند در آن نه سوره از مفصل در هر رکعتی سه سوره از آن که
آخر آنها قل هو الله احد است و در روایت دیگر مفسر آمده که میخواند در رکعت اولی الهاکم و القدر و الزلزلة و در ثانیه العصر و النصر و الکوثر

و در ثالثه الکافرون و تبت واحد و گفت درین باب از عمران بن حصین و عائشه و ابن عباس و ابو ایوب نیز آمده و قومی
از صحابه و غیرهم باینجانب رفته و گفته اند که وتر به سه رکعت ست و سفیان گفته که اگر خواهی وتر کن به پنج و اگر خواهی به سه و اگر خواهی
بیک و گفت سفیان مستحب نزد ما آن بود که وتر کرده شود به سه رکعت و گفت این قول ابن مبارک و اهل کوفه است انتهی و
زرکشی در شرح خرقی در مذهب امام احمد حنبل گفت که مذهب ایشان ایتار برکعت واحده است و گفت در روایت احمد و ابی داود
و نسائی از ابی ایوب انصاری آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وتر حق ست یعنی واجب ست بر هر مسلمانی پس
اگر خواهد وتر کند به پنج رکعت و اگر خواهد به سه رکعت و از مسلم از ابن عمر در ایتار برکعت واحده نیز آورده که مردی از اهل بادیه
سوال کرد از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از نماز شب پس اشارت کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به دو انگشت خود
و فرمود که بگذار مثنی مثنی و فرمود وتر یک رکعت ست از آخر شب و نیز گفت زرکشی لیکن اختلاف ست درینکه آیا مکروه است وتر
برکعت واحده وقتیکه پیش از وی شفعی نگذارد و مراد به بتیراء که در حدیث ازان نهی وارد شده همین ست یا مکروه نیست زیرا که وتر کرده
از ده تن از صحابه که ابوبکر و عمر و عثمان و عائشه از ایشان اند که اوتر برکعة واحدة و حدیث بتیرا ضعیف ست و میگوید از امام احمد
درینجا دو روایت ست بروایتی مکروه است و بروایتی مکروه نیست انتهی و در جامع الاصول از حدیث صحیحین از عائشه آورده
که گفت زیاده نمیکرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نه در رمضان و نه در غیر او بر یازده رکعت میگذارد چهار رکعت را
و مپرس از حسن آنها و طول آنها پستر میگذارد چهار رکعت دیگر و مپرس از حسن آنها و طول آنها پستر میگذارد سه رکعت
شمنی گوید که اگر فصل میکرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وتر میان سه رکعت بسلام هر آئینه میگفت عائشه لم یصلی
شفعین و واحدة نه یصلی ثلثا و روایت کرد نسائی و حاکم بر شرط بخاری و مسلم از عائشه که گفت بود رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم که سلام نمیداد در رکعتین اولی از وتر و حاکم بر شرط بخاری و مسلم از عائشه گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
که وتر میکرد به سه رکعت سلام نمیداد مگر در آخر آن و طحاوی از ابی العالیه آورده که گفت تعلیم کردند ما را اصحاب رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم که وتر مثل نماز مغرب ست این وتر لیل ست و آن وتر نهار و نیز از عقبه بن مسلم روایت کرده که پرسیدم عبد الله
بن عمر را از وتر پس گفت ابن عمر آیا می شناسی تو وتر نهار را گفتم نعم صلوة المغرب گفت صدقت و احسنت یعنی چون
در حدیث نماز مغرب را وتر نهار خواند و آن بی فاصله است بسلام لاجرم وتر که وتر لیل ست نیز همچنین باشد و نیز طحاوی
گفته که آنچه مرویست از ابن عمر که پرسید مردی از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از نماز شب فرمود نماز شب دوگان دوگان ست
و چون بترسی طلوع صبح را بگذار یک رکعت تا وتر کند نماز ترا معنی وی آنست که بگذار رکعت دیگر یا دو رکعت که پیش ازوست
تا سه رکعت گردد و دلالت نیست در وی بر فصل بسلام و گفت طحاوی که مذهب حنفیه در وتر به سه رکعت قوی ست از جهت نظر
و استدلال عقل زیرا که خالی نیست که وتر فرض ست یا سنت اگر فرض ست فرض نیست مگر دو رکعت یا سه یا چهار و وتر باجماع
امت دو و چهار نیست پس نباشد مگر سه و اگر سنت ست هیچ سنتی نیست که او را مثلی در فرض که از وی اخذ کرده شده است
نبود و نیست فرضی که وتر مثل وی بود مگر مغرب و آن سه رکعت ست کذا ذکره الشمنی قال العبد الضعیف سامحه الله امثال این
دلائل در حقیقت تائید و تقویت ست مر نصی را که وارد ست بثلث رکعت نه اثبات آن بقیاس و این نکته مکرر گفته شده است که
دلائل عقلیه که بعضی از ائمه حنفیه آورده اند برای ترجیح بعض احادیث بر بعض ست نه اثبات آن حکم بمجرد قیاس و حافظ امام
در موطا میگوید که خبر داد ما را ابو حنیفه از حماد از ابراهیم نخعی از عمر بن الخطاب که گفت دوست ندارم که ترک کنم وتر را بسه رکعت

اشتران شیخ وہم در موطا از عبداللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ مے آرد کہ گفت الوتر ثلث رکعات کثلاث المغرب و در روایتی کصلوٰۃ المغرب
واز ابن عباس مے آرد الوتر کصلوٰۃ المغرب واز ابن عبداللہ بن مسعود می آرد کہ کفایت نکند یک رکعت ہرگز واز عائشہ رضی اللہ عنہا می آرد
کہ بود پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ سلام نمیداد در رکعتین وتر و در سنن الہدی از روایت ابی بن کعب و عائشہ رضی اللہ عنہا روایت
ایتار بسہ رکعت آوردہ واز عائشہ رضی اللہ عنہا بصریح آمدہ کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وتر بسہ رکعت میکرد وفصل نمیکرد میان آنہا
واز ابن مسعود رضی اللہ عنہ نیز آوردہ الوتر ثلث رکعات کوتر النہار صلوٰۃ المغرب واز ابن عباس نیز آمدہ ثم اوتر بثلث واز حسن بصری رحمہ اللہ
اجماع سلف بر سہ رکعت نقل کردہ کذا فی الہدایۃ و در نہایہ شرح ہدایہ آوردہ کہ چون عمر رضی اللہ عنہ سعد بن ابی وقاص را دید کہ وتر میکند برکعت
واحدہ گفت ماہذہ البتراء شفع کن آن را واگر نہ ادب میکنم ترا و میگویید کہ اگر اکتفا بیک رکعت جائز میبود در نماز ہر آئنہ قصر
کردہ میشد نماز فجر را در سفر و گفتہ اند کہ آنچہ تمسک کردہ بدان شافعی از احادیث کہ دال اند بر وتر بیک یا پنج یا ہفت یا نہ یا
یازدہ پیش از استقرار امر وتر بود و در آخر قرار بران یافت کہ جلوس میکرد بر سر ہر دو رکعت و وتر میکرد بسہ رکعت بی فصل و آنچہ
دلالت دارد برانکہ مشہور و متعارف میان صحابہ رضی اللہ عنہم وتر بسہ رکعت بود و وتر بیک رکعت خفای داشت حدیث بخاری ست
از ابن عباس کہ در مشکوٰۃ آوردہ کہ وتر میکرد معاویہ رضی اللہ عنہ بعد از عشا بیک رکعت و بود نزد وے مولاے ابن عباس پس رسانید
این خبر ایتار معاویہ بیک رکعت با ابن عباس فرمود بگذار کہ وی صحبت داشتہ است بہ پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و در روایتے
گفت صواب کرد زیرا کہ وے فقیہ است پس این وحشت کشیدن حاضران از فعل معاویہ و انکار و استبعاد آن و جواب دادن
ابن عباس بتصویب وے مجملاً بفقاہت و صحبت وے دلالتے صریح دارد بران کہ وتر بیک رکعت متعارف نبود کما لا یخفی
و از آنچہ مذکور شد واضح گشت کہ ایتار بسہ رکعت اکثر و ارجح و افضل باشد واللہ اعلم و بالجملہ اختلاف ست در اخبار و آثار و
اقوال علما در امر وتر و این اختلاف در وتر در اولی و افضل ست والا در جواز بثلث رکعت ہیچکس را اختلافی نیست چون مقرر شد
کہ عمل آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در نماز شب مختلف و متنوع بود این نیز داخل آن تنوع و اختلاف ست و طعن در ترد
سہ رکعت محل بحث و مکابرہ است واللہ اعلم و در بیان نوع ہفتم چون سخن در وتر بسہ رکعت افتاد بدراز کشید نوع آخر
از ہشت نوع کہ مصنف ادعای حصر دران کرد باقی ماند و میگوید نوع ہشتم در سنن نسائی از حذیفہ رضی اللہ عنہ روایت میکند کہ در ماہ رمضان
با پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نماز گذاردم یعنی نماز شب و در رکوع چندان درنگ کرد کہ در قیام و این تسبیح میگفت سبحان ربی العظیم
بعد ازان بہ نشست و میگفت رب اغفر لی و مکرر میکرد چون چہار رکعت نماز برین وجہ بگذارد بلال بانگ صبح گفت و نماز صبح پیغمبر را
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دعوت و اعلام کرد چنانچہ عادت وے بود کہ بعد از اذان و اجتماع مردم بر در حجرہ شریف مے آمد و اعلام
میکرد تا بمسجد بیرون مے آمد و آوردہ اند کہ روزے آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در خواب بود بلال گفت الصلوٰۃ خیر
من النوم آن حضرت را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم این کلمہ از وی خوش آمد و فرمود این کلمہ را داخل اذان فجر گردان و ہر روز
میگفتہ باشی بعد ازان سنت مستمرہ شد بدانکہ در بیان این نوع اجمالی بکار رفت و ہیچ معلوم نشد کہ قیام چہ قدر بود و در وے
چہ قرأت کرد و مساوات رکوع با قیام حقیقۃً بود چنانچہ ظاہر لفظ حدیث ست یا مانند آن بود چنانچہ در روایات دیگر مصرح آمدہ
و احوال ارکان و ہیئات دیگر نیز معلوم نشد کہ رکوع کرد یا قومہ و بعد از وے بنشست یا بی آن نشست و اگرچہ سجود و قومہ
معلوم ست بضرورت اما مقدار آن معلوم نشد کہ بمقدار رکوع بود یا کمتر ازان و نیز از جای دیگر معلوم شدہ کہ نشستن و این کلمہ
رب اغفر لی خواندن در میان سجدتین بودی و اینجا بعد از رکوع بود و ذکر سجدتین ہم نیست و آنچہ در جامع الاصول از حدیث مسلم

و ابوداود و نسائی آورده و همچنین ست و در وی ذکر رمضان نیست که گفت حذیفه نماز گذاردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم شبی
پس افتتاح کرد سورهٔ بقره را پس گفتم من در دل خود که مگر برکوع رود نزد صد آیت هنوز بگذشت و نه ایستاد گفتم شاید رکعت را
بدان سوره تمام کند و برکوع رود و هنوز نه ایستاد و افتتاح کرد بسورهٔ نسا و آنرا تمام کرد و افتتاح کرد بآل عمران و بخواند آن را
بترسل و ترتیل و هرگاه که میگذشت بآیتی که در وی امر به تسبیح است تسبیح میکرد و چون میگذشت بمحل سوال دعا سوال میکرد
و چون بجای تعوذ میرسید تعوذ میکرد پیشتر برکوع رفت و میگفت در رکوع سبحان ربی العظیم و بود رکوع او مانندی از قیام او
پس گفت سمع الله لمن حمده و زیاده کرد در روایتی ربنا لک الحمد طول ایستادنی دراز قریب برکوع پس بسجده رفت و گفت
سبحان ربی الاعلی پس بود سجود نزدیک بقیام بعد از رکوع این روایت مسلم و نسائی ست و در روایت ابی داود آمده که
گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که گذارد نماز شب را و افتتاح کرد و گفت الله اکبر سه بار و گفت ذو الملکوت
والجبروت والکبریاء والعظمة پس از آن خواند بقره برکوع رفت مانند قیام و میگفت در رکوع سبحان ربی العظیم پس برداشت
سر از رکوع و ایستاد مانند آن و میگفت لربی الحمد لربی الحمد پس بسجده رفت و بود سجود او مانندی از قیام او و میگفت در سجود
سبحان ربی الاعلی پس برداشت سر از سجده و نشست بین السجدتین مانندی از سجود و میگفت رب اغفر لی رب اغفر لی بگذارد چهار رکعت
و بخواند در آنها بقره و آل عمران و نساء و مائده یا انعام شک راویست در مائده و انعام که این را خواند یا آنرا این است طرق
مذکوره در قیام شب ثابت شده بدانکه عمده در باب قیام لیل در عدد رکعات آن و کیفیت گذاردن آنها حدیث ابن عباس
و عائشه است و از غیر ایشان نیز آمده و در جامع الاصول از کتب ستة آن احادیث و روایات آورده و استیفا و استقصا
نموده اکثر آنها را جمع بهیئت نوعی که مصنف ذکر کرده و بعضی ممکن الارجاع بدان و بعضی بیقین خارج از آن و اگرچه در اصل مسوده
اکثر آنها ذکر یافته بود اما در حین تبییض ترک آنها از جهت خوف تطویل و عدم ضرورت محل مصلحت افتاد و فیما ذکرناه کفایة
والله الموفق و آنچه واجب است تنبیه بران آنست که بباید که قضیه بیتوتت ابن عباس رض در بیت میمونه رض متعدد شد یا متحد و الا تطبیق و تصحیح
در یک قضیه دشوار است والله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وتر را گاه در اول شب میگذارد و گاه در میان شب و غالب
در آخر شب میگذارد بدانکه ابتدای وقت وتر از بعد عشا است و انتهای آن تا قبل طلوع فجر چنانچه احادیث بدان ناطق است
و تمامه علما بران متفق و درین میان تمامه شب وقت وتر است و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در تمام شب وتر گذارده
گاه در اول شب یعنی بعد از عشا و گاه در اوسط و گاه در آخر شب در وقت سحر پیش از صبح چنانچه در جامع الاصول از حدیث
بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی و ترمذی از عائشه رض آورده و از روایت ترمذی آورده که منتهی شد وتر آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم در آخر عمر که از این عالم رحلت وقت سحر و از حدیث مسلم و ترمذی از جابر آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم هر که بترسد که در آخر شب نتواند برخاست باید که وتر در اول شب وتر بگذارد و بخسپد و هر که امید دارد که برخیزد در
آخر شب پس بدرستی که نماز آخر شب مشهود و محضور است و این افضل است و مانند این روایت کرده موطا از عائشه رض هم از موطا
و ابی داود و از حدیث ابو قتاده آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مر ابوبکر رض را که چه وقت وتر میکنی تو یا ابا بکر
گفت در اول شب یا رسول الله و گفت مر عمر را تو چه وقت میکنی وتر را گفت در آخر شب پس گفت مر ابوبکر رض را اخذ هذا بالحذر
و گفت مر عمر را اخذ هذا بالقوة و از ابن المسیب آمده که ابوبکر رض وتر گذاردی و خفتی و عمر رض خفتی پس در آخر شب برخاستی و از عائشه آمده
که گفت مر آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را که آیا بخواب میروی یا رسول الله پیش از آن که وتر کنی فرمود چشمان من بخوابست

بخسپند اما دل من بیدارست واین مشعرست بر آنکه تاخیر وتر کسی را شایست که وثوق دارد بقیام و ترمذی از
ابی هریره آورده که گفت امر کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که وتر کنم پیش از آنکه بخسپم وگفت ترمذی بعضی
خواب پیش از وتر کاره بود واختیار کرده اند قومی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ومن بعدهم که بخوابند ونماز وتر
نگذارند اما اکثر صحابه برآنند که وتر در آخر شب افضل ست وگفت حدیث عائشه رض حسن صحیح ست وحدیث ابو هریره حسن غریب
ودر مشکوة آنرا از حدیث بخاری ومسلم آورده وبالجمله بصحت رسیده که غالب احوال آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن بود
که وتر در آخر شب بگذاردی قریب صبح واگر احیانا در اول شب یا اوسط آن وتر کردی وبعد از آن تهجد برخاستی وتر را
اعاده نکردی ودر حدیث ترمذی آورده لا وتران فی لیلة فرمود در یک شب دو وتر نبود یعنی چون در اول
شب وتر گذارد وپس از آن تهجد برخاست دیگر اعاده وتر سزاوار نبود وشیخ ابن الهمام در شرح هدایه گفته که هر که در اول
شب وتر گذارد وپس از آن تهجد برخاست اعاده نکند آنرا از جهت این حدیث واز جهت آنکه اگر دو وتر گذارد لابد
یکی از آن دو نفل بود و وتر از نفل وارد نشده در شرع وترمذی در جامع خود آورده که اختلاف کرده اند اهل علم در حق
کسی که وتر کند در اول شب بعد از آن برخیزد در آخر آن جماعه از اصحاب ومن بعدهم گویند نقض کند وتر را واضافه کند
بآن یک رکعت را پس از آن بگذارد آنچه خواهد پس وتر کند در آخر نماز خود زیرا که در یک شب دو وتر نبود ومذهب اسحق
این بود وجماعه دیگر از اصحاب وغیرهم برآنند که چون در اول شب وتر گذارد وپس از آن بخواب رفت وبرخاست بگذارد آنچه
خواهد ونقض نکند وتر را وبگذارد آنرا که کرده است برحال خود وقول سفیان ثوری ومالک وابن المبارک واحمد اینست
واین صحیح ترست چه بوجوه متعدده روایت کرده شده است که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از وتر نماز گزارده واز
ام سلمه وابو امامه وعائشه رض وغیر ایشان آمده که گذارد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از وتر دو رکعت اینست کلام
ترمذی ست ودر کلام مصنف نیز در فصل آینده چیزی ازین باب مذکور گردد وگفته بود که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
در بعض شبها در جمیع شب یک آیت را در نماز تکرار میکرد یعنی در جمیع نماز شب یا در تمام شب ظاهر همان اول ست چنانچه
در احادیث واقع شده که کان یقوم بآیة وآن این آیت ست ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم
مصنف این را طریقی جدا از طرق قیام شب که ذکر کرد ساخت تا [illegible] رکعات همان بود که در طرق مذکوره معلوم شد
غایت آنکه قرأت این آیت بود مکرر [illegible] جدا انگارد یا آنکه نادر بود جدا والله اعلم ونماز پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
در شب از حیثیت نشسته وایستاده گذاردن بر سه نوع بود اول آنکه مجموع نماز را ایستاده میگذارد واین غالب احوال بود
وافضل همین ست چنانچه وارد شده است که صلوة قاعد نصف صلوة قائم ست در ثواب دوم آنکه همه نماز شب را در بعض
احوال واوقات نشسته میگذارد ورکوع هم نشسته میکرد بجهت طریان عارضه ضعف وبیان جواز وشفقت بر امت یا
غیر آن والله اعلم سوم آنکه نشسته میگذارد وبیشتر آنچه خواندنی بود از قرآن بخواندی وچون ماندی کمی از قرأت باقی بود
برخاستی وایستاده آن اندک را بخواندی ورکوع کردی وسجده رفتی ودر رکعت دوم نیز همچنین کردی یا رکعت دوم را
تمام نشسته یا ایستاده گذاردی ترمذی در جامع خود از حفصه رض آورده که گفت ندیدم رسول خدا را صلی الله علیه
وآله وسلم که گذارد نماز نفل را نشسته مگر پیش از وفات خود بسالی وچون میگذارد نشسته میخواند سوره را وترتیل میکرد
آنرا تا آنکه دراز تر میشد از سوره که درازتر از آن واز ام سلمه رض وانس بن مالک رض نیز درین باب حدیث آمده

وحدیث حفصہ حسن صحیح ست و بہ تحقیق روایت کردہ شدہ است از ان حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میگذارد در شب نشستہ
و چون میرسید از قرأت خود مقدار سی یا چہل آیت راسے ایستاد و میخواند پس رکوع میکرد و بستر میکرد در رکعت ثانیہ
ہمچنین و در روایت عائشہ رضی اللہ عنہا آمدہ کہ چون باقی میماند مقدار سی یا چہل آیت بر میخاست الحدیث و این نیز حدیث صحیح ست
و در روایت بخاری نیز ہمچنین آمدہ و نیز روایت کردہ شدہ است کہ میگذارد نشستہ و چون قرأت میکرد نشستہ رکوع
و سجود نیز نشستہ میکرد و ہر دو حدیث صحیح و معمول ست و در صحیحین از عائشہ رضی اللہ عنہا آمدہ کہ گفت چون گرانی بدن پیدا کرد رسول خدا
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در آخر عمر بود اکثر نماز وے نشستہ این سہ نوع صحیح شدہ و در احادیث صحاح ورود یافتہ
اما حدیثے کہ وارد شدہ کہ ہیأت جلوس وی در حالتے کہ نشستہ گذاردے مربع بودے یعنے چہار زانو نشستے
چنانچہ زرکشی از حدیث دارقطنی از عائشہ رضی اللہ عنہا آوردہ کہ گفت دیدم رسول خدا را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میگذارد نماز متربع
حفاظ دران حدیث طعن کردہ اند و حمل بر خطاے بعضے از رواۃ کردہ و فقہا را در جواز و کراہت و استحباب آن اختلاف
و مذہب امام ابو حنیفہ آنست کہ ہیأت جلوس متنفل ہمان ہیأت جلوس تشہد ست و بعضی گویند روایت ست از ابی حنیفہ
کہ مخیر ست اگر خواہد بر وضع احتبا بگذارد و اگر خواہد متربع اگر خواہد بقعود تشہد و در روایت ست از ابی یوسف محتبیا
و از محمد متربعا و از زفر مثل ہیأت تشہد زیرا کہ قعود در نماز باین وضع آمدہ پس افضل باشد و نزد امام احمد متربع است
ولیکن در رکوع و سجود دو تا کند ہر دو پاے را فصل در بیان الرکعتین بعد الوتر دو رکعت نمازے کہ آن حضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد از وتر میگذارد بروایات صحیحہ ثابت شدہ در صحیح مسلم از عائشہ رضی روایت میکنند و در جامع الاصول
این را از روایت صحیح بخاری آوردہ کان یصلی ثلث عشرۃ رکعۃ بود رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میگذارد سیزدہ رکعت
یصلی باین طریق کہ میگذارد تمام رکعات ہشت رکعت ثم یوتر پس وتر میکرد بیک رکعت ہمان طریق کہ در نوع پنجم
گذشت ثم یصلی رکعتین پس میگذارد دو رکعت و ہو جالس در حالتے کہ وے نشستہ است فاذا اراد ان یرکع پس
چون میخواست کہ رکوع کند قام مے ایستاد و قدرے از قرأت میخواند چنانچہ معلوم شد فیرکع پس رکوع میکرد
ثم یصلی پس میگذارد رکعتین دو رکعت بین النداء والاقامۃ میان اذان و اقامت نماز فجر کہ مراد بآن سنت
فجر ست اینجا سیزدہ رکعت با سنت فجر ست و در روایتے سواے آن نیز آمدہ چون افتتاح بدو رکعت خفیفہ میکرد و از ینجا
معلوم شد کہ حمل رکعتین بعد الوتر بر رکعتین سنت فجر چنانچہ بعضے کردہ اند درست نباشد و در موطا نیز آمدہ کہ وتر میکرد
بنہ رکعت و میگذارد دو رکعت در حالے کہ نشستہ است بعد از وتر و دو رکعت فجر میان اذان و اقامت و در مسند
امام احمد و سنن ابن ماجہ از ام سلمہ رضی مرویست کہ گفت کان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بود رسول خدا صلے اللہ علیہ
وآلہ وسلم یصلی بعد الوتر میگذارد بعد از وتر رکعتین خفیفتین دو رکعت سبک و ہو جالس در حالیکہ وے نشستہ است
و ترمذی در جامع خود نیز این حدیث آوردہ و خفیفتین نگفتہ و گفتہ کہ مثل این از ابی امامہ و عائشہ و غیرہم نیز آمدہ و امام احمد
از ابو امامہ باہلی روایت میکند کہ کان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم یصلی رکعتین بعد الوتر و ہو جالس یقرأ فیہما باذا
زلزلت و قل یا ایہا الکافرون و صاحب مشکوۃ از دارمے از ثوبان می آرد کہ گفت گفت رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
این بیدار شدن و شب برخاستن مشقت و گرانی ست چون بگذارد یکی از شما وتر گو بگذارد دو رکعت بعد از وی اگر قیام
لیل میسر ست فبہا و الا کفایت کند او را از قیام تہجد و ازین حدیث مشکوۃ چنان معلوم شود کہ گذاردن این دو رکعت بعد از وتر

برتقدیرے ست که کسے وتر را در اول شب گذارد و این دو رکعت بجاے قیام لیل گردد و از بعض اصحاب شافعی نیز نقل
کرده اند که چون بگذارد کسے وتر را در اول شب باید که بگذارد دو رکعت بعد از وے به نیت قیام لیل و حدیث ابو امامه مطلق ست
و احادیث که از بخارے و مسلم و موطا مذکور شد ظاهر در بعد قیام لیل ست چنانکه از سیاق احادیث که در جامع الاصول
آورده معلوم گردد و جماعه دیگر از صحابه غیر ایشان که گفتیم یعنی عائشه و ام سلمه و ابو امامه این معنی یعنی گذاردن دو رکعت
بعد الوتر را نیز روایت کرده اند و گفته اند که ظاهر آنست که این دو رکعت را به نیت مطلق نفل بگذارد نه باسم تشفیع وتر
زیرا که این معنی ندارد پوشیده نماند که تشفیع وتر مر آنرا که وتر در اول شب گذارد و قیام لیل نکرده معنی ندارد نعم آن کسیکه
وتر را گذارده بعد از آن قیام لیل کرده اگر نقض وتر و تشفیع آن کند بمذهب بعض علما صورت دارد چنانچه گذشت
اما نیت تشفیع وتر در اول شب پیش از قیام لیل ضائع و ناقص و مبطل وتر ست بے ضرورت و چون رکعت واحده در مذهب
حنفیه مشروع نیست و در اعداد نماز نه نقض وتر بعد از قیام لیل بآن صورت پذیر نبود و گردانیدن دو رکعت
نشسته در حکم رکعت واحده تکلف ست چه آن در حکم ثواب ست نه حقیقه و بنای قول اکثر علما بعدم اعادهٔ وتر و عدم نقض
آن بعد از قیام لیل همین معنی ست که گذاردن دو رکعت بعد از وتر بروایات صحیحه ثابت شده است و از وے
معلوم میشود که گذاردن نماز بعد از وتر جائز بود پس اگر نماز تهجد بعد از وتر واقع شود ضررے ندارد و لیکن این معنی
بحسب ظاهر با حدیث صحیح که بخاری و مسلم آنرا از ابن عمر روایت کرده اند اجعلوا آخر صلوتکم باللیل وترا یعنی بگردانید آخر
نماز شب خود را وتر معارض مینماید چه این حدیث امر میکند بآنکه آخر نماز شب باید که وتر بود و بر تقدیر گذاردن دو رکعت
بعد از وتر آخر نماز شب شفع گردد و بر بسیارے از علما جمع میان این دو حدیث مشکل شده لاجرم امام مالک از برای
خلاص از ورطه این اشکال انکار حدیث رکعتین بعد الوتر میکند و میگوید که این حدیث صحیح نیست و امام احمد توقف میکند
و میگوید که من این دو رکعت را نمیگذارم زیرا که بصحت حدیث اجعلوا آخر صلوتکم جزم دارم و در حدیث رکعتین شک
شک بیقین معارض نگردد و کسے را از گذاردن آن دو رکعت منع نیز نکنم شاید که نزد وے حدیث رکعتین بصحت رسیده باشد
نه حدیث اجعلوا یا آن را تاویل بود و حق آنست که هر دو حدیث صحیح ست و بحسب ظاهر معارض یکدیگر پس جماعه از علما
قائل اند بجواز گذاردن رکعتین بعد از وتر و میگویند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز این دو رکعت را گذارد از برای
بیان جواز گذارد تا معلوم شود که بعد از وتر روا است نوافل گذاردن چه این دو رکعت چه غیر آن از نماز تهجد و وتر قاطع
تنفل نیست و بنا بر این قول حدیث اجعلوا آخر صلوتکم باللیل وترا که بظاهر دلالت دارد بر قاطعیت وتر نماز را امر و
محمول بر استحباب بود نه وجوب و شک نیست که گذاردن وتر در آخر شب که بعد از وے نماز دیگر در شب نبود احب و
افضل ست و اگر گذاردن رکعتین در صورت وتر اول شب بود و اگر احیانا بعد از وے هم بود محض برای بیان جواز بود
و بعضے از علما در دفع این اشکال و تطبیق میان حدیثین میگویند که گذاردن رکعتین بعد از وتر منافات ندارد بجعل وتر
آخر نماز شب چه این دو رکعت ملحق ست بوتر و تابع ست مر او را و گویا نمازے مستقل نمی افتد بلکه جاری مجرای سنت وتر
مے افتد لاسیما بمذهب کسے که قائل ست بوجوب وتر و چون وتر واجب شد پس وقوع رکعتین بعد از وے مشابه وقوع سنت
بعد از فرض باشد در لحوق و تبعیت و عدم استقلال خصوصاً با نماز وتر نهار که مغرب ست کمال مشابهت پیدا میکند که
چنانچه وتر نهار مشفوع ست بدو رکعت سنت وتر شب نیز مشفوع شد بدو رکعت سنت اگر گفته شود که قول او ولا سیما دلالت دارد

برانکه بمذهب کسی که قائل نیست بوجوب وتر آن را سنت میدارد ونیز این رکعتین جاری مجرای سنت میتواند شد وحال آنکه
سنت نباشد وملحق بوی نبود وتوجیهش آنکه وتر چون سنتی ست در غایت تاکید بمنزله واجب وآخر نماز شب ختم وظیفه عبادات
یومیه است اگر اورا نفل دیگر تابع ولاحق باشد دور نباشد ولیکن بمذهبی که وجوبست لحوق وتبعیت سنت بدان اظهر وانسب بود
از نجهت گفت لاسیما بمذهب کسیکه قائل ست بوجوب وتر وبهذا القدر یکفی للتوجیه کلامه دیگر بدانکه خواندن قنوت در وتر چنانکه
شمنی گفته متفق علیه است میان ائمه اربعه الا امام مالک که از وی دو روایت ست ولیکن خلاف دران که نزد امام ابوحنیفه
دائمی ست یعنی در رمضان وغیر رمضان پیش از رکوع ست این مذهب ابن مسعود رض ست وقول جماعه از علماست مثل سفیان ثوری
وابن المبارک واسحق ونزد شافعی وبروایتی از مالک واحمد مخصوص ست بنصف اخیر از رمضان وبعد از رکوع ست وبقول
مشهور از امام احمد دائمی ست وجائز ست بعد از رکوع وپیش از رکوع ونزد مالک بروایتی که قائل ست بقنوت وتر نیز همچنین ست
ونیز قنوت مخصوص ست بوتر نزد ابی حنیفه واحمد ونزد مالک مخصوص ست بصبح در ظاهر مذهب ونزد شافعی در صبح ووتر
معا وتمسک ائمه در اصل قنوت وتر دعا دران چنانچه مصنف نیز بگوید حدیث امیر المومنین علی رض ست که گفت بود رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم که میگفت در آخر وتر خود اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک وبمعافاتک من عقوبتک واعوذ بک منک لا احصی
ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک رواه الخمسة کذا قال الزرکشی وشمنی گفته که رواه اصحاب السنن الاربعة ومانا که نزد النسائی
ثابت شده که خواندن این دعا از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم درمیان وتر بود نه بعد از فراغ وی بدلیل ورود احادیث
دیگر که دال اند بر بودن قنوت قبل الرکوع یا بعد از وی اگرچه احتمال خواندن آن در تشهد یا بعد از فراغ دارد چنانچه
مصنف خواهد گفت وحدیث امام حسن بن علی که گفت تعلیم کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ودر روایتی
چند سخن کلمات که میگویم من آنها را در قنوت وتر اللهم اهدنی فیمن هدیت الحدیث واین را نیز گفته اند که رواه الخمسة وشمنی
از روایت حاکم بر شرط شیخین آورده که گفت حسن بن علی رض تعلیم کرد مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در وتر من ودر
بعض روایات آمده که فرمود بگو این را در وتر خود اللهم اهدنی فیمن هدیت الخ ولیکن در روایت وی بعد از
رکوع آمده چنانکه مذهب شافعی ست ودر مواهب لدنیه از روایت طبرانی وغیر مطلق گفته بی قید بعد از رکوع یا قبل آن وشمنی
از ابی داود آورده که عمر بن الخطاب رض جمع کرد مردم را بر ابی بن کعب در رمضان وقنوت میخواند ابی در آخر وتر ودرین روایت
مخصوص بنصف ثانی از رمضان واقع شده چنانچه آن نیز مذهب شافعی ست ودر روایتی ست از احمد ومالک از طبرانی در اوسط
از ابن عمر رض آورده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وتر میکرد بسه رکعت ومیگردانید قنوت پیش از رکوع واز حدیث نسائی وابن ماجه
از ابی بن کعب آورده که گفت وتر میکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس قنوت میخواند پیش از رکوع وشیخ ابن الهمام نیز این روایت
آورده واز روایت دار قطنی از سوید بن غفلة نیز آورده که گفت شنیدم ابوبکر وعمر وعثمان وعلی را رضی الله عنهم اجمعین که میگفتند قنوت
میخواند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در آخر وتر ومیخواندند ایشان آن را وبالجمله در اثبات سه رکعت وقنوت وتر قبل از رکوع احادیث
وآثار بیرون از احصا آمده ولاحاجة الی الاکثار ومراد بقنوت اینجا مطلق دعاست یا خصوص اللهم اهدنی الخ واز امام محمد نقل
کرده اند که در قنوت دعای معین نیست وتعیین دعا موجب ذهاب رقت قلب است ولیکن در محیط وذخیره گفته که اللهم انا نستعینک
واللهم اهدنی الخ وقنوت نزد شافعی واحمد اللهم اهدنی ست ونزد ابوحنیفه ومالک اللهم انا نستعینک واولی نزد حنفیه جمع
بینهماست وشمنی از ابو اللیث آورده که مختار نزد وی آنست که سه بار بگوید اللهم اغفر لی وبعض ائمه ربنا آتنا فی الدنیا

حسنة الآیه نیز آورده اند وگفته اند آنرا که دعاے قنوت نداند اکتفا باللهم اغفرلی یا ربنا آتنا درست باشد وگفته اند
که اگرچه اللهم انا نستعینک در صحیحین و سنن معروفه واقع نشده ولیکن ائمهٔ حنفیه آنرا از طرق صحیحه از طبرانی وغیره
اثبات کرده اند وشیخ ابن الهمام از ابی داؤد از حدیث خالد بن ابی عمران آورده که گفت آمد جبرئیل بر حضرت رسول صلی الله
علیه وآله وسلم وتعلیم کرد قنوت را اللهم انا نستعینک ونستغفرک ونؤمن بک ونخضع لک ونخلع ونترک من یکفرک اللهم
ایاک نعبد ولک نصلی ونسجد والیک نسعی ونحفد نرجو رحمتک ونخشی عذابک ان عذابک الجد بالکفار ملحق وتمام این
حدیث در باب بیان صفت نماز سابقا گذشت وشیخ جلال الدین سیوطی که از شافعیه است نیز در عمل الیوم واللیلة آنرا
بعد از رکوع آورده باین طریق بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انا نستعینک ونستغفرک ونثنی علیک الخیر ولا نکفرک ونخلع
ونترک من یفجرک بسم الله الرحمن الرحیم اللهم ایاک نعبد ولک نصلی ونسجد والیک نسعی ونحفد ونرجو رحمتک ونخشی
عذابک ان عذابک بالکافرین ملحق اللهم اهدنی فیمن هدیت الخ ودر آخر این صیغه درود و صلی الله علی النبی محمد وآله
وسلم وبعضی از فقهاے مذهب ما باین کیفیت ذکر کرده اللهم انا نستعینک ونستغفرک ونؤمن بک ونتوکل علیک ونثنی علیک
الخیر نشکرک ولا نکفرک ونخلع ونترک من یفجرک اللهم ایاک نعبد ولک نصلی ونسجد والیک نسعی ونحفد ونرجو رحمتک ونخشی
عذابک ان عذابک ودر بعض روایات ان عذابک الجد بالکفار ملحق وبعضی گفته اند که در اول این هفت کلمه نؤمن نثنی نشکر
نخلع نسجد نحفد نرجو را آوردن حاجت نیست وگفته اند که اولی آنست که بیارد واو را چه اتیان واو عاطفه موجب زیادت
ثنا وتعدد اثنیه است چنانچه در تشهد وقد حقق فی موضعه وبالجمله اصل قنوت وتر ودعا در آن با حادیث صحیحه ثابت شده
وچگونه صحیح نباشد وحال آنکه اصحاب کتب خمسه آنرا روایت کرده وحاکم بر شرط شیخین آورده با وجود طرق صحیحه دیگر که
ائمهٔ مذاهب اربعه گفته اند پس آنچه مصنف میگوید که در روایتی صحیح اصلا وارد نشده که در نماز وتر قنوت خوانده خالی
از غرابتی نیست وغریب تر از آن که از امام احمد نقل کرده وگفته که امام احمد میگوید هر چه در قنوت ثابت شده مجموع
در نماز صبح است اما در وتر اصلا هیچ حدیث ثابت نشده بلکه هیچ حدیث مروی نیست این چه مبالغه وافراط است
با وجود حدیث علی وحسن که روایت کرده اند وهم در مسند امام احمد مذکور است صحت وثبوت موقوف روایت را
چگونه منع توان کرد وظاهر مذهب امام احمد قنوت است در وتر نه در صبح چنانکه زرکشی در شرح خرقی گفته است
وتفصیل حال قنوت در غیر وتر چه نماز صبح وچه نمازهاے دیگر در باب سبق معلوم شد فتذکر واگرچه غرض
مصنف نفی ثبوت قنوت وتر است از فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه قول او اما جماعتی از صحابه
در وتر قنوت خوانده اند بران دلالت دارد ولیکن مقصود اصلی مشروعیت وسنیت این فعل است وخواندن
صحابه کفایت دارد دران خصوصا که آن فعل به تعلیم وامر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم باشد چنانچه میگوید
همچون حدیثی که در مسند امام احمد مذکور است عن الحسن بن علی قال گفت حسن علمنی رسول الله تعلیم کرد مرا رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم کلمات چند کلمهٔ دعا که اقولهن میگویم آن کلمات را فی قنوت الوتر در قنوت وتر اللهم اهدنی
فیمن هدیت دعا فی فیمن عافیت وتولنی فیمن تولیت وبارک لی فیما اعطیت وقنی شر ما قضیت فانک
تقضی ولا یقضی علیک انه لا یذل من والیت ولا یعز من عادیت تبارکت ربنا وتعالیت وصلی الله علی النبی اگر گویند که از
صریح این حدیث آن معلوم شد که تعلیم کلمات انحضرت نبود که امر کرده که آنرا در وتر بخواند معلوم باید که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم

مرا تعلیم دعائے کرد ومن آنرا مید در قنوت وتر میخوانم پس اینجا امر بخواندن آن در وتر معلوم نگردد گوئیم که ظاهر آنست که
تعلیم آن بجهت خواندن در قنوت بود وآنکه بے امر حضرت از پیش خود بخواند بعیدست مگر آنکه سابقاً معلوم امام حسن شده باشد
که خواندن دعا در قنوت وتر مشروع ومسنون ست هر دعائیکه خوانند واین دعا ایشان را خوش آمد که بخوانند واین
نیز مستلزم مشروعیت قنوت وترست فافهم وحال آنکه روایتے که شمنی از حاکم بر شرط شیخین آورده که علمنے رسول الله
صلے الله علیه وآله وسلم فی وترے اللهم اهدنی صریح ست دران که امر بخواندن آن در وتر بود پس خواندن این دعا در قنوت
وتر از جانب حضرت رسالت ثابت گردد فعلا وقولا ولهذا ترمذے مے گوید بهترین حدیثے که در باب قنوت وتر روایت
کرده اند این حدیث ست عبارت ترمذے در جامعش این ست که ولا نعرف عن النبی صلے الله علیه وآله وسلم فی القنوت
فی الوتر شیئا احسن من هذا وچون مصنف قنوت از جماعه صحابه دعوی کرد و بمجرد ثبوت از امام حسن این دعوی به ثبوت
نه پیوندد گفت واز امیر المومنین عمر وابی بن کعب که با امیر المومنین باجتماع ناس در رمضان قنوت در وتر خوانده واز عبد الله
بن مسعود ثابت شده که قنوت در نماز وتر خوانده اند وبراے نفی فعل آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم در قنوت که اصل
مدعاست گفت اما از پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم قطعاً مروے نشده وبه ثبوت نرسیده وبه تحقیق ذکر کردیم ما حدیث دار قطنی
از سوید بن غفله وطبرانی از ابن عمر ونسائی وابن ماجه از ابی بن کعب که آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم خواند قنوت در وتر
ومصنف میگوید امثال این هر چه روایت کرده شود مطعون ومفترے بود والله اعلم وچون اینجا حدیث امیر المومنین
علی بود که ناظر در قنوت وتر بود وائمه درین باب تمسک بدان نموده اند از ان جواب میگوید بقول خود ودر ترمذی ونسائی
بلکه در کتب خمسه چنانچه زرکشی گفته ویا در سنن اربعه چنانچه شمنے آورده مرویست که کان رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم
یقول فی آخر وتره اللهم انی اعوذ برضاک من سخطک وبمعافاتک من عقوبتک واعوذ بک منک لا احصے ثناء علیک
انت کما اثنیت علی نفسک ولیکن این عبارت یعنی فی آخر وتره محتمل انست که این دعا را در تشهد گفته باشد که آخر اجزاے
صلوٰة ست ومحتمل آنکه خواندن این دعا بعد از تشهد بود که آخر نماز بعد از فراغ از انست واین احتمال اخیر اقرب ست
بفهم چه اکثر آنچه در احادیث واقع شده که میخواند این دعا را در آخر نماز محمول برین ست بلکه متعین ست بحسب روایت
چه در نسائی مرویست کان یقول یعنی بود رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم که میگفت این کلمات را اذا فرغ من صلوٰته چون
فارغ میشد از نماز خود وتبوا مضجعه ومیرفت بجای میگرفت در خوابگاه خود ونسائی درین روایت دیگر که این دعا را از روے
فراغ از نماز ورفتن بخوابگاه آورده بلفظے زیاده کرده بر آنچه روایت کرده در آخر وتر وآن لفظ ولو حرصت ست بعد از لا احصے
ثناء علیک وگفته لا احصے ثناء علیک ولو حرصت ودر بعضے از روایات صحیحه ثابت شده که این را در سجود میگفت نه سجود که
بعد از وتر میکرد بلکه در سجود نماز فرضا کان او نفلا چنانچه در ما سبق در فصل سجده گفت ونزد شافعی ومالک دعا در سجده نماز مستحب ست
بحکم اقرب ما یکون العبد من ربه اذا کان ساجدا پس میشاید که در هر دو محل یعنی بعد از فراغ نماز وتبوا مضجع ودر سجده گفته باشد
اما آن احتمال که در وتر بعد از رکوع یا پیش از ان گفته باشد که آن نیز معنے آخریت وتر دارد خصوصاً که وتر سه رکعت بوده
وگفتن بعد از رکوع رکعت ثالثه بعدے دارد واما ائمه آن را برین احتمال فرود آورده اند هر چه ایشان فهمیده وقرار
داده معتبرست اگرچه خلاف ظاهر مفهوم از لفظ باشد ولا بد بران قرینه ودلیل خواهد بود والله اعلم وچون مصنف آن را حمل بر بعد
فراغ وتر کرد خواست که بذکر ادعیه دیگر که درین محل ماثورست نیز تتمیم کند ودرینجا نوعی از ابتا بلید آن احتمال نیز دارد پس گفت و

و در مستدرک حاکم از حدیث ابن عباس مرویست در صفت صلوٰة رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در شب و وتر ویست
که گفت ابن عباس فلما قضی صلوٰته پس هرگاه که تمام کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز خود را سمعته یقول شنیدم
او را که میگفت اللهم اجعل فی قلبی نورا و فی بصری نورا و فی سمعی نورا و عن یمینی نورا و عن یساری نورا و فوقی نورا و تحتی
نورا و در بعض نسخ من فوقی و من تحتی و امامی نورا و خلفی نورا و اجعل لی یوم لقائک نورا و در بعض روایات یوم لقائک مذکور
نیست و در بعض روایات زیاده آمده که و فی عصبی نورا و فی لحمی نورا و فی شعری نورا و فی بشری نورا و فی لسانی نورا و اجعل فی
نفسی نورا و اعظم لی نورا و اجعل لی نورا و اعطنی نورا و در بعض روایات و فی عظمی نورا و فی مخی نورا نیز آمده و آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم در نماز وتر در رکعت اولی سبح اسم ربک الاعلی خواندی و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون و در رکعت
سوم قل هو الله احد و در بعض روایات در رکعت سوم قل هو الله احد و المعوذتین نیز آمده و آنچه مختار اکثر اهل علم ست
از صحابه و من بعدهم همان اول ست کذا فی جامع الترمذی و شیخ ابن الهمام گفته که روایت کرده در مسند خود احمد از حماد
از ابراهیم از اسود از عائشه که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که ایتار میکرد به سه رکعت و میخواند در اولی سبح
اسم ربک الاعلی و در ثانیه قل یا ایها الکافرون و در ثالثه قل هو الله احد و بهمین اخذ کرده اند اصحاب ما انتهی و آنکه در رکعت
اولی سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر خوانند در هیچ جا مروی و ماثور نیست و میگویند که در بعض روایات فقهیه آمده است
و چون از وتر سلام دادی سه بار گفتی سبحان الملک القدوس و در کرت سوم این کلمه را بآواز بلند و کشش حروف خواندی
و بعد از آن یعنی در کرت ثالثه گفتی رب الملائکة والروح بدانکه دو سجده که بعد از وتر کنند و در میان آنها بنشینند و آیة الکرسی
بخوانند و عمل آنها درین دیار مشهور شده گفته اند که آنرا اصلی و سندی در اخبار و آثار ثابت نشده و در روایت فقهی که مقبول
و مختار بود نیز نیامده و حدیثی که درین باب روایت کنند موضوع است و آثار وضع از آن لائح و در بلاد عرب اصلا این عمل واقع
نیست و میگویند که شافعیه آنرا حرام دانند چنانچه در بیان سجدهٔ شکر بیاید و اکثر حنفیه آن بلاد اصلا آنرا نشناسند
و ندانند و بعضی کراهت آنرا نیز نقل کنند والله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم قرآن را همیشه خصوصا در نماز شب
بترتیل و تبیین حروف و ادای آن بحیثیتی که سامع آنرا تواند شمرد و ضبط کرد خواندی و رتل در لغت دندانهای
کشاده روشن هموار را گویند یعنی کشاده و روشن و هموار خواندی بحکم نص و رتل القرآن ترتیلا که بعد از امر بقیام لیل
فرموده است و در آخر آیت البته وقف کردی و اگر چه متعلق بما بعد بودی چنانچه روایت کرده شده است بطرق
کثیره از ام سلمه که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که چون قرأت میکرد میخواند آیت آیت میگفت بسم الله الرحمن الرحیم
و وقف میکرد پس از آن میگفت الحمد لله رب العالمین و وقف میکرد پس از آن میگفت الرحمن الرحیم و وقف
میکرد و بعضی از قرای بلکه همه ایشان میگویند وقف بر جائی که سخن منتهی شود و کلام از یکدیگر منفصل گردد و متعلق
بما بعد نبود اولی و افضل بود و در غیر اینجا وصل اولی و افضل بمقتضای آنچه معلوم شده است بنقل قرای ائمه
از قواعد تجوید و تابعین و من بعدهم بدانکه ایشان وقف را سه قسم کرده اند تام و کافی و حسن اگر کلام تمام شده
و افادهٔ حکم کرده و متعلق نیست بما بعد خود لفظا و معنی وقف تام گویند چنانکه اولئک هم المفلحون و الله بکل شیء علیم
و در مثال آن درینجا البته وقف باید کرد و ابتدا بما بعد نمود و اگر کلام تمام بود و متعلق و مرتبط بود بما بعد از جهت معنی
نه لفظ آن را وقف کافی خوانند چنانچه حرمت علیکم امهاتکم و ان تاکلوا من بیوتکم و اگر کلام تمام بود و متعلق باشد

بما بعد خود لفظاً و معنی آن را حسن نباشد چنانچه الحمد لله اینجا وقف حسن ست اما ابتدا برب العالمین حسن نباشد و اگر
درین قسم رأس آیه بود صحیح ست ابتدا بما بعد زیرا که وقف بر رأس آیت و ابتدا بما بعد سنت ست مطلقا این کلام
اجمالی ست و آنرا تفصیلی ست که در رساله مسمی بالدر النضید فی علم التجوید بیان کرده ایم و بالجمله از کلام ایشان چنان
مفهوم شود که وقف در امثال این مقام حسن ست اما وصل احسن و مصنف میگوید که این سخن از قراء پسندیده نیست
زیرا که چون ثابت شد که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم درینجا وقف میکرد اولی و احسن همان باشد و ما را نیز همچنین
باید کرد چه متابعت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم در همه چیز لاسیما در قراءت قرآن در حالت نماز افضل و اکمل بود
این سخن از مصنف بغایت لطیف و پسندیده است اما پوشیده نماند که قراء نیز که این قواعد بسته اند بنقل از صحابه و
تابعین و من بعدهم قرار داده اند و منتهی میشود بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم و ظن غالب آنست که قراءت
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بوقف بر رؤس آی اگر چند کلام متعلق بما بعد بود دائمی نباشد بحدی که
هرگز خلاف آن واقع نشده چنانچه قول مصنف که گفته در آخر آیت البته وقف کردی دلالت دارد بران بلکه این نوع
قراءت در سنت وقوع دارد و تجویز یافته و قراء نیز قائل اند بآن فتدبر والله اعلم و علما را درین مسئله قراءت خلاف ست
که ترتیل با قلت قراءت افضل یا سرعت با کثرت قراءت ابن عباس و ابن مسعود و جماعه از تابعین و امام ابو حنیفه رح
میگویند ترتیل و تدبر که لازم ترتیل ست با قلت قراءت افضل ست از جهت ورود امر بترتیل و تدبر قرآن و تشدید
بر ترک آن و ترتب علم و خشوع بران و امیر المومنین علی و جماعه از صحابه و تابعین و امام شافعی میگویند سرعت
و کثرت قراءت که لازم اوست افضل چه هر حرفی از قرآن حسنه است و هر حسنه را بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها
ده حسنه میشود و این اقل است که کمتر ازان نشود و اگر حق سبحانه خواهد زیاده بران تا هفتاد و تا هفتصد نیز بفضل خود
عطا کند چنانچه مضاعفه اجر حسنات در احادیث آمده است پس بتکثیر قراءت افضل و اکثر ثوابا باشد و مصنف بقصد
تاکید مقصود و تحقیق مقام میگوید پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود لا اقول الم حرف و لیکن الف حرف و لام حرف
و میم حرف ظاهر لفظ حدیث آنست که نفی حرفیت از مجموع الم که سه حرف ست و اثبات آن مر اسامی این حروف را
مینماید و لیکن شراح تصریح کرده اند که مراد نفی حرفیت ست از اسامی این حروف و اثبات آن مر مسمیات را که بسائط
حروف اند چه توهم حرفیت بر مجموع الم دور ست تا احتیاج بنفی آن شود و طیبی میگوید که برین تقدیر ثابت شود که حسنات
الم که فاتحه سورهٔ بقره است نود باشد که آن نه حرف ست و حسنات الم که در الم تر ست سی فافهم و از کلام علمای قراءت گفته
تجوید که عبارت ست از اعطای حق حروف سه مرتبه است اول تحقیق ست که آنرا ترتیل نیز نامند
و آن قراءت ست بتأنی و ترسل و این مذهب ورش و عاصم و حمزه است و آن رعایت کردن اشباع و مد و تشدید ست
و اعطای حرکات و سکنات و اظهار حروف و توفیر صفات و تفکیک حروف و بیان اخراج و فصل بعضی از بعضی و ملاحظه
وقوف بحسب مراتب آن و رسیدن بنهایت آن در تکمیل و تتمیم بی آنکه بحد افراط کشد و از حد اعتدال
تجاوز کنند آنرا تمطیط گویند و آن مذموم ست و خارج از دائرهٔ تجوید دوم حدر و آن قراءت ست با سرعت و این مذهب
ابن کثیر و ابی عمرو و قالون ست و آن ادراج قراءت و سرعت و تخفیف ست و تقصیر و اختلاس و ابدال و ادغام و مانند آن
از آنچه بصحت رسیده است روایت آن از اهل ادا بجهت حرص بر تکثیر قراءت و زیادت حسنات از غیر تفریط و اختلال

بقواعد و قوانین تجوید که آنرا ادماج گویند و آن نیز خارج ست از حد تجوید سوم تدویر و این توسط ست میان ترسل و حدر
و این مذهب ابن عامر و کسائی ست یعنی غالب بر قرائت این مذکورین و عادت اکثرے از ایشان این بوده و اگر نه همه
قراء تجوید هر سه مرتبه میکنند از جهت دخول آن در مراتب تجوید و این هر سه مرتبه موافق قواعد تجوید و طریقه کلام عربیست
که هر جماعه یک طریقه را اختیار کرده اند بجهت آنچه گفته شد پس آنها که اختیار سرعت و کثرت قرائت کنند مراد
مرتبه دوم ست که حدر ست نه آنکه مخالف قواعد سرعت خوانند و رعایت هیچ یکے ازین سه طریق نکنند و قراء مرتبه اول را
افضل و اکمل دارند چه ظاهر قول حق تعالی ورتل القرآن ترتیلا در اول ست و مصنف چون اختلاف علما را نقل کرد
در تفضیل یکے از دو مرتبه اول و ثانی بر دیگرے بعد ازان محاکمه و تطبیق میان آن میکند و میگوید و بعضے از متاخران
میگویند ثواب قرائت با ترتیل و تدبر بزرگتر و نیکوتر و نفیس و جیدتر و ثواب کثرت قرائت افزون تر و بیشتر آن یکی که صاحب
قرائت ترتیل باشد مانند کسی ست که گوهر نفیسی را صدقه دهد که هر چند بعدد و کمیت کمتر ست اما قیمت و کیفیت او بیشتر
و این یکے که صاحب قرائت بسرعت ست مانند کسی ست که لآلی بسیار را خرده و ریزه یا دراهم و دنانیر بسیار دهد آن
که بعدد و کمیت بیشتر اما بنفاست و کیفیت کمتر ست انتهی و علما بمثل این کلام در خلافی که در فضیلت مکه معظمه و مدینه
مطهره بر یکدیگر کرده اند نیز گفته اند که اجر عمل در مکه بیشتر ست چه یک رکعت در مسجد حرام بصد هزار رکعت بود در غیر وے
و ثواب آن در مدینه اگرچه کمتر آمده که یک رکعت در مسجد شریف نبوی بهزار رکعت در مسجد غیر شریف نبوی ولیکن
نفیس و جیدتر بود چنانچه این مبحث را بتفصیل در تاریخ مدینه مطهره که مسمی ست بجذب القلوب الی دیار المحبوب بیان کرده ایم
و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در قرائت شب گاه اسرار فرمودے و عادت ابوبکر صدیق همچنین بود و گفت که می شنوانم
کسی را که میخوانم برای وی و گاه بجهر بلند خواندی و عادت عمر فاروق همچنین بود گفت بیدار میکنم خوابناکان را و شیطان را
میگریزانم غافلان را و در بعض احادیث آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ابوبکر را که اندکے جهر کن
از آنچه میخوانی و بعمر فرمود که قدرے پست خوان از آنچه میخوانی و گاه در نماز شب بسیار ایستادی و قرائت طویل ساختی
و گاه تخفیف کردے و قرائت قصر خواندے عادت شریف وے در سائر اعمال و احوال همچنین بود بحسب اختلاف احوال
و اوقات و توسیع دائره شفقت بر امت و رعایت اعتدال و مصلحت در حال تربیت و تصرف در احوال صحابه
صلی الله علیه و آله و سلم و جزاه عنا افضل و اکمل ما جزی نبیا عن امته و علی آله و اصحابه و اتباعه و سلم فصل در نماز چاشت
در عادت و سنت وی و طریقه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در گذاردن آن نماز بحسب کمیت و کیفیت و وقت و جز آن
بدانکه چاشت بفارسی ضحی ست گفته اند که ضحوه و ضحیه بر وزن عشیه یعنی ارتفاع نهارست و ضحی بضم و قصر فوق
اوست و بمعنی شعاع آفتاب نیز آمده و ضحاء بفتح و مد وقت بلند شدن آفتاب تا ربع آسمان و شعاریست میان هر دو
اول نهار از نوافل دو نماز ست یکی در اول روز بعد از طلوع آفتاب و بلند شدن وی قدر یک نیزه و آنرا اشراق
گویند دیگر بعد از بلند شدن وی و گرم شدن تا ربع آسمان یا زیادتر و آنرا
نماز چاشت گویند و در اکثر احادیث اسم صلوة الضحی واقع شده است شامل هر دو نماز و هر دو وقت و در بعض
احادیث صلوة الاشراق نیز واقع شده است چنانکه سیوطی از حدیث طبرانی آورده که آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم
یا ام هانی هذه صلوة الاشراق و این را بعد از حدیثے آورده که هم از طبرانی از عکرمه آورده که ابن عباس

اول النهار الی فلک آخره و حضرت شیخ اجل علی متقی در تبویب جمع الجوامع سیوطی که آنرا جامع کبیر نام کرده برای نماز اشراق
عنوانی جدا نهاده و این حدیث آورده که هر که بگذارد نماز فجر در جماعت پس تر نشیند برای ذکر خدا تا طلوع کند آفتاب پس تر
بگذارد دو رکعت باشد مر او را مثل اجر حجة و عمرة تامة تامة تامة رواه الترمذی عن انس و بصحت رسیده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم در هر دو وقت نماز گذارده و امت را نیز بدان ترغیب نموده و امر استحباب فرموده است و در حقیقت یک وقت است
و یک نماز که اول وقت وی اشراق است و آخر وی تا قبل انتصاف نهار و چون در بعض اوقات در هر دو وقت نماز کرده
ازینجا گمان برند که مگر اینجا دو وقت است و دو نماز اند و بعضی ضحوه صغرا و ضحوه کبرا نیز گویند والله اعلم و احادیثی که
در کلام مصنف مذکور گردد هم آنچه در اول روز بعد از ادای صلوة صبح و هم آنچه در وقت گرم شدن روز که حین ترمض الفصال
در شان اوست بگذارند هر دو را شامل است و علما را اختلاف در استحباب صلوة ضحی و احادیث و اخبار در روی نظاهر
مختلف و متعارض آمده اکثر بر آنند که مستحب است و تمسک ایشان باحادیث است که اثبات آن میکند چنانچه عائشه رض
بروایت احمد و مسلم و ابن ماجه گفت رایت رسول الله دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم یصلی میگذارد سبحة الضحی
نماز ضحی را سبحه و تسبیحه بمعنی نماز نفل آید اربعا چهار رکعت والی لا اسبحها و بدرستی که من نیز میگذارم چهار رکعت را و فی لفظ آمده
در روایتی و بلفظی دیگر از عائشه که گفت کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یصلی الضحی اربعا بود آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم میگذارد نماز ضحی را چهار رکعت و یزید و زیادت میکرد بر چهار رکعت ما شاء الله چیزی را که میخواست خدا چه عدد رکعات
این نماز تا دوازده به ثبوت رسیده است چنانچه در ضمن بیان معلوم گردد و عن انس و روایت است از انس قال رایت
رسول الله گفت دیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم صلی سبحة الضحی گذارد نماز ضحی را ثمانی رکعات هشت رکعات
فلما انصرف پس چون برگشت از نماز و تمام کرد قال گفت انی صلیت بدرستی که من گذاردم صلوة نماز را که نماز ضحی باشد
رغبة بجهت رغبت و امیدواری از فضل و کرم الهی سبحانه تعالی و رهبة و بجهت خوف و ترسکاری از بلا و قهر وی یعنی این نماز که
گذاردم طلبی و سوالی از حق داشتم فسألت ربی پس سوال کردم و درخواستم پروردگار خود را ثلاثا سه چیز را فاعطانی پس داد
پروردگار من مرا اثنتین دو چیز از ان سه و منعنی و نداد واحدة یک چیز را از ان سه پس از ان بیان آن سه چیز میکند که سوال
کرد و آن دو چیز که داد و آن سوم که نداد میفرماید سألته سوال کردم پروردگار تعالی را ان لا یقتل امتی که اینکه نکشد امت مرا
بالسنین بقحط سالها سنه بمعنی سال است و غالب آمده در قحط سال و سنین جمع اوست یعنی چنان نشود که قحطها پی هم آید
و موجب هلاک همه امت گردد و اگر گاهی قحط سالی بیفتد و جماعه در ان بمیرند آن دیگر است و لابد متضمن مصلحتی و حکمتی خواهد بود
ففعل پس اجابت کرد و قبول کرد این دعا را و سوال را از من و سألته و دیگر درخواستم از پروردگار خود ان لا یظهر علیهم اینکه ظاهر
و غالب نگرداند بر امت من عدوا دشمنی را از دشمنان دین که پامال سازند و هلاک گردانند ایشان را و غلبه کنند بحدی که اصلا
مقاومت آن نتوانند کرد ففعل پس قبول کرد این دعا را نیز و سألته و سوال سوم از درگاه حق تعالی این بود که درخواستم از وی
ان لا یلبسهم اینکه خلط نکند و در هم نیفگند ایشان را شیعا چنانچه گروهها شوند بهواها و رایها مختلف و فرقه فرقه گردند و هر
فرقه تابع امامی شود و یکدیگر قتال کنند و هرج و مرج و فتنه درمیان آید فابی علی پس ابا آورد پروردگار بر من از قبول این دعا و
اجابت آن نکرد از انست که اکثر هلاک این امت بقتال بود لابد درینجا بحکم السیف محاء الذنوب حکمتی و مصلحتی راجع بمآل این امت مرحومه
خواهد بود و صحیح این حدیث صحیح است رواه الحاکم فی المستدرک و احمد و صحیح ابن خزیمه و در مواهب لدنیه حدیث گذاردن ضحی

هشت رکعت از حدیث انس رض بروایت ابن ماجه آورده ولیکن این زیادتی که مصنف ذکر کرده نیست و ازانچه ذکر کرده معلوم
میگردد که اجابت جمیع دعوات انبیا صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین لازم نبوده گفته اند الا آن دعا که از حضرت الهی تعالی
وتقدس امر شود بدان واجابت آن موعود گردد در حدیث آمده است که هر پیغمبر را دعائیست مستجاب که مامور میشود بدان
در حق امت و مرا نیز امر کردند که دعا کنم برای امت خود در درخواست کنم برای ایشان چیزی از خیرات دنیا و آخرت پس منت
پذیرفتم ونگاه داشتم آنرا برای روز قیامت تا دران روز که شدت ومحنت واحتیاج بیشتر ست دعا کنم ایشان را در خواست
نمایم روحی فداک یا رسول الله این چه فضل و کرم ست و چه خیر خواهی و مصلحت اندیشی فقر است جزاک الله عنا خیر الجزا و در سایر
ادعیه انبیا غیر این دعای معین که مامور شده باشند بدان از درگاه الهی خلاف ست نزد بعضی اجابت و منع هر دو محتمل ست
واین حدیث حجت ایشان ست و نظر بتحقیق چون صلاح در منع بود در معنی عطا باشد اگرچه بر صورت منع ست وعن عائشة رض
و روایت ست از عائشه رض قالت گفت عائشه رض صلی النبی گذارد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم صلوٰة الضحی نماز چاشت را ثم قال
پس تر خواند این دعا را اللهم اغفرلی وارحمنی وتب علی انک انت التواب الغفور حتی قالها مائة مرة تا گفت این کلمات را
صد بار و خواندن این دعا صد بار بعد از نماز چاشت مسنون و ماثور ست وعن ام ذرة و روایت ست از ام ذرة قالت
گفت ام ذرة رایت عائشة رض دیدم عائشه رض را تصلی الضحی میگذارد نماز ضحی را وتقول و میگفت عائشه رض ما رایت رسول الله ندیدم
رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم یصلی میگذارد این نماز را الا اربع رکعات مگر چهار رکعت وعن جبیر بن مطعم روایت ست
از جبیر بن مطعم اندرا ست که وے دید رسول الله پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم یصلی صلوٰة الضحی میگذارد نماز ضحی را
درین حدیث ذکر عدد نیست و در بعض احادیث دیگر نیز همچنین آمده مقصود بیان گذاردن اصل نمازست که خلاف ست دران
وعن جابر بن عبد الله و روایت ست از جابر بن عبد الله چنانچه روایت کرد حاکم ان النبی بدرستی که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
صلی الضحی ست رکعات گذارد نماز ضحی را شش رکعت وعن عائشة رض وام سلمة و روایت ست از عائشه وام سلمه کما رواه الحاکم ایضا
قالتا گفتند هر دو کان رسول الله بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم یصلی میگذارد صلوٰة الضحی ثنتی عشرة رکعة نماز ضحی را دوازده رکعت
گفته اند که اکثر انچه وارد شده است در نماز ضحی دوازده رکعت ست چنانچه در تهجد و ماثور از بعض سلف استغراق وقت ست
بدان هر قدر که گزارده شود و از بعضے صد رکعت و صاعد انیز مرویست چنانچه در آثار و اخبار در نظر آمده باشد وعن علی و روایت ست
از علی چنانچه احمد وابو یعلی وطبرانی ونسائی وابن خزیمه وغیر هم آورده اند در مواهب گفته که رجال احمد ثقات انه
ان النبی که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم کان یصلی صلوٰة الضحی بود که میگذارد نماز ضحی را لفظ کان نزد بعضے مفید
دوام واستمرار بود پس افاده کند که گذاردن نماز ضحی عادت مستمره وے صلی الله علیه وآله وسلم بود اما تحقیق آنست
که مفاد کان نه چنین ست و موارد نقض این قاعده بسیار ست کما لا یخفی علی المتتبع وعن علی وعائشه رض وانس وجابر ان النبی
صلی الله علیه وآله وسلم کان یصلی الضحی ست رکعات وعن ابی هریرة و روایت ست از ابی هریره قال گفت اوصانی
وصیت نمود و امر کرد مرا خلیلی آمده در روایت بخاری ومسلم وابی داؤد و در روایت ترمذی ونسائی محمد اصلی
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بثلثة الحدیث و در روایت مسلم وابو داؤد ونسائی مثل این وصیت نسبت با بو الدردا
نیز وارد شده و بلفظ وے اوصانی حبیبی ست کذا فی جامع الاصول و در روایت نسائی با بی ذر نیز وقوع یافته است
کذا فی فتح الباری خلیلی دوست جانی من که محمد رسول الله ست صلی الله علیه وآله وسلم بعضے از محققین گفته اند که خلیل

آن دوستی خالص بود که دوستی وی در خلال دل و درون جان در آمده باشد و از اینجاست که بعض مرتبه خلت را عالی تر
از محبت دارند و گویند که پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم هم حبیب بود و هم خلیل و خلت وی صلعم تمامتر از خلت ابراهیم بود
علیه السلام و بعض محبت را اعلی و ارفع از خلت دارند و حبیب آن محب بود که بمقام محبوبیت رسیده باشد و محبت را محبت
از آن گویند که در حبة القلب و سویدای او در آمده و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که مرا خلیلی جز خدا نباشد و فرمود
اگر از آدمیان خلیلی میگرفتم ابوبکر صدیق را میگرفتم که شایسته آن بود ولی خلیل من جز خدا نبود و برادری اسلام و حق
مسلمانی باقی ست این نفی در حق خاص او ست صلی الله علیه وآله وسلم و لیکن است اگر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را
خلیل گیرند مانعی نبود کمال رتبه و مقام ایشان آنست که بمحبت و خلت وی صلی الله علیه وآله وسلم برسند غرض که ابوهریره
میگوید که وصیت کرد مرا خلیل من بصیام ثلثة ایام من کل شهر بروزه داشتن در سه روز هر ماه هر سه روز که باشد و اکثر
بر آنند که مراد بدان ایام بیض ست تحقیق این در محلش از باب صوم بیاید و در حدیث جامع الاصول آمده ست که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم آنرا در سفر و حضر ترک نکردی و رکعتی الضحی و وصیت کرد بگذاردن دو رکعت در اول روز و زیاده کرده است
احمد فی کل یوم و ابن دقیق العید گفته که ذکر رکعتین اکتفا باقل ست که موجب مزید تاکید ست بدان کذا فی فتح الباری و ان اوتر
قبل ان انام و در روایتی نوم علی وتر یعنی وصیت کرد بآنکه نماز وتر گذارم پیش از خواب یعنی وتر در اول شب گذارده بجا رود چنانچه
در فصل قیام لیل گذشت چون ابوهریره بحفظ احادیث نبوی و تکرار آن در اول شب مشغول میبود و بیدار میبود و قیام لیل وی
بعد از نوم دشوار بود و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بجهت تیسیر امر بروی و اهتمام شان علم و فضلیت وی بر عبادت
او را چنین فرمود شنیدم از بعض فقها که گفت در بعض روایات فقهیه دیدیم که گذاردن دو رکعت بعد از وتر در اول شب که موجب
ثواب قیام لیل ست طالب علم راست و سند وی این حدیث ابوهریره تواند بود والله اعلم چنین گفته اند اما پوشیده نماند که از ایتار
قبل النوم لازم نیاید عدم قیام لیل شاید که ایتار قبل النوم احتیاطی باشد از جهت عدم وثوق بالقیام بعد از آن قیام کند و وتر را
اعاده کند چنانکه بعضی گویند یا نکند چنانکه قول مختار ست و قد سبق تحقیقه و چون گمان توان کرد چنین حالی که عمل ابوبکر
صدیق ایتار قبل النوم بود چنانچه گذشت و گویا که از اینجهت بعضی از شراح حدیث او ترقبل ان انام را عبارت از گذاردن وتر
بین النومین داشته اند فافهم و عن ابی ذر و روایت ست از ابی ذر چنانچه مسلم آورده قال گفت ابوذر قال رسول الله گفت رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم یصبح صبح میکند یعنی واجب و ثابت میگردد در هر روز علی کل سلامی بمقابله هر عضوی یا بندی من احدکم
یکی از شما صدقة یعنی طاعتی و عبادتی که شکر نعمت بدن و ترکیب اعضا آنرا شاید فکل تسبیحة صدقة و کل تحمیدة صدقة و کل
تهلیلة صدقة و کل تکبیرة صدقة پس هر تسبیح و هر تحمید و هر تحلیل و هر تکبیر که میگوید صدقه و شکرانه اعضا و بند اعضا گردد و امر
بالمعروف صدقة و نهی عن المنکر صدقة و همچنین هر امر بمعروف و هر نهی از منکر که میکند صدقه و شکرانه است و تجزی و یکفایت
میکند من ذلک از صدقه و شکرانه هر سلامی رکعتان دو رکعت یرکعهما بگذاری تو ای مخاطب من الضحی در وقت ضحی و
این بحکم شارع ست چه وجوب شکر بشرع ست نه بعقل چون شارع بکفایت آن حکم کرد ادای این دو رکعت ادای
شکر جمیع سلامیات بود و نیز در نماز گذاردن دو رکعت در اول روز تمامه اعضا و مفاصل در عمل بود و تمامه در حکم
یک وقت ست پس گذاردن دو رکعت در اول روز ادای شکرانه تمام آن روز بود و در حدیث ابی داود از بریده
آمده است که شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که گفت در آدمی سه صد و شصت مفصل ست لازم بروی

که بر مفصل بر خود صدقه دید گفتند یا نبی الله که میتواند که طاقت دارد این را فرمود هر که لعاب افتاده بیند در مسجد دفن
کند آنرا و چیزی که ایذا دهد مردم را یکسو نهد از راه صدقه سفا حاصل ست و اگر آنرا نیابی رکعتین ضحی کفایت کند ترا و فی
مسند الامام احمد مذکورست در مسند امام احمد عن معاذ بن انس یرفعه که رفع میکند و میرساند معاذ این حدیث را بحضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم من قعد هر که بنشیند فی مصلاه در جای نماز خود حین ینصرف در وقتی که برگردد من صلوة الصبح
از نماز بامداد حتی یسبح تا آنکه بگذارد رکعتی الضحی دو رکعت ضحی را لایقول سخن نگوید الا خیرا مگر آنچه خیرست غفر له
مترتب ست یعنی بذکر حق مشغول باشد و از آنچه منافی اوست ساکت بود و درینجا اشارتست که سکوت کردن
اعتبار کرده مرا و بیان سکوت از آنچه شر است و لایعنی و الا تکلم بآنچه خیرست حکم ذکر دارد در ترتب ثواب هر که چنین
کند غفر له خطایاه آمرزیده شود مر او را گناهان او و ان کانت اگرچه باشند گناهان او مثل زبد البحر بمقدار کف دریا یعنی
نماند که قعود در جای نماز شرط کرد یعنی اگر برخیزد و بجای دیگر نشیند این ثواب بران مترتب نگردد چنانچه ظاهر
فحوای کلام ست اما اگر برخاستن و در جای دیگر نشستن برای دفع ریا و حفظ حضور بود از باب تکمیل و تتمیم خواهد بود
و حکم تکلم بخیر دارد و بعض محققین گفته اند که ثواب ذکر و خلوت باقی ست اما شاید که آنچه ثواب مصابرت و جزای مرابطه
مخصوص بقعود در مصلا باشد والله اعلم و عند الترمذی و ثابت شده است نزد ترمذی عن ابی هریرة یرفعه
که رفع میکند ابو هریره این حدیث را برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم من حافظ هر که محافظت کند و مداومت ورزد
علی شفعة الضحی بر دو رکعت ضحی غفر له ذنوبه و ان کانت مثل زبد البحر و عن نعیم ابن همار ابن لفظ را در اکثر کتب و نسخ
مصححه بفتح ها و تشدید میم و بعد از الف را ضبط و تصحیح کرده اند و بباء موحده بدل میم و بدال مهمله بدل میم و خمار بخای معجمه بدل ها
و همام بمیم بدل را و هبار بالراء مکان الراء نیز گفته اند و همه بر یک صیغه اند و بعضی حمار بکسر حای مهمله و تخفیف میم خوانده
و ترمذی گوید اصح اول ست و ابو نعیم بلفظ کنیت نیز وهم ست در روی قال گفت نعیم ابن همار قال رسول الله گفت
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بطریق حکایت از پروردگار تعالی در حدیث قدسی ابن آدم ای فرزند آدم لا تعجز
عاجز مباش تو مرا در عبادت کردن من اربع رکعات از گذاردن چهار رکعت فی اول النهار در اول روز اکفک کفایت میکنم
ترا از جمیع آفات و شرور و تقصیرات آخره در آخر روز و عند الترمذی و ابن ماجه و غیرهما عن انس یرفعه من صلی الضحی
ثنتی عشرة هر که بگذارد نماز ضحی را دوازده رکعت بنی الله له بنا کند خدای تعالی برای وی قصرا فی الجنة کوشکی
در بهشت من ذهب از طلا و قال الترمذی هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من هذا الوجه و عند مسلم عن زید بن ارقم انه
بدرستی که زید بن ارقم دید قوما قومی را که یصلون الضحی میگذارند نماز ضحی را فی مسجد قبا در مسجد قبا فقال پس
گفت زید بن ارقم اما علموا آیا ندانستند این قوم ان الصلوة این را که این نماز فی غیر هذه الساعة افضل در غیر این وقت
نا افضلتر ست ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال صلوة الاوابین نماز آن کسانی که رجوع و توجه دارند بجناب حق
حین ترمض وقتی ست که ترمض الفصال که گرم یابند و سوزند و می نشینند شتر بچها از جهت سوختن پای ایشان از سختی گرمی
زمین راوی تفسیر این لفظ باین میکند ای لشدة حر النهار سخت میشود گرمی روز فتجد الفصال حر الرمضاء پس می یابند شتر بچها
گرمی ریگ نرم و زمین تافته از آفتاب ازین حدیث معلوم گردد که تاخیر ضحی تا گرم شدن روز فاضلتر ست اگر گویند این مخالف آنست
با آنکه گفتند که ضحی یک وقت ست اول او اشراق ست و آخر او چاشت چه بی شک نماز در اول وقت افضل بود جواب گوئیم که

افضلیت اول وقت بر مذهب کسیکه بدان قائل ست در فرائض ست اما اینجا چون آخر وقت محل رکود نفس باستراحت ست
عبادت دروے اشق و افضل بود از اول لاسیما که از اداے فرض صبح تا اینوقت بذکر و تلاوت مشغول بود و فی الصحیح
وآمده است در حدیث صحیح ان النبی که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم صلی الضحی گذارد ضحی را رکعتین دو رکعت فی بیت
در خانه عتبان بن مالک نام مردے ست از انصار در صحیح بخارے از انس رض مے آرد که وی از گفت انصار بحضرت
رسالت آمد و عرض کرد که من نماز با حضرت نمیتوانم گذارد و وے مردے گران و فربه بود پس طعامی ساخت و آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم را بمنزل خود دعوت کرد و حصیرے براے وے بگسترانید و بر طرف حصیر آبی پاشید پس آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بران حصیر دو رکعت نماز گذارد و مراد از مرد همین عتبان مالک ست و بردن وی حضرت پیغمبر را
صلی الله علیه وآله وسلم بخانه خودش از برای تبرک بود تا در موضعے که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نماز گذارد جای نماز خود
سازد و پاشیدن آب بر طرف حصیر گفته اند که بجهت نجاستی بود که آن حصیر داشت ولهذا در بعض شروح گفته که اگر نجاست متیقن
بود مراد بنضح رش ست بمعنی پاشیدن و اگر محقق بود مراد بدان غسل ست چنانچه این هر دو معنی را در جای دیگر در حدیث بول
صبی محتمل داشته اند و اینوقت ضحی بود پس گذاردن نماز در وقت ضحی ثابت شد و بخارے در آخر حدیث گفته که مردے
با انس گفت آیا بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میگذارد ضحی را گفت انس ندیدم او را که گذارده این نماز را مگر در آن روز
پوشیده نماند که اینجا گذاردن نماز در وقت ضحی از جهت اینوقت ثابت نمیشود ولیکن چون آن مرد ایشان را بخانه خود برد
وحصیر گسترانیده و درخواست نماز گذاردن کرد تا بآن مکان تبرک جوید و براے خود جاے نماز سازد دو رکعت بآن جهت
گذارد والله اعلم وعن ابی هریرة یرفعه لا یحافظ محافظت و مداومت نکند علی صلوة الضحی بر نماز ضحی الا اواب مگر مردے
که راجع و متوجه است بسوے خدا رواه الحاکم علی شرط مسلم وعنده و نیز در حاکم ست عن ابی هریرة یرفعه ان للجنة بابا بدرستے که
مر بهشت را دریست یقال له گفته میشود او را باب الضحی فاذا کان یوم القیامة پس چون پیدا شود روز قیامت نادے
ندا کند منادی ندا کننده که از فرشتگان این الذین کجا اند آن کسانیکه کانوا یدیمون بودند مداومت و محافظت میکردند علی صلوة الضحی
بر نماز ضحی و چون حاضر آیند آن کسان خطاب کنند بایشان و بگویند هذا بابکم این در مخصوص بشماست فادخلوه پس آیید
آنرا برحمة الله بفضل و رحمت حق اشارت ست بآنکه در آمدن به بهشت بمحض فضل و رحمت حق ست و بنده را وجوبی و استحقاقی
نیست چنانکه بصریح در حدیث نیز آمده است که لن یدخل احد الجنة الا برحمة الله الحدیث وعن ابن عمر و روایت است از ابن عمر
انه قال که وے گفت لابی ذر مر ابوذر را اوصنی یا عم وصیت کن مرا ای عم بخیرے عادت عرب است که در خطاب بزرگتر از خود را
یا عم ندا کنند و مساوی را یا اخ یا ابن عم و خرد تر را یا بنی قال گفت ابوذر سالت رسول الله پرسیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه
وآله وسلم کما سالتنی چنانکه پرسیدی تو مرا یعنی من نیز طلب و سوال وصیت کردم از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و در روایتی
فسالتنی [illegible] بصیغه خطاب جمع بابن عمر و حاضران مجلس فقال پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم من صلی الضحی کسیکه
بگذارد ضحی را رکعتین دو رکعت لم یکتب من الغافلین نوشته نشود و شمار کرده نشود آنکس از جمله غافلان چون اقل نماز ضحی
دو رکعت ست اینقدر تاثیر کند که اسم غفلت از وی بردارد و من صلی و کسیکه بگذارد نماز ضحی را اربعا چهار رکعت کتب من
العابدین نوشته شود از جمله عابدان چون زیادت کرد در عبادت زیادت درجه یافت که بعابد ملقب شد و داخل ایشان گردید
ومن صلی ستا و هر که بگذارد شش رکعت لم یلحقه نرسد آنکس را ذلک الیوم در آن روز ذنب هیچ گناهی یعنی نور اینت

وصفاے وقت حال وے بحدے برسد کہ گناہ گرد وے نگردد یا مراد عدم لحوق ضرر گناہ باشد یعنی مغفور گردد ومن صلی
ثمانیا وہر کہ بگذارد ہشت رکعات کتب من القانتین نوشتہ مے شود از جملہ خاشعان و مقربان ومن صلی عشرا بنی اللہ لہ
بیتا فی الجنۃ بنا کند حق تعالے براے وے خانۂ در بہشت در جوار قدس و رحمت خود این حدیث را بیہقی وابونعیم وبزار
از ابی ذر با اختلاف بعض الفاظ روایت کردہ بے ذکر طلب وصیت وطبرانی از ابی الدرداء آوردہ و در بعض طرق در آخر
حدیث آمدہ کہ ہیچ روزے وہیچ شبے وہیچ ساعتے نیست کہ پروردگار تعالے را در وے صدقہ نیست کہ منت می نہد
بدان بہر کہ میخواہد از بندگان خود وہیچ منتی نیست بالاتر از ان کہ الہام کند این بندہ را ذکر خود را وقال و گفت مجاہد
کہ مولاے عبد اللہ ابن السائب المخزومی وے و از طبقۂ ثانیہ تابعین ست و از فقہاے مکہ و قراے او ست و از مشاہیر
و اعلام آن بلدۂ معظمہ است و ابن عمرؓ در وقت سوارے رکاب وی میگرفت و چون سوار میشد جامہ وی گرد میکرد و ابو عمرو
قارے شاگرد او ست مات سنۃ مائۃ وقیل سنۃ اثنین ومائۃ صلی رسول اللہ گذارد پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم یوما
روزے الضحی نماز ضحی را رکعتین دو رکعت ثم پس تر گذارد یوما روزے دیگر اربعا چہار رکعت ثم یوما ستا پس تر گذارد
روزے شش رکعت ثم یوما ثمانیا پس تر گذارد روزے ہشت رکعت ثم ترک پس تر ترک داد گذاردن نماز ضحی را المقصود ازین
حدیث اثبات اصل صلوۃ ضحی ست نہ دوام وے و ترک نیز دائمی نخواہد بود و احاطہ علم راوے بدان بحسب عادت متعذر ست
وسیوطے این حدیث را از ابن جریر آوردہ کہ از روایت مجاہد آوردہ است و در روایت وی آمدہ ثم ترک یوما وعن ابی امامۃ
و در روایت ست از ابی امامہ باہلی کہ از مشاہیر صحابہ است یرفعہ کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم من مشی ہر کہ
برپاے رفت الی صلوۃ مکتوبۃ بسوے مسجد براے صلوۃ مفروضہ وہو متطہر وحال آنکہ آنکس با طہارت ست و در بعض روایات
ہمچنین آمدہ کہ وہو منتظر صلوۃ اخرے یعنی بنماز برود و در قصد و نیت او آن باشد کہ تا نماز دیگر انتظار خواہد برد
و منتظر آن در مسجد خواہد نشست کان لہ باشد مر آنکس را کاجر الحاج المحرم اجر کسے کہ قصد حج دارد و احرام براے آن بستہ است
ومن مشی وہر کہ برود الی سبحۃ الضحی یعنی بسوے مسجد براے نماز ضحی کان لہ باشد مر او را کاجر المعتمر مثل اجر کسے کہ قصد عمرہ
دارد و محتمل کہ مشے بسوے سبحۂ ضحی کنایت از گذاردن آن باشد یا تقدیر کنند صلے برین تقدیر معتمر بمعنے فاعل عمرہ بود
فافہم وصلوۃ و نماز گذاردن علے اثر صلوۃ ہر پے نماز دیگر لا لغو بینہما کہ نیست سخن یاوہ میان آن دو نماز کتب نوشتہ میشود
آن نماز بعد از نماز بلکہ ہر دو نماز فی علیین در مقام عالی کہ محل کتب ابرار ست و مراد بنماز بعد از نماز احتمال دارد کہ ہر دو نماز
فرض بود و احتمال دارد کہ نماز ضحی بود بعد از فرض صبح چنانچہ در روایت دیگر از ابی امامہؓ صریح آمدہ است چنانکہ گفت وعن
ابی امامۃ یرفعہ من صلی الصبح فی جماعۃ ہر کہ بگذارد نماز بامداد را در جماعت ثم ثبت فیہ پس تر صبر کند و نشستہ ماند در جای نماز خود
مشغول بذکر و تلاوت حتی یسبح فیہ براے آنکہ بگذارد در انجا سبحۃ الضحی نماز ضحی را ثم لیصلی پس تر بفعل آورد و این نیت را و بگذارد
نماز ضحی را کان لہ باشد مر او را کاجر حاج او معتمر مثل اجر شخص حج گذارندہ یا عمرہ بجا آرندہ تام لہ حجتہ و عمرتہ کہ تام و کامل شدہ است
مر او را حج و عمرۂ وے وعن ابی ہریرۃ و در روایت ست از ابو ہریرہؓ قال گفت ابو ہریرہ بعث النبی برانگیخت و بفرستاد
پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم جیشا لشکر را بجانبے فاعظموا پس عظیم کردند و بسیار آوردند آن لشکر الغنیمۃ غنیمت را
واسرعوا و شتاب کردند الکرۃ کرت را کرت یعنی اقدام بر حرب و حملہ بر حملہ آوردن و رجوع و ظفر و دولت آید و لقب
امیر المومنین علے کرار گویند باین معنے ست فقال پس گفت رجل مردے از اصحاب یا رسول اللہ ما راینا ندیدیم

بعثناک شکر یا که فرستاده شود واسرع شتابنده تر گرده از روے کرت ولا اعظم غنیمة ونه عظیم تر و بزرگتر از روے غنیمت من هذا البعث
ازین لشکر که تو فرستادی وباز آمد فقال پس گفت حضرت پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بقصد تحقیر دولت دنیا وتقلیل متاع او
وتعظیم ثواب آخرت وتحریص وترغیب براحراز این فضیلت الا اخبرکم آیا خبر دهم شمارا باسرع کرة واعظم غنیمة شتابنده تر از روے
کرت وعظیم تر از جهت غنیمت رجل توضأ مردے که وضو کرد فی بیته در خانهٔ خود فاحسن پس نیک کرد وضوءه وضوی خود را برعایت
ارکان وآداب آن ثم عمد الی المسجد پس قصد کرد وروان شد بجانب مسجد فصلے پس گذارد وآن مرد صلوة الغداة نماز بامداد را ثم
عقب بالصلوة للضحی پس ازان در عقب او گذارد نماز ضحی را فقد اسرع الکرة واعظم الغنیمة به تحقیق سریع کرد آن مرد کرت را که
تکرر کرد نماز را وبدست آورد دولت ثواب را وظفر یافت بر شیطان که دشمن دین اسلام ست وعظیم کرد غنیمت آخرت را
این مجموع احادیث که از اول فصل تا اینجا مذکور شد اگرچه تمامه آن بصحت نرسیده وبعضے ازان خالی از ضعفے نباشد لیکن
بجهت تعدد طرق از چندین صحابه عظام تقویت ومتابعت یافته خصوصاً در باب فضائل اعمال دلیل ست بر استحباب و
فضیلت نماز چاشت که لازم فعل وقول حضرت نبوی ست صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یا ترغیب وتحریص بران هرچند بسر حد صحت
نرسیده باشد ودر مواهب لدنیه گفته که شیخ ولی الدین بن العراقی گفته که وارد شده است در وی احادیث کثیره صحیحه مشهوره
تا آنکه گفته است محمد ابن جریر الطبرانی که اخبار درین باب بدرجه تواتر معنوی رسیده وبسر حد الیقین کشیده است وقال
ابوبکر بن العربی مالکی گفته که وے صلوة انبیاے سابق ست که پیش از محمد رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بوده اند و پروردگار
تعالی خبر میدهد از داؤد علیه السلام انا سخرنا الجبال معه یسبحن بالعشی والاشراق پس باقی داشته حق سبحانه وتعالی ازان هم
در دین محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم عصر وتسبیح صلوة اشراق را وسیوطے در جمع الجوامع از ابن جریج آورده که گفت ابن عباس
تحقیق خواندم مابین اللوحین را ودریافتم صلوة ضحی را مگر الآن که خواندم یسبحن بالعشی والاشراق وبودم من که میگفتم
این الاشراق پس گفت بعد ازان صلوة الاشراق ودیلمی از حدیث ابی هریره مرفوعاً آورده که کانت صلوة الضحی
اکثر صلوة داؤد علیه السلام وابن النجار از حدیث ثوبان آورده صلوة الضحی یحافظ علیها آدم ونوح وابراهیم
وموسی وعیسی واین استحباب وفضیلت نماز چاشت مذهب بیشتر علما ومشائخ ست زیرا که روایت مثبت راجح ومقدم ست
بر خبر نافی چه با مثبت زیادت علم ست که پوشیده شده است از نافی چنانچه این قاعده در علم اصول فقه مقرر شده وجمعی از علما بکراهت
آن قائل شده اند ومیگویند که گذاردن آن بدعت ست از بدع که بعد از حضرت پیغمبر وخلفاے راشدین پیدا
کرده اند واستدلال میکنند این جماعه بر بدعت بودن آن باحادیث وآثارے که در نفی آن وارد شده خصوصاً
باثرے که بخاری ازابن عمر روایت کرده که مورق عجلی که از کبار تابعین طبقه ثالثه است گفت گفتم مر ابن عمر را
میگذاری تو نماز ضحی را گفت لا گفتم میگذارد عمر آنرا گفت لا گفتم میگذارد ابوبکر گفت لا گفتم میگذارد
پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گفت ابن عمر لا اخاله یعنی گمان نمی برم که میگذارد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ
وسلم آنرا یعنی گمان چنان دارم که نمیگذارد واگرچه جزم بدان ندارم ومصنف حاصل مضمون حدیث را نقل کرده
گفت ابن عمر لم یکن یصلیها ابوبکر ولا عمر فقلت فالنبی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم قال لا اخاله واز عبدالرحمن ابن ابی بکره
روایت کرده آنرا ابن جریر ومسیب که ابوبکره که پدر او ست واز کبار صحابه است جمعی را دید که نماز چاشت میگذارند ایشان را
گفت انکم بدرستی که شما لتصلون هر آئنه میگذارید صلوة نمازیرا که نگذارده است آنرا رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ولا عامة

اصحابہ و نزد اکثر اصحاب وے و از عائشہ رضی اللہ عنہا بآنکہ احادیث در اثبات نماز ضحی آمدہ در نفی آن نیز حدیثی مرویست چنانچہ بخاری و مسلم و مالک و ابو داؤد آوردہ اند ما سبح رسول اللہ نگذارد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم سبحۃ الضحی نماز ضحی را و در روایت ابن جریر آمدہ لا فی حضر ولا فی سفر ذکرہ السیوطی و انی لاسبحہا و بدرستی من میگذارم آنرا و ان کان رسول اللہ و بتحقیق بود رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم لیدع العمل ہر آئینہ ترک میکرد عمل را و حال آنکہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم یحب دوست میداشت ان یعمل بہ این را کہ عمل کنند بدان یا عمل کردہ شود بدان و معنی اول مناسب است بقولہ خشیۃ از جہت ترس ان یعمل بہ اینکہ عمل کنند فیفرض پس فرض کردہ شود علیہم برایشان از جہت جریان سنت الٰہی بر افتراض عمل بر امت نزد مواظبت آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بر آن و در جامع الاصول در روایت اینجا بحیث التقدیم و التاخیر کردہ و قیس بن عبید گوید یکسال نزد وے آمد و رفت بعبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ میکردم ہرگز ندیدم کہ نماز چاشت گذارد و اگر آن مستحب بودی و فضیلت داشتی ترک وے چنین بدت از عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ کہ از کبار صحابہ است و در حق وی وارد شدہ است کہ رضیت لامتی ما رضی بہ ابن ام عبد چگونہ متصور بود وے و عن مجاہد روایت کردہ شدہ است از مجاہد قال گفت دخلت انا و عروۃ بن الزبیر المسجد در آمدم من و عروہ بن الزبیر مسجد نبوی را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فاذا ابن عمر پس ناگاہ دیدم کہ ابن عمر رضی اللہ عنہ جالس نشستہ است در مسجد عند حجرۃ عائشہ نزد حجرہ عائشہ رضی اللہ عنہا و اذا الناس و ناگاہ مردم یصلون میگذارند فی المسجد صلوۃ الضحی نماز ضحی را فسالناہ پس پرسیدیم ما ابن عمر را عن صلوتہم از نماز ایشان کہ سنت است یا بدعت فقال پس گفت ابن عمر بدعۃ این نماز گذاردن ایشان بدعت است و نعمت البدعۃ و نیکو بدعتے است این بدعت و قال نیز گفتہ است ابن عمر چنانچہ شعبی از وے روایت کرد کہ شنیدم ابن عمر را کہ گفت ما ابتدع المسلمون نو پیدا نکردہ اند مسلمانان افضل بدعۃ فاضل من صلوۃ الضحی از نماز ضحی این اخبار و آثار است کہ مصنف در نفی صلوۃ ضحی آوردہ و غیر آن نیز ہست و علما در جمع و تطبیق میان این آثار و احادیث سابقہ گفتہ اند کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مداومت نمیکرد بر نماز ضحی اگرچہ امت را بر محافظت و مداومت آن تحریض و ترغیب مینمود از جہت مخافت این کہ برایشان فرض نگردد و در مشقت نیفتند و در آخر از خروج از عہدہ آن در مانند چنانچہ تصریح کردہ اند بدان عائشہ رضی اللہ عنہا و لیکن در گذاردن آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آنرا شبہہ نیست چنانکہ احادیث صحیحہ بدان ناطق اند پس ہر کہ نفی کرد یا ردیت خود را نفی کرد یعنی خود آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را ندیدہ کہ میگذارد و لیکن از ان حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم یا از مردم شنیدہ کہ میگذارد پس ہم باین نشنیدہ گذارد و روایت کرد چنانچہ عائشہ رضی اللہ عنہا چہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در وقت ضحی نزد وے نبودے الا در گاہے در سفر بودے و گاہی در حضر و غالب اوقات در مسجد بودے و گاہے درینوقت در خانہ دیگرے از ازواج بودے و اگر نیز نزد وے بودے گذاردن این نماز از وی دائمی نبود پس شاید کہ آن روز کہ نزد وے بود نگذارد و در روایتی تصریح آمدہ کہ عائشہ گفت ما رایت یصلی یا مراد از نفی صلوۃ نفی دوام باشد پس در جائے کہ وارد شدہ کہ ما کان یصلی یا ما سبح رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مراد ما داوم علیہا باشد و محمل ناگذاردن ابن مسعود رضی اللہ عنہ و نادیدن قیس بن عبید در مدت یکسال او را درین نماز ہمین تواند بود و نیز ابن مسعود مشغول بفقہ و علم بود و چون اشتغال بعلم افضل از عبادت است ترجیح میکرد آن را برین با وجود استحباب و فضیلت این واللہ اعلم و تواند کہ نفی بجہت عدم وثوق باخبار واردہ درین باب باشد چنانچہ قول ابن عمر رضی اللہ عنہ لا اخالہ چون از ابوبکر و عمر رضی اللہ عنہما گذاردن آنرا ندید و وثوق باخبارے کہ از مردم در گذاردن آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم شنید پیدا نشد پس توقف کرد و خبر داد از عدم وثوق وآنکہ

آنرا بدعت خواند بجهت اجتماع مردم و اظهار آن در مسجد بود یعنی این نماز در حد ذات مشروع ست ولیکن این اظهار و اجتماع
چنانچه در فرائض کنند بدعت ست چه سنت در نوافل و فضیلت آن در پنهان گذاردن و در خانه گذاردن ست چنانچه معلوم
و بالجمله از هیچ خبرے و اثرے نفی مشروعیت آن معلوم نشد بلکه نفی صفتے مخصوصه که رویت یا مداومت یا اجتماع باشد و ورود
کرده ست ابن ابی شیبه از ابن مسعود که وے دید قومے را که میگذاردند نماز ضحی را پس انکار کرد برایشان و گفت اگر
لابد میگذارید درون خانهاے خود بگذارید و طائفه دیگر از علما هم بقصد تطبیق و توفیق روایات می گویند که مستحب ست
که آنرا گاه گاه گذارند و در بعض ایام ترک کنند و این طائفه درین باب استدلال میکنند بحدیث عبد الله بن شقیق که ابن جریر
آورده و عبد الله بن شقیق از مشاهیر تابعین ست و از علیؓ و عثمانؓ و عائشهؓ سماع دارد مات سنة ثمان و مائة و گفت از
عائشهؓ سوال کردم که آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نماز چاشت میگذارد گفت عائشهؓ نمیگذارد الا گاهی که از سفر باز آمدے
و آمدن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از سفر اکثر در وقت چاشت بودے و نیز استدلال میکنند بحدیث ابی سعید خدری
که ترمذی و حاکم و ابن جریر آورده اند و گفت ترمذی حدیث حسن غریب گفته کان رسول الله بود پیغمبر خدا صلی الله علیه
و آله وسلم یصلی الضحی میگذارد نماز ضحی را حتی نقول تا آنکه میگفتیم لا یدعها ترک نخواهد کرد آنرا و یدعها و بود که ترک میکرد حتی
نقول لا یصلیها تا آنکه میگفتیم نخواهد گذارد آنرا چنانچه عادت شریف در اکثر نوافل همچنین بود و احوال سلف از صحابه و تابعین
در گذاردن این نماز نیز همچنین بود و عن عکرمة روایت ست از عکرمه چنانچه روایت کرده ابن جریر و عکرمه مولای ابن عباسؓ
که یکی از فقها و تابعین مکه بود و اصل او از بربر ست مات سنة سبع و مائة و قیل سنة اثنین و ثلثین و وی کاتب ابن عباس بود
و مشهور ست بروایت حدیث از وے قال گفت عکرمه کان یصلیها بود ابن عباس یصلیها یوما میگذارد یکروز و یدعها عشرة ایام
و ترک میداد ده روز یعنی نمیخواند از ضمیر ها صلوة الضحی نماز چاشت و عن عبد الله بن دینار که مولاے عبد الله بن عمر و از فقها
و تابعین مدینه بود مات سنة سبع و عشرین و مائة و روایت میکنند عن ابن عمر انه کان بدرستی که بود ابن عمرؓ لا یصلی الضحی نمیگذارد
ضحی را الا اذا اتی مسجد قباء چون می آمد مسجد قبا را صلی میگذارد و کان یاتیه و بود ابن عمر که می آمد مسجد قبا را کل سبت هر روز شنبه
و رفتن بمسجد قبا صباح روز شنبه الی الآن نیز معمول اهل مدینه منوره است و در جامع الاصول از حدیث بخاری آورده که نافع
از ابن عمرؓ آورده که وے نمیگذارد نماز در وقت ضحی مگر دو روز روزے که قدوم می آورد مکه را و قدوم او در مکه وقت ضحی بودے
طواف میکرد به بیت پس میگذارد دو رکعت را خلف المقام و روز دیگر که بمسجد قبا آمدے و می آمد او را هر روز شنبه
و چون در آمدے درین مسجد مکروه میداشتی که بیرون آید از آن پیش از آنکه نماز بگذارد در وے و میگفت می آمد آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم زیارت کردن این مسجد را سواره و پیاده و میگفت ابن عمرؓ نمیکنم من مگر آنچه کرده اند یاران من و میگفت
منع نمیکنم من هیچ یکے را که بگذارد نماز در هر ساعت که خواهد از شب و روز الا در وقت طلوع شمس و غروب آن و عن منصور
ابن المعتمر السلمی الکوفی مات سنة ثلثین و مائة قال گفت منصور کانوا بودند سلف از صحابه و تابعین یکرهون که مکروه میداشتند
ان یحافظوا علیها محافظت و مداومت را بر صلوة ضحی کالمکتوبة مثل محافظت بر نماز فرض و یصلون میگذاردند آن را
در بعض ایام و یدعون و میگذاشتند در ایام دیگر و طریقه سلف در اقامت نوافل عبادات خصوصا صلوة ضحی همچنین بود
تا توهم وجوب نشود و مانع از خیرات و عبادات دیگر نگردد بخلاف عباد و نساک در زمان متاخر که تعلق و تقید ایشان بدان
بحدیست که بعضے از ایشان که در نسبت علم و معرفت قصورے دارند بسیارے از خیرات را که مهم تر ست ترک کنند

وہذا الیس بشئ وعن سعید بن جبیر بن ہشام الاسدی الکوفی احد اعلام التابعین حجاج یوسف اورا سنه خمس وتسعین
در شعبان کشت واو چہل ونہ ساله بود ووے بوے گفته بود که تو بعد از قتل من قتلے دیگر نخواہے کرد وحجاج در رمضان ہمین سال
وبعضے گویند بعد از وے بشش ماه مرد وگویند که بعد از قتل وے بر قتل ہیچکس مسلط نشد واین مؤید روایت اوست چه صبر
وامساک آن ظالم تا شش ماه از قتل سببے بعید است آورده اند که چون حجاج در مقام کشتن وے آمد فرمود اگر تو مرا کشتی بگیر
باقی نخواہی ماند واین آخر کشتن تو خواہد بود وگفت من چندین کس را کشتم که بزرگتر از تو بوده اند وہنوز زنده ام تو چه باشے
فرمود آنہا جماعه بودند از خود رسته واز محبت حیات خود گذشته وزیستن ومردن برآنہا برابر شده ومن با خود وبا حیات
خود تعلقے دارم واز مردن ہاذی مشئوم اندیشه من ہرگز ترا مبارک نیفتد آخر ہمچنین شد رحمة الله علیه وقبره بواسط یزار
ویتبرک به قال گفت سعید بن جبیر انی بدرستی که من لا ادع صلوة الضحی ہر آئینه ترک میکنم بتکلف نماز چاشت را وانی اشتہیها
وحال آنکه من دوست میدارم که بگذارم آنرا مخافة از جہت ترس آنکه ان اراہا گمان سے برم آنرا حتما علی واجب ولازم
بر خود اگرچه توہم خلق وجوب فرضیت را بعد از زمان مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مرتفع شد واما توہم صورت
وجوب بالتزام ما لا یلزم در نفس خود نیز خوش نباید چه کمال را اعتدال در رعایت حق ہر چیزے ست چنانچه اوست در واقع وقال
گفت مسروق ابن الاجدع ابو عائشه الہمدانی الکوفی احد الاعلام پیش از وفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اسلام
آورده وصدر اول از صحابه را از خلفاے راشدین رضی الله عنہم دریافته وبا ابن مسعود اختصاص داشته وگویند که اورا در خردی
دزدیده بودند از آنش نام مسروق کردند عائشه ام المؤمنین اورا بتبنی برگرفته بود ودختر اورا عائشه نام کرده وابو عائشه
کنیت اوست ودر حرب خوارج با امیر المؤمنین علی حاضر بوده مات بالکوفه سنه اثنین او ثلث وستین کنا مسروق میگوید بودیم
ما که نقرأ میخواندیم قرآن را پیش ابن مسعود فیبقی پس باقی نشسته میماندیم برجاے خود بعد قیام ابن مسعود بعد از ایستادن
وبرخاستن ابن مسعود از مجلس ثم نقوم پس بر مے ایستادیم فنصلی پس میگذاردیم ضحی را فبلغ ابن مسعود پس رسید بابن مسعود
ذالک قصه ایستادن وگذاردن ما نماز ضحی را فقال پس گفت ابن مسعود بطریق انکار بر ما لم تحملون چرا تکلیف میکنید
عباد الله بندگان خداے را ما لم یحملهم الله چیزیرا که تکلیف نکرده است ایشان را خداے ان کنتم اگر ہستید شما لا بد البته وناچار
فاعلین کنندگان این نماز ففی بیوتکم پس بکنید در خانہاے شما این کلام ابن مسعود ناظر ست در آنکه بدعت گفتن بعض
اصحاب این نماز را وانکار کردن وے بر جماعه که میگذاردند در مسجد باجتماع بجہت این خصوصیت بوده ودر اصل این نماز
ونقل این از روایت ابن ابی شیبه که باسناد صحیح آورده است گذشت حاصل سخن آنکه این طائفه باین احادیث که ناظر ست
در فعل وترک این نماز وعدم اجتماع در مسجد متعلق متمسک شده میگویند بران مداومت نباید کرد بلکه گاه گاہی باید گذارد
آن نیز تنہا در خانه وطائفه میگویند که این نماز گذارده میشود بسببی از اسباب که حادث گردد مثل قدوم از سفر وحصول فتح و
مانند آن وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ہم که در روز فتح مکه گذارده در بیت ام ہانی بسبب فتح بوده ومر آنرا صلوة الفتح
نام میکردند ومصنف نیز ازین طائفه است چنانچه در رساله در نفل قیام شب اشارتی بدان کرده ولہذا این حدیث را با وجود
آنکه بخاری ومسلم وترمذی وابو داؤد ونسائی آنرا روایت کرده اند در ضمن احادیث که برای اثبات نماز ضحی ذکر کرده
نیاورده وتمسک این طائفه بانست که قاضی عیاض مالکی وغیره گفته اند که حدیث ام ہانی ظاہر نیست در آنکه آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم قصد ضحی کرده وبجہت این وقت گذارده بلکه قصد ام ہانی خبر دادنست بآنکه نماز در وقت بوده چه سبب

ازین وقت بود وبعض گفته اند که این نماز که در بیت ام هانی کرد قضاے حزب او بود که دران شب با اهتمام مهمات فتح ازان
مشاغل شده وامام محی الدین نووی این قول را رد کرده بانچه ابوداؤد از طریق کریب از ام هانی آورده که صلی سبحة الضحی
وسلم نیز در کتاب الطهارة از ام هانی آورده که صلی ثمانی رکعات سبحة الضحی واضافت بضحی دلالت دارد بر سببیت وقت
چنانچه صلوة الظهر والعصر ودر مواهب لدنیه میگوید که ابن عبد البر در تمهید از طریق عکرمه بن خالد از ام هانی آورده که گفت گذارد
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هشت رکعت را پس گفتم من چه بود یا رسول الله این نماز فرمود این نماز ضحی بود و ترمذی
میگوید که امام احمد گفت صحیح ترین چیزے که درین باب یعنی در باب نماز ضحی آمده حدیث ام هانی ست و عبد الرحمن بن
ابی لیلی گفته که خبر نداد مرا هیچ یکے که دید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که میگذارد نماز ضحی را مگر ام هانی و مصنف میگوید
که صواب آنست که نماز ضحی مستحب ست و سنت نه مکروه است و بدعت و مواظبت بران نیز مستحب ست از جهت ظاهر
احادیث که دلالت دارند بر فضیلت محافظت و مداومت چنانچه در مذهب اول که مختار جمهورست مذکور شد و آنکه گویند
که مستحب گذاردن اوست احیانا تا توهم فرضیت نشود جوابش آنست که خوف توهم فرضیت مرتفع شده چه آن در زمان
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسبب مواظبت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بران چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
مواظبت نفرمود معلوم شد که فرض نیست حالا اگر ما بران مواظبت نمائیم آن توهم را راه نباشد چنانچه در سائر سنن و نوافل
اگر گویند که چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بران مواظبت نکرد اتباع در ترک مواظبت بود جوابش آنکه آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم خود مواظبت نکرد اما امت را ترغیب و تحریض بر محافظت و مواظبت آن نمود و امر استحباب کرد
بدان لاجرم اتباع در مواظبت بود فافهم ونیز صواب آنست که مشروعیت آن بسبب حادث مثل قدوم و فتح مثلا نیست از جهت
ثبوت دلائل داله بر اطلاق و تصریح ام هانی ببودن او از جهت وقت ضحی چنانچه معلوم شد و در مواهب لدنیه میگوید
که صلوة ضحی افضل تطوعات ست بعد از رواتب نزد شافعیه ولیکن نووی تقدیم کرد صلوة تراویح را بران و در فصلی
آورد بیان رواتب ضحی و در جاے دیگر تصریح ست به تقدیم تراویح و افضلیت آن از نماز ضحی و بعض گویند که آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم مواظبت نمود بران بعد از فتح و بعض گویند که آن واجب بود بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
و از خصائص اوست صلی الله علیه وآله وسلم و حدیثے درین باب نیز بیارند و لکل محل نظر انتهى اما اجتماع بران در مساجد
خوب نیست بلکه اولی آنست که در خانه تنها گذارند و استحباب مواظبت بران بجدی ست که امام مالک روایت کرد
از عائشه که میگفت لو نشر اگر بر انگیخته شوند و زنده گردانیده شوند لی برای من ابوای پادر و پدر من ما ترکتها ترک نمیکنم
صلوة الضحی را یعنی این لذت و سرور که از زنده شدن والدین حاصل شود بلذت و سرورے که درین نماز یابم هرگز نرسد و چون
از بحث و تحقیق اصل نماز ضحی فارغ شد در بیان عدد آن شروع کرد و گفت بیشتر علما اختیار چهار رکعت کرده اند اگرچه از دو
تا دوازده ورود یافته اما مختار چهارست چه احادیث آن مجموع صحیح ست و احادیث اعداد دیگر بعض صحیح و بعض ضعیف
ابن جریر میگوید احادیث صلوة ضحی که صحیح شده اگرچه بحسب ظاهر دران اختلافی ست اما چون تامل کنی مجموع صحیح و متوافق اند
و تضاد و تعارض میان آنها مرفوع و مدفوع و خود ممکن نیست که در واقع نصوص قرآنی و احادیث صحیحه متضاد و متعارض باشند
والا کذب و بطلان یکجانب لازم آید تعارض که دران بیشود جز باعتبار ظاهر نبود کما تقرر فی موضعه و این تضاد و تعارض محتمل ست
که مراد بدان اختلاف در ثبوت و نفی و دوام و ترک احیانا بود و رفع و دفع آن معلوم شد یا بخصوص بود با اختلاف اعداد

وسیاق کلام مصنف ناظر بدین ست چنانکه گفت و اختلاف عدد بحسب اختلاف ایام و احوال بود بحسب تحصیل یا اهتمام
بمهمات دیگر از تهجد گاه دو رکعت گذارد و گاه چهار و گاه شش و گاه هشت و گاه ده و گاه دوازده چنانچه از احادیث
مذکوره معلوم شد و چون اختلاف بحسب اختلاف اوقات و احوال بود شخص مخیر ست در اختیار هر عدد که خواهد خواه یک عدد
معین را اختیار کند و همیشه مواظبت بران نماید و خواه هر روزے و هر چند گاهی بیکی از ان عمل کند در هر دو طریق سعادت
اتباع حاصل ست و ثانی اقرب بود و ادخل ست چنانچه در نماز شب معلوم گشت و حدیث ابی داود که گذشت دلیل ست برین معنی
که شخص مخیر ست در اختیار هر عدد که خواهد زیرا که فرمود من صلی الضحی رکعتین لم یکتب من الغافلین و من صلی اربعا کتب
من العابدین الی آخر الحدیث و قد تقدم و به تحقیق گذشت ذکر این حدیث و شک نیست که بوی اصل جواز و تخییر میان این
اعداد ثابت میشود اگرچه بعضے از آنها افضل باشند از بعضے چنانکه از سیاق احادیث نیز ظاهر میشود و بالله التوفیق
فصل در بیان سجده شکر بدانکه علما اختلاف کرده اند در سجده مفرده که خارج صلوة کنند آیا جائز و مسنون ست و
عبادت و موجب تقرب بجناب قدس الهی ست یا نه نزد بعضے بدعت ست و حرام و لا اصل لها فی الشرع و بنای حرمت
سجدتین بعد الوتر نزد ایشان همین ست و آنکه در احادیث آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سجده
اطالت میفرمود و دعا بسیار میکرد مراد بدان سجده صلاتیه است چنانچه از سیاق آن احادیث بصریح معلوم میگردد
و نزد بعضے جائز و مسنون و از بعض حنفیه نقل کرده اند که جائز ست مع الکراهة و استدلال مجوزین بحدیث عائشه رضی الله عنها است
در نماز شب که گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم یازده رکعت میگذارد و سلام میداد بعد از هر دو رکعت و وتر میکرد
بیک رکعت فیسجد السجدة من ذلک قدر ما یقرأ احدکم خمسین آیة یعنی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سجده میکرد
از جهت شکر توفیق بدان نماز مقدار آنکه کسے پنجاه آیت بخواند و من در من ذلک تعلیلیه ست و فا در فیسجد برای تعقیب
و این استدلال ضعیف ست ظاهر و وجه آن آنست که من در من ذلک از برای تبعیض و فا برای تفصیل اجمال و مراد بسجده
معنی جنس بود یعنی در سجده وتر تطویل کردے باین مقدار کذا قال الطیبی و تفصیل کلام آنکه سجده در خارج نماز بر چند قسم ست
یکے سجده سهو ست و آن خود در حکم سجده نماز ست دیگر سجده تلاوت ست و در اینجا خلافے نیست دیگر سجده مناجات ست
بعد از نماز و ظاهر از کلام اکثر آنست که این نیز مکروه است دیگر سجده شکر ست بر حصول نعمت و اندفاع بلیت و در اینجا اختلاف ست
نزد امام شافعی سنت ست و قول امام احمد و ابی یوسف و محمد نیز همین ست و احادیث و آثار درین باب بسیار ست چنانکه
مذکور گردد و نزد امام ابو حنیفه و مالک سنت نیست بلکه مکروه است و ایشان گویند که نعم الهی تعالی غیر متناهی ست چه هر نفس
که میزند نعمتی ست متضمن نعم کثیره و ورای آن نعمتها ست که در حصر عد و احصا نیاید و بنده عاجز ست از ادای شکر آن پس تکلیف بدان
اگرچه بطریق سنت و استحباب بود مودی بتکلیف ما لا یطاق باشد و گویند که مراد بسجود که در باب شکر نعمت در احادیث
واقع ست نماز ست که تعبیر از ان بسجده کرده اند یا منسوخ ست و لیکن آنها که قائل اند بدان مراد نعمت عظیمه دارند که گاه گاه
بوجود آید و در سنت نیز همچنین واقع ست نه هر نعمت و گویند اراده نماز از سجده خلاف ظاهر ست و چون از بعض خلفای راشدین
بعد از حضرت نبوت صلی الله علیه و آله و سلم فعل این سجده ماثور ست قول نسخ نیز درست نبود و یک قسم دیگر ست که آنرا سجده تحیت
گویند و در بعض روایات فقهیه رخصتی در آن واقع شده و گویند که مختار کراهت و حرمت آنست و بالجمله چون مختار نزد مصنف
مسنونیت سجده شکر ست تائید و اثبات آن باحادیث و آثار کرد و گفت عادت و طریقه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم

آن بود که چون نعمتی خاص مترتب یا غیر مترتب متجدد شدی یا نقمتی و بلیتی کذلک مندفع گشتی شکر آنرا سجده کردی بدلیل آنکه در
مسند امام احمد حنبل و سنن ابی داؤد و جامع ترمذی ثابت است عن ابی بکرة ان النبی صلی اللہ علیه وآله وسلم کان اذا اتاه
وقتی که می آمد او را امر سره چیزی که خوشحال میساخت او را خر ساجدا لله یعنی افتاد در حالی که سجده کننده است مر خدای را
شاکرا لله بجهت شکر کردن مر خدای را تبارک و تعالی و عن انس در روایت است از انس ان النبی صلی اللہ علیه وآله وسلم
بشر بحاجة بشارت داده شد بحاجة یعنی برآمدن حاجتی که داشت فخر ساجدا پس افتاد بسجده از روایت ابی بکره عموم و دوام این فعل
معلوم شد بقضیه لفظ کان [illegible] و بظاهر عبارت اذا اتاه چنانچه از قسم اسماء الصلوة و از روایت انس خصوص حاجت
که بدان بشارت داده شد و بر هر تقدیر استحباب آن ثابت شد و بیهقی روایت کرد باسناد صحیح که چون مکتوب امیر المومنین
علی از یمن برسید متضمن آنکه قبیله همدان بسکون میم بلده است که آنرا همدان بن قلوح بن سام بن نوح بنا کرد کذا فی القاموس
اسلام آوردند در ساعت حضرت پیغمبر صلی اللہ علیه وآله وسلم سجده شکر این نعمت گذارد و دعا کرد مر آن قبیله را و مکرر فرمود
السلام علی همدان السلام علی همدان در مواهب لدنیه می آرد که حضرت رسالت صلی اللہ علیه وآله وسلم فرستاد علی بن
ابی طالب را بجانب یمن در شهر رمضان سنه عشر از هجرت و عقد کرد برای وی لوائی و دستار بست بدست مبارک خود بر سر وی
و از حدیث ابی داؤد و احمد ترمذی آورده که گفت علی فرستاد مرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم بجانب یمن گفتم
یا رسول الله میفرستی مرا بر قومی که در سن و سال بزرگتر از من اند و من خرد سالم و قضا و حکم نمیدانم بر ایشان چگونه کنم پس
نهاد دست مبارک خود را بر سینه من و گفت خداوندا ثابت گردان زبان او را و هدایت کن قلب او را و گفت یا علی چون
بنشینند نزد تو دو کس که با یکدیگر خصومت دارند حکم مکن میان ایشان تا بشنوی سخن از دیگری الی آخر الحدیث پس بیرون آمد
علی مرتضی رضی باسه صد سوار و دعوت کرد ایشان را باسلام و ایشان بجنگ و تیر اندازی پیش آمدند پس بنفس نفیس خود
بر ایشان حمله آورد و بیست کس را از رؤسای ایشان بقتل آورد پس متفرق شدند و هزیمت خوردند باز دعوت کرد این بار
اجابت کردند و بیعت اسلام بر دست وی رضی نمودند پس در همین سال سالما غانما بمکه در موسم حج بملازمت شریف مصطفی
صلی اللہ علیه وآله وسلم رسید القصه بآخرها و عبد الرحمن بن عوف رض روایت میکند که چون بشارت ربانی به پیغمبر صلی اللہ علیه
وآله وسلم رسید که هر که یکبار صلوة بر تو فرستد خدای تعالی بر وی ده صلوة فرستد و هر که یکبار بر تو سلام کند خدای تعالی
بر وی ده سلام فرستد پیغمبر صلی اللہ علیه وآله وسلم در ساعت سجده شکر نعمت این بشارت گذارد و بغایت سجده طویل
کرد و در تاریخ مدینه می آرد که یکی از صحابه بطلب سعادت ملازمت حضرت مصطفی صلی اللہ علیه وآله وسلم بمنزل شریف وی
آمد خبر دادند که همین ساعت بجانب جبل سلع که جانب غربی مدینه مطهره است برآمده چون این صحابی بآن جانب نهضت [illegible]
از آن کوه دید که آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم بسجده رفته است زمانی طویل بایستاد چون زمان سجود بطول کشید
آن صحابی گمان برد که مگر روح پاک وی صلی اللہ علیه وآله وسلم بآسمان رفته و از بدن انسلاخ پذیرفته است سینه وی
تنگ شد و بیطاقت گشت و بی اختیار بگریه در آمد پس آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم سر از سجده برآورد و دید آن صحابی را و گفت
چه شد ترا ای فلان چرا میگریی عرض کرد یا رسول الله ترا در سجده دیدم و مدتی بایستادم سر از سجده برنداشتی گمان بردم که
مگر چیزی واقع شده روح ترا بر آسمان برده اند بی اختیار گریه بر من زور آورد فرمود همین ساعت جبرئیل آمد و خبر رسانید که
پروردگار تعالی میفرماید آیا راضی و خوشنود نمی سازد ترا ای محمد آنکه هر که یکبار بر تو درود فرستد من ده بار بر وی درود

اقرستم پس رسیدن این مژده بسجده رفتم وشکرانه این نعمت بگذاردم بدانکه اینجا اشکالے آورده اند که چرا سزد وچه صورت دارد که
درود بر حضرت مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یکبار بود وبر دیگران ده بار یعنی زیاده ازانچه بران حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
جوابش آنکه درود فرستادن بر حضرت مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حسنه است لاجرم بحکم من جاء بالحسنة فله عشر امثالها بنده
بران مستحق ده درود گردد وحقیقت جواب آنکه صلوة از بنده درخواستن رحمت ست از حق بر جناب رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
وبنده باین درخواستن که فعل اوست ثواب آن برسید اکنون حق جل وعلا رحمت میفرستد بر حبیب خود آنچنانکه میخواهد
چندان که میخواهد یکبار بودن ازکجا لازم آمد یکبار درود فرستادن بنده طلب اوست رحمت را از جناب کبریا اکنون وی تعالی
لائق کبریائی خود ومصطفی که حبیب خود دارد درود میفرستد چندانکه لائق ست واگر نیز یکبار بود توانند که آن یکبار در رحمت و
کیفیت تو بیش از ده بار بلکه صد بار و هزار بار باشد فافهم ودر سنن ابی داود ومسند امام احمد از سعد بن ابی وقاص ست که پیغمبر صلی اللہ علیہ
وآله وسلم از مکه بمدینه میرفت وچون قریب عزوزا که موضعی ست بین الحرمین رسید از ناقه فرود آمد دست بدعا برداشت و
ساعتی دعا کرد بعد ازان سجده کرد وزمانی طویل در سجده مکث کرد پس برخاست وبار دیگر دست بدعا برداشت وسجده رفت واین
دست بدعا برداشتن وسجده کردن سه بار کرد وچون از حقیقت این حال پرسیدند فرمود که دست بدعا برداشتن این بود که امت
خود را شفاعت کردم وسه سجده کردن این بود که حق تعالی ثلث امت را بمن بخشید پس سجده شکر کردم وسبب تکرار دعا وسجده آن بود
که چون سر از سجده برداشتم دیگر بار امت را شفاعت کردم ثلثی دیگر بمن بخشید دوم بار سجده شکر کردم چون سر برداشتم سوم بار دعا
کردم ثلثی دیگر بمن بخشید سوم بار سجده شکر گذاردم واین شفاعت یا دعا درخواست شفاعت بود در روز قیامت وقبول آن
دران روز بخشیدن وعده حق بود باجابت این دعا وقبول شفاعت وران روز یا حقیقت شفاعت وبخشیدن بود بالفعل امروز مر
در روز قیامت ظهور اثر ونتیجه آن خواهد بود والله اعلم واین شفاعت وبخشیدن برای عدم خلود در نارست ونیز تعذیب عصاة
ووعید ایشان مقید بمشیت اوست تعالی پس اگر همه را ببخشد رواست وبعضی گفته اند که مراد بآن امن از خسف ومسخ وعذابهای
دنیاست ودر مسند امام احمد مثبت ست که پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شخصی کوتاه بالا حقیرتر از خردی نغاشی بضم نون و
غین معجمه ویای نسبت ونغاش بے یا نیز آمده بمعنی کوتاه در نهایت کوتاهی ضعیف الحرکة ناقص الخلقة یعنی وسیم بدال مهمله ملیح الصورة
را دید سجده شکر بگذارد وگفت اسأل الله العافیة وسنت ست که در وقت دیدن مبتلا ببلائے طلب عافیت گفتن وگوید والحمد لله الذی
عافانی مما ابتلاک به ولیکن گفته اند که اگر مبتلا ببلائے ظاهر مثل مریض ودرمانده را بیند شکر وطلب عافیت پوشیده ازوی کند
تا باعث ایذا وآزار خاطر وے نگردد واگر فاسقے وگرفتار معصیتے را مشاهده کند بجهر وعلانیه گوید تا وی بشنود وآزار کشد وباعث
انزجار وپشیمانی وے گردد ودر صحیح آمده است که چون روز بدر سر ابوجهل لعین را آوردند آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
سجده کرد ودر روایتے دیگر آمده است که دو رکعت گذارد واین ناظر در صحت تاویل سجده است به نماز چنانکه امام ابوحنیفه وامام مالک
کرده اند وچون مصنف از ذکر احادیث که در باب سجده شکر وارد شده است فارغ شد خواست که بعض آثار صحابه نیز ذکر کند پس
گفت کعب بن مالک چون بشارت توبه حق بوی رسید سجده شکر کرد کعب بن مالک انصاری خزرجی از کبار صحابه ویکی از شعرای
اسلام ست ویکی ازان سه تن ست که تخلف کرده بودند از غزوه تبوک وتوبه ورجوع برحمت کردگار تعالی برایشان چنانچه منطوق
قرآن مجید ست وعلی الثلثة الذین خلفوا حتی اذا ضاقت علیهم الارض بما رحبت وضاقت علیهم انفسهم الآیة وفات وی سنه خمسین
وقیل اربعین وخمسین وعمر وی هفتاد وهفت سال بود وقصه توبه او دراز ست وبا وجود آن نقل کنیم که از اهم قصص ست در باب خود بدانکه

زهری روایت میکند از عبد الرحمن بن عبد الله ابن کعب بن مالک که گفت شنیدم از پدر خود که گفت پرسیدم از پدر خود کعب بن مالک
بعد از آنکه توبهٔ وی قبول افتاد که قصهٔ تخلف تو از غزوهٔ تبوک چگونه بود گفت تخلف من از این غزوه ابتلای محض بود و مرا اتفاق در آن تعمد
و اختیار ظاهر نبود و هیچ عذری نداشتم که بدان تخلف شایسته گردد اسباب جمله مرتب بود و راحلهها نیکو بر پا ایستاده ولیکن هوا بغایت
گرم بود و رطب مدینه رسیده و سفری بس دراز پیش آمده و مردم را آرزوی طبع دل میداد که در سایه تا آفتاب در نشوند من
باستظهار آنکه اسباب در واقع مهیاست هیچ استعداد نمیکردم و میگفتم آن روز که برآیند من نیز برآیم و چون برآمدند با خود گفتم که امروز
کاری دارم روز دیگر برآیم دو سه روز در همین تردد گذشت تا آنکه لشکر اسلام دور رفت و وقت فوت شد و چون کار از دست شد
غلبهٔ تحیر و اندوه گین شدم که این چه شد و هر گاه که از خانه بیرون آمدمی دلتنگی و اندوه زیاده شدی از آنکه اکثر اهل نفاق
که عذرهای دروغ کردند و ضعفا که ایشان را معذور داشته بودند در مدینه مانده بودند پشیمانی میخوردم و در آتش حسرت
و اندوه میسوختم که چرا نرفتم تا آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از غزوه با فتح و نصرت باز آمد حیران شدم و گفتم فردا چه عذر
گویم و بچه طریق از خشم خدا و رسول خدا بیرون آیم سخنان دروغ در خاطر آمدی که بگویم و خویشان و ندمان من هر یکی رای زدندی که
چنین کن و چنان گو تا آن روز که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمدینهٔ مطهره آمد آن اندیشههای باطل سخنان دروغ
جمله از خاطر من برفت و گفتم مرا نجات نمیدهد الا صدق و منافقان سوگندهای دروغ خوردند و عذرهای باطل آوردند
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بظاهر عذر ایشان قبول میکرد و باطن بخدا میگذاشت پس من رفتم و سلام کردم نگاهی
بجانب من کرد خشم آمیخته که از خود رفتم گفت یا کعب چرا تخلف نمودی آخر نه ترا اسباب مهیا بود گفتم یا رسول الله بیشک آنچه
بکار می بایست مرا جمله مهیا بود ولیکن نفس مرا غافل گردانید و کسل بر من غالب آمد و مرا در ورطهٔ حرمان و خذلان افگند فرمود برخیز و برو
تا حق سبحانه تعالی در باب تو چه حکم کند خویشان و ندمان مرا سرزنش کردند که چرا چون دیگران عذری نیاوردی و دروغی نه بربستی گفتم از نزول
وحی ترسیدم تا بر دروغ من گواهی دهد پس از مردم پرسیدم که مثل این واقعه که مرا افتاده است کسی دیگر را هم افتاده است گفتند
هلال بن امیه و مراره بن الربیع را نیز همین واقعه افتاده است آنگاه من خود را باز یافتم و گفتم این هر دو مسلمان صالح اند
تا چه شود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صحابه را نهی کرد از صحبت داشتن و سخن کردن با ما پس همه از ما اعراض کردند و حال ما
متغیر شد پنجاه روز گذشت که احوال برین صفت بود و ما از جان خود سیر آمدیم و جهان بر ما تنگ شد و درین پنجاه روز مراره بن الربیع
و هلال ابن امیه قطعا از خانه بیرون نیامدند و با هیچ کس صحبت نداشتند و من دلیری سعی مینمودم و برای نماز بیرون می آمدم و در بازار
و زاری در گوشهٔ مجلس شریف نزدیکی می نشستم و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دزدیده نگاه محبوبانه بجانب من میکرد و عجز و شکستگی
مرا مشاهده میفرمود و چون من بجانب وی نگاهی میکردم تغافل میزد و اعراض مینمود و اگر گاهی برای کاری بیرون میرفتم
هیچ مسلمانی با من سخن نمیکرد و جواب سلام من نمیداد تا روزی طاقتم برسید و دلتنگ شدم و از مدینه بیرون آمدم و ابو قتاده
که پسر عم من بود و مرا بغایت دوست داشتی بیرون مدینه باغی داشت و در آن عمارت میکرد نزدیک او شدم و سلام کردم جواب
نداد و روی از من بگردانید گفتم یا ابا قتاده تو میدانی که من خدا و رسول خدا را دوست میدارم و در دل من نفاق و شرکی نیست
چرا با من سخن نگوئی هیچ جواب نداد و سه کرت همین گفتم اینقدر گفت الله و رسوله اعلم پس گریه بر من زور کرد و بسیار بگریستم و در مدینه
آمدم و چون ببازار رسیدم یکی را دیدم که از جانب شام آمده بود و خبر من از مردم می پرسید مردم چون مرا دیدند گفتند این است
که تو میطلبی آن قاصد پیش من آمد نامهٔ بمن داد و در حریر پاره پیچیده که از پیش پادشاه غسان بجانب من آورده بود

مضمون نامه آنکه ای کعب بن مالک بدانکه ما شنیده ایم که صاحب تو یعنی محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دل بر تو گران کرده است
وترا از پیش خود رانده است واصحاب او بر تو جفا میکنند تو مرد آن نیستی که جائے باشی که بر تو جفا رود وترا خوار و حقیر دارند بیا که ما ترا معزز و ممتاز سازیم
چون بر مضمون این نامه واقف شدے برخیز وبیا تا نوازشت وتیمار داشت نمائیم چون این نامه برخواندم با خود گفتم این هم از
جمله آن بلاست که بر من نازل شده است وازین بدتر چه بلا خواهد بود که کافرے را در من و در دین من طمع افتاده است و
مرا بکفر دعوت میکنند اندوه من زیاده شد آن نامه را بر آتش نهادم وبسوختم وقاصد را از پیش خود براندم وگفتم برو وبا پادشاه
خود بگوے که بے عنایتے وبی التفاتی این صاحب نزد من بهتر وخوشتر از صد هزار هزار عنایت والتفات تست شعر
گر وصال تو نباشد بفراق تو خوشم ٭ هم فراق تو مرا به که وصال دگران ٭ پس بخانه رفتم و دیدم که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
کس فرستاده است که از زن اعراض کنم گفتم فرموده است که طلاق ده گفت نه بلکه فرموده است که صحبت مدار پس زن را
در خانه پدرش فرستادم وآن هر دو شخص را که هلال بن امیه و مرارة بن الربیع باشند نیز همچنین فرموده بود که از زنان دور باشند
ودر بعض روایات آمده که زنان ایشان را حکم کرده بود که خدمت ایشان کنند و با ایشان معاشرت ننمایند کعب گفت بدین حال
میبودم تا پنجاه روز تمام گذشت شبی بر بام خانه افتاده بودم بغایت دلتنگ وتیره ناگاه دران حال آوازی شنیدم نگاه
کردم یکی را دیدم بر سر تلی ایستاده آواز میداد و میگفت بشارت باد مر ترا ای کعب بن مالک که توبهٔ تو قبول آمد و بعد ازان
یاران من پیاپے دویده آمدند و این بشارت بمن رسانیدند و غلغله در مردم افتاده که توبهٔ مخلفین قبول شد پس رو بخاک
نهادم و سجدهٔ شکر بجا آوردم وبخدمت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمدم با مهاجرین وانصار نشسته بود مهاجران مرا
تهنیت کردند وانصار خاموش ماندند پس چون سلام کردم روی مبارک رسول صلی الله علیه وآله وسلم را دیدم همچون ماه
شب چهاردهم افروخته وتابان شده وعادت شریف وی بود که چون خوشی وشادی بوی رسیدے روی مبارک وی تابان
وافروخته گشتے وچنان شدے که همه کس بدانستی وگفت ای کعب بشارت باد ترا به بهترین روزی که بر تو گذشته از زمانے
باز که از مادر بزادے یعنی آنکه هیچ روزے به ازین روز بر تو نگذشته باشد بیا که توبهٔ تو بدرگاه عزت قبول افتاد و لله الحمد
والمنة شعر شکرانه که بستان من و او صلح فتاده ٭ حوریان رقص کنان دست بشکرانه زدند ٭ وامیر المومنین ابوبکر
صدیق چون خبر قتل مسیلمهٔ کذاب لعنة الله علیه که دعوے نبوت کرده وجماعهٔ از اهل یمامه را گمراه ساخته ودر ورطهٔ ارتداد
انداخته بود و قصهٔ او مشهور است شنید سجدهٔ شکر کرد وامیر المومنین علی چون ذو الثدیه که از روساے خوارج بود در میان قتلی
یعنی کشتگان بدید سجدهٔ شکر کرد ثدیه تصغیر ثدے است یعنی پستان زن واورا ذو الثدیه ازان گویند که در جانب یک دست او
چیزے مانند پستان که از استخوان بازوی او بر آمده بود داشت موئے چند بران روئیده و روی سیاهی بود زشت روے
ناقص الید غائر العینین ناتی الوجنتین مشرف الجبهه محلوق الراس ٭ واورا مخدج نیز گویند بجهت نقصان دست واین ذو الثدیه
از قوم ذوی الخویصره است وذوی الخویصره مردے بود از بنی تمیم در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بود
آورده اند که یکباری آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم قسمت مالی میکرد این ذوی الخویصره گفت چگونه قسمت میکنی عدل کن
ودر روایتی گفت انچه تو میکنی عدل نیست آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود وای بر تو اگر من عدل نکنم دیگر که عدل خواهد کرد
صحابه خواستند که ویرا بگیرند و بکشند فرمود که اورا اصحابی اند کذا وکذا الحدیث وحق همین است واز بعض روایات معلوم میشود
که ذو الثدیه و ذو الخویصره یکے است وفرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بگذاریدش کفایت شر وے دیگران خواهند کرد

حدیث که بهترین مردمان خوانند بود در زبان خود و مانا که مراد او شیر بوی شر به سبای و قوم وی ست و مصدوق این خبر
صادق آن بود که امیر المؤمنین علی مرتضی چون از حرب صفین بکوفه رجوع آورد جماعه خوارج از اهل نهروان که بعد از قضیه تحکیم
از جماعت اسلام و طاعت امام برآمده بودند هرچند که ایشان را بسمع و طاعت دعوت کرد و سعی در رفع شبهه ایشان نمود فائده
نداشت گفتند الامر لله فرمود این کلمه حق ست که بدان باطل اراده نموده اند یعنی مقصود ایشان نفی طاعت امام و خروج
او در دائره احکام اوست و این باطل ست و امر امام در حقیقت امر الهی تعالی ست و فرمود از حضرت رسالت شنیده ام صلی الله
علیه و آله و سلم که در وقت اختلاف مردم طائفه از جانب مشرق برآیند که نه نماز شما به نماز ایشان رسد و نه صیام شما بصیام ایشان
و نه قرآن و نه جهاد شما بقرآت و جهاد ایشان در نماز و روزه و صیام و قیام از همه بیشتر و پیشتر باشند قرآن بخوانند و لیکن از
حنجرهای ایشان بالاتر نرود و بمصعد اجابت و قبول نرسد بیرون می آیند از دین چنانچه بیرون می آید تیر از شکار و در روایتی
آمده تیرے که هیچ از خون شکار نشانی بر وی نبود دیگر چیزے بر سر سوفار بعضے از علما گفته اند که این اشارت ست که هنوز
بقیه از ایمان در ایشان باقی ست و کافر نیستند و لهذا چون از علی مرتضی پرسیدند که آیا کافر اند ایشان فرمود من الکفر
هربوا گفت ایشان از ورطه کفر گریخته بانجا سب افتاده اند گفتند پس مگر منافقان اند فرمود در شان منافقان همچنین آمده
که لا یذکرون الله الا قلیلا و ایشان ذکر خدا بسیار کنند ایشان مارقان اند یعنی برآیندگان از دین و راه راست و اتباع جماعت
و اطاعت امام برحق و فرمود از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم شنیده ام که سردار ایشان سیاهی بود حبشی که پستان
که یک دست وی مانند پستانی بود بر وی موی چند رسته و فرمود فرض ست بر مسلمانان قتال ایشان و فرمود اگر نگویم که
در قتال کردن با ایشان و کشتن ایشان چه قدر فضل و ثواب ست دیگر شما هیچ عمل دیگر نکنید و بهمین عمل اعتماد کنید و فرمود
قتال کنید با ایشان و کشته نشود از شما ده کس و نرهند تمام از ایشان ده کس و ایشان ده و آن ده هزار کس بودند پس وی بجنگ
با ایشان برآمد و اکثر ایشان را کشت و بعد از کشتن از حال ذو الثدیه مخدج پرسید که چه شد بعد از تفحص بسیار بر کنار نهر در زیر
کشتگان افتاده بیان علامت که نشان داده بود یافتند فرمود که پای او را گرفته و کشان کرده پیش مردم بگذارید تا ماده عبرت
و حیرت ایشان گردد پس سجده شکر کرد او و یاران او **فصل** در بیان سجده تلاوت بدانکه در سجده تلاوت سه جا اختلافست
اول در حکم آنکه واجب ست یا سنت مذهب امام ابی حنیفه و ابی یوسف و محمد آنست که واجب ست و امام مالک و شافعی و احمد
بر آنند که سنت ست و فضل آن فضل سنت از ترک آن و بر روایتے از امام احمد واجب ست اگر در نماز بود و در بیرون نماز
نه دلیل ما قول خدای تعالی ست فما لهم لا یؤمنون و اذا قرئ علیهم القرآن الآیة که دلالت دارد بر انکار ترک سجده نزد تلاوت
قرآن و مقرون گردانیدن آن بعدم ایمان گویا ترک سجده و عدم ایمان از یک قبیله اند و نیز سجده که جزو نماز ست که تفصیل
کرده شده بشتابد و بجهت تخفیف پس فرض بود چنانکه قیام در نماز جنازه و حدیث مسلم از ابی هریره که گفت گفت رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم چون بخواند آدمی آیت سجده را و سجده کند شیطان خود را در گوشه بکشد و گریه کند و بگوید وای او بلا آدمے را
امر بسجده کردند پس سجده کرد و مستحق بهشت گشت و مرا امر کردند بسجده و ابا آوردم و مستوجب دوزخ شدم پوشیده نماند که دلالت
این حدیث بر وجوب احتیاج بتاملے دارد ظاهر آنست که از سیاق حدیث مفهوم میگردد و آن آنست که یعنی اگر آدمی در وقت تلاوت
آیت سجده نکند وے نیز همچو شیطان مستحق نار گشتی و در شرح ابن الهمام گفته که اصل آنست که حکیم چون از غیر حکیم کلامے
نقل کند و تعقب نکند آنرا بانکار دلیل است بر صحت آن کلام نزد حکیم پس این حدیث ظاهر باشد در وجوب و نیز گفته اند که آیات سجده

سه قسم است قسمی است که در وی امر صریح به سجود واقع شده و قسمی است که متضمن است حکایت از منکران که تکبر کرده اند از امتثال
امر بسجود و قسمی است که در وی حکایت فعل انبیاست سجده را و هر یکی از اینها امر است اقتدا بانبیا و مخالفت کفره واجب است مگر آنکه
دلالت کند دلیلی در موضعی معین بر عدم لزوم وجوب لیکن این دلائل ظنیه است پس ثابت شود بوی وجوب نه فرضیت
انتهی و از حدیث بخاری و مسلم و ابی داود که در جامع الاصول از ابن عمر آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم میخواند
سوره را که در وی سجده است پس سجده میکرد و سجده میکردیم ما تا آنکه نمی یافت یکی از ما جای را که در وی جبهه نهد مثلا در غیر وقت
نماز نیز استیناسی بمقصود توان یافت یعنی ظاهر آنست که اینهمه مبالغه و ازدحام و اجتماع برای وجوب سجود بود چنانچه توان یافت و در روایتی که
از ابی داود آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خواند عام الفتح آیت سجده را پس سجده کردند مردم همه سوار و پیاده و سواران
سجده بکردند بر دستهای خود همین حکم دارد و این هر دو حدیث را در جامع الاصول در اثبات وجوب سجدهٔ تلاوت آورده است
و مستند قائلین بعدم وجوب سجدهٔ تلاوت حدیث صحیحین است از زید بن ثابت که گفت خواندم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
سورهٔ والنجم و سجده نکرد آن حضرت و اگر واجب بودی سجده کردی و مر زید را نیز امر بسجده فرمودی و جوابش آنست که عدم سجود
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نزد قرائت زید بن ثابت دلالت ندارد بر عدم وجوب زیرا که وجوب اینجا علی الفور نیست
شاید که بعد از ان در مجلس دیگر کرده باشند و تواند که قرائت زید در وقت کراهیت نماز یا عدم طهارت باشد از ان بود که
دران وقت سجده نکرد یا عدم وجوب مخصوص است بسجدهٔ النجم بعد و علما را دران سجده خلافی هست بهر تقدیر دلیل بر عدم وجوب
مطلق سجدهٔ تلاوت نگردد و در حدیث عمر بن الخطاب در موطا آمده است که وی خواند روز جمعه سورهٔ نحل را و چون بآیت سجده
رسید فرود آمد و سجده کرد و سجده کردند با وی مردم باز روز جمعهٔ آینده نیز همین سوره خواند پس مردم مهیای سجده شدند گفت ایها الناس
ما بآیت سجده میگذریم هر که سجده کند بر صواب است و هر که نکند بر وی اثمی نیست پس خود سجده نکرد و مردم را نیز نگذاشت
که سجده کنند و در روایت موطا آمده که عمر فرمود که فرض گردانیده نشده است بر ما سجده هر که خواهد بکند و هر که خواهد نکند
و این حدیث صریح است در عدم وجوب مگر آنکه مراد نفی وجوب علی الفور بود کما ذکر فی شرح ابن الهمام اما این تاویل بعید است
درینجا از لفظ حدیث و جواب صحیح آنست که گوییم چون احادیث متعارض آمدند احتیاط در قول بوجوب یافت و شبهه در دلیل
منافات بوجوب ندارد والله اعلم و قول مصنف که گفت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم سجدات قرآن را ترک نکردی
ظاهر در جانب وجوب است اختلاف ثانی در کیفیت این سجده است و اشارت کرده مصنف ببیان آن بقول خود و چون بآیت سجده
رسیدی یعنی آن آیت را بخواندی تکبیر گفتی و سجده کردی چنانچه در حدیث ابی داود از ابن عمر آمده که بود رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم میخواند بر ما قرآن و چون بآیت سجده گذشتی تکبیر گفتی و سجده کردی و سجده میکردیم ما با وی و در حالت
سجده گفتی سجد وجهی للذی خلقه و صوره و شق سمعه و بصره بحوله و قوته و در حدیث ترمذی و ابی داود و نسائی آمده که میگفت
این را در سجود قرآن در شب و گفت ترمذی حدیث حسن صحیح در باقال و بیا بود که در حالت سجده این دعا خواندی
و گفتی اللهم احطط عنی بها وزرا واکتب لی بها اجرا واجعلها لی عندک ذخرا وتقبلها منی کما تقبلت من عبدک داود و در ترمذی
از ابن عباس آورده که مردی بحضرت نبوت صلی الله علیه وآله وسلم آمد و عرض کرد که در خواب دیدم مثل آنکه در پس درختی نماز
میگذاردم و چون سجده کردم درخت نیز در سجده آمد و این دعا بخواند و گفت ابن عباس بخواند آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
آیت سجده را و سجده کرد و بخواند این دعا را که آن مرد در خواب بشنید از درخت نقل کرد قال الترمذی هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من هذا

الوجه و نزد حنفیه سبحان ربی الاعلی که در سجده صلوتیه مسنون ست کفایت ست و میگویند که سجده صلوة افضل ست از سجده تلاوت
و چون این تسبیح در نماز آمده است در اینجا نیز کفایت کند و شک نیست که چون در خصوص این سجده دعائی از پیغمبر خاص ماثور بود
و بصحت رسد خواندن آن اولی و افضل خواهد بود و شمنی گوید که بعض گویند که این دعا بخوانند رب انی ظلمت نفسی فاغفرلی و نزد
بعضے سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا زیرا که در قرآن مجید این را از ساجدان حکایت کرده که نزد تلاوت سجده میکنند و این
میگویند و درین سجده منقول نیست که آن سرور صلی الله علیه و آله و سلم چون سر از سجده برداشتی نیز تکبیر گفتی یا تشهد خوانده
یا سلام دادی و در مذهب حنفیه بعد از رفع نیز تکبیر گویند و هر دو مندوبست نه واجب چنانچه در حالت نماز در هدایه میگوید که مروی از
ابن مسعود رضی همچنین ست و در رساله ابن ابی زید در مذهب امام مالک گفته که در تکبیر حالت رفع از سجده سعت ست یعنی اگر گوید جایز و اگر
نگوید نیز رواست و گفته اگر بگوید احب ست نزد ما و در مذهب امام احمد نیز هر دو روایت ست بعضے از ایشان در حالت رفع راس
تکبیر گویند و بس و بعض بقیاس بر سجده سهو در حالت رفع نیز تکبیر گویند و نزد بعضے از ایشان و نزد شافعی تکبیر احرام نیز آمده
و نزد ما نیست و در عدم تسلیم مالکیه با حنفیه موافق اند و ما ثور از اکابر تابعین نیز همچنین ست و نزد امام احمد و امام شافعی از ندا
مشهوره سلام هست نزد بعضے از ایشان یک سلام و نزد بعض دو سلام اما تشهد نزد هیچکس نبود نه نزد شافعے چنانچه از شرح معلوم شده اختلاف ثالث در کمیت آن که مواضع سجده در قرآن مجید چند ست نزد امام ابو حنیفه چهارده است در آخر
اعراف ۱ و رعد ۲ و نحل ۳ و بنی اسرائیل ۴ و مریم ۵ و اولی حج ۶ و فرقان ۷ و نمل ۸ و الم تنزیل ۹ و ص ۱۰ و حم السجده ۱۱
و النجم ۱۲ و اذا السماء انشقت ۱۳ و اقرأ باسم ربک ۱۴ در هدایه میگوید که همچنین مکتوب شده است در مصحف عثمان رضی و هو المعتمد
و نزد امام شافعی همچنین نزد امام احمد و در روایت مشهوره از وی نیز چهارده است و لیکن بجای سجده ص ثانیه حج ست
و در ص سجده نیست و در روایتی از احمد در هر دو جاست پس عدد سجدات نزد وی باین روایت پانزده باشد و نزد امام مالک
یازده است در ثانیه حج و النجم و انشقاق و اقرأ باسم ربک نزد وے سجده نبود و در تعدد سجده حج احمد و ابو داود و ترمذی
حدیث از عقبه بن عامر روایت کرده اند که گفت گفتم یا رسول الله آیا تفضیل داده شده سوره حج بآنکه در وی دو سجده است
و در روایتی گفتم یا رسول الله آیا دو سجده است در سوره حج فرمود نعم هر که نکند آن دو سجده را گو یا نخواند آن دو آیت را و حنفیه
گویند که اسناد این حدیث قوی نیست چنانچه ترمذی تصریح کرده بدان و گویند که مراد باولی سجده تلاوت ست و بثانیه سجده
صلوة بقرینه اقتران او بر کوع و هر جا که ذکر سجده مقرون بر کوع آمده مراد بدان سجده صلوة بود و در بعض شروح هدایه گفته که
مراد آنست که فضیلت داده شد سوره حج بدو سجده یعنی یکے سجده تلاوت دیگر سجده صلوة اما این توجیه منافات دارد
بروایت دیگر که گفت هر که نکند آن دو سجده را گو یا نخواند آن دو آیت را و در جامع الاصول از موطا آورده که عمر و ابن عمر خواندند
سوره حج را و سجده کردند در وے دو سجده غالباً این اثر نیز نزد حنفیه بصحت نرسیده است و در اینجا حدیث دیگر ست که ابو داود
و ابن ماجه از عبد الله بن عمرو بن العاص آورده اند که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم خوانانید مرا پانزده سجده در قرآن
در سوره حج از آنها دو سجده و این حدیث نیز ضعیف ست و عبد الحق که از اکابر علمای حدیث ست گفته که ابن منین نام مهیم
و دو نون که راوی این حدیث ست از عبد الله بن عمرو صالح احتجاج نیست و ابن قطان گفته است که مجهول است و معلوم نیست
حال وے و کذا قال الشیخ ابن الهمام و اما سجده ص در روایات صحیحه آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سجده کرد در ص و نزد ما
امام ابو حنیفه و مالک و احمد در روایتی همین ست و مشهور روایتین از احمد آنست که وی از عزائم سجود نبود بلکه شکر قبول توبه داود علیه السلام ست

وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز بهمین وجه بروے سجده کرده چنانچه احادیث بدان ناطق اند پس بعبارت اولی سجده
کنند نزد وے در نماز وخارج نماز وبروایت ثانیه سجده کنند خارج نماز وبخاری از عوام ابن حوشب مے آرد که گفت پرسیدم
مجاهد را از سجده ص مجاهد گفت پرسیدم ابن عباس را از کجاست که تو سجده میکنی در ص ودر روایتی آیا سجده کنم در ص پس خواند
ابن عباس این آیت را ومن ذریته داود وسلیمان تا فبهداهم اقتده وگفت که پیغمبر شما صلی الله علیه وآله وسلم مامور است که اقتدا
کند بانبیان یعنی پیغمبران سابق پس چون سجده کرد داود علیه السلام اقتدا بوی لازم باشد وعکرمه از ابن عباس روایت کرده
که گفت سجده ص از عزائم سجود نیست وبتحقیق دیدیم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که سجده کرد در وی رواه البخاری والترمذی
وابوداود ودر روایت نسائی آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سجده کرد در ص وفرمود سجده کرد داود بجهت توبه خود
وسجده میکنیم ما برای شکر قبول توبه وی وابوداود از ابی سعید خدری آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم خواند روزی
بر منبر سوره ص چون بآیت سجده رسید فرود آمد وسجده کرد ومردم نیز با وے سجده کردند روز دیگر بخواند ومردم متهیی سجده شدند
فرمود که این توبه پیغمبرے ست یعنی از عزائم سجود قرآنی نیست ولیکن چون شما متهیی آن شدید بکنید پس از منبر فرود آمد وسجده
کرد وسجده کردیم ما با وے ودر شرح ابن الهمام میگوید که درین احادیث چیزے که منافی وجوب باشد نیست غایت آنچه در و
آنست که سبب سجود در حق داود وسبب در حق ما بیان کرد وبودن سجده برای شکر منافی وجوب نیست تا همه فرائض وواجبات
واجب نیستند مگر از جهت شکر توالی نعم پروردگار تعالی وامام ابوحنیفه در مسند خود از سماک بن حرب از عیاض اشعرے از
ابی موسے روایت کرد که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم سجده کرد در ص وامام احمد از بکر بن عبد الله مزنی از ابی سعید آورده که
گفت دیدم من در خواب که مینویسم سوره ص چون بآیت سجده رسیدم دیدم دوات وقلم وهرچه حاضر بود که افتادند در سجده پس
این قصه خواب را بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم عرض کردم بعد از آن همیشه سجده میکرد در ص پس ازینجا معلوم شد
که در آخر الامر سجده درین سوره بمواظبت کشید چنانچه در سوره دیگر بے ترک واستقرار یافت بعد از آنکه گاهی عزم نمیکرد
بران وظاهر شد که آنچه روایت کرده اند از احادیث بر تقدیر تسلیم دلالت آنها بر عدم وجوب پیش ازین قصه بود استقصے واما
سوره النجم بخاری ومسلم وابوداود از ابن مسعود آورده اند که گفت خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم سوره النجم را وسجده کرد
وی وهرکه با وی بود الا پیرمردی از قریش که گرفت سنگریزه چند یا خاکے رسانید بجبهه خود وگفت بسنده است مرا این قدر
عبد الله بن مسعود گفت دیدم او را که کافر کشته شد ووے یکے از اشقیای قریش بود که بردست آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
کشته شد وبخاری وترمذی از ابن عباس آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سجده کرد در سوره النجم وسجده کردند
با وے مسلمانان ومشرکان وجن وانس واز ابی هریره نیز همچنین آمده وترمذے گفت که حدیث ابن عباس حسن صحیح است
وعمل برین است نزد بعضے از اهل علم ونزد بعض در مفصل سجده نیست وقول مالک بن انس همین است وقول اول اصح است وقول
اکثر از علما نیز همین است واما سوره انشقت بخاری ومسلم از ابوسلمه آورده اند که ابوهریره را دید که اذا السماء انشقت خواند وسجده کرد
وگفت یا اباهریره ندیدم ترا که سجده کردے گفت اگر نه من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم میدیدم که سجده میکرد درین سوره سجده
نمیکردم در وی ودر روایتے دیگر آمده که ابوهریره گذارد نماز عشا را وخواند در وی اذا السماء انشقت وسجده کرد وگفتند این
چه بود گفت سجده کردم من در وی خلف ابوالقاسم صلی الله علیه وآله وسلم پس همیشه سجده میکنم تا آنکه وفات کنم یعنی او را
تا آخر عمر همچنین مسلم وابوداود وترمذے آورده اند که ابوهریره گفت سجده کردیم با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در اذا السماء انشقت

واقرأ باسم ربک و در روایت نسائی آمده که سجده کرد ابوبکر و عمر و کسیکه بهتر ست ازایشان در اذا السماء انشقت واقرأ باسم ربک
وبالجمله در سجده ثانی حج و ص والنجم و انشقت واقرأ اختلاف هست و در ما ورای آن اتفاق و صحیح و مختار در آنها نیز الا در ثانیه حج ثبوت
سجده است ازینجهت گفته مصنف و صحیح شد که در الم تنزیل و در ص و در النجم و در اذا السماء انشقت واقرأ پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
سجده کرده و عمرو بن عاص چنانکه در سنن ابوداؤد آورده گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پانزده سجده در قرآن مرا آموزانید
و بخوانانید سه سجده در مفصل النجم و انشقت واقرأ و دو سجده در سوره حج پس مجموع پانزده باشد لیکن ثانیه حج نزد حنفیه ثابت نشد
چنانکه معلوم شد باقی ماند چهارده و ابوالدرداء گفت انچه ابوداؤد و ترمذی روایت کرده اند با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم سجده کردم
در یازده موضع هیچ ازان در مفصل نبود و آن یازده در اعراف بود و در رعد و نحل و بنی اسرائیل و مریم و حج یک سجده و فرقان و نمل و الم سجده
و ص و حم سجده این حدیث متمسک امام مالک ست و لیکن صح عن ابی هریرة بروایة الجماعة الا الترمذی انه سجد و فی روایة انا سجدنا
مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی اقرأ باسم ربک و فی اذا السماء انشقت و چون اسلام ابوهریره متاخر بود در سنه سبع از هجرت
در غزوه خیبر علما این حدیث را حجت ساختند و حدیث ابن عباس را که ابوداؤد روایت کرده لم یسجد رسول الله سجده نکرد
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فی المفصل منذ تحول ازان باز که گردید و آمد وی صلی الله علیه وآله وسلم الی المدینة از مکه بسوی مدینه
اگرچه پیش از تحول بمدینه در مکه در والنجم سجده کرده بود و این حدیث ابن عباس که نفی سجده در مفصل میکند منافی و معارض ست
قول ابی هریره را که گفت در انشقت واقرأ در مفصل سجده کردم با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و اما این حدیث را اسقاط کردند
ازان جهت که در سند آن یعنی حدیث ابن عباس ضعیف هست ابن عبدالبر که از مشاهیر علمای حدیث ست گوید که این حدیث
منکر ست و عبدالحق که از عظماء این طائفه ست گفته اسناد وی قوی نیست کذا قال الشمنی و نیز ابوهریره مثبت ست زیرا که
وی اثبات سجده میکند در مفصل و او یعنی ابن عباس نافی ست که نفی سجده ازان میکند و خبر مثبت مقدم ست بر خبر نافی چه با مثبت
زیادت علم ست که با نافی نیست نافی خبر از عدم اصل میدهد و در حقیقت اظهار عدم اطلاع خود میکند و مثبت از امر حادث اعلام میکند
و آگاهی میدهد از اطلاع خود بر آن چنانچه در علم اصول فقه مقرر شده است اگر گوئی که شیخ ترجیح حدیث ابی هریره بر حدیث ابن عباس
بان کرد که اسناد حدیث ابن عباس ضعفی دارد و خبر نفی ست و انکه در اثنای کلام گفت که چون اسلام ابوهریره متاخر بود غرض
ازان چیست و حال آنکه جواب بان تمام ست گوئیم که آن اشارت ست بوجهی دیگر برای اسقاط حدیث ابن عباس یعنی
چون اسلام ابی هریره متاخر ست انچه وی روایت کند نیز متاخر باشد ازانچه صحابی متقدم الاسلام روایت کند پس ناسخ بود
مر آنرا اگر گوئی که اگرچه این سخن بعضی از متقدمین گفته اند لیکن مدخول و مردود است با آنکه بعض محققین از متاخران گفته اند
که از تاخر اسلام صحابی تاخر حکم حدیث وی لازم نیاید و موجب نسخ حدیث سابق نگردد چه تواند که این صحابی متاخر الاسلام
حکم سابق را شنیده باشد از صحابی دیگر که متقدم الاسلام ست و ازوی روایت کرده جوابش آنکه این بر تقدیری ست که باشد
که روایت بحکم سماع کند و ابوهریره درینجا روایت برویت و مشاهده خود میکند و میگوید سجدنا مع النبی صلی الله علیه وآله وسلم
فی اذا السماء انشقت واقرأ هذا مانند آنکه ابن عباس میگوید سجده نکرد در مفصل ازان باز که بمدینه آمد یعنی تا آخر عمر حال برین بود
کما هو الظاهر و آنکه حکم سابق بیان میکند یا علی الاجمال خبر میدهد و معنی نسخ آن بود که این حکم سابق بود و بعد ازان نسخ شد و خبر
ابن عباس حکم تابید دارد و حکم موید صالح نسخ نبود پس معارضه میان حدیث ابن عباس و ابوهریره باقی ماند و حقیقت جواب
میان فرق نفی و اثبات بود یا بضعف و قوت اسناد دیگر آنکه گویند که از قول ابن عباس منذ تحول الی المدینة تابید حکم لازم نیاید

بلکه ابتدای این حکم را بیان کرده و از انتهاے آن ساکت ست تامل والله اعلم **فصل** در فضیلت روز جمعه و عبادات پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم دران روز مشهور در جمعه بضم جیم و سکون میم و ضم آن سیوطی گوید و فتح میم نیز آمده و زجاج کسر آن نیز حکایت کرده
و این روز را در جاهلیت عروبه بفتح مهمله و ضم را و باے موحده میخواندند و تسمیه بجمعه بعض گویند از آن جهت ست که اجتماع آفرینش
و تمامی آن درین روز ست پیدایش عالم از روز یکشنبه ابتدا کردند و درین روز مجموع و تمام شد ازین جهت او را جمعه نام کردند و ابن
ذکر کرده ابو حذیفه از ابن عباس و در اسناد او ضعف ست و این خبر دلالت کند بر تعیین ایام و اسماے آن پیش از خلق سموات
و ارض و تعقل آن خالی از اشکال نبود والله اعلم و بعض گویند از آن جهت ست که پیدایش آدم در روے جمع و تمام شد روایت کرد
این قول را احمد و ابن خزیمه از حدیث سلمان و ابن ابی حاتم و احمد از ابی هریره و این قول صحیح ترین اقوال ست و از حدیث
ابی هریره که بیاید معلوم شود که تسمیه بجمعه بجهت اجتماع امور عظام ست در وی که یکی از آنها خلق آدم ست و این انسب ست از
تسمیه بجهت خلق آدم و اجتماع اجزاے او بهم و نیز گویند که کعب بن لوے جمع میکرد درین روز قوم خود را و تذکیر میکرد ایشان را
و امر میکرد به تعظیم حرم و خبر میداد به برآمدن پیغمبر آخر الزمان و ابن حزم گفته که تسمیه بجمعه بجهت اجتماع ناس ست در وی برای نماز
و این اسم اسلامی ست و در جاهلیت نام او عروبه بود نه جمعه و تحقیق آنست که عروبه نام قدیم او ست در جاهلیت و هم اهل جاهلیت
تغییر دادند آنرا بجمعه چنانچه تغییر دادند سائر نامهاے هفته را و نامهای قدیم این بود اول اهون جبار دبار مونس عروبه شیار
و این روز را در زمان جاهلیت نیز شرفے و امتیازے بود و در دور اسلام بفضائل و خصائص که مذکور گردد امتیازے دیگر
یافت عن ابی هریرة روایت کرد مسلم از ابو هریره قال گفت ابو هریره قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم
اضل الله عن الجمعة گمراه گردانید خدای تعالی از روز جمعه یعنی راه ننمود بدریافت او و قبول وی و قبول حکم الهی تعالی بتعبد
در وے من کان قبلنا کسانی را که بودند پیش از ما مراد یهود و نصارے اند که باقی از اهل ملل و کتب سابقه ایشان اند و کان
للیهود و ثابت و مقرر شد مر یهود را یوم السبت روز شنبه و للنصارے یوم الاحد و مر نصارے را روز یکشنبه اختلاف کرده اند
که مراد بگمراه گردانیدن ایشان از روز جمعه چیست بعض گویند فرض گردانید پروردگار تعالی بر ایشان و امر کرد بعبادت درین روز
بعینه و امر کرد باجتماع دران براے عبادت و شکر نعمت پس مخالفت کردند و تمرد ورزیدند و ابا آورده اند و اختیار کردند یهود در بدل آن
شنبه را و تعلل نمودند بآنکه این روز انتهاے آفرینش ست و نصاری روز یکشنبه را که وقت ابتدای آفرینش ست و اکثر برانند
که فرض نگردانید بر ایشان روز جمعه علی التعیین بلکه امر کرد باستخراج و تعیین آن باجتهاد پس اختیار کردند و تعیین نمودند یهود
یوم سبت را و گفتند یوم سبت روز فراغ و قطع عمل ست و خالق تعالی فارغ شد در وی از شغل آفرینش پس خلق را نیز باید که
از شواغل و صنائع اعراض نموده و فارغ شده و ترک همه کارها داده بعبادت وے مشغول باشند و تعیین نمودند و دریافتند
نصاری یوم الاحد را زیرا که وے روزے ست که پروردگار تعالی ابتدای آفرینش از وی نمود پس این روز سزاوار ترست
بتعظیم و شکر نعمت و ایجاب عبادت و آنچه در حدیث بخارے آمده که هذا یومهم فرض علیهم اگرچه بظاهر در معنی اول نماید اما او را نیز
بر هر دو معنی حمل کرده یعنی فرض کرده شد بر ایشان اصابت و دریافت آن روز و تعیین آن باجتهاد بر هر تقدیر روز جمعه
نصیب ایشان نشد فجاء الله بنا پس آورد و پیدا کرد الله تعالی ما مسلمانان را فهدانا پس راه نمود ما را لیوم الجمعة باصابت
جمعه و دریافت آن و توفیق عمل دران این نیز محمول بر هر دو معنی ست یعنی امر کرد این امت را بالعبادت درین روز بنص یا ایها
الذین آمنوا اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة و هدایت نمود دیگر او کرد ایشان را به ابا و تمرد و تعلل یا راه نمود ایشان را بدریافت

و اصابت این روز و تعیین آن بفکر و اجتهاد و گفته‌اند که الله تعالی خلق کرد انسان را برای عبادت و چون خلق او در روز جمعه بود
پس عبادت در وی اولی و انسب باشد و نیز در سائر ایام حق سبحانه پیدا کرد که منتفع شود بدان انسان و در روز جمعه پیدا کرد
ذات او را و شکر بر ذات نعمت وجود اوست و احری بود از شکر بر نعمتهایی که خارج از ذات است و نیز چون در روز جمعه خلق موجودات
اکمال و اتمام یافت و انسان که منتفع بدان گردد در وی مخلوق شد تعیین وی برای عبادت شکر نعمت انسب و اولی و الیق بود
و شاهد بر آنکه تعیین روز جمعه ازین امت باجتهاد بود حدیث عبد الرزاق را آورده‌اند که باسناد صحیح از ابن سیرین روایت کرده
و شیخ ابن حجر در شرح صحیح بخاری آورده که جمعه کردند انصار در مدینه پیش از قدوم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و پیش از
نزول قرآن بدان و گفتند که چون یهود را روزی ست که مجتمع می‌شوند در وی در هر هفته و نصاری را نیز روزی است تا اندران
ما نیز بگردانیم روزی را که مجتمع شویم در وی و ذکر کنیم مولی تعالی را و نماز بگزاریم در وی و بجا آریم وظیفه شکر و عبادت را پس
یوم العروبه را که نام قدیم روز جمعه است برای آن تعیین کردند و پیر اسعد بن زراره که از رؤسای انصار بود و پیش از قدوم حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه بشرف اسلام مشرف شده بود آمدند و وی با ایشان نماز گذارد و اجتماع نمود و بعد از آن قرآن
نازل شد که اذا نودی للصلوة من یوم الجمعة الآیة پس این حدیث دلالت کرد که صحابه روز جمعه را باجتهاد تعیین و اختیار کردند
انتهی بدانکه اقامت اسعد بن زراره جمعه را پیش از قدوم حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه و اجتماع صحابه برای آن صحیح ست
و احمد و ابو داود و ابن ماجه از حدیث کعب بن مالک اخراج کرده که اول کسی که گذارد با ما جمعه را پیش از قدوم رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم در مدینه اسعد بن زراره بود و اکثر برانند که فرضیت جمعه در مدینه در اول قدوم حضرت صلی الله علیه و آله و سلم شده و
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از اقامت سه روز بقبا روز جمعه قصد در آمدن مدینه مطهره کرد و هم در میان راه نماز جمعه
گذارد و برین تقدیر اجتماع صحابه در روز جمعه با اسعد بن زراره باجتهاد صورت اشکالی پیدا نکند و بقول که گویند که فرضیت جمعه در مکه بود
خالی از اشکال نیست شیخ ابن حجر فرماید که دور نیست که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم جمعه را در مکه بوحی دانسته باشد و لیکن بر اقامت
و اجتماع مردم برای آن در مکه قدرت و تمکن نیافته چنانچه نزد دارقطنی حدیثی از ابن عباس نیز درین باب آمده و صحابه از اهل مدینه
آنرا نه شنیده و در نیافته و آنرا باجتهاد خود پیدا کرده و اجتماع نموده و ذکر و عبادت و نماز کرده و لازم نیست که بجمیع خصوصیاتی
که در جمعه وارد است بوده و انتقال در مقصود کافی ست و الله اعلم قوله الخ یعنی آنکه یهود و نصاری تابع و مفضول اند در وقت
عبادت که روز جمعه باشد زیرا که جمعه چون مبدأ دوران انسان و اول ایام آفرینش اوست متعین در وی متبوع و فاضل بود
از متعبد در دو روز دیگر یا مفضول اند در قبول جمعه و عدم ابا از امر الٰهی و اصابت آن بفکر و اجتهاد و بعض گفته‌اند روز جمعه اگرچه
مسبوق ست بسبت و احد که پیش از وست لیکن متصور نیست اجتماع این سه روز بتوالی مگر آنکه جمعه سابق بود کذا ذکره السیوطی
فی شرح البخاری و گفته‌اند که ازین حدیث معلوم میشود که جمعه اول اسبوع ست شرعا و دلالت میکند بران تسمیه اسبوع بجمعه
چنانچه تسمیه کنند یهود اسبوع را السبت و در باب استسقا در حدیث انس تسمیه اسبوع بسبت نیز واقع شده بر اصطلاح یهود بجهت مجاورت
یهود و مجاورت ایشان هم تبع لنا ایشان تابع اند ما را یوم القیامة در روز قیامت در حساب و دخول جنت و رفع درجات چه ثبوت
پیوسته است که انچه این امت را در روز قیامت از بزرگی شان بدهند هیچ کس را نبود و ازینجا فضل ایشان لازم آید بر تمامه امم و
تخصیص یهود و نصاری بجهت آنست که باقی از امم سابقه در زمان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این دو طائفه بودند کذا فی المجمع
و مسلمانان متاخر و پسینانیم من اهل الدنیا یعنی در وجود دینا و شریعت انا و لون مقدم و پیشینانیم بحسب فی مرتبة یوم القیامة

و در روز قیامت و در روایتی السابقون المقضی لهم اجماع امم ما که حکم کرده میشود ایشان را بدخول جنت قبل الخلائق یعنی پیش از تمامه خلق و فضائل و کمالات و رفع تکالیف شاقه که در دنیا این امت را حاصل ست چون ظهور نتائج و ثمرات آن در آخرت ست آنرا داخل تقدم اولیت در روز قیامت داشت و از تاخر در دنیا بهایت وجود شریعت اراده نموده و احتمال دارد که المقضی لهم قبل الخلائق بیان علت اولیت در روز قیامت باشد و آن فضائل و کمالات و رفع تکالیف شاقه را دخل در آخریت از اهل دنیا دارند فافهم و روی عن اوس بن اوس یرفعه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ان من افضل ایامکم یوم الجمعة بدرستی که از جمله فاضلترین روزهای شما روز جمعه است ازین حدیث معلوم شود که افاضل ایام بسیار ست مثل روز عرفه و عیدین و مثال آنها و روز جمعه یکی از جمله آنهاست و اختلاف است علما را در روز جمعه و عرفه که کدام یکی ازین دو افضل ست و بر هر تقدیر جمعه یکی از افاضل ایام ست زیرا که فیه درین روز خلق پیدا کرده شد آدم و فیه و درین روز قبض بمیرانیده شد آدم و فیه النفخة و درین روز نفخهٔ صور که برای بعث و نشور ست و مبدا نشأهٔ ثانیه است و فیه الصعقة و در وی ست صعقه مراد بدان نفخهٔ اولی ست که برای موت و هلاک اهل سموات و ارض باشد و صعقه صوتی هائل را گویند که بمیرد انسان از هول وی و قیامت را دو نفخه است یکی برای اماتت و اهلاک چنانچه فرمود و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض + دیگر برای بعث و احیا که ثم نفخ فیه اخری فاذا هم قیام ینظرون + و جای دیگر فرمود + فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون + و نفخهٔ دیگر بود که بدان هول و ترس در زمینیان و آسمانیان افتد چنانچه فرمود که و یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات و من فی الارض پس مجموع سه نفخه باشد و غالبا آنها که دو نفخه گویند این را مقدمه نفخهٔ اولی دارند یا در بعد از نفخهٔ اولی فزع شود و در منتهای او صعق والله اعلم و بعضی از شراح حدیث گویند که مقصود از ذکر اینها بیان چیزی ست که واقع میشود دران روز از امور عظام و این نیز نوعی از فضیلت است و الا در اصل قبض آدم و قیام ساعت چه فضیلت باشد و جوابش آنکه فضیلت در قبض آدم تقریب اوست بجوار قدس و رحمت و در قیام ساعت قرب زمان دخول جنت و لهذا ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه الصلوة من الرب الجلیل اماتت را و احیا را از نعم الهی شمرد در قول خود والذی یمیتنی ثم یحیین و چون روز جمعه فضیلت دارد فاکثروا علی پس بسیار فرستید بر من من الصلوة از درود فیه درین روز فان صلوتکم زیرا که بدرستی درود شما معروضة علی عرض کرده میشود بر من همیشه خصوصا درین روز شریف و آن موجب سرور و رضای من ست از شما و کدام فضیلت و نعمت بالاتر از رضای من ست مر شما را و ذکر این در بیان خواص جمعه بیاید و غالبا درود فرستادن سوی تعالی بر مصطفی که در حدیث جزای صلوة بر سید کائنات صلی الله علیه و آله وسلم واقع شده است اثر همین رضای آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ست از ایشان و در حقیقت اثر انعکاس اشعهٔ رحمت الهی ست از جوهر مقدس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مصطفی بجهت حصول محاذات و مقابلت مراورا در وقت صلوة اللهم صل وسلم علیه کما تحب و ترضی و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعرض صلوة بروی خبر داد بجهت عدم اطلاع بوسر حیات وی صلی الله علیه و آله وسلم بعد از موت قالوا گفتند صحابه یا رسول الله و کیف تعرض و چگونه عرض کرده شود صلوتنا علیک درود ما بر تو و قد ارمت و حال آنکه بتحقیق مرده و پوسیده شده باشی تو در قبر یعنی بلیت این تفسیر راوی است یعنی ارمت را که درج کرده در حدیث قال گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در جواب و دفع وهم ایشان من زنده ام و مرده نیم همانا که بحکم جریان سنت الهی یک ساعت الم موت را چشیدم دیگر روح مرا بمن باز بخشید و در بدن من در آورد و این مخصوص بمن نیست بلکه این نسبت تمامه انبیا را ثابت ست چنانچه فرمود ان الله بدرستی که خدای عز وجل حرم علی الارض حرام

گردانید برزمین آن تاکل اینکه بخورد و بوسیده گرداند اجساد الانبیا بدنهای پیغمبران را صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین عدم
اکل ارض اجساد را کنایت ست از حیات والا سلامت بدن در زمین بے اعادهٔ روح چه فائده دارد واین مبنی ست بر مسئله
حیات انبیا که بحیات حسے دنیاوی موصوف اند بالاتر از حیات شهدا که این حیات معنوی اخروی ست ودرین مسئله بحکس را از
علمای امت خلاف نیست واین تحقیقے و تفصیلے دارد که در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب که در بیان احوال مدینه مطهره نوشته ایم
مذکور ست و در کتاب مدارج النبوة فے مراتب الفتوة که در بیان سیر شریف تالیف یافته نیز مندرج ست والله اعلم رواه روایت
کرد این حدیث را مذکور را الامام احمد وابن حبان والحاکم وابوداود والنسائی وابن ماجه والدارمے والبیهقے وعن ابی هریرة
یرفعه قال قال رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم خیر یوم بهترین روزے که طلعت فیه الشمس طلوع کرد در وی آفتاب وفی روایة
علیه یوم الجمعة روز جمعه است مقصود از ذکر این صفت تعمیم ایام ست تا هیچ روزے بدر نرود چنانچه در علم عربیت مقرر شده
که ذکر صفتے که از خواص جنس ست مفید تعمیم ست و اشارت با نکه مقصود مطلق جنس ست و جمیع افراد تا احتمال تخصیص را گنجایش
نبود فیه در روز جمعه خلق پیدا کرده شد آدم یعنی تمام و جمع شد خلقت وی در وے وفیه و در روز جمعه ادخل الجنة در آورده شد
آدم در بهشت وفیه اخرج منها و در وے بیرون آورده شد از بهشت فضیلت و امتیاز بیرون آوردن آدم از بهشت باز جهت
بودن او ست از امور عظام یا بجهت آنکه سبب وجود انبیا و اولیا متضمن حکمهاے لا تعد ولا تحصے ست ولا تقوم الساعة
و برپا نمیشود قیامت خواه نفخهٔ اولے باشد یا ثانیه الا فی یوم الجمعة مگر در روز جمعه رواه مسلم والترمذے والنسائی وفی صحیح الحاکم
و مذکور ست در صحیح حاکم سید الایام یوم الجمعة ظاهر مطلق ایام ست و بعض روز عرفه را از ان تخصیص کنند وفی الموطا
و امام مالک روایت کرده در موطا از ابو هریره که گفت بیرون آمد بجانب طور سینا و ملاقات کردم کعب احبار را و مجلس
داشتم با وے پس تحدیث کرد وے مرا از توریت و تحدیث کردم من او را از رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم بود از جمله
انچه تحدیث کردم من این حدیث که گفتم قال رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم خیر یوم طلعت فیه الشمس یوم الجمعة فیه
خلق آدم بهترین روزے که طلوع کرد در وے آفتاب روز جمعه است زیرا که در وے پیدا کرده شد آدم وفیه اهبط و در وے
فرود انداخته شد آدم بر زمین یا خراج کرده شد از بهشت وفیه تیب علیه و در وے قبول کرده شد توبهٔ او وفیه مات و درین
روز مرد آدم وفیه تقوم الساعة و درین روز برپا شود قیامت وما من دابة و نیست هیچ جنبنده بر روی زمین الا وهی مُصِیخة دابه
مصیخة یوم الجمعة استماع کننده و گوش نهنده و مترقب ست در روز جمعه من حین تصبح از هنگام صبح حتے تغرب الشمس تا وقت غروب
آفتاب شفقا از جهت ترسیدن من الساعة از ناگهان آمدن قیامت الا الجن والانس مگر جن وانس گویا که قادر مطلق تعالے
شانه ملهم میگرداند دواب را بقیام ساعت و مستشعر میسازد شان را باهوال آن و کشف میگرداند آنرا برایشان در روز جمعه برای
حکمتے که او سبحانه داند مگر جن وانس که قضیه تکلیف و قاعدهٔ ابتلا اقتضاے ستر و اخفاے غیوب میکند از ایشان و در حقیقت چون
حیوانات دیگر عقلے که در تدبیر معاش و معاد افگنند و شاغل گرداند ایشان را از دریافت آن عالم ندارند حجاب از پیش حقیقت
ایشان برخاسته است و احوال عالم دیگر مکشوف شده و آدمی بجهت گرفتاری عقل و وهم و اشتغال تدبیر معاش و معاد از ان
محجوب و مشغول گشته وجه دیگر برای احساس و ترقب دواب مر قیامت را در روز جمعه آن گفته اند که درین روز از عظائم امور و
جلائل شئون چندان بظهور میرسد که نزدیک ست که زمین بدان متزلزل و متمایل گردد و دواب را از مشاهدهٔ آن ترسے در دلے
پیدا میگردد که مگر قیامت قائم خواهد شد رواه احمد و بیهقے از سعد بن عباده آورده که نیست هیچ ملک مقرب و نه آسمان

سخن همان ست فافهم وعند الشافعی فی المسند و نزد شافعی حدیث آمده است و مسند وی که اتی جبرئیل النبی آمد جبرئیل پیغمبرا
صلی اللہ علیه وآله وسلم بمرآة بیضاء با آئینه سفید فیها نقطة سوداء که دران آئینه نقطه سیاه بود فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی اللہ
علیه وآله وسلم و پرسید از جبرئیل ما هذه چه چیز ست این آئینه سفید و درو سے نقطه سیاه را این همه رمز و اشارت ست فقال
پس گفت جبرئیل هذه الجمعة این آئینه سفید روشن حقیقت و مثال روز جمعه است که از سائر ایام بصفا و نورانیت مخصوص و ممتاز ست
همچنین هر چیز را دران عالم مثالی و حقیقتی ست چنانچه حقیقت و مثال ایمان ظله و مثال علم لبن و مثال موت کبش ست و این
نقطه سیاه مثال ساعتے ست که در روز جمعه است باعتبار امتیاز وے از سائر اجزای روز و امتیاز سیاهی در سفیدی
بیشتر و ظاهر تر بود و لهذا برای کتابت از میان سائر الوان سیاهی را اختیار کرده اند بر سرخی و الوان دیگر و این توجیه در
شرح و تاویل حدیث نیک ست و لیکن در حدیثی که بیاید تصریح ست بآنکه نقطه سیاه مثال روز جمعه است و آن نیز باعتبار
امتیاز و انفراد او خواهد بود از سائر اجزاے زمان پس واجب ست حمل معنی این حدیث نیز بران اذ الاحادیث یشرح بعضها
بعضا و توجیه اول در فهم کاتب حروف در آمده بود و بعد از نظر در حدیث آینده رجوع ازان در ذهن نشسته و بعد ازان
در جامع الجوامع سیوطے نظر کرده و دریافته که حدیثی درین معنی از ابن ابی شیبه بروایت انس آورده که ازوی ظاهر میشود
که آئینه مثال روز جمعه است و نکته سوداء مثال ساعت و لفظش اینست اتانی جبرئیل و فی یده کالمرآة البیضاء فیها کالنکتة
السوداء فقلت یا جبرئیل ما هذه قال هذه الجمعة و بعد از بیان آن سے آرد فقلت یا جبرئیل ما هذه النکتة فیها قال هی الساعة
الحدیث والله اعلم و جابر سے فی بعض طرق الحدیث عرضت علی الایام فعرض علی یوم الجمعة فاذا هی کمرآة بیضاء و اذا فی وسطها
نکتة سوداء فقیل ما هذه قیل الساعة قند بر فضلت بها وامتک تفضیل داده شده تو و مخصوص گردانیده شده تو و امت تو بعید
و اجتماع برای عبادت دران والناس لکم فیها تبع و مردم مر شما را دران جمعه تابع و مفضول اند الیهود والنصارى آن مردم
کراهند یهود و نصارے ولکم فیها خیر و مر شما را در جمعه نیکی بسیار ست از ثواب کل فضل و رحمت الٰهی و استجابت دعا و فیها و
در جمعه ساعة ساعتے و زمانیست که لایوافقها موافق نشود در دنیا بدآن ساعت رائہ من مسلم آنی که بدعوا لغیر دعا کند خدای تعالی
را بخیر یعنی نیکی در دنیا و آخرت الا استجیب له مگر آنکه قبول کرده شود دعای او تمام و دی و گفت جبرئیل نام روز جمعه عندنا یوم المزید
نزد ما یوم المزید ست فقال النبی پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیه وآله وسلم یا جبرئیل و ما یوم المزید چیست وجه تسمیه جمعه بیوم المزید
فقال پس گفت جبرئیل در وجه تسمیه جمعه بیوم المزید ان ربک بدرستی که پروردگار تو اتخذ گرفت و بیاکرد فی الفردوس در فردوس
که اعلی درجات جنت ست در حدیث صحیح آمده است که در بهشت صد درجه است ما بین هر دو درجه مثل ما بین زمین و آسمان ست و فردوس بالا ترین
بهشتها ست از روی درجه چون بهشت طلبید از خدا فردوس طلبید و بیاکرده است حق تعالی در فردوس وادیا افیح وادی کشاده را فیه که
دران وادی کثیب توده ریگ ست من مسک از مشک فاذا کان یوم الجمعة پس چون باشد روز جمعه انزل الله ما شاء من ملائکته نازل
باشد آن قدر که میخواهد من ملائکته از فرشتگان خود و حوله و در گرد آن وادی منابر من نور منبر ها ست از نور علیها بران منبرها مقاعد النبیین
جایهای نشستن پیغمبرانست صلوة الله وسلامه علیهم و حفت و گرد کرده شده است تلک المنابر آن منبرهای نور بمنابر منبرهای دیگر
من ذهب از طلا مکللة آراسته شده است این منابر از طلا بالیاقوت والزبرجد علیها الشهداء والصدیقون برین منابر
شهدا اند که بذل ارواح و اموال در راه خدا کرده اند و صدیقان یعنی مومنان کامل که بتیغ ریاضت و مجاهده قمع و قلع آثار نفس
کرده بمراتب علیه صدق و معرفت رسیده تا بمرتبه نبوت شده اند فجلسوا پس بنشینند شهدا و صدیقان من ورائهم پس

انبیاء علی تلک الکتب بران تنهای مشک فیقول الله پس میگوید خدای عز و جل برای اظهار منت و توطیهٔ مزید رحمت انا ربکم من
پروردگار شمام که تربیت کرده ام شما را بانواع فضل و نعمت و قد صدقتکم وعدی به تحقیق راست کردم با شما وعدهٔ خود را و دادم
آنچه وعده کرده بودم با شما و در آوردم تان را در بهشت برین فاسئلونی پس سوال کنید از من هرچه خواهید اعطکم بدهم شما را
فیقولون پس بگویند ایشان ربنا ای پروردگار ما نسألک سوال میکنیم ترا رضوانک رضای ترا که بهترین مطالب و مقامات
و نعم ست فیقول پس بگوید پروردگار تعالی قد رضیت عنکم به تحقیق راضی شدم از شما و لکم و مر شما راست ما تمنیتم هرچه آرزو کنید شما
ولدی المزید و نزد من ست زیادت در هر چیز چه نعمتهای حق و درجات فضل و رحمت وی بی نهایت و بی اندازه است
اول که در بهشت شان در آورد و ابواب نعمت بر روی ایشان بگشاد رضای وی را طلبیدند که مبادا اعطای این نعم بی رضا
باشد چه هر نعمت که باشد اگر مقرون برضای وی نباشد در معنی نقمت ست اصل رضای مولی ست تعالی و جل و مقرر شد که راضی
بعد از ان هر نعمت که اضافه کند مبارک ست فهم پس اهل بهشت یحبون الجمعة دوست دارند روز جمعه را لما یعطیهم از جهت آنکه
میدهد فیه درین روز ربهم من الخیر پروردگار ایشان از نیکی و مخصوص میگرداند روی باین چنین فضل و کرامت و انچه الت
در هر روز جمعه بود زیرا که چون ایشان دوست دارند جمعه را که در وی باین نعمت مخصوص شدند لابد آرزو دارند که در هر جمعه
همچنین شود و گفت پروردگار تعالی که هرچه آرزو کنید بدهیم از نیجا لازم آید که تا ابد همچنین رود فسبحان من لا احصاء لنعمائه
ولا انتهاء لآلائه سبحانه وهو الیوم الذی و آن روز جمعه روزیست که استوی فیه ربک علی العرش برآمد در وی پروردگار تو
تبارک و تعالی بر عرش یعنی چون خلق سموات و ارض تمام شد پروردگار سبحانه بر عرش برآمد و اجرای احکام و اوامر بر خلق کرد
چنانچه پادشاهان بعد از ترتیب مهام دولت و تشیید ارکان سلطنت بر تخت به نشینند و بر رعایا حکم رانند این ظاهر معنی کلام ست
و مراد نیست چه وی سبحانه از مکان و نشستن منزه است و حقیقت مراد و خلاصهٔ معنی ترکیب آنست که وی تعالی پادشاه است
بر همه غالب و حاکم و آمر ست و معنی مفردات اصلا منظور نیست عرب چون خواهند یکی را وصف بملک و سلطنت کنند گویند
بر تخت نشست اگر چند وی را تختی نبود و نشستی بران نه این عبارت مرکب تمثیل و تصویر معنی ملک و سلطنت ست و همچنین اگر خواهند
یکی را بجود وصف کنند گویند یداه مبسوطتان و دو دست وی فراخ ست اگر چند وی را دست نبود در اصل خلقت یا بریده شده باشد
و گویند نجاد شمشیر وی دراز ست و کنایت از درازی قامت دارند هر چند او را شمشیری نبود و نجاد شمشیر نه قرآن نازل
بر زبان عرب ست و بروش عرب در بیان معنی همچنین ست و فیه خلق آدم و فیه تقوم الساعة و در روز جمعه پیدا کرده شده آدم
و در وی برپا شود قیامت این حدیث را امام شافعی در مسند خود روایت کرده است و ابوبکر بن ابی داؤد طرق آنرا جمع کرده و بنام
متنوع از صحیح و حسن و غیرها مختلف متعدد روایت کرده و فی الجمله بهر طریق که باشد حدیثی عظیم الشان ست صحیح و مشتمل ست
بر فوائد شریفهٔ علمی و عملی و بشارات عظیمه مر مومنان و نماز جمعه حاضر شوندگان را و بر کشف حقائق بسیار از تمثیل جمعه و ساعت و
آیینهٔ موصوفه و تسمیهٔ وی بیوم المزید و کشف مراتب و درجات اهل بهشت و تمثیل آنها بمنابر از نور و ذهب و استوای پروردگار
تعالی و تقدس بر عرش و خلق آدم و قیام ساعت در روز جمعه و از ابوهریره مرویست که از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم
پرسیدند که روز جمعه یعنی این روز مخصوص را که جمعه میگویند سبب تسمیه بجمعه چیست فرمود لان فیها زیرا که در جمعه مجتمع شده
عظائم امور و جلائل شیون که اصل معد و معاد اند یکی آنکه درین روز طبعت طینة ساخته شد طینة ابیک آدم خلقت پدر تو ای
مخاطب که آدم ست یعنی تسویه کرده شد بر صورت مخصوصه بشکل صلصال و طینی از طبع طینت آدم چهل سال فخار در گشته است

الطين المطبوخ بالنار وفيها الصعقة والبعثة وفيها البطشة بطش در لغت اخذ بقوت وعنف ومراد بطشه در حديث شايد در قيامت از آن
چنانكه حق سبحانه فرمود نبطش البطشة الكبرى وذكر آن بعد از صعقه وبعثه براى تاكيد گويند واگر اخذ وبطش الهى بندگان را بعد از بعث وحشر
در روز جزا مراد دارند نيز دور نيست وبعض گفته اند كه مراد بدان اخذ مشركان قريش ست روز بدر وفى آخر ثلث ساعات منها ساعة ودر سه ساعت
اخير اين روز ساعتيست وقتى ست كه من دعا الله فيها استجيب له هر كه هر چه خواهد از خدا ودعا كند دران ساعت قبول كرده شود براى وى آن دعا
رواه الامام احمد اگر گفته شود كه مراد از قول او وفى آخر ثلث ساعات منها ساعة چيست وچرا نگفت در آخر او ساعتيست چه ساعتيكه در آخر
سه ساعت از روز باشد همان ساعت اخير خواهد بود جوابش آنكه مراد آنست كه آن ساعت بعين سه ساعت اخيرست وكلمه فى كه در اينجا واقع
شده است آنرا تجريديه گويند چنانكه اشارت بظرفى كنند كه از آهن ساخته شده است وگويند كه درين ظرف ده مثقال آهن ست حال آنكه
آن ظرف بعين ده مثقال آهن ست چه وى ساخته شده است از آهن كذا قال الطيبى فافهم ودر كتاب صفت بهشت تصنيف
ابى بكر بن ابى الدنيا مرويست باسناد ثابت از روايت حذيفه كه پيغمبر صلى الله عليه وآله وسلم فرمود اتانى آمد مرا جبريل وفى كفه
مرآة ودر دست وى آئينه بود كاحسن المرائى وضوءها همچو بهترين آئينه ها وروشن ترين آنها واذا فى وسطها وناگاه در ميان
آئينه لمعة سوداء لمعه در اصل موضعى از بدن كه بدان آب نرسيده در وضو وغسل وتلميع در اسپ آن را گويند كه در جسد وى
جزوى باشد مخالف رنگ تمام جسد ومراد درينجا نقطه سياه است كه دران آئينه بود چنانچه از حديث سابق معلوم شد حضرت
پيغمبر ميفرمايد صلى الله عليه وآله وسلم فقلت پس گفتم من يا جبريل وما هذه اللمعة التى ارى فيها وچيست اين لمعه كه مى بينم
درين آئينه قال گفت جبريل هذه الجمعة اين لمعه حقيقت ومثال جمعه است چنانچه ظاهر حديث ست يا مراد آنست كه چيست
اين آئينه با اين لمعه چنانچه در حديث سابق بيان كرديم واز حديث ابن ابى شيبه تائيد آن آورديم باز رسول خدا ميگويد
صلى الله عليه وآله وسلم قلت گفتم وما الجمعة چيست وچه صفت دارد قال گفت جبريل يوم من ايام ربك عظيم جمعه روزيست معين ست
ازين روزهاى كه پروردگار تعالى وتقدس پيدا كرده وبس عظيم ست اين روز وساخبرك وسرانجام ست كه خبر دهم ترا اى محمد
بشرفه وفضله فى الدنيا بشرف وفضل اين روز در دنيا شرف شئ باعتبار ذات بود وفضل نسبت بغير وما يرجى فيه لاهله وخبر دهم
بانچه اميد داشته ميشود از ثواب وبركت درين روز مر اهل اين روز را كه در وى بطاعت وعبادت مشغول باشند وباسمه
فى الآخرة وخبر دهم بشرف وفضل او وبنام وى كه در آخرت دارد ازينجا معلوم شود كه آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم صفات
جمعه را وشرف وفضل او را در دنيا وآخرت بوحى دريافت اگر چه اين روز را كه يكى از روزهاى هفته است سيد انست اما اين
صفات ونام او را كه در آخرت دارد از زبان جبريل شنيد واين منافات ندارد بانچه گذشت كه صحابه در مدينه باجتهاد
وقياس بر سبت واحد يهود ونصارى وعبادت ايشان در وى اين روز را براى اجتماع ذكر وعبادت تعيين نمودند همين قدر
دريافتند اما خصوصيت اين صفات وحقائق كه درين حديث مذكورست كجا بود اكنون جبريل شرف وفضل اين روز در دنيا
بيان ميكند وميگويد فاما شرفه وفضله فى الدنيا فان الله عز وجل جمع فيه امر الخلق پس بدرستى كه پروردگار تعالى جمع كرد
درين روز وتمام ساخت كار وبار آفرينش را از خلق سموات وارض وآدم واما ما يرجى فيه لاهله واما بيان آنچه اميد داشته مى شود
از خير وثواب مر اهل جمعه را فان فيه ساعة پس بدرستى آنست كه درين روز ساعتيست كه لا يوافقها در نيابد وموافق نيفتد او را عبد مسلم
او امة مسلمة مرد مسلمان يا زن مسلمه كه همه غلام وداه اى معنى كنيز همه حضرت پروردگار اند يسأل الله فيها خيرا بخواهد آن عبد يا امة از خداى
تعالى دران ساعت نيكى را الا اعطاه مگر آنكه بدهد خداى تعالى آن عبد وامة را آن نيكى واما شرفه وفضله فى الآخرة

و اسمه را باشرت بفضل این روز در آخرت و نام وے که در آخرت دارد بیانش انیست که فان الله تبارک و تعالے اذا صیر
اہل الجنة الی الجنة واہل النار الی النار چون پروردگار تعالے بگرداند و بفرستد اہل بہشت را بسوے بہشت واہل دوزخ را
بدوزخ جرت علیہم ہذہ الایام وہذہ اللیالی میرود و مے گذرد برایشان زمان و منقسم و متعین ست زمان ہمین نوع قسمت و اجزا
و نامہاے آن شب و روز ہمین نامہاے شب و روز ہفتہ دنیاست و باوجود آن لیس فیہا لیل ولا نہار نیست در بہشت شب و روز
متعارف این عالم کہ بسبب طلوع و غروب آفتاب بود و در روایات آمدہ است کہ مثل کافور چیزے ببارد و علامت روز این بود و مشک
بریزد و نشان شب این باشد یا پردہ فرو ہلند شب شود و بردارند روز پیدا آید واللہ اعلم انشاء اللہ تعالے حقیقت حال فردا
ہمانجا معلوم گردد کہ چیست و چگونہ است فاعلم اللہ عزوجل مقدار ذلک وساعاتہ چون روز و شب متعارف در انجا نبود دانا بود
حق تعالے در تعیین روز و شب و ساعات آن عالم مقدار آن را چنانچہ در روزہاے این عالم و ساعات اوست فاذا کان یوم الجمعة
پس چون باشد روز جمعہ حین یخرج اہل الجنة ہنگامیکہ بیرون مے آیند در دنیا اہل جمعہ براى نماز جمعہ اشارت ست بآنکہ این
فضیلت و نعمت کہ مذکور گردد نتیجہ و ثواب نماز جمعہ است کہ در دنیا میکردند نادے اہل الجنة ندا میکند پروردگار تعالے و تقدس
بہشتیان را منادی یا ندا کنندہ باین طریق و باین عبارت یا اہل الجنة اے بہشتیان اخرجوا الی وادی المزید برائید بسوی مقامی کہ
نام وے وادی مزید ست او در وصف وادی المزید میفرماید وادی المزید لا یعلم سعتہ طولہ وعرضہ الا اللہ و وادی مزید ست داد
کہ نمیداند فراخی و درازے و پہناے وے را مگر خداے عزوجل فیہ کثبان المسک دران وادی تلہای ریگ ست از مشک
رؤسہا فی السماء سرہاے آن تلہا از غایت بلندی بآسمان رسیدہ و این کنایت ست از بلندی آن تلہا قال گفت جبرئیل
فیخرج غلمان الانبیاء پس بیرون آرند غلمان جنت کہ خادمان پیغمبران اند بمنابر من نور منبرہای نور را و یخرج غلمان المؤمنین
و بیرون آرند خادمان مومنان بکراسے من یاقوت کرسیہا را از یاقوت فاذا وضعت پس چون نہادہ شود آن منبرہا و کرسیہا
لہم براے پیغمبران و مومنان واخذ القوم مجالسہم و بگیرند قوم یعنے انبیا و مومنان جاہاے نشست خود را بر منابر و کراسے
بعث اللہ بفرستد خداى تعالے علیہم بر ایشان ریحا بادے را کہ تدعے المثیرة خواندہ میشود آن باد باسم مثیرہ بمعنی برانگیزندہ
از ان جہت کہ تثیر مے برانگیزد آن باد ذلک المسک آن مشک را کہ مثل تل ریگ ایستادہ و سر بآسمان کشیدہ است و تدخلہ
دمی در آرد آن مشک را من تحت ثیابہم از زیر جامہاے ایشان و تخرجہ و مے برآرد مشک را فی وجوہہم در رویہاى ایشان
و اشعارہم و در مویہاے ایشان تلک الریح آن باد اعلم داناترست بآنکہ کیف تصنع چہ کار کند بذلک المسک بآن مشک
و چگونہ بکار برد آن را من امراة احدکم از زن یکے از شما لو دفع الیہا اگر سپردہ شدے بآن امراة و حوالہ کردہ شدى بوے
کل طیب علی وجہ الارض ہر خوشبوے کہ بر روے زمین ست یعنے چنانکہ مرد خوشبوے بیحد و بیشمار بزن خود سپردہ و آن زن
داناست بآنکہ چگونہ باید آن خوشبوے را بکار برد و استعمال کند آن باد داناترست از ان زن در افشاندن آن مشک بر بدن
قوم و فرستادن آن بجانب ایشان یعنے حق سبحانہ و تعالے فیوض و برکات خود را کہ تلہاے مشک مثال آنہاست بران وجہ
کہ میخواہد و فضل و رحمت و حکمت وے اقتضا میکند بیفرستد و این باد محکوم و مامور ست درین کار قال گفت جبرئیل و احتمال
دارد کہ ضمیر راجع برسول بود یعنے گفت رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم حکایة عن جبرئیل ثم یوحی اللہ پس وحی میکند
خدا تبارک و تعالے الی حملة عرشہ بسوے فرشتگان کہ بردارندۂ عرش وے اند و آن ہشت فرشتہ اند علیہم السلام و شیخ
در کتاب العظمة مے آرد کہ مسافت از گوش تا بدوش ایشان ہفت ہزار سالہ راہ است پس پروردگار تعالے شانہ حکم

میکنند پا بنیا ضعوه بنهید عرش را این اظهرهم میان پشتهاے ایشان یعنے میان ایشان ولفظ اظهر اقحم وزائد میگویند
چون هر جا که آدمیان مجتمع باشند ودرهم نشینند پشتها بجانب یکدیگر دارند اقحام این لفظ در عبارت عادت شده است وگاه
ظهرانیهم بلفظ تثنیه نیز گویند ونهادن عرش میان ایشان نیز تمثیل وکنایت ست از ظهور جناب عزت وسطوت الٰهی وحضور او
در بارگاه سلطنت چنانکه پادشاه بوکلان خود حکم کند که تخت بنهید تا بران برآیم وحکم رانم وبا خلق خطاب کنم بهمین طریق وقیاس
ولله المثل الاعلے عرش که بر مثال تخت بادشاهی ست بنهید وحضرت رب العزت جل شانه بران برآید وبه بندگان خود خطاب
کند فیکون پس میباشد اول ما یسمعون منه اول کلامے که بشنوند بندگان از درگاه عزت این کلام باشد که الی یا عبادی
بجانب من بیائید ورجوع نمائید اے بندگان من الذین اطاعونے بالغیب آن کسانیکه اطاعت کرده اند مرا در غیب
ولم یرونے وندیده اند مرا وصدقوا برسلے وایمان آورده اند به پیغمبران من وتصدیق کرده اند ایشان را واتبعوا امرے
ومتابعت وفرمان برداری کرده اند امر مرا این تلطف ومهربانی واظهار لطف وکرم ست با ایشان پیش از خطاب مقدمه
وتوطیه است برآنکه حکمی که خواهد فرمود وخطابے که خواهد کرد در غایت فضل واحسان خواهد بود تا بدل وجان بغبت ذوق
وسرور متوجه آن خطاب باشوند پس سیفر باید سلوا سوال کنید وطلبید هرچه خواهید فهذا الیوم المزید پس امروز روز مزید کرم
وانعام ست فیجتمعون پس مجتمع ومتفق میشوند بندگان همه علے کلمة واحدة برین یک سخن که رضینا عنک راضے وخورسند
شدیم ما از تو اے رب کریم واے رحمان دنیا وآخرت فارض عنا پس راضی شو تو از ما که اصل مبتغی ومقصود ما رضای تست
فیرجع الله الیهم پس رجوع میکند خداے تعالی بسوے ایشان وکرر کلام میکند با ایشان بتاکید وتقریر بدعا ومبتغاے ایشان
کرده میگوید ان یا اهل الجنة ای اینکه بهشتیان ظاهر ست که من راضیم از شما انی لولم ارض عنکم که من اگر راضی نمے بودم از شما لم اسکنکم
دارے ساکن نمیگردانیدم شمارا در سراے خود که بهشت ست فسلونے پس چون مشاهده کردید آثار وامارات کرم مرا
سوال کنید از من هرچه خواهید فهذا یوم المزید پس این روز مزید ست فیجتمعون علے کلمة واحدة پس باز اتفاق میکنند
برین یک سخن که ربنا وجهک پروردگارا بنما مارا وجه کریم خود ننظر الیه تا نظر کنیم بسوی او وبچشم سر ببینیم ترا نهایت مقاصد
ونهاے مطالب این ست که بالاتر ازین مطلوبے نیست وبعد ازین محل سوالے نه وقت سوال ارنی انظر الیک
این بود موسے علیه السلام پیش از وقت طلبید لاجرم مجروح زخم لن ترانی شد وچون وقت در رسید بصد تلطف ومهربانی
خود بر سوال آورد وعطا کرد تا معلوم شود که اصل وصول در حصول مسئول مامول وقت ست هر که پیش از وقت طلبد وپیش از
قسمت خواهد محروم باز گردد شعر وسحاب الخیر له سطر + واذا جاء الابان تجے + فیکشف پس دور کند حق سبحانه وتعالے
تلک الحجب آن حجابها را که مانع دیدار بود فیتجلی لهم پس تجلی کند عز وجل مر ایشان را ونماید خود را بے پرده فیغشاهم من نوره پس
بپوشد ایشان را از نور جلال وجمال وے سبحانه تعالی شئ چیزے که لولا انه قضی ان لا یحترقوا اگر نرفتے قضای وتقدیر
برین که نسوزند ایشان وباقی مانند در بهشت که جای فنا وزوال نیست لاحترقوا هر آئینه مے سوختند ومستهلک مے شدند
لما غشاهم من نوره از جهت آنچه بپوشد ودرگیرد ایشان را از نور عظمت وجلال وے سبحانه ثم یقال لهم بعد ازان که
مشرف بدیدار شدند ومنور بنور جمال وے گشتند گفته مے شود مرایشان را ارجعوا الی منازلکم اکنون باز گردید بمنازل خود
این نیز از جمله لطف ومهربانے ست به بندگان چه دائم در درگاه عزت داشتن ومستغرق نور ذات گردانیدن نه طاقت
وتاب ایشان ست بروند وزمانے بحال خود باز آئید وبیاسائید ودر پرده سے صفات کرمانے ومزایای آن نعیم جنت ست

مشاہدہ نمایند و مستحق و مستعد تجلے دیگر شوند مشہود خود در ہر دو صورت یکے ست تفاوت در کیفیت شہود ست فیرجعون الی منازلہم
پس باز آیند بسوے منازل خود و قد اعطے و حال آنکہ بتحقیق داده شده است کل واحد منہم ہر یک از ایشان را در وقت
این تجلی الضعف علے ما کانوا فیہ دو چند و زائد بر آنچہ بودند ایشان دران از حسن و جمال و نور اینست در بہشت چہ آن انوار صفات ست
و این نور ذات فیرجعون الی ازواجہم پس باز مے آیند بر ازواج و زنان خود و قد خفی علیہن و حال آنکہ بتحقیق پوشیده شده است آن
مردان برین زنان و خفین علیہم و پوشیده شده اند این زنان برین مردان یعنی نمی توانند دید یکدیگر را و نموده نمیشوند بیکدیگر مما غشیہم من نور
از جہت آنکہ پوشیده است ایشان را از نور حق و تافتہ است آن نور بر ایشان فاذا رجعوا چون بحال خود باز آیند و زمانی بر آن
بگذرد تراد النور فزود مے نشیند آن نور و سے رود زور و غلبہ و سے حتے یرجعوا الی صورہم التی کانوا علیہا تا آنکہ باز مے آیند
و رجوع میکنند بسوے صورتہاے خود کہ پیش از این بران بودند و یکدیگر را مے بینند و مے شناسند فتقول لہم ازواجہم
پس میگویند مر ایشان را زنان ایشان لقد خرجتم بتحقیق بیرون آمده بودید شما من عندنا از نزد ما علے صورۃ بران صورتے
و ہیاتے کہ داشتید و رجعتم و باز آمدید علے غیرہا بر غیر آن صورت و ہیات یعنے این حسن و جمال بیش ازین خود نداشتید از کجا
آوردید فیقولون پس بگویند این مردان ذلک آن حسن و جمال کہ پیدا شده است ما را و دور است از ادراک و اوہام و افہام
ان اللہ بجہت آنست کہ پروردگار عز و جل تجلے لنا تجلے کرد و نمود خود را برائے ما فنظرنا منہ پس دیدیم ما از ذات مقدس وے
آنچہ دیدنے ست قال گفت رسول خدا صلے اللہ علیہ و آلہ و سلم انہ بدرستی کہ وی تعالی و اللہ سوگند بذات پاک وے ما احاط
بہ خلق احاطہ و ادراک نکرده است و نرسیده است بکنہ ذات وی ہیچ مخلوق و لکنہ لیکن وے جل جلالہ قد اراہم بتحقیق
نموده است ایشان را من عظمتہ و جلالہ چیزے از عظمت و جلال خود ما شاء ان یریہم آنچہ خواست کہ بنماید ایشان را قال گفت
آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ و سلم فذلک قولہ نظرنا منہ پس اینست معنی و مقصود و مراد جبرئیل از قول وے کہ گفتہ است
بطریق حکایت از بندگان نظرنا منہ کہ دلالت دارد بران کہ مرئے و منظور نور عظمت و جلال ست کہ ناشے شده است از ذات وی تعالے
و تقدس نگوئی کہ ازینجا ظاہر شد کہ ذات حق مرئے نیست بلکہ عظمت و جلال وی و آن خود صفات اند و مشاہدہ صفات در دنیا
نیز بود زیرا کہ میگوئیم احاطہ را نفی کرد نہ رویت را و حاصل در دنیا مشاہدہ عظمت و جلال بدل بود نہ بچشم و بالجملہ چیزے بناید
کہ حقیقۃ و عرفا توان گفت کہ وے حق ست و احاطہ و دریافت کنہ آن مرئے دیگر ست و اگر این معنی کسے را در دنیا حاصل بود
فرق آنست کہ بدل بود نہ بچشم مثلاً عقلا میگویند کہ آنچہ مرئے ست از جسم ضوء و شکل و لون ست نہ کنہ حقیقت جسم
و اینہا ہمہ صفات ست و با وجود آن در عرف میگویند جسم را دیدیم و بالجملہ اعتقاد باید کرد کہ مومنان خدا را جل جلالہ در آخرت
ببینند و از کیفیت آن ساکت مانند این قدر بس ست قال گفت جبرئیل علیہ السلام با مصطفے صلے اللہ علیہ و آلہ و سلم فہم یتقلبون
پس بہشتیان میگردند و میغلطند فی مسک الجنۃ در مشک بہشت و وادی او کہ تلہاے مشک در وست فی کل سبعۃ ایام
در ہر ہفتہ و ہر روز جمعہ الضعف علے ما کانوا فیہ دو چند بر آنچہ بودند در وے قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فذلک قولہ
پس آن حصول نعمت دیدار و مضاعف او در ہر جمعہ معنے قول حق تعالی ست کہ فرمود فلا تعلم نفس ما اخفی لہم من قرۃ اعین
جزاء بما کانوا یعملون پس نمیداند ہیچ یکے کہ چہ پنہان داشتہ شده است مر مومنان را در پرده غیب از آنچہ سبب شادی و سرور
ایشان ست از نعیم بہشت و دیدار پروردگار تعالی و تقدس و اینہمہ جزاے اعمال ایشان ست کہ در دنیا کرده اند و در لفظ
و در روایتے مضمون این حدیث باین لفظ آمده است کہ گفت فاذا کان یوم الجمعۃ من ایام الآخرۃ پس چون باشد روز جمعہ

از روزهاے آخرت هبط الرب من عرشه الی کرسیه فرود آید پروردگار تعالی از عرش بسوی کرسی که تحت عرش ست
تاویل هبوط همان خواهد بود که در نزول ربانی در وقت سحر گفته اند ویحف الکرسی وگرد کرده میشود کرسی بمنابر من نور منبرها از نور
فیجلس علیها النبیون پس می نشینند بران منابر نور پیغمبران ویحف المنابر بکراسی من ذهب گرد کرده میشوند آن منابر
بکرسیها از طلا فیجلس علیها الصدیقون والشهداء پس می نشینند بران کرسیهاے طلا صدیقان وشهیدان ویهبط اهل الغرف
فرود مے آیند ساکنان غرفها وبالاخانها که در بهشت اند من غرفهم از غرفهاے خود فیجلسون پس می نشینند اهل غرف علی کثبان
المسک بر تلهاے مشک لایرون نمی بینند ونمی دانند اهل غرف لاهل المنابر والکراسی مر اهل منبرها وکرسیها را فضلا فی المجلس
زیادتی بر خود در مجلس هرچند مقام اهل منابر وکراسے اعلی وارفع ست از پایه اهل غرف که بر تلها نشسته اند با وجود از مقام
ومرتبه خود چنان محظوظ وراضے اند که بر علو مقام دیگران حسرت نمیخورند وحسد نمی برند واین از خواص بهشت ست که با وجود
تفاوت درجات وتباین مقامات همه کس بمقام خود راضی وشاکر باشند وبر فوق خود حسد نبرند وحسرت نخورند وتالم نگردند والا
عذاب لازم آید وبهشت جای عذاب نبود ثم یتبدی لهم ذو الجلال پستر ظاهر ومتجلی میشود بے کم وکیف مر ایشان را خداوند ذو الجلال تعالی
وتقدس فیقول پس بگوید سلونی سوال کنید از من هرچه خواهید فیقولون باجمعهم پس بگویند همه باجتماع واتفاق نسألک الرضا
سوال میکنیم ترا که راضی باشی از ما یا رب ای پروردگار فیشهد لهم علی الرضا پس گواهی دهد خدا تعالی مر ایشان را برضا وتاکید
وتقریر بگوید که من از شما راضی ام ثم یقول پستر بگوید سلونی سوال کنید مرا فیسالونه پس سوال میکنند اورا حتے ینتهی همة کل عبد
تا آنکه بنهایت میرسد حاجت وهمت هر بنده یعنے هر حاجتے که دارد تا آنجا که همت او میرسد میخواهد قال ثم یسعے علیهم پستر سعے
میکنند وقصد میکنند وامداد وافاضه میکنند بر ایشان پروردگار تعالے بما لا عین رأت بنعمتهاے که نه هیچ چشمے آن را دیده
ولا اذن سمعت ونه هیچ گوش وصف آن را شنیده ولا خطر علی قلب بشر خطور نکرده حصول آن یا ماهیت آن بر دل هیچ
بشرے ونه در آمده در خیال وے ومحتمل که باول صورتهاے خوب وبثانے آوازهاے مرغوب وبثالث خاطرهای خوش مراد
دارند ثم یرتفع الجبار پستر بالا میرود پروردگار جبار تعالے وتقدس عن کرسیه از کرسی خود الی عرشه بسوے عرش که
نزول کرده بود ازان بکرسے ویرتفع اهل الغرف وبالا میروند اهل غرفها الی غرفهم بسوے غرفهاے خود که فرود آمده بودند ازان
بر تلهاے مشک وهی وآن غرفها انواع اند در نفاست غرفة من لؤلؤة بیضاء غرفه است از مروارید سفید وصف لؤلؤ بسفیدے ست
برای مدح وبیان نفاست واظهار خوبی ست یا مراد کمال سفیدے وشدت اوست وهمچنین در قول وی او یاقوتة حمراء یا غرفه
از یاقوت سرخ او زمردة خضراء یا غرفه است از زمرد سبز لیس فیها نیست دران غرفها فصم شکستگے ولا وصم ونه هیچ عیب مطردة
فیها انهارها روانست در جنات جوبیهاے وے مستدلیة ودر بعض نسخ متدلیة فیها ثمارها آویزان ست دروے
میوهاے او فیها دروے ازواجها وخدمها ومساکنها قال گفت جبرئیل با حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فاهل الجنة بهشتیان
یتباشرون فی الجنة بیوم الجمعة مستبشر میشوند در بهشت بروز جمعه کما یتباشر اهل الدنیا فی الدنیا بالمطر چنانچه بشارت
مے یابند اهل دنیا در دنیا بباران بامید خیرات وبرکات **فصل** عادت کریم وسنت قویم حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم
آن بود که روز جمعه را قولا وفعلا تعظیم کردے وبانواع تکریم وتشریف مخصوص ومشرف ساختی وبعبادات گوناگون از ذکر ونماز
ودعا وتصدق وغسل وامثال آن معروف گردانیدے چنانچه بیان خواهد شد انشاء الله تعالی وعلما را دو قول ست
در فضیلت روز جمعه وروز عرفه بعضی میگویند روز عرفه افضل ست از جهت ورود احادیث صحیحه در فضل آن وروایتیست از عایشه رضی

که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هیچ روزی نیست بیشتر از روز عرفه که آزاد کرده شوند در وی بندگان از آتش دوزخ و نزدیک میشود پروردگار تعالی از بندگان و مباهات میکند با ملائکه بایشان و گواه میگیرد پروردگار تعالی ملائکه را بر بخشیدن گناهان بندگان و نیز آمده که دیده نمیشود شیطان خوارتر و رانده‌تر و غصه خورنده‌تر در هیچ روزی چنانچه در روز عرفه بجهت نزول رحمت الهی و عفو گناهان بندگان مگر آنچه دیده شد در روز بدر که روز ظهور شوکت اسلام و قوت و عزت اهل آن بود و نیز آمده که افضل الدعاء دعاء یوم عرفة و بعض میگویند روز جمعه افضل است از جهت اطلاق احادیث وارده در فضلیت آن مثل قوله صلی الله علیه وآله وسلم ما طلعت الشمس ولا غربت علی یوم افضل منه و قوله علیه الصلوة والسلام یوم الجمعة سید الایام و اعظمها عند الله و احادیث درین معنی بسیار است با طرق متعدده و نیز وارد شده که در روز جمعه ششصد هزار کس را از آتش دوزخ آزاد گردد و نیز آمده که شب و روز جمعه بیست و چهار ساعت است در هر ساعت ششصد هزار کس آزاد گردد و در بعض احادیث آمده که هیچ کس نبود که درین روز مغفور نگردد و مخفی نماند که قائل افضلیت عرفه تخصیص کنند ایام را در احادیث روز جمعه بغیر روز عرفه و از آنکه در بعض احادیث واقع شده که سید الایام یوم الجمعة و هو اعظم من یوم النحر و الفطر استیناسی باین معنی میتوان یافت بجهت عدم ذکر روز عرفه با وجود قرب مجاورت آن بروز نحر و الله اعلم و بعض گویند که روز عرفه افضل ایام سنه است و روز جمعه افضل ایام اسبوع و در موطا آمده که افضل ایام روز عرفه است که موافق افتاده با روز جمعه و حج درین روز افضل است از هفتاد حج در غیر روز جمعه و درین حدیث محدثین را انقال است و آنکه عامه آن را حج اکبر گویند چیزی نیست و یوم الحج الاکبر که در قرآن مجید واقع شده مراد بدان حج است مطلق در مقابل حج اصغر که نام عمره است و با وجود آن در فضل و شرف حج روز جمعه شبهه نخواهد بود از جهت اجتماع شرف زمان و مکان و حجة الوداع که سرور انبیا کرده صلی الله علیه وآله وسلم نیز در روز جمعه بود و لهذا در حدیث صحیح آمده که چون در عرفات آیه کریمه الیوم اکملت لکم دینکم نازل شد یهود گفتند عجب است از مسلمانان که این روز را روز عید نگرفتند پس عمر بن الخطاب گفت باین عید بود در آن روز دو عید است یعنی عرفه و جمعه و در صلوة صبح روز جمعه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم سوره الم سجده و هل اتی علی الانسان خواندی این حدیث صحیح است که بخاری و مسلم و غیر ایشان آن را روایت کرده اند اما آنکه این فعل از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دائمی بود یا در بعض اوقات تعیین نیست و قد سبق ذکره و گفته اند که مراد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم از خواندن این دو سوره در صبح روز جمعه تذکیر است بود بانچه این دو سوره مشتمل است بران از آفرینش آدم علیه السلام و ذکر معاد و حشر خلائق و احوال ایشان در جنت و نار چنانچه در فصل قرائت در نماز گذشت و بعضی از شراح بجهت اشتمال سوره الم تنزیل بر سجده گمان برده اند که مراد از تخصیص این دو سوره تخصیص روز جمعه بود بسجده و زیادت خضوع و خشوع درین روز که محل ظهور قیامت و قهر و سطوت حضرت عزت است و مصنف این وجه را قبول ندارد و میگوید مراد تخصیص این روز بنود بسجده چنانچه بعض گمان برده اند و اگر گویند که با وجود تذکیر مذکور سجده نیز مقصود است صورتی دارد اما آنکه اگر خواندن این دو سوره مهیا و میسر نشود بعوض آن یعنی سوره الم تنزیل سوره دیگر تا خوانند که مشتمل بر سجده بود یا در رکعت اولی اقتصار باول سوره الم تنزیل کنند تا آیت سجده و این است مراد لقول وی که گفت اقتصار بسجده کنند از سوره سجده و در رکعت دوم القیه این سوره خوانند منافات دارد بان و دلالت کند که مقصود مجرد محافظت بر سجده است نه تذکیر و از نجهت میگوید که این مجموع ناشی است از عدم اطلاع بر سر خواندن این دو سوره درین روز و تا آنکه تعیین این سر درین عمل منقول و منصوص است از سلف که فهم ایشان بقرائن معتبر است و نیز حمل باین معنی انسب و اقرب است از آنچه آن بعض گمان برده با وجود ارتکاب قرائت بعض سوره و بالجمله قرائت این دو سوره در نماز صبح از خواص روز جمعه است

پس خاصیت اول از خواص جمعه اینست خاصیت دوم آنکه مستحب است که درین روز و شب صلوة بر حضرت رسالت صلی الله
علیه وآله وسلم بیشتر فرستند صلوة بران حضرت صلی الله علیه وآله وسلم همیشه مستحب و مستحسن و مقرب ترین اعمال است بعد از فرائض
ولیکن در شب و روز جمعه امر بتکثیر آن واقع شده و در حدیث صحیح است اکثروا من الصلوة علی یوم الجمعة ولیلة الجمعة وفی بعض الطرق
اکثروا الصلوة علی فی اللیلة الزهراء والیوم الازهر لیلة الجمعة ویوم الجمعة رواه الطبرانی فی الاوسط عن ابی هریرة واکثروا الصلوة
علی فی یوم الجمعة فانه لیس یصلی علی احد یوم الجمعة الا عرضت علی صلوته رواه الحاکم فی المستدرک والبیهقی فی شعب الایمان
عن ابی مسعود الانصاری اذا کان یوم الجمعة ولیلة الجمعة فاکثروا الصلوة علی رواه الشافعی فی المعرفة واحادیث درین باب بسیار است و
صلوة درین شب و روز عرض کرده میشود بران حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اگرچه صلوة امت بروی صلی الله علیه وآله وسلم همیشه
معروض است وحق سبحانه وتعالی ملائکه سیاحین آفریده که صلوة و سلام امت را در انجناب میرسانند ولیکن درین شب
و روز البته بمقام وصول و قبول میرسد و بیان فضائل صلوات بران حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و احوال و اوقات و
صیغهای آن بابی علاحده است که کتابهای مستقل میطلبد و در کتب علما بتفصیل مذکور است و ما نیز جمله ازان در آخر کتاب جذب القلوب
ذکر کرده ایم رجاء للقبول و علیحده نیز رساله جدا نیز معمول و منقول گشته است و خاصیت سوم نماز جمعه است که آن اعظم فرائض
اسلام است بلکه اعظم فروض نماز است و از میان نمازها اعظم نماز جمعه است اگرچه در بعض احادیث واقع شده که هیچ صلوتی فاضلتر از
صلوة فجر روز جمعه نیست هر که شاهد شود آنرا مغفور بود این وجهی دیگر و خاصیتی دیگر است مر جمعه را غالبا به نسبت نماز روز دیگر
اما بحسب ظهور عظمت دین و شعار اسلام و اجتماع مسلمین این نماز عظیمتر و موکدتر است و مسلم از ابن مسعود آورده که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم فرمود مر قومی را که تخلف کنند از جمعه بتحقیق قصد کردم که امر کنم مردی را که نماز گذارد با مردم پس بسوزم مردمانی را
که تخلف کنند از جمعه خانهای ایشان را و گفته اند که هر کرا فوت شود جمعه بغیر عذر باید که تصدق کند بدیناری یا نصف دینار یا درهم
یا نصف درهم یا صاع حنطه یا نصف صاع حنطه و هر که در گذاردن آن تهاون کند بر دل وی ختم نهاده شود و ابوداود و ترمذی
و نسائی و ابن ماجه و دارمی از ابو جعد ضمری و مالک از صفوان بن سلیم و احمد از ابی قتاده آورده که هر که ترک کند سه جمعه از جهت
تهاون بجمعه مهر نهد خدا تعالی بر دل وی و ابن خزیمه و ابن حبان در صحیحین خود این حدیث را تخریج کرده و در روایتی
آورده بری شود خدای تعالی از وی و شافعی از ابن عباس آورده که هر که ترک کند جمعه را بی ضرورت نوشته شود
از جمله منافقان در کتابی که محو کرده نشود و تبدیل نیابد و در بعض روایات ثلثا زیاده کرده شده و از ابن عباس آمده که گفت که
هر که ترک کند جمعه را پیاپی بتحقیق انداخت اسلام را پس پشت خود و قدر کسان بحضرت کبریا در روز مزید که ذکر آن سابقا گذشت
بحسب قرب ایشان بود با امام در روز جمعه و درجات ایشان بحسب سعی و مبادرت بود بآن چنانچه از سیاق احادیث لائح
میگردد خاصیت چهارم استحباب بلکه سنیت غسل است دران روز چنانچه مذهب امام ابوحنیفه و شافعی است و مختار در مذهب احمد نیز
استحباب است و بروایتی وجوب و لیکن شرط صحت نماز نیست نزد وی نیز و پیش جمعی وجوب چنانچه مذهب مالک و بعض
از حنابله است دلیل قائلین بوجوب ورود صیغه امر است چنانکه بخاری و مسلم و ترمذی و موطا و نسائی از ابن عمر آورده اند که
گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم من جاء منکم یوم الجمعة فلیغتسل و در موطا از ابن السباق آورده که آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم در جمعه از جمعها فرمود که ای گروه مسلمانان این روزیست که حق تعالی او را عید ساخته پس غسل کنید و هر که باشد
نزد وی طیب زیان نکند اگر مساس کند از وی و بر شما باد مسواک کردن و صریح لفظ وجوب نیز آمده چنانچه روایت کرده اند

اصحاب کتب ستة الا ترمذی از ابی سعید که گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم غسل جمعه واجبست بر هر بالغ و در
روایتی بر هر مسلم و مسواک و مساس طیب اگر بیابد و گفت عمرو اما غسل گواهی میدهم که وی واجبست واما مسواک وطیب
والله اعلم واجبست یا نه لیکن اینچنین آمده در حدیث کذا فی صحیح البخاری و در موطا از ابی هریره آورده که غسل جمعه واجبست
بر هر مسلمان مثل غسل جنابت و نیز از ابی هریره آمده که پیغمبر خدا فرمود صلی الله علیه وآله وسلم حق ست بر هر مسلمان که غسل کند
در هر هفته و از حفصه رضی الله عنها آمده که گفت لازم ست بر هر مسلمان رفتن بجمعه و لازم ست بر هر رونده بجمعه غسل و ترمذی گفته که درین باب
از ابن عمر و ابی سعید و جابر و براء و عائشه و ابی الدرداء نیز آمده و حدیث ابن عمر حسن و صحیح ست لیکن آنهائی که قائلند باستحباب
غسل گویند که همچنانکه احادیث ظاهر در وجوب غسل جمعه ورود یافته احادیث دیگر در جواز اکتفا بوضوء نیز واقع شده چنانکه ترمذی
و ابوداود و نسائی از سمرة بن جندب آورده و زرکشی گفته رواه الخمسة الا ابن ماجه که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هر که
وضو کرد روز جمعه خوب کرد و نیک ست و هر که غسل کند پس غسل افضل ست گفت ترمذی که درین باب از ابی هریره و عائشه و انس رضی الله عنهم نیز
آمده و گفت حدیث سمره حسن ست و عمل برین ست نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و آنهائیکه بعد از ایشان اند
اختیار کرده اند غسل را روز جمعه و وضو را نیز کافی دانند انتهی و نیز بخاری و مسلم و موطا و ابوداود و ترمذی از ابن عمر و ابی هریره
آورده اند که عمر بن الخطاب رضی الله عنه خطبه میخواند در روز جمعه که ناگاه درآمد مردی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که از
مهاجرین اولین بود و در روایت ابوهریره آمده که درآمد عثمان بن عفان پس ندا داد او را عمر و گفت این چه وقت آمدن ست
عثمان گفت مشغول داشته شدم امروز بکاری و بخانه نرفتم تا ناگاه ندای جمعه شنیدم و هم ازین راه بمسجد درآمدم و هیچ توقف نکردم
مگر برای وضو پس گفت عمر الوضوء ایضا یعنی این اکتفا بوضو کردن نیز تقصیری دیگرست و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله
وسلم امر کرد بغسل و تو وضو کردی از ینجا معلوم گردد که صیغه امر و لفظ وجوب که در احادیث واقع شده است برای ندب و
استحباب ست نه وجوب الا عثمان چون اکتفا میکرد بوضو و عمر چرا تقریر میکرد او را و ایراد و همچنین صحابه دیگر پس گویا این اجماع
شد بر جواز وضو و احادیث دیگر نیز درین باب آمده و امام محمد در موطا گفته که غسل روز جمعه افضل ست نه واجب و روی آثار کثیره آورده
پس در هر جائیکه فرمود غسل جمعه واجبست محمول بر تاکید و مبالغه بود چنانکه یکی در استمالت خاطر دیگری مبالغه کند و گوید
حق تو واجبست بر من جمعا بین الادلة و اقتران آن بمسواک و طیب نیز قرینه است بران چه آنها باتفاق واجب نیست
و بالجمله قوم را در اثبات استحباب و سنیت غسل جمعه سه طریق ست یکی ادعای نسخ وجوب که سابقا واجب بود بدلائلی که دلالت
دارند بران پس ازان مستحب گشت بدلائل داله بران و لیکن ادعای نسخ بمجرد احتمال بی علم بتاریخ درست نبود دوم انتهای
حکم بانتهای علت آن چنانچه از حدیث ابی داود که از عکرمه از ابن عباس آورده معلوم میگردد که مردم در اول حال فقیر
و صوف پوش و محنت کش بودند و مسجد تنگ و پست بود در روزهای گرم عرق میکردند و بوهای ناخوش می آمد و ایذا میکشیدند
پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم امر کرد باغتسال و تنظیف بدن و تطییب آن حتی الامکان پس چون وسعتی در حال
پیدا آمد و لبس صوف برافتاد و از محنت و مشقت کشیدن فارغ و آسوده گشتند و مسجد وسیع و بلند شد و از ایذا کشیدن خلاص
یافتند حکم بوجوب مرتفع گشت و انتهای حکم بانتهای علت در شرع آمده است چنانکه ارتفاع سهم مؤلفة القلوب از غنائم ازین
نیز ازان قبیل باشد سوم حمل امر بر ندب و وجوب بر ثبوت بقرینه دلائلی که دلالت بران دارند جمعا بین الدلائل و این مسلک
درست تر و مستقیم تر ست کما لا یخفی و مصنف در تائید مذهب وجوب غسل جمعه و الزام بر قائلین بعدم وجوب میگوید که دلیل

وجوب آن قویست از دلیل وجوب وتر چنانچه مذهب حنفیه است و آن دلیل وجوب وضو از مس نساء چنانچه مذهب شافعی ست و همچنین است از دلیل
وجوب وضو از قهقهه و وضو از رعاف و حجامت و قی بمذهب حنفی و وجوب صلوٰة بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در تشهد اخیر بمذهب شافعی
یعنی غایت کار درین امور ورود صیغه امر و لفظ وجوب و مواظبت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم با معارضه دلائل دیگر با نظر در مذهب ذا
واین خود همه در ماده وجوب غسل جمعه پیدا است پس چه شد که آنها را واجب داشتند و این را و بدانچه تقریر کرده شد شاید که جواب این سخن
صورتی پذیرفته باشد والله اعلم خاصیت پنجم فضیلت بوی خوش بکار داشتن واگرچه تطیب در جمیع ایام فاضل و مستحسن است لیکن درین روز
افضل و احسن است از تطیب در سائر ایام خاصیت ششم مسواک کردن چه مسواک نیز اگرچه مؤکد است در سائر ایام ولیکن درین روز افضل و
مرجح است بر سائر ایام خاصیت هفتم تبکیر از برای نماز جمعه تبکیر بتقدیم با بر کاف در اصل لغت در وقت بامداد آمدن و بمعنی
مبادرت کردن بچیزی در هر وقت که باشد نیز آید کذا فی القاموس و تبکیر از برای جمعه بهمین معنی است کرمانی در شرح صحیح بخاری
در تفسیر قول انس کنا نبکر بالجمعة ونقیل بعد الجمعة میگوید یعنی مبادرت میکردیم بنماز جمعه پیش از قیلوله و گفته تبکیر کار کردن بود
در اول وقت و در نهایه جزری میگوید بکر و ابکر ای اتی الصلوٰة اول وقتها و هر که اسراع بچیزی کرد تبکیر کرد بوی و اول
هر چیزی را باکوره آن چیز گویند چنانچه نوباوه را باکوره خوانند و در حدیث آمده است لا تزال امتی علی سنتی ما بکروا بصلوٰة المغرب
و نیز آمده بکروا بالصلوٰة فی یوم الغیم پس حقیقة مراد از تبکیر جمعه مبادرت و مسارعت بدان بود و آنرا مراتب متفاوت است
واگر آن در اول روز بود لابد اکمل و افضل باشد و در صحیح بخاری از ابی هریره آورده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
هر که غسل کرد روز جمعه غسل جنابت پس رفت یعنی بنماز جمعه گویا که قربان کرد بدنه را یعنی شتر را و هر که رفت در ساعت ثانیه
گویا قربان کرد گاوی را و هر که رفت در ساعت ثالثه گویا قربان کرد گوسفندی را و هر که رفت در ساعت رابعه گویا قربان
کرد یعنی تصدق نمود دجاجه را و هر که رفت در ساعت خامسه گویا تصدق کرد بیضه را چون بر آمد امام برای خطبه حاضر میشوند
ملائکه برای استماع ذکر و تفصیلش آنست که در حدیثی دیگر آمده است که می ایستند ملائکه روز جمعه بر در مسجد و می نویسند مردم را
الاول فالاول تا وقتیکه امام بخطبه بر آید بعد از آن می پیچند صحف را و حاضر میشوند برای استماع خطبه و در حدیثی آمده است
که ملائکه دعا میکنند مر فلان را و میگویند خداوندا اگر گمراه است هدایتش کن و اگر فقیر است غنی گردان و اگر بیمار است عافیت ده
ولیکن درینجا اشکال کرده اند که گفته اند ازین حدیث لازم آید که اقامت جمعه پس از زوال بود چه تمام روز دوازده ساعت است
و از ینجا معلوم میشود که بعد از خروج ساعت خامسه در اول ساعت سادسه امام بخطبه بر آید و بیشک آن پیش از وقت زوال
خواهد بود و نیز نهار شتا و صیف تفاوتی دارد اول در قصر تا به ده ساعت رسد و ثانی تا چهارده پس خمس ساعت از نهار شتا پیشتر بود
از خمس ساعت نهار صیف جواب الاول آنکه درین حدیث ذکر سبحه از اول نهار نیست پس تواند که ساعت اولی برای شنید ادا
ساختگی غسل وغیره رفته باشد و مبدأ مجی از آخر ساعت اولی و اول ساعت ثانیه بود باین تقدیر آخر خامسه اول زوال بود و از ثانی
آنکه مراد بساعات اینجا مقداری از زمانست که مختلف نشود عدد آن بطول و قصر نهار پس نهار دوازده ساعت است بر هر تقدیر در صیف
و هم در شتا لیکن مقدار آن زیادت و نقصان می پذیرد و دلیل نیز همچنین است و این را ساعات آفاقیه گویند و آنرا اعتدالیه نزد
اهل حساب معوجه و مستقیمه نامند و بعض گفته اند که احتمال دارد که راوی ذکر ساعت سادسه کرده باشد و به تحقیق آمده است
در بعض روایات زیادت بط میان کبش و دجاجه و برین تقدیر خروج امام نزد انتهای ساعت سادسه باشد و انیمه کلام بر تقدیری بود
که مراد ساعات نجومی بود و اگر مراد تفاوت درجات و مراتب تقدم و تاخر بود در ادای آمدن بجمعه پس هیچ اشکال لازم نیاید

آن از پنج درجه بلند یا شش یا زیاده یا کم و آنام نزد ایشان ساعت اولی از طلوع فجر تا طلوع آفتاب تقدیر کرده و ثانیه تا ارتفاع و ثالثه
تا انبساط و رابعه تا سوختن پای از گرمی زمین و خامسه تا زوال و در بعض روایات بجای تکبیر تهجیر نیز واقع شده و ظاهرش در
سیر وقت هاجره است که نصف روز بود و بعض گویند که تهجیر اینجا مشتق از هجر بکسر ها و تشدید جیم است بمعنی ملازمت ذکر شئ که در معنی
مبادرت و مسارعت بود یا اشتقاق آن از هجر بمعنی ترک منزل است یعنی منزل را تا وقت جمعه مهجور و متروک گردانند کنایت است
از آمدن بجمعه از اول روز و گفته اند که هاجره سیر در وقت حر است خواه در اول وقت زوال بود یا بعد وی و بعض استعمال تهجیر در
اول نهار نیز ادعا کرده اند و در مسجد نبوی صلی الله علیه و آله وسلم سجادات از وقت اشراق بگسترانند و مواضع منبر که بخصوصیت
و فضلیت ممتاز اند گرد آرند و لیکن گفته اند این سجادات گسترانیدن و جای را از مردم منع کردن بی آنکه خود بروند و بنشینند
و مشغول شوند چیزی نیست بلکه نزدیک است که ممنوع و منهی باشند و بالجمله مبادرت و مسارعت برای نماز جمعه از ابتدای طلوع فجر است
و نهایت تا خروج امام بخطبه و عادت سلف دران مختلف بود و لکل درجات مما عملوا والله اعلم خاصیت هشتم اشتغال بصلوة و
ذکر و قراءت تا آن زمان که امام بخطبه برآید و چون فضلیت تبکیر ثابت شد لابد آن خیر برای اشتغال باین امر خواهد بود خاصیت
نهم خاموش شدن برای خطبه بطریق وجوب پیش بیشتر علما و امام ابوحنیفه از ایشان است و پیش بعض بطریق استحباب و
امام شافعی از ایشان است و در مواهب اللدنیه میگوید که از شافعی دو قول است و از احمد نیز دو روایت است وی گوید که ابن
عبد البر اجماع نقل کرده بر وجوب انصات مگر از قلیل از تابعین و این سخن غریب است انتهی و در حدیث صحیح آمده است از ابی هریره
که حضرت پیغمبر فرمود صلی الله علیه و آله وسلم هرگاه بگوئی مر صاحب خود را در روز جمعه در حالیکه امام خطبه میخواند خاموش باش پس بتحقیق
لغو گفت یعنی اگر خواهد دیگری را امر کند بسکوت باید که باشارت کند و الا همان لازم آید که از آن منع میکرد و این عین لغو در کلام بود و
چون از امر معروف که اعلی و افضل است از سنت تحیت المسجد منع کرد منع از آنها بطریق اولی بود کذا فی شرح ابن الهمام و ذکر انصات
در وقت خطبه و احادیث وارده در وی در کلام مصنف نیز در فصل خطبه نبویه بیاید و گفت ترمذی درین باب حدیث از ابن
اوفی و جابر نیز آمده و حدیث ابی هریره حسن صحیح است و عمل بر وی است نزد اهل علم که مکروه داشته اند تکلم در وقت خطبه و اختلاف کرده اند
در رد سلام و تشمیت عاطس بعض مکروه دارند و بعض رخصت کنند انتهی و مذهب امام ابوحنیفه آنست که از وقت بیرون آمدن
امام برای خطبه تا شروع وی در صلوة نماز و کلام هر دو حرام است و اگر در نماز بود و امام در خطبه شروع کرد قطع گرداند نماز را بر خود
بر دو رکعت و نزد صاحبین بعد از خروج پیش از شروع در خطبه و بعد از نزول از منبر پیش از تکبیر اگر کلام کنند باکی نیست اگرچه کراهت است
از جهت اخلال بغرض استماع بود و نیست درین دو وقت استماع و در جامع ترمذی در تکلم بعد از نزول امام حدیثی هم آورده است
بخلاف نماز که امتداد وی دارد شاید که قطع آن نزد شروع خطبه ممکن نبود بخلاف کلام که قطع آن میتوان کرد و دلیل امام ابوحنیفه
حدیثی است که از وقت خروج امام حکم بحرمت صلوة و کلام کند و نیز گاهی بحکم طبیعت قطع کلام نیز میسر نگردد و امام مالک در موطا آورده
که اذا خرج الامام فلا صلوة ولا کلام و شیخ ابن الهمام میگوید که در رفع این حدیث غرابت است و معروف آنست که این کلام زهری است
و میگوید که ابن ابی شیبه در مصنف خود از علی و ابن عباس و ابن عمر رضی الله عنهم آورده که ایشان مکروه میداشتند صلوة را و کلام را بعد از
خروج امام و قول صحابی حجت است و واجب است تقلید وی نزد ما انتهی و گفته اند که مراد بنماز نماز نافله است والا قضای فائته
در وقت خطبه درست بود بکراهت و نیز اختلاف است که آنکه دور نشسته و خطبه نمیشنود سکوت کند یا نه مختار سکوت است و بعضی
از متاخرین گفته اند که دور نشستن در وقت خطب مشغول بودن بذکر و تسبیح در وقت ذکر صفات ظلمه بهتر بود و در شرح ابن الهمام گفته

که حرام ست در وقت خطبه کلام اگرچه امر بمعروف باشد یا تسبیح و تهلیل و حرام ست اکل و شرب و کتابت و مکروه است تشمیت عاطس
و رد سلام و بروایتی از ابی یوسف مکروه نیست زیرا که فرض ست و جوابش آنکه فرض ست اگر در سلام اذن باشد و از جهت آنکه رد
سلام ممکن ست در هر وقت بخلاف سماع خطبه و درود فرستد در دل تا شاغل سماع خطبه نشود و هو الصواب و حمد برای عطسه نیز
در دل گوید و در رد منکر اشارت بچشم و دست مکروه نبود و هو الصحیح و در نظر در کتاب و اصلاح آن بقلم روایتی از ابو یوسف آمده انتهی
و نزد شافعی و احمد و اسحق و محدثین رکعتین تحیت المسجد واجب بود اگرچه در خطبه آید ولیکن باید که ایجاز کند و در ازان نزد و مستند
ایشان حدیث جابر ست که در صحیحین بطرق متعدده آمده که مردی که نام او سلیک غطفانی ست در مسجد در آمد و بنشست و آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم در خطبه جمعه بود پس بآن مرد فرمود برخیز و دو رکعت بگذار و ایجاز کن دران و نزد حنفیه چون تحیت المسجد
هرگز واجب نیست در وقت خطبه نیز نبود و بحکم حدیث منع نماز در وقت خطبه اگر بگذارند مکروه باشد و مذهب مالک و سفیان ثوری
و جمهور صحابه و تابعین نیز همین ست کذا قال النووی و فرمودن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم شاید که پیش از ورود منع بود
یا مخصوص بهان مرد باشد که در آمده والله اعلم و شیخ ابن الهمام گفته که شاید آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم قطع کرده باشد خطبه
تا آنکه فارغ شد آن مرد از نماز و گفته که واقع همچنین ست چنانکه دارقطنی در سنن از حدیث انس آورده که مردی در آمد در مسجد و رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم خطبه میخواند پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مر او را که بگذارد دو رکعت و امساک کرد از خطبه
و این حدیث مرسلا و موصولا روایت کرده شده است و مرسل نزد ما حجت ست خصوصا که مرفوع نیز آمده و خالی ست از معارض
چه غیر وی ساکت ست از قطع خطبه و امساک از آن و این زیادت ست و زیادت ثقه مقبول ست انتهی و در تکمله مشکوة
نیز این حدیث از دارقطنی از محمد بن قیس آورده است و بعضی گویند که امر بنماز مر آن مرد را بجهت آن بود که وی جامه نداشت
و مفلس بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم میخواست که از مردم احسانی نسبت بوی بوجود آید پس بفرمود که میان
جمع برخیزد و نماز کند تا او را ببینند و بر حال وی مطلع شوند و احسانی بکنند چنانچه همچنین بوجود آمد و جامه بوی دادند و این
وجه خالی از بعدی نیست و نیز در حدیث دیگر بطریق عموم آمده که هر که در وقت خطبه بمسجد در آید دو رکعت نماز بکند و تجوز
کند دران ولیکن این منافات ندارد که مراد آن باشد که بگذارد تا سکوت خطیب بجهت ثبوت آن در سنت چنانچه معلوم شد
از حدیث دارقطنی و بعضی گفته اند که این صلوة که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آن مرد را امر بگذاردن آن کرده نماز صبح بود که
از وی فوت شده بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آنرا بکشف یا بوحی دریافت و کلام درین باب بغایت طویل ست
و در فتح الباری بتفصیل ذکر کرده و نقل آن از تحمل وقت بیرون بود فلیطالب ثمه خاصیت دهم سورة الکهف درین روز خواندن
چنانچه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرموده من قرأ سورة الکهف فی یوم الجمعة کسیکه بخواند سوره کهف را در روز جمعه سطع له نور روشن شود
برای او نوری من تحت قدمه زیر قدم او الی عنان السماء تا بلندی آسمان یضیء به یوم القیامة روشن شود آن مرد بان نور
که ساطع گردد در روز قیامت و غفر له ما بین الجمعتین و آمرزیده شود مر آن مرد را هر گناه صغیره که واقع شود از وی میان دو جمعه
سیوطی این حدیث در جمع الجوامع از ابن مردویه از ابن عمر آورده و نیز از حاکم در مستدرک و از بیهقی در شعب الایمان آورده
من قرأ سورة الکهف اضاء له من النور ما بین الجمعتین و در روایتی دیگر از بیهقی اضاء له من النور ما بینه و بین البیت العتیق و احادیث
در فضل سوره کهف و قرائت آن در روز و شب جمعه بطرق متعدده آمده خاصیت یازدهم آنکه نماز نافله در وقت استوا روز جمعه
مکروه نیست چنانکه در سایر ایام مکروه ست و تقیید بنماز نافله اشارت ست بآنکه نماز فریضه که قضا شده باشد فائته باشد جائز ست

در سائر ایام نزد شافعی و هر که موافق اوست و تمسک کرده است بحدیث متفق علیه من نام عن صلوة او نسیها فلیصلها اذا ذکرها
چه ازین حدیث معلوم شود که وقت قضاے فوایت وقت یاد آمدن اوست هر وقتے که یاد آید اگرچه در وقت استوا و طلوع
و غروب باشد و نزد امام ابوحنیفه فرض و نفل هر دو درین اوقات حرام اند و دلیل ایشان حدیث عقبه بن عامر است که مسلم
و بسیارے از ائمه حدیث روایت کرده که آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم نهی کرد از نماز گذاردن درین اوقات و نماز عام
شامل فرض و نفل و تحقیق آنست که این هر دو حدیث عام اند شافعی تخصیص میکند حدیث عقبه را بحدیث قضای فوائت
و ابوحنیفه حدیث قضا را بحدیث عقبه و لیکن حدیث عقبه محرم است و چون مبیح و محرم جمع شوند ترجیح محرم راست و این
جواز نافله نزد استوا درین روز مذهب بیشتر علماست چه ابوقتاده چنانچه ابوداود آورده روایت میکند که پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم مکروه میداشت نماز نیمه روز الا روز جمعه و فرمود دوزخ را درین وقت مے افروزند در هر روز باین علت
مکروه داشت نماز را درین وقت چنانچه بصریح در حدیث مسلم از عمرو بن عبسه آمده است الا روز جمعه که بحیثیت فضل این
روز و سعت رحمت حق تعالی در وے دوزخ را نمی افروزند پس نماز در وے مکروه نباشد و نیز استدلال میکنند بعضے
بر جواز نافله در وقت استواء روز جمعه بآنکه میگویند که در حدیث صحیح وارد شده است استحباب صلوة نافله در روز جمعه
از اول روز تا زمان خطبه و چون خطبه بعد از وقت زوال است لازم آید از استحباب صلوة تا این وقت عدم کراهت آن در وقت
استوا و فقد بر و شافعی باسانید متنوعه از ابی هریره روایت کرده که نهی رسول الله نهی کرد پیغمبر خدا صلے الله علیه و آله وسلم
عن الصلوة از نماز گذاردن نصف النهار در غیر روز جمعه حتی تزول الشمس تا زوال پذیرد آفتاب و بگردد از استواء الا یوم الجمعة
مگر روز جمعه و علما را درین مسئله یعنی در جواز نماز در وقت استواء اقوال است یکی آنکه نیمه روز وقت کراهت نیست بر هیچ حال
خواه حال اداے فوائت باشد یا نوافل یا مندوبات یا نماز جنازه یا غیر آن چنانکه در کتب فقه تفصیل کرده اند و روز جمعه
خواه جمعه باشد خواه غیر آن و این مذهب امام مالک است رحمه الله علیه دوم قول آنکه نیمه روز وقت کراهت در جمعه و غیر جمعه
هست و این مذهب امام ابوحنیفه است و قوے بلکه مذهب مشهور مختار از امام احمد است از جهت کثرت احادیث واقعه
در کراهت نماز در اوقات خمسه مطلقا بے تقیید بغیر جمعه و لیکن نزد امام ابوحنیفه مطلقا شامل فرض و نفل فرض خود اصلا
جائز نیست و در نفل شروع جائز است و واجب است قطع او و قضا در وقت غیر مکروه و اگر تمام کند نیز از عهده برآمده که
سبب شروع ثابت شده مے برآید و در مبسوط گفته قطع افضل است کذا فی شرح ابن الهمام و نزد امام احمد مخصوص به نفل است در
استثنای جمعه ابوداود و این حدیث از ابی قتاده حدیثے آورده اما ابوداود گفته که ابوالخلیل که راوی است از ابی قتاده
ابو قتاده را ملاقات نکرده است پس اسناد آن متصل نباشد مگر آنکه از طریق دیگر متصل آید و اسناد این حدیث نیز ضعیف دارد
و شافعی و بیهقی آنرا از ابی هریره روایت کرده اند و لیکن احادیث وارده در اطلاق نهی مشاهیر اند و این روایات معارض بدان
نتوانند شد با آنکه نزد تعارض مبیح و محرم ترجیح محرم راست والله اعلم سوم آنکه نیمه روز وقت کراهت در جمیع ایام غیر روز
جمعه و وقت کراهت درین روز نیست و این مذهب امام شافعی است و جمیع محققان و مذهب امام ابویوسف نیز همین است بدانکه اختلاف
که در میان علما در کراهت و عدم آن مذکور شد در وقت استوا است و الا اوقات دیگر که طلوع و غروب و بعد از نماز فجر و عصر است
مکروه است باتفاق کذا ذکر فی شرح الحاوی و دیگر بدانکه بعضے گفته اند که امام شافعی از ائمه روز جمعه را ازین حکم خارج داشته از امکنه
مکه معظمه را نیز در جمیع اوقات داشته و گفته که نماز در مکه هر وقت که بگذارند مکروه نیست از جهت ورود حدیث در استثنای آن

از احادیث کراهت و همچنین ست مذهب امام احمد ولیکن مخصوص ست نزد ایشان بر رکعتین طواف و ظاهر بعض احادیث نیز وارد است
و مذهب شافعی جواز مطلق نماز ست در مکه در تمام اوقات روایت کرد ترمذی و ابوداود و نسائی از جبیر بن مطعم و دارقطنی از ابن
عباس که فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یا بنی عبد مناف منع مکنید هیچ احدی را که طواف کند باین بیت و نماز بگذارد در هر ساعتی
که خواهد از شب یا روز طیبی گوید که تقیید بطواف قید مانع نیست بلکه هر که در مسجد حرام درآید این حکم وارد و تقیید بطواف بجهت آنست
که غالب آنست که هر که در انجا درآید برای طواف درآید و این بجهت شرافت و کرامت مکه معظمه است تا دریابند مردم فضل آنرا در جمیع
اوقات و در مشکوة از احمد و رزین از ابی ذر رضی آورده که گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که میگفت نیست نماز بعد از
صبح تا طلوع کند آفتاب و نه بعد از عصر تا غروب کند آفتاب الا بمکه و نزد امام ابوحنیفه کراهت عام ست مر جمیع ازمنه و امکنه را بدلیلی
که گذشت والله اعلم خاصیت دوازدهم استحباب خواندن سوره جمعه و سوره منافقین در نماز جمعه یا خواندن سبح اسم ربک
الاعلی و غاشیه چه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم بر یکی ازین دو طریق قراءت مواظبت میبود چنانچه در فصل قراءت معلوم شد
و اقتصار بر بعضی از سوره جمعه از اول تا فینبئکم بما کنتم تعملون در رکعت اول و بر بعضی از سوره منافقین از آخر یا ایها الذین
آمنوا در رکعت ثانیه چنانچه عادت بعض مردم ست مستحب نیست بلکه مکروه است زیرا که خلاف سنت ست که در قراءت تمام
سوره مطلقا و در خواندن سورتین درینجا بخصوص واقع ست و جهال ائمه مساجد گاهی بدان عمل کنند بلکه بعضی از ایشان بران
مداومت مینمایند خاصیت سیزدهم آنکه روز جمعه عیدیست امت را که در هر هفته مکرر میشود و تسمیه جمعه بعید در احادیث واقع
شده است چنانچه بیهقی از ابی هریره روایت آورده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم ای گروه مسلمانان این روزیست
که گردانیده است الله تعالی اورا عید مر شما را پس غسل کنید و لازم گیرید مسواک را و این حدیث بطریق دیگر نیز آمده و در حدیث
دیگر از ابی هریره آمده که روز جمعه روز عید ست پس مگردانید روز عید خود را روز صیام ولیکن بگردانید اورا روز ذکر مگر آنکه خلط
کنید بایام دیگر و مصنف در بودن روز جمعه عید استدلال میکند و میگوید که در سنن ابن ماجه مرویست از ابولبابه بن عبد المنذر
البدری یرفعه و احمد و شافعی از سعد بن معاذ و بخاری در تاریخ از سعد بن عباده روایت آورده ان یوم الجمعة سید الایام و اعظمها
عند الله و هو اعظم عند الله من یوم الاضحی و یوم الفطر یعنی چون اورا اعظم از روز اضحی و فطر گفت لاجرم او نیز عیدی باشد اعظم ازین
عیدین و دلیل اعظمیت آنست که فیه در روز جمعه خمس خلال پنج خصلت ست خلق الله فیه آدم و اهبط الله فیه آدم الی الارض و فیه
توفی آدم و فیه ساعة لا یسأل الله فیه العبد شیئا الا اعطاه ما لم یسأل حراما و فیه تقوم الساعة ما من ملک مقرب و لا سماء و لا ارض و لا ریاح
و لا جبال و لا شجر و در بعض روایات و لا بحر الا ان یشفقن من یوم الجمعة مگر آنکه میترسند این اشیا از روز جمعه که ناگاه قائم نشود
قیامت بجهت آنکه پیدا کردن حق تعالی علم را در ایشان بوقوع او درین روز بی تعیین آن پس ایشان در هر جمعه مترقب و خائف
از اینند و درین حدیث دواب و طیور ذکر نکرده مبالغه یعنی این اشیا که اصلا محل علم و الهام نباشند چون میترسند دواب و
طیور که فی الجمله علم و شعور دارند بطریق اولی و جن و انس خود مستثنی اند بجهت حفظ قاعده ابتلا و تکلیف چنانکه گذشت
خاصیت چهاردهم مستحب آنست که بهترین جامها و نیکوترین لباسها که قدرت بآن میسر شود درین روز برای نماز وی بپوشند تا دائم که لباس
نامشروع نباشد و در بعض احادیث ذکر لباس سفید بخصوص واقع شده چه وی احب لباس بود نزد آن حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم و این خاصیت گویا متفرع ست بر خاصیت سابق که تسمیه او بعید ست اگر گفته شود که این هر دو خاصیت مخصوص نیست
بجمعه چه غیر وی که روز عیدین ست نیز مسمی بعید ست و مستحب است در وی پوشیدن احسن لباس جواب آنکه مراد تخصیص جمعه است

بان در ایام هفته نه سال و باین معنی اشارت کرده بقول خود عید است که در هر هفته مکرر میشود و چون این خاصیت متفرع نسبت
وے نیز متقبل این قید مقید خواهد بود و در مسند امام احمد و در غیر آن از کتب احادیث بطرق متعدده و الفاظ متقاربه از جماعه
صحابه مثبت است من اغتسل یوم الجمعة کسے که غسل کند روز جمعه و در بعض طرق آمده غسل الجنابة و معنے وے نزد اکثرین آنست
که مراد غسل کامل مستجمع ارکان و شرائط است چنانچه غسل جنابت میباشد و بعض گویند که این اشارت است باستحباب جماع در این روز
برای تخلیه باطن و تسکین نفس از خواطر ردیه و سد باب نظر بر ایشان و مؤید اینست روایت غسل بتشدید در حدیث اوس بن اوس
چنانکه بیاید و مس من طیب و مساس کند از بوی خوش ان کان له اگر داشته باشد یعنی تکلیف و سوال نکند و لبس من احسن ثیابه
و بپوشد از نیکوترین جامها که دارد ثم خرج پس بیرون آید برای نماز جمعه و سعی کند برای آن و علیه السکینة و حال آنکه غالب بود
بر وی سکون و آرام و وقار بے اضطراب و پریشانی ظاهر و باطن حتے یاتی المسجد تا آنکه بیاید مسجد جامع را فیرکع پس بگذارد نماز
ان بدا له اگر روی نماید و خوش آید و در رای او نشیند یعنی نمازے پیش از جمعه واجب نیست نافله است اگر خوش آید بکند و لیکن که مقصد
تحقیق کرده خود سنت نیز نیست چنانچه بیاید و ظاهر این حدیث در عدم وجوب رکعتین تحیت مسجد است مگر آنکه آنرا مستثنی دارند
بقرینه احادیث دیگر والله اعلم و لم یوذ احدا و ایذا نکند در درآمدن صف نماز هیچ یکے را بتخطے رقاب چنانچه در طرق دیگر صریح آمده
و در اینجا اشارت است که اگر بی ایذا و تشویش تخطے رقاب و برخیزانیدن کسے را از مجلس و پامال کردن جامه کسے دانند آن
دخول در صف اول و قرب امام میسر باشد بکند که افضل است ثم انصت پس تر خاموشی گزیند اذا خرج امامه حتے یصلی از وقت
بیرون آمدن امام برائے خطبه تا گذاردن نماز و این مؤید مذهب امام ابو حنیفه است در انصات بعد از خروج امام چنانکه گذشت
کانت کفارة لما بینها باشد این مذکورات یا نماز کفارت مر گناهان صغیره را که در میان این جمعه تا جمعه دیگر واقع شود و فی سنن
ابی داؤد و ابن ماجه عن عبد الله بن سلام انه سمع رسول الله که وے شنید پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم یقول علی المنبر فی
یوم الجمعة میگفت بر منبر در روز جمعه ما علی احدکم نیست هیچ باکے و اثمی بر یکے از شما لو اشتری اگر بخرید و ظاهر آنست لو بمعنی
ان است یعنی اگر بخرد ثوبین دو جامه را که ردا و ازار یا قمیص و ازار باشد و در روایتے ان یتخذ ثوبین یعنی بگیرد و نگاه دارد
دو جامه را لیوم الجمعة برائے روز جمعه سوے ثوبے مهنته و رائے دو جامه مهنت خود و مهنت بکسر المیم و فتحها و سکون الهاء
و از اصمعی انکار کسر میم نقل است بمعنے خدمت یعنی جامهاے که مبذول است در سائر ایام و در بعضے روایات آمده که
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را دو برد بود که مخصوص روز جمعه مے پوشید و از اینجا استنباط کرده اند که اگر یکے جامه زائد
بر حاجت برائے مصلحتے که عائد بکمال دین گردد نگاه دارد مخل بزهد نیست و لهذا اتمام زاد در ثوب مهنه مکروه داشته اند
پانزدهم استحباب تجمیر مسجد است یعنی عود سوختن و این مبنی بر عرف و عادت است و اصل مراد خوشبوے گردانیدن
مسجد سنت بهر بوے خوش که باشد از جهت حضور ملائکه و اجتماع ایشان نزد بوے خوش و نفرت از بوی بد و لهذا در حدیث
ذکر این را مستحسن داشته اند و نیز برای دفع بوهاے ناخوش که از جامها و عرقهاے مردم مے آید چنانچه در سنیت و مشروعیت غسل
و تطییب و تنظیف گفته اند و امیر المؤمنین عمر هر روز جمعه میفرمود که مسجد را تجمیر میکردند خاصیت شانزدهم آنکه انشای سفر در حقیا
ان در روز جمعه بعد از دخول وقت نماز جمعه که بعد از زوال است حرام است بر کسیکه جمعه بر وے لازم است که حر ذکر بالغ مقیم
صحیح غیر اعمے و اعرج و مسجون باشد و این مذهب جماهیر علما است و اما نزد امام ابو حنیفه روا است از جهت تحقق ضرورت در امثال سفر
بفوت فرصت و مرافقت با انقطاع زاد و مال و مانند آن و اصل آنست که سبب وانز ذکر ایشان جز مقارنت او نه اول وقت

معتبر در حکم سفر و اقامت آخر وقت ست و چون در آخر وقت مسافرست جمعه بر وے واجب نبود ولیکن چون اختیار سفر در وقت
باعث اعراض و تغافل از طاعت ست با وجود ورود وعید بعدم برکت و خذلان سبب کراهت نبود چنانچه سروجے در شرح ہدایہ
نقل میکند که مذہب ابی حنیفه بعد از زوال کراهت ست و اما مذہب شافعی آنست که سفر در روز جمعه اگرچه پیش از وقت زوال و در
وقت صبح بود حرام ست بحدیثے که دار قطنی روایت کرده که پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم فرمود من سافر من دار اقامته یوم الجمعة
کسیکه سفر کند از محل اقامت روز جمعه دعت علیه الملائکة دعاے بد میکنند بروی فرشتگان ان لا یصحب فے سفره که مصحوب برکت
و اعانت الٰہی نشود و درین سفر گویا که اشارت ست بقول ماثوره که آمده است اللهم انت الصاحب فی السفر والخلیفة فی الاہل
و قال و گفت و روایت کرد حسان بن عطیه اذا سافر الرجل یوم الجمعة چون مسافرت کند مرد روز جمعه دعا علیه النهار دعای بد
میکند بروے روز جمعه یا ہر روز ان لا یعان علے حاجته که اعانت کرده نشود از درگاه حق سبحانه بر برآوردن حاجتے که درین
سفر دارد و لا یصاحب فی سفره و مصحوب خیر و برکت گردانیده نشود آنکس در سفرش و سیوطی در جمع الجوامع از ابن عمر بروایت
عبد الرزاق و ابن ابی شیبه آورده که جمعه منع نمیکند از سفر مادام که حاضر نشود وقت وے خاصیت ہفتم ہر کہ بیاید بنماز جمعه
بہر قدمے یک گام ثواب یکساله روزه بیابد و در مسند امام احمد و مسند عبد الرزاق و جامع ترمذی و سنن ابو داود
و نسائی و ابن ماجه از اوس بن اوس آمده است من غسل و اغتسل به تشدید و تخفیف ہر دو آمده و معنی تغسیل غسل دادن
غیر را یعنی باعث شدن او را بر غسل کنایت از جماع امراۃ ست که موجب بر کسر شهوت ست و تسکین باطن و معنی تخفیف
چنین گفته اند که غسل راسه بالخطمی و غیره و اغتسل یوم الجمعة و غسل کرد روز جمعه و بکر به تشدید ست یعنے آید بنماز بسرعت در اول
وقت و ابتکر یعنی دریافت اول خطبه را و باکوره او را و در بعض روایات بزیادت و مشے ولم یرکب نیز آمده و دنا من الامام
و نزدیک نشست از امام فانصت پس خاموشی گزید و فی روایة واستمع ولم یلغ کان له بکل خطوة یخطوها باشد مر او را بہر گامی که
بنہد صیام سنة و قیامها روزه و نماز شب یکسال و ذلک علی الله یسیر و دادن ثواب صیام نہار و قیام لیل یکساله در مقابله
آمدن جمعه باین صفت اگرچه عمل قلیل ست آسانست بر خدا و فضل و عطاے او را انتہا نیست و در فضل مشے بسوے مسجد
برای نماز مطلق احادیث واقع شده ہر خطوه که زند رفع کرده شود درجه و نوشته شود بیک خطوه برای وی حسنه و محو کرده شود
بیک ازو دیگر سیئه و بر آینده را از خانه بمسجد براے نماز فرض اجر حج و براے صلوة ضحی اجر عمره است و بشارت ست پیاده رونده
در تاریکیہا بمسجد بنور تام روز قیامت اما ثبوت اجر قیام لیل و صیام نہار سنة از خصوصیات مشے بجمعه ست خاصیت ہشتم
آنکه این روز مکفر سیئات ست سلمان روایت کرده که پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم مرا گفت اتدری ما یوم الجمعة آیا میدانی
ای سلمان که چه چیز ست و چه صفات و فضائل دارد روز جمعه قلت گفتم ہو الیوم الذی روز جمعه روزی ست که جمع فیه ابا کم
جمع کرده است پروردگار تعالی در وے آفرینش پدر آدمیان را که آدم علیه السلام ست سلمان اینقدر از صفات روز جمعه
که میدانست بیان کرد قال گفت پیغمبر خدا صلے الله علیه وآله وسلم لکنی ادری لیکن من میدانم ولکنه میدانم که یا یوم الجمعة چه چیز ست
صفات روز جمعه لا یطہر الرجل طہارت نکند مرد فیحسن طہوره پس نیکو کند چنانچه باید کند طہارت را ثم یاتی الجمعة پس بیاید در مسجد
برای نماز جمعه فینصت پس خاموش نشیند و استماع خطبه کند حتی یقضی الامام صلوته تا آنکه تمام کند امام نماز را الا کانت
کفارة مگر آنکه باشد آن نماز باین اعمال مذکوره کفارت لما مر گناہانی را که واقع شوند بینه و بین الجمعة المقبلة میان وے و میان
جمعه آینده و سیوطی در جمع الجوامع این حدیث را از بیان طہارت تا آخر بروایت نسائی از سلمان آورده و گفته کانت کفارة لما قبله

من الجمعة واحادیث بسیار درین معنی لیکن بالفاظ مختلفه وارد ست چنانکه احمد و مسلم و ابوداؤد و ترمذی و ابن ماجه از ابی هریره
آورده اند واز غیر آن از طرق دیگر نیز آمده اما پوشیده نماند که تکفیر سیئات مخصوص بنماز جمعه نیست بلکه وضو تا وضوی دیگر
و هر نماز تا نماز دیگر و رمضان تا رمضان دیگر مکفرست مر گناهان را که میان هر دو ازینها واقع شود چنانچه در احادیث صحیحه آمده
مگر آنکه این را خاصیت روز جمعه دارند نه نماز جمعه چنانچه عبارت مصنف دال ست بران و شک نیست که هیچ روزی دیگر این
خاصیت ندارد واما مضمون احادیث ناظر در نماز جمعه است نه روز یا گویند این خاصیت روز جمعه است با این افعالی که
در وست یعنی هیچ روزی معین نیست با این اعمال که در شان او در شرع خاصیت کفارت ذنوب وارد یافته الا روز جمعه
فافهم خاصیت نوزدهم دوزخ را در هر روز تابش میدهند الا روز جمعه از ان روز که افضل ایام و محل ورود انوار رحمت ست چنانچه
آمده است که ان جهنم تسجر کل یوم الا یوم الجمعة و بسبب تعظیم و احترام مردم این روز را و اشتغال بوظائف اوراد جمیع عبادات
و طاعات درین روز زیاده از سائر ایام از مردم واقع میشود و معاصی کمتر صادر میگردد و عادت چنانست که بسیاری از اهل فجور
و متوغلان در ایام دیگر بروز جمعه بکلی از ارتکاب معاصی مجتنب میشوند و این یعنی زیادت طاعات و قلت معاصی همانا
معنی حدیث ست که تابش دوزخ درین روز نمیدهند یعنی چون معاصی و ذنوب باعث در آمدن دوزخ و تابیدادن و
گرم کردن وی میشود قلت و ندرت آنرا کنایت از عدم آن ساخت این تاویلی و مناسبتی ست که در بیان معنی حدیث
کرده والا حقیقت همان ست که آتش دوزخ را درین روز تابش نمیدهند و ظاهر آن بود که عدم تابش دوزخ را درین روز خاصیتی
میساخت و کثرت عبادات و طاعات و قلت معاصی و ذنوب را خاصیتی دیگر علیحده و یکی ساختن باعتبار همین تاویل و
علاقه است که مذکور شد والله اعلم خاصیت بیستم آنکه درین روز ساعت اجابت ست و هر بنده که دران ساعت حاجتی
بجناب او مقبول گردد مادام که دعا بمعصیت نکند و در صحیحین و موطا و سنن نسائی ثابت ست ان فی الجمعة لساعة لا یوافقها عبد مسلم
و هو قائم یصلی یسأل الله شیئا الا اعطاه ایاه وقال و در روایتی اشار بیده یقللها معنی قال نیز اشارت ست و قول سند باعضا
یعنی اشارت بدان اعضا در احادیث بسیار آمده چنانچه قال بیده اشارت کرد بدست خود وقال بعینه اشارت کرد بچشم خود وقال
برجلیه اشارت کرد بپای خود یعنی اشارت کرد آن حضرت صلی الله علیه واله وسلم بدست خود که از ان کمی آن ساعت معلوم
شد یعنی ساعتی خفیفه ست و علما را از صحابه و تابعین و من بعدهم درین ساعت خلاف ست بر دو قول بعضی میگویند
که باقی نیست و هم در زمان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بود بعد از رفتن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ازین عالم مرفوع شد
و وجود و تاثیر آن از خواص زمان کرامت نشان رسالت بود و این قول را ابن عبد البر از قومی نقل کرده و تزییف نموده است
و قاضی عیاض مالکی گفته است که این قول را سلف بر قائلش رد کرده اند و از ابو هریره پرسیدند که قومی میگویند که آن ساعت
روز جمعه که مستجاب بود در وی دعا برداشته شد ابو هریره گفت دروغ گفته هر که این را گفت آن ساعت موجود ست الا ان
در هر روز جمعه و صاحب الهدی میگوید اگر مراد قائل آنست که آن ساعت معلوم و متعین بود پس برداشته و گرفته شد
علم آن از امت و مبهم گشت این سخن احتمال صحت دارد و اگر مراد رفع اوست حقیقة مردودست این سخن بر قائلش قول دوم
و آن صحیح ست که چنانچه در زمان آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود همچنان درینوقت نیز باقی ست پس بعضی گویند
موجودست در جمعه واحده از هر سال نه در جمعه از هر هفته چنانکه کعب احبار ابو هریره را گفت ولیکن چون ابو هریره بر وی
رد کرد وی از ان رجوع نمود این قول باطل و مندفع باشد پس قول صحیح آن باشد که در هر جمعه است ولیکن در تعیین وقت و اختلاف ست

که در وقتی معین ست از روز جمعه یا آن را وقتی معین نیست درینجا نیز دو قول ست یکی آنکه آن ساعت را مبهم گذاشته و مخفی
داشته اند در روز جمعه نظیر شب قدر در عشره اخیر رمضان چنانکه روایت کرده است ابن خزیمه و حاکم باسنادی که دارند از ابی سلمه
گفت پرسیدم ابا سعید را از ساعت جمعه گفت پرسیدم از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود دانانیده شدم من آن ساعت را
پستر فراموش گردانیده شدم آنرا چنانکه فراموش گردانیده شدم شب قدر را زهری گفت بمن چیزی درین باب نرسیده
جز آنکه کعب احبار میگفت اگر کسی قسمت کند جمعه را بر جمعهای متعدد هر آئینه بیابد آن ساعت را یعنی در یک جمعه از اول روز
بدعا ابتدا کند تا وقتی معین پس در جمعه دیگر ازین وقت معین تا وقت معین دیگر و در جمعه ثالث ازین وقت تا وقت دیگر تا بآخر
تا آخر نهار و مستوعب شود تمامه نهار را باین طریق دریابد آن ساعت را و اگر تمامه روز یک جمعه متصل بدعا مشغول شود چنانچه
از ابن عمر منقول ست که گفت طلب حاجت در یک روز تمام آسان ست نیز این ساعت را دریابد ولیکن آنچه کعب احبار
گفته آسان تر ست و مقتضای کلام جمعی از علما مثل رافعی و صاحب مغنی اینست که گفته اند مستحب ست اکثار دعا در روز جمعه
بامید آنکه شاید مصادف ساعت اجابت افتد و حکمت در اخفای آن همان تواند بود که در اخفای شب قدر و اسم اعظم یعنی باعث
بر اجتهاد طلب و استیعاب وقت بعبادت گردد قول دیگر آنکه آن ساعت منتقل میشود در روز جمعه یعنی در هر روز ساعتی دیگر ست
گاهی در اول روز میباشد گاهی در وسط گاهی در آخر یعنی ساعتی از ساعات این روز را این خاصیت می بخشند
و درین روز البته همچنین ساعتی پیدا میشود و لازم نیست این خاصیت وقتی معین را نه ظاهر و نه مخفی و امام غزالی گفته که
این اشبه اقوال ست و جزم کرده بدان ابن عساکر و غیر وی و محب طبری گفت اظهر همین ست و برین تقدیر آنچه از کعب احبار
تقسیم اوقات جمعه بجهت دریافت آن ساعت نقل کرده اند فائده نکند و بران جزم بدریافت آن حاصل نشود مگر قول ابن عمر که
تمامه روز متصل مشغول باشد و کسانیکه میگویند وقت آن معین ست اختلاف کرده اند در بیان آن بر یازده قول یا زیاده
از آن قول اول از ابی هریره مرویست که آن ساعت بعد از طلوع فجر ست تا طلوع آفتاب و بعد از نماز عصر ست تا غروب جمعی
از علما که فضیل بن عیاض از ایشان ست این را از ابی هریره روایت کرده اند و لیث که از رواة این اثر ست ضعیف ست
و اینجا قول دیگر ست که از طلوع فجر ست تا طلوع شمس بی زیادت بعد از عصر تا غروب و ابن عساکر این را از ابو هریره هم از طریق
لیث و دران دخل ست روایت کرده و طبری و عیاض و قرطبی و غیر هم نیز آنرا حکایت کرده و عبارت بعضی از ایشان
ما بین طلوع فجر و طلوع شمس ست و حال این روایت نیز در ضعف مثل روایت اول ست و در حقیقت این اختلاف روایت نیز از
اسباب ضعف ست که مشعر ست بنوعی از تذبذب و اضطراب و از ابی هریره نزد میان این دو وقت و وقت نزول امام از
منبر تا تکبیره احرام نیز آمده که گفت التمسوا ساعت اجابت را میان این سه وقت قول دوم عند الزوال این قول از حسن
بصری و ابو العالیه منقول ست روایت کرده عبد الرزاق که حسن آنرا نزد زوال شمس میجست و ابن المنذر از ابو العالیه نیز مانند آن آورده
و روایت کرد ابن عساکر از قتاده که گفت بودند جماعه از علما که اعتقاد میکردند ساعت اجابت را روز جمعه در وقت زوال و بود
ماخذ ایشان درین باب آنکه این ساعت وقت اجتماع ملائکه و ابتدای دخول وقت جمعه و ابتدای اذان و امثال آنست قول
سوم گاهی ست که موذن شروع کند در اذان جمعه و این از عائشه رض مرویست ابن المنذر از عائشه روایت کرده که گفت روز جمعه مثل روز
عرفه است که گشاده میشود درروی درهای آسمان و درویست ساعتی ست که سوال نکند دروی بنده از پروردگار تعالی چیزی
مگر آنکه بدهد او را گفتند کدام ساعت ست آن یا ام المومنین گفت وقتیکه اذان گویند موذن نماز جمعه را و این غیر قول سابق ست

چه گاهی باشد که از ان متاخر شود از زوال قول چهارم ساعتی است که امام بر منبر نشیند تا آن زمان که از نماز فارغ شود مسلم و ابو داود
این را از ابو بردة بن ابی موسی اشعری روایت کرده اند که ابن عمر از وی پرسید که چه شنیدی تو از پدر خود در ساعت جمعه
گفت شنیدم پدر خود را که میگفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که میگفت ساعت جمعه که مستجاب است در وی دعا
ما بین جلوس امام است بر منبر تا فارغ شدن وی از نماز قول پنجم آن زمانست که نماز جمعه میگذارند ترمذی و ابن ماجه از طریق
کثیر بن عبد الله بن عمرو بن عوف از پدر از جد مرفوعا روایت کرده اند که گفت آن کدام ساعت است یا رسول الله فرمود وقتیکه
گذارده میشود نماز تا اتمام آن و کثیر بن عبد الله ضعیف است جمهور نهاده اند در روایت و بیهقی این قول را در شعب الایمان هم روایت
کرده است و بلفظ ما بین ان ینزل الامام من المنبر الی ان تنقضی الصلوة و ابن ابی شیبه روایت کرده از ابو برده و اسناد وی
قویست در روایت وی آمده که ابن عمر استحسان کرد این روایت را از وی و دعا برکت او را کرد و مسح کرد سر او را و این قول را ابن
سیرین نیز روایت کرده اند قول ششم میان زوال آفتاب و وقت گذاردن جمعه است ابن المنذر را آن از ابی السوار عدوی
بعبارت من الزوال الی ان یدخل الرجل فی الصلوة و ابن [illegible] بلفظ الی ان یدخل الامام روایت کرده قول هفتم چون آفتاب بگردد یک گز
تا سه قدر یک گز شود روایت کرده این قول را ابن المنذر و ابن عبد البر باسناد قوی از ابی ذر که زن وی سوال کرد او را از ساعت
و جواب داد وی باین کلام قول هشتم از وقت عصر است تا غروب آفتاب روایت کرد این قول را ابن جریر از ابن عباس موقوفا و
از ابی سلمه از ابی سعید مرفوعا و ابو نعیم در حلیه از قول ابن عباس و ترمذی از انس مرفوعا و اسناد وی ضعیف است قول نهم آخر
ساعتی است از روز و این قول بیشتر صحابه و تابعین است روایت کرد این قول را ابو داود و نسائی و حاکم باسناد حسن از ابی سلمه
جابر مرفوعا و روایت کرده او را مالک و ابن خزیمه و ابن حبان و اصحاب سنن از ابی سلمه از ابی هریره از عبد الله بن سلام قول دهم
آن زمانست که امام بیرون آید تا فارغ شود از نماز ابن جریر این را از شعبی و از ابی برده بن ابی موسی آورده و گفت ابن عمر
استصواب آن کرده قول یازدهم ساعت سوم است از آخر روز جمعه صاحب مغنی این قول را حکایت کرده و در مسند امام احمد
از ابی هریره مرفوعا آمده بلفظ یوم الجمعة فیه طبعت طینة آدم و فی آخر ثلث ساعات منه ساعة الحدیث و اسناد این حدیث ضعیف است
و در اتصال وی سخن است و علی بن طلحه که از ابو هریره روایت کرده گویند که او را از ابی هریره سماع نیست و عبارت آخر ثلث ساعات
دو احتمال دارد یکی آنکه آخر ساعات ثلثه مراد بود یا آنکه آخر ساعتی از ساعات ثلثه بود که از قبیل موصوف و ظاهر او نیز بمعنی اول کرده
و [illegible] این یازده قول است که مصنف ذکر کرده و در اینجا اقوال دیگر نیز هست قول دوازدهم وقتی است که اذان گویند مؤذن برای
نماز بامداد ذکر کرد این را بعض متاخرین و نسبت کرده تخریج آن را با ابن ابی شیبه از عائشه قول سیزدهم اول ساعت بعد طلوع شمس
ذکر کرده است این را شارح تنبیه و متابعت کرده او را محب طبری در شرح وی قول چهاردهم نزد طلوع شمس حکاه الغزالی فی الاحیاء
پانزدهم بعد از زوال تا گشتن سایه نصف ذراع حکاه المحب الطبری فی الاحکام و تبعه الزکی المنذری قول شانزدهم نیز بعد از زوال ولیکن
تا گشتن سایه یک ذراع حکاه عیاض و القرطبی و النووی [illegible] هفدهم از زوال تا خروج امام بخطبه حکاه القاضی ابو الطیب الطبری
هجدهم بعد از زوال تا غروب شمس حکاه الرویانی عن الحسن و ذکر بعض الشافعین فی شرح البخاری قول نوزدهم نزد خروج امام [illegible] روایت کرده حمید
ابن زنجویه در کتاب [illegible] از حسن بصری و گفته که [illegible] تا خروج امام [illegible]
خروج امام تا اقامت نماز این نیز منقول است از حسن بصری و از بعض تابعین [illegible] از آنگاه که حرام شود بیع تا حلال شدن
آن یعنی از وقت اذان اول جمعه است تا فراغ از نماز سعید بن منصور این را از شعبی [illegible] حکایت کرده حمید بن [illegible]

وبغوے در شرح سنت از ابن عباس آورده بیست و دوم نزد تاذین و نزد تکبیر امام و نزد اقامت روایت کرده اند این قول را بعض
علما از عوف بن مالک اشجعی صحابی بیست و سوم نزد اذان و برآمدن امام و اقامت روایت کرد این را ابن ابی شیبه و ابن المنذر
از ابی امامه بیست و چهارم از وقت صعود و افتتاح امام خطبه تا فراغ روایت کرد این را ابن عبد البر از ابن عمر مرفوعا و سناد وی
ضعیف ست بیست و پنجم تا رسیدن خطیب بمنبر و شروع در خطبه حکاه الغزالی فی الاحیاء بیست و ششم نزد جلوس امام میان خطبتین
حکایت کرده است این را طیبی از بعض شراح مصابیح بیست و هفتم نزد نزول امام از منبر روایت کرد این را ابن ابی شیبه و ابن
جریر و ابن المنذر بسند صحیح از ابی برده و تعبیر کرد از وے غزالی بلفظ اذا قام الناس الی الصلوة بیست و هشتم هنگام قیام ناس
و ایستادن امام در مقام خود ابن المنذر این را از حسن بصری نقل کرده و طبرانی حدیث مرفوع روایت کرده باسناد ضعیف بیست و نهم
ساعتی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در وے نماز گذارد چه نماز جمعه افضل صلوات این روزست و وقتی که آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم گذارده افضل اوقات و هرچه پیش از وے ست از اذان و خطبه و غیر آنها همه وسائل ست و مقصود نماز جمعه ست سی ام از عصر
سی و یکم بعد از عصر و سی و دوم بعد از عصر تا آخر وقت مستحب سی و سوم در وقت غیبوبت شمس که نصف وی ظاهر باشد و نصف
وی غائب بود روایت کرد طبرانی این قول را در اوسط و دارقطنی در علل و بیهقی در شعب و فضائل اوقات از طریق زید بن علی بن الحسین
ابن علی سلام الله علیهم اجمعین گفت حدیث کرد مرا مرجانه مولاة فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم گفت حدیث کرد
مرا فاطمه گفت پرسیدم از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کدام ساعت ست آن یا رسول الله فرمود وقتیکه فرو آید نصف آفتاب
برای غروب پس بود فاطمه که میگذاشت روز جمعه غلام خود را که نام او زید بود تا نظر کند بآفتاب در وقت غروب چون خبر داده میشد
فاطمه بدان اقبال میکرد برای دعا تا آنکه غائب میشد آفتاب و در بعض روایت این حدیث کسی ست که معلوم نیست حال او و این
اقوال ست که شیخ ابن حجر عسقلانی در شرح بخاری نقل نموده و نسبت آن بقائلین آن ذکر کرده و ادله آن آورده و تصحیح و تضعیف
و رفع و وقف آن بیان نموده است چنانچه نقل کردیم و در تطبیق این اقوال و ترجیح بعضے از ان فرموده که این اقوال همه چنان نیست
که بجمیع جهات متغائر و متخالف باشند بلکه بسیارے از ان بحیثیتی ست که متحد ست با غیر خود و نیست مراد در اکثر آنها که مستوعب
و شامل ست تمامه آن وقت را که تعیین نموده شد بلکه وقت معین در میان آنست و جزوے از ان بدلیل آنچه واقع شده است
در حدیث یقللها و در حدیث دیگر وهی ساعة خفیفة چنانچه از وقت زوال یا وقت اذان یا وقت فراغ از نماز و دعا بر و ذکر این نیست
آنست که آن ساعت انتقال میکند در وے پس ابتدای مظنه آن ابتدای خطبه باشد و انتهای او انتهای صلوة مثلا و بسیارے از قائلان
تعیین کرده اند آنچه خود یافته و گمان برده وقوع آن ساعت را در آن وقت بظهور آثار و امارات اجابت در آن بقیاس و اجتهاد
خود ما بین تقریب و تقلیل مے یابد انتشار و اختلاف قطعا و ارجح و احرا این اقوال مذکوره دو قول ست اول آنکه از جلوس امام ست بر منبر
تا تمام شدن نماز و دلیل این در حدیث ابی موسے اشعرے که صحیح ست و مسلم روایت کرده آمده که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وآله وسلم
وهی ما بین ان یجلس الامام الی ان تقضی الصلوة چنانچه در قول چهارم گذشت و قول دوم آنکه بعد از عصر ست و ظاهر عبارت
مصنف هم همین ست که مراد قول هشتم باشد که از وقت عصر ست تا غروب آفتاب لیکن مراد قول نهم ست که آخر ساعتی ست از روز
زیرا که تصریح کرده اند که ارجح اقوال حدیث ابو موسے و عبد الله بن سلام ست و قول عبد الله بن سلام آخر ساعت از ساعات
نهارست چنانچه در اول فصل گذشت و اینجا نیز میگوید و تمام ادله که در ارجحیت قول اخیر ازین دو قول میگوید صریح ست درین
و دیگر ازین عدد قول ست یا موافق ست مر هر دو را یا یکے ازین را و در فتح الباری نیز میگوید که ارجح اقوال این دو قول ست و هر

خبر این دو قول ست یا ضعیف الاسناد ست یا موقوف که اسناد کرده قائل آن باجتهاد خود بی سماع و ترجیح و معارض نمی‌شود
این را حدیث ابی سعید که گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فراموش گردانیده شدم آن ساعت را بعد از آن که
دانانیده شده بودم آن را چه احتمال دارد که سماع ابوموسی و ابی سعید پیش از این دو قول باشد و باز اختلاف ست سلف را که ازین
دو قول راجح تر کدام ست بیهقی و جماعه از علما قول اول ارجح گفته اند بیهقی گوید که مسلم گفت حدیث ابی موسی صحیح ترین و جیدترین
چیزیست درین باب و قرطبی گفت که این حدیث نص صریح ست در موضع خلاف پس التفات کرده نشود بجانب غیر وی و امام نووی
گوید هو الصحیح بل الصواب الذی لا یجوز غیره نیز این حدیث مرفوع ست و صحیح ست و در یکی از صحیحین واقع و طائفه دیگر ترجیح قول
عبدالله بن سلام رفته اند ترمذی گوید که امام احمد گفته اکثر احادیث درین جانب ست و ابن عبدالبر گوید که اثبت چیزی درین باب
حدیث عبدالله بن سلام ست و اکثر ائمه آن را ترجیح کرده اند و شافعی تنصیص کرده بران و اگرچه حدیث ابوموسی در صحیح مسلم ست
ولیکن باوجود آن در اتصال اسناد وی مقال ست و این از جمله آن ساعتی ست که در بعض احادیث مسلم احیانا تا وقوع یافته
و بعضی از حفاظ آنها را انتقاد نموده اند چنانکه در مقدمه گذشت و مصنف نیز برین جانب ست و لهذا گفت و این قول ارجح اقوال

دلیل این حدیث صحیح ست ان فی یوم الجمعة ساعة لا یوافقها عبد مسلم یسأل الله فیها خیرا الا اعطاه ایاه و هی بعد العصر درین حدیث
بعد از عصر بودن وی ثابت شده و احتمال دارد که متصل عصر باشد و لهذا این را قول علیحده ساخته اند ولیکن احادیث دیگر نص
و صریح آمده که در آخر ساعات از روز ست چنانچه گفته در سنن ابوداود و نسائی از جابر روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود یوم الجمعة اثنا عشر ساعة روز جمعه دوازده ساعت ست فیها ساعة درین دوازده ساعت ساعتی ست که لا یوجد مسلم که
یافته نشود مسلمانی یسأل الله فیها شیئا سوال کند خدای تعالی را دران ساعت چیزی الا اعطاه ایاه مگر آنکه بدهد خدای تعالی آن چیز را
آن مسلم را فالتمسوها آخر ساعة بعد العصر پس طلب کنید آن ساعت را در آخر ساعت از روز بعد از عصر و نیز در سنن سعید بن منصور
باسناد صحیح از ابی سلمه بن عبدالرحمن آمده است که جماعتی از صحابه جمع شدند و در تعیین آن ساعت بحث کردند و از آن مجلس
برخاستند و کسی از ایشان اختلاف نکرد دران که آن ساعت آخر ست انتهی و فی سنن ابن ماجه عن عبدالله بن سلام
قال گفت قلت و رسول الله جالس گفتم و حال آنکه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نشسته بود انا لنجد فی کتاب الله
ما گروه اهل کتاب می‌یابیم در توریت فی یوم الجمعة ساعة که در روز جمعه ساعتی ست لا یوافقها عبد مؤمن یصلی نیابد او را بنده
مؤمن که نماز میکند از دیسأل الله عز و جل فیها شیئا الا قضی له حاجته قال گفت عبدالله بن سلام فاشار الی رسول الله [illegible] بعض ساعة
پس اشارت کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بجانب من اشارتی که مفهوم شد از وی که مقصود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
آنست که برسید آیا ساعت ست یا بعض ساعت غرض تقلیل آن ساعت ست فقلت صدقت یا رسول الله او بعض ساعة
پس گفتم راست گفتی و برسیدی یا رسول الله که آیا بعض ساعت ست قلت ایة ساعة هی گفتم کدام ساعت ست آن
قال آخر ساعة من ساعات النهار گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آخر ساعتی ست از ساعات روز عبدالله بن سلام
گوید این سخن مشکل شد بر من که آن ساعت بعد از عصر ست در آخر روز باوجود آنکه فرمود سوال کند در روی بنده مؤمن در حالتی که
نماز میکند و آن ساعت خود وقت نماز نیست پس سوال کردم من و قلت و گفتم انها این ساعت آخر لیست ساعة صلوة نیست
ساعت نماز قال وی گفت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم آن ساعت نماز ست ان العبد المؤمن زیرا که بنده مؤمن اذا صلی
چون یکبار نماز بگذارد ثم جلس پس تر بنشست در جای نماز خود لا یحبسه الا الصلوة نه نشانده او را مگر نماز یعنی برای کاری

دیگر نشست الامصلی برای انتظار نماز فهو فی الصلوٰة پس آنکس گویا در نماز ست اگرچه نماز نمیکند این بیان مبنی ست
بر عبد اللہ بن سلام در رفع اشکال ابی ہریرہ گفت چنانچه در اول فصل گذشت وفی مسند الامام احمد عن ابی ہریرة قال
گفت ابو ہریرہ قیل للنبی گفته شد مر پیغمبر را صلی اللہ علیه وآله وسلم لای شئ سمی یوم الجمعة از چه چیز نامیده شد روز جمعه را جمعه
قال لان فیها طبعت طینة ابیک آدم از جهت آنکه در روز جمعه ساخته شد طینت پدر تو ای مخاطب که آدم ست وفیها الصعقة والبعثة وفیها البطشة
و در وی ست صعقه و بعثه و بطشه موافق این الفاظ گذشته ست وفی آخر ثلاث ساعات منها ساعة من عا اللہ فیها استجیب له پوشیده نماند
که این حدیث استدلال بر بودن آخر ساعت از روز نتوان کرد که آخر ساعت اول از روز مراد نبود چنانچه در قول یازدہم ذکر کرده
در فتح الباری بیهقی حدیث را دلیل آن آورده چنانچه ما اینجا ذکر کردیم الحاصل ارجح اقوال این دو قول آمده و در ترجیح یکی از این دو
بر دیگری اختلاف مانده در فتح الباری میگوید که صاحب الهدی مسلکی دیگر سلوک کرده و اختیار نموده که ساعت جمعه منحصر ست
در یکی از این دو وقت مذکور و هیچ یکی از این دو حدیث معارض نیست دیگری را باحتمال آنکه حضرت رسول صلی اللہ علیه وآله وسلم
راه نموده شده باشد در وقتی بیکی و در وقتی دیگر بدیگری گویا یکبار وحی آمد که در جمعه این ساعت اجابت باشد و بار دیگر
چنین آمد که این ساعت دیگر نیز هست پس هر دو ساعت اجابت باشد و این قول مختار ابن عبد البر ست که گفت مستحب ست
در این دو وقت بدعا مشغول شود و از امام احمد نیز مثل این نقل کرده اند و این طریق بهتر ست از طریق جمع و تطبیق واللہ اعلم بالحق اینکه
در اینجا اشکال آورده اند که ظاهر حدیث حصول اجابت ست مر داعی را بشرط استقدام با آنکه زمان مختلف میشود باختلاف بلاد و مصلی
و متقدم میشود بعض بر بعض و ساعت اجابت متعلق ست بوقت و اتفاق با اختلاف جمع نمیشود جواب داده اند باحتمال آنکه ساعت
اجابت متعلق باشد بفعل هر مصلی چنانکه مانند این در ساعت کراهت نیز گفته اند و بانکه فایده گردانیدن وقت ممتد را مظنه
ساعت همین ست اگرچه آن ساعت خفیف ست و احتمال دارد که تعبیر کرده شد از فعل بوقت پس تقدیر چنین باشد وقت جواز خطبه
یا صلوٰة و مانند آن شغل پس در حقیقت از جمله احوال اجابت باشد نه اوقات آن فلیفهم خاصیت بیست و یکم آنکه صدقه دادن در وی
مزیت ست بر صدقه سائر ایام چنانکه در حدیث آمده بلکه جمیع حسنات مضاعف میگردد در این روز چنانکه سابق ترمذی از انس
بن مالک آورده که پرسیده شد از حضرت رسول صلی اللہ علیه وآله وسلم که کدام صدقه فاضلتر ست فرمود صدقه در رمضان اطلاق این حدیث
منافی ست از روی اطلاق حدیث افضلیت صدقه روز جمعه مگر آنکه تقیید کنند یکی از این دو حدیث را بدیگری یا هر کدام را بقرینه دیگر
تا ثابت شود که افضل صدقه روز جمعه ست در رمضان با آنکه ترمذی حدیث مذکور را تضعیف کرده و گفته که این حدیث غریب ست
و صدقه بن موسی که یکی از رواة این حدیث ست چندان قوی نیست نزد محدثان خاصیت بیست و دوم آنکه روز جمعه
مخصوص ست بنماز جمعه که مقرون بخطبه است و اجب مخصوص بشرائط و امور که در غیر آن موجود نیست مثل اشتراط نیت اقامت
اگر در وطن نبوده استیطان اگرچه نیت اقامت نکنند زیرا که چون بوطن اصلی در آید بی نیت اقامت مقیم گردد و جهر در قراءت
اگرچه صلوٰة نهار ست و صلوٰة النهار عجماء و غیر آن از شرائط جمعه و جوب ادا که معلوم ست خاصیت بیست و سوم آنکه روز جمعه
روزی ست مستحب و مختار از برای تفرغ و تخلص مر عبادات را اینجا و ترک شغل دنیویه از بیع و شرا و مزیت او بر سائر ایام از جنس
عبادات چون مزیت شهر صیام ست بر سائر شهور عام چنانچه در حدیث آمده که فضل الجمعة علی الایام کفضل رمضان علی الشهور
رواه الدیلمی فی مسند الفردوس عن جابر و مخصوص ست بعبادات واجبه و مستحبه مثل نماز و خطبه و مثل غسل و تطییب و تنظیف
و غیر آن چنانچه رمضان نیز مخصوص ست بعبادات واجبه و مستحبه چنانکه اہل ملتی را روزی مخصوص ست و ان بت یهود را

ویکشنبه نصاری را که دران روز مر عبادات واجبه و مستحبه را مستفرغ شوند واز اشغال دنیوی متخلی و متجرد گردانند روز جمعه این امت
مرحومه معصومه از اجتماع بر خطا و ضلالت و محفوظ از آفات و انواع عذاب را متعین شده چنانکه رمضان در بدل عاشورا و چون
روز جمعه را تشبیه داده بر رمضان نمونه شب قدر را نیز بباید گفت و ساعت اجابت درین روز مانند شب قدر ست در ماه رمضان
در ورود انوار رحمت و اجابت و ابهام و تعسر دریافت آن و از عجبست که این روز فضل و فریت دارد بر ایام هفته در استعمال عبادات
چنانکه رمضان علما میگویند که هر که روز جمعه وی را حاصل آید و عبادات و آداب و وظائف آن فائز گردد از آفات تمام و مخالفات سلامت
ماند جمیع هفته وی را حاصل آید و انوار و برکات که درین روز تحصیل کرده بتمام هفته عائد گردد و توفیق خیر یابد و انچه واقع شود از سیئات
مکفر گردد و در روایت الدارقطنی عن عائشة اذا سلمت الجمعة سلمت الایام واذا سلم رمضان سلمت السنة وهمچنین هر که ماه رمضان
وی را حاصل آید بتوفیق صیام و قیام و کسب خیرات تمام شهور وی را حاصل شود و برکت و سلامت بگذرد بتوفیق و تکفیر
و همچنین مثل این گفته اند هر که حج بیت الله زاده الله تعظیما و تشریفا او را حاصل شود و از مخالفات و مناهی و فسوق
که در حج اجتناب ازان فرموده اند سالم ماند جمیع سنین عمر وی را سلامت و برکت حاصل گردد پس باین حساب صلاح حال در
روز آدینه میزان و معیار و مدار سلامت حال هفته است و ماه رمضان میزان سال و حج بیت الله میزان عمر خاصیت بیست
و چهارم آنکه چون روز جمعه در هفته مانند عید ست در سال چنانچه احادیث آن گذشت و عید خواه عید فطر باشد یا عید اضحی هر یکی
مشتمل ست بر نماز و عید اضحی مشتمل است بر قربان و عید الفطر مشتمل بر صدقه روز جمعه مشتمل است بر صلوة و در عوض بل شبانه تکبیر و تعجیل
در رفتن بمسجد را بدل قربان و صدقه ساخت و قائم مقام آن گردانید در حدیث صحیح بخاری و مسلم ست من راح فی الساعة
الاولی کسی که برود بمسجد جمعه در ساعت نخستین فکانما قرب بدنة پس چنانستی که قربان کرد شتر را و من راح فی الساعة
الثانیة فکانما قرب بقرة و کسیکه برود در ساعت دوم پس گویا که قربان کرد گاو را و من راح فی الساعة الثالثة فکانما قرب کبشا
گویا که قربان کرد گوسفند را و من راح فی الساعة الرابعة فکانما قرب دجاجة گویا که تصدق کرد دجاجه را و من راح فی الساعة
الخامسة فکانما قرب بیضة و این خبر و حدیث بخاری ست و ترکیب عنعنه آن را وجهی ظاهر ندارد و ذکر قربان درینجا برای مشاکله
است واگر نه دجاجه و بیضه قربان نباشد مراد تصدق بآنهاست و سابقا در شرح خاصیت هفتم نیز اشارت باین معنی کرده ایم پس اشتمال
بر صدقه قائم مقام صدقه فطر نیز مبین باشد فافهم و درین ساعت علما را اختلاف ست بعضی از علما حمل بر ساعات فلکی کرده اند
که تمام روز دوازده ساعت ست و باستحباب تبکیر و تعجیل بعد از طلوع آفتاب که حقیقت تبکیر ست قائل شده والا اگر بعد از
زوال که دخول وقت جمعه است بعد از چهار یا پنج ساعت فلکی برود وقت جمعه گذشته باشد و این یعنی حمل بر ساعت فلکی
مذهب شافعی ست و بیشتر علما و برایشان وارد میشود که برین تقدیر شروع در خطبه در اول ساعت سادسه بلکه چنانچه مصنف
ذکر کرده در اول خامسه بود و بیشک آن پیش از وقت زوال خواهد بود و بعض حمل بر ساعات عرفی لغوی کرده که عبارت ست
از اجزای لطیفه از زمان این جماعه تبکیر و تعجیل بعد از زوال اعتبار کنند و این تعجیل در رفتن بمسجد جمعه بعد از زوال مذهب مالک
و طائفه از اهل مدینه نقل کرده شده است از مالک کراهت تبکیر جمعه از اول نهار و امام احمد بن حنبل بلکه بعضی از مالکیه نیز بر مالک
انکار شدید کرده اند که این مخالف حدیث ست که در روی تبکیر ورود یافته و لیکن بتحقیق معلوم شده که حقیقة تبکیر تعجیل و مبادرت در اول
وقت ست هر وقت که باشد نعم اگر در حدیث ثابت شود که تعجیل در اول نهار باید کرد مخالفت ست واگر نه بوقوع لفظ تبکیر اثبات مخالفت نتوان کرد
و بعضی از مالکیه در تقویت مذهب مالک گویند که در حدیث واقع شده است من راح و حقیقت رواح ذهاب از زوال تا آخر نهار ست

ولیکن زہرے انکار کردہ بر کسے کہ گوید روح بعد از زوال بود وگفتہ کہ عرب راح بمعنی ذہب اطلاق کنند مطلقاً در ہر وقت کہ باشد وگفتہ اند کہ نکتہ در تعبیر برواح برای آنست کہ فعل مقصود لمی باشد مگر بعد از زوال پس فی الساعة الاولی جمعہ را رائح گویند اگرچہ نہ در وقت رواح رود وبعضے از مالکیہ احتجاج کردہ اند بروایت زہری کہ گفتہ مثل المہجر الی الجمعة وتہجیر سیر در ہاجرہ بود کہ بمعنی نیمروز ست وجواب دادہ اند کہ مراد بہ تہجیر اینجا تبکیر ست چنانچہ نقل کردہ شدہ است از خلیل وتتمہ این بحث در بیان خاصیت ہفتم کہ تبکیر برائے نماز جمعہ است گذشت خاصیت بیست ونہم آنکہ روز جمعہ اخروے کہ صورة وحقیقة روز جمعہ دنیوی ست روز تجلی حق جل شانہ است بر بندگان در بہشت چنانکہ گذشت خاصیت بیست وششم آنکہ حق جل شانہ قسم بآن یعنی بروز جمعہ یاد فرمود از میان سائر ایام ہفتہ قال اللہ تعالی والیوم الموعود وشاہد ومشہود وعن ابی ہریرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الیوم الموعود یوم القیامة فرمود مراد بیوم موعود روز قیامت ست کہ وعدہ کردہ است حق سبحانہ بآمدن وی یا وعدہ کردہ است بعد از آمدن او بنعیم بہشت ودیدار خود مر مؤمنان را والیوم المشہود یوم عرفة مراد بیوم مشہود روز عرفہ کہ حاضر مے آیند در وے مؤمنان آفاق وملائکہ یا گواہی دادہ شدہ است در وے بافاضہ رحمت ومغفرت اہل آن را والشاہد یوم الجمعة ومراد بشاہد روز جمعہ است کہ حاضر آمدہ است بر مسلمانان چون مسلمانان روز عرفہ بعرفات میروند ودر انجا حاضر مے شوند او را مشہود خواند بمعنی مشہود فیہ ودر روز جمعہ بجاے خود اند وجمعہ بر سر ایشان آمدہ وحاضر شدہ او را شاہد گفت یا شاہد بمعنی گواہی دہندہ است روز قیامت بایمان وطاعت مر اہل خود را ومشہود نیز تواند بمعنی گواہی دادہ شدہ در وے بمغفرت خلق باشد ما طلعت شمس وفی روایة الشمس وتکبیر باراده شہور وفصول ست باعتبار تعدد واختلاف یعنی طلوع نکرد ہیچ آفتابے در ہیچ وقتے ولا غربت ونہ غروب کرد علی افضل یعنی فی روایة علی یوم افضل من یوم الجمعة یعنی ہیچ روزے از ایام ہفتہ فاضلتر از روز جمعہ نبود فیہ ساعة زیرا کہ در روز جمعہ ساعتے ست کہ لا یوافقہا عبد مؤمن در نیابد آن ساعت را بندہ مؤمن کہ یدعو اللہ فیہا بخیر دعا کند خداے را عز وجل شانہ در وے بچیزے الا استجاب لہ مگر آنکہ قبول کند خداے تعالے آن دعا مر آن بندہ را او یستعیذ من شر یا پناہ جوید آن بندہ مؤمن از بدیے الا اعاذہ منہ مگر آنکہ پناہ دہد آن بندہ را از آن بدے در اول حدیث مساوات آمد میان روز عرفہ وجمعہ باعتبار قسم یاد کردن الہی تعالی بہر دو وآنکہ در آخر فرمود ما طلعت شمس ولا غربت علی یوم افضل من یوم الجمعة اگر مراد بیان نفی افضلیت روز دیگر ست از روز جمعہ چنانچہ ظاہر عبارت ست در اول وآخر حدیث منافاتی نبود واگر مراد اثبات افضلیت روز جمعہ است بر سائر ایام چنانچہ مفہوم متعارف ازین عبارت ست وقد حقق فی موضعہ پس مقصود آن باشد کہ اگرچہ در قسم یاد کردن بہر دو برابر آمدند ولیکن روز جمعہ مخصوص ست بفضیلت دیگر کہ در ماسواے او نیست وآن وجود ساعت مذکورہ است در وی وکلام در افضلیت روز جمعہ در فصل سابق گذشت اما پوشیدہ نماند کہ شاہد ومشہود را کہ در آیت کریمہ واقع شدہ است تفسیر ہای دیگر نیز کردہ اند واین حدیث را کہ شاہد را بروز جمعہ تفسیر کردہ است امام احمد وترمذی روایت کردہ اند وترمذی گفتہ کہ این حدیث غریب ست شناختہ نمیشود مگر از طریق موسی بن عبیدہ ووی را ضعیف میدانند خاصیت بیست وہفتم آنکہ آسمانہا وزمینہا وکوہ ہا ودریاہا ومجموع خلائق غیر بنی آدم وشیاطین از روز جمعہ میترسند بجہت علمے کہ حق بوقوع قیامت در روز جمعہ ایشان را بخشیدہ است پس در ہر روز جمعہ ایشان را توہم واحتمال ناگہان آمدن قیامت در ان حاصل ست چنانچہ گذشت قال کعب الاحبار الا احدثکم ایا حدیث کنم شمارا عن یوم الجمعة از حال مخصوص روز جمعہ انہ اذا کان

یوم الجمعة که چون باشد روز جمعه فزعت لا میتر سند بجهت این روز السموات والارض والجبال والبحور والخلائق کلها الا ابن آدم والشیاطین خاصیت بیست و هشتم آنکه روز جمعه روزیست که حق سبحانه و تعالی او را برای این امت مرحومه ذخیره کرده و نگاه بداشته تا ایشان پیدا شوند و آنرا دریابند و قبول کنند و مجموع امم سابقه از یهود و نصاری از آن محروم شدند و راه بدان نیافتند و قابل آن نشدند قال صلی الله علیه وآله وسلم ذخیرة الله لنا روز جمعه ذخیره است که خدای تعالی نهاده بود برای ما وقال گفت صلی الله علیه وآله وسلم ما طلعت شمس ولا غربت علی یوم خیر من یوم الجمعة هدانا الله له راه نمود ما را خدای تعالی بدان و اضل الناس عنه و گمراه گردانید و راه بدریافت آن ننمود مردم دیگر را از وی والناس لنا فیه تبع و مردم ما را درین روز تابع اند الی آخر الحدیث تا آخر حدیث که در اول فصل گذشته است خاصیت بیست و نهم آنکه این روز برگزیده حق سبحانه است از جمله ایام و مخصوص است نزد وی و ممتاز است بفضائل و خصوصیات چنانکه در غیر وی نیست چنانکه رمضان برگزیده است از جمله شهور و شب قدر از جمله شبها و مکه از جمله شهرها قال کعب گفت کعب احبار ان الله اختار الشهور فاختار شهر رمضان واختار الایام فاختار یوم الجمعة واختار اللیالی فاختار لیلة القدر ترجمه از کلام سابق ظاهر است و معنی اختیار کرد شهور را پس اختیار کرد رمضان را اعتبار کرد و در نظر آورد تمامه شهور را پس برگزید از میان آنها رمضان را و کذلک البواقی خاصیت سی ام آنکه در روز جمعه ارواح مومنان بقبور خویش نزدیک میشوند نزدیک شدنی معنوی و تعلق و اتصال روحانی نظیر و مشابه اتصالی که بسبدن دارد و زائران که نزدیک بقبور آیند می شناسند خود همیشه می شناسند ولیکن درین روز می شناسند شناختنی زیاده بر شناخت سائر ایام از جهت نزدیک شدن بقبور و لا بد شناخت از نزدیک بیشتر و قوی تر باشد از شناخت از دور و در بعض روایات آمده که این شناخت در اول روز بیشتر است از آخر آن و لهذا زیارت قبور درین وقت مستحب تر است و عادت در حرمین شریفین هم برینست خاصیت سی و یکم آنکه روزه در روز جمعه علی الانفراد بی آنکه روز پنجشنبه یا شنبه نیز روزه دارند پیش بیشتر علما مکروه است کراهت تنزیهی نزد جمهور و روایتست از امام ابوحنیفه و مالک که مکروه نیست و استدلال ایشان بحدیث ابن مسعود است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که روزه میداشت از هر ماه سه روز و کم بود که افطار میکرد روز جمعه و تاویل وی بآنکه مراد عدم تعمد افطار است بر تقدیر وقوع وی در ایامی که روزه میداشت در غایت بعید است و بعض گویند که آن از خصائص آن حضرت است صلی الله علیه وآله وسلم و از شافعی نیز دو روایت آورند و مصنف استدلال کرد بر کراهت بقول خود که گفت قال محمد بن عباد سالت جابرا انهی رسول الله یا منع کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عن صوم یوم الجمعة از روزه داشتن روز جمعه قال گفت جابر نعم ورب هذه البنیة آری منع کرد سوگند میخورم به پروردگار این بنا یعنی خانه کعبه و این لفظ بخاری ست و در آخر اوست یعنی ان ینفرد به وفی حدیث مسلم سالت جابر بن عبد الله وهو یطوف بالبیت و در آخر گفته ورب هذا البیت و در روایت نسائی آمده ورب الکعبة وفی الصحیحین قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا یصوم احدکم یوم الجمعة روزه ندارد یکی از شما روز جمعه الا یوما مگر آنکه روزه دارد روزی دیگر قبله پیش از جمعه که روز پنجشنبه باشد او بعده یا بعد از وی که روز شنبه بود واللفظ للبخاری یعنی این لفظ حدیث که مذکور شد مر بخاری راست ولمسلم ولفظ حدیث مر مسلم راست لا تخصوا یوم الجمعة مخصوص نگردانید روز جمعه را بصیام بروزه من بین الایام از میان سائر روزها الا ان یکون فی صوم یصومه احدکم مگر آنکه باشد و اتفاق افتد روز جمعه در روزه که میدارد او را یکی از شما یعنی عادت اوست چنانچه ایام بیض و مانند آن اول حدیث مسلم نیست لا تخصوا لیلة الجمعة بقیام من بین اللیالی ولا تخصوا یوم الجمعة

بصیام الحدیث و مصنف جزو اول این حدیث نقل نکرد از جهت عدم تعلق غرض وی بدان و عجب که عدم تخصیص لیلة الجمعة
بقیام از خصائص جمعه نشمرد و با ورود آن در صحیح مگر آنکه گفته شود که وے در مقام ذکر خصائص روز جمعه است و لیس اما این تخصیص
وجهے موجه ندارد چنانکه در خاصیت دوم ذکر شب و روز هر دو کرد و ایضاً جاء فی صحیح البخاری وعن جویریة بنت الحارث که
یکے از ازواج مطهره است ان النبی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم دخل علیها یوم الجمعة درآمد بر وے روز جمعه وهی صائمة
و حال آنکه جویریه روزه دار بود فقال پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اصمت امس آیا روزه دار بودے دیروز
قالت لا گفت جویریه روزه دار نبودم وے روز قال گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تریدین ان تصومی غداً
میخواہی که روزه دار باشے فردا قالت لا قال فافطری فرمود پس افطار کن و بشکن روزه را امروز و همچنین است مذهب اکثر
علما که روز جمعه تنها روزه ندارد و اگر داشته باشد بشکند و قال صلی الله علیه و آله وسلم لا تصوموا یوم الجمعة روزه ندارید روز
جمعه تنها و قال و نیز گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم یوم الجمعة یوم عید روز جمعه در حکم روز عید است فلا تجعلوا یوم عیدکم
پس نگردانید روز عید خود را یوم صیامکم روز روزه خود چه روزه داشتن در روز عید حقیقی حرام است و این روز نیز چون در حکم
روز عید است در وے لائق نباشد و اگر باشد بارے تنها مقصود بالذات نباشد و در ضمن و موافقت روزهای دیگر باشد
و شراح در وجه نهی از روزهٔ روز جمعه تنها اختلاف دارند بعض گویند بجهت آنست تا روزه داشتن سبب ضعف بدن و کسل
نگردد و از اقامت وظائف و اوراد جمعه باز ندارد چنانکه در رخصت افطار روز عرفه مر ضعفا را گفته اند و این وجه ضعیف است
و با روزه داشتن روز سابق و لاحق مناسبتے ندارد چه آن مضعف تر و فتور نشاننده تر است و جواب ازین بآنکه روزه
پیش و پس جبر نقصان که در اعمال بجهت ضعف واقع میگردد میکند نیز ضعیف است چه جبر نقصان بکسب خیرات دیگر
نیز شود پس باید که بوجود آن روزه مستحب گردد و لا قائل به و نیز برین وجه باید که کراهیت مخصوص بوجود ضعف گردد و حال آنکه مطلق است
و جواب این آنکه چون مظنه ضعف بود قائم مقام حقیقت آن باشد چنانچه در سفر وجود مشقت و بعض گفته اند که اگرچه این روز را
اعظم و افضل گردانیده اند با وجود آن مقتصر بر بیان تعظیمات باید داشت که در شرع وارد شده است و زیاده بران از پیش خود
مبالغه نکنند تا موهم فضل بجمیع وجوه نگردد و سبب تجاوز از حد نشود و وجهے دیگر که از حدیثے که در آخر مذکور شد مفهوم گشت
احسن وجوه است و فیه کفایة و تتمه این مبحث در باب الصیام نیز بیاید ان شاء الله تعالی خاصیت سی و دوم اختصاص
این روز است باجتماع مومنان برای وعظ و تذکیر یعنی بطریق وجوب و خطبه در عیدین سنت است نه واجب اما اجتماع
در عرفات برای وعظ و تذکیر نیست و خطبها که در ایام حج خوانند نیز واجب نیست و اگر مراد در هر هفته دارند فلا اشکال و هذا این
خواص جمعه است که مصنف ذکر کرده و ورای آن خواص دیگر نیز دارد و وجه عدم ذکر وے مر آن را یا عدم اطلاع و استحضار وے
بران یا ذهول وی از آن یا عدم صحت آن نزد وے باشد والله اعلم و شیخ جلال الدین سیوطی در شرح صحیح بخاری بعضی از آن
آورده و بزیادت بران در رساله جدا و عده کرده اول آنکه اجتماع میکنند در وے ارواح ذکره ابن القیم فی کتاب الهدی
دوم آنکه تخصیص کرده نشود شب جمعه بقیام چنانکه تخصیص کرده نشود روز جمعه بصیام و قد عرفت ذلک سوم قرات سورهٔ جمعه
و منافقون در نماز عشاے شب جمعه چهارم خواندن سورهٔ قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد در مغرب شب وے چنانکه
در فصل قرات گذشت پنجم امان از عذاب قبر کسے را که مرد در روز جمعه یا شب وے و سیوطی در جمع الجوامع مے آرد که احمد و
بیهقی از ابن عمر آورده اند که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ما من مسلم یموت یوم الجمعة او لیلة الجمعة الا وقاه الله فتنة القبر

و همچنین از شیرازی در القاب از ابن عمر و از ابونعیم در حلیه از جابر آورده که هر که بمیرد در روز جمعه یا شب جمعه خلاص کرده شود
از عذاب قبر و بیاید روز قیامت و حال آنکه بر دست مهر شهید است ششم مغفرت ششصد هزار کس در شب جمعه و ششصد هزار کس
در روز آن و در روایتی مغفرت تمامه مردم چنانچه در اول فصل در بیان اختلاف میان روز جمعه و روز عرفه مذکور شد هفتم ایستادن
ملائکه با صحف روز جمعه بر ابواب مسجد برای نوشتن مردم الاول فالاول تا وقت خروج امام رواه احمد و ابویعلی والطبرانی
والضیاء المقدسی عن ابی امامه هشتم مضاعفه حسنات درین روز چنانکه طبرانی در اوسط از ابی هریره آورده که تضاعف الحسنات
یوم الجمعه و دیلمی از انس آورده که دو رکعت در روز جمعه فاضل تر است از هزار رکعت در غیر روز جمعه و یک تسبیح در روز جمعه افضل است
از هزار تسبیح در غیر روز جمعه نهم آنکه پروردگار تعالی برمی انگیزد ایام را روز قیامت بر هیئت و صورتی که دارند و برمی انگیزد
روز جمعه را روشن و تابان پس اهل جمعه گرد میکنند آنرا کالعروس تهدی الی کریمها و روشنائی میکند روز جمعه برای ایشان پس
میروند در روشنائی او و رنگهای ایشان در صفا و سفیدی مثل برف بود و بوهای ایشان مثل مشک خوض میکنند در کوههای
کافور مینگرند بسوی ایشان جن و انس بر هم نمیزنند چشم از تعجب و حیرت تا آنکه در می آیند در بهشت و مخالطه نمیکند ایشان را هیچ
کس مگر موذنان که برای خدا اذان گفته باشند آورده السیوطی عن الحاکم فی المستدرک والبیهقی فی شعب الایمان دهم
حرمت و کراهت بیع نزد اذان وی یازدهم استحباب بیع و شرا بعد از نماز نزد بعض فقها والله اعلم **فصل** در خطبه نبویه
صلی الله علیه وآله وسلم در روز جمعه چون خطبه خواندی بجهت مزید شوق و مبالغه در اسماع حاضران آواز بلند کردی بحدی
که چشمان مبارکش سرخ شدی بجهت تجلی لوامع انوار عظمت و جلال و لوامع صحوای ابلاغ و انذار و غضب وی سخت گشتی
تا آنکه گویا وی صلی الله علیه وآله وسلم منذر جیش است که میگوید صبحکم و مساکم یعنی آنکه خبر میرساند قومی را و می ترساند ایشان را
از لشکری که بر ایشان تاختن می آرد و اعلام میکند که آن در وقت صبح بر شما می تازد و غارت میکند یا در وقت شام می آید
و شبیخون میزند و ذکر شدت غضب و تشبیه بمنذر جیش در متن صحیح مسلم و در جامع الاصول از حدیث وی ثابت است و مصنف
آنرا ذکر نکرده و لفظ بسیار که گفته بسیار در خطبه گفتی در اینجا نیست بلکه گفته و یقول بعثت انا والساعة برانگیخته شده و فرستاده ام
من با قیامت کهاتین همچو این دو انگشت و برای بیان این اشارت میان انگشت مسبحه و انگشت میانه خود جمع فرمودی
و مقرون گردانیدی و گفته اند که اقتران سبابه بوسطی اشارتست باقتران ساعت بعثت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
گویا که وجود ساعت و بعثت متصل اند و زمان فاصل در میان نیست یا پیغمبری دیگر در میان نه چنانچه درین دو انگشت انگشتی
دیگر در میان نیست و بعض گفته که اشارتست بآنکه بعد زمانی میان ساعت و بعثت آنقدر است که میان سر این دو انگشت که
مسبحه اصغر است از وسطی یعنی همین مقدار از قیامت پیشتر مبعوث شده ام و دنبال آن قیامت رسیده می آید و ظاهر لفظ
حدیث یقرن بین اصبعیه که مصنف ترجمه آن کرده ناظر در معنی اول است اما آنچه در مشکوة در باب قرب الساعة بروایت بخاری
و مسلم از حدیث شعبه از قتاده آورده که گفت شعبه شنیدم قتاده را که گفت کفضل احدهما علی الاخری و گفت ندانستم
که قتاده این را از انس گفت یا از خود انتهی و نیز از ترمذی از حدیث مستورد بن شداد آورده که بعثت فی نفس الساعة
فسبقتها کما سبقت هذه هذه صریح است در معنی ثانی و بعض گفته که احتمال دارد که مراد ارتباط دعوت و نبوت آن حضرت بود
صلی الله علیه وآله وسلم بقیام قیامت چنانچه در سبابه و وسطی و ظاهر مراد مصنف که گفته جمع فرمودی معنی اول است و
بعد ازان گفتی اما بعد لفظ اما بعد بعد از حمد و ثنا در خطبه مسنون است و بخاری بابی برای آن عقد کرده و در فتح الباری

گفته که اختلاف ست درانکه اول کسیکه این کلمه را گفته کیست طبرانی در حدیث مرفوع از ابی موسی اشعری آورده که
داؤد ست علیه السلام و گفته که در اسناد این ضعف ست و در حدیث موقوف از شعبی آمده که فصل خطابی که داؤد را داده اند
چنانکه در قرآن مجید میفرماید وآتیناه الحکمة وفصل الخطاب این کلمه است و بعض گفته اند که اول کسیکه تکلم کرد بدان یعرب بن
قحطان ست وقیل کعب بن لؤی وقیل سحبان بن وائل وقیل قس بن ساعده و قول اول اشبه واثبت ست و جمع کرده شده است
میان این اقوال بآنکه اولیت در اول حقیقیه ست و در بواقی اضافی فان خیر الحدیث کتاب الله بهترین سخنان در فصاحت
وبلاغت و در فضل وشرف و وعظ ونصیحت کتاب خدا است که قدیم ست وصفت خدای عز وجل ومنزل ست برای تبلیغ احکام وهدایت
خلق وخیر الهدی بفتح ها وسکون دال هدی محمد وبهترین سیرتها وطریقها سیرت وطریقه محمد ست صلی الله علیه وآله وسلم
وشر الامور محدثاتها وبدترین چیزها چیزهائیست که نو پدید کرده شده است وبدعت ست در دین وکل بدعة ضلالة وهر امر محدث
وبدعت که مخالف سنت وسبب تغییر آن باشد باعث ضلالت وگمراهی ست ومیفرمود انا اولی بکل مؤمن ودر متن
صحیح مسلم وجامع الاصول بکل مؤمن من نفسه یعنی من دوست دارنده ترم بر مومن را و قوی ترم بوی من نفسه از نفس و ذات
آن مومن چه نفس وی را در بلا اندازد و دشمنی کند و من او را از تمامه آفات وبلیات دنیا وآخرت نگاه دارم و در محل امان
در آرم من ترک مالا فلاهله کسیکه بمرد وگذاشت مالی را پس آن مال مر کسان اوراست ومن ترک دینا او ضیاعا و کسیکه گذاشت
وامی را یا عیالی را فالی او علی او برای شک راوی ست ودر متن صحیح مسلم وجامع الاصول بواوست یعنی رجوع بمن ست
در کفایت عیال وی وبر من ست قضاے دین وی امام نووی در شرح مسلم میگوید که این حکم بعد از ان شد
که ابواب فتوح بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مفتوح گشت ودر اوائل دعا میکرد و صلوة میفرمود تا دبر آنکه مدیون
میمرد تا مردم تساهل بکنند واصح آنست که این قضاے دین واجب بود بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نه آنکه بر طریق
تکرم وتفضل میکرد ونیز از خصائص آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیست بلکه واجب ست بر سائر ائمه اگر در بیت المال
چیزے باشد وامرے مهم تر ازین در میان نبود انتهی رواه مسلم عن جابر بن عبد الله وفی لفظ له ودر لفظی دیگر آمده است
از مسلم هم از جابر کانت خطبة النبی صلی الله علیه وآله وسلم یوم الجمعة بود خطبه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روز جمعه یحمد الله ویثنی
علیه بما هو اهله باینکه حمد وشکر میگفت خدا را وثنا وصفت میکرد بر وے بصفات کمالی که وی تعالی سزاوار آنست ثم یقول ثم
پستر میگفت این کلمات را من یهده الله فلا مضل له ومن یضلله فلا هادی له وخیر الحدیث کتاب الله تا آخر حدیث که اول
سوق میکرد ونسائی نیز مثل حدیث مسلم جامع الحجه در بهره ور وایت وی آمده روایت کرده لیکن بتقدیم وتاخیر چنانچه
در جامع الاصول آورده است وزاد النسائی و زیاده کرده است نسائی بعد قول وی وکل بدعة ضلالة این کلمه را که وکل
ضلالة فی النار وهر صاحب ضلالت در آتش دوزخ ست وگاه گفتی الحمد لله نحمده ونستعینه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور
انفسنا ومن سیئات اعمالنا من یهده الله فلا مضل له ومن یضلل فلا هادی له واشهد ان لا اله الا الله وفی روایة بزیادة
وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله آورده اند که قدوم آورد ضماد بمکه و وے مردے بود افسونگر از ہمین افسون
میکرد مردم را از جنون ومس جن پس شنید سفہاے مکہ را که میگفتند محمد دیوانه شده است اورا علاج باید کرد پس ضماد
با خود گفت چه باشد که این مرد را ببینم وعلاجش کنم شاید که الله تعالی شفا دہد اورا بدست من پس آمد وآن حضرت را
دید صلی الله علیه وآله وسلم وگفت یا محمد نزد من افسونی ست مر این باد را یعنی علتی که از مس جن پیدا گردد وعرب جن را

با وی میگویند میخواهی که ترا بدان علاج کنم پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم این کلمات برخواند الحمد لله نحمده ونستعینه ونستغفره
الخ آن مرد افسونگر گفت که این کلمات خود را که خواندی باز برخوان برمن پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سه بار این کلمات
برخواند آن مرد گفت والله شنیده ام من سخنان کاهنان و ساحران و شاعران را و نشنیده ام هرگز مانند این کلمات و تحقیق
رسیده است این کلمات قاموس بحر را یعنی میانه دریا را که عمیق تر و عظیم تر است و گفت بده دست خود را بمن تا بیعت کنم ترا
بر اسلام پس ضماد بیعت کرد و مسلمان شد مسلم از ابن عباس رض این کلمات را درین قصه تا عبده ورسوله روایت کرده و مصنف درین
خطبه زیاده کرده این را که ارسله بالحق بشیرا ونذیرا بین یدی الساعة من یطع الله ورسوله فقد رشد ومن یعصهما فانه لا یضر الا نفسه ولا یضر الله
شیئا وفی روایة ومن یعصهما فقد غوی ونسأل ربنا ان یجعلنا ممن یطیعه ویطیع رسوله ویتبع رضوانه ویجتنب سخطه انما نحن به وله
روایت کرد این حدیث را ابو داود از ابن مسعود و روایت کرده وی و ترمذی ونسائی آنچه معنی را بازیادت و بدانکه در صحیح مسلم
حدیثی از عدی بن حاتم آورده که مردی در حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خطبه خواند من یطع الله ورسوله فقد رشد
ومن یعصهما فقد غوی پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بئس الخطیب انت قل ومن یعص الله ورسوله و شراح حدیث
در سبب ذم و انکار وی صلی الله علیه وآله وسلم مر آن خطیب را در قول وی ومن یعصهما و امر بگفتن ومن یعص الله ورسوله
اختلاف کرده اند جماعة گفته اند که سبب آن بود که وی تشریک الله و رسول کرد در ضمیر تثنیه که مقتضی تسویه است پس امر کرد او را
بتقدیم اسم الله و عطف رسوله بر وی که مفید تبعیت و فرعیت است و این وجه مشهور است ولیکن ضعیف است چه مقتضای جمع نیز
تسویه را محل بحث است و از جهت وقوع این جمع و تشریک بعینه در کلام آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حدیث صحیح که اینجا
مذکور است و مثل آن در حدیث دیگر که در علامات کمال ایمان واقع شده است ان یکون الله ورسوله احب الیه مما سواهما نیز
واقع شده است و بعض گفته اند که سببش آن بود که آن خطیب وقف کرد بر و یعصهما که موهم عطف است بر من یطع الله ورسوله
و وقوع فقد رشد جزای وی و این سخن چیزی نیست و مخالف است مر سیاق حدیث را کما لا یخفی و اقرب آنست که این ذم
و انکار بجهت آن بود که لائق بشأن خطیب در امثال این مقاصد بسط و تفصیل و تطویل است و عدم کلال و ملال از آن چنانچه
عبارت حدیث است که مذکور شد نه اقتصار برهمین دو کلمه با سلوک طریقه اختصار و اجمال والله اعلم بحقیقة الحال و آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم سوره ق بسیار بر منبر خواندی از جهت اشتمال وی بر مواعظ شدیده و زواجر اکیده و ظاهر لفظ
دلالت دارد بر خواندن تمامه سوره و در بعض حواشی نوشته اند که مراد بعض سوره است و عادت شریف همچنین بود و از کلام
نووی تردد و تخییر مفهوم میشود در قرائت کل و بعض او فق است بحدیث قصر خطبه قاله امام هشام بنت الحارث بن النعمان
که صحابیه انصاریه مشهوره است گفت بود تنور ما و تنور رسول خدا یکی تا دو سال یا یک سال و کسری اشارت میکند بشدت معرفت
خود با حوال آن حضرت و شرف قرب جوار وی صلی الله علیه وآله وسلم و گفت ما حفظت سوره ق وفی روایة مسلم ما اخذت
یاد نگرفتم سوره ق را الا من فی رسول الله مگر از زبان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وفی روایة مسلم الا من لسان رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم یخطب بها علی المنبر از جهت خطبه خواندن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بآن سوره بر منبر و در جمیع
روایات مسلم و در روایت ابو داود و نسائی یقرأها کل جمعة و امام نووی گفته درین حدیث استحباب قرائت سوره ق است یا
او بعضها در هر خطبه جمعه ولیکن مصنف مطلق آورد و بقید بکل جمعه نساخت تا آنکه لفظ حدیث که وی از آنجا نقل کرد همچنین است
یا اشارت کرد که مراد بکل کثرت و مبالغه است چنانچه گفت بسیار بر منبر خواندی و ظاهر آنست که اگر کل بر حقیقت خود هم باشد مراد دوران

مرت باشند که امام هشام دیده نه دانم و الله اعلم بدانکه ارباب روایات احادیث بسیار از خطبهای آن حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم حفظ کرده و ضبط نموده یکے از آنها که متضمن بیان فرضیت جمعه و تاکید و تایید او ست مصنف آورده گفته و حفظ من
خطبه و حفظ و ضبط کرده اند اصحاب روایات احادیث از خطبهای آن سرور صلی الله علیه وآله وسلم من روایته از روایت
ابی الحسن علی بن زید بن عبد الله بن جدعان تیمی بصری که معدود ست در تابعین بصره و باصل مکی ست نزول کرده بصره را
و شنیده حدیث از انس بن مالک و ابی عثمان نهدی و سعید بن المسیب و روایت کرده از وے سفیان ثوری و عبد الله بن عمر
القواریری مات سنة ثلثین و مائة وفیها ضعف و در روایت این خطبه ضعفے هست بجهت بعض رواة وی و این خطبه را
ابن ماجه از روایت جابر بن عبد الله نیز آورده یا ایها الناس اے مردم توبوا الی الله قبل ان تموتوا توبه کنید از گناهان
و باز گردید بطاعت حق عزوجل پیش از آنکه بمیرید و ازین عالم در گذرید و چون وقت گذشتن و مردن متعین نیست و احتمال دارد
که هم امروز مرگ در رسد مبادرت نمائید در آن و تسویف در آن راضی نباشید چنانچه فرموده اند و بادروا بالاعمال الصالحة و مبادرت
نمائید و شتابی کنید بکارهای نیک و صلوا الذی بینکم و بین ربکم و پیوند کنید و نیز بپیوند و محکم کنید آن نسبت و عهد را که میان شما و
میان پروردگار شماست بکثرة ذکرکم له به بسیارے ذکر کردن شما پروردگار را عز اسمه ذکر در عرف مشهور لا اله الا الله ست
قلبا و لسانا و نزد اهل تحقیق شامل ست هر عمل صالح را که تقرب الی الله کنند و بر نیز توجیه قول او و کثرة الصدقة فی السر والعلانیة
از باب تخصیص بعد از تعمیم باشد توجروا تا اجر داده شوید اجرے عظیم که جز پروردگار عظیم قدر آن نداند بر اندازه صدق و اخلاص
کردار عمل و در زیه و لهذا اجرے مخصوص ذکر نکرد و مطلق گذاشت و تحمدوا و تا ستوده شوید نزد خدا و خلق و ترزقوا و رزق داده شوید
و کشاده شود بر روے شما ابواب برکات از آسمان و زمین و اعلموا ان الله قد فرض علیکم الجمعة و بدانید که خداے تعالی
فرض گردانید بر شما نماز جمعه را فریضة مکتوبة فرضیه که نوشته شده است در کتاب مجید و لازم شده که گردانیده شده است بر جمیع
مسلمانان فی مقامی هذا در محل ایستادن من که اینست فی شهری هذا در ماه من که اینست فی عامی هذا در سال من که اینست
الی یوم القیامة تا روز قیامت که تشریع و تکلیف بندگان منتهی بدان روز ست اشارت ست بتابید فرضیت نماز جمعه
مقصود ذکر تعین ست و ذکر قول او فی مقامی هذا الخ استطرادی ست و مقام احتمال دارد که هم زمان بود و مراد بیان روز باشد
و اگر اسم مکان هم بود مراد قیام در آن وقت دارند فانهم من وجد الیه سبیلا جمعه فرض ست بر هر که راه یابد بسوی وی و تواند رسید
بوے و واجب گردد بروی باجتماع شرائط آن و شرائط وجوب جمعه در کتب فقه مذکور ست و شاید که تو یکی حواله بکتب
درست اگر هم اینجا بیان کنی نیز دیگر بود بدانکه شروط وجوب جمعه بعد از وجود مصر یا فنای آن بلوغ و عقل مذکورست و حریت
و اقامت و صحت و سلامت عینین و رجلین ست پس جمعه بر مردان فرض بود نه بر زنان و بر آزادان نه بر بندگان و مقیمان نه بر
مسافران و بر تندرستان نه بر بیماران و نه بر کوران و نه لنگان و هر که بعد از اداے نماز جمعه پیش از شب تواند بمنزل خود رسید
و شب کرد جمعه بروے واجب بود و هذا قال الامام ابو حنیفه و همچنین آمده است در حدیث قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
الجمعة علی من آواه اللیل اخرجه الترمذی و ظاهر مراد از عبارت من وجد الیه سبیلا همین بیان نفی ست که امکان
وصول بجمعه داشته باشد و ما آن را اشارت بجمیع شرائط داشتیم تعمیما للفائدة فمن ترکها فی حیاتی پس کسیکه ترک کند جمعه در
حیات من او بعدی یا ترک کند آنرا بعد از حیات من جحودا بها انکار کردن آنرا او استخفافا بها یا بجهت سبک شمردن
و سهل انگاشتن آنرا و له امام جائر او عادل و او را باشد حاکمے باشد جور کننده یا عدل ورزنده یعنی بهر وجه بر تقدیر اقامت جمعه

از دست نباید داد اینجا راه اعتذار و وقت که در تصحیح شرط عدالت و اقامت حدود و اجرای احکام در عهد ما متعسر ست کنند لیکن جمعه
شعار اسلام ست بهر تقدیر باید کرد و خود در آخر زمان چه جای آنست آخر اقامت جمعه در زمان عبدالملک بن مروان که بادشاه وقت بود
و حجاج که امیر الامرای او بود میکردند که بالاتر از وی ظالمی نبود و صحابهٔ رسول حاضر بودند و هیچ یکی از ایشان انکار نمیکرد و دیگر
چه توان گفت و نگویند که سکوت صحابه از جهت ظلم و ترس وی بود و از ینجا رضای باطن ایشان معلوم نشود چه اجتماع صحابه
بر باطل هر چند بمقام خوف بود جائز نباشد و الا لازم آید ابطال بسیاری از احکام دین و نیز گفته اند که سلطان جابر ظالم اگر چه در
چیزهای دیگر ظلم کند آخر نه در اقامت جمعه عدالت ورزید اینقدر بس ست و رعایت عدالت در تمامه امور مشکل ست و گفته اند که
در آن بلاد که ولاة آن کفار اند مسلمانان را میرسد که اقامت جمعه و اعیاد کنند و اگر یکی را قاضی سازند قاضی میشود به تراضی
مسلمانان و بالجمله فرمود هر که ترک کند جمعه را فلا جمع الله شمله پس جمع نکند حق تعالی تفرقه و پریشانی او را و شمل از اضداد است
هم بمعنی جمعیت آید و هم بمعنی پریشانی و اینجا بمعنی اخیر ست و لا بارک له فی امره و برکت ندهاد خدای تعالی در کار وی الا آگاه باشید
ای مخاطب و ثابت بود لا صلوة له و مقبول نیست مر تارک جمعه را نماز الا و لا صوم له و نه روزه است مر او را الا و لا زکوة له و نه زکوة ست
مر او را الا و لا حج له و نه حج ست مر او را الا و لا بر له و نه هیچ نیکی که کند مقبول ست مر او را حتی یتوب تا آنکه توبه کند از ترک جمعه
و جحود و استخفاف وی فان تاب پس اگر توبه کند و رجوع کند از آن گناه تاب الله علیه توبه کند و رجوع کند حق تعالی
بر وی بعفو و رحمت پوشیده نماند که اگر مراد حقیقت جحود و استخفاف اوست آن خود کفری ست صریح و هیچ عبادتی با کفر مقبول
و صحیح نبود مگر بتوبه و رجوع باسلام و این ظاهر ست چندان احتیاج به بیان ندارد و ظاهر آنست که جحود و استخفاف در عمل مراد بود
بعدم مواظبت و مداومت گویا ترک کردن و تکاسل نمودن گوشهٔ ایهامی بانکار و استخفاف دارد برین تقدیر ذکر عدم قبول
عبادات تغلیظ و تشدید باشد بر ترک جمعه و این معنی اشبه و اقرب بمقام مینماید و الله اعلم بعد از آن احکامی چند از باب
امامت بیان کرد خواه در جمعه باشد یا غیر آن و فرمود الا و لا تؤمن بفتح تای فوقانیه و ضم همزه و فتح میم مشدده و تشدید نون یعنی
باید که امامت نکند امراة رجلا زنی مرد را الا و لا یؤمن این نیز بهمان صیغه است و لیکن بیای تحتانیه اعرابی مهاجرا و باید که امامت
نکند بادیه نشینی کسی را که هجرت کرده خلاصه معنی آنکه امامت نکند جاهل عالم را چه غالب بر بادیه نشینان جهل بود الا و لا یؤمن فاجر
مؤمنا و امامت نکند فاسقی مر مسلمان صالح را الا ان یقهره سلطان مگر آنکه قهر و غلبه و اکراه کند صاحب سلطنتی که بخافت سیفه و سوطه
ترسیده میشود از شمشیر وی و تازیانه وی باین طور که خود امامت کند یا دیگری را که نه شایسته آنست امام گرداند چاره
درین صورت صبر ست و عادت شریف آن بود که غالبا خطبهٔ جمعه را کوتاه خواندی ابوداود از حکم بن حزن کلفی آورده است
که گفت قدوم آوردم بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با هفت کس یا نه کس و درنگ کردیم نزد وی روزی چند و شاهد
شدیم در آن ایام جمعه را پس بخطبه بایستاد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم متکی بر عصائی یا قوسی پس حمد گفت خداوند را و
ثنا کرد بر وی عز و علا بچند کلمه خفیفه طیبه مبارکه پس گفت ایها الناس لن تفعلوا و لن تطیقوا کل ما امرتکم به و لکن سددوا و ابشروا
رواه احمد و ابوداود و مسلم و ترمذی از جابر بن سمره آورده اند که گفت بودم من که میگذاردم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
نمازها پس میبود نماز وی میانه یعنی بسیار دراز نبود و در روایت ابوداود هم از جابر آمده که بود نماز وی میانه و خطبه وی
میانه میخواند چند آیتی از قرآن و تذکیر میکرد مردم را بدان و اگر احیانا دراز هم خواندی نسبت بنماز کوتاه بودی و نماز را
دائم نسبت بخطبه دراز کردی و برای ترغیب در تطویل نماز و قصر خطبه و شاید که مقصود اصلی ترغیب بر تطویل نماز ست

واللہ اعلم فرمودے ان طول صلوٰۃ الرجل بدرستی کہ درازے نماز مرد وقصر خطبتہ وکوتاہی خطبۂ وی مئنۃ من فقہہ علامت
ونشانی ست از فقہ ودانش وی وناشی ست از آن وبانا کہ وجہ وے آن بود کہ در وعظ ونصیحت حرفی بس ست خصوصًا از آن حضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ مصدر جوامع الکلم ومظہر غرائب حکم ست مرد باید کہ در طاعت وعبادت کوشد وبتہذیب نفس خود مشغول
باشد چنانکہ گفتہ اند کردار باید نہ گفتار ووعظ ونصیحت دیگران مظنۂ خودنمائی وعدم موافقت قول با عمل نیز دارد پس فعل آنحضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم لتعلیم است بود واہمیتی را بتعلیم فعلے بس نکرد وبقول نیز آنرا مؤکد ساخت وطیبی در توجیہ آن گفتہ کہ نماز
اصل وخطبہ فرع ست واز قضایائے فقہیہ است ایثار اصل بر فرع بزیادت وتفصیل ونزد امام ابوحنیفہ در خطبہ بمقدار الحمد للہ ولا الہ
الا اللہ یا سبحان اللہ در فرض کافی ست وزیادتے بر آن سنیت واستحباب دارد چہ در قرآن فرمودہ است فاسعوا الی ذکر اللہ ومراد بذکر
اللہ خطبہ است وذکر اللہ برین قدر صادق ست ومسلم از ابی وائل آوردہ کہ گفت خطبہ خواند ما را عمار وایجاز کرد وبلیغ خواند چون
از منبر فرود آمد گفتیم یا ابا الیقظان بتحقیق خطبہ بلیغ خواندے اما موجز خواندے اگر اندکے طویل تر ازین میخواندے خوشتر
بودے گفت شنیدم رسول خدا را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میگفت ان طول صلوٰۃ الرجل وقصر خطبتہ مئنۃ من فقہہ فاطیلوا
الصلوٰۃ واقصروا الخطبۃ وان من البیان لسحرا وامام نووی درینجا اشکال کردہ وگفتہ کہ امر باطالت صلوٰۃ با حدیث تخفیف
صلوٰۃ وحدیث کانت صلوٰتہ قصدا مخالف ست وجواب دادہ کہ مراد تطویل صلوٰۃ ست نسبت بخطبہ نہ تطویلے کہ شاق بود
بر مردم پس وی اقتصاد ست در طول انتہی وان من البیان لسحرا ہم روے بطرح بیان دارد ہم بذم وے یعنی بیان مشابہ
سحرست در امالۂ قلب وصرف آن بجانبے پس اگر صرف بجانب حق کنند ممدوح بود واگر بطرف باطل برند مذموم وہر دو معنے در
موارد استعمال این حدیث مقصود ومراد افتادہ است کما لا یخفے علے المتتبع وافضل آنست کہ خطبہ بزبان عربی باشد ونزد
امام ابوحنیفہ بغیر عربی نیز جائز ست بہر زبانے کہ باشد وبعض گفتہ اند از غیر عربی جز بفارسی روا نباشد واین فرع اختلافی ست
کہ میان وے وصاحبیہ در قرأت قرآن ست وآن در کتب مسطور ست وگفتہ اند کہ وی در آخر رجوع کرد بقولہما وہو الصحیح و
علیہ المعول وور خطبہ قواعد اسلام را بیان فرمودے ومہمات دین را تعلیم کردے وذکر موت وتزہید در دنیا وترغیب در آخرت
تذکیر نمودے واگر در اثنائے خطبہ حاجتے از خود یا از غیر خود عارض شدے یا سائلے سوال کردی از مسئلہ دین قطع کردی سخن را
وحاجت را بگذاردے وسائل را جواب دادے وآنگاہ خطبہ را اتمام کردے اما اول چنانکہ ابوداؤد وترمذی ونسائی از بریدہ
آوردہ اند کہ روزے آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم خطبہ میخواند پس حسن وحسین آمدند پیراہن ہائے سرخ پوشیدہ وراہ میرفتند
افتان وخیزان پس فرود آمد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از منبر وبرداشت ہر دو را از زمین ونہاد ہر دو را پیش خود فرمود
صدق اللہ انما اموالکم واولادکم فتنۃ دیدم این دو صبی را کہ میرفتند ومے لغزیدند ومے افتادند پس صبر نتوانستم کرد تا آنکہ قطع
کردم سخن را وبرداشتم ایشان را وابوداؤد ونسائی نہادن ہر دو را در پیش ذکر نکردہ ونیز ابوداؤد ونسائی از انس بن مالک
آوردہ اند کہ گفت دیدم رسول خدا را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ فرود مے آمد از منبر بجہت آنکہ پیش مے آمد او را مردے
بحاجت پس مے ایستاد با وے تا قضا میکرد حاجت او را واما ثانی چنانکہ مسلم ونسائی از ابو رفاعہ عدوی آوردہ کہ گفت
رسیدم بر رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وآن حضرت خطبہ میخواند پس گفتم یا رسول اللہ مردے غریب آمدہ سوال میکند
از دین خود ونمیداند کہ چیست دین وے پس اقبال کرد بر من رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وترک داد خطبہ را تا آنکہ آمد
ورسید بنزد من وکرسئے آوردند چنان گمان میبرم کہ پایہائے او از آہن بود ونشست بر وے رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم

و شروع کرد تعلیم کردن مرا از آنچه تعلیم کرده است او را پروردگار او عز و جل پس برفت بخطبهٔ خود و تمام کرد آن را صلی الله علیه وآله وسلم
و امام نووی گفت ازین حدیث معلوم شود که هر که از کیفیت در آمدن در اسلام سوال کند واجب شود تعلیم وی بالفور از جهت
بودن وی اهم از جمیع امور و اگر درویشی یا محتاجی را در میانهٔ جمع بدیدی حاضران را امر فرمودی به تصدق و تحریض کردی
بر ادای چیزی از اثواب و دراهم و جز آن چنانکه اصحاب سنن و غیر ایشان از ابو سعید خدری آورده اند که آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم خطبه میخواند مردی آمد در جامهای کهنه و صورت شکسته پس فرمود مر او را آیا گذارده نماز را یا نه گفت نه فرمود
بگذار دو رکعت و ترغیب کرد مردم را بر صدقه و در بعض روایات آمده که گفت او را که بار دیگر چنین مکن و نام این مرد سلیک است
بصیغهٔ تصغیر و همین حدیث است که متمسک شافعیه است در وجوب تحیة المسجد اگر چه در وقت خطبه باشد و درینجا است کلام
طویل از طرفین که بجهت خوف اطالت و ملالت متروک شد چنانکه در خصائص جمعه در انصات نزد خطبه اشارت بدان کرده شد
و در شرح ابن الهمام گفته که مکروه است خطیب را که تکلم کند در حال خطبه مگر در امر معروف چنانچه قصهٔ عمر با عثمان در وضو برای جمعه
معلوم شد و چون نام خدا یاد کردی بانگشت شهادت اشارت فرمودی چنانکه مسلم و ابو داود و ترمذی و نسائی از
عماره بن رویبه آورده اند که وی دید بشر بن مروان را بر منبر که هر دو دست بر میداشت پس گفت قبح الله هاتین الیدین بد رسانید
خدا این دو دست را و گفت به تحقیق دیدم من رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که زیاده نمیکرد بر اشارت کردن بانگشت
شهادت و چون جماعت تمام حاضر شدندی برای خطبه بیرون آمدی از حجره یا از صفه اگر در مسجد بودی تنها و خادم و حاجب
پیش وی نبودی چنانکه الآن متعارف است در بیرون آمدن خطیب جمعه و عید در حرمین و غیرهما که با جماعهٔ کثیر با علما
بوضع غریب و طمطراق بر آیند و پیش آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هرگز طرقوا والیکم که چاوشان و خادمان کنند نبودی
و همچنین طیلسان و طرحه این نیز بمعنی طیلسان است چنانچه در قاموس گفته و برین تقدیر عطف تفسیری طیلسان باشد اما
خالی از چیزی نیست مگر آنکه نام نوعی خاص از طیلسان دارند و جامهٔ سیاه و امثال این ملابس معتاد نبودی این عبارت
احتمال دارد که ملابس بکسر سین خوانند و معتاد نعت وی یعنی این ملابس که الآن معتاد خطباست در آنجا نبودی بر نحوی که افاده
نفی مطلق کند و لیکن در مشکوة از مسلم بروایت عمرو بن حریث آورده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم خطبه خواند و بر سر مبارک وی
دستار سیاه بود که فرو گذاشته بود دو طرف او را میان کتفین خود در روز جمعه و محتمل که موقوفش خوانند و نفی معتاد خود برین تقدیر
بوقوع بعضی از آنها احیانا منافی نبود و این ارسال طرفین عمامه بین الکتفین که بعضی از آن تعبیر بتکویر عمامه کرده اند احیانا
فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود و مخصوص بجمعه نیست چنانکه در بیان عادت لباس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بیاید ان شاء الله تعالی فافهم و چون در مسجد در آمدی بر حاضران سلام کردی و چون بمنبر بر آمدی روی بسوی کسان آوردی
و دیگر بار سلام کردی آنگاه بنشستی رواه ابن ماجه عن ابن عمر و از سراجیه نقل کرده اند که سلام نگوید خطیب بر قوم مگر آنکه مخصوص
بآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم داشته اند یا در صحت روایت آن سخن دارد و در حاشیهٔ شرح ابن الهمام نوشته است و
از قدوری نقل کرده که طحاوی گفته که چون امام بر منبر بر آید ظاهر مذهب آنست که سلام نگوید زیرا که خروج امام برای
قطع کلام است پس جائز نباشد سلام چنانچه مذهب مالکی است و حدیثی که از نافع از ابن عمر روایت کرده اند ضعیف است
و ما نیافتیم درین باب حدیثی صحیح مگر احادیث ضعاف که احتجاج را نشاید و اگر ثابت شود حمل بر حالت اباحت کلام میکنیم
و بلال شروع در اذان کردی در پیش روی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و در زمان شریف غیر ازین اذان نبود و در [illegible]

گفته که نزد بعضے معتبر همین اذان ست در حق وجوب سعی وحرمت بیع واصح آنست که معتبر اول ست اگر در وقتش بعد از زوال
گفته باشند زیرا که مقصود که اعلام ست بوی حاصل شد انتهی وهمچنین در زمان ابوبکرؓ وعمرؓ وچون دور خلافت بعثمان بن عفانؓ رسید
وکثرتے وتفرقے در مردم پیدا شد امر کرد باذان دیگر پیش ازین اذان بر زورا که نام موضعے ست بیرون مسجد در بازار مدینه وآن مکان
را احجار الزیت خوانند سنگهاے سیاه ست در انجا گویا آنرا بروغن زیت طلا کرده اند ازین جهت آنرا احجار الزیت گویند
واین اذان دیگر را در بعض احادیث ثانی گفته اند باعتبار احداث اگرچه اول ست باعتبار فعل ولهذا بعض علما استغراب عبارت
نموده گفته اند که اول ثانی ست وثانی اول وبعض ثالث نیز گفته اند باعتبار تسمیه اقامت باذان چنانچه در حدیث بین کل اذانین
صلوة نیز واقع شده است وچنانچه بهمین اعتبار در بعض روایات واقع شده که در زمان مبارک آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم
دو اذان بود بعد آنکه اذان مستحدث در زمان عثمانؓ اذان اول بوده اما این اذان دیگر که برای سنت جمعه گویند نه در زمان
آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم بود ونه در زمان صحابه ونه بعد از ایشان ونیست عمل بروی در اکثر دیار اسلام ونیز معلوم
نشد که از کجا باز پیدا شد در حواشی هدایه گفته اند که این اذان در زمان حجاج احداث یافته پس باید که سنت را هم بعد از اذان
اول بگذارند واگر خواهند بقصد اعلام الصلوة الصلوة نیز گویند ودر بعض کتب واقع شده است که اذان اول از مستحدثات
بنی امیه است وغالبا این باعتبار آنست که بعض محققین گفته اند که همین اذان را که عثمانؓ بر زورا امر فرموده بود هشام
بن عبد الملک آنرا بمسجد نقل کرده والله اعلم ودر بعض روایات آمده که اذان اول در زمان عمر بن الخطابؓ بود وتا عهد عثمانؓ استقرار
نپذیرفت وبعض گفته اند که در زمان عمرؓ مجرد اعلام بود وعثمانؓ آنرا بلفظ اذان حکم کرد وبر مکان عالی فرمود ازین جهت نسبت
بوے کردند وبر هر تقدیر آنچه خلفاے راشدین کرده باشند آنرا بدعت نباید گفت واگر بعضے از اسلاف اطلاق بدعت بران
کرده باشند بمعنی آنست که در زمان آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم نبود ومقصود تذمیم وتقبیح آن نخواهد بود کذا قال العلماء
چون بلالؓ از اذان فارغ شدے آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم برخاستے وخطبه کردے بی فاصله تعلّلی وسخنی دیگر
میان اذان وخطبه ودر ایستاده خطبه خواندن احادیث واخبار صحیحه بسیار آمده ونزد امام ابوحنیفه ومالک واحمد قیام سنت ست
زیرا که مقصود ذکر ست وآن حاصل ست بقعود وآنکه گویند که خطبه بجای رکعتین ست بحقیقت نیست مراد آنست که قصورے
که در جمعه در عدد رکعات ظهر واقع شده خطبه جبر نقصان آن در ثواب میکند ولهذا استقبال قبله وحرمت کلام که شرط اند در نماز
در خطبه نیست ولیکن چون مواظبت آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم بران ثابت شده سنت باشد وترک آن بی ضرورت
مکروه کذا فی شرح ابن الهمام ونزد شافعی واجب واز مالک نیز روایتے در وجوب آمده ودر صحیح بخاری ومسلم وغیره از جابر بن
سمره آورده که آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم خطبه میخواند قائما بعد از ان می نشست پس می ایستاد وخطبه دیگر میخواند
وهر که ترا خبر دهد که نشسته خطبه میخواند دروغ گو است ومسلم ونسائی از کعب بن عجره آورده که وی در مسجد در آمد وعبد الرحمن بن
ام الحکم را که یکے از مروانیه ودر اتباع ایشان بود دید که خطبه میخواند نشسته گفت به بینید این خبیث را که نشسته خطبه میخواند
وحال آنکه حق تعالی فرموده است + واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا الیها وترکوک قائما + وسبب نزول این کریمه آنست که رسول خدا
صلے الله علیه وآله وسلم خطبه میخواند واهل مدینه را قحط وگرانی غله سخت رسیده بود ناگاه درین میان شنیدند که قافله از شام
رسیده است همه برخاستند وبجانب قافله رفتند وآن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم را تنها در خطبه ایستاده گذاشتند مگر
دوازده تن از صحابه که ابوبکرؓ وعمرؓ از ایشان بودند نشسته ماندند چون فرمود وترکوک قائما معلوم شد که خطبه در حال قیام بود

و از معاویه رض نیز نقل کرده اند که خطبه نشسته میخواند و گفته اند که وی دران معذور بوده که پیه شکم وے بسیار شده بود و طاقت
ایستاده شدن و خطبه خواندن نداشت کذا قال الشیخ فی فتح الباری و نیز گفته اند که روایت کرد عبدالرزاق از معمر از قتاده
که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و ابوبکر و عمر رض خطبه میخواندند روز جمعه ایستاده و چون بر عثمان رض شاق شد قیام در اثنای خطبه
می نشست و استراحت میکرد و ساکت می بود و بعد از آنکه بحال خود می آمد بر می ایستاد و میخواند و چون معاویه امیر شد خطبه
اولی نشسته میخواند و ثانیه ایستاده ولیکن او را ضرورت بود که طاقت ایستادن نداشت کذا فی فتح الباری انتهی و در شرح
ابن الهمام گفته که قصه عثمان رض که گویند چون در اول جمعه بعد از تولیت خلافت بمنبر برآمد و گفت الحمد لله و حصر شد مذکور نیست
نه در کتب حدیث و نه در کتب فقه والله اعلم و شمشیر و نیزه بدست نگرفتی بلکه اعتماد بر کمانی یا عصائی کردے و گفته اند که اعتماد
بر سیف و مانند آن اشارت است بآنکه قوام این دین بشمشیر و سلاح است و ابن قیم گفته که این سخن چیزے نیست چه قوام
این دین بقرآن و وحے ست کذا فی المواهب و در بعض روایات فقهیه حنفیه آمده که اتکا بر قوس یا عصا مکروه است و
صحیح آنست که مکروه نیست از جهت ورود سنت و در روایتی آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اعتماد بر عنزه میکرد که
با وے میبود و از روضة العلماء نقل کرده اند که در هر بلدے که فتح وے بغلبه و محاربه است چنانکه مکه معظمه اعتماد بسلاح کنند
و آنجا که بصلح ست چنانکه مدینه مطهره بعصا و لهذا شافعیه در حرم شریف اعتماد بر سیف کنند که بر قول ایشان فتح آن بطریق
عنوة است و نزد حنفیه بعصا که نزد ایشان بصلح ست کما بین فی موضعه و مصنف میگوید که این نفی اعتماد بر کمان یا عصا پیش از آن
بود که منبر ساخت اما بعد از اتخاذ منبر محفوظ نیست که بر چیزے اعتماد کردی نی عصا و نی کمان و نه غیر آن و قصه ساختن منبر آنست
که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم پیش از وضع منبر قریب بمحراب متصل جانب غربی ایستاده خطبه میخواندند و گاه گاهی بسبب طول
قیام و عروض ملال بر چوبے که دران مقام نصب کرده بودند تکیه میفرمودند در مدینه امراة بود از انصار که غلامے داشت نجار پس
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم کسے را نزد آن امراة فرستادند که اگر امر کنی آن غلام نجار خود را تا چوبے چند بهم آورده
منبری برائے من بسازد تا بران برآمده خطبه خوانم بهتر باشد آن زن امر نمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بغلام خود
امر کرد و وے از چوب گز منبرے ساخت سه درجه پس در مسجد شریف که الآن منبر شریف ست بنهادند و چون آن حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم بر منبر برآمد و خطبه خواند آن چوب که پیش ازین بران تکیه زده خطبه میخواندند از فراق صحبت آن حضرت صلی الله علیه و
آله وسلم بفریاد آمد و آواز کرد چنانکه ناقه آواز کند و تمامه صحابه از مشاهده ناله و فریاد وے بگریه درآمدند پس آن حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم از منبر فرود آمد و او را در کنار خود گرفت تا از گریه و فریاد باز آمد و این خبر حنین جذع یعنی فریاد کردن این چوب مشهور است
و بعض گفته اند که بسر حد تواتر رسیده است و طول منبر شریف بقول صحیح دو ذراع بود و عرض او یک ذراع و عرض هر درجه شبری
و تا زمان خلفای راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین آن منبر بجاے خود بود و اول کسیکه او را بجامه قبطیه پوشید عثمان بن
عفان بود و بقولی اول کسیکه کسوت کرد معاویه بود و هم در زمان امارت خود وقتیکه در شام بود قدم آورد و خواست که منبر آنحضرت را
صلی الله علیه و آله وسلم بشام برد چون از جای خودش بجنبانید همان ساعت آفتاب گرفته شد بحدیکه ستارهاے آسمان
نمودن گرفتند پس معاویه ازین خیال برگشت و اعتذار آن را باصحاب گفت که مقصود من تفحص و تحقیق حال آن بود تا او را
زمین نخورده باشد بعد از ان شش پایه دیگر بران افزود و منبر نبوی را بالاے آن داشت و در بعض روایات این حکایت
نسبت بمروان کنند که در مدینه مطهره از جانب معاویه حاکم بود و معاویه از شام بوی نوشته بود که منبر مصطفوی را بشام بفرستد

و الله اعلم و وضع منبر در سنه سابع بود بقول صحیح در ثامن و چون کهنه شد مردم بجهت تبرک از آن شاخها ساختند و همچنان نیست
که آن منبر بازیادتی که معاویه ساخته بود در حریقی که در سنه اربع و خمسین و ستمائة در مسجد شریف شد سوخت بعد از آن خلفا و
ملوک هر کدام منبری ساختند و در سنه ثمان و تسعین و تسعمائة که کاتب حروف باقامت مدینه مطهره مشرف بود سلطان مراد منبری
از صفت جوش ریخته فرستاد و عبارت منبر اعظم سلطان مراد تاریخ آنست و در باعث وضع منبر و اسم صانع آن اختلاف روایات است
که در محل خود مذکور شده است والله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در میان هر دو خطبه لحظه بنشستی چنانچه در حدیث
جابر بن سمره آمده و خاموش بودی و دعا از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم درین وقت بصحت نرسیده است ولیکن یکی
از اقوال که در تعیین ساعت جمعه و استجابت دعا در آن آمده قولی هست که در وقت جلوس بین الخطبتین است و طیبی آنرا از بعض
شرح مصابیح نقل کرده است و مقدار این جلوس آنست که هر عضو در محل خود قرار یابد و این جلسه سنت است و شرط نیست و نه واجب
از جهت حصول مقصود بدون وی و در کشتی از مغیره بن شعبه آورده که گفت دیدم علی ابن ابی طالب را که خطبه خواند و نه نشست
تا آنکه فارغ شد و بعضی از اصحاب احمد بن حنبل بوجوب آن رفته از جهت مداومت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
بر آن و چون از خطبه دوم فارغ شدی بلال اقامت گفتی و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از منبر فرود آمدی و نماز گذاردی
و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حالت خطبه مردمان را بنزدیک شدن فرمودی و فرمودی حاضر آیند ذکر را و قریب باشید
از امام و بسا که مرد دور افتد از مقام خیر تا رفته رفته پس افتد و موخر گردد در در آمدن بهشت اگرچه در آید در وی و آخر طبقه بود او
عن سمره بن جندب و بخاموشی نزد خطبه امر کردی و گفتی ان الرجل اذا قال لصاحبه چون گوید همنشین خود را
در وقت خطبه انصت خاموش باش فقد لغا پس بتحقیق لغو گفت چه درین امر کردن بخاموشی سخن گفت و خاموشی را که بدان امر
میکرد خود از دست داد و من لغا فلا جمعة له و هر که لغو گفت او را جمعه و ثواب آن بر وجه کمال نبود و لغو کلام غیر مشروع و عبث را
گویند و حدیث ابی هریره و بمعنی در کتب ستة باین لفظ مذکور است که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود اذا قلت لصاحبک
یوم الجمعة انصت والامام یخطب فقد لغوت و لفظ ترمذی و نسائی مانند آنست که مصنف ذکر کرده و در بیان خواص جمعه
در خاصیت هم ذکر انصات و افعال در آن بتفصیل نوشته شده است و کان یقول و بود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
که گفتی چنانچه روایت کرده است احمد از ابن عباس من تکلم یوم الجمعة هر که سخن کند روز جمعه والامام یخطب در حالی که امام خطبه
میخواند فهو پس آنکس یعنی حال او مثل او کمثل الحمار همچون حال و قصه خر است که یحمل اسفارا بر میدارد کتابها را یعنی بار آن
می برد و مشقت در برداشتن آن میکشد اما منتفع بدان نیست این مثل عالم بی عمل است و ماناکه درینجا تعریض است بمذهب یهود
که این آیت نازل در شان ایشان است و ایشان در وقت خطبه لغو میگفتند والذی یقول انصت و آنکس که میگوید مر دیگری را
در وقت خطبه انصت لیس له جمعة نیست مر او را جمعه این زجر و تشدید است برین قول و فرمود یحضر الجمعة ثلثة نفر حاضر می آیند
جمعه را سه کس و نفر در اصل جماعه را گویند میان سه و ده رجل حضرها یلغو یکی از آن سه نفر مردیست که حاضر شد جمعه را بلغو فذلک
حظه منها پس آن لغو است نصیب وی از جمعه یعنی محروم است از ثواب و رحمت الهی و رجل حضرها بدعاء و مرد دیگر است که
حاضر شد جمعه را بدعا و سوال و طلب حاجات فهو رجل پس وی مردیست دعا الله دعا کرد خدای تعالی را و خدای تعالی مختار است
ان شاء اعطاه اگر خواهد بدهد او را آنچه خواسته است بدعا اگرچه شرائط و آداب آن مفقود بود و ان شاء منعه و اگر خواهد منع کند و ندهد
با وجود استجماع شرائط و آداب آن از بنده از جهت اختیار وی و وجود مصلحت در نا دادن و اجابت دعا در دادن حاجت بنده مر وی را

ولازم نیست بلکه محض فضل وکرم اوست وهیچ چیز بروے واجب نبود در جل حضرتها در دیگرست که حاضر شده است جمعه را
بانصات وسکوت بحضور وخاموشی در ظاهر وباطن ولم تخطی رقبة مسلم وگام ننهد وپا بالای گردن مسلمانی را ولم یوذ احدا وایذا
نکرد به پامال کردن وازجا برخیزانیدن وجاے تنگ ساختن هیچ یکے را فهی له کفارة پس آن جمعه مر اورا کفارت ست الی الجمعة
التی تلیها از گناهان صغیره که کرده است تا جمعه دیگر که متصل مے آید اورا وزیادة ثلثة ایام وسه روز دیگر بالای آن وزیادتی این
ثابت ست لان الله از جهت آنکه خدای عز وجل القیول میگوید من جاء بالحسنة فله عشر امثالها هرکه نیکی کند مر اوراست ده چند آن
پس یک هفته وسه روز بالای آن جزای یک روز جمعه باشد ذکره ابوداود عن عبد الله ابن عمرو وازین حدیث معلوم شد که مرتبه
خضوع وخشوع وسکوت وانصات وعدم ایذا مردم بلند تر از دعا وسوال ست ودر حدیث ترمذی از معاذ بن انس جهنی
آمده است قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من تخطی رقاب الناس یوم الجمعة اتخذ جسرا الی جهنم واحادیث درین باب
بسیارست وچون بلال از اذان فارغ شدی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم شروع در خطبه کردے این حکم سابق معلوم شده است
فائده در اعاده آن نیست واگر مقصود از ذکر آن توطیه این قول ست که گفته وکسی سنت گذاردن برنخاستی وارد شود که مراد
مصنف از قول او کسی سنت گذاردن برنخاستی نفی مشروعیت سنت ست پیش از جمعه چنانکه از سیاق کلام وی واضح ست
که وقت برخاستن برای سنت گذاردن پیش از اذان وشروع در خطبه است نه وقت فارغ شدن از اذان پس اولی آنست که اینرا
بهمین حکم سابق دارد که پیش از خطبه کسی سنت نگذاردے یا گوید پیش از نماز جمعه سنت راتبه نیست چنانچه در ظهر پس این قول داخل
تحت جزاندار یم بلکه کلامے مستانف ست وبا وجود آن خالی از حشو نیست وبالجمله مقصود وی انکار سنت ست پیش از جمعه
میگوید که سنت گذاردن پیش از جمعه نزد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نبود وبعضے از علما که بسنت جمعه قائل شده اند قیاس
بر ظهر میکنند واثبات سنن بقیاس جائز نیست بعد از ان مبالغه وتاکید در نفی آن میکنند ومیگوید وائمه وعلما که در سنن صلوة
تصانیف کرده اند وبضبط نمازهاے سنت اعتنا نموده اند در سنت پیش از جمعه چیزے روایت نکرده اند واما بعد از جمعه چون
بمنزل بازگشتی چهار رکعت نماز بگذاردے واگر در مسجد گذاردے دو رکعت گذاردے ومیفرمودی من کان منکم مصلیا بعد الجمعة هرکه
باشد از شما نماز گذارنده بعد از جمعه فلیصل بعدها اربعا پس گو که بگذارد بعد از وے چهار رکعت این حدیث را مسلم وابوداود وترمذی
از ابو هریره روایت کرده اند وگفت ترمذی این حدیث صحیح ست وعمل برین ست نزد بعضے از اهل علم ومذهب اسحاق آنست
که اگر در مسجد بگذارد چهار رکعت واگر در خانه بگذارد دو رکعت برعکس آنچه در متن مذکور ست اکنون ما آنچه در کتب در نماز قبل جمعه و
بعد از وی آمده موافق کلام مصنف یا مخالف آن نقل کنیم وبالله التوفیق بدانکه نماز بعد از جمعه هم چهار رکعت آمده وهم دو رکعت
وهم شش رکعت اما چهار رکعت در حدیثی که مصنف آورده ودر روایتی از مسلم آمده اگر چیزی باعث عجلت پیدا شود بگذارد دو رکعت
در مسجد ودو رکعت وقتیکه برگردد ودر روایت ابی داود اگر گذارد دو رکعت در مسجد پس از ان بیاید منزل یا بیت را بگذارد دو رکعت
دیگر واما دو رکعت مسلم وترمذی از ابن عمر آورده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میگذارد بعد از جمعه دو رکعت وگفت
ترمذی که درین باب احادیث از جابر نیز آمده وحدیث ابن عمر حسن صحیح ست وعمل برین ست نزد بعضے از اهل علم وباین قائل ست شافعی
واحمد ودر روایت بخاری ومسلم وابی داود وترمذی ونسائی از نافع باختلاف الفاظ آمده که گفت بود عبد الله بن عمر که میگذارد
روز جمعه دو رکعت در خانه خود ودر روایتی چون برگشتی از جمعه میگذارد در خانه خود دو رکعت ومیگفت همچنین کرده است رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم ودر روایتی آمده که ابن عمر میگذارد بعد از جمعه دو رکعت واطالت میکرد در آنها ومیگفت بود رسول خدا

صلی الله علیه وآله وسلم که میکرد این را اما شش رکعت ابوداؤد و ترمذی از عطا آورده که دید ابن عمر را که گذارد بعد از جمعه در مسجد
دو رکعت پس تر گذارد و بعد از آن چهار رکعت و در روایتی آمده که بود ابن عمر چون میگذارد جمعه را بمکه پیشتر میرفت از جای نماز پس میگذارد
دو رکعت پس پیشتر میرفت پس میگذارد چهار رکعت و چون بمدینه میبود میگذارد جمعه را و رجوع میکرد بسوی خانه خود و میگذارد
دو رکعت و نمیگذارد در مسجد پس پرسیده شد او را ازین حال گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میکرد آنرا و گفته اند که
این پیشتر رفتن ابن عمر از مکان صلوة و رفتن بمنزل از مسجد بجهت آنست که در حدیث آمده است که نمازی بعد از نمازی دیگر نگذارد
تا تکلم نکند یا بیرون نرود و این حکم در جمیع نمازها جاری ست و فصل کردن بمکان بمنزله خروج ست یا تکلم و فرق میان مکه و مدینه
بتقدیم نماز در اول و رفتن بخانه در ثانی بجهت آن باشد والله اعلم که خانهاء ایشان در مدینه از مسجد نبوی قریب بود و متصل بدان
و در مکه مسافر بودند و منزل بعید پس فرق بمکان را قائم مقام رجوع به بیت ساختند و بعضی از شراح مشکوة گفته اند که گذاردن
بمکه در مسجد بجهت تعظیم مکه است که جائز ست در وی آنچه مکروه است و جائز نیست در غیر وی چنانچه نماز در اوقات کراهت در اینجا مکروه
نیست و در غیر آن مکروه و ترمذی گوید که روایت کرده شده است از علی بن ابی طالب که وی امر میکرد بگذاردن دو رکعت بعد
جمعه پس تر چهار رکعت انتهی و سنت بعد از جمعه چهار ست نزد ابی حنیفه و نزد صاحبین شش اول چهار پس تر دو و اما نماز پیش از جمعه نیز
ثابت شده است ترمذی در جامع خود بابی عقد کرده است بعنوان باب فی الصلوة قبل الجمعة وبعدها و گفته است که روایت
کرده شده است از ابن مسعود که میگذارد پیش از جمعه چهار رکعت و بعد از جمعه چهار رکعت و گفته که سفیان ثوری و عبدالله بن المبارک
بمذهب ابن مسعود رفته اند و در جامع الاصول از موطا از زهری از ثعلبة بن ابی مالک القرظی می آرد که گفت در زمان عمر بن الخطاب
نماز میکردند روز جمعه تا آنکه بیرون مے آمد عمر و چون بیرون می آمد عمر مے نشست بر منبر و اذان میگفت موذن الحدیث و ظاهر
آنست که آنچه در صحیح بخاری ست از حدیث سلمان آمده است که ثم یخرج فلا یفرق بین اثنین ثم یصلی ما کتب له ثم ینصت و در صحیح مسلم
از ابی هریره که من اغتسل ثم اتی الجمعة فصلی ما قدر له ثم انصت نیز ناظر و سنت پیش از جمعه است والله اعلم و سیوطی در جمع الجوامع از ابی
آورده من کان مصلیا یوم الجمعة فلیصل قبلها اربعا وبعدها اربعا رواه ابن النجار و در مواهب لدنیه مذکور ست که بعضی گفته اند که آن
دو رکعت که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ابو سلیک غطفانی را امر کرد بگذاردن آن وقت خطبه و تجوز در آن همان
سنت پیش از جمعه بود و هم در مواهب میگوید که روایت کرد ابوداؤد و ابن حبان از طریق ایوب از نافع که گفت بود ابن عمر که
اطالت میکرد در نماز پیش از جمعه و بعد از جمعه دو رکعت در خانه خود و میگفت که همچنین میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و باین
حدیث احتجاج کرده است امام نووی در خلاصه بر اثبات سنت جمعه پیش از وے و اعتراض کرده شده است برین قول
ابن عمر که گفت همچنین میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم راجع بفعل اخیر ست که گذاردن دو رکعت ست بعد از نماز جمعه در خانه
نه بمجموع گذاردن قبل الجمعه و بعدها بقرینه احادیث دیگر و نیز گذاردن نماز پیش از جمعه اگر مراد بعد از دخول وقت جمعه است آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم خود وقت زوال بیرون مے آمد و مشغول بخطبه میشد و بعد از وے بنماز جمعه پس گذاردن نماز پیش از جمعه
گنجایش ندارد پس آن نفل مطلق باشد نه سنت جمعه انتهی پوشیده نماند که حصول یقین بر آمدن آن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم متصل زوال و اثبات آن بحدے که پیش از وے در خانه نماز نمیکرده باشد مشکل ست و در شرح ابن الهمام مے گوید
که خروج آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از زوال بود پس جائز ست که بعد از گذاردن اربع رکعات باشد و میگوید
واجب ست حکم کردن بوقوع این مجوز از جهت آنکه گذشت در باب نوافل از عموم آنکه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم میگذارد

بعد از زوال آفتاب چهار رکعت و میفرمود این ساعتیست که گشاده میشود درهای آسمان بحدیث همچنین واجب
ست حکم کردن در حق صحابه زیرا که ایشان می یافتند وقت زوال را چنانکه موذن با آنکه اعتماد موذن در دخول وقت بر قول
ایشان بود و ایشان اعلام میکردند او را بدخول وقت چنانکه در حدیث ابن ام مکتوم آمده است که اعلام میکردند او را
بدر آمدن وقت تا اذان میگفت انتهی اگر گویند مقصود این بعض که نفی سنت قبل الجمعه میکنند نفی نماز نیست که راتبه جمعه باشد
گویند که مقصود اصلے اثبات نماز ست پیش از جمعه و در گذاردن چهار رکعت وقت زوال کفایت ست و حال آنکه گفته اند که
مراد باین چهار رکعت سنت ظهر ست پس چرا سنت جمعه نباشد والله اعلم و در صحیح بخاری در ترجمه باب گفته باب الصلوة بعد الجمعة وقبلها
بعد از آن حدیث آورده و دو رکعت بعد الجمعه را گفته و در صلوة قبل الجمعه حدیثے ذکر نکرده و در فتح الباری از ابن المنیر آورده که
گفت گویا بخاری از عدم تعرض بصلوة قبل الجمعة این قصد دارد که اصل استوای ظهر و جمعه است تا دلیلے بر خلاف آن دلالت نکند بر آنکه
جمعه بدل ظهر ست و چون اهتمام و عنایت وی بذکر صلوة بعد الجمعه بیشتر بود بجهت ورود حدیث صریح در آن تعرض بدان مخصوص داشت
و لهذا التقدیم کرد ذکر بعد را بر قبل در ترجمه بر خلاف عادت در رعایت مناسبت انتهی و این سخن نزدیک بآنست که مصنف گفته
که بعضے از علما که بسنت جمعه قائل شده اند قیاس بر ظهر میکنند اما پوشیده نماند که این طریق که از فتح الباری نقل کرده مثبت قیاس
نیست بلکه این همان سنت ست که در ظهر بود کما لا یخفے و بالجمله جماعتی از محدثین سنت پیش از جمعه را منکر اند و مبالغه کرده اند در انکار
و این قوم احادیث را که درین باب روایت کرده شده از ابن عباس و ابن مسعود و ابن عمر و ابی هریره آورده اند تضعیف کنند
و در فتح الباری میگوید که قوی ترین آنچه تمسک کرده میشود بوے در مشروعیت رکعتین پیش از جمعه عموم حدیثی ست که تصحیح
کرده است آنرا ابن حبان از حدیث عبد الله بن الزبیر که آن حضرت فرمود صلے الله علیه و آله وسلم ما من صلوة مفروضة الا و بین
یدیها رکعتان قال العبد الضعیف اصلح الله حاله و با وجود آنچه ذکر کرده شد از روایات و اقوال در باب صلوة پیش از جمعه عجب ست
از مصنف که گفت علما در سنت پیش از جمعه چیزے روایت نکرده اند والله اعلم **فائده** از محیط نقل کرده اند که در هر موضع که
شک بود در شرائط جمعه اهل آن موضع را باید که بعد از جمعه چهار رکعت بگذارند به نیت ظهر احتیاطا تا اگر جمعه صحیح نیفتد از عهده
فرض وقت باداے ظهر بیقین بیرون آیند و از فتاوی الحجة آورده اند که احتیاط در قرای کبیره آنست که پیش از جمعه چهار رکعت سنت
بگذارند و بعد از وے چهار رکعت به نیت سنت وقت یا ستر ظهر پس دو رکعت سنت وقت و قول صحیح و مختار همین ست تا بیشک از عهده
بیرون آید و بعض گفته اند که این چهار رکعت که بعد از جمعه احتیاطا به نیت ظهر میگذارد بهتر آنست که پیش از جمعه بگذارد زیرا که
چون جمعه را با جماعت گذارد و پس از آن به نیت ظهر بگذارد درینجا اسائت ظنی بمسلمانان لازم آید که نماز جمعه که گذارده اند فاسد
بود و گفته اند که اگر در دو رکعت اخیر این چهار رکعت بعد از فاتحه معوذتین بخواند به نیت رقیه و استعاذه نه به نیت قرات سوره در
دو رکعت اخیر ضرری ندارد و در حدیث آمده است که آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم در دو رکعت اخیر فرض از الم سوره که قصیر
میخوانده و بقول مختار نزد حنفیه ناخواندن آن واجب نیست که بخواندن آن سجده سهو واجب گردد و اختلاف کرده اند در کیفیت نیت این نماز
بعض گفته اند که گوید فریضه آخر ظهر که علے فی ذمتی و بعض گفته اند این چنین نیت کند آخر فرض ادرکت وقته ولم یؤد بعد و ظاهر
از اطلاق عبارت فقها آنست که احتیاج باین تقییدات نیست بلکه نیت صلوة ظهر وقت کند چنانچه در سائر ایام میکنند چه اگر
جمعه صحیح نیست پس این فرض باقی ست بیقین و الا تطوع بنیت فرض صحیح ست و صحیح آنست که جمعه صحیح ست اگرچه سلطان جائر
باشد و تنفیذ جمیع احکام بالفعل صورت نه بندد و ذکر جمیع هذه المسائل فی سنن السعی والله اعلم **فصل** در نماز عید روز عید را

ازان روز عید گویند که وے عود میکند و مکرر مے آید در وقتش و این وجه عام ست بر سوائے آن دیگر نیز صادق آید ازین جهت بعض
قیدے زیاده کرده اند مخصوص بدان و گفته‌اند عود میکند بفرح و سرور و موجب سرور و فرح در عید فطر شکرانه تمامی نعمت
صیام ست و در عید اضحی تمامے نعمت حج که بوقوف عرفات که عمده ارکان اوست حکم تمامی دارد و جمعه که عید هر هفته است
شکرانه تمامی نمازهاے هفته پس شکرانه تمامی همه ارکان اسلام عیدے که باعث اجتماع و فرح و سرور اهل اسلام گردد شده
کرده اند و شکرانه طاعت و عید آن بحکم لئن شکرتم لازیدنکم هم بطاعت و عبادت ساختند اما زکوة چون ادائے آن را
وقتی معین و اتفاق اجتماع نبود شکرانه تمامی آنرا عیدی مناسب نیفتاد و بعض گفته اند اورا عید بجهت تفاؤل بعود وے
گفتند یعنی بقا با دو سال دیگر برساد چنانکه قافله را در ابتداے خروج قافله گفتند که تقفول در لغت رجوع و بازگشتن بود گویا
تفاؤل ست تا آنکه برود و بسلامت بازگردد و صلوة عیدین بمذهب امام ابوحنیفه فرض ست چنانچه جمعه و بروایتی واجب
و گویند که تسمیه او بسنت بجهت ثبوت اوست بسنت نه بکتاب و نزد صاحبین سنت و شافعیه نفل گفته اند و آنرا افضل نوافل
داشته اند و بقولی سنت موکده و مالک گفته سنت واجبه و وجوب اینجا مگر بمعنی تاکد باشد و احتمال وجهی که در مذهب امام ابوحنیفه
مذکور شد نیز دارد و نزد امام احمد فرض عین ست چنانکه نزد امام ابی حنیفه و صحیح نزد وے آنست که فرض کفایت ست
و بروایتی از امام ابوحنیفه نیز همچنین آمده عادت حضرت رسالت صلے الله علیه و آله وسلم آن بود که نماز عید را خواه عید فطر خواه
عید اضحی در مصلا گذاردے رواه البخاری و مسلم و آن مکانی ست بیرون مدینه جانب شرقی مسجد شریف بیرون دروازه مصرے
که قافله ها که از آنجانب درآید و میان وے و مسجد شریف هزار ذراع ست کذا فی تاریخ المدینة و درینجا دلیل ست بر آنکه بیرون
برآمدن برائے نماز عید بصحرا افضل ست از گذاردن وی در مسجد چه آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم باوجود آن فضل و شرف که
مسجد وے دارد بمصلے بیرون آمده و در جاهاے دیگر بطریق اولی بود و هم بر نیست اهل ناس در امصار مگر آنکه عذری باشد چنانکه گفت
و یک عید باران بود در مسجد گذارد و این جز یکبار بیش نبود و صاحب مواهب لدنیه از ابن القیم نقل میکند که گفت نگذارد عید را
در مسجد مگر یکبار که باران رسید پس بمصلی بیرون نیامد اگر ثابت شود این حدیث و این حدیث در سنن ابوداؤد و ابن ماجه از ابی هریره مرویست
انتهی و اهل مکه هم از زمن اول عادت برین دارند که در مسجد گذارند و بصحرا بیرون نروند و بعض گفته اند که در مسجد افضل است تا آنحضرت
صلے الله علیه و آله وسلم که در مسجد نگذارد بجهت ضیق وی بود بخلاف مسجد مکه که وسعتے تمام دارد و الآن خود اهل مدینه نیز در مسجد
گذارند و بر مفارقت از شرف و برکت حضور راضی نشوند و وسعت مسجد شریف الآن بر وجه کفایت ست بآبادانی این بلده
مطهره بخلاف زمان مبارک وی صلی الله علیه و آله وسلم که وسعت مسجد کمتر بود و آبادانی شهر بیشتر و در شرح ابن الهمام میگوید که سنت
آنست که برآید امام بجبانه و استخلاف نماید کسے را که با ضعفا نماز در شهر بگذارد زیرا که نماز عید جائز ست گذاردن آن در شهر در دو
موضع بالاتفاق و نزد محمد جائز ست در سه موضع نیز اگر چه استخلاف نکند امام و قیاس بر جمعه مقتضی اکثر از سه نیز میگردد و در بلدکلام
و بعض بلاد دیگر همچنین میکنند و عادت آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم آن بود که در روز عید اجمل و احسن ثیاب بپوشیدی و حله
داشت فاخر برسم عیدین و جمعه آنرا بپوشیدے حله جفت جامه را گویند که ازار و ردا و راستے آنکه نام جنس جامه است مثل فرجی و
غیر آن چنانچه بعضے توهم کنند و گاهی بود مخطط بخطوط سبز یا سرخ بپوشیدی و این جنس برد در یمن بسیار بود برد یمانی گویند
این ست چنانچه الاچه درین دیار و آنکه در بعض احادیث واقع شده است که آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم حله سرخ پوشیدے
همین مراد ست یعنی ردا و ازار داشت مخطط بخطوط سرخ نه جامه سرخ خالص چنانکه عامه توهم کنند و حدیث پوشیدن آن حضرت

صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم جبۂ شمناک کہ بعضی پوستین ست یا صوف در احیا وچنانکہ در ہدایہ آوردہ است غریبست کذا ذکر الشیخ ابن الہمام
وتفصیل احکام وآداب لباس در مجلس بیاید ان شاء اللہ تعالے ومرویست کہ یکبار عمر بن الخطاب جبۂ از استبرق خرید
ودر حضرت رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آورد وگفت خریدم این را تا تجمل وتزین کنی برای عید ووفود آن حضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم فرمود این لباس کسیست کہ نیست او را نصیبے در آخرت وبالجملہ تجمل وتزین برای عید مستحب ومسنونست اما
بلباس مشروع وپیش از خروج بعیدگاہ در روز عید فطر چند خرما افطار کردے وعدد آن وتر یعنے طاق بودے بخاری
از انس آوردہ کہ بیرون نمی آمد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم روز فطر تا آنکہ میخورد چند خرما ومیخورد آنہا را وتر او در روایت
حاکم از عقبہ بن حمید صریح آمدہ کہ میخورد سہ یا پنج یا ہفت یا کمتر از آن یا بیشتر از آن وتر او گفتہ اند کہ حکمت در استحباب اکل تمر حلاوت
اوست ووے مفید تقویت بصر ست کہ صوم مضعف آنست وحلو موافق مزاج ایمان ست کہ المؤمن حلو واگر کسے چیزے
شیرین در خواب خورد تعبیرش آن بود کہ لذت ایمان نصیبش گردد وشیرین مرقق قلب ست ولہذا بعض علما گفتہ اند کہ
افطار بچیزے شیرین افضل ست چنانکہ عسل وغیر آن رواہ ابن ابی شیبہ عن ابن عباس وغیرہ ورعایت عدد وتر در ہمہ چیز
عادت شریف آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بود وفرمودے ان اللہ وتر یحب الوتر ودر عید الضحٰی طعام نخوردی تا نماز عید ادا
کردے چنانچہ در حدیث ترمذی وحاکم از بریدہ آمدہ کہ گفت بود رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ بیرون نمی آمد روز فطر
تا میخورد ونمیخورد در روز عید اضحی تا نماز میگذارد وگفتہ اند کہ حکمت در خوردن پیش از نماز عید فطر آنست کہ چون وجوب فطر بعد از وجوب
صوم ست دوست داشت تعجیل فطر را بقصد مبادرت بامتثال امر الٰہی تعالی واگرچہ مجرد امتثال قصد بودی بقدر سیر سے
خوردے واللہ اعلم وبعض گفتہ اند کہ اکل آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در ہر دو عید در وقت مشروعیت اخراج صدقہ
بود کہ مخصوص ست بہر کدام چون اخراج صدقہ فطر پیش از برآمدن بمصلے بود صدقہ برآورد واکل کرد وبمصلے رفت واخراج صدقہ
اضحیہ چون بعد از ذبح بود کہ وقت آن بعد از نماز ست ذبح کرد وصدقہ داد بعد از آن بخورد واز برائے عید غسل کردی بدانکہ فقہا
غسل عیدین را سنت گفتہ اند وطریق اثبات آن بطریق عقل وقیاس اوست بر جمعہ بعلت اجتماع وبطریق نقل حدیثے
ست از فاکہ بن سعد کہ صحبت او بحضرت رسالت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بصحت رسیدہ بلکہ بحد شہرت رسیدہ است اما غیر این
یکی حدیث از وی شناختہ نشدہ است کہ گفت بود رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ غسل میکرد یوم الفطر ویوم النحر ویوم عرفہ
رواہ ابن ماجہ فی سننہ والطبرانی فی معجمہ والبزار فی مسندہ کذا قال الشمنی وشیخ ابن الہمام گفتہ کہ این حدیث ضعیف ست
کذا ذکر النووی وغیرہ وزرکشی این حدیث را نقل کردہ وگفتہ بود فاکہ ابن سعد کہ امر میکرد اہل وعیال خود را بغسل درین ایام
وگفتہ کہ رواہ عبد اللہ بن احمد فی المسند وابن ماجہ ودیگر حدیثی کہ سیوطی در جمع الجوامع از شعبے از زیاد بن عیاض اشعری می آرد
کہ گفت مر قومے را ہر چیزے را کہ دیدہ ام از پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از شما دیدم الا آنکہ غسل نمیکنید در عیدین رواہ ابن منذر
وابن عساکر وگفت صحیح عن عیاض وقول زیاد غیر محفوظ وقول مصنف کہ میگوید درین باب دو حدیث وارد ست وہر دو از
ضعفے خالی نیست مگر ہمین دو حدیث را میخواہد یا غیر آن را وما غیر این دو حدیث در کتب درین باب نیافتیم ودر کتب ستہ اصلا
حدیثے درین باب نقل نکردہ اند غیر از اثر ابن عمر کہ در جامع الاصول از مؤطا آوردہ کہ بود عبد اللہ بن عمر کہ غسل میکرد پیش از آنکہ
برود بعید ودر روایتی غسل میکرد یوم الفطر پیش از آنکہ بمصلے برود چنانکہ مصنف میگوید کہ اما از ابن عمر صحیح شدہ کہ برای عید غسل کردی
شدت مبالغت وی در متابعت سنت اقتضاء آن میکند کہ حدیثے درین باب شنیدہ باشد وغسل عیدین صحیح ست نقل ست کہ یکبار

پس برخاست وبقیهٔ آبی که در ظرف مانده بود برگرد آن درخت میریخت وگرد آن میگردید وگفت همچنین دیدم رسول خدا را
صلی الله علیه وآله وسلم که کرد وهرگاه در امثال امور که نه از باب طاعت وقربت ست رعایت اقتدا واتباع میکرده باشد
درین باب بطریق اولی وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بمصلی پیاده رفتی ترمذی از امیر المومنین علی روایت میکند که
فرمود سنت آنست که بیرون روند بعید پیاده وبخورند چیزی پیش از بیرون آمدن بعید وگفت ترمذی این حدیث حسن ست
وعمل برین ست نزد اکثر اهل علم که مستحب ست بیرون آمدن بعید پیاده وسوار نشوند مگر بعذر وابن ماجه از سعد قرظ آورده که
می آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بعید پیاده وامام شافعی در ام گفته که مارا از زهری رسیده است که گفت سوار نشد
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نه در عید ونه در جنازه هرگز وعنزه را در پیش روی او بر داشتندی وچون بمصلی رسیدی
عنزه را در نمازگاه برابر روی نصب کردی عنزه بعین مهمله ونون وزای مفتوحات نیزهٔ خرد که پیکان دارد وآنرا حربه نیز گویند
وآن میان عصا ورمح ست ورمح بلند تر از همه وعصا خرد تر وعنزه بین بین وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را عنزه بود
که خادمان همراه وی بر داشتندی وبرای مصلحت گرفتن کلوخ استنجا وستره در نماز ومانند آن بکار بردندی ودر روز عید آنرا
ستره ساختی زیرا که آن زمان مصلی صحرا بود ودیوار ومحرابی نداشت خود صورت محراب که در بنای مساجد متعارف ست در زمان
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نبود ودر اواخر زمان صحابه پیدا شد والآن در موضع مصلی چهار دیواری کشیده اند تا کار
اما نماز در مسجد حنفیه میگذارند وبر داشتن عنزه پیش روی امام ونصب آن پیش وی در عید سنت داشته اند زیرا که
جبانه یعنی مصلای عید در صحرا باشد ودر بنای جبانه نیز سخن ست نزد بعضی مکروه است واصح آنست که او را حکم مسجد نیست
واعتکاف در وی جائز نه ونماز عید فطر را تاخیر کردی ونماز عید اضحی زود تر گذاردی همانا که حکمت در تاخیر فطر آن باشد
که چون صدقه فطر ادا یافته وطعام هم بکار برده شده است ومهمی در پیش نه تاخیر باعث از دیاد اجتماع خواهد بود یا آنکه ضعفی جهت
صیام رمضان که مانع استعجال واسراع باشد نیز راه یافته است بخلاف اضحی والله اعلم وعبدالله بن عمر که در متابعت سنت
دقیقه مهمل نمیگذاشت بعد از طلوع آفتاب از خانه بمصلا روان شدی ظاهر کلام آنست که در هر دو عید چنین کردی غرض از
ذکر این کلام آن بود که هر چند در نماز عید فطر تاخیر سنت ست ولیکن در خروج بمصلا استعجال باید کرد وزود رسید وعبادت باشتغال
کرد وتخصیص کلام بعید اضحی بعید ست از سیاق وبخاری بابی آورده در تبکیر عید یعنی بگاه رفتن بمصلی چنانچه تبکیر در جمعه مذکور
شد وگفته که عبدالله بن بسر که صحابی مشهورست میگفت بودیم ما که فارغ می شدیم یعنی در زمان نبوت از نماز عید درین ساعت
وآن وقت تسبیح ست واشارت میکرد بوقت ضحی بعد از خروج وقت کراهت وتسبیح بمعنی صلوة نافله است مقصود وی ازین
انکار بر امام وقت بود در ابطا وتاخیر واول وقت نماز عید بعد از طلوع آفتاب ست ممتد تا وقت زوال وبعض بظاهر این حدیث
رفته منع جواز استدا کنند مادر وی دلالتی بر منع آن نیست کما لا یخفی وعادت اهل حرمین شریفین نیز تعجیل ست در وقت
اشراق بگذارند ودر جمیع راه تکبیر گفتی بلیلی بجهر این تتمه بیان فعل عبدالله بن عمر ست چنانچه زرکشی از دار قطنی وغیر وی
از بیهقی آورده که بود ابن عمر که چون غدوه میکرد یوم فطر ویوم اضحی بسوی مصلی جهر میکرد به تکبیر تا میرسید بمصلی ومقصود
مصلی از نقل فعل وی بیان اول ست که تبکیر وتعجیل لخروج بمصلی ست وچون این فعل که جهر تکبیر ست نیز با وی در یک حدیث
مروی بود این را نیز ذکر کرد واکتفا کرد بوی از ذکر عادت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه درین باب اگر چه احتمال
دارد که این کلام اخیر جدا باشد از سابق برای ذکر عادت شریف آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه در قرائن آنست ولکن الاوّل

مع الاول فتدبر دیگر بدانکه جهریة تکبیر در طریق مصلی در عید اضحی باتفاق ست اما در عید فطر خلاف امام ابوحنیفه است ایشان گویند که اصل در ذکر اخفاست لقوله تعالی و اذکر ربک فی نفسک تضرعا و خیفة و دون الجهر من القول و لیکن وارد شده جهر در عید اضحی بر خلاف قیاس و نیست فطر بجمیع وجوه در معنی وی تا آنکه الحاق کرده شود بوی و قیاس کرده شود بروی از جهت اختصاص اضحی برکنی از ارکان حج که مشروع ست درو وی تکبیر و علم ست برافعال وی و این دلیل رد ابی یوسف و محمد را شاید که اثبات جهریت تکبیر در عید فطر بقیاس بر عید اضحی کنند و در شرح ابن الهمام مذکورست که خلاف در جهر بتکبیر ست در روز فطر نه در اصل آن زیرا که داخل ست در عموم ذکر الله که در جمیع اوقات مستحب ست و مطلوب و از خلاصه مفهوم میگردد که خلاف در اصل تکبیر ست و این چیزی نیست زیرا که ممنوع نیست ذکر خدا بهر لفظی که گوید در هیچ وقتی اگر ممنوع باشد بوجهی باشد که موجب بدعت ست پس با امام ابوحنیفه گوید که رفع صوت بذکر بدعت ست و مخالف قول حق سبحانه و تعالی واذکر ربک فی نفسک الآیة پس مقتصر باشد بر مورد آن و روایتی از ابوحنیفه نیز در جهر آمده است انتهی اما ائمه دیگر در باب جهر بتکبیر تمسک کرده اند بحدیثی که روایت کرده است دار قطنی که گفت ابن عمر بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که تکبیر میگفت روز فطر از آنگاه که بیرون می آمد از خانه خود تا می آمد مصلی را و بیهقی میگوید که در رفع این حدیث سخن ست و صحیح آنست که موقوف ست بر ابن عمر رض و کلام مصنف نیز بظاهر ناظر ست در آن و لیکن اشارتی بصحت حدیث نیز کرد که گفت عبدالله بن عمر که در متابعت سنت دقیقه مهمل نمیگذاشت و شیخ ابن الهمام گفته این حدیث ابن عمر ضعیف ست بجهت موسی بن محمد بن عطا که یکی از رواة اوست و نیز وی دلالت نمیکند بر جهر بتکبیر که محل نزاع ست و حاکم این را مرفوع روایت کرده و ذکر نکرده جهر را و بیهقی گفته که صحیح آنست که موقوف ست بر ابن عمر و قول صحابی معارض نشود بعموم آیت قطعی که صغیر مایه و دون الجهر من القول و نیز در حدیث آمده که خیر الذکر الخفی و حال آنکه وی معارض ست بقول صحابی دیگر چنانچه روایت کرده شده است از ابن عباس رض که وی شنید مردم را که تکبیر میگفتند پس پرسید از شخصی که میکشید ستر او را آیا تکبیر گفت امام گفت لا فرمود دریافتیم ما مثل این روز را با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و نبود هیچ یکی از آن که میگفت تکبیر پیش از امام و ابو جعفر گفت که نمی باید که منع کنند عامه را از آن از جهت قلت رغبت ایشان در خیرات انتهی و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

چون بمصلی رسیدی در زمان شروع در نماز کردی نه اذان بودی و نه اقامت و نه الصلوة جامعة مسلم و ابوداود و ترمذی از جابر بن سمره آورده اند که گفت گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عیدین نه یکبار و دو بار بی اذان و اقامت و گفت ترمذی که درین باب حدیث از جابر بن عبدالله و ابن عباس نیز آمده و حدیث جابر بن سمره حسن صحیح ست و عمل برین ست نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و غیر ایشان که اذان گفته نشود نه در عیدین را و نه هیچ یکی از نوافل را و بخاری از ابن عباس و جابر بن عبدالله آورده که گفته نبودی یعنی در زمان نبوت که اذان گفته می شد نه یوم الفطر و نه یوم الاضحی و در صحیح مسلم از عطا آورده که گفت خبر داد مرا جابر بن عبدالله که نیست اذان مر صلوة را روز فطر و نه اقامت و نه ندا و نه چیزی و روایت کرد نسائی از ابن عمر که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز عید پس بگذارد نماز بی اذان و اقامت و مالک در موطا گفته که شنیدم بسیاری از علما را که گفتند نبود در فطر و نه در اضحی ندا و نه اقامت از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا امروز و بالجمله عدم اذان و اقامت در نماز عید مجمع علیه است و در فتح الباری گفته که استدلال کرده میشود بقول جابر که گفت و نه ندا و نه چیزی بر آنکه گفته نشود پیش از نماز عید هیچ چیز مثل الصلوة یا الصلوة جامعة و مانند آن و لیکن روایت کرد شافعی از ثقه از زهری که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امر میکرد موذن را در عیدین بقول الصلوة جامعة و اگرچه

این حدیث مرسل است ولیکن معاضدت میکند او را قیاس بر نماز کسوف که در وی این قول ثابت شده است و گفت شافعی محبوب است نزد من که بگوید الصلوة یا الصلوة جامعة و اگر گوید هلموا الی الصلوة مکروه نمی دارم آنرا اما اگر گوید حی علی الصلوة یا غیر آن از الفاظ اذان مکروه میدارم آن را و ابن ابی شیبه باسناد صحیح از سعید بن المسیب آورده که اول کسی که احداث کرد اذان را معاویه بود و بعض گفته اند مروان و بعض گفته اند حجاج و بعض زیاد و صحیح آنست که معاویه بود و بعد از وی اینها نیز اخذ کرده اند والله اعلم و مصنف میگوید که سنت آنست که هیچ از اینها نباشد و کیفیت گذاردن نماز عیدان آن بود که در رکعت اول هفت تکبیر گفتے بیاپے میان هر دو تکبیر یک ساعت خفیف یعنی زمانی لطیف خاموش شدی و تسبیح و ذکر معین میان هر دو تکبیر مروی نیست و نزد امام احمد و ثنای الٰهی عز و علا و صلوة بر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وسلم بگوید و اگر تسبیح و تهلیل و تکبیر گوید و دعا کند نیز حسن است و در بعض روایات از وی آمده که گوید الله اکبر کبیرا والحمد لله کثیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا و صلوات الله علی النبی الامی و اگر خواهد جز آن بگوید چنانچه سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و صلی الله علیه و آله وسلم علی محمد یا هرچه از ذکر خوش آید و باین اشارت کرد مصنف که گفت ذکرے معین میان دو تکبیر نیست و نزد امام ابو حنیفه ذکر و دعا در میان تکبیرات مشروع و ماثور نیست و بدانکه در تکبیرات عید روایات مختلف آمده ابو داؤد از عائشه و عبد الله ابن عمرو ابن العاص و ترمذے از کثیر بن عبد الله و موطا از نافع از ابی هریره روایت کرده اند هفت در رکعت اولی و پنج در رکعت ثانیه و باین قائل شده مالک و شافعی و احمد ولیکن نزد مالک و احمد تکبیر افتتاح معدود است از سبع و تکبیر قیام معدود نیست از خمس و نزد شافعی هیچ یکے از این دو معدود نیست ازان دو و دار قطنی از عائشه روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دوازده تکبیر میگفت ورای تکبیر افتتاح و ابو داؤد از سعید بن العاص آورده که گفت پرسیدم ابو موسی و حذیفه را که چند تکبیر میگفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در اضحی و فطر پس گفت ابو موسی چهار تکبیر مثل تکبیرات جنازه و گفت حذیفه راست گفت ابو موسے و گفت ابو موسے همچنین میکردم من در بصره در وقتی که عامل بودم بر ایشان و همچنین آمده است از ابن مسعود گفت تکبیر بگوید چهار بار پیشتر قرات کند پس برکوع رود و پیشتر بایستد در رکعت ثانیه پس قرات کند پیشتر تکبیر گوید چهار بار بعد از قرات و این حکم مرفوع دارد زیرا که امثال اینها را بالقیاس نتوان یافت و در بعض طرق مرفوع نیز آمده و این چهار بار تکبیر افتتاح است در اولی و تکبیره رکوع در ثانیه پس در هر رکعت سه تکبیر بود و مذهب حنفیه اینست و این قول ابن مسعود و آنچه نزد شافعی قول ابن عباس و مشائخ ما میگویند که چون در تکبیرات روایات مختلف آمده ما اخذ باقل کردیم زیرا که تکبیرات و رفع ایدی خلاف معهود است در شرع پس اخذ باقل اولی باشد کذا فی الهدایة و گفته اند که چون دولت به بنی عباس انتقال کرد امر کردند حکام و ولاة روی زمین را که عمل کنند بقول جد ایشان و شرط کردند که بغیر آن عمل ننمایند و در بعض بلاد در حنفیه نیز همین عمل باقی و مستمر ماند حتے که از فتاوی الحجه نقل کرده اند که گفت که اگر بعضے از ائمه بر قول ابن مسعود عمل کنند نیز جائز است زیرا که آن مذهب اصحاب ماست و زرکشی از امام احمد نقل میکند که گفت اختلاف کرده اند اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در تکبیرات عید و الکل جائز و در صحیحین حدیث تکبیرات عید نیامده ما نا که از جهت عدم ورود آن است بشرط صحیح ایشان والله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در عید اضحے و فطر در رکعت اولی سوره ق والقرآن المجید خواندے و در دوم اقتربت الساعة رواه مسلم و الموطا و ابو داؤد و الترمذی و النسائی و گاه این دو سوره دراز بخواندے و اقتصار بر سبح اسم ربک الاعلی و هل اتاک حدیث الغاشیه فرمودے چنانچه در جمعه و گاہے که عید و جمعه در یک روز جمع شدی در هر دو همین دو سوره را خواندے رواه الجماعة المذکورة ایضا و بعض

خواندن این دو سوره مستحب گویند و این را اشهر روایات دانند و در خواندن غیر این دو سوره مذکوره چیزی صحیح نشده اگرچه
بحکم فاقرءوا ما تیسر من القرآن هر چه خوانند درست بود و لهذا در کتاب خرقی که در مذهب امام احمد ست گفته که یقرأ فی کل رکعة
بالحمد و سورة و چون از سجده برکعت دوم برخاستی شروع در تکبیر کردے پنج تکبیر متعاقب بگفتی و آنگاه شروع در قرأت کردی
پس تکبیرات در هر دو رکعت پیش از قرأت بودے و مذهب ائمه ثلثه همین ست و متمسک ایشان باحادیث وارده
درین باب ست و نزد حنفیه در رکعت اولی قبل القراءة و در ثانیه بعد القراءة و این مروی از ابن مسعود ست چنانکه گذشت و مصنف این روایت را
تضعیف میکند و میگوید و در بعض احادیث از ابی هریره مرویست که والی بین القراءتین فکبر اولا ثم قرأ و رکع فلما قام فی الثانیة قرأ
و جعل التکبیر بعد القراءة چنانچه مذهب حنفی ست و این حدیث را امام احمد روایت کرده اما مصنف میگوید این خبر صحیح نیست از آن
که محمد بن معویه که راوی این حدیث ست مجروح ست باتفاق اکابر علمای حدیث و گفته اند که این حدیث از غیر این طریق نیز آمده است
والله اعلم و بعد از آن که اشارت کرد بضعف حدیث خلاف مختار خود حدیث دیگر موافق مدعای خود آورده و گفت عن عمرو بن عوف المزنی
ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کبر فی العیدین فی الاولی سبعا قبل القراءة وفی الاخری خمسا قبل القراءة این حدیث ابی داود
از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده و ترمذی از کثیر بن عبد الله آورده و گفته درین باب از عائشه و ابن عمر و عمرو بن عوف مزنی
نیز حدیث آمده است و مصنف میگوید ترمذے از بخاری سوال کرد و گفت درین حدیث چه میگوئی گفت لیس فی الباب شئ
اصح من هذا و به اقول و زرکشی گفته است که ترمذی گفته هو احسن شئ فی الباب فتدبر و چون از نماز فارغ شدے برخاستی
و ایستاده خطبه کردے منبر نبود درینجا دو حکم مذکور شد یکے آنکه خطبه عید بعد از نماز عید بود دیگر آنکه خطبه آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم در عیدین بر منبر نبود اما اول اصحاب کتب ستة همه اتفاق دارند بروایت آنکه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نماز عید اضحی
و فطر را پیش از خطبه میگذارد و ابوبکر و عمر بعد از وے نیز همچنین میکردند ترمذی گفته که برین ست عمل نزد اهل علم از اصحاب پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم و غیر ایشان و گفته اند که اول کسی که خطبه پیش از نماز خواند مروان بن الحکم ست در وقتی که امیر مدینه بود از
قبل معاویه و در صحیحین از ابی سعید خدرے آمده است که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که بیرون آمدے روز فطر
و اضحی بسوے مصلی و نخستین چیزے که ابتدا کردی بدان نماز بودی پس برگشتی از نماز و ایستادی مقابل مردم و مردم نشسته بودندے
بر صفوف خود پس عظ فرمودی و وصیت کردی و امر کردے بخیر و گفت ابوسعید همیشه بودند مردم برین تا آنکه بیرون آمدم من با مروان
و وی امیر مدینه بود در اضحی یا فطر و چون آمدیم مصلی را ناگاه منبری بود که بنا کرده بود او را از گل و خشت کثیر بن الصلت و خواست
مروان که برود بران پیش از آنکه نماز کند پس کشیدم من جامه او را و کشید او مرا و بمنبر بر رفت و خطبه خواند پیش از نماز گفتم او را
تغییر دادید شما سوگند بخدا سنت را گفت یا ابا سعید رفت آنچه که تو میدانی و متروک گشت پس گفتم سوگند بخدای که بقای ذات
من و در دست قدرت او ست نتوانید آورد شما بهتر از آن چه من دانم این کلمه را سه بار گفتم و برگشتم و در فتح الباری می آرد که اختلاف
کرده اند که اول کسیکه خطبه پیش از نماز کرد کیست مشهور آنست که مروان بود چنانکه در صحیح آمده است از حدیث ابی سعید و بعض گفته اند
که پیش از وی عثمان بن عفان نیز کرده بود چنانکه ابن المنذر باسناد صحیح از حسن بصری آورده که گفت اول کسیکه خطبه خواند پیش از
نماز عثمان بن عفان بود در اوائل نماز گذاردے پیشتر خطبه خواندی و در آخر چون دید که مردم بنماز نمی توانند رسید نظر باین مصلحت
خطبه را تقدیم کرد بر نماز و این مصلحت غیر علتی ست که مروان بجهت آن تقدیم میکرد علت در تقدیم وی خطبه را آن بود که تا مردم
منتظر نماز نشسته باشند و خطبه او را که در وی سب و ناسزا نسبت بجماعه که مستحق آن نبودند و مدح و ثنای قومی که نه لائق آن بودند میکرد

نشوند چنانکه در حدیث ابی سعید بصریح آمده است که گفت تقدیم خطبه بجهت آن کردم که مردم انتظار سماع خطبه نمی بردند و احتمال
دارد که عثمان نیز احیاناً میکرد و مروان بران مواظبت نمود باین جهت این فعل نسبت بوی شهرت یافت بدلیل آنکه بخاری
و مسلم و ابوداود و نسائی از ابن عباس آورده اند که گفت حاضر شدم روز عید فطر با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و ابوبکر و عمر
و عثمان نماز میگذاردند ایشان پیش از خطبه و عبدالرزاق از ابن جریج از زهری آورده که گفت اول کسیکه تقدیم خطبه بر نماز کرد
معاویه بود و ابن المنذر از ابن سیرین آورده که زیاد آن را ببصره کرد و قاضی عیاض میگوید که مخالفتی میان این دو اثر
و اثر مروان نیست زیرا که هر یکی ازین دو یعنی مروان و زیاد عامل معاویه بودند پس محمول بران باید که ابتدای آن از معاویه بود
وانیها اتباع آن کردند والله اعلم انتهی کلام الشیخ ابن الحجر واما ثانی که منبر برای خطبه عید در زمان آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
نبود چنانکه در روایت ابن خزیمه آمده که گفت خطبه خواند رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ایستاده بر دو پا خود چنانکه گذشت
در حدیث ابی سعید و مقتضای وی آنست که اول کسیکه بر منبر سوار شد مروان بود و در مدونه امام مالک واقع شده که اول کسیکه
خطبه خوانده بر منبر عثمان بن عفان بود که بنا کرده بود او را کثیر بن الصلت وانچه در صحیحین آمده از حدیث ابی سعید ظاهر است
و احتمال دارد که عثمان یکباری کرده باشد پس از ان ترک داده و مروان آنرا اعاده کرده و ابوسعید از ان اطلاع نیافته کذا فی
فتح الباری و در فتح القدیر شرح ابن الهمام بر هدایه میگوید که اختلاف کرده اند در بنای منبر بجبانه بعض گفته اند مکروه است
و خواهر زاده گفته که حسن است در زمان ما که مرویست از امام ابی حنیفه که لا باس به و چون در صحیح البخاری از حدیث جابر بن عبدالله
که گفت ابتدا کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بنماز پستر خطبه خواند و چون فارغ شد نزول فرمود و بجانب نسا رفت و تذکیر کرد
الحدیث و ظاهر نزول از منبرست مصنف از ان جواب میدهد و میگوید اما در بعض احادیث صحیح وارد شده که فنزل نبی الله الحدیث
در اکثر احادیث فلما فرغ یا فخطب ثم اتی النساء و امثال آن واقع شده است هما نا و کانی یا پلی یا مکانی عالی بود که قائم مقام
منبر بشبیه واطلاق نزول بجهت آن بود و این مجرد احتمال است و لیکن چون در احادیث صحیحه ثابت شده که منبر نبود نا چار است
از ارتکاب آن و در بعض احادیث علی راحلته مرویست چنانچه نسائی از ابو کاهل احمسی آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلی الله
علیه وآله وسلم که خطبه میخواند بر ناقه که گرفته بود حبشی زمام ناقه او را پس او نزول از ناقه باشد نه منبر و فی الصحیحین وغیرهما
عن جابر بن عبدالله قال شهدت مع رسول الله گفت جابر حاضر شدم با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم الصلوة یوم العید از
روز عید فبدأ بالصلوة پس ابتدا کرد بنماز قبل الخطبة بلا اذان و اقامة پیش از خطبه بی اذان و اقامت ثم قام متوکیا علی بلال پستر
استاد در حالیکه تکیه کننده است بر بلال پس این استادن بعد از خطبه است چنانچه از صحیح بخاری صریح تر ازین معلوم گردد که گفته
فبدأ بالصلوة ثم خطب الناس فلما فرغ نزل فاتی النساء فذکرهن وهو یتوکأ علی ید بلال و در خطبه تکیه بر قوس یا عصا کرده بود
چنانچه در روایات آمده است فامر بتقوی الله پس امر کرد مردم را بتقوی و ترس از خدا وحث علی طاعته و برانگیخت و ترغیب
کرد بر طاعت وی تعالی و وعظ الناس و ذکرهم و وعظ کرد مردم را و تذکیر کرد ایشان را ثم مضی پستر بگذشت از ایشان حتی اتی النساء
تا آمد زنان را و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم زنان را نیز بحاضر آمدن بمصلای عید امر فرمودی اگرچه حائض بودندی
و فرمودی حاضر شوید دعای مسلمانان را و مواضع خیرات را و اجتناب کنید از نماز و اگرچه بکر و جوان و مخدره نیز بودندی
و اگر چادر پوشیدن نداشتند میفرمودی باید که استعارت کنید جامه و چادر را یکی از دیگری و صبیان را نیز فرمودی که
حاضر شوند فوعظهن و ذکرهن پس وعظ و تذکیر کرد زنان را و فرمود تصدقن تصدق کنید ای جماعه نسا زیرا که بیشترین شما هیزم دوزخ

ودر روایتی دیگر آمده دیدم من دوزخ را و دیدم اکثر اهل آن شما را زنان از این میان برخاست زنی و فریاد کرد بچه سبب یا رسول الله
فرمود بسبب آنکه کفران نعمت مردان می کنید و از ایشان شکایت می دارید و در حدیث ابی سعید آمده و لعنت بسیار
کنید و ندیدم من از ناقصات عقل و دین برنده تر از شما عقل مرد عاقل هوشیار را وفی لفظ و در روایتی دیگر از جابر آمده
یقول میگفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ای مردم از مردان و زنان تصدقوا صدقه دهید و بسیار کنید فاکثر من تصدق
النساء پس بیشترین مردم که تصدق میکردند زنان بودند می بالقرط بضم قاف و سکون را گوشواره والخاتم وانگشتری
والشیئ و چیزهای دیگر از جنس آنچه تصدق توان کرد فان کان له حاجة پس اگر میبود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را
کاری بر بعثی که میخواست ان یبعث بعثا بفرستد لشکری را و توجهی را بجایی یذکره لهم ذکر میکرد آن را برای ایشان و میفرستاد
والا انصرف و اگر نمی بود کاری و حاجتی بفرستادن ایشان بجایی برمیگشت و بخانه می آمد و از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
مجموع خطبه را چه خطبه جمعه و چه عید و چه غیر آن افتتاح بحمد و ثنای حق میکرد و تخصیص بصیغه خاص و لفظی مخصوص از حمد و ثنا
مثل تکبیر و غیره نمی فرمود و چون خطبای زمان افتتاح خطبه عید خصوصاً عید اضحی بتکبیر کنند مصنف رد آن کرد و گفت
و در حدیثی وارد نشده که افتتاح خطبه عید بتکبیر میکرد و میگوید در سنن ابن ماجه این مقدار مرویست عن سعد موذن النبی
صلی الله علیه وآله وسلم ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم کان یکثر التکبیر بین اضعاف الخطبة یعنی آن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم تکبیر بسیار میگفت درمیان خطبه وفی لفظ و در روایتی دیگر از سعد واقع شده است یکثر التکبیر فی خطبة العیدین بسیار
میگفت تکبیر را در خطبه هر دو عید فطر و اضحی و این حدیث دلالت نمیکند بصریح بر آنکه افتتاح خطبه بتکبیر کردی بلکه تکبیر
در خطبه بسیار گفتی خواه در اول یا در اثنای آن والله اعلم و از همان راه که بعیدگاه رفتی هم بدان راه باز نگشتی بلکه براه دیگر
باز گشتی چنانچه بخاری از جابر بن عبدالله روایت کرده و ترمذی از ابی هریره آورده و گفته درین باب حدیث از عبدالله
بن عمرو و ابی رافع نیز آمده و گفته مستحب داشته اند بعضی از اهل علم امام را که چون بیرون آید براهی رجوع کند براهی دیگر از جهت
اتباع این حدیث و باین قائل ست شافعی انتهی و در فتح الباری میگوید شافعی در کتاب ام گفته مستحب ست مر امام را و ماموم را
و اکثر شافعیه برین اند ولیکن در وجیز تعرض نکرده مگر امام را و تعمیم قائل اند اکثر اهل علم و بعض گفته اند اگر آن معنی و علت که
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بسبب آن کرد مثلاً باقی ست حکم نیز باقی ست و الا منتفی می شود و حکم بانتفای علت
و اکثر علما بر آنند که حکم باقی ست اگرچه علت آن منتفی گردد چنانچه رمل در طواف و غیره انتهی پوشیده نماند که تعیین علت در ما نحن
فیه منصوص نیست چنانچه در رمل که اظهار جلادت و شهامت بود مشرکان را اما اینجا معانی و علل که پیدا میکنند بمجرد گمان و احتمال
ست چنانچه مصنف در اول و آخر کلام خود ایمای بدان کرده است پس اینجا نظر بعلت نباید گماشت و لوای اتباع و اقتدا
در طریق سنت باید برافراشت با احتمال وجود بعض آن معانی که در شان آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم استنباط کرده اند
در غیر وی صلی الله علیه وآله وسلم و سر آنکه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در راه رفتن بمصلی و رجوع از آن اختلاف میکرد
میگویند آن بود که تا اهل هر دو راه بروی صلی الله علیه وآله وسلم سلام کنند و بشرف و ثواب این عمل مشرف و فائز گردند و حصول
سعادت تشرف نیز بسلام از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر هر دو طائفه که مفید دعا بخیر و سلامت ست علاوه و لازم آن ست
یا آنکه سر دیگر آن بود که برکت وی صلی الله علیه وآله وسلم هر دو راه و اهل آن را شامل شود و هر دو در مزیت فضل و برکت
مرور شریف مشارک و مساوی شوند یا آن بود که حاجت اهل حاجات فریقین را از تعلم و استفتا و استرشاد و صدقه و ذوق

وسرور بمشاهده جمال جان افزای وی و مانند آن تقاضا کند یا آنکه اظهار شعائر و شرائع اسلام در هر دو راه حاصل آید یا اظهار ذکر الله
و برکات آن در هر دو بحصول پیوندد یا آنکه اهل کفر و نفاق را از یهود و غیرهم بمشاهده عزت اسلام و رفعت اعلام دین بحکم
لیغیظ بهم الکفار و موتوا بغیظکم غمناک واندوهگین گردانند یا بکثرت و عزت لشکر اسلام در دلهای ایشان رعب اندازد و هر بنا
یا برای آنکه بقاع و مواضع و اماکن مختلف متبرک و اهل آنها از ملائکه و جن و انس گواه طاعات وی شوند یا آنکه راه آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم بجانب مصلی بر جهت یمین بود و اگر رجوع نیز بهمان راه میکرد بر جهت شمال واقع میشد پس رجوع از غیر
آن راه کرد تا آن نیز بجهت یمین واقع شود بدانکه قبله مدینه جنوبی ست و مصلای عید بجانب غربی ست و ازینجا لازم آید که
رفتن بمصلی از جهت یمین بود و منزل شریف در وقت وقوف بمصلی بر جهت شمال پس اگر بهمین راه رجوع میکردند که رفته بودند
بضرورت بر جهت شمال واقع میشد یا آنکه از جهت ترس از کید اعدای دین بود تا در مقام هلاک خود نایستند و اینوجه ضعیف است
و در وی نظر ست زیرا که اگر چنین بودی این روش را مکرر نکردی و عادت نساختی تا آنها بمعرفت عادت شریف در جای راه
دیگر آمده نایستند و جواب داده اند ازین نظر بآنکه از مواظبت و اعتیاد بر مخالفت طریقین مواظبت بر طریق معین لازم
نیاید لیکن در روایت شافعی آمده که رفتن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم روز عید بمصلی از طریق اعظم بود و در رجوع از راه دیگر
و برین تقدیر وجه نظر قادری قوت نپذیرد تامل یا آنکه آنرا بجهت تخفیف از زحام و هجوم خلائق کردی یا آنکه در وقت
رفتن بر فقرا تصدق کردی چندانکه در وقت رجوع چیزی باقی نماندی پس براه دیگر که اجتماع فقرا و سائلان نبودی
رجوع کردی تا رد و منع سائل لازم نیاید یا آنکه تفاول میگرفت بتغییر طریق بر تغییر حال بمغفرت و رضا و ترقی بمقام قرب و دنو
یعنی چنانکه راه دیگر شد حال نیز دیگر گشت و اینوجه خالی از خفائی نیست یا آنکه راهی که بدان متوجه بمصلی میشد دورتر و دراز
بود از آن راه که رجوع در آن میکرد پس خواستی که تکثیر اجر کند بتکثیر خطوات در وقت رفتن بعبادت و اما در وقت رجوع
چون بمنزل خود آمدی سرعت نمودی که درینجا قصد عبادت نیست و درین وجه سخن کرده اند با آنکه اجر خطوات بر وقت
رجوع نیز ثابت ست تا آنکه گفته اند که هر که بحج رود تا بوقت وصول بوطن اجر و ثواب این سفر او را حاصل ست چنانکه در حدیث
ابی ابن کعب نزد ترمذی و غیره ثابت شده است و اگر عکس اینوجه نیز گویند صورتی دارد یعنی راه رفتن کوتاه تر و نزدیکتر
بود خواست که مبادرت بطاعت کند و فضیلت اول وقت دریابد بخلاف وقت برگشتن که اگر دیرتر بمنزل برسد چیزی فوت
نگردد یا آنکه اختیار این روش از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم برای این مجموع وجوه مذکوره بودی کذا قال صاحب الهدی
یا دیگر اسرار و مصالح بود که عقول بیشتر خلق از ادراک آن اسرار قاصر بود و اینوجه احق و اولی ست چه اسرار و معانی که آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم را بود خلائق را مجال درک و حصر آن متنگ است و وصول بدان متعذر والله اعلم تنبیه در صلوة
عید پیش از وی و بعد از وی نمازی نیست بخاری و مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی از ابن عباس آورده اند که رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم بیرون آمد روز عید پس بگذارد دو رکعت و نگذارد پیش از وی و بعد از وی الحدیث و ترمذی
گفته که درین باب حدیث از ابن عمر و عبدالله بن عمرو و ابی سعید نیز آمده و عمل برین ست نزد بعض اهل علم از اصحاب پیغمبر
صلی الله علیه و آله وسلم و غیر ایشان و طائفه از اهل علم نماز پیش از نماز عید و بعد از وی جائز دارند و قول اول صحیح تر ست
انتهی و زرکشی می آرد که امیر المؤمنین علی ابومسعود انصاری را خلیفه ساخته بود بر مردم پس بیرون آمد روز عید و گفت
ایها الناس نیست از سنت که نماز گذارده شود پیش از امام رواه النسائی و در روایتی ست از ابن سیرین که ابن مسعود [illegible]

بایستادند و نهی کردند مردم را که بگذارند نماز روز عید پیش از خروج امام رواه سعید و زهری گفت نشنیدم از هیچ یکے از علمای خود
که ذکر کند که کسے از سلف این امت نماز گذارد پیش از نماز عید و بعد از وے رواه الاثرم و خلاف دران ست که این مخصوص
بمصلے ست یا شامل ست مصلے را و منزل را بعض گویند اگر در غیر مصلے بگذارد فلا باس و روایت کرده شده است از ابی سعید
خدری که آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم پیش از عید نماز نمیگذارد و چون رجوع بمنزل میکرد میگذارد دو رکعت رواه ابن ماجه
واحمد انتهی و در هدایه میگوید تنفل نکند در مصلے پیش از عید پس کراهت در مصلے ست خاصة و اگر نماز اشراق و ضحی را پیش از
خروج بجا نه کند مکروه نباشد کذا فی الشرح و بعض گفته در مصلے و غیر مصلے و در شرح هدایه میگوید این نفی باطلاقش متناول
امام را و قوم را جمیعا و شافعی میگوید امام را مکروه است نه قوم را و گفته اند مراد باین نفی آنست که پیش از عید نماز مسنون نیست
نه آنکه مکروه است فی حد ذاته در فتح الباری میگوید منع صلوٰة قبل العید و بعدها احتمال دارد که مراد از ان منع تنفل باشد
یا نفی راتبه بر تقدیر منع تنفل آیا از جهت وقت کراهت ست یا عام تر از ان و بر هر تقدیر مخصوص بامام ست یا شامل ست
امام را و ماموم را مخصوص ست بمصلے یا شامل ست مصلے و بیت را اختلاف ست سلف را در جمیع آن کوفیان میگویند
بگذارند بعد از عید نه قبل آن و مذهب اوزاعی و ثوری و حنفیه انیست و بصریان میگویند بگذارند قبل و بعد و مذهب حسن
بصری و جماعه انیست و مدنیان میگویند نه قبل و نه بعد و مذهب زهری و ابن جریج و احمد انیست و بعضے از مالکیه نقل کرده اند اجماع
بر عدم تنفل امام در مصلے و هر که تجویز کرده است میگوید که آن وقت مطلق نماز ست و هر که منع کرده میگوید که رسول خدا صلے اللہ
علیه وآله وسلم نگذارده و من اقتدی فقد اهتدی و حاصل آنست که نماز عید را سنتی ثابت نشده است نه قبل و نه بعد الا نزد
بعضے که قیاس کنند او را بر جمعه اما مطلق نفل منع آن بدلیل خاص ثابت نشده مگر در وقت کراهت که در سائر ایام ست انتهی
دیگر بدانکه اختلاف ست در نماز گذاردن بعد از فوت نماز عید و ظاهر مذهب حنفی آن ست که چون نماز عید فوت شود دیگر او را
قضا نیست زیرا که این نماز جز باین صفت خاص نیامده و لیکن در بعض شروح هدایه گفته است که اگر خواهد بگذارد دو رکعت
یا چهار رکعت مثل صلوٰة ضحی که در سائر ایام بگذارند و از محیط و از فتاوے قاضی خان نقل کرده اند که هر که بمصلے بر آمد و نماز
با امام در نیافت اگر خواهد برگردد بخانه خود و اگر خواهد نماز بگذارد و برگردد و افضل آنست که بگذارد چهار رکعت تا صلوٰة ضحی برای وے
باشد چنانچه روایت کرده شده است از ابن مسعود باسناد صحیح که گفت هر که فوت شود او را نماز عید بگذارد چهار رکعت کذا فی
فتح الباری و گفته اند بخواند در رکعت اول سبح اسم ربك الاعلے و در ثانیه والشمس و ضحٰها و در ثالثه واللیل و در رابعه والضحی
و روایت کرده است ابن مسعود درین باب از حضرت رسالت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وعدی جمیل و اجری جزیل و در مذهب
امام احمد نیز اگر نماز عید فوت شود چهار رکعت بگذارد مثل نماز تطوع بیک سلام یا بدو سلام و ایشان نیز اثر ابن مسعود را که مذکور
شده آورده اند و امام احمد گفته که تقویت میکند آن را حدیث علی که امر کرد مردی را که بگذارد بضعفاے قوم چهار رکعت بی تکبیر
و خطبه بخاری در ترجمه باب آورده که انس جمع کرد اهل و ولد خود را در زاویه که موضعے ست بر دو فرسخ از بصره و بگذارد نماز عید او
نیز میگوید که اهل سواد جمع شوند و بگذارند دو رکعت بطریق نماز عید و کرمانی میگوید چون فوت شود نماز عید با امام مالک و شافعی
میگویند بگذارد دو رکعت و احمد چهار رکعت و نزد امام ابو حنیفه مخیر ست که بگذارد یا نه و بر تقدیر گذاردن مخیرست میان چهار و دو واللہ اعلم

فصل در استسقا در عادت حضرت رسالت پناه صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بوقت استسقا بدانکه بر شش وجه ثابت شده
که آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم استسقا کرده وجه اول آنکه در روز جمعه در اثنای خطبه طلب باران کرد و گفت اللهم اغثنا

اللهم اسقنا اللهم اسقنا چنانچه بخاری و مسلم و موطا و ابو داود و نسائی از انس رض بروایات متنوعه آورده اند که گفت رسید مردم را
قحطی در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس بود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که خطبه میخواند روز جمعه ناگاه اعرابی
برخاست و گفت یا رسول الله هلک المال و جاع العیال فادع لنا و در روایتی قحط المطر و احمرت الشجر و هلکت البهائم و در روایتی
هلکت المواشی هلک العیال هلک الناس پس برداشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر دو دست خود را پس گفت اللهم اسقنا
چهار کرت و در روایتی سه کرت و در روایتی اللهم اسقنا دو بار یا سه بار انس گوید سوگند بخدا که ندیدیم با در آسمان قطعه ابر پس نه
فرود نیاورده بود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دستها را تا آنکه برخاست ابر مثل کوهها و بارید آن روز و روز دیگر تا جمعه آینده
پس بیامد همان اعرابی یا دیگری و گفت یا رسول الله تهدم البناء و غرق المال و در روایتی هلکت الاموال و انقطعت السبل ادع
الله تا بکشاید الله تعالی این ابر را پس برداشت دستهای مبارک را و در روایتی تبسم کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در
روایتی تبسم کرد از جهت سرعت ملال بنی آدم اللهم حوالینا و لا علینا و در روایتی بزیادت اللهم علی الآکام و الظراب و بطون الاودیة
و منابت الشجر و بهر سوی که اشارت میکرد میکشاد ابر از آن سو تا از روی مدینه همه کشاده شد مثل جوبه و روان شد وادی
قناة تا یکماه و نیامد هیچ یکی از هیچ ناحیه مگر آنکه خبر داد از باران و در روایتی پس بکشاد ابر در مدینه و می بارید گرد بر گرد وی
و نمی بارید در وی قطره و این قضیه در مسجد شریف بود در روز جمعه در اثنای خطبه وجه دوم آن بود که روایت کرد ابو داود و ترمذی
و غیرهما از عائشه رض که شکایت کردند مردم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قحوط مطر را پس امر کرد تا بنهادند منبری در مصلی
و وعده کرد صحابه را برای روزی معین که بمصلی بیرون آیند و در آن روز بیرون آمد بعد از طلوع آفتاب لفظ حدیث
در جامع الاصول و غیره اینست که بیرون آمد در وقتی که پیدا شد بروی آفتاب این عبارت ظاهر در آنست که بیرون آمدن
در وقت طلوع بود نه بعد از طلوع و چون تفاوت درین دو وقت سهل است و متقارب اند در معنی اختلافی نباشد با تواضع در ظاهر
و تخشع در باطن و تبذل در لباس ثیاب بذله بکسر با و سکون ذال جامه کهنه را گویند و لفظ تمام متعلق است بهمه و ذکر تخشع و
تبذل در حدیث ترمذی است نه ابی داود و ذکر باقی مقدمات در ابی داود است نه ترمذی و گویا که مصنف جمع کرده است در حدیثین و
حاصل قضیه را ذکر کرده و در حدیث نسائی ذکر تضرع نیز کرده و چون بمصلی رسید بمنبر بر آمد و تکبیر و تحمید گفت و فرمود شکایت کردید شما
آن قحط سال و تاخیر باران از وقت و بتحقیق امر کرده است خدای تعالی که دعا کنید او را و وعده کرده است وی تعالی که استجابت کند دعای
شما را و در حدیث ترمذی و ابی داود و نسائی آمده که ولید بن عقبه که امیر مدینه بود کسی را نزد ابن عباس فرستاد تا بپرسد او را از کیفیت استسقای
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس گفت ابن عباس رض بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متبذل و متواضع و متضرع بمصلی بر آمد
بمنبر و خطبه نخواند مثل این خطبه که شما میخوانید و این عبارت نفی خواندن خطبه میکند یا خواندن خطبه بدین کیفیت که ایشان میخواندند
طویل و بسیط و بتکلف و ظاهر همین است چنانچه مصنف میگوید و خطبه خواند و این مقدار از آن خطبه محفوظ است الحمد لله رب العالمین
الرحمن الرحیم مالک یوم الدین لا اله الا الله یفعل ما یرید اللهم انت الله لا اله الا انت تفعل ما ترید اللهم انت الله لا اله الا انت الغنی و نحن الفقراء
انزل علینا الغیث و اجعل ما انزلت لنا قوة و بلاغا الی حین ثم رفع یدیه پس بر داشت هر دو دست خود را و اخذ فی التضرع و الابتهال
و الدعاء و شروع کرد در تضرع و زاری و دعا و بالغ فی الرفع و مبالغه کرد در بر داشتن دستها حتی بدا بیاض ابطیه آنکه ظاهر شد سفیدی زیر
بغل اگر لباس شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آن زمان ردا فقط بود مراد ظهور بیاض ابطین علی الحقیقة خواهد افتاد و اگر
قمیص بود مراد موضع الابطین است و بر هر تقدیر ظهور بیاض الابطین کنایت است از بلند بر داشتن دستها و گفته اند که هر چند اقوی صبغه

و مسئله و مطلب تو تیز برداشتن دستها بلندتر و صاحب مشکوة از حدیث مسلم آورده که استسقا کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و اشارت کرد
بپشت هر دو دست خود بجانب آسمان یعنی برداشتن دستها از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در استسقا آنچنان بود که باطن کفین بجانب
زمین بود و ظاهر آنها بسوی آسمان برعکس آنچه متعارف ست در وقت دعا و در روایت ابی داود نیز مانند این آمده و گفته اند که چون دعا
برای طلب و سوال چیزی از جنس نعما باشد مستحب ست که گردانیده شود کفهای دست بجانب آسمان و چون برای دفع فتنه و بلا بود گردانیده شود
پشتهای دست بسوی آسمان بجهت اشارت باطفای نائره فتنه و بلا و پست کردن و فرو داشتن قوت و غلبه حادثه را و طیبی گفته که نیز
تفاؤل ست بتقلب حال چنانکه در تحویل ردا و اشارت ست بتراکم سحائب و گردانیدن بطن سحائب بجانب زمین و ریختن آنها بر آن پس
روی بسوی قبله کرد و پشت بر حاضران و ردای مبارک نگون کرد چنانکه طرف راست ردا بجانب چپ شد و طرف چپ بجانب راست
و اندرون ردا بیرون و بیرون ردا اندرون و طریق قلب ردا باین وجه ست که بگیرد بدست راست خود طرف اسفل را از جانب یسار
و بدست چپ طرف اسفل را از جانب یمین و تقلیب کند هر دو دست خود را پس پشت خود تا باشد طرف مقبوض بید یمنی بر کتف اعلی
از جانب یمین و طرف مقبوض بید یسری بر کتف اعلی از جانب یسار و گفته اند که این تحویل و تقلیب تفاؤل بود برای تغییر حال
و تبدیل امساک بامطار و تنگی بفراخی و بعض گفته اند بلکه این امتثال امریست که کرده شده است آن حضرت را صلی الله
علیه وآله وسلم و گفته شد که همچنین کن تا تحویل یابد حال نه مجرد تفاؤل چه شرط تفاؤل آنست که نه بقصد و اختیار بود چنانکه
چیزی در خارج واقع شود و از آنجا تفاؤل گیرند کذا قیل و ردائی که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم درین وقت پوشیده بود
سیاه بود چنانکه در روایت احمد و ابی داود از عبد الله بن زید المازنی آمده که استسقا کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
و بود بروی خمیصه سوداء یعنی ردای سیاه و همچنانکه پشت بجانب حاضران داده و مستقبل قبله ایستاده بود دعا کرد و دیگر روی
بجانب مردم کرد و نزول فرمود و شروع در نماز کرد و دو رکعت بگذارد بی اذان و بی اقامت چنانکه نماز عید گذارند و در بعض
روایات تکبیرات مثل تکبیرات عید نیز آمده و وقت وی نیز وقت عید گفته و از آن جهت گفته اند که افضل آنست که در اول
نهار بگذارند مثل صلوة عید اگرچه در هر وقت جائز ست و لیکن خطبه پیشتر از نماز خواند چنانچه در نماز جمعه و زرکشی از ابی هریره
آورده که بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روزی برای استسقا پس گذارد دو رکعت بی اذان و اقامت پستر
خواند خطبه و در هر دو رکعت بجهر خواند جهر بقراءت در استسقا در روایت ابی داود و ترمذی و نسائی از عبد الله بن زید آمده است
چنانچه در جامع الاصول آورده و در روایت بخاری و مسلم نیز آمده چنانچه صاحب مشکوة آورده و لیکن آنچه مصنف میگوید که
خواند در رکعت اولی بعد از فاتحه سبح اسم ربک الاعلی و در رکعت دوم هل اتاک حدیث الغاشیه نه در جامع الاصول که احادیث
کتب سته آورده و نه در غیر او از کتب دیدیم و لیکن چون گذاردن نماز استسقا مثل نماز عید و جمعه آمده در آنها این قرائت آمده
از اینجا استیناسی باین معنی توان کرد والله اعلم و خواندن سوره ق و اقتربت الساعة نیز آمده کما نقل عن النووی فی رسالته
فی باب الاستسقاء و در آخر حدیث ابی داود از عائشه آمده که چون فارغ شد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پیدا کرد الله تعالی
ابری را و پیدا شد رعد و برق و بیارید باران چنانکه تا بمسجد شریف آمدن سیلها روان شد و چون شتابی [illegible] مردم مشاهده
کرد بخندید تا آنکه ظاهر شد نواجذ وی صلی الله علیه وآله وسلم و فرمود گواهی میدهم که خدای تعالی قادر ست بر هر چیز
و گواهی میدهم که من بنده وی ام و رسول وی و وجه سوم از شش وجه که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم استسقا کرد آن بود که
بر منبر مدینه در مسجد استسقا کرد در غیر روز جمعه چنانکه بیهقی در دلائل النبوة از طریق یزید بن عبید السلمی آورده که چون باز آمد

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از غزوهٔ تبوک آمد او را وفدی از فزاره و شکایت کردند از قحط وعرض کردند که دعا کن
رسول خدا پروردگار خود را تا باران بفرستد برما و باید که شفاعت کنی تو ما را به پروردگار خود و شفاعت کند پروردگار نزد تو پس گفت پیغمبر سبحان الله
ویلکم به که شفاعت به پروردگار کنند کیست که پروردگار تعالی بوی شفاعت کند لا اله الا هو العلی العظیم و فرمود خنده میکند پروردگار
تعالی ازین ترس وناله و فریاد شما اعرابی در میان ایستاده بود گفت آیا خنده میکند پروردگار ما فرمود نعم خنده میکند گفت اعرابی
پس هرگز کم نخواهیم کرد خیر از پروردگاری که خنده کند و خوشحال باشد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ازین سخن اعرابی
بخندید پس بمنبر برآمد و دستها بدعا برداشت و باران طلبید تا هفتهٔ تمام بارید الحدیث کذا فی المواهب اللدنیه و درین وجه
استسقا بلکه در سائر وجوه که ذکر کرد غیر وجه دوم نماز محفوظ و مروی نیست بلکه مجرد خطبه و دعا منقول است و بعض گویند که
در وجه اول اکتفا کرد بنماز جمعه و قائم ساخت آنرا مقام صلوة استسقا و در وجوه دیگر خطبه نیز منقول نیست مجرد دعاست
و بس چنانکه معلوم گردد وجه چهارم در مسجد مدینه استسقا کرد نشسته نه قیام بود و نه صعود بر منبر این وجه را در کتب نیافتیم و تا به
آنست که مصنف این را در کتب صحاح و دیگر غیر این کتب یافته باشد کاش اشارتی بدان میکرد تا معلوم میشد و از دعای آن روز
همین مقدار محفوظ است اللهم اسقنا غیثا مریعا طبقا عاجلا غیر رائث و در روایتی غیر آجل نافعا غیر ضار وجه پنجم در مدینه مکانی است
بیرون مسجد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم نزدیک زوراء بروزن حمراء مؤنث ازور دور از کسی را گویند یکجا
سینه وی بلند و برآمده باشد و آنجای بلند است جانب غربی مسجد شریف در میان بازار مدینه آنجا که عثمان رض فرموده بود که اذان
جمعه گویند چنانچه در باب جمعه گذشت و آن مکان را احجار الزیت میخوانند و این احجار الزیت نزدیک دریست از درهای
مسجد که آنرا باب السلام خوانند در آن محل یکبار استسقا فرمود و چون کسی از مسجد بیرون آید از باب السلام و بر جانب دست راست
منعطف و مائل شود و مقدار یک سنگ انداز بست نه سنگ انداز فلاخن و مانند آن برود باین مکان رسد که آنرا احجار الزیت
خوانند و استسقا درین مکان ایستاده کرد و دستها مقابل روی مبارک برداشته بی آنکه از سر مبارک بگذراند همچنین آمده است
در روایت ابی داؤد و ترمذی و نسائی از عمیر که مولای آبی اللحم بود و گاهی در برداشتن دستها مبالغه نمودی و چنان برداشتی
که دستها مقابل سر مبارک بودی و بیاض ابطین ظاهر گشتی چنانکه گذشت وجه ششم چنانکه در مواهب لدنیه آورده
در بعضی از غزوات بود و مشرکان پیشی گرفتند و بر سر آب نزول کردند و مسلمانان بی آب ماندند تشنگی بر همه غالب گردید حال را
بر حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم عرض کردند و منافقان که اکثر ایشان از یهود بودند یا مشرکان گفتند اگر
محمد پیغمبر بودی از برای قوم استسقا کردی و درین باب معجزه نمودی همچنانکه موسی عم برای قوم خود استسقا کرد و فرمان آمد
و بیار از جانب الهی که بزن بعصا حجر را پس دوازده چشمه از حجر برآمد و هر چشمه جدا جدا بجانب هر کدام از لشکر اسباط که دوازده
فرقه بودند روان شد چنانکه در نص قرآن مذکور است این خبر به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم رسید پس بطریق استفهام باعتماد
و امیدواری قدرت باری عز و علا و مغلوبیت و منکوبیت منافقان فرمود که همچنین سخن را گفتند و در بعض روایات بحرف
نفقط استفهام آمده که فرمود او قد قالوا آیا بتحقیق گفتند همچنین یعنی بطریق جحود و انکار نومید مشوید ای گروه مسلمانان که شاید
بود که حق جل شانه شما را آب دهد آنگاه دستهای مبارک برداشت و دعا کرد در زمان ابر سیاه آمد و چنان بسیار آمد و بر هم نشست
و سخت رسید که جهان را تاریک کرد و باران عظیم فرو ریخت و وادیهای عظیم سیول گران ممتلی شد و از دعای که
محفوظ است درین استسقا این چند کلمه است اللهم اسق عبادک و بهائمک وانشر رحمتک واحی بلدک المیت اللهم

اسقنا غیثا مغیثا مریئا مریعا نافعا غیر ضار عاجلا غیر رائث مصنف این شش وجه استسقا ذکر کرد و پس و در روایتی بخاری
و مسلم و ترمذی با اختلاف الفاظ آمده است که چون قریش در اسلام آوردن درنگ کردند و تمرد ورزیدند حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم دعا کرد بر ایشان و در روایتی آمده که فرمود اللهم سبعا کسبع یوسف خداوندا فرست بر ایشان قحط
هفت ساله چنانکه بر قوم یوسف فرستادی و در روایتی سنین کسنی یوسف یعنی قحطهای یوسف پس گرفت ایشان را
قحط و هلاک شدند در وی و بخوردند مردارها و چرمها و استخوانها و میدیدند در جو آسمان مثل دخان چیزی را پس ابوسفیان آمد و
گفت یا محمد تو آمده که امر میکنی بصله رحم و این قوم تواند هلاک میشوند دعا کن خدا را و درخواه از وی باران پس دعا کرد و باران
بارید و در روایتی تا یک هفته بارید پس از ان شکایت کردند کثرت مطر را پس فرمود اللهم حوالینا ولا علینا پس تنها ابر از ایشان
و بارید گرد بر گرد ایشان و تفصیل این قضیه از تفسیر سوره حم الدخان در قول حق سبحانه یوم تاتی السماء بدخان مبین الآیه
منکشف گردد بدانکه اکثر بر آنند که این قضیه دعای آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر قریش بقحط و نزول بلا و تضرع و زاری
ایشان و استسقا نمودن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مکه بود و ملتمس دعا از ان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ابوسفیان
ابن حرب والد معاویه است و شیخ ابن حجر در فتح الباری از دمیاطی نقل کرده که گفت ابتدای دعای آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم بر قریش از روز انداختن این اشقیا بود شکنبه شتر را بر پشت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در نماز و از بعض
روایات مفهوم میگردد که در مدینه بود در وقتی که دعا میکرد بر ایشان در قنوت و این منافات دارد با آنچه درین قضیه در تفسیر
سوره دخان آمده که دلالت دارد که وقوع این قضیه پیش از واقعه بدر بود و ابوسفیان پیش از بدر قطعاً بمدینه نیامده
ازینجا رفته اند بعض بآنکه مراد ابوسفیان بن الحارث است ابن عم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و سخن درینجا بسیار کرده اند
و در آخر رفته بتعدد قضیه قائل شده اند و این نیز بی اشکالی نیست کما بین فی فتح الباری دیگر بدانکه در مواهب لدنیه شش
وجه با این وجه ذکر کرده و وجه چهارم که مصنف آورده در وی مذکور نیست و اگر آن نیز ثابت باشد هفت وجه شود و سیوطی
در جمع الجوامع از ابن عساکر آورده و گفته رجاله ثقات که قحط افتاد در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس بیرون آمد
ببقیع غرقد بدستار سیاه که گذاشته بود یک سر وی طرفی را در پیش و دیگری در میان دو کتف شکی القوس عربی پس استقبال
شد قبله را و بگذارد با اصحاب خود دو رکعت را الحدیث والله اعلم این قضیه دیگر است و در استسقا که پیشتر کرد یا اختلاف روایت
در بیان قضیه بکر بقیع مکان مصلی فقد برد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در هر وقت که بجهت استسقا دعا کرد اجابت شد
و فی الحال باران باریدن گرفت و یکنوبت استسقا میکرد در یکی از همین شش نوبت که مذکور شد یا نوبتی دیگر و راوی آن و
چون ظاهر از کلام مصنف حصر وجوه استسقاست درین شش وجه ظاهر آنست که مراد وی معنی اول خواهد بود و با جابه نوبتی استسقا
میکرد ابولبابه بن عبد المنذر انصاری که یکی از مشاهیر صحابه بود و از نقبای انصار و در مواهب حکایت ابی لبابه را در وجه سوم
آورده که از حدیث بیهقی از یزید بن عبید الله سلمی ذکر کرده شد پس متعین شد اراده معنی اول برخاست و گفت یا رسول الله
خرما در مربد است بکسر میم و سکون را و فتح با آنجا را گویند که خرما گرد کنند و خشک سازند در آب باران خراب خواهد شد بزعم ابی لبابه
فرمود اللهم اسقنا خداوندا آب ده ما را حتی یقوم ابو لبابه تا آنکه برخیزد ابولبابه عریانا برهنه فیسد ثعلب مربده بازاره پس بند
ناودان و جای در آمدن آب را در مربد بازار خود فامطرت پس بارید باران و شنود ابولبابه با نتظار فرو نشستن باران بهمای
بستن جای در آمد آب بر نجاسته بود فاجتمعوا الی ابی لبابه پس جمع شدند و گرد آمدند صحابه بسوی ابی لبابه فقالوا پس

گفتند صحابه مر ابولبابه را انها لن تقلع این ابرها هرگز نخواهد گشاد حتے تقوم عریانا تا آنکه برخیزے تو برهنه فتسد ثعلب مربدک
بازارک پس به بندے ثعلب مربد خود را بازار خود کما قال رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم چنانکه گفته است رسول خدا صلے الله
علیه وآله وسلم و درخواسته است آنرا بدعا لابد آن بوقوع آمدنی ست ففعل پس کرد آن را ابولبابه و برهنه شد و بربست آن جای را
بازار خود فاستهلت السماء پس بزور ریخت باران و هرگاه که بدعای آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم باران بسیار شدی و افراط
کردے و خوف مضر پیدا شدے و مردم را ازان ملالت پیدا آمدے از حضرت رسالت صلے الله علیه وآله وسلم طلب نمود
کشاده شدن باران کردندے در استصحاء طلب صحو این دعا فرمودی اللهم حوالینا ولا علینا اللهم علے الآکام والظراب والجبال
و بطون الاودیة و منابت الشجر چنانکه گذشت و عادت شریف آن بود که هرگاه باران باریدن آغاز کردی جامه را از بعض
بدن مبارک دور کردی تا باران بآن برسد بلفظ حدیث اینست که فحسر رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم ثوبه و تفسیر کرده اند
نووے بکشف بعض بدن چنانچه مصنف گفت و گویا که حسر متضمن این معنی ست بمعنی ازاله و اسقاط مطلق نیست و چون بیان آن
مے پرسیدند میفرمود لانه حدیث عهد بربه بسبب آن میکنم زیراکه این باران نو آمده است از نزد پروردگار خود و الآن پیدا
شده و از عدم بوجود آمده و لابد آنکه از نزد محبوب تازه برسد محب را خوش آید تا بود که خبرے و اثرے و نشانی تازه
از وے بیابد و گفته اند از جهت آنکه دست گناهگارے بآن نرسیده و بجائی که معصیت کنند نیفتاده و درین اشارت
و تعلیم ست مر امت را بتقریب و ترغیب در آنچه خیر و برکت ست این حدیث را در جامع الاصول از ابی داؤد آورده از انس و
در صحیح مسلم نیز مذکور ست از وے و چون سیل در وادے عقیق که نام وادے ست در بیرون مدینه و در فضل و برکت او
احادیث وارد شده و آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم او را دوست داشتی و آنجا برفتی و در اشعار و قصائد ذکر وی بسیار واقع شده
قال بعضهم + یا صاحبی هذا العقیق نقف به + متوالها ان کنت لست بواله + وقال آخر + علے ساکنی بطن العقیق سلام + لان اسهرونی
بالفراق وناموا + حظرتم علے النوم وهو محلل + وحللتم التعذیب وهو حرام + و غیر آن وادے از اودیه مدینه مطهره روان شدے
فرمودی اخرجوا بنا بیرون بیارا و بیرون آئید همراه ما الی هذا الذی جعله الله طهورا بسوی این وادے که گردانیده است
خدا تعالے آب وے را پاک کننده فنتطهر منه پس پاک شویم و در بعض نسخ به تشدید آمده و این مفید مبالغه است یعنی پاک شویم و خوب
پاک شویم از آب وی و نحمد الله علیه و حمد و ثنا گوئیم الله تعالی را بروی ظاهر آنست که اشارت بهذا بوادے عقیق باشد که
احادیث بطهارت و طهوریت و برکت وے ناطق اند یا بمطلق وادے و بهر وادے که گذشتی این را فرمودے و تحتمل که
اشارت بآب باران بود که درین وادیها افتاده چه در عقیق و چه در غیر آن چه مطلق آب باران را در قرآن مجید طهور خوانده
وانزلنا من السماء ماء طهورا + و نیز عادت شریف آن بود که چون باد و ابر پدید شدے کراهت در روی مبارک وے
ظاهر شدے و آمد و شد در خانه و بیرون آن کردے و رنگ روے مبارک متغیر گشتے و مضطرب شدے بجهت آنکه مبادا
در ضمن وی عذابی باشد چنانچه بر بعض امتهاے سابق نازل شده و چون باران باریدن گرفتے و خوف نزول عذاب
تسکین یافتی شاد گشتے و آن کراهت زائل شدی چنانچه در احادیث صحیح آمده است و در وقتیکه باد تند وزیدے این دعا
بخواندے اللهم انی اسألک خیرها و خیر ما فیها و خیر ما ارسلت به و اعوذ بک من شرها و شر ما فیها و شر ما ارسلت به و در بعض ادعیه
استسقا ثابت شده که میگفت اللهم اسقنا غیثا مغیثا هنیئا مریئا مریعا غدقا مجللا عاما طبقا سحا دائما اللهم اسقنا الغیث ولا تجعلنا
من القانطین اللهم ان بالعباد والبلاد والبهائم والخلق من اللأواء والضنک ما لا نشکوه الا الیک اللهم انبت لنا الزرع وادر

واسقنا من برکات السماء وانبت لنا من برکات الارض اللهم ارفع عنا الجهد والجوع والعری واکشف عنا من البلاء ما لا یکشفه غیرک اللهم انا نستغفرک انک کنت غفارا فارسل السماء علینا مدرارا شافعی این دعا را از سالم بن عبدالله عن ابیه روایت کرده کذا فی المواهب بدانکه استغفار را اثری عظیم ست در باب استسقا و برکت در رزق و زیادت در اموال و اولاد چنانچه از نصوص قرآن مجید معلوم میشود و در احادیث فضل آن بسیار واقع شده و آمده است هر که لازم گیرد استغفار را بدهد او را خدای تعالی از هر تنگی فراخی و از هر اندوه کشادی و روزی رساند او را از انجا که گمان ندارد و از امیر المومنین علی مرویست که فرمود عجب از مردم که شکایت از تنگی رزق کنند و کلیدهای رزق در دست ایشان ست و آن استغفار ست و نیز آمده است که بنده مومن چون گناهی کند نکته سیاه بر دل وی نشیند و چون استغفار کند صیقل کرده شود دل وی چون زیاده شود گناه زیاده شود سیاهی دل تا در گیرد دل را و تمام گردد آن سیاهی و نیز آمده که اگر یکی باشد که هر روز هفتاد بار گناه کند و هر بار استغفار کند آمرزیده و بخشیده گردانند او را و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هفتاد بار و در بعض روایات صد بار در یک مجلس استغفار کردی و تحقیق معانی این حدیث و بیان موجب این استغفار در رساله مرج البحرین بتفصیل ذکر کرده شده است و وصیت ست مشائخ را که هر روز هفتاد بار این کلمه ورد سازند استغفر الله العظیم الذی لا اله الا هو الحی القیوم واتوب الیه و بعض بصیغه دعا گویند و این نیز در بعض احادیث آمده است همچنین که اللهم اغفر لی وتب علی انک انت التواب الرحیم و در روایتی التواب الغفور والله الموفق و چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دعای استسقا کردی دستهای مبارک را سوی آسمان بر داشتی بر داشتنی بمبالغه چنانکه گذشت و میفرمود ستجابت دعا را طلب کنید در چند محل یکی وقت ملاقات عدو دین و مصاف دادن لشکر و در برابر کفار ایستادن در غزا چه اینوقت نزول رحمت و نصرت و تائید دین و شکست کارخانه کفر ست پس دعا در وی مستجاب باشد دوم وقت اقامت نماز و ایستادن برای وی و این نیز افضل اوقات ست و جهاد اکبر ست با شیطان و جنود وی سوم وقت باریدن باران که نیز وقت نزول و رحمت و لطف و مهربانی و رافت پروردگار عزوجل و عطا به بندگان و توسیع رزق ست بر ایشان پس طلب مزید رحمت درین وقت اقرب بود باجابت و قبول و نیز میفرمود تفتح ابواب السماء کشاده میشود درهای آسمان و یستجاب الدعاء و قبول کرده میشود دعا فی اربعة مواطن در چهار محل عند التقاء الصفوف نزد ملاقات صفوف مسلمانان در جنگ با کافران و عند نزول الغیث و نزد فرود آمدن باران و عند اقامة الصلوٰة و نزد بر پا داشتن نماز و عند رؤیة الکعبة و نزد دیدن خانه کعبه زاده الله تعظیما و تشریفا و در اخبار آمده است که اول بار که نظر بر کعبه افتد هر دعائیکه کند مستجاب ست و گفته اند که چه دعا در آنوقت باید کرد که البته مستجاب ست بعض گفته اند که ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار که جامع جمیع خیرات و حسنات دنیا و آخرت ست و بعض گویند که این دعا کند اللهم ادخلنی الجنة بغیر حساب و بعض گفته اند که اللهم اجعلنی مستجاب الدعوة تا بعد ازین هر دعائی که کند مستجاب افتد و اوقات و احوال و اماکن اجابت دعا بسیار ست و در کتب احادیث مذکور از انجا باید طلب داشت والله المجیب **تنبیه** نزد امام ابوحنیفه در استسقا نمازی مسنون نیست همین دعا و استغفار ست بموجب قول حق تعالی استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا فرمود استغفار کنید و آمرزش خواهید از پروردگار تان که وی آمرزنده گناهان ست و چون استغفار کردید میفرستد باریتعالی بر شما آسمان را یعنی باران را در حالتی که ریزنده و بارنده است و نیز در اکثر احادیث وجوه استسقا که معلوم شد ذکر صلوٰة نیست الا در یک وجه که معلوم رفت

و دو رکعت گذارد و خطبه خواند و این حدیث بجمیع خصوصیات خود بسر حد صحت نرسیده است یا مخصوص ست بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و نیز سنت آن بود که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بران مواظبت نموده باشد مع الترک احیاناً و اینجا ترک صلوة اکثر است و فعل آن جز یکبار نه و بصحت رسیده است که امیر المؤمنین عمر استسقا کرد و در وی همین دعا و استغفار بود و بس و اگر نمازے مسنون بودے در استسقا عدم علم عمر بدان با عموم بلوی و قرب عهد بزمان نبوت یا ترک وی آن را صورتی نمیداشت و مراد بانکه در استسقا نمازی نیست یعنی نماز بجماعت و بخصوصیات دیگر مسنون نیست و الا اگر هر کدام تنها تنها نماز بکنند و تضرع و زاری نمایند بطریقه دعا و استغفار را با مجموعه بر پا دارند درست ست و حسن ست و بالجمله احادیث مرویه در باب استسقا خالی از اضطرابی نیستند و بسیاری از طرق حدیثی که مشتمل ست برین خصوصیات و کیفیات بابی حنیفه نرسیده اند کرد ابو حنیفه بخلاصه و مقصود آنکه دعای استغفار ست و تجویز کرد نیز نماز را و اثبات نمود جماعت و خطبه و امثال آن را اخذا بالمتیقن والله اعلم و نزد صاحبین و ائمه ثلثه در استسقا نماز ست بجماعت و خطبه و بعض گفته اند که این قول امام محمد ست و امام ابو یوسف با ابو حنیفه است و نزد امام شافعی مثل صلوة عید بتکبیرات زائده و خطبتین بعد از نماز و نزد امام مالک نیز همچنین ست الا آنکه تکبیرات نیست و ایشان میگویند که تشبیه وی بصلوة عید که در حدیث آمده است در عدم اذان و اقامت ست نه در جمیع خصوصیات و در مذهب امام احمد روایات ست مشهور تر آنچه از وی نقل کنند عدم خطبه است و مختار اکثر اصحاب وی خطبه است قبل الصلوة او بعدها و بعد مختار تر ست یک خطبه یا دو و در تکبیرات نیز از وی دو روایت ست و نزد آنهائی که قائل اند بنماز قرائت بجهر ست و تحویل ردا تنها امام را یا قوم را نیز دو قول ست و نزد امام ابی حنیفه هیچ یکی ازینها نیست الا دعا و استغفار و نماز فرادی اگر خواهند و اکنون فتوے در مذهب ابی حنیفه و نیز عمل بمذهب صاحبین است بعد ازان بدانکه اختلاف ست علما را در آن که اهل ذمه با استسقا بروند و حاضر شوند یا نه مذهب ما آنست که حاضر نشوند چه مقصود استنزال لطف و رحمت ست و کافران محل غضب و لعنت و نزد ائمه ثلثه ذمیان را امر به برآمدن نکنند و اگر برآیند منع نیز نکنند چه استسقا طلب رزق ست و در رزق مؤمن و کافر همه شریک اند و دعای کافر در امور دنیاوی احتمال اجابت دارد و باز از ایشان دو روایت ست با مسلمانان همراه برآیند یا روز دیگر بعض گویند اگر با مسلمانان همراه برآیند فتنه و عذابے بر ایشان نازل گردد که مسلمانان را نیز در گیرد بحکم + واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة + و بعض گویند که اگر روز دیگر برآیند شاید که نزول باران همان روز اتفاق افتد و بگویند که بدعای ما آمد نه شما و مذهب حنفی ظاهر تر ست چه اگر ساحت محل دعا از لوث شرک و ظلمت کفر منزه باشد بهتر و بقبول اجابت نزدیکتر ست و فی دعاء المسلمین کفایة گفته اند که مقصود اصلی و مطمح نظر در استسقا باید که اتباع سنت و اقامت مراسم عبودیت باشد و انزال مطر و استجابت دعا فضل اوست والله ذو الفضل العظیم

فصل در عبادات سفر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم

بدانکه اسفار پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بسیار بود اما مجموع آن از چهار نوع خالی نبودے یا سفر هجرت بود از مکه بمدینه و این یکبار بیش نبود و این اول سفر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود بعد از ظهور نبوت یا سفر عمره بود که از مدینه مطهره بعد از هجرت بقصد عمره بمکه معظمه آمد اول در عام حدیبیه آمد و قبیله مشرکان مکه تمام بقصد محاربه و مقاتله وے صلی الله علیه وآله وسلم برآمده راه عداوت و شقاوت دادند و نگذاشتند که بمکه درآید و عمره بجا آرد و در آخر بصلح انجامید و هم در حدیبیه از احرام برآمده بمدینه باز گشت و قرار یافت که سال دیگر باز آمده عمره بمکه بیاید پس آمده و عمره را کرده برگشت و این قضیه بطولها در کتب احادیث و سیر

مذکور ست وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دو عمره دیگر نیز کرد در انجا سفرے دیگر مخصوص برای عمره نبود بلکه در ضمن
سفر حج بود دیگر بعد از فتح مکه که از جعرانه آمد که بر یک مرحله از مکه معظمه است وبالجمله سفر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
سفر هجرت بود یا سفر عمره بود یا سفر حج بود که بعد از فرضیت حج سال دیگر آمده و حج گذارد و برگشت یا سفر جهاد واین سفر غالب بود
ومجموع غزوات آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بنفس شریف خود رفت بیست وهفت بود وآنکه قتال کرد در وے نه
وسفر فتح مکه داخل آنست وسرایا که جماعت از صحابه را بسفر فرستاد چهل وهفت وچون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را
سفر پیش آمدے قرعه زدے میان امهات مؤمنین هر کرا قرعه آمدے با خود بسفر بردے اگرچه مذهب مختار آنست که قسم
نوبت میان نسا بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم واجب نبود بلکه از نزد باری تعالی مخیر بود هر کرا خواهد نزد خود طلبید و
هر کرا نخواهد نطلبید ورعایت نوبت که نگاه میداشت محض کرم وتفضل بود وازوے در حق ایشان وباوجود آن حفظ ورعایت
عادت تفضل وتکرم تا باین حد کردے که قرعه زدے میان ایشان صلی الله علیه وآله وسلم واما در سفر حج مجموع نسا را
همراه با خود بردے تا اداے مناسک حج واقامت این عبادت عظمی فائز وبهره مند گردند وعادت شریف چنان بود
که سفر در اول نهار کردے تا مردم باسایش وفراغ بمنزل رسند وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دوست میداشت که
روز پنجشنبه سفر کند چنانچه در جامع الاصول از ابی داؤد از کعب بن مالک روایت کرد که گفت کم بودے که رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم بیرون مے آمد به سفر مگر روز پنجشنبه ودر مشکوة از بخاری آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم بیرون آمد روز پنجشنبه در غزوه تبوک ودوست میداشت که بیرون آید روز پنجشنبه ودر بعض روایات آمده کان یحب
ان یخرج یوم الخمیس اذا غزا ودر بعض روایات سفر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم روز دوشنبه نیز آمده ودعا میکرد
که خداوندا امت مرا برکت بخش در بامداد روز پنجشنبه ودعا برکت در شان شنبه نیز مرویست باین لفظ که فرمود بارک الله
فی سبتها وخمیسها کذا فی احیاء العلوم ولیکن تخصیص پنجشنبه در باب سفر ست اما مضمون این حدیث بخصوص که در متن
مذکور ست در شان بامداد ست مطلقا چنانکه حدیث صخر بن وداعة الغامدی در جامع الاصول ومشکوة آمد اللهم بارک
لامتی فی بکورها اینجا ضمیر بامت میرود وخمیس مذکور نیست وحدیث دعای بکور یوم خمیس مگر دیگر باشد اما در اینجا نیست
والله اعلم بدانکه آنچه مشهور ومتعارف ست در دین ومذکور ومسطور ست در کتب معتبره احادیث همینست ولیکن در بعض
کتب روایت کرده اند که مردے نزد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در آخر ماه باراده سفرے آمد ووداع کرد آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که آیا میخواهی که زیان کند صفقه تو ونقصان کند بیع تو گفت لا یا رسول الله نمیخواهم فرمود پس
صبر کن تا ماه نو سکنی پس تاخیر کن تا روز دوشنبه یا پنجشنبه برکت دهد خدا تعالے در بیع تو وسود کند صفقه تو وفرمود چون
سفر کنید روز دوشنبه کنید ونیز مشهور ست که مردم که در حدیث آمده ولیکن تحقیق آنست که قول امیر المومنین علی ست
لا تسافروا والقمر فی العقرب اینجا بعض محدثان میگویند که قمر نام شخصے بود از قطاع الطریق که باین کار مشهور بود وعقرب نام
قریه در طریق وبعض این را بر ظاهر حمل کنند یعنی نزول کوکب قمر در برج عقرب باشد گذاشته ومؤید اینست لفظیکه شیخ جلال الدین
سیوطی در جمع الجوامع از علی آورده که لا تسافروا فی المحاق ولا بنزول القمر فی العقرب ولیکن اثری دیگر هم از امیر المومنین
علی آورده که متوجه لشکر بود یکی گفت امروز نباید رفت فلان روز برویم فرمود هلا اگر شمشیر در دست من بودی بهمان
شمشیر گردنت بزدمے چندین عمر در حضرت ابوالقاسم محمد صلی الله علیه وآله وسلم بودیم وهرگز درباب حضرت نشنیدیم که

مذکور شده باشد که فلان روز باید رفت نه فلان وبالجمله اتباع احکام نجوم در سعادت ونحوست ایام نه عادت سلف وشیوهٔ
اہل دین ست انچه در سنت واقع شده اختیار کرده وتوکل بر پروردگار رب العزة جل جلاله نموده وبد انچه از آداب سفر ست
از استخاره وادعیهٔ ماثوره تمسک کرده عزیمت باید نمود وانچه گویند در روز شنبه بدان ناحیه نباید رفت ودر روز یکشنبه
در فلان چیزے نیست واصلے ندارد ولیکن در بعض کتب از ابن عباس آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
ایام همه از آن خدا ست لیکن بعضے از آنہا را سعد آفریده وبعض را نحوس چنانکه همه خلق بندگان اویند لیکن بعض را برای
بہشت آفریده وبعض را برای دوزخ وہیچ ماهی نیست مگر آنکه در وے ہفت روز نحس ست پس از ان شمرد آن ہفت روز را سیوم
وپنجم وسیزدہم وشانزدہم وبیست ویکم وبیست وچہارم وبیست وپنجم ودر ہر یکے از حوادث وبلاہا که بر انبیا وامم سابقه نازل شده
ذکر کرده وبصحت رسیده که مراد از یوم نحس مستمر که در قرآن مجید واقع شده روز چہارشنبه است واز امیر المؤمنین علی روایت
کنند که عاقل را باید که درین ایام مذکور شرائے بہائم وخدم ودخول بر نسا وکرے انہار وغرس اشجار ولبس ثیاب جدید و
نکاح وتزویج وسفر نکند ہمچنین نقل کرده اند والله اعلم بصحته وچون لشکر را بجهاد فرستادی در اول نہار ایشان را روان
کردے چنانچه ابو داؤد وترمذے از حدیث صخر بن وداعه آورده اند کان اذا بعث سریة او جیشا بعثهم فی اول النهار
الحدیث ومجموع یعنے همه مسافران را امر کردے که روند امر کردے که چون سه نفر باشید یکی را امیر ومہتر خود سازید چنانچه
ابو داؤد از ابی سعید وابی ہریره آورده است وحکمت درین آنست که تا در وقت رکوب ونزول واختیار منزل وغیر آن
خلافے ونزاعے راه نیابد وہمه متفق بر یک راه ودر روش باشند وامیر را باید که طریقهٔ مصلحت ونصیحت ورفق واعانت ومہربانی
با نفقا مرعی دارد ودر حکایات مشائخ مے آرند که جماعهٔ از ایشان قصد سفرے کردند ودر تعیین امیر متردد بودند تا کر اسازند
یکے از ایشان گفت که امیر شما من باشم یاران از طلب امارت وی تعجب کردند واورا امیر ساختند وچون بر آمدند ہر کاری
وخدمتے که می بایست کردے میکرد اگر میگفتند که مارا نیز بگذار تا خدمتی بکنیم آخر فرمودی نه من امیر شمام وشما مامور باید
ہر چه امیر فرماید بر حکم وے باید رفت وتابع وے شد سید القوم خادمهم که فرموده است این خواہد بود وچون این حدیث
بر طریق شرطیه آورد وفرمود چون سه نفر باشید یکی را امیر سازید وازینجا مفہوم گردد که لازم نیست که البته سه نفر باشند
اگر باشند ہمچنین کنند شاید که مسافرت یک کس ودو کس نیز روا بود وحدیث دیگر آورد که نہی فرمودے از تنہائی در سفر
چنانکه بخارے وترمذے از ابن عمر آورده اند که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم اگر مردم بدانند از سیر حال تنہائی
در سفر انچه من میدانم ہرگز سیر نکند ہیچ سوارے بشب تنہا ونہی از تنہائی چه باشد بلکه از دوئی نیز نہی میکرد ومیفرمود از برای
تہدید وتقبیح حال یک کس ودو کس که سفر کنند تا سه کس جمع نشوند الراکب شیطان والراکبان شیطانان یک سوار که تنہا
سفر کند یک شیطان ست ودو سوار که سفر کنند دو شیطانند والثلثة رکب وسه سوار که مجتمع شوند در سفر بحقیقت سواران
ایشانند اخرجه الموطا وابو داؤد والترمذے عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ودر تاویل این حدیث گفته اند که چون سفر
واحد واثنین منہی عنه است وہر که ارتکاب منہی عنه کند تابع شیطان ست باین اعتبار فرمود که واحد واثنین نفس شیطانند
یا مراد آن بود که با ایشان شیطان ست چنانچه در حدیث دیگر از موطا از سعید بن المسیب آمده که شیطان قصد میکند یکے
ودو یعنے در وسواس وضلالت مے اندازد ایشان را وچون سه کس شدند قصد نمیکند وباز میماند از ایشان ودر مشکوة
از ابن عباس آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بہترین رفیقان چہار کس اند رواه الترمذی وابو داؤد

والدارمی وطبی میگوید یعنی اگر رفقاے سفر چهار کس باشند بهتر از سه کس اند زیرا که اگر یکے از ایشان مریض شود و خواهد که
یکے از رفقاے را وصی سازد دو کس شاہد آن شوند بخلاف آنکه سه کس بوند میگوید شک نیست که فوق اربعه بهتر از اربعه اند و عدد
بهتر از ما تحت خود ست و در وجه استحباب اجتماع سه کس نیز گفته اند که اگر یکے بکارے برود دو کس بیکدیگر مشغول و مانوس باشند
و وحشت راه کم شنند واگر فرضاً در کردن آن کار تاخیر سے رود و برای خبر تفحص حال او دیگرے رود متاع و منزل تنها نماند و از برای
عدد چهار از این نیز وجهی معلوم گردد و ابن جریر از عائشه رض می آرد که آن حضرت چون سفر خواستی گرد وضو کردے و دو رکعت گذارد
و از انس آورده اند که چون سفر را در حرکت آمدے و از نشستگاه خود برخاستی این دعا بخواندے اللهم الیک توجهت و بک اعتصمت
اللهم اکفنی ما اهمنی و ما لا اهتم له اللهم زودنی التقوے واغفر لی ذنبی و وجهنی للخیر اینما توجهت و مالک در موطا آورده که چون
پای مبارک در رکاب نهادے گفتے بسم الله و ابوداؤد و ترمذے از ابن عمر رض مے آرند که چون بر پشت مرکب راست شدی
گفتے سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون و گفتے الحمد لله الحمد لله الحمد لله الله اکبر الله اکبر الله اکبر سبحانک انی
ظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت اللهم انا نسألک فی سفرنا هذا البر والتقوے ومن العمل ما ترضی اللهم هون علینا
سفرنا هذا واطو عنا بعده اللهم انت الصاحب فی السفر والخلیفة فی الاهل والمال اللهم انی اعوذ بک من وعثاء السفر وکآبة المنقلب
وسوء المنظر فی الاهل والمال و چون از سفر باز گشتے همین دعا خواندے و در آخر این کلمات زیاده کردے آئبون تائبون عابدون
لربنا حامدون این روایت ابی داؤد و ترمذے ست و در روایت ترمذی بعد قوله فی الاهل این زیادتی نیز آمده است که اللهم
اصحبنا فی سفرنا واخلفنا فی اهلنا و بعد آئبون ان شاء الله و همچنین ست در روایت مسلم الا قوله سبحانک انی ظلمت نفسی
تا الا انت و در روایت ترمذے و ابوداؤد و نسائی دراز کردن انگشت نزد خواندن این نیز آمده و ترمذے و ابو داؤد از
علی بن ربیعه مے آرند که گفت حاضر شدم علی رض مرتضے را در حالتے که آورده شد مرکبے وی تا سوار شود پس چون بنهاد پای خود را
در رکاب گفت بسم الله و چون راست نشست بر پشت وی گفت الحمد لله سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین وانا الی ربنا
لمنقلبون پس گفت الحمد لله سه بار پس گفت سبحانک اللهم انی ظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت پس بخندید علی مرتضی رض
علی بن ربیعه میگوید گفتم از چه خندیدے یا امیر المومنین فرمود دیدم رسول خدا را صلے الله علیه وآله وسلم که کرد مانند آنچه من کردم
پس گفتم یا رسول الله از چه چیز خندیدے فرمود تعجب میکند پروردگار تعالی از بنده خود چون میگوید اغفر لی ذنوبی انه لا یغفر
الذنوب غیرک کذا فی جامع الاصول و چون در راه بر مکانے بلند بالا رفتی با جمیع صحابه تکبیر گفتے و چون از بلندی فرود آمدے
تسبیح گفتے اخرجه البخاری عن جابر و ابوداؤد والنسائی عن ابن عمر و ابن عمر گوید نهادم من درود را بالاے آن و این سنت
مستمره آن حضرت بود صلے الله علیه وآله وسلم قولا وفعلا و گفته اند که وجه تکبیر در وقت صعود آن باشد که چون درین وقت
در نفس آدمی علوے و رفعتی پیدا میشود یاد کند کبریای حق را جل و علا تا آنخاطر و آن حالت فرو نشیند و پست گردد و وجه تسبیح در وقت
نزول تنزیه و تقدیس و تعالے ست از تغیر و تنزل و دوام و بقاے او بر علو و کبریاے سبحانه و در حصن حصین برمز کتب ستة
آورده که واذا استشرف علے وادٍ هلل وکبر و چون بر دیهی یا شهرے مشرف شدی و خواستی که دران موضع در آید این دعا خواندی
اللهم رب السموات السبع وما اظللن ورب الارضین السبع وما اقللن ورب الشیاطین وما اضللن ورب الریاح وما ذرین فانا نسألک
خیر هذه القریة وخیر اهلها ونعوذ بک من شرها وشر اهلها وشر ما فیها روایت کرد این حدیث را در حصن حصین از نسائی و ابن حبان
ومستدرک حاکم و گاه گفتے اللهم انی اسألک من خیرها وخیر ما جمعت فیها و اعوذ بک من شرها وشر ما جمعت فیها اللهم ارزقنا جناها

واعدنا من وبايا وحببنا الى ابلها وحبب صالحى اہلها الينا این را نیز در حصن حصین و طبرانی در معجم اوسط روایت کرده با دنی تفاوت
و در مجموع اسفار نماز فرض رباعی را که ظہر و عصر و عشاست نه نماز ثنائی را که فجرست و ثلاثی را که مغرب ست بقصر بطریق تخفیف
گذاردے و ثابت نشده که وقتی نماز رباعی را در سفرے باتمام گذارده و حدیثے که مرویست از ام المومنین عائشہ ان النبی
صلے الله علیه و آله وسلم کان یقصر فی السفر ویتم یعنی بود پیغمبر خدا صلے الله علیه و آله وسلم که قصر میکرد نماز را و دو رکعت میگذارد در بعض
اسفار و تمام میکرد یعنے چہار رکعت میگذارد در بعض دیگر یا در بعض اوقات در سفر واحد قصر میکرد و در بعض اتمام چنانکه در روزه
رمضان در سفر فرمود ویفطر ویصوم گاہے افطار میکرد و گاه روزه میداشت این حدیث را دارقطنی از عائشہ رضی آورده و دعوی
صحت آن کرده و حدیثے دیگر نیز آورده و حکم بحسن آن نموده که گفت بیرون آمدم با پیغمبر خدا صلے الله علیه و آله وسلم برای عمره
در رمضان پس افطار کرد آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم و من روزه داشتم و وی قصر کرد و من اتمام پس گفتم بابی انت و امی
یا رسول الله تو افطار کردے و من روزه داشتم و تو قصر کردے و من تمام گذاردم فرمود احسنت یا عائشہ رض و صاحب مشکوة خبر و
این حدیث را که متعلق بقصر و اتمام ست از شرح السنه نیز نقل کرده و مصنف در رد آن میگوید که آن حدیث که از عائشہ رض مرویست
و دعوے صحت آن کرده اند بصحت نه پیوسته والله اعلم بدانکه در جواز قصر صلوة رباعی در سفر هیچکس را اختلافی نیست و علمای امت
اجماع دارند بران ولیکن نزد امام ابوحنیفه این قصر واجب ست و فرض وقت بر مسافر دو رکعت ست و عزیمت همین ست
و اگرچه آنرا رخصت نیز نامند ولیکن تسمیه وے برخصت مجازست نزد ایشان چنانکه در اصول علم فقه معلوم شده است و اگر
مسافر چہار رکعت گذارد جائز نیست نزد ایشان مگر آنکه قعده اولے بجا آورده باشد که آن در حقیقت قعده اخیره است اگرچه
بترک سلام آثم گردد و اگر قعده اولے نکرد نماز جائز نشود و اعاده آن لازم گردد و مذهب امام مالک نیز چنانکه در رساله ابن ابی زید
که در مذهب ایشان ست مفهوم گردد همین ست زیرا که گفته است ومن سافر اربعة برد وهی ثمانیة واربعون میلا فعلیه ان یقصر
الصلوة ویصلی رکعتین وا ز بعض شروح معلوم میشود که مذهب ایشان موافق مذهب امام شافعی و امام احمد ست که قصر رخصت ست
و مصلے مخیر ست که قصر کند یا اتمام و اصل فرض اتمام ست و دلیل ایشان ظاہر قول خداوند تعالی ست ÷ واذا ضربتم فی الارض
فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة ÷ و ظاہر این اذ دلالت بر تخفیف و رخصت کند نه بر ایجاب و لزوم و نیز قیاس کنند نماز را
بر روزه چنانکه روزه در سفر عزیمت ست و افطار رخصت حکم نماز همچنین باشد و حدیث عائشہ رض را که مذکور شد نیز دلیل آرند و لیکن
در صحت آن حدیث سخن ست چنانکه معلوم شد و از امیر المومنین عثمان رض منقول ست که در ایام حج در منی چہار رکعت گذارد و صحابه
در انجا حاضر بودند و با وے بگذاردند و از عائشہ رض نیز آمده که اتمام میکرد و حنفیه گویند که عبارت لا جناح علیکم نص نیست در تخفیف
و اختیار این عبارت بجہت آنست که چون مسلمانان کمال ولع و شغف داشتند بر طاعت و عبادت و تکثیر و اتمام آن گویا در
تقصیرے و حرجے خیال میکردند پس فرمود هیچ حرجے و گناہے و تقصیرے نیست و این دو رکعت حکم تمام دارد بلا قصور
چنانکه بعض علما که قائلند بوجوب سعے بین الصفا والمروة در قول حق تعالی ÷ فلا جناح علیه ان یطوف بهما ÷ گفته اند
و قیاس بر صوم فاسد ست زیرا که قضا سے او لازم ست و این علامت وجوب عزیمت بود و اینجا لا بد ست که حق فعل شفع ثانی در نماز سفر
پس معلوم شد که واجب نیست و نیز گویند این قصر که درین آیه مذکور ست قصر افعال ست نه قصر اعداد چنانکه در صلوة خوف ست
که استقبال والتزام مکان و جز آن در انجا ساقط ست و از حضرت پیغمبر صلے الله علیه و آله وسلم بطریق شہرت مرویست که همیشه
در سفر قصر کردے و هرگز چہار رکعت نگذاردے و مسلم از عائشہ رض بطرق متعدده روایت کرده که گفت فرض نماز در اول دو رکعت بود

درسفر و حضر پس مقرر داشته شد در سفر همان دو رکعت و زیاده کرده شد در نماز حضر ازینجا معلوم گردد که نماز دوگانی در سفر رخصت
نیست که بعد از فرضیت چهارگانی واقع شده باشد بلکه اصل همان ست و در حضر چیزی بران افزود و نسائی و ابن ماجه نیز از امیر المؤمنین
عمر آورده که گفت صلوة سفر دو رکعت ست و صلوة اضحی دو رکعت و صلوة فطر دو رکعت ست و صلوة جمعه دو رکعت تمام غیر قصر بر لسان
محمد صلی الله علیه وآله وسلم و همچنین روایت کرد ابن حبان در صحیح خود و مسلم از ابن عباس آورده که گفت فرض کرد خدای تعالی نماز را
بر زبان پیغمبر شما صلی الله علیه وآله وسلم در حضر چهار رکعت و در سفر دو رکعت و در خوف یک رکعت و روایت کرد طبرانی این لفظ که
فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دو رکعت در سفر چنانکه فرض کرد در حضر چهار ذکره فی جامع الاحادیث الشیخ ابن الهمام و نیز مسلم
روایت کرد از عمر که گفت فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم این یعنی قصر صلوة در سفر صدقه است که تصدق کرده است پروردگار
تعالی بر شما پس قبول کنید صدقه او را و گویند که تصدق در آنچه قابل قبض نبود اسقاط محض است و نیز چون حق تعالی بکرم خود به تخفیف
و تیسیر کرد و اسقاط نمود تشدید بر نفس و اختیار اشاجرائتی بود که لائق مقام بندگی نباشد بخلاف صوم مسافر که در وی نیز
بموافقت مسلمین آسانیست چنانکه در افطار و لهذا امام شافعی و احمد با وجود تجویز قصر و اتمام قصر را احب دارند و همچنین فطار را
در صوم از جهت همین وجوه که مذکور شد اما آنکه گفتند که عثمان رض در منی چهار رکعت گذارد و صحابه در ان با وی موافقت کردند در صحیح بخاری
از ابن عمر رض آورده که گفت گذاردم با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بمنی دو رکعت و با ابی بکر و عمر دو رکعت و با عثمان رض نیز در اول خلافت
دو رکعت گذاردم بعد ازان اتمام میکرد عثمان و گفته اند که مدت قصر وی در اول خلافتش شش یا هشت سال بود و علی خلافت
فیها و هم در صحیح بخاری مذکور ست که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم دو رکعت گذارد در منی با وجود آنکه امن تمام داشت و خوفی
در میان نبود و نیز مذکور ست که چون عثمان رض چهار رکعت گذارد و عبد الله بن مسعود رض استرجاع کرد یعنی گفت انا لله و انا الیه راجعون
اشارت کرد بوقوع مصیبت بفوات سنت در دین پس گفت گذاردم با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بمنی دو رکعت و گذاردم
با ابوبکر صدیق رض و با عمر بن الخطاب هم در منی دو رکعت کاشکے ازین چهار رکعت دو رکعت متقبله نصیب من بودی تعریض بعثمان رض
کرد و اظهار کراهت از مخالفت عمل مقرر که قصر ست و گفتند یا ابن مسعود پس تو چرا کردے و موافقت نمودی فرمود الخلاف
شر یعنی مخالفت با امام عصر در آنچه بکند خیر نیست و ازینجا احتمال جواز ست برای اتمام معلوم گردد وجه سکوت ابن مسعود و صحابه
دیگر در تغییر جائز روا نبود اکنون در توجیه اتمام عثمان رض وجهها از آن از وی وجوه گفته اند بعض گویند که وی تاهل کرد بمکه و زن
گرفت و وی امیر المؤمنین بود و بادشاه چون در مملکت بگردد مسافر نشود و بهر موضع که رود خانه اوست یا وی عزم اقامت کرد
بمکه و رد کرده شده است وجه اول بآنکه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم با زوجات خود سفر میکرد و حال آنکه اتمام نکرد خصوصا
در سفر حج که با مجموع زوجات تشریف آورده بود و ثانی بآنکه وی صلی الله علیه وآله وسلم احق و اولی بود بدان و ثالث بآنکه
اقامت بمکه بر مهاجرین چنانکه گفته اند حرام ست و بصحت رسیده است از عثمان رض که مسارعت میکرد در خروج از مکه مبادا که وطن
اقامت شود در وے و حال آنکه اکثر اینها مجرد احتمالات ست غیر مقرون بروایت و وجه دیگر آنست که شاید عثمان رض قائل باشد
بآنکه قصر چنانچه از ظاهر آیه کریمه مفهوم گردد مخصوص ست بحالت خوف و چون امن باشد اتمام افضل بود و جواب داده شده است
ازین توجیه بحدیث عمر رض که پرسید از حضرت که یا رسول الله حق تعالی فرمود قصر کنید اگر بترسید از کافران و ما امروز امنیم از ایشان
فرمود هذه صدقة تصدق الله تعالی بها فاقبلوا صدقته و نیز آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم امین تر از عثمان بود و سبب
قصر کرد و قید مذکور در آیت اتفاقی ست و مبنی بر واقع و اکثر و اغلب احوال مسافران خوف ست و نیز گویند که گذاردن عثمان رض

چهار رکعت را سبب آن بود که دران سال اعراب داخل بود که بتفصیل احکام و علم بدان بر وجه کمال و تمام نیز رسند بسیار حاضر
آمده بودند پس دوست داشت وی که بدانند ایشان را که فرض نماز چهار رکعت ست و بیهقی حدیثی نیز از عبدالرحمن بن عوف
روایت کرده که عثمان رض بعد از گذاردن چهار رکعت خطبه خواند و اعتذار کرد که قصر سنت رسول خدا ست صلی الله علیه وآله وسلم
و صاحبینه ولیکن درین سال اعراب بسیار آمدند ترسیدم که قصر را در جمیع اوقات سنت بگیرند و بعض گویند مذهب
امیر المومنین عثمان رض آن بود که قصر مخصوص ست بکسی که شاخص و سائر باشد در طریق اما آنکه در اثنای سفر اقامت
کند بمکانی و چندروز در انجا بایستد اگرچه نیت اقامت نکند حکم مقیم دارد و اتمام کند و بعضی گفته اند که اصح در تاویل
عثمان رض در جواز اتمام و عائشه رض نیز که گاهی چهار رکعت میگذارد آنست که ایشان باین عقیده بودند که آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم مخیر بود میان قصر و اتمام و اختیار وی صلی الله علیه وآله وسلم قصر را از جهت اخذ ایسر و شفقت
بر امت بود و ایشان اخذ بشدت کردند بر نفس خود و بیهقی از طریق عروة بن الزبیر حدیثی روایت کرده که عائشه رض را دیدم
که در سفر چهار رکعت میگذارد پس گفتم یا ام المومنین چرا دو رکعت نگذاردی گفت یا ابن اختی بر من چهار رکعت گذاردن متعسر
نیست و مشقتی دران نمی بینم ازینجا ظاهر شود که سبب اتمام عائشه رض آن بود که مذهب وی قصر ست بر تقدیر مشقت و اتمام
بر تقدیر راحت والله اعلم و بالجمله علما را اختلاف ست درین باب مذهب حنفیه آنست که قصر واجب ست خواه مشقت
باشد یا نی سائر باشد یا نازل خائف باشد یا آمن و سفر طاعت بود یا معصیت و همچنین در سائر رخص سفر و از عادات

حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود وی که در سفر بنماز فرض اکتفا کردی و محفوظ نیست که در سفر نماز سنت
گذارده باشد نه پیش از فریضه و نه بعد از فریضه مگر دو رکعت سنت صبح و مگر نماز وتر که در سفر و حضر آن را یعنی سنت فجر و وتر را
ترک نکردی و در فصل سنن رواتب از ابن عمر گذشت که گذاردن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از ظهر و مغرب
در سفر دو رکعت و بر خلاف آن نیز گذشت و وجه تطبیق نیز مذکور شد و بالجمله علما را اختلاف ست در نوافل بر چند قول ترک
و اتیان و فرق میان رواتب و نوافل مطلقه مثل نماز ضحی و تهجد و مانند آن و بعض قصر نیز جائز دارند و بعض فرق کنند
میان حالت سیر و نزول و اقوال علمای حنفیه نیز مختلف ست و بعض فرق کنند در نوافل قبل الصلوة و بعد الصلوة و گویند
که نوافل قبل الصلوة منفصل اند از فرض باقامت پس گمان برده نمی شود که ازین نماز ست گویا از حکم رواتب بدر میرود
بخلاف بعد الصلوة که متصل ست بدان و از وست سورة و معنی و قول مصنف مگر دو رکعت سنت صبح مدخول ست بروایت
ابن عمر که گذشت و بحدیث براء بن عازب که بیاید و از ابن عمر رض همچنین نیز آرند که از گذاردن نوافل بر زمین منع میکرد نه بر راحله
و بعض این را وجه تطبیق میان روایات مختلفه که از وی رض آمده نیز ساخته اند والله اعلم و دلیل گذاردن مطلق نوافل غیر رواتب
حدیث ام هانی ست که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم روز فتح مکه در خانه او هشت رکعت گذارد و نماز تهجد گذاردی بر پشت

مرکب عن ابن عمر رض قال کان رسول الله بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم یصلی فی السفر میگذارد در سفر علی راحلته
بر پشت مرکوب خود حیث توجهت به هر جانب که میبرد راحله آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را یومی ایماء در حالتیکه اشارت میکرد
برکوع و سجود صلوة اللیل نماز شب را بلکه بر نماز نفل را الا الفرائض مگر نمازهای فریضه را در صحیح بخاری نفی صلوة فریضه بر پشت
راحله از ابن عمر و غیر وی آورده است و یوتر علی راحلته و نماز وتر میگذارد بر راحله خود همچنین آمده است از ابن عمر رض
امام محمد در موطای خود آثار کثیره از ابن عمر رض و غیر وی از صحابه و تابعین آورده که از برای وتر از مرکب فرود می آمدند

ونیز می آرد که مجاهد گفت صحبت داشتم ابن عمر را از مکه تا مدینه و میگذارد همه نمازها را بر شتر خود متوجه بجانب مدینه و ایما میکرد
برکوع و سجود و سجود را پست تر از رکوع میکرد مگر نماز فرض را و وتر را که از برای فریضه و وتر فرود می آمد و پرسیدم من اورا
ازین گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میکرد همچنین و این ثابت است که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در حالتیکه
نماز را قصر کردی و آن حالت سفر است نماز شب را ترک نکردی و بگذاردی آنرا گاهی بر زمین و گاهی بر پشت راحله این حکم
معلوم شد از آن که گفت نماز تهجد را گذاردی اما آنکه مقصود تاکید است و چون نفی گذاردن سنتها در سفر کرد از آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم استدراک کرد آنرا بقول خود اما از جماعتی از صحابه ثابت شده که در سفر نماز سنت را میگذاردند چنانچه
از آثاری که در موطا آمده است معلوم گردد و علی الاطلاق نیز روایت کرده اند که کان اصحاب رسول الله بودند اصحاب
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بسیار فرون سفر میکردند فیتطوعون قبل المکتوبة وبعدها یعنی نفل میگذاردند پیش از نماز
فریضه و بعد از وی و این احتمال عموم رواتب و غیر رواتب و تخصیص بغیر رواتب هر دو دارد اما ابن عمر نمیگذاردی سنتها را
وار وی نیز در بعض روایات گذاردن سنت آمده است و نیز آمده است که اگر کسی بگذارد وی منع نیز نکردی
اما نماز شب را ترک نکردی چنانچه عادت پیغمبر بود صلی الله علیه وآله وسلم وطریقه وی که بود در اخذ سنت و متابعت و
کمال تمسک بدان و مصنف میگوید یا اما اگر کسی بگذارد روا بود و تطوعی باشد مطلق نه راتبه این بر تقدیری که آثار
در گذاردن آن بطریق سنت مروی نباشد و مراد مصنف آن می نماید که آنها که گذارده اند بطریق تطوع مطلق گذارده اند
و اگر در حدیثی هم از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمده باشد آن نیز بهمین طریق است والله اعلم و از براء بن عازب چنانچه
ابوداود و ترمذی آورده اند منقول است که گفت سافرت مع النبي سفر کردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ثمانیة
عشر سفرا هژده سفر فلم اره ترک پس ندیدم اورا که ترک میکرد رکعتین دو رکعت را عند زیغ الشمس قبل الظهر نزدیک میل
آفتاب و زوال وی پیش از نماز پیشین قال الترمذي هذا حديث غريب گفت ترمذی این حدیث براء بن عازب
حدیث غریب است و ضعف دارد از جهت ابی بسرة غفاری که راوی است از براء بن عازب و نام او معروف نیست بدانکه
غرابت منافات ندارد با صحت نعم چون نام راوی معروف نیست بسبب جهالت آن ضعفی بوی راه یابد و اگر غرابت بمعنی
شذوذ بود چنانکه بعضی بران اطلاق کرده اند منافی صحت بود و تمام کلام در مقدمه گذشت تخفه کرد هم ترمذی میگوید که
وسألت عنه محمدا و سوال کردم ازین حدیث محمد ابن اسماعیل بخاری را فلم یعرفه پس نشناخت بخاری این حدیث را الا عن
حدیث اللیث بن سعد مگر از حدیث لیث بن سعد و رآه حسنا و دید و دانست بخاری این حدیث را حسن و بعضی شراح میگویند
که این دو رکعت صلوة فی زوال بود اما معلوم شد که صلوة فی زوال چهار رکعت آمده است و دیگر آنکه او را قصر کرده باشد در سفر
و از ینجا لقصر نماز سنت استیناسی توان یافت و نیز ترمذی میگوید که از ابن عمر آمده که تطوع نمیکرد و نیز آمده که میکرد و میگفت که آنحضرت صلی
علیه وآله وسلم نیز کرده اند و از ینها ست اختلاف اهل علم از صحابه و غیرهم اگر نکنند رخصت است و اگر کنند فضل انتهی و این قول ترمذی قولی
فصل است و مجمل این مبحث است اما که حق نیز همین باشد والله اعلم و در فصل رواتب کلام متعلق باین باب گذشته است تذکر و عادت حضرت
نبوی صلی الله علیه وآله وسلم در سفر چنان بود که نماز سنت را بر پشت مرکب گذاردی بهر سو که رفتی اگرچه بر جانب قبله نبودی و در رکوع و سجود ایما
کردی اول خود مصنف نفی گذاردن سنت از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کرد دیگر این چیست مگر مراد نماز سنت غیر رواتب باشد یا آنجا که نفی کرد
گذاردن بر زمین باشد و نیز گذاردن غیر فرائض بر پشت مرکب با یا از حدیث ابن عمر معلوم شد احتیاج باین تکرار چیست

مگر آنکه از برای توطیه و تمهید قول او باشد که گفت و در مستدرک امام احمد و سنن ابی داود ثابت است که در حالت تکبیر افتتاح روی
مبارک را سوی قبله کردی و باقی نماز بهر سو که جانب سفر بود و مرکب میرفت گذاردی و بالجمله کلام مصنف درین مقام خالی از تکراری نیست
و چون بسبب گذاردن سنت را بر پشت مرکب بیان کرد بجواز گذاردن فریضه نیز بجهت عذر مطر بیان فرمود و گفت و در حدیثی
مستقیم الاسناد ترمذی روایت کرده که بسبب باران یک نوبت بر پشت مرکب نماز فرض گذارد و صحابه همه سواره اقتدا کردند
و لفظ حدیث اینست و چون حکم این حدیث خالی از ندرتی و خلاف قیاسی نبود لفظ حدیث بعینه از لفظ ترمذی نقل کرده گفت
انتهی النبی رسید پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم الی مضیق بسوی تنگی یعنی راه تنگ مثل دره کوهی یا غیر آن والله اعلم هو و اصحابه
او و اصحاب او صلی الله علیه و آله و سلم و هو علی راحلته و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر شتر خود بود و السماء من فوقهم و باران
بالای ایشان می بارید و البلة من اسفل منهم و نمی و گل ولای پایان ایشان بود چنانچه مجال فرود آمدن و بر زمین نماز
گذاردن نبود فحضرت الصلوة پس در آمد وقت نماز فامر المؤذن پس امر کرد مؤذن را فاذن و اقام پس اذان و اقامت گفت
مؤذن ثم تقدم رسول الله پس پیش رفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی راحلته سواره بر شتر فصلی بهم یومی ایماء پس نماز
گذارد با ایشان و امامت کرد باشارت فجعل السجود اخفض من الرکوع پس گردانید سجود را پست تر از رکوع تنبیه نزد امام ابو حنیفه
رحمه الله علیه چنانچه ظاهر مذهب است در جواز صلوة نافله بر ظهر دابه مسافرت شرط نیست بلکه شرط خارج مصر است خواه مسافر
باشد یا نه و در روایتی از وی و از ابی یوسف مسافرت شرط است زیرا که جواز آن از جهت ضرورت است تا نافله یا قافله
منقطع نگردد و اصح آنست که مسافر و غیر مسافر دران برابر است از جهت تحقق ضرورت در خارج مصر بی مسافرت و احادیث که
درین باب وارد است بعضی مطلق است و مقید بسفر نه و بعضی مقید است بدان اگر مطلق را بر اطلاق بگذارند چنانکه مذهب حنفیه
است ساقط باشد قید مسافرت و اگر مقید سازند بجهت بعضی قرائن و دلائل مثلاً لازم آید تقیید بسفر و در غیر مسافر خارج از مصر
بقیاس ثابت شود و بالجمله مدار ورود روایت و صحت روایات اطلاق از ینجاست و اگر مسافر درون مصر بود جائز نیست
مر او را تنفل بر دابه نزد ابو حنیفه و امام محمد گوید جائز است و لیکن مکروه و ابو یوسف گوید لا باس به و امام ابو حنیفه فرماید که جواز آن
بجهت ضرورت است و ضرورتی نیست در مصر پس مقتصر باشد بر مورد نص و باز اختلاف است در مقدار بعد مسافت خارج مصر
مر غیر مسافر را بعض گویند مقدار دو فرسخ باید و بعض مقدار میل و صحیح آنست که جائز است بعد از مفارقت بیوت بلد چنانچه در قصر
مسافر و سنن رواتب و نوافل مطلقه برابر است در جواز و روایتی از امام ابو حنیفه است که برای سنت فجر نزول کند کما وکد سنن
و بروایتی واجب است و لهذا بعذر نشسته گذاردن آن در روایتی جائز نیست و برای وتر البته نزول کند چنانکه گذشت اما
فریضه جائز نبود چنانچه احادیث ناطق اند بدان مگر آنکه در بادیه باشد و بعد قافله و خوف هلاک مال یا نفس غالب یا مرکب جموح بود
و رکوب بعد از نزول میسر نه یا شیخ کبیر ضعیف بود که ممکن نبود او را رکوب و کسیکه اعانت کند و سوار گرداند موجود نه یا زمین
گل بود که نماز بران ممکن نبود و بعذر مطر و خوف عدو و سبع نیز جائز بود زیرا که ضرورت مستثنی است از قواعد شرع
کذا فی بعض شروح الهدایه و بعد ازین که مصنف از ترمذی آورد و تمسک درین باب توان کرد بدلالة او قیاساً
و صلوة جنازه و صلوة منذوره و سجده تلاوت که بر زمین خوانده باشد نیز جائز نبود کذا قال الشمنی و آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم عادت داشت که چون رحیل و بر آمدن از منزل پیش از زوال واقع شدی نماز ظهر را تا خیر کردی
تا در وقت عصر چون نزول فرمودی جمع کردی میان ظهر و عصر و اگر پیش از رحیل وقت ظهر در آمدی نماز ظهر

بگذاردے تا آنگاہ سوار شدے و بعد ازان چون وقت عصر نزول کردے عصر را گذاردے درین صورت جمع واقع نشدے
و در مغرب و عشا ہمچنین بودے یعنے اگر در وقت مغرب در راہ بودے و رحیل پیش از غروب واقع شدی تاخیر کردی نماز مغرب را
تا در وقت غسق مغرب و عشا را با یکدیگر بگذاردے مخفی نماند کہ ظاہر از قول مصنف در مغرب و عشا ہمچنین بودے بعد قول وے
و اگر پیش از رحیل وقت ظہر در آمدے نماز بگذاردے آنگاہ سوار شدے آنست کہ اگر پیش از رحیل وقت مغرب در آمدے نماز مغرب
بگذاردے آنگاہ سوار شدے و جمع نکردے ولیکن این شق در مغرب در احادیث مذکور نیست و ہمین قدر مذکور ست کہ جمع میان مغرب
و عشا میکرد و در ظہر مذکور ست چنانچہ در صحیح بخارے آمدہ و اذا زاغت الشمس قبل ان یرتحل یا اذا ارتحل بعد ما زاغت صلی الظہر ثم رکب
سپس بدانکہ ظاہر این حدیث کہ ظہر فقط مذکور شد و محفوظ در کتب مشہورہ و روایات بخاری چنانچہ در فتح البارے گفتہ نیز آنست
کہ جمع بین الصلوتین نبود مگر در وقت ثانیہ اعنے العصر کہ آن را جمع تاخیر گویند حتے احتجاج کردہ باین حدیث کسے کہ منع کردہ جمع
تقدیم را کہ گذاردن عصر باشد در وقت ظہر لیکن ہم در فتح البارے گفتہ کہ اسحق بن راہویہ این حدیث را ہمچنین روایت کردہ اذا کان
فے سفر فزالت الشمس صلی الظہر والعصر جمیعا ثم ارتحل و ہمچنین واقع شدہ در اربعین حاکم صلی الظہر والعصر ثم رکب و اسناد
وے صحیح ست و اسمعیلے کہ از رواۃ بخارے ست زیادہ کردہ لفظ والعصر را پس ثابت شود کہ در صورت ارتحال پیش از
در آمدن وقت ظہر جمع تاخیر بود و در ارتحال بعد از در آمدن وقت ظہر جمع تقدیم و ازینجاست کہ مصنف گفت و در بعض
اوقات اگر وقت ظہر پیش از رحیل در آمدے ظہر را با عصر جمع کردے و ہر دو را بگذاردے آنگاہ سوار شدے و در مغرب
و عشا ہمچنین کردے یعنے در بعض اوقات اگر وقت مغرب پیش از رحیل در آمدے مغرب را با عشا جمع کردے و ہر دو را
بگذاردے آنگاہ سوار شدے و جمع بین المغرب والعشا کہ علے الاطلاق در احادیث واقع شدہ است شامل ہر دو صورت
جمع ست و در جامع ترمذے و سنن ابی داؤد ہر دو صورت بصریح نیز آمدہ است از معاذ بن جبل کہ بود رسول خدا صلی اللہ علیہ
و آلہ وسلم در غزوہ تبوک چون ارتحال میکرد قبل زیغ شمس تاخیر میکرد ظہر را تا آنکہ جمع میکرد او را با عصر و میگذارد ہر دو را جمیعا
و چون ارتحال میکرد بعد از زیغ شمس تعجیل میکرد عصر را بسوے ظہر و میگذارد ظہر را و عصر را جمیعا پس سیر میکرد و چون ارتحال
میکرد قبل المغرب تاخیر میکرد مغرب را تا آنکہ میگذارد او را با عشا و چون ارتحال میکرد بعد المغرب تعجیل میکرد عشا را پس میگذارد
او را و بالجملہ در احادیث صحاح جمع بین الصلوتین وارد ست در بعض احادیث مطلق و در بعض مقید بحالت سیر و در بعض
مقید بجد در سیر و در بعض بتعجیل سیر و ازینجاست اختلاف علما کہ قائل اند بجواز جمع بعض قائلند علے الاطلاق و شافعے ذہاب
ایشان ست و بعض مخصوص میدارند بحالت سیر نہ نزول و حق نزد مصنف نیز ہمین ست کہ گفت اما جمع در سفر عادت
دائمی نبود بلکہ چون سیر تعجیل بودے جمع کردے اما جمع در حالت نزول و قرار مروے نیست و بعض بصورت جد در سیر
و تعجیل در ان مخصوص گردانیدہ و در فتح البارے میگوید کہ مشہور از مالک اینست و نیز بعض مخصوص میدارند بحالت عذر
زائد بر سفر و نزد بعض جائز ست جمع تاخیر نہ تقدیم و اینہا مرویست از امام احمد و نیز نزد وے مقید ست بحالت سیر و مشہور
از مذہب وے جواز ست مطلقا و در فتح البارے میگوید کہ مروے ست از امام مالک نیز جائز ست جمع تاخیر نہ تقدیم و نزد امام
ابو حنیفہ جائز نیست مطلقا و وجہ قول ایشان آنست کہ تعیین اوقات نماز قطعے ست و ثابت بتواتر کہ ہیچ شبہہ را بوے
راہ نیست تا آنکہ تاخیر نماز از وقت و تقدیم وے بران از کبائر شمردہ اند امام محمد در موطاے خود سے آرد کہ رسیدہ است ما را
از عمر بن الخطاب کہ وے نوشت بحکام خود در آفاق و منع کرد ایشان را از آنکہ جمع کنند بین الصلوتین در وقت واحد

اخبار کرد ایشان را که جمع صلوتین در وقت واحد کبیره است از کبائر و مے آرد که روایت کرده مارا باین خبر ثقات از علاء
بن الحارث و وے روایت کرد از مکحول و چون تعیین اوقات قطعی ست و متواتر پس معارض نشود او را خبر احاد و بخلاف
افطار و قصر در سفر که بنص قرآنی ثابت شده اند و روایت کرده اند بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود که گفت ندیدم من
رسول خدا را صلے الله علیه وآله وسلم که گذارده باشد هیچ نمازے را در غیر وقت خود مگر دو نماز مغرب و عشا را که جمع کرد میان
آنها بمزدلفه و در احادیث جمع ظهر و عصر در عرفات نیز آمده و این جمع از جهت مناسک حج بود نه سفر و نیز وقوع فعل جمع از آنحضرت
صلے الله علیه وآله وسلم دائمی نبود بلکه آنچه بدان تصریح در احادیث واقع شده در غزوه تبوک ست و ثابت نشده که در دیگر جا
نیز هر روز میکردند و تحقیق آنست که کلمه کان دلالت بر دوام و استمرار ندارد کما حقق فی موضعه و در جامع الاصول بروایت ابی داؤد
از ابن عمر آورده که گفت جمع نکرد رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم هرگز میان مغرب و عشا در هیچ سفرے مگر یکبار و از ابن
عمر نیز آورده که وے رض جمع نکرد مگر یک شب که خبر فوت زوجه وی از جائے رسید و آنجا برفت و در روایتی نکرد الا یکبار یا دو بار و از
ترمذے آورده که سالم بن عبد الله بن عمر رض را پرسیدند که آیا جمع میکرد عبد الله در شیئی از صلوة در سفر گفت لا مگر بمزدلفه و احادیث
در جمع تقدیم در صحاح اصل قلیل ست و در روایت صحیح بخاری اختلاف ست و لهذا بسیاری از ائمه بدان قائل نیستند پس
نماند الا جمع تاخیر در بعض احیان و تاویلش آنست که مراد بجمع بین الصلوتین آنست که تاخیر کرده شود صلوة اولی را و گذارده شود
در آخر وقتش و تعجیل کرده شود ثانیه را و گذارده شود در اول وقت آن و بعض این را جمع صوری نامیده اند که بظاهر و بصورت
جمع ست نه حقیقة و معنی و اطلاق جمع بر مثل این صورت که حنفیه درین جمع سفر تصویر میکنند در حدیث در باب استحاضه آمده
در حدیث حمنة بنت جحش فتدبر و اگر چه لفظ حدیث در بعض روایات اینچنین ست که جمع میکرد در میان ظهر و عصر میگذارد در وقت
عصر محمول بر همین ست از جهت دلائلی که ذکر کردیم و تحقیق تخفیف و رفع حرج که در بعض روایات واقع شده است که جمع میکرد
تا در حرج نیفتد از امت خود را آنست که در وی توسیع ست که اگر کسے را فراغ و رفاهیت حال و سعت مجال در گذاردن
نماز در اول وقت باشد آنچنان کند و اگر نباشد تاخیر کند و در آخر وقت بگذارد تا متصل گردد باول وقت نماز ثانیه و توسعه
و تخفیف در شریعت این طریقه ظاهر ست و شناختن و ادراک آخر وقت مغرب ظاهر ست و در پیشین نیز بحسب ظن و تخمین
میسر ست خصوصا در صورت وجود قافله و کثرت مردم که مهارتے داشته باشند در شناخت وقت پس وارد نشود آنچه بعض
شافعیه گویند که در عمل باین طریقه حرج تمام ست و در تعیین آخر وقت و اول خواص را اشکال ست چه جاے عوام فتدبر
و تحقیق روایت کرده است ابو داؤد از امیر المومنین علی رض که چون مسافرت میکرد سیر میکرد بعد از غروب آفتاب تا آن که
نزدیک میشد که تاریک شود پس نزول میکرد و میگذارد مغرب را پس میطلبید طعام را و تغشی میکرد و پس میگذارد عشا را و
ارتحال میکرد و میگفت اینچنین میکرد رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم و امام محمد در موطای خود میگوید که رسیده است بما از ابن عمر
که وی گذارد مغرب را وقتی که تاخیر کرد او را پیش از غروب شفق بر خلاف روایت مالک که گفت حتی غاب الشفق و در جامع الاصول از
ابو داؤد از نافع و عبد بن واقد مے آرد که گفت موذن ابن عمر الصلوة گفت ابن عمر سیر کن تا قبل غروب شفق پس نزول کرد
و بگذارد مغرب را پس از آن انتظار کرد تا غائب شد شفق پس بگذارد عشا را پس گفت که بود رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم
چون در تعجیل مے آمد او را امرے میکرد چنانکه من کردم و در روایتی از نسائی آمده حتے اذا کان فی آخر الشفق این روایات
که ناظر ست در جمع بطریقے که مذهب ابو حنیفه است و ظاهر آن مے نماید که روایات در عدم جواز جمع در وقت واحد و جمع معنی

تاخیر تا آخر وقت و تعجیل در اول ہمہ آمده و امام ابو حنیفه اخذ بعدم جمع یا جمع بمعنی اخیر اختیار کرد احتیاطاً للمحافظة الوقت
و شیخ ابن الحجر در فتح الباری گفته که شافعیه گفته اند که ترک جمع افضل ست و در روایتی از مالک آمده که جمع مکروه است و
فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم محض از برای بیان جواز بود والله اعلم **تنبیه** آنچه گذشت در جمع بین الصلوتین
مر مسافر را بود فاما جمع مر مقیم را ترمذی گوید بعضے از تابعین بجمع بین الصلوتین مر مریض را رفته اند و باین قائل ست شافعی
واحمد و اسحاق و بعض رفته اند بجمع در مطر و باین قائل ست شافعی و احمد و اسحاق و قائل نیست شافعی بجمع مر مریض را واین
عبارت ترمذی ست و از ابن عباس می آرد که گفت من جمع بین الصلوتین من غیر عذر فقد اتی بابا من ابواب الکبائر
و عمل برین ست نزد جمهور امت که جمع کرده نشود بین الصلوتین مگر در سفر یا در عرفه انتهی و مسلم بطرق متعدده از ابن عباس
آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم جمع کرد میان ظهر و عصر و مغرب و عشا بمدینه بےخوف و مطر و در روایتے بےخوف و سفر
پرسیدند از ابن عباس که چرا چنین کرد فرمود که تا در حرج و مشقت نیندازد امت را و ترمذی نیز این حدیث را از ابن
عباس در جامع خود آورده و امام نووی از ترمذی می آرد که گفت نیست در کتاب من حدیثے که اجماع کرده اند امت
بر ترک وی مگر حدیث جمع از غیر خوف و مطر و مگر حدیث قتل شارب خمر در مرهٔ رابعه و نووی میگوید که این سخن ترمذی
در حدیث قتل مسلم ست زیرا که وی منسوخ ست باجماع و متروک ست عمل بدان مر تمامهٔ امت را واما بحدیث جمع بی خوف
و مطر خود قائل اند بعض بعذر مرض و جماعهٔ مثل ابن سیرین و اشهب بجمع از جهت حاجت نیز رفته اند مر کسی را که عادت نگیرد
آنرا و لهذا تعلیل بعدم حرج کرد نه بمرض و مانند آن انتهی و این نیز نزد حنفیه محمول ست بر مثل تاویلی که گذشت در باب سفر با آن که
گفته اند که بعض نقاد را در بعضے از احادیث مسلم سخنے هست و شاید که این حدیث از آن قبیل باشد والله سبحانه وتعالی

اعلم و از برای قصر و جمع مسافتی معین تحدید نفرموده و درین باب چیزے صحیح مروی نیست بلکه در مطلق سفر رخصت فرمود
و همچنین در تیمم سفرے محدود مروے نیست شک نیست که در کتاب و سنت مسافتی معین درین باب منصوص قطعی نیست
وآنچه واقع ست مطلق سفر و مسافرت ست و از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز سفرهائی که در انجا قصر کرده متفاوت بود
بعض قریب و بعض بعید چنانکه بنظر در احادیث ظاهر میشود ولیکن صحابه و تابعین را در تحدید و تعیین آن اختلاف بسیار ست
وآنچه مذاهب ائمهٔ اربعه است آنست که امام شافعی رحمه الله تقدیر کرده در قولی بیوم و لیلة و در قولے دیگر بدو یوم
چنانچه در هدایه و شروح اوست اما در حاوی که مذهب ایشان ست شانزده فرسخ تعیین کرده که چهل و هشت میل باشد
واین چهار برید ست و همین ست قول مالک و احمد و ایشان حدیثے می آرند از ابن عباس و ابن عمر که گفتند گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یا اهل مکه قصر نکنید در کمتر از چهار برید مثل مسافتی که از مکه است تا عسفان رواه احمد
و در روایت موطا نیز چنین آمده از ابن عباس و در روایتے از مکه تا طائف و در روایتی از مکه تا جده و در صحت این
احادیث سخن ست و نزد امام ابو حنیفه مسافت سه روزه معتبر ست بسیر ابل و مشی اقدام امام شمس الائمه سرخسی رحمه الله
گفته است که چون سیر کند مسافر از اول روز تا وقت زوال و برسد بمنزل و استراحت نماید و بیتوتت کند در وے و برود
روز دوم تا بعد از زوال و سوم روز تا وقت زوال و برسد بمقصد میگردد مسافر و مترتب مے شود بروی احکام سفر در قول
صحیح و شرط نیست که از صبح تا شام برود و معتبر نزد ایشان مراحل ست نه فراسخ و هو الصحیح و بعض اعتبار فراسخ کرده تقدیر
نموده اند به بیست و یک فرسخ و بعض به هژده فرسخ و بعض به پانزده و اولی تقدیر بهژده است که وسط است و علیه الفتوی

کذا فی بعض شروح الهدایة و هر که تقدیر کرده بجزے اعتقاد کرده که آن مسیرت سه روزه است و نزد امام ابی یوسف
رحمه الله دو روز و اکثر روز سوم معتبر ست زیرا که اکثر حکم کل دارد و دلیل بر مذهب امام ابوحنیفه رحمه الله بعض این حدیث را
آورده اند که در صحیح بخارے از ابن عمر آمده است که آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله وسلم لا تسافر المرأة ثلثة ایام الا مع
ذی محرم پس معلوم شد که غایت و طول حد سفر و مشقت و عروض لوازم و مخاوف آن سه روز ست و هرچه کم ازین ست قصیر
ولا یعتد به است و در دلالت این حدیث بر نفی بودن سفر اقل از ثلثة ایام نظر ست و نیز در بعض طرق این حدیث مسیرة یوم
نیز واقع شده است و اکثر استدلال کرده اند بحدیث مسح خف که فرموده است یمسح المقیم یوما والمسافر ثلثة ایام ولیالیها
زیرا که لام والف در مسافر برای استغراق ست پس معنی این چنین شود هر مسافر مسح میکند سه روز و شب پس اگر حد سفر کمتر ازان
اعتبار کنند هر آئنه مسافرے باشد که ممکن نباشد او را مسح ثلثة ایام و اراده این معنی که مسافر مسح میکند اگر مستوعب گردد
سفر او سه روز را خلاف ظاهر عبارت ست و تخصیص بودن ثلثة ایام ظرف مسافر نه یمسح کذا ذکروا فلیفهم و بالجمله بعض احادیث
و اخبار ناظر اند در ثلثة ایام و بعض کمتر ازان و بعض در چهار برید و در بعض احادیث سه میل یا سه فرسخ نیز واقع شده چنانچه
در حدیث انس آمده است که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چون بیرون مے آمد مسیرت سه میل را یا سه فرسخ و شک
راوی ست قصر میکرد نماز را رواه مسلم و ابوداؤد و گفته اند که این اصح حدیثے ست که وارد ست درین باب و بعض گفته اند مراد
باین مسافتی ست که ابتداے قصر ازانجاست نه غایت سفر کذا فی فتح الباری و مذهب اصحاب ظاهر آنست که سفر خواه
ممتد بود یا قصیر مقصر صلوة در وے مباح ست زیرا که در نص قرآن و احادیث مطلق سفر واقع شده و مطلق سفر شامل ست
قریب را و بعید را و نیز اختلاف ست امت را در تعیین و تحدید آن تا گفته اند که قریب هشت قول درینجا هست پس رجوع
بحکم ظاهر نصوص اولی باشد و شک نیست که مذهب امام ابوحنیفه رحمه الله باحتیاط قریب تر ست کما لا یخفی **فائده** برید
شانزده فرسخ را گویند و فرسخ سه میل و میل ارض منتهاے مد بصر را گویند زیرا که بصر میل میکند بر روے زمین تا آنکه فانی میشود
از ادراک وے و باین معنی جزم کرده است جوهرے و بعض گویند حد وے آنست که نظر کنند شخص در ارض مستویه
و در نیابند که مرد ست یا زن و آینده است یا رونده و بعض تقدیر کرده اند او را بشش هزار ذراع و ذراع بیست و چهار
انگشت به پهنا و این قول اشهر ست و بعض دوازده هزار قدم انسان و بعض چهار هزار ذراع و سه هزار نیز گفته اند
کذا فی فتح الباری والله اعلم **فصل** در عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم در قرأت قرآن و استماع آن
و کمال خشوع و خضوع و گریستن در حالت قرأت قرآن از خود یا از غیر آوردن مصنف این فصل را چندان درینجا در موقع
نیفتاد درین را متصل فصل قرأت یا آنجا که در آخر فصل قیام لیل و وتر بتقریب ذکر بعض مسائل قرأت قرآن تقریب ساخته بود
بایست ذکر کرد و بعید آن بود که بعد از فصل عبادت سفر صلوة الخوف را ذکر میکرد کما لا یخفی بدانکه حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم
هر روز وظیفه و ورد معینے از قرآن داشت که تلاوت کردے چنانچه بعد از صلوة و قبل النوم مثلا و ترک آن هرگز نکردی
مگر در حال ضرورت از اشتغال بمهمات دین و غزا و در ورود وفود و جز آن از آنچه مانع از تلاوت آمدے و مهم بودے و تلاوت
خواندن قرآن را گویند بطریق تتابع و توالی مثل ورد و مدارست و ورد و وظیفه که در اوقات معین قرار دهند و قرأت عام تر ازان
است و تلاوت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بطریق وظیفه از آنچه نزول یافته بود از سور و آیات قرآن بوده باشد و نیز
گفته اند جبرئیل در ماه رمضان تمام قرآن را مے آورد و با آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مدارست می نمود و در اوقات دیگر

بهمانجا می آمد پس نزد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تمام قرآن محفوظ بود چنانکه از حدیث مسلم از عائشه رض که گفت نمیدانم
پیغمبر خدارا صلی الله علیه وآله وسلم که خوانده باشد تمام قرآن در یک شب مفهوم میگردد و بعضی از صحابه نیز که عدد آنها در کتب
سیر مذکورست در اواخر عهد نبوت محفوظ داشتند و بعد از آن در صحائف از ایشان وغیر ایشان گرفته جمع شد چنانچه
در محل خود مذکورست و از انچه دلالت دارد بر حفظ تمام قرآن از صحابه حدیث بخاری و مسلم و ترمذی و ابی داود است
که از عبد الله بن عمرو بن العاص آورده اند که گفت گفت مرا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که چنین رسیده است
بمن که تو صوم دهر میداری و هر شب ختم قرآن میکنی گفتم بلی یا رسول الله همچنین ست فرمود که روزه دار مثل روزه داود
که وی عبد الناس بود یک روز روزه و یک روز افطار و بخوان قرآن را در یک ماه و در روایتی چهل روز گفتم یا رسول الله من
بیشتر ازین میتوانم فرمود پس بخوان در ده روز گفتم یا رسول الله زیاده از آن میتوانم فرمود پس در هفت روز و در کمتر
ازین تجویز نکرد و آن را یعنی قرآن را خواه بطریق وظیفه یا غیره ترتیل تمام خواندی یعنی مفسر و مبین حرف حرف و بر اخر
آیات وقف کردی این دو مسئله در آخر فصل و تر گذشته است و در ینجا از انچه متعلق بشرح و بیان آن باشد گفته شد
قند کر و حروف مد را که الف و واو ساکن ما قبل مضموم و یای ساکن ما قبل مکسور باشد تمام و مشبع کشیدی چنانکه الف الرحمن را
و یای الرحیم هر یکی را تمام کشیدی تا این حروف بکمال و حقیقت خود ادا یابند و این را در اصطلاح اهل تجوید مد طبیعی گویند
که لازم طبیعت این حروف ست و این کمترست از مدی که این حروف را کنند نزد وقوع همزه یا حرف مدغم بعد از ینها چنانچه
تفصیل اقسام و احکام آن در رساله مسمی بالدرر المنضید فی بیان قواعد التجوید بیان کرده ایم و در اول قرات بموجب امر الهی
تعالی که فرمود فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله استعاذه بخدا از شر شیطان کردی و لفظ استعاذه این بود اعوذ بالله
من الشیطان الرجیم و در بعض اوقات اللهم انی اعوذ بک من الشیطان الرجیم من همزه و نفخه و نفثه گفتی همز در لغت بمعنی
غمز که تنبیه بحرکت لطیفه مثل حرکت عین و اجفان ست و بمعنی ضغط و نخس که بمعنی زیر کردن ست و بمعنی دفع و ضرب آمده
و مراد بهمز شیطان وسوسه و القای فتنه و اعتقادات فاسده است و در حدیث تفسیر وی بجنون نیز واقع شده است
و نفخ در لغت دمیدن و پر باد کردن ست و مراد اینجا کبرست که شیطان آدمی را در دین و در طلب اندازد و باد نخوت و تکبر
پر بسازد و نفث بمعنی دم کردن ست و مراد بوی شعر و سحر داشته اند بدانکه در لفظ استعاذه پیش از قرات اختلاف کرده اند
مختار اینست اعوذ بالله او استعید بالله من الشیطان الرجیم چنانچه در سوره نحل مذکورست و مروی از ابن مسعود همچنین ست گفت
که خوانانید مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم همچنین و فرمود خوانانید مرا جبرئیل همچنین و اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان
الرجیم نیز آمده است و اختلاف ست که امر باستعاذه از برای ندبست یا وجوب جمهور بر اول اند و آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم دوست داشتی که قرآن را از دیگری بشنود چنانکه بخاری و مسلم و ترمذی و ابو داود آورده اند که عبد الله بن مسعود رض گفت
را فرمود قرآن بخوان بر من او گفت یا رسول الله آیا من خوانم و حال آنکه فرستاده شده است بر تو فرمود دوست میدارم
من که بشنوم قرآن را از غیر خود پس خواندن گرفت سوره نسا را تا رسید باین آیت فکیف اذا جئنا من کل امة بشهید
وجئنا بک علی هؤلاء شهیدا و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم استماع فرمود و در خضوع و خشوع و بکا در آمد تا آب از چشمهای مبارک
روان کرد و در روایتی آمده که چون ابن مسعود رض باین آیت رسید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود پس کن بس ست
و آن حضرت قرآن را در مجموع حالات خواندی یعنی ایستاده و نشسته و خفته و با وضو و بی وضو بجز جنابت و دیگر چیزی

قراءت قرآن نشدے چنانکہ عائشہ گفت کہ مانع نیامدے رسول خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از ذکر خدا و در بعضے ایام از خواندن
قرآن ہیچ حالے رواہ البخاری و در آثار از امیر المومنین عمر آمدہ کہ در جماعہ نشستہ قرآن میخواند پس از ان بتقاضای حاجت
رفت و باز آمد و قرآن خواندن گرفت پس گفت مردے از حاضران مجلس یا امیر المومنین قرآن میخوانی و حال آنکہ وضو نداری
فرمود کہ فتوے دادہ است ترا باین اخرجہ الموطا عن ابن سیرین کذا فی جامع الاصول و در بعض اوقات قرآن بتغنی خواندے
و دران ترجیع و تردید صوت کردے چنانچہ حفاظ خوش آواز خوانند و ترجیع کنند و در روز فتح مکہ سورۂ فتح را ہمچنین خواندے یعنی
ترجیع صوت و تردید آن چنانکہ بخاری و مسلم از عبد اللہ بن مغفل آوردہ کہ گفت دیدم رسول خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
روز فتح مکہ بر ناقہ میخواند سورۂ فتح را و ترجیع میکرد در قراءت آن پس قراءت کرد عبد اللہ بن مغفل و ترجیع کرد تا بنماید مردم را
صورت آن و در روایتے از بخاری آمدہ کہ حکایت کرد عبد اللہ بن مغفل آآآ سہ بار و بعض گفتہ اند کہ سبب حدوث ترجیع
حرکت ناقہ بود کہ تیز میراند نہ بقصد و اختیار واللہ اعلم و میفرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بیارائید قراءت قرآن را
بآوازہاے خوش در جامع الاصول از ابی داؤد و نسائی از براء بن عازب آوردہ کہ زینوا القرآن باصواتکم زینت دہید
قرآن را بآوازہاے خود و در مشکوۃ از احمد و ابن ماجہ و دارمی نیز آوردہ و در روایتی از دارمی آوردہ تحسین کنید
قرآن را بآوازہاے خود زیرا کہ آواز خوش زیادہ میکند قرآن را حسن و از ینجا معلوم شد کہ لفظ قراءت کہ مصنف زیادہ
کردہ از حدیث نیست و گویا کہ زیادت آن بجہت رعایت ادب است یعنی مراد تحسین قراءت است کہ فعل بندہ است
نہ تحسین ذات قرآن و میفرمود کہ ہر کہ تغنی بقرآن نکند آنکس از ما نیست و لفظ حدیث این ست کہ لیس منا من
لم یتغن بالقرآن راوی این حدیث را کہ ابن ابی ملیکہ است گفتند اگر کسے خوش آواز نبود چگونہ خوش آوازے کند
گفت ہر مقدار کہ توانائی داشتہ باشد تحسین قراءت کند این حدیث را در جامع الاصول باین خصوص از حدیث ابو داؤد
از عبد اللہ بن یزید آوردہ و این حدیث طرق متعددہ دارد و در صحیح بخاری نیز از ابی ہریرہ آمدہ و غیر بخاری در آخر حدیث
زیادہ کردہ یجہر بہ بدانکہ اصح آنست کہ تغنی درین حدیث از غنا ست بمد نہ از غنے بقصر بمعنے توانگرے و بی نیازے چنانکہ
بعض گفتہ اند نہ از ان جہت کہ تغنی بآن معنی نیامدہ بلکہ بجہت آنکہ سیاق حدیث ملائم نیست بدان پس بعض گفتہ اند
مراد بتغنی اینجا جہر بقراءت ست کہ در حدیث بطریق عطف تفسیر واقع شدہ و صحیح آنست کہ مراد تحسین و تطییب صوت و تزئین
و تحزین اوست بطورے کہ مورث خشیت و جمع ہم و باعث مزید شوق و حضور و موجب رقت و تاثیر در قلوب گردد با رعایت
قوانین تجوید و مراعات نظم در کلمات و حروف چنانکہ در مشکوۃ از حدیث دارمی آوردہ است کہ پرسیدہ شد از ان حضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کدام یکے از آدمیان احسن است از روے صوت و قراءت مر قرآن را فرمود آنکہ چون بشنوی قراءت
او را ظاہر شود از وے اثر خشیت و تحزن نہ رعایت قوانین موسیقی و تکلفات در تغنی زیرا کہ در کراہت و حرمت آن
و منع و نہی از ان احادیث وارد یافتہ چنانکہ بیہقی در شعب الایمان و رزین در کتابش از حذیفہ آوردہ اند کہ گفت پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بخوانید قرآن را بلحون عرب و اصوات ایشان و دور دارید خود را از لحون اہل عشق و لحون اہل
کتابین و سر انجام ست کہ بیایند بعد از من قومے کہ ترجیع کنند بقرآن مثل ترجیع غنا و نوحہ در نگذرد قرآن از حنجرہاے
ایشان یعنے نرسد بمصعد قبول و مفتونہ است دلہاے این قوم و دلہای آن کسانی کہ خوش دارند کار ایشان را و در کتب فقہ نیز
تشدید و نکیر بر ان بحدے واقع شدہ کہ بعد از اطلاع بر ان مسلمان پرہیزگار را مجال جرأت و ارتکاب آن ننگ آید و گفتہ اند

که در خواندن قرآن بر ضرب دف و قضیب سیم کفر بود و بالجمله افراط در تغنی بحدی که موجب تغییر حروف و صفات آن و اشباع
حرکات و مدات که مفوت رعایت قوانین تجوید گردد حرام و مکروه است و خواننده و مستمع راضی بدان آثم و قول فصل درین باب
آنست که مصنف گفته است که باید دانست که تطریب و تغنی بر دو نوع ست یک نوع مقتضای طبیعت که بی تکلف
نزد طربان شوق و طرب طبع بان سماحت میکند و بتمرین و اعتیاد و تعلیم و تکلف محتاج نه بلکه اگر شخصی را بالطبع باز گذارند و تکلف
و تحمل بخصوص الحان معهوده که موسیقیه بنفس وی راه نیابد آن تطریب و تلحین از وی صادر شود بی خروج از دائره تجوید و مراد
بلحون عرب نیز همین ست چه قرائت ایشان بلحون طبیعیه طبیه و اصوات لطیفه لینه است که تکلف را بدان راه نیست و این نوع
باجماع زائد ست و اگرچه طبیعت بزیادت تحسینی و تزئینی اعانت کند چنانچه در مواهب لدنیه آورده است که شبی ابوموسی
اشعری قرآن میخواند و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در گوشه استماع میفرمود چون حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
او را بدان خبر کرد و تحسین نمود ابوموسی اشعری گفت حضرت رسالت را صلی الله علیه وآله وسلم که لو علمت انک تسمع لحبرته
لک تحبیرا یعنی اگر دانستمی که تو مستمع بودی قرائت مرا هر آئینه می آراستم خواندن خود را آراستنی تمام باین حدیث معلوم
شد که بعض مردم که حدیث زینوا القرآن باصواتکم را محمول بر قلب دارند لا وجه له است چه تزئین اصوات بقرآن
معنی ندارد و نیز در حدیث ابن عباس آمده است که لکل شیء حلیة و حلیة القرآن حسن الصوت و نوع دوم از تطریب و تغنی
آنست که از سماحت و بی تکلفی طبع حاصل نشود بلکه بتعلیم و تمرین و تکلف محتاج بود چنانکه اصوات مطربان که بانواع الحان
موسیقیه القاع میکنند و باوزان و القاعات مخصوص میخوانند و این نوع را جماعت سلف مکروه داشته اند و قرائت
برین نوع را منع کرده اند هذا و بعض علما تغنی را در حدیث لیس منا من لم یتغن بالقرآن از غنی بقصر بمعنی توانگری
و بی نیازی داشته اند یعنی هرکرا حق سبحانه قرآن داد و علم بخشید بدان از خلق بی نیاز نگردد و غنای قلب حاصل
وقت وی نشود و توکل بر مولای خود نکند و از اتکال و اعتماد بر خلق دور نگردد وی از ما نیست و بر طریقه ما نه چنانکه در حدیث
آمده است من اعطاه الله حفظ کتابه فظن ان احدا اعطی افضل مما اعطی فقد غلط و نیز فرمود من قرأ القرآن یتأکل به الناس
جاء یوم القیمة و وجهه عظم لیس علیه لحم و غیر این از احادیث که در وعید قراء و علما که بملازمت ملوک و امرا کنند و علم قرآن را وسیله
آن سازند ورود یافته است و بعض گویند که تغنی در لغت باین معنی نیامده است و این سخن خطاست قاضی عیاض مالکی که از
مقتدایان شراح حدیث و محققان ایشان ست در مشارق گفته است که تغنیت و تغانیت بمعنی استغنیت و در قاموس نیز
گفته که تغنیت بمعنی استغنیت و از عبارت صحیح بخاری نیز معلوم میشود و لیکن سیاق حدیث از حمل برین معنی آبی ست چنانکه
گفتیم والله اعلم **فصل** در عیادت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم در پرسش بیماران معهود درین فصل بیان نماز جنازه است
و این فصل عیادت و احکام دیگر از مقدمات اوست و بدانکه عیادت از جمله عبادات فاضله است و احادیث بسیار در فضیلت
آن واقع شده و در حدیث صحیح که مسلم از ابی هریره آورده است که حق جل و علا روز قیامت به بنده گوید ای بنده من
پروردگار تو ام بیمار شدم و مرا عیادت نکردی بنده گوید خدایا تو پروردگار جهانیانی عیادت تو چگونه بود فرماید که
فلان بنده من بیمار شد و عیادت وی نکردی اگر تو عیادت او میکردی می یافتی مرا نزد وی و ظاهر از کتب معتبره
آنست که عیادت از حقوق صحبت است و لهذا در جامع الاصول باب عیادت را در حقوق صحبت آورده و در احیاء العلوم از
حقوق مسلم [illegible]

واجابت دعوت وتشمیت عاطس موید آنست ودر روایتی از مسلم شش گفته ونصیحت مسلمان در آنوقت طلب وی نصیحت را
زیاده کرده وظاهر از عبارت مصنف نیز آنست که از حقوق صحبت بود چنانچه گفت هرکه از یاران وی صلی الله علیه وآله وسلم
بیمار شدی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم عیادت فرمودی اگر از یاران صحابه بمعنی اخص که طویل الصحبت وکثیر المجالست
باشند مراد دارند واگر بمعنی اعم که دران اکتفا بمجرد روایت کنند خود تا مه مسلمانان آن عهد یاران آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بوده اند فافهم وچون درآمدی نزدیک بیمار شدی وبنشستی بسر بیمار نشستی واز حال وی سوال کردی و
گفتی کیف تجدک یعنی خویشتن را چگونه می یابی وبسیار سوال کردی وچه میخواهی وطبیعت بچه چیز مشتهی وخواهان است واگر
چیزی را مشتهی بودی وآن چیز مضر نبودی آن چیز را بمریض دادن فرمودی احادیث صحیحه بانها ناطق ست وصاحب مشکوة
حدیث ابن ماجه از ابن عباس آورده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم عیادت کرد مردی را فرمود چه میخواهی وبچه میل داری
از طعام گفت نان گندم میخواهم فرمود هرکه نزد وی نان گندم باشد بفرستد از برای برادر خود بسبب فرمود اگر بیمار شما چیزی بخواهد
ولطلبد بدهید مر اورا ودر حدیثی دیگر آمده که هرکه بچشاند مریض را آنچه دلش بخواهد بچشاند اورا خدا تعالی از میوهای بهشت
طیبی میگوید که این بنابر توکل ست بخدا ای رب العزت که شافی اوست بهر وجه که خواهد یا بنا بر آنست که آن مریض مشرف
بر موت بود واز حیات او نومیدی دست داده ودر لفظ حدیثی چنانچه نقل کرده است مصنف وآمده است در کتاب الهدی
نیز اشارت بتوجیه آن شده است که گفت ومضر نبودی چنانکه نان گندم در اغلب احوال همچنین ست ونیز اگر مراد اشتهای
صادق دارند که علامت صحت وقوت مزاج ست نیز وجهی دارد چنانکه در حدیثی دیگر آمده که اکراه نکنید وبزور مدهید
بیماران خود را طعام وشراب زیرا که طعام وشراب میدهد ایشان را خدا تعالی یعنی بی میل واشتهای صادق والله اعلم
ودست راست بر بدن بیمار از جبهه وروی یا سینه وشکم ویا دست فرود آوردی واین دعا خواندی اللهم رب الناس
اذهب الباس اشف انت الشافی لا شفاء الا شفاؤک شفاء لا یغادر سقما چنانچه در حدیث بخاری ومسلم آمده ودر روایتی
اذهب الباس رب الناس بیدک الشفاء لا کاشف له الا انت واز برای بیمار سه بار دعا کردی چنانچه ادعیه عیادت چون
سعد بن ابی وقاص را در بیماری که داشت پرسید گفت اللهم اشف سعدا اللهم اشف سعدا اللهم اشف سعدا سه بار ودر جامع الاصول
در حرف صاد در کتاب الصحبت حدیث بخاری وابی داود را از عائشه بنت سعد بن مالک می آرد که گفت بیمار شد پدر من بمکه
ودر روایتی عام حجة الوداع بیمار شد شدید از شکم پس آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بعیادت وی پس گفت پدر من
یا نبی الله من مردی مالدارم وجز این یک دختر کسی نیست که وارث من شود ومیخواهم که وصیت کنم بدو ثلث مال خود فرمود لا
گفت پس وصیت کنم بنصف فرمود لا گفت پس وصیت کنم بثلث فرمود وصیت کن بثلث وثلث بسیار ست پس از وصیت
بستر نهاد دست مبارک خود را بر جبهه وسینه وشکم پدر من وفرمود اللهم اشف سعدا واتمم له هجرته گفت سعد پس بودم که من
همیشه می یافتم راحت سردی دست پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم بر جگر خود تا درین ساعت که این حکایت میکنم ودر روایت
تکرار این کلمه نیست ودر آنچه آورده در کتاب وصیت از حرف واو روایات بتفصیل آورده ودر بعضی از آنها این کلمه مکرر
آمده وچون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم درآمدی بر بیمار گفتی لا باس طهور ان شاء الله چنانکه در جامع الاصول
ومشکوة از حدیث بخاری آمده ومصنف میگوید وگاه گفتی کفارة وطهور ومراد کفارت ذنوب وطهارت از آثام ست ودر فضل مرض
عموما وخصوصا وتکفیر وتطهیر وی از ذنوب وآثام وثبوت اجر وثواب تمام احادیث بسیار واقع شده تا در حدیث آمده است

کفارہ کہ در پاے مسلمان بخلد نیز سبب کفارت ذنوب و رفع درجات اوست و این مسئلہ در رسالہ تسلیۃ المصاب لنیل الاجر
والثواب بتفصیل مشرح و مبین شدہ ست و از عائشہ رضی بروایت بخاری و مسلم آوردہ اند کہ اگر بکسے ریشے و جراحتے بودے
آنحضرت رقیہ یعنی افسون کردے باین رقیہ کہ انگشت مسبحہ خود را بر خاک نہادے پس بر داشتی و گفتی بسم اللہ تربۃ ارضنا بریقۃ
بعضنا لیشفی سقیمنا باذن ربنا در مشکوٰۃ باصبعہ واقع شدہ بے تقیید بمسبحہ و یا سبابہ و در حصن حصین برمز مسلم باصبعہ السبابۃ
آوردہ و ابہرے در شرح مشکوٰۃ از امام نووی نقل میکند کہ گفت بود رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم کہ میگرفت از لعاب
دہن مبارک بر انگشت مسبحہ خود پس تر مے نہاد انگشت را بر خاک تا چیزے ازان بانگشت مبارک بچسپیدی بعد ازان
مسح میکرد بانگشت بر موضع قرحہ و جراحت و میگفت این کلام در حالت مسح طیبی از تورپشتی نقل میکند کہ گفت آنچہ سبقت
میکند بفہم ازین صنیع حضرت رسالت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم آنست کہ تربت ارض اشارتست بفطرت آدم باشد و ریقہ بعضنا
اشارت بنطفہ کہ پیدا کردہ شدہ است ازوے آدمی گویا تضرع کردہ و درخواستہ بلسان حال و فحوای مقال کہ خداوندا
تو آن قادرے کہ اختراع کردے و ایجاد نمودے آدم را از طین و ابداع کردی اولاد او را از ماء مہین آسان ست بر تو
کہ شفا دہی کسے را کہ نشا وے این ست و از قاضی بیضاوی نقل کردہ کہ گفت بتحقیق گواہی دادہ اند مباحث طبیہ
لعاب دہن را تاثیرے و مدخلے در نضج و پختہ شدن و تبدیل مزاج قروح و جراحات ست و تراب وطن را نیز تاثیر ست
در حفظ مزاج اصلی و دفع نکایت مضرات و لہذا در تدبیر مسافر در صحت مزاج گفتہ اند کہ اگر از برداشتن آب از وطن
عاجز باشد باید با خود خاکے از زمین مالوف بردارد و با آبہاے کہ در دیار غربت بخورد آن خاک را در آمیزد و بخورد
تا ایمن شود از تغیر مزاج و رقی و عزائم را آثار عجیبہ است کہ عقول از وصول بکنہ آن عاجز و قاصر ست انتہی و حق آنست
کہ افعال و اعمال آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم را اسرار و غوامض ست کہ مفوض و موکول بعلم اوست و آنہاے کہ
در مضیق طبیعت و فلسفہ گرفتار اند دست و پاے میزنند و قاضی بیضاوی سامحہ اللہ نیز گرفتار ست باین طریق
و سلامت در تفویض و تسلیم ست و اللہ الموفق و بعض شراح گفتہ اند کہ مراد از بعض حضرت رسول ست صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم
چنانچہ در رفعنا بعضہم درجات گفتہ اند و مراد بارض ارض مدینہ است کہ او را خاصیتے در شفاے مراض باحادیث
ثابت شدہ است و بالجملہ رقیہ بقرآن و اسماے الہی و با آنچہ از محرمات مثل سحر و کلمات کفر نباشد درست ست و آنچہ معنی او
معلوم نباشد و بزبان معہود نبود جائز نیست مگر آنکہ بر زبان نبوت رفتہ باشد چنانچہ در افسون نیش کژدم در حدیث آمدہ
بسم اللہ شجۃ قرنیۃ ملحۃ بحر قفطا و اللہ اعلم و ذکر این کلام در آخر کتاب در باب علاج پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بیاید ان شاء اللہ
تعالی و بخاری و مسلم و موطا و ابو داؤد و ترمذی آوردہ اند کہ عائشہ رضی گفت عادت شریف حضرت نبوی صلی اللہ
علیہ و آلہ و سلم آن بود کہ چون در فراش رفتی و در خوابگاہ خود جاے گرفتی ہر دو دست مبارک جمع کردی و پیش دہان
بردے و دران نفث کردے یعنی باد دہن دران دمیدی و سورۂ اخلاص و معوذتین یعنی قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ
برب الناس و در روایتے معوذات و قل ہو اللہ احد بخواندے و مراد بمعوذات یا معوذتین بود بطریق اطلاق صیغہ جمع
بر تثنیہ یا قل یا ایہا الکافرون نیز دران داخل بود و بیان آن در فصل ادعیہ کہ بعد از سلام نماز خواندی کردہ شدہ ماند
آنکہ درینجا گفتہ اند کہ در حدیث ذکر نفث مقدم ست بر قراءت و ظاہر آنست کہ قراءت مقدم باشد بر نفث تا برکت قرآن
بدم ہمراہ بشدہ برسد و این اشکال در روایتے کہ مصنف آوردہ بحرف واو واقع شدہ توجیہے ندارد جہ عطف بواو

دلالت بر ترتیب و تقدیم و تاخیر ندارد مثلاً اگر کسی گوید آمد زید و عمرو این ترکیب دلالت بر آنکه نخست زید آمد و عمرو بعد از وی
ندارد و معنی وی جز این نیست که هر دو آمدند و احتمال دارد که در واقع عمرو پیشتر از زید آمده باشد و این معنی در علم نحو مقرر شده است
و ذکر چیزی پیشتر نیز دلالت بر پیشی وی در واقع ندارد و اشکال دران روایت است که نفث فقرأ بحرف فا مذکور است چه فا برای
ترتیب بود و معنی ترکیب این باشد و دمید پس ازان خواند اینجا بعضی گویند که وقوع فا سهو کاتب است یا سهو راوی است و
این توجیه بعید است و بعضی گویند که مراد آنست که اراده کرد نفث را پس ازان بخواند و پیشتر اراده نفث مقدم بود بر قرات و بعضی گویند
تقدیم نفث بر قرات از جهت مخالفت ساحران و مبطلان است که قرات قبل از نفث کنند والله اعلم و بالجمله این سور را بخواندی
و هر دو دست مبارک در بدن طیب خود و در روایتی روی و جسد مبارک خود را و در روایتی سر و روی و پیش جسد شریف را
بمالیدی آن مقدار یعنی تا آنجا که دست رسیدی سه بار همچنین کردی یعنی خواندی و بدمیدی و بمالیدی و مقصود بالذکر از نقل این حدیث
اینجا و مناسب این مقام که رقیه کردن و بدمیدن و بمالیدن ادعیه است بر بدن بیمار آنست که عائشه گفت که چون آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بیمار شد که فرمود تا من همچنین کردم یعنی خواندم و دمیدم و دستهای مبارک وی را میگرفتم و بر بدن وی میمالیدم
و در جامع الاصول همچنین است و در روایتی مجمل آورده که چون بیمار شد امر کرد مرا که من همچنین کردم و در روایتی بتفصیل گفت که من میخواندم
و بوی و دست وی مسح میکردم و بر هر تقدیر خواندن و دمیدن از عائشه بود و مصنف میگوید که در روایتی آنست که پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم خود نفث میکرد و خود قرآن میخواند و عائشه دستهای مبارک وی را گرفته بر بدن وی میمالید زیرا که غایت ضعف
و وجع مانع بود آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم از تحریک یدین پس برین روایت دمیدن و خواندن از حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم بود و دست مالیدن از عائشه رض و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را از برای عیادت روزی معین نبودی بلکه در جمیع
اوقات از شب و روز عیادت فرمودی نه چنانکه در مردم متعارف است که عیادت در شب نباید کرد و چنانکه گویند در روز
شنبه مثلاً عیادت کردن مبارک نیست و در مواهب لدنیه میگوید که ترک عیادت روز شنبه مخالفت سنت است و گفته است که
این بدعتی است که طبیبی یهودی آن را پیدا کرده بعد ازان در مردم شهرت گرفته و سبب وی آنست که پادشاهی
بیمار شد و این طبیب را الزام بملازمت خود کرد پس آن یهودی روز جمعه رخصت طلبید تا روز شنبه عیادت آن روز
که در دین یهود سبت است از دست نرود و اگر برود گردنش زنند عرض کرد که روز شنبه بر سر بیمار نباید آمد که در وی خوف هلاکت
بیمار است پس پادشاه از جهت ترس جان خود رخصت داد بعد ازان این رسم شایع شد و اکثر مردم بران اعتماد کردند و نیز
میگوید ابن صلاح قولی غریب از فراوی نقل کرد که عیادت مستحب است در شتا بشب و در صیف بروز و شاید که حکمت در وی
آن باشد که محنت و کلفت بیمار در شتا به درازی شب است و در صیف به درازی روز و در عیادت تنفیس و استرواح اوست
و نقل میفرمود که چون کسی برادر مسلمان را عیادت کند در بستان بهشت روان بود تا بنشیند بیمار و چون بنشیند در رحمت
بر وی فرود آید تا غرق رحمت شود و چون صباح بود یعنی عیادت در جانب صباح بود که آنرا غدوه گویند هفتاد هزار ملک
بروی درود فرستند تا شب و اگر شب هنگام بود که آنرا عشیه خوانند هفتاد هزار ملک بروی درود فرستند تا صباح و در
جامع الاصول حدیث مسلم و ترمذی از ثوبان همین قدر آورده که عیادت کننده مریض و در روایتی هر که عیادت کند برادر
مسلمان را لا یزال در بستان بهشت است و در روایتی در بستان بهشت تا آنکه رجوع کند باز گردد از عیادت و حدیث ابی داود
و ترمذی از علی مرتضی آورده از قول او و چون صباح بود الخ و در بعض روایات در آخر این حدیث آورده و باشد مر او را

بستانی وی بهشت و در روایتی آمده که ابوموسی اشعری بعیادت امام المسلمین حسن بن علی آمده و حسن این حدیث از
علی روایت کرد و این حدیث را احمد و ابو یعلی و بیهقی نیز آورده و در جمع الجوامع از حدیث بیهقی در شعب الایمان و ضیاء مقدسی
در مختاره حدیث دیگر آورده که کسیکه میرود بعیادت مریض خوض میکند در دریای رحمت و در روایتی خوض میکند تا [illegible]
تا بنشیند پیش بیمار و چون بنشیند غرق گردد در رحمت و ظاهر از کلام مصنف آنست که این مجموع یک حدیث است ظاهرا
مقصودش بیان مضمون این احادیث است پس جمع کرد میان آنها والله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بجهت
درد چشم نیز کسان را عیادت فرمودی احمد و ابوداود از زید بن ارقم آورده اند که گفت عیادت کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم از درد چشمی که داشتم و گفته اند که سند این حدیث صحیح است و درین حدیث رد است بر کسی که قائل است که عیادت
ارمد یعنی کسیکه درد چشم دارد مسنون و مستحب نیست و حدیثی درین باب از بیهقی و طبرانی نیز نقل کنند که سه چیز است که در وی
عیادت نبود درد چشم و دمل و درد دندان و گویند که این حدیث مرفوع نیست بلکه موقوف است بر یحیی بن کثیر و این حدیث
بطریق دیگر ضعیف از ابی هریره نیز آمده والله اعلم و یک جوانی از یهود که خدمت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم میکرد بیمار شد
او را عیادت فرمود بخاری و ابوداود از انس آورده اند که پسری که بود از یهود که خدمت میکرد پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم پس بیمار شد
پس آمد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعیادت وی و عرض کرد بر وی اسلام و در روایتی آمد بعیادت وی
و بنشست نزد سر وی و فرمود مسلمان شو پس وی نگاه کرد بجانب پدر خود که حاضر بود پدر گفت اطاعت کن ای پسر
ابوالقاسم را صلی الله علیه وآله وسلم پس مسلمان شد پس بیرون آمد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و فرمود شکر مر خدا را
که خلاص گردانید او را از آتش دوزخ و ازین حدیث معلوم شود که استخدام کافر درست است و عیادت کافر جائز است خصوصا
بقصد آنکه شاید دل وی نرم گردد و مائل باسلام شود و ازین باب است که مصنف حکایت ابوطالب را آورد و با این حدیث
جمع کرد و گفت و چون عم وی ابوطالب بیمار شد با وجود آنکه مشرک بود او را عیادت فرمود و بر وی اسلام عرض کرد ابوطالب
قبول نکرد و آن جوان یهودی مسلمان شد بدانکه مشائخ حدیث و علمای سنت برین اند که ایمان ابوطالب بثبوت
نپذیرفته و در صحاح احادیث است که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در وقت وفات وی بر سر وی آمد و عرض اسلام کرد
و وی قبول نکرد پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفت من والله استغفار کنم مر ترا تا آن زمان که منع کرده شوم
پس این آیت نازل شد ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین الآیة + و آنچه از اقوال و افعال و اشعار و خطب وی
که در حالت حیات خود کرده دلالت صریح دارند بر محبت و معرفت وی بنبوت آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم و در بعض
روایات آمده که ابوطالب گفت والله یا ابن اخی اگر خوف آن نمی بود که مردم خواهند گفت که وی این کلمه از جهت جزع
و عجز موت گفته هر آئینه میگفتم آن را و آن را پنهان با تو بگویم و چون نزدیک رسید موت وی دید عباس بجانبی که می جنباند
لبهای خود را گوش نزدیک دهان وی برد و شنید که کلمه ایمان میگوید گفت یا ابن اخی والله گفت برادر من کلمه را که
امر کردی او را بدان فرمود من نشنیدم همچنین آمده است در روایت ابن اسحق که وی اسلام آورد نزد موت و شیخ ابن حجر
در فتح الباری میگوید که معرفت ابوطالب به نبوت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در بسیاری از اخبار آمده و تمسک
کرده بدان شیعه بر اسلام وی و استدلال کرده اند بر دعوی خود بچیزی که دلالت نمی کند بر آن و گفته کما بیان
کرده ایم آنرا در ترجمه ابی طالب در کتاب الاصابه فی معرفة الصحابه انتهی مخفی نماند که صحت اسلام ابوین بلکه سائر آبای وی

صلی الله علیه وآله وسلم مشهور ست ومتاخرین بر اثبات وتقریر آن‌اند ودرین باب مبالغه دارند برخلاف طریقهٔ متقدمین که شیوه
اسلام ابو طالب را نیز ازین قبیل دانند والله اعلم **فائده** از آداب عیادت آنست که وضو کند وحسبة لله رود وبیمار را
تسلی دهد وصبر فرماید واز چگونگی احوال پرسد وتنفیس وتقویهٔ وی نماید واهمیدوار حیات گرداند وباجر وثوابی که بر مرض
در احادیث وارد شده است بشارت دهد ودر وقت در آمدن بگوید لا بأس طهور ان شاء الله تعالی ودست بر بدن بیمار نهد
وادعیه ماثوره بخواند وبیمار را دعا کند واز برای خود از وی دعا خواهد ودر نشستن تخفیف کنند مگر آنکه بیمار نشستن او را
دوست دارد وغوغا نکنند وسخن بسیار که او را ناخوش آید نگویند ونزد بیمار چیزی نخورد وباید که در عیادت شتابی نکنند
وبعد از دو سه روز از بیماری بعیادت برود که عادت شریف مصطفویه نیز همچنین بود وهر روز بعیادت نرود بلکه یک روز
درمیان یا بعد از دو سه روز برود وکل ذلک ورد به الاحادیث والآثار والله الموفق **فصل** در عادت نبوی صلی الله
علیه وآله وسلم در احوال میت واداء حقوق وی عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم مشتمل بود بر احسان عظیم
بمیت ومعاملهٔ وی باموری که وی را در قبر وقیامت نافع بود مثل تلقین وتثبیت ودعا ونماز وقضای دین مانند آن
ومشتمل بود بر احسان باقارب واهل بیت وی بتعزیت واطعام وتفقد احوال چنانکه در فصل خطبهٔ جمعه گذشت از حدیث مسلم
که فرمود که هر که مرد ومالی بگذاشت از برای اهل اوست وهر که دینی گذاشت یا عیالی عهدهٔ آن بر من است وبر اقامت عبودیت
احیا وتعلیم احکام در آنچه بامیت بآن معامله کنند مثل صبر وترک جزع وفزع ومنع از نوحه ودیگر مراسم جاهلیت اول احسان
بمیت کردی وتجهیز وسامان کی وی بسوی آخرت بر احسن احوال وافضل صفات ظاهر وباطن فرمودی وتفصیل آنچه
بطریق اجمال ذکر کرد آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وجمیع صحابه صف کشیدندی وبرای میت استغفار کردندی
وبروی نماز گزاردندی ودعا کردندی واز حضرت عز شانه طلب رحمت وآمرزش کردندی در احادیث صحیحه آمده است
که هر میتی که بر وی صد کس وبروایتی چهل کس نماز گزارند البته آمرزیده میشود ودر روایتی سه صف ودر روایتی است
از مسلمانان واقع شده وبی تعیین عدد وبعد از آن همراه شده وبشفاعت وی بحضرت عزت رفته او را بدفن رسانیدندی
وتا عهدهٔ تکریم وتجمیل مسلمانی بجا آوردندی ودر صحیح ابن حبان از حدیث ابی سعید آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم فرمود پنج چیز ست هر که در یک روز آنها را بجا آرد نوشته شود او از اهل جنت عیادت وحضور جنازه ونگاه داشتن
روزه ورفتن بمسجد وآزاد کردن رقبه کذا فی المواهب اللدنیه ودر مشکوة بروایت ابی هریره از حدیث مسلم آورده که روزی
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از صحابه پرسید کیست از شما که امروز روزه دار برخاسته باشد ابوبکر گفت منم
یا رسول الله فرمود کیست که همراه جنازه رفته باشد هم ابوبکر گفت منم یا رسول الله فرمود کیست که مسکینی را طعام
داده باشد هم ابوبکر گفت منم یا رسول الله فرمود کیست آنکه عیادت مریض کرده باشد هم وی گفت منم یا رسول الله فرمود
جمع نشود این چهار چیز در مرد مگر آنکه درآید بهشت را وحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم خود با جمیع صحابه که حاضر بودند
بر بالای قبر وی بایستادی واو را دعا کردی وتثبیت وی بر کلمهٔ ایمان وجواب سوال منکر ونکیر خواستی ودر محتاج‌ترین
وقتی که وقت غربت وتنهائی در قبر ست او را از حق در خواستی ودر جامع الاصول حدیث ابی داود از عثمان رض آورده که گفت بود رسول
صلی الله علیه وآله وسلم چون فارغ میشد از دفن میت می ایستاد بروی ومیگفت استغفار کنید مر برادر خود را وسوال کنید برای
وی تثبیت را پس بدرستی که الآن سوال کرده میشود از وی واز علی رض آورده که بود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم

که میگفت بعد از فراغ از دفن میت اللهم هذا عبدک نزل بک وانت خیر منزول به فاغفر له ووسع مدخله و در تلقین میت بعد از
دفن حدیثے آمده که نزد شافعیه معمول ست سیوطی در جمع الجوامع از طبرانی و ابن النجار و ابن عساکر و دیلمی از ابی امامه می آرد
که گفت رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم چون مرد یکے از برادران شما و دفن کردید او را و ریختید خاک بر وے باید که بایستد
مردے از شما نزد سر وے و بگوید یا فلان ابن فلانه و وے یعنے میت مے شنود آنرا ولیکن جواب نمیدهد پس تر بگوید
یا فلان بن فلانه چون این بار گفے شنود بر مے نشیند در قبر پس تر بگوید یا فلان بن فلانه درین نوبت میگوید ارشاد کن
مرا رحمت کند خدا یتعالے ترا ولیکن شما نمے شنوید پس تر گوید اے فلان یاد کن آنرا که بر آمده تو بر آن از دنیا شهادة
ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وآنکه راضی شده که خدا اے پروردگار تست و محمد پیغمبر تست و اسلام دین تست
و قرآن امام تو چون این را گفت میگیرد یکے از منکر و نکیر دست دیگر یرا و میگوید بیرون آئید از پیش این بنده
چه کار داریم اکنون ما با وے که حق سبحانه تلقین کرد حجت او را مردے در مجلس شریف حاضر بود گفت یا رسول الله
اگر نام مادر میت ندانیم بلکه نسبت کنیم فرمود نسبت کن بحوا که مادر همه است و همیشه اولی آنست که گوید گاه گاهی و ظاهر
مراد آنست که این فعل از آن حضرت منقطع نبود که یکبار و دو بار میکرد و بعد از آن میگذاشت بلکه دوام و استمرار داشت
بحسب اوقات و عادت مستمره داشت که گاهی قبر ویرا تعاهد و تفقد کردے و بسلام و دعا که موجب حصول روح و راحت
و نزول رحمت و مغفرت بود مخصوص کردے این فعل از آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم در حق بعضے از اصحاب مخصوص
بودے و در زیارت قبور علے العموم تمامه اهل قبور را باین تشریف مشرف و مستسعد گردانیدے و کلام در زیارت قبر
در آخر فصل تفصیل بیاید و پیش از موت در حالت مرض عیادت نمودے چنانکه گذشت و آخرت را یاد دادے
و بوصیت و توبه فرمودے تا مورث محبت موت و لقاے الٰهی جل و علا گردد بحکم من احب لقاء الله احب الله لقاءه
برضا و محبت وے یتعالے فائز گشته گذشتن از محنت آباد دنیا و تعلقات وے آسان یابد و حاضران را امر کردی تا مریض
مشرف بر موت را که او را محتضر خوانند تلقین شهادت بوحدانیت حق و رسالت رسول کردندے و میفرمودے لقنوا موتاکم
لا اله الا الله تا آخر کلام وے کلمه توحید بود و بحکم من کان آخر کلامه لا اله الا الله دخل الجنة بنعمت سلامت ایمان و حسن
عاقبت از عالم برود ولیکن در تلقین باید که تکلیف نکنند و ابرام ننمایند که حالت موت نازک ست تا چگونه بر آید و ترمذی
از عبد الله بن المبارک مے آرد که تلقین کرد او را مردے چون اکثار کرد فرمود چون من یکبار لا اله الا الله گفتم همبر آنم
تا تکلم بکلام دیگر نکنم چندین اکثار چیست و از عادات امم ضلال کفار و مشرکان که ایمان به بعث و نشر ندارند منع و زجر
کردے چون منع و زجر از عادات اهل کفر و ضلالت را علے الاطلاق ذکر کرد بعضے از انها را که اهل ملت اسلامیه بسبب غلبه
وجع و در مصیبت و جهل و بیطاقتی بدان گرفتار اند ذکر کرد و گفت و از لطم خدود یعنی طپانچه زدن بر رخسارها و شق جیوب پاره
کردن گریبانها و حلق رؤس تراشیدن سرها و امثال آن از جزع و فزع و نوحه نهی در دع و منع و زجر بلیغ فرمودے و
احتمال دارد که این لطم و حلق و شق و امثال آن تفصیل عادات امم ضلال بود چه اینها را اگرچه اهل ملت اسلامیه کنند ولیکن
از عادات آنهاست و بصبر و استرجاع یعنی انا لله وانا الیه راجعون گفتن و رضا بقضاے الٰهی امر کردے در صحیح بخاری
و مسلم از ابن مسعود آمده که گفت رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم لیس منا من ضرب الخدود و شق الجیوب و دعا بدعوے
الجاهلیة فرمود هر که این کارها کند وے از ما نیست و اینها از اعمال جاهلیت ست و از ابی موسے اشعری رضی الله عنه آمده که گفت آن حضرت

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم انا بری من خلق وصلق وخرق حلق تراشیدن سر وصلق رفع صوت در مصیبت و نوحہ کردن و بعضے
بلطم وضرب وجہ نیز تفسیر کردہ اند وخرق پارہ کردن گریبان و از انس آمدہ کہ بگذشت رسول خدا صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم بر زنے کہ میگریست نزد قبرے پس فرمود بپرہیز خدا را و صبر کن اے زن گفت دور شو از من
کہ تو نمیدانستی و ترا این مصیبت کہ بمن رسیدہ است نرسیدہ پس گفتند بآن زن کہ این رسول خدا بود کہ ترا امر
مے فرمود و نمیدانستی پس آن زن پشیمان شد و بحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و اعتذار نمود کہ یا رسول اللہ
من نشناختم ترا معذور دار مرا فرمود اکنون اعتذار چہ میکنے انما الصبر عند الصدمۃ الاولی یعنے صبر نزد اول مصیبت و زود آن
اعتبار دارد آخر خود خواہی نخواہی صبر کردنی ست و ابو داؤد از ابی سعید خدرے آوردہ کہ گفت رسول خدا صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم لعنت کناد خدا تعالی نوحہ کنندہ را و شنوندہ را یعنے بسمع رضا و در احادیث صحیحہ آمدہ ان المیت یعذب
ببکاء اہلہ میت عذاب کردہ می شود در قبر بگریستن اہل و عیال وی و نوحہ کردن ایشان بر او و در روایتی کسیکہ نوحہ کردہ شود
بر وی عذاب کردہ شود روز قیامت اینحدیث بطرق متعددہ آمدہ و عائشہؓ اینحدیث را بران وجہی کہ معنی او بظاہر
در فہم در آید انکار کردہ و استبعاد نمودہ وگفتہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہرگز اینچنین نگوید کسی چرا معذب شود
بگناہی کہ دیگرے کردہ باشد و فرمود بس ست شمارا قرآن مجید درین باب بخوانید + ولا تزر وازرۃ وزر اخری + و چون گفتہ شد
عائشہؓ را کہ ابن عمرؓ میگوید و روایت از پدر خود میکند کہ میت عذاب کردہ میشود ببکای حی گفت بیامرزد خدا تعالی
ابا عبد الرحمن را و این کنیت ابن عمرؓ ست وی دروغ نمیگوید ولیکن نسیان شد یا خطا کرد و آن حضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم گذشت بر یہودیہ یا یہودے کہ گریستہ میشد و نوحہ کردہ میشد بروے فرمود کہ ایشان میگریند بروے
و وے عذاب کردہ میشود در قبرش و در روایت دیگر آمدہ کہ عائشہؓ گفت کہ پیغمبر خدا نفرمود کہ میت عذاب کردہ میشود
بجہت بکای اہل وی بروی بلکہ خدا تعالی زیادہ میکند عذاب کافر را ببکاے اہل وی بروے یعنے این مخصوص بکافر
ست کہ معذب ست و بکای اہل وی بروی سبب مزید عذاب میگردد نہ آنکہ بطریق حکم کلی فرمودہ باشد و بعض گفتہ اند
کہ تعذیب میت ببکای اہل بر تقدیریست کہ او در حالت حیات راضی باشد بدان یا وصیت کردہ بآن چنانکہ اہل جاہلیت
میکردند و بران اجرتے قرار میدادند و در صحیح بخارے و مسلم از مغیرہ بن شعبہ آمدہ کہ گفت شنیدم از رسول خدا صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم کسیکہ نوحہ کردہ شود بروے عذاب کردہ میشود باینچہ نوحہ کردہ میشود بروے یعنے باینچہ نوحہ گران او را
بدان می ستایند بر روی وی بطریق استہزا و تہکم میگویند کہ وی متاذی میگردد اینجا نیز ہمان اشکالی کہ بر تعذیب وارد شود
در ود مے یابد کہ چرا بفعل دیگرے متاذی گرداند گویند از ان جہت کہ وی اظہار کرد نفس خود را میان مردم متصف
بدین صفات و راضی شد بآن بدین سبب محل توبیخ آمد واللہ اعلم و اگر چہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از گریستن و
نوحہ کردن و جزع و فزع کردن نہی کردے اما از ریختن اشک و حزن قلب بی آن اشیا منع نکردی و خود نیز کردی چنانکہ
ابو داؤد و ترمذے از عائشہؓ آوردہ اند کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بوسہ داد در میان دو چشم عثمان بن مظعون
کہ اول من مات من المہاجرین فی المدینہ بود بعد از موت وے و گریہ کرد و ہر دو چشم مبارک وی اشکہا میریختند و بخاری
و مسلم از انسؓ آوردہ اند کہ محزون شد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد از قتل قراء اشد حزن کہ ندیدہ بودم او را ہرگز
کہ اینچنین شدہ باشد و از عائشہؓ آوردہ اند کہ چون رسید خبر قتل زید بن حارثہ و جعفر بن ابی طالب و عبد اللہ بن رواحہ بہ

رسول خدا در مسجد محزون وشناخته میشد اثر حزن در روی مبارک وی پس مردی در آمد وشدت بکای نسای جعفر را
بیان کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را فرستاد تا منع شان کند ممتنع نشدند تا سه بار آن مرد آمد ورفت کرد
وفائده نداشت پس نزد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد وگفت غالب آمدند آن زنان بر من یا رسول الله وممتنع نشدند
بگفته من فرمود بگذار وخاک در دهن ایشان کن واز آنچه ثابت شده است گریه وحزن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بر میت گریه وحزن اوست بر موت ابراهیم ولد شریف وی چنانکه میگوییم با وجود آنکه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
راضی ترین خلق بقضای حق بود وشاکر ترین وصابر ترین از همه مخلوق بود در وفات ابراهیم که پسر دو ساله وی بود وبروایتی
شانزده ماه وهشت روز وبروایتی یکسال ودو ماه وشش روز وبروایتی هفتاد روزه وبر تقدیر اتفاق ست که در مدت رضاع
از عالم رفت ولهذا در باب آن آمده است که حق تعالی در عالم برزخ برای او مرضعه پیدا کرده که ارضاع وی میکند ودر روز موت وی
در شب چهاردهم ماه ربیع الاول وبروایتی روز عاشورا بود آفتاب گرفته شد وچون عادت در گرفتن آفتاب بیست وهشتم یا بیست
ونهم ست مردم گفتند که این گرفتن آفتاب از جهت موت ابراهیم ست آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که ماه و
آفتاب از آیات الهی اند موت کسی را در اینجا دخلی نبود ودر بعض طرق ضعیفه احادیث واقع شده که لو عاش ابراهیم لکان نبیا
یعنی اگر زیستی ابراهیم هر آئینه پیغمبر میبود وپیغمبر بودن جائز هم وچون بعد از محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پیغمبر
نبود لاجرم نه زیست ودر علم معقولات مقرر شده که صدق شرطیه مستلزم وقوع مقدم نیست وملازمت ظنی ست لیکن
این حدیث را تضعیف کرده اند وگفته اند که بودن او نبی بحیثیت چیست مگر ابنای پیغمبر پیغمبر می باشند اینچنین خود نیست پس
ملازمت تمام نبود ودر سند این حدیث نیز سخن ست فافهم والله اعلم وبالجمله آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بموت ابراهیم گریه کرد
وفرمود تدمع العین اشک میریزد چشم ویحزن القلب اندوهگین میشود دل ولا نقول الا ما یرضی الرب ونمیگوییم مگر چیزی را که
راضی ست از آن پروردگار ما ونیز رسیده که انا بفراقک یا ابراهیم بفراق تو ای ابراهیم لمحزونون اندوهگینیم بخاری ومسلم
وابوداود از انس می آرند که گفت آمدیم با رسول خدا برای سیف حداد که شوهر دایه ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم بود وابراهیم بیمار بود مشرف بر موت پس گرفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ابراهیم را وبوسه کرد وبوئید
او را واین عادت شریف بود در هنگام گرفتن اولاد واطفال باز در آمدیم بار دیگر با رسول الله بروی در حالتیکه جان
میداد ابراهیم پس اشک ریختن گرفت دو چشم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس گفت عبدالرحمن بن عوف میگریی
تو یا رسول الله فرمود یا ابن عوف این گریه من رحمت ست یعنی نه از جزع وعدم صبر ست بلکه رحمت ورقت ست
بر معصوم بار دیگر باز اشک ریخت وگفت ان العین تدمع والقلب یحزن ولا نقول الا ما یرضی الرب انا بفراقک
یا ابراهیم لمحزونون واز اسامه بن زید می آرند که زینب بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کس فرستاد نزد
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که پسرکی بود مرا که مشرف بر موت شده بیا بر سر ما حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز کس نزد زینب فرستاد
که سلام رساند وبگوید که مر خدا راست آنچه گرفت ومر او راست آنچه داد وهر چیز را از آنچه گرفت وداد نزد وی تعالی وقتی
معین ست وصبر کن وامید دار ثواب باش زینب باز کس فرستاد وسوگند یاد کرد بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
که البته بیاید حضرت صلی الله علیه وآله وسلم برخاست وبر زینب آمد وبا وی بود سعد بن عباده ومعاذ بن جبل وابی
بن کعب وزید بن ثابت ومردان دیگر رضی الله عنهم اجمعین پس برداشته آوردند صبی را بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بگرفت ودر کنار خود

بنشاند و جان صبی در حرکت و اضطراب بر آمدن بود پس آب ریخت دو چشم آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم سعد بن عباده
گفت این چیست یا رسول الله فرمود این رحمتی ست که نهاده است حق تعالی در دلهای بندگان خود و رحم نمیکند خدای
تعالی مگر رحم کنندگان را و نسائی از ابن عباس می آرد که دختری از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم جان میداد و
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را بسینه مبارک خود فرو چسپانیده بود و میگریست ام ایمن چون اینحال مشاهده کرد
نیز بگریه در آمد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود نزد رسول خدا گریه میکنی یا ام ایمن گفت یا رسول الله چون نگریم و
ترا می بینم که گریه میکنی پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم این گریه نیست که من میکنم این رحمتی ست از خدا یعنی
گریه من از جزع و بی صبری نیست بلکه رحمتی ست نازل از جناب الهی بر این میت و بر همه حاضران و چون در صدور
گریه از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم با وجود آن کمال که داشت در فهم ظاهر استبعادی پیدا میکند چنانچه صحابه نیز
از آن سوال کردند مصنف در بیان حقیقت آن میفرماید و کمال علی الاطلاق که شامل جمیع لطائف و مراتب و قوای ظاهر
و باطن باشد در حق بشر که جامع صفات روح و نفس و طبیعت ست بر خلاف خلق ملائکه آنست که هر چیزی را حق خویش
بدهد و آثار جمیع حواس و قوی از وی بظهور آید در آنچه مقدور ست بقدرت و اختیار و در آنچه نه مقدور ست بحکم طبیعت و اضطرار
و الا نقصان در خلقت لازم آید ولیکن موافق حکمت و حق باشد و یکی از وجوه وجود سکرات موت در حق آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم همین ست که وی مقتضای طبیعت انسانی و لازم مفارقت روح از بدن ست و دلیل سلامت
حواس و قوت ادراک ست و منشاء صدور آثار طبیعت و جبلت از آن حضرت آنست که در جمیع مراتب تمام و کمال
داشت صلی الله علیه و آله وسلم و محققان صوفیه قدس الله اسرارهم میگویند که جمیع لطائف از طبیعت و نفس و قلب
و روح و سر در ارباب تمکین جدا جدا بکار اند سر بذات حق متصل ست و روح در محبت وی مستغرق و قلب بذکر وی مشغول
و نفس و طبیعت در مقام خود بخدمت در کار و در ایشان مزج و خلط این لطائف نبود و خلط و مزج در دیگران بر اهل سکر
و تلوین ست نه ارباب صحو و تمکین و از عادات حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم آن بود که در تجهیز میت و تنظیف و دفن
وی تعجیل فرمودی در جامع الاصول حدیث ابی داؤد از حصین بن وحوح آورده که گفت چون بیمار شد طلحه بن
البراء رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به عیادت وی رفت و فرمود گمان نمی برم او را مگر که حادث شده است
بوی موت چون بمیرد خبر کنید مرا و تعجیل کنید و نباید که جیفه مسلمان محبوس و موقوف کرده شود میان اهل و عیال وی
و در جامهای سفید تکفین کردی و فرمودی بپوشید جامهای سفید را که آن بهترین جامهای شماست و تکفین کنید
در آن مردهای خود را رواه ابو داؤد والترمذی و ابن ماجه و ظاهر جامهای سفید مطلق ست نو بود یا شسته و احادیث
در تجمیل و تحسین کفن واقع شده اما نه چنانکه بحد اسراف کشد و مراد تحسین کفن تنظیف و تطهیر اوست نه اسراف در ثمن وی
ابو داؤد از امیر المومنین علی آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گران بها مکنید در کفن که وی سلب
کرده میشود سلب سریع یعنی زود کهنه و پوسیده میشود در گور پس گرانی در وی اسراف بود و در صحیح آمده که آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم را در سه ثوب سحولیه تکفین کردند و تفسیر کرده اند سحولیه را بثوب ابیض و بعض گفته جامه قصارت
کرده و گفته اند که سحول قریه است بیمن که نسبت کرده میشود بوی اثواب و در موطا از عائشه رض می آرد که گفت در آمدم
برابی بکر در بیماری وی پس پرسید از من که کدام روز وفات کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گفتم روز دوشنبه پس گفت

امروز کدام روز است گفتم روز دوشنبه گفت امید میدارم موت خود را امروز تا شب پس ازان نظر بجامهٔ خود کرد که پوشیده بود
و کشیده بود مرض در وے و آن جامه بود که در وے روغنی و آلودگے از زعفران بود گفت بشوئید این جامه را و زیاده
کنید دو جامهٔ دیگر و تکفین کنید مرا دران عائشه میگوید من گفتم این جامه کهنه است گفت زندگان سزاوار ترند بجامهٔ نو
این کفن نیست مگر برای خاک شدن بعد از زمانی چند پس وفات یافت و وی قریب بشب و دفن کرده شد شب سه شنبه
قبل از صبح و در حدیث ابی داؤد از ابی سعید خدری آمده که چون حاضر شد مرا ورا موت طلبید جامهاے نو و پوشید
و گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که گفت میت بعث کرده میشود در جامهاے که مرده است دران
یعنی مراد باین جامه کفن نیست چه وے بعد موت است نه آنکه موت در وے باشد مانند آنکه درینجا اشکال آورده اند
که در حدیث صحیح آمده است که مردم برهنه محشور میشوند و این حدیث منافات دارد با آن و جواب داده اند که بعث دیگر است
و حشر دیگر پس تواند که بعث با پوشش باشد و حشر برهنه پس منافات نباشد میان این دو حدیث و این توجیه خالی
از بعدی نیست و بعض ثیاب را تاویل کرده اند باعمال و حالتی که بران از عالم رفته است و عرب چون خواهند که
یکی را بطهارت نفس و برأت از عیب وصف کنند گویند فلان طاهر الثیاب است و بتحقیق آمده است در تفسیر کریمهٔ و ثیابک
فطهر + ای عملک فاصلح و میگویند فلان دنس الثیاب ای خبیث الفعل و المذهب پس مضمون این حدیث مضمون آن حدیث
بود که بر انگیخته مے شود بنده بران حالتی که مرده است کذا قال الطیبی و این توجیه نیز بظاهر سیاق حدیث مناسب نیست
و از تورپشتی نقل میکنند که گفت بعضے از اصحاب بودند که در بعض احیان بتاویل نصوص و وصول بحقیقت مراد نمیرسیدند
و بر ظاهر حمل میکردند و آدمیان متفاوتند در مراتب آن چنانچه عدی بن حاتم چون شنید کریمه + حتے یتبین لکم الخیط الابیض
من الخیط الاسود + دو عقال سیاه و سفید را در تحت وساده خود نگاه میداشت الحدیث و در حدیث و انما انا قاسم و الله یعطی
گفته که اعلام کرد آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم اصحاب را که من تفضیل و ترجیح نکرده ام در قسمت الخ و حے کرده شده است
بسوی من هیچ یکی را از امت خود بر دیگرے بلکه تسویت کرده ام در ابلاغ و عدل کردم در قسمت و تفاوتی که هست در فهم
و ادراک معنی آنست و این واقع است از طریق عطا و تحقیق بوده اند بعضے از اصحاب که مے شنیدند حدیث را و فهم نمیکردند
ازان مگر ظاهر جلی را و مے شنیدند آنرا بعض دیگر از ایشان یا از قرنے که بعد از ایشان بودند از تابعین و اتباع
تابعین و استنباط کردند ازان مسائل کثیره را + و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء + انتهی و ممکن است که گفته شود ابو سعید
جامها پوشیده بقصد نظافت و طهارت بعد ازان این حدیث بخاطر وی رسید که شنیده بود از حضرت صلے الله علیه و آله
وسلم و باعث تذکار او شد و تاویل آن نزد وے همان باشد که کرده اند و لیکن بظاهر حال این حدیث را بر خوانده بقصد
بیان سبب پوشیدن جامها یا جامهٔ نو پوشیدن وی از جهت غایت احتیاط و حرص بر امتثال ظواهر بود اگرچه حقیقة مراد
دیگر است چنانچه در حدیث سازید علی السبعین که در وقت نزول کریمه + ان تستغفر لهم سبعین مرة + فرمود و گفته اند که حقیقة
مراد از سبعین تکثیر و مبالغه است نه عدد معین و لیکن آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم از برای اظهار غایت رحمت و رافت حمل
بظاهر کرد و فرمود سازید علی السبعین یعنی مرا منع از هفتاد بار کرده اند و من زیاده بر هفتاد بار میکنم شاید که بیامرزد ایشان را
فافهم و بالله التوفیق و مدتے در ابتداے حال عادت صحابه آن بود که چون شخصی محتضر شدے و بر موت مشرف گشتے
حضرت رسالت را صلے الله علیه و آله وسلم دعوت کردندے و حضور شریف او را درخواستندی و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم

حاضر شدی تا در حضور وی وفات کردی و بدعای آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مشرف گشتی و دیگر تجهیز و
تکفین کردی و بر وی نماز گذاردی و تشییع جنازه تا بقبر کردی و دفن کردی و بدعای تثبیت و مغفرت مشرف
ساختی چنانچه از سیاق احادیث که مذکور شد معلوم میگردد و در آخر چون صحابه دیدند که در این استدعا و استدعای حضور
وقوع عنا از اول تا آخر آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم مشقتی تمام ست بران اختصار کردند که چون شخصی وفات کردی
بعد از وفات وی اعلام کردندی تا تجهیز و نماز و دفن حاضر شدی و چون باز دیدند که اینهم خالی از مشقتی نیست ایشان را
تجهیز کردندی و بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آوردندی تا بر وی نماز گذاردی و در بعضا در اوقات اگر شب بودی
یا مانعی دیگر بودی در طلبیدن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مشقتی گمان میبردند برای نماز نیز خبر نمی کردند و صحابه خود نماز
میکردند و دفن میکردند پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم میرفت و بر قبر او نماز میکرد و ذکر نماز بر قبر در کلام مصنف
بیاید و نماز گذاردن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر جنازه گاه بیرون مسجد بودی و گاه اندرون مسجد و هر دو
جائز ست و مذهب شافعی همین ست و دلیل ایشان حدیثی ست که در جامع الاصول از مسلم و موطا و ابو داود
و ترمذی و نسائی آورده که چون وفات یافت سعد بن وقاص گفت عائشه رض در آرید جنازه او را تا نماز کنم بر وی پس
انکار کرده شد بر وی پس گفت والله بتحقیق نماز گذارد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر دو پسر بیضا سهیل و برادرش
در مسجد و در روایتی آمده که چون انکار کردند بر عائشه رض این فعل را گفت این چه بلا زود فراموش کردند مردم این را که نگذارد
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر سهیل بن بیضا مگر در مسجد و در روایتی امر کردند ازواج پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
که بیارند او را در مسجد پس آوردند و نهادند او را بر حجرهای ایشان و گذاردند بر وی نماز و چون رسید بایشان که
مردم عیب گرفتند که هرگز نبود که در آورده شود جنائز در مسجد پس رسید این سخن بعائشه رض گفت که چه شتابانید مردم در عیب
گرفتن بچیزی که علم ندارند بآن عیب میگیرند بر ما بدر آوردن جنازه در مسجد و حال آنکه نگذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله
وسلم بر سهیل بن بیضا مگر در مسجد این روایات مسلم ست و در موطا نیز همچنین آورده و ابو داود و ترمذی و نسائی همین مقدار
آورده اند گفت عائشه رض نگذارد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر سهیل بن بیضا مگر در مسجد و نیز میگوید امام شافعی که
نماز جنازه دعاست و بنماز و مسجد اولی ست بآن و مذهب امام ابو حنیفه و امام مالک کراهت نماز جنازه ست در مسجد کراهت
تحریمی یا تنزیهی دو روایت ست نزد ما و ظاهر ثانی ست و ظاهر از کلام مالک که گفت لا احبه نیز همین ست و دلیل ایشان
حدیثی ست که ابی داود از ابی هریره آورده و طحاوی در معانی آثار نیز آن را روایت کرده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه
وآله وسلم کسی که بگذارد نماز جنازه در مسجد نیست مر او را چیزی یعنی از اجر و ثواب چنانچه طحاوی نقل کرده اند که گفت این حدیث
اولی ست از حدیث عائشه رض زیرا که حدیث وی اخبار ست از فعل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در حالت اباحت که
نهی بران متقدم شده و حدیث ابی هریره اخبار ست از نهی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که متقدم ست او را اباحت
پس حدیث ابی هریره اولی باشد از حدیث عائشه رض زیرا که ناسخ ست مر او را کما قال الشمنی و نیز در انکار صحابه بر عائشه رض
دلیل ست بر آنکه ایشان را معلوم بود کراهت نماز در مسجد و منسوخیت وی و الا چرا انکار میکردند بر وی و نسبت عائشه ایشان را
به نسیان و عدم علم محل کلام ست بلکه تواند که عائشه رض بنسخ عالم نباشد و ظاهر آنست زیرا که ایشان جماعه کثیر اند و نیز میگویند گذاردن
نماز بر ابن بیضا در مسجد بجهت آن بود که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم معتکف بود و از جهت بیرون نیامد و جنازه بیرون مسجد بود

و درین صورت اختلاف ست میان حنفیه و نیز از ابی هریره در قصهٔ نماز بر نجاشی آمده که چون جبرئیل خبر موت او را
رسانید آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در مسجد بود پس گفت امروز بنده صالح مرده است نماز بر وی بکنیم پس بیرون آمد
بسوی مصلی و نماز بگذارد و اگر در مسجد جائز بودی بیرون آمدن برای چه بودی و بعض گویند که مصلای جنازه مکانی بود
متصل مسجد شریف و برین تقدیر اکثر اشکالات منحل گردد باحتمال آنکه شاید که روایت صلوة در مسجد باعتبار قرب
آن مکان باشد بمسجد و ظاهر شود که این ست مبنای قول ابی یوسف که اگر مسجدی بود معتاد از برای نماز جنازه جائز ست
در وی بکراهت والله اعلم و اختلاف ست میان حنفیه که کراهت از جهت خوف تلویث مسجد ست و این مناسب ست
بقول کسی که قائل ست که مرده نجس ست یا از جهت آنکه مسجد جماعت موضوع ست از برای نماز پنجگانه و بس و برین تقدیر اگر
جنازه بیرون مسجد بود نیز مکروه باشد و مصنف حدیث ابوهریره را که مستند حنفیه و مالکیه است رد میکند و میگوید و حدیث
ابوهریره که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود من صلی علی جنازة فی المسجد فلا شیء له روایت وی غلط ست و سهو ست
از راوی صواب آنست که خطیب البغدادی روایت کرده و گفته که لفظ حدیث در اصل فلا شیء علیه است یعنی هر که بگذارد
نماز جنازه یا در مسجد پس نیست هیچ اثمی و حرجی بر وی و در جامع الاصول این حدیث را بلا شیء له آورده است و گفته که
در یک نسخه چنین واقع شده است که فلا شیء علیه و از ینجا معلوم گردد که اصل فلا شیء له است و در هدایه این حدیث را بلفظ
فلا اجر له نقل کرده و در جمع الجوامع این حدیث از ابی هریره بلفظ فلیس له شیء آورده فتدبر و میگویند که بعضی از ائمه حدیث
میگویند که این حدیث خود ضعیف ست چه از افراد صالح مولی التوأمه است و وی ضعیف ست در حدیث و شیخ ابن الهمام
گفته که وی یعنی مولی توأمه ثقه است ولیکن مختلط گشته در آخر عمر خود و نسائی از ابن معین آورده که گفته وی ثقه است لیکن مختلط گشته ست
در آخر عمر پس هر که شنید از وی پیش از اختلاط ثابت ست و حجت ست و همه برین اند که ابن ابی ذئب که راوی این حدیث
از وی شنیده است پیش از اختلاط پس واجب ست قبول آن بخلاف سفیان و غیر وی که شنیده اند از وی بعد از
اختلاط انتهی والله اعلم و میگویند نماز بر ابوبکر و عمر در مسجد گذاردند چنانکه ابن ابی شیبه روایت کرده که گذارد عمر نماز را بر ابی بکر
در مسجد و گذارد صهیب بر عمر در مسجد اما درین روایت این زیادتی نیست که میگوید بحضرت جمیع مهاجرین و انصار گذاردند
و از کسی انکار صادر نشده و جواب از ین آنست که بر تقدیر صحت این حدیث محمول ست بر آنکه جنازه بیرون مسجد بود
و حق آنست که اگر مدعای شافعیه مسنونیت نماز جنازه است در مسجد باطل ست زیرا که در آورد آن حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم جنائز تا مسجد صحابه برادران و متوارث می شد در میان ایشان و اگر جواز ست ما نیز قائلیم بآن و مکروه میداریم
آنرا و میگوئیم که افضل آنست که در بیرون مسجد بگذارند و قائم نشد از ایشان دلیلی بر افضلیت آن در مسجد یا مساوات طرفین
کذا فی شرح ابن الهمام فتدبر و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم میفرمود تا میت را سه بار یا پنج بار یا زیاده تا هفت بار بحسب
مقتضای رای غسال و احتیاط و اطمینان وی در طهارت و نظافت بی تعیین عددی معین و بی اقتصار بر سه مرتبه با رعایت عدد وتر
بشوئید و در غسل آخرین قدری کافور بکار دارند بخاری و مسلم و دیگر اصحاب کتب سته از ام عطیه انصاریه آورده اند که گفت چون
وفات یافت بنت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود بشوئید او را سه بار یا پنج بار یا زیاده بران اگر رای شما باشد
و بگردانید در مرة اخیره چیزی از کافور و در روایتی از حفصه بنت سیرین آمده که بشوئید وتر یعنی سه بار یا پنج بار یا هفت بار
یا زیاده بران اگر رای شما باشد این روایت بخاری و مسلم ست که در جامع الاصول آورده و در فتح الباری

میگوید که حاصل آنست که اتیان عطا بیه سنت و سه بار مستحب اگر هم بیکبار نظافت و نقاوت حاصل گردد احتیاج بافوق نباشد
و نیز میگوید که نیافتم من در تسبیع روایتی بعد سبع لفظا اکثر من ذلک مگر در روایتی مرابو داود را و احتمال دارد که این
لفظ بیان سبع باشد و بشارت بخمس ... بعد و باین قائل ست احمد و مکروه داشته زیاده بر سبع و ابن عبد البر گفته که نشنیدیم
هیچ یکی را که قائل شده باشد بزیادت بر سبع و ماوردی گفته زیاده بر سبع اسراف ست انتهی و تخصیص کافور گفته اند که
بجهت تطییب و تبرید و تجفیف و قوت نفوذ است در اعماق بدن و از تعفن مانع بدن میت که بجهت موت رخاوت
پیدا کرده و عمل تمام ست و دیگر بوی آن ... طیب است و بعضی گفته اند که اگر کافور پیدا نشود مشک نیز قائم بمقام آن
گردد در ترمذی بابی عقد کرده بعنوان باب فی المسک للمیت و از ابو سعید حدیثی آورده که پرسیده شد از آن حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم از مشک فرمود هو اطیب طیبکم و گفته این حدیث صحیح ست و عمل بر نیست نزد بعضی از اهل علم و این قول احمد و
اسحق ست و بعضی مکروه داشته اند مشک را برای میت انتهی و دیگر بدانکه اختلاف کرده اند در سبب غسل میت بعض برآنند
که بجهت حدث است که بعلت استرخاء مفاصل حادث میشود نه بجهت نجاست زیرا که آدمی بموت نجس نمیگردد از جهت کرامت
وی و عدم اقتصار بر اعضای وضو بجهت آنست که اقتصار بر آن در حالت حیات برای دفع حرج ست که مکرر میشود هر روز
و حدث بسبب موت مکرر نشود پس در حکم جنابت بود و بعضی میگویند که غسل وی بجهت نجاست ست که بموت عارض شده
چنانچه سائر حیوانات و لهذا اگر شخصی مرده آدمی را با خود بردارد و نماز کند جائز نشود نماز وی و اگر بعد غسل وی را بردارد
جائز ست و زوال نجاست از آدمی بغسل نه از سائر حیوانات از جهت کرامت اوست و نزد امام ابو حنیفه در غسل میت
مضمضه و استنشاق نبود و امام احمد نیز برآنست از جهت وجود حرج در آن خلافا للشافعی و نزد بعضی ها غاسل میت را باید
غسل کند و در جامع الاصول حدیثی از ابو داود از عائشه رض نیز درین باب آورده که غسل میکرد آن حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم از چهار چیز جنابت و جمعه و حجامت و غسل میت و در موطا از ابن عمر آورده که وی غسل داد پسری که مر سعید بن
زید را مرده بود و حنوط کرد او را و برداشت جنازه او را پس در آمد در مسجد و نماز گذارد و تجدید وضو نکرد و نیز آورده
که اسماء بنت عمیس که زن ابوبکر صدیق بود غسل داد مر ابوبکر را بعد از موت پس از آن برآمد و پرسید از مهاجرین که حاضر
بودند که من روزه دارم و امروز سرما سخت ست آیا لازم ست بر من که غسل کنم گفتند لا و ترمذی از ابی هریره آورده
که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم غاسل جنازه غسل کند و حامل وی وضو و میگوید درین باب حدیثی از علی رض
و عائشه رض نیز آمده و حدیث ابی هریره حسن ست و میگوید اختلاف کرده اند اهل علم از اصحاب و غیر هم بعضی گفته اند که واجب ست
غسل بر غاسل میت و بعض گفته اند وضو و مالک گفت مستحب ست غسل نه واجب و شافعی نیز همین ست و احمد نیز
گفته که امید دارم که واجب نشود بر وی غسل و اما وضو اقل آنچه گفته شده است در وی و اسحق گفته لابد من الوضوء
و از عبد الله بن المبارک آمده لا غسل ولا وضوء انتهی و امام ابو حنیفه بر همین ست و شهید را نشویند و سلاح و پوستین و جنگ
از وی دور کنند و در جامه که پوشیده دفن کنند و اگر جامهای او از کفن مسنون کم بود زیاده کنند و اگر زیاده است
کم سازند همچنین ست مذهب امام ابو حنیفه بدانکه ناشستن شهید متفق علیه ست میان ائمه اربعه از جهت حدیثی که بخاری
و اصحاب سنن از جابر آورده اند که گفت بود پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم که جمع میکرد میان دو مرد از کشتگان احد در ثوب واحد
و تقدیم میکرد در لحد آن را که بیشتر اخذ کرده بود قرآن را و امر کرد بدفن ایشان در خونهای ایشان و غسل داده نشد

ایشان را و زیاده کرده بخاری و ترمذی که نماز گذارده نشد بر ایشان و روایت کرد ابوداود از جابر که گفت که سید مردی را
تیر در سینه یا در حلق و مرد پس پیچیده شد در جامهای او و نماز گذارده نشد بر وی و بودیم ما با رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم و سند این حدیث صحیح است و امام احمد روایت کرده است که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت در حق کشتگان
احد مشوئید ایشان را زیرا که هر جراحت و هر خون ایشان بوی مشک میدهد روز قیامت و نسائی نیز روایت کرده باین لفظ
بپیچید ایشان را بجامهای ایشان زیرا که نیست هیچ جراحتی که برسد در راه خدا مگر آنکه می آید روز قیامت و حال آنکه
میچکد از وی خون که رنگ وی رنگ خون است و بوی وی بوی مشک است و اما در نماز بر شهید اختلاف است نزد امام مالک
و شافعی نماز بر شهید نگذارند و از امام احمد دو قول است و مشهور و مختار در مذهب وی عدم صلوة است و بقولی تخییر است
در گذاردن و ناگذاردن از جهت تعارض ادله و در مواهب لدنیه میگوید که اختلاف است میان شافعیه که منع صلوة بر شهید
نزد شافعی بمعنی حرمت او است یا بمعنی عدم وجوب و از کلام امام احمد ظاهر میشود که مستحب است نه واجب انتهی و نزد
حنفیه واجب است نماز بر شهید چنانچه بر سائر اموات و عجب از مصنف که تنبیه نکرده درین مسئله بآنچه صحیح شده است
از فعل حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه عادت او است درین کتاب و متمسک حنفیه درین باب احادیث
ثابت است بروایت بخاری و ترمذی چنانکه گذشت و نیز از انس آمده که شهدای احد غسل داده نشد ایشان را
و نماز گذارده نشد بر ایشان رواه احمد و ابوداود و الترمذی و دلیل امام ابوحنیفه و صاحبیه و قول امام احمد که نماز بر شهید
باید کرد حدیث عقبة بن عامر است که بخاری و مسلم روایت کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بیرون آمد روزی
پس نماز گذارد بر کشتگان احد مثل نماز گذاردن او بر میت پس برگشت در منبر سوار شد و گفت من فرط شما ام و من
شهید ام بر شما و بدرستی و راستی والله من هر آئینه نظر میکنم بسوی حوض خود الان من داده شده ام کلید های خزائن ارض
والله من نمی ترسم بر شما که مشرک شوید بعد از من ولیکن من می ترسم که تنافس و تفاخر کنید در ان خزائن و نیز آمده است
که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر حمزه رضی هفتاد تکبیر بر آورد و ظاهر آنست که این در نماز بود و نیز از ابن عباس آمده که نماز گذارد
بر کشتگان احد و بگذارد بر حمزه و شمنی گوید که حاکم از جابر آورده و حکم بصحت کرده که چون آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر حمزه آمد و دید
حال او را از آنچه اعدای دین بوی کرده بودند فریاد زد و بگریست و مردی از انصار که قائم بود جامه خود را بروی انداخت و نماز گذارد
بروی و شیخ ابن الهمام زیاده کرده که پس نماز گذارد بر شهدا نهاده میشدند ایشان در جانب حمزه و نماز گذارده میشد بر ایشان پس برداشته میشدند
و بجای خود گذاشته میشد حمزه تا بگذارد نماز بر همه شهدا و گفته که حاکم این حدیث را روایت کرده از جابر و وی صحیح الاسناد است
و شیخین آنرا اخراج نکرده اند و اگرچه در بعضی از رجال اسناد این حدیث بعض سخن کرده اند ولیکن مختار توثیق آنها است
و بر تقدیر حدیث نازل از درجه حسن نخواهد بود و آن حجت است استقلالا خصوصاً نزد معاضدت با احادیث دیگر و نیز
حدیث دیگر آورده از ابن مسعود که نماز گذارد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نوبت بنوبت بر شهدای احد و گذارد بر حمزه
هفتاد نماز و گفته که این حدیث نیز نازل از درجه حسن نیست و از دارقطنی از ابن عباس نیز حدیثی درین باب آورده که
نازل از درجه حسن نیست و گفته که بر تقدیری که همه ضعیف باشند مجموع آن خود لا محاله بمرتبه حسن خواهد بود و نیز آورده که
ابوبکر صدیق رضی عمرو بن العاص را بجانب ایله و ارض فلسطین فرستاده بود و در انجا صد و سی مسلمان کشته شدند و نماز گذارد
بر ایشان عمرو بن العاص و بودند با عمرو بن العاص سه هزار نفر از مسلمانان انتهی و گویند که حدیث جابر که بخاری

وترمذی آورده اند نافی ست واین احادیث مثبت وخبر مثبت مقدم ست بر خبر نافی چنانکه این مسئله در اصول فقه
مقرر شده است ودر بعض شروح هدایه مذکورست که جابر دران روز مشغول بود بآنکه پدر وخال وی کشته شده بودند
وبمدینه آمده بود تا تدبیر ایشان بکند وایشان را بمدینه برد پس بمدینه آمد وحاضر نبود در وقتی که نماز گذارد رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم بر ایشان از جهت روایت نفی کرد وآنها که در حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم بودند وفعل آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم را مشاهده کردند روایت اثبات آوردند انتهی این کلام دلالت دارد برآنکه نماز بر شهدای
احد دران روز ودر همان وقت بود اما صحیح آنست که در وقتی دیگر بود واین نیز عذر روایت نافی نفی صلوة را بیان میکند
ووجه توفیق این روایات با روایتی که حاکم آورده وتصحیح کرده ظاهر میگرداند وآنکه گویند که این مخصوص است بقتلای
احد از جهت تدریع احیا واموات بعیدست وایشان گویند السیف محاء للذنوب وشیخ ابن الهمام گفته که این قول مذکورست
درکتب فقه بعنوان حدیث وهمچنین ست که ذکر کرده اند رواه ابن حبان فی صحیحه انتهی یعنی شرعیت صلوت که ایشان را
حاصل شده است وجان عزیز در راه حق داده اند محو ذنوب وطهارت وجود ایشان کرده است دیگر ایشان را حاجت
بشفاعت نیست ونماز گذاردن شفاعت کردن است سوی را نزد حق ودر روایات آمده است که شهید شفاعت میکند
هفتاد کس را از اهل خود وما میگوییم که نماز گذاردن برمیت از برای اظهار کرامت وی است وشهید سزاوار ترست بآن و
طاهر از ذنوب مستغنی نیست از دعای رفع درجات وطلب مزید رحمت ولهذا صلوة بر حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم
کنند وبر صبیان میکنند با وجود طهارت ایشان از ذنوب تنبیه مراد از شهید درینجا مسلم کشته است که بآهن کشته شده باشد
یا در معرکه جنگ یافته شده وبروی اثر جراحت باشد واگر خروج دم از موضع غیر معتاد باشد چنانچه چشم وگوش ودهن نیز
درین حکم داخل ست زیرا که بیرون آمدن خون از غیر موضع معتاد علامت جراحت در باطن ست بخلاف خروج از محل معتاد
چنانچه بینی ودبر وذکر که آن دلالت بر جراحت ندارد وبعلت زحافه نیز میبرد وبول وغائط وخون بگرمی وبا صور نیز میشود و
از شدت هول وفزع نیز می آید ودیگر شرط آنست که بالغ باشد وصبی درین حکم داخل نیست وظاهر آنست که اگر جنب کشته شده
یا حائض ونفسا بوده غسل بروی واجب ست واین مذهب ابو حنیفه است که شهید جنب را غسل باید داد ومذهب
امام احمد نیز همین ست وشافعی وصاحبیه درینجا با وی مخالف اند ومیگویند که غسلی که جنابت موجب آن بود بجهت
خروج از دائره تکلیف ساقط شده وغسلی که بسبب موت بود بشهادت ساقط آن شد دیگر غسل واجب نبود ودلیل امام ابو حنیفه
حدیث حنظله بن ابی عامرست که او را غسیل الملائکه گویند واین حدیث را ابن حبان در صحیح خود وحاکم در مستدرک بر شرط
شیخین آورده وقصه او آنست که وی نو کدخدا بود وبلکه گویند که همان روز تزوج کرده وبا اهل خود صحبت داشته بود
ناگاه آوازه شدت غلبه جنگ کافران در روز احد شنید بیطاقت شد وفرصت غسل جنابت نیافت برفت و
شهید شد پس بران حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مکشوف شد که ملائکه او را غسل میدهند فرمود حقیقت حال حنظله چیست
وبچه سبب او را از میان شهدا مخصوص بغسل ساخته اند بروید از زن وی بپرسید زن حقیقت حال را عرض کرد وگفت
که وی جنب بود چون شنید که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را قضیه پیش آمده است بهمان حالت غسل ناکرده
برآمد اینجا امام ابو حنیفه میفرماید که این غسل دادن ملائکه بحقیقت بجهت وجوب بود وبرای تعلیم بود وامام شافعی میگوید
که اگر غسل جنابت واجب بودی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را غسل دادی امام ما میگوید مقصود غسل ست

غاسل بشر که بود چون ملائکه غسل دادند حاجت بغسل دیگر نبود و شرط دیگر آنست که چیزی از مرافق زندگی و اسباب حیات دنیا
مثل خوردن و پوشیدن و خواب کردن بوجود نیاید و از معرکه زنده بیرون آورده در خیمه و خانه جا ندهند و اگر از جهت
پامال شدن جای دیگر کشیده بیارند لا باس به است و اگر مقدار وقت نماز بهوش بزید نیز شهید نیست و در ظاهر
روایت یک روز یا یک شب معتبر است و وصیت نزد محمد مانع شهادت نیست چه آن از احکام موت است و در روایتی
اگر در احکام دنیا وی باشد مانع است و محرم را در جامهٔ احرام که از او در او است دفن کنند و بوی خوش بکار ندارند
از جهت منع استعمال طیب مر محرم را در حیات همچنین بعد از ممات و سر او را نپوشند چنانکه حال محرم است در جامع الاصول
از کتب سته غیر موطا با اختلاف الفاظ آورده است که مردی ایستاده بود در عرفات با حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
و محرم بود ناگاه بیفتاد بر زمین از راحلهٔ خود و بمرد خبر بحضرت رسانیدند فرمود غسل دهید او را و تکفین کنید در دو جامهٔ وی
و بوی خوش بکار نبرید و سر و روی او را نپوشید که وی مبعوث میگردد همچنین محرم و لبیک گویان و ذکر آن در باب حج
بیاید و مذهب شافعی و احمد نیز همین است و نزد امام ابی حنیفه و مالک حکم وی حکم سائر موتی است و این را مخصوص بهمین
شخص دارند و در حدیث نیز بطریق عموم واقع نشده و وضع شریعت ننموده و گویند که با وی جز این دو جامه نبود از [illegible]
فرمود که در میان دو جامهٔ او را تکفین کنند والله اعلم و چون کفن قاصر آید سر بپوشانند و بر پاهای قدری گیاه نهند یعنی
چون کفن مسنون که سه جامه است و قدر کفایت که دو جامه است یافته نشود بحکم ضرورت در هرچه یافته شود بپوشند و جمع
این حال یعنی پاها را بگیاه پوشیدن در شهدای احد بود و عادت شریف نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که چون
میت را بیاوردندی سوال کردی که بروی دین است یا نه اگر دین نبودی بر وی نماز گذاردی والا فرمودی
صحابه را که بر وی نماز گذارند و خود نگذاردی بجهت زجر و تنبیه بر کراهت ارتکاب دین که از این سعادت محروم داشت
و این حدیث دلیل است بر آنکه نماز جنازه فرض کفایه است چه اگر فرض عین بودی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
چون ترک کردی و احادیث درین باب بسیار وارد یافته بخاری و نسائی از سلمة بن الاکوع آورده که گفت بودیم
نشسته نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ناگاه آورده شد جنازه تا نماز بگذارد بر وی فرمود بر وی دینی است
گفتند لا یا رسول الله پس بگذارد نماز بر وی پس آورده شد جنازهٔ دیگر فرمود هیچ چیزی گذاشته گفتند
لا فرمود آیا دینی هست بر وی گفتند سه دینار فرمود بگذارید شما بر یار خود ابو قتاده برخاست و عرض کرد بگذار یا رسول الله
نماز را و آن سه دینار او بر من پس بگذارد نماز را و در روایت ترمذی و نسائی آمده که چون گفت ابو قتاده دین وی بر من
فرمود بشرط وفا و بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی از ابی هریره آورده که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که آورده میشد نزد وی
مردی که وفات یافته و بر وی دین است پس سوال میکرد آیا چیزی گذاشته که قضای دین او کند اگر میگفتند بلی گذاشته است نماز
میگذارد والا میگفت مر مسلمانان را بگذارید نماز بر یار خود و چون فتح کرد خدا تعالی بر رسول خود میگذارد و نمی پرسید از دین و میفرمود
من قریب ترم به مسلمانان از ذاتهای ایشان هر که بمیرد از ایشان و بگذارد دینی یا عیالی بر من است قضای دین او
و غمخواری عیال وی و اگر بگذارد مال آن برای وارثان اوست و زجر و تشدید در باب ارتکاب دین و تاخیر ادای
آن بسیار واقع شده ابی داود از ابی موسی اشعری آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عظیم ترین گناهان
نزد خدا بعد از کبائری که نهی کرده شده است از آن اینست که بمیرد مردی و بر وی دینی باشد و نگذارد

چیزیست که بوی تقاضای آن توان کرد و بخاری از ابوهریره آورده که فرمود پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هرکه تکبیر داعمال کردم به نیت آنکه
اداکند اداکند حق تعالی از وی و هرکه تکبیر دبقصد اتلاف تلف کند او را خدای تعالی و نسائی از محمد بن جحش آورده که بودیم ما
نشسته نزد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس برداشت سر مبارک خود را بجانب آسمان پس تر نهاد دست خود را بر جبهه شریف خود
و گفت سبحان الله چه بسیار دیده میشود از سختی پس خاموش ماندیم و ترسیدیم ما که چه خواهد بود فردای آن روز بحضرت رفتیم و پرسیدیم
یا رسول الله چه بود این سختی که نازل شد فرمود سوگند بخدای که بقای ذات من در دست قدرت اوست که اگر مردی کشته شود در راه خدا
پس از ان بار دیگر زنده گردانیده شود و باز کشته شود و باز زنده گردانیده شود و باز کشته شود در نمی آید بهشت را تا آنکه قضا کرده نشود

دین وے و چون در نماز شروع کردے بعد از تکبیر اول فاتحه میخواند در شرح ابن الهمام گفته که قرأت در نماز جنازه بعد از
تکبیر از ان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم به ثبوت نرسیده انتهی ولیکن در حدیث بخاری و ابی داؤد و ترمذی و نسائی از ابن
عباس آمده و از وے قولاً و فعلاً مروی شده و در بعض روایات قرأت فاتحة الکتاب و سوره جهراً از وی ماثور گشته ولیکن
گفته اند که جهر بقصد تعلیم بود تا بدانند که سنت ست چنانچه تصریح باین معنی نیز در حدیث وے آمده و مذهب شافعی و احمد و اسحاق
اینست و از ابی هریره و ابن عمر خلاف آن مروے گشته مالک در موطا از نافع از ابن عمر آورده که وی قرأت نمی کرد
بر جنازه و مذهب امام ابوحنیفه و مالک و ثوری برین قرار یافته و در صحابه نیز درین باب اختلاف بود و طحاوی گفته است که
شاید خواندن بعض صحابه فاتحه را در نماز جنازه بطریق ثنا و دعا بوده نه بر وجه قرأت و از کلام شمنی ظاهر شود که اگر به نیت
ثنا بخواند نزد ما نیز جائز ست و از کلام فتح الباری چنان مفهوم میشود که مراد قائلین بقرأت آن مشروعیت اوست
نه وجوب ولیکن کرمانی گوید که واجب ست و مراد بسنت که در کلام ابن عباس واقع شده طریقه مسلوکه در دین ست و گفته
که نزد ابی حنیفه و مالک واجب نیست والله اعلم و آنچه محفوظ ست از دعا که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نماز میت
میخوانده اینست اللهم اغفر له وارحمه وعافه واعف عنه واکرم نزله ووسع مدخله واغسله بالماء والثلج والبرد ونقه من الخطایا
کما نقیت الثوب الابیض من الدنس وابدله دارا خیرا من داره واهلا خیرا من اهله وزوجا خیرا من زوجه وادخله الجنة
واعذه من عذاب القبر ومن عذاب النار این حدیث مسلم و ترمذی و نسائی ست که از عوف بن مالک آورده اند گفت
نماز گذارد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر جنازه مردے پس یاد گرفتم از دعای او و این را میگویانید عوف که
چون شنیدم من این دعا را که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بران جنازه برخواند آرزو بردم که کاشکے آن مرده من
بودمے و گاہے میگفت اللهم اغفر لحینا ومیتنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا وانثانا وشاهدنا وغائبنا اللهم من احییته منا فاحیه
علی الاسلام ومن توفیته منا فتوفه علی الایمان اللهم لاتحرمنا اجره ولاتضلنا بعده و در روایتے ولاتفتنا بعده این دعا
ابوداؤد از حدیث ابی هریره روایت کرده و در روایت وے فتوفه علی الاسلام آمده و نسائی از واثلة بن الاسقع تا ذکرنا
وانثانا روایت کرده و بس و ترمذی نیز همچنین کرده و گفته که روایت کرده ابوسلمة بن عبد الرحمن از ابوهریره از پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم و زیادت کرده در وے تا فتوفه علی الایمان انتهی و روایت ابوداؤد اتم و اکمل ست و باین ست عمل اکثر
حنفیه و در بعض روایات زیادت اللهم ان کان محسنا فزد فی احسانه وان کان مسیئا فتجاوز عنه سیاته نیز آمده اخرجه الموطا عن
ابی هریره و در بعض اوقات میگفت اللهم ان فلان بن فلان و نام آن میت و نام پدر وے میبرد فی ذمتک وحبل جوارک
فقه من فتنة القبر وعذاب النار وانت اهل الوفاء والحق فاغفر له وارحمه انک انت الغفور الرحیم این دعا را ابوداؤد از واثله

بن الاسقع آورده و در روایتے دحبل جوارک فیست وگاه گفتے انت ربها وانت خلقتها وانت رزقتها وانت ہدیتها الاسلام
وانت قبضت روحها تعلم سرها وعلانیتها جئنا شفعاء فاغفر لها این دعا را در جامع الاصول از علی بن شماخ آورده که گفت حاضر
شدم مروان را که می پرسید از ابوہریرہ چگونه شنیدی تو رسول خدا را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم که دعا میکرد بر جنائز گفت
ابوہریرہ آیا تصدیق میکنے بانچه من مے گویم گفت نعم گفت شنیدم رسول خدا را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم که میگفت اللہم
انت ربها الی آخره اخرجه ابوداؤد وظاہر آنیست که ضمیر تانیث برای جنازه یا نفس یا نسمه باشد واللہ اعلم و بر طفل این دعا
آمده است که اللہم اجعله لنا سلفا وفرطا وذخرا ذکره البخاری فی ترجمة باب و در بعض روایات شافعا ومشفعا نیز زیاده
آمده و بعضے از علما گفته که تعیین دعا حریل رقت قلب ست در ہر چه ذوق و حضور و خشوع دست دہد بخوانند ولابد اخذ
بدعاے ماثور اولے وافضل خواہد بود و وجود ذوق و حضور در وے اتم واکمل مگر در بعض اوقات که بجهت کثرت تکرار
وترداد ملالی طریان یافته باشد واللہ اعلم وگاه چهار تکبیر گفتی وگاه پنج وگاه شش چهار تکبیر در نماز جنازه متفق علیه است میان
ائمه و در احادیث صحیحه از کتب سته وقوع یافته و در بعض روایات خمس و زیاده بران نیز واقع شده و در فتح الباری
میگوید که سلف را اختلافے بود دران روایت کرد مسلم از زید بن ارقم که وے پنج تکبیر میگفت و رفع میکرد این را بحضرت
رسالت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم واز ابن مسعودؓ روایت کرده شده است که وی نماز بگذارد بر جنازه مردے از بنی اسد پنج
تکبیر گفت واز علی مرتضےؓ آمده که وی میگفت بر اہل بدر شش تکبیر و بر سائر صحابه پنج و بر سائر ناس چهار و ابن ابی شیبه از جابر
آورده که گفت نماز گذارد پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بر اصحمه بهفت تکبیر و ابن عساکر از وے آورده که اگر مردی بودی که بدر را و شجره را
حاضر شده بودے بر وی نه تکبیر گفتی و بر مردی که بدر را حاضر شده نه شجره را یا شجره را حاضر شده نه بدر را ہفت میگفت و اگر ہیچ
کدام یکے ازین دو را حاضر نشده چهار تکبیر میگفت واز ابن عباس می آرند که سه تکبیر گفت واز انس نیز ہمچنین مے آرند
و در روایتے آمده که سه تکبیر گفت و چون گفتند او را که یا ابا حمزه سه تکبیر گفتے سبب چیست برگشت و صف بست و تکبیر
اربع برآورد و در روایت ثلث را گفته اند که تواند که با وے تکبیر اول را نه گفته باشد چه وے تکبیر افتتاح ست چنانچه در نماز عید
و میگوید که اکثر اہل علم بر آنند که تکبیرات جنازه چهارست و ابن عبد البر گفته است که ندیدیم ہیچ یکے از فقہاے امصار را که
زیاده گفته باشد بر چهار مگر ابن ابی لیلے و میگوید که در مبسوط حنفیه مذکورست که ابو یوسف پنج تکبیر مے گفت واز احمد نیز
روایتے ہست دران و بکر بن عبد اللہ مزنے بران رفته که کم از سه نباید گفت و نه زیاده بر ہفت انتہی کلام فتح الباری
و شمنے میگوید که امام محمد در آثار از ابو حنیفه از حماد از ابراہیم نخعے مے آرد که صحابه تکبیر میگفتند بر جنائز چهار و پنج و شش و در
روایتے چهار و پنج و بیشتر ازان تا زمان رحلت حضرت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و ہمچنین در ولایت ابی بکرؓ و چون ولایت
بعمر فاروق رسید ہمچنین میکردند پس گفت عمرؓ که شما اے اصحاب پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون اختلاف کنید آنها که
بعد از شما بیایند نیز در اختلاف افتند و مردم قریب العهد اند بجهل باید که اتفاق و اجماع کنید بر یک عمل تا دیگران نیز متفق
و مجتمع باشند پس نظر برگماشتند اصحاب که دریابند که در آخر جنازه که آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم تکبیر گفت چند بود
پس دریافتند آخر چهار بود پس اجماع کردند بران و این ست معنی قول مصنف که گفت وکسانے که منع میکنند از زیاده
بر چهار میگویند که ثابت شده است که آخر نماز جنازه که گذارد پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چهار تکبیر گفت و بیہقی و طبرانے
اینحدیث را از ابن عباسؓ مے آرند و بیہقی گفت که روایت کرده شده است اینحدیث بوجوه متعدده که ہمه آن ضعیف اند

لیکن اجتماع اکثر صحابه بر اربع نوعی دلیل میشود بران اما قصهٔ جمع عمر بر چهار صحیح ست از سعید بن المسیب و بالجمله آثار و اخبار
در باب اربع تکبیرات مستفیض و مشهور ست و بروایات کثیره و طرق متعدده ثابت گشته و از ابن عباس رض مرفوعست که ملائکه چون
بر آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام نماز کردند چهار تکبیر گفتند و گفتند هذه سنتکم یا بنی آدم رواه الحاکم فی مستدرکه و ابو نعیم
فی الحلیة و بیهقی در سنن از ابی بن کعب نیز روایت آورده و دیلمی زیادت کرد این را که سلام دادند و سلام و خواندن درین
چهار تکبیر نزد حنفیه بعد از اول حمد و ثنا ست و بعد از ثانی درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و در ثالث اللهم اغفر لحینا و میتنا
الی آخره و بعد از رابع سلام ست و مختار بعض آنست که بخواند ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة الآیه و نزد بعض
ربنا لا تزغ قلوبنا الآیه و بعد و سلام از نماز بیرون آمدی رواه الخطیب و ابن عساکر عن عثمان رض و این مذهب ابو حنیفه ست
و مذهب شافعی نیز همین ست و گاهی بیک سلام اقتصار کردی و مذهب امام مالک و امام احمد اینست و در روایتی از وی
دو سلام ست چنانچه در سائر صلوة و نزد بعضی از اصحاب وی دو سلام برای استحباب ست و یک سلام برای جواز و دلیل یک
سلام حدیث ابو هریره است که دار قطنی روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز گذارد بر جنازه بچهار تکبیر و یک سلام
بجانب دست راست و این حدیث نزد امام احمد صحیح نیست و عمده در تمسک او در یک سلام فعل صحابه است کذا قال الزرکشی
و در جمع الجوامع از فعل علی مرتضی رض آورده که یک سلام میداد و دستها در هر تکبیر بر داشتی و مذهب شافعی و احمد اینست و مروی ست
از فعل عمر و ابن عمر و ابن عباس و زید بن ثابت و از امام مالک سه روایت ست رفع در کل و عدم رفع در کل و رفع در اول و عدم
رفع در بواقی و مذهب امام ابو حنیفه همین ست از جهت حدیث ترمذی از ابی هریره که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم چون میگذارد نماز جنازه را رفع میکرد دو دست خود را در اول تکبیر پس تر مینهاد دست راست بر دست چپ و احادیث
مختلفه درین باب آمده شاید که گاهی اینچنین بود و گاهی آنچنان و مصنف در خاتمه آورده که در باب رفع یدین در تکبیرات
نماز جنازه چیزی صحیح نشده والله اعلم و چون نماز جنازه از وی صلی الله علیه و آله و سلم فوت شدی بر قبر وی
نماز گذاردی یکبار بعد از یک شبانروز بر قبر کسی نماز گذارد و یکبار بعد از سه روز و یکبار بعد از یکماه بلکه بعد از هشت سال
چنانچه بر شهدای احد آمده است در آخر عمر شریف که بقصد تودیع کرد و حدیث نماز بر قبر از شش طریق و اسناد صحیح ثابت شده
و زرکشی از امام احمد نقل کرده که گفت روایت کرده شده است نماز بر قبر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در شش وجه
یا هشت وجه که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز گذارد بر قبر انتهی و از انجمله آنچه مذکور ست در جامع الاصول از کتب سته
اینست که بخاری از ابی هریره آورده که سیاهی بود رجل یا امرأة که مسجد شریف نبوی را جاروب میداد پس بمرد و آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم از موت وی خبردار نشد ناگاه روزی بیاد وی آمد فرمود آن آدمی چه شد گفتند بمرد یا رسول الله
فرمود چرا مرا بران او خبردار نکردید گفتند که وی چنین و چنین بوده است گویا که تحقیر شان وی کردند فرمود
راه بنمائید مرا بقبر وی پس آمد بقبر وی و نماز کرد بر وی و در صحیح مسلم این زیادت آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
گفت که این قبور مملوست ظلمت بر اهل آن و حق سبحانه و تعالی منور میگرداند آن را بنماز من و نیز موطا و نسائی از ابی امامه
بن سهل بن حنیف آورده که امرأة مسکینه بود که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را از بیماری وی خبر دادند و بود رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم که عیادت میکرد مساکین را و می پرسید احوال ایشان را فرمود چون بمیرد خبر کنید مرا ناگاه جنازه او
بشب بر آوردند و بیدار ساختن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را دران وقت مکروه داشتند چون صبح شد بانچه گذشته بود

خبر کردند فرمود من نگفته بودم که خبر کنید مرا عرض داشتند خوش نداشتیم یا رسول الله که بیدار کنیم ترا و بیرون آریم ترا در شب
پس بیرون آمد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و صف بست با مردم بر قبر وی و تکبیر برآورد چهار تکبیر و بخاری و مسلم
و ابوداود و ترمذی و نسائی از شعبی آورده اند از ابن عباس که گفت خبر داد مرا کسی که گذشت با رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم بر قبر وی منبوذ پس امامت کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و صف بستند صحابه خلف او و بگذارد نماز را
و این حدیث بروایات متعدده آمده و در بعض روایات آمده است که دو شب بر دفن وی گذشته بود و در بعض سه شب
و اصح آنست که در صباح دفن بود کذا فی فتح الباری و نسائی از زید بن ثابت آورده که صحابه بیرون آمدند با رسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم روزی پس دید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قبری جدید پس فرمود که قبر کیست گفتند فلانه
زنی ست مولاة فلانی پس شناخت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را و گفتند یا رسول الله در وقت ظهر مرد و تو روزه دار
بودی و قیلوله میکردی دوست نداشتیم که بیدار کنیم ترا پس بایستاد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و صف بستند
خلف وی مردم و تکبیر گفت بروی چهار تکبیر پس فرمود باید که نمیرد از شما میتی مادام که در میان شما ام مگر آنکه خبر کنید مرا زیرا که
نماز من رحمت ست مر میت را و ترمذی از سعید بن المسیب آورده که مرد ام سعد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم غائب بود
و چون قدوم آورد نماز گذارد بروی و تحقیق گذشته بود بروی یکماه بدانکه مسئله نماز گذاردن بر قبر نیز مختلف فیه است
در علمای است جمهور قائل اند بمشروعیت آن خواه گذارده شده اول یا نه و نخعی و مالک و ابوحنیفه برانند که اگر نماز ناگذارده دفن
کرده شده است درست ست والا فلا و در روایتی امام احمد نیز همین ست و نزد امام مالک آنکه یکبار گذارده است دیگر
بر قبر نگذارد و نزد امام ابوحنیفه بشرط آنکه میت در قبر ریزنده نباشد و تقدیر کرده اند آنرا بسه روز و در روایتی از امام محمد
گذارده شود مادام که متمزق نشده است و آن تا یکماه بلکه بیشتر احتمال دارد کذا فی حاشیة الهدایه و ایشان گویند که در روایاتی
که زیاده برین مدت آمده بطریق نماز نبود بلکه دعا و استغفار بود و سیوطی لهذا ذکر تکبیرات اربع در بعضی ازان روایات نیست
و در بعض که موجود است بصحت نرسیده و چنانکه نماز بر شهدای احد که بعد از هشت سال گذارد بطریق تودیع بود نه بطریق
نماز یا آنکه از خصائص آن حضرت بود صلی الله علیه و آله و سلم تا آنکه بعض علما مطلق نماز بر قبر از خصائص نبی گفته اند
بدلالت این حدیث که فرمود قبور مملوست بظلمت و نماز من منور ست آن را و اگر طفلی وفات کرد وی بروی نماز گذارد
و پیغمبر فرمود صلوا علی اطفالکم فانهم من افراطکم نماز بگذارید بر جنازهٔ اطفال که ایشان پیش رو شما اند بدار آخرت رواه ابن ماجة
عن ابی هریرة و از سعید بن المسیب از ابی بکر آمده که گفت سزاوار ترین کسی که نماز گذاریم بروی اطفال اند رواه
ابن ابی شیبة و در روایات متعدده آمده و بصحت پیوسته که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نماز گذارد بر ابراهیم و در روایت
عدم صلوة شاذ ست و معتبر نه و نماز گذاردن بر طفل مشروع است که بعد از ولادت استهلال کرده باشد و آثار حیات پیدا شده
و در حدیث ترمذی نیز همچنین واقع ست و همین ست مذهب امام ابوحنیفه و نزد امام احمد و شافعی بی استهلال نیز جائز ست
بعد ازانکه بر زیاده از چهار ماه متولد شده باشد و حدیث ابن عمر که در جامع الاصول آورده است یصلی علی السقط و یدعی
لوالدیه ظاهر درانست و نیز در حدیث احمد و ترمذی و نسائی از مغیرة بن شعبة آمده که الراکب یمشی خلف الجنازة و الماشی
حیث شاء منها و السقط یصلی علیه و در روایتی الطفل یصلی علیه زیرا که بعد از گذشتن این مدت نفخ روح میشود غایته آنکه
مرده برآمده و نماز جنازه که مشروع ست بر مرده است و امام ابوحنیفه گوید که در عرف آن را میت نمیگویند و اثبات حیات

برای او نمیکنند، بر کسی که خویشتن را هلاک کرده نماز نگذارد و نه بر کسی که در غنیمت خیانت کرده اما اول
مسلم و ترمذی و نسائی از جابر بن سمره آورده اند که مردی را آوردند پیش حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
که کشته بود نفس خود را بمشاقص پس نماز نگذارد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بروی و در روایت ترمذی ذکر مشاقص
نیست و گفته که هذا حدیث حسن صحیح و گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین باب و بعض گفته اند که نماز کرده شود بر هر که نماز
میکند بجانب قبله و بر قاتل نفس انتهی و مذهب جمهور ائمه اینست و در شرح ابن الهمام درین مسئله اختلافی میان امام ابوحنیفه
و صاحبیه نقل کرده که نزد وی بگذارند و نزد ایشان نه و نماز نکردن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بروی دو احتمال دارد یکی آنکه
مراد نفی نماز گذاردن باشد مطلقاً چنانچه از عنوان ترمذی که گفته باب من قتل نفسه لم یصل علیه دیگر آنکه آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بنفس نفیس خود نکرده باشد و دیگران را نیز منع نکرده چنانچه در حق مدیون کرده و ظاهر همین ست و در
روایتی نیز آمده و این موافق ست بقول امام احمد که گفته امام باید که نماز نکند بر قاتل نفس و دیگران بکنند و اما ثانی مالک و
ابو داؤد و نسائی از زید بن خالد آورده اند و زرکشی گفته رواه الخمسة الا الترمذی که مردی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
وفات یافت روز خیبر پس گفتند بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم خبر او را تا نماز کند بروی پس گفت آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم بگذارید شما بر یار خود پس متغیر شد روی مردم از جهت این سخن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود این یار شما خیانت
کرده در راه خدا پس تفحص و تفتیش کردیم متاع او را و یافتیم مهره از مهرهای یهود در وی که قیمتش بدو درهم نیز رسید و وعید
بر خیانت در غنیمت بسیار وقوع یافته است و این حدیث نیز قرینه است بر آنکه نماز بر قاتل النفس بهمین معنی ست که خود نگذارد
و دیگران را منع نکرد و کسیکه بحد شرعی کشته شدی بروی نماز گذاردی یکی از انها ماعز بن مالک اسلمی ست که بشنیعه زنا مبتلا شد و بحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم آمد و طلب تطهیر و اقامت حد کرد و هر چند که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم روی از و میگردانید
و تغافل زد وی بجد تر شد و فرمود مگر دیوانه است گفتند لا یا رسول الله عاقل ست فرمود مگر شرابی خورده است عرض
کردند همچنین نیز نیست و چون بجد گفت و چهار بار بر نفس خود اقرار کرد حکم برجم وی فرمود و صحابه از هر سو بر آمدند و
سنگسارش میکردند هنوز بجای خود بود ناگاه استخوان کله شتر از دست عمر بن الخطاب بر سر وی رسید گویند که در وقت
اضطرابی و تغیری بوی راه یافت این قصه را بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمده باز گفتند فرمود هنوز بایستی که باز
می آوردید و از سر وی میگذشتید و بعد از رجم وی مردم مختلف افتادند بعض گفتند در کار بد رفت و بشنیعه زنا
جان داد و بعض گفتند که توبه کرد و پاک رفت و در راه خدا جان داد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود استغفار
کنید مر او را یعنی بمزید مغفرت و رفع درجات که وی بتحقیق توبه کرد که اگر قسمت کرده شود آن توبه میان امتی هر آئینه گنجایش
کند ایشان را پس یاد کرد او را بخیر و ثنا کرد و نماز گذارد بروی کذا جاء فی الصحیح و در روایت ابو داؤد آمده که لم یصل علیه
و این را بعض بصیغه مجهول خوانده اند تا معلوم شود که اصلا بروی نماز گذارده نشد نه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
گذارد و نه صحابه و صحیح آنست که بصیغه معلوم ست یعنی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نماز نگذارد بلکه مر دیگران را فرمود
تا نماز گذارند و در بعض روایات دیگر که سیوطی در جمع الجوامع آورده تصریح ست بآنکه باصحاب و قوم وی امر کرد که نماز بگذارند
بروی و اما که از ناگذاردن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مانعی باشد نه بسبب تحقیر و تصغیر وی چنانکه از مبالغه
وی در ثنا و استغفار وی معلوم میگردد و تواند که با وجود آن مصلحت در ناگذاردن نماز بروی بنفس نفیس خود دید و دیگران را

امر کرد از نجاست اختلاف ائمه در شان محدود امام مالک مکروه میدارد و امام احمد میگوید که امام و ارباب فضل نگذارند و
سائر ناس بگذارند و امام ابوحنیفه و شافعی و غیر ایشان برانند که همه بگذارند و نماز جنازه بر هر که اهل لا اله الا الله است
و روی بقبله مسلمانی دارد باید که گذارد و هر چند فاسق و عاصی و محدود بود و در روایتی از امام احمد همین ست و دیگر
امراة غامدیه است که وی نیز بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد و طلب تطهیر کرد بر وفق قضیهٔ ماعز و هر چند حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم تغافل زد راضی نشد الا باقامت حد و چون وی حامل بود فرمود موقوف باشد تا وضع حمل کند و چون
وضع حمل کرد باز آمد و عرض نمود تا امر باقامت حد بکند فرمود بچه وی صغیر ست و کسیکه او را تربیت کند و شیر دهد
کی هست مردی از انصار برخاست و متکفل رضاع وی شد و بروایتی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را هم بوی بگذاشت
تا شیر دهد چون مدت رضاع بگذشت باز آمد و اقامت حد نمود پس امر کرد برجم وی و تا سینه او را در زمین دفن کردند و سنگسار
کردند سنگی از دست خالد بن الولید بسرش رسید و خون روان شد و ترشحی از آن بر روی خالد رسید پس دشنام کرد خالد او را حضرت فرمود
صلی الله علیه وآله وسلم بگذار یا خالد و دشنامش مده سوگند بخدای که بقای ذات من در دست قدرت اوست تحقیق کرد وی توبه که اگر صاحب
مکس میکرد آمرزیده میشد و صاحب مکس آنرا گویند که عشر و خراج از مردم بظلم میستاند و مظلمه ایشان برگردن خود میگیرد و این از اعظم
ذنوب و بدترین گناهان ست و در آخر حدیث واقع شده که ثم امر بها فصلی علیها قاضی عیاض مالکی میگوید بلفظ فصلی علیها نزد
جماهیر رواة صحیح مسلم بفتح صاد و لام ست یعنی بصیغه معلوم که دلالت کند بر نماز گذاردن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بنفس نفیس خود بر وی و گفته که نزد طبری بضم صاد و کسر لام ست یعنی نماز گذارده شد بر وی و امر کرد مردم تا نماز بگذارند بر وی
اما خود نگذارد گفته که همین صحیح ست انچه در روایت ابن ابی شیبه و ابی داود واقع ست والله اعلم دیگر قضیه امراة جهینیه
که منسوب بجهینه بضم جیم و فتح ها و سکون یای تحتانیه نام قبیله است و در اینجا در نفس حدیث تصریح ست بگذاردن نماز
از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر وی چنانکه مصنف آورد گفت و ثابت شده که بر جهینیه که رجم کرده شده بود
بزنا نماز گذارد و عمر گفت نماز بر کسی میگذاری که زنا کرده فرمود توبه کرد که اگر آن توبه را قسمت کنند بر هفتاد نفر از
اهل مدینه ایشان را کافی بود و هیچ توبه ازین فاضل تر بود که نفس خود را در راه حق نهاد رواه مسلم والترمذی وابوداود
والنسائی عن عمران بن حصین و این نیز حامل بود که تا مدت رضاع او را مهلت دادند آورده اند که جامه که بر تن داشت
ایذا میکرد او را پس سخت بستند جامها بر تن وی و چون نماز بر میت گذاردی با وی همراه شدی و پیاده رفتی
تا بدفن وی رفتی و فرمودی شتاب کنید در بردن و تا جنازه را فرو نهادندی ننشستی و فرمودی اذا اتبعتم
الجنازة فلا تجلسوا حتی توضع چون پیروی کنید جنازه را و بروید همراه وی ننشینید تا آنکه نهاده شود بر زمین اما
پیاده رفتن همراه جنازه سنت ست و ترمذی و ابو داود از ثوبان آورده اند که گفت بیرون آمدیم ما با پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم در جنازه پس دید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم جماعه سواران را همراه فرمود شرم ندارند این جماعه که
فرشتگان خدای تعالی بر پا میروند و ایشان بر پشت دواب و در روایتی مر ابوداود در آمده است که آورده شد نزد
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دابه تا سوار شود پس ابا آورد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از سواری و چون
برگشت سوار گشت از سبب آن پرسیدند فرمود وقت رفتن ملائکه حاضر بودند و پیاده میرفتند ازان جهت سوار
نشدم و چون رفتند سوار شدم و از ترمذی و ابی داود بطریق متعدده آمده که رفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم

بر جنازهٔ ابی الدحداح پیاده درآمد وقت برگشتن سواره و در جامع الاصول از کتب سنه از ابی هریره آورده که فرمود
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اسراع کنید و تیز برید جنازه را زیرا که اگر صالح ست خیر یست که او را بوی زود میرسانید
و اگر غیر صالح ست شر یست که از گردن خود می نهید و بخاری و مسلم از ابی سعید آورده که چون بر میدارند جنازه را بر گردنها
اگر صالح ست میگوید زود برسانید مرا و اگر غیر صالح ست میگوید ای وای کجا میبرند مرا و می شنود آواز او را هر چیز
مگر آدمی که اگر بشنود بمیرد و هلاک گردد و باید که پیاده نیز روند که در حدیث منع از آن آمده است و اما نه نشستن تا جنازه
نهاده شود پس ابو داؤد و ترمذی از عبادة بن الصامت آورده که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وقتی که اتباع
میکرد جنازه را نمی نشست تا آنکه نهاده میشد در لحد و حدیثی که مصنف آورده حدیث مسلم ست از ابی سعید خدری
و در صحیح بخاری می آرد که حاضر بودند اصحاب رسول صلی الله علیه وآله وسلم در جنازه و مروان که حاکم مدینه بود
نیز در آنجا بود پس بگرفت ابو هریره دست مروان را و به نشست پیش از آنکه نهاده شود جنازه ابو سعید
خدری آمد و دست مروان را بگرفت و گفت برخیز که تحقیق نهی کرده است رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
ازین **تنبیه** اختلاف ست میان ائمه در آنکه مستحب مشی در دنبال جنازه است یا پیش وی نزد امام ابو حنیفه
مشی ست خلف جنازه و مذهب اوزاعی نیز همین ست و ثوری و طائفهٔ دیگر گویند هر دو برابر ست و مالک و شافعی
و احمد گویند پیش جنازه رفتن افضل ست کذا قال الشمنی و میگوید دلیل ما حدیث ابو هریره است که در صحیحین آورده که آن
حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم کسیکه بگذارد نماز جنازه مر او را قیراطی ست از اجر و کسی که اتباع وی میکند
تا آنکه نهاده شود در قبر او را دو قیراط و عبد الرزاق در مصنف خود می آرد که مشی نمیکرد رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم مگر خلف جنازه و در شرح هدایه مذکور ست از ابن مسعود که گفت فضل مشی خلف جنازه بر مشی در امام وی
مثل فضل نماز فریضه است بر نافله و نیز مشی خلف وی در اتعاظ و تفکر اظهر و ادخل ست و معاونت نزد احتیاج
اقرب و ترمذی و ابو داؤد از ابن مسعود آورده که جنازه متبوع ست هر که پیش وی رود گویا که همراه وی
نیست و ائمه دیگر میگویند که در حدیث ترمذی ست از انس آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و ابو بکر رض
و عمر رض پیش جنازه میرفتند و نیز قوم شفعا اند و شفیع متقدم می باشد در عادت و شمنی از عبد الرزاق و ابن ابی شیبه
از عبد الرحمن بن ابزی می آرد که بودم من همراه جنازه و ابو بکر و عمر پیش پیش میرفتند و علی از پس گفتم
علی را که می بینم ترا که پس میروی و ایشان یعنی ابو بکر رض و عمر رض پیش فرمود رحمت کند خدای تعالی ایشان را تحقیق
میدانند که از پس رفتن افضل ست مثل فضل نماز جماعت بر نماز منفرد و لیکن ایشان خواستند که آسان کنند
کار بر مردم و تنگ نسازند راه را بر مردم و در جامع الاصول از روایت رزین از انس می آرد که گفت شما شفعا اید پس
بروید پیش و پس و یمین و شمال و نزدیک بوی و ابو داؤد و ترمذی و نسائی از مغیرة بن شعبه می آرند که فرمود
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که راکب از خلف رود و پیاده هر طور که خواهد مشی کند از پس و از پیش و از یمین و یسار
و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر سر غایب نماز نگذارده اما صحیح شده که بر نجاشی که ملک حبشه بود و نصرانی
بود و بشنیدن خبر رسالت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بموجب علمی که بعلامات و دلائل نبوت آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم داشت مسلمان شده و صحابهٔ آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر وی هجرت میکردند و وی

طریقہ اکرام و اعانت و امداد نسبت بایشان بجا مے آورد و آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نیز گاہ گاہی طریقہ ابداً سلوک
میداشت چون در حبشہ مرد نماز گذارد و امر کرد صحابہ را بآن و گفت برادرے از آن شما مرد بر وے نماز بگذارید پس
بمصلے برآمد و نماز بگذارد بر وے با صحابہ و تکبیر گفت چہار تکبیر و حدیث صلوۃ بر نجاشے مذکورست در صحیحین از جابر
و ابی ہریرہ و باتفاق حدیثین نماز بر وے در ہمان روز بود کہ مرد و ہمان وقت خبر داد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
بایشان از موت وے و بر معویہ بن معویہ مزنے و بعض گفتہ اند کہ لیثے نیز نماز غائب بگذارد و قصۂ وے آنست
کہ چون آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در غزوہ تبوک بود نازل شد بر وے جبرئیل و گفت یا رسول اللہ معویہ
بن معویہ مزنے بمدینہ وفات یافتہ آیا دوست میدارے کہ طے کنم برائے تو زمین را و بگذارے بر وے نماز
فرمود نعم پس زد جبرئیل بازوے خود را و برانداخت ہر درخت و ہر تل کہ درمیان بود و برداشت حجاب از میان
و در برو اسپنے برداشت سر بیا و را پس بگذارد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نماز بر وے و دو صف از ملائکہ خلف
وے در ہر صف ہفتاد ہزار فرشتہ پس پرسید از جبرئیل کہ بچہ چیز دریافت وے یا جبرئیل این درجہ را گفت
بدوست داشتن وے قل ہو اللہ احد را و خواندن وے آنرا در آمد و رفت و نشست و برخاست روایت کرد این
حدیث را طبرانی از ابی امامہ و ابن سعد در طبقات از حدیث انس کذا ذکر الشیخ ابن الہمام و ذکرہ السیوطی فی جمع الجوامع
فے باب فضل قل ہو اللہ احد عن انس و در فتح الباری میگوید اگرچہ خبر نماز گذاردن بر معاویہ لیثے ضعفے دارد
لیکن نظر بمجموع طرق و تعداد آن قوتے پذیرفتہ است چنانکہ در ترجمۂ او در ذکر صحابہ آنرا بیان کردہ ایم و فقہا
درین خلاف کردہ اند شافعے و احمد میگویند نماز بر غائب مطلقا سنت ست و ابوحنیفہ و مالک مطلقا منع میکنند
و بعضے از محققان تفصیل میکنند کہ اگر میت در شہرے وفات کردہ کہ بر وے نماز نگذاردہ اند نماز غائب بگذارند چنانچہ
حال نجاشے بود زیرا کہ در زمین حبشہ کسے نبود کہ نماز جنازہ بگذاردہ و اگر بر وے نماز گذاردہ اند و فرض بجہت بودن وے
بطریق کفایت بگذاردن جماعۂ از ہمہ ساقط شدہ گذاردن حاجت نیست و خطابے این قول را اختیار کردہ اگرچہ از
ظاہر عبارت مصنف جواز آن مفہوم میشود در صورت ثانے و لیکن ظاہر آنست کہ جائز نیست و عدم احتیاج کنایت
از عدم جواز ست کہ بے حاجت گذاردن آن جائز نبود و رویانی کہ از علماے شافعیہ است نیز این قول را استحسان
نمودہ و بعض میگویند کہ جواز آن در روزے ست کہ مردہ است میت دران روز یا نزدیک بآن نہ بر تقدیر طول عہد
و ابن عبد البر اختیار کردہ است این قول را و بعض گویند کہ اگر میت در جانب قبلہ بود جائز ست و الا فلا و این قول
منافے نماز بر نجاشے ست چہ نماز بر وے بجانب حبشہ بود رواہ الطبرانے عن حذیفۃ ابن اسید و حنفیہ و مالکیہ کہ قائل اند
بمنع مطلقا از قصۂ نجاشے جواب میدہند کہ مکشوف گشت بران حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم جنازہ نجاشی و برداشتہ شد
پردہ ازان چنانچہ برداشتہ شد روز معرکہ موتہ کہ جعفر بن ابی طالب و عبداللہ بن رواحہ و زید بن حارثہ آنجا شہید گشتند
یا آوردہ شد جنازہ وے در حضرت رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بطریق طے ارض پس نماز گذارد بر وی او وے
را دید و مردم دیگر ندیدند پس چنان شد کہ نماز کنند بر جنازہ کہ امام مے بیند و قوم نمی بینند و درین صورت خود جائز ست
باتفاق این نیز آنچنان باشد و ابن دقیق العید میگوید کہ این قول محتاج بنقل ست و بمجرد احتمال ثابت نشود
و بعضے از علماے حنفیہ گفتہ اند کہ احتمال کافے ست در امثال این مقام یعنے بحکم ظاہر شرع معلوم شدہ است

که جنازه حاضر بیاید تا نماز بوے بگذارند و آن حضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم که بر غائب بگذارد شاید که مکشوف شده
بر وے یا حاضر آورده شد جنازه وے وبهذا القدر یکفے وگویند که واحدے حدیثے درین باب از ابن عباس نیز
آورده اگرچه اسناد آن ذکر نکرده است که گفت ابن عباس کشف کرده شد حضرت رسول اللہ صلے اللہ علیه وآله وسلم را
سریر نجاشے و دید آن حضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم او را و بگذارد نماز بر وے و ابن عباس را سماع از حضرت صلی اللہ
علیه وآله وسلم ایچنین نگوید و شیخ ابن الهمام گفته که حضور سریر نجاشے نزد حضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم اگرچه مبنے
بر احتمال ست ولیکن در انچه روایت کرده است ابن حبان در صحیح خود از عمران بن حصین ایمائی بدان هست که گفت
آن حضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم برادر شما نجاشے وفات یافت پس برخیزید و نماز کنید بر وے پس برخاست
آن حضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم وصف بستند صحابه خلف وے و نمیپندا شتند الیشان که جنازه در پیش حضرت صلے اللہ
علیه وآله وسلم ست و این لفظ اشارت میکند که واقع خلاف ظن الیشان بود و بعض میگویند که این مخصوص بر نجاشے
است و از براے آن کرد که تا مردم بدانند که وے مسلمان مرده است چه در اسلام وے نزد مردم خفائے بود لهذا
چون آن حضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم نماز گذارد بعض صحابه گفتند که نماز کرد بر علجی از حبشه پس نازل شد این آیت
قرآن + ان من اهل الکتاب لمن یؤمن باللہ وما انزل الیکم الآیه + واز همین جهت در مسجد نگذارد و بمصلے برآمد چنانچه
در روایات آمده است یا آنرا از براے استیلاف قلوب ملوک زمان کرد که در اکناف عالم در حیات آن حضرت
صلے اللہ علیه وآله وسلم ایمان آورده و بشرف صحبت مشرف نشدند و نقض کرده اند دعوے خصوصیت آن را بنجاشے
بقصه معویه مزنی که معلوم شد و بقصه زید بن حارثه و جعفر بن ابی طالب و عبد اللہ بن رواحه که در غزوه موته شهید گشتند
و آن حضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم از شهادت الیشان خبر داد و در مدینه نماز بر الیشان گذارد چنانکه در مغازی واقدی
آمده و سیوطے از عطا بروایت ابن ابی شیبه نیز آورده و شیخ ابن الهمام طرق این احادیث را تضعیف کرده و نیز گفته
ادعاے ما خصوصیت را بر تقدیریست که رفع سریر نجاشے نکرده باشند و مرئے نشده و باشد و انچه ذکر کرده شد بر خلاف
آنیست انتهی و میتوان گفت که بعد از صحت این قصص ادعا میکنیم خصوصیت را باین جماعه پس بدلیل آنکه روایت کرده نشد
در غیر اینها اصلا با وجود آنکه در غیر این مواضع در غزوات و اسفار چندین کس از صحابه وفات یافتند و بر الیشان نماز
غائبانه نکرد لاسیما قراے بیر معونه که عزیز ترین صحابه بودند نزد وے کما ذکروا و در مواهب لدنیه میگوید که نماز بر غائب نزد
حنفیه و مالکیه مخصوص بحضرت نبوے صلے اللہ علیه وآله وسلم ست از جهت احتیاج بدعاے او حاضر آ و غائبا بخلاف غیر وے
صلے اللہ علیه وآله وسلم و عادت آن حضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم آن بود که وقت طلوع آفتاب و وقت غروب و وقت
استوا میت را دفن نکنند و در احادیث نهی از صلوة جنازه درین سه وقت واقع شده و در موطا از محمد بن حرمله آورده که زینب
بنت ابی سلمه وفات یافت و ابن طارق امیر مدینه بود از جانب عبد الملک بن مروان پس آورده شد جنازه بعد از صبح و نهاده شد
در بقیع و ابن طارق نماز صبح تار یکے میگذارد پس گفت عبد اللہ بن عمر اگر میخواهید بگذارید نماز را بر جنازه الآن یا بمانید
او را تا آفتاب بلند شود و بخارے در ترجمه بابی آورده که بود ابن عمر که نمیگذارد نماز جنازه نزد طلوع آفتاب و نه نزد غروب
وے و مذهب امام ابو حنیفه و امام احمد نیز کراهیت نماز جنازه است درین سه وقت و در حدیث جماعه واقع شده و غیر بخارے
که عقبه بن عامر جهنے گفت که سه ساعت ست که نهی کرد ما را رسول خدا صلے اللہ علیه وآله وسلم که نماز گذاریم در آنها یا در قبر کنیم

در آنها مرد ہا سے خود را یکے نزد طلوع شمس تا بلند شدن و نزد استوا تا میل کردن و نزدیک شدن غروب تا غروب کند
ترمذی میگوید عمل برین است نزد اہل علم از اصحاب پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وغیر ہم کہ مکروہ مے پنداشتند نماز را بر جنازہ
درین ساعات و نیز گفتہ کہ ابن المبارک در معنی این حدیث میگفت کہ مراد بقبر کردن موتی اینجا نماز گذاردن است بر ایشان
انتہی و در ہدایہ نیز میگوید کہ مراد بقبر کردن نماز گذاردن ست زیرا کہ دفن درین سہ وقت مکروہ نیست واللہ اعلم پس
مراد نماز گذاردن کہ درین حدیث با قبر موتے مذکور شدہ است نماز متعارف بود غیر نماز جنازہ واگر مراد بقبر کردن
دفن کردن بود چنانچہ ظاہر لفظ حدیث ست وظاہر عبارت مصنف نیز ناظر بر آنست مراد بصلوة ہمین صلوة جنازہ بود
پس معلوم شد کہ نماز بر موتے و دفن ایشان ہر دو مکروہ است درین سہ وقت ولیکن اگر مذہبے از مذاہب
درینجانب یافتہ شود و در جامع الاصول این حدیث را موافق آنچہ در کتب اصول ست در اوقات صلوات خمسہ آوردہ
و در صلوة جنازہ و دفن موتے نیاوردہ و آنچہ درینجا آوردہ ہمین حدیث موطاست در کراہت صلوة چنانچہ نقل کردیم

فقد سرہ اللہ اعلم وگور را بلند نکردے و بران بنیاد آجر و سنگ و خشت و غیر آن نکردے و بگچ و گل و غیر آن سخت نکردی

و بالاے گور عمارت و قبہ نساختے و این مجموع بدعت ست و مکروہ و مخالف طریق نبوی ست صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
و ترمذی و ابوداؤد و نسائی از جابر آوردہ اند کہ گفت نہی کرد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ گچ کردہ شود قبور
و نوشتہ شود بر وے و بنا کردہ شود بالاے آن یا گل کردہ شود بران و یا زیادہ کردہ شود برو و نہی کرد از سیر
کردن قبور و نشستن بران نہی ازین اشیا درین کتب آمدہ بعضے در بعضے و ترمذی گفتہ کہ این حدیث حسن صحیح ست
و بتحقیق روایت کردہ شدہ است بوجوہ متعددہ و گفتہ کہ بعضے از اہل علم کہ حسن بصری از ایشان ست در گل کردن
قبور رخصت نمودہ و شافعی نیز ہمبرین ست انتہی و نیز مسلم و ابوداؤد و ترمذی از ابو الہیاج اسدی آوردہ اند کہ گفت
مرا علی بفرستم ترا بر چیزے کہ فرستاد مرا بران چیز رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و گفت برو و مگذار ہیچ تمثال را
مگر آنکہ محو کنے نقش و صورت او را و مگذار ہیچ قبر بلند را مگر آنکہ پست کنے آنرا چنانچہ مصنف آوردہ کہ و بعث رسول اللہ

صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم علی بن ابی طالب ان لا یدع تمثالا الا طمسہ ولا قبرا مشرفا الا سواہ و در حدیث مسلم و ابوداؤد
و نسائی از ثمامہ ہمدانی آمدہ کہ گفت بودیم ما با فضالہ بزمین روم و یکے از مصاحبان ما وفات یافت پس امر کرد
فضالہ کہ قبر کردہ شود برابر زمین و گفت شنیدم رسول خدا را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ امر میکرد بتسویت آن ترمذی
گوید کہ درین باب حدیثے از جابر نیز آمدہ و حدیث علی حسن صحیح ست و عمل برین ست نزد بعضے از اہل علم کہ
مکروہ میدارند بلند کردن قبر را از زمین و شافعی گفتہ است کہ مکروہ میدارم بلند کردن قبر را مگر ہمین قدر کہ
معلوم شود کہ اینجا قبر ست تا پامال کردہ نشود آنرا و نشستہ نشود بر وے انتہی و قبر حضرت رسالت صلے اللہ علیہ
وآلہ وسلم و صاحبیہ نیز بزمین برابر ست و ہم مرویست از قاسم بن محمد بن ابوبکر گفت در آمدم بر عائشہ و گفتم اے
مادر بنما مرا قبر رسول اللہ را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و صاحبیہ پس بنمود سہ قبر نہ بلند و نہ پست کہ سنگریزہای سرخ از وادی
بر وے چیدہ بودند و نیز آمدہ است کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آب پاشید بر قبر پسر خود ابراہیم و چید بر وے
سنگریزہا را و باکے نیست آب پاشیدن بر قبر برائے حفظ خاک تا سند رسی نگردد و در حدیث صحیح آمدہ است کہ
چون عثمان بن مظعون را دفن کردند و وے اول مہاجرین بود کہ بعد از ہجرت بمدینہ فوت کرد و آن حضرت صلے اللہ

علیه وآله وسلم سنگ گران برداشت وچون آن سنگ بس گران بود آستینها بالید وبزور حمله کرد وبرداشته بر سر قبر وے نهاد وفرمود علامتے ست که قبر برادر خود را میکنم وتا دفن کنم نزد وے هر کس را که بمیرد از اهل وعیال من رواه ابو داؤد واین در وسط بقیع ست وابراهیم را نیز همانجا دفن کرد وبعد از وے زینبؓ را وقبرهاے امهات المومنین نیز همانجاست ونهی فرمود که بر سر قبرها مساجد بنا کنند ویا بر گورها چراغ افروزند وبر فاعل آن لعنت کرد ونهی فرمود از نماز گذاردن در گورستان ودر برابر گور ونهی فرمود از خوار داشتن گور بحدے که پامال کنند یا بران تکیه کنند یا بالاے آن نشینند ودرین باب تشدیدے واقع شده در حدیث مسلم وترمذے وغیرهما آمده که نه نشینید بر قبور ونه گذارید نماز بسوے آن وابو داؤد ونسائی آورده که گفت رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم هر آئنه اگر بنشیند یکے از شما بر اخگر وبسوزد جامهاے وے وبرسد تا بپوست وی بهتر ست از آنکه بنشیند بر قبر ونیز آورده که آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم مردے را دید در میان گورستان به نعلین سبتیه فرمود بکش نعلین خود را واز بعض اصحاب توسد واضطجاع وجلوس بر قبر نقل کرده اند والله اعلم واز ابن عباسؓ آورده اند که گفت لعنت کناد خداے تعالے زنانے را که زیارت قبور کنند وآن کسانی را که بر قبور مساجد گیرند وچراغ افروزند وگفته اند که نهی از چراغ افروختن بر قبور از جهت تضییع مال ست زیرا که نفع نیست در وے هیچ احدے را واز جهت احتراز از تعظیم قبور چنانچه نهے از مساجد گرفتن ازین جهت ست ودر صحیح آمده که لعنت کند خداے تعالے یهود را اگر فتند قبور انبیاے خود را مساجد ونماز گذاردن در مواجهه قبر مکروه ست وبعض در مقبره نیز مکروه دارند **تنبیه** آنچه مصنف ذکر کرده حق ست واحادیث صحیحه درین باب وارد واصل سنت در زمان نبوت وخلفاے راشدین وصحابه همین بود ولیکن بعد از ان این تکلفات در مقابر پیدا شد ومفاخرت ومباهات بدان راه یافته ودر آخر زمان بجهت اقتصار نظر عوام بر ظاهر مصلحت در تعمیر وترویج مشاهد ومقابر مشائخ وعظما دیده چیزها افزودند تا از انجا هیبت وشوکت اهل اسلام وارباب صلاح پدید آید خصوصاً در دیار هندوستان که اعداے دین از هنود وکفار بسیار اند وترویج واعلاے شان این مقامات باعث رعب وانقیاد ایشان ست وبسا اعمال وافعال واوضاع که در زمان سلف از مکروهات بوده در آخر زمان از مستحسنات گشته واگر جهال وعوام چیزے کنند یقین که ارواح بزرگان ازان راضے نخواهد بود وساحت کمال ودیانت ایشان منزه است ازان ودفن در جوار قبور صلحا وحضور وشهود در ساحت عزت ایشان موجب برکت ونورانیت وصفاست وزیارت مقامات متبرکه ودعا در انجا متوارث ست امام شافعی گفته اند که قبر امام موسے کاظم سلام الله علیه وعلے ابائه الکرام تریاق مجرب ست براے اجابت دعا ودر زیارت قبور احترام اهل آن را در استقبال وجلوس وتادب همان حکم ست که در حالت حیات بود کذا قال السیوطی ودر بعضے ازین امور مذکوره ببعض وجوه در کتب فقه متاخرین توسعه وترخیصے نیز میتوان یافت والله اعلم وبالجمله اصل زیارت قبور از اعمال خیر واوضاع دین ست چنانچه گفت که عادت نبوے صلے الله علیه وآله وسلم آن بود که گذشتگان را زیارت میکرد از براے دعا وترحم واستغفار ودر صحیح آمده است که آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم مامور شد که بزیارت اهل البقیع برآید تا ایشان را دعا کند واستغفار نماید وآن در شب نصف شعبان بود واحادیث درین باب متعدده آمده واینچنین زیارت که براے این معنی بود بے آنکه بدعتے ومکروهے دران راه یابد مستحب ست بدانکه آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم در ابتدا نهی کرده بود از زیارت قبور وآخر رخصت

کرد و فرمود بودم من که نهی میکردم شما را از زیارت قبور اکنون بکنید زیارت قبور را که آن باعث بی رغبتی در دنیا و یاد دهنده است آخرت را و این مردان راست اما زنان را بعض گویند که باقی ست بر نهی سابق و ایشان را بیرون آمدن بزیارت مقابر جائز نیست الا بزیارت حضرت رسالت پناه صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و در احادیث لعنت واقع شده بر زنانی که بزیارت قبور برآیند و بعضے برانند که این منع و لعنت در اول بود بعد از رخصت زنان نیز داخل اند و منع ایشان از جهت قلت صبر و کثرت جزع و فزع ایشان ست و در حدیث مسلم آمده ست که آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بزیارت مادر خود آمد و بگریست و دیگران را نیز بگریه درآورد و فرمود طلب آمرزش کردم مادر خود را اذن نداده و طلب زیارت کردم و ماذون شدم و فرمود که زیارت کنید قبور را که مذکر موت ست و گفته اند که حضرت حق سبحانه وتعالی زنده گردانید مادر و پدر آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را پس ایمان آوردند بوے پس از آن بمیرانید و بعض این حدیث را تصحیح نموده اند و گفته که قصه زیارت و منع از استغفار پیش از این بود و درین باب متاخرین علما منع کرده اند از اطلاق کفر بر والدین آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بلکه بر جمیع آبای وی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم تا آدم علیہ السلام و در مشکوۃ از بیهقی مرسلا آورده که آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود هر که زیارت والدین خود کند یا یکی از آن دو را هر روز جمعه آمرزیده شود مرا او را و نوشته شود او را بار و استغفار و تصدق برای ایشان نیز همین حکم دارد

و فرمود چون گورستان را ببینید بگوئید السلام علیکم اهل الدیار من المومنین والمسلمین وانا ان شاء اللہ بکم لاحقون نسال اللہ لنا ولکم العافیة ترمذی از ابن عباس روایت می آرد که گذشت پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بقبورے که در مدینه بود پس روی مبارک بجانب آنها آورد و گفت السلام علیکم یا اهل القبور یغفر اللہ لنا ولکم انتم سلفنا ونحن بالاثر و مسلم از عائشه آورده که آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در آخر شب نصف شعبان به بقیع بیرون آمد و گفت السلام علیکم دار قوم مومنین وآتاکم ما توعدون غدا موجلون وانا ان شاء اللہ بکم لاحقون و نیز آمده السلام علی اهل الدیار من المومنین والمسلمین ویرحم اللہ المستقدمین منا والمستاخرین وانا ان شاء اللہ بکم لاحقون و در خواندن آیة الکرسی و سورۂ اخلاص یازده بار و معوذتین و فاتحه و یسین و تبارک نیز اخبار و آثار آمده است و در وقت زیارت از آن نوع دعا که در نماز میت کرده و پیش از ین یاد کرده ایم خواندے چه حکم جنازه و قبر در دعا و طلب مغفرت یکی ست و عادت آن بود که اهل میت را تعزیت کردی و ایشان را بصبر فرمودے و عادت نبود که برای میت در غیر وقت نماز جمع شوند و قرآن خوانند و ختمات خوانند نه بر سر گور و نه غیر آن و این مجموع بدعت و مکروه است نعم تعزیت اهل میت و تسلیه و صبر فرمودن سنت و مستحب ست اما این اجتماع مخصوص روز سوم و ارتکاب تکلفات دیگر و صرف اموال بی وصیت از حق یتامی بدعت ست و حرام و حد تعزیت میت تا سه روز ست و بعد از وی مکروه و بعض تا هفت روز نیز تجویز کرده اند و بعض گفته اند که تعزیت میت حاضر سه روز ست و تعزیت غائب یک روز و تعزیت جبر یکبار نباید کرد و هر که یکبار کرد دیگر نکند کذا روے عن ابی حنیفة و نشستن بر در یا بر راه برای عزا مکروه است اشد کراهت از جهت بودن آن عمل جاهلیت و در نشستن بخانه یا مسجد رخصت ست زیرا که آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بقتل جعفر و زید و ابن رواحه در مسجد محزون نشست و مردم مے آمدند اما این کیفیت که الآن متعارف ست و در ایام متعدده کنند بدعت ست و در قرآن خواندن بر سر قبر اختلاف ست مگر آنچه در زیارت خوانده شود اما آنچنانکه قبر را گرد کرده نشینند و بر سر وی بخوانند مکروه است و شیخ ابن الهمام در شرح هدایه گفته که اختلاف کرده اند در نشاندن قاریان تا بخوانند نزد قبر و مختار عدم کراهت ست انتهی و عادت نبود که اهل میت برای کسان که بتعزیت بیایند طعام کنند و در بعض کتب فقه مذکور ست که اگر

از ثلث مال برائے جماعه کنند که از راه بدر بیایند و مکث طویل کنند جائز ست بلکه دیگران را از اقربائے میت و همسایهائے
او مستحب بود تا برائے اہل میت طعام فرستند چه ایشان را اشتغال بمصیبت کافی ست و فرصت طعام پختن و استعداد و تهیهٔ آن
دشوار ست و آن حضرت صلے اللہ علیه و آله وسلم نزد نعی جعفر بن ابی طالب بمردم خانهٔ خود فرمود بسازید برای آل جعفر طعامے را
زیرا که پیش آمده است ایشان را چیزے که شاغل و مانع ست ازان و بعض گفته اند که در روز اول مکروه نیست از جهت
شغل ایشان بتجهیز میت و در روز ثانی اگر نوحه گران جمع اند مکروه ست زیرا که اعانت ست مر ایشان را بر اثم و عدوان و حلال
ست در خوردن این طعام غیر اہل میت را و گفته اند آنها را که مشغول اند بتجهیز میت جائز ست و این مسائل و احکام در کتب فقه
بتفصیل توان یافت واللہ اعلم **فصل** در بیان صلوٰة خوف و صلوٰة خوف ثابت ست بکتاب و سنت اما کتاب قول
حق سبحانه و تعالے ٭ و اذا كنت فيهم فاقمت لهم الصلوٰة فلتقم طائفة الآية ٭ و اما آیت سابقه که و اذا ضربتم في الارض فليس
عليكم جناح ان تقصروا من الصلوٰة ٭ اکثر بر آنند که در قصر رباعی ست بدو رکعت و بعض او را بر صلوٰة خوف حمل کرده اند که در وی
نیز قصر ست بترک بعض افعال و کیفیات چنانچه در سفر قصر ست در عدد و کمیت و بعض عام و شامل هر دو مراد داشته اند و
امام ابو یوسف بروایتے و حسن بن زیاد از حنفیه و مزنی از شافعیه بر آنند که این نماز مخصوص بزمان نبوت ست بجهت
احراز فضیلت نماز خلف رسول اللہ صلے اللہ علیه و آله وسلم و ظاهر مفهوم آیت کریمه و اذا كنت فيهم همین ست و مختار نزد جمهور
ائمه جواز اوست بعد از زمان نبوت و اقامت صحابه مثل علی مرتضی و ابی موسی اشعری و حذیفه بن الیمان رضوان اللہ علیهم
اجمعین آنرا بعد از حضرت صلے اللہ علیه و آله وسلم دلیل آنست و هر چه آن حضرت صلے اللہ علیه و آله وسلم کرده ما دام که اختصاص
آن بحضرت وے صلے اللہ علیه و آله وسلم بنص ثابت نشود امت را اتباع آن لازم ست و عموم منطوق صلوا
كما رأيتموني اصلي حجت ست بران و قید اذا كنت فيهم اتفاقی ست یا مراد گفت انت او من یقوم مقامک ست چنانچه در کریمه
خذ من اموالهم صدقة ٭ ثابت ست فقد بر دیگر بدانکه گذاردن نماز خوف بر وجوه متعدده صحیح و ثابت شده و هر یکی از ائمه
وجهے ازان وجوه اختیار کرده اما امام ابو حنیفه مختار نزد وے آنست که در کتب ستہ باجمعها از ابن عمر مروی شده ست
که گفت غزا کردیم همراه پیغمبر خدا صلے اللہ علیه و آله وسلم بجانب نجد پس مواجه شدیم و صف بسته ایستادیم در مقابل ایشان
پس ایستاد رسول خدا صلے اللہ علیه و آله وسلم تا نماز بگذارد و امامت کند برائے ما پس ایستاد طائفه با آن حضرت
صلے اللہ علیه و آله وسلم و روی آورد طائفه دیگر بر دشمنان پس رکوع کرد رسول خدا صلے اللہ علیه و آله وسلم با آن طائفه که با وی
بودند و سجده کرد دو سجده پس برگشتند این طائفه بجای آن طائفه دیگر که نگذارده اند و بایستادند در مقابل دشمن پس آمدند
آن طائفه و گذارد آن حضرت صلے اللہ علیه و آله وسلم با ایشان رکعت دیگر را و سلام داد پس بایستاد هر یکی ازین دو طائفه
و بگذارد برای خود رکعتی را یعنے آن رکعت را که با حضرت صلے اللہ علیه و آله وسلم نگذارده بود و این ترجمه لفظ بخاری ست و از
بواقی کتب ستہ نیز همچنین آمده باختلاف الفاظ و عبارات و گفته اند که این طریق اوفق ست بنص قرآن فقد بر و در روایت
ابن عمر تصریح بانکه کدام نماز بود واقع نشده و لیکن چون در سفر بوده گذاردن دو رکعت ازین جهت باشد و لیکن مذهب حنفی عام ست
که در سفر باشد یا در حضر صلوٰة خوف جائز ست و لهذا گفته اند که در نماز ثنائی خواه فجر باشد یا قصر سفر امام با هر طائفه یک یک
رکعت گذارد و در غیر ثنائی اگر رباعی ست با هر طائفه دو رکعت و در مغرب با طائفه اول دو رکعت و بدوم یک رکعت و مذهب
امام احمد و شافعی نیز همچنین ست از جهت عموم قول وی سبحانه و اذا كنت فيهم كذا قالوا و توانند که اثبات آن در حضر بقیاس باشد

واللہ اعلم ونزد امام مالک مخصوص بسفرست و وجوہ دیگر نیز در کتب احادیث بتعدد طرق و روایات صحیحہ مذکورست وچون
غرض علم تفصیل آن چندان متعلق نبود چہ وجود نماز خوف درین آخر زمان بغایت نادر خواہد بود برانچہ مصنف ذکر کرد اقتصار
افتاد وگذاردن نماز خوف باین وجوہ بر تقدیرے ست کہ مجال اقامت باین نہج صورت بندد واگر خوف زیادہ بود ومجال
تنگ گردد بگذارند بہر وجہ کہ توانند پیادہ وسوار برکوع وسجود یا بایما واشارت و در بعض طرق حدیث ابن عمر کہ مذکور شد
تصریح باین معنے واقع شدہ چون در حالت قتال وقت نماز شدے اشارت میکند کہ مشروعیت نماز خوف بر تقدیریست
کہ صفہا راست کردہ ومتہی قتال شدہ باشند چنانچہ سیاق احادیث مصرح ست بدان نہ بمجرد خوف و احتمال وجود قتال
مگر آنکہ بظن غالب حضور عدو بغتۃ وریختن وے بر لشکر اسلام معاذ اللہ مترقب ومتوقع بود و دشمن برابر قبلہ بود وے
پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم پیش شدے وصحابہ در عقب آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و صف کشیدندی پیش و پس
و در نماز شروع کردندے وآن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وصحابہ ہمہ باتفاق تکبیرہ احرام بر آوردندے و بعد از قیام
یکبارگی در رکوع شدندے ویکبارگی سر از رکوع برداشتندے اما چون بعد ازین آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در سجود
شدے برابر وے صف اول در سجود شدندے وصف بازپسین برابر دشمن بایستادے یعنی ہمچنانکہ سر از رکوع برداشتہ بود
ہمچنان ایستادہ ماندے وبرابر حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بسجود نرفتے تا چون پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم با صف
اول از رکعت اولے فارغ شدے وہر دو سجدہ کردے و برکعت دوم برخاستے آنگاہ صف بازپسین ہمانجا کہ ایستادہ بودند در سجود
شدندے وہر دو سجدہ کردندے و برخاستندے و بجای اہل صف اول آمدندے واہل صف اول بجای اہل صف بازپسین رفتندی پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم رکعت دوم میگذاردے وصحابہ ہر دو صف یکبارگی در رکوع رفتندے ویکبارگی سر از رکوع برداشتندے چنانچہ در رکعت اولے
بود وچون بسجود شدن صف پیشین کہ در رکعت اولی پسین بود درین رکعت پیش آمدے باوی بسجود رفتی وصف پسین کہ
در رکعت اولی پیشین بود درین رکعت پسین شدی چنانچہ سر از رکوع برداشتہ بود ہمچنان در مقابل عدو ایستادہ ماندی واین تقدیم
وتاخیر وتغییر مکان در اصطفاف برای آن فرمودے تا فضیلت صف اول ہر دو طائفہ را حاصل شدی واہل صف دوم
اہل صف بازپسین اند دو سجدہ رکعت دوم را با پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دریافتندے چنانکہ اہل صف اول دو سجدہ
رکعت اول با وے دریافتند پس در فضیلت صف اول وفضیلت سجود برابر حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ہمہ مساوی
باشند واین غایت عدل ست از آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ونہایت محبت وحرص بر دریافت شرف متابعت
وموافقت وے از صحابہ وچون آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بعد از فراغ از دو سجدہ باین صف در تشہد بنشستی
صف مؤخر کہ در رکعت اولے مقدم بودند سجدہ کردندے و در تشہد بوے ملحق شدندے وجمیع صفین باتفاق با حضرت
رسالت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم سلام باز دادندے و درین صورت ہم مقابلت عدو واحتراس بودی وہم در تمام نماز
برابر حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بودندے مگر دو سجدہ در یک رکعت کہ تنہا کردندے واین حدیث مسلم ست کہ از
جابر آوردہ و در نماز عصر بود وجابر میگوید کہ غزا کردیم برابر رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم قومے را از جہینہ پس قتال
کردند با ما قتال سخت وچون گذاردیم با نماز ظہر را مشرکان با یکدیگر گفتند کہ اگر ہم در نماز یکبارگے بر ایشان می افتادیم
پارہ پارہ میکردیم ایشان را وگفتند کہ نماز دیگر خواہد آمد کہ محبوب تر ست نزد ایشان از اولاد و در روایتی از اولاد و در
روایتی از ابنا و اموال در وقت آن نماز مغرور ابر ایشان باید زد جبرئیل این خبر را بحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم رسانید خبر

صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم باصحابہ گفت پس بگذارد نماز خوف را باین وجہ کہ مذکور شدہ و بود دشمن میان ما و قبلہ و گفت جابر در آخر حدیث چنانچہ میگذارند امراے شما و در حدیث ابی داؤد و نسائی از ابو عیاش زرقی نیز آمدہ کہ گفت بودیم ما با رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بعسفان و بود سر گروہ مشرکان خالد بن الولید پس گذاردیم نماز پیشین را و گفتند مشرکان بتحقیق یافتہ بودیم غفلتے از مسلمانان کاشکے حملہ میکردیم بر ایشان در حالیکہ در نماز بودند پس نازل شد آیت قصر و چون حاضر شد عصر ایستاد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مستقبل قبلہ و مشرکان در پیش او بودند و صف بستند خلف رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و صفے دیگر خلف این صف دیگر تمام این کیفیت کہ مصنف ذکر کرد آوردہ و ہمین وجہ بخاری و نسائی از ابن عباس نیز آوردہ اند و این بر تقدیرے بود کہ دشمن برابر قبلہ بودے اما اگر دشمن برابر قبلہ نبودے صحابہ را دو گروہ کردے یک گروہ برابر دشمن و در مواجہہ و بازاے وے بایستادی و یک گروہ یک رکعت نماز را با پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بگذاردندے پس بجاے آن گروہ شدندے کہ برابر دشمن ست و آن گروہ بیامدندے و رکعت دوم را با پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دریافتندے و پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم سلام بازدادے و ہر گروہ یک رکعت را قضا کردندے بعد از سلام پیغمبر علیہ السلام این ہمان حدیث ابن عمر ست کہ در کتب ستہ باختلاف الفاظ مرویست و مختار حنفیہ است چنانچہ گذشت و درین حدیث ذکر آنکہ این بر تقدیریست کہ دشمن برابر قبلہ نبودی نیست چنانچہ در وجہ اول ذکر بودن وے برابر قبلہ مصرح ست مگر آنکہ گفتہ شود کہ لفظ بازاے عدو یا در مواجہہ وے کہ درین حدیث واقع ست دلالت دارد بر آنچہ در صورتے کہ دشمن در جانب قبلہ است ہم مواجہہ و مقابل عدو ایستادہ اند کما لا یخفے و در بعض اوقات آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دو رکعت را با یک گروہ میگذارد و یک گروہ را بمقابل عدو براے محافظت ایستادہ میکرد و ہمو ایشان سلام میدادند و از نماز بیرون مے آمدند و پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در تشہد توقف میکرد و سلام نمیداد تا گروہ دوم کہ مقابل عدو ایستادہ بودندے آمدند و با ایشان دو رکعت دیگر میگذارد و این گروہ اخیر و آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم باتفاق سلام میدادند چنانچہ پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چہار رکعت گذاردہ بودے و ایشان دو رکعت این وجہ در جامع الاصول از حدیث بخاری از جابر آوردہ کہ بودیم ما با رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بذات الرقاع و افتادیم نیم روزے در جنگلے پر درخت پس افتاد ہر کدام از ما زیر درختے و بود در آن میان درختے کہ سایہ خوب داشت پس گذاشتیم ما آن درخت را براے آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم پس آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در زیر آن درخت بخواب رفت و شمشیر خود را بشاخ آن درخت بیاویخت ناگاہ یکے از مشرکان آمد و شمشیر آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را از شاخ برآورد و برکشید آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بیدار گشت و شمشیر را از دست وی بگرفت و او را براند و ہیچ نگفت چون وقت نماز در آمد بگذارد با طائفہ دو رکعت پیشتر رفتند این طائفہ و بگذارد با طائفہ دیگر دو رکعت دیگر پس حاصل شد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را چہار رکعت و مر قوم را دو رکعت و در روایتے از نسائی نیز از جابر آوردہ باین لفظ کہ گذارد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم باصحاب خود صلوۃ الخوف پس بگذارد با وے طائفہ و طائفہ دیگر بودے ایشان جانب دشمن بود پس بگذارد بآن طائفہ دو رکعت پیشتر بایستادند بجاے آن طائفہ دیگر و آمدند آن طائفہ دیگر پس بگذارد با ایشان دو رکعت پیشتر سلام داد دوگاہ با ہر طائفہ دو رکعت مستقل گذاردے و سلام بازدادے یعنے استقلال ہمین ست کہ

با ہر طائفہ سلام جدا بازدادے چنانچہ ہم در روایتے از نسائی از جابر آمدہ کہ گذارد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بطائفہ از اصحاب خود دو رکعت وسلام داد و پستر گذارد با طائفہ دیگر دو رکعت و سلام داد و درین صورت نیز آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چہار رکعت گذاردہ بودے وایشان دو رکعت وگاہ با ہر طائفہ یک رکعت گذاردے واین طائفہ بعد از یک رکعت از نماز بیرون مے شدندے وآن طائفہ دیگر بیامدندے ویک رکعت بگذاردندے وباپیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از نماز بیرون شدندے چنانکہ ہر گروہے یک رکعت گذاردہ بودے وپیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دو رکعت این روایات را ابوداؤد ونسائی از حذیفہ آوردہ وتصریح کردہ کہ ہیچ گروہے قضا نکردندے رکعتے دیگر را ابوداؤد گفتہ کہ بعضے روایت کردہ اند کہ قضا کردند کذا فے جامع الاصول ووجہے دیگر کہ در جامع الاصول از بخارے ومسلم از سہل بن ابی حثمہ آوردہ کہ طائفہ صف بستند با حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وطائفہ ایستادند در مواجہہ دشمن پس گذارد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با طائفہ کہ با او بودند یک رکعت وایستادہ ماند وتمام کردند ایشان رکعت دیگر را برای خود پس برگشتند ورفتند در مواجہہ دشمن باز طائفہ دیگر آمدند پس گذارد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با ایشان رکعتے را کہ باقے ماندہ بود از نماز ویسے ونشستہ ماند تا آنکہ تمام کردند رکعتے را برای خود تنہا پستر سلام داد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم با ایشان درین صورت ہر گروہے را یک رکعت شد با آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ویک رکعت تنہا اما ہم در وقت صلوٰۃ حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نہ قضاے رکعت باقیہ بعد از تمامے نماز حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وظاہر کلام مصنف درین سہ وجہ اخیر کہ ذکر کرد آنست کہ عام ترید وار آنکہ دشمن برابر قبلہ بودے باشد ودر الفاظ احادیث نیز مطلق آمدہ ومقید بہیچ یکے ازین دو صورت نہ دیگر بدانکہ کلام مصنف در جمیع این وجوہ کہ ذکر کرد ظاہر در آنست کہ مختار نزد وے تخصیص نماز خوف ست بحالت سفر چنانکہ مذہب امام مالک ست پس گذاردن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چہار رکعت را یا بجہت جواز آنست اگرچہ قصر رخصت ست چنانچہ مختار بعضے ائمہ ست واگرچہ صحیح آنست کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہرگز در سفر چہار رکعت نگذاردہ ولیکن این در غیر صلوٰۃ حالت خوف باشد تا ہر طائفہ نماز را عقب آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بتمام بگذارند یا بجہت جواز اداے نماد چنانچہ شافعے بآن قائل ست ولہذا در بعض عبارات شافعیہ واقع ست کہ میباشد قوم را دو وآن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را چہار ودر مغرب شش واحتمال دارد کہ درین صورت این نماز در حضر بودہ باشد وبرین تقدیر اقتصار قوم بر دو رکعت از خصائص حالت ضرورت خوف بود چنانکہ گذاردن یک رکعت از قوم در وجہ اخیر ولیکن در حدیث جابر آمدہ کہ آن در غزوہ ذات الرقاع بود واللہ اعلم وحق آنست کہ صلوٰۃ خوف از آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در حالت سفر بود چنانچہ از احادیث ظاہر میشود وشمنی میگوید کہ صلوٰۃ خوف از آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در چہار موضع بود ذات الرقاع وبطن نخل وعسفان وذی قرد وتجویز آن در حضر از فقہا بطریق قیاس ست امام وصنف میگوید واین وجوہ ہمہ رواست از جہت ورود آنہا در احادیث صحیحہ وثبوت فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بران ومذہب امام احمد ہمین ست چنانچہ قاعدہ او ست در اتباع با درو اگرچہ بعضے از اہل وے ترجیح وجہ اخیر کہ ما ذکر کردیم از حدیث بخارے ومسلم از سہیل بن ابی حثمہ کردہ اند ومختار امام مالک ہمین وجہ ست ولیکن میگوید کہ امام در رکعت دیگر کہ بطائفہ ثانیہ میگذارد تشہد میخواند وسلام میدہد واین طائفہ قضا میکنند

رکعت دیگر را و در مختار احمد امام تشهد خوانده توقف میکند تا این طائفه رکعت دیگر را برای خود تمام می کنند پس سلام
میدهد با ایشان و در حدیث نیز همچنین است و نزد امام شافعی اگر دشمن در جهت قبله است همچنین است که مصنف ذکر کرد
ولیکن ایشان میگویند که برابر است که اول صف اول به سجده رود با امام و صف ثانی ایستاده باشد یا علی العکس و
اگر در جهت قبله نبود بگذارد امام با هر دو فرقه مکرر بتکرار فرض نزد شافعی جائز است در غیر صورت خوف نیز اگرچه آنچه اداء
فرض واقع میشود همان اولی است ولیکن در هر دو بار بنیت فرض میکنند پس در کرت ثانیه واقع میشود مر قوم را از فرض
و آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم از سنت و اقتداء مفترض بمتنفل نیز نزد ایشان در صورت تکرار جائز است
و چون محل اختلاف علماست گفته اند که اولی آنست که بگذارد با هر فرقه یک رکعت کذا فی الحاوی و شرحه و مصنف
میگوید که بعضی از علمای حدیث این نماز را بر پانزده وجه روایت کرده اند و اکثر آن در جامع الاصول مذکور است اما صحیح
وجوه این بود که بیان کردیم وبالله التوفیق این وجوه و بعض وجوه دیگر در صحاح مذکور اند و بصحت رسیده اند یا رب مگر
صحت اینها نزد مصنف و جماعه که وی اتباع و تقلید اینها میکند به ثبوت رسیده باشد والله اعلم تمام شد ابواب
صلوة بحمد الله و توفیقه و عجب از مصنف که بیان صلوة کسوف نکرد و عمل نبوی را درین باب تصحیح ننموده چنانچه
عادت اوست درین کتاب با آنکه آن بابی مقرر است از ابواب صلوة و در وی اختلاف است میان ائمه فقه که یک
رکوع بود یا دو همچنین صلوة خسوف یا رب مگر از ان نسیان شد یا از نسخه اصل افتاده و دیگر نسخها بران متفرع شده
والله اعلم **فصل** در زکوة و صدقات زکوة در لغت نما و افزونی و طهارت و پاکی است تقول زکا الزرع اذا نما وقال الله تعالی
و تزکیهم ای تطهرهم و در شرع اداء حق واجب از نصاب حولی که زیاده بر قدر حاجت بود و گاهی اطلاق بر نفس مال
واجب نیز کنند که موجب نمای مال و طیب و طهارت وی و نمای اجر صاحب مال و طهارت وی از ذنوب است و نیز گفته اند
که وی تزکیه صاحب میکند و شهادت میدهد بصحت ایمان وی و وجه تسمیه بصدقه از جهت آنست که وی دلیل است بر صدق
صاحب وی در دعوی صحت ایمان ظاهرا و باطنا و بدانکه در وجوب زکوة اختلاف است که پیش از هجرت است یا بعد از
وی ابن خزیمه در صحیح خود دعوی کرده که پیش از هجرت است و احتجاج کرده بحدیثی که از ام سلمه در قصه هجرت حبشه آورده
که جعفر بن ابی طالب گفت مر نجاشی را که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم امر میکند ما را بصلوة و زکوة و صیام و هجرت حبشه
پیشتر بیش از هجرت است و صحیح آنست که وجوب زکوة بعد از هجرت است در سنه ثانیه و باین قول جزم کرده ابن اثیر
ولیکن بعضی گفته اند که پیش از فرضیت رمضان است و تحقیق آنست که بعد از رمضان بود بدلیل حدیثی که نزد احمد و نسائی
و ابن ماجه و ابن خزیمه و حاکم ثابت و صحیح است از حدیث قیس بن سعد بن عباده که گفت امر کرد ما را رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم بصدقه فطر پیش از نزول زکوة پس چون نازل شد فریضه زکوة پس نه امر کرد ما را بصدقه فطر و نه نهی کرد از ان و
ما میکنیم آن را و این دلالت دارد بر تاخر او از رمضان عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم در زکوة و صدقات
[illegible] ملاحظه حال فقرا بود چنانچه وصیت کردی و ترغیب نمودی در رسانیدن آن بایشان بیانت
و امانت و ر[illegible] شفقت و محبت و اذی و ایجاب انثی در ابل که منفعت انثی در وی بیشتر از ذکور بود نیز از ین
باب است و مانند آن با مراعات اصحاب اموال تا عمال بر ایشان ظلم و تعدی و تجاوز از حد نکنند و از اموال جیاد و انتخاب
ثانیه و زیاده بر قدر فرض از ایشان نستانند و شرط نماء و حولان حول و امور دیگر که ناظر در تیسیر و رفق است

داخل آنست وبالجمله مصلحت هر دو جانب باقصی الغایة نگاه داشتی چنانچه عادت شریف وی بود در رعایت نهایت
عدالت وتوسط در ادای حقوق واحکام ووجوه واحکامی که بعد ازین مذکور گردد همه تفصیل وبرهان بر همین معنی ست واز
رعایت حکمت وعدالت اوست صلی الله علیه وآله وسلم که زکوة را در چهار صنف مال که دوران ووجود آن میان خلق بیشتر
واحتیاج کسان بآن فراوان ترست واجب کرد تا دادن آن بآسانی میسر بود وگرفتن آن بیشتر موجب دفع حاجت گردد
یک صنف زرع وثمار چنانکه حبوب وخرما وانگور ومانند آن نه مثل بقول وخضراوات که در اندک زمانی تباه گردد ودوم صنف
بهیمة الانعام از شتر وگاو وگوسفند بشرائطی وتفاصیلی که در فقه مذکورست سوم صنف زر وسیم که قوام معاش عالمیان
باعتبار تقویم اشیا بدانست چهارم صنف اموال تجارت از هر صنف که باشد مثل ظروف وفروش وسلاح قمشه و
ودر جمیع اصناف اموال در هر سال یکبار فرمود ودر زروع وثمار هر گاه حصاد ودرو کردن وکمال آنکه وقت حاصل شدن
غله است فرمود واین نیز غایت عدل ست هم در رعایت اصحاب اموال که بعد از گذشتن سال وحصول منفعت مال
ونمای آن باختلاف نرخ وقیمت که تبدیل وتغییر آن در سال متیقن ست ووقت حصول غله وثمار بحصاد وکمال آن واجب
گردانید وهم در رعایت جانب فقرا تا مبادا بتاخیر از سال واز وقت حصاد بادای زکوة تاخیر واهمال راه یابد ومتعسر
گردد ونیز از رعایت عدالت ست که بحسب سعی شخص صاحب مال در تحصیل مال وسهولت ومشقت وی در تحصیل آن
در مقدار واجب زکوة تفاوت بیان فرمود لاجرم پنج را یکی واجب کرده در مالی که بی مشقت وتکلف از غیب بدست آید
همچون گنجی که بیابد از کان یا دفینه وچون بی مشقت بدست آمده آمدن سال وگذشتن آن را چنانکه در اموال
تجارت اعتبار کردند در آن اعتبار نکردند بلکه در حال که بیابد بروی واجب شود که اخراج خمس یعنی پنج یک کند
وآنچه از اموال در تحصیل آن مشقتی وکلفتی بقدر لابد ست نه زیاده مشقت وکلفت نیمه آن یعنی ده را یکی واجب کرد
چنانکه در زروع وثمار که بآب باران حاصل شود ونیمه آن یعنی بیست را یکی واجب کرد در آنچه بزیادت تکلفی محتاج بود
از دولابی که بآن از حوضها وجویها آب بکشند یا از چاهی که بگاو وشتر وخر کشیده آب بدهند یا خریدن آبی
یا مانند آن سیراب گردانند ونیمه آن که چهل را یکی ست واجب کرد در آنچه محتاج ست بعمل وتعب دائم از ارتکاب
مشقت اسفار ورکوب بحار در رفتن ببلاد واکناف عالم که ربح آرد وترقب وانتظار قیم واسعار وامثال آن ودیگر
از رعایت عدالت آنست که در هر نوعی از مال بحسب مصلحت حال وحکمتی که جز علم شارع بدان نرسد نصابی تعیین فرمود
ونصاب در لغت بمعنی اصل ومرجع آمده ونصاب هر چیز آن بود که چون آن چیز بدان برسد تمام شود واثری خاص
وحکمی مخصوص بران مترتب گردد ونصاب زکوة قدری از مال بود که چون بدان برسد زکوة واجب گردد ودر شرع
شریف در هر صنفی از مال نصابی تعیین یافته چنانکه در نقره دویست درم که مبلغ آن بحساب دیار پنجاه ودو تولچه است
ودر زر بیست مثقال که بوزن این دیار هفت ونیم تولچه بود ودر غلات وثمار شش صد من شرعی ست که پنج شتروار از
شتران عربی باشد در حدیث وفقه در زروع وثمار خمسة اوسق گفته اند غالباً خمسة اوسق بهمین مقدار میرسد که مصنف
گفته است والله اعلم ونصاب در گوسفند چهل ودر گاو سی ودر شتر پنج که در کمتر ازین نصابها چیزی واجب نبود واصل
در باب تعیین مقدار نصاب وزکوة کتاب رسول الله است صلی الله علیه وآله وسلم وعمل خلفای راشدین بعد ازوی
بآن کتاب واجماع امت بران بعد ازان بدانکه اگر نصاب احتمال آن داشته باشد که زکوة از جنس آن بود ودادن آن برهمچنا

اموال گران نباید و از آن زیاده ضرری بایشان لاحق نگردد چنانکه از سی گاو گوساله یکساله و از چهل گوسفند گوسفندی
کذلک و از نقود چهل یک و از غلات و ثمار عشر زکوة هم از جنس نصاب واجب بود اما چون در بعض اموال نصاب احتمال
آن نداشت که مواسات فقرا در جنس وے بود بجهت آنکه دادن آن بر صاحب مال گران آید و ضرری بوی لاحق گردد
چنانکه در شتر چه یک شتر از پنج شتر دادن گرانی دارد از این جهت رعایت عدالت اقتضای آن کرد که یک گوسفند
در هر پنج شتر تعیین فرمود تا بیست که در روے چهار گوسفند فرمود اما چون عدد شتران به بیست و پنج برسد احتمال آن
کرد از جنس آن تا بدیه بر دیگران نباید لاجرم تخییر باشد میان پنج گوسفند و یک شتر خواه پنج گوسفند که پس هر پنج شتر گوسفندی
افتد و خواه یک شتر یکساله تمام کرد در قیمت نزدیک بر پنج گوسفند ست بدهد و این تخییر در مذهب حنفیه نیست در مذهب
ایشان همان یک شتر ست و در کتاب صدیق که انس رض روایت کرد که اصل ست در باب صدقات چنانچه در صحیح بخاری آورده نیز
در بیست و پنج شتر یک شتر ست که آنرا بنت مخاض گویند و این تخییر که مصنف ذکر کرده نیست و هر گاه بدانستی که اهل و مستحق زکوة
یعنی فقیر ست یا قسمی دیگر از آن اقسام که مصارف زکوة اند زکوة بدادی و اگر کسی زکوة طلبید و حال وی در اهلیت و
استحقاق آن بالفعل معلوم نبودی نظر بظاهر حال اعتماد بر صدق قول وی نموده وی را زکوة بدادی اما بعد از آنکه غنای و عدم
اهلیت وی معلوم شدی وی را خبر کردی که توانگران را در زکوة حظے و نصیبے نیست شرعا و نه توانایان را که بر اکتساب توانائی
دارند مروة و با وجود آن اگر ظن غالب آن بود که فقیر و مستحق ست اعادهٔ زکاة واجب نبود و عادت آن بود که زکاة را در شهرها
و دهها که عمال بستدندی هم در آن موضع بحکم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر فقرای آنجا صرف کردندی بجهت قرب و توقع فقرا
تا حرمان ازمان موجب آزار و انکسار خواطر ایشان نگردد و نیز در حدیث معاذ بن جبل رض که او را بیمن فرستاده بودند آمده که از غنیای
ایشان بگیر و بر فقرای ایشان رد کن و اگر چیزے بعد از دادن اهل موضع فاضل شدی بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
آوردندے و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر فقرای مدینه صرف کردی در مذهب امام ابو حنیفه رض نیز نقل زکوة از شهر
بشهری مکروه ست مگر آنکه نقل کند بقرابت خود یا فقرای موضع دیگر که محتاجتر و مستحق تر باشند بر این تقدیر نقل زکوة بسوی
آنها جائز بلکه مستحب ست و از عادات نبوی صلی الله علیه و آله و سلم نبود که از اسپ و برده و استر و دراز گوش و بقول و خربزه
و خیار و عسل و غیر آنکه در کیل نمی آید و ذخیره کردن را نمی شاید زکوة بستانند مگر رطب و انگور که از آن زکوة می ستد و فرق
نمیکرد میان تر و خشک اما اسپ و برده در جامع الاصول از کتب سته از ابی هریره رض آورده که فرمود رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم نیست بر مسلم صدقه در عبد وے و نه در فرس وے و در صحیحین آمده نیست در عبد صدقه مگر صدقه فطر و در
سنن ابوداود آمده نیست در اسپ و برده زکوة مگر آنکه در برده زکوة فطر هست و در حدیث دیگر نیز آمده که حق تعالی
درگذشت از صدقه اسپ و برده رواه ابن عدی و ابن عساکر عن جابر رض و امام احمد در مسند خود از علی رض و طبرانی در
اوسط از ابن عباس آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بتحقیق عفو کردم شما را از صدقه اسپ و برده
و مراد اسپ و برده ست که برای غیر تجارت بود اما اگر برای تجارت بود منظور در روے مال ست و واجب ست
در روے زکوة نظر بقیمت وے و همچنین واجب ست زکوة در هر مال که برای تجارت بود هر چه باشد و در حدیث ابی داود
آمده که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که امر میکرد ما را که بر آریم صدقه را از هر چه مهیا ساخته ایم او را برای بیع و نزد
امام ابو حنیفه و زفر اگر اسپان بیرون میچریده باشند و در خانه علوفه نخورند اگر نه برای تجارت نباشند واجب ست

دران زکوة ومخیرست صاحب آن بر سر ہر اسپ دینارے بدہد یا قیمت کند و در ہر دویست درہم پنجدرہم دہد بدلیل آنکہ
در حدیث دار قطنی وبیہقی از جابر آمده که فی الخیل السائمة فی کل فرس دینار و در ہدایہ این حدیث را ہمچنین روایت کرده
فی کل فرس سائمة دینارا وعشرة دراہم و در شرح ہدایہ گفته که رواه جعفر بن محمد عن ابیه عن جابر وہم در ہدایہ تاویل آن
احادیث که در وے نفی وجوب زکوة از اسپان واقع شده آن گروه که مراد بآن اسپان غازیان ست که ہر چند بیرون
بچرند زکوة دران واجب نبود وہمچنین منقول ست از زید بن ثابت رض در وقتے که مروان بن عبد الملک مشاورت کرد
با صحابه در زکوة اسپ که چه میفرمائید پس روایت کرد ابوہریره که پیغمبر فرمود صلی الله علیه وآله وسلم نیست بر مسلم در اسپ
وی وبنده وی صدقه پس مروان از زید بن ثابت پرسید یا ابا سعید تو چه گوئی ابوہریره گفت عجب است از مروان که من حدیث
از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت میکنم باز میگوید تو چه گوئی یا ابا سعید پس زید بن ثابت گفت صدق رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم مراد بدان فرس غازیست ونبود در زمان نبوت فرسے مگر برای غزا کذا فی الهدایة وشروحه وہم در ہدایہ
میگوید که تخییر میان دینار وتقویم ماثورست از عمر رض ومرویست که ابو عبیدة بن الجراح امیر شام بود اہل شام بروے عرض
کردند که اسپان ما بسیار شدند در زکوة آنها بر ما واجب چیست ابو عبیده ابا آورد از جواب ایشان باز سوال کردند پس ابا
نبوشت به امیر المومنین عمر رض پس در جواب وے نبوشت که مخیر گردان ارباب آنها را اگر خواہند ادا کنند از ہر اسپ
دینارے واگر خواہند قیمت کنند وبدہند در ہر دویست درہم پنج درہم وجابر رض ہمان یک شق را روایت کرد که ذکر
دینارست کذا فی شرح الآثار اما در جامع الاصول از موطا مے آرد که اہل شام گفتند به ابی عبیدة بن الجراح که بگیر
از اسپان وبردہاے ما صدقه پس وے ابا آورد و از ان پس نبوشت بعمر بن الخطاب وی نیز ابا آورد پس ایشان باز
بابی عبیده درین باب گفتند وی باز نبوشت بعمر رض پس نبوشت وے که اگر ایشان دوست میدارند صدقه را در اسپان
بگیر از ایشان ورد کن ہم بر ایشان وپرورش کن بردہاے ایشان را امام مالک میگوید معنی رد کن بر ایشان یعنی بده
بفقراے ایشان که مصارف صدقات اند وسیوطی در جمع الجوامع از عمر رض آورده که گفت با اہل مدینه خیر وبہبود نبود در مالے
که زکوة داده نشود در وے پس در اسپان عربی ده درہم ساخت ودر اسپ ترکی ہشت رواه ابن جریر وزکوة در اسپان
که نزد امام ابو حنیفه است بر تقدیریست که نر وماده مختلط باشند ونسلی از ایشان پیدا میشده باشد اما اگر تنها
ذکور بود یا اناث تنها واجب نشود از جہت عدم تناسل ونماء ودر روایتے از اناث تنها بدہند که تناسل دران
بفحل مستعار ممکن ست پس معلوم شد که در اسپان تجارت زکوة ہست باتفاق ودر اسپان غازیان که برای سواری ست
نیست ودر غیر آن اگر سائمه باشد نزد امام ابو حنیفه ہست ونزد غیر ایشان نیست واما استر ودراز گوش باتفاق در آنها
زکوة نیست اگر نه برای تجارت باشند دارقطنی از حدیث امیر المومنین علی رض آورده که در جبهه صدقه نیست وتفسیر جبهه باسپ
واستر وبرده کرده اند ومسلم از ابی ہریره آورده که گفتند یا رسول الله زکوة در حمر چیست فرمود که فرود نیامده است
بر من در حمر چیزے مگر این آیت مفرده جامعه فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره یعنی
در خصوص حمر چیزے از وحی نیامده جز آنکه این آیت جامع است شامل تمامه خیرات ومبرات ست که صدقه وزکوة نیز
فرد آن ست اگر یکے خیرے بکند در چیزے دران بدہد لابد ثواب آن را در یابد مقصود نفی وجوب قدری معین ست
از زکوة دران ودر ہدایه این حدیث عدم نزول چیزے در حمیر وبغال ہر دو آورده اما در کتب احادیث نسبت بحمر خاص

یافته میشود والله اعلم اما بقول یعنی تره‌ها و خربزه‌ها و خیار و فواکه مثل انار و سیب و امرود و مانند آن احادیث در نا گرفتن
زکوة ازان بطرق متعدد وارد شده بیهقی از علی آورده که لیس فی الخضراوات والبقول صدقة و دار قطنی از عمر
و انس آورده که لیس فی الخضراوات صدقة و ابن جریر از عبدالله آورده که نیست در بقل و توابل و زعفران و فواکه تر و
خشک زکوة و در تفاح و کمثری بخصوص نیز حدیث آمده که زکوة نیست و مذهب صاحبین نیز همین است که آنچه ثمره باقیه
ندارد در وی صدقه زکوة که مراد بوی در اینجا عشر است واجب نشود و از محیط نقل کرده اند که مراد به بقا صلاحیت
ادخار است تا سال تمام یا زیاده چنانکه حبوب و خرما و انگور و در خرما و انگور پنجسته اوسق برسد واجب بود در ان و در
کمتر ازان نه و احادیث درین باب نیز آمده خرد امام ابو حنیفه در هرچه از زمین بر آید قلیل یا کثیر خواه دیر ماند یا نه عشر
واجب بود از جهت قول پیغمبر علیه السلام که فرمود چیزی که بیرون آرد آن را زمین در وی عشر است و این مطلق است
شامل قلیل و کثیر و قصب و حطب و حشیش نزد ایشان نیز مستثنی است و قد ذکر فی محله و قول مصنف که گفت و فرق نمیکرد
میان تر و خشک متعلق است بهر دو قسم یعنی بفواکه و بقول که در وی زکوة نیست و برطب و انگور که در وی هست اما عسل
نزد شافعی زکوتی در وی نیست و بیهقی از علی آورده که لیس فی العسل زکوة و نزد امام ابو حنیفه در وی عشر است اگر
در زمین عشری بود کم باشد یا بیش و نصابی معین در وی معتبر نیست چنانکه در خارج ارض از خضراوات و فواکه و حدیث
ما اخرجته الارض ففیه العشر که مذکور شد حجت ایشان است و نزد ابی یوسف رح در روایتی معتبر است در وی قیمت و در روایتی
ده قربه و ترمذی از ابن عمر آورده در هر ده زق از عسل یک زق است و در روایتی در ده قربه یک قربه ولیکن گفته اند
که در اسناد این حدیث سخن است و صحیح نشده از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درین باب چیزی انتهی و اما عسلی که
از کوه بر آید در وی نیز عشر است نزد امام و نزد ابو یوسف چیزی نیست و از جامع صغیر نقل کرده اند که آنچه پیدا شود
در جبال و برنیه و ارض موات از عسل و فواکه اگر گرد نیارد او را امام پس آن حکم صید دارد که مباح است هر که یابد و اگر
گرد آرد در وی عشر است و نزد ابی یوسف و حسن مشهور باقی است بر اباحت انتهی و این موافق است بآنکه در جامع الاصول
از ابو داود و نسائی از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده آورده که آورد هلال که یکی از بنی متعان بود عشور نحل را که
مر او را بود بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و درخواست کرد که گرد آرد وادی را که او داشت پس گرد آورد رسول خدا برای
وی آن وادی را و چون عهد ولایت لعمر بن الخطاب رسید سفیان بن وهب که عامل او بود در باب زکوة عسل بجانب
وی نوشت و پرسید ازان پس نوشت عمر که اگر ادا کند چیزی را که ادا میکرد بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از عشور نحل گرد آر
برای وی وادی او را و الا آنها مگسان باران اند میخورد او را هر که میخواهد و معنی گرد آوردن وادی آنست که آن مکان را
نگذارند که پریشان گردند و در وادی مختلف روند که موجب انتقاص عسل است و چون گرد کرده شد برای ایشان وادی
معین اقامت میکنند در وی بفراغ خاطر و میچرند و عسل میدهند بیشتر ازانکه بتقدیر پریشان گشتن دهند و بیشتر
می‌شود منفعت اصحاب آن پس واجب میگردد در وی عشر یا مراد از گرد آوردن وادی آنکه عسل برای محافظت
نمایند و مردم بیگانه را نگذارند که بدان تعرض کنند و مخصوص گردد به قومی خاص و واجب گردد بر ایشان عشر کذا فی
شرح جامع الاصول و هرگاه که کسی زکوة بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آوردی وی را دعا کردی بحکم نص
قرآن که فرموده و صل علیهم + و مراد بصلوة یعنی دعا است و اگر چه بلفظ صلوة بود در آن سبب ادفع باشد بلفظ منصوص لهذا

گاه گفتی اللهم بارک فیه وفی اهله وگاه گفتی اللهم صل علیه ودر صحیحین از عبد الله بن ابی اوفی آورده که بود آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم وقتی که می آوردند او را قومی صدقه را میفرمود اللهم صل علی آل فلان پس آورد روزی پدر من صدقهٔ
خود را فرمود اللهم صل علی آل ابی اوفی ودر روایتی آمده که چون می آورد مردی صدقهٔ خود را میفرمود اللهم صل علیه اللهم صل علی عمرو بن
العاص که در بعض احادیث واقع شده باین جهت است که صدقه آورده آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را باین عادت کریمهٔ خود این
دعا کرد وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم راضی بود از وی درین باب یعنی بصدقه آوردن که بر وجه مرغوب می آورد وآنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
متصدق را منع کردی که صدقهٔ خود را باز خرد بخاری ومسلم از عمر بن الخطاب آورده اند که سوار کردم بر اسپی در راه خدا یعنی تصدق کردم
ودادم آن اسپ را بر یکی از مجاهدان که اسپ نداشت پس آن شخص ضائع کرد آن اسپ را وخوب نکرد سیاست او را وعلف ونگاهداشت او را بان
وجه که نگاه داشتن پس خواستم که بخرم آن اسپ را از وی وگمان آنکه ارزان خواهد فروخت وپرسیدم از حضرت رسول صلی الله علیه وآله
وسلم درین باب تا چه میفرماید فرمود باز مخر او را اگرچه بیک درم هم دهد وعود مکن در صدقهٔ خود وفرمود عود کننده در صدقهٔ خود حکم سگی دارد
که باز میخورد قی خود را ودر روایتی آمده که عائد در صدقهٔ خود همچون عائد است در قی خود یعنی اگرچه بحسب ظاهر فتوای شرع این خریدن جائز بود
چه آن صدقه چون در ملک او در آمد حکم اجنبی دارد ولیکن بحکم خست ودناءت وخروج از مروت درست نباشد واین کراهت بتقدیر
تملک اختیاری ست چنانکه بیع وهبه اما اگر بمیراث رسد کراهت ندارد زیرا که وارث در ملک ارث اختیار ندارد چنانکه در حدیث
دیگر آمده از بریده که زنی نزد حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد وعرض کرد یا رسول الله تصدق کرده بودم من بر مادر خود
جاریه را اکنون مادر مرده چه کار کنم آن جاریه را فرمود اجر وثواب تو تصدقی که کردی ثابت شد وآن جاریه بتو باز میگردد
بمیراث یعنی این صورت از عود در صدقه نبود ومکروه نباشد رواه مسلم وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم شتران صدقه را
بدست مبارک خود داغ کردی وغالباً داغ بر گوش کردی بدانکه در داغ کردن حیوانات علما را اختلاف است صحیح
آنست که اگر دران مصلحتی باشد مثل علامت نهادن وتمییز کردن تا مختلط نشود جائز است وفعل آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم در داغ کردن شتران صدقه حجت است ولیکن آن نیز باید که بر روی نباشد که از ان نهی آمده ونهادن داغ نهادن
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر شتران صدقه اکثر بر گوش بود واگر بران گاو وشتر کنند نیز جائز است کذا فی
کتب الفقه ودر روایات آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم حماری را دید که بر روی او داغ کرده بودند
فرمود لعن الله الذی وسمه ونیز در داغ کردن حمار مصلحتی ظاهر نیست واما داغ کردن آدمی در بسیاری از احادیث نهی
از ان واقع شده که آن منافی توکل است ونیز واقع شده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعضی از اصحاب را داغ کردن
فرموده وسر انجام است که بیاید این مبحث در آخر کتاب ان شاء الله تعالی وگاه از برای مصالح اسلام قرض کردی وبر مال
صدقات حواله کردی آنچه مقرر شده است در فقه حنفیه آنست که مصارف زکوٰة آن جماعه اند که در کریمهٔ انما الصدقات
للفقراء والمساکین الآیة مذکور اند وصرف آن بمصالح دیگر مثل سد ثغور وکری انهار وتجهیز جیش وامثال آن از مصالح
اسلام جائز نیست ومحل این مصالح مال خراج وجزیه وامثال آنست پس مراد از مصالح اسلام که مصنف میگوید مواسات
فقرا واعانت غریمین وانفاق عمال وامثال آن بود که از صنفات مصارف زکوٰة است یا مراد از صدقات غیر زکوٰة بود
از صدقات نافله ومانند آن یا آنکه وقوع این حکم پیش از نزول آیت مصارف بود والله اعلم ودر حدیث ابی داود آمده
که مردی بحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمد وگفت بده مرا از صدقه فرمود حق تعالی راضی نشده در صدقات بحکم

پیغمبر خود و نه غیر او و خود حکم کرده در ان و قسمت کرده صدقات را در هشت صنف اگر تو از آنها باشی بدهم ترا و ما حدیث
درین باب که مصنف میگوید نیافتیم ولیکن در حدیث ابی داؤد آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم صد شتر را
از شتران صدقه در دیت انصاری که کشته شده در خیبر داده و این خود در حکم ادای قرض است از مصرف نیز آمده که وی

صلی الله علیه وآله وسلم سوار شد بر ابل صدقه در راه حج والله اعلم و در گاه ضرورت زکوة دو ساله را از پیش طلب داشتی
چنانچه عبد الرزاق در جامع خود از علی مرتضی آورده که گفت پیش گرفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از عباس صدقه
دو ساله را آورده السیوطی فی جمع الجوامع و باین توجیه کرده شده است آنچه در حدیث صحیحین از ابی هریره آمده که آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم عمر را بر صدقه فرستاده بود پس آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم چنین رسانید که ابن جمیل و خالد بن
الولید و عباس زکوة نمیدهند پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ابن جمیل را مگر نمی بد آمد که فقیر بود پس غنی گردانید
او را خدای تعالی و اما خالد بن الولید پس ظلم میکنید شما در حق وی و قدر او را نمی شناسید وی مردیست که زره های خود را
و دواب و ساز های خود را در راه خدا وقف کرده است یعنی پس این چنین کسیکه خیر و تطوع و نفل میکند منع زکوة که حق
واجب است از وی چه صورت دارد و اما عباس پس زکوة وی بر من است و مثل آن با آن نیز پس گفت یا عمر
نه انستی تو که عم مرد مثل پدر او ست اکنون در توجیه اینکه فرمود زکوة عباس بر من است و مانند آن با آن نیز یکی همین
گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم زکوة دو ساله را از وی بیشتر بطریق قرض گرفته بود یکی از همین سال
که مطالبه مینمایند از وی و دیگر از سال آینده پس قول آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم زکوة او بر من است باعتبار همین سال و مثل آن
با آن باعتبار سال آینده و بعض گفته اند که معنیش اینست که من کفیل زکوة اویم باز یادتی و من خواهم داد او را و یا آنکه مهلت
داد او را دو سال از جهت حاجتی که او داشت تا بعد از انقضای حاجت خواهد داد والله اعلم **فصل** در زکوة فطر

ترمذی از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم منادی را فرستاد که
تا در بازار ها و محله ها و کوچه های مکه ندا کرد پوشیده نماند که وجوب صدقه فطر بعد از فرضیت رمضان است که باتفاق
بعد از هجرت است و آیه نازله در ان در مدینه است بی خلاف پس فرستادن منادی در مکه چه معنی داشته باشد
یا رب مگر از مدینه بمکه منادی را فرستاده باشند و چون فرضیت وی در سال دوم از هجرت است آن نیز بعید است
چه مکه آن زمان دار الحرب بود و فرستادن شریعت در آنجا چه غرض باشد مگر در سال فتح مکه یا عام حجة الوداع بود و
این نیز خلاف ظاهر است مسلمانان خود پیش ازین آنرا دانسته و بدان آموخته شده اند و نیز ظاهر در فرستادن
منادی که در امثال این واقع شده نزد نزول شریعت جدید است مگر بجهت تعلیم جماعه که در روز فتح مسلمان شده اند
و بقصد اشاعت و اظهار شرائع اسلام و شعائر آن در مکه بوده باشد والله اعلم و بالجمله ندا کرد منادی که الا دانا و آگاه باشید
ان صدقة الفطر واجبة بدرستی که صدقه فطر واجب است علی کل مسلم بر هر مسلمانی ذکر او انثی مرد یا زن حر او عبد آزاد یا بنده
صغیر او کبیر خرد باشد یا بزرگ وجوب بر بنده و صغیر یعنی وجوب بر سید و والد او ست و مراد بنده است که برای
خدمت است و آنکه برای تجارت بود صدقه فطر از وی واجب نبود نزد ما بر عکس زکوة که در عبید تجارت بود نه خدمت
و مذهب ثوری و نخعی نیز همین است زیرا که در عبید تجارت زکوة مال واجب است و در یک نفس دو زکوة واجب نبود
و در وجوب صدقه فطر در مذهب حنفیه مالک نصاب فاضل از حاجت اصلیه شرط است اگر چه نامی نبود لقوله علیه الصدقة

الا عن ظهر غنی و در حدیث ثعلبه بصریح آمده الا یجب الا علی من ملک نصابا و نزد شافعی فرض ست بر هر که مالک ست
قوت یوم را برای نفس خود و برای هر که لازم ست بروی نفقهٔ او و فاضل ست از جامه و مسکن و خادم و دین کذا فی
الحاوی و لیکن نصاب شرط نیست و گویند که صدقهٔ فطر از عبادات بدنیه است نه مالیه و تسمیهٔ او بزکوة فطر منافی
این قول ست و صدقهٔ فطر واجب ست نزد ائمهٔ ثلثه و لیکن نزد حنفیه واجب مقابل فرض چنانکه وتر و نزد آنها واجب بمعنی
فرض الا امام مالک که سنت مؤکده گوید مدان من قمح دو مد از گندم که نصف صاع ست او سواه یا از غیر گندم صاعا من طعام
یعنی یکصاع از طعام که شعیر یا تمر ست و یا جز آن و در روایتی از حدیث ابی سعید خدری در صحیحین آمده که گفت بیرون
می آوردیم ما در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روز فطر صاعی از طعام و گفت ابو سعید و بود طعام ما یعنی
دران وقت شعیر و زبیب و اقط و تمر و مصنف این حدیث بجهت آن آورد تا معلوم گردد که تخییر میان نصف صاع
از بر و صاع از شعیر مثلاً در زمان نبوت بود نه چنانکه بعض ائمه گفته و در بعض احادیث نیز آمده که دران زمان همین صاع
بود از شعیر و تمر یا از گندم نیز بعد ازان مردم نصف صاع از گندم گرفتند که در قیمت معادل صاع از آنها بود و این را
مؤید ساخت بحدیثی که در سنن نسائی ثابت ست که چون نوبت خلافت بامیر المؤمنین علی رسید فرمود اصل واجب
خود در صدقهٔ فطر نصف صاع ست از بر و صاع از تمر و شعیر و جز آن اما اذا وسع الله علیکم اما چون فراخ گردانید ارزاق
و املاک را خدای تعالی بر شما فاوسعوا پس شما نیز فراخ کنید در صدقه اجعلوها یگردانید آن صدقه را صاعا من بر و غیره
صاع از گندم و جز آن و فی لفظ لابی داود و در لفظی دیگر ازین حدیث که در روایت ابی داود ست اینچنین آمده فلما
قدم علی پس هرگاه که قدوم کرد علی مرتضی بمدینه و باز آمد از سفری که دران رفته بود رای رخص الشعیر دید ارزانی جو را
فقال پس گفت قد اوسع الله علیکم بتحقیق فراخ گردانید خدای تعالی بر شما فلو جعلتموه صاعا من کل شیء پس اگر بگردانید
صدقه را صاع از هر چیزی خواه جو باشد یا گندم افضل باشد در ثواب و ادخل در شکر نعمت توسیع و احتمال داشت
که چون از بر صاع کردند از شعیر و مانند آن زیاده از صاع میکردند و لیکن هم بر صاع از بر باشد یا شعیر قرار دادند که
در شرع زیاده بر صاع معهود نیست فافهم و در جامع الاصول حدیث ابی داود و نسائی را از حسن بصری باین لفظ
آورده که گفت خطبه خواند ابن عباس در آخر رمضان بر منبر بصره و گفت بیرون آرید صدقهٔ صوم تان را و بودند مردم
که نمیدانستند آنرا یعنی باین تحقیق و تفصیل که ابن عباس کرد پس گفت کیست اینجا حاضر از اهل مدینه برخیزید و
خبر دهید برادران خود و تعلیم کنید ایشان را که ایشان نمیدانند پس گفت فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم این صدقه را صاعی از تمر یا از شعیر یا نصف صاع از گندم بر هر مسلمان حر یا مملوک ذکر یا انثی صغیر یا کبیر پس چون
نزد مرتضی آورد علی مرتضی و دید ارزانی شعیر را گفت بتحقیق فراخ گردانید خدای تعالی بر شما پس اگر صاع از هر چیز گردانید
بهتر باشد انتهی و شک نیست که اخراج صاع از گندم که حضرت مرتضی فرمود تطوع خواهد بود نه فرض و اصل واجب همان
نصف صاع ست و همچنین در روایتی که صاع ازان در زمان نبوت نیز آمده بطریق تطوع بود چنانکه بیاید اکنون
بعض روایات دیگر که در جامع الاصول ست نقل کنیم تا مقصود واضح تر و روشن تر گردد و بالله التوفیق از بخاری
و مسلم از ابن عمر رضی آرد که فرض کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زکوة فطر را صاعی از تمر یا صاع از شعیر و زیادت
کردند و در روایتی این را که پس برابر کردند مردم آن را بنصف صاع از بر و بود ابن عمر که از تمر میداد [illegible]

از شعیر داد و در روایتے دیگر آمده که امر کرد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بر زکوٰۃ فطر صاعے از بر یا صاعے از شعیر
گفت عبداللہ ابن عمر پس گردانیدند مردم برابر آن دو مد از حنطه و از موطا و ترمذے و ابوداؤد و نسائی نیز مثل آن
آورده و از موطا آورده که بیرون نمی آورد ابن عمر در زکوٰۃ فطر مگر تمر الا یکبار که شعیر برآورد و نیز از نسائی آورده که بودند
مردم که بیرون مے آوردند صدقهٔ فطر در عهد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم صاع از شعیر یا صاع از تمر یا سلت یا زبیب
پس چون شد زمان عمر و بسیار شد گندم گردانید وے نصف صاع حنطه را بجاے صاع ازان اشیا پس گردانیدند
بعد ازان مردم نصف صاع را از بر برابر آن و هم در کتب ستہ از ابی سعید خدرے آورده که گفت بیرون آوردیم
ما زکوٰۃ فطر را صاعی از طعام یا صاعی از شعیر یا صاعی از تمر یا صاعے از اقط یا صاعے از زبیب و زیاده کرد در روایت
دیگر این را که چون معاویه آمد و گندم بسیار شد گفت که من یک مد را ازوے برابر دو مد از شعیر میدانم یعنی دو چند
اوست پس نصف صاع این برابر صاع ازان باشد و ظاهر آنست که مراد از طعام اینجا حنطه باشد از جهت تبادر وے
لفهم در عرف و خطابے گفته که طعام اسم حنطه است خاصه و بقرینه مقابله آن با آن اشیاے دیگر اگرچه در روایت دیگر
ابو سعید گفت که بود طعام ما شعیر و زبیب و اقط و تمر و در فتح البارے بدلائل اثبات کرده که مراد بطعام در حدیث
ابے سعید غیر حنطه است و گفته که احتمال دارد که مراد بدان ذره باشد که معروف بود نزد اهل حجاز دران وقت و
غالب قوت ایشان آن بود و کرمانے گفته که آن از قبیل عطف خاص بر عام ست ولیکن درین عطف باید که
خاص اشرف افراد باشد و اینجا نه چنین ست و در روایات دیگر نیز از ابی سعید آمده که نسبت تعدیل نصف صاع
تمام از شعیر و تمر بمعاویه کرده و تواند که وے از عمر یاد داشته باشد و مردم چون الآن ازوے شنیده نسبت
بآن کردند و گفت ابو سعید من بیرون نمی آرم مگر صاع خواه از تمر یا شعیر یا جز آن ازان اشیا که در حدیث وی مذکور ست
و بالجمله در بعض احادیث ازان حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نصف صاع از حنطه آمده و در بعض صاع ازوے از صدقه
دو کس نیز آمده و در بعض صاع ازوے مطلق ورود یافته و نزد حنفیه آن محمول ست بر تطوع چنانکه آنچه مروے
از امیر المؤمنین علی ست نیز همین حکم دارد و آنچه از امیر المؤمنین عمر آمده نیز حکم سابق ست که در وقت شیوع شعیر
و امثال آن اظهار آن کردند پس واجب در صدقه نصف صاع از بر یا صاع از شعیر بود چنانکه مذهب حنفیه است
و مذهب سفیان ثورے و ابن المبارک نیز همین ست و تمر نزد ابو حنیفه حکم جو دارد و زبیب حکم گندم و نزد صاحبیه
زبیب نیز در حکم شعیر ست و از احادیثے که مذکور شدند نیز ظاهر همین ست و غالباً آن باعتبار اختلاف زمان ست
در قیمت واللہ اعلم و واجب نزد امام شافعے و مالک و احمد صاع ست و در هدایه گفته که مذهب ما مذهب جماعة از صحابه
است که خلفاے راشدین ازانها اند و روایات زیاده محمول اند بر تطوع و تنفل **تنبیه** صاع عراقی هشت رطل
و صاع حجازے پنج رطل و ثلث رطل و واجب نزد شافعی صاع حجازے ست و نزد ما نصف صاع عراقی ست و آن
دو من ست و من چهل استار و استار چهار درهم و نیم مثقال پس من صد و هشتاد مثقال بود کذا قال شارح الوقایه و از کتب دیگر
همچنین نیز معلوم میگردد و چون این حساب را بوزن دیار خود کار فرمائیم نصف صاع بوزن اکبر شاهے که سیرے
سی سیر شاهے بود دو و نیم سیر میشود و پنج سیر شاهے و بوزن حال جهانگیر شاهے ابد اللہ ملکه و سلطانه که سیری سی
و شش سیر شاهے بود دو سیر و یک پاو میشود بیک سیر شاهے کم باین حساب که صاع هفتصد و بیست مثقال ست

ازانکه صاع چهار من ست و من چهل استار و هر استار چهار و نیم مثقال پس هر من صد و هشتاد مثقال بود چون سیر شاهی
هم چهل و نیم مثقال ست لازم آید که نصف صاع هشتاد سیر شاهی باشد و هشتاد سیر شاهی دو نیم سیر و پنج سیر شاهی شود
بوزن قدیم و ده سیر کیمیا و یک سیر شاهی کم بوزن حال والله اعلم و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که زکوة
فطر را پیش از نماز عید میداد یعنی اول صدقه فطر را ادا میکرد بعد از ان بنماز بیرون مے آمد چنانچه سنن دیگر از اغتسال
و استیاک و تطییب و لبس احسن ثیاب و افطار و میفرمود من اداها قبل الصلوة کسیکه ادا کند صدقه فطر پیش از نماز عید
فهی صدقة مقبولة پس آن صدقه است مقبول از فطر و مترتب میشود بروے ثواب صدقه فطر و من اداها بعد الصلوة و
کسیکه ادا کند او را بعد از نماز فهی صدقة من الصدقات پس وے صدقه است از جنس صدقات دیگر و مقبول نیست
از فطر این خبر و حدیثے ست که ابوداؤد و بیهقے و دار قطنے از ابن عباس آورده و اول وی آنست که فرض کرد رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم زکوة فطر را بجهت طهر صیام از لغو و رفث و طعمة مساکین من اداها قبل الصلوة الحدیث و در صحیحین از ابن عمر
روایت کرده که امر رسول الله امر کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بزکوة الفطر بصدقه فطر ان تؤدی آنکه ادا کرده شود
قبل خروج الناس الی الصلوة پیش از برآمدن مردم بسوے نماز و در روایت ترمذے و ابوداؤد و نسائی نیز از ابن عمر رض
مانند این آمده و مصنف میگوید که ظاهر این احادیث آنست که بعد از صلوة دادن صدقه مجزے و محسوب نیست از
صدقه فطر و لیکن ائمه اربعه و غیرهم متفق اند برانکه ادا پیش از نماز مستحب ست تا اغناے فقرا از سوال بحکم اغنوهم عن
المسئلة فی هذا الیوم در نماز این روز حاصل شود و شاغل وے نگردد سوال از صلوة و نزد امام احمد ادا بعد از نماز در روز
عید مکروه است و نزد بعض مشائخ مذهب ایشان آن قضا ست نه ادا و اگر بعد از روز عید کند آثم گردد و قضا است البته
اما التقدیم بر روز فطر نیز جائز ست نزد ما و در ظاهر مذهب فرق نیست میان مدت قلیل یا کثیر اگر چند یکسال و دو سال و
زیاده از ان باشد جائز ست و نزد بعضے جائز ست بیک روز یا دو روز زیرا که امر باغناے فقیر در روز فطر اقتضاے
آن کند که در غیر روز فطر جائز نباشد و لیکن یک روز و دو روز چون قریب بروز فطر ست حکم آن دارد و منافات ندارد
باغنا در ان روز و نزد بعض گویند جائز ست در عشره اخیر و نزد بعض در نصف اخیر و نزد بعض بعد از دخول رمضان نه
پیش از ان زیرا که حدیث ابن عباس که گذشت دلالت دارد که سبب این صدقه صوم رمضان ست و اگر سبب آن
فطر باشد نیز فطر پیش از شروع در صوم نبود و نزد بعض در همان سال جائز نه پیش از ان و در مذهب امام احمد نیز مثال
این اقوال آمده اما آنچه در احادیث آمده یوم و یومین یا سه روز چنانچه در موطا آمده که ابن عمر میفرستاد زکوة فطر را بسوے کسیکه جمع می شد
نزدوی پیش از فطر بدو روز یا سه روز و در روایت ابی داؤد آمده که ابن عمر ادا میکرد آنرا پیش از فطر بیک یا دو روز و در صحیحین از وے
آمده که گفت بودند بعض صحابه که میدادند پیش از عید بیک روز یا دو روز پس فضل و اولی آنست که ازین حد تجاوز نکنند والله اعلم
و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مساکین را تخصیص میفرمود باین صدقه و بر باقی اصناف ثمانیه که مصارف زکوة مذکور اند قسمت نمیکرد
و آنچه در حدیث ابن عباس آمده که صدقه فطر از جهت طهر صیام و طعمة مساکین ست و حدیث دیگر که اغنوا الفقراء کم عن المسئلة ظاهر در است
و با وجود آن در هیچ حدیث بصریح اثرے هم بیان یعنی تخصیص مساکین و صدقه فطر وارد نشده که از ان عدم جواز قسمت بر اصناف دیگر لازم آید
و لیکن التفاتا بهمین صنف مساکین خاصة تقسیم مے کرد بعضے از علما بجهت تمسک بظاهر نص نبوے صلی الله علیه وآله
وسلم بآن قائل شده و که صرف آن باصناف ثمانیه یعنے بغیر مساکین از آنها جائز نیست بلکه خاص ست بمساکین

وظاهر از کتب ائمهٔ اربعه آنست که مصارف وے همان مصارف زکوٰة ست ودر کتاب خرقی که در مذهب
امام احمد ست تصریح ست بآن وگفته است که ویعطی صدقة الفطر لمن یجوز ان یعطی صدقة الاموال زرکشی در شرح وے
میگوید زیرا که وے صدقه است پس درآید تحت قول حق سبحانه + انما الصدقات للفقراء والمساکین الآیة وباوجود
آن شک نیست که افضل واحوط بمقتضاے اتباع فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم همان باشد که داده شود بعین
صنف که فقراء ومساکین اند وبدانکه صدقه دو نوع ست صدقهٔ واجب وصدقهٔ تطوع اما صدقهٔ واجب پس گذشت بیان
آن وچون واجب ست امر میکرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدان ووعید میفرمود بر ترک آن واما صدقهٔ تطوع اگرچه
امر وجوب بدان نکردے وبر ترک آن وعید نفرمودے اما او را بغایت دوست داشتی وبدادن آن چندان شاد شدی
که بستدن آن شاد شوند چه شادی وخوشی هر کس بمحبوب اوست ولهذا شوق وسرور اهل ایمان کامل بطاعت
وعبادت بیشتر از سرور اهل فسوق وعصیان بکردارهاے شان بود از جهت وجود فسحت ونورانیت وانشراح قلب
در آن وپیدا شدن تنگی وظلمت وانقباض درین یا رب مگر آنهائی که بیخ ایمان منتزع شده باشد از اراضی قلوب شان
نعوذ بالله من ذلک وهر مقدار که در راه حق صرف کردے آن را بسیار نشمردے واگرچه بسیار شمردی از جهت نمایش
جود وسخاوت آن را اندک هم ندانستی وحقیر نشمردے اگرچه اندک چیزے بودے از جهت تعظیم طاعت وتقرب
بدرگاه الٰهی چه تعظیم فعل طاعت نظر بامر الٰهی ووعدهٔ وے ویقین بترتب جزا بر وے که قرب ورضاے او سبحانه لازم
تابع اوست برجد وجهد وتقرب گردد وخوار داشت عمل در نظر اعتقاد منجر ببطالت وتقاعد از خدمت کردن شود واحتمال
دارد که معنی عبارت مصنف این بود که بسیار شمردن چه باشد بلکه اندک هم ندانستی ودر جنب عظمت وکبریاے
حق وغلبه وقوت جود وسخاوت آن فعل در نظر شهود وهمت وی صلی الله علیه وآله وسلم محو وساقط ولا اعتبار بودے
فافهم وهیچکس از وے صلی الله علیه وآله وسلم در هیچ وقتے چیزے نخواستی که در وقت حاضر بودی ودر دادن صلاح
وقت ومصلحت آن کس بودے الا اجابت کردے وبدادے در روایت مسلم از انس آمده که سوال کرده نمی شد
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هیچ چیز را مگر آنکه میداد آن چیز را وبخاری ومسلم از حدیث جابر آورده اند که سوال
کرده نشد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از هیچ چیز هرگز که در برابر آن لا گفته باشد وقال الفرزدق فی نعته صلی الله
علیه وآله وسلم ما قال لا قط الا فی تشهده لولا التشهد کانت لاؤه نعم + ترجمهٔ این بیت ست که شاعر در مدح یکی از ملوک
گفته است ؎ نرفت لا بزبان مبارکش هرگز + مگر باشهد ان لا اله الا الله + وتقیید بآنکه آن چیز حاضر بودی بجهت آنست
که اگر در بعض اوقات مسئول شخصی حاضر نبودی سکوت کردی یا بقول معروف دلجوئی وی کردی واعتذار نمودی اما صریح رد
ومنع نکردی ونیز گفته اند که تکلم بکلمهٔ لا از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بجهت منع عطا نبودے واینجا لازم نیاید
که بقصد اعتذار نیز نگفتے ولهذا در اعتذار آن جماعه که از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم طلب سواری نمودند تا با وے
بغزا روند فرمود لا اجد ما احملکم علیه وباوجود آن فرق ظاهر ست میان لا اجد ما احملکم ولا احملکم ونیز گاهی اگر چیزی حاضر
نبودی سائل را باستقراض امر فرمودے وبقضاے آن وعده کردے وبضمانت او در آمدے روزے مردے
آمد وسوال کرد فرمود نزد من چیزے نیست تو بخر اگر چیزے آید بقضاے آن خواهیم کرد عمر بن الخطاب گفت
یا رسول الله تکلیف نکرده است ترا خداے تعالی بچیزی که قادر نیستی بر آن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم را این سخن از عمر ناخوش آمد

در نفس شد مردے از انصار ایستاده بود گفت بده یا رسول الله مرا که من از جهد الفقر و نیستی را پس آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم تبسم کرد و اثر خوشی و تازه روئی در چهره مبارکش پیدا آمد و فرمود بهذا امرت باین امر کرده شده ام
من و آنکه گفتیم که اگر دو دادن مصلحت بودے برای آنست که بسا بودے که یکی چیزے از آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم طلبیدے و ندادے چنانکه عمل و حکومت بطالب ندادی تا در انتظام مهام مسلمانان و صلاح حال آن شخص
خللے راه نیابد و گاہے منع کردے تا آن شخص در حیطه طمع و حرص نیفتد و باین رذائل گرفتار نگردد حکیم بن حزام که یکی از
اقربای ام المومنین خدیجه بود چیزے از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بطلبید فرمود یا حکیم بن حزام هم بنوا آنرا ولیکن
کراهتی با وے همراه خواهد بود و نصیحت کرد او را که تا توانی سؤال مکن از هیچکس گویند که بعد از آن حال حکیم در ترک سوال
بجائے رسیده بود که اگر تازیانه از دست وے بیفتادی از کسے نه طلبیدی و نگفتی که بردار و بده مرا و در صحیح بخاری
آمده است یکباری آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مال کثیر بخشش میکرد عباس آمد و بطلبید و اظهار احتیاج و قرضداری
خود کرد فرمود بردار یا عباس هرچه خود توانی برداشت بس گفت یا رسول الله بفرما مردم را تا بردارند برای من و برسانند
بخانه من فرمود هرچه خود توانی برداشتن بس دیگر نمیشود هرچند عباس درخواست کرد قبول نیفتاد پس برداشت
عباس بر دوش خود آنچه توانست و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بجانب وے می نگریست و تعجب میکرد از وی
مانا که قرضے یا حاجتے دیگر پیش آمده بود عباس را کذا جابر و بالجمله آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اجود الناس بود
هر که هرچه خواستی بدو دادے از اندک و بسیار و چنان بے ملاحظه و بی صرفه دادے که کسے از فقر نترسد و از نیستی
نیندیشد. و درین معنی گفته است + هرچه آمدت بدست بدادے تو بیش از آن + این جود آنکس ست کش از فقر
عار نیست + و چون محتاجے را بدیدے طعام و شراب خود که احتیاج بآن داشت. و ضرورت بر وے ایثار کردے
و خود بکار نبردے و تشنه و گرسنه ماندے و در عطا و تصدق تنوع نمودے و بانواع گوناگون انعام و احسان کردی گاہے
چیزے به بخشیدے یعنی هبه کردے یا از حقے و دینے که بر کسے داشتی در گذشتے و ابرای ذمه وی کردی گاه صدقه دادے
گاه هدیه کردے فرق میان صدقه و هدیه آنست که صدقه را مخصوص بفقرا دارند و هدیه عام تر از آن و صدقه بطریق تعطف و
مهربانی و احسان بود و هدیه بطریق تعظیم و اکرام و تواضع گاه کالائے بخریدے و ثمن ادا کردے و باز کالا را بصاحب کالا
بخشیدی چنانچه در حدیث بخاری و مسلم آمده است که جابر بآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم شتری پیشکش کرد
تا سوار شوے کند آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بفروش شتر خود را گفت این شتر از آن تست یا رسول الله
پدر و مادر من فدای تو باد شتر چه باشد فرمود البته بفروش پس جابر حسب فرموده شتر بدست آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم بفروخت و بفرمود بلال را که ثمن او را نقد کرده بوی بده بلال ثمن را نقد ساخت پس گفت با وے رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم ثمن را و جمل را بر جابر ببر و بگو برکت دهد خدای تعالی ترا هم در جمل و هم در ثمن و اینهمه مکافات
قول جابر بود که گفت شتر از آن تست یا رسول الله پس هم ثمن داد و هم جمل و دعا برکت و خیر علاوه آن ساخت صلی الله
علیه وآله وسلم و گاه از کسے چیزے قرض کردے و در وقت اداے قرض زیاده از مبلغ ادا کردی مسلم از ابی رافع
آورده که گفت قرض کرده بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از مردے شتر جوان را چون شتران صدقه آمدند
امر کرد مرا که ادا کنم شتر بچه آن مرد را گفتم یا رسول الله نمی یابم درین شتران مگر کلان هفت ساله را فرمود بده همان شتر را

زیرا که بهترین آدمیان نیکوترین ایشان ست در ادای قرض و در بخاری نیز مثل این آمده وگاه کالائی بخریدی و
زیاده از ثمن بدادی چنانچه احمد و ترمذی و ابو داود و ابن ماجه و دارمی از سوید بن قیس آورده اند که گفت آورده بودیم
ما از جانب هجر جامه را بمکه پس آمد ما را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و بخرید سراویل را و آنجا مردی بود که میکشید
ثمن را باجرت پس گفت مر او را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برکش و چرب برکش وگاه هدیه قبول کردی و اضعاف
آن انعام فرمودی چنانکه ترمذی در شمائل از ربیع بنت معوذ آورده که گفت فرستاد مرا معاذ بن عفراء بطبقی از رطب
که بود بروی خیارهای نرم پشم دار و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دوست میداشت خیار را پس آوردم آن را
بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم و بود نزد وی حلیه که آورده بودند از بحرین پس بر کرد دست مبارک خود را و عطا کرد
مرا و غرض آن بود که بهر نوع که ممکن ست از انواع احسان و منفعت بخلق رسانیدی و خود وجود شریف وی سراسر
رحمت و نعمت بود بر خلق خدا اینها خود نعمتهای دنیاوی بود و نعمتهای اخروی را چه گویند که همه را بکرم و رافت خود
از ورطه هلاک آبید و عذاب آخرت برهانید چه بدعوت و وضع شریعت و چه بدعا و شفاعت جزاه الله عنا خیر الجزاء
و صلی الله علیه وعلی آله واصحابه وسلم و مردمان را بصدقه امر کردی و تحریص و ترغیب نمودی و فرمودی اگر مثل
کوه احد مرا زر باشد خوش ندارم که سه شب بر آن بگذرد و نزد من از آن چیزی باقی ماند مگر چیزی که برای ادای
دین نگاه دارم رواه البخاری و فرمود هر روز دو فرشته از آسمان نازل شوند دعای یکی این باشد که خداوندا بده
آنکه انفاق کند خلف ده و دیگری گوید خداوندا بده آنرا که امساک ورزد تلف کن رواه البخاری ومسلم و نیز روایت کرده اند
که باسماء بنت ابی بکر فرمود بده و مشمار تا خدا نیز بر تو نشمارد و نگاه مدار تا خدا نیز از تو نگاه ندارد و بده آنچه توانی و نیز
آورده اند از ابی ذر غفاری که گفت نزد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمدم و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
در سایه خانه کعبه نشسته بود چون بدید مرا فرمود زیانکاران اند ایشان سوگند برب الکعبه گفتم مادر و پدر من فدای تو باد
یا رسول الله چه کسان اند ایشان فرمود آنها که مال بسیار جمع کردند مگر آنانکه بریزند آن اموال را از پیش و پس و راست و چپ
و بسیار کم اند آنها که اینچنین کنند و ترمذی از ابی هریره آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم جاهل سخی
دوست ترست نزد خداوند تعالی از عابد بخیل و از ابی سعید آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دو خصلت
جمع نشود در مومن بخیل و بد خلقی و رزین از امیر المومنین علی آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مبادرت
و شتاب کنید بتصدق که در نمیگذرد بلا از وی یعنی هر که تصدق کند نرسد بوی بلا و سرایت نکند در وی و تصدق
سپر وی گردد و امام احمد از بعض اصحاب آورده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم آنکه سایه کند بر سر
مومن صدقه وی خواهد بود و احادیث در باب فضل تصدق و ذم امساک بسیارست و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بحال و مقال کسان را بسخاوت و سماحت دعوت کردی تا چون بخیل و شحیح بخل و شح در معنی نزدیک بهم اند ضد جود و سخا
و میگویند که سخا صفت غریزیه است و شح مقابل اوست و شح صفت نفس ست و جبلت اوست که خست و امساک
و انقباض خاصیت اوست قال الله تعالی ومن یوق شح نفسه فاولئک هم المفلحون و فلاح صفتی ست جامع
هر سعادت دارین را و شح از آدمی عجیب نیست که جبلی اوست و عجب از وجود و سخاست در جبلت و میگویند که تمام
در کمل ست از جود و در مقابله او بخل ست و مقابل سخا شح ست و در جود و بخل اکتساب و اعتیاد را مدخلی هست بخلاف شح

بجا که آن از ضروریات غریزه اند و هر سخی را جواد میتوان گفت اما هر جواد را سخی نتوان خواند و جود در ریا و توقع ثنا
وغیره از خلق و طلب ثواب و رفع درجات از حق راه یابد نه بسخا زیرا که وی پیدا میگردد از نفس کریمه مرتفعه از اغراض
کذا فی المواهب اللدنیة نقلا عن العوارف اگر گفته شود که سخاوت صفت بنده است و جود صفت الهی تعالی و لابد
هر چه صفت الهی ست اتم و اکمل بود از انچه صفت بنده است جوابش آنست که اطلاق سخاوت بر باری تعالی از ان
نکنند که سخاوت غریزه است و وی تعالی منزه است از ان و در آدمی کمال ست که نورانیت آن بی اختیار از باطن وی
سر بر میزند و از آلودگی غرض و عوض مبرا می آید بخلاف جود که گاهی بشوب غرض و غایت میگردد بلکه گفته اند که صدور
آن از آدمی بی این شوب میسر بلکه ممکن نیست حتی که گفته اند که در صورتی که آدمی بیک فقیری ناتوان درمانده که
بهیچ نوع غرض بوی راه ندارد و طمع صحبت دنیا نیز در نظر نبود احسان میکند آنجا نیز المی از اتحاد جنسیت و مهربانی
در باطن وی عارض میگردد که بدان رفع و ازاله آن الم میکند از خود و حقیقت جود و کمال آن منحصر ست در ذات اقدس
باری تعالی که بی شائبه غرض و غایت افاضت نعما و خیرات میکند پس انچه صفت باری تعالی ست اکمل ست از انچه
صفت بنده است فافهم و بالجمله اگر بخیل شحیح حال مبارک وی را مشاهده کردی در وی اثر کردی و بکرم و بذل جود و سخاوت
متخلق گشتی و هر که با وی صلی الله علیه و آله و سلم مخالطت و مصاحبت کردی چندان تاثیر صحبت گرامی وی غلبه کردی
تا در جود و سخاوت و سائر صفات حمیده بی اختیار گشتی و مالک نفس خود نشدی تا احسان نکردی و کرم بروی غالب
نگشتی و احتمال دارد که ضمیر وی در قول وی هر که با وی مخالطت کردی اشارت با کس بود که حال مبارک او را مشاهده
کردی یعنی بخیل شحیح به تاثیر مشاهده حال عظیم و صحبت شریف وی بجایی رسیدی که هر که با وی مصاحبت کردی
جواد و سخی شدی و در ضمن این گویا احوال کرامت مآل صحابه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و رسیدن ایشان
بمقام کمال و تکمیل بیان میگردد و این وجه اغلب و احسن و اعذب و ادخل ست در مبالغه بعد از شائبه تکرار کما لا یخفی
و از جهت که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم محل انوار کرائم صفات و حمائد اخلاق و جود و سخاوت و بی تعلقی بدنیا
و متاع آن بود دائما منشرح القلب و شادان نفس و منبسط الخاطر و طیب النفس بودی صلی الله علیه و آله و سلم چه همه
انقباض و غم و تنگی و ترشی از ظلمات نفس و صفات رذیله و بخل و شح و تعلق بدنیا و ما سوی الله پیدا گردد بدانکه
جوهر پاک حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جامع جمیع انوار و اسرار کمالات و حقائق بود زیرا که نفس پاک وی
اشرف نفوس و مزاج شریف وی اعدل امزجه بود و هر که چنین باشد لابد فعل وی احسن افعال و شکل وی املح اشکال و خلق وی
احسن اخلاق و حمائد صفات و افعال وی در غایت توسط و اعتدال باشد خصوصا شجاعت و سخاوت و حکمت و اخبار
شجاعت وی از کتب سیر در غزوات و جهادات معلوم گردد و کمال علم و حکمت از قواعد و قوانین شریعت وی مبرهن
و روشن ست چون اینجا سخن در سخاوت رفت چند حدیث ازین باب نقل کنیم در صحیح بخاری از حدیث انس می آرد
که آمده بود نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مال کثیر از بحرین فرمود بریزید این مال را در مسجد پس بنماز آمد و التفات
نکرد بدان مال که در گوشه مسجد افتاده بود و چون فارغ شد از نماز بیامد و بر سر مال بنشست و پریشان کرد آن مال را
بر مردم و ندید هیچ یکی را مگر آنکه داد او را از ان مال و از مجلس برنخاست تا تمامه آن مال قسمت نکرد و برداشتن عباس که
مال را بر دوش خود درین قضیه بود چنانکه گذشت و سیوطی در شرح صحیح بخاری از ابن ابی شیبه می آرد که آن مال

که از بحرین آمده بود و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم قسمت کرد صد هزار درهم بود و آن اول خراجی بود که آمده بود
در دولت اسلام انتهی و در مواهب لدنیه از ابن فارس نقل کرده که وی در کتاب خود که در اسماء النبی صلی الله علیه
وآله وسلم جمع کرده میگوید که در روز حنین زنی آمد و شعری خواند که ایام رضاع آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را که
در هوازن بود بیاد داد هر چه از ایشان گرفته بود همه را بایشان داد و عطایای کثیره نامحصوره کرد که چون آنها را قیمت
کردند پانصد هزار هزار آمد ابن وحیه گفت که این نهایت جودیست که شنیده نشده است مثل او در وجود والله اعلم
و در حدیث مسلم از انس آمده که مردی بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم وی آمد و چیزی درخواست کرد پس داد آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم او را گوسفندان که پر کرده بودند میان دو جبل پس باز گشت آن مرد بسوی قوم خود و گفت اسلام
آرید ای قوم که محمد عطا می کند همچو عطای کسی که نمی ترسد از فقر و هم در حدیث مسلم است از صفوان بن امیه که گفت
والله به تحقیق داد مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آنچه داد و بود وی در وقتی مبغوض ترین مردم نزد من ناگاه
عطا کرد مرا تا آنکه گشت نزد من محبوب ترین آدمیان صلی الله علیه وآله وسلم ابن شهاب گفته داد او را روز حنین صد غنم
پستر داد صد غنم دیگر بعد از آن صد دیگر و در مواهب لدنیه از مغازی واقدی می آرد که عطا فرمود در روز حنین
داد وی را از شتر و غنم پس گفت صفوان گواهی میدهم که مساحت نکند باین بخشش مگر نفس پیغمبری و این صفوان
بن امیه از مؤلفة القلوب بود و انعام آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر مؤلفة القلوب در روز حنین که متصل فتح
مکه بود از حد متجاوز بود و مؤلفة القلوب آن جماعه را گویند که صدق ایمان هنوز در دل ایشان نه درآمده و قوت
نه پذیرفته بود و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم میخواست که بنعمت دنیاوی و احسان و انعام دلهای ایشان را
بایمان الفت و بجود محبت بخشد زیرا که محبت محسن جبلیست و این جماعه از مسلمانان را داد و اهل اسلام در زکوة
نیز حقی بود چنانچه منطوق آیت مصارف است بعد از آنکه شوکت اسلام قوت پذیرفت و احتیاجی بتالیف
ایشان نماند باجماع صحابه برطرف شد و این جماعه اند که در فتح مکه اسلام آوردند و غنائم روز حنین در کثرت متجاوز
از حد احصا بود و اکثر آن را بقصد تالیف باهل مکه داد و قسمت ایشان زیاده کرد در بخاری و مسلم و ترمذی از انس رض
آورده اند که چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اموال را باهل مکه داد جماعه انصار در بینها گفتگوی کردند و گفتند
که شمشیرهای ما از خون ایشان هنوز خشک نشده است و غنائم را بایشان میدهند و در وقت شدت ما را میخوانند
و در وقت غنیمت دیگران را این خبر بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رسید پس انصار را جدا در خیمه خود طلبید و
گفت از شما اینچنین سخنان بما رسانیدند آیا واقع است گفتند بلی یا رسول الله بعضی از نادانان و سبکساران
گفته باشند اما فقها و اهل رای از ما ساکت اند و بحکم خدا و رسول خدا راضی فرمود این قوم نو عهد اند باسلام و هنوز
ایمان در دل ایشان نه درآمده و برایشان حادثه ها رفته و نهب و تاراج یافته اند خواستم که بدنیا و متاع آن دل ایشان
بدست آرم تا سبب درآمدن در اسلام باعث تقویت ایشان گردد و متاع دنیا سهل است من باشما ام و شما با من آیا راضی
نیستید شما که مردم دنیا و شتر و گوسفند بخانه ببرند و شما خدا و رسول خدا را ببرید گفتند بلی یا رسول الله رضینا اجمعین

باب صیام النبی صلی الله علیه وآله وسلم بدانکه مقصود از صیام امساک نفس است از خسائس عادات
و حبس اوست از شهوات و مالوفات و صوم کامل آنست که جوارح و اعضا را از معاصی و حرکات شنیعه باز دارند

واختلافست علما را که صوم افضل ست یا صلوٰة مشهور میان جمهور تفضیل صلوٰة ست بر سائر اعمال از جهت حدیث
واعلموا ان خیر اعمالکم الصلوٰة رواه ابو داؤد وغیره وبعض گفته اند که صوم افضل ست از جهت حدیث نسائی که از ابی امامه
آورده که گفت آمدم حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم وگفتم یا رسول الله بفرما مرا کاری که اخذ کنم آن کار را از تو
فرمود لازم گیر بر خود صوم را که هیچ عملی مثل آن نبود وغایت مراد نفی مماثلت در وجه مخصوص که از خواص وثمرات صوم ست
خواهد بود والله اعلم ودر فضیلت صوم در صحیح بخاری از ابی هریره آمده که الصیام لی وانا اجزی به والحسنة بعشر
امثالها ودر مسلم آمده که کل عمل ابن آدم له الا الصیام هو لی وانا اجزی به ودر موطا آمده که هر حسنه که ابن آدم کند به ده
است تا هفتصد مگر روزه که آن مراست ومن جزا میدهم بروی بدانچه قدر وکیفیت آنرا جز من کسی نداند وبعض گفته اند
که اضافت ونسبت وی بذات پاک حق برای تکریم ست چنانچه ناقة الله گفته والا همه چیز وهر چه در عالم ست از آن
اوست وبرای اوست جل وعلا وگفته اند که عبادت کرده نمیشود ونشده است بصوم غیر حق سبحانه وتعالی وهیچ
کافری در هیچ عصری از اعصار معبود خود را تعظیم نکرده است وعبادت ننموده بصوم اگرچه بصورت نماز وسجده و
نثار اموال وقصد وی از راه دور وزیارت کردن وگرد وی گشتن تعظیم میکنند ونیز گفته اند که روزه برای من ست
بجهت آن گفت که در وی ریا که شرک صغیر ست نمیرود وخالص برای اوست تعالی وهیچکس بران مطلع نه بخلاف صلوٰة
وزکوٰة وحج وغزوه وغیر آن از عبادات ظاهره ومعنی عدم ریا در صوم آنست که بمجرد فعل وی ریا بدان راه نیست
واگر بگوید که من روزه دارم واظهار آن کند ریا راه بیابد اما این از جهت اخبار واظهار اوست نه در مجرد فعل بخلاف
بقیه اعمال که در آمدن ریا دران بمجرد فعل ست بیهقی از شداد بن اوس آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم هر که روزه بریا داشت پس بتحقیق مشرک شد وبعض گفته اند الصوم لی برای آن ست که نفس صائم را در حقیقت روزه
حظی نیست چنانکه در اول این حدیث در صحیح بخاری آمده ترک میکند بنده طعام وشهوت وشراب خود را از جهت من
پس از آن فرمود الصوم لی وانا اجزی به وبعضی از محققین گفته اند که استغنا از طعام وغیره از صفات ربوبیت ست
وچون تقرب جست بنده بدرگاه عزت بدانچه موافق صفات اوست تعالی اضافت کرد آن را بخود یعنی سائر اعمال عباد
مناسب احوال وصفات ایشانست مگر صیام که او مناسب صفتی ست از صفات حق ومتعلق بدو نسبتی یا از جهت آن
گفت الصوم لی که مقدار ثواب ومضاعفت اجر آن را جز وی تعالی نداند وجز سعت علم وی سبحانه بدان محیط
نگردد وچون جواد کریم بذات اقدس خود متولی جزای آن شده وفرموده من میدهم جزای آن لا بد تضاعف
سعت عطا وعظم جزا کند وانمعنی اوفق وانسب ست بسیاق حدیث که فرمود الحسنة بعشر امثالها الی سبع مائة ضعف
الحدیث وباین جهت در اول شرح حدیث بدان اشارت نمودیم وبالجمله عبادت صیام را شانی عظیم ست میان عبادات
خصوصا صوم رمضان را که فرض ست ودر صحیح بخاری از ابن عباس آورده که کان النبی صلی الله علیه وسلم اجود الناس
واجود ما یکون فی رمضان پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم کریمترین وجوادترین خلق بود وزیاده در ماه رمضان سخاوت و
بخشش او بر مردم وایثار وی ایشان را بر خود در حاجات از همه اوقات زیاده بودی وصدقات وخیرات وی
در لیالی وایام رمضان بر همه لیالی وایام مضاعف گشتی وبذکر ونماز واعتکاف وتلاوت جمیع ساعات روز وشب را
مستغرق داشتی ودرین ماه عظیم را بعبادات گوناگون مخصوص گردانیدی ودرین فقره اشارت کرد بآنکه چون این ماه عظیم آ

وموسم خیرات ومنبع برکات ونعم الٰہی تعالےٰ وفیوض وے بر بندگان اجل واعظم ست شکرانہ آن نیز بانواع عبادات
ومزیات اکثر واوفر بود وچون جود حضرت واہب البرکات دروی متضاعف بود جود حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
سید السادات نیز متکاثر میشد چہ بارتباطے او را مظہر انوار صفات ومحل آثار کمالات خود گردانیدہ بود وبراخلاق محبوب
وبتعالے ست او را مجبول ساختہ وعادت او گردانیدہ وانچہ مذکور شد جزو حدیث ست وتمام وے این ست واجود مایکون
فی رمضان حین یلقاہ جبرئیل یعنی جواد تر بود در رمضان لاسیما دران ہنگام کہ ملاقات میکرد آن حضرت صلے اللہ علیہ
وآلہ وسلم را جبرئیل وکان جبرئیل یلقاہ کل لیلۃ فی رمضان وبود جبرئیل کہ ملاقات میکرد او را ہر شب در رمضان حتی ینسلخ
تا سلخ رمضان وآخر وے یعرض علیہ النبی القرآن عرض میکرد ومیگذرانید آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بر جبرئیل
علیہ السلام قرآن را ودر روایتے فیدارسہ القرآن پس مدارست میکرد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم با جبرئیل
علیہ السلام قرآن را ومدارست ہمدیگر خواندن چنانچہ حفاظ الطریق د میخوانند فاذا لقیہ جبرئیل پس چون ملاقات
میکرد او را جبرئیل کان اجود بالخیر بود جواد تر ونیز تر بخیرات من الریح المرسلۃ از بادے کہ فرستادہ بشود ومطلق
گذاشتہ بشود وتا برسد وشامل شود ہر چیز را کہ بران میوزد ہمچنین انحضرت جود وکرم وے ہمہ کس وہمہ جا میرسید ونزد امام احمد
در آخر این حدیث آمدہ کہ لایسال شیئا الا اعطاہ سوال کردہ نمی شد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ہیچ چیزی مگر
آنکہ میداد آنرا چنانچہ در آخر فصل زکوٰۃ گذشت وازین حدیث استنباط کردہ اند کہ آدمی را باید کہ در ایام شریف و
مواسم خیر وحضور صحبت صلحا در کسب خیرات واحراز وجوہ مبرات بیشتر وبجد تر سعی باشد وباللہ التوفیق وآن حضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در بعضے از لیالی رمضان وصال کردے یعنی دو روز یا زیادہ بران پیاپے روزہ داشتے
بے آنکہ چیزے بخورد وبنوشد وافطار کند ودیگران را کہ بقصد متابعت آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم شروع
در صوم وصال کردندے بجہت رحمت وشفقت وکراہت تعمق وتوغل چنانکہ در حدیث عائشہ آمدہ است از وصال
نہی فرمودے صحابہ گفتند یا رسول اللہ چون تو وصال میکنی سبب نہی ما از وصال چیست با آنکہ دائم ما را بمتابعت
خود میخوانی فرمود لست کہیئتکم نیستم من بہیئت وصفت شما یعنی حال وصفت من مثل حال وصفت شما نیست و
در روایتے لست مثلکم ودر روایتے لست کاحدکم ومعنی ہمہ یکیست ودر روایتے آمدہ ایکم مثلی کدام یکے از شما مثل
من ست انی ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی کہ من شب میکنم نزد پروردگار خود کہ پرورندہ وتربیت کنندہ من ست وبلفظ
ودر لفظے دیگر از حدیث ہمچنین آمدہ اظل عند ربی یعنی روز میکنم نزد پروردگار خود گویند اصل معنی وے ہمین ست
ومراد اینجا مطلق کون ست چنانچہ اضحے فلان کذا میگویند وتخصیص وقت ضحے بدان مراد نبود ودر آیت کریمہ
واذا بشر احدہم بالانثیٰ ظل وجہہ مسودا نیز مطلق مراد ست ودر فتح الباری گفتہ کہ راجح از روایات لفظ ابیت ست
نہ اظل یطعمنی ویسقینی طعام میدہد وآب میدہد مرا پروردگار من ودر روایتے انی اطعم واسقی من طعام دادہ میشوم
وآب دادہ میشوم ودر لفظے آمدہ لی مطعم یطعمنی وساق یسقینی مرا اطعام دہندہ ست کہ طعام میدہد مرا وآب دہندہ ست
کہ آب میدہد مرا واین حدیث باختلاف الفاظ وتعدد طرق در صحیحین وغیر ہما مذکور ست وعلما را درین طعام
وشراب چند قول ست یکی آنکہ طعام وشراب محسوس بود یعنی برای آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم شب از نزد پروردگار
طعام وشرابے آمد ومیخورد ومی نوشید واین کرامتی بود از خداوند تعالیٰ مخصوص بوے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم

چه حقیقت لفظ طعام و شراب و معنی حقیقی وی آنست و عند وی از حقیقت موجب ظاهر نیز دلیل بر حمل بر حقیقت متعین بود
و این منافی وصال و موجب بطلان صوم نبود اگرچه خود بود نیز فرض کنند چنانچه حقیقت لفظ اهل است زیرا که این
از طعام جنت و شراب وی بود که احکام تکلیفیه بران جاری نباشد چنانکه در غسل صدر شریف در طشت ذهب و فضه
که در حدیث صحیح وارد شده است با آنکه استعمال اوانی ذهب و فضه در غیر وی حرام است و ابن منیر گفته آنچه موجب فطر است
شرعاً طعام معتاد است اما آنکه خارق عادت است و از بهشت از عند پروردگار آمده تناول تعاطی وی از جنس اعمال نیست
بلکه از جنس ثواب چنانچه اهل جنت را در جنت با شغل ابطال عادت نکنند و بعض گفته اند که مراد از طعام و شراب اینجا قوت است
که لازم وی است پس گویا فرمود مرا پروردگار من قوت آکل و شارب می بخشد و افاضه میکند چیزی که قائم مقام شراب
و طعام میگردد و بدان قوت بر طاعت و عبادت می یابم بی ضعف و فتور و شما را این حالت نیست یا مراد از طعام و شراب
سیری و سیرابی است که بی طعام و شراب آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را حاصل میشد و الم جوع و عطش احساس نمیکرد
و این غیر معنی قوت است چه تواند که قوت بر طاعت و عبادت یابد و جوع و گرسنگی و تشنگی نیز بخشد و در معنی قوت در ضمن سیری
و سیرابی است و گفته اند معنی اول راجح تر است چه سیری و سیرابی منافی حال صائم است و مفوت مقصود از صوم و وصال
چه روح این عمل گرسنگی و تشنگی است و نیز حال آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در اکثر جوع بود و شبع نبود تا آنکه سنگ
بر شکم مبارک می بست کذا ذکر فی فتح الباری و قول دوم از ابن قیم در کتاب هدی و از ابن رجب در لطائف نقل کرده اند
آنکه مراد طعام و شراب محسوس نیست و نه لازم وی از قوت و شبع بلکه مراد غذای روحانی بود که از معارف
و لذات مناجات و فیضان لطائف الهی که بر دل شریف وی صلی الله علیه و آله وسلم وارد میگشت و آنچه توابع آنست
از احوال شریفه از نعیم روح و شادی نفس و روح دل و روشنائی چشم که بآن حیات و قوت و قدرت و مسرت حاصل آید
که بدن از غذای جسمانی مستغنی شود و مدتی مدید بگذرد که احتیاج بغذا نیفتد بلکه یاد از آن نیاید و این در محبتهای مجازی
و مسرتهای صوری مجرب است چه جای محبت حقیقی و مسرت معنوی و درین معنی گفته اند + لها احادیث من ذکراک تشغلها
خطاب بمحبوب میکند که شتران را که در راه طلب تو میروند کلامها و حدیثها است معنوی از یاد تو که باز میدارد آنها را +
عن الشراب و تلهیها عن الزاد + از آب و باز میدارد آنها را از توشه و طعام یعنی چندان بیاد تو مشغول اند که گویا ماندند که
از طعام و شراب یاد نمی آرند و حاجت بدان ندارند + لها بوجهک نور تستضیئ به + و مر ایشان را از پرتو روی تو نوریست
که روشن میشوند بدان و در راه میروند در روشنائی آن + و من حدیثک فی اعقابها حاد + و از حدیث تو و سخن که در یاد تو میکنند
در پس آنها حادیست یعنی حدی گوینده و عرب در وقتی که شتران از سیر مانده شوند حدی میکنند و بصوتی که
دارند اشعار میخوانند که شتران ببوی آن تازه و قوی میشوند و در سیر تیز و تند میروند + و اذا اشتکت من کلال السیر اوعدها
چون شکایت میکنند آن شتران از کندی و سستی سیر وعده میکنند آنها را + روح القاء فتحیی عند میعاد + خوشی
و شادی وصل پس زنده میشوند آنها نزد وعده یا نزد وقتی که قرار داده شده است برای وصال و مصنف میگوید که
این قول دوم که مراد غذای روحانیست محکم است چه اگر بر حقیقت طعام و شراب حمل کنند وصال متصور نشود زیرا که معنی
وصال آنست که در شب طعام نخورند و آب ننوشند بلکه صیام باطل شود بر تقدیر روایت اظل که [illegible]
و قد عرفت جوابه والله اعلم **فرع** + اختلاف است علما را در صوم وصال مر غیر آن حضرت را صلی الله علیه و آله وسلم

که جائزست یا حرام یا مکروه طائفه گویند که جائزست مر کسی را که قادرست بران و مرویست از عبد الله بن زبیر
وغیر او از سلف و گویند که وی رضی وصل میکرد چند سعد و در روایت صحیحه آمده که پانزده روز وصال میکرد و جماعه دیگر از
صحابه و تابعین برانند که صحابه بعد از نهی وصال کردند و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مقرر داشت پس معلوم شد که
نهی بجهت رحمت و شفقت و تخفیف بود چنانچه بصریح در حدیث عائشه رضی آمده نه برای تحریم واکثر برانند که جائز نیست
وامام ابو حنیفه و امام مالک برین اند وامام شافعی تنصیص کرده بر کراهت واصحاب وی مختلف اند که این کراهت تحریمی
یا تنزیهی واول صحیح ترست وامام احمد و اسحق میگویند که جائزست تا سحر چنانکه در حدیث ابی سعید نزد بخاری آمده که
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود وصال نکنید واگر کسی از شما خواهد که وصال بکند گو بکند آنرا تا سحر واین در معنی تاخیر
افطارست نه وصال واین نیز بر تقدیریست که مشقت نباشد و باعث تعذیب نفس نگردد والا داخل قربت نبود و ظاهر
حدیثی که گذشت در آنست که وصال از خصائص آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ست وجمهور برانند که محرم ست بر غیر وی
صلی الله علیه وآله وسلم از جهت عموم نهی در قول وی صلی الله علیه وآله وسلم لا تواصلوا و رحمت و شفقت منافات ندارد
بحرمت غایتش آنکه حرمت بجهت رحمت بود واز اهل سلوک آنهائی که مولع اند بر ریاضت نفس و گداختن وی بی افطار
میکنند بکیفیتی تا از حقیقت وصال بر آید واین را علم و عادت شریف آن بود که در روزه رمضان شروع نکردی
الا بعد از رویت هلال علی التحقیق یعنی مشاهدة وعیانا یا بگواهی یک عدل چنانکه یکبار بشهادت ابن عمر روزه داشت
احمد و ابو داود آورده اند که ابن عمر گفت میدیدند مردم هلال را و جستند او را پس خبر کردم من رسول خدا را صلی الله
علیه وآله وسلم که من دیده ام پس روزه داشت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و امر کرد مردم را بروزه داشتن
ویکبار دیگر بشهادت یک اعرابی روزه داشت چنانچه ابو داود و ترمذی و نسائی وابن ماجه و دارمی از ابن
عباس آورده اند که گفت آمد اعرابی بحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمد و گفت دیده ام من هلال را و در بعض
روایات آمده یعنی هلال رمضان را پس خبر داد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که آیا شهادت میدهی تو که لا اله الا الله
گفت نعم و فرمود گواهی میدهی که محمد رسول الله گفت نعم پس فرمود یا بلال را اعلام کن مردم را که روزه دارند و مجرد اخبار
ایشان اکتفا کرد و لکن لفظ شهادت شرط نکرد ونزد مذهب حنفیه و صحیح نزد شافعیه و مشهور نزد امام احمد همین ست زیرا که
این امر دینی ست که متعلق ست بان وجوب صوم پس مشابه شد بروایت اخبار و احادیث و مقبول ست درو خبر واحد
عدل و مشروط نیست لفظ شهادت اگرچه ظاهر حال مخالفت و تکذیب آن نباشد ونزد مالک و در قولی از شافعی و در روایتی
از احمد و اسحق شرط ست شهادت اثنین چنانچه در سائر شهادات و متمسک ایشان حدیثی ست که ابو داود و دار قطنی
از امیر مکه که حارث بن حاطب بود آورده اند که گفت عهد کرد بسوی ما رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که روزه
داریم برویت هلال واگر نه بینیم و گواهی دهند دو گواه عدل روزه داریم بگواهی ایشان و گفته اند که اسناد وی صحیح متصل ست
و در روایت نسائی از عبد الرحمن بن زید بن الخطاب نیز مانند این آمده و جواب داده اند ازین تمسک بآنکه این حدیث
منطوق دارد و مفهوم و مفهوم او در معارض شد آن احادیث که در قبول شهادت واحد وارد شده و ترجیح کردیم ما منطوق آنها را
بدلیلی که گذشت و عدالت مخبر شرط ست باتفاق و از طحاوی منقول ست که شرط نیست و گفته اند که مراد وی اشارت
که مستور الحال بود و از حدیث اعرابی که بوجود ایمان او بی اکتفا کردند بیت بیانی بان توان یافت نزد ما عامة

که آن یک کس مرد باشد یا زن حر باشد یا عبد کفایه فی الغایه و اگر رویتی و شهادتی و اخباری نبودی شعبان را
سی روزه شمردی و آنگاه روزه داشتی در حدیث بخاری و مسلم و غیر ایشان بطرق متعدده آمده که آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم فرمود روزه دارید برویت هلال و افطار کنید برویت وی و اگر پوشیده شود
بر شما هلال در زیر ابر پس شمار شعبان را سی روز و در بعض روایات تمام کنید سی روز را از شعبان بعد از آن
روزه دارید و در بعض روایات آمده فاقدروا له و معنی این لفظ نزد جمهور ائمه و علما همین ست که در روایات دیگر
بصریح آمده که تمام کردن شمار شعبان ست سی روز یعنی اندازه کنید هلال را بشمار کردن شعبان و بعض گفته اند
که مراد اندازه سیر قمر ست بحساب منازل وی و مآل وی نیز بمعنی باقی روایات آید و لیکن گفته اند که
این مشکل ست بر عامه پس آسان اندازه بشمار ایام بود با آنکه ظاهر روایات دیگر نیز همین ست و
نیز قول منجمان معتبر نیست الا در بعض روایات شاذه فقهیه که درین باب اعتبار آن آمده و بر هر تقدیر
ازین حدیث مستفاد گردد که روزه در روز شک به نیت رمضان مکروه بود و برین اند اکثر ائمه الا نزد امام احمد که
گوید واجب ست صوم رمضان در صورتیکه پوشیده شود ماه زیر پرده ابر یا غبار در شب سی ام از شعبان و معنی
حدیث فاقدروا له انست یعنی تنگ کنید ماه را یعنی تنگ دانید و اعتبار کنید ماه را بیست و نه قدر بمعنی تضییق بسیار آید چنانچه
در کریمه و یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر و من قدر علیه رزقه و امثال آن یا بمعنی اندازه باشد و مراد آن باشد که اندازه
کنید و فرض کنید طلوع ماه را و معنی روایات دیگر را که واقع شده تمام کنید شعبان را یا شمار کنید او را سی روز یا تمام کنید
شمار او را سی روز هم باین تاویل کنند و عمل ابن عمر را و بسیاری از اکابر صحابه را باین وجه نقل کنند که چون از شعبان
بیست و نه میگذشت طلب مینمودند ماه رمضان را اگر میدیدند یا از کسی خبری می‌شنیدند روزه میداشتند و اگر نه
چون مطلع صاف بودی بافطار برمیخاستند در صباح آن و اگر در مطلع علتی بودی روزه دار برمیخاستند و مختار نزد
ابو حنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه آنست که روز شک روزه ندارند که مکروه ست و اگر دارند به نیت نفل دارند و حدیثی
نیز درین باب نقل میکنند و آنکه از عمل اصحاب نقل کرده اند نیز محمول بر روزه نفل ست و ثانی الحال اگر این روز از رمضان
ثابت شود روزه هم از رمضان واقع شود و اگر موافق عادت وی باشد در روزی واقع شود که روزه در آن روز
معتاد وی ست روزه داشتن بهتر ست و آنکه در حدیث صحیح از عمار آمده که هر که روزه دارد یوم الشک پس تحقیق عصیان کرد
ابو القاسم را یعنی محمد رسول الله را صلی الله علیه و آله وسلم مراد از آن روزه به نیت رمضان ست والله اعلم و پیغمبر فرمود
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم کسان را که بشهادت یک شاهد روزه بدارند و بشهادت دو شخص بگشایند و وجوب
شهادت دو شخص برای گشادن روزه یعنی عید کردن متفق علیه است میان علما مگر نزد ابی ثور که از اصحاب
شافعی ست نزد وی بشهادت یک عادل نیز ثابت شود و در روایتی از مذهب حنفیه نیز آمده چنانچه در بعض شروح هدایه
گفته اما معتبر نیست این روایت و لیکن نزد حنفیه خواه دو مرد بود یا یک مرد و دو زن چنانچه در شهادات باید ظاهر مذهب
امام احمد آنست که دو مرد می باید و تمسک در اشتراط شاهدین در افطار حدیث عبد الرحمن بن زید بن الخطاب ست
که خطبه خواند در روز شک و گفت که من مجالست کردم اصحاب پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم و سوال کردم ایشان را
و ایشان تحدیث کردند مرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود روزه دارید برویت هلال و افطار کنید برویت آن

واگر پوشیده شود بر شما هلال پس روزه دارید سی روز واگر گواهی دهند دو شاهد عدل پس روزه دارید و افطار کنید رواه النسائی ولیکن این حدیث در روزه معارض ست بحدیثے که در قبول شهادت واحد آمده و در افطار باقی و معمول بی معارضه ونیز متعلق ست بفطر نفع عبد پس مشابه شد بسائر حقوق او وا و نیز احتیاط بهمدرین ست ونزد امام ابوحنیفه این بر تقدیریست که در مطلع علتے بود از ابر یا غبار یا مانند آن اما اگر صاف باشد بی علت پس شرط در رمضان و عید هر دو جمع کثیر ند که حاصل شود علم ظنی یا قطعی علی اختلاف الروایات بخبر ایشان زیرا که تفرد یک شخص درین صورت موهم غلط ست چه مطلع صاف و همه اهل بصر و همه طالب وجویان درین صورت ظاهر اشتراک جمیع ست در رویت نه انفراد یکی بدان بخلاف آن صورت که ابرے وغبارے باشد که گاهی ازو برهیگرد و علت از موضع هلال اتفاقاً نظر یکے بدان افتاد و دیگران را نظر بر موضع دیگر ست از امیر المؤمنین عمر آمده که شخصے درین صورت دعوی دیدن هلال کرد ایشان آب طلبیدند و روے او را شستن فرمودند و پرسیدند که اکنون می بینی گفت نمی بینم فرمود موے پلک ابرو مقابل باصره وے افتاده بود و آنرا بصورت هلال خیال کرده اکنون که روے او را شستند آن تار مو از خیال به در رفت مانند آنکه حد کثرت چیست نزد بعضے اهل محله تمام کثیر اند و از امام ابی یوسف مرویست که پنجاه کس باید ونزد اکثر معتبر در وے حد تواتر ست که موجب علم قطعی ست و در روایتی از امام ابو حنیفه در رمضان در صورت صفائی مطلع شهادت واحد معتبر ست احتیاطاً زیرا که یک روزه داشتن از شعبان بهتر ست از افطار روزه رمضان اما در قبول شهادت اثنین در فطر درین صورت معتبر نیست والله اعلم واگر شخصے ماه رمضان دید و قاضی حکم بشهادت او نکرد لازم ست بر وے نگاه داشتن روزه زیرا که چون وے بحقیقت دیده ست داخل خطاب صوموا لرویته الهلال بود واگر رمضان بخبر واحد ثابت شده و قاضی بدان حکم کرد و سی روزه تمام شد عید کردن بموجب این درست نباشد مادام که برتقدیر علت وجماعه کثیر برتقدیر صفا گواهی ندهند چه عید بقول یکی ثابت نشود و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در افطار کردن تعجیل کردے و به بیان فضیلت آن امت را بران ترغیب نمودی بخاری و مسلم و موطا و ترمذے از سهل بن سعد آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود همیشه اند مردم بخیر مادام که تعجیل کنند فطر را ونیز در حدیث آمده که فرمود صلی الله علیه و آله وسلم قوے و غالب ست دین مادام که تعجیل کنند فطر را زیرا که یهود و نصارے تاخیر کنند رواه ابو داؤد و در حدیث قدسی آمده که فرمود رب العزة جل جلاله که محبوب ترین بندگان من نزد من شتابی کننده ست فطر را رواه الترمذے عن ابی هریرة ونیز ترمذے از ابی عطیه آورده که گفت در آمدم من و مسروق بر عائشه پس گفتم یا ام المؤمنین دو مرد اند از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله وسلم که یکی ازان دو مرد تعجیل میکند افطار را و تعجیل میکند نماز را و دیگرے تاخیر میکند افطار را و تاخیر میکند نماز را گفت عائشه کدام یک که تعجیل میکند افطار را و تعجیل میکند نماز را گفتم عبدالله بن مسعود ست گفت همچنین میکرد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و آن دیگر ابو موسے ست و در روایتی تعجیل میکند افطار را و تعجیل میکند مغرب را و در روایت اول نیز مراد همان نماز مغرب ست و در موطا آمده که از عمل نبوت ست تعجیل فطر و تاخیر سحور و بر سحور مواظبت نمودی و تاخیر فرمودے و امت را بر سحور و تاخیر آن تحریض نمودے در حدیث بخارے و مسلم و ترمذے و نسائی از انس آمده که فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم تسحروا فان في السحور بركة تسحر کنید که در سحور برکت ست و ترمذی گفت که

درین باب حدیث از ابی هریره و عبد الله بن مسعود و جابر بن عبد الله و ابن عباس و عمرو بن العاص و عرباض
ابن ساریه و عقبة بن عبد و ابی الدرداء نیز آمده و نیز مسلم و ترمذی و ابو داود و نسائی از عمرو بن العاص آورده که
فرق میان روزهٔ ما و روزهٔ اهل کتاب اکلهٔ سحر ست و در احادیث آنرا غذای مبارک خوانده و فرموده نعم سحور المؤمن
التمر اخرجه ابو داود عن ابی هریرة و در احادیث صحیحه متعدده آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و صحابه تسحر
میکردند و متصل آن نماز فجر میگزاردند و فاصله مقدار پنجاه آیت توان خواند میبود و در صحیحین و غیرهما آمده که آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم فرمود منع نکند شما را از خوردن و نوشیدن اذان بلال زیرا که وی اذان میگوید بشب و لیکن
بخورید و بنوشید تا اذان ابن ام مکتوم و ابن ام مکتوم نیز از موذنان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بود و اعمی بود
تا صبح متشخص نمیشد و مردم او را خبر نمیکردند اذان نمیگفت و بران فرموده که صائم افطار بسه رطب یعنی خرمای تر کند
و اگر نیابد بسه خرما یعنی تمر که خرمای خشک ست و اگر نیابد باب اخرجه الترمذی و در روایتی کسی که بیابد تمر گو که افطار
کند بروی و کسی که نیابد افطار کند بآب و ابو داود همین روایت ثانی را آورده و در بعض روایات آمده
که چون افطار کند یکی از شما گو که افطار کند بر تمر زیرا که در وی برکت ست و مصنف حکمتی در باب افطار بر رطب و تمر که
بعض علما گفته اند نقل میکند و میگوید و این یعنی تشریع و تعلیم افطار بر رطب و تمر غایت شفقت بود بر امت و نصیحت چه
گاه خلو معده بجهت سبق طلب و اشتها طعام را باقبال تمام قبول کند و چون اول چیزی که باقبال تمام بمعده رسد شیرینی
بود بدن از قبول آن بنهایت منتفع شود و تمامه حواس و قوی بشیرینی انتفاع پذیرد علی الخصوص قوت باصره
که انتفاع او از شیرینی زیادت از انتفاع سائر قوی بود و چون شیرینی حجاز خرماست رطب یا یابس و طباع اهل آن
بدان پرورده شده انتفاع ایشان از آن زیاده از دیگر شیرینیها بود این انتفاع قوی بتمر که ذکر کردیم از جهت طب
و ملاحظهٔ طبیعت ست و اما انتفاع بتمر از جهت شرع اسرار آن که اطبای طبیعی را بدرک و احاطهٔ آن راه نیست آنست
که خرمای مدینهٔ مطهره را حق جل شانه بیمن مقدم سید عالم صلوات الله وسلامه علیه تریاق همه سموم گردانید و دوای
همه سموم ساخت و از اینجا فرمود سید عالم صلوات الله وسلامه علیه ان فی عجوة العالیة بدرستی که در عجوهٔ عالیه عجوه
نام قسمی از خرماست که در مدینهٔ طیبه مشهور و متعارف ست و عالیه مدینه جانب مسجد قبا و نواحی او ست در جهت شرق
و نخیل دران جانب بسیارست و درین قسم از خرما که در انجا بهم است شفاء من کل داء شفاست از هر درد و انها
تریاق و بدرستی که آن عجوهٔ عالیه تریاق ست از هر زهر اول البکرة که در وقت بامداد و پگاه ناشتا خورند و جای دیگر فرمود
من تصبح بسبع تمرات کسی که صبح کند بهفت تمر یعنی بخورد آن را در وقت صبح ما بین لابتیها از ان خرما که پیدا میشود
در دو جانب مدینه و لابه زمین سنگستان را گویند و در هر دو جانب مدینه سنگستان ست لم یضره ذلک الیوم زیان نکند
و ضرر نرساند خورنده این هفت خرما را سم زهر بفتح السین و قد یضم و لا سحر و نه زیان کند او را سحر و در تاریخ وفاء الوفا
باخبار دار المصطفی این احادیث را از صحیحین نقل کرده و گفته که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم این تمر را دوست میداشت
و بعض گفته اند که اصل آن از آن نخلهاست که سید کائنات علیه افضل الصلوة بدست مبارک خود نشانده بود و در تاریخ
مدینه کلام درین باب بیشتر ازین آورده ایم فلینظر ثمه و در مثل این مقامات و خاصیات که در خصوص خرمای مدینه و درین
قسم مخصوص از دست اطبای رسمی را که جز احکام طبیعت نشناسند و بحقائق امور و خواص آن که بوحی و کشف

والہام معلوم گردد و بجہت جہل بحقیقت آن و عدم قدرت بر دریافت آن جز حیرت و سرگشتگی پیش نیاید و سر اسرار الٰہی
قلوب کہ علاج و اصلاح آن در حوزۂ حذاقت ایشانست نہادہ و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نزد وقت افطار
این دعا میخواند اللہم لک صمنا و علی رزقک افطرنا فتقبل منا انک انت السمیع العلیم و در سند این دعا مقال و در اسناد
این حدیث سخن ست یعنی اسناد این صحیح نیست ضعیفی دارد در سنن ابی داؤد از معاذ بن زہرہ چنانچہ در جامع الاصول
آوردہ ثابت ست کہ چون افطار میکرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میگفت اللہم لک صمت و علی رزقک افطرت
و در بعض روایات ابی داؤد از مروان بن سالم مقفع آمدہ کہ گفت ابن عمر بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون افطار
میکرد میگفت ذہب الظمأ وابتلت العروق وثبت الاجر ان شاء اللہ تعالی و زیادہ کردہ ست رزین الحمد للہ
در اول حدیث کذا فی جامع الاصول و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نہی فرمود صائم را از فحش گفتن فحش بمعنی
سخن بد گفتن و بد زبانی کردن و تعدی و تجاوز از حد در قول و در جواب آید و اکثر استعمال وی در الفاظ وقاع
و جماع و آنچہ متعلق ست بدان جریان یافتہ و اہل فسوق و فساد درین باب عبارات تصریحیہ فاحشہ یابند و ارباب
ادب و صلاح را تعریض و کنایت بود درین باب و امثال آن چنانچہ از بول و غائط تعبیر بقضای حاجت کنند
و ہر چیز کہ سخت ست قبیح و سیئ از ذنوب و معاصی آنرا فحش گویند و ہر خصلت قبیحہ را فاحشہ گویند از اقوال و افعال
و اکثر اطلاق او در زنا ست و مراد درینجا ہمان معنی اول ست و غیبت و نمیمہ و عیبت داخل آنست و ضرر غیبت در صوم
اشد و اغلظ ست و نزد بعض فقہا و سفیان ثوری از ایشان ست غیبت مفسد صوم ست و بخاری از ابوہریرہ
آوردہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود ہر کہ نگذارد قول زور و عمل بہ و زیادہ کردہ نسائی و جہل پس نیست
مر خدای تعالی را حاجتی در آنکہ بگذارد طعام و شراب را یعنی مقصود از صوم و حکمت در شرعیت وی ترک قبائح و
معاصی و تہذیب و تادیب نفس ست نہ بریاضت و مجاہدہ چون این مقصود حاصل نگردد مجرد ترک طعام و شراب
چہ کار آید مگر برای سقوط ادای ذمہ و عدم وجوب قضا و حصول صورت عمل و سیوطی در جمع الجوامع آوردہ کہ پنج چیز
تفطیر میکند صائم را و نقض میکند آنرا کذب و غیبت و نمیمہ و نظر بشہوت و یمین کاذبہ رواہ الازدی فی الضعفاء
و دیلمی در مسند الفردوس از انس و از ابن عباس آوردہ کہ پیغمبر فرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صائم در عبادت
خداست مادام کہ غیبت نکند و چون غیبت کرد پارہ کرد صوم خود را و از ابی ہریرہ آوردہ مادام کہ غیبت نکند و
ایذا نکند مسلمانی را و نزد جمہور این احادیث بعد از صحت آن در محل زجر و تشدید ست و امام احمد گفتہ کہ اگر غیبت
روزہ شکنند کدام کسی از ما را روزہ باقی ماند و نہی فرمود صائم را از جنگ کردن و بجواب مخاصم مشغول و مقید شدن
ظاہر آنست کہ مراد بمخاصم کسی ست کہ بتعصب و مکابرہ و بغیر حق خصومت میکند و بجنگ و جدال در آید نہ خصومت
شرعی کہ بر سر حق باشد یعنی آنکہ بجنگ و جدال و فحش کشد چنانچہ گفت و میفرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
کہ اگر کسی ترا بد گوید و دشنام دہد تو در جواب بگوی انی صائم من روزہ دارم در صحیح بخاری و موطا از ابی ہریرہ
کہ فرمود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الصیام جنۃ روزہ سپر ست یعنی از نار چنانچہ در حدیث دیگر صریح آمدہ
یعنی باید کہ مانع آید از معاصی و قبائح چنانکہ فرمود فلا یرفث ولا یجہل پس فحش نگوید و جہل نکند و ان امرؤ قاتلہ
و اگر کسی او را مقاتلہ بکند یعنی جنگ کند او قاتلہ یا دشنام دہد فلیقل باید کہ بگوید دو بار انی صائم و در روایت

نسائی از عائشه آمده اگر مرد سے رجهل کند بروی شتم و سب نکند اورا و بگوید انی صائم و بالجمله جمیع روایات متفق اند
بر گفتن انی صائم و در بعض روایات تکرر نیز آمده و علما را درین مسئله سه قولست بعض گفته اند سنت آنست که در جواب
بعین لفظ بزبان بگوید و این اظهر اقوال ست چه ظاهر از قول و حقیقت آن فعل لسان ست و در فتح الباری گفته
که باین قوم جزم کرده منولی و نقل کرده اورا رافعی از ائمه شافعیه و بعض گفته اند بدل بگوید و نفس خود را یاد دهد
که من روزه دارم تا بجواب مشغول نشود و نووی در اذکار این قول را ترجیح کرده و در شرح مهذب گفته هر دو
قول نیک ست و گفتن بزبان اقوی ست و اگر هر دو را جمع کند بهتر و بعض گفته اند اگر روزه فرض بود بزبان
بگوید و اگر روزه سنت بود بدل بگوید تا از ریا دور افتد و در فرض ریا نباشد چه آن البته کردنی ست و معلوم ست
نزد همه و رویانی برین قولست و از قاضی ابو بکر بن العربی نقل کرده اند که گفته که موضع خلاف صوم تطوع ست
واما در فرض گفتن بزبان ست قطعاً **فصل** آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اگر در رمضان سفر کردے
گاه افطار کردے و گاه روزه داشتے و چون حال شریف وے همچنین بود دیگران را نیز مخیر میکرد میان افطار و روزه
بدانکه در افطار و صیام سفر احادیث صحیحه سه قسم ورود یافته بعض در اباحت افطار مطلقاً چنانچه بخاری و مسلم و موطا
و نسائی از ابن عباس آورده اند که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بیرون آمد از مدینه در رمضان بسوی مکه در غزوه
فتح و با وے ده هزار صحابی بودند روزه میداشت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و روزه میداشتند صحابه تا رسید
بکدید که آبی ست میان عسفان و قدید پس افطار کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و افطار کردند صحابه این لفظ
بخاری ست و در روایت مسلم افطار میکرد تا منسلخ شهر و بر آمدن از مدینه بتاریخ دوم رمضان بود و رسیدن بمکه
سیزدهم یا شانزدهم علی اختلاف فیه و مشهور آنست که خروج از مدینه در عاشر رمضان بود و فتح در عشرین و هو از عا...
گرسے بود و در احادیث بطرق متعدده آمده که خدای تعالی بنهاد از مسافر صوم را و نیمه نماز را و بعض احادیث
در تخییر میان صوم و افطار چنانکه در کتب سته از حدیث عائشه رضه آمده که حمزه بن عمرو اسلمی کثیر الصیام بود بحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم آمده عرض نمود که آیا روزه دارم در سفر فرمود اگر خواهی روزه بدار و اگر خواهی افطار کن و در
روایت ابی داود آمده که گفت حمزه بن عمرو اسلمی یا رسول الله من سوارے دارم و قوتے در خود مے یابم و
جوانم و روزه داشتن آسان تر میدانم بر خود از نیکه تاخیر کنم و دین خدا بر ذمه خود بگذارم اکنون روزه دارم و اجر
خود را عظیم گردانم یا افطار کنم چه بهتر باشد فرمود هر چه خواهی بکن اگر خواهی روزه دار و اگر خواهی افطار کن و در روایت
نسائی آمده که گفت در خود قوتے مییابم بر روزه آیا روزه دارم گناهے بر من خود نیست فرمود افطار رخصت
الهی ست تعالی هر که آنرا بگیرد و بران عمل کند حسن ست و هر که دوست دارد که روزه گیرد گناهی نیست بر وی و نیز
از انس بطرق متعدده آمده که سفر کردیم ما با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در رمضان پس روزه داشتند بعضے
از ما و افطار کردند بعضے پس نه صائم بر مفطر عیب میگرفت و نه مفطر بر صائم و نیز در بخارے و مسلم از ابن عباس رضه
آمده که گفت روزه میداشت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در سفر و افطار میکرد پس هر که خواهد روزه دارد و هر که
خواهد افطار کند و ترمذے از ابی سعید خدرے آورده که گفت بودیم ما که سفر میکردیم با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
پس بعضے از ما صائم بودند و بعضے مفطر پس نه صائم بر مفطر عیب میگرفت و نه مفطر بر صائم و بودند صحابه که اعتقاد

میکردند که هر که در خود قوت یابد روزه بهتر است او را و هر که ضعف یابد افطار بهتر است و احادیث درین باب بسیار
آمده و بعض احادیث در اباحت افطار و ذم صیام چنانکه مسلم و ترمذی از جابر رضی آورده که بیرون آمد آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم عام الفتح بسوی مکه در رمضان پس روزه داشت تا رسید کراع الغمیم را پس روزه داشتند
مردم پس طلبید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قدحی از آب و بلند گردانید تا دیدند مردم و بخورد و گفته شد آنحضرت را
صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آنکه بعض مردم افطار نکردند و هم بر صیام قیام نمودند فرمود اولئک العصاة اولئک العصاة
یعنی آنها که افطار نکردند گناه گاراند گنهگاراند و در روایت ترمذی یکبار واقع شده اولئک العصاة بی تکرار
و بخاری و مسلم از انس رض آورده اند که گفت بودیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سفر و بعضی از ما صائم بودند
و بعض مفطر پس فرود آمدیم در منزل در روز گرم پس بیفتادند روزه داران و بایستادند مفطران و برپا کردند خیمها را و
آب دادند دواب را پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بردند افطار کنندگان امروز اجر را و از جابر آورده اند
که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سفری بود پس دید مردی را که جمع شده اند مردم و سایه کرده اند بر وی
فرمود چه شده است او را گفتند روزه دار است که باینحال افتاده است فرمود نیست از نیکی روزه داشتن در سفر
و در روایت نسائی آمده که در سایه درختی افتاده بود و میریختند آب را بر روی و از عبد الرحمن بن عوف آمده
که گفت گفته میشد یعنی در زمان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم صوم در سفر مثل افطار است در حضر و در روایتی الصائم
فی السفر کالمفطر فی الحضر اکنون بدانکه جمهور علما از اهل فتوی اتفاق دارند که افطار و صوم هر دو در سفر جائز است
ولیکن اختلاف کرده اند در آنکه صوم افضل است یا افطار یا هر دو برابر امام ابو حنیفه و مالک و شافعی و اکثر ائمه رحمة الله
علیهم بر آنند که صوم افضل است کسی را که طاقت دارد بی زیاده مشقت و لحوق ضرر و اگر متضرر گردد افطار اولی است
و فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در صوم حجت ایشان است و نیز حاصل میشود بدانکه برائت ذمه و اگرچه در افطار
تخفیف است ولیکن در موافقت مسلمانان نیز نوعی از تخفیف و آسانی است که در نگاه داشت صیام و قضای
آن بعد از گذشتن رمضان نیست و نزد سعید ابن المسیب و اوزاعی و احمد و اسحق و بعض دیگر از علما افطار اولی
و افضل است مطلقا و از شافعی نیز بعض اصحاب وی این قول نقل کرده اند ولیکن غریب است و مشهور و مختار
در مذهب وی همان اول است و احتجاج این جماعت بظاهر آیت قرآنی است که فرمود فعدة من ایام اخر و باحادیثی
است که در ذم صوم وقوع یافته حتی که بعضی از اهل ظواهر بآن رفته که صوم در سفر جائز نیست و اگر بدارد قضا ایش
باید کرد و جمهور گویند که افضلیت افطار کسی راست که در صیام خوف لحوق ضرر دارد و مشقت بسیار بیاید چنانچه از
سیاق آن احادیث ظاهر است و بصریح نیز مذکور است و بعض گفته اند که افطار و صوم برابر است بجهت تعادل احادیث
و طیبی از ابن عمر نقل کرده که اگر روزه میداشت در سفر قضا میکرد آن را در حضر و از ابن عباس آورده که جائز نمیداشت
روزه در سفر و گفته که داود بن سطے از متاخرین نیز برین است و صحیح قول اکثرین است والله اعلم و چون در سفر نزدیک
دشمن شدندی و در جهاد و قتال تردد میبایست کرد امر میفرمود کسان را تا افطار کنند این معنی در حدیث
آمده است چنانچه ترمذی از ابی سعید خدری آورده که رسید پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم عام الفتح مر الظهران
پس خبر داد ما را بلقای عدو و امر کرد بافطار پس افطار کردیم ما همه و از عمر بن الخطاب آورده که گفت غزا کردیم

با حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در غزوهٔ بدر و فتح و افطار کردیم در هر دو اما آنکه مصنف میگوید واگر مثل این در حضر
واقع شود و در افطار لشکر را قوت بود بر عدو افطار روا بود این معنی در احادیث یافته نمیشود و مصنف هم بطریق
حدیث نمیگوید بلکه بطریق فقاهت میگوید و در مذهب ائمه نیز تصریح بدان یافته نمیشود ولیکن موافق ست بقواعد
شرع والله اعلم وعادت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که در شبهای رمضان اگر بغسل جنابت محتاج شدی
در شب غسل کردی واین اولی و افضل ست و در بعض شبها تاخیر کردی و بعد از صبح غسل کردی در کتب ستة از
عائشه وام سلمه روایات درین باب آمده و گفته اند که در نص قرآن نیز اشارتی باین معنی ست که فرموده احل لکم لیلة الصیام
الرفث الی نسائکم چون تمام شب تا آخر جماع با زنان حلال گردانید بضرورت لازم می آید که صبح کنند بجنابت
کما لا یخفی واین مبنی بر قاعدهٔ مقررهٔ اصول فقه است که چون کلمهٔ فی در ظرف زمان مستعمل نبود دلالت بر استیعاب وقت کند
چنانچه هرگاه یوم الجمعة گوینده مراد آن بود که تمام روز سیر کرد واگر گویند فی یوم الجمعة دلالت نکند بران و آورده اند که مروان
در وقتی که حاکم مدینه بود از عبد الرحمن بن عوف این مسئله را پرسید پس گفت عبد الرحمن شنیدم از عائشه رض وام سلمه رض
که گفتند بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که در مییافت او را فجر و وی جنب بودی از اهل خود از غیر احتلام
پس غسل میکرد و روزه میداشت گفت مروان سوگند میدهم ترا بخدا که ابو هریره را نیز ازین باب خبر دهی غالبا
مروان از ابی هریره رسانیده بودند که میگوید هر که صبح کند بجنابت او را روزه نیست عبد الرحمن را این سخن از
مروان چندان خوش نیامد و با وجود آن اتفاقا در ذی الحلیفه با ابو هریره یکجا شد و گفت که میخواهم از تو امری
واگر نه بودی مروان که سوگند داد مرا بپرسیدن آن از تو نمیپرسیدم ترا و احتیاج بدان نداشتم پس ذکر کرد عبد الرحمن
بابی هریره رض قول عائشه رض وام سلمه رض را پس گفت ابو هریره آنها دانا تر و شناسا تراند باین امر از من و من نیز شنیده ام
او را از فضل بن عباس ولیکن نشنیده ام از حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم پس رجوع کرد ابو هریره از آنچه میگفت
و در روایت مسلم واحمد و ابی داود از عائشه رض آمده که مردی آمد و از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سوال کرد که یا رسول الله
در می یابد مرا وقت فجر و من جنبم آیا روزه دارم آن روز را فرمود من نیز صبح میکنم به جنابت و روزه
میدارم گفت آن مرد یا رسول الله تو مثل ما نیستی قد غفر الله لک ما تقدم من ذنبک وما تاخر فرمود والله هر آینه
امید دارم که من ترسنده تر و پرهیزگار تر باشم از شما از خدا و بالجمله احادیث صحیحه درین باب بسیارست که شبهه را
بدان راه نیست و ابو هریره رض اگرچه پیش از علم وی بدان خلاف آن میگفت اما ازان رجوع کرد و در روایتی آمده که ابو هریره رض
رفع نیز کرد ولیکن ضعیف ست و خطابی گفت شنیدم من که آن منسوخ ست تنبیه در احادیث صحیحه آمده که جنب بود
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از غیر احتلام پس صبح کرد الحدیث بعض مردم ازین عبارت استدلال کرده اند
که احتلام بران حضرت صلی الله علیه وآله وسلم جائز بود والا استثنا کردن آنرا فائده نبود و قرطبی گفت صحیح آنست
که احتلام بران حضرت صلی الله علیه وآله وسلم جائز نبود چه احتلام از شیطان ست و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
ازان معصوم بود و مراد باحتلام در حدیث رؤیت انزال ست بی دیدن چیزی در خواب واین نه از شیطان ست
یا مبنای استثنا نیز بر عدم جوازست یعنی غسل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از جماع بود نه از احتلام زیرا که
احتلام در حق وی جائز نیست والله اعلم و در ایام صیام تقبیل امهات مومنین کردی چنانچه بخاری ومسلم وموطا

وابو داود و ترمذی از عائشه رضی الله عنها آورده اند که گفت بتحقیق بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که تقبیل میکرد بعض
ازواج خود را و حال آنکه وی صائم بود پس تبسم و خنده کرد عائشه رضی الله عنها و در روایتی آمده که تقبیل میکرد و مباشرت میکرد و وی
صائم بود و بود وی مالک ترین شما مر ارب خود را یعنی حاجت خود را و در روایتی مر نفس خود را یعنی از روی اختیار
شدن در جماع و این حدیث بروایات متعدده و الفاظ مختلفه آمده و در بعض روایات آمده بودم من
و وی صائم و در بعض روایات آمده که تقبیل و ملاعبت میکرد عائشه را و در روایت ابی داود آمده که تقبیل
میکرد و میگرفت زبان او را در دهان خود و در حدیثی لفظ مص واقع شده که بمعنی مکیدن ست و گفته اند که در اسناد
این ضعف ست والله اعلم و در روایت ابی داود آمده که عمر بن الخطاب تقبیل کرد زن خود را پس بیامد نزد پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم و گفت از تکاب کردم امروز یا رسول الله کاری عظیم را که رخصت دهیکردم امروز بازنی
و تقبیل کردم او را و من صائم بودم فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آیا اگر مضمضه کنی و صائم باشی
چیست گفتم هیچ باک ندارم از آن فرمود تقبیل نیز همین حکم دارد و ترمذی گفته که درین باب حدیث از عائشه و عمر
بن الخطاب و حفصه و ابی سعید و ام سلمه و ابن عباس و انس و ابی هریره آمده و اختلاف کرده اند اهل علم از
صحابه و غیرهم در قبله صائم و رخصت کرده اند بعضی مر پیر را نه جوان را بجهت ترس آنکه سالم نماند مر او را روزه
و مباشرت نزد ایشان سخت تر ست از آن و بعض گفته اند که قبله تنقیص اجر میکند نه تفطیر صوم و گفته اند که صائم
چون مالک نفس خود بود روا ست او را تقبیل و اگر اعتماد و امن نبود بر نفس خود روا نیست تا سلامت باند
قول سفیان ثوری و شافعی نیست انتهی و در حدیث ابی داود از ابی هریره آورده که مردی سوال کرد
از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از مباشرت صائم پس رخصت کرد مر او را و دیگری آمد و سوال کرد از آن پس
نهی فرمود او را ناگاه دیدند که آنکه او را رخصت کرد پیر بود و آن را که نهی کرد جوان بود و سیوطی در جمع الجوامع این را
در باب تقبیل آورده بروایت ابن النجار از ابی هریره و از عائشه نیز مثل این آورده و در هدایه میگوید که لا باس
ست بالقبله یعنی مباح ست بوس کردن وقتیکه ایمن باشد بر نفس خود جماع را و انزال را و مکروه ست چون ایمن نباشد
زیرا که قبله لذاتها مفطر نیست و تواند که بدان مفضی گردد در عاقبت پس در حالت امن ذات آن معتبر باشد و مباح بود
و نزد عدم امن عاقبتش معتبر بود و مکروه باشد و شافعی علی الاطلاق در هر دو حال مباح گوید و مباشرت مثل
تقبیل ست در ظاهر روایت و مرویست از امام محمد که مکروه ست مباشرت فاحشه که خوف فتنه در وی غالب ست
انتهی و نسبت اباحت مطلقا بشافعی خلاف تصریح ترمذی ست و در مواهب لدنیه گفته که مذهب امام شافعی
و اصحاب وی آنست که قبله حرام نیست بر کسیکه تحریک شهوت وی نکند ولیکن اولی ترک اوست و بر آنکه تحریک
شهوت وی کند حرام ست در حق وی علی الاصح عند اصحابنا و دیگر پوشیده نماند که عبارت لا باس غالب
استعمال وی در جائیست که خلاف آن نوع اولویتی داشته باشد ولیکن مکروه نبود پس مراد عبارت این باشد
که قبله نزد امن مکروه نبود ولیکن اولی خلاف آنست و مذهب امام مالک و شافعی نیز همین ست و گاهی بمعنی مطلق
نفی اثم نیز واقع شود بی آنکه خلاف وی اولی بود و در موطا آورده که ابن عمر نهی میکرد از قبله و مباشرت صائم
و سعید بن المسیب از عمر بن الخطاب روایت کرده که وی نهی میکرد صائم را از تقبیل و منکر مود نیست مرا مدی را از لفظ

وعصمت آنچه بود مر رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم رواه ابن ابی شیبة والطبرانی فی الصغیر والدارقطنی فی الافراد
وابن راهویه وابن ابی شیبه وبزار وبیهقی وغیر ایشان آورده اند که عمر بن الخطاب رضی گفت آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم را در منام دیدم که بجانب من نگاه نمیکند گفتم یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم چه کرده ام من که بجانب من
نگاه نمی کنی فرمود آیا نیستی تو که بوس میکنی در حالت صوم گفتم سوگند بخدای که فرستاده است ترا بحق هرگز نکنم آنرا بعد ازین
نهی و وجه تطبیق همانست که نزد عدم امن حرام ست ظاهرا احیاناً از وی رضی این چنین نیز واقع شده باشد یا تادیبا
بر ترک اولی و احوط و چون درینجا حدیث ابن ماجه بود که دلالت میکند که تقبیل امراة مفطر صیام ست مصنف در جواب
وی میگوید و حدیثی که ابن ماجه روایت کرده که سئل رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پرسیده شد پیغمبر خدا
عن رجل از حال مردی که قبل امرأته بوس کرد زن خود را وهما صائمان وحال آنکه هر دو مرد و زن روزه دار اند
فقال پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قد افطرا بتحقیق روزه کشادند آن مرد و زن و اسناد آن ثابت نیست
و بصحت نه پیوسته و کسی را که بنسیان طعام خوردی یا شراب خوردی قضا نفرمودی و گفتی ان الله هو الذی
اطعمه وسقاه بدرستیکه خدا تعالی خود خورانید و نوشانید او را و این حدیث را بخاری و مسلم و ترمذی و ابوداؤد بالفاظ
مختلفه از ابی هریره روایت کرده اند و گفت ترمذی درین باب حدیث از ابی سعید و ابی اسحق غنوی نیز آمده
و حدیث ابی هریره حسن صحیح ست و گفت بر نسبت عمل نزد اکثر اهل علم و مالک بن انس میگوید که اگر در روزه رمضان
بنسیان بخورد بروی قضا لازم گردد و مصنف اشارت کرد بفقاهت حدیث و علت آن بقول خود و این خوردن
و آشامیدن را بمنزله خوردن و آشامیدن نائم داشتی بجهت عدم تعدی بر صیام بقصد و اختیار اگرچه درینجا شعور
و اختیار بخوردن و آشامیدن دارد بخلاف حالت نوم اما چون شعور بصوم ندارد در عدم علم و اختیار بنقض صوم
هر دو حالت یکسان ست و نزد ما فرق نیست میان صوم فرض و نفل خلافاً لمالک فی النفل و اگر بخطا بخورد و بیاشامد
روزه باطل گردد چنانچه در حالت مضمضه مثلاً بخطا آب در حلق فرو رفت و نزد شافعی اینجا نیز باطل نشود و در رمضان
حجامت کردی چنانچه در صحیحین از ابن عباس آورده که گفت حجامت کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
و حال آنکه وی محرم بود و حجامت کرد و حال آنکه صائم بود و در روایت ابی داؤد و ترمذی حجامت کرد و حال آنکه
صائم بود و در روایتی حجامت کرد و حال آنکه وی صائم محرم بود یعنی جامع بود در میان هر دو صفت و نیز ابوداؤد
از ابن ابی لیلی از یکی از اصحاب آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نهی فرمود از حجامت و صوم وصال
و حرام نگردانید آنها را از جهت ابقا بر اصحاب و بخاری آورده که پرسیده شد انس بن مالک را آیا مکروه می داشتید
شما در عهد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم حجامت را برای صائم گفت لا مگر از جهت ضعف و در روایت ابی داؤد
آمده که گفت انس نبودیم ما که مکروه داشتیم حجامت را مگر از جهت جهد و مشقت یعنی تا روزه دارنده در جهد و مشقت
نیفتد و ضعیف نگردد یا مبادا ضعف و جهد طاری شود و باعث بر افطار گردد و در حدیث ترمذی از ابی سعید و ابی داؤد
از زید بن اسلم آمده که سه چیز ست که تفطیر نمیکند روزه را قی و احتلام و حجامت و حکم قی آنست اگر خود غلبه کند
و بر آید مبطل نیست و اگر شخصی بتکلف قی کند ناقض ست خواه ملأ الفم بود یا نه و مذهب امام ابوحنیفه بروایت
امام محمد همین ست و نزد ابی یوسف در صورت تکلف قی بملأ الفم شرط ست و ائمه ثلثه نیز درینجا متفق اند در حدیث

ابی داؤد و ترمذی از ابی هریره بتصریح همچنین آمده و قول ابن عمر چنانچه در موطا آورده نیز همین ست و بنا بر آنکه
از ابی الدرداء نزد ابی داؤد و ترمذی آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قے کرد پس افطار نمود همین تفصیل
خواهد بود و الله اعلم این کلام در قے تقریبی بود و سخن اینجا در حجامت است پس بدانکه جمهور علما برانند که حجامت تفطیر
صوم نمیکند و مکروه نیست مر صائم را مگر از جهت خوف جهد و طریان ضعف و مذهب امام ابوحنیفه و مالک و شافعی
رحمة الله علیهم همین ست و از فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و بعض اصحاب مثل سعد بن ابی وقاص و عبدالله
بن عمر و زید بن ارقم و ام سلمه نیز همچنین منقول ست و آورده اند که نزد عائشه حجامت میکردند و نهی نمیکرد و مذهب
امام احمد و بعض دیگر از علما مثل عبدالله بن المبارک و اوزاعی و اسحق و ابی ثور آنست که حجامت موجب افطار ست
حاجم و محجوم را و واجب ست قضا بر ایشان و عمل بعض اصحاب نیز برین بود چنانچه ابوموسی اشعری که اگر در رمضان
حجامت کردی در شب کردی و بعض عمل ابن عمر را نیز در آخر همچنین نقل کرده اند و دلیل ایشان حدیثی ست
که ترمذی از رافع بن خدیج و ابوداؤد از شداد بن اوس روایت کرده که پیغمبر خدا فرمود افطر الحاجم و المحجوم و نیز
ابوداؤد از ثوبان آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در هژدهم رمضان به بقیع آمد و گرفته بود دست مرا
در دست مبارک خود پس مردی را دید که حجامت میکند فرمود افطر الحاجم و المحجوم و ترمذی دوازده صحابی را تعداد
میکند و میگوید که حدیث از ایشان درین باب آمده و این حدیث رافع بن خدیج صحیح ترین آنهاست و بعض حدیث
ثوبان و شداد بن اوس را صحیح ترین آنها گفته اند و گفته که قومی از اهل علم از صحابه و غیرهم حجامت مر صائم را مکروه
داشته اند و قائل ست باین عبدالله بن المبارک و احمد و اسحق و گویند که واجب ست بروی قضا و از حسن بن
محمد زعفرانی نقل میکند که شافعی میگفت که روایت کرده شد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که حجامت کرد و حال آنکه
وی صائم بود و نیز روایت کرده شده که فرمود افطر الحاجم و المحجوم و من هیچ یکی ازین دو حدیث را ثابت نمیدانم یعنی
نزد من ثابت نشده پس اگر از حجامت پرهیز کند صائم محبوب تر ست نزد من و اگر حجامت کند نمی گویم که افطار کرد
و میگوید که چون شافعی در بغداد بود همچنین میگفت و چون بمصر آمد میل برخصت کرد در حجامت کردن باکی ندید
و احتجاج کرد که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حجامت کرد در حجة الوداع و حال آنکه وی صائم بود تا اینجا کلام ترمذی
و در فتح الباری میگوید که شافعی در بیان اختلاف حدیثین میگفت که حدیث ابن عباس که در احتجام
آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده امثل و ارجح ست از روی اسناد و با وجود آن اگر پرهیز کند یکی از حجامت
محبوب تر ست نزد من از جهت احتیاط و قیاس موافق حدیث ابن عباس ست یعنی از جهت آنکه به حجامت
چیزی از درون بیرون می آید نه از بیرون بدرون میرود و ناقض صوم نیست و نیز حجامت موجب ضعف
و کسر شهوت و موافق مصلحت صیام ست مگر جماع که بنص اجتناب از آن ثابت شده و مجمع علیه است و آنچه محفوظ است
از صحابه و تابعین و عامه اهل علم عدم افطار ست بحجامت انتهی و بخاری در ترجمه باب میگوید که حسن بصری
گفت افطر الحاجم و المحجوم پرسیدند عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم یعنی این را از پیغمبر میگوئی گفت نعم پس گفت
والله اعلم و علمای مذهب امام احمد در تصحیح حدیث افطر الحاجم و المحجوم و تائید و نصرت مذهب خود بمعقول و منقول
کلام مبسوط دارند و گویند که دوازده صحابی این را بطرق متعدده روایت کرده و ابن خزیمه که او را امام الائمه

در حدیث گویند گفته که ثابت شده از حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم افطر الحاجم والمحجوم وانچه بصحت رسیده است
از ابن عباس آنست که حجامت کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وی صائم محرم بود وچون محرم بود مسافر بود
زیراکه احرام در اقامت از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هرگز مروی نشده است ومسافر را افطار جائز ست
حجامت بجهت آن بود وتواند که عذرے دیگر در افطار داشته باشد وتحقیق در بعض روایات از ابن عباس آمده که
حجامت کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از دردے که یافته بود ونیز آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
کسے را بطلب ابی طیبه وحجام فرستاد که در وقت غیوبت شمس بیاید پس ظاهر آنست که حجامت در شب بود وتاویل
قول ابن عباس که گفت وهو صائم یعنی وهو فی شهر رمضان وباوجود این احتمالات اگرچه بعید اند استدلال تمام
نشود وبر تقدیر نفی احتمالات روایات حدیث افطار اکثر ست از روایات احتجام وبر تقدیر تساوے حدیث
ابن عباس فعل ست واین حدیث قول وقول مقدم ست بر فعل از جهت احتمال خصوصیت در فعل وبر تقدیر عموم لابد ست
از قول بنسخ احد الحدیثین وچون حدیث ابن عباس موافق حکم اصل ست لازم مے آید از نسخ وے مخالفت اصل
از یک جهت ویکبار ونسخ افطر الحاجم والمحجوم مستلزم مخالفت اصل ست دوبار ودو جهت زیراکه این قول مخالف اصل ست
ودر مذهب امام احمد احتجام در ساق وقفا یک حکم دارد وخروج دم نیز شرط نیست ودر فصد دو روایت ست
انتهی ونزد ائمه ثلثه این حدیث ماؤل ست بآنکه مراد بافطار تعرض بافطار وقرب وقوع در ورطه اوست اما حاجم از جهت
آنکه وے ایمن نیست از وصول چیزے از دم در جوف وے بمکیدن محجم وکشیدن آن واما محجوم از جهت عدم امن
از طوفان ضعف وناتوانی وچون انفطار بغالب ظن متوقع الوجود بود آن را حکم متحقق الوقوع داد وگویا معنی فطر کردند
حاجم ومحجوم اینست که نزدیک ست که افطار کنند ونیز چون حجامت امر مکروه بود وارتکاب مکروه در عبادت موجب نقصان
اجر وثواب ست گویا که فعل بارتکاب این حکم عدم وفساد دارد پس معنی افطار گویا معنے ارتکاب مکروه بود فافهم وابن
حزم گفته است که افطر الحاجم والمحجوم صحیح ست ولیکن ما حدیث صحیح از ابی سعید یافتیم که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
رخصت کرد در حجامت مر صائم را پس واجب شد اخذ بدان زیراکه رخصت بعد از عزیمت میباشد پس دلالت کرد
بر نسخ فطر بحجامت خواه حاجم بود خواه محجوم انتهی ودر فتح الباری میگوید که حدیث ابی سعید را النسائی وابن خزیمه ودار قطنی
روایت کرده اند رجال وے ثقات اند واول که مکروه نهاده شد حجامت برای صائم آن بود که جعفر بن ابی طالب
حجامت میکرد در حال صیام پس بگذشت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر وے وفرمود افطار کردند این دو
شخص واحادیث دال بر کراهت حجامت گذشت پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بفعل خود بیان رخصت ونسخ حرمت
وکراهت آن فرمود انتهی وبعض گفته اند که قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم افطر الحاجم والمحجوم نسبت بخصوص کان
دو شخص بود بجهت امرے دیگر که از ایشان صادر شده بود نه از جهت حجامت ودرین حدیث چیزے نیست که
نص بود بآنکه افطار از جهت حجامت بود وبعض گفته اند که غیبت میکردند ودر تغلیظ غیبت وکراهیت آن خود احادیث
واقع شده است اینجا همچنین بود واین هر دو توجیه بعید ست کما لا یخفے وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در نهار
صیام مسواک کردے احمد وابوداود وترمذی وبخاری در ترجمه باب از عامر بن ربیعه آورده اند که گفت دیدم
من رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که مسواک میکرد در حالت صوم چندانکه از عدد حساب بیرون بود ونیز نسائی

مسواک که در اجابت واقع شده شامل ست صائم و غیر صائم را و نیز بخاری از ابن عمر در ترجمهٔ بابی آورده که گفت
مسواک کند صائم در اول نهار و آخر آن و مذهب امام ابو حنیفه همچنین ست و امام مالک نیز برینست و نزد امام شافعی
مسواک بعد از زوال مکروه است مر صائم را و متمسک ایشان بحدیث خلوف فم الصائم ست الحدیث و ترمذی گوید
که مذهب شافعی عدم کراهت ست در اول نهار و آخر آن و نزد احمد و اسحق مکروه است در آخر نهار خواه خشک بود
یا تر و تر خواه بآب بود یا سبز بود برابر ست و نزد بعض مسواک بچوب تر صائم را مکروه است و در مضمضه و استنشاق
مبالغه نکردی در وضوء و در غسل با وجود استحباب آن در غیر حالت صوم و در فقه گفته اند که اگر غسل جنابت بود باید که
وقت افطار مضمضه و استنشاق و غرغره که سنت ست در غسل مبالغه کند و در نهی از مسواک کردن و سرمه کشیدن در
رمضان حدیثی ثابت نشده و چون نهی از آنها در رمضان ثابت نشده و سنت و استحباب آن خود مطلقا ثابت
در رمضان نیز ثابت باشد حال مسواک خود معلوم شد و در اکتحال نیز ترمذی از انس آورده که مردی بحضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت چشم من درد میکند آیا سرمه بکشم و حال آنکه من صائم ام فرمود نعم مباح ست
بکن و میگوید که درین باب حدیث از ابی رافع نیز آمده و میگوید اما حدیث انس اسناد او قوی نیست و صحیح نشده از
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم درین باب چیزی و اختلاف کرده اند اهل علم در سرمه کشیدن صائم بعض مکروه
داشته اند و قول سفیان و ابن المبارک و احمد و اسحق همینست و بعض رخصت کرده اند و قول شافعی همینست انتهی
و مذهب امام ابو حنیفه نیز همین ست و مصنف نیز میگوید که درین باب یعنی در باب اکتحال دو حدیث وارد شده
یکی در اثبات آن که اکتحل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هو صائم سرمه کشید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
و حال آنکه روزه دار بود این حدیث را در جامع الاصول از انس بن مالک بروایت ابوداود بلفظ کان یکتحل آورده
والحق چون ثابت شده است که سنت مستمرهٔ آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که سرمه در شب وقت نوم میکرد
و فعل آن در روز خصوصا در رمضان استبعادی دارد مگر آنکه برای بیان جواز کرده باشد والله اعلم و دیگر حدیث آنکه
در باب نهی از سرمه کشیدن فرمود لیتقه الصائم یعنی باید که بپرهیزد از آن یعنی از سرمه کشیدن روزه دار این جزو حدیث
ست و تمام حدیث همچنین ست که ابوداود از عبدالرحمن بن نعمان بن معبد بن هوذه از پدرش از جد آورده که حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم امر میکرد بالاثمد نزد نوم و گفت لیتقه الصائم و گفت ابوداود که یحیی بن معین مرا گفت
این حدیث منکر ست و مصنف میگوید که این هر دو حدیث ضعیف ست احتجاج را نمی شاید و در باب اکتحال لا نفیا
و لا اثباتا چیزی صحیح نشده والله اعلم **فصل** در روزهٔ نافله عادت شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
در روزهٔ نفل یکسان نبود و هیچ کدام از صوم و افطار دائمی نبود گاه چندان بپایی روزه داشتی که صحابه گمان بردندی
که دیگر افطار نخواهد کرد و گاه چندان بپایی افطار کردی که گمان بردندی که دیگر روزه سنت که داشتن آن عادت او بود
و در بعض نسخ لفظ سنت نیست و هو الظاهر الموافق للفظ الحدیث نخواهد داشت ولیکن هیچ ماه از روزه خالی نگذاشتی
و آنچنان نبود که تمام ماه افطار کند چنانچه آن نیز نبود که تمام ماه روزه دارد الا ماه رمضان و در صحیحین و غیرهما ازین باب
احادیث بطرق متعدده بالفاظ مختلفه آمده و در حدیث انس آمده که نبوداست کسیکه ببیند آن حضرت را صلی الله
علیه و آله و سلم در ماه صائم مگر آنکه دید او را صائم و نبوداست که ببیند مفطر مگر آنکه دید او را مفطر و نبوداست که ببیند

اورا در شب مصلے مگر آنکه مصلے میدیدی و نیز چنین است که ببیند نائم مگر آنکه میدیدی نائم باین معنی که در تمام شب گاه نماز کردی و گاه
بخفتی و شب وے در بیداری و خواب میگذشت نه آنکه گاه چند شب پیاپی نماز کردی و چند شب دیگر گذشتی که پیاپی در خواب
بودی چنانچه در روزه که چند روز پیاپی روزه دار بودی و چند روز دیگر پیاپی افطار کردی و این سه ماه یعنی رجب شعبان و رمضان
که عوام که عالم بسنت موافق به تتبع و اتباع آن نیستند پیاپی روزه دارند دران چیزی از فعل و قول آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم و صحابه
و تابعین وارد نشده بلکه در صحیح از عائشه رض آمده که ندیدم آن حضرت را صلے الله علیه وآله وسلم که روزه داشته باشد ماه تمام از آن باز
که در مدینه آمده مگر ماه رمضان و رجب را روزه داشتن نهی فرمود آنچه در صحیحین در صوم رجب آمده آنست که عباد بن حنیف
گفت پرسیدم سعید بن جبیر را از صوم رجب گفت شنیدم ابن عباس را که میگفت بود رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم
که روزه میداشت تا آنکه میگفتیم هرگز افطار نخواهد کرد و افطار میکرد چندانکه میگفتیم هرگز روزه نخواهد داشت و ازین حدیث
چیزی در خصوص صوم رجب معلوم نشود نه نهی و نه امر یعنی حکم او حکم سائر ایام و شهور است هم روزه میداشت و هم افطار میکرد
و چون معلوم شد که هیچ شهری را از روزه خالی نداشتی این را نیز میکرده باشد و حکم خاص بوے معلوم نیست و در مواهب لدنیه
میگوید که بعض شافعیه گفته اند که وے افضل است از سائر شهور یعنی براے صیام نفل و تضعیف کرد این قول را
نووے و غیر وے از محققین مذهب شافعی و گفته اند که معلوم نشده است که وی صلے الله علیه وآله وسلم روزه
داشته آنرا بلکه روایت کرده شده است از حدیث ابن عباس نهی از صوم رجب رواه ابن ماجه و لیکن در سنن
ابن ماجه آمده که رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم دوست داشت صوم در اشهر حرم و رجب یکی از آنهاست و نیز
این صریح نیست و در محرم که یکے از اشهر حرم است صریح آمده که صم من المحرم واترک و هم ابوداؤد از عبد الله بن عمر رض
آورده که پرسیده شد او را که آیا روزه میداشت رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم در رجب گفت نعم و تشریف میکرد
او را یعنی شریف می پنداشت او را و نسبت بشرف میکرد و از ابی قلابه آمده که در بهشت قصرے است براے
روزه داران رجب و بیهقی گفته که ابوقلابه از کبار تابعین است پس آنکه بوی از حضرت صلے الله علیه وآله وسلم رسیده
و ثبوت یافته انچنین نگوید انتهى و عجب است از مصنف که ذکر صوم شعبان نکرد حال آنکه در احادیث صحیحه آمده که عائشه رض
میگوید که ندیدم من آن حضرت را صلے الله علیه وآله وسلم بیشتر روزه دارنده در هیچ ماهی مگر شعبان رواه البخاری و مسلم و در
روایت دیگر آمده که روزه میداشت در شعبان مگر اندکی از آن بلکه روزه میداشت در تمام آن و در روایت ابی داؤد آمده
که محبوبترین ماه ها نزد آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم که در آن روزه میداشت شعبان بود پس متصل می ساخت
او را برمضان و در روایت نسائی آمده که روزه میداشت شعبان را یا اکثر شعبان را و در روایت دیگر روزه میداشت
شعبان را تمام و ترمذے از ام سلمه رض آورده که گفت ندیدم پیغمبر خدا را صلے الله علیه وآله وسلم که روزه میداشته دو ماه پیاپی
مگر شعبان و رمضان و میگوید که ابن المبارک گفته که جائز است در کلام عرب که چون یکی از اکثر ماه روزه دارد بگویند
فلان تمام ماه روزه میداشت چنانچه گویند فلان تمام شب قیام میکند و نماز میگذارد و حال آنکه در شب طعام خورده
و بکار دیگر مشغول شده انتهى و بالجمله اکثر را در حکم کل داشتن عادت عرب است در محاورات بجهت مبالغه با وجود
تفسیر روایت دیگر که در وے اکثر واقع شده مر آن را و صحیح همانست که هیچ ماهی را تمام روزه نمیداشت مگر رمضان را
والله اعلم و حکمت در اکثار صوم شعبان از آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم بعض گفته اند که گاه گاهی از صیام سه روزه

که در هر ماه میداشت مانعے از سفر وغیره پیدا میشد پس آنرا جمع میکرد و در ماه شعبان که قریب موسم صیام ست
نگاه میداشت و درین معنی حدیثے ضعیف نیز از طبرانی در اوسط روایت کرده اند و بعض گویند که آنرا از جهت تعظیم
رمضان میکرد و درین باب نیز حدیثے آمده ولیکن این حدیث ضعیف ست و اولی آنست که در حدیث دیگر
آمده که صحیحتر ازین احادیث ست و آنرا نسائی و ابوداؤد و ابن خزیمه از اسامه بن زید روایت کرده اند که گفت گفتم من
یا رسول الله نمی بینم ترا که روزه می داری در هیچ ماهی چنانکه در ماه شعبان فرمود این ماهی ست که غافل اند مردم ازان
درمیان رجب و رمضان برداشته میشود در وے اعمال بدرگاه رب العالمین پس دوست میدارم که برداشته شود
عمل من و من صائم باشم پس بیان کرد درین حدیث حکمت روزه داشتن در شعبان نه ماههای دیگر یعنی وے ماهی
محفوف ست بدو ماه شریف رجب که شهر حرام ست و رمضان که شهر صیام ست و مردم ازان غافل اند و گمان میبرند که
صیام رجب فاضلتر ازان باشد و نه چنین ست و نیز در حدیث دیگر آمده که شعبان شهریست که نوشته میشود در وے آجال و
اعمال تا که درین سال زنده خواهد ماند و که از عالم خواهد رفت و فرمود من دوست میدارم که نوشته شود نام من و من روزه دار
باشم و از احادیث دیگر ظاهر شود که این نوشتن در شب نصف شعبان ست و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در تمام
شعبان میکرد و بعض گفته اند که کثرت صیام در شعبان بجهت تمرین و اعتیاد و استعداد صیام رمضان ست تا در آمدن رمضان
زیاده مشقت و کلفت نشود و بیشتر ازان لذت و حلاوت صوم یافته باشد والله اعلم و بر هر تقدیر کثرت صیام شعبان معارض
نشود بنهی که واقع شده است از تقدیم رمضان بصوم یوم او یومین و همچنین بنهی که واقع شده است از صوم نصف ثانی شعبان
زیرا که نهی در حق کسیے ست که آن ایام داخل ایام عادت صیام وے نباشد مسلم از ابی هریره آورده که تقدیم نکنید
رمضان را بروزه یک روز یا دو روز مگر مردے که عادت او بود که روزه میداشت پس گو بدارد آن روزه را و ترمذی
نیز از ابی هریره آورده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود تقدیم نکنید ماه رمضان را بصیام مگر آنکه موافق صومی باشد
که عادت دارد یکی از شما پس نهی در حق کسیے ست که اصلا در شعبان روزه نمیدارد و چون رمضان نزدیک رسید شروع
در صوم کند و این معنی ببعض نکاتست که در کثرت صوم شعبان مذکور شد منافات دارد والله اعلم و در سته شوال میفرمود که
صیام این شش روز با رمضان برابر صیام دهر ست رواه مسلم والترمذے و ابوداؤد عن ابی ایوب الانصاری
و وجه آن ظاهر و مشهور ست ولیکن پوشیده نیست تا که برابر صوم دهر بر تقدیرے خواهد شد که تمام عمر بران وفا کند و الا
در هر سالے که دارد برابر صوم تمام آن سال گردد و درین معنی نیز از ثوبان رض حدیث آمده که گفت کسیکه روزه داشت رمضان را و
شش روزه دیگر بعد از فطر حاصل شد او را روزه تمام سال + من جاء بالحسنة فله عشر امثالها + رواه ابن ماجه و شرط
نیست که پیاپے دارد بلکه در مذهب ما اگر تفریق کند بهتر ست و دورتر از کراهت و تشبه بنصاری چنانکه در فقه مذکور ست
و در روز عاشورا البته روزه داشتی چنانکه در حدیث نسائی از حفصه رض آمده که چهار چیز بود که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
ترک نمیداد آنها را صیام عاشورا و عشر ذوالحجه و سه روز از هر ماه و دو رکعت پیش از فجر و مراتب روزه عاشورا سه است
افضل و اکمل آنست که سه روز بدارد نهم و دهم و یک روز پیش ازان و یک روز بعد ازان مرتبه دوم آنکه نهم و دهم را بدارد و
مرتبه سوم آنکه دهم را علی الانفراد بدارد و بدانکه عاشورا و عشورا بمد و قصر و عاشور نام روز دهم از ماه محرم ست و بعض وهم
کرده اند که نام روز نهم ست و برای تسمیه روز نهم بعاشورا تکلف کرده اند از اظمای ابل اخذ نموده اند زیرا که عرب

شتران را در آب دادن نوبت قرار داده اند که آنرا در دخوانند ویوم ثالث را از ایام ورد ربع خوانند باین حساب روز نهم عشر باشند و منشاء این وہم حدیث ابن عباس ست که مسلم آورده که حکم بن اعرج گفت آمدم بر ابن عباس و پرسیدم از وے که خبر ده مرا از صوم عاشورا پس گفت ابن عباس چون ہلال محرم را به بینے شمار کن و صبح کن روز تاسع در حالتی که روزه دارے گفتم آیا روزه میداشت محمد صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم درین روز گفت نعم امام نووے میگوید که این تصریح ست از ابن عباس که مذہب وے آنست که عاشورا نام روز نہم ست و این سخن محل نظر ست زیرا که انچه بصریح معلوم میشود از کلام ابن عباس امر بصوم یوم تاسع ست و آن در سنت آمده یا روز عاشر و تعیین روز عاشورا بر ظهور و شهرت و علم سائل گذاشت که آن یوم عاشر ست پس ارشاد کرد سائل را بصیام یوم تاسع باوی و خبر داد بفعل رسول به تنزیل عزم وے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در سال آینده بران بمنزله فعل چنانچه بیاید و در حدیث بخاری و مسلم و موطا و ابی داؤد و ترمذے از عائشه رضی آمده که قریش در جاہلیت روزهٔ عاشورا میداشتند و رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نیز میداشت و گفته اند که نگاہداشتن قریش صوم عاشورا را شاید که بتلقی از شرع سالف باشد و لہذا تعظیم میکردند اورا و کسوت مے پوشانیدند در وے کعبهٔ معظمه را و از عکرمه آورده اند که گفت گناہے کرده بودند قریش در جاہلیت و عظیم شد ترس آن در دلہاے ایشان پس گفته شد مر ایشان را روزهٔ عاشورا تا کفارت آن شود کذا فی فتح الباری و در صحیحین از ابن عباس آمده که چون آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بمدینه آمد یہود را دید که درین روز روزه میدارند پرسید که این چیست گفتند روزے عظیم و صالح ست که نجات داد پروردگار تعالی در وے موسے و بنی اسرائیل را و غرق کرد فرعون و قوم او را پس شکرانهٔ نعمت روزه داشت موسے در وے و امر کرد بدان پس ما نیز روزه میداریم پس گفت رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ما سزاوارتر و نزدیکتریم بموسی علیه السلام از شما پس روزه داشت آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و امر کرد بدان و در اوائل استیلاف و موافقت یہود محبوب میداشت در انچه نهی کرده نمیشد با آنکه صوم این روز پیش از ایشان نیز میداشت و گفته اند که علم آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بصدق این خبر از یہود بوحے یا بتواتر بود یا خبر داد بدان جماعه که باسلام در آمدند از علماے ایشان مثل عبد اللہ بن سلام رضی و امثال وے و الا خبر یہود در دیانات و شرائع مقبول نبود و بعد از امر کردن بصیام عاشورا چون صیام رمضان فرض شد فرمود ہر که خواہد روزهٔ عاشورا بدارد و ہر که خواہد ندارد و کسے را فرمود تا ندا کرد در حوالی مدینه بدان و این ظاہر در آنست که صوم عاشورا در اول فرض بود و بعد از نزول صیام رمضان فرضیت آن ساقط شد چنانکه مذہب حنفیه و بعض شافعیه است و بعضے از ایشان گویند که صوم عاشورا ہمیشه سنت و مستحب متاکد بود و بنزول فرضیت رمضان تاکد استحباب رفت و اصل استحباب کمترانه وجه اول باقے ماند و این قول بعید و محض تاویل ست با آنکه تاکید آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم درین صوم دائما مرعیست و بعد از فتح مکه چون شوکت اسلام قوت گرفت و امر آن اشتهار یافت مخالفت اہل کتاب محبوب داشت و خواست که اظہار مخالفت ایشان کند و ترک تشبه با ایشان نماید در افراد و تخصیص یوم عاشر بصیام و فرمود که اگر سال آینده دریابم روزه دارم یوم تاسع را یعنے ضم کنم او را با صوم یوم عاشر و حدیث مسلم که از ابن عباس آورده که گفتند یا رسول اللہ این روزے ست که یہود و نصارے آن را تعظیم مے کنند فرمود سال آینده انشاء اللہ تعالے روزه دارم روز نہم

دلالت کند بران که عزم و نیت روزهٔ تاسع از جهت مخالفت اہل کتاب ست نه از جهت آنکه بعض توہم کرده اند که بجهت
احتیاط در دریافت یوم عاشوراست چه این سخن مبنی بر احتمال تسمیه یوم تاسع ست بعاشورا و محقق شد که آن صحیح
نیست و در روایت احمد و بزاز از ابن عباسؓ نیز آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرموده روزه دارید روز عاشورا
و مخالفت کنید درو یہود را و روزه دارید پیش از وے روزے را و بعد از وے روزے را و این حدیث
دلالت کند بر آنکه عاشورا نام روز نهم نباشد پس مراتب صوم عاشورا سه باشد چنانچه مصنف گفت ولیکن در صیام
تاسع و عاشر احادیث بسیار ست ولهذا مصنف صیام عاشر و حادی عشر را هر چند درین صورت نیز مخالفت یہود
ظاہر شود از جمله مراتب نساخت و قول وے که گفت و اما داشتن روز نهم علی الانفراد مخبر سے از سنت نشود در دست
مر قول بعضے از علما را که گفته اند که غرض مخالفت اہل کتاب ست و این حاصل میشود بیکے ازین دو امر یا بنقل عاشر
بتاسع یا بضم تاسع با عاشر کذا فی المواهب یعنی اگر چه غرض مخالفت ایشان ست اما اصل روزهٔ عاشورا
باید با ضمیمه اظهار مخالفت و نیز اشارت ست برد قول کسے که عاشورا نام روز نهم گوید کما لا یخفی و اما روز عرفه که نام
روز نهم ست از ذی الحجه روزه در وے فضل تمام دارد بلکه فاضلتر ست از صوم یوم عاشورا چنانچه در صحیح از ابی قتاده
آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم صیام یوم عرفه کفارت دو سال میگردد سال گذشته و سال آینده و صوم
یوم عاشورا کفارت سال گذشته میکند گفته اند که این بجهت آنست که یوم عاشورا منسوب بموسی علیه السلام ست و
صوم آن در اصل از شریعت اوست و یوم عرفه منسوب بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم و صوم وی از شریعت مطهرهٔ اوست
ولیکن عادت شریفه این بود که اگر در حج بودے افطار کردے چه افطار کردن اقوی بود برائے دعا و اجتهاد
و کوشش دران و دیگران را نیز نهی از صوم کردے چنانچه ابو داؤد از ابی ہریره و مسلم و بخاری از میمونهؓ آورده که
مردم شکایت کردند نزد وے از صیام روز عرفه پس فرستاد میمونه شیرے دوشیده بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم واقف بود در موقف پس بنوشید و مردم نظر میکردند بسوے وے و بخاری
و مسلم و موطا و ابو داؤد و ترمذی از ابن عباسؓ آورده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم افطار کرد بعرفه و فرستاد
بسوے وے ام الفضل شیر و پس بنوشید آنرا و گفت ترمذی درین باب حدیث از ابی ہریره و ابن عمرؓ نیز
آمده و حدیث ابن عباسؓ حسن صحیح ست و بتحقیق روایت کرده شد از ابن عمرؓ که گفت حج کردم با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
و روزه نداشت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم یعنی عرفه را و با ابوبکرؓ و عمرؓ و عثمانؓ و روزه نداشتند ایشان و من نیز نمیدارم
و امر بدان نمیکنم و نهی نیز نکنم و میگوید که عمل برین ست نزد اکثر اہل علم که دوست میدارند بعرفه افطار را تا قوت یابد بدان
بر دعا و بعضے از اہل علم روزه نیز داشتند انتهی و دیگر وجه در افطار آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم روز عرفه در حج آنکه
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حج مسافر بود و از مدینه آنجا رفته بود و افطار در سفر افضل ست مطلقاً نزد بعض
و نزد وجود مشقت نزد همه و شکے نیست در وجود مشقت در حج و اجتهاد در دعا و دیگر وجه آنکه حج حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم در روز جمعه بود و افراد صوم جمعه چنانکه در باب جمعه معلوم شد مکروه است و دیگر آنکه روز عرفه اہل موقف عرفات را
یعنی حجاج را روز عید ست از آنرو که اجتماع ایشان دران روز همچون اجتماع دیگر کسانست در عیدگاه و در حدیث
حضرت نبوے صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه روایت کرده است آنرا ابو داؤد و ترمذی و نسائی از عقبه بن عامر

داشته و یوم عرفه و یوم النحر و ایام منی عیدنا اهل الاسلام فرمود که روز عرفه یعنی در حج و روز نحر یعنی روز عید اضحی
و روزهای منی که سه روز یا دو روز دیگر بعد از روز عید اضحی است روزهای عید ماست که مسلمانانیم و در فصل جمعه
گذشت که چون در عرفات کریمهٔ الیوم اکملت لکم الآیة نازل شد اهل کتاب گفتند عجب از مسلمانان که این روز را
بجهت سرور نزول این آیت عید نگرفتند امیر المؤمنین عمرؓ در جواب ایشان گفت که آن روز جمعه و روز حج بود یعنی
یک عید چه باشد دو عید است پس معلوم شد که روز عرفه مر حاجیان را روز عید است و صوم در روز عید اگرچه حکماً باشد
مکروه و روز شنبه و روز یکشنبه در بعض اوقات روزه داشتی و غرض ازین مخالفت یهود و نصاری بود و در حدیث
ام سلمه بثبوت پیوسته که گفتند یعنی پرسیدند از وی ای الایام کان رسول الله کدام روزهاست که بود رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم اکثرها صیاماً بیشتر روزه دارنده قالت گفت ام سلمه یوم السبت والاحد روز شنبه و یکشنبه بود
که روزه بیشتر میداشت نسبت بروزهای دیگر و یقول و میگفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در سبب روزه
داشتن روز شنبه و یکشنبه انهما یوما عید للمشرکین این دو روز روز عید کافرانست شنبه عید یهود است و یکشنبه
عید نصاری فانا احب ان اخالفهم پس من دوست میدارم که مخالفت کنم ایشان را و روزه دارم در روز عید ایشان
و سرور نکنم مصنف حکم بثبوت این حدیث کرده و در مواهب لدنیه این حدیث از کریب مولای ابن عباسؓ بروایت
احمد و نسائی آورده که فرستادند مرا ابن عباسؓ و جماعهٔ از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نزد ام سلمهؓ تا پرسیم او را
ای الایام الحدیث و گفته که در اسناد این حدیث محمد بن عمر است و شناخته نمیشود حال وی و روایت میکند از وی
عبد الله بن محمد بن عمر و وی نیز مجهول الحال است و شاید که مصنف آنرا باسناد دیگر یافته باشد که ثابت است والله اعلم
و حدیثی دیگر از احمد و ترمذی و ابی داود و غیرهم از عبد الله بن بسر از اخت وی که صما نام دارد آمده که فرمود آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم روزه ندارید روز شنبه مگر در ضمن چیزی که فرض کرده شده است بر شما یعنی واجب است
اگرچه بنذر باشد و اگر نیابد یکی از شما یعنی چیزی که بآن افطار کند مگر پوست انگوری یا چوب درختی باید که
بخاید آنرا یعنی بآن افطار کند و روزه خود را بشکند و ترمذی گفت هذا حدیث حسن و معنی کراهت در وی آنست
که افراد کند یوم السبت را بالصوم یعنی روز شنبه تنها روزه دارد زیرا که یهود تعظیم این روز میکنند و الا اگر جمع کند
با روز دیگر چنانچه جمعه با یکشنبه مکروه نبود و لهذا ابو داود ترجمه کرده بباب النهی ان یخص یوم السبت بالصوم پس معارض
نبود این حدیث با حدیث ام سلمه که گذشت کذا فی المواهب اللدنیه اگر گفته شود که یهود تعظیم این روز میکنند
که او را عید گرفته اند و در روزه داشتن خود مخالفت ایشانست نه تعظیم چنانکه در حدیث ام سلمه معلوم شده
باشد خواه منضم با روزه دیگر جوابش میتوان گفت که در انفراد روزه درین روز چنانکه بوجهی مخالفت ایشانست
بوجهی متضمن نوعی از تعظیم نیز هست پس ضم کند بوی روزهٔ دیگر تا توهم تعظیمی که از تخصیص افراد ناشی میشود مرتفع
گردد با آنکه در ضم روز یکشنبه مخالفت نصاری نیز ظاهر میگردد فلیفهم والله اعلم و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه
وآله وسلم نبود که دائم روزه دارد و از صیام دهر نهی میفرمود و در حق صائم الدهر گفته لا صام ولا افطر یعنی آنکه همیشه
روزه دار در روزه داشتن عادت و خوی او گردد و لذت روزه و ریاضت و کسر نفس که روح این عبادت است از وی
فوت شود و مقصود نفی فضیلت آن صیام است و بدانکه در نهی و انکار صیام دهر احادیث کثیره بطرق متعدده در غایت

بکثرت وارد آمده که با وجود اطلاع بران اقدام برین عمل دشوار نماید و اکثر آن در حدیث عبدالله بن عمرو ابن العاص
است که بغایت مولع بود بقیام لیل و صیام نهار چون خبر کثرت و دوام صیام وے بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
رسید او را بطلبید و زجر و منع کرد و فرمود جسم ترا بر تو حق ست و نفس ترا بر تو حق ست و زوجه ترا بر تو حق ست
هم روزه دار و هم افطار کن و هم قیام لیل کن و هم بخواب رو و وے هرچند الحاح کرد در کثرت صوم قبول نیفتاد اول
فرمود که ترا یک روزه بس ست در هر ماهی گفت یا رسول الله من زیادت بران طاقت دارم فرمود سه روزه در
هر ماهی حکم صیام دهر دارد پس وی الحاح نمود و طلب زیادت کرد و گفت من بیشتر ازان طاقت دارم پس آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم زیادت میکرد پنج و هفت و نه و ده در هر ماهی و وے هنوز الحاح در زیادت میکرد و هر بار میگفت
یا رسول الله یا رسول الله تا نهایت کار بآن رسید که یک روز صوم دارد و یک روز افطار کند و صوم داؤد علیه السلام
این ست و زیادت بران قطعاً قبول نکرد و تجویز نمود و فرمود هر که صوم دهر دارد و در روایتی صوم ابد دارد نه او را صوم
و نه افطار و این را مکرر فرمود و آورده اند که عبدالله بن عمرو چون پیر شد میگفت ای کاش عمل برخصت پیغمبر میکردم
صلی الله علیه و آله و سلم و مختار نزد ائمه اربعه در آنچه ظاهر مذهب ست همین ست غایت تاویل و توجیه آنست که
ترمذی در جامع خود میگوید که قومی میگویند که صوم دهر بر تقدیری تحقق پذیرد که روز عید فطر و عید اضحی و ایام
تشریق نیز افطار نکند و هر که درین ایام افطار کند بیرون آید از حد کراهت و صوم دهر نداشته باشد و میگویند که همچنین
مرویست از مالک بن انس و این قول شافعی ست و احمد و اسحق نیز مانند آن گفته اند انتهی و پوشیده نماند که نظر
بسیاق احادیث وارده در نهی از صیام دهر ظاهر شود که علت آن نه صیام ایام منهیه است بلکه سبب آن تجاوز و عدم
از حد اعتدال و فوات حق نفس و اهل و عیال و اعتیاد بصیام و فوات وجود مشقت در ریاضت ست و مختار آنست که
افضل الصیام صوم داؤد که یک روز روزه دارد و یک روز افطار کند و گفته اند که این سخت تر و بر ریاضت نفس نزدیکتر ست
و سلوک طریقه اتباع و امتثال اعلی و ارفع ست از همه و بالله التوفیق و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که
بسیار از روزها در خانه درآمدی و پرسیدی که هیچ خوردنی هست اگر گفتندی چیزی حاضر نیست اگرچه قدرت احضار و تحصیل آن
بوده باشد فرمودی که پس من روزه دارم و نیت روزه کردی این لفظ بصریح در حدیث نیست و لیکن ازان مفهوم
میگردد و در بعض اوقات به نیت روزه تطوع کرده بودی و روزه تمام ناکرده در میانه روز افطار کردی این هر دو چیز در یک
حدیث ست که مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی از عائشه رض روایت کرده اند که گفت درآمد بر ما رسول الله صلی الله علیه و آله
و سلم روزی و فرمود آیا چیزی هست یعنی از طعام نزد شما گفتیم یا رسول الله نیست چیزی فرمود پس من اکنون صائم
پس آمد روزی دیگر و پرسید آیا هست چیزی از طعام نزد شما گفتیم یا رسول الله هدیه کرده شده است ما را حیس و
حیس طعامی ست که عرب از خرما و قروت و روغن میسازند فرمود بیار که امروز صبح بروزه کرده بودم پس بخورد ازان و از
روایتی دیگر معلوم میگردد که همان روز که چیزی نیافت و نیت روزه کرد بیرون رفت و باز آمد و پرسید و این طعام
حاضر آمده بود بخورد و در روایتی در آخر حدیث این نیز آمده که عائشه میگوید گفتم یا رسول الله درآمدی تو بر من و تو صائم
بودی پس بخوردی حیس را فرمود هر که روزه تطوع دارد بمنزله مردی ست که بیرون آورده صدقه از مال خود
هر چه خواست ازان بداد و هر چه خواست نگاه داشت و ترمذی و ابوداؤد از ام هانی آورده اند که گفت بودم من نشسته

نزد پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم پس آوردہ شد چیزے از جنس نوع شیدنی پس بنوشید آن حضرت صلے اللہ علیہ
وآلہ وسلم ازان وآنچہ باقی ماند بمن داد پس بنوشیدم وگفتم یا رسول اللہ من روزہ دار بودم پس افطار کردم فرمود
صائم متطوع امیر نفس خودست ودر روایتی امین نفس خودست اگر خواہد روزہ دارد واگر خواہد افطار کند ودر روایتی
آمدہ کہ ام ہانی بعد از نوشیدن گفت یا رسول اللہ گناہی کردہ ام استغفار کن برای من فرمود چیست گفتم روزہ دار
بودم پس افطار کردم فرمود روزہ قضا کہ آنرا قضا میکردے گفتم لا یا رسول اللہ فرمود پس ضرر نمیکند ترا اگر تطوع بود
ازین حدیث مستفاد میگردد کہ نیت روزہ نفل جائز ست در نہار واز شب لازم نیست واین در نفل باتفاق ست
میان امام ابوحنیفہ وشافعی واحمد بشرط آنکہ قبل از زوال بود وبروایتی از شافعی بعد از زوال نیز جائز ست وقول
اول از ایشان صحیح تر ست وامام مالک شرط میکند نیت را از شب در روزہ نفل واین حدیث را تاویل میکند بآنکہ آنحضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم اخبار کرد بمعنی بسابقہ داشت از شب نہ انشای نیت واین خلاف ظاہر ست از سیاق نقد
ومقتضای کلمہ فا در قول وی فانی صائم ودر روایتی کہ فانی اذن صائم خلاف ظاہر تر ست کما لا یخفی وتمسک وی
بحدیثی ست کہ ترمذی در جامع خود از حفصہ آوردہ کہ گفت گفت پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کسیکہ نیت نکند روزہ را
پیش از فجر پس نیست روزہ مر اورا وگفت ترمذی این مخصوص ست نزد اکثر بغیر تطوع اما در تطوع مباح ست نیت آن از
صبح ونزد امام ابوحنیفہ روزہ رمضان ونذر معین نیز بنیت در نہار جائز ست وشافعی وائمہ دیگر را درینجا خلاف ست
ومتمسک ایشان این حدیث ست کہ لا صیام لمن لم ینو باللیل وشیخ ابن الہمام گفتہ کہ حدیث لا صیام لمن لم ینو باللیل
بالفاظ مختلفہ وطرق متعددہ آمدہ ودر رفع ووقف آن اختلاف ست وبعض طرق وی خالی از ضعف نیز نیستند انتہی
ودلیل امام ابوحنیفہ در ہدایہ حدیث شہادت اعرابی ست کہ در سنن اربعہ از ابن عباس مرویست کہ آنحضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم فرمود ہر کہ خوردہ است باید کہ نخورد در بقیہ روز وہر کہ نخوردہ است روزہ دارد پس معلوم شد کہ نیت در روز
درست ست وحدیث لا صیام لمن لم ینو باللیل محمول بود بر نفی فضیلت چنانکہ از مثل این عبارت ارادہ این معنی
آمدہ است ولیکن شیخ ابن الہمام گفتہ کہ این روایت بوجہی کہ در ہدایہ آوردہ است مستغرب ست جدا ومعروف
درین حدیث آنست کہ امر کرد کہ ندا کردہ شود در مردم کہ روزہ دارند فردا وظاہر انیست کہ شہادت اعرابی در شب بود
واللہ اعلم وگفتہ کہ طحاوی استدلال کردہ بحدیثی کہ در صحیحین از سلمہ بن الاکوع آمدہ کہ در روز عاشورا فرمود تا ندا در دادند
کہ ہر کہ خوردہ است نخورد در بقیہ روز وہر کہ نخوردہ روزہ دارد وعاشورا در ان وقت فرض بود بعد ازان منسوخ شد بصیام
رمضان پس معلوم شد کہ ہر کہ متعین ست بروے روزہ کہ روزے معین ونیت نکردہ آنرا از شب کفایت میکند
اورا نیت در نہار وفیہ کلام طویل فی شرح ابن الہمام اما روزہ قضا وکفارت ونذر غیر معین واجب ست نیت آن از شب
باتفاق ونیز مستفاد میشود کہ افطار روزہ نفل بعذر جائز ست ومذہب اکثر ائمہ ہمین ست ونزد امام ابوحنیفہ واصحاب
وی درین دو روایت ست در روایتی جائز نیست مگر بعذر ضیافت ومانند آن زیرا کہ این ابطال عمل ست وابطال عمل
منہی عنہ است لقولہ تعالی ولا تبطلوا اعمالکم ودر روایتی جائز ست زیرا کہ قضا خلف اوست فلا باس ودر وجوب قضای
صوم نفل نیز اختلاف ست نزد شافعی وبعض ائمہ قضا واجب نیست مطلقاً بحکم این احادیث کہ مذکور شد ونیز متطوع
متبرع ست ومتبرع لازم نبود ونزد امام احمد نیز واجب نیست ولفظ حدیث ام ہانی نزد ایشان چنین ست کہ آنحضرت

صلی الله علیه وآله وسلم فرمود اگر این روزه تو قضاے رمضان ست قضا کن در روزه دیگر بجای آن دار و اگر تطوع ست اگر خواهی قضا کن و اگر خواهی مکن و در روایتی از وی آمده که اگر شب نیت کرده و بر نفس خود واجب گردانیده و بے عذر افطار کرده واجب ست قضا و اکثر اهل مذهب امام احمد این را بر ندب حمل کرده اند چنانچه ظاهر ست از قول وی که گفت واجب گردانید بر نفس خود اگرچه تواند که مراد بایجاب بر نفس اینجا همان اجماع بر نیت و عزم باشد و نزد امام ابوحنیفه و مالک در صوم نفل قضا واجب ست مطلقاً زیرا که آنچه ادا یافت وبوجود آمد عمل ست و قربت ست پس صیانت آن از ابطال و مضے بران واجب بود و چون واجب شد صیانت و مضے واجب شد قضا و نزد ما عبادت نفل خواه روزه باشد یا نماز بشروع لازم گردد چنانچه بنذر و چون لازم شد بنقض آن قضا واجب بود و موطا و ترمذی و ابوداود از عائشه رض حدیثی آورده اند که گفت بودم من و حفصه رض روزه دار پس پیش آمد ما را طعامی که خوش آمد ما را و خوردیم از آن پاره پس در آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و پیشی کرد از من حفصه و مبادرت کرد بکلام و سوال و بود وی دختر پدر خود یعنی عمر رض بن الخطاب که از همه پیشی و مبادرت میکرد در کلام و طلب خیر و سوال از علم وی نیز بشیمه مرضیه پدر خود پیشی کرد از حضرت پرسید یا رسول الله ما روزه دار بودیم و طعامے که اشتهای آن داشتیم پیش آمد و از آن بخوردیم فرمود قضا کنید روزه دیگر بجای آن و این حدیث نزد ترمذی بطرق متعدده ثابت شده و میگوید قومے از اهل علم از صحابه و غیرهم باین حدیث رفته و مذهب مالک نیز همین ست و حدیث عائشه رض از وجوب قضا و عدم آن ساکت ست و در صحت حدیث ام هانی مقال ست کذا قالوا و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم میفرمود من نزل علی قوم کسی که فرود آید بر قومے فلا یصومن تطوعا الا باذنهم باید که نگاه ندارد روزه نفل را الا باذنهم مگر باذن آن قوم شاید که او را ضیافتی فکر طعامی کنند و بروزه داشتن وی راضی نباشند و اگر موقوف استرضا و استمزاج ایشان باشد تبرست و اگر او را الضیافت طلبیده اند خود البته روزه ندارد و اگر داشته باشد بشکند که ضیافت عذر ست اما در اسناد این حدیث طعن کرده اند ترمذی این حدیث را از هشام بن عروه از پدرش از عائشه رض روایت کرده و گفته این حدیث منکر ست نمی شناسم هیچ یکی از ثقات را که روایت کرده باشد این حدیث را از هشام بن عروه از پدرش از عائشه رض و در نهی از صیام امرأة الا باذن زوج خبر در صحیحین آمده و در روایت ترمذی و ابی داود آمده من غیر رمضان و کراهت داشتی که کسے روز جمعه را تخصیص کند بروزه و میفرمود که این روز عید شماست و در روز عید روزه مدارید مگر که پیش از آن یا پس از آن یک روز روزه دارید آنگاه مکروه نبود و سر این در باب روز جمعه بیان کرده شد مانند آنکه در مواهب لدنیه از امام نووی نقل میکند که گفت مالک در موطا گفته نشنیدیم هیچ یکے از اهل علم و فقه را و کسی را که اقتدا کرده شود وی که نهی میکرد از صیام یوم جمعه و صیام وے حسن ست و بتحقیق دیدم بعضے از اهل علم را که روزه میداشت روز جمعه و تحری مینمود آنرا و گفت نووی این سخن که مالک گفت موافق رای خودست و رای غیر وے خلاف رای اوست و سنت مقدم ست بر رای وی و رای غیر وی و بتحقیق ثابت شده است در سنت نهی از روزه جمعه پس متعین و متحتم باشد قائل شدن بآن و مالک معذور ست چون نرسید بوی حدیث و داودے که از اصحاب مالک ست گفته است نرسیده مالک را این حدیث و اگر میرسید مخالفت نمیکرد آن را تنبیه بدانکه صیام مسنون از آنچه مصنف ذکر نکرده و در احادیث صحیحه ورود یافته صیام ایام بیض ست که مشهور ست و آن سه روز ست سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم امر کرد

صیام دهر داده و تاکید تمام نموده است تا آنکه در سفر و حضر آنرا ترک نمیکرد رواه النسائی عن ابن عباس و امت را نیز
بدان امر میکرد و در حدیث ابی داود و نسائی از عبد الملک بن ملحان از پدرش آمده که آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم
امر میکرد ما را بصیام لیالی بیض سیزده و چهارده و پانزده و ترمذی و نسائی از ابی ذر غفاری آورده که آنحضرت صلی اللہ علیه
وآله وسلم فرمود یا ابا ذر چون خواهی که از هر ماه سه روزه داری پس بدار سیزدهم چهاردهم پانزدهم و اگر سه روزه در ماهی بدارد بهر
روز که باشد ثواب صیام دهر بران مترتب گردد ولیکن صوم این سه روز فضل است و اکمل و در اکثر احادیث وقوع یافته
و در بعض احادیث مطلق نیز ذکر یافته چنانچه در حدیث عبد اللہ بن عمرو بن العاص گذشت که سه روزه در هر ماهی حکم صیام
دهر دارد و از فعل آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم نیز مطلق نقل آمده چنانکه مسلم آورده که معاذه عدویه از عائشه پرسید
آیا بود رسول خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم که روزه میداشت سه روز از هر ماه گفت نعم پس پرسید از کدام ایام شهر میداشت
گفت باک نداشت از هر کدام ایام که داشتی و گفته اند که عدم مواظبت بر ایام معین از ان حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم
بجهت آن بود تا وجوب تعیین گمان برده نشود و روایت کرده اند اصحاب سنن و تصحیح کرده اند آنرا ابن خزیمه از حدیث ابن
مسعود که بود آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم که روزه میداشت سه روز از غره هر ماه و مختار جماعه که حسن بصری از ایشان است
آنست و سندی از بادروی حکایت کرده که مستحب است نیز صیام ایام سود و جمع اسود مقابل ایام بیض و آن بیست
و هفتم و دو روز بعد از وی و ایام بیض راجح است بجهت وقوع آن در اکثر احادیث صحیحه و بجهت آنکه میانه شهر است و
خیر الامور اوساطها و زمانه در ان ایام نورانیتی و روشنائی خاص دارد که در ایام دیگر نیست و نیز خسوف قمر در اغلب
درین ایام شود و ما ماموریم بمزید عبادت و طاعت و فعل خیرات در حال خسوف و بعض ترجیح ایام اول ماه کرده اند با آنکه
معلوم نیست که چه چیز از موانع عارض شود و فی التاخیر آفات و گویند مختار نخعی این بود و نزد جماعه اول ماه و دهم
و بستم و این منقول است از ابی الدرداء و گویند که روزه مالک بن انس این بود و نزد بعض اول کل عشر که اول و یازدهم
و بیست و یکم بود و این منقول است از ابن شعبان مالکی و نزد بعضے از دوازده تا چهارده و نزد بعضے از اول شنبه که در ماه آید و در
ماه دیگر از اول سه شنبه و در ماه دیگر از جمعه و هکذا و این منقول است از عائشه و نزد بعض از اول پنجشنبه که در ماه آید و در ماه دیگر از اول دوشنبه
و نزد بعض از اول دوشنبه که در ماه آید از اول پنجشنبه که در ماه دیگر آید زیرا که در روز دوشنبه و پنجشنبه روزه داشتن از ان حضرت
صلی اللہ علیه وآله وسلم ثابت شده پس ابتدا کردن از ان افضل باشد و نزد بعض سه روز لا علی التعیین و بالجمله سه روزه در هر ماه
در حکم صیام دهر واقع شده و این طرق همه مروی و ماثور گشته و هر یکی بمقتضای خبری و اثری که در خصوصیات آن
یافته و در خصوص آن اولویتی اثبات نموده ترجیح کرده است ولیکن اشهر و اظهر اقوال در صیام ثلثه ایام ایام بیض است
و اکثر علما بر آنند و در خصوص آن احادیث صحیحه کثیره ورود یافته است و باللہ التوفیق و در صیام عشر ذی الحجه
و استحباب آن نیز فضیلت واقع شده و شک نیست که مراد بآن نه روز خواهد بود چه روز عید روزه حرام است و
ابو داود و نسائی از بعض ازواج مطهره آورده که گفت بود رسول خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم که روزه میداشت
نه روز از ذی الحجه و یوم عاشورا و سه روز از هر ماه از اول دوشنبه که در هر ماه می آید و از اول پنجشنبه و در روایت
دیگر آمده روزه میداشت عشر را یعنی عشر ذی الحجه و سه روز از هر ماه و آنکه مسلم و ترمذی و ابی داود از عائشه آورده
که گفت ندیدم من آن حضرت را صلی اللہ علیه وآله وسلم که روزه میداشت دهه ذی الحجه را منافات بدان ندارد

چه عائشه رض نفی رویت خود کرده نه نفی صوم شاید که داشته باشد و عائشه آنرا ندیده و ندانسته و شاید که ازان ایام
عشره که عائشه رض بر احوال شریف مطلع و واقف بود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را مانعی از صوم باشد از مرض
و سفر و مانند آن و تواند که مراد نفی صوم تمام عشره باشد که عرفه ازان خارج بود و حال صوم یوم عرفه معلوم شد که
در وے افطار نیز بوده والله اعلم و ازانکه فضل مطلق عمل صالح در عشرهٔ ذی الحجه ورود یافته است فضل صوم نیز لازم آید
و در صحیح بخاری ثابت شده که آن حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم نیست هیچ ایام که عمل صالح دران فاضلتر بود از
عمل کردن درین ایام یعنی در عشرهٔ اول از ذی الحجه و در صحیح ابی عوانه و صحیح ابن حبان از جابر رض آمده که هیچ ایام فاضلتر از
ایام عشرهٔ ذی الحجه نبود و گفته اند که اگر کسے نذر کند صیام افضل ایام سنه را منصرف گردد باین ایام و اگر نذر روزی از
ایام کند بعرفه و اگر روزی از روزهاے هفته مراد دارد روز جمعه باشد و وجه در افضلیت ایام این عشره اینست که درین ایام
اقسام امهات عبادات از صلوة و صیام و صدقه و حج اجتماع پذیر است نه در غیر آن اما در باب حجاج ظاهر است و در غیر
ایشان نیز چون ذوات این ایام این حیثیت دارند لابد فضیلتے مر آنهارا ثابت بود و تحقیق آنست که روزهای عشره
ذی الحجه فاضلتر است از جهت وجود روز عرفه و نحر دران و شبهای عشرهٔ اخیرهٔ رمضان از جهت وجود لیلة القدر
دران پس از روزها این فاضلتر است و از شبها آن و هذا هو القول الفصل و علیه التعویل و در صیام شهر محرم نیز فضیلتے
واقع شده و از ایام هفته دوشنبه و پنجشنبه و احادیث بسیار دران واقع شده و در بعض احادیث آمده که اعمال بندگان
بحضرت رب العالمین جل جلاله درین روز یعنی روز دوشنبه عرض کرده میشود پس دوست میدارم که عرض کرده شود
اعمال من و من صایم باشم و مسلم از ابی قتاده آورده که پرسیده شد از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از روز دوشنبه
فرمود درین روز متولد شده ام و درین روز مبعوث شده ام و نسائی از اسامة بن زید آورده که گفت یا رسول الله من
می بینم ترا که گاهی چندان روزه میداری که گویا افطار نخواهی کرد و گاه چندان افطار میکنی که گویا روزه نخواهی داشت
مگر دو روز که اگر در ایام صیام تو داخل آید و ضمن آن روزه میداری و الا جدا میداری در آن فرمود کدام دو روز اند آنها
گفتم روز دوشنبه و پنجشنبه فرمود این دو روز روزهائی اند که عرض کرده میشود در آنها اعمال برب العالمین پس دوست
میدارم که عرض کرده شود عمل من و من صائم باشم والله الموفق **فصل** در بیان اعتکاف اعتکاف در لغت بمعنی حبس
و مکث و لزوم و اقبال بر شئے آمده و در شرع مکث در مسجد و لزوم آن بر وجه مخصوص و آن در ظاهر مذهب حنفیه سنت
موکده است از جهت مواظبت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بروی تا زمان وفات چنانچه در صحیحین از حدیث
عائشه رض آمده از زهری گفته عجب از مردم که اعتکاف را ترک کرده اند و حال آنکه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم عبادات
دیگر از نوافل گاهی میکرد و گاهے نمیکرد و بخلاف اعتکاف که هرگز آنرا ترک نکرده و لیکن واجب نگشت بجهت آنکه دأب
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در واجب آن بود که با وجود مواظبت امر بفعل و انکار بر ترک آن میکرد و در اعتکاف نه
اینچنین کرد بلکه گفت من احب منکم ان یعتکف فلیفعل کما جاء فی الصحیحین پس معلوم شد که هر که خوش دارد که اعتکاف کند گو بکند و [illegible] نیست
که ترک اعتکاف ازان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در بعضے از رمضانات نیز بثبوت پیوسته چنانچه معلوم گردد و
بعض گفته اند که مستحب است استحباب متاکد و صواب آنست که بر سه قسم است واجب و آن اعتکاف نذر است و سنت
در عشرهٔ اخیر رمضان و مستحب در غیر آن و اتفاق دارند علما بر اشتراط مسجد در اعتکاف مگر محمد بن عمر بن لبابه مالکی که جائز داشته است

آنرا در هر مکان درو داشته اند حنفیه زنان را در مسجد خانه نه در مسجد جماعت و مراد بمسجد خانه مکانی ست که در خانه برای
نماز جدا میسازند و آنرا حکم مسجد نه داده اند و قول قدیم از شافعی نیز هم برین ست و از بعض حنفیه نقل کرده اند که اعتکاف
مرأة در مسجد با زوج خود درست ست و باین قائل ست امام احمد و اذن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ازواج مطهرات را
باعتکاف در مسجد دلالت دارد بران و لیکن منع بجهت مصلحتی بود چنانکه بیاید باز امام ابوحنیفه و امام احمد مخصوص داشته اند
اعتکاف مرد را بمسجدی که اقامت کرده میشود در وی صلوات خمس تا اعتکاف سبب ترک جماعت نگردد و باعث
خروج از اعتکاف هر روز پنج وقت با امکان احتراز ازان نشود و در شرح ابن الهمام گفته که بعض گفته اند که مراد غیر مسجد
جامع ست و در مسجد جامع جائز ست اگرچه گذارده نشود در وی صلوات خمس و در روایتی از ابی یوسف آمده که
اعتکاف واجب جائز نیست در غیر مسجد جماعت و نفل جائز ست و امام مالک شرط کرده مسجد جامع را و قولی از شافعی نیز
همچنین آمده و در جای دیگر گفته که جامع اولی ست و نزد جمهور جائز ست در هر مسجد و آنکه بعض مخصوص بمساجد ثلثه که مسجد مکه
و مدینه و بیت المقدس ست و بعض بمسجد مکه و مدینه و بعض بمسجد مدینه داشته اند این اقوال معتبر نیست چه تمام ائمه علمای امت
در بلاد اسلام در مساجد خود ها اعتکاف مینمودند و هیچ یکی رابران انکاری نبود نعم اعتکاف را درین مساجد فضلی و
شرفی خواهد بود که مساجد دیگر را نیست و دیگر اکثر مدت اعتکاف را حدی معین نبود تمام عمر اگر نیت کند جائز ست
اختلاف در اقل مدت ست نزد بعض یک ساعت بس ست و لهذا گفته اند که هرگاه که در مسجد در آید باید که نیت اعتکاف
کند تا ثواب اعتکاف نیز یافته باشد و نزد این قائل قعود نیز شرط نیست و صحیح آنست که قعود معتبر نیست و نزد بعض
یک روز و مختار در مذهب حنفیه آنست و گفته اند که این اختلاف فرع اختلاف در اشتراط صوم ست آنکه صوم شرط
نکند جائز دارد یک ساعت نیز و آنکه شرط صوم کند اقل آن را یوم قرار دهد و تحقیق آنست که با وجود اشتراط صوم جواز
آن در کمتر از یوم نیز گنجایش دارد یعنی روزه دار اگر یک دو ساعت نشیند اعتکاف بود و ثمرهٔ اشتراط صوم آنست
که اگر نیت اعتکاف بشب کند جائز نبود که آن محل صوم نیست و مصنف درمقام تائید و تصریح اشتراط صوم آمده
در توطیه و تمهید آن میگوید چون اعتکاف سبب جمعیت خاطر و انقطاع از غیر حق و اقبال بعبادت ست و موجب دوری از
خلق و واسطهٔ زوال اسباب تفرقه و هموم اغیار و این مقاصد در حالت روزه بجهت عدم اشتغال الطعام و تهیه اسباب آن
حصول صفای باطن خصوصاً در آخر رمضان اکمل و افضل ست لاجرم تشریع اعتکاف در افضل ایام صیام فرمود که آن ده روز اخیر سنت
از ماه رمضان و مروی نیست که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بی روزه معتکف شده در وقتی و عائشه رضی چنانچه روایت کرده از وی
ابوداود میگفت لا اعتکاف الا بصوم و این جزو حدیث ست و تمام حدیث این ست که عائشه رضی گفت سنت بر معتکف این ست که
عیادت نکند مریض را و حاضر نشود جنازه را و مس نکند یعنی مجامعت نکند امرأه را و مباشرت نکند او را و بیرون نیاید مگر چیزی را که چاره نیست
ازان و لا اعتکاف الا بصوم و لا اعتکاف الا فی مسجد جامع و مراد از جامع نزد غیر امام مالک مسجدی ست که در وی نماز پنجگانه بجماعت اقامت می یابد و امام ابوحنیفه
و مالک قائل اند باشتراط صوم و حجت ایشان این حدیث ست و مواظبت حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بران و لیکن اشتراط صوم
مر اعتکاف واجب را باتفاق روایات ست و اعتکاف نفل را در روایت حسن از ابی حنیفه و نزد امام شافعی صوم شرط نیست مگر بالتزام
و نذر و از امام احمد دو روایت ست مشهور عدم اشتراط مگر به نذر و استدلال ایشان بحدیث عمر ست که بخاری و مسلم آورده اند که بحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم عرض کرد که من در جاهلیت نذر کرده بودم که یک شب در مسجد حرام اعتکاف کنم حالا حکم چیست فرمود وفا کن بنذر خود

داکر صوم شرط بودے در اعتکاف امر بوفای این نذر نکردی و درین استدلال نظر ست زیراکه در روایت صحیح آمده که گفت عمرؓ نذر کرده بودم که اعتکاف کنم روزی و در حدیث ابی داؤد و نسائی آمده که آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود که اعتکاف کن و روزه دار و جمع میان این دو روایت آنست که مراد لیله با یوم یا یوم بالیله است غایت آنکه در بعض روایات سکوت کرده از ذکر صوم و نیز استدلال کرده شافعی بحدیثی که دارقطنی و حاکم و بیهقی از ابن عباسؓ آورده اند که گفت آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نیست بر معتکف صیام مگر آنکه لازم کند بر نفس خود و بعض از حفاظ گفته اند که در اسناد این حدیث عبداللہ بن محمد رملی ست و وی مجهول است و با وجود آنکه صحیح آنست که این حدیث موقوف ست بر ابن عباسؓ و مذهب اوست نه مرفوع به پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم خالی نیست از معارض زیراکه بیهقی از ابن عمرؓ و ابن عباسؓ روایت کرده که گفته اند المعتکف یصوم و نیز عبدالرزاق از ابن عباسؓ آورده که گفت هرکه اعتکاف کند لازم ست بروی صوم ولیکن معارضه مدفوع ست از ابن عباسؓ بآنکه مراد از قول او که گفته است مگر آنکه لازم کند بر نفس خود یعنی لازم کند اعتکاف را بر خود پس مذهب وی اشتراط صوم ست در اعتکاف منذور نه نفل و حدیث عبدالرزاق نیز مخصوص باشد بدان و بالجمله روایات متعاضده است در اشتراط صوم مطلقاً خواه اعتکاف واجب بود یا نفل و این روایت حسن ست از ابی حنیفه و در روایت اصل و آن قول محمد ست اقل اعتکاف ساعت ست پس بی صوم بود و بعض عدم اشتراط صوم در اعتکاف نفل ظاهر روایت از امام ابی حنیفهؒ کرده اند و این را متمسک در سنت پیدا نمیشود مگر روایت اعتکاف در عشر اول از شوال که ظاهر ست در ابتدا از روز اول شوال که روز فطر ست کذا قال الشیخ ابن الهمام و در مواهب لدنیه همین روایت را دلیل آورده اند بر مذهب شافعی که صوم شرط نیست مگر بالتزام و نذر ولیکن روایت عشر اخیر یا مطلق عشر از شوال نیز آمده است واللہ اعلم و در مجموع رمضانات اعتکاف میفرمود عشر اخیر مگر در یک عشر رمضان که اعتکاف از وے فوت شد و در ماه شوال قضا فرمود در جامع الاصول از بخاری و مسلم و موطا و ابی داؤد و نسائی بالفاظ مختلفه آورده که آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم اعتکاف میکرد در هر رمضان و چون نماز صبح میگذارد مے در آمد در انجا که اعتکاف میکرد و یکبارے اذن طلبید از وے عائشهؓ که اعتکاف نشیند پس اذن داد او را و زد عائشهؓ خیمه را در مسجد پس حفصه شنید که عائشهؓ برائے اعتکاف خیمه در مسجد زد وی نیز اذن طلبید و خیمه زد و زینب شنید وے نیز خیمه زد و چون از نماز بامداد برگشت نگاه کرد چهار خیمه دید در مسجد زده یکی خیمه حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بود که پیش از همه زده بود و در روایتی خیمه ها دید در مسجد زده پرسید که این چیست گفتند که این خیمهاے عائشهؓ و حفصهؓ و زینبؓ است که میخواهند معتکف شوند فرمود چه برین داشت ایشان را آیا نیکی خواسته اند ازین و در روایتے مکر فرمود این کلمه را و فرمود بردارید این خیمه ها را و خیمه خود را نیز فرمود که بردارند پس در ان ماه باعتکاف نه نشست تا آنکه به نشست در عشر از شوال و در روایتے عشر اخیر و در روایتے عشر اول و چون اعتکاف مطلق عشر از شوال متیقن بود مصنف همان را نقل کرد و یکی از فضائل و خصائص سنت اعتکاف هست که بر تقدیر فوت آن قضا کرد با آنکه قضاے سنن و نوافل معهود نیست و بعضے ازین حدیث استفاده کرده که قضاے سنن و نوافل مرغوب و مستحسن ست

و آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم یکبار در عشر اول از رمضان اعتکاف فرمود و یکبار در عشر اوسط و یکبار در عشر اخیر و چون معلوم شد در ان عشر که شب قدر درین عشر یعنی عشر اخیر ست دیگر بر اعتکاف این عشر مواظبت نمود

تا آخر حال و باقی عمر در جامع الاصول از ابی سعید خدری به روایت بخاری و مسلم این حدیث را آورده و در وی ذکر اعتکاف
عشر اوسط کرده نه عشر اول ولیکن در صحیح مسلم از ابی سعید خدری آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اعتکاف
فرمود عشر اول از رمضان پس تر اعتکاف فرمود عشر اوسط در قبه ترکیه پس تر بیرون آورد سر مبارک خود را از قبه
و فرمود من اعتکاف کردم عشر اول را و طلب کردم این شب را یعنی شب قدر را پس تر اعتکاف کردم عشر اوسط را
پس آمد بر من فرشته و فرمود آن شب در عشر اواخر است پس هر که اعتکاف کرده بود با من باید که اعتکاف کند
در عشر اواخر و فرمود نموده شد مرا این شب یعنی در منام پس تر فراموش گردانیده شد مرا و به تحقیق دیدم خود را که سجده
میکنم در آب و گل در صباح آن شب پس طلب کنید آن شب را در عشر اواخر و طلب کنید او را در هر وتر از عشره یعنی
بیست و یکم و بیست و سوم و بیست و پنجم و بیست و هفتم و بیست و نهم راوی میگوید پس بارید در آن شب باران و وکف
مسجد نبوی از شاخهای خرما بود پس بچکید و دید دو چشم من رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و بر جبهه مبارک
و در روایتی بر بینی او اثر آب و گل بود و در روایت بخاری و مسلم آمده که تر بود روی مبارک او به آب و گل در صبیحه
بیست و یکم و صاحب مشکوة میگوید که در روایت عبدالله ابن انیس شب بیست و سوم آمده و چون اعتکاف خواستی
نماز صبح بگذاردی و در معتکف در آمدی و معتکف خیمه بود که در مسجد نصب میکردند و در آنجا خلوت میکرد این حدیث را
در مشکوة از ابی داود و ابن ماجه از حدیث عائشه رضی الله عنها آورده و در صحیحین نیز هست در اثنای حدیث طویل که در باب ضرب قبهای
ازواج مطهره و بر داشتن آنها و ترک آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اعتکاف در آن رمضان مذکور شده و بالجمله
در وقت در آمدن به معتکف علما را اختلاف است اوزاعی و ثوری و لیث به روایتی گویند که وقت در آمدن بعد نماز
نماز صبح است از تاریخ بیست و یکم و احتجاج ایشان با این حدیث است و ائمه مذاهب اربعه و طائفه غیر ایشان
نیز میگویند که وقت در آمدن پیش از غروب آفتاب است چون اراده اعتکاف ماه یا عشره کنند و ترمذی قول
احمد با طائفه اول ذکر کرده و میگویند که معنی این حدیث آنست که در آمدن به معتکف و انقطاع و خلوت گرفتن در وی
بعد از نماز بامداد بود نه آنکه وقت ابتدای اعتکاف و در آمدن به مسجد به نیت آن در این وقت بود بلکه آن پیش از
مغرب بود و شب بیت در مسجد میفرمود و چون نماز صبح میگذارد در خلوت می‌نشست و در خیمه که برای وی میزدند
میدر آمد و در این معنی وارد شده است حدیث صحیح که چون نماز صبح گزارد بگرفت حجره از حصیر کذا قال الطیبی و شکی
نیست که این تاویل از ظاهر لفظ حدیث که در وی واقع شده است که چون میخواست که اعتکاف کند میگذارد نماز
فجر و میدر آمد در معتکف خالی از بعد نیست ولیکن چون در اکثر احادیث عشر اواخر واقع شده به لفظ مذکور
مراد بدان لیالی خواهد بود و عشر لیالی جز در صورت اعتکاف در شب بیست و یکم احتمال نپذیرد و بدر آمدن در وقت صبح
یا هشت شب بود یا نه کما لا یخفی و عشر اول محتملات وجود شب قدر در شب بیست و یکم است که مصالح در اعتکاف در آن
شب قدر است پس باید که ابتدای اعتکاف از این شب بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در خانه خود
نیامدی الا برای قضای حاجت در حدیث بخاری حاجت مطلق آمده و در بعضی از روایات به تقیید ساخته اند
به حاجت انسان چنانچه در کتب سته از عائشه رضی الله عنها آمده که چون با اعتکاف می‌نشست آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
نزدیک میکرد سر مبارک خود را من پس شانه میکردم و در نمی آمد در خانه مگر برای حاجت انسان متفق علیه و عن عائشه

از ابی داود گذشت که مشتمل ست بر تفصیل آنچه نکند معتکف در حالت اعتکاف و تفسیر کرده اند حاجت انسانی را ببول
و غائط و غسل جنابت و طهارت نیز در حکم آنست و عبارت هدایه که گفته است مکث نکند بعد فراغ از طهارت بیان معنیست
و نزد بعض طعام و شراب اگر کسی نداشته باشد که برای وی بیارد نیز در حکم آنست و خروج بجمعه نزد کسے که اعتکاف
در جامع شرط میکنند نیز داخل حاجت ست چه وے اهم حوائج دینیه است زیراکه چون ثابت شد جواز اعتکاف
در غیر مسجد جامع برآمدن برای جمعه لازم آید و اگر توقفے در مسجد جامع رود ضرر ندارد اما بی ضرورت توقف نکند و باید که
در مشی بوقار بود نه شتابی کند و نه سستی و احادیث در عیادت مریض و شهود جنازه مختلف آمده و بعض جواز را حمل
بر اعتکاف نفل و عدم جواز را بر غیر آن حمل کرده اند و نزد امام ابوحنیفه اگر یک ساعت بی عذر برآید اعتکاف فاسد گردد
و در ذخیره گفته که این در اعتکاف واجب ست که نذر کرده نه در اعتکاف نفل و نزد صاحبین مفسد نیست مگر آنکه زیاده
بر نصف نهار بود و گاهی سر مبارک از مسجد در حجره عائشه رض فراز کردے تا شانه کردے و بشستی اگرچه حائض بودے چنانکه
در کتب سته می آرد که گفت عائشه رض بود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که مائل میگردانید بسوی من سر خود را و او در
مسجد بود پس شانه میکردم و در حدیث دیگر آمده که می شستم سر مبارک اورا اگر هم در مسجد در ظرفی بشوید چنانکه ملوث
نشود مسجد لا باس به و اگر محتلم گردد فاسد نگردد اعتکاف و اگر ممکن باشد اغتسال در مسجد بے تلویث هم در مسجد کند
والا بیرون آید کذا فی شرح ابن الهمام و در حالت اعتکاف از امهات مومنین هر که خواستی بزیارت پیغمبر صلی الله
علیه و آله و سلم آمدے و چون بوقت رفتن برخاستی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز برخاستی و اورا معانقه
کردی و بوسه دادے حدیث تقبیل و معانقه یافته نمیشود چنانکه در جامع الاصول از بخاری و مسلم و ابوداود از امام علی
زین العابدین سلام الله علیه و علی آبائه الکرام آورده که خبر داد اورا صفیه که از ازواج مطهره است که آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم معتکف بود و وے بزیارت شریف در مسجد رفت و ساعتی با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
در سخن بود پس برخاست تا بخانه باز گردد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم نیز با وے بایستاد تا باز گرداند و بیاید
او را بخانه اش چون بر در مسجد رسید نزدیک باب ام سلمه دو مرد از انصار از آنجا میگذشتند چون حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم را با صفیه رض ایستاده دیدند زود تر گذشتند آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با ایشان گفت این صفیه است
زوجه من تا بخاطر شما وسواس نرود که این زن کیست که با حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده است ایشان گفتند
سبحان الله یا رسول الله این چه سخن ست و کرا نسبت بتو این مجال وسواس ست فرمود که سرایت میکند شیطان
در وجود بنی آدم چنانچه خون در رگها و من ترسیدم که در دل شما بدے راه یابد یعنی بسبب آن خاطر در ورطه کفر بیفتید و
هلاک نشوید و در روایتے آمده که ازواج دیگر نیز بودند و همه رفتند بصفیه رض گفت شتابی مکن ترا من میرسانم بخانه تو و
خانه او در دار اسامه بود و درین حدیث در هیچ طریق که دیده شد ذکر تقبیل و معانقه نیست مگر مصنف آنرا یافته باشد
و الله اعلم و در حدیث صفیه رض این لفظ واقع شده است که قام النبی صلی الله علیه و آله و سلم معها لیقلبها و اکثر شراح
بفتح یا و سکون قاف و تقدیم لام بر با از قلب تصحیح کرده اند یعنی برخاست تا بگرداند او را بخانه وے چنانچه در ترجمه
حدیث گفتیم این لفظ مصنف را مگر یقبلها به تقدیم با بر لام در نظر آمده و یقبلها خوانده و چون تقبیل متوهم شد معانقه
نیز با وی ضم کرد و مثل این اوهام رواة حدیث را واقع شده است والله اعلم و مذهب ائمه نیست که وطی مفسد اعتکاف ست

بود داعی آن از نیکه لمس و مباشرت اگر مقرون بانزال ست نیز مبطل ست ولی انزال مبطل نه ولیکن با وجود آن حرام ست در شب و روز و این تقبیل و معانقه که مصنف ذکر میکند از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در شب بود چنانچه میگوید و این جمله در شب بودی و در مدت اعتکاف مباشرت نکردی مراد بمباشرت تماس بدن زن و مرد ست بی حجاب

وچون اعتکاف خواستی در معتکف وی سریری بنهادندی و بران فراش فرش کردندی چنانچه صاحب مشکوة از ابن ماجه حدیث ابن عمر آورده که چون اعتکاف میکرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم انداخته میشد برای وی فراش و نهاده میشد برای وی سریر وی در پس اسطوانه توبه و اسطوانه توبه نام ستونی ست در مسجد شریف اضافت کرده شد آنرا بتوبه از جهت آنکه توبه کرده شد نزد وی برابی لبابه انصاری و قصه وی مشهور ست

وچون برای وضو و مقدمات آن که قضای حاجت انسانی ست در خانه درآمدی بکسی مشغول نشدی و نشستن و خاست نکردی بلکه اگر یکی از اهل خانه بیمار بودی نزد وی توقف نکردی هم در گذار از حال وی پرسیدی در صحیح بخاری و مسلم از عائشه رض آمده که گفت بود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که در نمی آمد خانه را مگر برای حاجتی چون می بود معتکف و در روایتی در نمی آمد مگر از جهت حاجت انسان و در روایت ابی داود و ترمذی و موطا نیز همچنین آمده و در روایت ابی داود آمده که گفت عائشه رض بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که میگذشت بر مریض و وی معتکف بود و نمی ایستاد به پرسش بر سر وی و هم در گذار می پرسید و در صحیح بخاری و مسلم و موطا از فعل عائشه رض نیز همچنین روایت کرده و بعضی از شراح مشکوة گفته اند که حسن و نخعی گفته اند که جائز ست مر معتکف را برآمدن بعیادت مریض و نماز جنازه نزد ائمه اربعه وقتیکه بیرون آید برای قضای حاجت و اتفاق افتد او را عیادت مریض و نماز جنازه و منحرف از طریق نگردد و اکثر از قدر نماز نایستد باطل نمیشود اعتکاف و اگر همچنین نشود باطل گردد انتهی و در هر سال ده روز

معتکف شدی و در آخر این سال بیست روز معتکف شد چنانچه بخاری و ابوداود و ابن ماجه از ابی هریره آورده که بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که اعتکاف میکرد در هر رمضان ده روز و در سالی که قبض کرده شد اعتکاف کرد بیست روز و در جامع الاصول حدیث ترمذی از ابی هریره و حدیث ابی داود از ابی بن کعب آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اعتکاف میکرد عشر اواخر از رمضان پس اعتکاف نکرد در یک سال و در سال آینده در بیست نشست و صاحب مشکوة نیز موافق جامع الاصول آورده و هر سال یکبار قرآن را بر جبرئیل عرض کردی و مدارست نمودی و باهم بنوبت چنانچه عادت حفاظ ست که باهم میخوانند بخوانندی و در ان سال آخر دو بار عرض کرد رواه البخاری و مسلم ولیکن از بعض روایات عرض رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بر جبرئیل علیه السلام معلوم گردد و از بعض عرض جبرئیل بر وی مفهوم شود شاید که درینجا از عرض نزول مراد باشد یا چون بطریق مدارست بود نسبت عرض بهر دو جانب درست آید والله اعلم **تنبیه** در شب قدر روایات متعدده و اقوال مختلفه بسیار آمده و در فتح الباری زیادت بر چهل قول نقل کرده و اکثر احادیث در رمضان خصوصا در اوتار عشره اواخر رمضان آمده لا سیما در شب بیست و هفتم و ابو آن شب دائرست در تمام سال و منتقل و متحول گردد و این قول را در فتح الباری مشهور از ابی حنیفه داشته و گفته که قاضی خان و ابوبکر رازی که از علمای حنفیه اند حکایت کرده و گفته اند که روایت کرده شده است مثل این از ابن مسعود و ابن عباس و عکرمه و غیر ایشان انتهی و در شرح ابن الهمام گفته که روایت ست از ابی حنیفه که شب قدر در رمضان ست

ولیکن دریافته نمیشود که کدام شب ست گاهی بیشتر آید و گاهی پستر رود و نزد صاحبین نیز همچنین ست لیکن معین
بیشتر و پستر نمیشود و در فتاوای قاضی خان گفته که روایت مشهور از ابی حنیفه آنست که شب قدر میگردد در سال
و میباشد در رمضان و در غیر آن و جواب داده است ابوحنیفه از ادله که دلالت دارند بر بودن او در عشر اخیر بآنکه مراد
دران رمضانی ست که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم شب قدر دران طلبیده و سیاق احادیث دلالت میکند
نزد کسی که تامل کند طرق احادیث و الفاظ آن را برین معنی انتهی و این قول اقرب ست بجمع و تطبیق اقوال والله اعلم
و آن حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم که بدرستیکه نمودند بمن شب قدر را پس فراموش گردانیده شد و فرمود شاید که
خیر درین باشد یعنی تا باعث شود بر جد و اجتهاد در لیالی کثیره باحتمال و باعث نگردد بر ترک عمل باعتماد و
اتکال و نیز در حدیثی دیگر آمده که دانانیده شدم شب قدر را و خواستم که بشما بگویم ناگاه دو کس بخصومت و جدال
نزد من بیامدند و در جنگ و جدال از حد تجاوز نمودند پس فراموش گردانیده شدم آن را یعنی بشومی جدال ایشان
و بعضی از علما آن شب را علامات و امارات استنباط کرده و بیان فرموده اند بعضی از آنها در احادیث ورود یافته و بعضی
از آنها ارباب کشف بیان کرده یکی از آنها که در صحیح مسلم از ابی ابن کعب آمده آنست که آفتاب در صبح وی طلوع کند بی شعاع
و در روایات از حدیث امام احمد آمده مثل طشت و در روایتی آمده که صافی بود مثل قمر و آن شب نه گرم و نه سرد و صبحش نیز
همچنین بود و دران شب هیچ کوکبی دیده نشود که منقض گردد و آن شب شب باد و باران بود و چشمها بسیار روان
گردد و چشمهای شور شیرین گردد و طبری از قومی ذکر کرده که درختان دران شب بر زمین افتند و سجده کنند
پس بر گردند بمنابت خویش و هر چیز در وی بسجده رود و انوار ساطع باشد حتی در جاهای تاریک و سلام و
خطاب از ملائکه شنیده شود و تحقیق آنست که در دریافت آن شب مشاهده این امور شرط نیست و بسا کس که
آن را در نفس الامر دریابد و ازین امور چیزی مکشوف و مشهود وی نگردد و نیز دو کس باشند در یکجا بر یکی چیزی
از آن مکشوف کنند نه بر دیگری و دعا درین شب مستجاب ست و توبه مقبول قطعا و بهترین آنچه درین شب حاصل گردد
توفیق ذکر و عبادت و مناجات و خضوع و خشوع ست و ذوق و حضور و اخلاص که بی شبهه از کرامات ست
و مشاهده خوارق عادات محل خطر و مظان اشتباه است و در احادیث ترغیب بر احیای آن شب و جد و جهد در عمل
واقع شده و مختار آنست که احیای اکثر لیل معتبر ست و اگر تمام شب بیدار باشد و منجر بمرض ملال و اختلال از فرائض
و سنن موکده نگردد اعلی و اتم ست و مراد باحیای لیل بیدار و بندگی ست در شب خواه باین معنی که شب را زنده
گردانید بعبادت در وی چه زندگی وقت درین ست که معمور بذکر حق گردد یا بآن معنی که نفس خود را زنده گردانید
به بیداری و طاعت که النوم اخ الموت چنانچه در حدیثی آمده که بیوت خود را قبور نسازید یعنی تمام شب مثل مردها
افتاده نباشید هیچ طاعت و عبادت نکنید والله اعلم باب حج النبی صلی الله علیه وآله وسلم و عمرته حج در لغت
بمعنی قصد آمده و در شرع قصد بیت الله بر وجه مخصوص و بفتح حا و کسر او هر دو لغت ست و در کریمه ولله علی
الناس حج البیت هر دو قرأت آمده و بعضی گفته اند که بفتح اسم ست و بکسر مصدر و بعضی بعکس و عمره در لغت
بمعنی زیارت و عمارت آمده و بعضی گویند مشتق ست از عمارت که موجب عمارت بنای محبت و مودت ست و
عمره زیادت ست بر حج و در وی تعظیم و تجدید ست مر مسجد حرام را و در شرع اسم ست مر افعال مخصوصه را که احرام ست

و طواف و سعی جز وقوف بعرفه که آن مخصوص حج ست و عمره بقول حنفیه سنت ست و مستحب و نزد بعض واجبست
و بهر تقدیر اختلاف علما ست در حج و عمرهٔ آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که چند بود مصنف میگوید که جماهیر علما
برانند که بعد از هجرت یک حج گذارد و آن حجة الوداع بود و تسمیه وی بحجة الوداع از جهت آنست که آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بر مردم تعلیم احکام میکرد و میفرمود شاید که سال آینده مرا در نیابید و ایشان را بسفر آخرت وداع مینمود
و خلافی نیست مر هیچ یکی از علما را که این حج در سال دهم بود از هجرت که آخر سالهای عمر گرامی آن حضرت بود صلی الله
علیه وآله وسلم و همچنانکه درین حکم خلافی نیست در حکم سابق که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از هجرت یک حج
گذارد و بغیر خلافی نیست و آنکه مصنف جماهیر علما گفت که مشعر بخلاف ست نظر باین حکم گفت که بیان کرد بقول خود
و اما پیش از هجرت دو حج گذارده چه درینجا خلافی هست پس مجموع این دو حکم قول جماهیر علما باشد نه کل همچنین برانند
که دو حج گذارده و این در جامع ترمذی ثابت ست از حدیث جابر بن عبد الله که پیغمبر صلی الله علیه وسلم
سه حج کرده دو حج پیش از آنکه هجرت کند و یک حج بعد از هجرت الحدیث و مصنف بثبوت این حدیث حکم کرد و حال آنکه
اثر نسبی در وی مقالی دارد و جمعی برانند که زیاده بر دو حج گذارد و در مواهب لدنیه از ابن عباس بروایت ابن ماجه
و حاکم آورده که گفت حج کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیش از آنکه هجرت کند سه حج و این را مبنی بر عدد وفود
انصار در بیعت عقبه داشته اند که دو بود و یا سه چنانچه در محالش مذکورست ولیکن این نفی نمیکند که پیش از آن نیز حج
گذارده باشد و تقیید بر دو صاحب محلی که ابی محمد علی بن حزم حافظ اندلسی قرطبی ظاهریست مات سنة ست وخمسین
دار العمائة نقل کرده که پیش از هجرت زیاده بر سه و چهار حج گذارد اما عدد آن بعینه محفوظ نیست و در مواهب از ابن
جوزی آورده که گفته است که حجها گذارد که عدد آن معلوم نشده و اما ابن اثیر آورده که گفت حج میگذارد هر سال
پیش از آنکه هجرت کند و نیز اختلاف ست در آنکه ابتدای فرضیت حج پیش از هجرت ست یا بعد از آن قولی
برانست که قبل از هجرت و این قول شاذ و مخالف نقل ثقات ست و گمان برده نشود که چون حج گذاردن آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم پیش از هجرت بصحت رسیده لابد باید که حج پیش از آن فرض باشد زیرا که حج گذاردن قریش
همیشه بود چه در جاهلیت و چه در اسلام پس حج گذاردن پیش از هجرت دلیل فرضیت نتواند شد باحتمال آنکه حج
گذاردن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز برسم قدیم باشد و صحیح آنست که فرضیت حج در اسلام بعد از هجرت ست
ولیکن در کدام سال بود جمهور برین اند که در سال ششم بود زیرا که درین سال نازل شده قول حق سبحانه و تعالی «و اتموا
الحج والعمرة لله» و این مبنی ست بر آنکه مراد باتمام ابتدای اتیان هست و مؤید ست این را قرائت علقمه و مسروق و ابراهیم
نخعی بلفظ اقیموا و طبرانی باسانید صحیحه از ایشان این قرائت را روایت کرده و در قضیهٔ ضمام بن ثعلبه امر حج مذکورست
و قدوم آوردن وی چنانکه واقدی گفته در سال پنجم ست و اگر این ثابت شود دلالت کند که فرضیت حج پیش از
سال پنجم ست یا بهمین سال کذا فی فتح الباری و طائفه میگویند که نزول فرضیت حج در سال نهم ست و احتجاج ایشان
بآنست که نزول صدر سورهٔ آل عمران که در وی کریمه «ولله علی الناس حج البیت» واقع ست در سال نهم ست
که آنرا عام الوفود خوانند و درین سال ست شرع جزیه و منافرهٔ اهل کتاب بتوحید و نزول «انما المشرکون نجس»
و فرستادن ابوبکر صدیق بمکه در موسم حج و فرستادن علی مرتضی بقرائت سورهٔ برائت بر مشرکان و نیز وقایع همه

در سال نهم ست و مصنف همین قول که بجهت قوت دلیل راجح و مختارست جزم کرد و گفت حج در سال نهم از هجرت فرض شد
و در حال تجهیز اسباب سفر حج مشغول شد ولیکن رفاقت وی صلی الله علیه وآله وسلم دران سال میسر نشد بجهت اشتغال بامر
غزوات و تشیید احکام دین و تعلیم وفود و ابو بکر صدیق را امیر حاج ساخته بمکه فرستاد و اشارتست کرد مصنف بجواب از تمسک
جماعه که قائل اند بفرضیت حج در سال ششم بکریمه واتموا الحج والعمرة لله بقول خود اما آیت واتموا الحج والعمرة لله اگرچه
در سال ششم از هجرت منزل شد ولیکن این آیت دلالتی بر فرضیت حج و عمره ندارد و معنی اتموا امر بابتدای اتیان حج
و عمره نیست بلکه امرست باتمام حج و اتمام عمره بعد از شروع دران پس تواند که امر باتمام حج بعد از شروع بر تقدیر عدم فرضیت
آن در سال ششم نزول یافته باشد و فرضیت ابتدای حج در سال نهم و در فتح الباری میگوید که این تقاضا میکند تقدم
فرضیت حج را بران یعنی چون مراد باتموا اتمام و اکمال حج و عمره باشد بعد از شروع دران لازم می آید که حج و عمره پیش ازین
مشروع و مامور به شده باشد و اگر پیش از ان حج و عمره نبود امر باتمام و اکمال آن بعد از شروع معنی ندارد انتهی و این سخن
ظاهرست ولیکن ممکن ست که گفته شود که امر باتمام حج و عمره بعد از شروع دران مستلزم تقدم فرضیت آن نیست تواند که
نفل و مستحب باشد و امر باتمام آن صادر شده بعد از شروع چنانکه حکم نفل ست مطلقا نزد بعضی یا بخصوص حج و عمره بود
بلکه وجود حج و عمره و گذاردن آنها پیش از امر شارع چنانکه رسم قدیم بود کافی ست دران یا آنکه ممکن ست که گفته شود که
امر باتمام واقع شود بعد از وجود فرضیت آن در زمان آینده اگرچه بعدی دارد فتدبر و نیز اختلاف ست دران که وجوب حج
علی الفورست یا علی التراخی بعض ائمه بر انند که علی الفورست و امام شافعی و امام ابو یوسف از ایشانند و نزد بعض علی التراخی
و قول امام ابو حنیفه و امام محمد و جماعه دیگر از ائمه همین ست و در روایتی از ابی حنیفه نیز علی الفور آمده و علی الفور درینجا معنی
دارد که همان سال که شرائط و اسباب آن یافته شد فرض ست که برود و اگر سال دیگر برود نیز ادا یابد ولیکن بتاخیر آن
آثم گردد و علی التراخی آنکه در مدت عمر هر سال که برود اختیار دارد و بتاخیر از سال اول آثم نشود مگر بجائی برسد که اگر از ان
تاخیر کند غالب ظن فوت آن باشد و دلیل امام ابو حنیفه فعل آن حضرت ست صلی الله علیه وآله وسلم که در سال اول
نکرد و در سال دهم بجا آورد و اگر در سال اول فرض بودے تاخیر نکردی و مانا که مصنف بقولش که گفت در حال تجهیز اسباب
سفر حج مشغول شد اشارتی بجواب ازین سخن کرد یعنے قصد امتثال هم سال اول کرد ولیکن موانع پیدا شد و تاخیر یافت
و ابو بکر صدیق را بفرستاد و سال دهم بعد از فراغ از غزوه تبوک که آخر غزوات بود برآمد والله اعلم و اما عدد عمره آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم چهار گفته اند اول عمره حدیبیه که سال ششم از هجرت بقصد عمره برآمد و چون بحدیبیه که یک منزلست
از مکه رسید مشرکان همه باجتماع بجنگ او آمدند و از در آمدن مکه مانع آمدند و چون هنوز میعاد فتح نرسیده بود آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بامر الهی با ایشان مصالحه کرد و از احرام برآمد و بمدینه رفت و قرار یافت که سال آینده بیاید و عمره
بجا آورد دوم عمره که در سال هفتم بحکم قرارے که در قضیه مصالحه یافته بود مکه تشریف آورد و عمره بگذارد و بعد از سه روز
بمدینه عود فرمود و این را عمرة القضا گویند و در احادیث این اسم بران اطلاق یافته و این مثبت مذهب حنفیه ست که
گویند محرم بجهت حصار حلال شود و بعد از حلال شدن وی اگر احرام برای حج بود لازم گردد قضای عمره و حج و اگر برای
عمره بود عمره و اگر قارن بود حج و دو عمره و بالجمله باحصار و احلال قضا واجب گردد و شافعیه گویند که قضا واجب نبود و تسمیه
این عمره بعمرة القضا نزد ایشان نه بآن معنی ست که عمره در سال اول واجب شده بود آنرا قضا کرد بلکه قضا اینجا بمعنی صلح ست

یعنی عمره که بعد از صلح ادا کرده و تضا و بقا بمعات بمعنی صلح و مصالحه آید سوم عمره که در سال هشتم که سال فتح مکه است از جعرانه
که به یک مرحله است از مکه بعد از قسمت غنائم حنین شد با شب آمد و عمره گذارد و هم در شب بجعرانه باز رفت بعد از نماز عشا که
مردم در منازل خود درآمدند سوار شد و پیش از نماز صبح بجعرانه باز رفت و برای نماز از منزل برآمد مردم خیال کردند که مگر تمام شب هم
در منزل بود چهارم عمره که با حج در سال دهم در حجة الوداع کرد و بعض سه عمره گفته اند باعتبار آنکه در حدیبیه بحقیقت عمره نبود
زیرا که بمکه نیامد و هم از انجا از احرام برآمد و بمدینه برگشت چنانچه مذکور شد لیکن جمهور آنرا نیز حکم عمره داده اند و در بعض احادیث
دو عمره واقع شده بجهت عدم اعتبار عمره حدیبیه و بعدم ذکر عمره حج گویا مقصود راوی بیان عمره تنها بی حج بود و نیز عمره
جعرانه بر اکثر مردم پوشیده مانده بود و تواند که بعض آنرا روایت نکرده باشند و عمرهای آن حضرت صلی الله علیه و آله
و سلم همه در ذی القعده بود مگر عمره حج که در ذی الحجه بود از ابن عمر در صحاح آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چهار
عمره کرد یکی از آنها در رجب بود چون این قول او را بعائشه رضی رسانیدند تخطیه ابن عمر رضی کرد و گفت رحمت کند خدا تعالی
اباعبدالرحمن را نبود که عمره کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مگر آنکه وی همراه بود و هرگز هیچ عمره در رجب نبود
این سهو و خطائی ست که او را شده و در تخطیه مبالغه کرد **فصل** + در سیاق و بیان حج پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
که آنرا حجة الوداع گویند بدانکه حج ارفع و اعلای ارکان دین و بلندتر و نمایان ترین شعائر اسلام ست و حج پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم اکبر و افضل و اتم حج و اکمل آنهاست و احادیث صحاح در سیاق از اصحاب مروی گشته و حدیث
جابر بن عبدالله اتم و اجمع آنهاست و راوی آن حدیث امام جعفر صادق ست از والد بزرگوار خود امام محمد باقر علیه السلام و علیهم
و علی آبائه الکرام گفت درآمدیم با جماعه بر جابر بن عبدالله رضی و وی اعمی شده بود بسبب کبر سن پس پرسید از قوم که
چه کسانید شما تا نوبت بمن رسید گفتم منم محمد بن علی بن الحسین رضی پس دست خود را بر سر من فرود آورد و تکمه بالای سینه من
و تکمهای زیرین من بگشاد و دست در جیب من درآورد و من دران زمان غلامی بودم جوان پس گفت مرحبا یا ابن اخی
بپرس از من احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آنچه خواهی گفتم خبر ده ما را از حج رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که چگونه بود
پس عقد کرد بدست خود عدد تسع را و گفت مکث کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه نه سال و حج نکرد پس
اعلام کرد و ندا داد در مردم که رسول خدا بحج می برآید و قدوم آوردند در مدینه مردم بسیار همه طالب آنکه اقتدا کنند برسول خدا
صلی الله علیه و آله و سلم و عمل کنند مثل عمل وی پس بیرون آمدیم با وی الحدیث و صاحب جامع الاصول این حدیث را
از روایت مسلم و ابی داؤد و نسائی آورده و از ابن ابی شیبه و عبد بن حمید و بزار و دارمی آمده و مصنف در سیاق این قصه
روایات حدیث جابر را با روایات احادیث دیگر جمع کرده و اتساق نموده میگوید که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و
آله و سلم عزم حج کرد صحابه را اعلام کرد بحج و مجموع ساختگی سفر حج کردند و این خبر بقری و ضیاع که در اطراف و نواحی مدینه است
رسید مجموع مسلمانان متوجه مدینه شدند و در راه مکه از هر طرف طوائف ملحق شدند و عدد حجاج از حصر و حساب بیرون شد
تا گفته اند که پیش و پس و یمین و شمال هر طرف که نظر کار میکرد همه مردم بودند از پیاده و سوار و تعیین عدد آن معلوم نیست اما
گفته اند عدد صحابه در غزوه تبوک که حجة الوداع بعد از وست بسی هزار کس رسیده بود تا اینجا چه قدر خواهد بود و در روضة الاحباب
میگوید که دران سفر چندان مردم جمع شده بودند که غیر از خداوند تعالی کسی حصای آن نمیتوانست کرد و بروایتی آنکه صد
و چهارده هزار و بروایتی صد و بیست و چهار هزار بودند انتهی و الله اعلم روز پنجشنبه یا روز شنبه شاکرای وی ست یا اختلاف

روایت ست بیست چهارم ذی القعده نماز ظهر بجماعت در مسجد مدینه بگذارد و سفر کرد و پیش از آن که سفر کند خطبه کرد و کسان را
شرائط و ارکان و آداب حج تعلیم کرد و این خطبه خواندن و تعلیم کردن در روز جمعه بود و این روایت خطبه خواندن پیش از سفر
در روز جمعه باصحت آنکه برآمدن بسفر بیست و چهارم ذی القعده بود مؤید آنست که سفر در روز شنبه بود چه توقف تا پنجشنبه شدنی
نیست زیرا که رسید بمکه و چهار شب از ذی الحجه گذشته بود فافهم اما سفر در روز شنبه بعید است چه در احادیث صحیحه وارد شده
که سفر را دوست میداشت که در روز پنجشنبه انشا کند و در صحیح بخاری ثابت ست که ما کان رسول الله نبود پیغمبر خدا
صلی الله علیه وآله وسلم یخرج فی سفر اذا خرج که بیرون آید در هیچ سفرے چون بیرون می آمد الا یوم الخمیس مگر روز پنجشنبه
عادت شریف همین بود یا رب مگر ضرورتی پیش آمده باشد که خلاف آن لازم افتاد و بعد از نماز ظهر سر مبارک را شانه کرد
و روغن بر سر نهاد و ردا بپوشید در نسخ متعدده از متن لفظ ردا موجود نیست ما نا که از سهو قلم کاتب ست و در صحیح البخاری
و در جامع الاصول نیز که حدیث وے از ابن عباس آورده است هر دو موجود اند باین لفظ که روان شد رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم از مدینه بعد از آنکه شانه کرد و روغن مالید و بپوشید ازار و ردا او و اصحاب او پس نهی نکرد از هیچ
ردا ها و ازارها که بپوشند کسے مگر زعفران آلود که بیفشاند زنگ را بر تن و بین الصلوتین سفر کرد و در ذو الحلیفه که بر شش
میل ست از مدینه فرود آمد و نماز عصر را بقصر بگذارد و شب آنجا بیتوتت کرد و نماز شام و خفتن آن روز و نماز صبح و ظهر
روز دیگر نیز آنجا بگذارد چنانچه مجموع پنج نماز شود و مجموع امهات مؤمنین درین سفر برابر بودند و دران شب بر همه
بگذشت و برای نماز صبح غسل کرد و گاه گاهی گذشتن بر همه زنان در یک وقت از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بوجود می آمد و بعد از همه یک غسل می برآورد و گاهی پس هر جماع غسل جدا میکرد و بعد از ظهر برای احرام غسل دیگر کرد و غسل
کردن نزد احرام مستحب و مسنون ست باتفاق ائمه اگر وضو کند نیز کفایت ست بر هر تقدیر طهارت شرط ست و در غسل
و اشنان که دو گیاه اند که بدان مبالغه در تنظیف و تطهیر حاصل گردد بکار داشت و عائشه رض طیب پیش او آورد و آن مرکب بود
از چند بوے خوش و دران مشک بود و بر تن و سر مبارک وی مالید چنانکه اثر مشک فرق و محاسن مبارک آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم دیده میشد و در صحیحین آمده که عائشه رض مطیب ساخت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بذریره و در روایتی آمده
که گفت گویا که می بینم سفیدی و درخشش طیب را در مفارق رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و حال آنکه وی محرم بود و این حدیث
دلالت دارد بر استحباب استعمال طیب نزد اراده احرام و برآنکه بقا و دوام رنگ و بوی آن بعد از احرام ضررے ندارد و
آنچه حرام ست بر محرم ابتدای استعمال طیب ست در حالت احرام و همین ست مذهب امام ابوحنیفه و شافعی و احمد بن حنبل
و محکی ست از اکثر صحابه و منقول ست از جمهور علمای سلف و خلف الا امام مالک رح که منع کرده تطییب قبل الاحرام بانچه باقی
ماند رائحه وی بعد الاحرام و با وجود آن جائز ست و فدیه نیست بر وے و این حدیث حجت ست بر وی بعد از آن ازار
و ردائے احرام بپوشید و نماز ظهر بقصر بگذارد و احرام بست در همانجائے که نماز ظهر گذارده بود و منقول نیست که پیش از
احرام جز نماز فرض ظهر نمازے خاص برائے احرام گذارد و مذهب امام ابوحنیفه رض و شافعی استحباب رکعتین نفل ست پیش از
احرام و اگر هم بر رکعتین فرض اکتفا کند نیز جائز ست و نزد امام مالک و احمد برابر ست که بعد از نماز فرض باشد یا نفل بلکه
ظاهر مذهب امام احمد آنست که اگر بعد از فرض بود اولی ست و اگر نباشد نفل گذارد از جهت اتباع ظاهر سنت چنانچه
طریقه اوست رحمه الله و امام نووے در حدیث ابن عمر که گذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در ذی الحلیفه دو رکعت و چون

بر داشت او را ناقه او آواز برآورد بتلبیه گفته که درین حدیث استحباب صلوة رکعتین نافله است نزد ارادهٔ احرام و گفته که
این مذهب ماست و مذهب کافهٔ علما مگر آنچه مرویست از حسن بصری که مستحب ست بودن این رکعتین بعد از نماز فرض و صواب آنست
که جمهور بر آنند و همین ست ظاهر حدیث کذا فی المواهب و شیخ ابن الهمام گفته که در حدیث طویل جابر همین قدر واقع شده
که نماز گذارد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد ذی الحلیفه و احرام بست بی آنکه ذکر عددی مخصوص کنند و لیکن مسلم
از ابن عمر آورده که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بحج و بگذارد در مسجد خود که بذی الحلیفه است رکعتین و بست
احرام و روایت کرده این حدیث را حاکم و تصحیح نموده و گفته باید که در وقت مکروه نگذارد و اگر گذارد کفایت میکند نماز فرض
و تحیة المسجد نیز کفایت کند و پیش از احرام بدنه را دو نعل در گردن آویخت و بر جانب راست کوهان آن بشکافت و خون
وی را پاک کرد و بدنه بفتحات نام شتر یا گاو ست که بمکه برند و هدی بفتح ها و سکون دال نیز نام آنست و بدنه مشتق ست از بدانت
بمعنی ضخامت و نزد شافعی مخصوص ست بشتر زیرا که در حدیث تعجیل جمعه بدنه مقابل بقره افتاده چنانچه در باب جمعه گذشت
که هر که در ساعت اولی برسد گویا هدیه فرستاد بدنه را و هر که در ساعت ثانیه بیاید گویا هدیه کرد بقره را الی آخره پس بدنه غیر بقره باشد
و حنفیه گویند که بدنه شامل بقره است یا بمعنی آنکه هر دو را بدنه گویند از جهت اشتراک در معنی ضخامت یا بمعنی آنکه بقره در
حکم ابل ست چه هر دو کفایت کنند از هفت کس چنانچه در صحیحه و در بعض روایات حدیث جمعه بجای بدنه جزور نیز آمده که
بمعنی ابل ست و لیکن در اکثر روایات صحیحه بدنه است و در شرح ابن الهمام میگوید که خلاف نیست در بودن بدنه شامل
بقره در لغت خلیل گفته که بدنه بقره یا ناقه است که فرستاده شود بمکه و نووی گفته که این قول اکثر اهل لغت ست
و جوهری نیز گفته که البدنة البقرة او ناقة خلاف در مفهوم شرعی اوست که بقره کفایت میکند یا نه پس شافعی میگوید که از عهده
نمی برآید مگر بجزور و تمسک میکنند بحدیث تعجیل جمعه و جوابش آنکه بقره داخل بدنه است و لیکن اینجا از بدنه خصوص جزور مراد است
بقرینه مقابلت به بقره و تخصیص باسم خاص منافات ندارد با دخول در اسم عام و در حدیث جابر که مسلم روایت کرده آمده است
که گفت ذبح میکردیم ما بدنه را از هفت کس گفتند و بقره را نیز گفت بقره نیز بدنه است انتهی و نزد امام ابوحنیفه
بتقلید بدنه با ارادهٔ حج و سوق وی نیز شخص محرم گردد چنانچه بتلبیه چه وی نیز از خصائص احرام است و در معنی تلبیه است
در اظهار اجابت که حقیقت تلبیه است و اظهار اجابت گاهی بفعل باشد و گاهی بقول چنانچه بادشاهی یکی از خدام خود را
بخواند و وی بیاید و پیش وی بایستد اجابت ست همچنانکه گوید لبیک آنچه از خصائص احرام بود و نیت بدان
مقرون شود احرام بدان حاصل شود و صفت تقلید آنست که نعلی را یا پوست درختی را یا دوال چرمی و مانند آن را
در گردن بدنه قلاده سازد و بیاویزد و اشعار آنکه جانب یمین یا یسار کوهان بدنه را بشکافد و نیزه زنند و میگویند که این
از عادت جاهلیت بود و در اسلام نیز مقرر داشتند از جهت صحت غرض و مصلحت و اشعار در جانب یمین افضل و موافق تر
ست بسنت صحیحه و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چنانکه مصنف نقل میکند هر دو را کرد و از آنکه گفت پیش از احرام
کرد ظاهر شود که این سبب احرام نیست احرام بتلبیه کرد چنانکه بیاید و لیکن آن سنتی ست که محرم نزد ارادهٔ احرام میکند و اشعار
مذهب جماهیر ائمه است از سلف و خلف و نزد امام ابوحنیفه مستحب همان تقلید ست و اشعار مکروه است و وجه آن بعض حنفیین
گفته اند که وی مثله و تعذیب حیوان ست و آن حرام و مکروه است و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از جهت آن
کرد که مشرکان باز نمی آمدند از تعرض آن مگر باشعار و طیبی میگوید که این قول مخالف احادیث صحیحه است که در اشعار

ورود یافته واین مثله نیست بلکه مثل فصد و حجامت و ختان و داغ ست برای مصلحت و نیز تعرض مشرکان درین وقت
که قوت و غلبهٔ اسلام و کمال و تمام آنست دور بود و بعض گویند که کراهت امام ابوحنیفه اشعار را نااهل زمان خود بود که مبالغه
دران میکردند بحدی که خوف سرایت جراحت و فساد عضو بدنه بود یا مکروه ایثار و ترجیح آن بر تقلید بود و الا در حد ذات مکروه
نیست یعنی بمجرد تقلید محرم میگردد و حاجت باشعار نیست و اگر یکی از همین اشعار کند نه تقلید نکرده بود و نیز مردم در زمان ایشان
ترک داده بودند اشعار او علامت احرام نمانده بود و اینها که میکردند بمبالغه میکردند و از حد تجاوز مینمودند از جهت مکروه داشت
والله اعلم بدانکه احرام بستن بر سه نوع ست اول افراد و صاحب آن را مفرد گویند بکسر را و افراد آن بود که احرام بحج بندد
تنها یا بعمره تنها دوم تمتع و فاعل آن را متمتع گویند و تمتع آن بود که در اشهر حج اول احرام بعمره بندد و افعال آن را تمام کند و
هم در اشهر حج در روز هشتم ذی الحجه یا پیش ازان احرام بحج بندد و اگر متمتع سوق هدی با خود نکرده است از احرام عمره
برآید و جامه بپوشد و هرچه بسبب احرام حرام شده بود حلال سازد و احرام بحج بندد و اگر سوق هدی کرده است از احرام
عمره بر نیامده احرام حج بندد سوم قران ست و صاحب آنرا قارن گویند و صورت قران آنست که در احرام نیت حج و
عمره جمع کند و هر دو را معًا احرام بندد و این شخص طواف و سعی و عمره میکند بعد ازان حج میکند و میان ائمه اختلاف ست
که ازین سه نوع افضل کدام ست نزد امام ابوحنیفه قران افضل ست بعد ازوی تمتع بعد ازوی افراد و قول جماعه از صحابه
و تابعین و ائمه دیگر و جمعی از عظمای شافعیه همین ست و نزد امام شافعی و مالک و کثیری از علما افراد افضل ست
ثم التمتع ثم القران و مشهور مذهب امام احمد و جماعه از صحابه و تابعین و من بعدهم تمتع افضل و این اختلاف فرع اختلاف صحابه و
روایات ایشان ست در فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم که قارن بود یا مفرد یا متمتع چنانکه میگویید در احرام وی
صلی الله علیه و آله و سلم خلاف ست که تلبیه بکدام نوع حج بود قران یا افراد یا تمتع بیشتر احادیث صحیح مصرح ست بر آنکه
احرام بحج و عمره بود معًا که معنی قران ست و فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم اتانی آت من ربی آمد مرا آینده از
پروردگار من یعنی فرشته فقال پس گفت آن آینده صل فی هذا الوادی المبارک نماز بگذار درین وادی مبارک که بیان
وادی ذو الحلیفه است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وی نزول کرده بود و وادی العقیق که بطهارت و برکت وی
احادیث ورود یافته است از اینجا میگذرد و قل عمرة فی حجة و بگو ای محمد احرام من عمره است در حج یعنی جمع ست حج و عمره
و تنها حج نیست و از سیاق این حدیث که فرمود صل استنباط توان یافت بانکه برای احرام نمازی مخصوص بود چنانکه
دو رکعت ست نزد امام ابوحنیفه کما لا یخفی و مصنف میگوید احادیث صحیح صریح درین معنی زیاده از بیست حدیث ست و دوا
آن هفده تن از صحابهٔ عظام شمرده اند که بعض لفظ احرام آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را بالقران و بعض اخبار آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم را از فعل خود بدان روایت کرده و همچنین احادیث صحیح بسیار اما نه در مرتبهٔ اول در بسیاری وارد شده
بر آنکه احرام وی صلی الله علیه و آله و سلم بافراد بود و فی صحیح مسلم عن عائشة ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اهل بالحج
مفردا تلبیه کرد بحج تنها و در روایتی آمده افرد بالحج و احادیث متعدده در صحیحین از عائشه رض و ابن عمر رض ثابت ست خرجنا مع
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ولا نذکر الا الحج بیرون آمدیم ما با رسول خدا و ذکر نمی کردیم یعنی یاد رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم مگر حج را و عند مسلم عن ابن عمر رض و ابن عباس رض اهللنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بالحج مفردا و در سنن ابن ماجه عن جابر
ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم افرد بالحج و مسلم و ابوداود و نسائی از جابر آورده که نیت نکردیم مگر برای حج و نمی شناختیم

عمره را و احادیث صحیح در تمتع نیز وارد شده اگرچه کمتر ازان دو نوع ست چنانکه در صحیحین از ابن عمر آمده که گفت تمتع کرد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم در حجۃ الوداع بعمرہ مقرون بحج پس آن واز بر آورد اول بعمره پس تر بحج و بالجمله اختلاف روایات درین باب بطوری واقع شده که در بادے النظر حیرت می‌فزاید و لهذا بعضے از متعصبان از اہل زیغ و الحاد را مجال طعن و اربتیاب راه یافته و گفته که چیست حال شما ای معاشر اہل اسلام که پیغمبر شما صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم جز یک حج بجا نیاورده و یاران و تابعان وی باین حد کثرت از عد و احصا متجاوز همراه وی هیچ کس آن را تشخیص و تعیین ننموده و یقین ندانسته که چگونه بود و بچه نوع بود و ندانند که همین کثرت و ازدحام باعث اختلاط و اختلاف شده یا تفاوت مراتب ایشان در قرب و بعد مجلس شریف بعیس جمعی از علما شکر الله سعیهم در تطبیق و توفیق بذل مجهود نموده در مقام زده دفع طاعنان استاده و رسالہا و تصنیفهاے طویل و بسیط جمع کرده تا آنکه گویند که طحاوی که از مشاهیر عظماے مذهب حنفیه ست درین باب زیاده بر هزار ورق نوشته و علی هذا القیاس و یکی ازان مقالات آنست که مصنف نقل کرده و گفته و طریق توفیق میان آن احادیث آنست که آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اول احرام بحج مفرد بست بعد ازان عمره را در حج در آورد و قارن شد و فرمود و دخلت العمرة فی الحج الی یوم القیامة در آمد عمره در حج تا روز قیامت و این سخن از جهت آن فرمود که اہل جاهلیت عمره را در ایام حج از فجور و فسوق می پنداشتند و غایت نفرت و کراهت ازان داشتند ازینجا اشتباهی راه یافت آنکه مطلع بر اول حال شد و ازان حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم لبیک بحجة شنید و از اطلاع بر عاقبت حال و آخر کلام او و اشاعلی بیدا همان را نقل کرد و گفت که آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم افراد حج نمود و روایت نکرد مگر آنچه شنید و آنکه بر تمام حال اطلاع یافت و شنید که در آخر فرمود لبیک بحجة و عمرة تمام را نقل کرد و گفت که آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قارن بود و زیادت در روایات و اخبار منکر و مردود نبود چنانکه در شهادت مثلاً یکی شهادت بیک هزار داد که نزد وے همین ثابت بود و دیگرے بدو هزار که این هزار دیگر بعد ازان نزد وی ثبوت یافت این وجه تطبیق احادیث قران و افراد شد اما وجه تطبیق احادیث تمتع با احادیث قران آنست که گفته اند که آنکس که نسبت تمتع بآن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کرد و تمتع آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم قائل ست آن را دو توجیه ست یکی آنکه مصنف گفت که مراد و تمتع بمعنی لغوی ست که ان انتفاع و التذاذ ست نه معنی شرعی که احرام بستن ست برای عمره و ادا کردن آن و بعد از ادای آن احرام مستقل بحج بر بستن و ادا کردن آن و معنی تمتع لغوی در صورت قران موجود ست چه شک نیست که در قران انتفاع و التذاذ حاصل ست زیرا که شخص در وے از دو نسک بیک نسک اکتفا میکند و با فراد عمل هر یکے از حج و عمره جدا جدا احتیاج نمیگردد و توجیه دیگر آنکه نسبت تمتع بحضرت رسالت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بسبب امر و تعلیم آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ست آنرا باصحاب بمعنی تمتع کردن آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آنست که امر بدان کرد و بفرمود آنرا و این نسبت فعل بآمر متعارف ست و کلام چنانچه آمده ست که رجم کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ماعز را یعنی امر کرد بدان نه آنکه خود وی حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مباشر رجم شد و مثل آنست که گویند پادشاه شهرے بنا کرد و فلان را بکشت و در حقیقت امر کرد به بنا و کشتن و بنا کردن و کشتن کار دیگرا ست نسبت تمتع بحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم همچنین ست و این تاویل از امام شافعی منقول ست رحمه الله و نیز عبارت حدیث تمتع همچنین ست که تمتع بالعمرة الی الحج و این عبارت منافات بصورت قران ندارد یعنی احرام بست برای عمره مقرون و مضموم بحج و این یکے از دو صورت قران ست و قران بدو صورت تحقق پذیر ست یکی آنکه ابتدا نیت کند و بگوید احرمت بالحج

والعمرة یا اول نیت احرام حج بکند و بعد ازان نیت احرام عمره را با آن مقرون گرداند و اینچنین نیامده که آن حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم اول احرام عمره و افعال او را کرد بعد ازان احرام حج بست و هر که اینچنین گفته بنا بر تعمیم و اعتقاد اوست تمتع
را بحقیقت چنانکه باید و باین وجه مقرر شد که حج آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم قران بود نه افراد و تمتع و ثابت شد که
قران افضل ست از تمتع و افراد چنانکه مذهب امام ابوحنیفه است و بعض ترجیح احادیث قران بکثرت آن نیز کرده اند و
گفته اند که از راویان افراد که عائشه و جابر و ابن عباس و ابن عمر اند روایت قران نیز آمده پس در حدیث ایشان اضطراب
باشد و همین یکے از علل حدیث ست که بدان بحکم اذا تعارضا تساقطا عمل بیک جانب متعذر گردد بخلاف رواة احادیث
قران که بیک جانب آمده فقط و نیز احادیث افراد و تمتع احتمال تاویل و خلاف ظاهر دارند و احادیث قران نص و صریح اند در آن
والله اعلم و اما حال صحابه چنانچه در صحیحین از عائشه آمده آن بود که بعض احرام بعمره کرده بودند و بعض بحج و عمره و بعض بحج و
مصنف همه را ذکر کرد که احرام بحج بسته بودند تنها یا با عمره و گفت و اما صحابه سه قسم بودند قسمی احرام بحج و عمره بستند یا بحج
مجرد و با ایشان هدی بود و قول وی و احرام بحج مفرد بستند مستدرک ست و حرف واو نیز که بر سر قول اوست و بر ان احرام باقی ماند
ولیس ست که گوید قسمی احرام بحج و عمره بستند یا بحج مفرد بستند و با ایشان هدی بود بر ان احرام باقی ماندند تا روز نحر حلال شدند
و قسمی دیگر با ایشان هدی نبود و احرام بحج بستند و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ایشان را فرمود که حج را عمره سازید یعنی قلب کنید
احرام بحج را با حرام عمره و اعمال عمره را تمام کنید پیش از روز عرفه و باز احرام بندید بحج از مکه بعرفات روید میگوید که این از جهت
آن فرمود که تا انساک و انواع حج بتمام معمول آید و هیچ یکے از آنها متروک نگردد و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بذات خود
گنجایش آن نداشت که همه را بجای آرد بعض را خود کرد و بعض امر کرد صحابه را تا دیگران که بعد از ایشان بیایند بعض انواع اقتدا
بعمل آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بکنند و در بعض امتثال بامر وی نمایند قسم سوم جمعی بودند که با ایشان هدی نبود و احرام
بسته بودند و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ایشان را فرمود که قلب کنید احرام را بعمره یعنی احرامی که برای حج بسته بودید او را عمره گردانید
و بجای وی افعال عمره بجای آرید و اینست معنی فسخ حج بعمره فرق میان این قسم و قسم دوم آنست که در ان قسم در وقت
احرام بستن فرمود که این احرام را فسخ کنند و بجای وی احرام عمره به بندند چنانکه از عبارت مصنف که گفت احرام بحج بستند
و ایشان را فرمود حج را عمره سازید و از تفسیر وی این را بقول خود یعنی قلب کنید احرام حج را با حرام عمره ظاهر میشود و درین قسم ثالث
احرام بحج بسته بودند و بهمان احرام بمکه آمده ایشان را فرمود حج را عمره سازید و فسخ کنید حج را بعمره و اگر مصنف اینچنین میگفت که
ایشان را فرمود که قلب کنید حج را بعمره ظاهرتر و واضحتر میبود در مقصود بدانکه چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بمکه آمد و طواف
کرد و سعی نمود چون قارن بود بر همان احرامی که بسته بود بایستاد و بهمان احرام حج گذارد و بعد از حج روز نحر از احرام بر آمد
چنانکه معلوم گردد و صحابه را که قارن نبودند فرمود هر که از شما سوق هدیه کرده بر همان احرام اول بایستد و از ان بر نیاید
و هر که سوق هدی نکرده باید که از احرام بر آید و حج خود را عمره سازد چون یوم الترویه آید یعنی روز هشتم از ذی الحجه که از مکه بمنا
روند احرام تازه برای حج به بندد و بهمان افعال حج ادا کند این معنی بر صحابه گران آمد یا از جهت کمال حرص ایشان بر متابعت
و موافقت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که چون وے از احرام بر نیامد ما نیز بر ان بودمی و نیز شاق آمد بر ایشان
که درین ایام که از حج بجز دو پیش نمانده از احرام بر آئید و بر زنان بگذرند و بهمان حالت احرام حج به بندند چنانکه بعضے از ایشان
گفتند آیا بیائیم و شنبرو که بعرفه در آئیم و از ذکرهای ما منی میچکیده باشد یعنی قریب العهد به جماع باشیم یا بجهت آنکه در جاهلیت

عمره را در اشهر حج مکروه می پنداشتند و داخل فجور و فسوق می شمردند پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بشنیدن این حکایت
و توقف ایشان در امتثال این امر در غضب آمد و از برای تسلی خاطر ایشان فرمود لو انی استقبلت من امری ما استدبرت
لم اسق الهدی و جعلتها عمرة یعنی اگر پیش ازین ظاهر میشد مرا این رای و مصلحتے که شما را الآن بدان فرمودم و امر
کردم هر آئنه من نیز چنین میکردم و تمتع میکردم و سوق هدی نمی نمودم و او را تقلید و اشعار نمیفرمودم و چون سوق هدی
کردم حلال شدن پیش از نحر هدی روا نبود و نحر نبود جز در روز نحر پس صحیح نباشد فسخ حج بعمره از من و از شما نیز هر که
سوق هدی کرده است بر احرام خود باقی باشد و هر که نکرده از احرام برآید و خطابی میگوید که مقصود آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم باین سخن تطییب قلوب ایشان بود که بر ایشان ترک اقتدا و اتباع آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم شاق آمد کذا
قال الطیبی و شیخ توربشتی میگوید حکمت آنست که تا یکی از انساک و انواع حج که تمتع است مهمل و متروک نماند و میگوید که این
امر نیست که مخصوص اند صحابه بدان از میان سائر امت و جائز نیست مر هیچ یکی را بعد از ایشان رفض و فسخ حج بعمره و وارد
شده باین معنی احادیث صحاح و سیجئ الکلام فیه و چون بدلهای قوم در ارتکاب این امر کندی و کراهتی راه یافته
و در امتثال امر توقف گونه ظاهر گشت و این خبر بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رسید و دانست که در ضمائر قلوب ایشان
تزلزلی و اضطرابی راه یافت و خوف آن شد که مبادا وسواس شیطان ایشان را از جا بلغزاند فرمود لو استقبلت
من امری ما استدبرت الحدیث و دفع کرد باین قول خلجان خاطر ایشان را و اشارت کرد بآنکه تمامه فضیلت و سعادت
در امتثال امر نبوت و اجابت دعوت اوست صلی الله علیه وآله وسلم و گفته اند که امام محمد باین قول حضرت مصطفی
صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود لو استقبلت من امری ما استدبرت استدلال کرده است بر افضلیت تمتع چه آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم آرزو کرد آنرا و لابد آنچه آرزو کند وے صلی الله علیه وآله وسلم آنرا افضل و اکمل بود و جواب ازین
استدلال گفته که آرزوے آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنرا بجهت تطییب قلوب صحابه و تسلیه خاطر ایشان بود
نه از ان جهت که آنچه واقع شده ناقص و نازل است و باین تحقیق مذهب این امام اجل آنست که اگر سوق هدی
کرده قران افضل است و اگر نکرده تمتع افضل تا بفعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و تمنی وی معا موافق افتد
والله اعلم و چون در اختلاف در احرام آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بحج که بطریق قران بود یا تمتع یا افراد تفصیل دیگر
نیز بود که مردم را بسبب سهو و وهم اختلافی دیگر در ان ناشی شده مصنف خواست که آن تفصیل را نیز بیان کند پس فصل جدا برای
آن عقد کرد و گفت **فصل** در حج پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم طوائف علما را پنج سهو افتاده طائفه اول آنانکه
میگویند حج مفرد گذارد که با آن عمره نبود طائفه دوم آنانکه میگویند تمتع بود و تمتعی که از عمره حلال شد و پس از آن
احرام بحج بست و این هر دو قول سهو و وهم است بجهت تحقیقے که گذشت که وے صلی الله علیه وآله وسلم
قارن بود و بعد از اداے افعال عمره هم بر احرام اول باقی ماند و درین وهم دوم حدیث معاویه را حجت
ساخته اند که گفت قصر کردم آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سر مبارک خود را بمقراض بر مروه و در روایتی آمده که
قصر کردم شعر رسول الله را صلی الله علیه وآله وسلم بمشقص و این حدیث از معاویه در صحیحین مرویست لیکن آنرا انکار کرده اند
بر معاویه و تغلیط و تخطیه کرده اند او را در ان و گفته اند که این سهوی بوده از وی چنانچه از ابن عمر واقع شده که گفت آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم عمره کرد در رجب و عائشه رضی الله عنها او را تغلیط و تخطیه کرد در ان کذا فی المواهب و مرویست از امام احمد که آنحضرت

صلی الله علیه وآله وسلم از احرام برآید ولیکن قصر شعر کرد و دیگر چیزی نکرد و این مخصوص ست بوی صلی الله علیه وآله وسلم از جهت
صحت حدیث معاویه ولیکن تحقیق نزد جمهور حال آنست که گفته شد طائفه سوم آنانکه میگویند متمتع بود تمتعی که از آن حلال نشد بسبب
سوق هدی واین نیز سهو ست از جهت ثبوت قران مگر آنکه از تمتع معنی لغوی خواهند چنانچه گذشت طائفه چهارم آنانکه میگویند
قارن بود واین حق ست اما آنکه گویند که قرانی که دران دو طواف بود و دو سعی در اول قدوم ثابت نه بلکه در اول قدوم یک طواف و یک
سعی کرد و در حج طواف و سعی دیگر بجا آورد و مذهب امام ابوحنیفه در قارن نیز همچنین ست که اول افعال عمره بجا آرد و یک طواف و یک
سعی برای آن بکند بعد از آن حج بگذارد با طواف قدوم که سنت ست مر آفاقی را تا آخر افعال حج واگر در اول دو طواف و
دو سعی کند نیز کفایت کند ولیکن اسائتی دارد بجهت تاخیر سعی عمره وتقدیم طواف تحیت که طواف قدوم ست اما هیچ چیزی
لازم نیاید طائفه پنجم آنانکه میگویند مفرد بود و افرادی که بعد از قضای حج بعمره احرام بست از تنعیم و این غلط ست و هیچ یکی
از صحابه وتابعین وائمه اربعه واهل حدیث بران نرفته کذا فی المواهب نقلا عن ابن تیمیه وحق ومذهب مختار آنست
که قارن بود و اول یک طواف و یک سعی کرد بعد از آن حج گذارد و اما در احرام پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم همچنین پنج طائفه
سهوا افتاده طائفه اول آنانکه میگویند تلبیه وی بعمره مجرد بود و بران مستمر شد طائفه دوم آنانکه میگویند تلبیه او بحج مفرد بود
و بران مستمر شد سوم آنانکه میگویند تلبیه وی بعمره مجرد بود و ثانی الحال ادخال حج در عمره کرد طائفه چهارم آنانکه میگویند تلبیه
وی بحج مفرد بود و بعد از آن ادخال عمره کرد در حج این مخصوص ست بوی یعنی در تمامه راه تلبیه بحج میکرد و بعد از
رسیدن بمکه ادخال عمره کرد پس منافی نشود این کلام وحکم بخطای این قول با نچه در وجه تطبیق میان قران و افراد گذشت
زیرا که آن نه همچنین بود بلکه احرام هر دو بست در وقت احرام بترتیب واهلال کرد بهر دو در طریق فافهم طائفه پنجم آنانکه
میگویند که احرام وی احرامی بود مطلق هیچ یکی را تعیین نکرد بعد از آن یعنی بعد از احرام مطلق بستن وحی آمد در
تعیین کردن حج وعمره را بر تقدیر قول بقران یا تعیین حج بر قول بافراد وحق آنست که هم در وقت احرام تعیین کرده قران فرمود
والله اعلم وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون نماز ظهر بگذارد احرام بست ولبیک گفت آنگاه بر ناقه خود که قصوا
نام داشت بجهت سبق وتیز رفتاری وی گویا که نزد وی اقصی سیر وغایت جری بود و بعض گفته اند که قصوا ناقه را
گویند که قطع کرده شده است طرف اذن وی ابوعبیده گفته هی مقطوعة الاذن عرضا و گفته اند که قصوا و عضبا و جدعا
نام یک ناقه است که مر حضرت پیغمبر را بود صلی الله علیه وآله وسلم بروی سوار شد و چون ناقه برخاست دیگر بار تلبیه گفت
باز همین که بر پشته که برابر بیدا است که موضعی ست نزدیک بذی الحلیفه بالا برآمد دیگر بار تلبیه گفت مصنف درین کلام
اشارت کرد بجمع وتطبیق روایات که در وقت ابتدای تلبیه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمده و در بعض روایات
آمده که بعد از نماز گفت نزد شجره که دران وقت آنجا بود والآن مسجدی ست که آنرا مسجد شجره گویند و در بعض بعد از استوا
بر ناقه و در بعض بعد از برآمدن بر پشته بیدا یعنی هر کس هر وقت که شنید که پیشتر از وی نشنیده بود همان را روایت کرد
وبتحقیق وقت ابتدای تلبیه بعد از نماز بود و سنت نزد امام ابوحنیفه وامام مالک رح و در روایت مشهوره از امام احمد
همین ست وصحیح از مذهب شافعی و در روایتی از احمد آنست که افضل احرام بوقت برخاستن ناقه ست و گاه میگفت لبیک
بحجة وعمرة زیرا که قارن بود و گاه میگفت لبیک بحجة و درین منافات قران نیست چه قران نوعی از حج ومشتمل بر هر دو ست و چون در ابتدا
نیت هر دو را کرد و هر دو در تلبیه گفت دیگر در تمام راه اختیار دارد هرچه گوید از حج یا عمره واین نیز سبب اختلاف در کیفیت احرام که حج و عمره

معا بود با تنها توانا بود یکی آن را شنید و دیگری این را و میگفت تمام تلبیه را باین عبارت لبیک اللهم لبیک لا شریک لک لبیک
ان الحمد والنعمة لک والملک لا شریک لک و در صحیحین تلبیه باین عبارت ست لبیک اللهم لبیک وسعدیک والخیر فی یدیک لبیک
والرغباء الیک والعمل و در عبارت زیاد و نقصان نیز ماثور ست و در رسائل مناسک مذکور و آواز بلند میکرد تا جمیع صحابه می شنیدند
و میفرمود آواز بلند کنید که جبرئیل نزد من آمد و امر کرد مرا که امر کنم اصحاب خود را تا بلند کنند آوازها را باحرام و در روایتی آمده رفع
اصوات کنید که آن از شعائر حج ست و در حدیث ترمذی و ابن ماجه آمده که هیچکس تلبیه نکند مگر آنکه تلبیه کند با وی هر چه در یمین
و شمال اوست از حجر و شجر و مدر تا محل انقطاع زمین از هر طرف و بعد از تلبیه دعا میکرد و میخواست از خدا رضای او را
و دخول جنت را و استعاذه میکرد از نار رواه الشافعی و مرکب وی شتری بود و بران پالانی بود کهنه که قیمت وی مساوی
چهار درهم بود رواه الترمذی فی الشمائل و بالای شتر نه شقدف بود و نه محاره و نه محمل و نه هودج و نه محفه و همیشه برین قاعده
و همین نوع تلبیه میگفت و صحابه در عبارت تلبیه کم و بیش میگفتند و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بر کسی انکار نمیکرد و در مدت
احرام موی سر را گرد آورده بخطمی و غسل بکسر غین معجمه و سکون سین مهمله که عبارت ست از دوائی که موی را جمع کند مثل صمغ
و خطمی و غیر آن و بعض روایت میکنند بعسل یعنی شهد گرد آورده بود و گفته اند این تصحیف ست و قطع نظر ازان بعدی
نیز دارد که موی سر مبارک را بعسل گرد آرد که در گرمی آفتاب و مانند آن بچکد و تر او و گرد آلود شود والله اعلم و بر هر تقدیر
گرد آوردن موی سر برای آن بود که چون در حالت احرام سر برهنه داشت موی سر را از پریشانی و انتشار گرد آورد
تا از در آمدن گرد و وقوع هوام دران مصئون ماند و چون بمنزل روحا که موضعی ست میان حرمین سی و شش میل از مدینه
برسید حمار وحشی را دید زخم خورده فرمود بگذارید که نزد وی زخم کننده او پیدا آید در زمان مردی پیدا آمد از قبیله بهز
و گفت یا رسول الله این صیدا بشما گذرانیدم شما دانید هر چه خواهید آن کنید باین صید من پس آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم ابوبکر را فرمود تا بر رفقا قسمت کرد و از تتمه همین حدیث ست قول او که گفت و چون بمنزل اثابه بضم و تثلیث و ثای
مثلثه رسید که موضعی ست میان رویثه بصیغه تصغیر و عرج بفتح و سکون دو منزل اند از منازل طریق مدینه مطهره یک آهو را دید
در سایه درخت خفته در جامع الاصول از موطا و نسائی آورده که دران آهو تیری بود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
شخصی را تعیین فرمود که نزد وی ایستاده شود تا کسی از محرمان و حجاج متعرض وی نشوند و ابو داود از اسماء بنت
ابی بکر آورده که چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعرج رسید و درین منزل نزول واقع شد نشست عائشه رض در پهلوی
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و نشستم من در پهلوی ابوبکر رض و غلامی ازان ابوبکر در عقب مانده بود و شتری که زامله پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم و ابوبکر بود و یکی بود و بر دست وی بود زمانی انتظار کردند که برسد چون رسید شتر با وی نداشت
ابوبکر گفت شتر کجاست گفت گم کردم دی شب ابوبکر برخاست و او را بسبیل تادیب میزد و میگفت یک شتر در عهده تو کردیم
آنرا نیز گم کردی مانا که باعث بر زدن ابوبکر او را بیشتر بجهت گم کردن زامله آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود و دفع
شرمندگی که غلام وی گم کرد و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم تبسم میکرد و میفرمود محرم را ببینید که چه میکند و لفظ آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم این ست که می فرمود انظروا الی هذا المحرم ما یصنع از زدن ابوبکر آن غلام را در احرام تعجب نمود و برین چیزی
زیاده نفرمود از زجر و توبیخ از فساد احرام و وجوب جزا چه باین مقدار جنایت جزا واجب نشود و چون آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بابوا بفتح همزه و مد یا بودان بفتح واو و تشدید دال مهمله که نام دو موضع ست میان مکه و مدینه رسید صعب بن جثامه لیثی

بفتح جیم وتشدید ثاے مثلثه که در دوان والوجایی گرفته بود صحابیست وحدیث وی در حجاز بین ست مات فی خلافة
ابی بکر الصدیق حمار وحشی را بهدیه آورده بود و این روایت بخاری و مسلم ست و در روایتی از مسلم دیده آورد و عجز حمار وحشی را
که میچکید از وی خون و در روایتی شق حمار وحشی را و در روایتی عضوی را از گوشت صید و در روایتی پاے حمار وحشی را
پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن را از وی قبول نکرد و نگرفت و چون در روے وی بجهت قبول نکردن که بظاهر
دلالتی بر عدم رضا و محبت دارد کراهتی دید فرمود که هدیه ترا از جهت عدم رضا و محبت رد نمیکنیم اما از جهت آن رد میکنیم که
ما محرمانیم این حدیث با حدیث سابق که در منزل روحا حمار وحشی را بر رفقا قسمت کرد مخالف آمده همچنین احادیث و آثار در اکل
محرم و عدم اکل او لحم صید را مختلف آمده و در کتب ستة باختلاف الفاظ مذکور ست که در عام حدیبیه که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
با داے عمره میرفت و محرم بود ابوقتاده و جماعه دیگر از صحابه از راه در جانب ساحل بحر افتادند و ابوقتاده محرم نبود و باقی جماعه
محرم ناگاه حمار وحشی پیدا شد صحابه آنرا میدیدند و میان یکدیگر خنده میکردند لیکن ابوقتاده را بران اشارت و دلالتی نمیکردند ابوقتاده
سوط خود را از ایشان بخواست ندادند و رمح طلبید ندادند و هیچ نوع ادا در اصطیاد و اعانت نه نمودند ابوقتاده از اسپ فرود آمد
سوط و رمح خود را برگرفت و سوار شد و بران حمار وحشی بتافت و او را پے کرد و بیفگند و بکشت همه در خوردن آن بیفتادند
بعد از خوردن شک کردند که چرا لحم صید در حالت احرام خوردند و ابوقتاده پاره از گوشت وی نگاهداشته بود پس بحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم آمدند و حقیقت حال را عرض نمودند حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود آیا هیچ یکی از شما امر کرد ابوقتاده را
باصطیاد آن یا دلالتی یا اعانتی نمود بران و اشارتی کرد بدان گفتند لا یا رسول الله فرمود این طعمه بود که بخورانید شما را
خداے تعالی بخورید از انچه باقی مانده است و خود نیز خورد و مسلم و ابوداود و نسائی از ابن عباس آورده اند که زید بن ارقم
گفت آیا میدانی و یاد دارے که اهدا کرده شد لحم صید برای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس قبول نکرد و گفت ما محرمانیم
والله اعلم این است که قصه اهداے صعب بن جثامه ست یا قصه دیگر ست و ابوداود از عبد الله بن الحارث آورده که
حارث که خلیفه عثمان رض بود بر طائف برای عثمان طعامے ساخت از لحوم طیور و وحوش پس فرستاد کسی را نزد امیر المؤمنین
علی رض تا دران مجلس حاضر آمد گفتند بخور حضرت امیر فرمود بخورانید این طعام را بقومی که حلال باشند یعنی غیر محرم و ما محرمانیم و فرمود
سوگند میدهم بخدا کسی را که درینجاست از بنی اشجع آیا میدانید که فرستاده شد برای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گوشت
حمار وحشی پس قبول نکرد و فرمود ما محرمانیم گفتند نعم همچنین ست و مسلم و نسائی از عبد الرحمن بن عثمان آورده اند گفت
بودیم ما با طلحه رض محرم پس فرستاده شد برای او لحم طیر و طلحه در خواب بود پس بعضی از ما آن را خوردند و بعضی تورع نمودند
و نخوردند و چون بیدار شد طلحه موافقت کرد با آنها که خورده بودند و گفت خورده ایم ما آنرا با حضرت رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم و در موطا از عثمان رض آورده که محرم بود و در موضع عرج لحم صیدے نزد وے آوردند پس گفت مر اصحاب خود را
بخورید گفتند تو چرا نخوری گفت نیستم من مثل شما این را برای من صید کرده اند نه برای شما **فرع** صید کردن محرم و دلالت
و اشارت و اعانت کردن او بران حرام ست و اگر بکند جزاے آن بر وی لازم آید اما اکل لحم صید را درینجا تفصیل ست
اگر خود صید کند یا محرمے دیگر آن نیز باتفاق حرام و اگر غیر محرم کند برای خود کند یا برای وی باذن وی یا بی اذن وی
مذاهب و اقوال فقها درین باب مختلف ست بعضے از صحابه و تابعین برانند که حرام ست بر محرم اکل لحم صید مطلقا بدلیل
حدیث صعب بن جثامه که فرمود ما محرمانیم پس علت عدم قبول همین احرام را ساخت فقط نه چیزے دیگر را و ایشان انچه شرا

ناسخ احادیث دیگر که در اباحت آن آمده دانسته‌اند و این سخن نسبت بابی قتاده درست ست که قصهٔ آن در عام حدیبیه بود و این
در حجة الوداع ولیکن آثاری که از طلحه و عثمان مذکور شد منافات دارد چه اگر منسوخ میبود خوردن و امر کردن بدان از ایشان
جائز نمی بود و مذهب مالک و شافعی و احمد آنست که اگر محرم خود صید کرده یا کسی دیگر برای وی صید کند باذن وی یا بغیر
اذن وی خوردن آن حرام ست و اما اگر شخصی غیر محرم برای خود صید کرده و از آن برای محرم فرستاده حلال است خوردن
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و اذن بخوردن وی صید ابی قتاده را ازین جهت بود و اما عدم قبول صید صعب بن جثامه
و نا خوردن آن از جهت احتیاط و تنزه بود با احتمال و ظن آنکه شاید که برای ایشان صید کرده باشد چنانچه ظاهر حال در آن
و عدم اکل امیر المومنین علی در ضیافت حارث نزد ایشان نیز برین احتمال بود و اکل طلحه و موافقت او با آکلان بجهت علم
استطعام برای ایشان و این معنی در حدیث موطا از امیر المومنین عثمان معلوم شود و ترمذی و غیر وی از حدیث
جابر آورده که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم حلال ست صید بر شما در حال احرام مادام که صید نکنید بنفس خود یا صید
کرده نشود برای شما و ذکر کشتی صید گو ... رواه الخمسة الا ابن ماجه اما ترمذی گفته که مطلب که راوی این حدیث ست
از جابر نمی شناسیم او را سماع از جابر و اما مذهب امام ابو حنیفه و تابعان وی جواز اکل لحم صیدیست محرم را مادام
که صید نکرده و امر نکرده و دلالت و اعانت ننموده بر آن محرم خواه خودش یا محرم دیگر و این معنی از حدیث ابی قتاده ظاهر گردد
که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از صحابه پرسید که آیا هیچ یکی از شما امر کرد ابو قتاده را یا دلالتی کرد بر آن یا اشارتی
نمود بدان یعنی اگر یکی ازینها می بود حلال نمی بود و نه پرسید که آیا برای خود صید کرده یا برای شما و میگویند که ظاهر
کریمه و حرم علیکم صید البر ما دمتم حرما حرمت صید محرمین ست نه غیر ایشان زیرا که مخاطب ایشان اند و محرمان دیگر در
حکم ایشان اند بعلت احرام و نیز استدلال کرده اند بحدیث موطا که از ابی هریره آورده که از بحرین می آمد چون بربذه
رسید دریافت جماعهٔ از سواران را از اهل عراق که محرم بودند و پرسیدند او را از صیدی که نزد اهل ربذه یافتند آیا حلال ست
ایشان را پس امر کرد و فتوی داد ابو هریره ایشان را باکل آن ابو هریره میگوید که بعد از فتوی دادن شکی
افتاد در دل من که آیا این فتوای من چگونه بود تا بمدینه آمدم و واقعه را بعمر بن الخطاب گفتم سوگند خورد و فرمود اگر امر
میکردی و فتوی میدادی بغیر آن میکشیدم بر تو دره را پس اگر نبود این ست آن را عمر از طریق توقیف و سماع سوگند
نمیخورد و بر تقدیر آنچه مخالفت آن کرده از طریق اجتهاد ولیکن پوشیده نماند که جمهور را میرسد که بگویند که امر کردن ابو هریره
آن سواران را باکل آن صید از جهت آن بود که صید اهل ربذه از برای ایشان نبود چنانچه ظاهر حال آنست ولیکن آن
احتیاط و احتمال که شافعی و غیره در حدیث صعب بن جثامه راه دادند اینجا نیز میرود کما لا یخفی و بعض این حدیث را اینچنین
روایت کرده اند که استفتا کردند ابو هریره را از اکل صیدی که بی امر ایشان کرده شده برین تقدیر موافق مدعا نیست
و نیز استدلال کرده اند بحدیث طلحه که گذشت و اگر طلحه بقای حکم سابق بجواز اکل که از حدیث ابی قتاده معلوم شد نمیفهمید
چون موافقت میکرد و شهادت میداد بتصویب آکلان و اینجا خود ظاهر از سیاق قصه آنست که صید برای ایشان بود و تحقیق
مینماید که این تمسکات حنفیه از برای رد قول آنهاست که مطلق حرام میگویند و حدیث جواز را منسوخ میدانند و استدلال
بر جواز در غیر صورت امر بحدیث ابی قتاده است بر آن وجهی که تقریر کردیم و اما حدیث جابر که مذکور شد طحاوی گفته که این را
ثابت نمیدانیم زیرا که راوی آن مطلب بن عبد الله بن حنطب ست و شناخته نشده است او را سماع از جابر چنانچه

از ترمذی نقل کردیم و تاویل یصاد لکم یصاد بامرکم و در حدیث صعب بن جثامه گفته که بوی نیز عمل توان کرد که روایت در وی نیز مختلف ست بعض حمار وحشی روایت کرده اند و بعض عجز حمار یا رجل حمار یا لحم حمار یا عضوی از گوشت حمار و اضح روایات حمار وحشی ست و عدم قبول از جهت عدم جواز تملک محرم ست صید را و اگر قبول میکرد لابد بآنگاه میداشت یا ذبح میکرد یا بر ادبار میکرد و هیچ یک ازینها جائز نه این حاصل کلام تورپشتی ست بعد از تنقیح و تحقیق آن و بالجمله احتیاط در مذهب طلاق عدم جواز ست و رخصت در مذهب امام ابوحنیفه و مذهب دیگران بین بین ست و در جامع الاصول از موطا آورده که عروه بن الزبیر عائشه را از اکل صیدی که برای محرم صید کرده نشاده است پرسید عائشه رض فرمود یا ابن اختی مدت احرام ده روز بیش نیست اگر در خاطر تو خلجانی ست مخور انتهی کلامه در صید بر ست اما صید بحر حلال ست باتفاق بمقتضای آیت قرآن مجید + واحل لکم صید البحر + و جراد صید بر ست چنانچه ظاهر ست اما در حدیث کعب احبار آمده است که صید بحر است و آن نثره حوت ست یعنی بینی افشاندن ماهی ست در هر سال دو بار و احادیث درین باب از موطا و ترمذی و ابو داؤد در جامع الاصول مذکور ست والله اعلم و رسوله بحقائق الامور و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بوادی عسفان بضم عین مهمله و سکون سین مهمله و فا وادیست بر دو مرحله از مکه رسید گفت یا ابا بکر دانی که چه وادیست این ابوبکر گفت این وادی عسفان ست پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هود و صالح علیهما السلام درین وادی میگذشتند بر دو شتر سرخ مهار ایشان از لیف خرما و ازارهای ایشان عباهای پشمین و ردهای ایشان گلیمها و تلبیه میگفتند مر حج را این روایت احمد ست و در روایت مسلم آمده که چون بوادی ازرق رسید و آن قریه ایست بر مسافت میلی و احد از مکه گفت که موسی را دیدم که درین وادی میگذشت و سر دو انگشت را در گوشهای خود نهاده فریاد تلبیه میکرد و در صحیح بخاری نیز آورده و لیکن تعیین وادی نکرده و لفظ وی اینست که گفت گویا که می بینم موسی را که فرود می آید از وادی و تلبیه میکند کذا فی المواهب و در معنی این احادیث اقوال ست یکی آنست که این خبر ست از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از حالی که این انبیا را در حیات ایشان بود که بحج می آمدند و احرام می بستند و تلبیه میکردند و حی کرده شد بروی و قول وی صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث موسی کانی انظر الیه بجهت کمال علم و یقین ست بدان گویا که الآن می بیند آن را و بعض میگویند که این رویای منام ست که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را از خواب یا بنحال دید درین سفر یا پیش از آن دیده بود و الآن بعلاقه حال حج تذکره آن نمود و بعض گویند که مراد حقیقت آنست چه انبیا صلوات الله و سلامه علیهم زنده اند پس اگر بحج آیند مانع نیست و حج این جماعه درین سال بود که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بحج بر آمده بود و ایشان را بدین حال بدید و بعضی میگویند که ایشان زنده اند در قبر خود یا در بهشت اند و لیکن ارواح مطهره ایشان متمثل میشود و تجسد می یابد و بر سر هر جا که میخواهد چنانکه در شب اسری موسی را علیه السلام هم در قبرش دید نماز گذارنده و هم در آسمان دید و این اجساد متمثله هم در یقظه نماید هم در منام و در حقیقت کشف عالم مثال ست چنانکه اهل این کشف را پیدا شد و بالاتر ازین کلامی ست بس عالی که در کس عقول مقید محبوس بتخصیص ناسوت بدان نرسد و آن اینست که میگویند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را بدان حال دید که در حیات خود داشتند و اینجا عالمی ست که در آن ماضی مستقبل نیست و همه حال ست این سخن دقیق و بلند ست در رسائل بعضی ازین طائفه در تحقیق زمان و مکان مذکور و مسطور ست والله اعلم بحقیقة الحال و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بسرف بسین مهمله بر وزن کتف موضعی ست بر یک مرحله از مکه که قبر ام المؤمنین میمونه در آنجاست رسید عائشه را حیض آمد محزون شد و گریان می بود

چرا میگریی مگر حیض دیدے گفت آرے گفت اندوهگین مباش که وقوع آن باختیار تو نیست این را خدای تعالی بر دختران
آدم نوشته و طبیعت ایشان چنین سرشته در دین حج ترا نقصے نیست هر عملے که حجاج میکنند بکن اما طواف کعبه مکن زیرا که آن
در مسجد است و حائض را در آمدن در مسجد جائز نه و عائشه از اول احرام بعمره مجرد بسته بود و چون بر آورد این عمره از وی فوت شد
خواست آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که حج در عمره وی در آورد و او را قارن گرداند و فرمود که غسل کن و احرام حج به بند
پس عائشه چنان کرد و احرام حج بربست و احرام بستن حائض و نفسا را درین حال جائز است غسلے بکنند و احرام بر بندند
چنانکه ترمذی و ابوداود و نسائی آورده اند که در ذوالحلیفه اسماء بنت عمیس که زوجه ابی بکر بود محمد بن ابی بکر را بزاد
حکم شد که غسل کند و خرقه بر بندد و احرام کند پس عائشه را درینحالت فرمود که احرام حج بر بندد و قارن شود و چون طاهر
شد و از وقوف بعرفات باز آمد طواف کرد و سعی کرد برای قران گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعائشه اکنون
حلال شدے از حج و عمره که بدان قارن شده بودے لیکن طواف عمره بسبب علت حیض تاخیر یافت تا وقت طواف
زیارت از جهت عائشه گفت من در نفس خود دغدغه می یابم که طواف نکردم عمره را الا بعد از وقوف و وقت وی پیش از آن بود
پس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم برادر او را که از یک مادر بود یعنی عبد الرحمن بن ابی بکر فرمود که عائشه را ببر تا از تنعیم
احرام بندد و عمره بگذارد و تنعیم موضعی است بر سه میل از مکه و خارج حرم و احرام برای عمره از حل میباید چنانچه در فقه مقرر
شده است و نزدیکتر از روی مکه از زمین حل دیگر نیست و الآن که اهل مکه برای عمره احرام می بندند از تنعیم می بندند
و آن موضع را عوام الناس عمره خوانند و موضعی که عائشه از آنجا عمره بست از روی متعین است و او را مسجد عائشه گویند
و علما را درین اقوال است که این عمره عائشه که حضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را بدان فرمود چه عمره بود و بچه سبب بود بعض
می گویند عمره زیادت بود برانچه واجب شد بروی بجهت قرانی که در آخر عائشه بدان متصف شد چون آن طواف و سعی که بعد از
وقوف کرد ادا یافت لیکن از برای تطییب و خوش کردن خاطر عائشه و جبر دل وی که دغدغه بدان راه یافته بود که طواف عمره
بعد از وقوف کرد امر بآن فرمود و اگرنه طواف و سعی که افعال عمره است وی کرد کافی بود از حج و عمره وی و او یعنی عائشه
در ابتدا چون احرام عمره بسته بود فقط متمتع بود اما چون بامر حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در آخر حج را در عمره در آورد قارن شد
و مصنف میگوید که این قول اصح اقوال است و احادیث چنانکه از سیاق قصه معلوم شد دلالت بر این میکند چه قول
آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم عائشه را که اکنون حلال شدی از حج و عمره صریح است دران پس فرمودن بعمره از تنعیم
برای مجرد تطییب قلب وی بود و بعضے از علما میگویند که چون حائض شد امر کرد وی را که رفض و ترک آن عمره که احرام برای
وی بسته بود کند و انتقال کند بحج مفرد و چون حج تمام کرد فرمود تا عمره کند قضای آن عمره اول که احرام بآن بسته بود
و این قول امام ابوحنیفه است و اصحاب وی رحمهم الله که امراه چون متمتع شود و احرام بعمره بر بندد و پیش از طواف حائض
گردد ترک کند عمره را و احرام بندد برای حج مفرد و این قضیه عائشه را دلیل آن آرند و آنچه در حدیث آمده که ارفضی عمرتک
ترک بکن عمره خود را و در روایتی دعی عمرتک و در روایتی اقضی عمرتک نیز آمده مؤید اینست اگرچه تاویل کنند او را که مراد
برفض و ترک عمره تحلل و بر آمدن از آنست یعنی بیرون بیا از احرام عمره و در آر در روی حج را و در روایت مسلم امسکی
عن العمره نیز آمده و این محتمل و همین است و آنچه در حدیث احمد از عطا آمده که عائشه گفت یا رسول الله همه حج با عمره
کنند یعنی امهات المؤمنین و من باز گردم بحجه که عمره با او نیست نیز بظاهر تقویت و تائید مذهب ما کند و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم

در موضع سرف صحابه را فرمود که هر که هدی برابر ندارد و میخواهد که نسک خود را عمره سازد روا بود و هر که هدی برابر دارد
او را روا نبود اینجا امر بطریق تخییر بود اما چون بمکه آمد فرمود بر طریق جزم و وجوب که هر که هدی برابر ندارد البته نسک خود
را عمره سازد و از احرام بیرون آید و حلال شود و در روز هشتم ذی الحجه از سر احرام حج بر بندد و هر که هدی دارد بر احرام
خویش مقیم باشد و چون این برآمدن از احرام بر صحابه گران آمد فرمود اگر من نیز هدی نه آوردمی حلال میشدم شرح
این سخن به تفصیل و تحقیق در بالا گذشت و فرمودن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اولا بصورت تخییر و ثانیا بطریق
وجوب یا بجهت ورود وحی بود درین باب یا برای تمهید و تاسیس ایجاب بود که مذکور گردد و بصورت استبعاد و استیحاش
ایشان کند چه آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم معلوم بود که عمره را در رسم جاهلیت از افجر فجور میدانستند والله اعلم
و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیش از دخول مکه بذی طوی بضم طا و فتح واو و بعض بکسر طا نیز تقیید کرده اند موضع
ست نزدیک بمعلا رسید و آنجا نزول فرمود شب یکشنبه چهارم ذی الحجه و نماز صبح را نیز آنجا گذارد و برای درآمدن مکه
غسل کرد و در شهر مکه بعد از طلوع آفتاب برآمد از راه حجون بفتح حای مهمله و ضم جیم که نام گورستان مکه است که
آنرا معلا گویند و کدا بفتح کاف بے مد نیز نام آن جبل ست که در آن موضع ست درآمد و آن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم در مکه در شب نه درآمد مگر در عمره جعرانه که در شب آمد و هم در شب رفت و عطا گفته که اگر شما خواهید در شب درآیید
حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم امام بود و امام را در روز درآمدن مکه بهتر بود تا مردم وی ببینند و اقتدا کنند رواه
النسائی و متعارف درین روزگار مر اهل دیار هند را وقت سحر ست و نسبت وقت منور و مبارک ست و چون باب بنی شیبه
که آنرا باب السلام گویند رسید و کعبه را مشاهده کرد این دعا خواندن گرفت اللهم زد بیتک هذا تشریفا و تعظیما و تکریما و مهابة
و در بعض روایات آنست که در سر آن درآمدن چون نظر مبارکش بر کعبه افتادی دستها بر داشتی و تکبیر گفتی و این دعا بر خواندی
اللهم انت السلام و منک السلام حینا ربنا بالسلام اللهم زد هذا البیت تشریفا و تعظیما و تکریما و مهابة و زد من حجه واعتمره تکریما
تعظیما و تشریفا و برا و چون در مسجد درآمد راست بسوی کعبه روان شد و بتحیت مسجد گذاردن مشغول نشد زیرا که
تحیت بیت الحرام طواف ست چنانکه تحیت مساجد دیگر نماز ست و طواف حکم نماز دارد و چون برابر حجر اسود رسید استلام کرد
و بوسه داد آنرا و استلام مسح حجر ست بید یا بقبله افتعال ست از سلام بمعنی تحیت و از جهت اهل یمن رکن اسود را محیا نامند
زیرا که مردم تحیت میکنند او را و قاله الازهری و جوهری گفته مشتق ست از سلام بکسر بمعنی حجاره و واحد وی سلمه است
بفتح السین و کسر اللام استلمت الحجر ای لمسته چنانکه اکتحلت از کحل آمده و بعض گفته اند افتعال ست از مسالمه گویا کار
کرد که مسالمه و مصالحه کند و بعض گفته اند استلام تحیت کردن ست نفس خود را نزد حجر بسلام زیرا که حجر جواب وی نمیدهد
چنانکه گویند اختدم اذا لم یکن له خادم و این اعرابی گفته وی مهموز الاصل ست ترک کرده شد همزه وی مشتق ست
از ملایمت بمعنی موافقت و بعض گویند مشتق ست از لامه بمعنی سلاح گویا که حفظ و حصن کرد نفس خود را بمس حجر
ذکر الوجوه کلها الزرکشی فی شرح الخرقی و مصنف میگوید که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در وقت ابتدا استلام حجر
رفع یدین نکرد و افتتاح بتکبیر نکرد چنانچه جهال میکنند و لیکن در فقه حنفیه آمده که در طواف ابتدا بحجر اسود کند و مستقبل او
بایستد و تکبیر گوید و تهلیل کند و رفع یدین کند و در هدایه حدیث درین باب نقل کرده و نیز نقل کرده که آن حضرت فرمود
صلی الله علیه وآله وسلم بر داشته نشود دستها مگر در هفت موطن و از آنجمله استلام حجر ست والله اعلم و بعض آن هفت موطن را

در ترکیب نقص صحیح جمع کرده اند و شیخ ابن الهمام گفته که طبرانی این حدیث را بسند خود تا ابن عباس روایت کرده و در وی
ذکر استلام حجر اسود نیست و ذکر کرده در وی افتتاح صلوه و نزد دخول مسجد حرام چون نظر بخانه کعبه افتد و بر صفا و مروه
و بعرفات و بمزدلفه و نزد جمرتین و ممکن ست که الحاق کرده شود استلام حجر با فتتاح صلوة بقیاس شبه نه علت و درین حدیث
سخن ست و حق آنست که حصر نیست از جهت ثبوت رفع در تکبیرات عیدین و قنوت انتهی والله اعلم و بعد از استلام حجر
شروع در طواف کرد و خانه کعبه را بر دست چپ خود گذاشت و این طواف قدوم ست و او را طواف تحیت نیز گویند و این آفاقی را
سنت ست نزد امام ابوحنیفه و نزد یکی از ائمه واجب و طواف زیارت که رکن حج ست و فرض ست دیگر ست که بعد از وقوف
عرفات در روز عید از منا آمده خواهد کرد و در هیچ مکانی از امکنه مطاف دعای مخصوص مروی نیست که باسناد صحیح از ان حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم ثابت شده باشد اگرچه در آثار از سلف در هر موضعی از ان دعای معین آمده اما از ان حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بسند صحیح چیزی ثابت نشده مگر در میان هر دو رکن یمانی و حجر اسود که اینجا میگفت ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی
الآخرة حسنة وقنا عذاب النار، و در روایت ابن ماجه از ابی هریره در اول آیت این دعا را نیز زیاده کرده اللهم انی اسالک العفو
والعافیة فی الدنیا والآخرة و گفته موکل گردانیده شده است برکن یمانی هفتاد فرشته پس هر که بخواند این دعا آمین میگویند
آن فرشتگان و او نیز از ابی هریره آورده که هر که طواف کند بیت را هفت بار و تکلم نکند مگر به سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
ولا حول ولا قوة الا بالله محو کرده میشود از وی ده سیئه و نوشته میشود برای وی ده حسنه و بلند گردانیده میشود برای وی ده درجه
خوض کند در دریای رحمت و امام محمد تعیین نکرده است در مناسک حج هیچ دعائی را و گفته که تعیین دعا بر دل رقت قلب ست و
با وجود آن اگر تبرک و تیمن بمنقول و ماثور کند حسن ست کذا فی الهدایه و در سه طوفه اول از هفت طوفه که طواف بیت عبارت
از انست و در مشهور هر کدام ازین طوفهای هفتگانه را شوط خوانند که در لغت بمعنی یکبار روان شدن ست تا حدی
معین و طواف هفت شوط ست و اطلاق شوط در کتب مناسک مذکور و مشهور ست و مصنف در قاموس لغت میگوید که مکروه
داشته اند جماعه از فقها که طوفات طواف را اشواط گویند و وجه آن بیان نکرده یا رب مگر از جهت رعایت تعظیم و ادب
بلفظی ست که در جاهلیت میگفتند چنانکه در کراهت تسمیه مدینه مطهره به یثرب گفته اند والله اعلم و از ینجهت درین کتاب
بطوفه تعبیر کرده و گفته که در سه طوفه اول به تعجیل سیر رفت و گامها را نزدیک می نهاد چنانکه کشتی گیران می روند و این فعل را
رمل گویند بفتح میم و علت این حکم در ابتدا اظهار جلادت و قوت بود از مسلمانان بمشرکان که گفتند اضعفهم حمی یثرب
لاغر گردانید این گروه مسلمانان را تب و گرمی مدینه پس حکم شد که تیز و پهلوانانه بروند و اظهار جلادت و قوت نمایند و ابتدای
این حکم در عمره قضا بود و چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم این را در حجة الوداع نیز کرد با آنکه وجود مشرک در مکه در وقت
قطعا نبود معلوم شد که بعد از زوال علت نیز آن حکم باقی ست و دیگر این فعل سنت مستقله شد و از مناسک حج گشت لیکن
تارک او تارک عملی از اعمال حج نبود بلکه تارک صفتی و هیئتی مخصوصه باشد چنانکه رفع صوت بتلبیه چه هر که خفض صوت کند
تلبیه تارک تلبیه نبود و چیزی بر وی لازم نگردد کذا فی المواهب نقلا عن الطبری و اگر این اظهار جلادت و غلبه را نسبت
با عدای باطن که شیطان و جنود اوست ملاحظه و اعتبار نمایند در ذوق و حضور اقرب و ادخل بود و ردای مبارک را
از زیر بغل راست بیرون آورد و دو سر آن بالای دوش چپ انداخت و این را اضطباع خوانند و این نیز مخصوص بسه شوط اول بود و اول محل
عمر تجلد و نشاط باید که اضطباع پیش از شروع در طواف کند باندک زمانی عدد چهار طوفه آخر آهسته رفت و ماناکه اقتصار بسه شوط

بجهت آنست که تا در اکثر طواف جرئے بر قیاس که صورت ادب و وقار در آنست باشد و وجه تخصیص سه اول ظاهر ست والله اعلم و رمل نزد ما مخصوص بطواف قدوم ست و نزد امام احمد نیز در طواف قدوم یا طواف عمره است و در طواف زیارت و وداع چنانکه بیان آنها بیاید رمل نیست ولیکن نزد ما اگر بعض از طواف قدوم سعی نکرده است بعد از طواف زیارت کند واگر کرده است نکند و نزد شافعی در هر طوافی که بعد از وی سعی ست رمل ست و هر نوبت که برابر حجر اسود رسیدی تکبیر بر آوردی و اشارت کردی بحجر اسود بچوبی که در دست مبارک داشت و آن چوب را بوسه دادی در احادیث تعبیر ازین چوب بمحجن بکسر میم و سکون حای مهمله و فتح جیم کرده اند و محجن بمعنی صولجان آید و حجن بمعنی اعوجاج ست و بکسر میم ادات چوبی ست سر کج چنانکه گفت و آن چوب عصائی بود کوتاه سر کج مشابه بصولجان و عصا در عرف عرب چوب خرد را گویند که کج ست و عنزه و عصا رمح کلانتر از همه است و عنزه متوسط و عصا خردتر و در دست مبارک حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اکثر اوقات اینچنین چوبی میبود و درین روز طواف نیز داشت و در آی عنزه که خادمان برای مصلحت ستره و غیره همراه میداشتند و از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مروی نیست که راه باین عصا که متعارف که پیران در دست گیرند و با اعتماد آن راه روند میرفت و از صحیحین چنان معلوم شود که این استلام بمحجن در طواف زیارت بود که سواره کرد و این طواف قدوم خود پیاده بود چنانکه از کلام مصنف نیز معلوم گردد و بالجمله تقبیل حجر بلب بود ست و با شارت دست و چوب مسنون ست واگر هیچ یکی ازینها میسر نباشد بسبب هجوم استقبال کند و تکبیر و تهلیل و حمد و صلوٰة گوید و بگذرد کذا فی الهدایه و در برابر رکن یمانی که یکی از ارکان اربعه بیت ست و بجانب یمین ست اشارت کردی بر کن بدست یا بچوب اما از فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ثابت نشده که رکن یمانی را یا دست خود را یا چوب را بوسه دادی اما حجر اسود را ثابت شده که از او بوسه میداد و روی مبارک خود را بران می نهاد و در احادیث آمده که لبهای مبارک بر حجر اسود می نهاد و بوسه میکرد در بوس کردن باید که آواز نکند چنانچه در بوسه کردن زنان کذا فی فتح الباری و گاه دست مبارک بران می نهاد و دست خود را می بوسید و در حالت استلام میگفت بسم الله والله اکبر و هر گاه که در طواف برابر حجر اسود رسیدی میگفت الله اکبر و گاه بر حجر اسود پیشانی می نهاد و بر انجا سجده میکرد و آنگاه می بوسید این کیفیات مجموع در صحیح ثابت شده بدانکه خانه کعبه را چهار رکن ست یکی حجر اسود که در وے مرکوز ست و آنرا رکن اسود نیز خوانند و میان وی و باب البیت یکباع مسافت ست و ما بین حجر و باب را ملتزم گویند که در وقت دعا سینه را بوے بچسپانند و التزام کنند و رکن دیگر را که در میان جانب حبش ست رکن عراقی گویند و رکن دیگر را که در طواف از رکن عراقی بوے برسند رکن شامی گویند بعد از وی رکن یمانی ست و این رکن یمانی و اسود را بطریق تغلیب یمانین گویند بتخفیف یا بر لغت فصیح و الف را عوض یکی از دو یا نسبت دارند و اگر بتشدید خوانند لازم آید جمع میان عوض و معوض و از سیبویه تجویز تشدید نیز نقل کرده اند و الف را زائده دارند و آن دو رکن را شامیین گویند و در رکن اسود استلام و تقبیل هر دو از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم صحیح و ثابت شده بخلاف رکن یمانی که در وے استلام بدست آمده نه تقبیل چنانچه مصنف گفته استلام نیز نیست بلکه توجه و اشارت بدست یا چوب بے آنکه دست و چوب را بوسه کنند و در فتح الباری استلام رکن یمانی بطرق متعدده اثبات کرده و از ترجمه باب صحیح بخاری که گفته باب من لم یستلم الا الرکنین الیمانین نیز ظاهر انست و مذهب حنفیه نیز همین ست اما در رکنین شامیین نه استلام ست و نه تقبیل و نه استقبال و نه اشارت و آورده اند که معاویه طواف کرد و استلام نمود هر چهار رکن را

پس ابن عباسؓ گفت استلام نکرده رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مگر حجر را ورکن یمانی را معاویہ گفت مہجور نیست
ہیچ چیزے از بیت و از ابن الزبیر نیز مے آرند کہ استلام میکرد جمیع ارکان را و میگفت مہجور و متروک نیست ہیچ چیزے
ازین بیت و ابن عباسؓ میگفت ۔ لقد کان لکم فی رسول اللہ اسوۃ حسنۃ ۔ یعنی ما کہ استلام دو رکن نمیکنیم نہ بجہت ہجر آن
چیزے ازین بیت میکنیم بلکہ بجہت اتباع رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و از شافعی نیز در جواب این قول منقول ست
کہ گفت ترک استلام آن رکنین نہ بجہت ہجر و ترک بیت ست و چگونہ متصور ست آن و حال آنکہ ما گرد آن طواف میکنیم
ولیکن مقصود اتباع سنت ست ترکا و فعلا و اگر عدم استلام آن دو رکن موجب ہجر و ترک چیزے از بیت باشد پس
ترک استلام ما بین الارکان نیز موجب آن بود و حال آنکہ ہیچ کس آن را نگفتہ و تحقیق مقام آنست کہ بیت در زمان آنحضرت
نہ بر بنای خلیل و قواعد وے بود و این رکنین شامیین نہ در اصل بودند از ینجہت استلام آن نکرد و چون عبد اللہ بن الزبیر
حدیث بنای بیت را از عائشہؓ چنانچہ مسلم روایت کردہ شنید و بر قواعد و ارکان قدیم بنا کرد این دو رکن شامی نیز
در جای قدیم واقع شدند لاجرم مساوی ارکان دیگر شدند و استلام آنہا کردند و از بعض صحابہ ہم کہ استلام آنہا منقول
ست باینجہت ست و آنچہ در روایت آمدہ کہ آدم و ابراہیم و اسمعیل علیہم السلام استلام جمیع ارکان میکردند ہم بدین سبب بود
و چون حجاج آمد و بنای ابن الزبیر را تغییر داد و ہم بر روش ایام جاہلیت بنا کرد چنانچہ الآن واقع ست این دو رکن
نہ بر جای قدیم باشند و استلام آنہا مسنون نبود چنانچہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نکرد و استلام معاویہؓ بگمان آن بود
کہ اینہا ارکان بیت اند مساوی ارکان دیگر و نہ چنین ست بجہت حدیث عائشہؓ کہ بعبد اللہ بن الزبیر روایت کرد کذا فی
فتح الباری و ہم در فتح الباری درین مقام نکتہ آوردہ کہ چون رکن اول را دو فضیلت بود یکی بودن او بر قواعد ابراہیم و بودن
حجر اسود در وے مخصوص گشت ہم بتقبیل و ہم باستلام و رکن یمانی را چون ہمین فضیلت اول بود مخصوص باستلام آمد نہ بتقبیل و چون
دو رکن دیگر ہیچ یکی ازین دو معنی نبود در آنہا نہ تقبیل آمد و نہ استلام و گفتہ کہ این بر رأی جمہور ست و نزد بعض تقبیل رکن
یمانی نیز مستحب ست و گفتہ کہ ازینجا حفظ مراتب و اعطاء کل ذی حق حقہ ماخوذ و مستنبط گردد واللہ اعلم و چون از طواف
فارغ شد پس بمقام ابراہیم برآمد مقام ابراہیم نام سنگے کہ در وی نشان پای ابراہیم علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام ست
و آن جای ایستادن اوست در وقتی کہ ندا کرد و خواند مردم را بحج بموجب امر الٰہی عز شانہ ۔ و اذن فی الناس بالحج الآیۃ
و در وقتیکہ بنای بیت میفرمود پس فرو رفت ہر دو پای او دران سنگ تا باشتالنگ و مراد اینجا آن موضعی ست کہ
این سنگ درانجا نہادہ بود اگر گفتہ شود کہ ظاہر آنست کہ مصنف بگوید پس بمقام ابراہیم آمد و در زیادت لفظ بر کہ گفت
بمقام ابراہیم برآمد چہ نکتہ است نہ کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بران سنگ یا بران موضع کہ نہادہ بود برآمد جواب
آن موضع کہ این سنگ درانجا نہادہ بود جانب شرقی بیت ست و آن جانب علو ست و بلند کہ معلا درانجانب ست
و مقابل آن غربی بیت جانب سفل و پایان و عادت عرب ست کہ در لفظ و عبارت تمیز میان این دو جانب بکنند
و بگویند صعدنا الی منا و صعدنا الی عرفات کہ دران جانب واقع اند و اگر در جانب مقابل این روند گویند ہبطنا الیہ
حتے کہ در مسجد حرام اگر بجانب باب السلام کہ درانجانب ست روند گویند صعدنا الی باب السلام و چون موضع مقام ابراہیم
نیز درانجانب ست گفت بمقام ابراہیم برآمد فافہم و این آیت را القصد ترغیب و فضیلت صلوٰۃ دران مقام بخواند و
اتخذوا من مقام ابراہیم مصلے ۔ و در اتخذوا دو قرأت ست بصیغہ ماضی و امر آنگاہ دو رکعت نماز دران مقام بگذارد و مقام را

درمیان خویش وکعبه گردانید وگذاردن این دو رکعت بعد از طواف واجب ست نزد ما از جهت ورود امر و نزد شافعی
سنت و در هر جا که بگذارند از مسجد جائز ست و افضل آنست که نزد مقام ابراهیم بگذارند و مقام آن زمان نزدیک کعبه
نهاده بود و در زمان شریف آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تا دور خلافت عمر بن الخطاب رضی در پیش خانه افتاده میبود
تا آنکه یکبار سیل آمد و برد پس بفرمود عمر رض تا در پیش خانه نصبش کردند و الآن حجره ایست که سقف سنگین و پنجرهای آهنین
دارد و درون وی صندوق سنگین دیگر ست که دیگر در وی این مقام موضوع ست و در ان دو رکعت طواف
در رکعت اول فاتحه خواند و قل یا ایها الکافرون و در رکعت ثانی فاتحه و قل هو الله احد و چون از نماز فارغ شد روی
سوی حجر آورد و بیامد و آنرا استلام کرد و در هدایه میگوید که این سنت ست بعد هر طوافی که بعد از وی سعی ست
و از در میانی یعنی باب متوسط از درهای مسجد که بجانب صفا روند که هیچ در ست بیرون شد و بر بالای صفا که نام
کوهی مشهور ست در پایان جبل ابی قبیس و صفا در اصل بمعنی سنگ سخت صاف ستکه بر وی چیزی نروید بر آمد و چون
نزدیک صفا رسید این آیت بجهت تبرک و اشعار بذکر آن در قرآن و تمسک در ابتدای سعی از صفا بر خواند که
ان الصفا والمروة من شعائر الله ۚ و بعد از ان گفت ابدا بما بدأ الله به ابتدا کنم بصفا که ابتدا کرده است الله تعالی
در کتاب خود بذکر آن و تقدیم کرد آن را بر مروه و در روایت نسائی ابدأوا بصیغه امر ست بطریق خطاب عام و محتمل
که خطاب بنفس شریف خود کرده باشد آنگاه چندانکه کعبه را توان دید بر بالای صفا بر آمده باستاد و کعبه را
مستقبل شد دران وقت کعبه در وادی بود و پایان چون کسی بر ین کوه بر آمد کعبه نمایان میشد الآن که زمینها پر شده
و دیوارها گرد کعبه کشیده و درها را که با بجانب صفا اند چنان ساخته اند که از میان آنها گوشه از کعبه در جانب رکن اسود
نمایان میگردد و چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر بالای صفا بر آمد حق تعالی را تکبیر گفت و گفت لا اله الا الله
وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر لا اله الا الله وحده صدق وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده
و دعا کرد و گفت اللهم انا نسألک موجبات رحمتک و عزائم مغفرتک والغنیمة من کل بر والسلامة من کل اثم لا تدع لی ذنبا
الا غفرته ولا هما الا فرجته ولا کربا الا کشفته ولا حاجة و در روایتی زیادت من حوائج الدنیا والآخرة الا قضیتها سه بار تهلیل
مذکور گفت و میان آن دعا میکرد و بعد از ان فرود آمد و در موطا از ابن عمر رض این دعا نیز بر صفا مرویست اللهم انک قلت
ادعونی استجب لکم وانک لا تخلف المیعاد وانا اسألک کما هدیتنی الاسلام ان لا تنزعه منی حتی تتوفانی وانا مسلم
و تطویل دعا درینجا ماثور ست و اما حمد و ثنای الهی و صلوة و سلام بر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم در جمیع
ادعیه مسنون و مستحب ست و صفیه بنت شیبه روایت میکند که درمیان صفا و مروه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم گفت رب اغفر
وارحم انک انت الاعز الاکرم و چون از صفا فرود آمد سعی نمود و تیز رفت و چون از وادی بگذشت باز آهسته رفت و الآن علامتی
برای منتهای محل سعی در دیوار حرم نهاده اند که آنرا میلین الاخضرین گویند آورده اند که اصل درین باب آن بود که هاجره ام اسمعیل
و یرا دران هنگام که طفل بود بر در کعبه گذاشته بطلب آب بر آمده بود و چون در وادی می آمد اسمعیل از نظرش پنهان
میگشت پس برای دیدن اسمعیل بجبل صفا بر آمد و بجانب وی نگاه میکرد و از حال او خبردار میشد و چون آنحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم این فعل را بموافقت او کرد دیگر سنت مستمره شد و نیز در وادی در حالت انصباب قدم و نزول انحالت واقع میشود
بموافقت و اتباع آن سرور سنت گشت و پیاده سعی میکرد و از صفا بمروه میرفت و از مروه بصفا می آمد هفت بار و مروه سنگ سفید

برای آن را گویند که آتش از وی بجهد و مروه نام این کوه مشهور بمکه است و در اثنای سعی چون ازدحام از جهت کثرت اهل سعی و مردم دیگر که بتماشای جمال جهان آرای وی صلی الله علیه و آله وسلم برآمده بودند بسیار شد بر ناقه سوار شد و سعی را سواره تمام کرد و مسلم و ابو داود از ابی الطفیل آورده اند که گفت گفتم مر ابن عباس رضی را خبر ده مرا که طواف میان صفا و مروه سواره سنت است و قوم تو میگویند که آن سنت است ابن عباس رض گفت راست میگویند و دروغ میگویند گفتم چه معنی دارد راست میگویند و دروغ میگویند گفت چون بسیار شد ازدحام مردم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و میگفتند هذا محمد هذا محمد تا مخدرات و ابکار از خانها برآمدند و بنود در پیش آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ضرب و طرد و راندن و دور کردن کسی و لیکن بشو سوار شد و لیکن مشی و سعی افضل است الحدیث یعنی اگر مراد ایشان از سنت گفتن سعی سواره باشد در وقوع آن از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم راست میگویند و اگر مقصود اثبات افضلیت و اولویت اوست دروغ میگویند زیرا که باعث مر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را در سواری تقریب و تعبد نبود و اما طواف قدوم که ذکر کردیم پیاده بود چنانکه جابر گفت در سه طوف اول رمل کرد و در سواره متصور نیست و چون ثابت شد پیادگی در اول طواف سواره شدن در آخر وی و باز پیاده شدن برای سعی و باز سوار شدن بعید است و منقول نیز نه اما طواف رکن را که ذکر وی بیاید بسبب عذری که داشت سواره کرد و ختم سعی را بمروه کرد و هرگاه بمروه رسید همان اذکار و دعوات که در صفا خوانده در مروه همان خوانده و چون سعی بین الصفا والمروه تمام کرد صحابه را فرمود که هر که هدی برابر ندارد حلال شود یعنی از احرام برآید و تحلل بر ایشان فرض کرد تحلل تام از وطی و طیب و لبس مخیط و غیر آن این چیزها است که بر محرم حرام است و چون از احرام برآمدند مباح شدند و تحلل تام از جهت آن گفت که گاه تحلل میشود از بعضی ازین چیزها نه تمام چنانکه یوم النحر بعد از ذبح طیب و لبس مخیط و مانند آن مباح میگردد و لیکن وطی حلال نمی شود و چون طواف زیارت ادا یافت تحلل تام شد و وطی نیز حلال شد چنانکه در محل خود بیاید و همچنین صحابه حلال بودند تا روز ترویه که هشتم ذی الحجه است این روز را روز ترویه از آن گویند که ترویه سیراب گردانیدن است و شتران را درین روز آب میدهند و سیراب میگردانند تا بحج برآیند و میفرمود که من اگر هدی با خود نداشتمی حلال میشدم شرح و تحقیق این سخن سابقا مذکور شد و در بعض روایات که وارد شده پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نیز حلال شد ثابت نیست و غلط است و این قول معاویه بود که گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بمشقص موی سر مبارک خود را بعد از سعی قصر کرد و صحابه او را درین خبر تخطیه و تغلیط کردند چنانکه گذشت و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم درین محل که صحابه بفرموده وی از احرام برآمدند و بعض حلق کردند و بعض قصر ایشان را دعا کرد و گفت اللهم ارحم المحلقین سه بار ایشان را یعنی محلقین را دعا کرد و چون مقصرین بسیار التماس و الحاح کردند یکبار مقصرین را نیز کرد و گفت والمقصرین و ازینجا معلوم شد که این دعا برحمت و مغفرت محلقین را در حجة الوداع بود و از بعض احادیث معلوم گردد که در روز حدیبیه بود که بمکه نه در آمده و عمره ناگذارده از احرام برآمدند و بمدینه برگشتند و در صحیحین از ابی هریره مطلق واقع شده بی تعیین و بیان آنکه در حدیبیه گفت یا در حجة الوداع و گفته اند که در هیچ طریق این حدیث بصیغه سماع از ابی هریره از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم وقوع نیافته و اگر وقوع مییافت جزم میکردیم که در حجة الوداع بود زیرا که ابو هریره در حدیبیه نبود قصه حدیبیه

در سال ششم ست و اسلام ابی هریره در سال هفتم در غزوه خیبر و در بعض احادیث تعیین حدیبیه وقوع یافته و در
بعض تعیین حجة الوداع وگفته اند احادیثی که در وی تعیین حجة الوداع ست اکثر و اصح اند و نووی گفته هو الصحیح
المشهور وگفته که دور نیست که در هر دو جا باشد و ابن دقیق العید گفته که اقرب همین ست و در فتح الباری گفته بلکه متعین
ست همین از جهت تعارد و اتفاق روایات در هر دو ولیکن سبب در هر دو مختلف ست انچه در حدیبیه بود بسبب توقف
بعضی از صحابه بود از احلال بجهت انچه یافتند از حزن و غم و از منع وصول به بیت با وجود مشاهده اقتدار بران در نفس خود
و چون صلح کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم با قریش که بی اداے عمره برگردد و سال آینده باز آید امر کرد ایشان را
باحلال و چون توقف گونه درین باب از ایشان مشاهده کرد مشاورت با ام سلمه نمود و وی اشارت کرد باحلال
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تا صحابه دران بی اختیار شوند پس بر آمد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
از احرام و دیگران نیز متابعت او کردند پس بعض تحلیق کردند و بعض تقصیر و هر که مبادرت کرد بتحلیق اسرع و اقرب بود
بامتثال امر از کسے که اقتصار نمود بر تقصیر پس دعا کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم محلقین را مکرر و داخل کرد مقصرین را
نیز در آخر و اما سبب تکریر دعا محلقین را در حجة الوداع آن بود که چون اکثر صحابه سوق هدی نکرده بودند حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم ایشان را امر کرد بفسخ حج بعمره و تحلل از احرام دشوار آمد بر ایشان و چون چاره نبود از اطاعت و
امتثال امر تقصیر در نفس ایشان سبکتر و آسانتر از حلق نمود و اکثر از ایشان همچنین کردند پس آن حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم ترجیح و تحسین نمود فعل محلقین را که ظاهرتر و قویتر در امتثال بود و نیز عادت عرب آن بود که محبوب بود
پیش ایشان توفیر شعور و تزیین ابدان و حلق در طبیعت ایشان مکروه بود و آنرا فعل اعاجم میگفتند پس آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم ترجیح آن نمود و دعا کرد مر محلقین را کذا فی المواهب و سراقة بن مالک بن جعشم پرسید که یا رسول الله
این فسخ حج بعمره و احلال از احرام خاص ست باین سال و باین مردم یا این حکم دائم ست تا ابد و شامل ست مر سائرین را
فرمود دائم ست تا ابد و در آورد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم اصابع شریف خود را در یکدیگر و مکرر فرمود در آمد عمره
در حج تا بروز قیامت امام نووی گفته اختلاف کرده شده است درین فسخ که وی مخصوص ست بصحابه دران سال
مخصوص یا باقی ست مر ایشان را و مر غیر ایشان را تا روز قیامت امام احمد و طائفه از اهل ظاهر میگویند که مخصوص
نیست و باقی ست تا روز قیامت پس جائز ست مر کسی را که احرام حج بسته و با خود هدیے ندارد که قلب کند احرام
حج را بعمره و متحلل شود باعمال وی و مالک و شافعی و ابو حنیفه و جماهیر علما از سلف و خلف بر انند که این مخصوص بصحابه ست
در همان سال مخصوص و جائز نیست بعد از وے و امر کرده شدند بآن دران سال از برای اظهار مخالفت رسم جاهلیت
که تحریم عمره است در اشهر حج و دلیل جماهیر حدیث ابی ذر ست که مسلم آورده که بود متعه در حج مر اصحاب محمد را صلی الله
علیه و آله وسلم خاصة یعنی فسخ حج بعمره و نسائی از حارث بن بلال از پدرش آورده که گفت گفتیم یا رسول الله خبر ده
مرا که فسخ حج بعمره مخصوص بماست یا عام ست مر تمامه آدمیان را پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
مر شما راست فاحفظه و نووی گفته اما انچه در حدیث سراقة بن مالک آمده معنی او آن ست که جواز اعتمار در اشهر حج
و قران مخصوص با شما نیست بلکه عام ست پس حاصل از مجموع احادیث و طرق آن آن شود که عمره در اشهر حج جائز ست
تا بروز قیامت و همچنین قران و فسخ حج بعمره مخصوص ست بصحابه والله اعلم انتهی و ابوبکر و عمر و علی و طلحه و زبیر حلال نشدند

بسبب هدیے که داشتند این صحابهٔ عظام برابر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بودند واما امیر المؤمنین علی از یمن
آمد وهدیے همراه آورد وهدیها برای آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز آورد ومجموع آنچه علی آورد وبا حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم همراه بود صد شتر بود وچون حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از وے پرسید بچه احرام بستے
وچه نیت کردے گفت اهللت بما اهل به رسول الله همین نیت کردم واحرام بستم که بآنچه احرام بست رسول خدا من نیز
بستم پس فرمود تو حلال مشو وهم بر احرام خود باش وامهات المؤمنین حلال شدند چه هدی نداشتند وفاطمه رض نیز
حلال شد چه هدیے نداشت در حدیث جابر رض آمده که چون علی از یمن آمد فاطمه را دید که حلال شده وجامهٔ رنگین پوشیده
وسرمه در چشم کشیده انکار کرد بر وے وغضب نمود پس فاطمه گفت پدر من امر کرده بدین امیر المؤمنین علی این را
در عراق میگفت که چون از فاطمه این سخن شنیدم بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم رفتم وحقیقت حال عرض داشتم
وخبر دادم آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را که من بر فاطمه انکار کردم ووے میگوید پدر من مرا بدین امر کرده
فرمود صدقت صدقت راست گفت فاطمه رض راست گفت ودرین مدت که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مقیم
وساکن بود بجهت آنکه نیت اقامت نکرده بود نماز را قصر میگذارد ودر منزل خود که بیرون مکه داشت میبود چون چهار
روز بگذشت احد واثنین وثلاثا واربعا وچون آفتاب بلند شد چاشتگاه از روز پنجشنبه بمنی متوجه شد با مجموع
خلائق منی را منی ازان تسمیه کرده اند که منی در لغت بمعنی ریختن وانداختن آید در یخته میشود در وی خون ذبائح و
از ابن عباس آورده اند که گفت جبرئیل با آدم درین موضع یکجا بود چون مفارقت کرد گفت چه تمنا دارے گفت
بهشت تمنا دارم از بهشت این را منی گفتند مشتق [illegible] تمنی کذا فی القاموس وهر که از صحابه حلال شده بود درین روز
احرام جدید بحج بست هر کس در منزل خویش چون بمنی رسید نزول فرمود ونماز ظهر وعصر بگذارد وشب آنجا بیتوتت
کرد وشب جمعه بود واین رفتن بمنی وبیتوتت کردن دران نزد ما واجب نیست بلکه سنت ست ودرین شب در منی
هیچ نسکے وعبادتے مخصوص نیست که اقامت آن کنند واگر کسے روز هشتم وشب نهم هم در مکه باشد وصباح عرفه متوجه
عرفات شود ومرور وعبور بمنی نکند جائز ست ولیکن اسائت دارد از جهت عدم اقتدا بسنت رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم وچون آفتاب بر آمد از منی روان شد براه ضب که آنرا طریق ضب گویند بضاد معجمه مفتوحه بسوے
عرفه عرفه بمعنی مکان وزمان هر دو آمده وعرفات بصیغهٔ جمع مخصوص بمکان ست وتسمیه او باین اسم بجهت تعارف آدم
وحوا ست درین مکان بعد از هبوط یا بجهت آنکه جبرئیل علیه السلام با ابراهیم علیه السلام درینجا تعلیم مناسک کرد وبعد از
تعلیم گفت اعرفت گفت عرفت یا بجهت آنکه مکانی ست معظم ومشهور گویا پیش از تعریف معروف ست وتسمیه برین وجوه
مشتق از معرفت بود وبعض گویند مشتق ست از عرف بسکون را که اکثر استعمال وی در رائحهٔ طیبه است وچون در منی
روائح منتنه بجهت گندیده شدن ذبائح پیدا آید این مکان را در مقابل وی عرفه گویند که خالی ست ازان روائح
بعضے از صحابه تکبیر میگفتند وبعضے تلبیه میگفتند وبر کسے انکار نمیکرد همه را تقریر کرد وتجویز فرمود پس معلوم شد که مقصود
ذکر وتسبیح وتحمید ست ولفظ تلبیه گفتن اولی وافضل چون بنمره رسید بفتح نون وکسر میم وفتح را در آخر یا که موضعی ست
نزدیک عرفات وآخر زمین حرم ست وگویا برزخے ست در میان حل وحرم ودر قاموس نیز دید گفت که آن نام
موضعی ست بعرفات یا جبلے که آنجاست ودرین مقام چون نزول کرد در آنجا گفت محل او بر موضع اولی وانسب باشد

گویا تشبیه کرده اند آن جبل را بنمر که نام حیوانی مشهورست چنانکه جبل ثور گفتند از جهت تشبیه آن جبل بگاو در شکل
و هیئت قبه پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم که از موے بود حسب الحکمی که پیش از بر آمدن از منی وقوع یافته بود آنجا زده بود
فرود آمد تا چون آفتاب بگشت بفرمود تا راحله را که نام وے قصوا بود زین نهادند و بر راحله سوار شده و ببطن وادی آمد
و خطبه کرد مر خلائق را بغایت بلیغ و شامل و دران خطبه قواعد مسلمانی با سرها اگرچه معلوم بود تقریر و تاکید فرمود و اساس
شرک و جاهلیت بکلی برکند و محرماتے که در جمیع ملل ثابت التحریم ست ذکر فرمود و اوضاع جاهلیت را با سرها در زیر پا آورد
و رباهاے جاهلیت را وضع کرد فرمود خونهاے شما و اموال شما حرام ست بر شما مثل حرمت این روز و این ماه و این بلد
مراد بروز روز عرفه است و بماه ماه ذی الحجه و ببلد بلد مکه معظمه است و فرمود هر چیز از امر جاهلیت نهاده شده ست در زیر پاے
من یعنی هرچه از رسوم و اوضاع جاهلیت بود ابطال کردم و کان لم یکن ساختم عادت عرب ست که در امرے که آنرا
باطل و نابود سازند که بار دیگر گرد آن نگردند و رجوع بدان ننمایند گویند که او را زیر پاے خود کردم و فرمود خونهای جاهلیت
موضوع و هدرست یعنی هر کرا بر دیگرے دعوے خونست که در جاهلیت واقع شده بود اکنون آن دعوی برطرف
کردم و هدر ساختم و فرمود اول خونے از خونهاے ما که آن را بنهادم و هدر ساختم خون ابن ربیعه بن الحارث و این
ابن ربیعه در بنی سعد استرضاع میکرد و شیر میخورد قبیله هذیل او را کشتند و حارث بن عبد المطلب عم رسول اللہ
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ست و ربیعه ابن عم وے صحابی ست و مسن بود از آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و در خلافت
عمر وفات کرد و نام پسر وے ایاس بود و در محاربه که میان بنی سعد و هذیل بود سنگے باین پسر رسید و کشته شد و بنی
عبد المطلب دعوے آن خون بر ایشان داشتند و فرمود رباهاے جاهلیت موضوع ست قریش را عادت بود
که در جاهلیت ربا میخوردند و دعوے این دیون که ربا بود بر یکدیگر داشتند این دعوے ها را نیز افگند و باطل کرد و
فرمود اول ربائی که می افگنم از رباهاے قبیله ما ربای عباس بن عبد المطلب ست و دران خطبه وصیت کرد امت را
بمراعات و ملاطفه زنان و احسان در حق ایشان و حقوقی که زنان راست بر شوهران و شوهران راست بر زنان بیان
کرد و فرمود بپرهیزید و بترسید خدا را جل جلاله در حق زنان زیرا که گرفته اید ایشان را با مان و عهد وے و استحلال
کرده اید و تصرف نموده اید فروج ایشان را بکلمه وے و حکم وے تعالی و فرمود مر شما راست برین زنان که پی سپر نگردانند
فراشهاے شما را هیچ کسے که شما مکروه میدارید آنکس را یعنی مرد بیگانه را نزد خود جا ندهند و اگر بکنند این امور را بزنید
ایشان را زدنے سخت که تاثیر کند در ایشان و در مشقت اندازد و ازینجا معلوم شود که از پے سپر کردن فراش
بکسی زنا مراد نیست و الا عقوبت آن عقوبت زنا باشد بلکه کنایت ست از اذن دادن و در آوردن در خانه کسی را
که مردان بدان راضی نباشند از خویشاوندان و آشنایان و فرمود مر ایشان راست یعنی زنان راست بر شما
رزق و کسوت بمعروف و انصاف و دران خطبه وصیت فرمود امت را بتمسک بکتاب اللہ و آنکه معتصم بکتاب اللہ باشد
از گمراهی ایمن باشد فرمود و بتحقیق گذاشته ام در میان شما چیزی که هرگز گمراه نشوید اگر چنگ در زنید بدان چیز
و آن کتاب خداست عز وجل و بعد از خطبه خواندن و وصیت فرمودن پرسید از صحابه که چه میگوئید و بچه گواهی میدهید
گفتند گواهی میدهیم که تو فرمودهاے خدایتعالے را بما رسانیده و امت را نصیحت بواجبی کرده و آنچه بر تو بود
از حقوق رسالت و دعوت گذاردے پس انگشت سبابه را سوے آسمان برداشت و بگردانید و گفت اللهم اشهد اللهم

اشهد اللهم اشهد سه بار و فرمود باید که حاضران این مجلس این مجموع را بغائبان برسانند و چون این حجة الوداع بود و آخر
اجتماع خلائق در حضرت وی صلی الله علیه و آله و سلم بود و روز اکمال دین و اتمام نعمت بود مبالغه در دعوت کرد و مهمات
دین بیاموخت و از ایشان اقرار گرفت و خدا را عز و جل گواه ساخت تا کسی را بعد ازین حجت در دین نماند و مجال انکار
تنگ گردد و بعد از آن از راحله فرود آمد و بلال را فرمود تا بانگ گفت و اقامت نماز کرد و ازین حدیث بطریقی که آمده معلوم گردد
که خطبه را اذان نبود و بعد از خطبه اذان گفت و اقامت کرد و نماز گزارد و اما در کتب فقه حنفیه مذکور ست که امام بخطبه برآید
و چون بر منبر بنشیند موذن اذان گوید و دو خطبه خواند پیش از نماز بعد از آن اقامت گوید و نماز بگذارد چنانچه نماز جمعه بعینها و
بروایتی از ابی یوسف اذان گوید پیش از خروج امام و بروایتی بعد از خطبه و این موافق ست بحدیث مذکور و در
هدایه میگوید که صحیح همانست که اول مذکور شد و روایت میکند که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر ناقه نشست
موذنان پیش وی اذان بگفتند و خطبه خواند و نزد شافعی نیز دو خطبه است مثل جمعه و لیکن در شرح حاوی میگوید که
موذن اذان گوید در وقت خطبهٔ ثانیه بحیثیتی که خطیب از خطبه فارغ شود و موذن از اذان معا پس تر نزول کند امام و اقامت
گوید و میگوید که همچنین کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حجة الوداع و در هدایه از امام مالک نقل میکند که خطبه بعد از
نماز خواند چنانچه در عید است و مذهب امام احمد همان طور ست که در حدیث متن مذکور شد و در اذان از ایشان دو روایت است
گوید یا نگوید و نماز ظهر و عصر را بجمع و قصر بگذارد بیک اذان و دو اقامت و در میان صلوتین نمازی دیگر از سنت و
نفل هیچ نگذارد و این از برای تعجیل وقوف و قصد امتداد زمان دعا بود و اینجا میگویند که آن چه مقام ست که در وی
فرض برای خاطر نفل ترک میکنند میگویند که آن عرفات ست که در وی فرض که وقت عصر ست بجهت نفل که دعا ست
ترک کنند و این جمع میان دو نماز مر کسی راست که ظهر را بجماعت با امام بگذارد و اگر در منزل خود تنها گذارد عصر را در وقتش
بگذارد بقول امام ابو حنیفه و نزد صاحبیه اگر منفرد جمع کند نیز جائز ست و مذهب امام احمد نیز همین ست زیرا که جمع بجهت
حاجت بامتداد وقوف ست و منفرد نیز محتاج ست بآن و امام ابو حنیفه فرماید که محافظت وقت فرض ست بنصوص
پس ترک وی جائز نبود مگر در اینجا که وارد شده است در شرع و آن جمع ست نزد جماعت با امام و تقدیم از برای صیانت
جماعت ست زیرا که متعذر ست اجتماع برای عصر بعد از تفرق در موقف نه از برای حاجت بامتداد وقوف و منفرد
قادر ست بر گزاردن عصر در موقف خود باشتغال بوقوف کذا فی الهدایه بعد از آن بدانکه جمع بین الصلوتین در عرفه
مجمع علیه است میان امت لیکن نزد حنفیه از جهت این روز ست و مخصوص ست بوی و جمعی از شافعیه نیز برین اند و
نزد دیگران از جهت سفر و اما آنکه اهل مکه و غیر ایشان از آنهائی که مسافر نبودند نیز جمع کردند چنانچه مصنف میگوید و اهل مکه
در صحبت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند و نماز بدین طریق بگزاردند دلیل ست بر آنکه جمع بجهت نسک بود نه سفر
والا منع میکرد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را از جمع و ایشان گویند در همین مقام جمع از مقیمان بجهت متابعت
و صحبت پیغمبر بود صلی الله علیه و آله و سلم و مصنف نیز در عبارت خود ایمائی باین معنی کرد و اما قصر خود البته بجهت سفر بود
بالاتفاق در حدیث آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بعد از اتمام رکعتین فرمود اتمام کنید ای اهل مکه نماز
خود را که ما قوم مسافرانیم و ائمه که قائل اند بجواز جمع مر مقیمان را بمتابعت امام مسافر همین را دلیل می آرند و اگر جائز نبودی
منع کردی چنانکه از قصر منع کرد و ظاهر عبارت مصنف در آنست که اهل مکه نیز بقصر و جمع گزاردند یا رب مگر اشارت ست بدین طریق

مخصوص بجمع دارند که مقصود بالذکر ست درین مقام چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از نماز فارغ شد و سوار شد
و بعرفات آمد و در دامن کوه عرفات که آنرا جبل الرحمت گویند نزدیک آن سنگهای سیاه بزرگ که آنجاست و دران جانب
عمارتی ست قدیم در رنگ درآمده و مردم آنرا مطبخ آدم میگویند وگفته اند که تعیین موضع وقوف آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بالشخص معلوم نشده اما اگر نزد آن صخرات بایستند و در هر ساعت در هر مکانی ازان امکنه بگردد موقف شریف را دریافته باشد
و برآمدن بران کوه چیزی معتبر نیست در سنت و ثواب و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نزدیک این صخرات مستقبل قبله
بایستاد بر پشت شتر و شروع در دعا و تضرع و ابتهال نمود و تضرع و ابتهال درین موقف بغایت مطلوب ست و اگر بکالی
روی دهد علامت قبول و اجابت بود و افاضهٔ انوار رحمت و قبول درین مقام متراکم و متوالی ست و در حدیث آمده است
که دیده نشد شیطان خوارتر و حقیرتر و غم و غصه خورنده تر در هیچ روزی چنانچه در روز عرفه بجهت آنکه می بیند از نزول
رحمت و مغفرت گناهان آدمیان مگر در روز بدر که دید جبرئیل را که ترتیب میداد صفوف ملائکه را و گفته اند که بدبخت کسی ست
که درین موقف بایستد و گمان برد که آمرزیده نشده است و نیز در حدیث آمده است که مباهات میکند حضرت حق جل و علا
بر فرشتگان با آدمیان و میگوید آیا چه خواسته اند ایشان که ترک کرده اند برای ما خان و مان و اهل و اولاد خود را و از
آمده اند برای ما سربرهنه گرد آلود یاد کنان آزاد کردم ایشان را از آتش دوزخ و آمرزیدم گناهان ایشان را و هر که یک ساعت
وقوف بکند در ادای فرض حج کفایت ست و سنت آنست که تا غروب آفتاب بایستد زیرا که رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم بایستاد تا آفتاب تمام غروب کرد و چون آفتاب تمام غروب کرد روان شد و گفت ایستادن در عرفات
باین محل که من ایستادم مخصوص نیست بلکه همه زمین عرفات موقف ست اگر چه وقوف در موقف وی صلی الله
علیه وآله وسلم اولی و افضل خواهد بود و تمام حدیث آنست که ابوداؤد و دارمی از جابر آورده که فرمود آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم کل عرفة موقف وکل منى منحر وکل مزدلفة موقف و همه کوچهای مکه راه ست و منحر یعنی از هر راه که
بمکه درآیند و هر جا که در مکه هدی ذبح کنند درست ست و دران حالت که دعا میکرد دستها را نزد سینه برداشته بود
همچون خواهندهٔ مسکین و از جملهٔ دعواتی که ثابت ست که دران موقف خواند اینست اللهم لك الحمد كالذي تقول وخيرا
مما نقول اللهم لك صلاتي ونسكي ومحياي ومماتي واليك مآبي ولك رب تراثي اللهم اني اعوذ بك من عذاب القبر ووسوسة الصدر
وشتات الامر اللهم اني اعوذ بك من شر ما تجيء به الريح اللهم انك تسمع كلامي وترى مكاني وتعلم سري وعلانيتي ولا يخفى
عليك شيء من امري انا البائس الفقير المستغيث المستجير الوجل المشفق المقر المعترف بذنوبه اسألك مسألة المساكين وابتهل
اليك ابتهال المذنب الذليل وادعوك دعاء الخائف الضرير من خضعت لك رقبته وفاضت لك عيناه وذل جسده ورغم انفه
لك اللهم لا تجعلني بدعائك شقيا وكن بي رؤفا رحيما يا خير المسؤلين ويا خير المعطين در معجم طبرانی این دعا ثابت شده و امام احمد
در مسند خویش روایت کرده که بیشتر دعای پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در روز عرفه این بود لا اله الا الله وحده لا شريك له
له الملك وله الحمد بيده الخير وهو على كل شيء قدير این ذکرست و او را دعا گفتن یا باعتبار آنست که ذکر و ثنای کریم در حضرت
وی در حکم سوال و درخواست کردن ست و نزد اهل تحقیق درخواست کردن گاهی بتصریح بود و گاهی بتعریض بلکه سکوت
و تسلیم بنعت تضرع و مسکنت نیز دعاست بزبان حال و هر یکی ازین اقسام در مقام خود ممدوح و مستحسن ست و یا باعتبار آنکه در حدیث
صحیح واقع شده است من شغله ذكري عن مسألتي اعطيته افضل ما اعطي السائلين فرموده که باز دارد او را مشغولی ذکر من از

سوال ودعا میدهم او را بهتر از انچه بدهیم سوال ودعا کنندگان را یا این تقدمه وتوطیه دعائی ست که بعد از وی مذکور بود
چنانکه گفت ودر سنن بیهقی ست که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که بیشتر دعای من ودعای سائر پیغمبران علیهم السلام
در عرفات اینست لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر اللهم اجعل فی قلبی نورا وفی سمعی نورا وفی
بصری نورا اللهم اشرح لی صدری ویسر لی امری اعوذ بک من وسواس الصدر وشتات الامر وفتنة القبر اللهم انی اعوذ بک
من شر ما یلج فی اللیل وشر ما یلج فی النهار وشر ما تهب به الریاح ومن شر بوائق الدهر سیوطی در جمع الجوامع از بیهقی وابن النجار
از حدیث جابر آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هر مسلمانی که وقوف کند عشیه عرفه بموقف وبایستد مستقبل قبله
وبگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر صد بار پس تر بخواند ام الکتاب صد بار پس تر
بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله صد بار پس تر تسبیح کند خدای تعالی را صد بار وبگوید
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله صد بار پس تر بخواند قل هو الله احد صد بار پس تر بگوید
اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید وعلینا معهم صد بار بگوید پروردگار تعالی
بملائکه گواه شوید که آمرزیدم این بنده را وقبول کردم شفاعت او را در نفس وی واگر شفاعت کند برهم تمام اهل معرفت
خود قبول میکنم شفاعت او را طبرانی از ابن مسعود این دعا را در روز عرفه نیز آورده سبحان الذی فی السماء عرشه سبحان
الذی فی الارض موطئه سبحان الذی فی البحر سبیله سبحان الذی فی القبور قضاؤه سبحان الذی فی الجنة رحمته سبحان
الذی فی النار سلطانه سبحان الذی فی الهواء روحه سبحان الذی رفع السماء سبحان الذی وضع الارض سبحان الذی
لا منجا منه الا الیه ودر عرفات این آیت نزول کرد + الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا +
واگرچه نزول این کریمه سبب سرور وذوق اهل اسلام شد اما چون بعضی از تیز بینان ورمز شناسان صحابه از اینجا
قرب زمان رحلت وحلول مدت فرقت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فهمیدند شکسته دل شدند یعنی بعثت
ولقای پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم درین دار برای تکمیل وتعلیم امت وبیان احکام دین اسلام وملت بود چون این کار
تمام شد دیگر توقف دینجا برای چه خواهد بود همچنانکه نزد نزول سوره اذا جاء نصر الله والفتح که بعد ازین نازل شد نیز بعضی
متنبه ومستشعر شدند ونیز آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بگیرید از من دین خود را که سال آینده مرا در نیابید
یا نه صلی الله علیه وآله وسلم وجزاه عن امته خیرا ودران روز یکی از حاضران عرفه از شتر نزد صخرات که موقف رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم بود بیفتاد ووفات کرد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود تا او را با آب برگ کنار بشویند در جامهای
احرام او را دفن کنند وبوی خوش که محرم را استعمال آن ممنوع ست بکار نبرند وسر وروی او را نپوشانند چنانچه
حکم محرم ست وفرمود که روز قیامت این شخص لبیک گویان بمحشر حاضر شود واین حدیث در فصل احوال میت از روایت
بخاری ومسلم سابقا مذکور شد ومعلوم شد که ظاهر عبارت حدیث در خصوص این مردست ولیکن ضابطه وکلیه نفرموده
احکام میت از احادیث دیگر کلیه معلوم شده است ولهذا نزد امام ابو حنیفه محرم وغیر محرم درینجا برابرست وچون بعد از
غروب افاضه کرد اسامه بن زید را ردیف خود ساخت ومهار شتر را کشیده میداشت چنانچه سر شتر بزین می سود ومیگفت ای
مردمان آرمیده باشید وساکن روید که نیکوئی نه در شتافتن ست ونه پرهیزگاری نه در تعجیل نمودن ست ودر حدیث بخاری
از ابن عباس آمده که چون برآمد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از عرفه بهم در افتادند مردم از کثرت ازدحام ومیزدند

شتران را تیز نمی نمودند در رفتن و برآمدن پس اشارت بتازیانه کرد و امر کرد بسکینه و وقار و در حقیقت سکینه و وقار
موجب سکون جوارح و قرار قلب و ورود نور و استقرار ماده حضور و علامت استقامت حال و جمعیت بال ست و حرکت و اضطراب
سبب تشویش قلب و تفرقه باطن و پریشانی خاطر و بنا بر منع از دویدن و اضطراب نمودن برای دریافت جماعه و در آمدن
در نماز که بعضی بیخبران و سبکساران کنند همین ست و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را صفت سکون و وقار بغایت
خوش آمده یکبار که وفد عبد القیس بدرگاه آمدند و بدیدن آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم خود را از مرکب انداختند
و اضطراب بسیار نموده و رئیس ایشان اول بمنزل خود فرود آمد و غسل کرد و جامه پاکیزه پوشید و بمسجد شریف آمد و نماز گذارد و دعا
خواند پس از آن آهسته آهسته بملازمت شریف رسید و دریافت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را این وضع وی
خوش آمد و فرمود بدرستی که در تو دو خصلت ست که دوست میدارد آن را خدا و رسول خدا و آن دو خصلت اناءت و وقار
و از راه مازمین بر صیغه تثنیه بسکون زای دو تنگدره است یکی میان مزدلفه و عرفه و دیگر میان مکه و منی و ازم بمعنی تنگی و شدت آمده
رجوع کرد و همان طریق و عادت که در رفتن عیدگاه مسلوک میداشت از مخالفت راه آمدن و برگشتن در عرفات نیز مسلوک
میداشت که از طریق ضب رفت و از راه مازمین برگشت و در اثنای طریق شتر راندی فرو گذاشت چنانکه میان
سریع و بطی میرفت و چون بفراخ جائی رسید می قدری اشتاب براندی و چون به بلندی رسیدی زمام ناقه را فرو گذاشتی
تا آسانی بر رفتی و در مجموع راه تلبیه میگفت نزد حنفیه تا احرام ست تلبیه است و انقطاع این بانقطاع اوست و وقت
انقطاع بعد از رمی جمارست چنانکه معلوم گردد و نزد امام مالک تلبیه بوقوف منتهی شود در راه میل کرد و بشعبی از شعاب
یک شعب راه میان دو کوه را گویند و فرود آمد و نقض وضو کرد و وضوی سبک ساخت نه باسباغ و اکمال چنانکه برای
نماز یعنی اسامه گفت نماز یعنی نماز مغرب خواهی گذارد یا رسول الله فرمود که نماز پیشتر ست یعنی در مزدلفه با نماز عشا گذارده
خواهد شد سوار شد و بمزدلفه آمد که مکانی مشهور ست میان منی و عرفات مشتق از زلف بمعنی جمع و قرب و دال بدل از
تای افتعال ست و او را جمع بفتح جیم و سکون میم نیز گویند و تسمیه این مکان باین اسم بجهت اجتماع و اقتراب آدم و حوا ست
درینجا در عرفات تعارف شد و اینجا اجتماع و اگر جمع باعتبار جمع بین الصلوتین یا اجتماع مردم درین گویند نیز جائز ست و
قریش در جاهلیت همین جا وقوف میکردند و اجتماع مینمودند و بعرفات نمی رفتند و میگفتند ما همسایهای حرم خدائیم از
حرم بیرون نرویم و تمامه مردم وقوف بعرفه میکردند و در قول سبحانه ثم افیضوا من حیث افاض الناس + اشارت
بآن ست و در مزدلفه وضوی کامل ساخت و بفرمود تا بانگ نماز دادند و اقامت کردند و نماز شام بگذارد و پیش از آنکه
بارها فرود آرند و پیش از آنکه شتران را فرو خوابانند و چون بارها فرو نهادند اقامت کردند و نماز خفتن نیز بگذارد و از برای
نماز خفتن بانگ نگفتند و میان فرض مغرب و فرض عشا هیچ نماز نگذارد و از ینجا معلوم شد که جمع میان مغرب و عشا بیک
اذان و دو اقامت بود چنانکه در عرفات میان ظهر و عصر بود و در حدیث بخاری و مسلم از اسامه بن زید همچنین آمده و مذهب
امام زفر و شافعی و بعض ائمه دیگر همین ست و نزد امام ابو حنیفه و بروایتی از امام احمد و بسیاری از علما بیک اقامت ست و
این روایت از ابن عمر در صحیح مسلم آمده و ترمذی تحسین و تصحیح آن نموده و از جهت آنکه چون عشا درینجا در وقت خود ست بافراد
اقامت و اعلام بدان حاجت نبود و عصر در عرفه در غیر وقت بود پس محتاج بود بزیادتی اعلام و نزد امام ابو حنیفه اگر میان
اینها تنفل کرد یا مشغول شد بکاری اعاده کند اقامت را و در صحیح بخاری از ابن مسعود آمده که چون حج کرد و امر کرد باذان

واقامت ونگذارد مغرب را وبگذارد بعد از وے دو رکعت را یعنی سنت مغرب را بعد از ان طعام طلبید وبخورد بعد از ان
امر کرد باذان واقامت ونماز عشا گذارد وراوی حدیث شک کرده در اذان ولیکن اقامت بجزم ست وآن حضرت
صلی اللہ علیه وسلم بعد از اداے عشا انجا خواب کرد تا صبح بدمید واحیای شب یعنی قیام لیل درین شب نکرد با وجود
کمال مواظبت بران تا حدیکه از ان پایهای مبارک بیاماسید سے از جهت رعایت اعتدال ورعایت حق بدن
ودر احیاے شب عید در مزدلفه هیچ حدیثے صحیح وارد نشده ودر مبیت بمزدلفه اختلاف ست نزد جماعه از شافعیه فرض
ست ونزد امام ابوحنیفه واحمد واجب وجائز نیست دفع بمنی پیش از نصف لیل واگر بکند دم واجب گردد ونزد مالک
اگر مرور کند ونزول نکند بروست دم واگر نزول کند کفایت ست وآن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم ضعفاے
اهل خویش را رخصت فرمود که متقدم شوند وپیشتر بمنی روند پیش از طلوع فجر وابن عباس میگوید که من از انها بودم که پیش
فرستاده بود پیغمبر صلی اللہ علیه وآله وسلم مرا شب مزدلفه در ضعفاے اهل خویش رواه الجماعة الا الموطا ودر روایتی
از نسائی از فضل بن عباس آورده که گفت امر کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم ضعفه بنی هاشم را که برآیند از
جمع بشب ودر روایت دیگر ترمذی وابوداود ونسائی مثل این آورده زیادت این را که گفت لیکن فرمود که رمی جمار
نکنند تا آفتاب طلوع کند ودر روایتی دیگر ابوداود ونسائی از ابن عباس آورده اند که گفت پیشتر فرستاد رسول خدا
صلی اللہ علیه وآله وسلم شب مزدلفه ما پسرکان وخوردگان بنی عبد المطلب را بر خرکها سوار وگفت ای پسرکان رمی جمار
نکنید تا آنکه طلوع کند آفتاب واما حدیث عائشه که رسول اللہ صلی اللہ علیه وآله وسلم ام سلمه را شب نحر فرستاد ورمی جمار
پیش از فجر کرد وبمکه رفت وطواف رکن کرد وباز گشت وآن روزی بود که رسول خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم نزد وی بود
در اسناد این حدیث مقالات ست واساطین حدیث ومشائخ وی که قوی ومحکم اند در نقد احادیث انکار آن کامل
واین حدیث را ابوداود از عائشه رض روایت کرده ودر روایت نسائی از وی مبهم آمده که امر کرد یکے از نسای خود را
که برآید از جمع ورمی کند جمره عقبه را وصبح کند در منزل خود واحتمال دارد که آن یکی ام سلمه بود پس ازین حدیث باشد
یا سوده رض بود پس از حدیث دیگر بود که بخاری ومسلم ونسائی از عائشه رض روایت کرده اند که اذن طلبید سوده از
حضرت پیغمبر صلی اللہ علیه وآله وسلم در شب جمع که بیرون رود بشب وبود وی زنی ثقیله ثبطه ودر روایتی ضخمه ثبطه
پس اذن داد اورا رسول خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم گفت عائشه رض کاشکے من نیز اذن می طلبیدم چنانچه سوده طلبید
تا نمیگذاردم صبح را در منی ورمی میکردم جمره را پیش از رسیدن مردم وچون مصنف در حدیث ام سلمه طعن آورد
مراد وے آنکه میگوید که جمعے از نسا را در شب فرستاد ورمی جمار هم در شب کردند بعذر خوف مزاحمت سوده رض
خواهد بود وهر که از نسا با وے بود ودر جامع الاصول از حدیث ام حبیبه بروایت مسلم ونسائی آورده که او را نیز از
جمع بشب فرستادند اما از رمی جمره پیش از طلوع صبح یا بعد از وی ساکت ست واز سالم بن عبد اللہ بن عمر رض بروایت
صحیحین وموطا آمده که ابن عمر رض میفرستاد ضعفای اهل خود را بمنی در شب پس میکردند وقوف بمزدلفه در شب وذکر
میکردند خدا را سبحانه آنچه ز وے میسر ایشان را پیشتر روان میشدند بجانب منی پیش از وقوف امام ودر روان شدن
وے میرسیدند بعضے از ایشان بمنی وقت نماز فجر وبعضے بعد از وے وبهمان وقت که میرسیدند رمی جمره میکردند
ومیگفت ابن عمر که رخصت کرده است رسول خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم در حق ضعیفان همچنین واز اسماء بنت ابی بکر

نیز از روایت خمسه غیر ترمذی آمده که چون ماه می نشست روان می شد و میر سید منی در تاریکی و بعد از آن قت رمی میکرد
و میگفت همچنین میکردیم ما در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بالجمله رمی جمره پیش از صبح و بعد از وی پیش از طلوع
آفتاب و بعد از وی مجموع ثابت شده است و از اینجاست اختلاف علما چنانچه گفت و علما را درین مسئله سه قول ست
شافعی و احمد رحمهما الله میگویند بعد از نصف شب جائز ست رمی جمرة العقبه همه کس را از معذور و غیر معذور و امام ابو حنیفه
رحمه الله میگوید جائز نیست هیچ کس را الا بعد از طلوع شمس از جهت اخذ بحدیث ابن عباس رض که گفت پیغمبر فرستاد ما را و فرمود
که رمی جمار نکنید تا آفتاب طلوع نکند و ترمذی گفته که حدیث ابن عباس رض حدیث حسن صحیح ست و اکثر اهل علم برین اند که
اگر بعضی از ضعفا در شب از جمع برآیند و منی برسند درست ست و لیکن باید که صبر کنند و رمی نکنند مگر بعد از طلوع آفتاب و
در هدایه گفته که بعد از طلوع آفتاب افضل ست و پیش از وی بعد از صبح نیز جائز ست از جهت جمع کردن در هر دو حدیث وارد
که آمده لاترموا الجمرة الا مصبحین حتی تطلع الشمس و در شرح ابن الهمام از مبسوط نقل میکند که ما بعد طلوع فجر وقت جواز ست
با اسائت و بعد از طلوع شمس تا زوال وقت مسنون و آخر وقت این رمی تا غروب آفتاب ست گذا روی الموطا عن ابن عمر رض
و اگر تاخیر کرد تا شب رمی کند و چیزی لازم نیاید و اگر تا فردا تاخیر کرد نیز رمی کند زیرا که آن وقت جنس رمی ست و لیکن دم لازم
گردد نزد امام ابو حنیفه و جمعی از علما میگویند که قادر را جائز نیست الا بعد از طلوع شمس و معذور را روا ست و خوف مزاحمت
و تضرر بدان نیز عذر ست پس چون فجر طلوع کرد نماز صبح را در اول وقت گذارد نه پیش از وقت چنانکه بعضی نظر بظاهر بعض
احادیث گمان میبرند بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود رض آورده اند که گفت ندیدم من رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم
که گذارد هیچ نمازی را مگر در وقتش جز این دو نماز مغرب و عشا گذارد و فجر را درین روز پیش از وقت کرمانی در شرح این حدیث
میگوید یعنی تقدیم کرد بر وقت ظهور صبح ظهور تام بی شبهه و به تحقیق ظاهر شد طلوع وی مر حضرت رسول را صلی الله علیه
و آله و سلم بوحی یا بغیر وحی و حدیثی دیگر که بخاری هم از ابن مسعود رض آورده که گذارد وی یعنی ابن مسعود رض فجر را وقتی که
طلوع کرد فجر بعضی میگفتند طلوع کرده و بعضی میگفتند نکرده بعد از آن گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود تغییر
داده شد این دو نماز را از وقت یعنی نماز مغرب تغییر داده شد درین مکان بوقت عشا و نماز فجر درین ساعت مفسر این حدیث
ست و مصرح ست باینکه در وقت طلوع فجر کرد و حاصل آن شود که گذاردن فجر در اول وقت درین روز اشد و اکد ست
انتهی و بعضی گفته که قبل وقت معتاد و لیکن بعد تحقیق فجر زیرا که گذاردن پیش از وقت جائز نیست باجماع مسلمین پس متعین شد
تاویل وی و به تحقیق ثابت شده است در صحیح بخاری که ابن مسعود رض گذارد فجر را بمزدلفه وقتی که طلوع کرد فجر و گفت که گذارد
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فجر را درین ساعت انتهی و نزد حنفیه که مستحب اسفار صبح ست درین روز تغلیس مستحب ست
یعنی در اول وقت در تاریکی گذاردن و در روایت مسلم آمده که گذارد فجر را پیش از وقت وی در تاریکی و از اینجا ظاهر شود که وقت
معتاد در فجر اسفار بود چنانکه مذهب ماست و امروز که در تاریکی گذارد پیش از وقت معتاد گذارد و فتند پس سوار شد و مشعر
حرام آمد مشعر بفتح میم ست و در بعض قرائتها بکسر نیز آمده و تسمیه بمشعر از آن جهت ست که از علامات حج ست و تمامه علامات حج
مشاعر ست و آن تلی ست در میان مزدلفه و بر آن عمارت نو کرده اند و آنچه بعضی از مشایخ حدیث و فقها میگویند که آن کوهی
کوچک بر یسار حجاج و این مقام مشهور بمشعر حرام نیست سهویست ازین جماعت و صحیح آنست که مشعر حرام این مقام معروف
مشهور ست پس در مشعر حرام بایستاد و وقوف نمود و این وقوف بمشعر حرام نزد شافعی فرض ست و نزد امام احمد مستحب

ونزد ما واجب ست واگر نکند حج تمام ست ولیکن دم واجب شود اگر عذری نبود از ضعف یا علت یا خوف از دحام و
مرامرأة را همچنین ست در هدایه و در شرح ابن الهمام مذکورست که نسبت قول بفرضیت ورکنیت وقوف بشافعی سهو ست
زیرا که کتب شافعیه ناطق ست بسنیت وی و در مبسوط این قول را بلیث بن سعد نسبت کرده و در اسرار علقمه بجای آن ذکر
کرده انتهی وروی البقاعه آورد و بدعا و تضرع و ابتهال مشغول شد ابو داود و ابن ماجه از عباس بن مرداس آورده اند که
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم دعا کرد مر امت خود را در عشیهٔ عرفه بمغفرت جواب آمد که مغفرت کردم مگر ظالم را که البته او را
از جهت مظلوم بگیرم پس گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم پروردگار من تو قادری اگر خواهی مظلوم را
بهشت دهی و ظالم را ببخشی دران وقت جواب این دعا نیامد چون در مزدلفه صبح کرد اعاده کرد این دعا را جواب آمد
اجابت کردم آنچه تو خواستی پس بخندید آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ابوبکر و عمر گفتند یا رسول الله مادر و پدر ما فدای
تو باد این ساعتی نبود که تو درانجا بخندی همیشه خندان دارد ترا خدا تعالی فرمود عدو الله ابلیس چون دانست که اجابت
کرد خدا تعالی دعای مرا و بخشید امت مرا خاک بر سر ریخت و او اوی و ویلا فریاد کرد پس در خنده آورد مرا آنچه دیدم از جزع
و فزع وی و گفته اند که مراد با امت درینجا واقفان عرفه اند و ازینجا گفته اند بعض که حج مکفر حقوق العباد نیز میشود و طبرانی
گفته که این محمول ست بر ظالمی که توبه کرد و عاجز آمد از وفای حق و بیهقی نیز مانند روایت ابی داود و ابن ماجه آورده
و گفته این را شواهد بسیار ست اگر صحیح ست حجت ست و اگر نه قول حق سبحانه + ولیغفر ما دون ذلک + بس ست و ظلم نیز
ما دون شرک ست و بالجمله حقوق الله مغفور ست از حجاج و در حقوق عباد خلاف ست و فضل الله واسع و ظاهر احادیث عام ست
والله اعلم ❊ در تکبیر و تهلیل و ذکر میبود تا طلوع آفتاب نزدیک شد پس بمنی روان شد و درین نوبت فضل بن عباس رض را
ردیف خویش ساخت و اسامة بن زید در میان قریش پیاده میرفت و درین راه فضل بن عباس را فرمود تا سنگریزه از برای رمی جمار بر
بردارد مثل حصی خذف بفتح خا و سکون ذال معجمتین و خذف انداختن سنگریزه یا خستهٔ خرما و نهند آن بگرفتن آن میان
دو انگشت سبابه و انداختن بدان یا بمخذف از نی یا چوب و حصی خذف را تفسیر کرده اند که کلان تر از نخود و خرد تر از بندق یا ستند
و از ابن عمر آمده که مثل بعرهٔ غنم و این نزدیک بتفسیر اول ست و اگر سنگهای کلان تر ازان بیندازد نیز جائز بود ولیکن خلاف
سنت ست بعد ازان بدانکه ظاهر عبارت ناظر ست که برداشتن سنگریزه از راه است و در بعض روایات از مزدلفه آمده
و این منقول ست از ابن عمر و سعید بن جبیر و مختار آنست که از هر موضع که بردارد درست ست الا از جمرات که رمی کرده شده است
آنها را و با وجود آن نیز جائز ست از جهت وجود فعل رمی پس هفت سنگریزه برچیند از زمین و برسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم داد ازینجا معلوم شود که برداشتن هفت سنگریزه که در روز نحر برای رمی جمرة العقبه بکار برند کفایت ست
و اکثر برین اند و شافعی تنصیص کرده است بر استحباب اخذ حصی برای یوم نحر خاصة و بعض گویند مستحب آنست که بردارد
آن قدر که برای رمی سائر ایام برد و نووی تصحیح کرده و جزم نموده بدان و متعارف درین اوان نیز همین ست و آن
هفتاد سنگریزه بود هفت برای روز نحر و شصت و سه برای ایام دیگر هر روز بیست و یک و گفته اند که اگر بیشتر بردارد بهتر
شاید که بعضی ازان در جائی بیفتد و گم شود و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در کف مبارک خود آن را یعنی
سنگریزه ها را از غبار پاک میکرد و نزد بعض اگر بشوید بهتر ست اما مروی نیست از حضرت صلی الله علیه و آله وسلم
و در رمی بحجر نجس دو قول ست و میگفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم امثال هؤلاء فارموا مانند این سنگریزها را یعنی

مثل حصی خذف که گفته شد یا مانند این دو مهیت یعنی هفت و الاول هو الاظهر ولیکن قول وی وایاکم والغلو فی الدین دور
دارید خود را از غلو و افراط در دین فی الجمله ناظر در معنی ثانی ست فافهم فانما اهلک من کان قبلکم بالغلو فی الدین پس هلاک
شدند کسانی که پیش از شما بوده اند مگر بغلو در دین و درین راه زنی از قبیله خثعم بفتح خای معجمه و سکون ثای مثلثه
و فتح عین مهمله بغایت جمیله پیش آمد و سوال کرد که پدر من مردی پیرست او بر پشت شتر متمکن نمیتواند شد آیا حج کنم از جانب
وی فرمود که نعم تو حج از قبل وی بگذار و فضل بن عباس که ردیف رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بود بآن زن نگاه
میکرد و آن زن نیز بوی نگاه میکرد دست مبارک را پیش روی فضل حجاب میساخت از نظر کردن ایشان بهمدیگر
این روایت فضل بن عباس ست که در صحیحین و غیرهما واقع ست و در روایت ترمذی آمده که آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم بپیچید گردن فضل رض را پس گفت عباس یا رسول الله چرا بپیچیدی گردن ابن عم خود را فرمود دیدم مرد جوان را
و زن جوان را پس ایمن نشدم برایشان وسواس شیطان را و در روایت جابر آمده که ردیف ساخت رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم فضل بن عباس را و وی مردی بود خوشروی و خوش موی و بود سفید صاحب حسن و چون
روان شد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بگذشت بجماعه زنان در سفر حج که از بحرین بودند پس فضل نظاره کردن
گرفت بجانب ایشان پس نهاد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک خود را بر روی فضل پس بگردانید فضل روی
خود را بجانب دیگر و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست را بجانب دیگر برد و اوگردانید باز وی روی بجانب دیگر پس
گردانید و بآن زنان نظر میکرد و بعض این حکایت را از ابن عباس رض روایت کرده اند اما این منافی ست بآنکه ابن عباس
گفت که مرا با ضعفای اهل خود در شب بمنی فرستاده بود و فضل با حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود ردیف وی
مگر آنکه فضل با برادر خود این حکایت را نقل کرده باشد و وی روایت کرده و ترمذی روایت کرده که سوال خثعمیه نزد منحر
بود و بعد از فراغ از رمی و ابن عباس آنجا حاضر بود و الله اعلم و هم درین راه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را
پیرزنی پیش آمد و از مادر پیر خویش خبر داد که بغایت عاجز و ناتوان شده و اگر بر شتر می بندم بیم هلاکت ست آیا
حج بگذارم از جانب وی فرمود اگر بر مادر تو دین خلق میبود دین وی را میگذاردی باز گفت آری میگذاردم گفت پس
حج را از برای مادر خود بکن و از جانب وی بگذار که دین خدای بگذاردن اولی ست و درین حدیث دلالت ست بر جواز
نیابت در حج و گذاردن از جانب کسی که عاجز ست و استطاعت ندارد از احیاء خلافا لمالک و منقول از ابن عمر آنست
که جائز نیست حج از غیر مطلقاً و نقل کرده است ابن المنذر و غیر وی اجماع بر عدم جواز نیابت از کسی که قادر ست بر حج
بنفس خود در حج واجب و اما حج نفل جائز ست نزد امام ابوحنیفه و شافعی مخالف ست درین و از احمد دو روایت ست
کذا فی المواهب و تفصیل مقام آنکه آدمی را میرسد که بگرداند و بخشد ثواب عمل خود را از صلوة و صیام و صدقه و غیر آن
نزد اهل سنت و جماعت چنانچه مروی ست از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که تضحیه کرد بدو کبش املح یکی از نفس شریف
خود و دیگر از امت از هر که مقر ست بوحدانیت حق و عبادات سه قسم ست مالی محض مثل زکوة و بدنی محض مثل نماز و مرکب از
مالی و بدنی مثل حج که وی مالی ست از حیثیت وجوب اجزیه بارتکاب محظورات آن و بدنی ست از حیثیت طواف
و وقوف و نیابت جاری ست در نوع اول که مالی ست در حالت اختیار و ضرورت جمیعا از جهت حصول مقصود بفعل
نائب نیز زیرا که مقصود سد باب حاجت محتاج ست بدفع مال و این حاصل ست به نیابت چنانچه حاصل ست بمباشرت و جاری نیست

در نوع ثانی به هیچ حال چه مقصود که اتعاب نفس است حاصل نیست بدان وجاری است در نوع ثالث در حال عجز از جهت حصول
مشقت به تنقیص مال وجاری نیست در حال قدرت از جهت عدم اتعاب نفس و شرط عجز دائم است که باقی ماند تا موت
زیرا که حج فرض عمر است پس شرط عجز مستوعب باشد بقیهٔ عمر را تا واقع شود یاس و نومیدی از ادا ببدن پس اگر
عاجز است بعلتی که زوال پذیر نیست مثل زمانت یعنی برجای ماندگی صحیح است ادا به نیابت مطلقا و اگر بعلتی
باشد که متوقع است زوال وی باین طور که مریض بود یا مسجون صحت ادا به نیابت موقوف است اگر این عذر
مستمر شد تا موت متحقق شد یاس از ادا ببدن وجائز باشد به نیابت و اگر مستمر نشد و زوال پذیرفت حج اسلام
بروی واجب است و آنچه ادا یافت تطوع بود و در حج نفل جائز است انابت در حال قدرت زیرا که باب نفل
اوسع است و ظاهر مذهب آنست که حج از محجوج عنه واقع شود و دلالت احادیث نیز همبرین است و بروایتی
از امام محمد حج واقع از حاج است و آمر را ثواب نفقه است زیرا که وی عبادت بدنی است و نزد عجز قائم گردانیده شده
انفاق مقام وی مثل فدیه در باب صوم کذا فی الهدایة و شروحه و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون به بطن
وادی محسر بضم میم وکسر سین مهمله مشدده رسید که وادی است در اول منی شتر را سخت راند و تعجیل از آن وادی
بیرون شد و این سنت است مر راکب را و اگر پیاده باشد هم تیز بگذرد در روان شود و سبب سخت راندن شتر و تعجیل
از آن وادی بیرون شدن بجهت آن بود که عادت شریف حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم این بود در جمیع
مواضعی که بر دشمنان حق بلا و عذابی فرود آمده بود بتعجیل از آن موضع بگذشتی چنانچه در سفر غزوهٔ تبوک چون بقریه
قوم لوط و خانهای ایشان رسید زود گذشت و صحابه را نیز امر کرد تا زود از آن بگذرند و درین بطن وادی محسر اصحاب
فیل را که برای خراب کردن خانهٔ کعبه زاده الله تعالی تشریفا و تعظیما آمده بودند رسید آنچه در قرآن در سورهٔ فیل
مذکور است و ازین جهت این وادی را وادی محسر میخوانند که فیل چون در آن محل رسید بخسپید و درماند و از حرکت بالکل
بلکه عاجز شد و هر چند بردند و سعی کردند برنخاست و تحسیر در لغت عاجز و درمانده و منقطع گردانیدن است و این وادی
عاجز و منقطع گردانید فیل را از سیر یا اصحاب فیل را از درآمدن بمکه و در مواهب از اسنوی که از اعاظم علمای شافعیه
است نقل میکند که سبب تعجیل در گذشتن ازین وادی آن بود که نصاری وقوف میکردند در وی چنانچه رافعی
گفته است یا عرب در جاهلیت وقوف میکردند چنانچه در وسیط آورده پس مامور شدیم بمخالفت آن و گفت که ظاهر
شد درین باب معنی دیگر که این مکان نزول عذاب است بر اصحاب فیل الی آخر الکلام و زرکشی در شرح کتاب خرقی
گفته که گویا تسمیه او بمحسر از جهت آنست که وی عاجز و مانده میگرداند سالکان را و در تعب می اندازد ایشان را
و گفته که شافعی در املا گفته تواند که تیز گذشتن از آن بجهت وسعت و فراخی موضع باشد و بعض گفته اند جائز است
که بجهت آن باشد که وی ماوای شیاطین وجای بودن ایشان است و بعض گفته اند که بجهت آنست که فیل و
اصحاب فیل درینجا عاجز و مانده شده بودند انتهی و ازینجا معلوم شد که این نکته از مستنبطات و افادات بعض حکمای
متاخرین است و در احادیث و آثار نیامده والله اعلم و عدم تعجیل درین امر وی در وقت رفتن بعرفات از جهت آن
بود که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در وقت رفتن براهی دیگر رفته بود و وقت درآمدن براه دیگر آمد چنانچه معلوم
گشت و این بطن محسر چون برزخی است میان منی و مزدلفه نه ازین و نه از آن و هم ازین و هم از آن گفته اند

که آنچه از وی در مزدلفه میریزد و میرود از مزدلفه است و آنچه بمنی ست آید از منی چنانکه عرنه و نمره برزخی ست
میان عرفه و مشعر حرام نمره در ما سبق مذکور شده و اما عرنه بضم عین و فتح را و نون نیز نام همین وادی ست و در قاموس
گفته عرنه وادیی ست بعرفات و همچنین بر راه میانه منی میراند تا در اسفل وادی بوقت چاشت آمد و برابر جمرة العقبه
بایستاد جمره اصل معنی حصاة ست یعنی سنگریزه پس از آن غالب آمده بران موضع که رمی جمرات کنند و آن سه موضع
ست جمره اولی بجانب مسجد خیف که چون از مزدلفه از راه میانه بیایند اول بروی بگذرند بعد از وی جمره وسطی
بعد از وی جمرة العقبه و عقبه راه بر آمدن کوه و این جمره در دامنه کوه واقع شده و از این بجانب مکه است پس
در اول روز نحر که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمد از آن دو جمره اولی و وسطی گذشته برابر این جمرة العقبه
آمد و بایستاد و کعبه را از دست چپ داشت و منی را از دست راست و سواره سنگهای هفتگانه را یکیک بر محل
جمرات می انداخت و با هر یک سنگ تکبیر میگفت رمی جمره سواره درین روز بود و در ایام تشریق که رمی جمرات ثلثه
کرده پیاده کرد و اگر آن را نیز سواره کنند جائز ست ولیکن اولی و افضل پیاده است چنانچه در سنت آمده و حکایت
می آرند از ابراهیم جراح که گفت در آمدم برابی یوسف در مرض موت وی پس بکشاد چشم خود را و گفت رمی سواره بهتر ست یا پیاده
گفتم پیاده گفت خطا کردی گفتم سواره گفت خطا کردی پس گفت هر رمی که بعد وی وقوف ست یعنی ایستادن برای دعا پیاده
افضل ست و آنکه نیست بعد وی وقوف سواره افضل یعنی چون در دعا تضرع و تذلل مطلوب ست رمی در آنجا پیاده افضل بود پس
برخاستم از نزد وی چون بر در آمدم آواز مرگ وی شنیدم و تعجب کردم از حرص وی بر علم در مثل این حالت و در فتاوی قاضیخان
گفته که نزد ابی حنیفه و محمد رح رمی مطلقا سواره افضل ست زیرا که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم سواره کرد همه را و گفته اند
که آن از برای بیان جواز و تعلیم امت بود کذا فی شرح ابن الهمام و در جامع ترمذی از ابن عباس آورده که گفت رمی کرد
پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم روز نحر سواره و گفته هذا حدیث حسن و از ابن عمر آورده که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم
چون رمی میکرد جمار را پیاده میرفت در رفتن و آمدن و گفته هذا حدیث حسن صحیح و عمل برین ست نزد اکثر اهل علم و بعض
گفته اند که سواره کند در روز نحر و پیاده کند در روزهای دیگر انتهی و در جامع الاصول از موطا از قاسم بن محمد می آرد که
گفت بودند مردم که چون رمی جمار میکردند پیاده میرفتند و پیاده می آمدند و اول کسیکه سوار شد معاویه بن ابی سفیان بود
و انداختن هر هفت سنگ یکبارگی جائز نشود و انداختن باید که بجانب محل جمرات باشد یا قریب بدان و اگر در پای خود
بیندازد اصل جواز دارد از جهت تحقق رمی ولیکن اسائتی دارد از جهت مخالفت سنت و اگر حصی را بر زمین
بنهد جائز نشود از جهت عدم تحقق رمی و اگر بجای تکبیر تهلیل و تسبیح بگوید نیز جائز ست و کیفیت رمی مشهور
آنست که حصی را بر پشت انگشت ابهام می نهد و استعانت بانگشت سبابه کند و اصح آنست که اگر ببطن انگشت
سبابه و ابهام بگیرد و بیندازد چنانچه عادت ست کفایت دارد و بعد از رمی جمار تلبیه قطع کرد ابتدای تلبیه
از وقت احرام ست و انتهای او تا این وقت چنانکه اصحاب کتب سته از فضل بن عباس روایت آورده و در حدیث
ابن مسعود و جابر نیز آمده و بلال و اسامه بن زید بوقت رمی جمره در رکاب بودند یکی زمام شتر در دست داشت
دیگری چیزی کوته بر داشته بود تا از آفتاب زحمت نه بیند و در روایت ابی داود آمده که جامه خود برداشته بود که پرده
میکرد از گرمی و بهر تقدیر ازینجا معلوم شود جواز استظلال محرم و سایه کردن او بمحمل و مانند آن و در سابق معلوم شد

که در نمره قبه برای وی صلی الله علیه وآله وسلم زده شده که در وی بنشست و پوشیدن سر محرم سایه کردن ست و اگر
روز تمام سر بپوشد دم لازم شود و اگر کمتر از روز بود صدقه و نزد ابی یوسف در اکثر از نصف روز دم ست و در اول ابو حنیفه
نیز برین بود و در آخر رجوع کرد و نزد شافعی بمجرد پوشیدن واجب گردد دم و بعد از رمی بمنزل باز گشت نزدیک مسجد
خیف بفتح خای معجمه و سکون یای تحتانیه و خیف مکان منحدر از جبل و مرتفع از مسیل آب را گویند و آن مسجدی ست
بزرگ در منی و در قبه که در صحن اوست مکان پیغمبرست صلی الله علیه وآله وسلم و دران مقام که منزل او بود خطبه بلیغ گفت
چنانکه آواز وی بمجموع خلائق که در اندرون خیمها بودند رسید و این رسیدن آواز بدور و نزدیک و شنوانیدن
مر ایشان را از جمله معجزات حضرت نبوی بود صلی الله علیه وآله وسلم که درین روز ظاهر شد یا مستمر بود و در اکثر احیان بود
ابو داود و نسائی از عبد الرحمن بن معاذ تیمی آورده اند که گفت خطبه کرد ما را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در منی
و بکشاد گوشهای ما را تا شنیدیم ما همه آنچه می گفت و ما در منازل خود بودیم و تعلیم کرد مناسک را و درین خطبه اعلام کرد
خلائق را بحرمت روز نحر و فضل آن نزد حق سبحانه در صحیحین از حدیث ابی بکره آمده که خطبه خواند رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم روز نحر و گفت که زمان گردید بر هیئت و وضعی که اول داشت در روزی که پیدا کرد خدا تعالی آسمان ها و
زمین را سال دوازده ماه است چهار از ان حرام سه پیاپی ذو القعده و ذو الحجه و محرم چهارم رجب میان جمادی
و شعبان و فرمود بطریق سوال از ما کدام ماه است این گفتیم خدا و رسول خدا داناترست پس خاموش شد تا گمان
بردیم که مگر بنامی دیگر خواهد خواند فرمود آیا نیست این ذی الحجه گفتیم بلی یا رسول الله فرمود کدام بلدست این گفتیم خدا
و رسول خدا داناترست بدان پس خاموش شد تا آنکه گمان بردیم که مگر آنرا بنامی دیگر خواهد خواند فرمود آیا نیست
این بلده یعنی مکه و بلده بنا از اسمای غالبه ست بر مکه گفتیم بلی یا رسول الله فرمود کدام روزست این گفتیم خدا و رسول خدا
داناترست بآن پس خاموش شد تا گمان بردیم که بنامی دیگر خواهد خواند فرمود آیا نیست این روز نحر گفتیم بلی یا رسول الله
فرمود بدرستی و راستی که خونهای شما و مالهای شما و آبروهای شما حرام ست بر یکدیگر همچو حرمت این روز درین بلده
درین ماه و فرمود نزدیک ست که پیش آئید پروردگار خود را و بپرسد شما را از کردارهای شما دانا و آگاه باشید نگردید
بعد از من گمراه و در روایتی نگردید کفار که بزنید بعضی از شما گردن بعض را دانا و آگاه باشید که من رسانیدم حکم
پروردگار را بشما و فرمود خداوندا تو گواه باش و باید که برساند این را حاضر بغائب و بسا کسی که رسانیده شود بوی
احفظ و اعلم باشد از سامع و مردمان را فرمود تا مناسک حج بیاموزند و گفت شاید که دیگر بارین حج نکنم و امر کرد بسمع
و طاعت هر امیری را که بکتاب الله دعوت کند و مهاجر و انصار را در منازل خویش فرود آورد و امر کرد مهاجرین را که نزول
در مقدم مسجد و انصار را در عقب آن و در روایتی اشارت کرد مهاجرین را بمیمنه قبله و انصار را بمیسره پس فرود آمدند سائر ناس
و گفت بعد از من کافر نشوید و در روایتی گمراه نشوید که بعض قتل بعض کنید چنانکه گذشت و بدانید که هر که خیانتی میکند
در حق خدا و رسول خدا و خلق بر نفس خویش میکند یعنی دیگری بجهت وی مسئول و معاقب نخواهد شد و فرمود اعبدوا
ربکم و صلوا خمسکم و صوموا شهرکم و اطیعوا اذا امرکم تدخلوا جنة ربکم عبادت کنید پروردگار خود را و بگذارید پنج وقت نماز را
و روزه دارید ماه رمضان را و اطاعت کنید امرا و آمر را تا در آئید بهشت او و ذکر زکوة و حج نکرد زیرا که آن بر همه مسلمانان
واجب نیست مگر بر اغنیا و اهل استطاعت و مردمان را وداع کرد و وداع سفر آخرت یا بمنازل شان و ظاهر اول ست و فرمود

که حاضران این مجلس هر چه شنیدند از احکام اسلام باید که بغائبان برسانند و از نجهت این حج را حجة الوداع خوانند و از انجا
بمنحر آمد و آن یعنی منحر النبی موضعی ست مشهور درمیان بازار منی و دران مکان شصت و سه شتر بدست مبارک خویش
نحر کرد شتران ایستاده و دست بسته در حدیث ابی داؤد از عبد الله بن قرط آمده که گفت نزدیک آورده میشدند پنج شش
شتر تا نحر کند آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم انها را شتران نزدیک میشدند و ازدحام مینمودند و سعی میکردند
و هر یک خود را نزد حضرت صلی الله علیه وآله وسلم می آورد و درون میخزید تا ابتدای نحر بوی کند و این عدد شصت
و سه عدد سالهای عمر مبارک وی ست گویا بتعیین این عدد رعایت آن نمی نمود و بعدد هر سالی شتری قربانی کرد امیر المومنین
علی را فرمود تا نحر صد شتر تمام کرد وی سی و هفت شتر دیگر نحر کرد و از هر یک گردانید در بهره و امر کرد که از هر شتری
قطعه گرفته شود و انداخته شود در دیگ و پخته میشود و خورد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و وی هر دو از گوشت آن
و نوشیدند از شوربای آن کذا فی روایت ابی داؤد و علی را فرمان داد که بایستد بر شتران و گوشتها و پوستها و جلهای
آن شتران را بر مساکین قسمت کند و جزار آن را که سلخ کرده از آن چیزی ندهد بلکه از مال خویش بدهد ظاهر عبارت
چنین نماید که علی از مال خود بدهد اما مقصود آنست که از گوشت و پوست و جل در اجرت سلخ ندهد و در صحیحین آمده که
فرمود ما میدهیم از پیش خود و در روایت مسلم از جابر آمده که نحر کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از نسای خود گاو را
و در روایتی نحر کرد از عائشه گاوی و در بعض احادیث نیز آمده که ذبح کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از خود
و از اهل بیت خود یک شتر یا یک گاو و چون از انس حدیثی روایت کرده اند که مخالف بود بانچه مصنف آورد جواب
داد از آن بقول خود و اما حدیث انس که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم هفت شتر بدست مبارک خویش نحر کرد و بعض
توهم میکنند که با این حدیث که مذکور شد معارض ست جواب از آن آنست که احتمال دارد که انس نحر هفت شتر را
مشاهده کرد و از انجا غائب شد و جابر نحر تمام شصت و سه را مشاهده کرد و بعض در تطبیق هر دو حدیث چنین میگویند
که هفت شتر را بدست مبارک خویش نحر کرد و تا تمام شصت و سه شتر یکطرف حربه پیغمبر و طرفی دیگر علی داشت و بعد از این
شصت و سه امیر المومنین سی و هفت را نحر کرد علی الانفراد و بمثل این توجیه با حدیث دیگر که ابو داؤد از امیر المومنین علی
آورده که گفت چون نحر کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سی شتر را بدست خود امر کرد مرا پس نحر کردم من باقی را اگر
صحیح باشد نیز تطبیق توان کرد اما آنچه در موطا از علی آورده که گفت نحر کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعض هدی را
بدست خود و نحر کرد بعض آن را غیر او منافات بهیچ حدیثی ندارد و چون از نحر فارغ شد اعلام کرد که همه زمین منی منحر ست
و همه فجاج مکه جمع فج بمعنی راه کشاده روشن راه ست یعنی از هر راه که در آیند رواست و منحر و نحر مخصوص نیست به بعض
اماکن هر جا که نحر کنند رواست پس حلاق را طلب فرمود و سر مبارک را تراشید و چون حلاق که معمر بفتح میم و سکون
عین ابن عبد الله بن نافع بن نضله بفتح نون و سکون ضاد معجمه قرشی عدوی ست و قدیم الاسلام هجرت کرده
بحبشه و تاخیر کرد هجرت مدینه بسبب هجرت کرد بمدینه و آمد و سکونت کرد و وی معدود ست در اهل مدینه و حدیث وی
در ایشان است بر بالای سر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بایستاد و استره در دست گرفت نظر کرد در روی معمر و گفت یا معمر
امکنک رسول الله قدرت داد ترا رسول خدا من شحمة اذنیه بر نرمه گوش خود و فی یدک الموسی و در دست تست استره
یعنی هشیار باش و قدر این نعمت را بدان فقال معمر پس گفت معمر والله یا رسول الله ان ذلک لمن نعمة الله علی و منه

این مکان من درین مقام برائنه از نعمت حق تعالیٰ ست برمن ومنت وی عزوجل فقال اجل گفت رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم برائے تصدیق وے واظهار امتنان حق بروے آرے همچنین ست این از نعمتهائے عظیم ست
آنگاه اشارت فرمود بحلاق تا ابتدا بجانب راست کند ظاهر جانب راست آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ست ودر حدیث
متفق علیه در مشکوٰة از انس رضی نیز تصریح بدان آمده وصحیح همین ست وبعض جانب راست حلاق اعتبار کنند وچون از حلق
جانب راست فارغ شد آن موئے را قسمت کرد بر حاضران آنجا وے واشارت فرمود تا جانب چپ را نیز حلق کرد ومجموع آن را
با بو طلحه انصاری زوج ام سلیم که ام انس بن مالک ست داد واز جهت در بعض روایات آمده که بام سلیم داد ودر روایتے
آمده که فرمود ابو طلحه کجا ست پس عطا کرد او را ومصنف میگوید که ابو طلحه از موهائے جانب راست نیز نصیبے یافته بود
پیش از همه کس ودر مشکوٰة از حدیث متفق علیه آورده که موهائے جانب راست همه را با بو طلحه داد ودر موهائے جانب
چپ فرمود قسمت کن آنرا میان مردم وتوربشتی گفته که قسمت موهائے مبارک در اصحاب بجهت آن بود که تا این برکت
در میان ایشان باقی ماند وباعث تذکره ویادداشتی بود ایشان را از وجود شریف آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
وگویا که اشارتے کرد باقتراب اجل وانقضائے زمان صحبت ومیگوید گمان میبرم که تخصیص ابی طلحه بمزید قسمت التفات و
اشارت باینمعنی بود چه او بود که قبر شریف ولحد مبارک وے را حفر کرد وبخشت خام بنا نمود والله اعلم وچون از حلق فارغ
شد ومردمان هر یکے را یکتار موئے یا دو تار موئے رسید وگویا شاعر باین قصه اشارت کرده است + مرا از
زلف تو موئے بسند ست + فضولی میکنم بوئے بسند ست + با خر ناخن انگشتان مبارک را تقلیم کرد وآنرا نیز بر مردمان
قسمت کرد وبیشتر صحابه حلق کردند واندکی از ایشان تقصیر کردند وحلق افضل ست از جهت موافقت فعل رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم ونیز بجهت تخصیص آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مکرر محلقین را بدعا بقول خود اللهم ارحم
المحلقین ودر آخر بالتماس واستدعای ایشان فرمود والمقصرین چنانکه گذشت وحلق مر زنان را حرام ست ایشان را
البته تقصیر باید کرد واگر مردان را نیز مانعے از حلق باشد تقصیر متعین ست واگر کسے را موئے بر سر نباشد امرار موسی
شرط ست وحلق ربع راس نزد ما کافی ست وهمچنین در مذهب ائمه ثلثه کفایت میکند در حلق همان مقدار که در مسح راس
معتبر ست در وضو کذا فی شرح ابن الهمام ودر صحاح از روایت ابن عباس آمده که بایستاد آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم در منیٰ برائے مردم که می پرسیدند او را از احکام یکی آمد وگفت یا رسول الله من ندانستم وحلق کردم پیش از
نحر فرمود ذبح کن وهیچ باکی نیست دیگرے گفت نحر کردم پیش از رمی فرمود رمی کن هیچ باکی نیست دیگری گفت حلق
کردم پیش از رمے ودیگری گفت طواف کردم پیش از رمی فرمود رمی کن هیچ باکے نیست ویکی گفت رمے کردم در شب فرمود
باکے نیست وهمچنین هیچ یکے نپرسید از تقدیم وتاخیر مناسک مگر آنکه فرمود هیچ باکے نیست وعلما را درینجا اختلاف
ست که این ترتیب واجب ست یا مستحب ووظائف روز نحر باتفاق چهار ست رمی جمرة العقبه ونحر هدی وحلق راس
یا قصر وطواف زیارت وسعی بعد از وے وبصحت رسیده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم این مناسک را باین
ترتیب بجائے آورده وچون در صورت عدم این ترتیب فرمود باکی نیست لاجرم ترتیب مسنون ومستحب بود نه بر ترک
وفوت آن دم واجب نگردد وتارک آن آثم نبود وشافعی واکثر علما وجمهور سلف برین اند ومذهب امام ابو حنیفه وجوب
ترتیب ست ودر صورت عدم ترتیب دم واجب ست وتاویل قول آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هیچ باکی نیست

آنست که اثمی نیست بر فاعل آن اما فدیه واجب و نزد ایشان در فوت شرائط احرام و ارتکاب محرمات آن تمام
هر چند به نسیان و خطا بود جزا واجب ست ولیکن اثم نیست و چون بقصد و تعمد کند هم اثم بود و هم جزا و مذهب امام احمد
آنست که اگر بجهل و نسیان بود هیچ چیزے لازم نگردد و اگر بعلم و تعمد بود جزا واجب ست و گفته اند که این مذهب قوی ست
از جهت دلیلے که دلالت کرده بر وجوب اتباع رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در حج زیرا که فرموده خذوا عنی مناسککم
و این احادیث که در رخصت تقدیم و تاخیر آمده مقرون بود بجهل و عدم شعور پس مخصوص شود حکم بآنحالت و باقی ماند
حالت عمد بر اصل وجوب اتباع در حج واللہ اعلم و بعد از آن پیش از زوال بمکه روان شد و طواف کرد و این طواف
آخر ارکان حج و فرائض اوست بعد از وے سعی ست و رمی جمرات ایام تشریق و اینها در مذهب ما از واجبات
نه از فرائض فرض در حج احرام ست که شرط ست و وقوف بعرفه ست و طواف و این طواف را طواف افاضه خوانند بجهت آنکه
بعد از افاضت از عرفات و منی ست ماخوذ از قول حق سبحانه ثم افیضوا من حیث افاض الناس و افاضه در لغت
بمعنے دفع و رجوع و تفرق آمده و طواف زیارت از جهت زیارت خانه کعبه در وے و طواف صدر بفتح صاد مهمله و دال مهمله
از جهت صدور و رجوع از مکه بعد از وی مقابل ورود بروی که در طواف قدوم بود نیز خوانند و مشهور اطلاق طواف صدر
بر طواف وداع ست که بدان وداع بیت اللہ کنند و صدور و رجوع بوطن نمایند و اطلاق این اسم بر طواف افاضه
جز در کلام مصنف نمی یابیم واللہ اعلم و این طواف زیارت را طواف رکن و طواف یوم النحر نیز گویند و در بعضے از احادیث
که وارد شده که آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم طواف زیارت را تا خیر فرمود تا شب مشائخ حدیث میگویند که آن
غلط ست اگرچه این حدیث را ترمذی و ابو داود و ابن ماجه از عائشه رضی اللہ عنها و ابن عباس رضی اللہ عنه آورده و ترمذی گفته هذا حدیث
حسن صحیح و گفته که رخصت کرده اند بعضے از اهل علم در تاخیر طواف زیارت تا شب و مستحب داشته اند در یوم النحر و توسیع
کرده اند بعض که تاخیر کرده شود تا ایام منی انتهی و نزد امام ابو حنیفه وقت وی بعد از طلوع فجر یوم نحر ست و پیش از آن
جائز نیست و سنت آنست که بعد از حلق کنند و افضل ایام برای آن یوم نحر ست و جائز ست در ایام نحر و اگر از این
ایام تاخیر کنند دم واجب گردد و بعد از این طواف سعی بین الصفا والمروه ذکر نکرده اند و در حدیث مسلم از جابر آمده
که طواف نکرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و نه صحابه رضی اللہ عنهم وی میان صفا و مروه مگر یک طواف و در هدایه میگوید اگر سعی
بین الصفا والمروه بعد از طواف قدوم کرده است رمل در این طواف و سعی بعد از وی نکند و اگر تقدیم سعی نکرده
رمل کند در وے و سعی کند بعد از وی و چون از طواف و رکعتین آن فارغ شد نزدیک چاه زمزم آمد و وجه تسمیه زمزم
از جهت بسیاری آب او ست زمزم و زمزوم و زمازم مای کثیر را گویند و بعض گویند که این لفظ مشتق نیست از چیزے
اسمی ست که ابتداء علم آن چاه شده و اول کسیکه ظاهر کرده زمزم را جبرئیل علیه السلام ست که چون اسمعیل تشنه شد قدم فرزد
از آنجا چشمه پیدا شد هاجر ام اسمعیل آنرا گرد کرد تا پیش از آنکه مشک پر کند پراگنده نشود و اگر میگذاشت چشمه
بشدے جارے چنانچه در حدیث آمده بعد از آن ابراهیم خلیل آنجا چاہے کند و چون جرهم ساکن مکه شدند آنرا
بانباشتند تا آنکه اثرے از آن نماند بعد از آن عبد المطلب جد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون حق تعالی
او را مخصوص بکرامت ساخت آن چاه را بوی در خواب نمود پس وی حفر کرد در عام فیل و سه سال پیش از آن
و بعد از وے ابو طالب آن را بنا کرد و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بنفس نفیس خود سنگ میکشید کذا فی تاریخ مکه

و آثار و اخبار در فضل و کرامت و خواص وی بسیار آمده و چون آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعد از طواف بر چاه زمزم
آمد ایشان یعنی عباس و اولاد وی آب میکشیدند زیرا که سقایه بیت بدست ایشان بود فرمود آب کشید ای
پسران عبد المطلب زیرا که اگر نه آن بودی که کسان بر شما غلبه کردندی من خود فرود آمدمی و آب از چاه برکشیدمی
و شما را بر سقایت اعانت کردمی از جهت فضل و برکت و بزرگی این کار یعنی اگر من این را بکنم بعد از من سنت گردد
بر امت من و مردم همه باین کار بقصد اتباع من دست زنند و بر شما غالب آیند و نوبت بشما نرسد و این منصب بزرگ
از دست شما برود یعنی اولاد عباس پس دلوی بوی صلی الله علیه و آله وسلم عرض کردند تناول کرد ایستاده و ایستادن وی
در حالت شرب برای بیان جواز بود تا بدانند که آب ایستاده خوردن جائز است و حرام نیست اگرچه افضل نشسته خوردن است
یا برای ضرورت و حاجت بود که از جهت کثرت ازدحام جای نشستن نبود یا ضرورتی و حاجتی دیگر والله اعلم و بعضی
گویند که ایستاده آب خوردن مخصوص باب زمزم و آب بقیه وضوست سر انجام ست که باید تحقیق این بحث در آخر کتاب ان شاء الله
تعالی و بخاری از ابن عباس آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بسقایه عباس آمد و آب طلبید عباس به پسر خود فضل گفت
یا فضل برو بر مادر خود و بیار رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آبی از نزد وی بیار فرمود از همین آب ده گفت یا رسول الله مردم دستهای
خود درین آب می اندازند فرمود مرا از همین آب بده پس از آن آب خورد پس بر زمزم آمد و ایشان مردم را آب میدادند و مشقت میکشیدند
فرمود بکنید این کار را که این عمل صالح است فرمود اگر ترس غلبه مردم نمی بود بر شما هر آئینه فرود می آمدم و می نهادم ریسمان بر عاتق
خود و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم درین طواف بر راحله سوار بود و سبب سوار شدن بعضی میگویند کثرت ازدحام بود و در طواف
قدوم نه اینقدر بود یا بسبب اشراف بر مردم بود تا مجموع حاضران که درین طواف مجموع تر از طواف اول بودند وی را مشاهده
کنند و طواف را بیاموزند و آداب و احکام آنرا معلوم کنند و بعضی میگویند در پای مبارک زحمتی بود و در روی داشت از رو
ضرورت سواره طواف کرد و در زبان یعنی باز گشت و نماز ظهر را در منی گذارد همچنین در صحیحین از ابن عمر روایت است گفت
نافع که همچنین میکرد ابن عمر و میگفت که عمل آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم همین بود و در صحیح مسلم بروایت دیگر از
عائشه و جابر ثابت است که نماز ظهر را در مکه گذارد و همچنین است در کتب سنن از حدیث طویل جابر و چون هر دو حدیث
صحیح است و شک نیست که در نفس الامر یکی از آن وهم است و ترجیح یکی بر دیگری از حیثیت صحت میسر نشود بوجوه دیگر
ترجیح نموده اند چنانکه گفت و بیشتر علما این روایت مسلم را ترجیح کرده اند که در مکه گذارد وجه این حدیث را دو صحابی
روایت کرده اند جابر و عائشه و آن حدیث صحیحین را یکی ابن عمر و لاجرم حدیث متعدد راوی قوت پذیرد وجه دوم آنکه
عائشه ازو یعنی از ابن عمر بلکه از جمیع ناس در اطلاع بر احوال اخص بود برسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و اعلم باحوال وی
سوم آنکه جابر سوق کرد حدیث حجه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را از اول تا آخر بر وجه اتم و اکمل و حفظ نمود این قصه را
و ضبط کرد آن را بخصوصیات و جزئیاتش حتی اموری که متعلق بمناسک هم نبود چنانچه نزول آن حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم در طریق مزدلفه و بول و وضو سبک و تخفیف و هر که اینقدر حفظ و ضبط کرده باشد لابد بضبط مکان نماز ظهر روز
نحر اولی و احری باشد چهارم آنکه حجه الوداع در ماه آذر بود که روز و شب در وی برابر باشد و اینهمه کارها که درین
روز کرد از روان شدن از مزدلفه قبل طلوع آفتاب بسوی منی و خطبه خواندن در منی و رمی جمره نمودن و نحر چندین شتر
و قسمت آن کردن و پختن پاره گوشت از آن و خوردن و حلق رأس کردن و جامه پوشیدن و طیب استعمال کردن و مکه

آمدن وطواف کردن وبر سقایه زمزم آمدن وبر سر ایشان ایستادن وآب خوردن این همه افعال بجا آوردن و
رجوع بمنی در وقت ظهر آوردن درین فصل از مجرای امکان عادی بیرون باشد وبعضی آنرا از معجزات شمرده
پس لابد نماز پیشین در مکه گذاردن قریب تر وراجح تر باشد بحکم آنکه چون هر دو حدیث تعارض کردند لابد حمل نماز گذاردن
در مسجد حرام اولی باشد بجهت ثبوت مضاعفت فرائض در وی وبعضی از علما ترجیح حدیث ابن عمر کنند چه این حدیث
متفق علیه است ودرین حدیث اضطرابی نیست یعنی حدیث مضطرب در مقدمه کتاب معلوم شده وحدیث عائشه
مضطرب آمده در چند جا یکی در وقت طواف که در روایتی از وی آمده که طواف زیارت کرد نهارا ودر روایتی دیگر تاخیر
کرد آنرا تا شب ودر روایتی در آخر روز پس معلوم شد که وی وقت افاضه را ضبط نکرده ونه مکان صلوٰة را ونیز
رجال اسناد آن یعنی حدیث ابن عمر در بخاری ابو نعیم وسفیان وعبید الله ونافع ودر مسلم محمد بن رافع وعبد الرزاق
وعبید الله بن عمر ونافع وایشان اعظم واجل اند وحدیث عائشه از روایت محمد بن اسحق از عبد الرحمن بن القاسم وابن
اسحق مختلف فیه است در احتجاج ودر وی تصریح بسماع هم نیست بلکه عنعنه است وحدیث سماع از عنعنه قوی تر باشد
پس متقدم نشود بر حدیث ابن عمر که مبنی بر سماع است کذا فی المواهب اللدنیه وشیخ ابن الهمام گفته حق آنست که
وی محتج به است ولهذا منذری در مختصر خود گفته که حدیث حسن ونیز شیخ ابن الهمام گفته که اگر تکلف کنیم جمع بین الحدیثین
سا گوئیم که بمکه گذارد وحمل کنیم گذاردن را بمنی بر اعاده بسببی که مطلع گشت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بران که
موجب نقصان بود در آنچه ادا کرد اولا انتهی والله اعلم پس چون از مکه بمنی مراجعت فرمود شب آنجا بیتوتت کرد
بیتوتت در منی ایام نحر واجب است نزد جمهور ونزد امام ابوحنیفه ودر روایتی از شافعی واحمد سنت و وجوب دم بر
آن وعدم آن مبنی برین خلاف است ومعتبر در مبیت اکثر لیل است ودلیل عدم وجوب حدیث ابن عمر است
که در صحیحین آمده که عباس بن عبد المطلب اذن طلبید از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بیتوتت کند بمکه
در لیالی منی از جهت سقایه که منصب وی بود پس اذن داد وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اورا واگر بیتوتت
در منی واجب بودی اذن ندادی در ترک واجب وجمهور گویند که اذن عباس بجهت ضرورت سقایه بود واگر
این ضرورت یا مانند آن نباشد جائز نباشد ترک آن ونیز بعض روایات بلفظ رخصت آمده وازینجا معلوم شود
که عزیمت خلاف آنست وبعض همین حدیث استیذان عباس را دلیل بر وجوب کرده اند چنانکه مذهب جمهور است
زیرا که اگر واجب نبودی طلب اذن در کار نبودی واین چیزی نیست زیرا که مخالفت سنت نزد ایشان
امری خطیر بود خصوصا درین مقام که مستلزم مجانبت سائر ناس وترک ملازمت حضرت رسول صلی الله
علیه وآله وسلم پس استیذان برای اسقاط اسائتی است که در ترک سنت است ودر هدایه میگوید که بیتوتت بمنی
از مناسک وافعال حج نیست ومقصود لذاته نه بلکه از جهت آنست که سهل گردد بروی رمی در ایام آن واگر در
غیر منی بیتوتت کند ودر روز برای رمی حاضر شود لازم نیاید چیزی ولیکن مکروه است بجهت ترک متابعت
فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وعمر فاروق تادیب میکرد بر ترک آن وروز دیگر یعنی از روز نحر انتظار کرد
تا آفتاب زوال نموده پیاده پیش از ادای صلوٰة ظهر در احادیث همین قدر آمده که چون زوال کرد آفتاب
سوی جمره اولی آمد وجمره اولی جمره است که بمسجد خیف نزدیکتر است از دو جمره دیگر وچون از مزدلفه بیاید

اول بوسے بر سند و رمی جمرات پیاده اگر عذری نباشد افضل و احب ست و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در روز نحر
که از مزدلفه آمد سواره کرد و درین ایام پیاده چنانکه معلوم شد هفت سنگریزه بیندازد و با هر سنگی تکبیر میگفت و در اخبار
آمده است که چون ابراهیم اسمعیل را علیهما السلام بذبح کردن میبرد شیطان اسمعیل را وسوسه میکرد و لیس وی شیطان را سنگ میزد
و از خود میراندند و آن درین مواضع بود و بعد از آن سنت شد و مذبح اسمعیل موضعی ست در جانب فوق منی و آنچه در عوام مشهور ست
که آنجا سنگی ست از میان ترقیده و گویند که ابراهیم کاردی بران زد و از آن ترقید اصلی ندارد و صحیح نیست و چون از رمی
فارغ شد چند گامی از محل رمی پیشتر شد تا بمکان سهل رسید که آنجا سنگستان نیست و سهل زمین نرم را گویند که آنجا سنگ
نبود و ضد حزن برابر و مستقبل قبله بایستاد و دعا کرد و چندان زمان که کسی سوره بقره خواند در دعا خواندن بود و تطویل قیام
درین مقام برای دعا مستحب ست و بعضی از غزا چندان می ایستادند که پایهای ایشان آماس میکرد و چون از دعا
فارغ شد بجمره وسطی که پایان تر از وست در جانب مکه آمد و همبرین طریق هفت سنگریزه با هر یکی تکبیر رمی کرد و از آنجا
بر راه دست چپ روان شد چند گامی در میان وادی که در وسطی منی ست رفت و آنجا بایستاد و دعا کرد و تطویل
فرمود در ایستادن و دعا کردن در آن موازنه اول و نزدیک بآن و روان شد تا پیش جمرة العقبه آمده آنجا برو بمقابل
جمره ایستاد و کعبه را از دست چپ و منی را از دست راست داشت و در صحیح بخاری از ابن مسعود رضی آمده که چون وی
رمی جمره کبری کرد کعبه را از دست چپ داشت و منی را از دست راست و گفت سوگند بخدائی که نیست خدا جز او همین مقام
کسی ست که فرستاده شده است بروی سوره بقره و تخصیص سوره بقره بجهت آنست که معظم احکام مناسک در وست
کذا قال الکرمانی و هفت سنگریزه با تکبیر رمی کرد و در ساعت بی توقف بازگشت و درین محل دعا نکرد و این نا ایستادن
و دعا ناکردن را نزد این جمره دو وجه میگویند یکی آنکه اتفاقا نزد آن جمره ازدحام عظیم بود و جای ایستادن نبود از جهت
نه ایستاد و در روز نحر که از مزدلفه آمد و در بخاری که دید همین عذر بود و چون ایستادن و دعا کردن درین مقام از آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم بوجود نیامد بعد از وے سنت نشد مرامت را هرچند آن علت نباشد با آنکه جزم نیست که علت
همین بود شاید چیزی دیگر بوده باشد چنانکه گفت وجه دوم آنکه دعای این عبادت که رمی ست در صلب عبادت و درون وی
که در جمره اولی و وسطی وقوع یافت کرده بود و دعا در صلب عبادت افضل ست از آنکه در پی عبادت و بعد از وی کنند
و همچنین در نماز غالب دعوات آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در آخر تشهد میبود پیش از سلام که هنوز در نماز میبود و شیخ
ابن الهمام گفته که روایات متظافر و متوافق اند که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در رمی جمره عقبه نایستاد و حکمتی در
تخصیص توقف و دعا بجمرتین غیر این جمره ظاهر نمیشود و چنین تخیل کرده میشود که در روز اول مشاغل بسیار بود از ذبح و
حلق و افاضه بمکه از ینجهت نایستاد و لیکن این معنی منعدم ست در ایام دیگر تا آنکه گفته شود که جمره عقبه در طریق است و توقف
دران موجب قطع سلوک طریق میگشت بر مردم و باعث شدت ازدحام ایستادگان و گذرندگان می شد و مفضی میگشت بضرر
عظیم بخلاف باقی جمرات که آنها در میانه راه واقع نیستند بلکه در گوشه اند از راه انتهی و فقیر که کاتب حروف عبدالحق بن سیف الدین
عفا الله عنه با بیان این عبادت مشرف بود بے سابقه تامل و تفکر بطریق ذوق و الهام نکته درین باب در دل نشست
امید که بر صواب باشد و آن اینست که عدم توقف در رمی جمره اخیر و ترک جهد و مشقت در ایستادن و دعا کردن درینجا بجهت آن
بود که چون در دو جمره اولی بر در رحمت بایستاد و خدمت کرد و تعب و مجاهده کشید در آخر فائز بعفو و مسامحه و مسالمت گشت

اشارت ست از رب رحیم و اعلام از رسول کریم که بنده چون حق خدمت و طاعت بجا آورد و نفس را در بوتهٔ ریاضت و مجاهده
بگداخت آخر وے آسایش و راحت یافتست و از بند کلفت و محنت آزاد و به آثار رحمت و مغفرت فائز خصوصاً درین عبادت
عظمی حج که نتیجه و ثمر نهایت عفو و مغفرت ست و در روز اول بجهت کثرت مشاغل اعمال که در پیش داشتند ایستاده و
این نکته را با قاضی علی بن شیخ جار الله که استاد صحیح بخاری این فقیر بود گفته شد فرمود ما احسن هذا و با جماعهٔ فضلا دیده و اکابر
علمای مکهٔ معظمه که دران محل حاضر آمده بودند عرض کرد همه استحسان نمودند و تحسین فرمودند والله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم تعجیل نکرد در نفر یعنی برآمدن از منی و یوم النفر بفتحتین روز سوم عید اضحی و لیلة النفر آن شب که حاجیان از منی
بار کنند کذا فی المهذب و در غالب برآمدن و روان شدن از عرفات را افاضه گویند و از مزدلفه دفع و از منی نفر و تعجیل
در نفر که برآمدن بعد از دو روز از روز نحر که دوازدهم ست نیز جائز ست و بعد از طلوع فجر روز سیزدهم جائز نیست نفر از جهت
دخول وقت رمی اگر برآمدنی ست پیش از ان برآید ولیکن تاخیر در روز چهارم افضل ست و لهذا آن حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم تاخیر نمود و تعجیل نکرد بلکه سه روز تمام که روز نحر و دو روز بعد از وی باشد آنجا اقامت فرمود و بعضی از روز
چهارم که روز سیزدهم و آخر ایام تشریق ست و چون عرفه درین سال روز جمعه بود آن سه روز که اقامت در منی کرد روز شنبه
و یکشنبه و دوشنبه بود و روز چهارم روز سه شنبه که درین روز بعد از ظهر رمی کرد بخلاف روزهای سابق که پیش از ادای
صلوة ظهر کرده بود چنانکه مصنف گفت و نزد ابو حنیفه اگر درین روز چهارم رمی پیش از زوال کند بعد طلوع فجر نیز جائز ست
و این استحسان ست و نزد صاحبیه جائز نه قیاس بر ایام دیگر و نیز تفاوتی که درین روز از روزهای دیگر ست در رخصت
نفر ست پیش از ان و چون بایستاد و نفر نکرد در حکم وقت رمی این روز بر روزهای دیگر برابر باشد و مذهب ابو حنیفه
مرویست از ابن عباس و نیز میگویند که چون ظاهر شد اثر تخفیف درین روز در اصل ترک می ظهور آن در عدم تعیین وقت
بطریق اولی باشد و از امام احمد در روایتی همچنین ست اما این روایت از وی مرجوح ست در راجح بعد از زوال و
روان شد و در محصب بضم میم و فتح حای مهمله و فتح صاد مهمله مشدده که مکانی ست بیرون مکه و تسمیهٔ وی بدان بجهت کثرت
حصبا یعنی سنگریزه است در وی و آنرا ابطح نیز میخوانند و ابطح مسیل واسع که در وے سنگریزهاے دقیق باشد
چنانکه در وادیها و رودها می باشد و مکه را که بطحا و ابطح نام ست هم ازینجاست و خیف بنی کنانه نیز همین جا را گویند
آنجا نزول فرمود چه ابو رافع که مولاے آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و گماشته و عهده دار بار خانهٔ وے بود
آنجا فرود آمده بود و خیمهٔ رسول را صلی الله علیه و آله وسلم آنجا زده بود بر حسب اتفاق و رای خود نه بر مقتضای امرے
از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه مسلم از ابی رافع آورده که گفت امر نکرد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
که نزول در ابطح کنم وقتیکه بیرون آمد از منی ولیکن بطور خود آمدم و قبهٔ شریف در انجا زدم پس آن حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم آمد و نزول کرد و ظهر و عصر و مغرب و عشا را آنجا بگذارد مصنف در اول گفت که بعد از ظهر رمی کرد و روان شد
و در مواهب لدنیه نیز همچنین آورده و ظاهرش اینست که مراد بعد از ادائے نماز ظهر باشد بقرینهٔ قول او سابقاً در رمی
دو روز اول که پیش از ادائے صلوة ظهر سوے جمرهٔ اولے آمد پس نماز ظهر در منی کرد و اینجا میگوید که نماز ظهر در محصب گذارد
همچنین آمده است در صحیحین از انس که گفت گذارد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا در محصب
پس از ان بخواب رفت بیشتر سوار شد بجانب بیت یا رب مگر مراد بقول مصنف بعد از ظهر رمی کرد آن باشد که بعد از

درآمدن وقت ظهر یعنی بعد از زوال چنانچه در بعض روایات آمده و این منافات ندارد با آنکه ظهر در محصب گذارد یعنی
رمی کرد و نفر نمود و بمحصب نزول فرمود و گذارد ظهر در وی اما مشکل آنست که حدیثی دیگر در صحیح بخاری و مسلم از انس
آمده که پرسیدند او را که خبر ده ما را که کجا گذارد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عصر را یوم النفر گفت بابطح و ظاهر آنست
که اول نمازی که در محصب گذارد عصر بود و گذاردن ظهر در منی بود و عجب که درینجا شراح در بیان منافات و تطبیق حدیثین
تکلم نکرده اند فتدبر و بالجمله عشا را در محصب گذارد و اندکی از شب بخسپید و چون بیدار شد سوار گشت و بمکه رفت و طواف
وداع کرد و این طواف واجب ست بر غیر اهل مکه نزد امام ابوحنیفه و امام احمد و صحیح از مذهب شافعی نیز همین ست از جهت
حدیثی که احمد و مسلم از ابن عباس آورده که گفت بودند مردم که میرفتند بهر جانب پس گفت رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم که نفر نکند هیچ یکے تا آنکه باشد آخر عهد وے به بیت و این حدیث صحیح ست بلکه بعض گفته اند که مشهور ست
و اگر فوت شود جبر کرده شود بدم و نزد امام مالک سنت ست و چیزی نیست در ترک او و فرض نیست باتفاق و درین
طواف رمل نکرد و لیکن رکعتین طواف کرد چه آن وظیفه طواف ست مطلقاً واجبا کان او نفلا و بخاری از زهری
بطریق تعلیق آورده که گفت طواف نکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هرگز مگر آنکه گذارد برای وی رکعتین و
آثار صحابه نیز همچنین آمده و بعض گفته اند که نماز فرض بعد الطواف کفایت میکند از ان اما اتباع در انست و طواف
وداع اگرچه واجب ست و لیکن از حائض ساقط ست اگر طواف زیارت کرده است و در صحیحین از عائشه رض آمده که [illegible]
صفیه حیض کرد خبر بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم رسید فرمود نگاهداشت ما را یعنی ما را چند روز باید ایستاد و توقف
کرد تا وی پاک شود و طواف وداع بکند پس تر فرمود طواف افاضه کرده است گفتند بلی یا رسول الله کرده است فرمود
پس حاجت نیست که طواف وداع کند و عائشه رض چون عمره نگذارده بود گفت من در نفس خود غرغره می یابم که شما حج و
عمره باز گردید و من تنها حج گذارده باشم بی عمره مرا اجازت ده که عمره بگذارم پس درین شب رغبت کرد که عمره بگذارد او را
اجازت داد و برادر او را عبدالرحمن با وی فرستاد تا تنعیم که بیرون حرم ست و شرط ست که احرام عمره از بیرون حرم بود
رفتند و احرام بست و بمکه آمد و عمره تمام کرد و هنوز شب تمام نشده بود که از اعمال عمره فارغ شد و بمحصب رجوع کرد پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود فارغ شدید گفتند آرے پس ندا فرمود برحیل و همه رحلت کردند پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
بطواف وداع رفت و از انجا از اسفل مکه از کدی بضم کاف مقصور آنکه در باب شبیکه بضم شین معجمه و فتح با مضعراً بمدینه روان شد
برخلاف راهی که بآن درآمده بود که اعلاے مکه باشد کعادة شریف وی که در اختلاف طریق در آمدن و برآمدن
بود و نکات و وجوه آن در فصل نماز عید گذشت و بعض درینجا گفته اند درآمدن از جانب علو برائے تعظیم
مکان و اعلائے شان وے بود و برآمدن از جانب سفل بجهت تحزن بر فراق بیت کرد و گویند که سنت
ابراهیم علیه السلام نیز همچنین بود مصنف کلامے متعلق نزول آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
بمحصب که مقدم برین کلام ذکر بایست کرد اعاده کرده فصل را ببیان تمام کرد و گفت و در تحصیب یعنی نزول آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم در محصب اختلاف ست علما را بعض میگویند امری اتفاقی بود که ابو رافع اتفاقاً خیمه آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم را انجا زد و از آداب و سنن حج نیست و مذهب ابن عباس برین ست گفته است
و لیس التحصیب بشیء یعنی فرمود آمدن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در محصب چیزی داخل مناسک حج

نیست انما هو منزل نزله رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وی منزلی بود که اتفاقاً فرود آمد رسول خدا صلی الله علیه و
آله وسلم در وے رواه البخاری ولیکن پوشیده نیست که چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نزول کرد در وے
اگرچه نه بر سبیل نسک و تعبد بود اتباع وی صلی الله علیه وآله وسلم مستحب و مستحسن باشد و آورده اند که خلفای راشدین
رضوان الله علیهم اجمعین نیز آن را میکردند و امام محمد در موطای آرد که امیر المومنین عمر رضی میگذارد ظهر و عصر و مغرب و
عشا را بمحصب پس در می در آمد مکه را در شب و طواف میکرد به بیت و میگوید که این بهتر است و اگر نکند هم لازم نمی آید
چیزے بر وے و قول ابی حنیفه رض نیست انتهی و غالب آنست که توقف و امهال آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
تا وقت عشا بجهت اعتماد عائشه رض بود تا اگر این نمی بود شاید که وقوف کمتر ازین نیز میکرد و چون این بنده ضعیف
عبدالحق بن سیف الدین دهلوی قادری صاحب این تالیف در خدمت شیخ اجل امام اکرم عبدالوهاب المتقی القادری
الشاذلی رحمة الله علیه رحمة واسعة از منی بمحصب آمد نماز ظهر درین مقام گذاردند و بخواب رفتند و نماز دیگر نیز ادا یافت
شیخ رض فرمود اکنون بر آیند اینقدر در احراز سعادت اتباع درین باب کافی است و فرمودند یکفی ان شاء الله تعالی
و بعض میگویند از سنن حج و تمام مناسک اوست چه پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم در منی فرمود انا نازلون غدا یعنی
که ما فرود آئیم کانیم فردا ان شاء الله تعالی بخیف بنی کنانه حیث تقاسموا علی الکفر آنجا که بایدیگر سوگند خورده و عهد
گرفته بودند کافران بر کفر و مراد بخیف بنی کنانه همین محصب است چه قریش و بنی کنانه آنجا میان خود سوگند خوردند
و عهد بستند که با بنی هاشم و بنی المطلب اینچنین است در نسخهاے کتاب و در بعض روایات بنی عبدالمطلب یافته میشود
و اول صحیح تر است و مطلب برادر هاشم است عم عبدالمطلب آمیزش نکنند و مناکحت و مواصلت و مبایعت ننمایند
تا آنوقت که رسول علیه السلام را تسلیم ایشان کنند و تحقیق و تفصیل این مبحث در اواخر کتاب در فصل جهاد و آداب آن
بیاید ان شاء الله تعالی و حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بنزول در محصب قصد کرد که شعائر اسلام ظاهر کنند در آن
محل که ایشان شعائر کفر ظاهر کردند و شکر نعمت و فضل حق که او را اعطا کرد بجا آرد و طبرانی در اوسط از عمر بن الخطاب آورده
که گفت از سنت است نزول بابطح در شبانگاه روز نفر و نیز امر میکرد و سے بتحصیب در شب نفر در هدایه میگوید که اصح
آنست که نزول درین مکان سنت است و از مناسک حج است زیرا که نزول آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم درین مکان
تعبد بود و از برای نمودن بمشرکان لطیف صنع و کمال قدرت حق را جل و علا که با وے کرد بعد از آن سنت شد چنانکه
رمل در طواف کرد از برائے اظهار جلادت و شجاعت مر مشرکان را پس از آن سنت شد انتهی والله اعلم

فصل

در دخول خانه کعبه و وقوف در ملتزم بعد از طواف وداع جماعتی از علما و فقها بر آنند که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
در حالی که حج کرد در اندرون کعبه رفت و رفتن باندرون کعبه از سنن حج است اما احادیث و آثار دلالت بر آن نمیکنند
که دخول وی صلی الله علیه وآله وسلم در کعبه درین سال که حج کرد نبود بلکه در سال فتح مکه بود که سال هشتم از هجرت است
و در بعض روایات صحیحین ثابت است که ابن عمر گفت دخل رسول الله در آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم یوم فتح مکه
در روز فتح مکه علی ناقة لاسامة سواره بر ناقه که مر اسامه بن زید را بود حتی اناخ بفناء الکعبة تا آنکه نشاند ناقه را در صحن خانه
کعبه فدعا عثمان بن طلحة پس خواند آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم عثمان بن طلحه را فقال ائتنی بالمفتاح تا بیارد کلید
در کعبه را فجاء به ففتح پس آورد عثمان بن طلحه کلید را و بکشاد در کعبه را فدخل [illegible] پس در آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم

درون کعبه عثمان بن ابی طلحه بن عبد العزی الحجبی بفتح حای مهمله وجیم وآل ان ایشان را شیبی میگویند نسبت بشیبه
که برادر این عثمان بود ومفتاح کعبه از عهد قدیم بر دست ایشان بود چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بفتح مکه
آمد عباس بن عبد المطلب التماس کرد که مفتاح کعبه او را عطا نماید ومنصب سدانت کعبه را باسقایه برای وی جمع کند
پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم علی مرتضی رض را بفرستاد تا مفتاح را از دست عثمان کشیده آورد پس این آیت
نازل شد ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها علی مرتضی را فرمود تا مفتاح را هم بعثمان سپارد و با وی
عذر خواهی کند چون علی رض مفتاح را نزد وی برد وی گفت بزور بردی وایذا کردی واین زمان به عذر خواهی
میآیی علی فرمود قرآن در شان تو نازل شده واین آیت را بر وی بر خواند عثمان ایمان آورد وگفت اشهد ان محمدا
رسول الله پس جبرئیل آمد وگفت تا این بیت بر روی زمین برپاست مفتاح وسدانت در اولاد ایشان است
تا روز قیامت وچون عثمان وفات یافت کلید را به برادر خود که شیبه نام داشت بسپرد وعثمان را پسری نبود ودر
روایت مسلم آمده که چون کلید را از عثمان طلبید عثمان نزد والده خود رفت تا کلید از دست او بستاند ووالده اش
از دادن ابا آورد عثمان گفت والله کلید بدهی واگرنه شمشیر از کمر خود می کشم پس کلید از دست مادر گرفت وبخدمت
آورد وحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بدست مبارک خود بکشاد وابن سعد در طبقات خود از عثمان بن طلحه آورده که
گفت عادت در جاهلیت چنان بود که در کعبه را جز در روز دوشنبه وپنجشنبه نمی کشادند روزی آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم نزد من آمد والتماس در کشودن کرد تا با جماعه در کعبه درآید من با وی درشتی کردم وسخت گفتم وی
صبر کرد وحلم ورزید پس گفت یا عثمان زود باشد که این مفتاح را در دست من بینی تا هر جا که خواهم آنرا بنهم من
گفتم مگر قریش در آن روز هلاک شوند وخوار گردند آن روز این کلمه در دل من نشست که رجوع امر وی خواهد بود چون
روز فتح آمد گفت یا عثمان کلید بیار آوردم واز دست من بستد وهم بدست من داد گفت بگیر تا روز قیامت نستانند
او را از دست شما مگر ظالمی وفرمود یا عثمان امین میگیرم شما را به بیت خدا بخورید از آنچه برسد به شما ازین بیت یا عثمان
نگفته بودم ترا که روزی بینی که این کلید در دست من است ومی نهم آنرا در دست هر که خواهم گفتم بلی اشهد انک
رسول الله وبالجمله آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم درون کعبه درآمد واسامه وبلال وطلحه نیز با آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم درآمدند فاجافوا علیهم الباب یعنی پس بر بستند در خانه کعبه را ساعتی مدید از زمان ثم فتحوه پس بکشادند
در را فبادرت الناس پس مبادرت کردم من مردم را وزود رسیدم بایشان قال گفت ابن عمر فوجدت بلالا علی
الباب پس یافتم بلال را بر در فقلت پس گفتم این صلی رسول الله کجا نماز گذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم در درون
کعبه قال بین العمودین المقدمین گفت میان دو ستون پیش ودر روایتی آمده که گردانید یک عمود را از دست چپ خود
ودو عمود را از دست راست وسه عمود را پس پشت خود وبود خانه کعبه در آن روز بر شش عمود ودر تاریخ مکه مذکور است
که معاویه از ابن عمر پرسید که کجا گذارد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم درون کعبه گفت بگردان میان خود ومیان دیوار
دو ذراع یا سه وگویند که چون کسی خواهد که قدم بر قدم مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم بایستد سه ذراع از دیوار بایستد
واگر کمتر ازین باشد زانوها یا دستها یا روی او در مکان قدم آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم باشد یعنی از
در که درآید راست بجانب دیوار کعبه برود ودرین مقام بایستد قال گفت ابن عمر نسیت ان اساله کم صلی فراموش کردم

که پرسیدم بلال را که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چند رکعت گذارد و این حدیث صریح ست در آنکه دخول بیت از آن
حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در سال فتح مکه بود و اگرچه در بعض روایات صحیحین مطلق آمده بی تقیید بحج یا بالفتح
چنانکه صاحب مشکوة آورده است ولیکن بقرینهٔ روایات صریحه در تقیید آن بفتح محمول بران خواهد بود والله اعلم
و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از درآمدن فرمود که انی دخلت البیت براستی که من درآمدم خانهٔ کعبه را
و وددت ان لم اکن فعلت و دوست میدارم که کاشکی نمیکردم این کار را یعنی درآمدم انی اخاف ان اکون اتعبت
امتی من بعدی زیرا که من میترسم که در مشقت انداختم امت خود را که درآمدن در کعبه بعد از من سنت شود و در آن
تعب کشند ترمذی و ابوداؤد از عائشهؓ آورده که گفت بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از نزد من
خوشحال پس از ان باز آمد غمگین پس رسیدم یا رسول الله چه شد که مسرور بیرون رفتی و محزون باز آمدی فرمود که یعنی اندرون
درآمدم و اگر پیش ازین میدانستم انچه اکنون دانستم در نمی آمدم می ترسم که امت من در تعب افتند و عائشهؓ درخواست
کرد که در کعبه در رود فرمود که در حجر بکسر حای مهمله و سکون جیم جایی ست در جانب شمال کعبه و او را حجر ازان گویند که
محجور و متروک گشته از درون خانه و بیرون افتاده ازان دو رکعت بگذار که همچنان ست که در کعبه گذارده زیرا که وی
در اصل داخل بیت ست بعد ازان بیرون افتاده و این قصهٔ عائشهؓ نیز دلیل ست بر آنکه دخول کعبه در سال فتح مکه بود
زیرا که این درخواست وی درین سال بود چنانکه در حدیث صحیح آمده که گفت وی که نذر کرده بودم که چون پروردگار
تعالی کعبه را بر رسول خود فتح کند شکرانهٔ آن دو رکعت درون خانهٔ کعبه بگذارم و چون فتح شد اذن بوفای آن نذر
از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم درخواست کردم فرمود در حجر بگذار که وی در اصل بنای ابراهیم علیه السلام داخل
خانه است و قوم تو بیرون کردند او را وقتیکه بنا کردند کعبه را الحدیث و چون مقصود مصنف درین فصل اثبات همین بود
که قضیهٔ درآمدن در کعبه در سال فتح بود به همین قدر از بیان اکتفا کرد و بروایت بلال که مثبت نماز گذاردن ست در کعبه
و راجح ست اقتصار نمود و بذکر روایت اسامه که نفی نماز گذاردن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در کعبه میکند تعرض
نکرد و اختلاف بین الحدیثین و تطبیق آنها را بیان نفرمود پس بدانکه بخاری و مسلم از ابن عباس روایت کرده اند که گفت
خبر داد مرا اسامه که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون در آمد اندرون بیت دعا کرد در همه نواحی آن و نگذارد نماز
در وی تا بیرون آمد و چون بیرون آمد بگذارد در پیش بیت و فرمود هذه القبله و هم بخاری و مسلم از ابن عمر آورده
که گفت گفت مرا بلال بگذارد چنانچه در متن مذکور شد و از اسامه نیز روایت کرده شده است که گفت بگذارد اکنون در جمع
و تطبیق میان دو روایت اسامه چنانکه در مواهب لدنیه از احمد و طبرانی آورده گفته اند که اسامه آنجا که اثبات کرد اعتماد
نمود بر غیر خود و آنجا که نفی کرد اعتماد نمود بر علم خود پس حاصل آن شود که گفت میگویند نماز گذارد اما من ندیدم فلا تناقض
و امام نووی گفته که اجماع کرده اند اهل حدیث بر اخذ بروایت بلال زیرا که وی مثبت ست و خبر مثبت مقدم ست
بر خبر نافی زیرا که وی زیادت علم ست که با نافی نیست کما تقرر فی اصول الفقه و تواند که چون در کعبه درآمدند و در بستند
هر کس در ناحیه بایستاده و مشغول بدعا گشتند اسامه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را در دعا دید پیشتر مشغول شد
اسامه در ناحیه از نواحی بیت و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در ناحیهٔ دیگر و بلال چون قریب بحضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بود نماز گذاردن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بدید و اسامه چون در ناحیهٔ دیگر مشغول بود ندید

ونماز خفیف بود و دربسته اگر یکی که نزدیک بود بدید دیگرے که دور بود ندید و در بنا شد و بعض گفته اند که اسامه را
آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بکارے بیرون فرستاده بود ازان ندید و مؤید این ست که ابوداؤد طیالسے از
اسامه مے آرد که گفت درآمدم با رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم پس دید آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم صور
منقوش در دیوار کعبه پس فرستاد مرا تا دلوے از آب زمزم بیارم آب آوردم و بدان آب آن صورتها را بشست
ومحو گردانید کذا فی فتح الباری و اما وقوف در ملتزم و آن مابین حجر اسود و باب کعبه را گویند زیرا که التزام میکنند
آنرا و مے چسپند بدان و مسافت مابین آن یک ذراع ست چنانکه یک کف دست بر در باشد و دیگرے بر حجر
در سنن ابوداؤد از عبدالله بن عمر روایت میکنند که پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم را دیدم که میان رکن یعنی رکن اسود
که حجر اسود در وست و در کعبه ایستاد و روے و سینه را بر دیوار کعبه نهاد و هر دو ذراع و هر دو کف مبارک را بر دیوار
کعبه بسط کرد و چون این را مطلق در وقت وداع کعبه روایت کرده اند بی تقیید بحج یا روز فتح این احتمال دارد که
در سال فتح بوده باشد و همانا که در هر دو سال بوده چه مجاهد و شافعی و جماعتے از اعلام علما میگویند مستحب آنست که
بعد از طواف وداع در ملتزم بایستد و دعا کند چه هیچ آفریده دران محل حاجتی را از حضرت رب العزة نخواست الا
که حاجت وی روا باشد باین نقل بودن وی در حج تائید بیاید اما وجود وے در فتح بر احتمال ست و چون نماز
صبح بگذارد برابر کعبه و دران نماز سوره والطور خواند بجانب مدینه روان شد و مستحب ست که در وقت وداع کعبه بر
زمزم روند و سیراب گردند و روایت کرده اند که آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم همچنین کرد بنفس نفیس خود دلوی
ازان برکشید و بنوشید و بقیه آنرا در چاه انداخت و در وقت وداع بپای پس برود متحسر انتهی کذا فی الهدایه
و چون آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم در راه مدینه بمنزلے رسید که آن را روحا میخوانند در شب جمعے از سواران را
دید بر ایشان سلام کرد پرسید چه کسانید گفتند ما مسلمانانیم شما چه کسانید گفت من رسول خدایم زنی پیش آمد و کودک
خود را از محفه برداشت و پیش آورد و گفت یا رسول الله این طفل را حج درست باشد فرمود آرے او را حج باشد و ترا
که تعهد و تربیت وے میکنی نیز ثوابی باشد یعنی اگرچه حج بر وے واجب نیست و بدان مکلف نه و لیکن اگر بکند
صحیح ست چنانچه حکم سائر عبادات صبی ست و صبی اگر در حالت صبا حج کند بعد از بلوغ حج واجب گردد و همچنین عبد
بعد از حریت بخلاف فقیر بعد از غنا چون آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم بذی الحلیفه رسید شب آنجا اقامت
فرمود چنانچه وقت آمدن نیز فرموده بود و صباح بمدینه روان شد اینجا نیز بعض گفته که نزول وی صلی الله علیه وآله وسلم
در ذی الحلیفه اتفاقی بود نه بقصد و صحیح آنست که بقصد بود تا مدینه را بشب نه در آید و عادت شریف در قدوم آوردن
بمدینه وقت چاشت بود و از قدوم آوردن بخانه در شب نهی میفرمود و دوست میداشت که مسافر بعد از قدوم بشیر
خبری بخانه بفرستد تا اهل خانه مستعد و متهیئه قدوم وی بکنند چون مدینه را دید بتصور عظمت و کبریای الٰہی و ظهور
آثار و قدرت نامتناهی وی عز و علا و مشاهده انوار و اسرار این بلده طیبه و ملاحظه شرف و بزرگی این مقام عالی
سه بار تکبیر گفت و بعد ازان بسنت مستمره خود که در وقت در آمدن بیلد داشت و بشکرانه اعانت و نصرت و اکمال
دین و اتمام نعمت و رجوع بخیر و عافیت و وصول بمقر امن و سلامت گفت لا اله الا الله وحده لا شریک له الملک و له الحمد
وهو علی کل شئ قدیر آیبون تائبون عابدون ساجدون لربنا حامدون صدق الله وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب

وحدہ بیس در ہدینہ در آمد والحمد للہ علی اتمام النعمۃ ونعمۃ الاتمام

فصل ❊ در بیان ذبائح

بدانکہ ذبایحی کہ ذبح آن ازین حیثیت کہ ذبح ست قربت وطاعت حاصل آید سہ نوع ست یکی ہدی ست کہ او را بحرم اہدا نمایند ہمراہ برند یا بفرستند دیگر اضحیہ کہ آن را در عید اضحے قربانی کنند دیگر عقیقہ کہ از برای مولود ذبح کنند اگر گفتہ شود کہ آیا نیست کہ چون ذبح کنند و بفقرا تصدق نمایند قربت حاصل شود و حال آنکہ این نہ ہدیست ونہ اضحیہ نہ عقیقہ جوابش آنکہ اشارت کردیم کہ مراد حصول قربت بنفس ذبح ست و از ان حیثیت کہ ذبح ست در صورت کہ ذکر کردہ شد نہ چنین چہ اگر قیمت او را دادے نیز قربت کہ بجہت مواسات فقرا ست حاصل شدی فافہم ومصنف از برای بیان ہر یکی از ینہا فصلی علیحدہ عقد کرد اول برای ہدی و گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از برای ہدی ہم گوسفند فرستادی ہم شتر و از جہت مہمات مومنان گاو را ہدے کرد چنانچہ گذشت و ادنای ہدی شاۃ ست و اعلی شتر و گاو و چون بحج میرفت ہدے را برابر می برد چنانچہ سابقاً معلوم شد و ہر گاہ کہ بعمرہ رفتی ہم ہدے را برابر بردے و سالی کہ اقامت بودے ہدے را در صحبت دیگران بمکہ فرستادی اما دران حالت چیزی از انچہ بر محرم حرام شود بروے حرام نشدے یعنی اگر خود اقامت کردے و ہدے بدست دیگران فرستادی محرم نشدی و احکام احرام بجا نیاوردی چنانچہ در صحیحین از حدیث عائشہ رض آمدہ کہ گفت یا فتلت من قلادہای بدن پیغمبر را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بدست خود پس آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تقلید کرد و اشعار نمود و اہدا کرد آنرا بحرم و حرام کردہ نشد بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چیزے از انچہ کہ حلال کردہ شدہ مر او را و طیبی گفتہ کہ این اہدا بدست ابوبکر صدیق رض بود کہ در سنہ تاسع پیش از رفتن آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بحج رفت و در حدیث دیگر از صحیحین صریح آمدہ کہ گفت عائشہ رض فتلت من قلائد بدن نبی را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از پشم رنگین کہ نزد من بود و فرستاد آن را ہمراہ پدر من واین باتفاق ست میان علما نعم اختلاف ست کہ بتقلید ہدے محرم میگردد یا نہ نزد امام ابوحنیفہ میگردد ہمچنانکہ بتلبیہ ولیکن اگر ہمراہ خود برد و سوق کند اما اگر بدست دیگران بفرستد نہ و طیبی گفتہ است کہ ابن عباس فتوی داد مر آن را کہ ہدی فرستاد و خود نرفت بوجوب احکام احرام تا برسد ہدی بمکہ و نحر کردہ شود و این قول کہ عائشہ رض فرمود اشارت کرد برد قول ابن عباس و عادت ان داشت کہ چون گوسفند ہدی باشد تقلید کند و در گردن آن چیزی بیاویزد کہ علامت ہدی باشد چنانچہ در صحیحین از عائشہ رض آوردہ کہ گفت اہدا کرد پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یکبارے غنم را پس تقلید کرد آنرا و نزد امام ابوحنیفہ تقلید غنم مسنون نیست و حدیثی درین باب نیز نقل میکنند کہ فرمود لا تقلدوا الغنم و ترمذے نیز حدیثی در تقلید غنم ہدے آوردہ و گفتہ کہ عمل بر نیست نزد بعض اہل علم از صحابہ و غیرہم کہ قائل اند بتقلید غنم و ازین عبارت معلوم میگردد کہ بعضے از ایشان قائل نیستند بدان پس مذہب ابی حنیفہ موافق قول این بعض ست ولا بد چون بعضی از صحابہ برین باشند واین امری نیست کہ باجتہاد دریافتہ شود بسماع از پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خواہد بود و چون شتر ہدے کردے ہم تقلید بودی و ہم اشعار کہ شق سنام بعیر ست بطعن و بیان آن از پیش کردہ شد و ما تحقیق خلاف ابوحنیفہ درین اشعار نیز کردیم و مصنف ذکر تقلید و اشعار بقر نکرد و اشعار مخصوص بہ بدنہ است و بدنہ نزد غیر امام ابوحنیفہ نام شتر ست و نزد امام ابی حنیفہ شامل بقرہ نیز ہست ولیکن چون در ہدی پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بقر نبود مصنف گفت و چون ہدے را بدست دیگری فرستادی او را بفرمودی کہ ہر چہ ازان بر ہلاک مشرف شود آنرا ذبح کند

بعد ازان نعل ویرا که قلاده او ست بخون وی بیالاید و رنگ کند و بر صفحه وی زنند تا علامت باشد بر آنکه وی هدی ست
وبگذارد کسی ازان جماعت که وی رفقای وی باشند گوشت ویرا نخورد چنانکه مسلم از ابن عباس آورده نه اغنیا و نه فقرا
چنانکه ظاهر اطلاق حدیث ناظر دران ست بلکه اگر جمعی اجنبی حاضر شوند گوشت آن را برایشان قسمت کنند و این قول شافعی و
احمد و اسحق ست و نزد ایشان هر که بخورد ضمان دهد بهمان قدر که بخورد و نزد امام ابوحنیفه نا خوردن مخصوص باغنیاست
و اطلاق حدیث نیز محمول بران ست چه تصدق بر فقرا بهتر ست ازان که آنرا برای سباع بگذارند و اینها میگویند که اهل
بوادی در دنبال ایشان میرسند و منتفع میشوند ولیکن این محتمل ست یقینی نیست و نیز این حکم مذکور نزد امام ابوحنیفه
مخصوص ست بهدی تطوع و اگر واجب بود بجای آن هدی دیگر گیرد و این مذبوح را هر چه خواهد کند بخورد
یا بفروشد یا تصدق کند و زرکشی درین باب اثری از ابن عباس نقل کرده و مختار از مذهب امام احمد همین ست و در
حدیث ابن عباس که مضمون آن در متن مذکور ست حمل هدی بر تطوع کرده ولیکن نزد ایشان حکم واجب معین چنانکه گوید
نذر کردم این هدی معین را حکم تطوع نیست بخلاف آنچه بر ذمه واجب ست از غیر معین چنانچه بر قارن و متمتع و طیبی
میگوید که این در انست که واجب گردانیده است بر نفس خود و اما اگر تطوع باشد نحر کند و بخورد زیرا که بمجرد تقلید از ملک وی
نمی بر آید و این مذهب شافعی و جماعه از اهل علم ست و نزد بعض مالکیه جائز نیست اصلا نه در تطوع و نه در واجب انتهی
و شتر و گاو را از هفت کس هدی میکرد این متفق علیه است میان ائمه و احادیث صحیحه بسیار درین باب وارد و یافته
و در حدیث ترمذی و نسائی اشتراک سبعه در بقره و عشره در ابل آمده و گفته که قول اسحق همین ست و گفته که این حدیث
غریب ست نمی شناسیم او را مگر از وجه واحد و در هدایه از امام مالک آورده که اگر اهل بیت واحد زیاده بر هفت کس باشند
یکی کافیست اما از اهل دو بیت جائز نبود و مباح میداشت رکوب هدی را در وقت حاجت آن مقدار که مرکوب دیگر بیابد
در صحیحین از ابی هریره آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مردی را دید که میراند بدنه پس فرمود سوار شو گفت
این بدنه است فرمود سوار شو آنگاه گفت بدنه است فرمود سوار شو و یک شک راوی ست که این کلمه را در کرت ثانی فرموده
یا ثالث و ترمذی از انس بن مالک آورده که در کرت ثالث فرموده یا رابع ویحک یا ویلک و گفت هذا حدیث حسن صحیح
و گفت رخصت کرده اند قومی از اهل علم از صحابه و غیر هم در رکوب بدنه اگر احتیاج سواری باشد و این قول شافعی و احمد
و اسحق ست و بعض گفته اند سوار نشود مادام که مضطر نشود بدان انتهی و قول امام ابوحنیفه اینست و در هدایه میگوید که هر که
سوق کرد بدنه را پس مضطر شد بسواری سوار شود و اگر مستغنی ست سوار نشود زیرا که چون آنرا خالص لله ساخت صرف
عین آن یا منافع آن بنفس خود مناسب نباشد مگر نزد احتیاج و آنچه در حدیث آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
امر کرد بسواری آن محمول بر حالت عجز و احتیاج ست و اگر سوار شد و بسبب سواری وی بدان نقصانی راه یافت بر وی است
ضمان آن نقصان و اگر هدی شیری داشته باشد نه دوشد و آب سرد بر پستان وی میپاشد تا شیر منقطع گردد و این بر تقدیری
که نزدیک بود بوقت ذبح و اگر دور باشد بدوشد و تصدق کند و اگر بحاجت خود صرف کند ضمان دهد انتهی و شتر را ایستاده
و دست چپ بسته نحر میکرد و در وقت نحر تسمیه و تکبیر میگفت و چون گوسفند را ذبح کردی پای مبارک بر صفحه گوسفند نهادی
سنت در ابل نحر ست ایستاده و دست چپ بسته نیزه زدن میان حلقوم و سینه که آنرا لبه گویند و در بقر و غنم ذبح ست
خسپانده بر جانب چپ پای کشاده در صحیحین از ابن عمر آمده که وی بر مردی گذشت که نشانده بود شتر را و نحر میکرد

گفت نحر کن این را ایستاده و پای بسته چنانکه سنت محمد ست صلی الله علیه وآله وسلم و در صحیح بخاری آمده که ذبح کرد آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم دو کبش شاخ دار را و نهاد پای خود را بر صفحهٔ آنها و تسمیه کرد و تکبیر گفت و در روایتی گفت بسم الله الله اکبر
و اگر شتر را ذبح کنند نیز جائز ست و لیکن نحر در ابل افضل ست از جهت موافقت فعل رسول الله صلی الله علیه وسلم و مباح
کرد امت را که از هدی و ضحایای خویش بخورند و توشه کنند در غیر صورت مذکوره سابقاً و در ابتدای اسلام
که در مردم تنگی و احتیاج بود نگاه داشتن گوشت قربانی بعد از سه روز حرام و منهی عنه بود و در آخر چون وسعتی و فراخی
در میان آمد رخصت کرد در آن و فرمود بخورید و بخورانید و ذخیره کنید کذا جاء فی الصحیحین و نزد امام ابوحنیفه جائز ست اکل
از هدی تطوع و تمتع و قران زیرا که اینها دم نسک اند پس روا باشد خوردن از آن بمنزلهٔ اضحیه و بصحت رسیده که آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بخورد از لحم هدی خود و بنوشید از شوربای آن چنانکه گذشت و لیکن از هدایای دیگر که دماء
کفارات جنایت ست جائز نبود و آنکه از حدیث ناجیه اسلمی آمده که فرمود نخوری تو و رفیقان تو از آن چیزی در هدایا
بود که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در احصار حدیبیه بعث کرده بود کذا فی الهدایه و گوشت هدی را گاه قسمت
میکرد و گاه میفرمود که هر کرا حاجت ست برای خود قطع کند ابو داود از عبد الله بن قرط آورده که گفت چون نحر کرد آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم شتران را و بیفتادند آنها بر زمین تکلم کرد بکلمهٔ خفیه که نفهمیدم من آنرا پس سوال کردم از آن کسیکه
در پهلوی وی بود که چه فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفت فرمود هر که خواهد قطع کند برای خود قطعه
از آن و مصنف میگوید که بعض علما ازین قول حضرت صلی الله علیه وآله وسلم استدلال کرده اند بر جواز نهب و غارت
در نثار یعنی اگر کسی مالی را نثار میکند افتادن در آن و غارت کردن آن جائز باشد و لیکن پوشیده نماند که آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم رخصت و اباحت فرمود اگر مقصود جواز غارت ست بی اذن این استدلال تمام نیست و اگر
باذن ست هیچ اشکال نه و هر هدی که در عمره برابر بردی و بمکه رفتی و عمره گذاردی در مروه نحر کردی بخلاف آنکه محصر شد
در حدیبیه که همانجا نحر کرد و لیکن نحر البته در حرم باید و حدیبیه بعض او حرم ست و بعض او حل و هدی که در حج بودی
در منی نحر کردی چنانکه گذشت و این خود یکبار بیش نبود در حدیث آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
بمنی هذا منحر و کل منی منحر و گفت در عمره هذا المنحر یعنی مروه و کل فجاج مکة منحر و همه کوچهای مکه و راههای او منحر ست
اخرجه مالک فی الموطا و اشارت هذا المنحر در منی بمکان مخصوص ست که منحر النبی ست و شک نیست که نحر در آن مکان
افضل خواهد بود از غیر آن و ابن عمر میفرستاد هدی خود را از مزدلفه در آخر شب تا آورده شوند در منحر النبی و نحر کرده شوند
در آنجا و اصل مکان برای نحر هدایا حرم ست و در خصوص این امکنه اولی و افضل و اما هدی نذر جائز ست نحر و ذبح
آن در هر مکان و هرگز نحر هدی نکرد الا بعد از نماز عید و پیش از روز عید هم هدی را نحر نکردی و این طریق اولی است
چه هرگاه در روز نحر پیش از نماز عید جائز نداشت پیش از روز نحر نیز جائز نخواهد بود و نزد امام ابوحنیفه جائز ست
ذبح دم تطوع پیش از روز نحر و رسانیدن بحرم کافی ست و در روز نحر افضل اما دم متعه و قران مخصوص بروز نحر ست
زیرا که آن دم نسک ست پس مخصوص بود بروز نحر چنانکه اضحیه و نزد شافعی دم تطوع جائز نیست مگر در روز نحر و این امور
که مذکور میشوند همچنین بود در روز عید اول رمی جمرة العقبه دیگر نحر دیگر حلق دیگر طواف و حکم فوت این ترتیب در ماسبق
مذکور شد فصل در قربانی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اختلاف ست ائمه را که قربانی واجب ست یا سنت

مذهب امام ابو حنیفه و صاحبیه آنست که واجب ست بر هر حر مسلم مقیم موسر و نزد شافعی و بروایتی از ابی یوسف سنت موکده است و مشهور و مختار در مذهب امام احمد نیز همچنین ست و در روایتی از وے واجب ست بر غنے و سنت ست بر غیر وے و در رساله ابن ابی زید که در مذهب مالک ست گفته که سنت واجبه است بر کسے که استطاعت دارد آنرا آیا بواجبه موکده مراد داشته یا بسنت طریقه مسلوک در دین و این معنی قریب تر ست دلیل وجوب حدیثی ست که ترمذے و ابو داؤد و نسائی از مخنف بن سلیم آورده که گفت بودیم با رسول اللہ صلے اللہ علیه وآله وسلم واقف بعرفات پس شنیدم که میگفت ایها الناس بر هر بیت در هر سال اضحیه است و این صیغه وجوب ست و در هدایه آورده که آن حضرت فرمود صلے اللہ علیه وآله وسلم هر که دریافت غنا و تضحیه نکرد پس نزدیک نیاید مصلاے مارا و همچنین تشدید و تاکید جز در واجب نیاید و قول حق سبحانه فصل لربک وانحر نیز دلیل آن مے آرند که مراد بصلوة عید اضحے و نحر اضحیه است بدلیل صیغه امر و بدلالت ترتیب و تفریع آن بر عطای کوثر که اجل نعم و اعظم عطایاے الهی ست و مراد بدان خیر کثیر ست در دنیا و آخرت و اما دلائل سنیت حدیث زید بن ارقم ست که احمد و ابن ماجه آن را روایت کرده که پرسیدند یا رسول اللہ این اضحیه چیست فرمود سنت ابیکم ابراهیم و دار قطنی از ابن عباس رضی اللہ عنهما آورده انفاق کرده نشد مال در چیزے که افضل از نحیره روز عید باشد و نیز آن حضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم در وقت اضحیه خود فرمود این اضحیه از من و از هر کسے که اضحیه نکرده از امت من رواه احمد و ابو داؤد و الترمذے پس معلوم شد که دراست کسے هست که اضحیه نکرده است و اضحیه آن حضرت صلے اللہ علیه وسلم او را کافی ست و این احادیث نزد تامل نص در عدم وجوب نیست مگر آن حدیث که دار قطنی از ابن عباس آورده که آن حضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم فرمود سه چیز ست که بر من فرض ست و شما را تطوع وتر و نحر و رکعتین فجر اگر بثبوت و صحت پیوندد این حدیث و بالجمله فعل آن حضرت رسالت صلے اللہ علیه وآله وسلم دائمی بود و آن حضرت صلے اللہ علیه وآله وسلم هرگز ترک اضحیه نکردی ترمذے از ابن عمر آورده که گفت اقامت کرد رسول خدا صلے اللہ علیه وآله وسلم بمدینه ده سال و تضحیه میکرد و اضحیه بضم همزه و کسر آن و تخفیف یا و تشدید آن جمعه اضاحے بتشدید و تخفیف یا انچه ذبح کرده شود از چارپایها بعد از نماز عید اضحے تقربا الے اللہ از انچه جائز ست ذبح آن در ان و تسمیه روز عید باضحے از جهت مشروعیت صلوة ست در وے نزد ارتفاع نهار و شرعیت ذبح بعد از وے و گوسفند دنبه دار را ذبح کردے یعنے اگر گوسفند قربانی کردی این قسم کردے از جهت جودت و نفاست وے و ذبح بعد از نماز عید کردی و میفرمود هر کس که پیش از نماز عید ذبح کرد اعادت کند یعنے بجاے آن دیگر ذبح کند چه آن عبادت نیست بلکه گوشتے ست که برای اهل خویش حاصل کرده و احادیث صحیحه درین باب بسیار ست و در هدایه میگوید که وقت اضحیه میدر آید بطلوع فجر از یوم نحر ولیکن جائز نیست مر شهریان را مگر بعد از گذاردن امام نماز عید را اما اهل سواد و روستا را بعد از طلوع فجر جائز ست زیرا که بر ایشان نماز عید نیست و عدم جواز جهت خوف فوت نماز ست بسبب تشاغل بذبح و این معنی مخصوص بشهری است و میگوید اگر مضحے در شهر باشد و اضحیه در سواد جائز ست پیش از نماز بعد از طلوع آفتاب و در عکس این صورت جائز نه زیرا که معتبر مکان اضحیه است و اگر شهرے خواهد که پیش از نماز اضحیه کند بفرستد آنرا در سواد باین حیله درست افتد و میگوید اگر نماز عید را جمعے در مسجد محله گذارند و هنوز در عیدگاه نگذارده اند جائز ست از جهت صحت آن نماز

و در عکس آن بطریق اولی و نزد امام شافعی و مالک وقت آن بعد از ذبح امام ست و پیش از ان جائز نبود و احادیث
که در اشتراط بعد صلوة بے اشتراط بعد ذبح امام آمده حجت ست بر ایشان کذا فی الهدایة اما زرکشی حدیثے از جابر بروایت
احمد و مسلم آورده که نماز گذارد با ما پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بمدینه و پیشے نمودند جماعه و نحر کردند گمان آنکه آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم نحر کرده است پس امر کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم که هر که پیش از نحر وے نحر
کرده است اعاده کند بنحر دیگر و فرمود نحر نکنید تا نحر نکند پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و این مگر نزد امام ابوحنیفه
مخصوص بزمان نبوت باشد تا او با معه صلی الله علیه و آله وسلم پس ائمه دیگر را بران قیاس نتوان کرد و در مذهب
امام احمد درین باب اقوال مختلفه آمده یکی آنکه بعد از نماز باید و بس اگرچه پیش از خطبه بود دیگر آنکه بعد از خطبه نیز باید
چه خطبه بمنزله جزو نماز و ملحق بدوست دیگر آنکه بعد از نحر امام نیز باید دیگر آنکه بعد از مضی اینقدر وقت که در وے نماز
یا نماز بخطبه یا نماز و خطبه و نحر امام گنجایش دارد جائز ست زیرا که نماز گاهی پیشتر کرده مے شود و گاہے پستر
و نیز شاید نکنند پس مضبوط و معتبر مضی اینقدر وقت باشد و معتبر نزد اکثر اصحاب ایشان همان بعد از نماز ست
چنانچه مذهب امام ابوحنیفه است از جهت کثرت ورود احادیث صحیحه دران و بیان که اضحیه از ابل و بقر و غنم ست
و از غیر اینها جائز نه و نقل کرده نشده از ان حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و نه از صحابه که بغیر این سه نوع از ذبائح تضحیه
کرده باشند و لیکن غنم دو صنف دارد معز که آنرا بز گویند و ضان که آنرا میش خوانند و جاموش یعنی گاومیش
از جنس گاو ست و از جمیع این اقسام تضحیه ثنی جائز ست و ثنی از ابل پنجساله را گویند و از بقر دوساله و از غنم یکساله
همچنین ست در هدایه و مذهب حنفیه اینست و شافعیه تفسیر کرده اند ثنی از غنم را نیز دوساله و در قاموس نیز همچنین
گفته و در کتاب مذهب مالک ثنی غنم یکساله و ثنی بقر سه ساله و ثنی ابل شش ساله را گفته و در مذهب امام احمد
نزد اکثر اصحاب ایشان ثنی غنم یکساله و نزد بعض دوساله و از بقر دوساله و از ابل پنجساله و وجه تسمیه ثنی آن گفته اند
که درین عمر ثنایا که دندان پیش ست مے اندازد و این وجه را در ابل گفته اند و ظاهر در آنست که در همه جا بود و مسنه
نیز بمعنی ثنی آمده از سن بمعنی دندان و یا بمعنی سال یا بمعنی دندان و بالجمله از اقسام این ذبائح برای تضحیه ثنی شرط است با اختلاف
[illegible] مگر در ضان که جذع از وے نیز کافیست و در هدایه گفته که جذع از ضان در مذهب فقهاء آن بود که شش ماه
تمام بر وے گذشته باشد و گفته که زعفرانی ذکر کرده است که جذع از ضان نه ماهه را گویند و نزد شافعیه یکساله
[illegible] بنا بر آنست که مسنه غنم نزد ایشان دوساله را گویند و بقولے شش ماهه نیز آمده و در مذهب مالک یکساله و
بقولے هشت ماهه و بقولے ده ماهه و در مذهب امام احمد شش ماهه و بقولی هشت ماهه و بقولے شش یا هفت ماهه
و خرقی که از کبار علماے مذهب ایشان ست از اهل بادیه نقل کرده که ضان را جذع آن وقت گویند که پشم وی
ایستاده شود بر پشت وے الحاصل ثنی از جمیع اقسام جائز و کمتر از ان کافی نه مگر از ضان که کافی ست و احادیث
درین باب ورود یافته در جامع الاصول از مسلم و ابوداود و نسائی از جابر آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و
آله وسلم ذبح نکنید مگر مسنه را مگر آنکه مسنه دشوار آید بر شما پس ذبح کنید برین تقدیر جذع از ضان را و در روایة در بعض
حدیث بجاے مسنه ثنایا آورده و معلوم شد که ثنیه و مسنه بیک معنی ست و ابوداود و نسائی از عاصم بن کلیب از
پدرش آورده که گفت بودیم ما با مردے از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم که نام او مجاشع بود از بنی سلیم

پس عزیز و نادر شد وجود غنم پس فرمود وے منادی را که نداد رداد که گفته است رسول خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم
که جذع از ضأن وفا میکند بانچه وفا میکند ثنی ازوے و ترمذی از ابو کباش آورده که گفت آوردم من غنم
بسیار از قسم جذع در مدینه نزدیک عید اضحی پس کاسد شد بر من و نمی خرید هیچ کس پس ملاقات کردم ابا هریره را
و پرسیدم از ان گفت شنیدم رسول خدا را صلی اللہ علیه وآله وسلم که میفرمود نیکو اضحیه است جذع از ضأن پس
هجوم آوردند مردم و بربودند آن همه را از من و از بعض احادیث کفایت مطلق جذع معلوم میشود اما مراد بدان
همان جذع از ضأن ست بدلیل احادیث دیگر که دران مقید واقع شده و اما جذع از معز روا نبود و انچه در صحیحین از
حدیث براء بن عازب آمده که گفت تضحیه کرد خال من ابو برده پیش از نماز پس فرمود آن حضرت صلی اللہ علیه وآله
وسلم شاة تو شاة لحم ست یعنے نه از اضحیه بنا بر عدم جواز تضحیه پیش از نماز پس گفت ابو برده یا رسول اللہ نزد من
جذعه است از معز فرمود ذبح کن و جائز نباشد از غیر تو پس از ان فرمود هر که ذبح کرد پیش از نماز ذبح نکرد مگر
برای نفس خود و هر که ذبح کرد بعد از نماز تمام شد نسک او و دریافت سنت مسلمین را و چون معلوم کردی آنچه ذکر
کردم دانستی که قول مصنف که گفت و میفرمود آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم که از میش یکساله و از غیر میش دو ساله
رواست علی الاطلاق درست نیست مگر آنکه بیان را مخصوص بغنم دارد و در جذع ضأن را تفسیر بیک ساله کنند.
و ثنی زاید دو ساله ولیکن این بیان قاصر ست فتدبر و مجموع روز عید و سه روز ایام تشریق ایام ذبح ست مذهب
امام ابو حنیفه و امام احمد و مالک آنست که ایام ذبح یوم نحر ست و دو روز بعد از وی دهم و یازدهم و دوازدهم و مالک
در موطا از ابن عمر آورده که گفت اضحی دو روز ست بعد از روز اضحی و نیز آورده که رسیده است مرا از علی بن ابی طالب رض
مثل آن و زرکشی آورده در شرح خرقی که این قول عمر و علی و ابن عمر و ابن عباس و ابی هریره و انس ست رضی اللہ عنهم
اجمعین و از امام احمد آورده که گفت منقول ست از بسیاری از صحابه که ایام النحر ثلثه و در روایتی پنج از صحابه مذکور نیا
گفته غیر انس و این بے سماع از حضرت نبوت نتوان گفت چه تعیین مقادیر برای و قیاس اثبات نتوان کرد و نزد
شافعی ایام ذبح سه روز ست بعد یوم نحر و ما حدیثے درین کتب برین قول نیافتیم جز آنکه ایام اکل و شرب در شأن
اینها واقع شده و در هدایه آورده در دلیل مذهب شافعی که آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم فرمود ایام التشریق
کلها ایام ذبح و نیز گفته که در اخبار تعارض ست و ما اخذ بمتیقن کردیم انتهی و نیز در تعلیل عدم جواز ذبح بعد از سه روز
گفته اند که آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم نهی کرد از ادخار لحوم اضاحی فوق ثلثة ایام و هرگاه که ادخار لحم بعد از
سه روز درست نبود ذبح نیز درست نباشد و اگر چه نهی از ادخار منسوخ شد اما ازینجا لازم نیاید نسخ عدم جواز ذبح بعد از
سه روز چه این دو حکم ست و از نسخ یکی نسخ دیگرے لازم نیاید کذا قال الزرکشی و فیه تامل و از سنن حضرت نبوی
صلی اللہ علیه وآله وسلم آن بود که میفرمود هر که خواهد که قربان کند چون ماه ذی الحجه ببیند از موی و ناخن خود چیزے
دور نکند و درین روز در صورت محرمان می باشد مسلم و ابو داؤد و ترمذی و نسائی از ام سلمه آورده که گفت گفت رسول خدا
صلی اللہ علیه وآله وسلم چون ببینید هلال ذی الحجه را و خواهد یکی از شما که تضحیه کند پس گو که امساک کند از موی خود و ناخنان خود
و در بعض روایات آمده حتے یضحے و بعضے از علماے مذهب امام احمد برین اند که این منع و نهی بر سبیل تحریم ست
و بعض برین که بطریق کراهیت از جهت حدیث عائشه رضی اللہ عنها که گذشت که میبافتم من قلاید هدی پیغمبر صلی اللہ علیه وآله وسلم را

و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تقلید هدی میکرد و میفرستاد هدی را و حرام نمیشد بروی چیزی از آنچه
حلال کرده خدای تعالی متفق علیه یعنی احکام احرام بجا نمی آورد و لابد رسیدن هدی تا عشر ذی الحجه میبود زرکشی
گفته که دلالت حدیث ام سلمه اقوی ست چه آنرا برای امت فرمود شاید که آنچه در حدیث عائشه رض آمده مخصوص بحضرت
وی باشد صلی الله علیه و آله وسلم و نیز قص شعر و ظفر قلیل الوقوع ست مگر از جمعه تا جمعه دیگر شاید که عائشه رض آنرا
ندیده باشد انتهی و در جامع الاصول از مسلم از عمرو بن مسلم بن عمار لیثی می آرد که گفت بودیم ما در حمام نزدیک
بروز اضحی پس اطلا کردند یعنی نوره زدند جماعه یعنی از اهل حمام گفتند که ازین منع میکنند و چون ملاقات کردم
سعید بن مسیب را مذکور کردم این سخن را با وی گفت یا ابن اخی این حدیثیست که مردم فراموش کرده اند آنرا
و ترک داده حدیث کرد مرا ام سلمه زوج النبی صلی الله علیه و آله وسلم و گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
چون به بینید ماه ذی الحجه را الحدیث تنبیه آنچه از حدیث ام سلمه معلوم میشود همین ترک قص اشعار و اظفار ست
نه التزام لباس محرمان نیز و ظاهر از حدیث سعید المسیب آنچه زرکشی در تطبیق حدیث عائشه رض با حدیث ام سلمه
گفته نیز همین ست پس قول مصنف در صورت محرمان می باشد باطلاقه محل سخن ست والله اعلم و می فرمود

که از برای قربانی فربه تر و نیکوتر و سالم تر از عیوب ذبیحه را پیدا کنند و بریده گوش و شکسته سرون و یک چشم

و شکافته گوش و دریده گوش و آنچه مقدم گوش وی یا موخر گوش وی یا موی وی برابر بریده باشند این مجموع را قربان
نکنند این مجمل ست و تفصیلش آنست که در احادیث واقع شده و در کتب فقه مذکور گشته مالک و احمد و ترمذی و
ابوداود و غیر ایشان از براء بن عازب آورده اند که گفت پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چه چیز ست
که پرهیز کرده شود از ضحایا یعنی درست نباشد ذبح آن پس اشارت بانگشتان دست خود کرد و فرمود که چهار ست العرجاء
البین ضلعها ای عرجا یعنی لنگ که ظاهر باشد لنگی او یعنی آنکه نتواند بپای خود تا به منسک رسید کذا فی الهدایه
و بعض گفته اند آنکه عاجز باشد از مصاحبت جنس خود در مشی و مشارکت در علف زیرا که این سبب نقصان لحم
و مفضی بهزال اوست و اگر لنگی او کمتر ازین مرتبه باشد جائز ست والعوراء البین عورها دوم ازان چهار که روایت
ذبح آن در اضحیه یک چشم که ظاهر ست یک چشمی او باین نوع که رفته باشد بصارت یک چشم او بتمام یا اکثر و لیکن مختلف ست
روایت از امام ابوحنیفه در تفسیر اکثر در جامع صغیر گفته اگر مقدار ثلث یا کمتر ازین برود جائز ست و اگر زیادت بر ثلث
برود جائز نه پس ثلث را قلیل اعتبار کرده و زیاده بران اکثر زیرا که وصیت در ثلث بی رضای ورثه جائز ست پس
قلیل باشد و در زیادت بران جائز نه پس کثیر بود و در روایتی اگر ثلث یا ربع برود جائز نیست و اگر کمتر ازان رود جائز
پس ثلث و ربع را کثیر اعتبار کرده اما ثلث از جهت آنکه در باب وصیت در حدیث آمده است که الثلث کثیر و اما ربع
از جهت آنکه اگر ربع عضو مکشوف بود حکم تمام دارد و نماز جائز نه و قول ابی یوسف و محمد آنست که اگر اکثر از نصف چشم
باقی ماند جائز ست و در نصف دو روایت ست از ایشان و معرفت مقدار باقی و ذاهب از چشم دقتی دارد و گفته اند
که طریق شناخت آن اینست که گرسنه داشته شود گوسفند را یک روز یا دو روز بعد ازان چون علف از دور نمایند بدود
بسوی آن بعد ازان بسته شود چشم عیب دار را و انداخته شود علف نزدیک وی اندک اندک تا یک حد معین از مکان
که اگر دیگر ازان بیند ازو نه بیند پس علامتی گذاشته شود بران حد پس بسته شود چشم درست را و نزدیک کرده شود

لبوسے او علامت اندک اندک تا حد سے معین و برین حد مکان نیز گذاشته میشود علامتے بعد از ان نظر کرده شود
تفاوت میان این دو مکان اگر ثلث ست ذاهب ثلث ست و اگر نصف ست نصف و علی هذا القیاس و المریضة البین
مرضها سوم از انچه جائز نیست ذبح آن بیماری ست که ظاهر ست بیماری او بحدی که امید به شدن وے نباشد و این
سه نوع که مذکور شد سبب نقصان لحم و موجب لاغرے ست بعد از ان لاغر بصریح جدا کرد و فرمود و العجفاء التی لا تنقی چهارم
لاغر که مغز در استخوان او نمانده و در بعض روایات آمده و الکبیر الذی لا ینقی بجاے و العجفاء التی لا تنقی و اما انواعے
که سبب نقصان و عیب بود و لے آنکه سبب لاغرے گردد آنست که از امیر المومنین علی آورده اند که گفت امر کرد
ما را رسول خدا صلے الله علیه و آله و سلم که تضحیه نکنیم مقابله را و نه مدابره را و نه شرقا را و نه خرقا را مقابله بفتح با آنکه بالاے
گوش او بریده شده است مدابره آنکه پایان گوش بریده و بعض گفته اند که مقابله آنکه فراخ کرده شده است در باطن گوش
وی و مدابره آنکه در ظاهر آن بود و نو دسے گفته که مشهور قول اول ست و شرقا بمد آنکه پاره شده گوش او در طول و خرقا
آنکه سوراخ کرده باشند در گوش وی سوراخ مستدیر و ابن ماجه از علی مرتضی آورده که نهی فرمود رسول خدا صلے الله علیه
و آله و سلم که تضحیه کنیم عضبا را یعنے شکسته شاخ و شکسته گوش را و مراد بشکسته گوش بریده گوش داشته اند و مثبت سینه
درینجا اکثر ست باختلاف روایات و تفسیر آن و معرفت آن درینجا غیر معتبر ست و در هدایه بریده دم را نیز روا نداشته زیرا که
دم عضوی کامل ست و جمّا را یعنے شکسته شاخ روا داشته زیرا که بقرن غرضے متعلق نیست و همچنین خصی چه گوشت ان لذیذ
و خوشتر ست و مجنونه که آن را ثولاء گویند اگر علف میخورد نیز جائز ست و جربا یعنے گرگین اگر فربه است نیز جائز زیرا که
جرب بر پوست ست نه در گوشت و اگر لاغر باشد جائز نه و اما هتماء که دندان نهاندارد مروے از امام ابی یوسف آنست
که معتبر در ان کثرت دندان و قلت آنست و بروایتی دیگر آنکه اگر آن قدر دندان مانده که علف خوردن بدان ممکن ست
جائز و الا نه سکاء آنکه در اصل خلقت گوش ندارد جائز نیست زیرا که چون مقطوع الاذن جائز نبود عدیم الاذن بطریق اولی
چون این تفصیل معلوم شد شرح کلام مصنف ظاهر شد باز یادتی انا قول و یرا که گفت یا مے و یرا بریده باشند ذکر سے
و بیانے در کتب یافته نشده و الله اعلم و بدانکه این بر تقدیریست که این عیوب مذکوره در وقت شرا قائم باشد و اگر
سالم خریده بعد از ان معیوب شد اگر غنی ست بجای وی دیگر دهد و اگر فقیر ست کفایت میکند و اگر وقت ذبح عیبی
پیدا کرد باکی نیست و اگر اضحیه گم شده یا دزدیده شد و دیگرے بجاے او بخرید بعد از ان گم شده و دزدیده پیدا شد
اگر غنی ست یکی ذبح کند و اگر فقیر ست هر دو کذا فی الهدایه و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که
قربانی در مصلے ذبح کردے جابر میگوید حاضر بودم در مصلے با پیغمبر خدا صلے الله علیه و آله و سلم چون نماز گذارد و خطبه کرد
و از منبر فرود آمد تحقیق آنکه مصلاے عید آن حضرت صلے الله علیه و آله و سلم منبر داشت یا نه در باب عید کرده شد گوسپند را
یعنے میش نر که آن را قچقار گویند بیاوردند و بدست خویش ذبح کرد و در وقت ذبح گفت بسم الله و الله اکبر هذا عنی و عمن لم یضح
من امتی رواه الترمذی و این تشریف و احسان آن حضرت صلے الله علیه و آله و سلم ست با امت [illegible] ایشان را
درین عمل شریف شریک ساخت نه آنکه کفایت ساخت از ذبح ایشان بذبح آن حضرت صلے الله علیه و آله و سلم [illegible] که
مخصوص بود تا بغیر از که برایشان واجب نیست اما در حدیث دیگر تمام امت را شریک ساخته [illegible]
ابی داود و ابن ماجه و دارمی و مسند احمد ثابت ست که ذبح یوم النحر در روایتے یوم الذبح [illegible] ذبح کرد [illegible]

رسول الله صلے الله علیه وآله وسلم در روز نحر کبشین اقرنین دو کبش شاخدار را املحین الملح آنکه بیاض وی بیشتر بود
از سواد وبعض تفسیر کرده اند آن را بدے بیاض شدید موجئین کوفته شد خصیتین وی یعنی خصے فلما وجههما یعنی هرگاه
که گردانید روے آنها را بجانب قبله قال گفت این کلمات را انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا و
ما انا من المشرکین ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین
اللهم منک ولک عن محمد وامته بسم الله والله اکبر ثم ذبح این کلمات را خواند پس تر ذبح کرد وامر الناس بالاحسان فی الذبح
این کلام چنانچه در جامع الاصول ومشکوة وکتب دیگر مذکورست داخل این حدیث نیست بلکه حدیثی جداست که احمد ومسلم
وترمذے وابوداؤد ونسائی وابن ماجه از شداد بن اوس آورده که گفت رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم چون قتل کنید
نیک کنید قتل را وچون ذبح کنید نیک کنید ذبح را وتیز کنید کارد را وراحت دهید ذبیحه را وظاهر سیاق کلام مصنف ناظر درانست
که داخل ست شاید که در بعض روایات آمده باشد واحتمال دارد که در کلام مصنف نیز حکمی جدا باشد وترجمه اش آنست که
گفت یعنی فرمود رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم ایشان را باحسان ونیکی کردن در وقت ذبح ومیفرمود باری تعالی
بر همه چیز احسان ونیکی نوشته است پس چون ذبح کنید احسان کنید وچون قتل کنید احسان کنید واحسان در ذبح
چنان بود که کارد وتیغ را تیز کنند تا زود تمام شود وعذاب نکشد ودر قتل نیز همچنین خواهد بود وبعض ذبایح را در عضو بعض
ذبح نکنند وپیش از کمال وتمام موت وسکون اعضا وسرد شدن مذبوح سلخ نکنند ودر حدیث عائشه آمده است که رسول خدا
امر فرمود تا آوردن کبش شاخدار که پے سپر میکرد زمین را در سیاهی ومی نشست در سیاهی ونظر میکرد در سیاهی
یعنی پاے وشکم وچشم وے سیاه بود پس گفت یا عائشه کارد بیار وآنرا تیز کن بسنگ پس تر بگرفت کارد را وگرفت
کبش را وبخسپانید او را وذبح کرد وگفت بسم الله اللهم تقبل من محمد وآل محمد ومن امة محمد رواه مسلم **فصل** در سنن حضرت
نبوے صلے الله علیه وآله وسلم در عقیقه بدانکه عقیقه سنت ست نزد امام مالک وشافعی واحمد در مذهب مشهور وبروایتی
از وی واجب وے اکثر احادیث ناظر در عدم وجوب ست الاحادیث کل غلام مرتهن بعقیقته چنانکه بیاید وچون اغلب
احادیث دران جانب ست این نیز محمول بر تاکید سنت واستحباب خواهد بود ومیگوید آنست که امر تسمیه یعنی نام نهادن
مولود نیز بدان مقرون واقع شده وتسمیه باتفاق واجب نه پس این نیز نباشد نه بجهت آنکه قران در ذکر موجب قران در حکم
ست بلکه ازان جهت که اگر این را حمل بر وجوب کنند لازم آید جمع بین الحقیقة والمجاز وهرچه در ضحیه معتبرست از شرائط
واحکام در عقیقه نیز معتبر ونزد امام ابوحنیفه عقیقه سنت نیست امام محمد در موطا میگوید ما را چنین رسیده است که عقیقه
از رسوم جاهلیت بود ودر اول اسلام نیز معمول شد پس ازان نسخ کرد ضحیه هر ذبح را که پیش ازان بود ونسخ کرد صوم ماه
رمضان هر صومی را که پیش از وی بود ونسخ کرد غسل جنابت هر غسلی را که پیش از وی بود ونسخ کرد زکوة هر صدقه را که پیش
از وی بود وانچنین رسیده است بما انتهی وبدانکه از ابو عبیده واصمعی وغیر ایشان منقول ست که عقیقه در اصل نام آن
موے ست که اول بر سر طفل بیرون مے آید ودر وقت ولادت بر سر وے پیدا شد وتسمیه وے باین اسم
از جهت آنست لانه یعق اللحم والجلد زیرا که آن موے عق میکند گوشت وپوست را ای یشقهما ویخرج یعنی شق میکند آنها را
وبیرون مے آید وعق بمعنے شق ست یعنی شگافتن بعد ازان اطلاق کرده شد بر شاة مذبوحه مجازا بطریق تسمیه سبب
باسم مسبب پس این مجاز متعارف شد بحدے که نزد اطلاق فهم کرده نشود ازان مگر ذبیحه وابن عبد البر از امام احمد نقل کرده که

وے انکار کردہ است این تفسیر را وگفته عق بمعنی شق وقطع ست چنانکه قطع والدین را عقوق گویند و ذبح قطع حلقوم ست پس
عقیقه بمعنی ذبیحه بود بطریق استعمال عام در خاص و پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم این نام را مکروه میداشت چنانکه در موطا از
زید بن اسلم از یکے از اصحاب آورده که گفت کسے سوال کرد از ان حضرت صلے الله علیه وآله وسلم از عقیقه فرمود من عقوق را
دوست نمیدارم چون این لفظ از عقوق والدین که از اشد کبائر ست یاد میداد ذکر آنرا مکروه داشت و در روایت
احمد ونسائی وابوداؤد از عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده آمده که خدا دوست نمیدارد عقوق را وچون صحابه کراهت
این لفظ از ان حضرت صلے الله علیه وآله وسلم فهمیدند ادائے این مقصود بعبارتی دیگر کردند وگفتند نسک یعنے ذبح
از فرزندان بکنیم فرمود هر که دوست میدارد که نسکے از فرزندان بکند باید که از پسر دو گوسفند کند واز دختر یک گوسفند
وابوداؤد زیادت کرد شاتان مکافیتان یعنے دو گوسفند هم سن یعنے هر دو در سنی باشند که جائز ست ذبح آن در اضحیه
ودر حدیث صحیح در جامع الاصول از ابوداؤد وترمذے ونسائی از سمرة بن جندب وزرکشی از حسن از سمره آورده
وگفته رواه الخمسة وصححه الترمذے وگفته که احمد ونسائی وغیر ایشان گفته اند که نشنید حسن رح از سمره رض مگر حدیث عقیقه را وان
ست که رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم فرمود کل غلام رهینة بمعنے مرهون وتا برای مبالغه است ودر روایتی مرتهن
بعقیقة ودر اکثر روایات بعقیقته بهاے ضمیر تذبح عنه یوم السابع از قبیل اضافة موصوف بصفت ست مثل مسجد الجامع
ویحلق راسه ویسمے یعنے هر پسری در گرو است بصدقه که در وقت زادن میدهند وآن عقیقه است که ذبح کرده شود از وے
روز هفتم وحلق کرده شود از وے موے سر وے ونام نهاده شود او را امام احمد رحمه الله علیه میگوید معنی حدیث وتحریض
که بر فعل عقیقه و وعیدے که بر ترک آن واقع شده ومرهونیتی که تا ذبح عقیقه بغلام نسبت داده شد آنست که اگر طفلے
از وے عقیقه کرده نشد وهم در طفولیت بمرد شفاعت نمیکند والدین خود را پس فرزند محبوس وممنوع ست از شفاعت
کردن در حق والدین تا عقیقه او را ندهند ومعنی رهن در لغت حبس ومنع ست وبعض میگویند معنے حدیث آنست
که فرزند محبوس وممنوع ست از خیرات وسلامت از آفات وزیادت نشو ونما بر لغت محموده تا عقیقه او را ندهند و
نزدیک بانیست انچه گفته شده است که وے مثل شئے مرهون ست که تمام نمیشود استمتاع بوی بی آنکه مقابله کرده شود
بعقیقه زیرا که وی نعمتی است از نعم الهی که واجب ست مقابله آن بشکر وبعض میگویند مرهون ست باذی وپلیدے زیرا که در حدیث دیگر
آمده فامیطوا عنه الاذی پس دور کنید از وی پلیدی را یعنے انچه چسپیده است بوی از خون رحم کذا قیل ودر بعض روایات
بدل ویسمے ویدمے افتاده که از تدمیه است بمعنی خون آلوده کردن وقتاده چون پرسیده شد از وی که کیفیت تدمیه چیست
تفسیر کرده آنرا وگفت که چون ذبح کنند گوسفند را پاره پشم را از ان گوسفند گیرند وآنرا مقابل دارند با وداج وی یعنے
برگهای گردن وی که آنرا بریده اند پس آنرا بخونے که از ان مے چکد آلوده کنند وبر تارک سر طفل نهند تا مانند خطی بر فرق
سر وی روان شود آنگاه سرش را بشویند وحلق سر کنند واین روایت را ابوداؤد آورده وگفته که این وهم ست از
همام وانچه آمده است از تفسیر وے از قتاده منسوخ ست وروایت یسمی اصح ست واهمچنین آورده سلام بن ابی مطیع از
قتاده وایاس بن دغفل از حسن وهمچنین روایت کرده اشعث از حسن وهمچنین آمده در روایت ترمذی ونسائی ولهذا
مصنف میگوید که صواب آنست که تدمیه نکنند زیرا که روایت یدمی تحریف بعضے از رواة ست که همام باشد چنانچه معلوم شد
چه پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم در عقیقه حسن رض وحسین رض دو گوسفند ذبح کرد از هر یک یا از هر دو وتحقیق این بیاید مقصود اینجا آنست

که در عقیقه ایشان این فعل که تدمیه است نکرد و این فعل بدعت و رسوم اهل جاهلیت اشبه است والله اعلم و ابو داود از بریده
آورده که گفت بودیم ما در جاهلیت چون زائیده میشد مر یکی را از ما غلامی ذبح میکرد شاتی را و میآلود سر او را بخون وی
و چون نوبت اسلام آمد ذبح میکردیم شاة روز هفتم و حلق میکردیم سر او را و میآلودیم بزعفران و زیاده کرد درین حدیث
رزین تسمیه را و خطابی گفت چگونه امر کنند بنجس کردن سر و آلودن وی بخون تر و حال آنکه امر فرموده است باماطت
اذی وی و دور کردن نجاست خشک از بدنش اما آلودن سر بخلوق و زعفران بجای دم تجویز کرده اند بعضی از علماء
امام مالک فرموده لا باس به و بعضی تدمیه را بختان تاویل کرده و ذکر ختان بیاید و چون ذکر ذبح عقیقه اما بین علی الاجمال
کرد اکنون تفصیل تحقیق آن میکند و میگوید و اما ذبح عقیقه از حسن و حسین از هر یکی یک گوسفند صحیح است چنانچه ابی داود
از ابن عباس آورده که گفت عقیقه کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از حسن و حسین رض یک یک کبش و نسائی از ابن
عباس آورده که دو دو کبش و از بریده مطلق آورده که عقیقه کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از حسن و حسین رض و ترمذی از علی رض
آورده که گفت عقیقه کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از حسن رض بیک گوسفند و فاطمه را فرمود که سرش بتراش و بوزن
آن موی نقره را صدقه ده پس آن موی را وزن کردند مقدار یک درم نقره بود و در لفظ ترمذی درهم یا بعض درهم واقع
شده و گفته که این حدیث حسن غریب است و اسناد وی متصل نیست زیرا که محمد باقر که راوی این حدیث است در نیافته
است علی ابن ابی طالب را انتهی و در موطا از امام محمد باقر رض آورده که فاطمه رض وزن کرد موی حسن و حسین رض و زینب و ام کلثوم را
و تصدق کرد بوزن آن نقره و نزد امام مالک و شافعی اگر بنقره یا ذهب وزن کنند مستحسن است و چون نص صحیح کرد ذبح یک
شاة را در عقیقه امام حسن و حسین رض استدراک کرد آنرا بقول خود و لکن حدیث عن الغلام شاتان که ام کرز که از صحابیات است
روایت کرده است گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم که میگفت از پسر دو شاة و از دختر یک شاة و ضرر نمیکند
شما را که نر باشند یا ماده و در روایتی شاتان مکافئتان و در روایتی شاتان مثلان اقوی و اصح است زیرا که جماعتی از اکابر
صحابه آنرا روایت میکنند ترمذی گفته درین باب حدیث از علی و عائشه رض و ام کرز و بریده و سمره و ابی هریره و عبدالله
بن عمر و انس و سلمان بن عامر و ابن عباس آمده و گفته که حدیث ام کرز حسن صحیح است و عمل بر نیست نزد اهل علم و روایت
کرده شده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوجوه متعدده که از غلام دو شاة و از جاریه یک شاة و نیز روایت کرده شده است
که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عقیقه کرد از حسن بیک شاة و بعض اهل علم باین جانب نیز رفته انتهی و وجه دیگر در ترجیح
ذبح دو شاة از پسر آنکه قول حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از فعل اقوی و اتم است چه فعل احتمال اختصاص بحضرت نبوت
دارد بخلاف قول که اختصاص ندارد بیکی از آحاد امت مگر آنکه تصریح و تخصیص کرده باشد فردی را بدان چنانچه در جواز
اضحیه بجذعه از معز ابو برده را و اختصاص شهادت واحد بخزیمه و وجه دیگر آنکه فعل دال است بر جواز چه فعل پیغمبر خدا صلی الله
علیه و آله و سلم حرام و مکروه نبود و قول دال است بر استحباب چه ادنی امر و طلب شارع ندب و استحباب است و این دو مسئله در اصول فقه
مذکور شده است تحقیق آن از آنجا طلب باید داشت و وجه دیگر آنکه قصه ذبح عقیقه حسنین رض مقدم است بر حدیث ام کرز چه آن
در عام احد که سال تولد امام حسن است بود و در عام دیگر که بعد از آنست سال ولادت امام حسین است و حدیث ام کرز در عام حدیبیه
است سنه ست و لابد آنچه متاخر بود ناسخ متقدم باشد و دیگر وجه معقول از راه قیاس برای تائید حکم دو شاة از پسر و یکشاة از دختر
آنکه حق جل شانه تفضیل ذکر بر انثی کرده در میراث که فرمود للذکر مثل حظ الانثیین و در مجموع امور مثل شهادت و امامت صغری

وکبری دارین مقتضی فرق ست درین باب یعنی در باب عقیقه نیز وفرق با این نهج بود که از پسر عقیقه باشد نه از دختر چنانچه درامامت
واین خود منفی هست بحکم احادیث وارده و عقیقه از انثی با این وجه که عقیقه پسر دو چند بود از عقیقه دختر وچون نفی ورود یافته
است احادیث وارده بر وی ارجح واقوی باشند از واقع در جانب دیگر فافهم ودر حدیث انس چنانچه در بعض
روایات آمده وارد ست که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بعد از ظهور نبوت عقیقه خود را چون در وقت ولادت
معلوم وی نشد که کردند یا نه ترجیح کرده اما در اسناد آن حدیث ضعف هست وخالی از بعدی هم نیست والله اعلم وثواب
بحکم احادیث برای عقیقه روز هفتم ست چنانچه معلوم شد ونزد شافعی واحمد اگر هفتم روز میسر نگردد در روز چهاردهم
کنند واگر چهاردهم نیز میسر نگردد در بیست ویکم والا بیست وهشتم والا درسی وپنجم علی هذا القیاس وبیک روایت
از امام احمد یک شاة پسر را در اول کند ودوم در روز هفتم ونزد شافعی استخوانهای عقیقه را می شکنند ونزد مالک نه
ونیز در کتب شافعیه مذکورست که اگر پخته تصدق کنند بهتر واگر شیرین پزند بهتر بجهت تفاول بحلاوت اخلاق
مولود واذان گفتن در گوش مولود نیز سنت ست وابو رافع چنانچه ترمذی آورده وگفته که حدیث حسن صحیح میگوید
من دیدم که حسن بن علی را بعد از ولادت پیش پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم آوردند وآن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم در گوش وی بانگ نماز گفت ودر روایت رزین خواندن سوره اخلاص نیز آمده واز عمر بن عبد العزیز آورده اند
که در گوش راست بانگ گفتی ودر چپ اقامت ونیز مروی ست که چون در خانه مسلمانان مولودی می آمد نزد
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم می آوردند پس دعا میکرد ببرکت وتحنیک مینمود بتمره باین نوع که تمر را
مضغ میفرمود ودر کام مولود میچسپاند وگاهی بچیزی شیرین غیر تمر نیز میکرد وگاهی آب دهن مبارک خود را
در دهان مولود می انداخت صلی الله علیه وآله وسلم واسماء بنت ابی بکر میگوید که حامل شدم من بعبد الله بن الزبیر
بمکه پس قدوم آوردم بمدینه ونزول کردم بقبا وزائیدم اورا پس آوردم اورا بر حضرت رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم پس نهاد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اورا در کنار خود وطلبید تمره وبخائید وبینداخت آب دهن
مبارک خود را در دهان وی پس اول چیزی که در شکم وی در آمد آب دهان رسول بود صلی الله علیه وآله وسلم
پس تحنیک کرد اورا بتمره ودعا کرد ببرکت واول مولودی که در اسلام آمد یعنی بعد از هجرت وی بود وخوشدل
شدند مسلمانان بولادت وی زیرا که میگفتند مردم با ایشان که یهود سحر کرده اند شمارا تا از شما فرزندی تولد نکند
روایت کرد این حدیث را مسلم وبخاری از اسماء وذکر نکردند در وی تسمیه را وروایت کرده اند مانند آن انتهی
وذکر کرده اند در وی تسمیه را وگفته وسماه عبد الله واما تسمیه مولود ونام نهادن اورا سنت آنست که در روز هفتم
باشد چنانچه در عقیقه نیز سنت همچنین ست ترمذی از ابن عمر آورده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم امر کرد بتسمیه مولود
روز هفتم ودور کردن چرک از وی وعقیقه کردن واما ختان بکسر خا موضع قطع از ذکر غلام وفرج جاریه چنانچه
در حدیث آمده اذا التقی الختانان وجب الغسل ومراد اینجا بمعنی مصدر ست ختنان یعنی قطع ختان ووی سنت ست
نزد امام ابو حنیفه ومالک واحمد واکثر علما وبعضی از شافعیه واز شعائر اسلام ست تا اگر اجتماع کنند اهل شهری
بر ترک آن محاربه کند امام با ایشان چنانچه اذان وامثال آن کذا نقل عن المحیط وواجب ست نزد شافعی وبعضی از مالکیه
وجماعه دیگر از علما بر رجال ونساء وحجت آنها که قائل اند بسنیت این حدیث ست که احمد در مسند خود وبیهقی از ابی الملیح

بن اسامه از پدرش آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود الختان سنة للرجال مکرمة للنساء و احتجاج کرده بوجوب
آن بانکه حق سبحانه وتعالی امر فرمود باتباع ملة ابراهیم و بتحقیق ثابت شده در صحیحین از حدیث ابی هریره که پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم فرمود ختان کرد ابراهیم علیه السلام در هشتاد سالگی بقدوم و بانچه روایت کرد ابو داؤد که گفت پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم مر مردی را که اسلام آورد ببینداز از خود موی کفر را و ختان کن و بانکه قلفه نگاه میدارد نجاست را و منع میکند صحت
صلوة را پس واجب بود ازالۀ آن و امام فخر رازی رحمه الله در حکمت شرعیت ختان نکته گفته است که حشفه چون مستور بود
بقلفه نرم بود و قوی بود لذت وی نزد مباشرت و چون قطع کرده شود پوست قلفه درشت شود و لذت بسبب آن
ضعیف گردد بالجمله احساس و لمس بسطح مستور اتم و اکمل بود از سطح مکشوف چنانچه از حال السان و شفتین تجربه میگردد و لاحق
شریعت ما که وسط و معتدل ست میان جانبین افراط و تفریط تقلیل و تعدیل لذت ست نه قطع آن مطلقاً و نه ازاله
و ران و ختان موجب اعتدال ست دران انتهی و اختلاف ست علما را در وقت ختان از امام ابو حنیفه نقل کرده اند که
فرمود لا علم لی بذلک یعنی مرا علم بوقت ختان نیست و دلیلی قطعی بران نه و از صاحبین نیز درین باب چیزی مروی نشده
و بعض گویند که در روز هفتم ست چنانچه در عقیقه چیزی نیز درین باب روایت کنند و بعض گفته بعد از هفت سال
و بعض بعد از نه سال و بعض بعد از ده سال و بعضی هر وقت که خواهند اما وقتی که صبی الم آن را تواند برداشت و مصنف
میگوید که ابن عباس چنانچه در صحیح بخاری آمده میگوید که صحابه بعد از بلوغ فرزندان را ختان میکردند ولیکن
ظاهر آنست که مراد قرب وقت بلوغ باشد و الا کشف عورت مر بالغ را حرام ست و اقرب آنست که مراد بلوغ بمعنی
لغوی ست یعنی بعد از رسیدن بدرجۀ قوت و سن تمیز و هوشیاری و لفظ بخاری در انچه روایت کرده از سعید بن
جبیر اینچنین ست که پرسیده شد از ابن عباس که تو در زمان قبض روح رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مثل
چه کس بوده گفت بودم دران وقت مختون و گفت کانوا لا یختنون الرجل حتی یدرک ختان نمیکردند صحابه مرد را تا میرسید
و این صریح نیست در معنی بلوغ شرعی چه ادراک چنانکه در قاموس گفته رسیدن شیٔ ست بوقتش را و بنهایتش را
و ابن عباس در وقت رحلت حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بقول صحیح سیزده ساله بود و ولادت او پیش از هجرت
سه سال بود یا دو سال و بعضی از شافعیه گفته اند که واجب ست بر ولی که ختان کند صبی را پیش از بلوغ مکحول شامی
که از تابعین ست میگوید ابراهیم علیه السلام پسر خود را اسحاق علیه السلام روز هفتم ختان کرد و اسمعیل را در سیزده
سالگی پس در اولاد اسمعیل علیه السلام این سنت ماند که در سیزده سالگی کنند و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه
و آله وسلم آن بود که مولود را باسم خوب تعیین کردی و میگفت دوست ترین نامها بخدای تعالی عبد الله و عبد الرحمن ست
از جهت دلالت و اشعار آن به بندگی که صفت حقیقت آدمی ست بذات مقدس حق و تمسک بصفت رحمانیت که مخصوص
ذات پاک اوست و میگفت راست ترین نامها حارث و همام ست اما اول زیرا که حرث بمعنی کسب ست و هیچ کس
ازین صفت خالی نبود و بمعنی جمع مال نیز آمده و کم کسی از ینحال یا محبت آن خالی بود و نیز بمعنی زراعت آید و دنیا
مزرعۀ آخرت ست و هر کار را که آدمی کند تخم زراعت آخرت بود اما ثانی از جهت آنکه هیچ کس در جهان از هم و حزن
خالی نبود و زشت ترین نامها حرب و مره است از جهت دلالت آن بر معنی جنگ و خصومت و تلخی و بدخوئی و ظاهر
آنست که غیر این اسمای مذکوره انچه در معنی آن یا قریب بدان بود در حکم آن خواهد بود و ذکر خصوص بعض اسما بطریق

تمثیل ست و همچنین در اسما که ذکر آن بیاید و میفرمود که خوارترین نامها نزد حق شاهنشاه است در حدیث ابوهریره آمده که
اخنی و در روایتی اخنع اسما نزد خدا تعالی ملک الاملاک ست و در روایتی این زیاده آمده که فرمود لا ملک الا الله
و سفیان گفته مثل شاهنشاه یعنی معنی ملک الاملاک شاهنشاه است بفارسی و معنی اخنی ذلیل و خنا بمعنی
فحش آید و اخنع نیز قریب باین معنی ست این روایت بخاری و مسلم ست و در روایت ترمذی و ابوداؤد نیز مثل این
آمده و زیاده کرده بعد از عند الله لفظ یوم القیامة و در روایتی از مسلم آمده که مغضوب‌ترین و خبیث‌ترین مردم نزد
خدای تعالی روز قیامت مردیست که نام کرده خود را ملک الاملاک لا ملک الا الله و میفرمود غلامان را و غیر غلامان لیکن
این اسما اغلب نام غلامان می باشند بدین جهت فرمود غلامان را یسار و رباح و نجیح و افلح نام ننهند و در روایتی از نافع
مذکور نیست نجیح و از اینجا معلوم شود که مراد خصوص این اسما نیست و ذکر ظاهر بعد از آن اشارت کرد آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم بوجه آن و فرمود چه گویند افلح یا رباح یا فلان اینجا ست و چون حاضر نباشد در جواب باید گفت لا یعنی
افلح یا رباح یا فلان اینجا نیست و این سخن منجر در اصل معنی این الفاظ در فال و عبارات مستکره می نهد اگرچه مراد آن ذات
معین ست و لیکن معنی اصلی در اعلام فی الجملة ملحوظ و منظور سے افتد و عادت شریف آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
بود که چون نامی مستکره را بشنیدے تغییر کردے و نامے زیبا تعیین فرمودے چنانچه بنت عمر بن الخطاب رض که عاصیه
نام داشت او را جمیله نام نهاد و چنانچه برّه را که نام بنت حارث بود و یکے از ازواج مطهره است تغییر داد و جویریه نام
نهاد که تصغیر جاریه ست و استکراه برّه یا بعلتے ست که مذکور شد در یسار و رباح و امثال آن چنانچه در صحیح مسلم در آخر
این حدیث واقع شده که مکروه میداشت که گفته شود بیرون آمدم از پیش برّه که در اصل بمعنی نیکوکار ست و یا بجهت آنکه
در معنی برّه تزکیه نفس و اعجاب او ست چنانچه در صحیح مسلم و سنن ابی داؤد در تغییر و تبدیل نام برّه بنت ابی سلمه
بزینب مذکور ست که فرمود تزکیه نکنید انفس خود را خدا دانا تر ست بخداوندان نیکی از شما و چنانچه اصرم را زرعه نام نهاد
در سنن ابی داؤد آمده مردے نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد پرسید که نام تو چیست گفت اصرم فرمود
بلکه نام تو زرعه باید و اصرم مشتق از صرم ست بمعنی قطع و این غیر مستحسن ست و زرعه از زراعت که مبنی از خیر و برکت ست
و چنانچه حزن بفتح حای مهمله و سکون زا که جد سعید بن المسیب ست و در اصل بمعنی زمین سخت ست او را سهل نام کرد
که بمعنی زمین نرم ست بخاری از سعید بن المسیب آورده که گفت جد وے حزن قدوم آورد بر پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم فرمود نام تو چیست گفت نام من حزن است فرمود بلکه نام تو سهل باشد گفت نیستم من تغییر دهنده نامی را که پدر من
نهاده ابن المسیب میگوید همیشه بود در ما حزونت و سختی و شدت تا الآن و این حزن صحابیست قرشی مخزومی از
مهاجرین و بود وے رض از اشراف قریش در جاهلیت روایت کرده از وے پسر وے مسیب که وے نیز صحابی ست
از آن جماعه که بیعت کردند تحت الشجرة قتل یوم الیمامة و عجب ست از وے که تغییر نام را قبول نکرد از آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم یا رب مگر این حکایت پیش از اسلام وے باشد و الله اعلم و حرب را سلم نام نهاد که ضد او ست و مضطجع را که
بمعنی بر پهلو افتاده است و یاد از کسل و بیکاری و سستی میدهد منبعث نام کرد که بمعنی برخیزنده است و بنو الزنیه را که بکسر
زا و سکون نون که نام قبیله است بنو الرشده بکسر را و سکون شین معجمه و شعب الضلاله را شعب بکسر شین معجمه و سکون عین
مهمله راهے که درمیان دو کوه رود و شعب الضلاله نام دره است او را شعب الهدی نام کرد و اسماے دیگر که تغییر

فرمود بسیارست چنانچه عاص و عزیز و شیطان و عتله و حاکم و غراب و حباب و شهاب و خزان و امثال آن و تحسین اسما
فرمود یعنی امر کرد که نامهای خوب نهید احمد و ابو داؤد از ابی الدرداء رض آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود خوانده میشوید شما روز قیامت بنامهای شما و نامهای پدران شما پس نیک بنهید نامهای خود را و درین
یعنی در امر بتحسین اسما تنبیه و اشارت ست بدانکه افعال باید که مناسب اسما باشند در حسن چه اسما قوالب افعال ست
و وجود افعال موافق اسما و بر اندازه آنهاست و اسما علامت ست و دال بر آن و چون نسبت میان اسما و افعال این بود
لاجرم مقتضای حکمت ربانی آنکه میان ایشان فی الجمله ارتباطی و تناسبی و تعلقی بود و از یکدیگر اجنبی و بی مناسبت
محض نباشند بحیثیتی که میان ایشان هیچ وجه تعلقی نبود زیرا که حکمت از همین معنی آبی ست و واقع و مشاهده خلاف این ست
و تاثیر اسما در مسمیات بوجود صفات و صدور افعال مناسب آن و تاثیر مسمیات در اسما باقتضای شان تسمیه بآن ظاهر
و باین معنی اشارت کرده قائل این بیت * وقل ان ابصرت عیناک ذا لقب * الا و معناه ان فکرت فی لقبه * حاصل
این بیت این ست که معانی و صفات هر ذات در اسم و لقب وی پیداست و تخصیص لقب بذکر بجهت آنست که
ملاحظه معنی که متضمن مدح و ذم ست در وی ادخل و اظهر ست و تواند که لقب اینجا بمعنی مطلق علم باشد و معنی
از برای تقویت و تائید ملاحظه معنی اسم در مسمی آورد که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم معانی و تاویلات رویا را
از اسما اخذ میکرد و بآن تعبیر خواب میکرد چنانچه در صحیح مسلم از انس رض آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم یکبار
در خواب دید که در خانه عقبة بن رافع قرشی صحابی ابن خاله عمرو بن العاص حاضر شده فتح مصر را عمرو بن العاص او را
بولایت مغرب فرستاده و در سنه ثلث و ستین بافریقیه میر برادر گشتند یک طبق رطب ابن طاب که نوعی از رطب
مدینه است و ابن طاب شخصی بود که این نوع رطب بوی منسوب ست رطب ابن طاب میگویند و عذق ابن طاب و تمر
ابن طاب نیز میگویند پیش وی و یاران وی آوردند بآن تعبیر فرمود که عاقبت خیر ایشان راست در دنیا و آخرت
این معنی را از لفظ عقبه گرفت و در جامع الاصول از حدیث مسلم آورده که رفعت و عاقبت ایشان راست و رفعت را
از ابن رافع اخذ فرمود و گفته که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم تاویل کردم عقبه را بخیر در آخرت و رافع را برفعت
در دنیا و دین اسلام و ان الدین الذی اختاره لهم الله و آن دینی که اختیار کرده است حق تعالی برای ایشان
قد ارطب و طاب شیرین و خوش آمد ایشان را این را از لفظ رطب ابن طاب گرفته و از غیر خواب در بیداری نیز از
اسما معانی اخذ کرده چنانچه در سفر هجرت از مکه بمدینه بریده اسلمی را با جماعه از سواران در راه دید که گماشته قریش بود
برای طلب آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گرفتن وی فرمود کیستی نام تو چیست گفت بریده فرمود قد برد
امرنا خوش و خنک شد و کار ما باز پرسید نسب تو چیست گفت اسلمی فرمود حصل السلامة لنا باز پرسید از کدام اسلم
گفت از بنی سهم فرمود قد اصبت سهمک بتحقیق یافتی تو نصیب خود را پس بریده اسلام آورد و همراه آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم بمدینه شد الحدیث و نیز در تفاؤل حضرت صلی الله علیه و آله و سلم باسما ذکر اهمیت و رضای او بدان
و فرمودن کار برد وی که نام خوش دارد آرند که یکبار دیگر اشارت فرمود بدوشیدن گوسفندی شخصی از جماعت
برخاست تا بدوشد فرمود نام تو چیست گفت مره گفت بنشین دیگری برخاست فرمود که نام تو چیست گفت حرب
فرمود که بنشین دیگری برخاست فرمود که نام تو چیست گفت یعیش گفت بدوش و همچنین راه ها و منازل که نام مکروه دا

از عبور و نزول آنجا تجنب فرمودے بسبب ارتباطی که میان اسما و مسمیات موجود ست و ایاس بن معویه هر شخصے را که
بدیدے بمشاهدهٔ ذات وصفات و افعال وے تفرس بنام وے نمودے و گفتی باید که نام وے فلان باشد و
خطا کم واقع شدے کاتب حروف بندهٔ مسکین عبد الحق بن سیف الدین از عم خود شیخ رزق الله که مردے لطیف و
روحانی و بزرگ بود شنیده است که میگفت مردے بود که از ملاحظهٔ ذات وصفات و صورت مردم تفرس باسما
میکردے روزے مرا و یاران گفتند که بگو نام ایشان چیست سر تا پاے مرا نگریست و تامل کرد پس از ان گفت
که نام وے روح الله است گفتند غلط کردے گفت من هرگز غلط نکنم بگوئید نام او چیست گفتند نام وی رزق الله
است گفت من غلط نکردم پدر و مادر وے نام وے را نیافتند ایشان فال قرآن دیده اند حرف را بر آمده نام
وے روح الله مے بایست داشت خطا کردند و رزق الله نام نهادند و مصنف باز برای تاکید و تائید مدعاے خود
که وجود ربط و مناسبت میان اسم و مسمی و تاثیر اسم در صفات و اعمال مسمی است میگوید که چون انبیا صلوٰة الله و سلامه
علیهم اشرف و اکمل خلق اند و اخلاق و اعمال ایشان اشرف اخلاق و اسماے ایشان اشرف اسما بود ازین رو
رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم امر بطریق ندب فرمود بتسمیه باسماے انبیا چنانکه در سنن نسائی و ابی داود ست
از وهب خثعمی که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود تسموا باسماء الانبیاء بدانکه مصنف در تقریر و تائید ادعاے
که در مناسبت و تعلق اسما بمسمیات و تاثیر هر یکے در دیگرے کرد مبالغه کرده و بتقصیر از خود راضی نشد اما این حکایت
بے تخیلے و توهمی نیست چه ربطے و تعلقے که میان اسما و مسمیات ست بعلاقه وضع و وساطت جعل ست نه بحکم عقل و
رابطهٔ طبیعت و تاثیرے در صفات و افعال و اخلاق و دلالت بران معقولیت ندارد خصوصا در غیر القاب و
اسماے منقوله که آنها را در غیر وضع علمی معنی دیگر ثابت نیست خود چه معنے دارد و تاثیر حرفے چند که نه عین ذات ست
و نه داخل دران و نه قائم بدان در صفات و افعال ذات و آنکه گویند اسم عین مسمی ست معنی دیگر و تاویلی دیگر دارد که در
محل خود معلوم شده است و آنکه گفت که بمقتضاے حکمت ربانی آنکه میان ایشان ارتباطی و تناسبی بود و از یکدیگر
اجنبی محض نباشند بحیثیتی که میان ایشان بهیچ وجه تعلقے نباشد مسلم میان ایشان ارتباط و تعلق هست بدلالت این
بیان و فهم آن ازین نزد اطلاق و استعمال و حکمتی که در وضع اسماست همین ست و مقتضاے آن ثابت و وراے
این و زیاده برین آنچه شما ذکر کردید محل بحث و ممنوع و واقع و مشاهد نیز برخلاف آنست چه چندین کسان اند که افعال
و اخلاق ایشان برخلاف مقتضاے معانی اسماے آنهاست و نیز گاهے اسما متعدد و متضاد اند در معانی
که اجتماع بر مقتضیات آن دشوار ست و تواند که یک شخص را اول نام نیک نهند بعد از ان بد یا بر عکس و تواند که نام وے
نزدیکی این بود و نزد دیگران و بسا دو کس شریک در اسم که مخالف و متباین باشند در افعال و صفات نام را هیچ
اعتبارے نیست ع یک مسیح ابرای اکمه کرد دیگر اعور ست ✦ و این ظاهر ست و آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه
و آله وسلم نام نیک نهادے و امر بدان کردے و نام بد را تغییر دادے و بجاے آن نام نیکو تعیین فرمودے
براے نیکی تفاؤل و حسن او ست چنانچه از سیاق احادیث روشن ست و آنکه تعبیر خواب و تقریر حال بمعانی اصلیهٔ
اسما کرد نیز از باب تفاؤل و تاویل ست و ملاحظهٔ معانی اصلیهٔ جنسیه در اعلام و القاب ثابت ست مبنی و مدار تسمیه
باسمے و تغییر باسمے دیگر و تعبیر و تقریر مذکور بر انست نه از جهت آنکه اسما را تاثیری ست در افعال و صفات مسمی این را

بآن قیاس نتوان کرد و بدان استدلال برین نتوان نمود و اگر امر تحسین اسما و تنبیه بران دارند که افعال باید که مناسب اسما باشد دور نیست ولیکن بحسب مناسبت ظاهر نه تاثیر حقیقی زیرا که تسمیه مسمی باسم و خواندن وی بدان گویا متضمن توصیف و تعریف اوست بمعنی اصلی این اسم و تسمیه و تلقب باین اسم مشعر بادعای اتصاف مذکور است پس مخالفت و ران و عدم جریان بر مقتضای آن مناسب نبود و کراهت عبور و نزول از طرق و منازل که نام بد داشتندی نیز از جهت تفاؤل و تنزه بود چنانچه عدم رضا بدوشیدن حرب و مره بجهت عدم رضا باین دو نام ست بخلاف یعیش که نام خوش و مناسب حال و شیدان و دریافت نام شخص از ذات و صفات وی بر تقدیر صحت و کلیت آن از جمله فراست خواهد بود که بعض مومنان را کیا باشد نه باستدلال و تفرس از سمی بران و بالجمله نام نیک حلیه جمال و تتمه کمال مرد است بحسب ظاهر اما تاثیر آن در حقیقت حال مجرد وهم و محض خیال ست پس اگر مقصود مصنف رحمه الله همین طور چیز نیست که ما ذکر کردیم فلا نزاع و الا فلا طائل تحته والله اعلم و اما کنیت نزد عرب نوعی اکرامی ست یکی را با قطع نظر از دلالت بر معنی چنانکه در لقب می باشد و کنیت گاهی باضافه بولدی باشد خصوصا باکبر اولاد و گاهی بی آنکه او را ولدی باشد اضافه بوی کنند تفاؤلا و گاهی بانسانی یا بحیوانی یا بجزآن که مخصوص و محبوب وی باشد و عائشه صدیقه رض التماس کرد از حضرت صلی الله علیه و آله وسلم کنیت را فرمود کنیت کن بپسر خواهرت عبد الله ابن الزبیر پس عائشه رض را ام عبد الله کنیت شد و رسول صلی الله علیه و آله وسلم صهیب را ابو یحیی کنیت کرد و امیر المومنین علی را ابو تراب با کنیت اول که ابو الحسن ست جمع کرد و این کنیت دوست تر و گرامی تر بود علی رض را از کنیت اول از جهت تواضع و تحبیب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و قصه تکنیه وی رض باین کنیت چنانچه بخاری و مسلم از سهل بن سعد الساعدی آورده اند آنست که گفت در آمد وی کرم الله وجهه بر فاطمه رض پس بیرون رفت و خسپید در مسجد و چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در بیت فاطمه رض در آمد و علی را ندید پرسید کجاست ابن عمم تو یعنی علی و این بر عادت زبان عرب ست که گویند و نخواهند که زوج تو یا مانند آن گوید فاطمه رض گفت میان من و وی چیزی واقع شد پس غضب کرد و بیرون رفت و قیلوله نزد من نکرد پس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم کسی را فرمود که ببیند کجاست علی رض آنکس آمد و گفت یا رسول الله هست در مسجد خواب میکند پس آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در مسجد بر سر وی آمد و دید که بر پهلو خفته و ردای او از پهلو افتاده و بدان شر لفیش گرد آلوده شده پس آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود قم یا ابا تراب قم یا ابا تراب از آن روز کنیت او ابو تراب شد مخالفان و معاندان وی را باین کنیت میخواندند بتنقیص و تحقیر وی خیال میکردند و حال آنکه در وی کمال تعظیم و تکریم او بود و بعض اهل تحقیق از ارباب تصوف را درین اسم اشارات دقیق و معانی بلیغ ست که دلالت بر کمال رتبه و نهایت فضیلت او دارد و تراب را اشارت بوجود اهل توحید و فنا دارند پس حاصل معنی ابو تراب آن شود که وی رض اصل و مقتدا و امام و مرجع طائفه فقرا و ارباب فنا و اهل کمال ست چنانچه منتهای سلاسل مشائخ طریقت بذات شریف اوست و این معنی را جناب حقائق آیات صاحب الاسرار و الانوار جمال الدین خواجه محمد باقی قدس سره در بعض کلمات خود در رشته نظم در آورده است و گفته **نظم** من حامل این خطاب گویم * مضمون ابو تراب گویم * خاک اند جماعتی که مردند * رستی بخدای خود سپردند * از خطوت نور در گرفته * در آب بقا فرو نشسته * گرد تبی نه بپشت پای ایشان * در دست پای خود چه امکان * سر حلقه تمامی ایشان علی بود رض * سر سلسله جهان علی بود * زان بحر دو نهر بند بگشود * یکسو حسن و حبیب و داود * معروف و سری جنید بغداد

گزوے طرق کثیره بگشاد ✦ گیسوی دگر لطیفه پاک ✦ مستور بزیر پردهٔ خاک ✦ سبطین رسول و زین عباد ✦ لیس با قر و صادق
نکوزاد ✦ این سلسله از طلای ناب ست ✦ این خانه تمام آفتاب ست ✦ معنی ابوتراب اینست ✦ تفسیر اشارت ابجنین ست ✦
و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم برادر انس را در طفلی ابو عمیر کنیت کرد و میفرمود یا ابا عمیر ما فعل النغیر ترمذی در شمائل النبی
در باب مزاح رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم از انس آورده که گفت بود مرا برادرے خردتر و گنجشکے داشت در دست که
بدان بازی میکرد نزد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مے آمد ناگاه آن گنجشک وی بمرد و پسرک محزون شد و نزد حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم آمد فرمود یا ابا عمیر ما فعل النغیر و نغیر بنون و غین معجمه بر صیغه تصغیر طائریست مثل عصفور سرخ منقار
و ابوهریره را بجهت دوستی او هره را ابوهریره کنیت کرد و نام اصل او عبدالرحمن ست باختلافے که در نام اوست و انس را
که خرد بود و خادم آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ابوحمزه کنیت کرد بجهت آنکه روزے وے حمزه که نام تره مشهور ست
که آن را البقارسے تره تیزک گویند مے آورد و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم دید و فرمود یا ابا حمزه و از ینجا معلوم گردد
که کنیت گاهی بجهت ترحم و تلطف نیز باشد و با وجود آن متضمن نوعے از اکرام نیز خواهد بود و در منع از کنیت کردن شخصی
بهر کنیتے که باشد چیزے ثابت نشده بجز منع از کنیت کردن بکنیت حضرت صلی الله علیه و آله وسلم درین حدیث
که بخاری و مسلم و ابوداؤد از ابی هریره آورده اند که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تسموا باسمی و لا تکنوا بکنیتی
یعنی نام من بنهید بر فرزندان اما کنیت من ازان دور باشید و علما را درین مسئله تسمیه باسم پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
و تکنیه بکنیت او صلی الله علیه و آله وسلم اقوال ست بعض میگویند روا نیست مطلقا که ابوالقاسم که کنیت آن حضرت ست
صلی الله علیه و آله وسلم کنیت کسی سازند خواه نام وی محمد باشد تا اسم و کنیت هر دو در وے جمع گردد یا غیر محمد تا همین کنیت
مجرد باشد و این قول از شافعی منقول ست و حدیث مذکور دلیل اوست چه ظاهر وی تجویز و اباحت تسمیه ست باسم
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و منع و نهی از تکنی بکنیت وی صلی الله علیه و آله وسلم مطلقا خواه اسم محمد بود یا غیر آن
قول دوم آنکه روا نیست که جمع کنند میان کنیت و اسم پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و یکے را گویند محمد ابوالقاسم اما
کنیت تنها بے اسم ممتنع نیست چنانچه در حدیث ترمذے از جابر وارد شده که من تسمی باسمی فلا یتکنی بکنیتی هر که نام نهد
بنام من باید که کنیت نکند بکنیت من و من تکنی بکنیتی فلا یتسمی باسمی و هر که کنیت کند بکنیت من باید که نام ننهد بنام من
یعنی جمع میان کنیت و اسم نکنند و اگر هر کدام را تنها کنند رواست و در جامع الاصول این حدیث را از ابی داؤد آورده
و حدیث ترمذے را باین لفظ آورده که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نهی کرد از جمع کردن میان اسم و کنیت خود و در
روایت دیگر اذا تسمیتم بی فلا تکتنوا بی چون نام بنام من نهید کنیت بکنیت من نکنید این نیز دلالت بر منع جمع کند
و این حدیث مقید و مفسر یعنی قید کننده و تفسیر کننده آن حدیث ست یعنی نهی از کنیت که در حدیث اول واقع شده
مقید ست بآنکه نام محمد باشد و مراد بآن نیز نهی از جمع ست و حمل آن برین چندان بعید نیست گویا که گفته تسمیه کنید بنام
من و چون تسمیه کردید بنام من کنیت نکنید بکنیت من و در مطالب المؤمنین از محیط نقل میکند که قول امام محمد اینست
قول سوم آنکه جمع میان کنیت و اسم رواست و این قول از امام مالک رحمه الله منقول ست و استدلال او بحدیث امیر المؤمنین علی
رضی الله عنه ست که گفت یا رسول الله ان ولد لی بعدک ابن لما اگر زائیده شود بعد از رحلت تو برای من پسرے آیا اسمیه باسمک و اکنیه
بکنیتک آیا نام نهم آن پسر را بنام تو و کنیت کنم بکنیت تو قال نعم گفت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آری تسمیه و کنیت کن وے را

نبا نام وکنیت سن قال علی وکانت رخصة لی گفت علی بود این رخصت برای من صححه الترمذی حکم بصحت این حدیث کرده ترمذی
ودر جامع الاصول این حدیث را از ابی داود آورده از محمد بن الحنفیه ونیز دلیل مالک بر جواز جمع میان نام وکنیت حدیث
عائشه است که ابوداود آورده که گفت عائشه جاءت امرأة الی النبی آمد زنی بسوی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فقالت
پس گفت آن زن یا رسول الله انی قد ولدت غلاما بدرستی که من زائیده ام پسری را فسمیته محمدا وکنیته ابا القاسم
پس نام کرده ام اورا محمد وکنیت کرده ام اورا ابا القاسم فذکر لی انک تکره ذلک پس گفته شد مرا که تو ناخوش داری این را
یعنی جمع کردن را میان نام وکنیت تو فقال پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ما الذی احل اسمی وحرم کنیتی چه چیز
که حلال کرد داگر داننده نام نهادن را بنام من وحرام وناروا گرداننده کنیت کردن را بکنیت من وراوی شک دارد
در روایت این لفظ که ذکر حل اسم مقدم است بر حرمت کنیت چنانکه نقل کرده شد یا بر عکس چنانچه گفته ما الذی حرم کنیتی
واحل اسمی واین هیچ تفاوتی در مقصود ندارد ولیکن محدثان رعایت اختلاف الفاظ حدیث اینقدر میکنند که لفظ شریف
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم انست یا این یعنی تسمیه وتکنیه هر دو جائز است جمعا وفرادی واز سیاق این حدیث
معلوم میگردد که جواز تسمیه امری مقرر است وکراهت در تکنیه است تنها یا با اسم این طائفه که تجویز جمع میان اسم وکنیت
میکنند میگویند احادیث داله بر منع جمع میان اسم وکنیت منسوخ است وآن جمع جائز است هم در حیات وهم بعد از وفات
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم باین دو حدیث قول چهارم آنکه تکنی بابی القاسم ممنوع بود در حیات حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم اما بعد از وفات جائز است چه سبب منع تکنی بابی القاسم چنانچه بخاری ومسلم از انس رض آورده
آن بود که در بقیع کسی شخصی را ندا کرد بکنیت وگفت یا ابا القاسم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم التفات فرمود و
بجانب آنکس نگریست که مرا ندا میکند آنکس گفت یا رسول الله دیگری را ندا میکنم فرمود تسموا باسمی ولا تکنوا بکنیتی
پس مخصوص بود بزمان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چه لزوم این محذور وسوء ادب مخصوص بآن زمان برکت نشان
است ودر حدیث علی که گفت ان ولد لی من بعدک اشارتی است باین معنی که منع مخصوص بود بزمان حیات شریف
نه بعد از وی اما در حدیث عائشه رض دلالت است بر جواز آن در آن زمان نیز ولیکن درین حدیث سخن است چنانچه بیاید
وبعضی از علما که بر قول ایشان تعریجی واعتمادی نیست گویند که نهی از تکنیه بکنیت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم صحیح شده
وجائز نیست پس تسمیه باسم وی هم جائز نبود بطریق قیاس تسمیه بر تکنیه از جهت عدم فرق میان آنها چه هر دو علم
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ومخصوص بذات شریف اویند ولزوم محذور وسوء ادبی که در تکنیت لازم آمده چنانکه
در ندای شخصی بآن معلوم شد درینجا نیز لازم می آید جوابش آنکه تسمیه باسم آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بنیات
مجوز است وچندین از صحابه را در زمان آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم محمد نام بود وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنرا
تقریر فرمود پس این قیاس در مقابله نص شد ونیز اختصاص وقع انتساب کنیت بیشتر واشهر است نسبت باسم ولزوم محذور
در ندا باسم محل منع است چه بجهت علم بانتشار اسم وتنوع التفات شریف نیز نخواهد بود فافهم در قول صواب ازین مقالات
آنست که تسمیه باسم وی صلی الله علیه وآله وسلم جائز است بلکه مستحب است بجهت ظاهر صیغه امر چه فرمود تسموا باسمی
واز جهت ورود ترغیب وتبشیر در آن چه در اخبار وروایات آمده است که هر کرا محمد نام بود آن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم او را شفاعت کند ودر بهشت در آرد کما قال + فان لی ذمة منه بتسمیتی محمدا وهو اوفی الخلق بالذمم + وسیاتی

الکلام فیه فی الخاتمة و تکنی بکنیت وی ممنوع هم در زمان پیغمبر و هم بعد از زمان وی و منع از آن در زمان پیغمبر صلی الله علیه
و آله و سلم اقوی و اشد بود و همچنین جمع میان نام و کنیت وی نیز ممنوع بطریق اولی و اشد و جواب از حدیث
عائشه رضی الله عنها که دلالت میکند بر جواز آن در زمان حیات آنکه آن حدیث غریب ست چنانچه محی السنة بآن حکم کرده معارض
حدیث صحیح که دلالت بر منع آن دارد نشود و پوشیده نماند که حدیث غریب در اصطلاح مشهور آن را گویند که یک راوی
منفرد باشد بروایت آن و بسا حدیثی که تخریج کرده میشود در صحیح و حال آنکه غریب ست از جهت طریقی که بآن طریق
آمده و مقابل غریب عزیز ست که اثنین عن اثنین آن را روایت کرده اند و بعض تعریف کرده اند غریب را بآنچه
شاذ ست طریق وی و شناخته نشده حال رواة وی کلا او بعضا بکثرت روایت و ضبط و شک نیست که غرابت
باین معنی منافات دارد بصحت و تحقیقه فی اصول الحدیث و قد مر فی المقدمة و در صحت حدیث علی نیز که دلالت
دارد بر جواز بعد از حیات حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ترمذی بصحت آن حکم کرده است نظر ست و بعضی از
نقادان تضعیف کرده اند والله اعلم و مع ذلک با وجود آن دلیل نمی شود بر جواز آن علی العموم چه در حدیث او ثابت
ست که گفت این رخصت مراست یعنی مخصوص ست بمن و این دلالت میکند بر بقای منع والله اعلم و سیوطی
در جمع الجوامع از ابن عساکر آورده که واقع شد در میان طلحه و علی کلامی و گفت طلحه بوی کرم الله وجهه که تو نام کردی
پسر خود را باسم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و کنیت کردی او را بکنیت او و حال آنکه نهی کرد آن حضرت صلی الله علیه
و آله و سلم از جمع کردن در آن پس فرمود علی رضی گستاخ کسی ست که جرأت کند بر خدا و رسول وی پس طلبید جماعه از صحابه را
از قریش تا حاضر آمدند و گواهی دادند که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رخصت کرد مر علی را که جمع کند در آن و
حرام گردانیده بر سائر امت جز وی و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم منع فرمود از آن که عنب را کرم خوانند چه کرم دل
مؤمن ست و در روایتی کرم مرد مسلمان ست رواه مسلم عن ابی هریرة عرب عنب را کرم خوانند بسکون را زیرا که
شراب خمر که از آن حاصل شود مورث سخاوت و کرم ست پس نهی کرده شد که این درخت را کرم نخوانند زیرا که کرم قلب
مؤمن ست و درین نهی دو وجه است یکی آنکه مراد نهی ست از تخصیص عنب باین اسم و حال آنکه دل مؤمن بآن اولی
پس برین توجیه این نهی منع نباشد از تسمیه عنب بکرم بلکه نهی بود از تخصیص عنب باین اسم و تحقیق و تفصیل این وجه آنست
که مصنف در قاموس میگوید که غرض ازین کلام حقیقة نهی نیست از تسمیه عنب بکرم و لیکن این رمز ست بآنکه
چون این نوع از جنس درختان مسمی ست باسم مشتق از کرم سزاوار دید شما ای مسلمانان که او را اهل و لائق این
تسمیه ندارید از جهت غیرت الهی مر مسلمان متقی را که شریک گردانند غیر خود را در آنچه تسمیه کرده خدای تعالی او را بدان
اسم مخصوص گردانیده او را بآن صفت یعنی کرم و زمخشری گفته که مقصود تقریر قول حق تعالی ست ان اکرمکم عند الله
اتقاکم بطریقه انیقه و اشارت ست بآنکه مؤمن متقی اهل و مستحق تر ست باسم مشتق از کرم که کریم ست و معنی کریم جامع
انواع خیر و شرف و فضائل ست و گفته اند که چون وصف کرده یکی را بکرم گویا اثبات کرده مر او را تمامه اقسام
خیرات و شرف و لهذا آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در مدح یوسف فرمود کریم بن کریم بن کریم و قلب مؤمن معدن انوار
علم و تقوی و معارف پس وی احق بود بصفت کرم وجه دوم آنکه مراد منع ست از تسمیه عنب بکرم چه وصف در حقیقت که
اصل ام الخبائث یعنی خمر ست بکرم و خیر کردن ذریعه است بمدح محرمات و تهییج نفوس بر آن و ترغیب وی در آن

وظاهر عبارت حدیث بهمین معنی ست ولیکن زیادت قول وی صلی الله علیه وآله وسلم فان الکرم قلب المؤمن
او ان الکرم هو الرجل المسلم مشعر ست بوجه اول والله اعلم تنبیه کرم بسکون بمعنی مصدر ست چنانچه کرم بفتح راء
هر دو لغت ست و وصف شخص بآن آمده است گفته میشود رجل کرم چنانچه رجل عدل بافاعل معنی و مراد اسم مشتق
از کرم ست چنانچه در ضمن بیان اشارت بدان واقع شده فافهم و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم منع فرموده از
تسمیه عشا بالعتمه بفتحتین از عتم بمعنی تاریکی شب و گفت وی صلی الله علیه وآله وسلم چنانچه روایت کرد مسلم از ابن عمر
لا یغلبنکم الاعراب باید که غالب نیایند شما را اعراب یعنی بادیه نشینان عرب علی اسم صلوتکم بر نام نماز شما یعنی نماز عشا
و ذکر عشا بالصریح نیز در آنچه صاحب مشکوة از حدیث مسلم آورده آمده و مراد به نهی اعراب از غلبه درین اسم نهی اصحاب ست از
تسمیه وی بعتمه چنانچه ایشان میکنند یعنی ایشان عشا را عتمه میگویند شما نیز مگوئید تا غلبه ایشان بر شما لازم نیاید
چنانچه فرموده الا آگاه باشید و انها العشاء نام این نماز عشا ست و در روایتی فانها فی کتاب الله العشاء و در قرآن مجید
بسم صلوة عشا برین نماز آمده چنانچه در سورهٔ نور من قبل صلوة الفجر و من بعد صلوة العشاء و هم یسمونها العتمه و اعراب
نام می نهند او را عتمه و اعراب مغرب را عشا میخوانند و عشا را عتمه پس نهی کرده شد از آن از جهت محافظت لسان
شرع و کتاب الله و لهذا اکثر علما مکروه داشته اند این تسمیه را و از ابن عمر می آرند که چون می شنید این اطلاق را در غضب
می آمد و بلند می گفت انما هو العشاء و امام مالک گفته است که بهتر آنست که تسمیه کنند بآنچه تسمیه کرده است خدای تعالی
و نزد بعض مکروه نیست زیرا که در حدیث آمده است چنانکه گفت و در حدیث دیگر که بخاری و مسلم از ابی هریره آورده
اطلاق لفظ عتمه بر عشا وارد شده که لو یعلمون اگر بدانند مسلمانان ما فی العتمة والصبح چیزی را که در نماز عشا و صبح ست
از فضیلت و ثواب لاتوهما و لو حبوا هر آئینه بیایند ایشان این دو نماز را بر دستها و زانوها یا بر مقعد یعنی اگر برپای نتوانند آمد
از جهت ضعف و بیماری بجهت حرص بر احراز فضیلت و ثواب با این حالت نیز بیایند و این دو نماز را در مسجد ترک نکنند و تقدم
و تاخر یکی ازین دو حدیث بیقین و اتفاق معلوم نه شده پس پیش بعض حدیث منع اطلاق عتمه بر عشا متقدم ست و حدیث
جواز متاخر و میگویند منع منسوخ ست بجواز و نزد بعض حدیث جواز متقدم ست و میگویند جواز منسوخ ست بمنع و طیبی گفته
که وجه آنست که اطلاق عتمه در ابتدای امر جائز بود و چون شائع شد این اطلاق و جاری شد بدان السنه خواص و عوام
نهی کرد از آن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تا غالب نیاید عرف جاهلیت بر سنت اسلامیه والله اعلم و گفته اند که صواب
آنست که تعارضی میان این دو حدیث نیست چه نهی نفرموده از اطلاق اسم عتمه بکلی بلکه نهی فرموده از هجرت و ترک اطلاق
لفظ عشا و اکتفا بعتمه یا غلبه و کثرت این اطلاق چنانچه عبارت لا یغلبنکم اشعار بدان دارد بدان تا اگر آن را تسمیه بعشا
کنند و گاه گاه عتمه خوانند روا بود و طیبی از شیخ محی الدین نووی نقل کرده که گفت در جواب این اشکال دو وجه است یکی آنکه
استعمال عتمه برای بیان اصل جواز ست تا نه پندارند که حرام مطلق و موجب اثم ست و اشارت ست بآنکه نهی از برای تنزیه ست نه تحریم
دوم آنکه احتمال دارد که مخاطب بحدیث عتمه کسی باشد که نمی شناخت اسم عشا را زیرا که آن مشهور تر شده بود از لفظ عشا و عشا را
اطلاق بر مغرب میکردند والله اعلم بالصواب و الیه المرجع والمآب معروض میدارد کاتب حروف العبد الضعیف الفقیر الی الله القوی
الباری عبد الحق بن سیف الدین الدهلوی البخاری که چون اصل مقصود و مطمح نظر در شرح این کتاب بیان مذاهب ائمه اربعه علی الخصوص
مذهب امام اعظم ابو حنیفه کوفی رحمة الله علیهم اجمعین و تطبیق و اثبات آنها بود مهما امکن باحادیث نبویه و معارضه

و مصادمه کلام مصنف در ادعای صحت و ثبوت آنچه خود آورده و بر ما سوای آن رقم رد و بطلان کشیده و شک نیست که محل خلاف و نزاع اکثر در احکام فقهیه و مسائل شرعیه است تا این محل کار بیان در تقریر و تحریر آن جریان یافت والحمد لله والمنة که حصول این مامول با آن عنا و تعب و کد و مشقت که دران کشیده شد بتوفیق الٰهی تعالی و تقدس بر وجه موافق صورت انتظام و التیام یافت آلان قصد بر انست که آنچه بعد ازین مذکور گردد از اذکار و عادات و سنن سنیه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم در بیان آن اطناب و تطویل راه نیابد و هم بر آنچه در اصل کتاب متن مذکور است اقتصار پذیرد یا رب تا نگشته غریب با نسخه مفید بدانند بی مراجعت با اصول و تصحیح کتب نوشته آید مگر در بعض مواضع که شاید قلم بحکم تقدیر بر خلاف این تصویر جریان یابد و هم بجهت تخفیف و اختصار تعرض بذکر رواة و حواله بکتب التزام نموده آمد مگر آنچه در متن مذکور شده باشد الا در خاتمه که شیخ مصنف طریقه تنقید اظهار و ارتکاب نموده بر جمله از احادیث حکم بضعف و وضع و بطلان کرده است تطویل و تفصیل در آنجا ضروری افتاد امید که این بقیه نیز با تمام رسد و ختام کشد ان شاء الله الحق المبین انه ولی التوفیق ذو القوة المتین و صلی الله علی السید المصطفی الامین محمد وآله و صحابه اجمعین

باب + اذکار النبی صلی الله علیه وآله وسلم عائشه گفت کان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یذکر الله علی کل احیانه یعنی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در جمیع اوقات ذکر حق کردی و هیچ چیزی او را از ذکر حق باز نداشتی زیرا که سخن او مجموع در یاد حق بود و امر و نهی و تشریع شرائع مراست را همه ذکر حق بود و بیان اسما و صفات و احکام الله تعالی و وعد و وعید و این مجموع ذکر او بود و ثنا و دعا و تمجید و تحمید و تسبیح و سوال و دعا و دعا اول بمعنی ذکر اطلاق کرده ثنا را بوی تفسیر نموده یعنی خواندن مر حق را سبحانه و تعالی چنانچه در حدیث آمده است که افضل دعای من و دعای پیغمبران پیش از من روز عرفه لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد الخ و دعا در ثانی بمعنی طلب و در خواستن است چنانچه تفسیر کرد سوال با وی و در بعض نسخ دعا در اول مذکور نیست فلا حاجة الی التوجیه و ترهیب و ترغیب نزدیک بمعنی وعد و وعید است و ملازم آن یکلی ذکر حق بود و در حالت خاموشی در دل ضمیر وی همگی ذکر حق بود پس انفاس وی بر ذکر مشتمل بود در حالت قیام و قعود و خفتن و رفتن و نشستن و برخاستن و سائر حالات از ذکر حق تعالی منفک نبودی حاصل آنکه ذکر بمعنی یاد کردن است مقابل نسیان که بمعنی فراموشی است پس هر چگونه که یاد حق کنند خواه بدل یا بزبان در هر فعل و هر شان ذکر بود و لابد اگر زبان با دل موافق افتد افضل و اکمل باشد و آنکه در کلام بعض فقها واقع شده است که آنچه نه بزبان بود ذکر نباشد و معتبر نشود باید که مراد ایشان نفی ذکر لسانی باشد نه مطلق ذکر چه ذکر در لغت ضد نسیان بود و کما صرح به فی القاموس پس شامل ذکر قلبی بود بی شبهه و عدم اعتبار فعل قلب در ترتب ثواب باطل و هذا هو الحق والحق احق ان یتبع و قیاس ذکر بر عقود شرعیه که بی فعل لسان معتبر نشود صحیح نباشد از جهت نص شارع بران فتدبر اکنون آنچه از اذکار لسانی و دعوات از ان حضرت صلی الله علیه وآله وسلم منقول و ماثور است ذکر میکند و ابتدا از وقت بیدار شدن از خواب که حکم انتبای حیات وارد نموده بیان میکند و میگوید و چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وقت تهجد از خواب بیدار شدی گفتی الحمد لله الذی احیانا بعد ما اماتنا والیه النشور و عائشه روایت میکند که چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از خواب بر آمدی ده بار تکبیر گفتی و ده بار سبحان الله وبحمده و ده بار گفتی سبحان الملک القدوس و ده بار گفتی استغفر الله و ده بار گفتی لا اله الا الله آنگاه ده بار گفتی اللهم انی اعوذ بک من ضیق الدنیا و ضیق یوم القیمة پس شروع در نماز کردی و هم عائشه رضی

گوید که گاه چون بیدار شدے گفتے لا اله الا انت سبحانک اللهم استغفرک لذنبی واسالک رحمتک اللهم زدنی علما ولا تزغ
قلبی بعد اذ هدیتنی وهب لی من لدنک رحمة انک انت الوهاب واین دو خبر در سنن ابی داود ثابت ست وبخاری
در صحیح خویش آورده که پیغمبر صلے اللہ علیه وآله وسلم فرمود که هرکه در شب از خواب بیدار شود بگوید لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علے کل شئے قدیر الحمد لله وسبحان الله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله
اللهم اغفر لے یا دعاے دیگر بعد ازین ذکر بکند باری تعالی وی را اجابت کند واگر بعد ازین ذکر وضو کند ونماز گذارد نماز
وی را قبول کند وابن عباس میگوید شبے در خانه میمونه که خاله من ست ویکی از ازواج مطهره است بیتوتت کردم دیدم
که رسول خدا صلے اللہ علیه وآله وسلم از خواب برآمد وسر سوے آسمان کرد وده آیت از آخر سوره آل عمران بخواند
ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب تا بآخر سوره وآنگاه گفت اللهم لک
الحمد انت نور السموات والارض ومن فیهن ولک الحمد انت قیم السموات والارض ومن فیهن ودر بعض روایات
ولک الحمد انت ملک السموات والارض ومن فیهن بعد از انت نور السموات والارض ومن فیهن نیز آمده ولک الحمد
انت الحق ووعدک الحق وقولک الحق ولقاءک حق والجنة حق والنار حق والنبیون حق ومحمد حق والساعة حق اللهم لک
اسلمت وبک آمنت وعلیک توکلت والیک انبت وبک خاصمت والیک حاکمت فاغفر لے ما قدمت وما اخرت
وما اسررت وما اعلنت انت الٰهی لا اله الا انت ولا حول ولا قوة الا بالله وعائشه رضی روایت میکند که چون پیغمبر صلی اللہ علیه
وآله وسلم از خواب درآمدے گفتے اللهم رب جبرئیل ومیکائیل واسرافیل فاطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة
انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون اهدنی لما اختلف فیه من الحق باذنک انک تهدی من تشاء الی صراط مستقیم
وگاه بودے که نماز را باین دعا افتتاح کردے وچون از نماز وتر فارغ شدے سه بار گفتے سبحان الملک القدوس
ودر بار آخرین آواز بلند برکشیدی ودر بعض روایات آمده که در بار آخرین زیاده کردے رب الملائکة والروح وهرگاه
که از خانه بیرون خواستی شد وبمسجد رفت چنانچه درین وقت بودے یا بکار دیگر برآمدے وبالجمله در وقت بیرون آمدن
از خانه این دعا خواندے بسم الله توکلت علی الله اللهم انی اعوذ بک ان اذل او اضل او اضل او اجهل او یجهل علی وفرمود که هرکه
در وقت بیرون شدن از خانه بگوید بسم الله توکلت علی الله ولا حول ولا قوة الا بالله قائلی او را گوید یعنی از ملائکه هدیت
ووقیت وکفیت یعنی راه نموده شدی تو ونگاه داشته شدی تو وکفایت کرده شدی تو واز وی شخص شیطان دور میشاید
ابن عباس گفت آن شب که در خانه میمونه بودم شنیدم که پیغمبر صلے اللہ علیه وآله وسلم وقتے که از خانه بسوے مسجد
روان شد برای نماز صبح در راه میگفت اللهم اجعل فی قلبی نورا واجعل فی لسانی نورا واجعل فی سمعی نورا واجعل فی بصری
نورا واجعل من خلفی نورا واجعل من امامی نورا واجعل من فوقی نورا واجعل من تحتی نورا اللهم اعطنی نورا وابو سعید خدری
میگوید پیغمبر صلے اللہ علیه وآله وسلم فرمود که هیچ بنده از خانه بیرون نیاید برای نماز گزاردن واین دعا را بخواند الا که بر وی
هفتاد هزار فرشته بگمارد تا برای او آمرزش خواهند وحضرت کبریا اقبال کند بروی بوجه خویش تا آن زمان که از نماز فارغ
شود ودعا اینست اللهم انی اسالک بحق السائلین علیک وبحق ممشای هذا الیک فانی لم اخرج بطرا ولا اشرا ولا ریاء
ولا سمعة خرجت اتقاء سخطک وابتغاء مرضاتک اسالک ان تنقذنی من النار وان تغفر لے ذنوبی انه لا یغفر الذنوب
الا انت ودر حدیث دیگر از سنن ابی داود وارد ست که هرکه در وقت درآمدن در مسجد بگوید اعوذ بالله العظیم وبوجهه الکریم

وسلطانه القدیم من الشیطان الرجیم شیطان گوید این شخص امروز از شر من نگاهداشته شد و میفرمود چون کسے
خواهد که در مسجد درآید باید که بر من درود فرستد و سلام دهد آنگاه بگوید اللهم افتح لی ابواب رحمتک و چون خواهد که بیرون رود
بگوید اللهم انی اسالک من فضلک و در بعض روایات در درآمدن و برآمدن بسم الله والسلام علی رسول الله نیز آمده
و تخصیص سوال فضل که بمعنی زیادت ست بوقت بیرون آمدن براے طلب مزید ست که باز آمدن بمسجد دعود بمقام
عبادت ست یا مراد بآن طلب رزق و کسب معیشت ست و این وجه وانسب ست بقول وی سبحانه و تعالی وابتغوا
من فضل الله چنانچه ظاهر تفسیر ست و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم چون در مسجد خواست شدے گفتے اللهم صل علی
محمد وسلم اللهم اغفر لی ذنوبی وافتح لی ابواب فضلک اینجا فضل شامل رحمت و فضل هر دو ست که در وقت درآمدن
و برآمدن دائما مطلوب و مامول ست و چون نماز صبح بگذاردے بر مصلی بباشدے و بذکر و دعا مشغول بودے
تا آفتاب برآمدے و قدر یک دو نیزه از افق بلند شدے آنگاه دو رکعت بگذاردے و این اقل ست و اگر کسے
زیاده بران بگذارد اتم و افضل بود و کمال آن دوازده رکعت ست در فضل این احادیث بسیار زیاده بر ده حدیث
وارد شده میفرمود که این عمل برابر یک حج و یک عمره است تمام تمام تمام و بعض علما این را از سنن موکده
شمرده اند و باید که درینوقت بغیر ذکر و دعا و امر خیر تکلم نکند و در غایت خضوع و خشوع و حضور و تفکر و تدبر معانی
موصوف بود و در گذاردن رکعتین نیز موصوف باین صفات باشد مشائخ گفته اند قدس الله اسرارهم که هر عمل را اجزا
در آخرت ست و جزاے این عمل نقد ست در نورانیت قلب و صفاے باطن و انشراح صدر که بران مترتب میگردد
و در بعض اوقات بذوق و وجدان چنان یافته شد که همچنان که آفتاب عالم آفاق طلوع کرده میرسد و بسیط زمین را
منور میگرداند نور ایمان و معرفت از درون طالب اشراق نموده مے آید و ارض وجود او را منور میگرداند و اگر هم در مصلی
نشسته باشد اتم و اکمل ست و ظاهر حدیث و سنت اولی و مشائخ طریقت گفته اند که اگر بیم ریا یا خوف تشویش وقت
باشد در خلوت درآید و آنجا مشغول گردد و تحقیق آنست که آنچه در حدیث آمده است که هر که بگذارد نماز فجر و بنشیند
در مصلاے خود مشغول بذکر حق و دعا و استغفار کنند او را ملائکه گویند اللهم اغفر له اللهم ارحمه این جزای مصابرت ست
کذا بجلوس در مصلی کرده و جزاے ذکر و مشغولی و حضور و نورانیت قلب باقی ست و حاصل ست در هر صورت
علی قدر الاخلاص والحضور و استقبال قبله درینوقت بغایت موثر ست و متوجهے که گفته اند که اگر خواب غلبه کند مشی
کند بجانب قبله و هم روے بقبله برگردد از براے دفع خواب و در صبحگاه میگفت اللهم بک اصبحنا و بک امسینا و بک نحیی
و بک نموت والیک النشور اصبحنا واصبح الملک لله والحمد لله ولا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر
رب اسالک خیر ما فی هذا الیوم و خیر ما بعده واعوذ بک من شر ما فی هذا الیوم و شر ما بعده رب اعوذ بک من الکسل و سوء الکبر رب
اعوذ بک من عذاب النار و عذاب القبر و در شب هنگام گفتے اللهم بک امسینا و بک اصبحنا و بک نحیی و بک نموت والیک المصیر
امسینا و امسے الملک لله تا بآخر ولیکن بجاے هذا الیوم هذه اللیلة و بجاے ما بعده ما بعدها بخواند و ابوبکر صدیق گفت
یا رسول الله مرا بفرماے بکلماتے که در صباح و مسا بگویم گفت بگو اللهم فاطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة رب کل شیء
وملیکه اشهد ان لا اله الا انت اعوذ بک من شر نفسی و من شر الشیطان و شرکه این کلمه را دو نوع روایت کرده اند اظهر و اشهر بکسر
شین و سکون را یعنی شرکی که وی وران بنده از و بران داعے گردد و بفتح شین و را یعنی مصائد و حبائل وی که بدان پای بند

گرداند جمیع شر که نفحتین یعنی دام وان اقترف علی نفسی سوءا او اجره الی مسلم این را در صباح و مسا و وقت خفتن بگوئی و
میفرمود هر بنده که در صباح و مسا هر روز و شب این دعا را بگوید بوی هیچ گزندی نرسد بسم الله الذی لا یضر مع اسمه
شیئ فی الارض ولا فی السماء وهو السمیع العلیم آورده اند که ابان بن عثمان این حدیث را از پدر بزرگوار خود روایت
کرده و بعمل خود در آورده بود ناگاه بوی آفت فالج رسید آن مرد بجانب او نگاه کرد بطریق تعجب و انکار یعنی اگر حدیث صحیح
و خاصیت وی اینکه هر که آنرا بخواند بوی هیچ گزندی نرسد این رسیدن گزند فالج تو چیست گفت ابان چه نگاه میکنی
حدیث همچنان ست که بتو روایت کرده ام ولیکن امروز توفیق خواندن آن نیافتم تا آنچه حکم و تقدیر الٰهی ست بما رسد
و میفرمود که هر که در صباح و مسا بگوید رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد نبیا حق و ثابت باشد بر فضل حق تعالی که او را راضی گرداند
یعنی چندان نعمت عطا کند که بنده راضی گردد و هیچ آرزو در دل وی نشکند تا روزی گرداند و مقام رضا که اعلی مقامات
سلوک ست و در قول مصنف که گفت حق باشد بر فضل وی تعالی اشارت ست بآنکه اثبات حق که بر حق سبحانه کنند بمعنی
تفضیل و کرم است که بر خود لازم گردانیده والا هیچ چیزی بر وی تعالی و تعظم لازم و واجب نبود و هیچ بنده را بر وی
حقی نه و لهذا بعض علما منع کرده اند که در دعا بگوید اللهم بحق فلان اما اصح آنست که ممنوع نیست از جهت وقوع آن در ادعیه
ماثوره چنانچه اللهم بحق السائلین علیک و بحق ممشای هذا و غیر ذلک و توجیهش آنست که گفته شد چه وی سبحانه و تعالی
چیزی چند بتفضل و کرم خود بر خود برای بندگان لازم گردانیده که البته بکند چنانچه رزق دادن و توبه قبول کردن و رسول
بخلق فرستادن و اینها نیز عقلا بروی لازم نیست ولیکن فضل و جود و کرم وی بر وی لازم گردانیده و این در حقیقت
وجوب نیست فضل و کرم اوست بر بندگان و هر کس که در صباح و مسا بگوید اللهم انی اصبحت اشهدک و اشهد حملة عرشک
و ملائکتک و جمیع خلقک انک انت الله الذی لا اله الا انت وان محمدا عبدک و رسولک هر که یکبار بگوید ربع وی از آتش آزاد شود
و اگر دو بار بگوید نصف او از آتش آزاد شود و اگر سه بار بگوید سه ربع او از آتش آزاد گردد و اگر چهار بار بگوید تمام وی
از آتش آزاد شود و هر که در صباح بگوید اللهم ما اصبح بی من نعمة او باحد من خلقک فمنک وحدک لا شریک لک فلک الحمد
ولک الشکر شکر آن روز گذارده بود و اگر در شب گوید اللهم ما امسی بی تا باخر شکر آن شب گذارده بود و بسیار در صباح
و مسا حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم این دعا خواندی اللهم انی اسالک العافیة فی الدنیا والآخرة اللهم انی اسالک
العفو والعافیة فی دینی و دنیای و اهلی و مالی اللهم استر عوراتی و آمن روعاتی اللهم احفظنی من بین یدی و من
خلفی و عن یمینی و عن شمالی و من فوقی و اعوذ بعظمتک ان اغتال من تحتی اصبحنا و اصبح الملک لله رب العالمین
اللهم انی اسالک خیر هذا الیوم فتحه و نصره و نوره و برکته و هداه و اعوذ بک من شر ما فیه و شر ما بعده و چون شب هنگام
شدی گفتی امسینا و امسی الملک لله الی آخره ولیکن بجای هذا الیوم هذه اللیلة و مکان تذکیر تانیث و آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم یکی از دختران خویش را گفت در حدیث ابی داود همین طور مبهم آورده که مروی ست از بعض بنات النبی
صلی الله علیه و آله وسلم که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تعلیم میکرد و را که در وقت صباح بگوی سبحان الله و بحمده لا حول
ولا قوة الا بالله ما شاء الله کان و ما لم یشاء لم یکن اعلم ان الله علی کل شیئ قدیر و ان الله قد احاط بکل شیئ علما و گفت هر که
این را در صباح بگوید در حفظ و امان خدای باشد تا شب شود و اگر در مسا گوید در حفظ حق باشد تا روز شود و یکی از صحابه
گفت ابو داود از ابی سعید خدری آورده که گفت مردی بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم مد و گفت یا رسول الله

لازم افتاده بر من هموم و دیون چیکار کنم فرمود آیا ترا نیاموزم کلامے کہ چون او را بگوئی حق جل شانہ اندوه ترا بشادی بدل کند
و دوام ترا بگذارد گفت بلی یا رسول اللہ بیاموز مرا آن کلام را فرمود چون بامداد و شب کنی بگوئی اللهم انی اعوذ بک من الهم
والحزن واعوذ بک من العجز والکسل واعوذ بک من الجبن والبخل واعوذ بک من غلبة الدین وقهر الرجال آن مرد گفت این
دعا را خواندم بار تعالی اندوه مرا ببرد و دین مرا قضا کرد و فرمود هر کہ در بامداد و شبانگاه این کلمات بگوید حق تعالی کفایت
کند از وی اندوه دنیا و آخرت را و کلمات اینست اللهم انی اصبحت منک فی نعمة وعافیة وستر فاتم علی نعمتک وعافیتک
وسترک فی الدنیا والآخرة و شخصے نزد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و گفت یا رسول اللہ آفات بسیار بر من
میرسد فرمود کہ چون صباح شود بگو بسم اللہ علی نفسی واهلی ومالی کہ آفتی بتو نرسد روزے مر فاطمہ را گفت ترا چہ
مانع ست از آنکہ چون بامداد کنے و چون شب کنے بگوئی یا حی یا قیوم بک استغیث فاصلح لی شانی کلہ ولا تکلنی الی نفسی
طرفة عین و فرمود کہ هر کہ هر صباح و هر مسا هفت بار بگوید حسبی اللہ لا الہ الا هو علیہ توکلت وهو رب العرش العظیم حق جل شانہ
هموم دنیا و آخرت وے را کفایت کند این وردی عظیم ست بعضے از مشائخ سلسلۂ نوریہ شاذلیہ قدس اللہ اسرارهم گفتہ اند
کہ اگر کسے را بود کہ او را هیچ وردے نباشد جز این یک ورد کافی ست و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مامور ست کہ
این را بگوید بنص قرآن کہ فان تولوا فقل حسبی اللہ الآیة و خواندن این در اوراد مشائخ ده بار نیز آمده و آنرا سندے
نیز هست اما اصح واثبت بحسب روایت هفت بار ست و هر کہ در اول روز این دعا بگوید هیچ مصیبتے بوی نرسد تا شب
شود اللهم انت ربی لا الہ الا انت علیک توکلت وانت رب العرش الکریم ما شاء اللہ کان وما لم یشأ لم یکن لا حول ولا قوة
الا باللہ العلی العظیم اعلم ان اللہ علی کل شیء قدیر وان اللہ قد احاط بکل شیء علما اللهم انی اعوذ بک من شر نفسی ومن شر
کل دابة انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم گویند ابو الدرداء را خبر کردند کہ خانۂ تو بسوخت گفت خانۂ من
نسوزد زیرا کہ کلماتے کہ من از حضرت نبوت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شنیده ام اینجاست و حق جل شانہ آن خانہ را نسوزد
چون بدیدند اطراف خانہ او سوختہ بود و خانۂ او سالم مانده و میفرمود مهتر استغفارها اینست کہ بنده بگوید اللهم انت ربی
لا الہ الا انت خلقتنی وانا عبدک وانا علی عهدک ووعدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت ابوء لک بنعمتک علی وابوء بذنبی
فاغفر لی فانہ لا یغفر الذنوب الا انت هر کہ در صباح بگوید از سر یقین و دران روز بمیرد پیش از آنکہ مسا شود در بهشت رود و اگر
در مسا گوید از سر یقین و دران شب بمیرد پیش از آنکہ صبح شود در بهشت رود یعنی دران روز کہ مردم بہ بهشت روند وی زود تر
و سریع تر رود بی آنکہ موقوف سوال و حساب لبث دارند یا مراد آن بود کہ بیشک بہ بهشت رود چنانچہ در لفظ بخاری آمده
من قالها فهو من اهل الجنة و میفرمود هر کہ در صباح و مسا بگوید صد بار سبحان اللہ وبحمده در روز قیامت کسی حاضر نشود
بعملی فاضل تر از عمل وی مگر کسی کہ زیاده از وی گفتہ باشد بلفظ حدیث چنانچہ در صحیحین از ابی هریره آمده اینست
کہ نیارد هیچ یکے روز قیامت عملی فاضل تر از انچہ وے آورده مگر آن کسے کہ گفتہ است مثل انچہ وی گفتہ یا زیاده کرد
بران و درینجا دو اشکال ست یکی آنکہ کسے کہ مثل وی گفتہ باشد عملش فاضلتر از عمل وے چگونہ بود بلکہ مثل وی بود
نعم در صورت زیاده درست مے آید جوابش آنکہ مستثنی درینجا منقطع ست تقدیر کلام نیارد هیچ یکی عملی فاضلتر از
عمل وی لیکن کسیکہ گفتہ است مثل انچہ وے گفتہ است می آرد عملی را کہ مساوی عمل اوست و کسیکہ زیاده گفتہ است می آرد
عملی را کہ زائد ست بر عمل وی و اشکال دیگر آنکہ زیاده بر صد بار گفتن چگونہ جائز باشد و حال آنکہ مقرر شده است

کہ زیادہ بر عددے کہ شارع تعیین کردہ است جائز نبود چنانکہ کم از آن روا نیست واگر زیادہ کنند از قبیل تجاوز از حد و عبث
و اسراف بود مثل اعداد رکعات و طہارات مثلاً در اول جائز نیست و در ثانی ثوابی نبود و داخل عبث است و در تسبیحات و اذکار
نیز حال ہمچنین ست چنانکہ آوردہ اند کہ یکی از مشائخ در خواب دید کہ میخواندند آنان را کہ تسبیح و تحمید و تکبیر گویند بعد از نمازہا
نوصد و سے نیز بآن جانب دوید کہ میخواندند دستی بر سینہ وی زدند و براندند و گفتند تو نہ از ایشانی ایشان آن کسانند
کہ سی و سہ بار گویند و تو زیادہ بران میگوئی جواب ازین اشکال آنکہ تجاوز و اعتداء در جائے بود کہ عددے مخصوص
تعیین یافتہ باشد و چون شارع اشارت بجواز زیادت درینجا کردہ از آن قبیل نخواہد بود کہ موجب تجاوز و عبث الا از خود بود
و نیز گفتہ اند کہ مراد بزیادت اینجا اعمال دیگرست از خیر کہ کسب کردہ نہ نفس این تسبیح و در کلام مصنف اشارات بازین توجیہ
یارب مگر این روایت دیگر بود واللہ اعلم و پیغمبر سود ہر کہ در صباح دہ بار گوید لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک و لہ الحمد
وہو علی کل شئ قدیر او را دہ حسنہ نوشتہ شود دہ حسنہ خود بوعدۂ کریم وے عز اسمہ بر ہر عمل خیرے نویسند و در روایت
این ذکر آن بود کہ گفت و دہ گناہ محو شود و ثواب آزادی دہ بندہ بیابد و دران روز خدای تعالی او را از زینہار خود دارد
و ہر کہ در ہر صباح و ہر مسا صد بار بگوید او را ثواب آزاد کردن صد بندہ باشد و او را صد حسنہ نوشتہ شود و صد گناہ
از وے محو کردہ شود و کسی فاضلتر از عمل وے بمحشر نیارد و در مسند امام احمد ثابت ست کہ رسول خدا صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم زید بن ثابت را تعلیم کرد و فرمود کہ بران مواظبت نماید در ہر صباح لبیک اللہم لبیک و سعدیک والخیر
فی یدیک ومنک والیک اللہم ما قلت من قول او حلفت من حلف او نذرت من نذر فمشیتک بین یدی ذلک
کلہ ما شئت کان وما لم تشأ لا یکون لا حول ولا قوۃ الا بک انک علی کل شئ قدیر اللہم ما صلیت من صلوۃ فعلی من صلیت
وما لعنت من لعنۃ فعلی من لعنت انت ولیی فی الدنیا والآخرۃ توفنی مسلما والحقنی بالصالحین اللہم فاطر السموات
والارض عالم الغیب والشہادۃ ذا الجلال والاکرام فانی اعہد الیک فی ہذہ الحیوۃ الدنیا واشہدک وکفی بک شہیدا انی اشہد ان
لا الہ الا انت وحدک لا شریک لک لک الملک ولک الحمد وانت علی کل شئ قدیر واشہد ان محمدا عبدک و رسولک و اشہد ان
وعدک حق ولقاءک حق والساعۃ آتیۃ لا ریب فیہا وانک تبعث من فی القبور وانک ان تکلنی الی نفسی تکلنی الی ضعف و عورۃ
وخطیئۃ وانی لا اثق الا برحمتک فاغفر لی ذنوبی کلہا انہ لا یغفر الذنوب الا انت وتب علی انک انت التواب الرحیم و در
صباح میگفت اللہم انی اصبحت لا استطیع دفع ما اکرہ ولا املک نفع ما ارجو واصبح الامر بید غیری واصبحت مرتہنا بعملی فلا فقیر
افقر منی اللہم لا تشمت بی عدوی ولا تسوء بی صدیقی ولا تجعل مصیبتی فی دینی ولا تجعل الدنیا اکبر ہمی ولا مبلغ علمی
ولا تسلط علی من لا یرحمنی اللہم بک اصبحنا وبک امسینا وبک نحیی وبک نموت والیک النشور اللہم عالم الغیب والشہادۃ
فاطر السموات والارض رب کل شئ وملیکہ اشہد ان لا الہ الا انت اعوذ بک من شر نفسی ومن شر الشیطان وشرکہ سبحان اللہ
وبحمدہ ولا حول ولا قوۃ الا باللہ ما شاء اللہ کان وما لم یشا لم یکن اعلم ان اللہ علی کل شئ قدیر وان اللہ قد احاط بکل شئ علما
فسبحان اللہ حین تمسون وحین تصبحون ولہ الحمد فی السموات والارض وعشیا وحین تظہرون یخرج الحی من المیت ویخرج المیت
من الحی ویحیی الارض بعد موتہا وکذلک تخرجون اللہم انی اسألک العافیۃ فی الدنیا والآخرۃ اللہم انی
اسألک العفو والعافیۃ فی دینی ودنیای واہلی ومالی اللہم استر عوراتی وآمن روعاتی اللہم احفظنی من بین
یدی ومن خلفی وعن یمینی وعن شمالی ومن فوقی واعوذ بعظمتک ان اغتال من تحتی اللہم اصبحنا نشہدک ونشہد

حملة عرشك وملائكتك وجميع خلقك انك انت الله لا اله الا انت وحدك لا شريك لك فلك الحمد ولك الشكر اصبحنا واصبح الملك
لله رب العالمين وسه بار بگوید اللهم عافني في بدني اللهم عافني في سمعي اللهم عافني في بصري وبگوید اللهم رحمتك
ارجو فلا تكلني الى نفسي طرفة عين واصلح لي شأني كله لا اله الا انت اللهم اني اعوذ بك من جهد البلاء ودرك الشقاء وسوء القضاء
وشماتة الاعداء واعوذ بك من علم لا ينفع ومن قلب لا يخشع ومن نفس لا تشبع ومن دعوة لا يستجاب لها واعوذ بك
من زوال نعمتك وتحول عافيتك وفجاءة نقمتك وجميع سخطك اللهم اني اعوذ بك من شر ما علمت ومن شر ما لم اعلم ومن
شر ما عملت ومن شر ما لم اعمل اللهم لك اسلمت وبك آمنت وعليك توكلت واليك انبت وبك خاصمت واليك حاكمت
فاغفر لي ما قدمت وما اخرت وما اسررت وما اعلنت انت المقدم وانت المؤخر لا اله الا انت اللهم اني اعوذ بك من شر
سمعي وشر بصري وشر لساني وشر قلبي وشر منيي اللهم اني اعوذ بك من التردي ومن الغرق ومن الحرق والهدم واعوذ بك
من ان يتخبطني الشيطان عند الموت واعوذ بك من ان اموت في سبيلك مدبرا واعوذ بك من ان اموت لديغا واعوذ بكلمات
الله التامات من غضبه وعقابه وشر عباده ومن همزات الشياطين وان يحضرون اللهم الهمني رشدي واعذني من شر نفسي
اعوذ بوجه الله العظيم الذي لا شيء اعظم منه وبكلمات الله التامات التي لا يجاوزهن بر ولا فاجر وباسماء الله الحسنى ما علمت
منها وما لم اعلم ومن شر ما خلق وذرأ وبرأ اللهم اغفر لي جدي وهزلي وخطائي وعمدي وكل ذلك عندي اللهم اصلح لي ديني
الذي هو عصمة امري واصلح لي دنياي التي فيها معاشي واصلح لي آخرتي التي فيها معادي واجعل الحياة الدنيا
زيادة لي في كل خير واجعل الموت راحة من كل شر اللهم اني اسألك الهدى والتقى والعفاف والغنى رب اعني ولا تعن
علي وانصرني ولا تنصر علي وامكر لي ولا تمكر علي واهدني ويسر الهدى لي وانصرني على من بغى علي رب اجعلني لك شكارا لك
ذكارا لك رهابا لك مطواعا لك مخبتا اليك اواها منيبا رب تقبل توبتي واجب دعوتي واغسل حوبتي وثبت حجتي وسدد لساني
واهد قلبي واسلل سخيمة صدري اللهم ما رزقتني مما احب فاجعله قوة لي فيما تحب اللهم ما زويت عني مما احب فاجعله فراغا لي فيما تحب اللهم اقسم
لنا من خشيتك ما تحول به بيننا وبين معاصيك ومن طاعتك ما تبلغنا به جنتك ومن اليقين ما تهون به علينا مصيبات
الدنيا ومتعنا باسماعنا وابصارنا وقوتنا ما احييتنا واجعله الوارث منا واجعل ثارنا على من ظلمنا وانصرنا على من عادانا ولا تجعل
مصيبتنا في ديننا ولا تجعل الدنيا اكبر همنا ولا مبلغ علمنا ولا غاية رغبتنا ولا تسلط علينا من لا يرحمنا اللهم بعلمك الغيب وقدرتك على الخلق
احيني ما علمت الحياة خيرا لي وتوفني اذا علمت الوفاة خيرا لي اسألك خشيتك في الغيب والشهادة واسألك كلمة الحق في الرضى والغضب
واسألك القصد في الفقر والغنى واسألك نعيما لا ينفد واسألك قرة عين لا تنقطع واسألك لذة النظر الى وجهك والشوق الى لقائك في غير ضراء
مضرة ولا فتنة مضلة اللهم زينا بزينة الايمان واجعلنا هداة مهديين اللهم اجعلني اعظم شكرك واكثر ذكرك واتبع نصحك واحفظ
وصيتك اللهم اني اسألك الصحة والعفة والامانة وحسن الخلق والرضا بالقدر اللهم طهر قلبي من النفاق وعملي من الرياء ولساني
من الكذب وعيني من الخيانة فانك تعلم خائنة الاعين وما تخفي الصدور واز ابن عباس مرویست که تفسیر خائنة الاعین بیان کرد
که مثلا مردے درمیان جمعے نشسته است ناگاه جمیله از پیش ایشان گذشت این مرد بجهت استحیا و شرم داشتن
ازان جمع در پاے ایشان سر فرو دافگند ونگاه بآن زن نکرد چون ایشان را غافل یافت سر برآورد و دزدیده نگاهی
بجانب وے کرد این خیانت چشم است در نظر حرام اللهم اجعل سريرتي خيرا من علانيتي واجعل علانيتي صالحة اللهم اني
اسألك من صالح ما تؤتي الناس من الاهل والمال والولد غير الضال ولا المضل اللهم اهدني وسددني اللهم رب السموات

السبع ورب العرش العظیم ربنا ورب کل شیء فالق الحب والنوی ومنزل التوریة والانجیل والفرقان اعوذ بک من شر
کل شیء انت آخذ بناصیتها اللهم انت الاول فلیس قبلک شیء وانت الآخر فلیس بعدک شیء وانت الظاهر فلیس
فوقک شیء وانت الباطن فلیس دونک شیء اقض عنا الدین واغننا من الفقر یا ارحم الراحمین اللهم رب جبرئیل و
میکائیل واسرافیل فاطر السموات والارض عالم الغیب والشهادة انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون اهدنی
لما اختلف فیه من الحق باذنک انک تهدی من تشاء الی صراط مستقیم وهر چند انکه توان در ورود بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بقرب
که هیچ عبادتی بعد از ادای فرائض فاضلتر از صلوة بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نبود و هیچ وسیله برای حصول
قرب و رضای الهی تعالی وحصول سعادت دنیا وآخرت بالاتر از وی نه وفوائد ومنافع آن در کتب ودفاتر نگنجد جمله
از آن در خاتمه کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب که در بیان احوال مدینه مطهره علی ساکنها السلام والتحیة نوشته شده
است نقل کرده ایم رجاء للقبول وبعد از وی رساله منفرده تالیف یافته مشتمل بر آنچه در آنجا بود با زیادات صلوة که
از بعض مشائخ عظام صادر شده والحمد لله علی ذلک وکیفیت درودی که از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم
مروی ست بسیار ست در کتاب صلوة بیشتر یاد کرده ایم از آن جمله یکی اینست اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت
علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم وبارک علی محمد وعلی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم انک حمید مجید والسلام علیک
ورحمة الله وبرکاته دوم کیفیت اللهم صل علی محمد وعلی اهل بیته کما صلیت علی ابراهیم انک حمید مجید اللهم صل علینا
معهم اللهم بارک علی محمد وعلی اهل بیته کما بارکت علی آل ابراهیم انک حمید مجید اللهم بارک علینا معهم صلوات الله وصلوات
المومنین علی محمد النبی الامی السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته ومجموع کیفیاتی که بما رسیده چهل وهشت است سی وشش از آنجمله
از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم مرویست وباقی از صحابه وتابعین رضوان الله علیهم اجمعین ودر افضل کیفیات
علما را اختلاف ست بعض بر آنند که افضل صیغ صلوة همان ست که خواندن آن در تشهد صلوة مروی ومعمول ست
چه صلوة افضل حالات بنده است ولابد آنچه در وی آمده افضل واکمل بود وبعض گفته اند که هر چه مشتمل بود بر مبالغه
وتاکید کما وکیفا ابلغ واکمل بود واز غیر خود وشیخ محیی الدین نووی رحمة الله علیه در اذکار برین اقتصار کرده که افضل
آنست که بگوید اللهم صل علی محمد عبدک ورسولک النبی الامی وعلی آل محمد وازواجه وذریته کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل
ابراهیم وبارک علی محمد النبی الامی وعلی آل محمد وازواجه وذریته کما بارکت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم فی العالمین
انک حمید مجید چه این کیفیت جامع مجموع عباراتی ست که در احادیث صحیح وارد شده وبعض گفته اند که اولی وافضل
آنست که بهر کدام از صیغ که مروی وماثور ست جدا جدا درود بگیرد چه جمع میان آنها احداث صیغه دیگر ست که
مروی نیست وماثور نه وامام ابراهیم مروزی رحمة الله علیه میگوید افضل آنست که بگوید اللهم صل علی محمد وعلی آل محمد
کلما ذکره الذاکرون وکلما سها عنه الغافلون

فصل در بیان ادعیه جامه پوشیدن حضرت

نبوی صلی الله علیه وآله وسلم چون جامه پوشیدی در اکثر روایات چون جامه نو پوشیدی چنانچه مصنف نیز درباب
پوشش آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بگوید این دعا خواندی اللهم لک الحمد انت کسوتنیه اسألک خیره و
خیر ما صنع له واعوذ بک من شره وشر ما صنع له ومیفرمود هر که جامه بپوشد وبگوید الحمد لله الذی کسانی هذا ورزقنیه
من غیر حول منی ولا قوة غفر له ما تقدم من ذنبه یعنی آمرزیده شود هر گناهی که پیش ازین کرده باشد ودر بعض

روایات و تا آخر نیز آمده یعنی هر گناهیکه بعد ازین خواهد کرد و امیر المومنین عمرؓ روایت میکند از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله وسلم که گفت هر که جامهٔ نو بپوشد و بگوید الحمد لله الذی کسانی ما اواری به عورتی و اتجمل به فی حیوتی و بعد از ان
جامهٔ کهنه را بدرویشی دهد همیشه در حفظ و پناه و سلوک راه حق باشد و عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم آن بود
که چون جامه یا عمامهٔ نو پیدا آمدی آنرا نامی تعیین کردی از ظاهر این عبارت چنان مفهوم شود که آن جامه را
نامی از پیش خود نهادی چنانچه اسلحه را و دواب را نیز و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نامها بود و آنچه در احادیث
آمده است اینست که چون جامه پوشیدی او را بنام وی خواندی عمامه یا قمیص یا ردا بیستر گفتی اللهم لک
الحمد انت کسوتنیه اسئلک آخره نعم در روایات آمده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را عمامه بود نام او سحاب
آن دیگر نیست اما مضمون این حدیث همین است که او را بنام او خواندی و بپوشیدی و نقد بر و یکبار امیر المومنین عمرؓ
جامه دید گفت این جامه شسته است یا نو گفت شسته گفت البس جدیدا و عش حمیدا و مت شهیدا یعنی نو بپوش و
پسندیده بزی و شهید بمیر و نیز آمده است که چون جامهٔ نو یکی را پوشیده دیدی گفتی تبلی و یخلف الله یعنی کهنه کنی
این را و جامه دیگر دهد خدا تعالی بجای آن

فصل در بیان ادعیهٔ در آمدن خانه

حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم چون در خانه در آمدی بگفتی الحمد لله الذی کفانی و آوانی و الحمد لله الذی اطعمنی و سقانی و الحمد لله الذی
من علی اسئلک ان تجیرنی من النار و فرمود چون بنده مسلم در خانه خویش پا نهد باید که بگوید اللهم انی اسئلک خیر المولج
و خیر المخرج بسم الله ولجنا و علی الله ربنا توکلنا این بگوید و بعد از ان بر اهل بیت خود سلام کند و انس بن مالک را گفت چون در خانه
در آئی بر اهل بیت خود سلام کن تا برکت باشد بر تو و بر اهل بیت تو و آمده است که اگر در خانه کسی نبود و خالی بود و نیز سلام گوید باین لفظ
السلام علی عباد الله الصالحین به نیت ملائکه که در انجا باشند و فرمود سه کس در امان و ضمان و رحمت دنیا و آخرت حق تعالی
اند یکی آنکه به نیت جهاد و غزا از خانه بیرون آید در ضمان حق است یا او را وفات کند و در بهشت برد یا بسلامت
با اجر و غنیمت باز گردد و دوم کسیکه برای نماز متوجه مسجد شود در ضمان حق است یا وفات یابد و به بهشت رود یا بسلامت
با اجر و غنیمت باز گردد و سوم کسیکه در خانه در آید و سلام بر اهل خویش کند او نیز در ضمان حق تعالی بود و فرمود چون
شخصی در خانه در آید و در وقت دخول و در وقت طعام حق تعالی را یاد کند شیطان گوید بالشکر خود درین خانه ما را نه جای
خفتن هست و نه جای طعام خوردن و اگر در آید در وقت در آمدن یاد حق نکند شیطان گوید جای خفتن یافتیم
و چون در وقت طعام یاد حق نکند شیطان گوید جای خفتن و طعام شب هر دو یافتیم

فصل در بیان ادعیهٔ در آمدن بیت الخلا

حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم چون در انخانه درخواستی آمد گفتی اللهم انی اعوذ بک
من الخبث و الخبائث و امر کرد فرمود بگفتن آن خبث بضمتین جمع خبیث یعنی ذکوران و بضم خا و سکون با نیز آمده
بمعنی خبائث یا شئی مکروه و جهاد اول اقوی است از روی روایت و نسبت بلطف و الخبائث جمع خبیثه
است یعنی اناث ایشان و آنچه در حدیث دیگر آمده باید که جاهل نشود و یکی از ایشان چون در انخانه خواهد شد که بگوید اللهم انی
اعوذ بک من الرجس النجس الخبیث المخبث الشیطان الرجیم مگر آنکه خبیث بسکون با را مخفف خبیث مفهوم البا دارند
چنانکه در امثال آن آمده مثل کتب و کتب و خلق و خلق و در حدیث ترمذی آمده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه
و آله وسلم که پرده ما بین اعین جن و عورات مردم بنی آدم آنست که چون خواهد که در آید در انخانه بگوید بسم الله

و در حالت بول یکی بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم سلام کرد جواب نداد و فرمود که خدای تعالی اینچنین را دشمن میگیرد

یعنی سخن گفتن در بول و بیفرمود باید که کسی در حالت بول و غائط استقبال و استدبار قبله نکند و این حرام ست

نزد امام ابو حنیفه مطلقاً خواه در عمارات و خواه در صحرا و نزد احمد و اصح قول صاحب شافعی و راجح نزد ابن العربی از مالکیه و ابن حزم از ظاهریه نیز همین ست و نزد امام شافعی و مالک در صحرا نه در عمارات و از امام ابو حنیفه و احمد نیز این فرق روایت کرده اند و وجه وی آنست که در عمارات دیوار پرده است میان وی و کعبه زیرا که در صحرا از حیثیت این کوه و بیابان حائل ست بلکه آنست که استقبال و استدبار در بنیان عرفاً مضاف بجدار ست و نه بکعبه که موردست برای آن ماوای شیاطین ست و صالح نیست برای قبله بودن بخلاف صحرا و شاید که این وجه تفصیل آنست که طیبی گفته که صحرا خالی نیست از مصلی از انس یا جنس پس اگر استقبال کنند قبله را یا استدبار کنند آنرا شاید که نظر یکی از مصلیان بر عورت او افتد و این معنی مامون ست در بنیان و از بعض احادیث نیز جواز آن در بنیان معلوم میگردد چنانچه در صحیحین از ابن عمر آمده که گفت بر آمدم من بالاخانه حفصه را پس دیدم آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را که قضای حاجت میکرد پشت بجانب قبله و نیز ابو داؤد از ابن عمر آورده که وی بنشاند راحله خود را مستقبل قبله پس بنشست و بول کرد بجانب آن گفتند یا ابا عبد الرحمن آیا نیست که نهی کرده شده ست از این فرمود که نهی از فعل آن در فضاست و چون چیزی بود میان تو و قبله که ستر کند ترا لا باس از اینجا معلوم شد که ستر و راحله و مانند آن نیز حکم بنیان دارد و وجه اول از دو وجهی که در فرق میان بنیان و صحرا گفته شد در وی جاری ست و حجت آنانکه مطلقاً حرام گویند آنست که در لفظ حدیث حرمت مطلق ست و حدیث اباحت بصحت نرسیده و اگر رسد چون مبیح و محرم معارض آید ترجیح محرم راست و قومی جائز دارند استدبار نه استقبال و تمسک کنند بحدیث ابن عمر و بعض مطلقاً مباح گویند و این قول را بعائشه رض و عروه و ربیعه و داود ظاهری نسبت کنند و گویند چون احادیث تعارض کرد رجوع باصل کنیم که اباحت ست و شک نیست که قول امام ابو حنیفه و تابعان وی به تنزه و احتیاط نزدیکتر ست و مصنف نیز ترجیح آن کرده بقول خود که گفت و این حدیث را جماعتی از صحابه مثل عمر بن الخطاب و ابی ایوب انصاری و سلمان و ابی و سراقه بن مالک و سهل بن حنیف و اسامه بن زید و ابی هریره و معقل اسدی و عبد الله بن الحارث الزبیدی بطرق متعدده روایت کرده و در اکثر احادیث نهی از استقبال و استدبار هر دو واقع شده و در بعض ذکر استقبال فقط

و حدیث رخصت که از عائشه در مسند احمد روایت کرده که نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ذکر کردند که جمعی استقبال قبله در حالت

بول کراهت میدارند فرمود بر سبیل انکار که اینچنین کردند پس از فرمودن بر سبیل انکار اباحت استقبال مفهوم شد فرمود پس مقعده را روی بقبله کنید یعنی اگر استقبال را مکروه میدارید نکنید و استدبار کنید از اینجا جواز استدبار نیز معلوم شد

مصنف میگوید اینحدیث هر چند در مسند احمد ست اما امام اهل حدیث بخاری رحمة الله علیه در آن طعن کرده و کسی از

ائمه کبار آن را اثبات نکرده و کلام امام احمد مقتضی اثبات و تحسین آن نیست و دیگر آنکه منقطع ست و مرسل ست

پوشیده نماند که چون از روی حدیث عائشه باشد ارسالی چه معنی دارد یا رب مگر مرسل اینجا بمعنی منقطع ست و عطف وی بر منقطع بطریق تفسیر ست و این نیز اصطلاحی ست غیر مشهور و بعضی از رواة اینحدیث ضعیف اند در ضبط و اتقان و عدالت و نیز شاذ ست و مخالف روایت ثقات و اینچنین حدیث حجت را نشاید و با احادیث دیگر که نص اند در نهی استقبال و

استنجا بمعارض نیاید و چون از آنخانه بیرون آمدی گفتی الحمد لله الذی اذهب عنی الاذی دعا فانی ظاهر آنست
که این گفتن بزبان بود و ازینجا معلوم شود که ذکر الله بعد از استنجا پیش از آبدست و وضو حرام نیست و خود ثابت شده است
که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را هیچ حالت مانع از ذکر الهی نیامدی و اما آنکه در حدیث آمده است که بعد از بول تیمم کرد
پس از آن رد سلام کرد غایت احتیاط و اهتمام و تعظیم ذکر الهی بود که سلام از اسماء الله است و بالجمله در رد سلام نیز چنین اتباع
باید نمود و این دعا بعد از بیرون آمدن از آنخانه چون مرویست باید خواند و اگر این را حمل بر تصور این مضمون بدل
کنند چنانچه بعض گفته اند نیز صورتی دارد و در بعض روایات نیز آمده که بعد از بیرون آمدن از آنخانه غفرانک
میگفت اشارت بعذر تقصیری که در ترک ذکر الهی عز اسمه درینحالت رفت و بعضی از مشائخ گفته اند که وظیفه ذکر در وقت
قضای حاجت آنست که در احتیاج و تدنس خود و تقدس و تنزه جناب الهی تعالی بیندیشد ذکر درین مقام همین است
والله اعلم و اذکار وضو در اول کتاب یاد کرده شد و گفته شد که چه از آن بصحت رسیده و چه نرسیده **فصل**
در اذکار اذان صحیح آنست که مشروعیت اذان در مدینه است در سنه اولی یا ثانیه و آنکه گویند در شب اسری بود
هیچ حدیثی درین باب بثبوت نرسیده و بر تقدیر ثبوت یا قائل شوند بتعدد اسرا چنانچه بعض گفته اند که اسرا دو
دوم در مدینه بود یا در شب اسری اذان شنید بالای آسمان ولیکن مامور نشد باقامت آن بر روی زمین و
اینها تکلفات است و صحیح آنست که در مدینه بود چنانچه در صحیحین از ابن عمر آمده که چون قدوم آوردند مسلمانان بمدینه
جمع میشدند برای نماز و قرار میدادند وقتی معین را بی آنکه ندا کنند برای آن و اعلام نمایند بدان پس سخن کردند
روزی درین باب که چه باید کرد بعض گفتند ناقوسی باید در مثل ناقوس نصاری و بعض گفتند قرن مثل قرن یهود
و در روایتی آمده که بعض گفتند آتشی برافروزند مثل آتش مجوس پس گفت عمر چرا مردی را نفرمایید که ندا کند
بنماز پس فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم برخیز ای بلال و ندا در ده بنماز و میگویند که درین وقت همین ندا شد
بی کیفیت مخصوصه اذان وقتی دیگر عبد الله بن زید انصاری که او را صاحب الاذان گویند خواب دید مردی را که ناقوسی
در دست دارد گفت آیا میفروشی ای بنده خدا این ناقوس را بمن آن مرد گفت چه کار کنی این را گفت تا بخوانم
مردم را بدان بنماز گفت من ترا بهتر ازین چیزی بیاموزم پس بیاموخت بوی اذان را چون صبح شد بملازمت
حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمد و واقعه را عرض کرد فرمود بدرستی و راستی که این رؤیا حق است برخیز و
القا کن بر بلال که آواز وی نرم تر و بلند تر و شیرین تر است بعد از آن عمر بن الخطاب نیز این واقعه دید
و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم شنید فرمود لله الحمد و گویند که سیزده صحابی و بروایتی چهارده موافق یکدیگر خواب دیدند و نیز
آمده که بعد از آن وحی نیز موافق آن آمد والله اعلم در اذان پنج چیز تشریع فرمودی یکی آنکه سامع آنچه از موذن بشنود مثل
آن بگوید جز لفظ حی علی الصلوة و حی علی الفلاح که آنرا بلا حول و لا قوة الا بالله بدل کند و حدیثی در جمع میان حوقله
و حیعله ثابت نشده و نه در اقتصار بر حیعله در بعض احادیث صحیحه واقع شده که بگوید آنچه بگوید موذن بیند که حوقله در حیعلتین
و ظاهرش اقتصار بر حیعله است و در بعض احادیث آمده که بگوید در حیعلتین لا حول و لا قوة الا بالله و جمع میان
حیعله و حوقله وجهی ست مر حنابله را کذا فی بعض شروح الحصن الحصین و آنچه بعض مردم در حی علی الفلاح گویند ما شاء الله
کان و ما لم یشأ لم یکن نیز صحیح نشده و در وقت شهادتین وانا وانا نیز آمده و گفته اند که اگر در مسجد بقصد نماز در آمده است

اجابت موذن لازم نبود زیرا که چون اجابت فعلی شود با وجود آن اجابت قولی حاجت نبود دوم آنکه بگوید رضیت بالله ربا
وبالاسلام دینا وبمحمد رسولا و فرمود که این قول موجب مغفرت ست و در مشکوٰة از حدیث مسلم اشهدان لا اله الا الله وحده
لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله نیز در اول این کلمات زیاده آورده سوم آنکه صلوٰة بر رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم بفرستد بعد از اجابت موذن چهارم آنکه این دعا بخواند اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوٰة القائمة آت محمدن
الوسیلة والفضیلة والعنیه مقاما محمودن الذی وعدته انک لا تخلف المیعاد پنجم آنکه دعا برای آخرت و دنیای خویش بکند
و در بعضی از روایات مسند امام احمد آمده که هر که بعد از اذان موذن بگوید اللهم رب هذه الدعوة القائمة والصلوٰة النافعة
صل علی محمد وارض عنه رضا لا سخط بعده باری تعالی دعای ویرا اجابت کند و ام سلمه گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
مرا تعلیم کرد که وقت اذان مغرب بگویم اللهم هذا اقبال لیلک وادبار نهارک واصوات دعاتک فاغفر لی و ابو امامه
میگوید حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم چون آواز اذان بشنیدی این دعا بخواندی اللهم رب هذه الدعوة
المستجابة المستجاب لها دعوة الحق وکلمة التقوی توفنی علیها واحینی علیها واجعلنی من صالحی اهلها عملا یوم القیٰمة و
میفرمود دعا میان بانگ نماز واقامت مردود نیست گفتند چه بخواهیم فرمود عافیت بخواهید در دنیا و آخرت
تنبیه میرسند که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بنفس نفیس خود اذان گفته یا نه جواب میگویند آری یکبار
در سفر در وقتی که بالا باران بود و پایان گل و گذارد نماز را با اصحاب خود بر رواحل کذا عند السهیلی بروایت الترمذی
ونووی نیز از روایت ترمذی بدان جزم کرده و بعضی گویند مراد امر بلال ست باذان بر طریقه مجاز بقرینه روایت
احمد در مسند خود بهمین واقعه فامر بلالا فاذن دیگر اختلاف ست میان علما که اذان افضل ست یا امامت قول مختار
آنکه هر که ابنفس خود بواقامت حقوق امامت اعتماد بود امامت افضل بود والا اذان ونیز اختلاف ست در جمع میان
اذان وامامت نزد بعضی مکروه است ونزد بعضی خلاف اولی وبعضی گفته اند مستحب ست تصحیح کرد این قول را نووی
وبصحت رسیده از عمر که گفت که اگر اذان با خلافت جمع میشد اذان میگفتم کذا فی فتح الباری واز فعل امام ابو حنیفه
نیز جمع میان هر دو نقل کرده اند واگر قصه که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مذکور بصحت رسد ثابت شود جمع میان
اذان وامامت بکراهت **فصل در ادعیه عشره ذی الحجه** در عشر ذی الحجه دعا آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم بسیار کردی و دیگران را امر کردی تهلیل و تکبیر و تحمید و در بعضی روایت وارد گشته که پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم تکبیر گفتی از نماز بامداد روز عرفه تا عصر آخر ایام تشریق از پی هر نماز فرض گفتی الله اکبر الله اکبر
لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد و در بعضی نسخ این کتاب الله اکبر سه بار واقع شده و مشهور و مذکور در کتب
دو بار ست دو بار ست والله اعلم و مصنف میگوید هر چند اسناد این حدیث بدرجه صحت نرسیده اما عمل اهل اسلام
مجموع بر نیست بدانکه تکبیر تشریق متفق علیه است میان ائمه اربعه ولیکن واجب ست نزد امام ابو حنیفه وصاحبیه
وظاهر کلام رسالهٔ ابن ابی زید که در مذهب امام مالک ست نیز همین ست و مستحب ست نزد غیر ایشان ولیکن خلاف
ست میان ائمه در وقت ابتدا و انتها آن نزد امام ابو حنیفه ابتدای آن بعد از فجر عرفه و انتهای آن عصر یوم
نحر که مجموع آن هشت نماز بود ونزد امام احمد وابی یوسف ومحمد وشافعی در قول مختار از فجر عرفه تا عصر آخر ایام تشریق
که مجموع آن بیست وسه نماز بود و اضافت تکبیر تشریق بر این مذهب ظاهر ست و محمول بر حقیقت باعتبار

اکثر اما القول اول مشکل ست زیراکه بیشتر از ایام تشریق ست تمام و بعض در توجیه آن گفته که تشریق نام روز عید ست و نماز عید ست چنانچه در حدیث آمده لاجمعة ولا تشریق الا فی مصر جامع و در حدیث دیگر آمده که لاذبح الا بعد التشریق ای بعد صلوة العید کذا فی شرح الهدایة و صبدلال از شافعیه گفته که بر نیست عمل در امصار و فتوی گفته که همین ست اظهر نزد محققین بجهت ورود حدیث در وی و فتوی در مذهب حنفیه نیز همین ست و نزد امام مالک بقولی نزد شافعی از ظهر یوم النحر تا فجر آخر ایام تشریق که مجموع آن پانزده نماز ست برای حجاج و غیر هم زیراکه حجاج ذکر ایشان تلبیه است تا روز نحر و قطع میکنند تلبیه را باول رمی که روز نحر میکنند پس ظهر یوم نحر اول نمازی بود که منقطع میشود در وی تلبیه و ابتدا میکنند به تکبیر و اما انتها بفجر آخر ایام تشریق توجیه میکنند آنرا بانیکه این نماز آخر نمازیست که ادا کرده میشود در منی و غیر حجاج تابع حجاج اند و بقولی از شافعی حجاج را از ظهر نحر تا فجر آخر ایام تشریق و غیر حجاج را از مغرب لیلة النحر چنانکه در شب عید فطر نیز نزد ایشان تکبیر مسنون ست در کوچها و مساجد و اسواق تا فجر آخر ایام تشریق که هژده نماز بود و بقولی مثل قول اول و بروایتی از احمد حجاج از ظهر یوم نحر تا عصر آخر ایام تشریق و بروایتی تا فجر آخر ایام تشریق و در هدایه میگوید که درین مسئله صحابه نیز اختلاف داشتند و قول امیر المومنین علی از فجر عرفه تا عصر آخر ایام تشریق ست و شک نیست که احتیاط درین قول ست و فرمود حق سبحانه + واذکروا الله فی ایام معدودات + و تفسیر کرده اند ایام معدودات را بایام تشریق و تشریق در لغت بمعنی قدید کردن گوشت ست در آفتاب و درین ایام قدید کرده میشود لحوم اضاحی در آفتاب و مؤید آنست که در صحیح مسلم و غیر آن آمده که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود ایام تشریق ایام اکل و شرب و ذکر خدایتعالی اند و دارقطنی بطرق متعدده از جابر آورده که گذارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نماز صبح را روز عرفه پس تر روی آورد بجانب ما و گفت الله اکبر الله اکبر و کشید تکبیر را تا عصر آخر ایام تشریق کذا اورد الزرکشی و نیز گفته که از امام احمد پرسیدند رحمة الله علیه بکدام دلیل حکم کردید شما که تکبیر از نماز فجر عرفه است تا عصر آخر ایام تشریق گفت باجماع عمر و علی و ابن عباس و ابن مسعود رضی الله عنهم اجمعین و قول مصنف از پی هر نماز فرض بی تقیید بجماعت اشارت ست بانکه جماعت در وی شرط نیست چنانچه قول ابی یوسف و محمد و ائمه دیگر ست و نزد امام ابوحنیفه جماعت شرط ست و بر منفرد نه و از امام احمد دو روایت ست اصح آنست که شرط ست زیراکه ابن مسعود فرموده است التکبیر علی من صلی بجماعة و از ابن عمر نیز آورده اند که گذارد نماز را تنها و نگفت تکبیر و بعد از نماز نفل تکبیر نشود باتفاق و بعد از نماز عیدین نیز نیست و بعد از نماز جمعه هست و بر زنان و مسافران نیز نشود مگر اقتدا کنند بمردان و مقیمان و در عبید دو قول ست و شرط ست که نماز بجماعت در مصر گذارده شود و در قریات نه و اگر امام فراموش کند بر مقتدی لازم بود همه این مذهب امام ابوحنیفه است رحمه الله و نیز در مذهب وی یکبار ست باین صیغه الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد و نزد شافعی سه بار ست و از امام شافعی منقول ست که این مقدار اگر زیاده کند هم مستحسن بود و زیادت اینست الله اکبر کبیرا والحمد لله کثیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا لا اله الا الله ولا نعبد الا ایاه مخلصین له الدین ولو کره الکافرون لا اله الا الله وحده وصدق وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده لا اله الا الله والله اکبر و نزد امام مالک همین قدر ست الله اکبر الله اکبر و اگر تهلیل و تحمید زیاده کند حسن ست و مذهب امام احمد موافق

مذهب امام ابو حنیفه است و یکی از اذکار عشر ذی الحجه که در روز عرفه آمده است قول لا اله الا الله وحده لا شریک له
له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر با دعاهای دیگر که در باب حج گذشت و ازین جهت مصنف اینجا اعاده نکرد **فصل**
در ادعیه دیدن ماه نو حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم چون ماه نو دیدی گفتی اللهم اهله علینا بالامن
والایمان والسلامة والاسلام ربی وربک الله و گاه گفتی الله اکبر اللهم اهله علینا بالامن والایمان والسلامة والاسلام
والتوفیق لما تحب وترضی ربنا وربک الله و در سنن ابی داود از قتاده روایت میکند که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
چون ماه نو دیدی گفتی هلال خیر و رشد هلال خیر و رشد آمنت بالذی خلقک آمنت بالذی خلقک الحمد لله الذ
ی ذهب بشهر کذا و جاء بشهر کذا و در اسناد این حدیث ضعفی هست ازینجا این معلوم گردد که بر تقدیر دیدن هلال این ادعیه
میخواندند اما آنکه عادت شریف بران بود که البته مقید میشدند بدیدن ماه نو چنانچه در مردم متعارف است معلوم نیست
مگر در ماه رمضان و عید ذی الحجه که التماس کردن و جستن آنها مستحب و مسنون است اما تهنیت و مصافحه بدیدن
ماه نو و دریافتن یکدیگر را چنانچه متعارف است در مردم چیزی نیست نعم مصافحه مطلقا سنت است لیکن از جهت
خصوص این وقت سنت نبود اگرچه تهنیت بدر آمدن رمضان و بعیدین ماثور است و بعضی از علمای شافعیه گفته اند
که تهنیت بعیدین و شهور و اعوام مباح است نه سنت و نه بدعت والله اعلم **فصل در بیان ادعیه طعام**
خوردن حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم چون طعام خوردی ابتدا به بسم الله کردی و دیگران را بگفتن آن
فرمودی و گفت چون کسی طعام خورد باید که بسم الله بگوید اگر فراموش کند در اول باید که آخر با آنجا که یاد آید
بگوید بسم الله فی اوله وآخره و نزد محققان اهل حدیث تسمیه در اول طعام واجب است چه احادیث امر صریح و صحیح
و سالم از معارض است و ظاهر امر وجوب است مادام که آن را معارضی نباشد و نزد اکثر فقها امر اینجا برای استحباب است
و تسمیه در اول طعام واجب نه و همچنین است سخن در تحمید بعد از طعام اما اگر در جمعی باشند تسمیه یکی ازین جماعه مجزی و
کافی است از تسمیه دیگران یا نی جمعی از علما میگویند مجزی است و حاجت نیست که همه بسم الله گویند یک کس که
گفت بس است گویا مقصود ایشان این است که بسم الله باید که بر طعام مذکور شود تا برکتی و نوری دران پیدا آید
گوینده یک کس باشد از جماعه یا بیشتر اما حدیث حذیفه موافق این سخن نیست چه وی روایت میکند که گفت اذا
حضرنا مع النبی بدرستی که ما حاضر شدیم با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم طعاما طعامی را و هنوز آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم دست در طعام ننهاده بود و ما نیز بادبی که داشتیم دست ننهاده فجاءت جاریة کانها تدفع پس آمد زنی گویا که
کسی می اندازد او را بر طعام یعنی از غایت گرسنگی بی اختیار می افتاد بر طعام فذهبت لتضع یدها فی الطعام پس خواست
آن زن که بنهد دست خود را در طعام فاخذ رسول الله پس گرفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بیدها دست آن
زن را تا طعام با ایشان نخورد ثم جاء اعرابی پس آمد مردی از بادیه نشینان همین صفت چنانچه در بعض روایات آمده کانما
یدفع و وی نیز خواست که دست در طعام بزند فاخذ بیده پس گرفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دست او را
نیز فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ان الشیطان یستحل الطعام بدرستیکه شیطان حلال
میگرداند طعام را برای خود یعنی قادر میگردد از آن خوردن و طعام را ان لا یذکر اسم الله علیه از جهت آنکه نام خدا برده نمیشود
بران وانه جاء بهذه الجاریة و بدرستی که شیطان آورد این زن را لیستحل بها تا حلال گرداند طعام را برای خود بسبب وی

فاخذت بیدها پس گرفتم دست او را فجاء بهذا الاعرابی پس آورد شیطان این اعرابی را لیستحل به تا حلال سازد
بواسطهٔ وی طعام را برای خود فاخذت بیده پس گرفتم دست او را والذی نفسی بیده سوگند آن خدای که بقای ذات
من در دست قدرت اوست ان یده یعنی ید وی مع یدیهما دستی که دست شیطان و دست جاریه و اعرابی در دست
من ست که گرفته نگاه داشته ام آنها را ثم ذکر اسم الله و اکل پس یاد کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نام خدا را و بخورد
و در سنن ترمذی نیز از حدیث عائشه موافق این حدیث حذیفه ثابت ست که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم با شش
نفر از صحابه طعام میخورد ناگاه یک اعرابی در آمد و آن طعام را مجموع به دو لقمه بخورد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که این
اعرابی اگر بسم الله گفتی این طعام شما را کافی بودی و محقق ست که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و جماعت بسم الله گفته بودند پس
اگر تسمیهٔ یکی کافی بودی از تسمیه باقی محتاج تسمیهٔ اعرابی نشدندی درینجا بپرسد کسی را که بگوید که در ابتدای طعام
اگر یکی از جماعه که مجتمع باشند بر طعام تسمیه کند کافی بود اما اگر در اثنای طعام یکی در آید و شریک گردد چون حال ابتدای
طعام اوست تسمیه آنش باید کرد و تطبیق این دو حدیث ازین قبیل ست با آنکه تمسک مصنف بحدیث حذیفه در عدم کفایت
تسمیه یکی از جماعه مبنی بر آنست که آمدن جاریه و اعرابی و دست در زدن ایشان در طعام در اثنای اکل بود تا گویند
که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و جماعه بسم الله گفته بودند و از اول حدیث که مصنف آن را نقل کرده ظاهر میشود که آمدن آنها
در اول طعام بود که هنوز آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و صحابه ابتدا نکرده بودند و دست در طعام نزده چنانکه در مشکوة
آورده که گفت حذیفه بودیم ما که چون حاضر میشدیم با پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم طعامی را نمی نهادیم دستهای خود را
در طعام تا ابتدا میکرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و می نهاد دست مبارک خود را و ما حاضر شدیم با آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم یکباری طعامی را پس آمد جاریه گویا کسی می انداخت او را بر طعام پس رفت نهادن گرفت در طعام الحدیث
یعنی هنوز ابتدا در طعام نکرده موقوف ابتدای آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم استاده بودیم که آمد جاریه و همچنین
ظاهر میشود از حدیث که گفت ثم سمی و اکل و این معنی نزد تامل صادق ظاهرست فافهم والله اعلم و در حدیث ضعیف
وارد ست که من نسی ان یسمی علی طعامه کسی که فراموش کند تسمیه را و در بعض نسخ ان یسمی واقع شده یعنی
دعا خواندن را یعنی بسم الله گفتن را بر طعام خود فلیقرأ قل هو الله احد پس گو که بخواند قل هو الله احد را اذا فرغ چون
فارغ شود یعنی قل هو الله احد خواندن بعد از فراغ از طعام تلافی ترک تسمیه در ابتدای آن میکند و اصح آنست که
بگوید بسم الله اوله و آخره چنانکه گذشت و چون از طعام فارغ شدی گفتی الحمد لله حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیه غیر مکفی ولا مودع
ولا مستغنی عنه ربنا و گاه گفتی الحمد لله الذی کفانا و آوانا و میگفت هر که طعام خورد و بگوید الحمد لله الذی اطعمنی هذا [illegible]
غیر حول منی ولا قوة آمرزیده شود جمیع گناهان گذشته وی و گاه بعد از طعام گفتی اللهم اطعمت و سقیت و اغنیت و اقنیت
و هدیت و احییت فلک الحمد علی ما اعطیت و گاه میگفت الحمد لله الذی منّ علینا و هدانا والذی اشبعنا و اروانا و کل الاحسان
آتانا و در حدیث دیگر ثابت ست که فرمود چون یکی از شما طعام خورد باید که بگوید اللهم بارک لنا فیه و اطعمنا خیرا منه و اگر شیر
بیاشامد باید که بگوید اللهم بارک لنا فیه و زدنا منه یعنی در شیر نگوید اطعمنا خیرا منه گویا بهتر از شیر طعامی دیگر نیست بلکه
هم از شیر زیادتی وی طلبد و از فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیز همچنین منقول ست و چون آب آشامیدی
بسه نفس آشامیدی و دهان از ظرف جدا کردی و نفس زدی و در اول هر یک بسم الله و آخر الحمد لله گفتی و در بعض روایات

آمده که بعد از خوردن آب این دعا باید خواند الحمد لله الذی جعله عذبا فراتا برحمته ولم یجعله ملحا اجاجا بذنوبنا. تنبیه
معلوم شد که سنت در طعام تسمیه است در اول وتحمید در آخر و بعضی از مشائخ بر هر لقمه بسم الله گویند. و ذکر خدا هر چند
فضیلت دارد خصوصا برای کسی که مولع و مشغوف ست بدان اما سنت در طعام همانست که گفته شد و نیز در سنت آمده
که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در وقت طعام خوردن سخن میگفت و متصل بذکر مشغول نبودی گویند که اگر
کسی تنها بود سخن با که گوید پس بر تقدیر شغل بذکر افضل ست این سخن نیک است اما سلوک طریقه اتباع و اقتصار بر سنت
از همه افضل. **فصل در بیان ادعیه در آمدن خانه** حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم چون در خانه
خود در آمدی گاه فرمودی که نزد شما طعامی هست و چون حاضر شدی اگر موافق طبیعت یافتی تناول فرمودی
والا ترک کردی و هرگز هیچ طعام را عیب نکردی و گاه گاه طعام را مدح کردی نه مثل مدح اهل شره و حرص بلکه
خوبی او را و نفع و فضیلت آنرا بیان فرمودی و کلمه دران باب فرمودی همچون نعم الادام الخل و اطیب الطعام اللحم
واطیب اللحم لحم الظهر و غیر آن و اگر طعام حاضر شدی و روزه داشتی بگفتی من روزه دارم از برای اعتذار از عدم موافقت
اصحاب در اکل و ازینجا معلوم شود که اظهار صوم در مثل این مقام باکی ندارد همچنانکه اگر شتم و خصومت کند کسی او را
بگوید انی صائم ولیکن در اینجا گفته اند که در دل خود بگوید برای منع نفس از مکافات خصم و چون عدم اظهار بجهت
دفع ریا و حفظ اخلاص ست این معنی در آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم جاری نبود ولیکن مشائخ طریقت که در مقام
تحقیق حال نفس و علاج اویند گویند که اگر کسی اظهار نکند بلکه افطار نماید و پوشیده دارد بهتر ست آخر آن را قضا نماید
و بر سر طعام سخن گفتی و بر هر لقمه تسمیه نکردی جز در اول و تحمید در آخر چنانکه سابقا گفتیم و بر مهمانان طعام عرض
کردی سعی بخوردن مهمان طعام را تاکید کردی چنانچه عادت کریمان ست چنانکه در حدیث ابی هریره و قصه شرب اللبن
فرمود اشرب بیاشامید دگر فرمود اشرب بیاشامید دگر فرمود اشرب لا یزال همچنین میگفت تا گفت بحق آنکه ترا براستی
فرستاد که دگر جائی نمی یابم شیر را قصه شرب لبن آنست که ابی هریره گفت روزی از گرسنگی قریب هلاک بودم و هیچکس
بفریاد من نمیرسید پس بابو بکر گذشتم و اظهار حال خود کردم التفات نکرد و مفید نشد ناگاه کاسه شیری بحضرت رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم آوردند شاد گشتم که آن کاسه شیر را بمن عطا خواهد فرمود حکم کرد که اصحاب صفه را بطلب در دل خود گفتم
که جماعه کثیر را این کاسه چه کفایت خواهد کرد کاشکی بمن دادی تا آسوده شدمی ولیکن از امر خدا و رسول خدا چاره نبود
بیرون رفتم و اصحاب را طلبیدم همه بخدمت حاضر آمدند فرمود یا اباهریره کاسه را بگردان و از یک سر بگیر و یاران را شیر
بنوشان کاسه را برگرفتم و از یک سر بنیاد کردم همه نوشیدند و هنوز کاسه پر بود پس مرا گفت بخور خوردم دگر گفت بخور
خوردم دیگر گفت بخور الحدیث و چون در منزل قومی طعام خوردی ایشان را دعا کردی گاه گفتی اللهم بارک لهم فیما رزقتهم
واغفر لهم وارحمهم و گاه گفتی افطر عندکم الصائمون و اکل طعامکم الابرار و صلت علیکم الملائکة و ابو الهیثم بفتح ها و سکون یای
تحتانیه و ثای مثلثه مفتوحه مالک بن التیهان بفتح تا و کسر یای تحتانیه مشدده که از انصار بود حضرت نبوی را صلی الله علیه
وآله وسلم با جماعتی از صحابه دعوت کرد چون از طعام فارغ شدند فرمود که جزا دهید و مکافات کنید وی را گفتند یا رسول الله
مکافات وی چیست گفت هر که در منزل کسی رود و طعام و شراب وی تناول کند وی را دعا کند جزای وی داده باشد
قصه ابو الهیثم بن التیهان در صحیح مسلم همچنین آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم با ابو بکر و عمر بمنزل وی رفت و

ضیافت کرده در وی ذکر دعوت و دعا نیست و ترمذی این را در شمائل نیز آورده این اگر در وقت دیگر باشد والله اعلم
و پیغمبر فرمود چون طعام خورید آنرا گداخته کنید بیاد حق و ثنا یعنی نباید که طعام بخورید و بغفلت بخسپید و ذکر و نماز نکنید شکرانه
نعمت حق را و فرمود در عقب طعام در خواب مشوید که دلهای شما سخت شود بجهت غلبهٔ احکام نفس بهیمی و خروج بخارات
غلیظه و طریان ظلمت غفلت و یکبار دست مجذومی بگرفت و در قصعهٔ طعام خویش نهاد و گفت کل بسم الله ثقة بالله
وتوكلا على الله این حدیث با حدیث فروا من المجذوم كما تفرون من الاسد معارضه دارد و وجه تطبیق دران و تحقیق این
بحث در آخر فصل معالجات بیاید انشاء الله تعالی و امر میکرد که بدست راست طعام خورید و بدست چپ مخورید که شیطان
بدست چپ میخورد و وی آشامید ازینجا منع از آشامیدن بدست چپ نیز معلوم شد و کسی شکایت کرد پیش
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از آنکه چندان میخورم سیر نمی شوم فرمود متفرق مخورید همه با یکدیگر خورید و
یاد حق کنید تا برکت بر شما نزول کند **فصل در سلام و آداب** حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم درین باب
در حدیث صحیح ثابت ست که افضل الاسلام وخيره اطعام الطعام وان تقرأ السلام على من عرفت ومن لم تعرف یعنی
فاضلترین و نیکوترین امور مسلمانی دو چیز ست یکی خورانیدن طعام دوم سلام کردن بر جمیع مسلمانان بر آنکه شناسی
و بر آنکه نشناسی اشارت ست بسخاوت و تواضع که اصل صفات و عمدهٔ خصائل مسلمانی ست و ازینجا معلوم شد که سلام حق
اسلام ست نه صحبت و در عیادت و مانند آن اختلافی ظاهر می شود نزد بعضی حق اسلام ست و نزد بعضی حق صحبت
چنانچه در ما سبق بدان اشارت کردیم و در صحیحین ست که چون باری تعالی آدم را بیافرید گفت برو نزد آن جماعه از ملائکه و
بر ایشان سلام کن و بشنو تا ایشان ترا چه جواب میگویند که آن جواب تحیت تو و تحیت ذریت تست پس آدم برفت و
بر ایشان سلام کرد بلفظ السلام علیکم ایشان در جواب گفتند السلام علیک ورحمة الله لفظ ورحمة الله زیاده کردند و
در رد سلام زیاده ورحمة الله احب و احسن ست و زیاده بران وبرکاته آمده و در بعض روایات ومغفرته نیز آمده چنانکه
بیاید و تقدیم السلام بر علیک یا عکس هر دو جائز ست و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم همیشه میفرمود بافشای سلام و ادنی
سلام آنست که آنکس که بروی سلام میکند بشنود و همچنین در رد سلام و سلام هر دو را شامل ست و احتمال دارد که مراد بافشا انتشار
و تعمیم آن باشد با آشنا و غیر آشنا و میفرمود چون سلام را فاش کنید میان شما دوستی پیدا آید و کسان به بهشت نروند تا ایمان
نیارند و ایمان نیارند تا یکدیگر را برای خدا دوست ندارند و در صحیح بخاری ست قال عمار ثلث من جمعهن فقد جمع الایمان الانصاف
من نفسك وبذل السلام للعالم والانفاق من الاقتار این سخن متضمن مجموع اصول و فروع خیرات ست چه انصاف
موجب ادای حقوق خالق و مخلوق ست بر وجه اکمل و انصاف بحسب لغت نصفا نصف کردن ست و چون در صورت
ادای حقوق هر دو جانب مرعی و ملحوظ ست گویا نصفا نصف قسمت یافت ازینجهت او را انصاف گفتند و بذل سلام
بر عموم خلائق را که مستلزم تواضع و مهربانی و خوش خلقی ست و اطعام طعام و انفاق مال که اثر جود و رحمت و شفقت
ست خصوصا از سر قلت و درویشی چون با انصاف جمع گشت جامع فروع و اصول ایمان بود و پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم بر کودکان و اطفال میگذشت و بر ایشان سلام میکرد و بر جماعت پیرزنان و شکستگان میگذشت و سلام
میکرد و اگرچه قاعده آنست که خردان بر بزرگان سلام کنند چنانچه گفت و میفرمود که کوچک بر بزرگ سلام کند و
گذرنده بر نشسته و سوار بر پیاده و جمع قلیل بر جمع کثیر و گفته اند که این بتقدیریست که پیش آینده دو کس راهی ما اگر یکی

قاعد بود و دیگرے وارد ابتدا کند وارد کبیر باشد یا صغیر قلیل بود یا کثیر و چون مساوی باشند درین صفات
هر که ابتدا کند بسلام افضلیت او را بود و اگر راجح و زائد بود و ابتدا کند بطریق اولی افضلیت او را بود چنانکه آن حضرت
میکرد صلے اللہ علیه وآله وسلم و میفرمود که نزدیکتر و اولے تر خلق بخدای تعالی آنکس ست که پیشی میگیرد در سلام کردن
و عادت حضرت نبوے صلے اللہ علیه وآله وسلم آن بود که چون در آمدے سلام کردے و چون باز گردیدے سلام کردے
و میفرمود اذا قعد احدکم فلیسلم واذا قام فلیسلم و چون بیاید و بنشیند یکے از شما در مجلس باید که سلام کند و چون
برخیزد و برود نیز سلام کند فلیست الاولے باحق من الآخرة پس نیست کرت اولی که وقت در آمدن ست سزاوارتر
بسلام کردن از کرت ثانیه که وقت برخاستن ست و جای دیگر فرمود اذا لقی احدکم صاحبه فلیسلم علیه چون ملاقات کند
یکے از شما مصاحب خود را باید که سلام کند بروے فان حال بینهما شجرة او جدار ثم لقیه فلیسلم علیه ایضا و اگر حائل
شود میان آن دو کس درختی یا دیوارے پس ملاقات کنند یکی دیگر را باید که سلام کند بروے درین ملاقات
نیز یعنی باین مقدار مفارقت و مفاصلت سلام مستحب بود چه جاے زیاده برین و درین کمال مبالغه است در حث
و تحریض بر استحباب سلام و رعایت این ادب و چون در مسجد در آمدی افتتاح به تحیت مسجد کردی و دو رکعت نماز
بگذاردی که حکم سلام کردن بر مسجد دارد و آنگاه سلام بر حاضران کردی چه حق اللہ در مثل این صورت که مستلزم تعظیم
درگاه عزت ست جل جلاله مقدم ست بر حق خلق که باعث بر ترحم و تکریم ایشان ست و تقدیم حق عباد در جائے ست که
ایشان محتاج اند و تاخیر حق موجب فوت مقاصد و مآرب ایشان گردد و چنانچه در قصاص و مانند آن و چون شب در خانه
در آمدے سلام که سنت ست نزد در آمدن بر اهل خانه بنوعی کردی که بیداران بشنیدندی و خفتگان بیدار نشدندی
و میفرمود السلام قبل الکلام ولا تدعوا احدا الی الطعام حتی یسلم یعنی اول باید که سلام کنند بعد از ان کلام و پیش از
سلام ابتدا بکلام کردن خوب نیست و مخوانید کسی را بطعام پیش از ان که سلام کند مقصود تقدیم سلام است
بر کلام و طعام و اگر یسلم بصیغه مجهول یا بلفظ خطاب خوانند نیز رواست اگر بروایت درست آید والله اعلم و مصنف
میگوید هر چند در اسناد آن ضعفی هست اما عمل اهل اسلام برانست که اول سلام میکنند بعد از ان کلام میکنند و طعام
میخوانند و این دلیل ست بر صحت اصل حدیث و تلافی میکنند ضعف اسناد وی را و در حدیثی دیگر وارد ست السلام قبل
السوال فمن بدأکم بالسوال قبل السلام فلا تجیبوه یعنی باید که اول سلام کنند و بعد از ان چیزی پرسند و بطلبند و هر که
ابتدا بسوال و طلب کند جواب وی ندهید و اجابت وی نکنید بجهت زجر و توبیخ بر ترک سلام و در بعض روایات آمده که
هر که سلام نکردی او را دستوری در آمدن ندادی و دیگران را نیز منع کردی از اذن و دستوری در آمدن دادن کسی را
که ابتدا بسلام نکردی و میفرمود لا تأذنوا لمن لم یبدأ بالسلام اذن نکنید مر کسے را که ابتدا نکند بسلام و کلدة بن
حنبل گفت مرا صفوان بن امیه نزد پیغمبر صلے اللہ علیه وآله وسلم فرستاد با هدایا از شیر و خیار و لباییس در آمدم
پیش از آنکه سلام یا استیذان کنم فرمود باز گرد و بگو السلام علیکم ادخل این حدیث دلالت میکند بر وجوب سلام و استیذان
نزد دخول یا بجهت تعلیم و توبیخ بر ترک اولی و احسن بود و چون نزد قومی آمدی از برابر در نیامدی بلکه از طرف
راست یا چپ نزدیک در آمدی و گفتی السلام علیکم السلام علیکم و این بجهت آن بود که خانهها را دران ایام پرده نبود
کذا جاء فی الحدیث و هر کرا دیدی بروے سلام کردے و تحمل سلام کردی از کسیکه بدست آن حضرت صلی اللہ علیه وآله

بمردم فرستادے وبدیاران که آنکس بدست وی بایشان سلام فرستادی رسانیدی چنانکه تحمل سلام حق کرد بخدیجه در صحیحین از
ابی هریره آمده که گفت آمد جبرئیل بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وگفت یا رسول الله این خدیجه است آمده وبرا سے تو
طعام آورده او را از حضرت حق جل شانه ودر روایتی وازمن سلام رسان وبشارت ده وی را در بهشت بخانه از جواهر که
نه در انجا غوغا وخصومت ست ونه تعب ومشقت ودر بعض حواشی مشکوٰة نوشته اند که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
برکوه حرا بود وخدیجه برا سے وے از مکه طعامی آورده واز ینجا ظاهر میشود که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از
ظهور نبوت نیز گاه گاه برین جبل میرفت ومشغول میشد ومفهوم از احادیث آنست که این پیش از ورود وحی بود که آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم درین جبل با انتظار وحی مشغول بود ومحتمل که بعد از ورود وحی نیز گاه گاهی تبذکر ایام ذوق
وحضور وآرام که در ایام گذشته داشت برین جبل میرفت ومی نشست وطعام آوردن خدیجه درین زمان بود وظاهر
آنست که طعام آوردن خدیجه بعد از ورود وحی باشد از خانه که در وی سے بود بخانه دیگر که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
در وی بود والله اعلم ویکبار دیگر عائشه را گفت اینک جبرئیل حاضر ست وترا سلام میرساند عائشه گفت وعلیه السلام
ورحمة الله وبرکاته در حدیث خدیجه چون مسلم حق سبحانه بود رد سلام معنی ندارد چنانچه در حدیث آمده است که صحابه رضوان الله
علیهم اجمعین در تشهد صلوٰة میگفتند السلام علی الله وعلی فلان وفلان آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود الله
هو السلام یعنی بر خدا دعا بامن وسلامت چه گوئید که همه امن وسلامت از وست ودر روایتی که سلام از جبرئیل
نیز آمده چون متضمن وتبعیت بود دعا بآن نکرد یا آنکه رد سلام دران زمان واجب نشده بود بعد ازان شده والله اعلم
وچون سلام کردے تمام کردے تا بلفظ وبرکاته رسانیدی روزے شخصے درآمد وگفت السلام علیک پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم جواب داد وفرمود که عشرة یعنی ده حسنه باین گفتن ثابت شد دیگری درآمد وگفت السلام علیک ورحمة الله
جواب داد وفرمود که عشرون یعنی بزیادت ورحمة الله ده حسنه دیگر ثابت شد دیگرے درآمد وگفت السلام علیک ورحمة الله
وبرکاته جواب داد وفرمود که ثلثون در روایت ترمذی وابوداؤد همین قدر آمده ودر روایتی از ابی داؤد آمده که دیگرے
درآمد وگفت السلام علیک ورحمة الله وبرکاته ومغفرته فرمود که اربعون یعنی اکذا یکون الفضائل یعنی همچنین مے باشد کسب
تحصیل فضیلتها یعنی اجر بر قدر عمل ست ودر اسناد این حدیث ضعفے هست ولیکن حدیث ضعیف در باب فضائل
معتبر ومعمول ست وهر کرا بدیدے ابتدا بسلام کردے این سخن مکرر شده وعنقریب گذشته است وذکر وے
در هر جا بتقریب وتوطیه عدیل اوست چنانکه گفت واگر کسے بر وے سلام کردے مثل آن یا افضل ازان بر وے
رد کردے علی الفور بے تاخیر مگر عذرے بودے مانند نماز یا قضاے حاجت یعنی بول وغائط وجواب سلام را چنان
گفتے که مسلم بشنود وباشارت وایما اکتفا نکردے مگر در نماز که در احادیث صحیحه ثابت شده که اگر کسے در نماز بر وی سلام
کردے بانگشت مبارک اشارت کردے بجواب در احادیث چنانچه در باب نماز گذشته اشارت بدست واقع شده
نه بانگشت فتذکر والله اعلم واین احادیث را معارضے نیست مگر حدیثی مجهول الراوی که من اشار فی صلوته اشارة تفهم
عنه فلیعد صلوته کسے که اشارت کند در نماز خود اشارتے که فهم کرده شود ازوی معنی باید که اعادت کند نماز را که باین اشارت
فاسد شده واین حدیث معارضه آن حدیثها را نمی شاید وقابل تمسک نه ودر ابتدای سلام السلام علیک رحمة الله گفتے
[illegible] که در ابتدا علیک نمی گفت السلام علیک ابو جری هجیمی گفت نزدیک رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمدم وگفتم

علیک السلام یا رسول الله فرمود لا تقل علیک السلام فان علیک السلام تحیة الموتی یعنی عادت انست شعرا را و غیر ایشان
را که مردگان را باین صیغه تحیت کنند پس از ان در حق احیا احتراز کن نه آنکه البته تحیت موتی بعلیک السلام بود و لیکن چون
در موتی احتمال رد و توقع آن نیست تحیت ایشان ابتدا بعلیک السلام بود و رنباشد و نیز تقدیم لفظ سلام بر علیک برای
احیا بجهت مبادرت بامن و سلامت و عدم مخافت ست که وضع و شرعیت سلام برای آنست و تقدیم علیک ابتدا موهم
خلاف آنست و در موتی این ملاحظه مفقود و عادت بعض مردم چنانکه مصنف گفت نیز بران افتاده پس تحیت احیا بآن
مناسب نباشد کذا قالوا و در جواب سلام و علیک السلام بواو گفتنی که قبول سلام مسلم و جواب بروی معا افاده میکند
بخلاف ترک واو که موهم بعدم قبول ست کما لا یخفی و بعضی از فقها میگویند اگر بی واو جواب دهند جواب شود و فرض
ساقط نگردد چه مخالف سنت ست و بیشتر علما میگویند ساقط شود و استدلال بنص تنزیل می کنند فقالوا سلاما قال سلام
ضمیر قالوا راجع بملائکه است که برای اهلاک قوم لوط آمده بودند و بر ابراهیم علیه السلام سلام کردند و ضمیر قال عاید بابراهیم که
جواب سلام ایشان گفت بی واو و نیز بترک سنت بطلان اصل عمل لازم نیاید الا اسائت و نقصان ثواب اگر گویند پس
ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام چون راضی شد بنقصان در جواب سلام ملائکه علیهم السلام جوابش میتوان داد بآنکه
گفته اند که تحیت ابراهیم بطریق احسن و افضل ست از تحیت ملائکه زیرا که بجمله اسمیه است که مفید دوام و ثبات بود و تحیت
ملائکه بفعلیه پس این وجه جبر آن نقصان کند فتامل و نهی فرمود از ابتدای سلام باهل کتاب ابو هریره روایت میکند
لا تبدءوا الیهود و النصاری بالسلام ابتدا مکنید یهود و نصاری را بالسلام و اذا لقیتموهم فی طریق فاضطروهم الی اضیقه
و چون ملاقات کنید یهود و نصاری را در راهی مضطر و درمانده سازید ایشان را براه تنگ تر یعنی غلبه آرید بر ایشان
تا از میانه راه بکرانه شوند و در بعض حواشی مشکوة نوشته اند یعنی امر کنید ایشان را که از وسط طریق عدول کنند و
بیکسو شوند و علما را دو قول ست جماهیر اسلامیان بمنع ابتدای سلام قائل اند و بعض بجواز و در وجوب جواب ایشان هم دو قول
ست جمهور بر آنند که جواب سلام ایشان واجب ست و بعض میگویند واجب نیست چنانکه سلام بر اهل بدعت غالب
در استعمال بدعت در اعتقاد مراد افتد چنانکه مذاهب باطله اهل زیغ از فرق اسلامیه و اما ارتکاب بدعت در فعل اگر بطریق
تعصب و اصرار بود نیز همین حکم دارد و در صحیحین از ابن عمر آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چون سلام
کنند یکی از یهود بر شما و بگوید السام علیک در جواب وی بگوئید و علیک یعنی بر شما باد آنچه گفتید و مستحق آنید و سام بمعنی
موت و هلاک بود و از عائشه آمده که در آمدند قومی از یهود بر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گفتند السام علیکم و گفتم من
بل علیکم السام و اللعنة آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا عائشه خدا رفق و نرمی را دوست میدارد در همه چیزها نه فحش و
درشتی چیست گفتم آیا نشنیدی که ایشان چه گفتند فرمود من خود گفتم و علیکم یعنی این دعای بد که کردند راجع بایشان ساختم
اینقدر بس ست و در روایتی از بخاری علیکم آمده بی واو عطف و این بظاهر اولی و انسب نماید تا اشتراک نبی صلی الله علیه و آله
و سلم درین دعا لازم نیاید و بعض شراح گفته که بمعنی عطف نیست که موت مشترک ست میان ما و شما و بعض گفته اند که واو
درینجا بمعنی استیناف ست نه عطف و این منع ابتدای سلام بر اهل کتاب بر تقدیریست که باستقلال بود و در خصوص ایشان باشد
اما اگر مجموع و مخلوط باشند با مسلمانان ممنوع نیست و در حدیث صحیح ثابت شده که بر جماعتی از اخلاط مسلمانان و مشرکان و عبده
اوثان میگذشت بر ایشان سلام کرد و در حدیثی از سنن ابی داود وارد ست که یجزی عن الجماعة اذا مروا ان یسلم احدهم و یجزی

عن المجلوس و در بعض نسخ عن الجلاس و جلوس نیز جمع جالس ست چنانچه قعود جمع قاعد آن بر واحد منهم یعنی کفایت میکند از جماعت
چون بگذرند بر کسی سلام کردن یکی از ایشان بر آنکس و در کار نیست که هر یکی سلام کند و کفایت میکند از نشستگان که بر ایشان
سلام کرده شد آنکه کسی که یکی از ایشان رد سلام کند و جواب گوید و در کار نیست که هر یکی جواب گوید پس معلوم شد که سنت سلام
و وجوب جواب سلام به سبیل کفایت ست اگر یکی بگوید از دیگران ساقط گردد اما یکی از رواة آن سعید خزاعی ست و بعضی او را
تضعیف کرده اند و لیکن عمل اهل اسلام بر این ست و از عادات حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که چون کسی سلام کسی
بروی عرض کردی جواب بر مبلغ که سلام کسی میرساند و مبلغ عنه آن کسی که از وی سلام میرساند رد کردی چنانکه در سنن ثابت
ست که شخصی گفت ان ابی یقرئک السلام یعنی که پدر من میرساند ترا سلام فرمود علیک و علی ابیک السلام بر تو و بر پدر تو
سلام و از عادات حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم بود که کسی که از وی منکری عظیم یعنی کاری زشت که انکار آن در شرع
واجب بود در غایت زشتی ظاهر شود از وی اعراض کند و از سلام و جواب سلام وی را محروم گرداند و گاهی دیگران را نیز
میفرمود که بر آنکس سلام نکنید و جواب سلام وی نگوئید چنانکه در آن سه کس که تخلف کرده بودند از غزوه تبوک آمده است
که بجهت زجر و توبیخ و تادیب ایشان و چون سلام که از اعظم شعار اهل اسلام ست چنانکه از عادات شریف آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم و صحابه و مجموع مسلمانان ثابت ست و از فحوای کریمه و لا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمنا لائح
میگردد در این بلاد هندوستان بغایت مهجور افتاده و انحنا و انثنا یعنی پشت خم کردن و دو تا شدن که شعار اهل بدعت است
قائم مقام آن شده و در بعض بلاد آن دست بر سر نهادن و انگشت بر زمین نهادن شائع گشته و تکلم بلفظ سلام نزد بیشتر
خلائق از سوء ادب و عدم تمیز معدود و بر ذمه ارباب ولایت و حکام منصب ریاست لازم و متعین که در افشای آن سعی منتهی
رسانند و بذل مجهود باقصی الغایة کنند و در احیای این شعار عظیم الشعائر دین تلطف نمایند و آنرا از اعظم قرب و اشرف
وسائل نجات و اکبر اسباب قربت رب الارباب شمرند و از اینجا معلوم میشود که شیخ ببلاد هندوستان رسیده و رسوم و عادات
ایشان دیده است چنانچه ظاهر است و در احوال وی نیز نوشته اند **فصل در استیذان** در صحیح ثابت شده که سلام
پیش از استیذان بودی فعلا و تعلیما یعنی فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم همچنین بود و صحابه را نیز همچنین تعلیم فرمود
و امر کرد که تقدیم سلام کنند و در قرآن مجید آمده حتی تستأنسوا و تسلموا علی اهلها و چون واو برای ترتیب نیست این آیت
مجمل بود در تقدیم و تاخیر یکی ازین دو بر دیگری و سنت بیان آن کرد روزی شخصی بر در آمد و گفت أألج آیا در آیم آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم کسی را فرمود بیرون رو و این شخص را تعلیم استیذان کن و بگو تا بگوید السلام علیکم أأدخل
آن شخص شنید و گفت السلام علیکم أأدخل پس دستوری داد تا در آمد و میفرمود استیذان سه بار است اگر اذن یافتی
در آید و الا باز گردد چنانچه در حدیث ابی سعید خدری آمده که امیر المؤمنین عمر کسی را بر ابوموسی اشعری فرستاد تا بیاید ابوموسی
بر در عمر آمد و سه بار سلام داد جواب نداد پس ابوموسی برگشت و بر وقت دیگر عمر با ابوموسی گفت چه شد ترا که نمی آئی
نزد ما گفت بر در تو آمدم و سه بار سلام دادم جواب ندادند برگشتم و تحقیق فرموده مرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون
استیذان کرد یکی از شما سه بار و اذن نداده شد باید که برگردد عمر فرمود گواه بیار بر این که این را از آن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم فرموده پس ابوسعید خدری را آورد تا بر آن گواهی داد اینجا میگویند که گواه طلبیدن عمر از ابوموسی نه از آن جهت بود
که خبر واحد مقبول نیست خصوصا از مثل ابوموسی که از کبار صحابه است بلکه احتیاطی بود از عمر تا مردم بآن جرأت نکنند

خصوصاً در امتثال و اعتبار امر خلفا و امرا و میفرمود اگر کسی بی دستوری در خانه قومی نگاه کند حلال ست ایشان را

که چشم او را بر کنند و لا دیه و لا قصاص و فرمود مستاذن را که اگر وی را گویند کیست در جواب نگوید منم بلکه نام یا نسبت

یا لقب خویش گوید تا بی اشتباه تشخیص ذات وی حاصل گردد و ذکر کنند چنانچه جابر گفت آمدم بر در آن حضرت و

بکوفتم در را فرمود کیست گفتم انا فرمود انا انا گویا مکروه آمد او را این لفظ از من اگرچه این لفظ در بعض اوقات بسبب

شناخت آواز افاده تشخیص و تعیین کند اما چون نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مکروه بود نگویند بهتر و نیز

تواند که کراهت و انکار بجهت عدم استیذان بسلام باشد و بعض از متصوفه گویند که مکروه است که آدمی انا گوید که

مبنی از هستی و انانیت ست اما این سخن علی عمومه درست نیست بلکه مخصوص ست بآنکه بر وجه تکبر و نفسانیت

و انانیت بود و الا چندان در احادیث وقوع یافته که حصر آن نتوان کرد چنانچه گذشت که حضرت رسول صلی الله

علیه و آله و سلم فرمود کیست که امروز عیادت مریض کرده باشد ابوبکر گفت انا الحدیث بلکه از صحابه در مقام تفاخر

و اظهار فضل نیز واقع شده بجهت غرض صحیح چنانکه معلوم ست و کراهیت اینجا بجهت آن بود که مطابق سوال و

مفید مقصود نیامد و اگر کسی را بطلب کسی فرستاده باشند و بیرون وی بیاید احتیاج استیذان نیست همان کس

بجای اذن ست چنانکه گفت و در حدیثی که ابو هریره در سنن ابو داود روایت کرده آمده است که رسول الرجل الی

الرجل اذنه و فی لفظ اذا دعی احدکم الی طعام چون خوانده شود یکی از شما بسوی طعام ثم جاء مع الرسول پس آید با رسول

فان ذلک اذن له یعنی آمدن او همراه رسول اذن ست مر او را و احتیاج باستیذان نیست و هرگاه در محلی اعتزال

خواستی و خلوت داشتی شخصی را تعیین فرمودی که بر در باشد و کسی را بی اذن درون نگذارد چنانکه روزی در بستانی که

بر بیر اریس بود در آمد و ابو موسی اشعری را دربانی فرمود تا هیچ کس را بی اذن نگذارد پس ابوبکر بیامد و در بزد ابو موسی گفت

باش تا خبر کنم خبر کرد حکم شد بطلب و بشارت ده او را بجنت بعد از آن عمر فاروق آمد چون خبر وی رسید فرمود بطلب او را

و بشارت ده بجنت پس از آن عثمان بن عفان آمد فرمود بطلب او را و بشارت ده بجنت و به بلائی که بر سر وی بیاید و بعضی

از اصحاب فرموده بود که اگر بیائی که دو سه کس نزد من اند در آ که ترا اذن ست و با ابن مسعود فرمود که اذن تو نیست

که حجاب از خانه برداری و بدانی که من در خانه ام اگرچه با کسی آهسته در سخن باشم در آ مگر آنکه نهی کنم از در آمدن و در آمده

که مردی بحضرت رسالت آمد صلی الله علیه و آله و سلم و گفت آیا استیذان بر مادر خویش هم بکنم فرمود نعم گفت من با او

در یک خانه ام فرمود استیذان کن گفت من خادم اویم فرمود استیذان کن آیا میخواهی که او را برهنه بینی **فصل** در

بیان عطسه چون حضرت نبوی را صلی الله علیه و آله و سلم عطسه آمدی دست مبارک یا جامه را بر دهن نهادی

و آواز عطسه فرو خوابانیدی و در روایت ترمذی و ابو داود آمده است روی خود را بدست یا بجامه پوشیدی و آواز عطسه را

پست کردی و میفرمود که تثاؤب یعنی خمیازه با فراط و عطسه سخت از شیطان ست و باری تعالی عطسه را دوست میدارد

و تثاؤب را کراهت میدارد زیرا که عطسه سبب خفت دماغ و صفای قوای ادراکیه است پس باعث میشود بر حضور

و طاعت و گفته اند که عطسه علامت صحت و قوت مزاج ست زیرا که موذی از جانب معده بجانب دماغ میرود اگر

دماغ صحت و قوت دارد آن را منع میکند بعطسه و قبول نمیکند و چون ضعیف بود و قدرت بر منع آن ندارد و عطسه نمی آید

و منع آن کند و تثاؤب ناشی میگردد از امتلا و ثقل نفس و کدورت حواس و موجب غفلت و کسالت و سوء فهم است

آدمی را از نشاط در طاعت پس شیطان بآن خوش گردد و میخندد چون یکی از شما عطسه کند و حمد خدای تعالی بگوید واجب
و حق ست بر هر مسلمانی که حمد وی را بشنود که بگوید یرحمک الله و اما تثاؤب از شیطان ست پس هرگاه کسی را تثاؤب آید
باید که آنرا دفع کند چندانکه تواند زیرا که یکی از شما چون تثاؤب کند یعنی مبالغه در آن کند و دهان را با فراخ کشاید بخندد
شیطان رواه البخاری و در روایت مسلم آمده که چون بگوید یکی از شما ها ها بخندد شیطان از وی و در صحیح مسلم ست
که چون تثاؤب کند یکی از شما باید که بنهد دست خود را بر دهن خود زیرا که شیطان در آید در وی و در صحیح بخاری ست
که چون یکی از شما عطسه کند باید که بگوید الحمد لله و برادر مسلمان که حاضر باشد و بشنود باید که بگوید او را یرحمک الله و عاطس
در جواب وی بگوید یهدیکم الله و یصلح بالکم و شخصی را در حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم عطسه آمد او را یرحمک الله
گفت و دیگری را عطسه آمد یرحمک الله نگفت آن شخص گفت یا رسول الله فلان را تشمیت کردی و یرحمک الله گفتی
و مرا نگفتی فرمود او حمد خدا گفت و تو نگفتی رواه البخاری و مسلم و شماتت خوش شدن دشمنان و حاسدان ست
بدیدن بلیت بر کسی و تشمیت عاطس جواب گفتن او به یرحمک الله گویا که عطسه زده رحمت یافت پس از شماتت اعدا
خلاص شد بنابر آنکه صیغه تفعیل برای ازاله است کذا قیل و در صحیح مسلم ثابت ست که چون عاطس حمد خدا بگوید
او را یرحمک الله گویید و اگر حمد خدا نگوید او را یرحمک الله نگویید و فرمود حق مسلمانان بر مسلمانان شش ست چون
بیمار شود عیادت کنند و چون ملاقات کنند سلام کنند و چون دعوت کند اجابت کنند و چون طلب نصیحت نماید دریغ
ندارد و آنچه شرط نصیحت و خیر خواهی و ادای حق اوست بجای آرد و در آن خیانت نورزد و چون عطسه کند
یرحمک الله گوید و چون بمیرد بجنازه او رود و این حدیث در باب عیادت مریض گذشته هست و دلالت دارد بر آنکه
عیادت از حقوق اسلام ست نه از حقوق صحبت و در سنن ابی داؤد ست بسند صحیح اذا عطس احدکم فلیقل چون عطسه زند
یکی از شما باید که بگوید این کلمه را الحمد لله علی کل حال و بعضی از محققین گفته اند که تحمید حق باین صیغه خوب نیست چه
از وی بوی شکایت می آید اما نه بقصد این معنی تمام ست ولیقل اخوه او صاحبه و باید که بگوید همنشین وی که
بشنود تحمید را از وی این را که یرحمک الله و لیقل هو و بگوید او یعنی عاطس یهدیکم الله و یصلح بالکم و ظاهر احادیث
صحیح آنست که تشمیت فرض ست بر هر کسی که تحمید عاطس بشنود و تشمیت یکی مجزی نیست از دیگران و این قول
جماعتی از اکابر علماست و ابن ظاهر ست و نزد بعض سنت ست علی الکفایه و گفتن یکی از حاضران کافی ست
کما قال الطیبی و این شعار در بلاد هندوستان بلکه بعض بلاد دیگر هم بغایت مهجور ست و اتیان بآن نکنند مگر خواص علما
و متبعان سنت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و اما عموم خلائق این معروف را ندانند و نشناسند نسأل الله تعالی
السلامة و در سنن ابی داؤد ست و در جامع ترمذی نیز آمده است که شخصی نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عطسه زد
و گفت السلام علیکم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود علیک و علی امک سلام بر تو باد و بر مادر تو فرمود اذا عطس احدکم
فلیحمد الله چون عطسه کند یکی از شما باید که حمد گوید خدا را ولیقل من عنده و باید که بگوید کسی که نزد اوست یرحمک الله
ولیرد یعنی علیهم و باید که باز بگوید عاطس در جواب آن کس که گفت یرحمک الله یغفر الله لنا و لکم و اینکه فرمود در جواب وی
علیک و علی امک دو اشارت ست یکی آنکه سلام درین محل بیموقع ست چنانکه کسی در وقت اراده سلام بر تو سلام و بر مادر تو
کند دوم آنکه تذکیر وی ست بآنکه ادب ایشان ست و کسانیکه تربیت مردان نیافته باشند و در کنار مادر و آواز زنانند

کسب کرده و تنبیه است بر حماقت او و بجهت اسرائیت صفات او در وی پس منفر شد بدینها امر با درا در او را سلامت از
آفات و در بعض شروح تقاریر علیک وعلی اهلک نیز چنین کرده که علیک السلام والویل و علی اهلک یعنی وای بر تو که ادب نیاموختی
و وای بر پدر تو که ترا آداب نیاموخت و تربیت نکرد در تشریع حمد در وقت عطاس ازان روست که عطسه یعنی نعمتی ست
و سبب حصول منفعتی بخروج بخارات مختنقه از دماغ و بقای آن موجب امراض و اوجاع چنانکه در اول فصل بتفصیل گذشت
ازین معلوم شد و در صحیح مسلم است که شخصی را عطسه آمد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم او را تشمیت کرد آن شخص دیگر بار عطسه زد
تشمیت نکرد و فرمود که این مرد را زکام ست ازینجا معلوم شود که تشمیت در عطسهٔ اول ست و بس در دوم نیست
و در روایتی از ترمذی آمده که این را در کرت سوم فرمود یعنی عطسهٔ دوم را تشمیت کرد و در سوم فرمود این مرد را
زکام ست و در حدیثی دیگر آمده شمت اخاک ثلاثا تشمیت کن برادر خود را سه بار فما زاد فهو زکام و آنچه بر سه زیاده شود
پس آن بعلت زکام ست و در لفظی دیگر فرمود اذا عطس احدکم فلیشمته جلیسه وان زاد علی الثلاث فهو مزکوم ولا تشمته
بعد الثلاث و ازینجا معلوم شد که تا سه کرت تشمیت آمده است و اگر عاطس حمد نگوید حاضران مجمع حمد بگویند تذکیر را یعنی
برای تنبیه و یاد دادن او را تا حمد بگوید و بعضی از علما میگویند حاضران حمد نگویند برای تعزیر و توبیخ کردن مر او را
و این قول صحیح تر و قوی تر است چه اگر تذکیر سنت بودی پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اولی بودی بفعل آن

فصل در اذکار سفر اول ذکری و دعائی که در مبادی سفر مشروع و مسنون ست دعای استخاره است هر چند استخاره مخصوص
بسفر نبود بلکه بر جمیع کارها پیش مقدم باید داشت علی العموم اشارت بآن کرده گفت فرمود چون کسی قصد کاری کند
که اهتمام بشان آن بیشتر بود و قلیل الوقوع بود نه مثل خوردن و نوشیدن و امثال آن باید که دو رکعت نماز بگذارد
غیر از نماز فرض اشارت ست بآنکه سنت راتبه که دو رکعت بود نیز قائم مقام رکعتین استخاره میشود و حاجت نیست
که دو رکعت جدا باستقلال بهمین نیت بگذارند و اگر بگذارند اولی و افضل بود و بعد از فاتحه سوره از قرآن بخوانند و ماثور
قرائت قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد ست و بعد از نماز بگوید اللهم انی استخیرک بعلمک و استقدرک بقدرتک و اسألک
من فضلک العظیم فانک تقدر ولا اقدر و تعلم ولا اعلم وانت علام الغیوب اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر خیر لی فی دینی ومعاشی
وعاقبة امری او عاجل امری و آجله فاقدره لی و یسره لی ثم بارک لی فیه وان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی فی دینی ومعاشی وعاقبة
امری او عاجل امری و آجله فاصرفه عنی واصرفنی عنه واقدر لی الخیر حیث کان ثم رضنی به و یسمی حاجته چون عادت اهل جاهلیت
آن بود که چون قصد سفری یا کاری کنند استقسام بازلام کنند و زجر طیر و عیافت و فال و تطیر و امثال اینها شعار اهل شرک و کفر ست
استقسام طلب قسمت و معرفت قسم ست و ازلام جمع زلم بفتح زای و ضم وی و فتح لام بمعنی قدح بکسر قاف و سکون دال یعنی
تیر قرعه و عادت اهل جاهلیت چنان بود که چون قصد کاری میکردند سه قدح میزدند بر یکی افعل نوشته و بر دیگری لا تفعل
و بر سوم لاشیئ یا خالی هیچ ننوشته و در ظرفی می انداختند و یکی از آنها را بر می آوردند اگر افعل می آمد در پی آن کار میرفتند و اگر
لا تفعل ست باز می ماندند و اگر خالی و لاشیئ آمد باز می انداختند تا آنکه یکی از افعل و لا تفعل برآید و زجر طیر راندن پرندگان
چون قصد کاری میکردند پرنده را می پرانیدند اگر بدست راست میپرید میرفتند و اگر بدست چپ می پرید می ایستادند
و عیافت را تفسیر بزجر طیر و فال گرفتن باسما و اصوات و ممر طیور کرده اند و مراد بفال و تطیر تمسک باینهاست که از عادات
جاهلیت بود و الا اکثر استعمال فال در نیک و تطیر در بد است و فال نیک گرفتن مشروع و مسنون ست و وقع فی الحدیث

کان رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم یتفأل ولا یتطیر آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فال نیک میگرفت چنانکہ
اورا مردے پیش مے آمد ونام وے می پرسید اگر نام راشد ونجیح ومفلح وامثال آن می آمد خوشحال میشد وآنرا تفأل بہ
بر رشد ونجاح وفلاح میگرفت وتفول وی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم باصحاب بسیار بودے چنانکہ اگر عاملی را بجائے میفرستاد
نام وی میپرسید اگر نام نیک داشتی خوشحال شدی واثر خوشحالی در چہرہ مبارک پیدا شدی واگر نام بد داشتی اثر کراہت
در روی شریف دیدہ شدی وہمچنین در اسمای قریات ومنازل ما فال بد کہ آنرا تطیر گویند واصلش ہم از طیر ست
نگرفتی وآنرا در کردن کار وگذاشتن آن اعتبار نہ نمودی وفرمودی الطیرۃ شرک واگر ناگاہ کسے را در دل وہمے
گذرد توکل برخدا کند تا از شر آن محفوظ ماند واین دعا بخواند اللہم لا طیر الا طیرک ولا خیر الا خیرک ولا الہ غیرک ودر روایتے
اللہم لا یاتی بالحسنات الا انت ولا یدفع السیأت الا انت ولا حول ولا قوۃ الا باللہ وبالجملہ فال بد زدن وشوم گرفتن
منہی عنہ است ودر جامع الاصول از کتب ستہ احادیث باختلاف الفاظ آوردہ کہ شوم نیست مگر در سہ چیز زن واسپ وسرا
ودر روایتے اگر شوم باشد درین سہ چیز خواہد بود ودر روایتے بجائے سرا مسکن آمدہ ودر روایتے در منزل وخادم
وفرس پس بعض علما گفتہ اند شوم درین اشیا آنست کہ موافق مصلحت نیفتند وانچہ مقصود ست از آنہا بر حسب دلخواہ
نیاید نہ بمعنے آنکہ در ذات آنہا شومی ونامبارکی بود وبعض میگویند کہ تواند کہ خالق تعالی در ذات این سہ چیز خاصیتی
نہادہ باشد کہ در غیر اینہا نباشد واللہ اعلم وقول مصنف کہ گفت وامثال آن اشارت ست برسوم دیگر از جاہلیت
ویکے ازان طرق ست بفتح طا وسکون را وتفسیر کردہ اند اورا بضرب بحصے کہ فال زنان عادت دارند وبعض بخط رمل
وبعض گفتہ کہ آن نوعے از کہانت ست کہ برای اخراج ما فی الضمیر کنند ودر حدیث آمدہ است کہ عیافت وطرق و
طیرت نوعے از جبت ست وجبت ہر معبود باطل کہ از غیر حق پرستند وبالجملہ چون عادت جاہلیت ہمچنین بود صاحب شرع
تفویض کرد آن را بتوحید وافتقار وعبودیت وتوکل وسوال رشد وفلاح از واہب مطلق کہ ازمہ خیرات در دست قدرت
اوست واستخارہ متضمن این معنی ست ودر مسند امام احمد ہست از روایت سعد بن ابی وقاص کہ سعادت پسر آدم در استخارہ
است از حق ورضا بقضا وشقاوت پسر آدم در ترک استخارہ ست وناخشنودی بقضاے حق ودر صحیح بخاری ست
از جابر کہ گفت تعلیم میکرد ما را رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم استخارہ را در کل امور چنانچہ تعلیم میکرد سورہ از قرآن را
وقول آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ فرمود سعادت پسر آدم در استخارت ست ورضا بقضا یعنے بندہ باید کہ از
خدا خیر خواہد بعد ازان ہرچہ واقع شود بدان راضی گردد وبفعل وے تعالی راضی بود کہ خیر ہمدران ست ودر حدیث
انس ست کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم عزم سفر نکرد ہرگز الا کہ در ان زمان کہ خواست برخاست این دعا بگفتے
اللہم بک انتشرت والیک توجہت وبک اعتصمت وعلیک توکلت اللہم انت ثقتی وانت رجائی اللہم اکفنی
ما اہمنی وما لا اہتم لہ وما انت اعلم بہ منی عز جارک وجل ثناؤک ولا الہ غیرک اللہم زودنی التقوی واغفرلی ذنبی ووجہنی
للخیر اینما توجہت این دعا واکثر ادعیہ فصل آئندہ سابقا در فصل عبادات سفر مذکور شدہ است با دنی تغیرے وتفاوتے
دران وانچہ بعضے از محققان مشائخ ثبات گفتہ ونوشتہ کہ شخص باید کہ ہر روز در میقاتی معین دو رکعت نماز استخارہ
بگذارد وبگوید اللہم انی استخیرک بعلمک واستقدرک بقدرتک فانک تعلم ولا اعلم وتقدر ولا اقدر وانت علام الغیوب اللہم
ان کنت تعلم ان جمیع ما اتحرک فیہ فی حقی وفی حق اہلی وولدی وفی حق غیری وجمیع ما اتحرک فیہ غیر من فی حقی

وفی حق اہلی وولدی وماملکت یمینی من ساعتی ہذہ الی مثلہا من الغد خیر لی فی دینی ومعاشی وعاقبة امری
فاقدرہ لی ویسرہ لی ثم بارک لی فیہ وان کنت تعلم ان جمیع ما اتحرک فیہ لی فی حقی وفی حق غیری وجمیع ما اتحرک فیہ غیری
فی حقی وفی حق اہلی وولدی وماملکت یمینی من ساعتی ہذہ الی مثلہا من الغد شر لی فی دینی ومعاشی وعاقبة
امری فاصرفہ عنی واصرفنی عنہ واقدر لی الخیر حیث کان ثم رضنی بہ ہر چند درین کیفیت استخارہ حدیثی نیافتیم
اما عمل برین موافق حدیث استخارت ومناسب اتباع سنت ست طریقہ مشائخ ما اورا دگذاردن استخارہ یومیہ است
وطلب خیر درین روز وشب وکاتب سطور ہر روز طلب خیر مطلق تا مدت عمر کند وتخصیص بر روز وشب نماید وشک
نیست کہ تخصیص یوم اقرب باستخارہ سنت ست ولیکن مدت عمر نیز حکم بیش از یک روز ندارد بلکہ تمام دنیا روزی
بیش نیست واللہ اعلم **فصل دربیان ادعیۂ سوار شدن** حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون بر راحلہ
سوار شدی سہ بار بگفتی اللہ اکبر آنگاہ گفتی سبحان الذی سخر لنا ہذا وما کنا لہ مقرنین وانا الی ربنا لمنقلبون اللہم
انی اسالک فی سفری ہذا البر والتقوی ومن العمل ما ترضی اللہم ہون علینا سفرنا ہذا واطو عنا بعدہ اللہم انت
الصاحب فی السفر والخلیفہ فی الاہل والمال اللہم اصحبنا فی سفرنا واخلفنا فی اہلنا وچون از سفر باز گشتی گفتی
آیبون تائبون ان شاء اللہ عابدون لربنا حامدون ودر مسند امام احمد لفظ دعا نیست اللہم انت الصاحب فی السفر
والخلیفہ فی الاہل اللہم انی اعوذ بک من الفتنة فی السفر والکآبة فی المنقلب اللہم اقبض لنا الارض وہون علینا السفر
واذا اراد الرجوع قال آیبون تائبون عابدون لربنا حامدون وچون در شہر در آمدی گفتی توبا توبا لربنا اوبا لا یغادر علینا
حوبا ودر صحیح مسلم لفظ دعا نیست اللہم انت الصاحب فی السفر والخلیفة فی الاہل اللہم اصحبنا فی سفرنا واخلفنا فی اہلنا
اللہم انی اعوذ بک من وعثاء السفر وکآبة المنقلب ومن الحور بعد الکور ومن دعوة المظلوم ومن سوء المنظر فی المال
والاہل ودر بعض روایات ست کہ چون پای مبارک در رکاب نہادی گفتی بسم اللہ وچون بر پشت مرکب راست
شد سہ گفتی الحمد للہ الحمد للہ الحمد للہ اللہ اکبر اللہ اکبر اللہ اکبر سبحان اللہ سبحان اللہ لا الہ الا انت سبحانک
انی ظلمت نفسی فاغفر لی انہ لا یغفر الذنوب الا انت وچون در گاہ سفر وداع کسی کردی مسافر را گفتی استودع اللہ
دینک وامانتک وخواتیم عملک ویکی از صحابہ گفت میخواہم تا بسفر روم مرا زاد دہ فرمود زودک اللہ التقوی گفت زیادہ
فرمای گفت وغفر ذنبک گفت زیادہ فرمای گفت ویسر لک الخیر حیثما کنت ودیگری گفت عزم سفر دارم فرمود
ترا وصیت میکنم بپرہیزگاری خدا وتکبیر گفتن بر ہر بلندی وچون پشت داد برای رفتن گفت اللہم ازول لہ الارض
وہون علیہ السفر ودر سفر چون بر بلندی رفتی تکبیر گفتی وچون فرود آمدی تسبیح گفتی وگاہ در بلندی فرمودی
اللہم لک الشرف علی کل شرف ولک الحمد علی کل حال ونہی فرمود از تنہائی در سفر واز استصحاب کلب وجرس نگاہداشتن
کلب منہی عنہ است ولیکن برای پاسبانی سرا ومنزل ومواشی وصید مباح داشتہ اند واستصحاب جرس نیز مکروہ است
وفی الحدیث لا تصحب الملائکة رفقة فیہا جرس ودر وجہ کراہت آن بعض گفتہ اند کہ آواز وی سبب اعلام واظہار اوست
وآن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دوست میداشت کہ دشمنان دین را آمدن مسلمانان خبر نشود تا ناگہان بر
ایشان بیفتند واین وجہ ضعیف ست وبسیاق حدیث چندان موافق نہ وظاہر آنست کہ علت کراہت صوت اوست
کہ در حکم مزامیر شیطان ست واللہ اعلم وچون کسی در منزل فرود آید باید کہ بگوید اعوذ بکلمات اللہ التامات من شر ما خلق

کر بوی هیچ ضرری وگزندی نرسد تا آن زمان که رحلت کنند وگاه چون شب در آمدی گفتی یا ارض ربی وربک الله
اعوذ بالله من شرک وشر ما فیک وشر ما خلق فیک وشر ما یدب علیک اعوذ بالله من شر کل اسد واسود وحیة وعقرب
ومن شر ساکن البلد مراد جنیان اند که در خانها می باشند ومحتمل که مراد عام باشد مر جن وانس را ومن شر والد
وما ولد ومیفرمود چون در فراخ سالی سفر کنید بهائم را از علف وگیاه بی بهره نکنید یعنی چران چران بروید وچون
در تنگسالی سفر کنید تعجیل کنید وزودتر بمقصد رسید که بهائم شما بی مغز نشوند ودر شب چون خواهید که ساعتی
برای آسایش نزول کنید از سر راه دور شوید چه راه محل دواب ومرجع هوام وگزندگان است وچون نزدیک
آبادانی رسیدی وبر دیهی یا شهری مشرف شدی این دعا خواندی اللهم رب السموات السبع وما اظللن ورب
الارضین وما اقللن ورب الشیاطین وما اضللن ورب الریاح وما ذرین فانا نسألک خیر هذه القریة وخیر اهلها وخیر ما فیها
ونعوذ بک من شر هذه القریة وشر ما فیها وچون در سفر بودی وصبح بدمیدی این دعا بگفتی سمع سامع بحمد الله ونعمته
وحسن بلائه علینا ربنا صاحبنا فاقبل علینا ودر روایتی وافضل علینا عائذا من النار این را سه بار باواز بلند گفتی و
فرمودی از بردن قرآن بارض دشمن وبلاد کفر وزنان را نهی فرموده از مطلق سفر قصیر یا طویل اگرچه یک برید
باشد الا با محرمی وحد سفر چون نزد بعض ائمه چنانکه امام ابو حنیفه سه شبان روز متعین شده نهی سفر مقید باین مسافت
خواهد بود ولقول مصنف چنانکه سابقا گذشت که در حدیث صحیح بحد وعددی معین نیست شامل یک برید حالانکه کمتر از آن نیز باشد
وگفته اند که اگر محرمی نباشد یا زنی باشد که بروی وثوق واعتماد بود همراه وی نیز جائز است وامر فرمودی که چون مسافر
حاجت خویش گذارد زود بوی مراجعت کند باهل خویش وچون در سفر به بالائی بر آمدی گفتی لا اله الا الله وحده لا شریک له له
الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر آئبون تائبون عابدون لربنا حامدون صدق الله وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده
واز طروق شب یعنی در آمدن بخانه در شب کسی را که مدتی از اهل غائب بودی منع کردی فعلا وقولا یعنی طروق شب را خود نکردی
ودیگران را نیز منع کردی بلکه در آمدن بامداد یا عصرگاه فرمودی وچون از سفر مراجعت فرمودی اصحاب بملاقات بیرون
آمدندی وفرزندان واطفال را بهم آوردندی وگاهی ایشان را یعنی از فرزندان واطفال را بر مرکب خویش سوار کردی از پیش
یا از پس وگاهی عبد الله بن جعفر بن ابی طالب را پیش خود برداشته بود ویک نوبت حسن بن علی را نیز بملاقات بیرون
آوردند او را ردیف خویش ساخت وهمچنان در شهر در آمد وگاه قادمان را که از سفر باز می آمدند وبشهر قدوم می آوردند
اعتناق کردی واگر از اهل خویش بودی روی او را ببوسیدی وگاه پیشانی وی را ببوسیدی قالت گفت عائشه لما قدم
جعفر واصحابه هرگاه قدوم آورد جعفر بن ابی طالب واصحاب وی از ارض حبشه در روز فتح خیبر تلقاه استقبله یعنی پیش آمد
او را پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فقبل بین عینیه واعتنقه پس بوسه داد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
میان دو چشم جعفر ودر کنار گرفت او را ودر روایتی آمده که فرمود نمیدانم که بفتح خیبر خوش شدم یا بقدوم جعفر وکان
اصحاب رسول الله وبودند یاران پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اذا قدموا من سفر چون قدوم میآوردند از سفر
تعانقوا در کنار میگرفتند یکدیگر را ونیز در حدیث عائشه آمده که قدوم آورد زید بن حارثه از سریه که بآن رفته بود وآنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم در خانه من بود پس زید آمد ودر بکوفت حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تن برهنه چادر کشان
از خانه بر آمد ودر کنار گرفت او را وبوسه داد وهرگز ندیده بودم من آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را پیش ازین ونه بعد

احادیث آمده که وفد عبد القیس چون بمدینه قدوم آوردند از مراکب خود زود فرود آمدند و دست و پای آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم را بوسه دادند رواه ابو داود و نقل است که سفیان بن عیینه که شیخ امام شافعی ست بر مالک
بن انس درآمد رحمة الله علیهم مالک مصافحه کرد او را و گفت معانقه نیز میکردم اگر بدعت نبودی سفیان گفت بتحقیق
معانقه کرده است آنکه بهتر است از من و تو معانقه کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم جعفر را تقبیل کرده است
او را در وقت قدوم او از حبشه مالک گفت آن مخصوص بجعفر است سفیان گفت لا بلکه عام است حکم ما و جعفر یکی ست
اگر از صالحان باشیم و گفت اذن میدهی که در مجلس تو تحدیث کنیم مالک گفت نعم اذن دادم پس سفیان سوق
حدیث کرد بسندی که داشت و مالک سکوت کرد کذا فی تاریخ المدینة للسید السمهودی و فقها را در جواز معانقه و کراهت
آن اختلاف و تفصیلی هست و صحیح جواز اوست اگرچه در غیر قدوم سفر نیز باشد و چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
از سفر رسیدی پیش از دخول بیت دو رکعت نماز در مسجد بگذاردی پس از آن بخانه درآمدی **فصل در بیان**
تعلیم خطبهٔ مهمات حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم صحابه را برای حاجات و مهمات این خطبه تعلیم فرمود
الحمد لله نستعینه و نستغفره و نعوذ بالله من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا من یهدی الله فلا مضل له و من یضلله فلا
هادی له و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله حق تقاته و لا تموتن
الا و انتم مسلمون یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها زوجها و بث منهما رجالا کثیرا و نساء
و اتقوا الله الذی تساءلون به و الارحام ان الله کان علیکم رقیبا یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قولوا قولا سدیدا
یصلح لکم اعمالکم و یغفر لکم ذنوبکم و من یطع الله و رسوله فقد فاز فوزا عظیما شعبه گفت از راوی حدیث پرسیدم
که این خطبهٔ نکاح است یا غیر نکاح گفت این خطبه بهمه حاجات است و نزد شافعی خطبه مسنون است نزد هر کاری
و عقدی مثل بیع و شری و امثال آن و فرمود که چون یکی از شما زنی را بستاند یا خادمی را بخرد یا دابه را بخرد
باید که موی پیشانی وی را بگیرد و بسم الله بگوید و دعا ببرکت بران کند آنگاه بگوید اللهم انی اسألک خیرها و خیر ما جبلتها
علیه و اعوذ بک من شرها و شر ما جبلتها علیه و اگر کسی را داماد شده بودی او را این دعا کردی بارک الله لک
و بارک علیک و جمع بینکما فی خیر و میفرمود اگر کسی درگاه قربان زن بگوید اللهم جنبنا الشیطان و جنب الشیطان
ما رزقتنا اگر فرزندی آید شیطان بروی ظفر نیابد و از شیطان ضرر نبیند و اگر مبتلائی را ببیند باید که بگوید
الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاک به و فضلنی علی کثیر ممن خلق تفضیلا چون این بگوید هیچ بلائی بوی نرسد
و لیکن گفته اند که اگر مبتلا به بلای دنیوی بود مثل امراض و مصائب و نقصان در خلقت این دعا را آهسته
بخواند تا وی نشنود و ایذا نکشد و اگر به بلای دینی مبتلاست مثل فسق و فجور بلند تر بگوید تا وی بشنود و شاید که
متنبه و منزجر گردد و فرمود هیچ نعمتی به بنده نرسد از اهل و مال و فرزند و بگوید ماشاء الله لا قوة الا بالله که هیچ
آفت بآن نعمت نرسد مگر موت اگر چیزی ببیند که طبع وی را مکروه افتد بگوید اللهم لا یاتی بالحسنات الا انت و
لا یدفع السیئات الا انت و لا حول و لا قوة الا بک یا بگوید اللهم لا طیر الا طیرک و لا خیر الا خیرک و لا رب غیرک و لا حول
و لا قوة الا بک که هیچ ضرری بوی نرسد و اگر مکروهی در خواب ببیند باید که از دست چپ نفث کند و نفث آن بود
که بدهن حرکتی کند که نه نفخ بود و نه بزق بلکه میان این دو بود و بزق از همه بیشتر ست که آب دهن از حلق و کام بر آرد

و نفخ و سید فی بیش نیست و برآمدن آب دهن با وے نبود و در لغت چیزے از آن بود از میان لبها و زبان و بعد از آن
گوید اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم و این خواب را بکسے نگوید که ضررے بوے نرسد قاعدہ آنست که خواب بکسی نباید گفت
و خواب نیک نگوید با آنکه دانا بود و بتعبیر خواب بیرسد و دوست بود و آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم اصحاب را از خوابها
که میدیدند پرسیدی و تعبیر کردے و خوابهاے که خود دیدے با ایشان گفتے و تعبیر آن نمودے و بیان حقیقت خواب و تعبیر
خواب دور و دراز ست این مقام تحمل آن ندارد و اگر بوسوسہ شیطان مبتلا شود دفع آن بتعوذ کند و اگر غضب غلبه کند
تعوذ کند و تغییر وضع و خوردن آب سرد نیز در دفع غضب موثر ست و اگر امرے محبوب و مرغوب از نعمتهاے الٰہی در خود
ببیند چنانچه صحت و قدوم دوستی و مانند آن شکرانه آن بگوید الحمد للہ الذی بنعمته تتم الصالحات و اگر مکروهی ببیند
بگوید الحمد للہ علی کل حال و اگر کسے بحضرت رسالت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم تقرب نمودے بخدمتے یا امرے محبوب
او را دعاے خیر کردے و با وے عنایتی کردے و بعطاے خاص مخصوص ساختی چنانکه ابن عباس در شبیکه در خانه میمونه
بود و آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نماز شب برخاست آب وضو را برای آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مهیا کرد
در حق وے گفت اللهم فقهه فی الدین وعلمه التاویل و ابو قتاده در شب ملازم رکاب بود و در بگاه نعاس خود را متکای
وی میساخت در حق وے فرمود حفظک اللہ بما حفظت به نبیه و از ربیعه بن کعب آورده اند که گفت بودم من که
بیتوتت میکردم نزد رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و مهیا میساختم آب وضوے او را و حاجات دیگر را فرمود بخواه
هرچه میخواهی گفتم میخواهم همراهی ترا در بهشت فرمود این امر بسے عظیم و مشکل ست چیزی دیگر بخواه گفتم همین میخواهم
و همین فرمود پس اعانت و امداد کن مرا بکثرت سجود یعنی طاعت و عبادت بخصوص نماز که افضل عبادات ست یا بکن
که مستحق و قابل آن شوے یعنی من مدد میکنم و لیکن تو بر فرموده رو چنانکه طبیب گوید من علاج تو کنم که شفا دهد ترا اگر
بر فرموده من روے و فرمود من صنع الیه معروف کسے که کرده شود بوے احسانی فقال لفاعله پس بگوید مر
احسان کننده را جزاک اللہ خیرا فقد ابلغ فی الثناء پس بتحقیق بنهایت رسید در ثنا یعنی اگر زیاده برین مکافات
نتواند کرد اینقدر هم کافی و وافی ست و از کسی عبد اللہ ابن ابی ربیعه وامے ستده بود و چون آنرا وفا کرد در حق وی گفت بارک اللہ
لک فی اهلک و مالک و فرمود چون آواز دراز گوش بشنوید بگوئید اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم و چون آواز خروس
بشنوید بگوئید اللهم انی اسالک من فضلک و در حدیث آمده است که دراز گوش چون آواز میکند شیطان را می بیند
و نیز آمده که دعا نزد آواز خروس مستجاب ست و وی ملائکه را می بیند و آواز میکند و چون آتش درافتد در خانه یا مکانی
دیگر دور از خانه تکبیر گوئید که تکبیر آنرا فرو مے نشاند و این مجرب ست و گفته اند که سر در اطفاے تکبیر آتش را آنست که در
آتش علو و سرکشی و هیبت و قهرمانی ست پس کبریا و جلال حق آنرا فرو مے نشاند و باید که هیچکس در مجلس ننشیند الا که بیاد حق
برخیزد یعنی مجلس بیاد کرد خدا نگذرد و در حدیث آمده است که نه نشیند قومی مجلسی را که ذکر خدا در وے نبود مگر آنکه آن مجلس
حسرتے بود برایشان روز قیامت و چون خواهد که برخیزد بگوید سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا انت استغفرک
و اتوب الیک یکی از صحابه رضوان اللہ علیهم اجمعین شنید که پیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وقت برخاستن از مجلس این
سخن را گفت آن صحابی گفت یا رسول اللہ قولے شنیدم که پیش ازین نمی شنیدم فرمود که این کفارت آن چیزیست
که در مجلس واقع شده و خالد بن الولید از بیخوابی و قلق شب شکایت کرد فرمود که چون در خوابگاه خواهی شد بگو اللهم

رب السموات السبع وما اظلت ورب الارضین السبع وما اقلت ورب الشیاطین وما اضلت کن لی جارا من شر خلقک کلهم
جمیعا ان یفرط علی احد منهم او ان یبغی عز جارک وجل ثناءک ولا اله الا انت ودیگری شکایت کرد از ترس در خواب فرمود بگو
اعوذ بکلمات الله التامات من غضبه وعقابه وشر عباده ومن همزات الشیاطین وان یحضرون ونهی فرمود از آنکه
کسی بگوید ما شاء الله وشاء فلان ویکبار کسی بآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفت ما شاء الله وشئت هرچه
خدا خواهد وتو خواهی فرمود جعلتنی لله ندا گفت مرا همتای خدای تعالی ساختی واز این قبیل هست ما در پناه خداییم
ودر پناه شما و اعتماد ما بر خداست وبر شما این الفاظ وامثال این منهی عنه است واز آن بوی شرک می آید واز منهیات
که از آن منع فرمودی آنکه دشنام بخروس مدهید که وی فرشته را می بیند وآواز میکند ودعا در وقت آواز وی
مستجاب است ودشنام بباد مدهید که موهم عدم رضا بفعل الهی و صنع اوست وهمین حکم دارد شکایت از گرمی هوا
وباد وباران وامثال آن از حوادث که مکروه طبیعت افتد واز آن ضرری عاجل متوهم گردد ومسلمانان را یکدیگر
دشنام مدهید طریقهای جاهلیت بگذارید مثل عصبیت ودعوت بقبایل و کس بکسی بگذارد نگویید چون سه نفر
باشند تا باعث آزار و توهم آن شخص سوم نشود که چه میگویند مگر از من چیزی میگویند وغیبتی میکنند و هیچ زنی
محاسن زنی دیگر با شوهر خویش نگوید تا سبب میلان آنمرد بزن بیگانه و باعث فتنه نگردد ودر دعا نگویند اللهم اغفرلی
ان شئت بلکه در دعا جزم وحتم باید آخر خود بهان میشود که حق میخواهد اما از جانب داعی تردد نباید که موجب فتور
در توجه ویقین است سوگند بسیار مخورید که مورث غفلت وقساوت قلب گردد ودر وصایای بعضی از اعاظم مشائخ
قدس الله ارواحهم آمده که طالب را باید که راه سوگند خوردن بخدا اگرچه راست باشد برخود ببندد که باعث تعظیم حق
در دل ومورث عظمت شان این بنده است سوگند بغیر خدا مخورید که موجب تعظیم غیر است لوجه الله سوال مکنید یعنی
کسی را تکلیف مکنید که لوجه الله از برای خدا این کار بکن ومن چیزی بده شیخ عالم عارف بالله عبد الوهاب المتقی
المکی نور الله مرقده وقدس روحه وافاض علینا فیوضه وفتوحه میفرمود که در اخبار وآثار آمده است که اگر یکی از دیگری
لوجه الله سوال کند اگر آن شخص با وجود قدرت واستطاعت ندهد ملعون گردد واگر گنجایش دادن نداشته باشد لعنت
راجع بسائل گردد وحکایتی درین باب میفرمودند که شخصی از خضر علیه السلام چیزی لوجه الله در خواست خضر فرمود
چیزی ندارم اگر خواهی مرا بفروش وثمن آن در کار خود کن آن مرد خضر را بدست یکی از اغنیا بفروخت بعد از مدتی
آن غنی که خضر را خریده بود بسفری رفت ومهم عمارت را بخضر سپرد وی در اندک مدت که از مجرای عادت
بیرون بود عمارت را تمام ساخت چون از سفر باز آمد حیران شد وتفرس نمود که لابد این مرد از اهل خصوص ومظهر
خارق عادت است گفت بگوی که تو کیستی فرمود من بنده خدایم و خدمتگار تو گفت لوجه الله بگوی که تو کیستی فرمود
همین لوجه الله است که مرا بنده تو ساخته است پس قصه را باز گفت آن مرد عذر خواست واو را از قید خدمت
خود آزاد کرد مدینه را یثرب مخوانید یثرب نام مدینه است در جاهلیت ودر شرع نام وی طابه وطیبه وجز آنست ونهی
کرد از تسمیه او به یثرب امام مالک گفت رحمة الله علیه هر که مدینه را یثرب بخواند تعزیرش باید کرد وادب باید داد
که تلافی آن ده بار بگوید طابه و وجه نهی آنست که یثرب مشتق از ثرب است به تحریک بمعنی هلاک یا نام کافری است
که وی بنام وی میخواندند واین کلام در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب که در احوال مدینه مطهره نوشته شده است

تفصیل مذکورست کسے از کسے سوال نکند کہ زن خویش را چرا زدے مگر گاہ ضرورت شاید کہ سری باشد کہ نتوان گفت کمان باران کہ بر آسمان ظاہر شود آنرا قوس قزح نخوانید کہ قزح نام شیطان ست کہ کفار آنرا بوے نسبت دہند

فصل - در الفاظے کہ در کراہت آن کسے را ملک الملوک قاضی القضاۃ کہ بحقیقت جز خدای تعالی دیگرے نباشد سید الناس سید الکل کہ جز پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دیگر برا نتوان گفت بندہ من پرستار من در صحیح مسلم از ابی ہریرہ آمدہ کہ فرمود پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باید کہ نگوید یکے از شما عبدی و امتی کہ ہمہ مردان بندگان خدا اند و ہمہ زنان داہان او اند و نگوید بندہ مر صاحب خود را ربی بلکہ سیدی و مولائی و در روایتے مولائی نیز نگوید زیرا کہ مولاے شما خداست و دیگر از جملہ آن الفاظ کہ کراہیت دارد من مراست و در بعض نسخ متن من نیست و در بعض آنرا تصحیح کردہ و بر سر آن ص نوشتہ و برین تقدیر این دو لفظ ست من کہ بطریق انانیت و تکبر گوید و دیگر مراست کہ بمعنے اثبات ملک ست حقیقۃ مر نفس خود را و از تصحیح بعض نسخ اقتباس ظاہر شود کہ این دو لفظ را بایک عبارت داشتہ باین معنی کہ من گفتن و اثبات انانیت کردن مراسر است و ثابت دیگر لفظ نزد من ست کراہت این نیز بجہت اضافت انانیت و اثبات اوست مر نفس را بامعنی استبداد رای و اثبات حقانیت قول و مذہب خود ست کہ میگوید نزد من ہمچنین ست و حق ہمین ست و آنانکہ علما گفتہ اند عندے کذا نہ باین قصد ست دیگر این الفاظ کہ عمر شما دراز باد چہ عمرے کہ نہادہ اند دراز و کوتاہ نگردد و آنچہ در بعض ادعیہ ماثورہ واقع ست کہ البر یزید العمر و امثال آن بمعنی دیگر ست و مقصود ترغیب بر برست نہ طلب زیادت عمر و اگر آن را کنایت از طلب توفیق بردارند قلیل شود و در متعارف خلاف سنت ست ایام شما دائم باد مراد ایام دولت و زندگانی ست و آن ہیچکس را دائم نبود ہزار سال عمر سے این نیز غیر واقع و محال عادی ست پس خواستن آن درست نبود پوشیدہ نماند کہ الفاظ مذکورہ بمعنے ظاہر آن خلاف واقع و غیر مناسب حال ست ولیکن باب تاویل و توجیہ مفتوح ست برین تقدیر ظاہر آنست کہ کراہت تنزیہی باشد نہ تحریمی چنانچہ در بعض حواشی نوشتہ اند واللہ اعلم و در مسائل اجتہادی نگوید این را خدا تعالی حلال کردہ یا حرام کردہ بلکہ این عبارت را در چیزے گوید کہ نص تحریم یا تحلیل آن وارد شدہ باشد اگرچہ علما گفتہ اند آنچہ ثابت بقیاس و اجتہاد مجتہد ست در معنی مستند بکتاب و سنت و ثابت بدوست چنانچہ گفتہ اند کہ قیاس مظہر ست نہ مثبت ولیکن با وجود آن حقیقت ہمان ست کہ مصنف گفت و ادلہ قرآن و حدیث را ظواہر لفظے نخوانند و مجازات نگویند چہ این اطلاق اگرچہ صحتے داشتہ باشد ولیکن حرمت آن را از دل جاہلان کہ بحقیقت معنے مراد نرسند دور میکنند لاسیما نزد کسانی کہ شبہہاے فلاسفہ و متکلمان را براہین عقلیہ و قواطع حجج میخوانند نعوذ باللہ من الخذلان و در حقیقت دلائل شرعیہ احق ست باین اسما کہ نازل اند من عند اللہ و صادر اند از حضرت نبوت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ ثابت ست بآیات باہرہ و معجزات قاہرہ کہ شک و شبہہ را بدان قطعا راہ نیست واللہ الموفق

فصل در باب انشراح صدر حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ سورہ الم نشرح لک صدرک ببرا امتنان آن منزل شدہ شرح صدر را کہ بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اثبات کردہ مفسران تفسیر آن کردہ اند بتوسیع و تفسیح او برائے جمع میان مناجات حق و دعوت خلق تا حاضر و غائب و کاین بائن گشت و مکارہ ایذا از کفار تحمل نمود با ذوق و انبساط در بساط قرب و حضور مولے تعالے و تقدس و بایداع اسرار حکم و انوار معارف و علوم

وازاله ظلمات جهل وضیق کثرت وتیسر تلقی وحی بعد از آن که شاق وثقیل بود باید دانست که بزرگترین اسباب
انشراح صدر توحید وایمان ست وبحسب کمال تمامی وقوت وزیادتی آن انشراح صدر زیادت شود قال الله تعالی
افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه + کسیکه کشاده خدا تعالی سینه او را برای قبول دین اسلام وصفت استسلام
پس وی بر نوریست که وارد ست از جانب پروردگار وی وقال الله تعالی + فمن یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام
ومن یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء + حق سبحانه هر کرا خواهد که راه نماید کشاده گرداند سینه
او را برای قبول دین اسلام وهر کرا خواهد گمراه گرداند تنگ کند سینه او را در قبول اسلام چنان به تنگی آید مشقت یابد گویا
بر آسمان میبر آید لاجرم توحید وهدایت از اعظم اسباب انشراح صدرست وشرک وضلالت از اعظم اسباب ضیق صدر
وتنگدلی واز جمله اسباب انشراح صدر نوری ست که باری تعالی در دل بنده می تاباند وآن نور ایمانست که چون در دل
بنده افتاد فرح وسرور وانشراح وفراخی در دل وی پیدا آید وچون آن نور فاقد شد در تنگدلی افتاد وسختی ومشقت
گرفتار گشت قال صلی الله علیه وآله وسلم اذا دخل النور القلب چون در آید نور ایمان ویقین در دل بنده انفسح وانشرح
فراخ شود وکشاده شود دل قالوا وما علامة ذلک گفتند چه چیز ست نشان در آمدن آن نور در دل که بوی فراخ
وکشاده میگردد یا رسول الله قال الانابة الی دار الخلود فرمود نشان در آمدن آن نور سه چیز ست یکی روی آوردن
ورجوع نمودن بنده بدار آخرت که مخلد ومؤبد ست چه بروشنائی آن نور بدیده بصیرت بنعمت یقین دریافت که
دنیا محل فنا وزوال ست وآخرت باقی ودائم لاجرم روی از دار فنا گردانیده توجه بدار لقا آورد والتجافی عن
دار الغرور دوم نشان آن دور شدن ودل بر کندن از سرای دنیا که فریب دهنده واز راه برنده ست که بظاهر
خود را آراسته ومزین نماید وبمکر وغنج ودلال خود دل رباید چنانچه در حدیث آمده است که دنیا سبز وشیرین است
یعنی هم در نظر خوش نماینده وهم در دل شیرین آینده است والاستعداد للموت قبل نزوله سوم نشان در آمدن
نور ایمان در دل مهیا شدن وساختگی نمودن ست مر موت را پیش از آمدن وی یعنی همچنانکه بعد از موت از همه چیز
منقطع وبی تعلق خواهد شد در حالت حیات همچنین شود موت اختیاری که درویشان کسب آن کنند وسلوک طریق آن
نمایند این بود این هر سه علامت مجملا راجع بیک چیز ست که تعبیر از ان بتوجه الی الله یا سلوک طریق الوصول الی الله یا تحصیل محبة
الی الله وامثال آن توان کرد وانچه در حدیث آمده تفصیل اوست وباید دانست که نصیب شخص از انشراح صدر وفراخدلی
بحسب نصیب وی ست ازین نور واز ینجهت ست که نور محسوس نیز در شرح صدر وفرح خاطر حظی وافر دارد وظلمت محسوس
بعکس آن گفته اند که نفس عاشق نورست ولهذا در خانه روشن خواب کمتر آید از جهت خروج روح ومیل وی بجانب
بیرون بسبب طلب واقبال نور ودر تاریکی چون میل بدرون کند ودررود خواب آید ویکی دیگر از اسباب آن علم ست
چه علم دل را چنان متسع ومنشرح میسازد که هر گوشه از ان از آسمان وزمین فراخ تر ومفتوح تر ومنشرح تر میگردد و
چندانکه علم شخص زیاده شود انشراح صدر وی زیاده شود ومراد از ان هر علمی نیست بلکه علمی سنت که از پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم میراث مانده ست ان الانبیاء بدرستی که پیغمبران لم یورثوا دینارا ولا درهما میراث نگذاشتند درهم ودینار را وانما ورثوا العلم
ومیراث نگذاشتند مگر علم دین را که سبب صلاح دنیا وآخرت وفوز بسعادت دارین ست فمن اخذه اخذ بحظ وافر پس کسیکه گرفت علم را
از ایشان باید که بگیرد به نصیبه تمام اشارت بهان علم ست واهل این علم فراخ دل تر وخوش عیش تر ونیکو خلق تر از همه

خلق باشند وازین علم اثابت ومحبت حق تولد کند ومحبت را در شرح صدر دخلے عظیم ست وچندانکه محبت تمام تر وقوی تر
شرح صدر زیاده تر واکمل واتم بود وسبب اعظم وموجب اقوے مر تنگ دلی را اعراض از حق ست وتعلق دل
بغیر آن جناب وغفلت از ذکر حق ودوستی غیر وے وهرکه غیر حق را دوست گیرد بآن معذب شود ودر زندان آن چیز
بماند یعنے هرکه غیر حق تعالے را دوست گیرد حق سبحانه همان غیر را سبب عذاب جان او وعقوبت دل او گرداند ودر عالم
از ان کس بدبخت تر وتلخ عیش تر واندوهگین تر نباشد زیرا که محبت دو دست یکے محبت ست که بهشت این جهان
وعیش دنیا وسرور نفس ولذت دل ونعیم روح ودواے همه اندوهها ست وآن محبت حق سبحانه ست بکلی دل ویکے
محبت ست که عذاب روح وعذاب نفس وزندان دل وضیق صدر ومایه همه بلاها ست وآن محبت غیر حق ست
واز جمله اسباب شرح صدر یکی دوام ذکر حق ست در همه احوال که بورثت نور توحید وصفاے وقت وحلاوت ایمان ست
ویکی دیگر احسان بخلق خداے تعالے بانچه ممکن بود از جاه ومال وغیر آن ودیگرے شجاعت ست ودیگری پاک کردن
دل از صفات ذمیمه وپیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم درین مجموع اکمل خلق بود وتابعان او بر وجه اکمل بعد از وے
اکمل خلق باشند والله یقول الحق وهو یهدے السبیل اگر گفته شود که غم واندوه آخرت بر ارباب دین والم وحسرت
نایافت مقصود که وصول وقرب رب معبود ست وخوف وهیبت ودهشت وعظمت درگاه بر مقربان حضرت آلهی
چیان وچندان غالب ومستولی ست که مجال فرح وسرور وانفساح وانشراح صدور با آن متصور وممکن نمی نماید و
بتحقیق آمده است که غم واندوهے که بر جان سید کائنات بود صلے الله علیه وآله وسلم بر دیگرے نبود ولابد حال
تابعان وی نیز همچنین خواهد بود جوابش آنکه مراد بانشراح صدر سعت حوصله وقت وفسحت میدان حال ست
که نهایت کمال وغایت جامعیت آنست چنانکه در اول فصل در ضمن تفسیر کریمه الم نشرح بیان کردیم وانبیا
بغم واندوه والم وحسرت وهیبت ودهشت که ذکر کردیم منافات ندارد منافات بر تقدیر تنگ حوصلگی وتنگ شربی ست
که گنجایش یک جانب دارد نه جانب دیگر بواسطه تنگے جا وچون حوصله فراخ شد ومیدان معرفت وسیع آمد همه را
در محل خود جا ست وهر یک بجاے خود ست انا الضحوک القتول والبشیر النذیر اشارت باین جامعیت ست
وحزنه فی قلبه وبشراه فی وجهه بیان این حال وبر آن حضرت نیز صلے الله علیه وآله وسلم در ابتداے کار بحکم
جبلت که القاے آن مقتضاے حکمت آلهی ست گاه گاهے ضیقے وتنگی طریان می یافت آخر به تربیت وتادیب
حضرت عزت که در مقام تهذیب وتکمیل وے بود شرح صدرے نصیب شد که اداے جمیع حقوق وآداب کونی وآلهی
بر وجه کمال وغایت اعتدال بے مزاحمت ومعارضت اداے یافت وحصول این حالت اعتدالی هیئت وجداسنے
مر جوهر مقدس نبوت را صلے الله علیه وآله وسلم پرتو جامعیت حضرت ذات اقدس آلهی ست جل علاو ونتیجه محاذات
ومرآتیت وے مر آن ذات کامل الصفات را تعالی شانه وعظم برهانه

باب

در عموم احوال ومعاش حضرت نبوے صلے الله علیه وآله وسلم وآن مشتمل ست بر فصول

فصل

در خورش حضرت نبوی صلے الله علیه وآله وسلم
عادت آن داشتی که هر طعام که حاضر آمدے آنرا رد نکردے ودر طلب مفقود تکلف نفرمودے وهرگاه طعامے
صالح از طیبات اطعمه حاضر شدے البته از ان تناول کردے وهرگز هیچ طعام را عیب نکردے اگر خواستی تناول
کردے واگر نخواستے ترک کردے وحلوا وعسل بسیار یعنے اکثر اوقات یا بیشتر از طعامهاے دیگر خوردے

دوست داشتی و این اثر مقتضای ذوق حلاوت ایمان ست که در مزاج ایمان حلاوتی هست من ذاق حلاوة
الایمان والمؤمن حلو اشارت بدانست و هر روز یک قدح عسل را باب آمیخته بجرعه نمودی که متضمن جل
منافع بدنی ست و گفته اند که در نوشیدن عسل ممزوج باب حفظ صحتی ست که راه نیابد بمعرفت آن مگر افاضل اطبا
چه شرب عسل و لعق آن بر ناشتا ازاله میکند بلغم را و میشوید معده را و دور میکند لزوجت او را و دفع میکند از وی
فضلات را و گرم میکند او را باعتدال و میگشاید سده ها را و آب بارد در طب ست که قمع میکند حرارت را و حفظ میکند
صحت بدن را و بالجمله آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر روز عسل باب آمیخته خوردی و بران صبر فرمودی
تا شهوت طعام غلبه کردی آنگاه قدری نان جوین با بی ادامی بخوردی و بهمان اکتفا کردی در صحیح ثابت هست
که گوشت شتر و گوشت گوسفند و گوشت مرغ ماکیان و گوشت حباری که طائریست مشهور و گوشت خرگوش در صحیحین بخاری
و مسلم و ابی داود و ترمذی و نسائی آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم لحم ارنب را خورده انس گوید که ابو طلحه
بدست من ران و سرین خرگوش بحضرت وی فرستاد پس خورد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و در روایت
ترمذی بشک راوی آمده ران یا سرین ولیکن در جامع الاصول از حدیث ابی داود آمده که شخصی نزد عبدالله
بن عمر ارنب آورد که صید کرده بود آنرا و گفت یا عبدالله ابن عمر چه میگوئی تو در شان این گفت بودم من در
مجلس رسول الله و آورده شد نزد وی ارنب پس نخورد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و منع نیز نکرد و گفت که
وی حیض میکند و در ضب نیز همچنین آمده که نخورد و منع نیز نکرد و فرمود که قوم من نمیخورند و در زمین الهی باشد ازان
خوردن او را ناخوش دارم و گوشت خرگور و گوشت ماهی و عنبر بحری و خرمای تر و خرمای خشک و شیر خالص و شیر
آمیخته باب و نان با خرما و نان با سرکه و نان با سپیه گداخته و نقیع خرما و نقیع تمر و زبیب آنچنان بود که آن را در آب
بنیدازند تا حلاوت وی بیرون افتد و قسمی ازان نبیذ ست که تمر یا زبیب را در آب انداخته نگاه دارند تا شیرین
شود و تیزی حادث گردد و از هر دو قسم برای آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم میساختند و تخصیص صنعت بذکر
خرما غالباً بجهت عادت ست که اکثر ازان سازند چنانکه بلفظ نبیذ التمر مشهور ست و تمام این بحث در خاتمه بیاید انشاء الله تعالی
و دیگر ازان طعامها که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم خورده خربزه و خرمای تر با خیار و جگر گوسفند بریان کرده و گوشت
قدید و کدوی پخته و پنیر و ثرید و نان با زیت و خرما با مسکه و خرمای تر با خربزه این مجموع ثابت شده که تناول
فرمود و فی الجمله هرچه از طیبات حاضر شدی رد آن نکردی و اگر چیزی حاضر نشدی صبر کردی تا بجدی رسیدی
که از گرسنگی سنگ بر شکم مبارک بستی و گاه سه ماه بگذشتی که در خانه وی آتش نیفروختندی و چون طعام حاضر شدی
بر سفره نهادندی و بر زمین بسط کردندی طعام بر سفره خوردن مسنون ست که یاد از سفر آخرت میدهد و سفره آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم از ادیم سرخ بودی و الآن ساختن آن از برگ خرما در ان دیار متعارف ست غالب آنست
که در زمان شریف نیز خواهد بود و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم طعام بر خوان مرتفع نخوردی چنانکه عادت
ملوک و متکبران ست و در حدیث آمده است که نخورد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر خوان و سکرجه و نپخته نشد برای
وی نان تنک و سکرجه پیاله خرد را گویند چنانچه اهل تکلف و تنعم در پیاله های خرد طعام های متعدد بنهند و بخورند و اکثر
نان جو ناپخته خوردی و طعام را بسه انگشت خوردی ابهام و سبابه و وسطی و چون فارغ شدی انگشتان

بالیسیدے وگاہے اطفال وصبیان را بلیسانیدے و در لیسیدن کاسہ نیز حدیثی وارد شدہ و در لیسیدن اصابع فرمود کہ
چون بخورد یکے از شما طعام را باید کہ بلیسد انگشتان را زیرا کہ معلوم نیست کہ در کدام جزو طعام برکت ست و در بعضے کتب
فرمودہ کہ ہر کہ کاسہ را بلیسد کاسہ او را دعا میکند و میگوید کہ آزاد کند ترا خداے تعالی از آتش دوزخ چنانچہ خلاص کردے
مرا از شیطان یعنے اگر نلیسیدی شیطان لیسیدی ازین سبب ایذای روحانیت کاسہ میکرد و تکیہ زدہ طعام نخورد
و فرمودے من بندہ ام نخورم مگر چنانچہ بندگان خورند و تکیہ بر سہ نوع ست یکے آنکہ پہلو بر زمین نہد دوم آنکہ مربع نشیند
سوم آنکہ یکدست بر زمین نہادہ بران تکیہ کند و بدست دیگر طعام خورد و ہر سہ مذموم ست خطابی گفتہ است کہ اکثر عامہ
چنان پندارند کہ متکی اینجا بمعنی مائل معتمد بر یک شق ست و مراد نہ اینست کہ متکی اینجا بمعنے معتمد بر فراشی کہ زیر او ست و
تمکن و مستوی بر آنست و مراد آنست کہ در وقت اکل متمکن و مستقر بر فراش نبودی چنانکہ بسیار خواران و اہل شرہ و
متکبران نشینند بلکہ چنان نشستی کہ گویا ہمین ساعت بر میخیزد و لقمہ چند تناول کردے و بر خاستی و بعض گفتہ اند کہ
اتکا اینجا بمعنی قعود بر وجہ تمکن و استوا ست بلکہ سنت در اکل آنست کہ مائل بطعام و متوجہ و منحنی بوی نشیند و گفتہ اند کہ حمل اتکا
بر میل باحد الجانبین و منع ازان بر مذہب اہل طب ست کہ گویند نخوردن برین وضع منحدر نگشود طعام در مجاری و گوارا نمی شود
چنانچہ باید کذا فی مجمع البحار سیوطی در عمل الیوم واللیلہ گفتہ کہ نخورد متکی و نہ بر روے افتادہ و نہ ایستادہ بلکہ بہ نشیند بر دو زانو
یا بر صورت اقعا یا بر دو پا یا بر دار در زانوے راست و بہ نشیند بر زانوی چپ وچون از طعام فارغ شدی بگفتی الحمد للہ
حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیہ غیر مکفی ولا مودع ولا مستغنی عنہ ربنا وگاہ بگفتی الحمد للہ الذی اطعم من الطعام وسقی
من الشراب وکسی من العری وہدی من الضلالۃ وبصر من العمی وفضل علی کثیر ممن خلق تفضیلا الحمد للہ
رب العالمین وگاہ گفتی الحمد للہ الذی اطعم وسقی وسوغہ وعادت نبود کہ بعد از طعام دست بشوید و اگرچہ در فضیلت
دست شستن پیش از طعام و بعد از وے احادیث واقع شدہ است و آمدہ کہ برکت طعام در وضوست قبل الطعام
و بعدہ و نیز آمدہ کہ مسح میکرد بتری دو دست کہ وے شستہ بعد از طعام روے مبارک خود را و ذراعین را و گاہ مسح
و میفرمود این وضوست ازان چیزے کہ تغیر دادہ او را آتش رواہ الترمذی و ناشستن دست مگر در طعامے
باشد کہ چرب نبودے و شور باند اشتی و در احیاء العلوم از بعض بیتکلفان صحابہ از ارباب زہد آورد کہ بجہت
کمال اشتغال وقت فرصت دست شستن نداشتند و مندیل ایشان پاشنہ پا ہای ایشان بودے واللہ اعلم
و غالبا نشستہ آب آشامیدے و از آشامیدن آب در حال ایستادگی منع و زجر کردے و یکبار ایستادہ آب آشامید
بعض گویند آن ناسخ نہی ست و بعض گویند نہی ناسخ این ست و بعض گویند شرب ایستادہ بر پا برای بیان جواز بودہ
بعض گویند برائے عذرے بود لاجرم بیشتر علما گفتہ اند ایستادہ آب نشاید خورد و چون عذرے مانع از نشستن
پیدا آید ایستادہ روا بود در مواہب لدنیہ میآرد کہ عادت شریف آن بود کہ آب نشستہ آشامیدے رواہ مسلم
و در روایتے از مسلم آمدہ کہ نہی کرد از شرب قائما و در روایتے آمدہ کہ فرمود باید کہ ننوشد یکے از شما آب ایستادہ
و اگر بفراموشی بنوشد باید کہ قے کند و در صحیحین از حدیث ابن عباس آمدہ کہ گفت آوردم من نزد آن حضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دلوے را از آب زمزم پس بنوشید ایستادہ و در حدیث امیر المومنین علی نزد بخاری آمدہ
کہ وے آب نوشید ایستادہ و فرمود کہ مردم مکروہ میدانند شرب قائما و پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کرد چنانکہ من کردم

واین احادیث همه صحیح ست واشکال وتعارضے دران نه وغلط کرد کسے که زعم نسخ کرده برای چه قائل شوند بنسخ باوجود
امکان جمع وتطبیق وصواب آنست که نهی محمول ست بر کراهت تنزیه واما شرب آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم
قائما برائے بیان جواز بود واگر گویند که چگونه مکروه بود شرب قائما وحال آنکه بصحت رسیده که فعل آن حضرت ست
صلے الله علیه وآله وسلم جواب پس آنکه چون آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم آنرا برای بیان جواز کرد در حق وے
صلے الله علیه وآله وسلم مکروه نباشد چه بیان جواز بر شارع واجب ست ودر حق غیر وے مکروه بود واولی ترک آن
واما حدیث قے کردن محمول ست بر ندب واستحباب پس مستحب باشد مر آنرا که نوشید ایستاده که قی کند عملا بهذا الحدیث
کذا قال النووے ومالکیه بر انند که باکی نیست بنوشیدن آب ایستاده ودر حدیث جبیر بن مطعم آمده که گفت دیدم
من ابابکر صدیق را که مینوشید ایستاده وامام مالک گفته است که چنین رسیده بما که عمر وعثمان وعلی رضی الله عنهم اجمعین
ایستاده مینوشیدند وعبد الحق که از اعاظم علمای حدیث ست گفته که حدیث ابوهریره که ناطق ست بنهی از شرب
قائما وقے کردن نزد نسیان ضعیف ست ودر اسناد وی عمرو بن حمزه عمرے ست ووی ضعیف ست وبعضے از
علما گفته اند که نهی محمول ومنصرف ست بکسی که برای اصحاب خود آبی آورد ومبادرت کرد بشرب قائما پیش از ایشان
ورعایت جانب ایشان ننمود وبحدیث ساقی القوم آخرهم عمل نکرد واظهر آنست که این موقوف بر ابی هریره است
وقول اوست نه حدیث پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم ومختار آنست که احادیث شرب قائما دلالت دارند بر جواز واحادیث
نهی محمول اند بر استحباب وترغیب بر اولی واکمل زیرا که در شرب ایستاده ضرر هاست بدنی ومکروه هم بهمین جهت ست
وامام احمد از ابی هریره آورده که وے شخصے را دید که مینوشید ایستاده پس گفت قی کن گفت برائے چه گفت آیا
دوست میداری تو که بنوشد آب را همراه تو گربه گفت لا گفت بتحقیق نوشید باتو کسے که بدتر از گربه وآن شیطان ست
انتهی کلام المواهب وچون آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم آب آشامیدے یا شیر وماندے آن را اول بکسی دادی
که بر دست راست وی بودے اگرچه بر دست چپ وے کسی از وی بزرگتر ودانا تر بودی چنانکه در حدیث آمده است
که یکباری ابوبکر صدیق بر دست چپ آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم بود وبدوی بر دست راست وآن حضرت
صلے الله علیه وآله وسلم بعد از خوردن آب بآن بدوے داد نه بابی بکر وفرمود این حق اوست ودر حدیث دیگر آمده که
جانب راست خالد بن الولید ودر جانب چپ ابن عباس بود پس آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم بخالد گفت این حق
تست اگر خواهی بده برادر خود وے گفت من هرگز ایثار نکنم به بقیه آب دهن تو کسے را پس بخورد وبابن عباس نداد
واین مسئله راجع میگردد بمسئله دیگر که ایثار در عبادات جائز ست یا نه مثلا یکے آب وضو دارد وآنرا ایثار کند بر دیگری
وخود تیمم سازد یا در ایستادن پهلوے امام در جانب یمین تواضع کند بدیگرے وخود عقب بایستد جمهور علما گویند
که این جائز نیست وفضیلتے ندارد چه درین ترک تقرب الی الله است ایثار در امور دنیوے ست نه در امور اخروی
وبعض مشائخ را درینجا سخنے ست که گویند این نیز راهی ست بتقرب حق والله اعلم

فصل در پوشش حضرت نبوی صلے الله علیه وآله وسلم غالب آنچه پوشیدی جامه پشمینه بودے وصحابه اخیار رضوان الله علیهم اجمعین نیز همچنین وگاه
پشمینه پوشیدے یا کتان وآنچه حاضر آمدے وبمیسر شدے از لباس بآن اکتفا نمودی از جبه وقبا وپیراهن
وزیر جامه ورداء وموزه ونعل این مجموع پوشیده در قاموس میگوید الجبه ثوب معروف ودر کرمانی ست ثوب مخصوص

اما قاضی عیاض در مشارق الانوار گفته که جبه جامه ایست قطع کرده و دوخته شده باشد و این بظاهر شامل قبا و پیراهن است و آنچه بیرون میرود از وی مثل ردا و ازار و عمامه و امثال آنست و اگرچه درین مفهوم نیز خصوصیتی هست اما مقابلت وی بقبا و پیراهن خصوصیت دیگر میطلبد و از آنچه وارد شده است در لبس جبه این حدیث است که در صحیحین و جامع ترمذی آمده که پوشید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم جبه رومیه تنگ آستین را و در روایتی جبه شامیه از صوف تنگ آستین و نیز آمده که چون وضو کرد دست از آستین بر آورد یعنی چنان تنگ آستین بود که بی آنکه دست برآرد شستن آن میسر نبود و آمده است که آنرا در سفر پوشیده بود و حدیث دیگر که مسلم از اسما بنت ابی بکر آورده که وی بیرون آورد جبه طیالسیه کسروانیه را که در زیر یقه های وی و در هر دو شق وی از پیش و پس بدیبا دوخته بودند و معلم ساخته و کسروانیه نسبت بکسری است که پادشاه فرس بود و آن از لباس عجم است مدور از صوف سیاه و گفت اسما بنت ابی بکر که این جبه رسول خداست صلی الله علیه وآله وسلم که نزد عائشه بود و چون عائشه فوت کرد بمن رسید و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن را می پوشید اکنون ما میشوئیم آنرا و به بیماران میدهیم تا شفا یابند و گفته اند که ازین حدیث معلوم میشود که پوشیدن ثوب دوخته بدیبا اگر زیاده بر چهار انگشت نبود جائز است چنانکه بصریح نیز در حدیث صحیحین آمده است و آنکه در حدیث ابی داود از عمران بن حصین آمده که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که نمی پوشم من قمیص مکفف را یعنی مرقع جیب و اطراف آستینها و دامن بحریر محمول است بر آن که زیاده بر اربع اصابع باشد یا این محمول بر ورع است و حدیث اسما بر رخصت کذا قیل و اما قبا در مشارق الانوار میگوید که جامه تنگیست از جامهای عجم مشهور و در قاموس میگوید که قبو در لغت انضمام و بهم چسپیدن میان دو لب بود و ازینجا گرفته شد قبا که نوعیست از جامه و ابن الاثیر در نهایه گفته که قبوا جامه طاق بعض ببعض بهم بسته انتهی و بالجمله قبا آن جامه که آنرا گریبان نبود و یکپاره وی بر پاره دیگر بهم بسته بخلاف قمیص که آن جامه ایست که او را گریبان بود و در حدیث آمده که بهدیه فرستاده شده بود قباها بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس قسمت کرد آنها را بر اصحاب و در روایتی قباها از دیبا تکمهای طلا پس قسمت کرد و یکی را برای مخرمه که یکی از اصحاب بود جدا کرد پس بیرون آمد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن قبا را پوشیده تا بنماید او را خوبیهای آن را و این شاید پیش از تحریم لبس حریر بود والله اعلم اما قمیص محبوب ترین جامها بود نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و بود آستینهای پیراهن وی تا بند دست و داشت قمیص وی تکمها و بود جیب تکمهای آن بر سینه چنانکه الآن متعارف تمامه دیار عرب است و در حدیث ترمذی و ابو داود از معاویه بن قرة آمده است که گفت آمدم به پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم با قومی از مزینه تا بیعت کنم بوی و بود تکمهای پیراهن وی گشاده پس درآوردم دست خود را در گریبان پیراهن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و مساس کردم خاتم نبوت را و شیخ جلال الدین سیوطی گفته که بعضی از مردم که نزد ایشان علم سنت نیست گمان برند که گذاشتن جیب قمیص بر سینه بدعت است و لیس کذلک و چون در بعض دیار عجم جیب بر سینه عادت نسا شده بعضی از فقها بکراهت آن حکم کرده که تشبه بنسا دارد چنانکه بعضی از شراح نقایه مختصر وقایه نقل کرده اند و شک نیست که این قضیه حادث است معتبر اصل است و در عرب آنچه متعارف مردان عجم است عادت نساست و بالجمله آنچه متعارف قمیص عرب و تحقیق علمای

می‌پیش ست گذاشتن جیب و تکمه‌ها بر سینه است و هذا هو التحقیق و اما زیر جامه که مصنف گفته ظاهر آنست که مراد بوی
شعار باشد و آن جامه را گویند که در زیر جامه دیگر بپوشند و به بدن ملصق باشد و دثار جامه بالا را گویند و اگر مقصود لبس
دو جامه است ظاهر عبارت آنست که میگفت و میپوشید جامه را بالای جامه مگر آنکه مراد آن باشد که جامه که شان وی
آنست که در زیر جامه دیگر بپوشند و غالب آنست که آن جامه تنگ و کوتاه میباشد تنها آنرا می‌پوشید و احتمال دارد
که مراد از زیر جامه جامه بود که زیر روی جامه دیگر مثل استر باشد یعنی جامه دهتی بپوشید و ماذکر این لباس کتب در یافتیم
تا تعیین مقصود بدان نمائیم و اگر یکے از مطالعه کنندگان آن را دریابد باید که ثبت نماید جزاه الله خیرا و گاهی عمامه را
عذبه فرو گذاشتی از میان دو شانه و عمامه را گاهی بعذبه پوشیدے و گاه تحت الحنک بر زدی بدانکه پوشیدن
عمامه سنت ست و احادیث در فضل عمامه بسیار آمده است فرمود العمائم تیجان العرب یعنی عمامها مر عرب را
بمنزله تاجهاست مر عجم را و فرمود بپوشید عمامه را تا زیاده کنید عقل و بزرگی را عمامه بر کلاه فارق ست میان ما
و مشرکان و در روایتی عمامه فارق ست میان کفر و ایمان داده میشود روز قیامت بهر بند دستاری که میگرداند
او را مرد بر سر خود نورے دو رکعت با عمامه بهتر ست از هفتاد رکعت بے عمامه نماز نفل بود یا فرض دستار بسته
بیائید در مساجد که عمامها تاج مسلمانان ست لازم گیرید عمائم که آن سیماے ملائکه است پروردگار تعالے مدد کرد
مرا روز بدر و حنین بملائکه که عمامه پوشیده بودند این نوع یعنی عذبه و گذاشتن عذبه مر عمامه را نیز سنت ست
ولیکن دائمی نیست ترمذی در شمائل از ابن عمر آورده که گفت بود رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم چون عمامه
مے پوشید سدل میکرد و معنی سدل هیئت ارسال و ارخای طرف عمامه است و در روایت مسلم آمده که میگذاشت
طرف عمامه را میان دو کتف خود و در بعض احادیث آمده که آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم میگردانیدنش
دستار را بر سر و میخوابانید یکی ذوابه یعنی یک طرف دستار را در دستار و میگذاشت ذوابه دیگر را میان دو کتف و مسلم
از عمرو بن حریث آورده که گفت دیدم رسول خدا را صلے الله علیه وآله وسلم بر منبر و بود بر سر وے دستار سیاه و گذاشته بود
طرف آنرا میان دو کتف و نیز مسلم از جابر مے آرد که آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم در آمد مکه معظمه را و بر وی عمامه
سیاه بود و درین حدیث ذکر ذوابه نیست ازینجا ظاهر میشود که آن همیشه نبود ولیکن بعض گفته اند که چون در آمد مکه
معظمه ساز قتال داشت و مغفر بر سر مبارک او بود ارسال نکرد و در هر موطن و مقام چیزے کرد که مناسب آن بود
کذا فی المواهب اللدنیه و ابن ابی شیبه از امیر المؤمنین علی آورده که گفت عمامه بست بر سر من رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم و سدل کرد طرف آنرا بر دوش من و در حدیث ابی داود از عبدالرحمن بن عوف آمده که گفت دستار بست
مرا رسول خدا صلے الله علیه وآله وسلم پس سدل کرد پیش و پس من و بعض گفته اند که این مخصوص بعبدالرحمن
ست و اما عذبه آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم وقتیکه میگذاشت پس پشت بودی غالبا و بجانب دست راست
احیانا و گاهی دو عذبه میبود میان دو کتف و گذاشتن عذبه در جانب دست چپ بدعت ست و اقل مقدار
عذبه چهار انگشت ست و بعض گفته اند که اکثر یک بدست ست و گفته اند تطویل عذبه متجاوز از نصف ظهر بدعت ست
و داخل اسبال و اسراف ممنوع و اگر بطریق تکبر و خیلا باشد حرام و الا مکروه است مخالف سنت و بعض گفته اند
که تخصیص ارسال عذبه بوقت نماز نیز موافق سنت نیست و تحقیق آنست که ارسال عذبه مستحب ست و از سنن

زوائدست که مقابل سنن هدی ست و ترک آن اثمی و اسائتی نیست اگرچه در فعل آن ثوابی و فضیلی باشد چنانکه
حکم عادات شریف اوست در ملابس و مطاعم و قعود و قیام و امثال آن و قول بآنکه سنت موکده است توهم و
خلاف تحقیق ست و مصنف نیز در فصل آینده بگوید که در اکثر احوال چنین بودے و در کنز گفته و ندب لبس
السواد و ارسال ذنب العمامة بین کتفیه وکذا فی سائر الکتب الحنفیة والله اعلم و در برهان عذبه تحت الحنک که از آن
تعبیر بتحنیک ورود یافته نیز در بعض آثار و اخبار آمده است و بعض علمای شافعیه گفته اند عمامه بی عذبه و تحنیک
مکروه است و چون جامه نو حاصل شدے آنرا بنامے تعیین کردے و در وقت پوشیدن گفتے اللهم انت کسوتنی
هذا القمیص او الرداء او العمامة اسالک خیره وخیر ما صنع له واعوذ بک من شره وشر ما صنع له این حدیث در باب
اذکار گذشت و آنچه متعلق بشرح آن باشد نیز گذشت و ذکر وے در اینجا بتقریب لباس ست و در اینجا بتقریب
ذکر و چون جامه پوشیدی ابتدا بطرف راست کردے در آستین و مثل آن چنانچه در پاچه سراویل و این عادت
مستمره آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در رعایت تیامن در هر شئے و گفته اند که مراد شئے ست که متضمن تقرب
و فضیلت ست چنانچه دخول مسجد نه خروج از آن که مستحب در آن از روے ابتدا بیسار ست و همچنین در در آمدن
پایخانه و باین قیاس باید که در برآوردن جامه از بدن ابتدا بیسار کند والله اعلم و گاه جامه موئینه پوشیدی عائشه
گفت که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از خانه بیرون آمد و جامه از موی سیاه پوشیده بود و پوشیدن جامه
سیاه از غیر موئینه نیز مستحب و مسنون ست چنانکه بیاید و قتاده گفت از انس سوال کردم که حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله وسلم چه نوع جامه را دوستر داشتی گفت حبره و حبره بروزن عنبه برد یمانی باشد مخطط بخطوط
احمر و گفته اند که دوست داشتن آن بجهت آن بود که دری جامه است چرک بردار و گاه جامه کتان مصرے
پوشیدے و گفته اند که جامه کتان معتدل ست در گرمی و سردی و یبوست و رطوبت و نمی چسپد ببدن و فوائد
دیگر نیز دارد و کتان زغیر را گویند که بهندی زبان آنرا السی خوانند و این جامه از پوست درخت او سازند
عائشه گفت جامه برای پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم راست کردم از پشم و بپوشید آنرا چون عرق کرد بوی پشم
بشمید در زمان دور کرد چه بوے ناخوش را بغایت کراهت داشتی و بوی خوش را دوست داشتی بجهت طیب طبع
و لطافت روحانیت وے صلی الله علیه وآله وسلم و بسبب مصاحبت ملائکه و جبرئیل چنانکه در نا خوردن
سیر و پیاز فرمود و ابن عباس گفت فرمود پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم دیدم که بهترین حلها پوشیده بود و حله بحقیقت جامه
است رداء و ازار از برد یمانی یا غیر آن و عنقریب بیاید که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم حله حمراء پوشیده و تحقیق
معنی آن نیز معلوم کرده و ابو رمثه گفت پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم بر منبر دیدم که خطبه میکرد و بروی دو بردے سبز
پوشیده بود و برد سبز بردیست که در آن خطوط سبز باشد نه آنکه سبز خالص بود چنانکه برد سرخ نیز باین معنی ست
و این بیان واقع ست نه آنکه سبز خالص پوشیدن حرام بود چنانکه سرخ خالص زیراکه بتحقیق ثابت شده است
که دوسترین رنگها نزد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از بیاض خضرت بود و بالجمله در بعض روایات آمده
که گاهی آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم جامهاے نفیس بیش قیمتی نیز پوشیده و بالفور آنرا بکسی بخشیده آورده اند
که یکبار برسر خطبه بیچانید و بر روے بردے بود که قیمت آن هزار درهم بود و چون فرود آمد ببنده بخشید

عه ودر بعض نسخ [illegible]

وبخشید دیبا رے جامه پوشیده بود قصبے عربان سے آمدند وآنرا لمس میکردند ومیگفتند که این جامه بر وے از آسمان
فرود آمده پس آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم فرمود بخدا که مندیل سعد بن معاذ در بهشت بهتر ونرم‌تر
ازین ست و وے رضی در سبب این ایام فوت کرده بود واکثر آنچه از جنس این جامهاے پوشید از هدایاے ملوک بود
که بوے میفرستادند وابنها پیش از تحریم این ثیاب بود واما آنچه معتاد آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم بود
از لباس نه ازین قبیل بود چنانکه در صحیحین از ابی برده آمده است که گفت بیرون آورد بسوی ما عائشه رض کساء ملبد را
یعنی مرقع که از بسکه پارها برهم نشسته بود مثل لبد که نمد ست شده بود وازار غلیظ ودرشت را وگفت قبض کرده شد
روح رسول خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم درین دو جامه واز انس آمده که گفت میپوشید آن حضرت صلی اللہ علیه وآله
وسلم صوف را یعنی جامه پشمینه را ومیپوشید کساء ملبد را ومیفرمود من بنده ام میپوشم چنانکه بندگان
پوشند رواه الشیخان وبالش وے صلی اللہ علیه وآله وسلم که تکیه میکرد بران از ادیم بود حشو آن لیف خرما و
فراشش وی که خواب میگرفت بران نیز از ان بود ولیف خرما پوست وے که آنرا کوفته بجاے پنبه می اندازند
وگاهی نهالی وے از پلاس بود چنانکه بیاید وبیهقی از عائشه رض آورده که گفت درآمد بر من زنے از انصار ودید
فراش رسول اللہ صلی اللہ علیه وآله وسلم قطیفه کهنه دو تو کرده پس فرستاد بمن فراشے را که حشو او صوف بود
پس درآمد آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم وگفت که چیست این یا عائشه گفتم یا رسول اللہ فلانه انصاریه درآمد
وفراش ترا دید واین فراش را فرستاد فرمود بازگردان این را یا عائشه سوگند بخدا که اگر من بخواهم همراه میگرداند
پروردگار تعالی با من کوههاے طلا را ونقره را ودر حدیث صحیح از ابن عباس رض آمده که درآمد بر رسول خدا صلی اللہ
علیه وآله وسلم عمر بن الخطاب وآن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم بر حصیرے افتاده بود وباثر آن حصیر پهلوی مبارک
نقش بسته گفت یا رسول اللہ چه شود اگر براے خود فراشے گیرے بهتر ازین فرمود یا عمر چکار ست مرا با دنیا
نیست مثال من ومثل دنیا مگر مثل سوارے که سیر میکرد در روز گرم پس بایستاد در زیر درختے ساعتے پس برفت
وبگذاشت آنرا واز عبد اللہ بن مسعود آمده که گفت درآمدم بر رسول خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم ووے در غرفه بود
مثل بیت حمام یعنی در گرمے وحفه مثل گرم خانه حمام وافتاده بود بر حصیرے که تاثیر کرده بود در پهلوے مبارک وی
پس نگریستیم فرمود چه چیز در گریه آورد ترا یا عبد اللہ گفتم یا رسول اللہ کسرے وقیصر بر خز ودیبا بخسپند وتو بر این
حصیر خفته فرمود مگری یا عبد اللہ ایشان را دنیاست ومارا آخرت واز عمر بن الخطاب آمده که درآمدم بر رسول خدا
صلی اللہ علیه وآله وسلم وافتاده بود وبر بدن او جز ازارے نه ونقش کرده حصیر در پهلوے وی وقبضه از شعیر در خانه
او نهاده وچرمے در گوشه افتاده پس غلبه کرد بر من گریه فرمود چرا میگریی یا عمر بن الخطاب گفتم چون نگریم این حصیر نشسته
که بروے خفته واین متاعے ست که در خانه تو افتاده وکسرے وقیصر در میوها وجویها نشسته وتو پیغمبر خدا وبرگزیده
وے گفت یا ابن الخطاب راضی نیستی تو که مارا آخرت باشد وایشان را دنیا وچون حال آن سرور در بذاذت
لباس ونفاست مختلف افتاد عادت مردم بعد از وے نیز درین باب مختلف گشت چنانچه مصنف میگوید

وبیشتر مردم بر دو گروه شدند گروهے از جامهاے خوب بکلی دور شدند وبمرقعات ومحقرات اختصار کردند
وگروهے افخر ملابس واشرف ثیاب اختیار کردند وجامهاے نرم وزیبا با شهرت پوشیدن گرفتند واین هر دو گروه

مخالف سنت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم شدند و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که هر که جامه شهرتی بپوشد روز قیامت او را جامه مذلت بپوشانند پس آتش در ان افروختن گیرد اشارتست بآنکه چون قصد تکبر و افتخار بود بنقیض آن معاقب گردد لیکن جامه شهرت را بر هر دو جانب حمل کرده اند هم بر انچه جامه نفیس بقصد تکبر و تفاخر بر فقرا و شکستن دلهای ایشان بپوشند و هم بر انچه بعضی از متزهدان و متوسمان جامه لون و مرقع بقصد سمعه و ریا و اظهار زهد و تقشف بپوشند و در بعض روایات آمده است که نهی کرده از دو شهرت رقت ثیاب و غلظ آن و لین آن و خشونت آن و طول و قصر آن و فرمود میانه روی کنید در ان و اقتصاد نمائید و فرمود من جر ثوبه کسیکه بکشد جامه خود را بر زمین خیلاء بطریق عجب و تکبر لم ینظر الله الیه یوم القیامة نظر رحمت نکند خدای تعالی بسوی وی روز قیامت بدانکه جر و اسبال اکثر در ازار ورود یافته و وعید در سبل ازار شدید آمده تا آنکه فرمود هر شخص را که باین حالت نماز میگذارد باعاده نماز و وضو و نیز در حدیث آمده که شب نصف شعبان همه را بخشند الا عاق و شارب خمر و مسبل ازار را و لیکن تحقیق آنست که آن یعنی اسبال در جمیع ثیاب جاری ست و در بعض احادیث نیز مطلق واقع شده چنانچه در حدیث مذکور در متن و غیر آن و از ابن عمر آمده که گفت دید مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم که اسبال کرده بودم ازار را فرمود یا ابن عمر هر چه برسد از جامه بزمین در آتش ست و در روایتی هر چه پایان شتالنگ بود از ازار در آتش ست و سبب در کثرت ورود اخبار بلفظ ازار بجهت کثرت وقوع اوست چه اکثر مردم در عهد نبوت ردا و ازار پوش بودند و در حدیثی از ابن عمر آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود الاسبال فی الازار والقمیص والعمامة من جر منها شیئا خیلاء الحدیث و عزیمت در ازار تا نصف ساق ست و ازار آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم همچنین بودی و فرمود ازرة المؤمن الی انصاف الساقین و رخصت تا بالای شتالنگ ست و هر چه پایان شتالنگ در آتش و حکم دامان قبا و پیراهن نیز همین ست و سنت در آستینها نیز تا بند دست ست و در عمامه بارخای عذبات زیاده بر عادت عدداً و طولاً و این توسیع و تطویل که در ثیاب بعض دیار اهل حجاز و مصر متعارف شده است مخالف سنت ست و باعث اضاعت مال و اسراف در آنست و هر چه از ان بطریق خیلاء ست حرام ست و انچه بطریق عرف و عادت شائع شده و شعار قومی گشته حرام نه اگر چه افراط در ان بکراهتی بنود و زنان را نیز همین حکم ست و مستحب در حق ایشان آنست که بر مردان بقدر شبر زیاده بود تا ذراع که دو شبر ست نیز رخصت ست از سنت کذا جاء فی حدیث ام سلمة و بدانکه کراهت و حرمت بترفع در لباس و توسیع و تطویل آن بر تقدیریست که بقصد تکبر و خیلاء بود و اگر نه باین قصد باشد حرام نبود و اما اگر جامه زیبا پوشیدن برای تجمل و اظهار نعمت حق بود روا بود چنانکه در حدیث صحیح آمده که هر که در دل وی بمثقال یکدانه خردل کبر بود در بهشت نرود کسی گفت یا رسول الله من دوست دارم که جامه من خوب و زیبا و نعل خوب و زیبا باشد آیا این هم از قبیل کبر باشد فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لا ان الله جمیل یحب الجمال الکبر بطر الحق و غمط الناس فرمود که این مقدار از کبر محسوب نیست بلکه کبر مذموم آنست که حق را باطل کند یعنی انچه بروی واجب شده است از توحید حق و عبادت وی آنرا انکار کند و از قبول آن ممتنع گردد و بندگان خدای تعالی را خرد و حقیر شمرد و خوار دارد

احادیث در باب فضیلت زهد و ترک تنعم و ترفه در دنیا و تحریض و ترغیب دران واقع شده همچنین در شان تجمل و
تنعم و ترخیص و تجویز آن ورود یافته اما بشرط عدم تکبر و خیلا اما اول ترمذی از عائشه رضی می آرد که گفت
گفت مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم یا عائشه رضی اگر میخواهی لحوق و اتصال بمن باید که بسنده بود ترا از دنیا مثل
توشه سواری و دور دار خود را از مجالست اغنیا و کهنه مکن جامه را و میفگن از بدن تا پیوند نکنی آنرا و در حدیث
ابی داؤد آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تاکید فرمود آیا نمی شنوید آیا نمی شنوید که بذاذت از ایمان
ست بذاذت از ایمان ست یعنی کهنگی جامه و ترک زینت و اختیار فقر از اخلاق اهل ایمان است و نیز در حدیث
آمده که هر که ترک دهد جامه زینت را با وجود قدرت بران بقصد تواضع بپوشاند ورا خدای تعالی حله کرامت
اما ثانی در حدیث ترمذی آمده که رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود خدا دوست میدارد که دیده شود اثر نعمت
وی بر بنده یعنی چون خدای تعالی بر بنده خود نعمتی دنیاوی عطا کند دوست میدارد که اثر آن نعمت ظاهر
و آشکارا گردد در تحسین ثیاب و تنظیف و تجدید آن بقدر امکان بی مبالغه و تجاوز از حد بقصد اظهار نعمت تا
تا محتاجان قصد وی کنند و طالبان زکوة و صدقات بر وی بیایند و همچنین علما اظهار آن کنند تا در چشم
عامه معزز و مکرم نمایند و هیبت و عزت علم ظاهر گردد و ظاهر کنند خود را بر مردم و مردم ایشان را بشناسند و استفاده
کنند همچنین شرح کرده اند این حدیث را و ابو الاحوص از پدر خود می آرد که گفت آمدم من رسول خدا را صلی الله
علیه و آله وسلم و بر تن من جامه بود دون فرمود ترا مال هست گفتم نعم گفت از کدام جنس ست گفتم از هر جنس داده
مرا خدای تعالی از ابل و بقر و غنم و اسپ و برده فرمود چون داده است ترا خدای تعالی پس باید که
دیده شود اثر نعمت و کرامت وی تعالی بر تو و در حدیث دیگر آمده است مردی را دید با جامه در غایت کهنگی
پوشیده فرمود مگر جامه ندارد این مرد گفت مرا دو جامه نو در خانه است فرمود پس باید که بپوشی آنرا و اظهار کنی
نعمت حق را و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم تجمل و تزیین هیات و تحسین سنت را دوست داشتی جابر گوید
که آمد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم روزی بزیارت ما پس دید مردی را ژولیده و پریشان موی فرمود
این مرد چیزی نمی یابد که بدان اصلاح راس خود بکند و مردی را دید که جامه چرکین بر بدن دارد فرمود چیزی
نمی یابد که بدان جامه خود را بشوید و یکی را یکبار دید پریشان موی و ابتر و بی هنجار فرمود گاهی یکی می آید
گویا شیطانی ست و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم نیز چون وافدان بروی میرسیدند احسن ثیاب خود را
می پوشید و تجمل مینمود و اصحاب را نیز بدان امر میکرد و در جمعه و عیدین همچنین میکرد و صحابه را نیز میفرمود تا همچنین
کنند و بالجمله معتبر درینباب قصد و نیت ست ترک تجمل و لبس ثیاب دون اگر از جهت بخل و خست طبع یا از برای اظهار
فقر و زهد و ریا بر مردم بود مذموم ست و بقصد زهد و تواضع و ایثار محمود و تزیین لباس فاخر و ترفع اگر بقصد تکبر
و تفاخر و بطر و اسراف ست نیز قبیح و بجهت اظهار نعمت حق و ادای شکر و اعزاز دین و تعفف و ستر حال
مستحسن مدار بر نیت ست و ازینجاست اختلاف طرق و اوضاع مشایخ صوفیه قدس الله اسرارهم درینباب
و صاحب مواهب لدنیه بطریق سوال و اشکال آورده که چون سنت نبوی و طریقه سلف صالح بر بذاذت هیات
و رثاثت ثیابست پس چیست حال اهل سلسله شریفه شاذلیه از صوفیه که تجمل میکنند در هیات و ملابس خود و حال آنکه

طریقهٔ ایشان اتباع سنت نبوی و طریقهٔ سلف صالح ست جواب میگوید که نظر این قوم بر معانی و حکم ست و چون می بینند
که سلف صالح بجهت وجدان اهل غفلت و شغل ایشان بدنیای دنیه خود منهمک و غالی اند در زیب و زینت ظاهره بجهت تفاخر
بدنیا و اطمینان بدان مخالفت کردند ایشان را و اختیار کردند بذاذت ثیاب را بجهت اظهار حقارت آنچه تحقیر کرده او را حق جل و علا
و تعظیم کردند آنرا غافلان و بقصد تعظیم و تنویه شان فقر و آخرت و چون گذشت بران مدتها و سخت شد دلها نسیان آن معنی و ذهول
ازین حکمت گرفتند اهل غفلت رثاثت ملابس و بذاذت هیئات را حیله و وسیله مفاخرت و علامت بزرگی ها و ریا منعکس شد امر پس گشت
در حقیقت مخالفت این قوم در لباس و هیئات طریقه سلف و علامت سنت و گشت تجمل در ثیاب و هیئات علامت صدق
و اخلاص و ستر حال و باین معنی ارشاد و اشارت کرد سید الامام ابو الحسن الشاذلی قدس الله سره العزیز در وقتیکه انکار کرد
بروی بعضی از منکران اهل بذاذت و رثاثت بقول خود که فرمود یا هذا این هیئت من گویا بزبان حال میگوید که
الحمد لله الذی اغنانی بفضله و این لباس تو میگوید اعطونی شیئا من دنیاکم و احوال و اعمال این قوم دائر ست
بر حکمت و نیت انتهی کلام المواهب و بعضی ازین قوم مامور و ماذون اند از جناب صمدیت عز اسمه بلباس نفیس
در بعض اوقات چنانچه از حضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی بعد از کشیدن ریاضات
شاقه چنانچه آورده اند که تا بیست و پنج سال در صحاری و براری تنها میگشتند نه جای معین بود و نه طعامی
و نه لباسی جز ستر عورت می آرند مامور شد بلباسی که ذراعی ازان بدینار باشد و در لباس نفیس سفید سود هذا
کفن المیت و کفن المیت اجمل و هذا بعد الف موت و از شیخ ابی السعود که در مقام ترک تدبیر و اختیار رتبه عالی
داشت می آرند که گاهی لباس میپوشید که بچهار درهم می ارزید و گاهی نفیس قیمتی در غایت اعزاز است و بالجمله سلامت
حال مرید در اکتفا بقدر ضرورت ست و زیاده بران مباح ست اگر تکبر و خیلا در راه نیابد و توسط و اقتصاد در همه باب
اولی و در آنچه قومی را اعتقاد و متعارف شده و باعث تمییز و تعریف ایشان گشته نیز رخصتی هست و مقام قوم عالی
و مبنی بر نیات و حکمت ست که ایشان دانند والله اعلم **فصل** شیخ این فصل را در پوشیدنها جداگانه ابدا از فصل
سابق آورده و اگر یکی می ساخت هم میشد با آنکه بعضی از مقامات این فصل خالی از تکرار نیست هم ... گفت

حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم ازار پای پوشیده اگر مراد بپای ازار پاسی ... که با مردانه گور
میگرد و خود ظاهر ست و آن چندان احتیاج به بیان ندارد و اگر مراد سراویل بود در پوشیدن آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم آنرا اختلاف ست بعض جزم کرده اند که پوشیده شیخی در شرح شفا گفته که پوشیده است و لکن
خریدن آن سرور سراویل را معلوم و متفق علیه است چنانچه در جامع الاصول از حدیث ... و اصحاب سنن ابو داود
آورده و در مشکوة از احمد و ابن ماجه و دارمی نیز آورده و این شراء سراویل در مکه بود و ابو یعلی موصلی در مسند خود
بسند ضعیف از ابی هریره آورده که گفت در آمدم روزی در بازار با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس خرید
سراویل بچهار درهم و اهل سوق را وزانی بود که بر میکشید اثمان را پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بوی
فرمود بر کش و چرب تر برکش پس آن مرد وزان گفت که من هرگز از کسی نشنیده ام که در وزن گفتن این کلمه
بگوید پس ابو هریره گفت وای برتو می شناسی پیغمبر خود را پس آن مرد میزان از دست بینداخت و برجست
تا دست آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ببوسد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دست مبارک خود را ازوی کشید

وگفت این عادت اعاجم ست که بملوک خود کنند ومن ملک نیستم مردے ام از جنس شما پس آن حضرت صلی اللہ علیه
وآله وسلم سراویل بگرفت وروان شد ابوهریره میگوید که خواستم سراویل را از دست آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم
بگیرم ومن بردارم آنرا فرمود صاحب متاع سزاوار ترست ببرداشتن متاع خود مگر آنکه ضعیف باشد ونتواند برداشتن
پس یاری دهد او را برادرش گفتم یا رسول اللہ تو میپوشے سراویل را فرمود نعم مے پوشم در حضر وسفر ودر شب ودر روز
زیرا که من مامورم بستر ونمی یابم ساتر تر ازین جامه چیزے وابن حبان وطبرانی ودارقطنی وعقیلی نیز این حدیث را
آورده اند ولیکن باسانید ضعیفه ومدار این حدیث بر یوسف بن زیاد واسطی ست ووی ضعیف ست جداً وبالجمله خریدن
آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم سراویل را صحیح وثابت ست وابن قیم در کتاب هدی النبی گفته که ظاهر آنست
که خریدن برای پوشیدن بود وروایتے هم کرده شده است که آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم سراویل پوشیده
وصحابه نیز در زمان شریف باذن وی میپوشیدند وبخاری در ترجمه آورده وگفت باب السراویل ولیکن حدیثے
درباب لبس او نیاورده زیرا که صحیح نشده بطریقے وشرطے که نزد وے معتبر بود وآورده اند که امیر المومنین عثمان رض
در روزیکه او را شهید کردند سراویل پوشیده بود وروایتے کرده شده است که پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم فرمود
بگیرید پوشیدن سراویلات را زیرا که وے ساتر ترین ثیاب شماست ومحصن ومحفوظ گردانید بآن زنان خود را
چون بیرون آیند یعنی بایشان مناسب تر ولائق ترست خصوصاً در حالت بیرون آمدن از خانه کذا آورده بعض
المصنفین واین حدیث را سیوطی در جمع الجوامع از امیر المومنین علی رض آورده باین لفظ که گفت بودم من نشسته
نزد رسول خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم در بقیع در روز باران پس بگذشت زنی سوار بر حمارے وبود با وے مکاری
پس بلغزید حمار در نشیب زمین وبیفتاد آن زن بر زمین پس روی گردانید آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم
از وے گفتند یا رسول اللہ وے سراویل پوش ست فرمود اللهم اغفر للمتسرولات من امتی یا ایها الناس اتخذوا
السراویلات فانها من استر ثیابکم وحصنوا بها نساءکم رواه الترمذی والعقیلی فی الضعفاء وابن عدی فی الادب
والدیلمی فی مسند الفردوس وگفته که ابن جوزی این حدیث را در موضوعات آورده ولیکن صواب نکرده واین حدیث نزد
من ثابت ست بطرق متعدده انتهی والله اعلم وآن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم گاه عمامه بے کلاه میپوشیدند
گاه با کلاه وگاه کلاه بے عمامه وعمامه را عذبه میان دوشانه مبارک فروگذاشتی در اکثر احوال چنین بودی ودر
بعض احادیث آمده که آن شب که در خواب دید که حضرت عزت فرمود یا محمد فیم یختصم الملأ الاعلی قلت لا ادری قال فوضع
یده بین کتفی فعلمت ما بین السماء والارض صباح آن عذبه میان دو کتف مبارک فروگذاشت وتمام این حدیث چنانکه
احمد وترمذی از عبد الرحمن بن عایش وابن عباس ومعاذ بن جبل آورده اند اینچنین ست که گفت رسول خدا صلی اللہ
علیه وآله وسلم دیدم پروردگار خود را در نیکوصورتی پس پرسید از من در چه چیز خصومت یعنی بحث ونزاع وگفتگو میکنند
فرشتگان یعنی کرام اعمال ست که در فضائل آن بحث ومناظره میکنند وتثبیت کردن وبردن آن بآسمان بر یکدیگر
مسابقت ومبادرت مینمایند گفتم تو داناترے ای پروردگار من بدان پس نهاد دست قدرت خود را میان دوشانه من
پس یافتم من سردی دست پروردگار بر سینه خود پس منکشف شد بر من وحاصل شد مرا علم هر چیزی که در آسمان وزمین ست
کنایت ست از حصول تمامه علوم کائنات علوی وسفلی پس از آن خواند آن حضرت صلی اللہ علیه

وآله وسلم این آیت را ﴿وکذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین﴾ باز پرسید پروردگار
جل وعلا یا محمد میدانی در چه چیز خصومت میکنند فرشتگان یعنی چون منکشف شد علم هر چیز بر من باز پرسید و تعالی
از برای اظهار علم من این بار گفتم نعم خصومت میکنند در کفارات یعنی عملهای که مکفر ذنوب و سیئات اند و آن اعمال
این ست مکث کردن در مساجد بعد از گذاردن نماز بانتظار نماز دیگر و پیاده رفتن برای دریافت جماعتها و
نماز و تازه و سیراب و کامل کردن وضو در مکاره یعنی در احوال و اوقاتی که مکروه و شاق بود بر نفس وضو کردن و آب
ریختن از جهت ضعف و برودت و مانند آن و هر که بکند این اعمال را زندگانی کند به نیکی و بمیرد به نیکی و پاک گردد
از گناهان خود چنانچه در روزی که زائیده است از مادر و تعلیم کرد مرا پروردگار من این دعا را اللهم انی اسألک
فعل الخیرات وترک المنکرات وحب المساکین فاذا اردت بعبادک فتنة فاقبضنی الیک غیر مفتون و گفت پروردگار
تعالی درجات یعنی اعمالی که سبب ترقی درجات شود این سه چیز ست افشای سلام و اطعام طعام و نماز کردن
در شب در وقت بودن مردم در منام و گفت ترمذی سؤال کردم بخاری را ازین حدیث گفت صحیح ست [illegible]
میگوید در شیخی که حضرت مصطفی این واقعه را دید صباح آن شب عذبه را در میان دو شانه فرو گذاشت یعنی برای
تعظیم و تکریم موضعی که پروردگار تعالی دست خود را بران نهاده و در مواهب میگوید که اصل این نکته از
افادات ابن تیمیه است و ابن قیم گفته است این فائده را اصلی در غیر کلام وی نمی یابم و ابن عراقی نیز گفته که
این اصلی ندارد انتهی والله اعلم و آستین پیراهن مبارک تا بندگاه سر دست مبارکش بودی و در بعض روایات
تا سر انگشتان آمده و اگر زیاده بران آمدی ببریدی و پیراهن را دوست داشتی و گاهی حلهٔ حمرا پوشیدی و
در بعض روایات آمده که آنرا برای جمعه و عید مهیا داشتی و ترمذی و دارمی از جابر بن سمره آورده که گفت
دیدم پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم در شب مهتاب در حلهٔ حمرا و بودم من که نگاه میکردم گاهی بجانب وی صلی الله
علیه وآله وسلم و گاهی بجانب قمر و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم نیکوتر و روشن و تابان تر بود نزد من از ماه
و قول جابر که گفت نزد من از برای اظهار لذت و ذوق خود بدیدار مبارک وی صلی الله علیه وآله وسلم نیست والا
نزد همه کس و در نفس الامر همچنین ست و نیز ترمذی از براء بن عازب آورده که گفت ندیدم هیچ یکی را از آدمیان
بهتر و زیباتر از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در حلهٔ حمرا چون در اینجا بعضی از مردم را توهم شده که مراد
از حله جامه ابریشمی باشد و از حمرا سرخ خالص محققین اهل حدیث رد آنها کرده اند چنانکه مصنف گفته و حله عبارت است
از دو جامه و حمرا آن خطوط سرخ ست که دران بود و مراد بحمرا آن نیست که سرخ خالص بوده چه سرخ خالص منهی عنه است
عبدالله بن عمرو بن العاص جامه سرخ از رنگ گل معصفر پوشیده بود گفت این چیست که پوشیده از آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم کراهت آن فهم کرد چون بخانه آمد در تنور انداخت و بسوخت دیگر روز چون بیامد فرمود جامه
را چه کردی قصه باز گفت فرمود هلا کسوته بعض اهلک چرا نپوشانیدی آن جامه سرخ را بعض اهل خود را یعنی زنان را
فانه لا باس به للنساء زیرا که هیچ باکی نیست در پوشیدن جامه سرخ مر زنان را و در صحیح آمده که دو جامه سرخ را بر کسی دید
فرمود ان هذا لباس الکفار فلا تلبسها این پوشش کافران ست پس مپوش آنرا و نیز آمده مردی بگذشت و
بر وی دو جامه سرخ بود و بران حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سلام کرد آن حضرت سلام او را جواب نگفت رواه الترمذی

وابوداود وتے الجملہ از پوشیدن پوشش سرخ خالص احتراز باید کرد وہمچنین از زرد وانچہ در بعض احادیث واقع شدہ
کہ دلالت دارد بر جواز لبس اینها وقوع آن پیش از وقوع نہی ست ودر کتب فقہ درینباب اقوال مختلف آمدہ وصحیح
در مذہب امام ابوحنیفہ آنست کہ مکروہ است کراہت تحریمی ومکروہ است نماز دران ونیز اختلاف ست اندران
کہ کراہت وحرمت در مطلق رنگ سرخ ست یا مخصوص ست برنگ معصفر شیخ قاسم حنفی رحمہ اللہ کہ از متاخرین علمای
مصر بود تحقیق کردہ کہ مطلق رنگ سرخ ہر گونہ کہ باشد ممنوع ست ولہذا در بعض احادیث معصفر عطف بر احمر آمدہ پس
معلوم شد کہ این حکم مطلق احمر را شامل ست واللہ اعلم وجامہ معلم پوشیدہ یعنی علم دار بدیبا وغیر آن اما گفتہ اند باید کہ
دیبا وحریر زیادہ بر چہار انگشت نبود وکمتر ازان مباح ست وجامہ سیاہ پوشیدہ چنانکہ در باب خطبہ جمعہ آمدہ ست
کہ دستار سیاہ بر سر مبارک داشت ودر روز فتح مکہ نیز ہمچنین بود وبعض گویند کہ درین روز از مغفر کہ بر سر داشت
دستار رنگ سیاہ گرفتہ بود واین تاویل بعید ست وبالجملہ پوشیدن کسای سیاہ وعمامہ سیاہ ازان حضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بصحت رسیدہ است وفی الکنز وندب لبس السواد وازامام محمد شیبانی رحمۃ اللہ علیہ آوردہ
کہ عمامہ سیاہ بر سر داشتی ولباس فاخرہ بر جمالی بکمال داشت روزے زنی نزد وی باستفتا آمد حیران جمال وی شد
وسیاہی دستار را با سفیدی روی وے بغایت تحسین نمود بدان مولع گشت دیگر وے رحمۃ اللہ علیہ دستار سیاہ
نپوشید ونیز از نفاست لباس اعتذار کردے کہ مرا زنان بسیار اند اگر خود را آراستہ ندارم ترسم کہ نظر در جای
بیفگنند ودر مرد بیگانہ طمع کنند واللہ اعلم وپوستین کہ اطراف آن سندس دوختہ بودند وموزہ ونعل تاسومہ کہ قسمے
خاص ست از نعل ضخیمتر از نعل متعارف طاقہاے چرم برہم دوختہ اینہمہ را پوشیدہ ترمذے در شمائل از بریدہ آوردہ
کہ فرستاد نجاشی برای آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دو موزہ سیاہ سادہ پس پوشید آنرا پس وضو کرد ومسح کرد بران
ونعلین آن حضرت را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دو دوال بود یکے میان نر انگشت پای وانگشت متصل با ودیگر میان
انگشت میانہ وانگشتی کہ متصل باوست ویکدوال دیگر بود بر پشت پا وتمثال نعل آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
خواص وبرکات بسیار دارد وبعضے از اکابر محدثین رسالہ جدا در بیان آن جمع کردہ وگفتہ کہ نگاہداشتن آن باعث
وجود حرز وامان ست از شر یعنی دعداوت وحسد اشرار واز شر شیطان مارد واگر زنی کہ دشوار شدہ باشد زائیدن
وے آنرا نگاہدارد آسان شود بر وے این دشوارے وبعضے از محبان را از علما ومحدثین اشعار وقصاید ست
در مدح آن کذا فی المواہب اللدنیہ وانگشتری در دست کردہ اما روایت مختلف ست در بعض احادیث آن کہ
در دست راست بودے ودر بعض در دست چپ ومجموع احادیث صحیح ست ظاہر آنکہ گاہی در دست چپ وگاہی
در دست راست بود ونقش آن محمد رسول اللہ بر سہ سطر ہیات بود ونہی فرمود کہ ہیچ آفریدہ باید کہ نقش انگشتری
من بر انگشتری خود نکند بہ آنکہ گرفتن آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم خاتم را وپوشیدن وی آنرا بصحت
رسیدہ وخاتم وے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از نقرہ بود وفص وے نیز از نقرہ ودر روایتے آمدہ کہ فص وے
حبشی بود یعنی سنگے بود کہ در حبشہ میباشد یا مراد آنست کہ سیاہ بود کذا قالوا وآنکہ در حدیث زہری از انس آمدہ
کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم انداخت خاتم را ونپوشید ودر روایتے یک روز پوشیدہ بعد ازان بینداخت
آن در خاتم طلا بود یا خاتم از حدید مموہ بفضہ کہ ساختہ بودند براے وے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پس بینداخت آنرا

۳

اللہ
رسول
محمد

ونهی کرد از ان و آنکه در حدیث ترمذی آمده که گرفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم خاتم را پس ختم میکرد بوی ونمی پوشید محمول ست بر آنکه در اول همچنین بود بعد ازان پوشید و مستمر شد پوشیدن آن و خاتم آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعد از وی بدست ابوبکر صدیق رض بود و بعد از وی بدست عمر فاروق رض و بعد از وی بدست عثمان رض ذی النورین و در آخر عهد خلافت وی از دست معیقیب که خادم وی بود در بیر اریس افتاد و هر چند جستند پیدا نشد و گفته اند که باعث همه تفرقه و پریشانی و اختلاف که در عهد عثمان رض و بعد از وی پیدا شد گم شدن آن خاتم بود که در وی سری [illegible] ار الٰهی بود که سبب انتظام و التیام امر بود چنانچه در خاتم سلیمان علیه السلام و از پوشیدن انگشتری آهن و مس و برنج نهی آمده است و در برنج فرمود که ازان بوی اصنام می آید چه اصنام را ازان میساختند و در آهن فرمود که آن حلیه و پوشش اهل نارست و پوشیدن خاتم ذهب نزد ائمه اربعه مکروه است و نزد بعض علما جائز و از بعض صحابه مثل طلحه و سعد و صهیب پوشیدن آن نقل کرده اند و در خاتم عقیق اخبار و آثار ضعیفه آمده که در وی خیر و برکت ست و نافی فقر و در روایتی آمده که عقیق زرد دافع طاعون ست و پوشیدن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آنرا بصحت نرسیده چنانچه در خاتمه بیاید و در هدایه تختم بخاتم حجر مطلق مکروه داشته و در کافی میگوید که عقیق و یشم ازان مستثنی ست بر قول اصح و نیز در هدایه میگوید که معتبر حلقه است نه نگین زیرا که قوام خاتم بروست و پوشیدن خاتم مباح ست نزد جمهور علما امانه بقصد زینت و بعض گفته اند مکروه است مگر کسی را که وی را حکمی و سلطانی باشد و باید که وزن آن کمتر از مثقال بود زیرا که اصل در استعمال فضه و ذهب حرمت و کراهت ست پس باید که از قدر ضرورت زیاده نبود و هم از جهت پوشیدن دو انگشتری و زیاده ازان مکروه است و لیکن گرفتن خواتیم متعدده مکروه نیست اگر بنوبت بپوشد و اختلاف کرده اند در آنکه افضل تختم در یمین ست یا در یسار و اکثر احادیث بر آنست که در یمین ست و بعض در یسار نیز آمده و گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اول در یمین میپوشید و آخر در یسار قرار یافت والله اعلم و تختم در غیر خنصر مکروه ست و آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم رشته می بست در خاتم از برای یادداشت امری و اما نقش خاتم وی صلی الله علیه وآله وسلم محمد رسول الله بود و لیکن کتابت وی نه بر ترتیب عادی بود بلکه مقلوب چنانچه معتاد ست در خواتیم تا بعد از ختم کتابت راست و درست آید و مشهور آنست که اسم الله جل جلاله فوق بود و محمد تحت و رسول در میان و بعض از مشائخ گفته اند که تصریح باین معنی در هیچ حدیثی نیافتیم و تواند که بر عکس باشد بلکه گفته که روایت اسمعیلی که از رواة بخاری ست آنست که گفت سطر اول محمد و سطر ثانی رسول و سطر ثالث الله بظاهر مخالف آنست کذا فی المواهب فتدبر و منع آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم دیگران را از نقش خاتم شریف خود یا از جهت شرف و امتیاز و علو مقام وی بود تا دیگری دران شریک نباشد و برین تقدیر بعد از وی نیز ممنوع بود یا از جهت خوف تلبس بخاتم شریف وی بود که نزد اشتراک لازم می آید و برین تقدیر منع مخصوص بزمان مبارک وی بود والله اعلم و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم زره پوشیده و خود و جوشن و گاهی دو زره در یک حال پوشیده چنانچه در روز غزوه احد و این از کمال شجاعت و کارزار آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بود که شمشیر و سلاح جنگ از مردان آنها پوشند که دغدغه کار بیشتر دارند و ازینجا معلوم شد که سلاح پوشیدن و مباشرت اسباب عادی منافی [illegible]

۰ افی مقام توکل نیست بلکه دران بندگی وامتثال امر الٰہی ست در اتباع وانقیاد باسبابی که خلق فرموده وجبهٔ خسروانی
داشت که شگافهای آنرا فراویز دیباد وخته بود ومراد بجبه طیالسه کسروانیه مکفوف بدیباج که در حدیث واقع شده آنست
چنانچه گذشت اما طیلسان در حالت گرمی آفتاب پوشیده چنانکه روزی که فرمان بهجرت یافته بود ظهیر وز بخانهٔ ابی بکر
آمده طیلسان در بر کرده اما در حدیث انس آمده که کان یکثر القناع یعنی طیلسان را بسیار پوشیدی بعض حمل
بر اوقات ضرورت کرده اند بدانکه در لبس طیلسان بمعنی پوشیدن سر بردا و انداختن طرف آنرا بر کتف که آنرا تقنع و
تقناع نیز گویند بعضی از مردم خلافی کرده اند وآنرا مکروه ومذموم داشته وصحیح آنست که آن جائزست بیکراهت
وآن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وصحابه آنرا کرده اند وبعض گفته اند که آن مخصوص بوقت ضرورت ست از گرمی
آفتاب ومانند آن ومیل مصنف باینجانب ست ومختار جمهور خلاف آنست وشیخ جلال الدین سیوطی درینباب رساله
نوشته مسمی ببطے اللسان عن ذم الطیلسان ودروی احادیث متضمن مدح طیلسان ولبس آن از ان حضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وبعض اصحاب آورده وگفته که بیهقی در شعب الایمان از سهل ابن سعد آورده که گفت وصف
کرده شده رسول خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم طیلسان فرمود این جامه ایست که ادا کرده نمیشود شکر او ودر حدیث
دیگر آمده که پوشیدن سر یعنی بطیلسان در روز فقه است ودر شب زینب ست وفرمود الا زندار لبسة العرب الا اقتناع
لبسة الایمان وترمذی وغیر او از انس بن مالک آورده که گفت بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که بسیار میکرد
تقنع بثوب خود تا چنان می نمود که جامهٔ او جامهٔ زیات ست بواسطهٔ پوشیدن سر که دران روغن سے انداخت
وچرب مے شد پس مراد باین جامه گوشهٔ طیلسان ست که بر سر مے نهاد وبعض گفته اند که مراد بقناع اینجا خرقه ایست
که در وقت ادهان بدان سر مے پوشید وتحقیق که تقنع بمعنی تطلس ست یعنی طیلسان پوشیدن کذا فی فتح الباری
ودر حدیث انس آمده کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یکثر القناع ودر روایتی آمده کان لایفارق القناع
ودر حدیث دیگر از انس آمده که گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم متکلف عیادت کند مریض را وحاضر شود
جمعه را وچون بیرون آید از مسجد تقنع کند سر خود را تا باز گردد وحاکم بر شرط شیخین از مرة بن کعب آورده که گفت
شنیدم رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را که ذکر میکرد فتنه را وقریب مے نمود وقوع آنرا ناگاه مردے بگذشت
متقنع در ثوبی فرمود این مرد دران روز بر راه راست خواهد بود پس بایستادم من تا ببینم آن مرد را که کیست ناگاه
دیدم که عثمان ابن عفان ست ظاهر اً مذکور فتنهٔ قتل وی بود که اهل مصر بدان مفتون ومبتلا شدند واز امام حسن
ابن علی آورده اند که دیدند او را نماز میگذارد وحال آنکه متقنع بود ودر روایتی تقنع از وی در غیر این حال نیز آمده و
بخاری در تاریخ خود آورده که طاؤس یمانی را که از کبار تابعین ست دیدند که تقنع داشت ومیگریست گفتند
هر چه میگریی گفت بر علم وعلما وجاحظ گفته است که قناع از سیمای اکابر وسادات ست وشاهد صدق بر آن نست
که رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کم دیده میشد مگر متقنع تا آنکه میبود موضعی که بر سید سر او را از طیلسان گویا که تو
زیاتست انتهی وازینجا معلوم شد که قول ابن قیم که گفته است نقل کرده نشده است از ان حضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم که پوشید طیلسان را ونه هیچ یکے از صحابه رضوان اللہ علیهم باطل ست وآنکه گفته که در صحیح مسلم آمده که ذکر کرد
آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دجال را وفرمود بیرون آید باوے هفتاد هزار یهود اصبهان که بر ایشان طیالسه است

وازانس آمده که جماعت را دید روز جمعه که برایشان طیلسانها بود گفت چه بلا مشابه اند این قوم به یهود خیبر و در حدیث
صحیح از حاکم آمده که من تشبه بقوم فهو منهم و ترمذی آورده که لیس منا من تشبه بغیرنا ابن حجر چنانچه در فتح الباری
گفته آنست که استدلال باین وقتی تمام ست که طیالسه از شعار ایشان بود و آن درین ازمنه مرتفع شده پس
در عموم مباح داخل بود و قول انس به تشبیه آن جماعه به یهود بجهت آن بود که انس یهود را بسیار دیده بود که تطلس
میکردند و غیر ایشان را مجتمع باین هیئت کم دیده پس تشبیه کرد بایشان و ازینجا کراهت لبس طیالسان علی الاطلاق
لازم نیاید بدلیل روایت وضع تطلس و تقنع را از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و بعض گفته اند که کراهت انس آنرا
بجهت رنگهای این طیالسه بود که زرد بود چنانکه رسم یهود ست والله اعلم و در سفر جبه آستین تنگ پوشیدی
جبهٔ رومیه ضیق الکمین که در حدیث آمده است چنانکه گذشت گاهی ازار و ردا پوشیدی و درازی ردا شش گز
بود و در عرض سه گز و یک وجب و درازی ازار چهار گز بود و یک وجب و در عرض دو گز و یک وجب گز یکدست
که آنرا ذراع گویند و این دو شبر ست و نیز بیست و چهار انگشت بعدد حروف لا اله الا الله چنانکه مشهور ست

فصل

در عادت حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم در معاشرت با ازواج طاهرات میفرمود حبب الی من دنیاکم النساء
والطیب و جعلت قرة عینی فی الصلوة و بعضی از مصنفان ثلاث را زیاده میکنند و آن غلط ست و چون تقویم نیست
آنرا تاویلات میکنند و همه سهو ست و نماز از امور دنیا نیست تحقیق این مقام در فصول صلوة بتفصیل ذکر کردیم
فلیتذکر و دوستترین چیزی بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم از امور دنیا زنان بود و بوی خوش و در
بسیاری از شبها مجموع حرمهای نه گانه را طواف کردی و در مباشرت قوت سی نفر از اقویا ویرا کرامت شده بود
لا جرم مباح شد ویرا چندانکه خواهد زن بنکاح خود در آورد و زیاده برنه بدانکه فوائد نکاح بعد از حفظ نسل و دوام
نوع انسانی نیل لذت و تمتع نعمت و حفظ صحت ست چه حبس و احتقان منی مورث و مولد امراض شدیده و سبب
ضعف قوی و اعضا و انسداد مجاری ست و تفاخر و مباهات بقوت باه و شهوت جماع و تمادح بدان و تنقیص و تحقیر
بضد آن امری مقرر و معروف ست و عادت مستمر ست میان مردان و محبت نسا و نکاح سعد و از کمال
نوع انسانی و موجود در کمل افراد این نوع ست و تمامه انبیا و رسل اهل تزوج و تاهل بودند الا عیسی و یحیی صلوات الله
وسلامه علیهم اجمعین و در روایات آمده است که ابراهیم خلیل الرحمن هر روز از شام براق سوار بشوق صحبت هاجر ام
اسمعیل بمکه می آمد از جهت کمال شغف او بوی و قلت صبر از وی و داود پیغمبر علیه السلام را نود و نه زن بود
و با وجود آن زن دیگر نکاح کرد تا ماته تمام شد و سلیمان علیه السلام را سی صد منکوحه و هزار سریه بود و بیک شب بر صد زن
طواف کردی و بخاری از انس آورده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم میگشت بر تمامه نسای
خود در یک شب و آنها یازده تن بودند و در روایتی نه و بودیم ما که تحدیث میکردیم که داده شده است او را قوت
سی نفر و از طاوس و مجاهد آمده که قوت چهل تن و در روایتی از مجاهد قوت چهل مرد از اهل جنت و در روایت صحیح
است که هر یکی از اهل جنت را قوت صد مرد بود در اکل و شرب و جماع و لهذا مباح بود آن حضرت را صلی الله علیه
وآله وسلم هر مقدار از زنان که خواهد و درینجا کمال فضل و شرف و امتیاز اوست از سائر رجال امت و حکمت در تکثیر نسا
آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که تا احکام درونی را که مردان را بدان راه نبود بامت نقل کنند

وزیادت [illegible] بقیام حقوق وحسن معاشرت وصبر صحبت ایشان با تحمل اعبای رسالت واقامت مشاق عبادت
نیز از فوائد آن بود واز انچه نقل کرده شد تفضیل سلیمان علیه السلام بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم لازم نیاید چه
آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم فضائل وکمالات بود که اگر مجموع فضائل انبیا را صلوات الله علیهم اجمعین در جنب
آن نهند راجح آید وحقیقت حال آنست که سلیمان علیه السلام از حق سبحانه تعالی ملکی خواست که دیگری را میسر نشود پس
برای اجابت دعای وی علیه السلام چیزی چند را مثل تسخیر ریاح وجن بوی مخصوص گردانیدند که غیر وی را ظاهر نشود
و وی علیه السلام پیغمبری بود ملک واینها از معجزات وی بود ودر حدیث آمده که حضرت رسول را صلی الله علیه وآله
وسلم مخیر گردانیدند که نبی ملک بود یا نبی عبد پس اختیار کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که نبی عبد بود نه ملک یعنی
بندگی بهتر از بادشاهی ست پس موقوف داشتند آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بر عبدیت بشریت و فقر و عبودیت
ومزیت سلیمان در بسطت ملک و کثرت نسا و رفتن سریر بر هوا و تسخیر جنها از این قبیل بود و این در ظاهر بود ولیکن قدرت
وقوت تصرف پیغمبر ما صلی الله علیه وآله وسلم در کائنات و قرب وعزت او در حضرت صمدیت بیش از ان بود واین قوت
و تصرفات آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را تمام بود ولیکن وجود آن در ظاهر مخصوص سلیمان بود علیه السلام دلالت
میکند برین معنی انچه در حدیث صحیح آمده که عفریتی از مرده جن در نماز بر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد تا در وسوسه
و تفرقه افگند پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که میخواستم که او را بگیرم بستون مسجد ببندم تا کودکان و اطفال
مدینه بوی بازی کنند ولیکن از دعای برادر خود سلیمان یاد آوردم و بگذاشتم یعنی مرا قوت تصرف در جن هست
ولیکن چون این تصرف را در ظاهر مخصوص سلیمان علیه السلام داشته اند بدعا و درخواست وی آنرا از پروردگار
ترک آن کردم فافهم وبالله التوفیق و بدانکه نسائی مطهره در تحت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در وقتی نه بودند
و در وقتی یازده و در وقتی دیگر زیاده بران واول ازواج خدیجه بود ودر جاهلیت وی را طاهره میخواندند و در وقت
تزوج وی آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بیست وپنج ساله بود ووی چهل ساله واولاد آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم همه از وی بودند الا ابراهیم که از ماریه قبطیه بود و وفات خدیجه رض پیش از هجرت بسه سال القول الصحیح و وی
شصت و پنج ساله بود و صحبت وی با حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بیست و پنج سال دوم سوده بنت زمعه تزوج
کرد او را بعد از موت خدیجه پیش از عقد عائشه رض و هجرت کرد بمدینه وچون پیر شد خواست که طلاقش دهد پس بخشید
وی نوبت خود را بعائشه رض و باقی ماند در حبالهٔ نسائی شریفه و وفات یافت در سن اربع وخمسین از هجرت سوم عائشه رض
تزوج کرد او را بمکه ووی شش ساله بود و زفاف کرد در نه سالگی و فوت کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وبود
عائشه رض هژده ساله و وفات یافته سنه سبع و خمسین یا ثمان و خمسین بعد از ان که از عمر وی شصت و شش سال
گذشته بود چهارم حفصه بنت عمر بن الخطاب نکاح کرد او را سال دوم یا سوم از هجرت و طلاق داد آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم او را یک طلاق پس مراجعت کرد بوحی آسمانی که آمد رجوع کن بحفصه که وی صوامه قوامه است و وی
زوجهٔ تست در بهشت و وفات سنه خمس و اربعین او احدی و اربعین وهی ابنة ستین سنة و بعض گفته اند که
موت وی در خلافت عثمان رض بود پنجم زینب بنت خزیمه ووی را در جاهلیت ام المساکین میخواندند که با ایشان طعام
میداد نکاح وی در سنه ثلاث بود [illegible] در سنه اربع و صحبت وی با حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چند ماه بود

ششم ام سلمه تزوج کرد او را سنه اربع یا ثلث بعد از فوت زوج وے ابوسلمه ماتت سنه تسع وخمسین وقیل اثنتین وستین وگفته اند قول اول صحیح ترست وعمر وے هشتاد وچهار سال بود هفتم زینب بنت جحش که زوجه زید بود تزوج وے در سال پنجم ووفات وے سال بیستم یا بیست ویکم واول کسیکه بعد از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از ازواج مطهره فوت کرد وے بود هشتم ام حبیبه بنت ابی سفیان در وقت نکاح وے اختلاف ست بعض گویند که در حبشه بود که وے آنجا همراه شوهر خود رفته بود ونجاشی او را برائے آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تزویج کرد به مهر چهار صد دینار یا چهار هزار درهم وبعض گویند در مدینه واول اصح واشهر ست ووفات وی سنه اربع واربعین یا اثنتین واربعین نهم جویریه بنت الحارث در غزوه بنی المصطلق در سنه ست در بند افتاده بود پس آزاد کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را وعقد نمود ونام اول وی برّه بود پس تغییر داد او را بجویریه ماتت سنه ست وخمسین دهم میمونه تزوج وے در سنه سبع در سال قضای عمرهٔ حدیبیه در موضع سرف بفتح سین یا کسر را که برده میل از مکه است ووفات وے نیز در همین موضع در سنه احدی وستین یا احدی وخمسین ویا غیر آن اتفاق افتاده واکنون دران موضع بر سر قبر وے عمارتے ست متبرک یازدهم صفیه بنت حیی بن اخطب یهودیه بود از اولاد هارون علیه السلام ودر غزوهٔ خیبر که در سنه سبع بود در بند افتاده پس آزاد کرد او را وتزوج نمود وبعض گفته اند که اول در سهم دحیه کلبی افتاده بود پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم وی را از وی بخرید وآزاد کرد ماتت سنه اثنتین وخمسین وقیل خمس وخمسین دوازدهم ریحانه بنت زید یهودیه از بنی النضیر یا از بنی قریظه در بند افتاده بود وآزاد کرد وتزوج فرمود در سنه ست ودر وقت عود از حجة الوداع وفات یافت وبعض گفته اند بعد از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در سنه ست عشر والاول اصح این مذکورات جماعه است که تزوج آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ودخول وے بآنها بصحت رسیده وچندے ازینها پیش از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از عالم رفته بود واکثر بعد از وے وجماعه دیگر اند از نسا بیست یا زیاده که بعض را تزوج کرده وپیش از دخول مفارقت فرمود وبعض را خطبه کرد وتزوج نکرد وبعضے از آنها نزد تخییر که در اراده دنیا وزینت آن یا اراده رضائے خدا ورسول بحکم نص قرآن ۔ یا ایها النبی قل لازواجک ان کنتن تردن الحیوٰة الدنیا وزینتها الخ وارد شد اختیار دنیا کردند وبدر رفتند وتفصیل آن در جامع الاصول مذکورست واما سرارے آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چهار بود مشهور ترین آنها ماریهٔ قبطیه بود که او را مقوقس قبطی والی اسکندریه ومصر اهدا نموده بود واز وے ابراهیم بن رسول الله بوجود آمده وهم در مدت رضاع وفات یافت وبعض ریحانه را که در ازواج مذکور شده از سرارے داشته اند وگفته که آزاد نکرد او را وطی وے بملک یمین بود ودیگر جاریه بود که او را زینب بنت جحش بآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بخشیده بود ودیگر نیز در بعضے از غزوات بند افتاده بودند والله اعلم وانچه مذکور شد عدد ازواج بر نه یا یازده بر بود روایت ظاهر شد چه خدیجه خود پیش ازین جماعه بیک فوت کرده وسوده نوبت خود را بعائشه بخشیده واگر انهم نباشد صحبت زینب بنت خزیمه ماهی چند بیش نبود وشاید که در وقت قضیه طواف نباشد ونیز ریحانه را بعضی از سرارے داشته نه از ازواج اما پوشیده نماند که طواف بعنوان انسا ست نه ازواج وبر تقدیر طواف بر نه یا یازده در وقت صحیح ست کما لا یخفی ودر میان ایشان یعنی نسا تسویت نگاه داشتی در مبیت والیها نفقه وجمیع امورے

بر آن قادر بود اما در محبت میسر نبود اللهم هذا قسمی فی ما املک فلا تلمنی فیما لا املک خداوندا این قسمت من ست بعدالت در چیزے که مالک و قادرم بر آن یعنی مبیت و نفقه پس ملامت مکن و مگیر مرا در چیزے که مالک نیستم آن را یعنی در محبت و مجامعت و در وجوب رعایت مساوات میان ایشان بروی خلاف ست برد و قول یکے آنست که قسم واجب بود دوم آنکه معاشرت با ایشان روا بود و یرا بے قسم و این از خصائص وی بود صلی الله علیه و آله وسلم و رعایت آن محض کرم و تفضل و مروت و تطییب قلوب ایشان بود و قول امام ابی حنیفه اینست و با وجود این چندان رعایت و ملاحظه اینمعنی کردے گویا که واجب ست چه فضل و مروت بر اهل فا و کرم حکم واجب دارد و بعض را طلاق داد و رجعت کرد چنانچه در ضمن ذکر ازواج مطهره معلوم گشت و شیخ ابن الهمام گفته که اراده کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم طلاق سوده رض را پس بخشید وے نوبت خود را بعائشه رض و طلاق نکرد و لیکن امام محمد گفته با چنین سنده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم سوده را اعتدے گفت و طلاق کرد پس وی درخواست کرد که رجعت کند و نوبت خود را بعائشه رض بخشید و بیهقی از عروه آورده که رسول خدا طلاق کرد سوده را و بنماز رفت و چون باز آمد سوده دامن جامه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را بگرفت و گفت یا رسول الله مرا حاجتے بمردان نمانده است و لیکن میخواهم که در بسای تو محشور شوم پس مراجعت کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم با وے و این حدیث مرسل ست و ممکن ست جمع و تطبیق میان حدیث عدم طلاق و وجود آن که طلاق رجعی بود و بمجرد طلاق رجعی فرقت واقع نشود بلکه بانقضاے عدت پس معنی اراده طلاق اراده استمرار طلاق بود و بانقضاے عدت انتهی و ایلا کرد موقت بیکماه ایلا نزد فقها سوگند خوردن مردست که قربان نکند امراة خود را مدت چهار ماه و حکم وی آنست که تعرض نکند و قربان ننماید او را پیش از گذشتن چهار ماه چنانچه کریمه للذین یؤلون من نسائهم تربص اربعة اشهر الآیة حکم میکند و اگر بکند کفارت یمین بدهد یا جزائے که بر آن مترتب ساخته چنانچه گفت اگر قربان کنم بنده من آزاد مثلا و اگر چهار ماه گذشت و قربان نکرد واقع شود طلاق باین نزد امام اعظم ابو حنیفه و اصحاب وی و مذهب سفیان ثورے و بعض علماے دیگر همین ست و نزد مالک و شافعی و احمد و اسحق واقع نشود طلاق بگذشتن چهار ماه بلکه حبس و جبر کرده شود او را تا آنکه یا رجوع کند و کفارت یمین دهد یا طلاق دهد و نزد شافعی اگر طلاق ندهد طلاق داده شود بروی جبرا یک طلاق اما ایلا که در حدیث بخاری از انس واقع شده است که ایلا کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از نسائی خود یکماه و در سیده بود پاے مبارک او زخمے و بند استخوان پس نشست در غرفه بیست و نه روز پس فرود آمد گفتند یا رسول الله سوگند یکماه خورده بودی و حال از بیست و نه روز بر آمده فرمود ماه بیست و نه روز هم باشد ایلا درین حدیث بمعنی حلف ست مطلقا و در صحیح مسلم از جابر رض آمده است که در آمد روزے ابو بکر صدیق بر در رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و عادت وے بود که تا اذن نمی طلبید و امر نمی شد نمی در آمد و دید مردم را که بر درگاه جمع اند و هیچ کس را بدر آمدن اذن نشده پس اذن کرده شد ابو بکر را بعد از آن در آمد عمر رض و استیذان نمود و اذن کرده شد برای وی و دید آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را ساکت و حزین نشسته و گرد وے جمع آمده طلب نفقه میکنند پس گفت عمر در دل خود والله چیزے بگویم که بخندانم آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم را پس گفت یا رسول الله اگر بنت خارجه که نام زوجه عمر ست از من نفقه طلبد بر خیزم و مشتی در گردن او زنم

پس بخندید آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وگفت ہمچنین این زنان گرد من آمده وطلب میکنند نفقہ را
پس برخاست ابوبکرؓ وشتی درگردن عائشہؓ زد وبرخاست عمرؓ وشتی درگردن حفصہ زد وگفتند آیا شما مے طلبید از
رسول خدا چیزیرے کہ نزد وے نیست گفتند لا واللہ نہ طلبیم بعد ازین از وے چیزیرے کہ نزد وے نیست پستر
گوشہ گرفت آن حضرت از زنان یکماه بعد ازان نازل شد این آیت یا ایہا النبی قل لازواجک ان کنتن
تردن الحیوٰة الدنیا الآیة والحدیث اما ظہار نکرد و بعضے از فقہا گفتہ اند ظہار نیز کرد غلطے ظاہر ست وسہوے
فاضح ظہار گفتن مرد ست مر زن خود را انت علی کظہر امے تو بر من مثل پشت مادر منے یعنی حرام وباین گفتن
طلاق باین واقع نمیشود واگر قربان کند کفارت ظہار چنانکہ در قرآن مجید واقع شده است بدہد ونزد محققین از فقہا
ومحدثین از حضرت رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم ظہار واقع نشده ودر احادیث ذکر آن نرود ودیانت معیشت
وے با ایشان بہترین سیرتہا بود وے میفرمود خیرکم خیرکم لاہلہ بہترین شما کسے ست کہ بہتر ست سیرت ومعاشرت
او با اہل وعیال او وانا خیرکم لاہلے ومن بہترین شما ام مر اہل خود را رواه الترمذے والدارمے وروا ہ
ابن ماجہ عن ابن عباس ولفظ ترمذے در روایتے اینست کہ کامل ترین مومنان در ایمان نیکوترین
ایشان از روے خلق ونرم ترین ایشان با اہل خود وآن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دختران انصار را
سوے عائشہؓ میفرستاد تا با وے ملاعبہ کنند وچون التماس امرے کردے بجا آوردے در ان ہیچ محذورے نبود
موافقت فرمودے ومتابعت نمودے وچون از کوزه آب خوردے آن کوزه را بگرفتے ولب بر جائے
لب عائشہؓ نہادے وآب خوردے وچون استخوانے بر داشتی وگوشت ازان بدندان بخوردے آن استخوان را
از وے بستدے واز موضع دہن وی گوشت تناول کردے وبر وے تکیہ زده قرآن خواندے وگاه سر مبارک
بر کنار وے نہادے وقرآن خواندے اگرچہ حائض بودے وگاه در حیض میفرمودے تا ازار ببندد
وبر بالاے ازار با وے معانقہ کردے ولشیرہ بمباشرت بشره وے رسانیدے ودر ایام روزه او را بوسہ
دادے واز کمال لطف وغایت مکارم اخلاق وے با اہل بیت آن بود کہ وے را یعنی عائشہؓ را تمکین دادے
از بازے کردن بلعب چنانچہ عادت دختران ست کہ از لتہاے جامہ لعبتہا سازند وبان بازی کنند وبر دوش
مبارک وی تکیہ زده در حبشہ ورقص ایشان نگاه کردے عادت حبشہ است کہ بہ نیزہاے خرد بازے میکنند
وگفتہ اند کہ این بازے ایشان از ودادے ساز جنگ ست با اعداے دین وباین قصد از جملہ عبادات وعبادات
آن گردد مثل تیر اندازے ونیزه بازے ومبارزان ویکبارے روز عید این جماعہ در صحن مسجد شریف
این عمل میکردند پس میگوید عائشہؓ کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بر در حجره من بایستاد ومیپوشید مرا
بردائے خود تا نظر کنم ببازے ایشان ونہادم روے خود را میان گوش ودوش آن حضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم پستر ایستاده ماند ونگشت آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم تا من برگشتم وگفت عائشہؓ اندازه کنید
وخیال کنید کہ دخترک خرد سال کہ حریص بود بر دیدن بازے چگونہ بایستد وباز نیاید از دیدن آن حال مرا بران
قیاس کنید واین حدیث دلالت دارد بر اباحت مثل این لعب وتجویز دیدن دخترک صغیر السن بجانب آن
ودر ایام فرح وسرور مثل روز عید ومانند آن ودر سفر دو بار با وے مسابقت کرد بپاے یعنی آن حضرت

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و عائشہؓ با یکدیگر بدویدند کہ تا کدام یکی از ایشان غالب آید و پیشتر رود چنانچہ یاران با یاران
مسابقت در میدان کنند مرۂ اولی عائشہؓ سبقت کرد و در مرۂ ثانیہ عائشہ تناور شد یعنی فربہ و گوشت دار شد
حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم سبقت گرفت پس فرمودہ اند کہ یعنی این سبقت بدان سبقت
کہ تو وقتی بر من گرفتی و یکبار از در حجرہ بیرون می آمدند در درگاہ ہر دو یکبار در آمدند ہر یکی آن دیگری را تقدیم میکرد
تا بیرون شدند و چون عزم سفر کردی میان ایشان قرعہ زدی ہر کرا قرعہ افتادی وی را ہمراہ بردی و ایشان
برجوع فرمودی دیگران را قضا نکردی و گاہ بودی کہ در حضرت مجموع بر یکی از ایشان دست نہادی
و ملاعبت کردی و ہر روز چون نماز عصر بگذاردی بر مجموع حجرات بگشتی و احوال ایشان تفقد کردی و چون
شب شدی در حجرہ آنکہ نوبت وی بودی بیتوتت فرمودی و میان ہشت زن قسم کردی در آن وقت
کہ ازواج مطہرہ نہ بود عائشہ حفصہ ام حبیبہ سودہ ام سلمہ صفیہ میمونہ زینب بنت جحش جویریہ رضی اللہ تعالی
عنہن زیرا کہ سودہ کہ نہم بود نوبت خود را بعائشہ بخشیدہ بود پس عائشہ را دو شب بود و دیگران را یک شب
و آنچہ در صحیح مسلم واقع شدہ کہ عطا میگوید کہ آن زنی کہ آنرا قسم نمیکرد صفیہ بود غلط صریح ست از عطا و سبب
این وہم آنست کہ رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روزی بر صفیہ خشم گرفت صفیہ مضطرب باشد عائشہ را گفت
ہیچ توانی کہ حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را از من راضی کنی و من نوبت خود را بتو بخشم عائشہ گفت آری
پس عائشہ بیامد و بر جانب پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بنشست در روزیکہ نوبت صفیہ بود فرمود دور شو
کہ امروز نوبت تو نیست عائشہ گفت ذلک فضل اللہ یؤتیہ من یشاء و حکایت باز گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم از صفیہ راضی شد و اینحال در یک روز بود و یک نوبت بود لا غیر ازین جہت بعضی از رواۃ وہم کردہ
کہ زنی کہ او را قسم نمیکرد صفیہ بود و حدیث کان یقسم لثمان صحیح ست بدانکہ در مشکوۃ از بخاری و مسلم از عطا
می آرد کہ گفت حاضر شدیم ما با ابن عباس بر جنازۂ میمونہ بسرف پس گفت این زوجۂ رسول خداست صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم چون بر دارید نعش او را بجنبانید و حرکت ندہید او را و نرمی کنید بان و گفت بود نزد رسول خدا
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نہ زن کہ قسم میکرد از آنہا برای ہشت زن و قسم نمیکرد برای یکی و گفت عطا با چنین رسیدہ کہ آنکہ
قسم نمیکرد برای وی صفیہ بود و بود وی آخر نساء وی در موت و رزین گفت کہ غیر عطا گفتہ کہ آن زن
کہ قسم نمیکرد سودہ بود و این قول صحیح تر ست زیرا کہ وی بخشیدہ بود روز خود را برای عائشہؓ وقتیکہ
خواست رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ طلاق دہد او را و گفت نگاہ دار مرا و من نوبت خود را بعائشہؓ بخشیدم
بامید آنکہ شاید کہ در بہشت در زمرۂ نسائی تو باشم خطابی گفت کہ این سخن از عطا وہم ست و غلط و در وی
از ابن جریج ست کہ راوی این حدیث ست و قاضی عیاض گفتہ کہ شاید کہ روایت عطا صحیح باشد زیرا کہ
چون نازل شد قول حق تعالی ترجی من تشاء منہن و تؤوی الیک من تشاء یعنی بران از خود
ہر کرا میخواہی از زنان و بخوان بخود ہر کرا خواہی از ایشان اختیار بدست تست و این آیت ست متمسک
جماعتی کہ گویند قسم بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم واجب نبود پس براند آن حضرت صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم سودہ و جویریہ و صفیہ و ام حبیبہ و میمونہ را و بخواند بخود عائشہؓ و ام سلمہ و زینب و حفصہ را و وفات

یافت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در حالیکه ابوا کرد و بجوانه بهمه را گر مغیبه راکه اورا رجا کرد و براند و تیمم
نکرد برای وے و خبر داد عطا از آخر امر والله اعلم و عادت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که چون
در اول شب مواقعت کردے گاه غسل کردے و بخفتی وگاه وضو کردے و بخفتے و غسل در آخر شب کردے
و حدیثے که از عائشه مرویست که ربما کان ینام ولا یمس ماء یعنی بسا بود که خواب میکرد آن حضرت صلی الله علیه وآله
وسلم و مس نمیکرد آب را غلط است از بعض رواة از جهت ثبوت غسل یا وضو و احتمال دارد و دور نیست
که مراد بمساس آب غسل باشد والله اعلم وگاه بودے که بر جمیع طواف کردے و در آخر یک غسل کردی وگاه
در عقب هر مواقعت غسل کردے و چون از سفر باز آمدے شب هنگام در خانه نیامدے این حکم را در باب
معاشرت نسا آورده زیرا که این نیز کلا خلطه حال ایشان بود تا منتهی نشوند بیکبار ایشان بیاید و جز این از علمهای
دیگر **فصل در خواب و بیداری حضرت نبوی** صلی الله علیه وآله وسلم گاه بر فراش یعنی جامه خواب
بیتوتت کردے وگاه بر نطع وگاه بر حصیر وگاه بر زمین مجرد و آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم سریری نیز بود
چنانچه در حدیث بخاری در اعتکاف آمده که نهاده میشد سریر وے در مسجد و سیوطی در جمع الجوامع آورده که در مرض
موت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم عباس بن عبد المطلب آمد و بر سریر وے نشست و آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم امام حسن و حسین را سلام الله علیهما بوے وصیت کرد در مواهب آورده که آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم بر سریر خفته بود و فراشے در زیر خود نداشت و اثر کرده بود ریسمان سریر در پهلوی مبارک وی نهالی و
از پوست بود حشو وے لیف درخت خرما بعوض پنبه این حکم سابقا گذشته است و از برای شب پلاسی داشت
از موے که بر آن خفتیدے و آنرا در شب دو تو میکردند یکشب آنرا چهار تو کردند تا نرم تر باشد از آن نهی
فرمود و گفت بحال اول دو تو سازید چه دوش مرا از نماز منع کرد و فی الجمله بر فراش خفتیده و لحاف بر خود پوشیده
و فرمود که جبرئیل بر من نیامد در لحاف هیچ زنے بجز لحاف عائشه رضی و بالشتی وی از ادیم بود و در میان آن لیف خرما
این نیز سابقا گذشته است **فصل در سواری آن حضرت** صلی الله علیه وآله وسلم گاه بر اسپ سوار شدے
وگاه بر شتر وگاه بر استر وگاه بر دراز گوش و آن چند تا بودے یکی عفیر که مقوقس اهدا کرده بود و یعفور که فروه بن عمرو الجذامی
فرستاده و گفته اند که این هر دو نام یک ذات است و غیر این دو نیز بود وگاه بر اسپ برهنه بی زین چنانکه در باب
جهاد گذشت وگاه اسپ را میدوانیدے و هر چند کند رو و حرون بودے در تحت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
مثل سیل روان شدی و غالبا تنها سوار شدے و بعض احیان بر شتر کسے را ردیف ساختے و گاہے از پیش
خویش کس دیگر را سوار کردے چنانچه سه نفر بر یک شتر بودندے وگاه بعضی از امهات مومنین را بر عقب
خویش سوار کردے و بیشتر مرکوبات آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اسپ و شتر بودے اما بغال در اعراب
عرب کم بود یک بغله بهدیه از ملک اسکندریه آورده بود و آنرا سوار میشد نام این ملک مقوقس بود و نام
این بغله دلدل و آن سفید بود و یک بغله دیگر بود و نام او فضه فروه بن عمرو آنرا فرستاده و یکی دیگر ابن العلا
صاحب ایله فرستاده دیگر از دومة الجندل آمده و دیگرے از پیش نجاشی و بعض گفته اند که کسری نیز بغله برای
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرستاده بود و این سخن بعید است و از چه کسری که در خطیه الفتیا آن حضرت

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود درآمده وکتابت او را پاره کرده ابرا ست او درست کذا قیل واللہ اعلم وچون استر
در ارض عرب کم بود صحابہ گفتند ما نیز دراز گوش بر اسپ اندازیم تا بغال پیدا آید فرمود انما یفعل ذلک الذین لا یعلمون
یعنی این را نادانان کنند کہ جنس را بغیر جنس بجهانند واین امر نامناسب را ارتکاب کنند ششم دلدل حضرت
نبوی را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یک کلہ گوسفند بود بعید نه صد و دو دست نداشتی کہ بر صد زیاده شود چون بران
زائد شدی بدل آنرا گوسفندی ذبح کردی وشتران از نر و ماده نیز بسیار بود وعدد و اسامی آن در کتب
سیر مسطور ست وحال استر ودراز گوش معلوم شد واما اسپان چندان انچه در کتب مسطور ست یکی نام وی
سکب ست وسکب در لغت ریختن آب ست وفرس سکب یعنی کثیر الجری آمده گویا میریزد ومیرود مثل آب
واین اول اسپی ست کہ در ملک آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درآمده و بده اوقیہ آنرا خریده و بود
اغر محجل یعنی سفید جبهہ وسفید پا وکمیت بود واین اثیر گفته ادهم دوم مرتجز ماخوذ از رجز کہ نوعی از بحور شعر
ست خوش آینده تسمیہ کرده شد باین اسم از جهت حسن صهیل وخوبی آواز وی وسفید بود سوم ظراب
بظای معجمہ تسمیہ کرده شد بدان از جهت کبر وسمن وی وگفته اند از جهت قوت وصلابت حافر وی
اهدا کرده اشرا فروه بن عمرو جذامی چهارم لحیف بحای مهملہ اهدا کرد آنرا ربیعہ بن ابی البرا مأخوذ ست از لحاف
تسمیہ کرده شد باین اسم از جهت سمن وی وکبر وی گویا می پوشید زمین را بدم خود کہ دراز بود چنانچہ
بلحاف پوشید پنجم لزاز از لز یعنی التصاق واتصال اعضای او بیکدیگر ملتزق وملتصق وبرهم پیچیده
وخوش اندام بود اهدا کرده بود آنرا مقوقس ششم ورد سرخ خوش رنگ گل اندام بود تمیم داری بحضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم فرستاده وآن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آنرا با میر المومنین عمر بخشیده ووی در راه
خدا یکی را بران سوار کرده بعد از ان دید کہ آنرا ازان میفروشد خواست کہ باز خرد وآن حضرت صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم او را از خریدن منع کرد تا عود در صدقہ لازم نیاید چنانکہ در باب صدقات گذشت هفتم سبحہ از سباحت
یعنی شنا فرس سابح حسن الجری اسپ اشقر بود خریده بود آنرا از اعرابی بده شتر هشتم بحر اسپ سفید بود
از تجار یمن خریده وبیان دواب واسلحہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم واسامی آنها کہ در غایت مناسبت
وملافت اند بتفصیل در کتب سیر مذکور ست وهر چیز را نزد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نامی بود مناسب
ازان میان همین نام اسپان نقل افتاد کہ دلالت ظاهره دارد بر انچہ گفته شد وکنیزگان وغلامان داشتی
ازان جملہ آزاد کردگان زیاده از ارقا بودی وبیشتر موالی وعتقا از عبیده بوده اند از اما در
مواهب لدنیہ از ابن جوزی نقل کرده کہ گفت موالی آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چهل وسه بود
واما یازده وميفرمود ایما امرء اعتق امرأ مسلما هر مردی کہ آزاد کند مردی مسلمان را کان فکاکہ من النار باشد
این آزاد کردن سبب آزاد شدن آزاد از آتش ورستن از گردان یجزی کل عضو منہ عضوا منہ جزا
داده میشود هر عضوی ازان آزاد کرده شده عضوی را از آزاد کننده وایما امرء مسلم اعتق امرأتین مسلمتین
وهر مرد مسلمان کہ آزاد کند دو زن مسلمان را کانتا باشند آن دو زن آزاد کرده شده فکاکہ من النار یجزی
کل عضو من منهما عضوا منہ جزا داده شود هر دو عضو از ان دو زن عضوی را ازان مرد واین حدیث صحیح ست

و دلیل ست بر آنکه آزاد کردن بنده افضل ست از آزاد کردن کنیزک و آنکه عتق یک بنده نظیر عتق دو کنیزک ست
چنانچه دو زن حکم یک مرد دارد در شهادت **فصل در بیع و شرے** که حضرت نبی صلی اللہ علیہ و آلہ
وسلم کرده اما بعد از نزول وحی خریدن غالب بود بر فروختن و فروختن اندک بود اما بعد از هجرت فروختن
محفوظ نیست مگر در سه صورت و اما خریدن بسیار بود و باجارت داون و باجارت ستاندن و استیجار یعنی چیزے
باجاره گرفتن زیادت بودے از ایجار یا جاره دادن و محفوظ است که پیش از نبوت خود را باجاره داد برائے
گوسفند چرانیدن و در حدیث آمده است که هیچ پیغمبرے نیست که گوسفند نچرانیده و آن از حق سبحانه تعالے
تعلیم تربیت و اصلاح امت ست زیرا که ریاست در معنی چوپانی ست و نیز آمده است که اصحاب غنم اہل تواضع
و مسکینیت باشند و اصحاب ابل و فرس اہل تکبر و خیلاء و یکبار دیگر خود را باجارت داد بخدیجه تا برای وی تجارت کند
و در صحیح حاکم ست که دو بار خود را باجارت داد بخدیجه در دو سفر هر نوبتے بیک شتر و شرکت کردی با کسان و کسان را
وکیل خود ساختی و خود وکالت ایشان قبول کردے اما توکیل زیاده از توکل بود و هدیه بکسان فرستادی و از کسان
هدیه قبول کردی و عوض دادی عادت شریف بود که مکافات هدیه و احسان کردے و بر خود منت کسان نه نهادے
و بخشید و بخشیده قبول کرد سلمة بن الاکوع را در بعض غزوات کنیزکے خوبروے نصیب شده بود وی را گفت
این را بمن بخش هبها لی فوهبها له فرمود به بخش این کنیزک را بمن پس بخشید آن کنیزک را بوی آنرا ستد و چندین
اسیر را از اسارای مکه بآن کنیزک فدا داد و خلاص کرد از اسر و قرض با رهن و بغیر رهن کردے و استعاره کردی
و گاه بنقد و گاه نسیه چیزے خریدے و ضمان شدے از حق تعالی ضمانی خاص در حق کسی که فلان عمل کند
چنانکه فرمود من ضمن لی ما بین لحییه و ما بین رجلیه ضمنت له بالجنة هر که ضامن و متعهد شود مرا نگاهداشتن چیزے
که میان دو کله اوست یعنی زبان که از خوردن و گفتن حرام آنرا نگاهدارد و هر که ضامن شود چیزے را که میان
دو پاے اوست یعنی فرج را از وطی حرام نگاهدارد ضامن شوم مر او را به بهشت و مثل این ضمان در سنت بسیار
واقع شده و گاه ضمان شدے ضمان عام از برائے دیون هر که وفات کند و وفاے نگذارد مر دین خود را و شفاعت
کردے بکسان و کسان بوے شفاعت کردندے و یکبار برائے مغیث شفاعت کرد بزن وے بریره و قبول
نکرد بریره شفاعت وی را و از وے نرنجید و بر وے عتاب نکرد و قصه بریره آنست که وے کنیزک عائشه رضی اللہ عنها بود
و عائشه وی را اعتاق کرد و حکم امة چون معتق گردد آنست که وے اختیار دارد که تحت شوهر خود که در حالت
بندگی داشت باشد یا نکاح سابق را فسخ کند و از ملک وی برآید نزد امام ابو حنیفه مطلق ست خواه شوهر وے
حر بود یا عبد و نزد امام شافعی اگر عبد بود کما تقرر فی الفقه و مغیث شوهر وے بود و چون بریره آزاد شد
نخواست که در تحت وے باشد و مغیث در عشق وے واله و حیران میگشت آن حضرت صلی اللہ علیه و آله وسلم
شفاعت کرد مغیث را نزد بریره تا او را قبول کند و در نکاح وے باشد بریره شفاعت آن حضرت صلی اللہ
علیه و آله وسلم قبول نکرد و فسخ کرد نکاح او را و چون مصلحت دید بریره این بود حضرت صلی اللہ علیه و آله وسلم
وی را تکلیف نکرد و از وے نرنجید و سوگند بسیار خوردے بخداے تعالی و آنچه ثابت ست در احادیث صحیح
زیاده بر هشتاد موضع ست و باری تعالی در سه موضع امر کرد پیغمبر را صلی اللہ علیه و آله وسلم بسوگند خوردن اول

قال الله تعالی + ویستنبئونک احق هو قل ای وربی انه لحق + دوم قال الله تعالی + وقال الذین کفروا لا تاتینا
الساعة قل بلی وربی لتاتینکم + سوم قال الله تعالی + زعم الذین کفروا ان لن یبعثوا قل بلی وربی لتبعثن ثم
لتنبؤن بما عملتم وذلک علی الله یسیر + درین سه آیت امراست مر آن حضرت را صلی الله علیه وآله وسلم که سوگند
بخورد به پروردگار تعالی وبتاکید بگوید که دین اسلام حق ست وقیامت آمدنی ست وحق سبحانه خواهد برانگیخت
آدمیان را وجزاے اعمال شان داد ومانا که مقصود مصنف از ذکر آنکه آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سوگند
بسیار میخورد ومامورست بسوگند خوردن اشارت ست بآنکه سوگند خوردن بخدای رب العزت در امر حق
منع نیست چنانکه وصیت بعض مشائخ عظام ست از ارباب طریقت قدس الله اسرارهم مر طالبان را
که سوگند بخدا نخورند ولیکن پوشیده نماند که مقصود ایشان منع ست از ان بوجهے که مسقط تعظیم اسم الهی وحشمت
درگاه عزت بود چنانکه در محاورات ومعاملات معتاد عموم ناس ست وقسم بر حقیت دین اسلام وتاکید شرائع
واحکام ودر مقام موعظت وارشاد چنانکه در کلام نبوت وقرآن مجید واقع ست نه ازین قبیل ست آن موضع
دیگرست واین مقام دیگر کما لا یخفی وگاه در یمین استثنا کردے مراد باستثنا دریخا ان شاء الله تعالی
گفتن ست واین استثنا مانع ست از انعقاد یمین ولزوم حنث بر تقدیر عدم وقوع امرے که بران یمین یاد
کرده وهمچنین در مواعید وعقود وگاه سوگند را کفارت دادے وآن کار بکردی ومیفرمود من سوگند بچیزے
نخورم وغیر آن چیز را نیکوتر بینم الا آنچه نیکوتر ست آنرا بکنم وسوگند را کفارت بدهم ومزاح کردی اما مزاح
غیر حق نگفتی چنانچه شخصے از حضرت وے صلی الله علیه وآله وسلم شترے التماس کرد فرمود بتو شتر بچه بدهم
گفت یا رسول الله شتر بچه بچه کار من نمے آید مرا شتر در کارست فرمود آیا هیچ شتری هست که بچه شتر نباشد و
شتر آن را نزاید چنانچه پیره زنے بحضرت وے صلی الله علیه وآله وسلم آمد ودرخواست دعا کرد که الله تعالی
اورا به بهشت درآرد گفت هیچ پیره زنی به بهشت نه درآید پس آن زن غمگین شد وگفت چه شد پیره زنان را که به بهشت
نه درآیند دیگربه رفت فرمود باوے بگوئید که حق تعالی میگوید + انا انشأناهن انشاء فجعلناهن ابکارا عربا
اترابا + حق سبحانه زنان را بکر وجوان سازد ودر بهشت درآرد باین معنے درست ست که پیره زن در بهشت نه درآید
وتوریه کردے توریه در لغت پوشیدن ست ودر سخن پوشیدن غرض در مضمر قلب با اظهار خلاف آن ودر توریه
غیر حق نگفتے چنانکه اگر عزم جائے کردے خبر راه جاے دیگر پرسیدے واحوال آنجا ومراعی ومنازل آن وازین باب ست
آنچه روایت کرده اند که چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم عزیمت فتح مکه کرد خیمه بجانب خیبر زد تا باعمل این خبر
شائع نشود وسر فاش نگردد ودشمن خبردار نشود در مقام تهیه اسباب محاربه نیاید وامثال این توریها در غزوه و
جهاد بسیار کردے ومشورت کردے ومشورت دادے وبیمار پرسیدے وجنازه را حاضر شدی ودعوت را اجابت
کردے وبا زنان بیوه ومسکینان وضعیفان براے قضای حاجت ایشان همراه شدی وکار ایشان را کفایت
کردے واز شعرا مدح شنیدے وایشان را عطا دادے وخلعت بخشیدے مرویست که آن حضرت را صلی الله
علیه وآله وسلم مدح ذات شریف خود بغایت خوش آمدے زیرا که آن علامت معرفت ایمان ودین خالص وناشئے
از محبت حق وصدق محض ست از آنکه هرچه مدح وے گفتند وتا قیامت خواهند گفت قطره ایست از بحرے

پس عطاے وے ایشان را بر قول حق بود و اما مدح غیر او از ملوک و امراء اهل دنیا زور و بهتان صریح ست لاجرم
فرمود احثوا فی وجوه المداحین التراب بنید از بید در روے مدح گویندگان دروغ گو خاک را **فصل در بعض**
اخلاق آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در دویدن بپای مسابقت فرموده چنانچه
در حدیث عائشه رضی گذشت و با کسان مصارعت کرده چنانکه آورده اند که در مکه مردے بود رکانه نام سخت قوی
و علم کشتی را چون او کسے نمیدانست و مردم از بلاد بمصارعت وے مے آمدند و همه را بر زمین می انداخت
و هیچ کس او را بر زمین نزده روزے در راهی از جاهاے مکه با آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم پیش آمد
آن حضرت او را دعوت اسلام کرد و گفت یا رکانه چرا از خدا نمی ترسے و دعوت مرا قبول نمیکنی رکانه گفت یا محمد
هیچ شاهدے بر صدق دعوے خود دارے فرمود اگر با تو مصارعت کنم و ترا بر زمین زنم ایمان مے آرے بخدا و
رسول خدا گفت نعم فرمود پس مهیا شو براے مصارعت پس بمصارعت درآمد آن حضرت صلی الله علیه و آله
وسلم او را گرفت و بر زمین زد رکانه ازین حال متعجب شد و گفت یکبار دیگر بار دیگر بر زمین زد تا سه بار همچنین کرد
پس گفت رکانه والله ان شانک لعجیب رواه الحاکم فی المستدرک و ابو داود والترمذی و نیز آورده اند که مردی
بود که او را ابو الاسد جمحی میگفتند بغایت زور مند و قوت ناک تا آنکه آورده اند که بر پوست گاوی می استاد و
جماعه از هر طرف آن پوست را از زیر پاے وی میکشیدند و وے از جای خود نمی جنبید و پایش نمی لغزید
تا پوست پاره پاره میشد روزے آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را دعوت کرد باسلام گفت اگر با من
مصارعت کنی ایمان بتو بیارم آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بمصارعت با وی درآمد و بر زمین زد و لیکن وے
ایمان نیاورد و فی القصه طول کذا فی المواهب و نعل خود را بدست مبارک خود پاره زده و در جامه خود بدست
خود رقعه دوخته و دلو خانه خویش بدست مبارک خویش رقعه زده و گوسفند را بدست مبارک خود دوشیده و جامه
خویش را از چنال جانور پاک کرده لفظ حدیث اینست و کان یفلی ثوبه و فلی در لغت کاوش و تفتیش سپش و مثال
اوست از جامه و گفته اند که هرگز در جامه آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم سپش نیفتاده و نیز اند کرده و از بدن
شریف وی چرک بر جامه ننشسته نقله فی المواهب عن بعض العلماء و از امام فخر رازے نقل کرده اند که گفت که هرگز
بر جامه و بدن شریف پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مگس نه نشسته و پشه نگزیده و لیکن لازم تفلی وجود چیزی موذی ست
فی الجمله قمل یا برغوث یا مانند آن و جواب داده اند ازین اشکال بآنکه شاید که تفلی از چیزے باشد که چسپیده باشد
بثوب وے از جاے دیگر نه آنکه از بدن شریفش حادث شده والله اعلم و اهل خانه را بنفس خویش خدمت
کرده و در بناے مسجد با عمال و کارکنان موافقت نمودے و خشت که خود با اصحاب ریخته بود و موضع معین و
معلوم ست در مدینه مطهره که براے بناے مسجد شریف در انجا خشت ریخته بودند بر داشتی و گاه چنان گرسنه شدے
که از گرسنگی سنگ بر شکم مبارک بستی چه از بستن امعا و محکم شدن و بر هم چسپیدن آن قوتی حاصل شود که حرکت بدان
میسر گردد و بضیافت رفتی و کسان را نیز داخل خویش بضیافت آوردے و حجامت کردے و اجرت را با آن
فرمودے و ثابت شده که حجامت میان سر مبارک کرده و گاه بر پشت پای و گاه بر اخدعین و گاه بر کاهل و اخدعین
دو رگست بر دو جانب گردن و کاهل عبارت ست از مقدم ظهر یعنی میان دو شانه و شاید می کردے

و دیگران را وقت ضرورت داغ کردے چنانچہ ذکر آن بیاید و خویشتن را داغ نکردی و رقیہ بیماران کردے
اما طلب رقیہ برائے خویشتن نکردے و بیماران را باحتمار فرمودے و بمعالجہ امر کردے اما استعمال ادویہ مرکبہ کہ
در قرابادین نوشتہ اند و معاجین و مرکبات و امثال آن معتاد نبودے بلکہ تداوی بمفردات کردے و نادرا
چیزے بآن اضافت کردے تا دفع سورت آن دارو کند و این کمال حکمت و غایت معرفت اطباست و بعضی آمدہ
گفت یا رسول اللہ ارایت رقی نسترقیہا و دواء نتداوی بہا خبر دہ مارا کہ این افسونہا کہ میکنیم و این داروہا کہ میخوریم
ہل یرد من قدر اللہ شیئا آیا رد میکنند و باز میگردانند از تقدیر الٰہی چیزے را فقال ہی من قدر اللہ پس گفت آنحضرت
صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم این افسونہا و داروہا نیز از تقدیر الٰہی ست یعنی وے تقدیر کردہ است کہ این فلان دارو
و این مرض باین افسون مندفع گردد و اگر تقدیر باین رفتہ است مندفع میگردد و الا خیر و از تخمہ و بسیار خوردن
منع فرمودے و میگفت ما ملا آدمی وعاء شرا من بطنہ یعنی پر نکرد آدمی ہیچ ظرفی را بدتر از شکم خود بحسب ابن آدم
لقیمات یقمن صلبہ بس ست آدمی زاد را چند لقمہ معدود و صغیر یقمن صلبہ کہ برپا دارند استخوان پشت او را برای نماز و حرکات
ضروری فان کان لا بد فاعلا پس اگر بجد ست آدمی کہ پر خورد و بسیار خورد فثلث لطعامہ و ثلث لشرابہ
و ثلث لنفسہ پس باید کہ شکم خود را سہ حصہ کند یک حصہ برای طعام و حصہ دیگر برای آب و دیگر برای نفس و دم زدن
یعنی اگر زیادہ برین کند ضرر دارد ۞ **فصل در علاج و امراض** ۞ بدانکہ مرض دو نوع ست قلبی و بدنی
مرض قلبی عبارت ست از ارتکاب ذنوب و معاصی و تراکم ظلمات آن بر قلب کہ حکم سموم قاتلہ و امراض مہلکہ
دارد و دل را از صحت کہ ثبات و استقامت او ست مع اللہ بر آرد و بعد از غلبہ و دوام ازالہ حیات حقیقی کہ عبارت
از معرفت و ذوق و ذکر ست کند و علاج امراض قلبی و طب روحانی مخصوص ست بحضرت رسالت صلے اللہ علیہ و آلہ
وسلم و راہے نیست بتحصیل آن مگر از جانب وے و آنچہ آوردہ اند از درگاہ عزت از احکام دین و ملت و مقصود بالذات
از اتیان دین و شریعت معالجہ قلوب و اصلاح بواطن ست از امراض و مفاسد معنوی و اما علاج بدن و طب
آن کہ از جانب آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم آمدہ از باب تکمیل و تتمیم و تبع و تطفل ست چہ ضرورے بسیر
و مضرت او زائل بخلاف ضرر امراض قلبیہ کہ دائم و باقی ست و چون در فصول سابق علاج امراض قلبی ذکر یافت
خواست کہ درین چند فصل بیان علاج امراض بدنی کہ از قبل حضرت نبوت آمدہ نیز بیان کند و علاج امراض
حضرت نبوی صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم بر سہ نوع کردے یکے بادویہ طبیعی کہ عبارت ست از اجزاے جمادی
و نباتی و حیوانی دوم بادویہ الٰہی کہ ادعیہ و اذکار و آیات قرآنی ست سوم بادویہ مرکب ازین دو قسم اما علاج بادویہ
طبیعی از براے مرض تپ کہ عبارت ست از حرارت غریبہ کہ منبعث میشود از قلب بسوے اعضا و ضار ست
با فعالے کہ صادر ست از قواے بدنیہ در بیان آن مصنف گفت اما علاج تپ را میفرمود الحمی من فیح جہنم
فابردوہا بالماء یعنی تپ از پراگندگی گرمی دوزخ ست یعنی نشانی و نمونہ از دست پس سرد کنید آنرا باستعمال
آب چہ سردی آب نشانندہ و کشندہ گرمی ست و در حدیث دیگر آمدہ اذا حم احدکم فلیرش علیہ الماء البارد ثلث لیال
من السحر چون تپ زدہ شود یکے از شما پس باید کہ ریختہ شود بروے آب سرد در سہ شب وقت سحر و جاے دیگر
آمدہ در مسند امام احمد کان رسول اللہ صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم اذا حم دعا بقربۃ من ماء فافرغہا علی رأسہ فاغتسل بود

رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چون تپ میکرد میطلبید مشکی را از آب پس میریخت آنرا بر سر خود و غسل میکرد
و در جامع ترمذی ثابت ست اذا اصابت احدکم الحمی فانما الحمی قطعة من النار فلیطفئها بالماء البارد ویستقبل
نهرا جاریا فلیستقبل جریة الماء بعد الفجر قبل طلوع الشمس ویقل بسم اللہ اللهم اشف عبدک وصدق رسولک وینغمس فیه
ثلاث غمسات ثلثة ایام فان برأ والا فخمسا فان لم یبرأ فی خمس فسبع فان لم یبرأ فی سبع فانها لا تکاد تجاوز التسع باذن اللہ
فرمود چون برسد یکے از شما را تپ و تپ نیست مگر پارہ از آتش پس باید که بکشد او را بآب سرد و باید که استقبال کند
و پیش آید جوے روان را و باید که استقبال کند جانب روان شدن آب را بعد از فجر پیش از بر آمدن آفتاب که
وقت سردی ست و باید که بگوید بسم اللہ خداوندا شفا دہ بندہ خود را و راست گو گردان پیغمبر خود را یعنی درین علاج
که او فرموده است و غوطه زند دران آب جاری سه غوطه تا سه روز اگر به شد و تپ مفارقت کرد فبها والا غوطه زند
در وقت مذکور در آب جاری پنج روز اگر در پنج روز بهتر نشود تا هفت روز این عمل بکند اگر در هفت روز هم بهتر نشد دیگر از
نه روز نمیگذرد باذن خدا و چون درین علاج اطبای طبیعی را استبعادی روی میدهد چه معلوم ست که بعضے از اقسام
تپ را استعمال آب سرد مضرست قطعاً مصنف در رفع این استبعاد گفت که اهل حدیث را اتفاق ست که این خطاب
خاص ست باهل حجاز که بلاد آن گرم ست همچون خطاب سے لا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها ولکن شرقوا او غربوا
که در وقت نشستن در خلا فرموده و ذکر آن گذشت مخصوص ست باهل مدینه و هر که دران سمت ست و قبله ایشان
جنوبی ست و چون اکثر حمیات که ایشان را عارض شدے از نوع حمی یوم بودے که از شدت حرارت
آفتاب و امثال آن بود مانند استعمال دواے گرم یا حرکت مفرط یا غضب یا بیداری و نحوها علاج آن بآب سرد
فرمود شربا و اغتسالا و چون تعرض و بیان حضرت رسالت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مر علاج امراض بدنی را بطریق
تبع و طفیل بود در استقصا و تعمیم انواع آن نکوشید و هم بآن نوع که غالب الوقوع دران دیار بود اقتصار فرمود
واللہ اعلم

فصل در علاج استطلاق بطن استطلاق بطن را چون از کثرت ماده بودی علاج بتقویت
اطلاق کردے چنانچه در صحیحین ست ان رجلا اتی النبی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فقال ان اخی یشتکی بطنه او استطلق بطنه
فقال اسقه عسلا فذهب ثم رجع فقال قد سقیته فلم یغن عنه شیئا وفی لفظ فلم یزده الا استطلاقا مرتین او ثلاثا کل ذلک
یقول له اسقه عسلا فقال له فی الثالثة او الرابعة صدق اللہ وکذب بطن اخیک وفی صحیح مسلم ان اخی عرب بطنه
ای فسد هضمه و اعتلت معدته مردے بحضرت رسالت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و گفت برادر مرا شکم روان ست
علاج آن التماس دارم آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود بیاشامان او را عسل آن مرد برفت و باز آمد و گفت
بیاشامانیدم او را عسل هیچ فائده نکرد بلکه زیاده شد روان شدن شکم دو بار شد این واقعه یا سه بار شک
راوی ست و هر بار امر بآشامیدن عسل میکرد و در بار سوم یا چهارم فرمود راست گفته است خدای تعالی یعنی که
عسل را شفاے امراض ساخته بقول خود فیه شفاء للناس یا راست گفته است در آنکه وحی کرده بمن که علاج
استطلاق بطن وے در آشامیدن عسل ست و گفته اند که این معنی بهتر ست زیرا که آیت دلالت ندارد بران که
عسل شفاے هر مرض ست و دروغ میگوید شکم برادر تو که قبول شفا نمیکند و عرب استعمال کذب در موضع خطا کنند
چنانکه کذب سمعک دروغ گفت گوش تو یعنی خطا کرد در دریافت حقیقت آنچه شنید پس معنی کذب بطنه یعنی

صلاحیت قبول شفا نکرد و خطا کرد از ان و امام فخر الدین رازی گفته که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم به نور نبوت
دریافته که نفع عسل در استطلاق بطن وی آخر ظاهر شد نیست و چون در حال ظاهر نشد گویا گفت شکم یا صاحب شکم
که او را نفع نیست دروغ گفت ازین جهت اطلاق کذب بران کردند و در تکرار امر بآشامیدن عسل نکته لطیفه است
چه دوای باید که آنرا مقداری و کمیتی بحسب حال مرض باشد تا اگر از ان قاصر آید بکلی مرض را زایل نکند و اگر از ان
زیاده آید قوی را ساقط کند و مرض را زیاده کند و چون در هر نوبتی چندان عسل نداد که مقاوم مرض شدی
لاجرم اطلاق زیاده میشد و امر باعاده شرب عسل میفرمود تا بحد خویش رسید لاجرم فرمود صدق الله وکذب بطن اخیک
وکذب بطن اخیک عبارت است از کثرت ماده فاسده و چون در آخر آن قدر دادند که در اخراج ماده و دفع مرض وی
کافی و وافی گردد نفع آن ظاهر شد چنانکه در آخر حدیث صحیحین آمده بران وجه که در مشکوة وغیره آورده است فبرا یعنی
پس از ان به شد شکم وی و عجب که مصنف این روایت را نیاورد و بدانکه طب نبوی بطب اطبا نسبت ندارد چه طب نبوی
متیقن الصحت است قطعاً چه صادر شده از وحی الهی و مشکوة نبوی و کمال عقل و اما طب غیروی غالباً ماخوذ است از حدس و ظن و تجربه
که ناشی خطرات است و هر کس که بطب نبوی منتفع نشود یقین باید دانست که از نقص ایمان وی است هر که آنرا بقبول و صدق تلقی
نکند و باعتقاد پاک فرا گیرد البته بآن منتفع شود و لهذا کذب بطن او را بعضی بر عدم صدق نیت اخلاص اعتقاد وی حمل کرده اند
چنانکه قرآن کریم که شفای صدور و قلوب است هر که آنرا باخلاص و قبول تلقی نکند زیاده مرض و وبال وی شود و بدانچه مذکور شد
ظاهر گشت بطلان اعتراض ملاحده که گویند عسل مسهل است پس وصف وی برای دفع اسهال چگونه توان کرد و ندانند این
جاهلان که یک علت وجوه و اسباب دارد و اسهال گاهی ناشی از بدهضمی و بقای مواد فاسده در معده گردد علاجش
زیاده جز استطلاق بطن که موجب بر دفع و اخراج آن مواد گردد نبود و تناول عسل خصوصاً ممزوج باب گرم بغایت
نافع است آنرا **فصل در علاج طاعون و وبا** در قاموس در فصل طا و باب نون می گوید الطاعون الوباء
و در باب همزه و فصل واو وی آورد الوباء الطاعون او کل مرض عام و در نهایه گفته طاعون مرض عام و وبای که
از فساد هوا خیزد و سبب فساد امزجه و ابدان گردد و قاضی ابوبکر بن العربی گفته که طاعون وجع غالب که اطفای روح
و تسمیه وی بطاعون بجهت عموم اصابت و سرعت قتل اوست و قاضی عیاض گفته طاعون قروحی که در جسد بر آید
یعنی عام گردد و هلاک کند تشبیه کردند او را بالطعن رمح در اهلاک و نووی در تهذیب گفته که طاعون بثر یعنی قروح
صغیر که از جهت حرارت از بدن بر آید و ورم مولم در غایت ایلام با سوزش و لهب و سیاه گرداند ما حول خود را و سرخ
و سبز نیز سازد و با وی خفقان دستی بود و غالب در گلو و بغل بر آید و گاهی در دست و انگشتان و سایر جسد نیز
حادث گردد و ابو علی بن سینا گفته که طاعون ماده سمیه است که پیدا می آرد ورم کشنده را و اکثر حادث گردد در زیر بغلها
پس گوشها و سبب آن دم ردی است که مستحیل میشود بجوهری که فاسد میگرداند عضو را و حادث میگردد قلب را
کیفیت ردیه و پیدا میگردد از وی غشی و خفقان و قبول نمیکند آنرا از اعضا مگر آنچه ضعیف است بالطبع و ردی ترین
وی چیزی است که واقع میشود در اعضای رئیسه و اسود از وی مهلک تر است و کمتر است در وی سلامت و احمر وی
نزدیکتر است بسلامت بعد از وی اصفر و طاعون بسیار پیدا می شود نزد وبا ازین جهت اطلاق کرده شده اسم یکی
بر دیگری و حقیقت وبا فساد جوهر هوائیست که ماده روح است و حقیقت طاعون ورمی است که ناشی میشود

از هیجان دم وانصباب وے بعضو وافساد او ومر آنرا وامراض دیگر که عام ست وناشی ست از فساد هوا اطلاق طاعون
برانها بطریق مجاز ست بعلاقه عموم مرض وکثرت موت کذا فی المواهب اللدنیه ونیز میگویند که دلیل برآنکه طاعون مغائر
وباست آنست که طاعون در نیاید مدینه رسول صلی الله علیه وآله وسلم را ودر احادیث نسبت آن باین مکان شریف
واقع نشده وحال آنکه نسبت وبا بوے وقوع یافته وبعض تفسیر کرده اند طاعون را بموت کثیر ولیکن پوشیده نماند
که مراد اینجا بطاعون مرگ عام ست که آنرا وبا خوانند بهر سبب که باشد چنانچه مصنف بطریق عطف بیان آورده حضرت
نبوے صلی الله علیه وآله وسلم میفرمود الطاعون رجز ارسل علی طائفة من بنی اسرائیل طاعون عذابی ست که
فرستاده شده است بر گروهی از بنی اسرائیل وآن گروهے ست که امر کرده شده بودند بدخول باب سجدا ومخالفت
کردند وفرستاده شده برایشان طاعون ومردند از ایشان در ساعتے بیست وچهار هزار کس وعلی من کان قبلکم مخصوص
به بنی اسرائیل نیست بلکه بر بعض امم دیگر نیز فرستاده شده فاذا سمعتم به بارض فلا تدخلوا علیه پس چون بشنوید شما
طاعون ووبا را در زمینی وشهرے در نیائید آن زمین را واذا وقع بارض وانتم فیها فلا تخرجوا منها فرارا منه وچون
واقع شود در جائے وشما در انجا باشید بیرون نیائید از انجا از جهت گریختن از ان بلا بخاری ومسلم وموطا وابو داؤد
از ابن عباس آورده اند که گفت بیرون آمد امیر المومنین عمر رض بجانب شام ودر راه شنید که در شام وبائی واقع شده
پس طلبید مرا وگفت بخوان برائے من مهاجرین اولین را چون آمدند مشاورت کرد با ایشان وگفت در شام وبائے
واقع شده شما چه میگوئید آنجا برویم یا نه مهاجرین اختلاف کردند بعض گفتند اکنون چون قصد آنجا کردی برگشتن
مناسب نبود وبعض گفتند با تو اصحاب رسول الله ومردم دیگر اند اقدام بر بلا ووبا نیکو نباشد پس از ان با انصار
مشاورت کرد ایشان نیز اختلاف کردند مثل اختلاف مهاجرین پس مشیخت قریش را که از مهاجرین فتح اند خواند با ایشان
نیز مشاورت کرد ایشان همه باتفاق گفتند که رجوع باید کرد واقدام بر وبا درست نیست عمر رض بر قول ایشان قرار داد
درین میان ابو عبیده بن الجراح بود وگفت از قدر خدا میگریزے عمر رض گفت اگر غیر تو کسے این سخن میگفت میگفتیم
بوے چیزے اے ابا عبیده از قدر خدا میگریزیم بقدر خدا عبد الرحمن بن عوف حاضر نبود چون آمد گفت نزد من علمی است
درین باب از رسول صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود اذا سمعتم به بارض فلا تقدموا علیه الحدیث پس حمد گفت عمر رض
مر خدا را وبرگشت ودر حدیثے دیگر ثابت ست الطاعون شهادة لکل مسلم طاعون سبب شهادت ست
مر هر مسلمان را یعنے اگر طاعون در جائے پیدا گردد وکسے صبر کند بران وراضی گردد بقضای الهی اگر بمیرد شهید بمیرد
ودر حدیث دیگر آمده الطاعون وخز الجن وخز طعن غیر نافذ را گویند واین امریست که جز بخبر شارع نتوان دانست
وعقل را بدریافت آن راه نیست ولهذا اطبا آنرا ذکر نکرده اند وانچه اطبا گفته اند که آن بثرے یا ورمی ست یا قرحی
ست چنین وچنان در واقع اثر هیجان وغزو طعن جن ست که محسوس میگردد ودلیل برین معنی آنست که گاهے پیدا میگردد
در بلاد وسنے که اصح سنت هواے او واطیب سنت مای وے ونیز اگر سبب فساد هوا بودے بایستی که هرگز از روے
زمین منقطع نگشتی چه در هیچ زمانے بعض بلاد از فساد خالی نبود وگاه جماعه را عارض شود که مزاج آنها صحیح ست از دیگران
ونیز اگر بجهت فساد هوا بودے تمام بدن را در گرفتے ووے مختص بود بموضعے از بدن وبالجمله حدوث آن در تحت
ضابطه وقیاس در نیاید واگر بجهت فساد هوا بودے آنرا ضابطه وقیاسے بودے کذا قیل وابنها قرائن و

مارا ثابت ست بر استبعاد وجود وے از فساد ہوا وانحصار وے دران نہ دلائل قطعیہ بران واصل دلیل خبر مخبر صادق
ست اگر بحسب روایت بصحت رسد بعد از صحت آن احتیاج بدلیلے نباشد وہیچ چیز معارض آن نشود ودر روایت
دیگر الطاعون دعوة نبیے وجود طاعون درحق قومے بدعائے پیغمبر اوست کہ دعا کرد تا حق تعالے عذاب را بر ایشان
بفرستد عموماً یا خصوصاً واین حدیث منافی نیست آنرا کہ حدوث آن بفساد ہوا بود ویا لطعن جن کما لا یخفے ودرین حدیث
کہ نہی فرمود از در آمدن در شہرے کہ درو وبا باشد واز بیرون رفتن ازانجا اشارت ست بہ تحرز وپرہیز تمام از وبا
زیرا کہ در آمدن در محل وبا تعرض ست مر بلارا والقاے نفس ست در تہلکہ واین مخالف شریعت ست ومنافے
عقل ودر حدیث دیگر ثابت شدہ ان من القرف التلف بدرستیکہ پیدا میگردد از قرف تلف یعنے قرف سبب
تلف والقاے نفس در تہلکہ است وقرف مدانات مرض ومقارنت وبا ست پس درین نہی تمام امرست بحذر وحمیت
ونہی ست از تعرض اسباب تلف واما نہی از خروج از محلے کہ وبا در آمدہ باشد دران دو معنے بیان کردہ اند یکے
حمل نفس بر توکل واعتماد کلی بر حق تعالے وصبر بر قضا ورضا بآن ومعنی دوم آنکہ اطبا میگویند واجب ست بر ہر کہ
خواہد کہ از وبا احتراز کند تقلیل غذا واخراج رطوبات فضلیہ از بدن تدبیر لطیف در مواہب این کلام را نقل کردہ
وبجاے لفظ لطیف مجفف آوردہ واین مناسب ترست بمقام واز ریاضت وحمام پرہیز کند تا فضلات ردیہ
کہ در قعر بدن کامن ست یعنے پوشیدہ منبعث نگردد وواجب باشد کہ سکون وآسایش وآرام را اختیار کنند
تا از ہیجان اخلاط سالم ماند وشک نیست کہ خروج از ارض وبا وسفر بارض دیگر غالباً بحرکت سخت ممکن شود وضرر
آن ظاہرست وباین وجہ ظاہر شد کہ نہی از خروج از جاے کہ در وے وبا باشد مقصود ازان علاج عافیت
وباست ودرست آمد ذکر آن در فصل علاج طاعون ووبا کہ مصنف گفتہ وچنانکہ علاج جسمانی بدین معنے مفہوم شد
علاج روحانی قلبی نیز ذکر یافت از حصول توکل وصبر ورضا فسبحان اللہ ما اتم کلام النبوة واجملہ واکملہ وبعضے از
علما در نہی از خروج حکمتہاے دیگر نیز ذکر کردہ اند یکے آنکہ طاعون ووبا در غالب احوال عام میباشد در بلدے
کہ واقع شود شامل مر عامہ اہل آنرا پس چون واقع شد ظاہر آنست کہ بسبب آن در نفوس تمامہ اہل آن مادہ راہ یافتہ
وداخلت نمودہ است پس فرار وبیرون آمدن ازان بیفائدہ بود چہ وجود مفسدت وعلت چون متیقن شد وانفکاک
ازان غیر متوقع احتراز وفرار عبث باشد ولائق بحال عاقل نبود ودیگر آنکہ اگر مردم ہمہ بر خروج وفرار متوارد ومتوافق
شوند آنکہ عاجز بود بمرض مذکور یا بغیر آن ضائع وخراب گردد بجہت فقد کسے کہ تعہد وتفقد حال وے کند در حیات
وبعد از ممات ونیز اگر خروج مشروع بودے ومردم باعتماد شعر وغیبت در بر آمدن باکے ومبالاتے نداشتندی
بے باک وبے اندیشہ بر آمدندے وموجب کسر قلوب ضعفا وبیدلی ایشان گشتی وہمین حکمت ست در ورود
وعید بر فرار از زحف یعنے گریختن از معرکہ جنگ کفار کہ باعث کسر قلب آنانکہ ثابت ماندہ اند وادخال رعب
بر آنہا نگردد ودیگر آنکہ بیرون آمدہ وگریزندہ خواہد گفت اگر من آنجا بودمے ومقیم ماندمے مبتلا شدمے ببلا
وآنکہ بیرون نیامدہ ونگریختہ گوید اگر بیرون آمدمے سلامت ماندمے ازین بلا پس ہر دو در ورطہ افتادے
کہ ازان منع کردہ اند ونیز نظر بحقیقت گریختن از بلا سود مند نبود وہر چہ واقع شد فی سنة اللہ واقع شود وہر کس را
اجل معین ست قولہ تعالے اینما تکونوا یدرککم الموت الآیة اگر شارع این گریختن را سبب میساخت وبدان اذن میکرد

میگردند و چون نهی ازان کرد جز صبر و رضا چاره نبود و بالله التوفیق کذا فی المواهب اللدنیه **فصل در استسقا**
بدان که استسقا مرضی مادی ست که سبب وی ماده غریبه است بارده که متخلل میشود در اعضا پس بلند می شود
و بر می آید بوی اعضا یا همه اعضای ظاهره یا مواضع خالیه که در وی تدبیر غذا و اخلاط ست و آن فضای
جوف ست و استسقا بر سه نوع ست زقی و لحمی و طبلی زقی استسقائی ست که بریزد در وی مائیه بمواضع
مذکوره و مجتمع می شود در بطن اسفل ماده مائیه ردیه و تسمیه وی بزقی از جهت تشبیه بطن صاحب او ست
بمشک پر آب و لهذا احساس کرده می شود خضخضه آب نزد حرکت و انتقال از جائی بجای دیگر و لحمی استسقائی
است که پراگنده می شود در وی آب یا خون یا ماده بلغمیه بجمله اعضا و محتبس میگردد در خلال لحم پس بالا می آید
لحم و بلند میگردد و وجه تسمیه وی بلحمی بجهت ازدیاد لحم صاحب او ست بحسب ظاهر بخلاف فربهی که در وی
ازدیاد است بحسب حقیقت و طبلی استسقائی ست که پراگنده می شود در وی ماده ریخته در مواضع مذکوره و
محتقن میگردد دران و منتفخ میگردد در وی بطن بماده ریخته با شئ از رطوبت و وجه تسمیه او بطبلی بجهت تشبیه او بطبل
و لهذا شنیده می شود نزد قرع بطن مثل آواز طبل حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم علاج آن
بالبان و ابوال شتر میفرموده و در صحیحین آمده که رهطی از قبیله عکل و عرینه بمدینه آمدند و هوای مدینه ایشان را
مخالف آمد پس مستسقی شدند پیش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و شکایت کردند و گفتند انا اجتوینا
المدینة فعظمت بطوننا و ارتهشت اعضاؤنا یعنی بدرستیکه ما ناساز گار یافتیم هوای مدینه را و بسیار سخت بزرگ و کلان
شدند اسپید شکمهای ما و مضطرب و سست شد اعضای ما و ارتهشت بشین و سین هر دو آمده فرمود لو خرجتم
الی ابل الصدقة فشربتم من ابوالها و البانها اگر بیرون آئید و بروید بسوی شتران صدقه و زکوة پس بیاشامید
از بول و شیر آنها نفع کند شما را و درینجا اختلاف ست نزد امام ابی یوسف حلال ست شرب بول ما یؤکل لحمه از جهت
تداوی نه غیر تداوی و این قصه دلیل ست بران و نزد امام محمد حلال ست مطلقاً زیرا که شفا در حرام نبود
چنانکه احادیث صحیحه درین باب آمده و چون ثابت شد دران شفا ثابت شد که حلال ست و امام ابو حنیفه گوید
که حرام ست مطلقاً چه برای تداوی و چه برای غیر تداوی لقوله صلی الله علیه و آله و سلم استنزهوا من البول
و اذن شرب آن در قصه عرنیین مخصوص بایشان ست و تحقیق این در کتب اصول فقه کرده اند ففعلوا فلما
صحوا عمدوا الی الرعاة فقتلوهم و استاقوا الابل و حاربوا الله و رسوله پس عمل کردند آن جماعه بفرموده آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم و صحت یافتند و چون صحت یافتند قصد کردند چرانندگان آن شتران را و کشتند ایشانرا
و بردند شتران را و محاربه کردند خدا و رسول خدا را یعنی راه زنی کردند فبعث رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
فی آثارهم فاخذوا فقطع ایدیهم و ارجلهم و سمل اعینهم و القاهم فی الشمس حتی ماتوا پس بفرستاد آن حضرت صلی الله
علیه و آله و سلم مردم را در پی ایشان و گرفتار شدند و حکم کرد بریدن دستها و پایهای ایشان و بر آوردن
چشمهای ایشان بمیل گرم یا بخار و انداختن ایشان در آفتاب تا جان دادند و گفته اند که ایشان نیز چرانندگان
شتران همچنین کرده بودند بقصاص آن بایشان نیز همچنین کرد و بعض گفته اند که این پیش از نزول حدود بود
و بعد از نزول آن نهی کرد از مثله و محققان اطبا را اتفاق ست که لبن لقاح بکسر لام جمع لقوح ناقه شیردار

سیب العهد بستاج و بول جمال بکبر حیم جمیع حمل شتر نر از ادویه معتبره است درین مرض و در شرح موجز میگوید که
لبن لقاح اعرابیه که بیچر د شیح و قیصوم را خصوصاً وقتیکه استعمال کنند آنرا در عوض غذا و آب نافع ست درین
مرض جدا و بتحقیق افتادند جماعه ازین بیماران در بلاد عرب و مضطرب شدند بدان و صحت یافتند از آن و همچنین
ابوال ابل و معز اعرابیه انتهی و گفته اند که در لبن لقاح جلا و تلیین و ادرار است و تلطیف و تفتیح شده است
خصوصاً وقتیکه اکثر رعی وے شیح و قیصوم و بابونج و اقحوان و اذخر باشد و غیر آن از ادویه که
نافع ست در استسقا خصوصاً وقتی که استعمال کرده شود بحرارت وے که برون آید از پستان و بول فصیل
بهمان حرارت که بیرون مے آید از درون زیرا که این بول زیاده میکند ملوحت لبن را و تقطیع میکند فضول را
و زیاده میکند اطلاق بطن را **فصل در علاج جراحات بحصیر سوخته** اشارت میفرمود
و در روز احد چون روے مبارک رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مجروح شد
بجهت آنکه اسپ آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم بلغزید و در گوے بیفتاد پس میخ خود در رخساره مبارک
نجلید و مضبوط شد حتے که صحابی بدندان خود آن میخ را برآورد تا چند دندان آن صحابی از میخ برآمد فاطمه
رضی الله عنها خون را مے شست و امیر المومنین علی آب میریخت و خون منقطع نمے شد فاطمه باشارت
آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم پاره از حصیر برداشت و بسوخت تا خاکستر شد و آن خاکستر را بر جراحت
نهاد در حال خون باز ایستاد و آن حصیر از بردے بود و در آن بلاد بیشتر حصیر از بردے بود خاکستر بردے را
قوت تمام ست در بستن خون نے القاموس البردی نبت معروف و در حاشیه کتاب از مهذب نوشته
البردی ذو خنثر **فصل در فوائد عسل و محجم و داغ کردن** مے فرمود که شفا در سه
چیز ست شربتے از عسل و بریدن محجم و داغ کردن بآتش محجم آلتے از حدید که بوے حجامت کنند
و لفظ حدیث شرطه محجم و شرطه بروزن غرفه زدن بمشرط یعنی نیشتر بر موضع حجامت تا بیرون آید
از وے خون و مصنف تعبیر کرد از آن به بریدن محجم اما من امت خود را نهی میکنم از داغ کردن بآتش بعض
گفته اند که نهی تنزیه است چه مشهور آنست که وے حسم ماده درد میکند و نهی کرد تا اعتقاد نکنند تاثیر و استقلال
آنرا و اگر بکنند و امید شفا از جناب حق دارند جائز ست و بعض گفته اند نهی از داغ در موضع خطر و تردد ست
علما میگویند این حدیث اشارت ست بمعالجه جمیع امراض مادے چه امراض مادے یا دموے ست
یا صفراوے یا بلغمے یا سوداوے اگر دموی ست علاج آن باخراج خون ست و اگر آن سه قسم دیگر ست
علاج آن باسهال ست پس بعسل تنبیه کرد بر مسهلات و بمحجم بر فصد و حجامت اشارت کرد بآنکه بریدن محجم
اینجا شامل فصد و حجامت هر دو ست و تنبیه است بر آنکه اخراج دم کند مطلقاً چنانچه ذکر عسل برای مطلق مسهل
ست تا هر دو اشارت شود بمعالجه جمیع امراض و در آنچه بیاید از احادیث بر فضیلت حجامت مقابل فصد اراده
نموده و تنبیه کرد بداغ کردن بآتش بر حالتیکه طبیب از معالجه عاجز آید و در ماند و آخر الدواء الکی زیرا که منع
میشود بوے خلط باغے و منحسم میگردد ماده وے و چون ابوطیبه که غلام جماعه بود او را حجامت کرد اجرت
وے را دو صاع طعام فرمود و از اینجا معلوم شد که عمل حجامت مشروع و حلال ست چه عطای اجرت بر عمل حرام

جائز نباشند و سادات یعنی خواجهاء مرا گفت تا از خراج وے که بر وے نهاده بودند چنانچه در عرب رسم ست که خواجها بر غلامان خراجے و وظیفه معین بنهند و قرار دهند تا انفقه با ایشان پیدا کرده بدهند و باستے مروت نمے کنند چیزے کم کنند پس چنان کردند و این نشان رضا و خوشحالی آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم ست از عمل وے که از خواجهاے وے تخفیف رسانیده درخواست کرد وے فرمود خیر بانده اوتیم به الحجامة بهترین چیزے که دوا کنید شما بدان چیز حجامت ست یعنی براے امراض دموے چنانچه سنت گفت و صیغه مود در شب اسرا به هیچ گروه از ملائکه نگذشتم الا گفتند یا محمد مر امتک بالحجامة امر کن امت خود را بحجامت روایت کرد این حدیث را از ابن مسعود ترمذی و ابن ماجه و ترمذی گفت هذا حدیث حسن غریب و سبب فضیلت حجامت آنست که حجامت خون را از نواحے جلد استخراج میکند و مجموع اطبا قائل اند بآنکه در بلاد گرم حجامت افضل ست از فصد چه خون ایشان رقیق ست و نخته و بر سطح بدن مے آید و بحجامت بیرون می آید نه بفصد و فصد اعماق بدن را نافع ست و به بلاد بارده مناسب و در صحیحین ست کان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یحتجم ثلاثا واحدة علی کاهله و اثنتین علی الاخدعین یعنی حجامت میکرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم سه حجامت یعنی در سه موضع یک حجامت میان دو شانه و دو حجامت بر دو رگے که بر دو جانب گردن اند و در جامع الاصول از حدیث صحیحین و ابی داؤد و ترمذی باین لفظ آورده که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حجامت میکرد در اخدعین و کاهل و فے الصحیح انه احتجم و هو محرم فی راسه لصداع کان به و در حدیث صحیح آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم حجامت کرد در حالت احرام در سر خود از جهت صداعے که در سر داشت و در روایتے از جهت شقیقه که داشت و شقیقه صداعے که در یک جانب سر بود و در نفع حجامت براے درد سر احادیث آمده و از اسباب صداع ارتفاع ابخره یا اخلاط حاره یا بارده است بجانب دماغ اگر منفذے نیافت که از آن بدر رود حادث گردد صداع پس اگر مائل شد بیک جانب شقیقه بود و اگر تمامه سر را در گیرد آنرا داء البیضه گویند بجهت تشبیه سر به بیضه سلاح که آنرا بیضه خوانند و گاہے بجهت بعض حرکات نیز حادث گردد مثل جماع و استفراغ و سهر و کثرت کلام و گاہے از اعراض نفسانیه مثل هم و حزن و جوع نیز حادث گردد و گاہے بجهت حدوث ضربه در راس یا ورم دماغ یا برداشتن بار گران که زیر کند سر را یا گرم کردن و یا سرد کردن خارج از اعتدال بود و غالباً نفع حجامت در بعضے ازین اقسام خواهد بود از تاریخ بخارے و سنن ابو داؤد آورده اند که شکایت نمیکرد هیچ یکے درد سر را نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مگر آنکه میفرمود بحجامت و تواند که مخصوص بآن بلاد بود والله اعلم و در سنن ابن ماجه مروے ست که جبرئیل آمد و فرمود بحجامت اخدعین و کاهل و اطبا گفته اند که حجامت بر اخدعین نافع ست از امراض راس و وجه و اذنین و عینین و دندان و بینی و در سنن ابی داؤد ست انه احتجم فے ورکه من وثی کان به حجامت کرد در سرین مبارک از جهت وثی که در آن داشت و وثی بفتح واو و سکون مثلثه کوفته شدن بدن ست از سقطه یا ضربه گوسفندے که بخلع و کسر نرسد

فصل در بیان داغ کردن

هرچند داغ کردن و شفقت نمید اشت و منع میکرد از آن اما در وقت ضرورت داغ فرمودے کردن یکبار طبیبے را فرستاد تا ابی ابن کعب را رگے بریدند

داغ کرد و چون سعد بن معاذ زخم خورد و بر اکحل آنرا داغ فرمود و ورم کرد بار دیگر داغ فرمود اکحل رگی ست در وسط ذراع غالب ست فصد وے و او را عرق حیات نام ست در دست و در هر عضوے از وے شعبه است و در فخذ مسمی بنسا ست و ورید باکحل و در پشت باهر ؛ و اسعد بن زراره را داغ فرمود از مرض شوکه و شوکه سرخے ست قوی که بر روے پیشانی مستولی شود و در قاموس ست هی حمرة تعلو الجسد و جابر را داغ کرد در اکحل این مجموع احادیث صحیح ست و پیش ازین بیان کردیم که نهی کرد امت را از داغ کردن پس میان این نهی و فعل تعارض و تناقض بود جواب آنست که احادیث داغ بر چهار نوع ست بعض دال ست بر فعل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مر داغ را به بعض اصحاب و بعض دال ست بر عدم محبت آن و بعض دال ست بر ثنا و مدح ترک آن و بعض مشتمل ست بر نهی ازان اما فعل دلالت بر جواز میکند و عدم محبت دلالت بر منع نمیکند و اما ثنا و مدح مر ترک آنرا دال ست بر افضلیت و اولویت ترک و اما نهی ازان محمول ست بر آنکه بر سبیل اختیار بود بے باعثه ضرورتے از مرض و مانند آن یا محمول بر آنکه هر چند مرض بود ولیکن احتیاج بآن نبود و بعلاجے دیگر دفع تلف ممکن و میسر باشد اما فعل اگر از خوف حدوث مرض بود یا از جهت بر مرض روا بود پس میان احادیث تعارضے نبود به آنکه داغ کردن از علاجات طبیه است که استعمال کرده میشود آنرا در فساد باسے که منحسم و منقطع نمی شود ماده او مگر بدان و احادیث و اخبار در باب کی مختلف آمده بعض دال بر جواز چنانکه شیخ بعضے از صحابه عظام را بدان فرمود و مصنف آنرا ذکر کرده و از انس نیز آمده که گفت داغ کردم ابو طلحه در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و در موطا از ابن عمر آورده که وی داغ کرده از لقوه و رقیه کرده از عقرب و بعض دال بر نهی ازان و مسلم از عمران بن الحصین آورده که گفت سے شنیدم من سلام ملائکه را چون داغ کردم ازان محجوب شدم پس توبه کردم ازان و رجوع کرد آن حالت که داشتم و ترمذی و ابو داود هم از عمران بن الحصین آورده که گفت نهی میکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از داغ کردن پس مبتلا شدیم و داغ کردیم پس نیافتیم فلاح و نجاح و گفته اند که فرمودن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بداغ نزد فساد جراحت و قطع عضو بود و برء و صحت درانجا متیقن و نهی بجهت آنکه در وے الم شدید و خطر عظیم ست و لهذا در زبان عرب در امثال ایشان شائع شده که آخر الدواء الکی پس نهی ازان محمول بر کراهت و ترک اولی و افضل باشد و نیز مردم داغ کردن را در حصول شفا عظیم مے پنداشتند و بدان جزم میکردند و غایت اعتماد و اتکال بر ان داشتند و میگفتند که اگر آنرا نکنند عضو فاسد گردد و بهلاک و موت انجامد پس نهی کرد ازان تا در ورطه شرک خفی در نیفتند و از دائره توکل و اعتماد بر فعل فاعل مختار جل جلاله بیرون نیایند و همچنین ست حال در سائر ادویه و علاجات اگر اعتقاد جزم کنند و شفا را ازیشان بدان دانند و آنرا موثر پندارند حرام ست بلا شبهه و لهذا در حدیث مدح آن جماعه که افسون نخواهند و داغ ننهند و توکل بر پروردگار خود کنند واقع شده و نیز گفته اند که داغ کردن از اسباب وهمیه است که مباشرت آن قادح ست در توکل بخلاف معالجه با دویه دیگر که ظنی است و اگر اینجا نیز ظن غالب بر حصول شفا شود جائز ست و در فتح الباری میگوید در هیچ حدیثے صحیح نیافتیم که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خود را داغ کرده باشد و بعض توهم کرده اند که وے صلی الله

علیه وآله وسلم داغ کرد بر جراحتے که او را روز احد رسید ومیگوید که این خبر صحیح نیست وصحیح آنست که فاطمه رضی
حصیر پاره را سوخت و بر جراحت نهاد واین نه داخل داغ متعارف ست که ازان نهی آمده چنانکه گذشت و
بالجمله مختار آنست که داغ کردن وسوختن عضو مکروه است کراهت تحریمی مگر نزد غالب ظن بقول طبیب حاذق
والله اعلم **فصل در علاج عرق النسا** بکسر عین وبفتح نون نام رگی ست که ممتد میشود از مفصل ورک
ومنتهی مے شود تا آخر قدم ورا سے پاشنه وسابقًا معلوم شد که همان یک رگ ست که در دست اکحل نام دارد
در ران نسا ولیکن اینجا عرق النسا گویند باضافت عرق بسوے وے ودر انجا عرق الاکحل نیامده بلکه اکحل
گویند بے اضافت وگویند که تسمیه این رگ بنسا بجهت آنست که الم وے نسیان ماسوی می آرد و شخص را همه
بوی مشغول میدارد وآن عرق النساء نام وجعی ست که درین رگ پیدا می شود وابتدا میکند غالبًا از ورک
وفرود مے آید تا رکبه وگاهے تا پاشنه وگاهے تا انگشتان پاے ودراز میگردد بطول زمان وکثرت ماده واین
وجع مود سے ست بعرج انس گفت پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم فرمود دواء عرق النساء الیة شاة اعرابیة تذاب
ثم تجزء ثلاثة اجزاء ثم تشرب علے الریق فی کل یوم جزء دواے این درد دنبه گوسفند اعرابی ست که گداخته شود وسه حصه
ساخته وآشامیده شود هر روز یک حصه ازان بر ناشتا چون این مرض از ماده غلیظ لزج حادث می شود یا از یبس مزاج
ومحتاج ست بانضاج وتلیین یعنی به پخته کردن ماده ونرم ساختن آن تا پخته ونرم شده بریزد وتحلیل یافته بدر رود
ودر دنبه گوسفند این دو خاصیت موجود که انضاج واخراج است بآن علاج فرمود ودر مواهب میگوید که این علاج
مخصوص ست بعرب واهل حجاز ومر که مجاور ایشان ست وانفع علاجات ست نسبت بایشان وگوسفند اعرابے
تخصیص فرمود زیرا که آن اجزا لطیف ست وخاصیت مراعے که شیح وقیصوم ونباتات لطیف ست در وے
حاصل یعنی گوسفند اعرابے چون این نباتات را میچرد که گرم اند ولطیف وخاصیت آن در جمیع اجزاے وے
خصوصًا در الیه که نرم ولطیف ست حاصل ست لابد نافع تر وسودمند تر ست **فصل در علاج خشکی مزاج**
خشکی مزاج را که ازان تعبیر به یبس طبیعت نیز کرده اند معالجه بتلیین فرمود وے واز براے تلیین سنا را اختیار
کرد وے از اسماء بنت عمیس پرسید بآنکه تستمشین قالت بالشبرم قال حار جار ثم قالت استمشیت بالسنا فقال
لو کان شئے یشفی من الموت کان السنا یعنی آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم از اسماء پرسید اسهال طبع بچه میکردی
ومشے دارو وے را گویند که اسهال طبع کند وشکم را اند گفت بشبرم بضم شین وسکون با وضم را وآن گیاهی ست معروف
در حجاز که پوست بیخ او را بکار میدارند فرمود بغایت گرم ست در درجه رابع واطبا منع کرده اند از استعمال وے از
جهت خطر وفرط اسهال وے حار جار اول بحا ودوم بجیم واین لفظ لحار جار از باب اتباع ست که لفظے مهمل را
بعد از لفظ موضوع که تناسب باشند بیارند و براے مبالغه گویند مثل حسن بسن دیگر بار اسما گفت بسنا دوا
کردم فرمود اگر چیزے بودے که مرگ را شفا دادے سنا بودے وسنا بفتح سین مهمله نبات حجازے ست
وافضل وے مکے ست ووے دواے شریف ست که اصلا در وے بیم ضرر وغائله نیست وقریب ست باعتدال
وحار ست در درجه اول که اسهال میکند صفرا وسودا وبلغم را وتقویت میکند جرم قلب را واز خاصیت های اوست نفع از
وسواس سودا وے ومیجر سه وعلیکم بالسنا [illegible]

دسنوت بفتح سین وضم نون در آخر تاے فوقانیہ زیرا کہ درین دو شفا ست از ہر درد مگر موت و در تفسیر سنوت ہشت
قول ست اول عسل ست دوم رب ست بضم را وتشدید باے مفتوحہ درو سے روغن کہ از عکہ روغن بیرون
مے آرند آمیختہ بروغن عکہ بضم عین وتشدید کاف مفتوحہ آوند روغن خرد تر از قربہ سوم دانہ است مانند زیرہ اما زیرہ
نیست چہارم زیرۂ کرمانے ست پنجم رازیانج ست دواے مشہور ست نافع در فتح سدد والتہاب معدہ وغیر ذلک
وگفتہ اند کہ صحرائے او حار یابس ست در درجۂ ثالثہ وبستانی در ثانیہ ششم شبت حار یابس در درجۂ ثانیہ در انضاج
وتلیین ست نافع ہفتم خرما ہشتم عسلے ست کہ درین ظروف روغن مے باشد واین معنی اقرب ست زیرا کہ سنای
کوفتہ آمیختہ بسنوت کہ عسلے ست مخلوط بروغن براے اسہال اصلح واقوے باشد ودر حدیثے دیگر آمدہ خیر
ما تداویتم بہ السعوط واللدود والحجامة والمشی بفتح میم وکسر شین وتشدید یاے تحتانیہ سعوط دوائی ست کہ از راہ بینی
در دماغ بچکانند ولدود دواے را گویند کہ از جانب دہن در حلق ریزند ومشی دارو سے مسہل نقل این حدیث
درین فصل بجہت ہمین نقطہ ست کہ باسہال مناسبت دارد

فصل در خارش بدن

سبب حکہ بخارات
تیز گزندہ است آنکہ یابس ست مختلط صفراے محترقہ مخالط دم ست ورطب آنکہ مخالطت بلغم مالح بدم وحدوث
آن غالباً از کثرت اکل طعامہاے مالح حریف وحلو وتوابل حارہ وعلاج آن در کتب طب مذکور ست مصنف درینجا
علاج خارش کہ از غلبۂ قمل یعنے سپش پیدا شود بیان کردہ وگفت وخارش غلبہ قمل را معالجہ بپوشیدن پیراہن ابریشمین
فرمودے در صحیحین آمدہ کہ انس بن مالک گفت عبدالرحمن بن عوف وزبیر ابن العوام را خارش بدن پیدا آمد
واز ان مشقت مے دیدند ایشان را رخصت فرمود کہ پیراہن ابریشمین بپوشند ودر بعض روایات صحیح مسلم آمدہ
کہ ایشان در بعض غزوات شکایت کردند بحضرت رسالت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از کثرت قمل پس ایشان را رخصت
داد در پوشیدن پیراہن ہاے ابریشمین وبدین حدیث دو امر متعلق ست یکی فقہی ودیگرے طبی اما فقہی حرمت
حریر بر ذکور است کہ از لفظ رخصت مفہوم شدہ یا آن از احادیث دیگر مفہوم ومقرر ست ومستفاد ازین حدیث
این استثنا کہ ذکر کرد بقول خود الا براے حاجت یا مصلحتے راجح واین مذہب شافعی ست ونزد مالک جائز نیست
ودر ہدایہ میگوید لا باس ست بلبس حریر ودیبا در حرب عندہما وروایت کرد شعبی کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
رخصت کرد در لبس حریر ودیبا در حرب زیرا کہ دیباے خالص دافع تر ست مر سختی سلاح را ومہیب تر ست در چشم
عدو ونزد امام ابو حنیفہ مکروہ است از جہت اطلاق نہی وضرورت مندفع ست بمخلوط انتہی واما امر طبی تداوے
بلبس حریر از امراض یابسہ سوداوے زیرا کہ حریر از ادویۂ حیوانی ست واز خواص آن تقویت قلب وتفریح و
دفع غلبہ سودا وامراضے ست کہ از ان پیدا مے آید وآن گرم وتر ست وبعض گویند معتدل ودر ان اصلاح چیزے
از یبس وخشونت نیست لاجرم از حکہ وجرب وامثال آن نافع بود وبسبب ملاست قمل در ان جاے نگیرد ودر موجز
گفتہ کہ ابریشم حار مفرح ست وپوشیدن آن منع میکند قمل را ودر شرح وے آوردہ کہ ابو علی بن سینا ابریشم را
در ادویۂ قلبیہ آوردہ وگفتہ کہ حار یابس ست در درجۂ اولے واز ینجہت در وے تلطیف وتنشیف ست اما تلطیف
بحرارت وتنشیف بیبوست وصاحب تقویم گفتہ کہ حار رطب ست وگمان آنست کہ معتدل ست در رطوبت ویبوست ووے از مفرحات
قویہ است ومخصوص نیست تفریح وے ببعض ارواح بلکہ ملائم ست مر جوہر روح را مطلقاً وفربہ مے گرداند

نه از جهت اعتنا سے بآن از وے بلکه از جهت تقویت روح طبیعی بر تصرف در غذا و در شرح دیگر میگوید که منع لبس
او از قملی ست که حدوث آن بسبیل تولد ست زیراکه ابریشم فاسد میگرداند آنرا که حادث میشود از بیضه با سبب
متولد نمیشود از ان قمل **فصل در ذات الجنب** ذات الجنب ورم حار ست در نواحی صدر در عضلات
باطنه و حجاب داخل یا حجاب حاجز میان آلات غذا و آلات نفس و این را خالص نام ست و این اعظم و اخوف اقسام
اوست یا در عضلات خارجه ظاهره یا حجاب خارج مشارکت جلد و از اعراض ذات الجنب حمی حاده و سعال و ضیق النفس
و وجع ناخس و عطش و اختلاط ذهن ست و بالجمله آن از امراض شدیده مهلکه است زیراکه حادث ست میان دل
و جگر و علاج آن خالی از تعسرے نیست و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم در علاج وے امر فرمودی باستعمال
قسط بحرے و آن بضم قاف و سکون سین دوائی ست خشبی معروف بعضے از ان شیرین ست و بعض تلخ و شیرین
رومی ست و سفید که بوے خوش دارد و تلخ هندی سیاه که بوے صبر دارد و در جامع ترمذی ست عن زید
بن ارقم ان النبی صلی الله علیه و آله وسلم قال تداووا من ذات الجنب بالقسط البحری والزیت فرمود مداوا کنید
از ذات الجنب بقسط بحرے و روغن زیت و فی حدیث آخر القسط البحری هو العود الهندی و در صحیح بخاری آمده که
لازم گیرید این عود هندی را که دروے شفا ست از هفت علت یکی از ان ذات الجنب ست و ذات الجنب بر دو
نوع ست حقیقی و غیر حقیقی حقیقی ورمے سخت که در غشائی که در میان اضلاع ست پیدا میشود و غیر حقیقی الم جانب
پهلو ست که از احتقان یا دهائے غلیظه پیدا آید یعنی ذات الجنب بحقیقت نام نوع اول ست و تکلم اطبا هم بر وی ست و گاهی
برین نوع دوم نیز اطلاق میکنند و این مجاز ست و این دوا برائے این نوع ست زیراکه قسط هندی سحق کرده باروغن
نیک آس کنند و بر زیت آمیخته کنند و بر ان مکان بمالند یا چند انگشت از ان تناول کنند تحلیل آن ماده کند و اعضائے
باطن را تقویت کند و سدها را فتح کند و اما نوع حقیقی اگر ماده آن بلغمی باشد هم برین دوا علاج پذیر بود به تخصیص
در وقت انحطاط مرض و اگر دموی و صفراوی بود علاج آن سخت تر ازین باید کرد چنانکه در کتب طب مذکور ست
و گویا مقصود مصنف ازین کلام رفع استبعاد معالجه ذات الجنب ست بقسط و زیت پس گفت مراد از ینجا ذات الجنب
معنی حقیقی نیست بلکه معنی دیگر ست که بر وے نیز اطلاق ذات الجنب میکنند و اگر معنی حقیقی نیز مراد دارند و بیان
قسم وے که ماده او بلغمی باشد تخصیص کنند نیز صورتے دارد و این کلام را جامع ازین شیخ نقل کرده کذا فی المواهب
و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بیمار شد اهل حرم و خدام و ممرضان یعنی آنها که بیمار دارے آن حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم میکردند پنداشتند که غشیکه وے را از ذات الجنب ست و او را غشی حاصل شده بود لدود در دهان
مبارک وے ریختند چنانکه اشارت کرد که نریزید تصور کردند که بر عادت بیماران که دارو نخواهند منع میفرماید
چون از ان غشی باز آمد بفرمود تا آن جمع را یکایک همان دارو در حلق ریختند گفتند ما پنداشتیم که نهی تو از برای کراهت
دوا ست و از ذات الجنب ترسیدیم فرمود که باری تعالی مرا بآن رنج گرفتار نکند و سیاق الحدیث انه اشتد به مرضه
و کان عنده نساؤه والعباس وام الفضل بنت الحارث واسماء بنت عمیس فتشاوروا فی لده فلدوه وهو مغمور فلما
افاق قال من فعل بی هذا من عمل نساء جئن من ههنا واشار بیده الی ارض الحبشة یشیر الی ام سلمة واسماء قالوا
یا رسول الله خشینا بک ان یکون بک ذات الجنب قال فبم لددتمونی قالوا بالعود الهندی وشیء من ورس وقطرات

من زینة فقال ما کان الله لیقذفنی بذلک الداء ثم قال عزمت علیکم لا یبقی احد فی البیت الا لد الا عمی العباس
فانه لم یشهدکم قال معنی حدیث آنست که این جماعه دارو در حلق آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ریختند پس آنحضرت را
صلی الله علیه وآله وسلم ناخوش آمد و فرمود در حلق همه اینها که این فعل کردند آن دارو را بریزند و این عمل شریعت بود
از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که قصاص گرفت از ایشان ولهذا فرمود عباس را نریزند که وی
شریک نبود و هرکه بیماری کسی بگمان خطا با وی علاجی کند خصوصا علاجی کند بنادانی قصاص آن
بروی ثابت گردد بگیرد یا عفو کند و حسب قریب باید که اگر کسی طب نداند و جاهل بود و دیگر را بجهل خود علاج کند
وضرر آن بدو برسد قصاص وضمان بروی ثابت گردد والله اعلم **فصل در علاج درد سر**
حضرت نبوی را صلی الله علیه وآله وسلم چون درد سر حادث شدی حنا بر سر مبارک نهادی و فرمودی
صداع را این سود مند است فی سنن ابن ماجه ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم کان اذا صدع غلف راسه بالحناء
ویقول انه نافع باذن الله من الصداع چون درد سر میشد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را غلافی میکرد
وی میپوشید سر مبارک را بحنا و میفرمود که این نفع کننده است باذن خدا از درد سر و مراد بآن نوعی است
از انواع صداع و آن صداعی است که مادی نباشد بلکه از حرارتی باشد ملتهب و این نوع را حنا نافع است لا سیما
چون بکوبند و با سرکه آمیخته کنند و بر پیشانی ضماد کنند و اگر مادی باشد از خون علاج وی بحجامت فرمودی
چنانکه گفته در سنن ابی داود است ان رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ما شکی الیه احد وجعا فی راسه الا قال له
احتجم ولا شکی احد وجعا فی رجلیه الا قال له اختضب بالحناء اگر کسی شکایت از درد سر کردی امر بحجامت نمودی
واگر شکایت از درد شکم آوردی خضاب کردن بحنا فرمودی و این نیز در نوعی خاص از درد شکم بودی
که از حرارت و مانند آن بودی و غالب علاج مخصوص باهل آن دیار فرمودی که وقوع آن در ایشان غالب
بودی و کلام متعلق بصداع سابقا در بعض فصول نیز گذشته است فتذکر و در جامع ترمذی است عن ام رافع
قالت کان لا یصیب النبی صلی الله علیه وآله وسلم قرحة ولا شوکة الا وضع علیها الحناء نمی برآمد مر آن حضرت را
صلی الله علیه وآله وسلم قرحه در بدن وی و نمی در آمد خاری وجراحتی مگر آنکه می نهاد بروی حنا **فصل
در بیان طعام وشراب بیمار** میفرمود که بیماران را اکراه مکنید بر طعام وشراب چه خدا میدهد ایشان را
طعام وشراب میدهد یعنی تقویت و تربیت وجود ایشان میکند باعمال طبیعت بر آن و این مضمون این حدیث
است که گفت عن عقبة بن عامر الجهنی یرفعه لا تکرهوا مرضاکم علی الطعام والشراب فان الله یطعمهم ویسقیهم و حکمت
این حدیث ظاهر است چه طبیعت مریض بانضاج ماده واخراج آن مشغول است چون اکراه مریض کنند بر طعام
وشراب طبیعت از فعل خود باز ماند وبهضم طعام وشراب مشغول شود و ماده خام ماند و مرض قوت گیرد پس در آن
قوت نباید داد الا چیزی لطیف از اشربه واغذیه که بآن تقویتی حاصل شود وطبیعت بآن شیء مشغول نشود
چون شرابهای لطیف و امراق فراریج بشرط آن که آن نیز بآن مرض منافی نبود و انعاش قوت ببوهای
عطر و اخبار شادی بخش و عیادت وتفقد احوال خصوصا از اکابر و عظما که مریض تابع و خادم و محب و معتقد ایشان
بود و امثال آن **فصل در علاج عذره** اطفال را در حلق ورمی پیدا می آید از ثوران خون که آن را عذره

سبیحو اشند بضم عین مہملہ وسکون ذال معجمہ معالجہ آن بقسط ہندی میفرمود در بعض دارہا کام کودک را بانگشت ابہام
عصر مے کنند وخون ازان بیرون مے آرند آنرا نہی کرد وگفت خیر ما تداوتیم بہ الحجامۃ والقسط البحری ولا تعذبوا
صبیانکم بالغمز فی العذرۃ بہترین چیزے کہ مداوات کنید شما بدان چیز یعنے عذرہ را حجامت ست وقسط بحری
کہ داروے مشہور ست خوشبو وکست نیز گویند وعذاب نکنید خرد ان خود را بزبر کردن بانگشت در عذرہ ودر مسند
امام احمد ست دخل رسول اللہ در آمد پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم علی عائشۃ بر عائشہ وعندہا صبی ونزد
عائشہ رضی اللہ عنہا خردے بود کہ یسیل منخراہ دما کہ از دو سوراخ بینے وے خونے میرفت غالبا علاج بعصر وغمز کام
بانگشت کردہ بودند یا بسبب علتی کہ داشت خون میرفت فقال ما ہذا پس پرسید آن حضرت صلے اللہ علیہ
وآلہ وسلم چہ شدہ است مر این کودک را کہ از بینے او خون میرود فقالوا بہ العذرۃ پس گفتند عذرہ دارد
او وجع فی راسہ یا درد سر وے ست فقال ویلکن لا تقتلن اولادکن پس فرمود وائے بر شما اے
زنان مکشید اولاد خود را بعصر عذرہ یا بعلاج بد انچہ جاہل اید بدان یا بترک علاج واللہ اعلم ایما امراۃ اصاب
ولدہا عذرۃ او وجع فی راسہ وفرمود ہر زنیکہ برسد ولد او را عذرہ یا درد سر فلتاخذ قسطا ہندیا پس
گو کہ بگیرد قسط ہندی را فتحکہ بماء پس باید کہ حل کند باب ودر بعض روایات فلتحکہ یعنے حک کند آنرا بآب ثم
تسعطہ ایاہ پس تر بچکاند ولد را قسط در بینی فامرت عائشۃ رضی اللہ عنہا فصنع ذالک بالصبی فبرا پس فرمود عائشہ تا کردہ شد
این علاج بآن صبی پس بہ شد وچون عذرہ مادۂ آن خونی ست کہ بلغم برو غالب بود معالجہ بقسط موافق بود چہ قسط
مجفف ست ومقوی عضو ودرین کلام اشارت ست بدفع اشکالی کہ کردہ اند کہ قسط حار است وعذرہ کہ عارض
مے شود صبیان را از حرارت مے شود ومزاج ایشان نیز حار ست لاسیما کہ قطر حجاز نیز حار تقریر جواب آنکہ
مادہ عذرہ غالب ست بروے بلغم ودر قسط تجفیفے ست کہ رطوبت را خشک میگرداند وگاہی نفع دوا بخاصیت
نیز مے باشد یا آنکہ تواند کہ آن از معجزات وے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بود وتسعط کہ فرمود آنست کہ دارو را
کردہ بدماغ فرو ریزند وسعوط مخصوص باشد در حالت استلقا وچون دارو بدماغ برسد بیخار العطسہ بیرون آرد
وپیغمبر صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مدح فرمودند اوے لسعوط را وخود استعاط فرمودی فصل در علاج درد دل
کسیکہ از درد دل شکایت کند او را مفئود خوانند زیرا کہ فواد او وجع یافتہ است چنانکہ مبطون مبگویند ہر کسی اکہ
بطن وے دردناک ست ہمچنین کس را دوا بخرما ے مدینہ کردے ودر سنن ابی داؤد ثابت ست عن سعد قال
گفت سعد مرضت مرضا بیار شدم بیماری فاتانی رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم یعودنی پس آمد مرا رسول خدا
بعیادت من فوضع یدہ بین ثدیی پس نہاد دست مبارک خود را میان دو پستان من حتی وجدت بردہا علی فوادی
تا آنکہ یافتم سردے وراحت آنرا بر دل خود وقال انک رجل مفئود وفرمود آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بدرستیکہ
تو مردے کہ دل تو درد دارد ائت الحارث بن کلدۃ من ثقیف پس بیا حارث بن کلدہ را کہ از قبیلہ ثقیف ست فانہ
رجل یتطبب پس بدرستیکہ وے مردیست کہ خود را طبیب میگیرد وعلاج میکند بیماران را فلیاخذ سبع تمرات من
عجوۃ المدینۃ فلیجاہن بنواہن ثم لیلدک بہن پس باید کہ بگیرد حارث ہفت خرما را از خرماہای مدینہ از ین نوع خرما کہ
آن را عجوہ میگویند وباید کہ بکوبد آنہا را با خستہا ے شان پس تر لدود کند وبنوشاند ترا ولدود دارو را گویند کہ در دہن بیمار

سر بر بند علاج را عذر بیان کرد و ساختن آن بآن طبیب فرمود از جهت مهارت او در ساختن و لاده ذکر دان والله اعلم
و در خرما خاصیت عجیب ست برای این مرض خصوصاً تمر مدینه خصوصاً عجوه و در تخصیص هفت سرے و خاصیتی ست
که بوجے معلوم شود و عقل را ید رک آن راه نیست مگر آنکه مناسبتے و نکتهٔ در آن اعتبار کنند چنانکه گویند هفت
عددے مبارک و مشهور و شامل ست مر اکثر اشیا را چنانکه افلاک و ایام و اعضا و مانند آن اما سبب وجود این
خاصیت در ان بحقیقت نتوان یافت و در تناول هفت خرما خاصیت دفع زهر و سحر نیز موجود ست آنرا نیز
جز بوجے آسمانی نتوان یافت چنانکه گفت و میفرمود که هر که هر بامداد هفت عدد خرما از عجوهٔ عالیه مدینه بخورد
آن روز زهر و سحر بروے کارگر نباشد کذا جاء فی الصحیحین میفرمود عجوه عالیه عالیه نام ناحیه است که در جانب قبا
مشرقے اوست و این قسم تمر هم در ان نواحے باشد شفاے بیماریهاست و تریاق ست بامداد و این مضمون
این حدیث است که گفت ان فی عجوة العالیة شفاء من کل داء وانها تریاق اول البکرة و چون در ینجا بجهت عدم
درک حقیقت سبب شفا خفائی داشت و از ضعیف الایمانان که بسخنان اطبا تقلید و اعتقاد تمام دارند ترددی
و توقفے در اعتقاد آن راه مے یابد دفع آن علی العموم افاده کرد و گفت و باید دانست که از شرائط استقلاع
بیمار بدارو آنست که آنرا باعتقاد نفع قبول کند تا طبیعت بدان اقبال نماید و بآن استعانت کند بر دفع علت
چنانکه جمعے از اکابر بصحت وثوق و اعتقاد بخبر نبوے که فرموده است الحبة السوداء شفاء من کل داء الا السام
در مجموع امراض معالجه بحبة السوداء کردندے و بعض نظر بظاهر کریمه فیه شفاء للناس در مجموع امراض
عسل بکار داشتندے و ببرکت حسن اعتقاد آن امراض دفع شدے

فصل در بیان پرهیز

بیماران را باحتما یعنی پرهیز فرمودے و از غذاے مخالف منع کردے و اصل در احتما نص تنزیل ست
و ان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا مریض را
از استعمال آب حمیت فرمود یعنی بر تقدیر وجود مرض که استعمال آب در وے مضر و مخالف بود تیمم کردن فرمود پس
معلوم شد که حمیت و پرهیز کردن مامور به است و بهمین قیاس مریض را از تناول غذای مخالف و هر چه ضرر کند او را
احتما لازم بود و ام المنذر انصاریه روایت میکند دخل علی رسول الله در آمد بر من پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم
و معه علی و با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم علی رضی بود و علی ناقه من مرض و علی در حال نقاهت بود از مرضیکه داشت
یعنی از مرض برخاسته و هنوز قوت تمام نگرفته و بحال اصلی نیامده بود و لنا دوال معلقة و در خانه ما خوشهاے
خرما بود آویخته فقام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یاکل منها پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از آن تناول
نمودن گرفت و قام علی یاکل منها و علی نیز از آن خوردن گرفت فطفق یعنی صلی الله علیه و آله و سلم یقول لعلی انک
ناقه پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مر علی را تو نقاهت دارے مخور حتی کف تا باز ایستاد علی
از خوردن آن قالت و صنعت شعیرا و سلقا فجئت به گفت ام المنذر ساختم طعامے از آرد جو و چغندر پس نزد آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم آوردم آنرا فقال رسول الله پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لعلی مر علی را
من هذا فاصب فانه انفع لک ازین طعام بخور که نافع ست مر ترا و بروایتے من هذا فاصب فانه اوفق لک
یعنی در روایتے باین لفظ آمده که ازین طعام بخور که وے موافق تر ست مر ترا پس چون آن حضرت صلی الله

علیه وآله وسلم علی را از خوردن خرما در ایام نقاهت منع فرمود معلوم شد که احتما و پرہیز درکار ست وعن صہیب
ومروی ست از صہیب رومی قال گفت قدمت علی النبی قدوم آوردم بر پیغمبر صلی اللہ علیه وآله وسلم وبین یدیہ
خبز وتمر وحال آنکه پیش آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم نان وخرما حاضر بود فقال ادن فکل پس فرمود نزدیک بیا
وبخور فاخذت تمرا فاکلت پس گرفتم من خرما را وخوردم فقال اتاکل تمرا وبک رمد پس فرمود آن حضرت صلی اللہ علیه
وآله وسلم بطریق انکار وتعجب آیا میخوری خرما را وحال آنکه تو رمد داری وخرما خوردن کسی را که رمد دارد نیکو نباشد
فقلت پس گفتم یا رسول اللہ امضغ من الناحیة الاخری میخایم خرما را از جانب دیگر که نه در آن جانب رمد ست
فتبسم رسول اللہ پس خنده کرد رسول خدا صلی اللہ علیه وآله وسلم ازین سخن واین سخن از صہیب بطریق مزاح
مشروع بود که در واقع حق ست ودر ظاہر مبنی از ساده بودن ست ومنحوا ست که خرما را بخورد ونگذارد یا ناشی
از حقیقت ساده بودن وغفلت از کار وبار دنیاست واللہ اعلم وقال ان اللہ اذا احب عبده حماه الدنیا کلما
تحمی احدکم مریضه عن الطعام والشراب پس آن حضرت صلی اللہ علیه وآله وسلم تبقریب ذکر پرہیز واتقا فرمود
چون محبت دارد حق جل وعلا بنده خود را نگاہدارد وپرہیز فرماید او را از دنیا چنانکه نگاه میدارد وپرہیز فرماید
یکی از شما بیمار خود را از طعام وشراب مخالف ومضر واحتمال دارد که این را تبقریب سادگی صہیب ونارسائی
وی بکار وبار دنیا ومعامله آن وغفلت وفراغ وی از آن فرموده باشد وتشبیه آن بحال مریض بموافقت
مقام که سخن در مرض واحتما میرفت کرده باشد وچون تقریب احتما شد شیخ اشارت کرد به بعض احادیث که
درین باب مذکور ست بر السنه وحکم کرد بعدم صحت آن وگفت واما احادیث مشهور که بر زبان عوام جاریست
ویکی از آن این حدیث ست الحمیة راس کل دواء والمعدة بفتح میم وکسر عین وبکسر میم وسکون عین نیز آمده
بیت کل داء وعودوا کل جسد ما اعتاد میگوید پرہیز اصل ہر دواست ومعده خانه ومنزل ہر درد ست ومعتاد
گردانید ہر جسد را آنچه معتاد وست یعنی عادت را در طعام وشراب دخل تمام ست طعامی ست که یکی را خوردن
آن عادت شده با وجود مخالفت ودیگری را معتاد نیست با وجود موافقت آن یکی را ضرر نیارد وگوارا بود واین
دیگر بر عکس آن چنانکه می گویند العادة طبیعة ثانیة ومیگوید که این حدیث از مفتریات وموضوعات ست
وصحیح شده که از کلام حارث بن کلده است که مردی متطبب بود چنانکه مذکور شد سخاوی در مقاصد حسنه
حدیث المعدة بیت الداء آورده وگفته که صحیح نشد رفع وی بحضرت پیغمبر صلی اللہ علیه وآله وسلم بلکه وی از کلام
حارث بن کلده است که طبیب عرب بود یا غیر وی وگفته که غزالی در احیا مرفوعاً آورده که البطنة اصل الداء
والحمیة اصل الدواء وعودوا کل بدن بما اعتاد ومخرج احیا گفته که نیافتم من این را اصلی ودر حدیثی دیگر آمده که
نیز ازین قبیل یعنی مشہور ومذکور ست بر زبان مردم وصحیح نشده ان المعدة حوض البدن والعروق الیہا واردة
فاذا صحت المعدة صدرت العروق بالصحة واذا سقمت المعدة صدرت العروق بالسقم گفت معده حوض بدن ست
ورگہا بسوی وی آینده ومجتمع شونده اند چنانکه جماعه برای آب خوردن بر حوض فرود آینده ومجتمع شوند وچون
صحیح وبی علت ست معده باز میگردند رگہا از وی بسوی اعضا ومیبرند رطوبات جیده که صحت بخشند وچون
بیمار ومعلول ست معده باز میگردند به بیماری ورطوبات ردیه را از وی جذب میکنند که بیار میسازد بدن آنکه

این حدیث را در مشکوة از بیهقی در شعب الایمان آورده و در تنزیه الشریعه میگوید که این حدیث باطل ست و اصلی ندارد
و بیهقی در شعب الایمان گفته که اسناد وی ضعیف ست و ذهبی در میزان گفته که منکر ست و ابراهیم که راوی اوست
متهم ست و حافظ ابن حجر در لسان المیزان گفته که ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده و میگوید که طبرانی این حدیث را
در اوسط آورده و معلل ساخته انتهی و در مقاصد حسنه گفته که طبرانی در اوسط این حدیث را از رهاوی از زهری
از ابی هریره آورده و گفته که روایت نکرده این را از زهری مگر زید ابن ابی انیسه و منفرد ست رهاوی بروایت
از وی و ذکر کرد دار قطنی در علل ازین طریق و گفته که صحیح نیست و شناخته نشده است از کلام نبوی و وی
کلام عبد الملک بن سعد بن ابجر ست انتهی **فصل در بیان علاج درد چشم** حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله وسلم درد چشم را دوا بسکون و آسایش و راحت فرمودی و امیر المومنین علی را در حالت
درد چشم از رطب منع فرمود و هر گاه که یکی از امهات مومنین را چشم درد کردی با وی نزدیک نشدی
تا شفا یافتی اجتناب و احتمای مرد صاحب رمد جماع را امری مقرر ست نزد اطبا و مضر ست بآن زیرا که
سبب اثارت بخارست و موجب ضعف اعصاب و دماغ ست اما زن را شاید که بجهت تعب و حرکت بود که منافی
سکون و آسایش و راحت ست یا بجهت دیگر این بر تقدیریست که از نزدیک شدن جماع مراد باشد اما اگر
مراد اختلاط و مباشرت بود آن نیز شاید بعلت خوف وجود حرکات بود و بالجمله عادت شریف همچنین بود طبا و
طبعا والله اعلم **فصل در علاج خدر** دوای خدر بکلا آب سرد فرمود خدر بفتح خای معجمه
و دال مهمله علتی ست که حادث میشود در حس لمس و موجب نقصان وی میگردد یا از جهت بردی که احداث
میکند غلظ را در روح یا از جهت کیفیت سمیه که حادث می شود در عضو چنانکه در گزیدن مار مثلاً یا از جهت
غلظ جوهر عصب یا از جهت سده از جهت خلطی که باشد یا بسبب انضغاط عضو و زیر شدن و مالیده شدن آن
چنانچه حادث میگردد نزد جلوس بر قدم و علاج خدر و فالج و لقوه و رعشه و امثال آن تعدیل مزاج عضو ست
با دهان و اضمده و استعمال تریاق و مثرودیطوس و امثال آن چنانچه در کتب طب مذکور ست و مراد درینجا بعض انواع
وی خواهد بود چنانکه در حدیث آمده است که جمعی در راه بدرختی رسیدند و ندانسته از آن درخت تناول کردند
بر جای فسرده شدند و حس و حرکت ایشان باطل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود قرسوا الماء فی الشنان
وصبوا علیهم فیما بین الاذانین یعنی سرد کنید آب را در خیکها و بر ایشان بریزید در میان دو بانگ نماز یعنی بانگ فجر
و اقامت یعنی مراد باذانین اینجا اذان و اقامت ست بطریق تغلیب و اطلاق اذان بر اقامت نیز آمده است
و تعیین وقت فجر غالباً بقرینه تبرید ست والله اعلم و این از افضل معالجات ست و ظاهر حکمت در آن آنست
که بریختن آب سرد بانسداد مسامات حرارت در درون محتقن گردد و سبب حدوث حس و وجود آن شود والله اعلم
فصل در اصلاح طعام و شراب که مگس در آن افتد میفرمود مگس را تمام در آن طعام و شراب فرو برید چه
در یک پر وی زهر ست و در دیگری تریاک و مگس پر زهر آلوده را مقدم میدارد و اینست مضمون حدیثی که
ابو هریره روایت میکند اذا وقع الذباب فی اناء احدکم فامقلوه فان فی احد جناحیه داء و فی الآخر شفاء و
ازین حدیث همین قدر معلوم شد که در یک پر وی درد ست و در پر دیگر شفا و تقدیم پر زهر بر پر شفا از حدیث نگ

معلوم گردد چنانچه گفت و در روایت ابی سعید خدری میگوید فاسقوه فانه لم یقدم اسم او یوجر الشفاء و درین حدیث
دوا مرست یکی فقهی و دیگر طبی اما فقهی دال ست برآنکه اگر مگس در آبی یا در مایعی یعنی امری سیال مثل سرکه و شوربا و جز آن
افتد و بمیرد آن را نجس نکند و این قول جمهور علماست و مذهب امام ابوحنیفه نیز همین ست و اما امر طبی در دفع ضرر
اشیا سمیه بامنداد زیرا که مگس چون در طعام یا شراب افتاد خواهد که دفع ضرر آنرا بسلاحی که دارد که آن پر زهر آلود
بکند آنرا مقدم دارد لاجرم فرموده تا ماده سمیت او را بماده تریاقیت مقابل کند تا ضرر وی دفع شود **فصل**
در بثرات بذریره علاج میفرمود بثره عبارت ست از خراجی کوچک که از ماده تیز بر ظاهر بدن خروج میکند و ذریره
دوائیست هندی که از قصب الذریره بیرون می آید عن بعض ازواج النبی صلی الله علیه وآله وسلم قالت
دخل علی النبی صلی الله علیه وآله وسلم وقد خرج فی اصبعی بثرة فقال عندک ذریرة قلت نعم قال ضعیها بعضی
از ازواج مطهره گفته که درآمد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بر من و برآمده بود در انگشت من بثره پس فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم بمن نزد تو ذریره هست گفتم آری هست فرمود بنه آنرا برین بثره و تو بگوی و بخوان این دعا
اللهم مصغر الکبیر ومکبر الصغیر صغر ما بی و اگر بر کسی ورمی بود وی امر کردی بشگافتن آن عن علی قال دخلت
مع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم علی رجل نعوده بظهره ورم فقالوا یا رسول الله هذه غدة قال بطوا عنه قال علی
وما برحت عنه حتی بطت والنبی صلی الله علیه وآله وسلم شاهد امیر المومنین علی گفت درآمدم با پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم بر مردی که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بعیادت وی آمده بود در پشت آنمرد ورمی بود
گفتند یا رسول الله این غده است و غده بضم غین عقده که در جسد باشد که ماده وی شحم ست و قطعه سخت
که میان عصب افتد فرمود بشگافید آنرا و گفت علی نرفتم من از انجا تا آنکه شگافته شد آن غده و رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم حاضر بود و یکبار دیگر طبیبی را فرمود تا شکم کسی را که ورم کرده بود بط کرد یعنی بشگافت
گفتند یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم هل ینفع الطب آیا فائده میکند طبیبی کردن و علاج نمودن فرمود
الذی انزل الداء انزل الشفاء فیما شاء آن کسی که فرستاده هست درد را فرستاده است شفا را در آنچه
خواسته است یعنی حق سبحانه تعالی هر درد را دوائی پیدا کرده و همه بتقدیر اوست و بمشیت وی **فصل در بیان**
شاد نمودن مریض و گاه مریض را فرمودی که بسخنان خوش شاد کنید و اندوه از وی رفع کنید
ابوسعید خدری روایت کرد اذا دخلتم علی المریض فنفسوا فی الاجل فان ذلک لا یرد شیئا و هو یطیب نفس
المریض چون درآئید بر بیمار تنفیس و تاخیر کنید در مدت عمر وی یعنی بگوئید که انشاء الله تعالی عمر تو
بسیار ست و اجل تو ممتد اندوه مخور زیرا که این گفتن رد نمیکند چیزی را از تقدیر الهی و خوش میکند نفس بیمار را
و تفریح میکند کربت و اندوه او را و در معالجه حزن و غم امر بتلبینه میفرمود و آن طعامی رقیق که از دقیق شعیر
غیر منخول یعنی نابیخته سازند و گاهی قدری از عسل نیز بآن همراه کنند بشرط آنکه تمام پخته باشد و در
قوام و رقت مثل شیر باشد و از نجهت آنرا تلبینه که از لبن ماخوذ ست خوانند و آنرا حکما ماء الشعیر ست که عمده
اطباست در معالجه اکثر امراض عن عائشة رض انها کانت اذا مات المیت من اهلها اجتمع لذلک النساء از عائشه رض [illegible]
آمده است که چون میمرد از خویشان او کسی جمع می شدند بجهت آن زنان ثم یفرقن الی اهلهن سپس متفرق

شیدند و میرفتند بجانہا و اہلخانہاے خود امرت ببرمتہ تلبینۃ فطبخت حکم میکرد عائشہ رض به پختن دیگے از تلبینہ
پس پختہ میشد تلبینہ وصنعت ثرید اثم صبت التلبینۃ علیہ ومیساخت عائشہ رض اشکنہ پس میریخت تلبینہ را بران
اشکنہ ثم قالت کلن منہا پس میفرمود بخورید ازین تلبینہ کہ ریختہ شدہ است بر اشکنہ فانی سمعت رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یقول التلبینۃ مجمۃ لفؤاد المریض وتذہب ببعض الحزن زیرا کہ من شنیدہ ام رسول خدا
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را کہ میفرمود خوردن تلبینہ راحت دہندہ است مر دل بیمار را و میبرد از دل غم و
اندوہ را و در حدیثے دیگر آمدہ علیکم بالبغیض النافع التلبین لازم گیرید برخود دشمن نفع کنندہ را کہ تلبین است
دشمن یا باعتبار آنکہ دوا مبغوض و مکروہ است نزد طبع و شہوت نفس دران نہ و لیکن نافع ست در دفع مرض
و اندوہ و دوست داشتہ شدہ است ازینجہت یا باعتبار آنکہ این طعام در مذاق طبع چندان خوش آیندہ
نیست و خوش و لذیذ نہ اما باید خورد برای نفع و دفع کراہت مرض را و ہم در حدیث عائشہ رض ثابت شدہ کہ
گفت کان رسول اللہ بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اذا قیل لہ ان فلانا وجع لا یطعم الطعام وقتیکہ
گفتہ میشد آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را کہ فلان کس دردناک ست نمیخورد طعام را فقال علیکم
بالتلبینۃ فحسوہ ایاہا لازم گیرید تلبینہ و بنوشانید او را وکان یقول والذی نفسی بیدہ انہا تغسل بطن احدکم
کما تغسل احدکن وجہہا من الوسخ و میفرمود سوگند بپروردگار کہ تلبینہ میشوید و صاف میگرداند از آلائش
شکم یکے از شما را چنانچہ مے شوید یکے از زنان شما روے خود را از چرک و تخصیص شستن روے زنان بجہت
آن خواہد بود کہ مبالغہ زنان در شستن و شوے روے از چرک بیشتر از مردان ست **فصل در علاج**
زہر در خیبر زنے گوسفند بریان بزہر آلودہ کرد و پیش رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آورد ازان
تناول فرمود گوسفند بریان بنطق آمد کہ زیادہ ازین از من مخور کہ زہر آلودہ ام آن زن را طلب کرد
و گفت چرا چنین کردے گفت اگر پیغمبرے ترا زیان نرسد و آنکہ چند لقمہ بخورد و بعد ازان خبردار شد
براے ظہور معجزہ بود و یکے از صحابہ کہ خوردہ بود بمرد درین نیز ظہور امتیاز و اعجاز بود و در روایت آمدہ کہ
آن زن را بقصاص آن صحابی بکشتند و بران حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم زہر آن گوسفند کارگر نیفتاد
و اما بے تاثیرے نبود پس حجامت کرد بین الکتفین در سہ موضع و امر کرد دیگران را تا حجامت کنند و
بعد ازان سہ سال بزیست زیرا کہ غزوہ خیبر در سال ہفتم بود و ہر سال فرمودے کہ ہمیشہ الم لقمہ کہ در خیبر
خوردم مے یابم تا سال وفات رسید فرمود ما زلت اجد من الاکلۃ التی اکلت من الشاۃ یوم خیبر حتی کان ہذا
اوان انقطاع الابہر منی فتوفی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شہیدا فرمود ہمیشہ مے یافتم از آن لقمہ کہ
خوردہ بودم از گوسفند زہر آلودہ روز خیبر تا شد اکنون وقت گسستن رگ سینہ من ازان پس وفات یافت
رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شہید و حکمت الٰہی در ابقاے اثر آن تا وقت موت شریف این بود و معالجہ زہر
بر دو نوع ست یکے باستفراغات کہ مجموع آن پنج قسم ست چنانکہ بیاید دوم با دویہ کہ معارض زہر باشد
بکیفیت یا بخاصیت تاثیر دوا در دفع مرض دو نوع ست یا بکیفیت چنانکہ دارو ے گرم در دفع برودت
و سرد در دفع حرارت مثلاً یا بخاصیت ست چنانکہ بعض تریاقہا کہ اصلاً کیفیت آنہا معلوم نیست و لیکن

خاصیت وے چنین واقع شده است که دفع زہر میکند وتاثیر آن دران معلوم ست قطعاً ولیکن علت آن معلوم نه چنانکه زہر مہره که میباشد ودرادویهٔ مثل این بسیارست وہرکه دوا نیابد باید که مبادرت نماید باستفراغ واتم انواع استفراغ حجامت ست واینها آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم اختیار کرد والله اعلم

فصل در حکمت حجامت سحر چون یہود سحر کردند ذات مقدس نبوی صلے الله علیه وآله وسلم بیمار شد گفته اند که حکمت در تاثیر سحر دران حضرت مقدس آن بود که مقررست که سحر ساحر تصرف وتاثیر نکند وچون یہود نا بہبود ودیگر مشرکان آنحضرت صلے الله علیه وآله وسلم را نسبت بسحر میکردند حق سبحانه وتعالیٰ بتاثیر سحر در وے نزاہت ساحت عزت وکمال وے را ازین نسبت اظہار کرد وکذب دعوی وبطلان اتہام ایشان را وانمود وبالجمله چون ذات مقدس وے از سحر یہود بیمار فرمود تا بر سر مبارک وی حجامت کردند وکسیکه از دین وایمان حظے ندارد وبہرہ نشنه این علاج را انکار میکنند ومیگویند که حجامت قسمے از استفراغ ست بعلاج سحر چه مناسبت دارد ودفع وے چگونه کنند واگر از کفار اطبا چون جالینوس وارسطاطالیس نقل کردندے البته انکس بجهت زلیخه که در باطن دارد انکار نکردے وگفتی چون ایشان چنین حکم کرده اند لابد بوجہے وحکمتی خواہد بود وبعد ازان اشارت کرد بمعقولیت حکمت در نفع حجامت در دفع سحر بقول خود که گفت وچون ماده سحر بسر مبارک رسیده بود ودر قواے دماغیه تاثیر کرده چنانکه تخیل میکرد که چیزی که نکرده است کرده ہیشم دوا این تصرف ست از ساحر در طبیعت وماده دموی تا آن ماده بر بطن مقدم دماغ غلبه کرد ومزاج آن از طبیعت اصلے برگشت زیراکه سحر مرکب ست از تاثیرات ارواح خبیثه از جن وشیاطین وخبائث نفوس بشری وانفعال قواے طبیعیه بدینه ازان تاثیرات وبالجمله چون تاثیر سحر در بدن روح حیوانی ست که ماده آن دمی ست که بعد از انضمام آن در تجویف قلب بخارے لطیف بیرون دماغ متصاعد گشته حامل قواے دماغیه میگردد وبتاثیر وتصرف سحر مزاج آن محل متضرر وخارج از طبیعت اصلی میگردد واستعمال حجامت در محلے که بسحر متضرر شده باشد غایت حکمت ونہایت حسن معالجت ست وآنکه اعتقاد وانکار آن از جہل بصناعت طب وعدم درک حکمت وخواص اشیاست واز جمله علاجات عظیمة النفع در سحر ادویهٔ ربانی الٰہی ست از آیات ودعوات که ابطال آن میکنند وچندانکه تاثیر آنہا بقوت ہمت وتصرف وتوجه وطہارت ویقین ایمانی اقوے بود ابطال سحر زود تر حاصل شود لاجرم چون معوذتین منزل شد فی الحال سحر کلی باطل شد بدانکه در احادیث صحیحه ثابت شده که آن حضرت را صلے الله علیه وآله وسلم سحر کردند وتاثیر آن در ذات شریف وی ظاہر شده از عروض نسیان وتخیل وضعف قوت جماع وامثال آن ووقوع این حادثه بعد از رجوع از حدیبیه بود در ذی الحجه در آخر سنه ششم ومدت بقاے این عارضه بقولے چہل روز ودر روایتی شش ماه ودر روایتے یکسال بوده غالباً ظہور وقوت آن چہل روز بوده ووجود آثار وبقایاے آن از اول تا آخر تا مدت مدید باشد وکشیده والله اعلم تا شبے نزد عائشه رضی بود دعا کرد وبسیار کرد وبستر گفت یا عائشه آیا آگاه ہستی تو بآنکه آگاہانیده شدم من بآنکه حق تعالیٰ فتوے داد مرا درانچه استفتا کردم از وے اجابت کرد آنچه سوال کردم آمدند مرا دو مرد نشست یکے ازان دو نزد سر من ودیگرے نزدیک پایہاے من وگفت یکے ازان دو مرد مصاحب خود را چه حال ست این مرد را ووجع وے از چیست گفت مطبوب ست یعنی مسحور وطب بمعنی سحر آید گفت که سحر کرده است او را

گفت لبید بن اعصم یهودی گفت در چه چیز کرده گفت در مشط و مشاطه مشط شانه و مشاطه آنهم موهاسے که
می افتد از سر و ریش بشانه کردن و در پوست شگوفه نخل نر گفت آنرا کجا پنهان کرده اند گفت در بیر ذروان نام چاهیست
که در آنجا بود و در روایتے اروان بالف و گفته اند که این صحیح تر ست پس رفت آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
با چندے از صحابه بران چاه و فرمود همین چاه است که نموده بودند مرا و آب وے سرخ بود گویا حنا آب تر کرده اند
و نخلهاے او گویا روس شیاطین پس بر آوردند از وے آن سحر را چنین آمده در صحیحین و در روایتے
از بخارے آمده که عائشه رض گفت چرا فاش نمیکنے یا رسول اللہ این را گفت خوش ندارم که پراگنده کنم بر مردم
شر را و در حدیث ابن عباس نزد بیهقی بسند ضعیف آمده که در آنجا و ترے یعنے زه کمان را یافتند که
در وے یازده گره بود و فرود آمد سورة الفلق والناس بر آیتے که میخواندند گرهے از آن کشاده مے شد
و نیز از ابن عباس آمده که چون فرستاد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم علی و عمار را برای استخراج سحر از آن
چاه پس یافتند یازده گره را و در روایتے در فتح الباری ذکر کرده که فرود آمد مردے پس یافت طلعه نخل را
در وے تمثال آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از موم ساخته در آن تمثال سوزنها خلانیده و رشته
در وے یازده گره زده پس فرود آمد جبرئیل بمعوذتین بهر آیتے که میخواندند گرهے کشاده میگشت و هر سوزنے
که میکشیدند الم تسکین مییافت بعد از بر آمدن آن راحتے پیدا میشد واللہ اعلم

فصل در معالجه

بدان گاہے معالجه بدن بقے فرمودے عن معدان عن ابی الدرداء ان النبی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
قاء فتوضأ فلقیت ثوبان فذکرت له فقال صدق انا صببت له وضوءه معدان ابن طلحه که از کبار تابعین ست
از ابی الدرداء روایت کرده که پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم قے کرد پس از آن وضو ساخت گفت معدان
بعد از آن ملاقات کردم ثوبان را که مولاے آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بود و در سفر و حضر تا آخر عمر
در خدمت بود و ذکر کردم با وے آنچه ابو الدرداء گفته بود ثوبان گفت راست گفت ابو الدرداء من ریخته بودم
آب وضو را براے وے و قے یکے از استفراغات پنجگانه است که آن پنج اصل انواع استفراغات است
و آن پنج اسهال ست و قے و اخراج دم و خروج ابخره و عرق و سنت بر هر پنج وارد شده چنانچه یاد
کردیم پوشیده نماند که خروج ابخره و عرق را صریح ذکر نکرده است مگر آنکه آن لازم بعض معالجات که مذکور شده
بوده باشد

فصل

اگر کسے معالجه کردے و طب ندانستے او را تضمین فرمودے عن عمرو بن العاص
یرفعه من تطبب ولم یعلم منه الطب قبل ذلک فهو ضامن کسیکه علاج کند کسے را بے آنکه طبیب باشد
و در انا الطبیب وے ضامن ست و علما را خلافے نیست که هر که بنادانی طبیبی کند و مریض را هلاک کند یا عضوی
از اعضاے او را یا مال او را تلف کند بر وے ضمان لازم آید و اگر دو طبیب بودے ارشاد نمودے بآنکه
در طب حاذق تر ست امام مالک رحمه اللہ در موطا روایت کرده از زید بن اسلم ان رجلا فی زمن رسول اللہ
مردے در زمان پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم جرح فاحتقن الدم مجروح شد پس محتبس شد خون در جراحت
وے وان الرجل دعا رجلین من بنی انمار فنظرا الیه و آن مرد دو مرد را از قبیله که نام آن بنی انمار ست از براے
علاج طلبید پس نظر کردند آن دو مرد در حال آن مجروح تا علاج کنند فزعم ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

فقال لهما ایکما اطب گفت زید بن اسلم که فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مر آن دو مرد را کدام یکے از شما
طبیب تر و حاذق ترست یعنے ہر کدام که حاذق ترست و داناتر علاج بکند فقالا او فی الطب خیر یا رسول الله
پس آن دو مرد چون از قول آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تفاوت و تفاضل در طب و بودن یکے بہتر و
نافع تر از دیگرے فهمیدند پرسیدند آیا در طب نفعے و خیریتے ہست در نفس الامر و امرے صحیح و مفید ہست
فقال انزل الدواء الذی انزل الداء پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ہر که فرستاده است درد را
ہمان کس فرستاده است دوا را یعنے ہر دو بتقدیر الٰہی ست و پیدا کننده و تاثیر بخشنده حق ست سبحانه وتعالی

فصل در پرہیز پرہیز فرمودے حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم از معاشرت ارباب امراض متعدی
که از مصاحبت بدیگر تجاوز کند و برسد چنانکه جذام و جرب و مانند آن و چون بحکم خاصیت احتمال عدوے و تجاوز
دارد از معاشرت و مخالطت ارباب آن پرہیز کردن فرمود چنانچه در حدیث ابی ہریره مرفوع ست که آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود فر من المجذوم کما تفر من الاسد بگریز از صاحب جذام چنانچه میگریزے از شیر
تا بتو نرسد و ترا ہلاک نکند و در حدیث جابر صحیح ست انه کان فی وفد ثقیف رجل مجذوم فقال انا بایعناک
فارجع مردے از ثقیف برای بیعت اسلام بحضرت آمده بود که مجذوم بود پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
او را بخود نه طلبید و دست وی را در دست خود نگرفت و فرمود بیعت کردیم ترا با تو در قصد و نیت دست گرفتن حاجت
نیست برگرد و نزد ما مباش و در حدیث ابن عباس مرفوع ست که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود لا تدیموا
النظر الی المجذومین بسیار نظر نکنید بجانب مجذومان که مکروه است و ناخوش آینده و احتمال ضرر نیز دارد و احتمال
دارد که نا طلبیدن آن ثقفی مجذوم در حضور و ہمچنین نہی از ادامت نظر بجہت آن بود تا وے محجوب و متنفر نماید
و ایذا نکشد والله اعلم ولیکن سوق کلام مصنف در انست که مراد ہمان معنی اول که ناظر در اتقا و اجتناب ست
و در حدیث دیگر آمده کلم المجذوم وبینک وبینه قید رمح او رمحین سخن کن با مجذوم از دور اقل آنکه میان تو و
میان او مسافت یک نیزه دارے بود یا دو نیزه دارے و جذام مرضے خبیث ست باعتبار اہلاک و تغیر و تقبیح
ہیأت و صورت و احتمال تجاوز و رسیدن بغیر که از انتشار سودا که متولد از خون فاسد و احتراق اوست در ہمه بدن
پیدا مے آید و مزاج اعضا تباه میشود و شکل اعضا و ہیأت آن متغیر میگردد و این احادیث و مانند آن ناظر
در جانب اتقا و پرہیزست از مجذوم و در احادیث دیگر آمده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم با مجذوم
طعام خورد و دست وی را در کاسه خویش نہاد و گفت کل بسم الله ثقة بالله وتوکلا علیه بخور بنام خدا و اعتماد و توکل میکنیم
من در خوردن با تو بر خدا و حدیث لا عدوے و لا طیرة نیز ناظر در عدم اجتناب و احتراز ست چه میفرماید که تجاوز مرض و
رسیدن آن از یکی بدیگری نمی باشد و فال بد که از طیور و مانند آن میگیرند و شوم می بینید از چیزی نیست و باطل ست
و در حدیث دیگر آمده که شترے بود گرگین درمیان شتران عرض کردند بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که این را
درمیان نه نهند که جرب از وے بدیگران سرایت خواهد کرد فرمود این را که جرب رسیده ہست از کجا رسیده است
یعنے این چیزے نیست ہمه بتقدیر پروردگار تعالی ست پس میان این احادیث که ناظر در عدم اجتناب اند
و احادیث دیگر که بر خلاف آن دلالت دارند منافات و معارضه نماید جواب ازین میگویند که اصل عدم عدوے و

و عدم اجتناب و احتراز ست و ہمہ بتقدیر اوست ولیکن امر باحتراز از ایشان برای آن فرمود تا اگر کسے را ازین
بتقدیر الٰہی برسد مبادا تصور آن کند کہ عدوے حق ست و در دام شرک خفی بیفتد پس امر بفرار از مجذوم و سنے
از قرب و مصاحبت او ازین جہت ست نہ از جہت احتمال عدوے و رسیدن آن بعلت مصاحبت و اگر کسی را
یقین بتقدیر الٰہی کامل بود و این تصور و توہم نبود اجتناب در حق وے لازم نبود و برین جواب راجح
و معمول حدیث لا عدوے بود و حدیث فرار غیر معمول و بعض حدیث فرار و اجتناب را ترجیح کردہ و امر بدان
برائے استحباب داشتہ چنانکہ گفت و بعض جواب میگویند کہ امر باجتناب از مجذوم بطریق استحباب ست
و اختیار و ارشاد نہ برائے ایجاب و الزام و مواکلۃ المجذوم از برای بیان جواز فعل و اعلام بآنکہ این حرام
نیست و امر باجتناب برائے وجوب نہ و بعض میگویند کہ حدیث لا عدوی حق ست ولیکن کلیہ نیست مخصوص ست
بغیر جذام و امثال آن و اینہا مستثنی و خارج اند از ان کلیہ و شاید کہ حق تعالی در اینہا خاصیتے و تاثیری نہادہ باشد
در عدوے چنانکہ از حدیث نفی تشاؤم امراۃ و فرس و دار مستثنی ست نزد بعض و جواب تحقیقے این ست کہ
بدان اشارت کرد بقول خود کہ گفت و بعض در جواب میگویند کہ این خطاب کلی نیست بلکہ ہر قومی را خطاب کرد
بآنچہ لائق و فراخور حال وے بود پس یکیکہ قوت ایمان و توکل وے بغایت بود او را از مخالطت و معاشرت
ایشان ضررے نیست و وے مامور و مخاطب نیست بفرار و اجتناب زیرا کہ قوت ایمان وے قوت عدوی را
دافع ست و ما ضعفا را باحتیاط و احتراز فرمود و خود ہر دو صورت را مباشرت کرد تا اقتدا کنند بوی قوی
بطریقۂ توکل اخذ کنند و ضعیف بطریقہ تحفظ **فصل** در تداوے بمحرمات از تداوے بمحرمات منع
فرمودے ابو درداء روایت کند کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود ان اللہ انزل الداء والدواء
وجعل لکل داء دواء فتداووا ولا تداووا بالمحرم خدائے تعالی فرستاد درد را و دارو را و ہر درد را دوائے
پیدا کرد پس دوا کنید ولیکن بامرے کہ آنرا حرام گردانیدہ است مکنید و ابن مسعود روایت کرد ان اللہ
لم یجعل شفاءکم فیما حرم علیکم و طارق جعفی سوال کرد از خمر ساختن نہی فرمود گفت برای دوا میسازم فرمود لیس بدواء
ولکنہ داء یعنی خمر خوردن برائے دوائے بدن بیماری ولیکن وی در حقیقت درد ست کہ بدین تو ضرر دارد
و ظاہر آنست کہ مراد درد بدن ست و سبب شفائے آن نیست چنانچہ از احادیث دیگر ظاہر ست و محققین
اطبائے اسلامیہ میگویند کہ در قول حق تعالی کہ در شان خمر فرمودہ و منافع للناس مراد منفعت بدن و صحت
وے نیست بلکہ انتعاش و نشاط طبیعت ست کہ بتناول آن پیدا میشود و در آخر مضر ست ببدن و مہلک
ست چنانکہ از حال اہل ادمان ظاہر میگردد و در لفظے دیگر در سنن ابی داود و ترمذی ست عن طارق قلت
یا رسول اللہ ان بارضنا اعنابا نعتصرھا و نشرب منہا قال لا طارق بحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم عرضہ داشت
کہ در زمین ما انگور بسیار ست عصر میکنیم آنرا یعنی خمر میسازیم و مینوشیم آنرا فرمود منوشید کہ حرام ست
فراجعتہ قلت انا نستشفی للمریض پس باز گفتم کہ ما بدان طلب شفائے مریض میکنیم و باین قصد میخوریم قال ان ذلک
لیس بشفاء ولکنہ داء فرمود این شفا نیست ولیکن علت و درد ست این رسیدن طارق اگر پیش از علم بتحریم خمر ست
خود درست ست و آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم تنبیہ کرد بر تحریم آن کہ موجب نص قرآنی ست

واگر بعد از تحریم بود بجهت توهم حل آن باشد برای شفا فرمود آن نیز جائز نیست فافهم و در سنن نسائی مرویست
که طبیبی ذکر کرد که در ذرین داروی ضفدع بکار میآید او را نهی فرمود از قتل ضفدع و بکار بردن آن در دارو و در حدیث
دیگر ثابت شده من تداوی بالخمر فلا شفاه الله کسیکه تداوی کند بخمر شفا ندهد او را خدای تعالی دعاست
یا خبر والله اعلم **فصل** در علاج قمل تراشیدن سر فرموده تا مسام بخره منفتح شود و تصاعد کند ماده
که قمل از آن متولد میشود ضعیف گردد و پوشیدن حریر را نیز در علاج قمل فرموده و از بعض شروح موجز
تخصیص آن بنوعی خاص نیز نقل کردیم چنانچه گذشت **فصل** در معالجه باذکیهٔ روحانیه ربانیه و ادویهٔ مرکبه
از آن و از طبیعیه بدانکه شفای اعم و انفع و اعظم از قرآن فرد و نیامده چنانچه فرموده وننزل من القرآن
ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و کلمه من درینجا بیانیه است نه تبعیضیه و قرآن شفاست از امراض روحانیه
و جسمانیه چه امراض روحانی اعتقادات فاسده و اخلاق ذمیمه و اعمال قبیحه است و قرآن مشتمل است بر بیان
معالجات و ارشاد بطریق ازاله آنها بروجه اتم و اکمل و آنا بعد از آن او شفا از امراض جسمانیه بجهت آنست که تبرک
و تیمن بقرائت وی نافع است در بسیاری از امراض و بلایا و فتن و دافع است مر آنها را چنانچه در احادیث آمده که من لم یستشف
بالقرآن فلا شفاه الله و فاتحة الکتاب دواء کل داء و امثال ذلک و همچنین رقیه لدیغ بفاتحة الکتاب مجرب اکابر است
و نیز در بعض ادعیه ماثوره آمده است و ان تجعل القرآن ربیع قلبی و شفاء صدری و باید دانست که آیات و اذکار
و ادعیه که استشفا و رقیه کرده میشود بدان نفع و شفا در ذات آنهاست ولیکن صلاحیت و قبول محل و قوت همت
فاعل و تاثیر وی شرط است و اگر تخلف کند شفا یا از جهت ضعف تاثیر و همت فاعل است یا از جهت عدم قبول محل
منفعل یا درینجا مانعی قوی است که با وجود قوت فاعل و صلاحیت منفعل حاجب و حاجز از وصول اثر و ظهور تاثیر
آمده و این در ادویه حسیه نیز پیداست و عدم تاثیر آن گاهی از جهت عدم قبول طبیعت است مر دوا را و گاهی
از جهت وجود مانع از رسیدن اثر دوا است قوی زیرا که طبیعت چون بگیرد دوا را بالقبول تمام انتفاع بدن نیز بحسب
قبول بود و همچنین قلب چون رقی و تعاویذ را بگیرد بالقبول تام و همت قوی تاثیر کند در ازاله علت و همچنین دعا که
صدق توجه و حضور قلب در وی نیز معتبر است و عدم اجابت وی گاهی بجهت ضعف نفس دعاست که مرضی
و محبوب الهی تعالی نیست و گاهی از جهت ضعف قلب و عدم اقبال اوست بر جناب عزت در وقت دعا بحضور تام
و توجه بکمال و گاهی از جهت وجود مانع است از اجابت مثل اکل حرام و ارتکاب ظلم و مانند آن و رقیه بمعوذات و
غیر آن از اسمای الهی طب روحانی است اگر جاری شود بر لسان ابرار و اتقیا بتوجه تام و همت تمام ولیکن
چون وجود این نوع عزیز و نادرست مردم دست بطب جسمانی زده از آن خارج و غافل نشستند و بتحقیق اجماع
کرده اند علما بر جواز رقیه نزد اجتماع سه شرط یکی آنکه بکلام خدا و اسماء و صفات وی تعالی باشد و بزبان عربی
باشد یا بزبان دیگر که معنی آن معلوم بود با اعتقاد آنکه موثر حقیقی اوست تعالی شانه و در صحیح مسلم از حدیث
عوف بن مالک آمده که گفت رقیه میکردیم ما در زمان جاهلیت پس گفتیم یا رسول الله چه میفرمائی درین باب
فرمود عرض کنید رقیهای خود را بر من اگر در آن شرکی نبود باکی نیست و نیز در حدیث مسلم از جابر رض
آمده که نهی کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از رقی پس بعض صحابه آمدند و گفتند نزد ما رقیه بود که برای

عقرب میکردیم و آن رقیه را بحضرت صلی الله علیه و آله وسلم عرض کردند فرمود مانعی نیست بکنید و تا توانید نفع رسانید
برادر خود را و تمسک کردند قومے باین عموم و تجویز کردند هر رقیه را که مجرب شده است منفعت وے اگرچه معنی
آن معلوم نباشد ولیکن احتیاط در آنست که بغیر معلوم المعنی نکنند مبادا متضمن شرکی بود و در حدیث ابی داؤد
و ابن ماجه آمده و تصحیح کرده آنرا حاکم از ابن مسعود که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که رقی و تمائم
و توله شرک ست و تمائم جمع تمیمه است و آن حرزه یا قلاده که در گردن بیاویزند و آن را در جاهلیت برای دفع
آفات میکردند و توله بکسر مثناة و بفتح واو و لام چیزے ست که زنان برای جلب محبت مردان میکردند و این نوعے
از سحرست و از زینب امرأة عبدالله بن مسعود آورده اند که گفت دید عبدالله در گردن من رشتهٔ را گفت این
چیست گفتم خیطے ست که افسون کرده شده است برای من در دوے پس بگرفت آنرا و پاره کرد و گفت
شما اے آل عبدالله بے نیازید از شرک و محتاج نباید بآن شنیدم من رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
که گفت رقی و تمائم و توله شرک ست گفتم چرا اینچنین گوئے بود چشم من که بیرون می افتاد از غایت وجع
وے انداخت چرک را و اشک را پس بفلان یهودے رفتم و وے افسون بخواند و همه درد برفت و آرام
یافتم گفت عبدالله این دردے که در چشم تو بود عمل شیطان بود که در چشم تو تصرف میکرد و چون خوانده شد افسون
باز داشت آنرا و لازم بود ترا که میگفتی چنانچه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم میگفت اذهب البأس رب الناس
واشف انت الشافی لاشفاء الا شفاؤک شفاء لا یغادر سقما رواه ابوداؤد و دو اینها را از شرک بجهت آن داشت
که اهل جاهلیت اعتقاد موثریت بآن داشتند و بغیر نام خداوند تعالی میکردند پس آنچه بنام خدا و کلام وے باشد
در حکم وے داخل نباشد و چگونه داخل بود که وارد شده در آن احادیث و اخبار صحیحه چنانکه بیاید و بعض گفته اند
که نهی از آن رقی ست که استعمال میکنند اهل عزائم و مدعیان تسخیر جن و مے آرند بامور مشتبه مرکبه از حق و باطل و
جمع میکنند با ذکر خدا و اسماے وے تعالی اسماے شیاطین و ذکر ایشان را و استعانت میکنند از ایشان و
گفته اند که جن از جهت عداوتے که بالطبع با انسان دارند باین علاقه با شیاطین دوستند و چون خوانده شود
عزائم باسماے شیاطین اجابت میکنند آنرا و بیرون میروند از جاے خود و همچنین لدیغ چون آن نیز گاهے
اثر جن میباشد بتمثل وے بصورت مار هرگاه رقیه خوانده شود باسماء شیاطین سیلان میکند سموم آن از
بدن انسان ازینجهت مکروه است رقیه که بذکر الله و اسماء صفات وی خاصة نبود و بالجمله اجماع دارند علمای امت
بر کراهت رقیه بغیر کتاب الله و اسماء صفات وے و ابن وهب از امام مالک نقل کرده است کراهت رقیه
بحدید و ملح و عقد خیط و خاتم سلیمان که مینویسند و گفت که نبود اینها امر قدما در اسلام والله اعلم و آن حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم میفرمود که العین حق و لو کان شیئ سابق القدر لسبقته العین تاثیر عین یعنی چشم زخم و کارکردن آن
حق و ثابت ست و نفس الامر و حق تعالی این خاصیت در بعض نفوس نهاده است چنانچه در سحر و اگر مے بود چیزے
که پیشی دستی و غلبه میکرد قضا و قدر را هر آئینه سبقت میکرد آنرا عین و این مبالغه است در تاثیر عین و در صحیحین
میفرمود که افسون کنید از چشم زخم و از حمه یعنی نیش عقرب و از نمله و آن ریشها که بر پهلوها ظاهر شود چنانکه بیاید
مالک روایت کرد که عامر بن ربیعه سهل بن حنیف را دید که غسل میکرد و در حسن بدن او تامل کرد و گفت والله که

سن مثل این پوستی نه دیدیم در مردان و نه پوست دختران مخدره سهل در ساعت بسر در آمد خبر نزد رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم رسید بر عامر خشم گرفت و گفت علام یقتل احدکم اخاه الا بَرَّکتَ اغتسل له فغسل عامر وجهه ویدیه ومرفقیه
ورکبتیه واطراف رجلیه وداخلة ازاره فی قدح ثم صب علیه فراح مع الناس و در روایتی فراح سهل مع الناس لیس
به باس یعنی براے چه یکے از شما برادر خود را هلاک میکند چرا نگفتی بارک الله فیه چون در نظر تو خوب آمد پس فرمود
تا اطراف وبرا یعنی اعضاے عامر را که در حدیث مذکور اند بشویند و بروے یعنی بر سهل بن حنیف بریزند چنان
کردند در ساعت نیکو شد و کیفیت شستن را زهرے بیان کرده که عاین را بفرمایند که دست راست در قدح آرد
کند و یک کف بردارد و مضمضه کند و در ان قدح بریزد و یک کف را بردارد و روے را در قدح بشوید باز دست چپ را
در قدح برده آب بردارد و بر زانوے چپ ریزد این چنین ست در نسخ متن و در مواهب لدنیه بعد از شستن
روے در قدح گفته که پیشتر در آرد دست چپ و بریزد بر دست راست پیشتر در آرد دست راست را و بریزد بر دست
چپ پیشتر در آرد دست چپ پس بریزد بر مرفق ایمن پیشتر در آرد دست راست را و بریزد بر مرفق ایسر پیشتر در آرد
دست چپ را پس بریزد بر قدم راست پیشتر در آرد دست راست را پس بریزد بر قدم چپ پیشتر در آرد دست چپ را
و بریزد بر زانوے راست پیشتر در آرد دست راست را و بریزد بر زانوے چپ پیشتر بشوید داخله ازار را و این
موافق و مناسب ست غسل این اشیا را که مذکور اند در حدیث و غالباً از قلم کاتب در متن ابهامی افتاده است
و پایان درون ازار بشوید و در داخله ازار دو قول ست یکے آنکه مراد فرج ست دوم آنکه مراد طرف ازار ست آنکه
به بدن او رسیده است از جانب راست و زیاده کرده است قاضی عیاض که یا مراد جسد اوست که متصل با ازار ست
و بعض گفته اند سرین ست که مقعد ازار ست و بخط شیخ سخاوی نوشته دیده اند که این کنایت ست از ثوبی
که متصل ست بجلد کذا فی المواهب و قدح را بر زمین ننهد و آن آب را از طرف پس یا سر بر معیون ریزند و معانی
ممکن نیست درک وے از جانب عقل و عاجز ست وی در دریافت آن قاضی ابوبکر بن العربی گفته که اگر توقف کند
متشرعی او را باید گفت که بگوید والله ورسوله اعلم و حال آنکه تائید کرده است آنرا تجربه و تصدیق کرده معاینه
و اگر متفلسف توقف کند رد بر وے ظاهر تر ست چه نزد فلاسفه دوا گاهی فعل بقوت خود کند و گاهی بخاصیت و کسے
آن ممکن نه وگوئیم مقتضاے صورت نوعیه چنین واقع شده گو این نیز ازین قبیل باشد و در خانه ام سلمه کنیزکے را
دید که بروے اثر نظر جن ست و در لفظ صحیحین همچنین ست که جاریه دید که در روے وی سفعه ست یعنی صفرت
فرمود استرقوا لها فان بها النظرة افسون بخوانید براے این کنیزک که بوے نظره ست یعنی نظر کرده است
جن و آسیب رسانیده ست ازینجا معلوم شود که همچنان که از آدمی عین میرسد از جن نیز میرسد و گفته اند که نظر
ایشان تیز تر از سنان ست و بعضے از شراح نظر را عام ساخته و گفته نظر انس یا جن و در حدیث دیگر آمده که
در خانه ام سلمه در آمد و در وی کودکے بود گفتند که بوے چشم رسیده است فرمود چرا افسون نمیکنید او را از عین و در سنن
ابی داود ست از سهل بن حنیف که گفته بر آبی گذشتم در انجا رفتم و غسل کردم مرا تب گرفت خبر رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم رسید فقال مروا اباثابت یتعوذ امر کنید ابا ثابت را که کنیت سهل بن حنیف ست تا تعوذ کند قال
فقلت گفت سهل بن حنیف پس گفتم یا سیدی والرقی صالحة آیا افسونها صلاحیت علاج و دفع علت بدان دارد فقال

لا رقیة الا فی نفس او حمة او لدغة والنفس العین والحمة کل ذی سم فرمود صلاحیت دارد ولیکن افسون نیست مگر در نفس که مراد بآن عین وچشم زخم ست واین تسہیل برخ حنیفت از عین بود ودر حمه که مراد بآن نیش زہر دار ست از عقرب ومانند آن ودر لدغه که گزیدن ست بدندان چنانچه مار ومانند آن وحال حصر بعد ازین معلوم گردد کنون مصنف خواسته که بعض رقیها که ماثورست ذکر کند پس گفت وبزرگترین رقیها قرأت فاتحه است وقرأة معوذتین وآیة الکرسی وتعویذات نبوی صلی الله علیه وآله وسلم که در احادیث صحیحه ثابت شده از انجمله اعوذ بکلمات الله التامات التی لا یجاوزہن بر ولا فاجر وباسماء الله الحسنی ما علمت منها وما لم اعلم من شر ما خلق وذرأ وبرأ من شر ما ینزل من السماء ومن شر ما یعرج فیها ومن شر ما ذرأ فی الارض ومن شر ما یخرج منها ومن شر فتن اللیل والنهار ومن شر طوارق اللیل الا طارقا یطرق بخیر یا رحمن واز ان جمله اعوذ بکلمات الله التامات من غضبه وعقابه وشر عباده ومن همزات الشیاطین وان یحضرون واز ان جمله اللهم انی اعوذ بوجهک الکریم وبکلماتک التامات من شر ما انت آخذ بناصیته اللهم انت تکشف المأثم والمغرم اللهم انه لا یهزم جندک ولا یخلف وعدک سبحانک وبحمدک واز انجمله اعوذ بوجه الله العظیم الذی لیس شیء اعظم منه وبکلمات الله التامات التی لا یجاوزہن بر ولا فاجر وباسماء الله الحسنی ما علمت منها وما لم اعلم من شر ما خلق وذرأ وبرأ ومن شر کل ذی شر لا اطیق شره ومن شر کل ذی شر انت آخذ بناصیته ان ربی علی صراط مستقیم واز انجمله اللهم انت ربی لا اله الا انت علیک توکلت وانت رب العرش العظیم ما شاء الله کان وما لم یشأ لم یکن ولا حول ولا قوة الا بالله اعلم ان الله علی کل شیء قدیر وان الله قد احاط بکل شیء علما واحصی کل شیء عددا اللهم انی اعوذ بک من شر نفسی ومن شر الشیطان وشرکه ومن شر کل دابة انت آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم واز انجمله تحصنت بالذی لا اله الا هو الٰهی واله کل شیء واعتصمت بربی ورب کل شیء وتوکلت علی الحی الذی لا یموت واستدفعت الشر بلا حول ولا قوة الا بالله حسبی الله ونعم الوکیل حسبی الرب من العباد حسبی الخالق من المخلوق حسبی الرازق من المرزوق حسبی الذی هو حسبی بیده ملکوت کل شیء وهو یجیر ولا یجار علیه حسبی الله وکفی سمع الله لمن دعا لیس وراء الله مرمی حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت وهو رب العرش العظیم هر که این دعوات را تجربه کند عظمت وقدر آن بداند واز ان جمله رقیهٔ جبرئیل است که پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم رقیه کرد ودر صحیح مسلم ثابت ست بسم الله ارقیک من کل شیء یؤذیک ومن شر کل نفس او عین حاسد الله یشفیک بسم الله ارقیک واز جمله کلماتیکه دفع چشم زخم بآن شود گفتن ما شاء الله لا قوة الا بالله است واگر عاین بگوید اللهم بارک علیه دفع چشم زخم کند وجماعتی از سلف روا داشته اند که آیات قرآن بنویسند ومیبون بیاشامد مجاهد گوید لا باس ان یکتب القرآن ویغسله ویسقیه المریض بآن نیست که کسی بنویسد قرآن را وبشوید آنرا وبنوشاند بیمار را مطلق قرآن را یا آیاتی که مناسب شفا یا مشتمل بر ذکر واسماء صفات باشد وهو الا نسب ابن عباس مرویست که زنی در طلق مانده بود آیتی را یاد وآیت را از قرآن فرمود که بنویسند وبشویند وبخورانند نقل ست از شیخ امام ابو القاسم قشیری گفت که بیمار شد ولد من به بیماری سخت تا آنکه مشرف شد بر موت وسخت شد بر من کار وی پس دیدم پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم در خواب پس شکایت کردم در حضرت وی صلی الله علیه وآله وسلم قصهٔ ولد را فرمود کجائی تو از آیات شفا پس بیدار شدم وتفحص کردم در قرآن آیات شفا را

ویافتم در شش موضع قوله تعالی ویشف صدور قوم مومنین وشفاء لما فی الصدور یخرج من بطونها شراب
مختلف الوانه فیه شفاء للناس وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین واذا مرضت فهو یشفین قل هو للذین
آمنوا هدی وشفاء پس نوشتم این آیات را و حل کردم بآب و بنوشانیدم او را آن آب را پس شفا یافت فی الحال
گویا که بند از پای او گشاده شد کذا فی المواهب اللدنیه و قاضی بیضاوی نیز در تفسیر کریمهٔ وننزل من القرآن
ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین اشارت بآیات شفا کرده و سعد چلپی در حاشیه آیات مذکوره را تعیین نموده و حکایت
استاد ابو القاسم قشیری را نقل کرده است و رویت وی حق سبحانه را در منام ذکر کرده و قرائت آیات مذکوره را
بر مریض و کتابت آنها را در ظرف چینی و شستن آنها را بآب و نوشانیدن به بیمار آورده و از شیخ تاج الدین سبکی
نقل کرده است که گفت دیدم بسیاری از مشائخ را که می نوشتند این آیات را برای بیمار طلب عافیت را و کاتب
حروف از شیخ عبد الوهاب متقی مکی قدس سره نیز این عمل را برای بیماران مشاهده نموده است و یکی از قصه‌های
چشم زخم آنست که از ابو عبد الله نباجی مرویست که گفت در سفر بودم بر شتر خوب سوار و در میان همراهان شخصی
منسوب بود بچشم زخم زدن بر هر چه نظر استحسان انداختی تلف شدی کسی ابو عبد الله نباجی را گفت شتر خود را
از شر او نگاه دار نباجی گفت او را بر شتر من قدرتی نیست عاین را این خبر معلوم شد نگاهبان شد تا نباجی
از منزل غائب شد بمنزل وی آمد و در شتر وی نگاه کرد شتر مضطرب شد و بیفتاد چون نخلی که از بیخ بر کنند چون
نباجی آمد او را خبر کردند که عاین شتر ترا چشم زد گفت مرا بروی برید بیامد چون عاین را بدید گفت بسم الله حبس
حابس وحجر یابس وشهاب قابس رددت عین العاین علیه وعلی احب الناس الیه فارجع البصر هل تری من فطور
ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئا وهو حسیر فخرجت حدقة العاین وقامت الناقة لا بأس بها چون نباجی
این دعا بخواند در زمان چشم آن مرد بیرون آمد از محل خود و شتر تندرست برخاست بدانکه اصابت عین و تاثیر
چشم زخم امری ثابت و محقق است نزد جمهور علما از اهل حق و حدیث العین حق حجت آنست اگرچه جماعهٔ مبتدعه از اهل
اعتزال و من یحذو حذوهم آنرا منکر اند چه هر چه محال نبود و نزد عقل جائز باشد و مخبر صادق بدان خبر داده واجبست
اعتقاد آن همچنانچه سائر امور از امور آخرت و مراد بتاثیر آن معنی است که فلاسفه اراده نمایند از لزوم عقلا بلکه
مراد سبب عادی است که حق سبحانه وتعالی نظر عاین را سبب ساخته و ضرر معین را بدان مربوط گردانیده است
و تاثیر و ترتب ضرر بارادت و خلق اوست تعالی همچنانچه در سائر اسباب عادیه و تکلم کرده اند در کیفیت اصابت عین که
چگونه است و نقل کرده اند از بعضی ازان جماعه که این صفت را داشته اند که گفت هرگاه که نظر کنم بچیزی بر وجه
استحسان حرارتی را احساس کنم که از چشم من بر آید و بعض گفته اند که از چشم عاین قوت سمیه منبعث گردد که
متصل گردد بمعیون که باعث هلاک یا فساد گردد مثل زهری که از افعی بلدیغ برسد و از بعض افاعی بوساطت
نظر نیز زهر میرسد و بالجمله بر مثال تیری چیزی از جانب عاین بجانب معیون روانه گردد اگر ماسکی که حفظ و وقایه
کند در میان نبود برسد و کارگر افتد و اگر مانع در میان بود که عبارت از حرز و تعویذ و دعاست وصول و نفوذ نیابد
و اگر سپر سخت و قوی بود تواند که هم بجانب وی برگردد بر مثال تیر محسوس والله الحفیظ **فصل** در مجموع امراض
و الام باین دعا علاج فرمودی که ابو درداء روایت میکند سمعت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من اشتکی منکم

تعلیق کسیکه مریض شود از شما باید که بگوید این دعا ربنا الله الذی فی السماء تقدس اسمک امرک فی السماء
والارض کما رحمتک فی السماء فاجعل رحمتک فی الارض واغفر لنا حوبنا انت رب الطیبین انزل رحمة من رحمتک
وشفاء من شفائک علی هذا الوجع چون این دعا را بخوانند فیبرأ باذن الله یعنی به شود باذن خدا و در صحیح مسلم
ثابت ست که جبرئیل علیه السلام آمد نزد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و آن حضرت خستگی داشت جبرئیل گفت
علیه السلام بسم الله ارقیک من کل داء یؤذیک ومن کل نفس وعین بسم الله ارقیک والله یشفیک و آنچه روایت
کردیم که لا رقیة الا فی عین او حمة مراد آنست که لا رقیة اولی وانفع منها فی ذلک یعنی مراد اینجا حصر جواز و مشروعیت
رقیه نیست در عین وحمه زیرا که رقیه در جمیع امراض و آلام مشروع و مسنون ست و در خصوص امراض دیگر
غیر عین وحمه نیز آمده ست چنانچه در حمی وصداع و درد دندان وامثال آن بلکه مراد آنست که درین دو چیز
اولی وانفع ست از دیگر امراض وعلل و پوشیده نماند که آنچه سابقاً روایت کرد نفس وحمه ولدغه هست و چون
مراد بنفس عین ست وحمه ولدغه نزدیک بهم اند و در معنی یک چیز اند مال معنی رقیه در عین وحمه باشد پس
و بزرگترین رقیها فاتحة الکتاب ست پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود خیر الدواء القرآن و فاتحه از اجل سور
قرآن ست و مشتمل بر معانی آن چنانچه در محل آن بیان کرده اند و حدیث ابی سعید خدری در صحیح مسلم ثابت ست
که جمعی از صحابه در سفر قومی را از اهل بادیه ضیف شدند ایشان ضیافت نکردند ناگاه بزرگ ایشان را مار
بگزید ایشان از آن نفر یعنی از آن جمع صحابه و نفر نام جماعه است از سه تا ده رقیه خواستند گفتند چون ما را
ضیافت نکردید ما شما را رقیه نکنیم تا ما را اجرتی ندهید پس بر یک گله گوسفند قرار دادند و در روایتی آمده که مجموع سی
گوسفند بود یکی از آن جماعه برفت و بروی فاتحة الکتاب خواند در ساعت نیکو شد چون پیش پیغمبر صلی الله علیه وآله
وسلم آمدند و او را از آن حال خبر کردند بآن شخص رقیه کننده بفاتحه فرمود که ترا اعلام کرد که فاتحة الکتاب رقیه است
نیکو کردید گوسفندان را قسمت کنید و از آن مرا نصیبی دهید درین قول تاکید و مبالغه است در بودن وی حلال
طیب و در روایتی آمده و بخندید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و ازین حدیث معلوم میشود که گرفتن اجرت
و اشتراط آن بر رقیه جائز ست اما بشرطیکه بقرآن و دعا بود و در وی فریب و خداع نباشد چنانکه بخاری
از حدیث عائشه رضی الله عنها آورده که گفت ابوبکر را غلامی بود که بر وی خراجی نهاده بود و وی رضی از خراج وی میخورد
روزی آن غلام چیزی آورد و ابوبکر رضی از آن بخورد پس گفت آن غلام میدانی که این چیز از کجا بود فرمود
چیست گفت کهانت کرده بودم در جاهلیت مر انسانی را و نبود مرا علم کهانت ولیکن خداع کردم باوی الآن
ملاقات کرد مرا و بداد چیزی در اجرت آن و آنرا در خدمت تو آوردم پس در آورد وی رضی دست خود را در حلق
خود وقی کرد هر چه در شکم وی بود و حکم تطبب نیز همین خواهد بود و در گزیدن عقرب و در مسند ابی بکر بن ابی شیبه
مرویست از عبد الله بن مسعود رضی که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم نماز میگذارد عقربی در انگشت مبارک او در نماز
بگزید چون از نماز بیرون آمد فرمود لعن الله العقرب لا تدع نبیا ولا غیره لعنت کند خدا تعالی عقرب را نمیگذارد
پیغمبر را و نه غیر پیغمبر را بعد از آن ظرف آب و نمک را طلب کرد و آن انگشت را در آب نمک نهاد و قل هو الله و معوذتین
میخواند تا الم آن زائل شد و در سنن ابی داؤد از شفاء بنت عبد الله مرویست که گفت دخل علی رسول الله صلی الله

علیه وآله وسلم وانا عند حفصة فقال الا تعلمین هذه رقیة النملة کما علمتها الکتابة درآمد بر من رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم ومن نزد حفصه بودم پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم آیا تعلیم نمیکنی این را یعنی حفصه را
افسون نمله را چنانکه تعلیم کرده تو او را الخط وکتابت را غالباً این زن بحفصه تعلیم کتابت کرده بود واز این حدیث
معلوم میشود که تعلیم کتابت مر نساء را مکروه نیست وبعض گفته اند که این از خصائص ازواج مطهره است بحکم لستن
کاحد من النساء وخبر لا تعلموهن الکتابة محمول بر نساء عامه است از جهت خوف ابتلا وافتتان بر ایشان ونمله ریشها
که بر پهلوها ظاهر میشود وبغایت سوزان ست ومریض احساس حرکت نمل میکند وشفا بنت عبد الله در مکه رقیه
میکرد این رنج را چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هجرت کرد نزد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمد
وگفت یا رسول الله من در جاهلیت افسون نمله میکردم میخواهم که بر تو عرض کنم پس عرض کرد وگفت بسم الله ضلت
حتی تعود من افواهها ولا تضر احدا اللهم اکشف الباس رب الناس این دعا را بر چوبی خوانند وآنرا بسنگی حک کنند
بسرکه خمر حاذق وبر ریش طلا کنند واما در سائر جراحات وقروح عائشه روایت میکند کان رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم اذا اشتکی الانسان وکانت به قرحة او جرح قال باصبعه هکذا ووضع سفیان سبابته علی الارض
ثم رفعها ثم قال چون شکایت میکرد انسانی یعنی بیمار میشد وشکایت گاهی بمعنی درد شکم آید یا می بود با آنکس
ریشی یا جراحتی اشارت میکرد بانگشت مبارک خود همچنین وسفیان ثوری که راوی این حدیث ست
برای نمودن کیفیت این اشارت بنهاد انگشت سبابه خود را بر زمین پستر برداشت انگشت را سفیان
پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم این دعا را بسم الله تربة ارضنا بریقة بعضنا لیشفی سقیمنا باذن
ربنا واین علاجی ست سهل وآسان ونافع مرکب از طبیعی والهی چه خاک سرد وخشک ست ومجفف رطوبات
قروح وجراحات علی الخصوص در بلاد حاره لاسیما تراب زمین مدینه که برکتی خاص وتاثیری مخصوص در آن
نهاده اند وسابقاً در باب اذکار کلام درین حدیث کرده ایم [illegible] کسی آمد وگفت یا رسول مرا در بدن وجعی
عظیم ست از اول اسلام من تا این زمان باقی ست فرمود که دست بر موضع الم نه وسه بار بگو بسم الله وهفت بار
بگو اعوذ بعزة الله وقدرته من شر ما اجد واحاذر ودر الم مصائب ودفع آن میفرمود هر که میگوید اللهم اجرنی
فی مصیبتی واخلف لی خیرا منها بعد از قول انا لله وانا الیه راجعون باریتعالی او را بدل واجر خیر کرامت کند
چون ابو سلمه که زوج اول ام المؤمنین ام سلمه است فوت کرد وبغایت مردی نیک وخوش معامله بود وبزرگ بود
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ام سلمه را این دعا تلقین فرمود وامر بخواندن فرمود وگفت هر که این دعا در
مصیبت بخواند حق تعالی جبر نقصان او بهتر از آن که داشت بکند ام سلمه گفت یا رسول الله بهتر از ابو سلمه که خواهد بود
که بدان جبر کسر من خواهد شد فرمود شاید که باشد آخر بسعادت تزوج آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شد

فصل در علاج غم واندوه وهم این هر دو لفظ در اطلاقات نزدیک بهم واقع شوند وغم عبارت است
از آن تنگی وتیرگی که از طریان قبض واندوه بر دل نشیند مشتق از غمام بمعنی ابر که عارض گردد وهم مختفی
که از قصد کردن بچیزی وتوجه دل واراده بدست آوردن آن پیش آید واندوهگین وپریشان گرداند وآنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم در دفع اینها میگفت لا اله الا الله العظیم الحلیم لا اله الا الله رب العرش العظیم لا اله الا الله

رب السموات والارض ورب العرش الکریم و در جامع ترمذی ست که چون کاری سخت پیش آمدی فرمودی
یاحی یاقیوم برحمتک استغیث و در حدیث دیگر از ترمذی آمده که چون کاری ویرا اندوهگین کردی نظر سوی
آسمان کردی وگفتی سبحان الله العظیم و چون در دعا اجتهاد نمودی فرمودی یاحی یاقیوم و میفرمود دعای
اندوهگین اینست اللهم رحمتک ارجو فلا تکلنی الی نفسی طرفة عین واصلح لی شانی کله لا اله الا انت و اسماء بنت عمیس را
گفت ترا بیاموزم کلمه چند که در وقت اندوه گوئی گفت آری گفت بگو الله ربی لا اشرک به شیئا هفت بار و فرمود
هیچ آفریده را هیچ اندوهی نرسد و این بگوید الا که از آن خلاص یابد اللهم انی عبدک وابن عبدک وابن امتک ناصیتی
بیدک ماض فی حکمک عدل فی قضاؤک اسألک بکل اسم هو لک سمیت به نفسک او انزلته فی کتابک او علمته احدا
من خلقک او استاثرت به فی علم الغیب عندک ان تجعل القرآن العظیم ربیع قلبی ونور صدری وجلاء حزنی وذهاب همی
و فرمود دعای ذی النون در شکم ماهی این بود که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین هیچ مسلمانی
نگوید الا که مستجاب شود یکی از انصار را ابو امامه میخواندند پیغمبر صلی الله علیه واله وسلم او را دید در مسجد در غیر وقت
نماز گفت در مسجد چه میکنی درین وقت گفت اندوه بسیار و دین بسیار مرا اینجا آورد فرمود ترا کلماتی بیاموزم که چون
آنرا بخوانی اندوه تو برود و دین تو وفا شود گفت بلی یا رسول الله گفت چون بامداد و شبانگاه کنی بگو اللهم انی
اعوذ بک من الهم والحزن واعوذ بک من العجز والکسل واعوذ بک من الجبن والبخل واعوذ بک من غلبة الدین وقهر الرجال
گفت چنین کردم اندوه من برفت و دین من وفا شد و فرمود من لزم الاستغفار جعل الله له من کل هم فرجا
ومن کل ضیق مخرجا ورزقه من حیث لا یحتسب سابقا در فصل اذکار کلامی متعلق باستغفار گذشته است و در
مسند امام احمد ست که چون کاری ویرا صلی الله علیه وآله وسلم بتنگ آوردی پناه بنماز بردی و میفرمودی
که در جهاد کوشید که دری ست از درهای بهشت دفع اندوه و غم و هم میکند و گاهی میفرمود که هر کرا هموم و
غموم بسیار شود باید که بسیار بگوید لا حول ولا قوة الا بالله و این کنزی ست از کنوز بهشت و در صحیح ابن حبان که
کسی دعا کرد در دعا گفت اللهم انی اسألک بان لک الحمد لا اله الا انت الحنان المنان بدیع السموات والارض
یاذا الجلال والاکرام یاحی یاقیوم پیغمبر خدا صلی الله علیه واله وسلم فرمود لقد دعا الله باسمه الاعظم الذی اذا دعی
به اجاب واذا سئل به اعطی و در علاج خوف و بیخوابی میفرمود بگوئید اللهم رب السموات السبع وما اظلت ورب الارضین
وما اقلت ورب الشیاطین وما اضلت کن لی جارا من شر خلقک کلهم اجمعین ان یفرط علی احد منهم او ان یبغی عز جارک
وجل ثناؤک ولا اله غیرک و در علاج حریق امر بتکبیر فرمودی و حکمت در اطفای حریق بتکبیر آن گفته اند که حریق
سبب وی نار ست که ماده شیطان ست که مخلوق ست ازو و در وی فساد عام ست که مناسب امر شیطان
و ماده اوست و آتش به طبع طالب علو و فساد که سیرت شیطان و دعوت او بدان ست و کبریای حق قمع میکند
شیطان و فعل او را و نمی ایستد نزد کبریای وی تعالی شانه هیچ چیز پس چون یاد کرد مؤمن کبریای حق خامد
بوی نار که ماده شیطان ست و اطفای نار بتکبیر مجرب ست نزد اکثر علما ولقد صدقوا فی ذلک **فصل** در
عادت حضرت نبوی صلی الله علیه واله وسلم در طعام و شراب پوشیده نماند که سابقا ذکر طعام و شراب آن حضرت
صلی الله علیه واله وسلم کرده و بعضی از احوال درین فصل مکرر آمده و لیکن آن بود که همه را در محل واحد در یک فصل

ذکر میکرد و وجه تفریق این فصول و تکریر احکام و احوال ظاهر نیست میفرمود لا آکل متکیا انما اجلس کما
یجلس العبد و آکل کما یاکل العبد نخورم تکیه زده و نه نشینم مگر چنانچه نشیند بنده و نخورم مگر چنانچه نخورد بنده
این حدیث سابقا مذکور شده است و معنی آنکا نیز معلوم شده تختند کر و نهی فرمود از ان که کسے بر روے
افتاده طعام خورد مطلق افتاده خوردن اگرچه بر روے نیفتاده باشد هم مکروه است کمشل ترکهاک نشاکن
نمایند آن که در بعض آثار آمده است و طعام بسه انگشت خوردے واین غایت اعتدال و توسط ست چه بکبر از آ
خوردن ضرورت تکبر دارد و تفریط و تقلیل در طعام آرد و بزیاده بران علامت حرص و شره و تکثیر ست و هرگز تنها
نخوردے و هرگز جمع نکردے میان لبن و سمک و نه میان لبن و حامض و نه میان دو غذای گرم و نه دو غذاے
سرد و نه میان دو لزج و نه میان دو قابض و نه میان دو مسهل و نه میان دو غلیظ و نه میان دو مرخی معنی جمع اجتماع
انها ست در معده نه اکل معا یعنی یکے را پیش از هضم شدن دیگرے نخورد و علت در عدم جمع دو غذای متفق در کیفیت
خوف غلبه و افراط آن کیفیت خواهد بود و اما عدم جمع میان مختلفین خوف حدوث دو کیفیت متضاد ست که موجب
تنازع و تخالف ست چنانکه گذشت و نه میان دو مختلف چون قابض و مسهل یا سریع الهضم و بطیء الهضم و نه میان
مشوے و مطبوخ و نه میان قدید و تازه و نه جمع میکرد میان شیر و بیضه و نه میان گوشت و شیر چه آن
نیز احداث کیفیت ردیه میکند چنانکه میان سمک و لبن و طعام در حالت شدت گرمی نخوردی تا سرد نشدی اشارت
کرد بانکه مراد از انچه در حدیث واقع شده است که طعام حار نخوردے طعام شدید الحرارت ست طبرانی در صغیر و اوسط
از حدیث بلال بن ابی هریره از پدرش آورده که آورده شد نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم حفنه از طعام
که میجوشید فرمود خداے تعالے آتش خوردن نفرموده است و در حدیث دیگر آمده که طعام سرد کنید که در وے
برکت ست و در طعام حار برکت نیست و طعام شبانه را صباح نخوردی و از اطعمه که عفونت یافته باشد همچون آنکا مها
و مخللات و ملوحات ثابت نشده که هرگز چیزے تناول کرده و ضرر بعضے از اغذیه با ضداد آن زائل کردے چنانچه
خرما را بروغن و رطب را با قثا خرما چون عفونتے و حرارتے دارد روغن مصلح آن باشد و در حدیث تمر با مسکه و اقع
شده و آمده که دوست میداشت تمر و زبد را و لبن و تمر را الطیبین نام کردے همچنین حرارت رطب را ببرودت
قثا زائل کردے و در حدیث ابی داود آمده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بطیخ را برطب خوردے و
میفرمود شکست گرمے یکے را بسردے دیگر و بعض گفته اند که مراد به بطیخ در حدیث اخضر ست زیرا که اصفر حار ست
و جواب داده اند که اصفر اگرچه بجهت حلاوت نوعے از گرمے دارد ولیکن نسبت برطب سرد ست و بعض از احادیث
خربز بکسر خاے معجمه و سکون را و کسر موحده نیز آمده و گفته اند که آن نوعے از بطیخ اصفر ست و در بعض روایات
طبیخ بتقدیم طا بر با واقع شده مکان بطیخ و گفته اند که آن لغت ست در بطیخ و در فضائل بطیخ احادیث آورده اند
که موضوع و باطل اند چنانچه در خاتمه بیاید ان شاء الله تعالے و از محمد بن اسلم آرند که وے بطیخ نمیخورد از عدم علم
کیفیت اکل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مر آنرا کذا فی المواهب و آب خرماے منقوع که در آب تر کرده باشند
و شیرینی از وے جدا شده را ابراے هضم طعام آشامیدی و امر فرمودے بطعام شب خوردن و اگرچه یک
کف از خرما باشد گویند گرسنه خفتن مضعف بدن ست اما براے صاحب رد مضر و نهی کردے از خسیدن

بعد از اکل که باعث حدوث بخارات و صعود او ست بدماغ و نیز حرکت ادخل ست در هضم و نیز علامت غفلت
و شیوهٔ غافلان ست که خوردن و خفتن کار ایشان ست و موجب قساوت قلب ست چنانکه فرمود چون طعام
خورید گداخته گردانید آنرا بذکر و نماز و در عقب طعام در خواب مشوید که دلهای شما سخت گردد چنانکه سابقاً گذشت
و در مواهب لدنیه از کتاب هدی نقل کرده که اطبا گفته اند هر که حفظ صحت خواهد باید که بعد از عشا مشی کند
اگرچه صد خطوه بود و خواب نکند بعد از طعام که بسی مضر ست و اما در شرب شهد را بآب سرد آمیخته کردی
و آشامیدی سابقاً گفت که هر روز همچنین کردی معلوم شد که آنرا فوائد بسیار ست و بعضی آب شیرین را
که در حدیث کان احب الشراب الی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الماء الحلو البارد واقع شده بهمین آب شیر
ممزوج بعسل حمل کرده اند و ظاهر و مختار آنست که مراد بآن ماء عذب ست و چون افضل شیرینها باجماع اهل علم
عسل ست که نتیجه وحی ست که حق سبحانه و تعالی بنحل کرد چنانچه فرموده و اوحی ربک الی النحل الآیة و حمل ابن عباس
بر ذکر وحی در وحی آسمانی و آیات قرآنی بعید ست و مناسب نیست بلفظ نتیجه کما لا یخفی آنرا از همه شیرینها
دوست داشتی و آب بایت یعنی آنکه شب گذشته بروی دو ستر داشتی از آب تازه از جهت چون در بستان
ابن التیهان در آمد گفت ان کان عندکم ماء بات فی شنة و الا کرعنا اگر آبی ست که شب در خیک خفته است
بیارید و اگر نه بدهن از جوی آب خوریم و اصل معنی کرع اینست و لیکن مراد بکرع اینجا اغتراف ست بید و د
نه حقیقت معنی او که آب بدهن خوردن ست از جوی با شرب بد ست در ان حالت متعذر بود و ضرورت
مودی شد بکرع و الا بی ضرورت اختیار کرع بعید ست و الله اعلم و نشسته آب خوردی و منع کردی
که کسی ایستاده آب خورد و میفرمود که هر که فراموش کند و آب ایستاده خورد باید که قی کند اما در صحیح ثابت
شده چنانچه در حج یاد کردیم که ایستاده آب زمزم خورد و بعض میگویند که این ناسخ نهی ست و بعض میگویند
مبین ست که نهی برای تحریم نیست بلکه برای ارشاد ست و تنزیه و این مبحث نیز سابقاً گذشته است
و در آنجا گفته که بعض میگویند که نهی ناسخ آنست و بعض میگویند که میان حدیث شرب قائماً و نهی
از آن تعارضی نیست زیرا که ایستاده از روی ضرورت خورد از جهت تنگی مجال نشستن اما بی ضرورت
عادت شریف نه بر ایستاده خوردن بود و در شرح ابن الهمام مذکور ست که از ادب ست که بقیهٔ آب
وضو را مستقبل قبله بخورد و اگر خواهد نشسته بخورد و در اثنای سه بار تنفس کردی و می فرمود انه اروی
و امرا یعنی سیراب کننده تر ست و گواراتر و شفا دهنده تر و مراد تنفس در شرب جدا کردن قدح
ست از دهن و نفس کردن بیرون آن و در حدیث آمده ست که آب در سه نفس خوردی در اول
هر نفس بسم الله گفتی و در آخر الحمد لله و آنکه در بعض احادیث نهی از تنفس در شرب وارد شده
مراد بآن تنفس در داخل ظرف ست تا موجب تغیر آب نگردد بجهت بودن متنفس متغیر الفم بسبب
اکل طعام کریه الرائحه یا بعد عهد از مسواک و مضمضه مثلا و میفرمود غطوا الاناء و اوکوا السقاء
فان فی السنة لیلة ینزل فیها وباء لا تمر باناء لیس علیه غطاء و سقاء لیس علیه وکاء الا وقع
فیه من ذلک الداء یعنی سر ظرفها بپوشید و سر مشکها ببندید که در هر سال یک شبی ست که

دران شب دبا سے افتد بہر ظرف کہ مکشوف باشد یا بہر مشک کہ گشادہ ماند ازان وبا بے بہرہ نمے ماند و درو
دخول میکند و سے افتد دران ظرف یا مشک چیزے ازان وبا و نیز میفرمود کہ آب از ثلمۂ قدح خورند یعنی از مکانی
شکستہ و سبب نہی گفتہ اند آنست کہ موضع شکستہ بلب خوب نمی چسپد و آب بر روے وجامہ میریزد و نیز آن
موضع در غالب چرکین و ناشستہ میباشد و شیر خالص را آشامیدے و گاہ بآب آمیختہ آشامیدی زیرا کہ
شیر در وقت دوشیدن گرم میباشد و در بلاد حار خالی از ضررے نبود پس می شکست گرمے او را بسردی آب
و در حدیث ابن التیہان کہ مذکور شدہ آمدہ کہ چون آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آب سرد کہ شب گردہ با
درشن طلبید ایشان وے آب سرد در قدح ریخت و گوسفندے را در وے دوشید و بخدمت آورد پس نوشید
الحدیث و روایت از انس در صحیحین آمدہ کہ گفت دوشیدہ شد برای رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم شاتی و آمیختہ
شد با آب پس نوشید آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و باقی ماند ازان چیزے و بر دست چپ وی ابوبکر
بود و بر دست راست اعرابیے عمر الناس کرد تا آنرا بابی بکر دہد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آنرا باعرابی
داد کہ بر دست راست وے بود و فرمود الایمن فالایمن و میفرمود چیزے نیست کہ قائم مقام طعام و شراب
تواند شد جز شیر رواہ الترمذی و نیز روایت کردہ کہ سہ چیز نمے باید رد کرد لبن و وسادہ و دہن و در روایتے
طیب مکان دہن آمدہ و خرما را در آب مے انداختند یک شب و گاہے دو شب و گاہی سہ شب میکیدند
روز دیگر سے آشامید و ہر چہ باقی ماندے از انچہ سہ شبانروز بران گذشتہ بودے غلامے دادی و گاہ
فرمودے تا بریزند غالبًا اگر از حد اعتدال بیرون نرفتے بغلامے دادے و اگر تند و سخت شدی امر بریختن
فرمودے و این بحث در خاتمہ بتفصیل بیاید ان شاء اللہ تعالی **فصل** در امر مسکن و منزل اتفاقی نبودی
نہ وے را و نہ اصحاب وے را چہ ایشان را معلوم بود کہ بر ظہر سفر اند لاجرم از منازل بآن مقدار
اکتفا کردندے کہ دفع حر و برد کند و از دلوج و در آمدن دواب و بہائم مانع آید و استتار از عیون بنی آدم
حاصل شود و اگر احیانًا یکے از ایشان را عمارت خانہ محکم و مرصص بودے اما زخرفہ یعنی نقش کردن و
تزئین و تحسین بآب طلا و الوان و تعلیہ یعنی بلند گردانیدن خانہا و توسعہ فراخ گردانیدن خانہ اصلا نبودے
گفتہ اند کہ بلندے خانہ تا بسقف ہفت دست باید **فصل** در تدبیر نوم و یقظہ اما تدبیر نوم
و یقظہ بر اعدل وجوہ بود اول شب در خواب شدے و در اول نیمۂ آخر شب بیدار شدے و مسواک
کردے و وضو ساختے و تہجد بر وجہے کہ بیان کردیم بگزاردے لاجرم بدن و اعضا از خواب و از راحت و از
ریاضت حظے تمام داشتے با وفور اجر و کمال عبادت و رعایت توسط و اعتدال و اداے حقوق نفس و اہل و عیال
و گاہے تمام شب در خواب و بیدارے و وضو و نماز گذشتے بیدار میشد و وضو میکرد و نماز میگذارد و بخواب میرفت
باز بیدار میشد و بخواب میرفت بکند و زیادت از قدر محتاج الیہ خواب نکردے و نفس را از قدر محتاج الیہ منع نکردی
و چون قصد خواب کردے بر دست راست خسپیدے و لا یزال بذکر مشغول بودے تا چشمان مبارک در خواب
شدے و قید چشمان بجہت آن کرد کہ دل شریف ہرگز در خواب نشدے تنام عیناے ولا ینام قلبی و بر نہالیہاے
بلند نرم بر ہم نہادہ نخفتندے و بر زمین مجرد میتوانست کردے و گاہ سر بر بالش کہ از چرم بود محشو بلیف خرما

فصل در حفظ وسلم قیام و تیسیر خوابیدن در بیدار داخل ست که بر ساعد مبارک گاهی نهاده
صحت باستعمال بوی خوش امر فرمودی و بسیار بکار داشتی اشارت ست بانکه استعمال بوی خوش سبب
حفظ صحت و انتعاش طبع و تفریح خاطر و تقویت قلب و صحت بدن ست و نظر بخاص داشت برای عطر و بوی خوش
و طیب از اینجا بکار میداشت و هرگز بوی خوش رد نکردی و فرمودی که هر که بوی خوش بروی عرض کنند
باید که رد نکنند چه بوی خوش خوش ست پس رد آن که ناظر در نفرت و کراهت ست خوش نباشد و دران گران باری
نیست نه از جهت سنت و نه از جهت حمل و برداشتن و در مسند بزار آمده ست که فرمود ان الله طیب یحب الطیب
نظیف یحب النظافة کریم یحب الکرم جواد یحب الجود فنظفوا افنائکم وساحاتکم ولا تشبهوا بالیهود یجمعون الاکبا
معنی و در بهم یعنی خدای تعالی طیب ست و دوست میدارد طیب را و نظیف ست دوست میدارد نظافت را
و کریم ست و دوست میدارد کرم را و جواد ست دوست میدارد جود را پس نظافت را بکار برید و خانها و پیش خانها و ساحتها
پاک و بی خاشاک دارید و مانند نگردید بیهود که در خانها اکبا جمع می کنند و اکبا سرگین ست و زباله و ثابت
شده که فرمود ان لله حقا علی کل مسلم ان یغتسل فی کل سبعة ایام وان کان له طیب ان یمس منه مر خدای تعالی را
حق ست ثابت بر ذمه هر مسلمان که غسل کند در هر هفت روز یعنی در روز جمعه و اگر باشد او را بوی خوش
مس کند باید از وی و استعمال کند آنرا و در قول وی وان کان له اشارت ست بمنع سوال از غیر نهایتش
اگر کسی بد بوی دفع نکند و دهن کند نزد امام ابوحنیفه داخل طیب ست و لهذا باستعمال وی در احرام جنایت
شود پیغمبر استعمال آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم طیب را حکم نور علی نور داشت و محبت وی مر آنرا
در حقیقت بحکم مجانست و مناسبت ذاتی بود که الطیب یحب الطیب مصداق آنست و الا طیب ایکه ذاتی وی
صلی الله علیه وآله وسلم بحدی بود که تمامه روائح طیبه عالم بشمه از ان نرسد انس گوید نبوئیدم هرگز
هیچ ریحی را و نه مشکی را و نه عنبری و در روایتی و نه عطری را خوشبوتر از عرق رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و نیز
از انس آمده که گفت چون میگذشت آن حضرت براهی از راههای مدینه می یافتند بوی خوش از ان و میگفتند
که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم ازین راه گذشته است رواه ابویعلی والبزار باسناد صحیح و مرویست
از عائشه رض که گفت بود رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم خوبروترین مردم و روشن ترین مردم مثل ماه
شب چهاردهم و بود عرق در روی مبارک وی مانند لولو و خوشبوتر از مشک اذفر و جابر بن عبدالله میگوید که نگذشت
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم براهی مگر آنکه شناخته میشد از طیب عرق و نمیگذشت بر هیچ سنگی مگر آنکه سجده میکرد
مر او را رواه البیهقی والدارمی و ابونعیم و مسلم روایت کرده از انس رض که گفت درآمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بر ما
و قیلوله کرد در خانه ما و عرق کرده آورد مادر من ام سلیم شیشه را پس میچید عرق را از بدن مبارک و میگرفت در آن
شیشه پس بیدار گشت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و گفت چه کار میکنی یا ام سلیم گفت این عرق تست
یا رسول الله در طیب خود می اندازیم و هو اطیب الطیب و طبرانی در معجم صغیر آورده که ام عاصم امرأة عتبه بن فرقد سلمی
گفت که وی چهار زن داشت و هر کدام سعی و کوشش مبالغه در طیب میکردند تا از دیگری خوشبوتر باشد
نزد وی و وی یعنی عتبه هیچ استعمال طیب نمیکرد مگر آنکه گاهی مسح میکرد دهن بلحیه خود و ما وا آنکه وی

خوشبوتر میبود از ما و ما هر چند کوشش میکردیم در استعمال طیب بوی نمیرسیدیم روزی از وی پرسیدیم
که سبب آن چیست گفت رسیده بود مرا در زمان آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم علت شری که شبور صغار
سرخ است که جوش میزند بدان بدن یکایک و خارش می آرد و ایذا میکند در شب بسیار پس رفتم نزد آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم و علاج طلبیدم پس برهنه کرد بدن مرا و دم کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در دست
مبارک خود بر آورد بر پشت و شکم من پس پیدا شد از آن روز این بوی خوش در من و مردی بحضرت وی صلی الله علیه
وآله وسلم آمد و گفت که تزویج و تجهیز دختر میکنم و چیزی ندارم که وی را بدان مطیب کنم پس آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم از عرق خود بوی عطا کرد و فرمود طیب کن او را باین دیگر تا بود از وی رائحه طیب می یافتند و خانه ایشان را
بیت المطیبین نام کردند و در بعض احادیث آمده که گل سرخ از عرق آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم پیدا شده و چون
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از معراج باز آمد قطره از عرق وی بر زمین چکید از آن گل سرخ روئید و از ینجا
فرموده است آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که هر که بوی مرا دریابد گو که بو کند گل سرخ را لیکن این احادیث نزد
محدثین باصطلاحی که ایشان دارند بصحت نرسیده است و حدیث من شم الورد ولم یصل علی فقد جفانی را نیز از موضوعات
میدارند و احادیث دیگر آمده در طیب رائحه فضلات وی صلی الله علیه وآله وسلم و آنها نیز همین حکم دارند و این مبحث در خاتمه
بتفصیل بیاید والله اعلم **فصل** در حفظ صحت چشم امر فرمودی بمداومت بر اکتحال در وقت خواب و میفرمود که سرمه خوشبوی
هر شب در چشم کنید در سنن ابی داؤد ثابت شده است امر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بالاثمد المروح عند النوم
وقال لتتقه الصائم امر کرد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بسرمه خوشبو نزد خواب و فرمود باید که پرهیز کند از سرمه
کسیکه روزه دار است و محرم را نیز نهی کرده اند و این بجهت طیب رائحه است نه ذات وی و مروح آنست
که بمشک آنرا خوشبوی کنند باین طریق که آنرا در مشک سابه پرورند یا چیزی از مشک در وی بیندازند و ظاهر
همین است و در سنن ابن ماجه آورده است خیر اکحالکم الاثمد یجلو البصر وینبت الشعر بهترین سرمهاشما اثمد است بکسر
همزه که سنگی است مشهور روشن میگرداند بصر را و میرویاند پلک چشم را همین معنی در روایت دیگر آمده علیکم
بالاثمد فانه منبتة للشعر مذهبة للقذی مصفاة للبصر حضرت نبوی را صلی الله علیه وآله وسلم سرمه دانی بود
خاص یعنی مخصوص بوی که دیگری در آن شریک نبود در سفر و حضر همراه بودی و همچنین آئینه همراه
داشتی و در آن جمال شریف را بمالها از دهان و غیره دیدی و آیات کمال صنع الهی را در آن مطالعه فرمودی
والحق آئینه دیدن او را سزد که مظهر جمال و کمال حق بود تعالی شانه **بیت** ای آئینه حسن ترا جدائی
نیست + غرض تجلی حسن است خودنمائی نیست + و چون سرمه کشیدی سه بار در چشم راست کشیدی و سه بار
در چشم چپ و گاهی در چشم راست سه بار کشیدی و در چشم چپ دو بار ابتدا براست کردی و ختم هم براست کردی
اول دو میل در چشم راست کردی دیگر دو میل در چشم چپ دیگر یک میل در چشم راست و میفرمود من اکتحل فلیوتر
و در ایتار دو قول است یکی آنکه در هر چشمی سه میل کشد تا هر یکی وتر باشد دوم آنکه در چشم راست سه میل کشد و
در چشم چپ دو و ابتدا و انتها بر است باشد تا مجموع وتر باشد که پنج بار است تفصیل یعنی را که در وی سه بار
کرده شد و ابتدا از وی نموده گویا که این اشارتست بترجیح این طریق ولیکن اول مشهور تر است والله اعلم

فصل در قرض و سلف عادت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم آن بود که نیکوتر داد و بیشتر از آنچه شده بود وی
وفا کردی و ویرا دعا کردی و گفتی بارک الله فی اهلک و مالک انما جزاء السلف الحمد والاداء این کلام داخل دعا نیست
بلکه می فرماید جزای قرض و سلف ادا کردن ست و شکر گفتن بر توفیق ادا یکبار وقتی مقدار چهل صاع قوت
از انصاری بسلف بخرید انصاری محتاج شد بیامد و مطالبه نمود فرمود که چیزی حاضر نیست انصاری
خواست تا سخنی گوید فرمود که زبان را نگاه دار و مگوی الا خیر که بهترین کسی که سلف گرفته منم پس چهل صاع قوت
ویرا بانعام داد و چهل صاع دیگر بحق ویرا ادا کرد مجموع هشتاد صاع شد روزی غریمی بیامد و تقاضای سخت کرد
عمر بن الخطاب خواست تا ویرا تادیب کند فرمود که مه یا عمر کنت احوج الی ان تامرنی بالوفاء وکان احوج الی
ان تامره بالصبر یعنی باز مان ای عمر از زجر و تادیب وی من محتاج ترم بآنکه مرا بوفای دین فرمائی از آنکه
مرا نصب کنی و وی محتاج تر بود بآنکه ویرا بصبر فرمائی از آنکه ویرا زجر و تادیب کنی یعنی مناسب درین مقام
آن بود که مرا باعث بر وفای دین شوی و اگر از من تاخیری در ادای آن مشاهده کنی او را امر بصبر و ترک
سختی کنی اما اینکه بجهت من تعصب ورزی و او را ایذا و تادیب کنی چیزی نیست و از مکارم اخلاق نیکبار
یهودی بیامد و دینی را تقاضا کرد پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که هنوز اجل دین تو نرسیده صبر کن تا دین تو
حال شود و آن وقت و اجل که برای تو ادای آن قرار یافته است برسد یهودی گفت شما بنی عبد المطلب اید
و عده بدروغ پیشه دارید صحابه بر وی شوریدند خواستند تا ویرا اهلاک کنند پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را
تسکین فرمود و تحمل دعوت کرد یهودی گفت مجموع علامات پیغمبری در تو مشاهده کرده بودم یکی باقی بود
و آن این بود که چندانکه بوی جهل و بی ادبی زیاده کنی وی در حلم و عفو افزاید خواستم آنرا نیز بدانم اکنون
دانستم که تو بیشک پیغمبری و در زمان مسلمان شد **فصل** در رفتن حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم چون
در راه رفتی روان رفتی چنانچه کسی از بلندی فرود آید و گاه چنان رفتی که کسی خود را بچابکی از زمین بردارد
و آن روش دلیران و صاحب همتان و زنده دلان ست و معتدل ترین روشهاست چه رونده یا مرده کانه و
فسرده کانه چون چوبی خشک رود یا بطیش یعنی بخفت و سبکساری و از عجلت و قلق و اضطراب رود
این هر دو نوع مذموم و مستقبح ست و دلیل ست بر سبک سری و بی عقلی یا خمول و مرده دلی یا آهسته با حرکت
تمام و سرعت اندک و این نوع را مشی هون خوانند بفتح ها و سکون واو قال الله تعالی وعباد الرحمن الذین یمشون
علی الارض هونا حق سبحانه وتعالی نشان میدهد و مدح میکند بندگان خواص خود را آنان که میروند بر زمین رفتن
بطریق هون مفسران گفته اند یعنی بسکینه و وقار از غیر کبر و لا تماوت میروند بآرام و گران باری بی تعظیم و تکبر
و بی مردگی و فسردگی و این نوع رفتن از آن حضرت رسالت بود صلی الله علیه وآله وسلم و با وجود آن روش ما
چنان نمودی که از بالا فرود می آید و گویا زمین ویرا طی و در نوردیده میشد چنانکه ترمذی در شمائل آورده
از حدیث ابی هریره که گفت ندیدم هیچ یکی را تیزتر در رفتن از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گویا که زمین پیچیده
میشد برای او و در مشقت می انداختیم ما خود را در رفتن و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم میرفت
بی تکلف و بطبع خود و در حدیث دیگر آمده که میدویدند مردم و بوی نمیرسیدند و نیز آمده که مشی میکرد مجتمعا یعنی

قوی الاعضاء و بی سستی و فرو انداختن اعضاء نیز آمده که مشی میکرد متقلعا یعنی بر دارنده پای را از زمین
تمام بی کشان و انواع روش ده است این سه یعنی تمادت و انزعاج و هون چهارم سعی مشی با سرعت پنجم
رمل بفتح میم مشی با بر داشتن پایها و جنبانیدن کتفها چنانچه در طواف ششم نسلان که عدوی ست سبک
دویدن و سبک رفتن و از سعی سریعتر ست هفتم خوزلی که رفتنی ست با تمایل وفی القاموس الخوزلی السیر اللین
هشتم قهقری که رفتنی ست باورای یعنی پس پا رفتن نهم جمزی که بر جستن ست در راه و ناقه را که جمازه گویند
باین معنی ست و هم تبختر که روش متکبران ست یعنی خرامیدن و گردن افراختن و از جمله اکمل و افضل هون ست
که مشی حضرت نبوی بود صلی الله علیه و آله و سلم و اعدل و اوسط انواع مشی ست و چون با صحابه همراه بودی
ایشان را پیش کردی و خود در عقب ایشان رفتی یسوق اصحابه که در حدیث واقع شده است این ست و فرمودی
که پشت مرا برای ملائکه بگذارید دعوا ظهری للملائکة بهمین معنی ست گویا که ملائکه نگاهبانان آن حضرت اند
صلی الله علیه و آله و سلم و وی نگاهبان صحابه و گاه بنعل رفتی و گاه بی نعل یعنی تق پای رفتی از جهت
غایت بی تکلفی و تواضع اما از رفتن در یک نعل نهی کرده از جهت بیم لغزیدن یا حدوث بعض امراض کما قالوا
و در بعضی از غزوات انگشت پای مبارکش را سنگ رسید و خون روان شد فرمود هل انت الا اصبع دمیت
بفتح دال و کسر میم و تا بر لفظ ماضی معلوم بصیغه خطاب مونث و فی سبیل الله ما لقیت خطاب با انگشت مبارک
خود میکند و میفرماید آیا نیستی تو مگر انگشتی که خون آلوده شده و در راه خداست آنچه یافتی تو در رسید بتو یعنی ضائع
نیست و اجر آن ثابت ست کذا قال الطیبی و بعض گفته اند که ما نافیه است یعنی این خون آلوده شدن تو چیزی نیست
و در شمار نیست و مشقت درین راه زیاده برین کشیدنی ست و این کلام را در باب شعر آورده اند که از آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم صدور یافته ولیکن چون قصد وزن و نیت نکرده شعر نباشد و نیز اختلاف کرده اند که آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم این را انشا کرده یا انشاد فرموده طبری و غیروی جزم کرده اند بثانی و گفته که منشی این ولید بن الولید ست
و بعض گفته مر عبد الله بن رواحه راست که در غزوه موته گفته در آنچه اصبع او را جراحتی رسیده بود کذا نقل السیوطی والله اعلم
و نیز گفته که بعض تای دمیت و لقیت را ساکن خوانده اند بصیغه غیبت تا از وزن برآید و گفته اند که این نیز موزون ست از
بحر کامل و بعض گفته که این از باب رجز ست و مثل این را شعر نگویند مانند این کثیر ست در قرآن و در سفر بعد از مجموع
صحابه رفتی یعنی اول صحابه را امر کردی که بر آیند و بروند بعد از ایشان خود بیرون آمدی و برفتی و ضعفا را تقویت دادی
به بشارت و همت فرمائی و غمزدائی و اعانت و امداد و دعا کردی بتوفیق و تثبت و خیر دنیا و آخرت و ماندگان را سوار
کردی و گاهی ردیف خود ساختی **فصل** در کلام و سکوت و ضحک و بکای حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم اما کلام
او همه فصل بود و روشن یعنی مفصل و مبین تا اگر کسی خواستی که کلمات آنرا بشمارد ممکن بودی نه چنان بشتاب
بودی که حفظ نتوانستی کرد و نه چنان گسسته بودی که میان افراد کلمات انقطاع پیدا آمدی چنانکه عائشه
گفت ما کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یسرد سردکم هذا ولکن کان یتکلم بکلام بینه فصل یحفظه من جلس الیه
نبود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که می بافت کلام و بهم میگفت کلمات را چنانچه شما میکنید ولیکن تکلم میکرد
بکلامی که کلمات آن جدا جدا می بود و یاد میگرفت آنها را کسی که می نشست با وی و گاه یک کلمه را سه بار اعاده

فرمودے تا کسے را حفظ آن فوت نشود و غالب احوال وے خاموشے بودے سخن نگفتے الا بوقت ضرورت براے دعوت و تذکیر و موعظت و سخن را بہمہ دہن و بر سے اشداق گفتے جمع شدق بکسر شین و بفتح نیز آمدہ و سکون دال مہملہ کہ دہان و باطن خدین اکثر بلفظ تثنیہ آید و جمع باعتبار اجزای آنہاست و غمغمہ و ہمہمہ نمودے غمغمہ کلامیکہ ظاہر نشود بر سامع اگرچہ بلند بود و ہمہمہ کلامے خفی و آواز پنہان و اکثر سخن وے جوامع الکلم بودے چنانکہ فرمودا وتیت جوامع الکلم و اختصر لے الکلام جوامع الکلم آن سخن کہ بلفظ اندک بر معنے بسیار دلالت کند و در احادیث نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ازین قبیل بسیارست مثل الدین النصیحۃ و من حسن اسلام المرء ترکہ ما لا یعنیہ و امثال آن و علما آنہا را جدا در کتابہا نوشتہ و جمع کردہ اند جزاہم اللہ خیرا و بما لا یعنے زبان نکشودے و چون امرے را کراہت داشتے اثر آن بر روی مبارک وے ظاہر شدے و ہرگز سخن فحش نگفتی و خندہ بسیار نکردے و بیشتر خندہ وے تبسم بودی غایت خندہ وی آن بود کہ نواجذ وے پیدا شدے نواجذ آن دندانہاست کہ بعد از انیاب ست و دندانہا را ثنایا گویند و دو دندان پیش را و دو دندان دیگر را کہ در دو طرف ثنایاست رباعیات گویند بفتح را و تخفیف یا و دوے دیگر را انیاب و بفارسی دندان نیش آنکہ در حیوانات کہ شاخ ندارند دراز مے باشند و دو دندان دیگر را کہ در دو طرف انیابند نواجذ اینہا را اسنان گویند بعد از انہا اضراس ست چہار از ہر طرف و آخر ہاے دندانہا را اضراس العقل و اضراس الحکم گویند کہ در وقت عقل و بلوغ بر آید و از ہر چہ محل خندیدن بودے بخندیدے یعنے در غیر محل تعجب نخندیدے و از محل تعجب بے خندہ نگذشتے و اما گریستن وے نظیر خندیدن معتدل بودے نہ بفریاد و نالہ گریستی و نہ بمجرد اشک بودے بلکہ اشک روان شدے و از سینہ مبارکش آوازی شنیدہ شدی و گریستن وے گاہ براے میت بودے و گاہ براے شفقت بر امت و گاہ از خوف حق تعالی و گاہ وقت سماع قرآن و آن گریہ اشتیاق و محبت و اجلال ست اگرچہ گریہ نیز در استماع قرآن از خوف ہم تواند بود بجہت استماع وعید و انذار بلکہ براے شفقت بر امت نیز و لیکن مقصود آنست کہ درین وقت غیر این اقسام قسم دیگر نیز ہست از اشتیاق لقاے الہی تعالے و محبت و تعظیم و اجلال وے جل و علا و گاہ در نماز تہجد گریستے و یکبار در نماز میگریست و میگفت رب الم تعدنے ان لا تعذبہم و انا فیہم و ہم یستغفرون و نحن نستغفرک خداوندا آخر نہ تو وعدہ کردہ مرا کہ عذاب نکنی این امت را در حالیکہ من در ایشان باشم و ایشان آمرزش خواہند اکنون آمرزش میخواہم من و ایشان و امتیاز این قسم از گریہ باعتبار وقت ست و در حقیقت یکے ازان اقسام مذکورہ خواہد بود و علما میگویند کہ گریہ بر دہ نوع ست گریہ شادی و سرور ست گریہ جزع و ضجرت گریہ رحمت و رقت گریہ خوف و خشیت گریہ دوستی و محبت گریہ اندوہ و مصیبت گریہ سستی و ضعف و وحشت گریہ نفاق و مداہنت گریہ دروغ و عاریت چون گریہ نوحہ گر با جرت گریہ موافقت و مواقفت چنانکہ جمعے را بینند در گریہ و سبب ندانستہ موافقت را گریہ کنند فصل در فطرت و توابع آن فطرۃ بمعنی شق و ابتداع و اختراع و خلق ست و فطرت بمعنے خلقت آید و بمعنے دین اسلام آید چنانکہ در حدیث ما من مولود الا و یولد علے الفطرۃ و گاہے بمعنی سنت و طریقۂ مسلوکہ مقتضاے خلقت و سلامت فطرت و حسن عادت را دران مدخلے ست نیز آمدہ چنانکہ

در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده عشر من الفطرة قص الشارب واعفاء اللحیة والسواک واستنشاق الماء وقص الاظفار
وغسل البراجم ونتف الابط وحلق العانة وانتقاص الماء یعنی الاستنجاء والمضمضة وفی روایة الختان بدل
اعفاء اللحیة ومراد اینجا اینست معنی اخیر ست ویکی از جملهٔ فطرت ختان ست وتحقیق احکام وتصحیح سی یعنی لفظ
آن در فصل عقیقه در آخر کتاب حج مذکور شد ومشهور آنست که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مختون ومسرور
متولد شده یعنی هم بر هیأت مختون بود که احتیاج بقطع قلفه نباشد ومسرور یعنی نافش بریده که ببریدن آن
بعد از تولد چنانکه در ولدان کنند حاجت نبود چنانکه ابن عساکر از حدیث ابی هریره وابن عمر آورده وطبرانی
وابو نعیم وخطیب وابن عساکر آورده اند که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود از کرامت من نزد پروردگار
آنست که زائیده شدم مختون وندید هیچکس عورت مرا وضیا در مختاره این حدیث را تصحیح کرده ونقل احادیث
واخبار درین باب بسیار ست وزین الدین عراقی این احادیث را تضعیف نموده وگفته که درین باب چیزی
بصحت نرسیده وابن قیم نیز موافق این رفته وگفته که این از خصائص آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
نیست وبسیاری از مردم بر هیأت مختون متولد شوند وابن درید وروشاح از ابن کلبی آورده که گفته رسیده
بما که آدم مختون مخلوق شده ودوازده پیغمبر دیگر بعد از وی که آخر ایشان محمد رسول ست شیث وادریس
ونوح وسام ولوط ویوسف وموسی وسلیمان وشعیب ویحیی وهود صلوات الله علیهم اجمعین کذا فی المواهب اللدنیه
وفی الجمله در ختنهٔ حضرت صلی الله علیه وآله وسلم اقوال ست یکی آنکه مختون زائیده یعنی بر هیئت مختون چنانکه در اکثر
احادیث آمده ولد مختونا مسرورا دوم آنکه ملائکه دران روز که شق صدر کردند حلیمه سینه او را شگافتند و پر علم وحکمت
کردند همدران روز وی را ختنه کردند ذکر کرده این قول را ابن قیم وروایت کرد طبرانی وابو نعیم در حدیث
ابی بکره وذهبی گفته که این حدیث منکر ست سوم آنکه جد وی عبد المطلب او را روز هفتم ختنه کرد ونام نهاد
وضیافت کرد وروایت کرد این حدیث را ولید بن مسلم از ابن عباس وابن عبد البر در تمهید والله اعلم
وآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم جانب راست را دوست داشتی که بکار برد در نعل پوشیدن ودو شیدن
ودر ستدن ودادن وسر شانه کردن وریش شانه کردن وخوردن وآشامیدن ووضو ساختن ودست چپ را
برای ازالهٔ اذی وقذر یعنی چرک چشم واستنجا واستبرا ومانند آن بکار بردی وسر را همه تراشیدی ودر بعض
نسخ همچنین ست که هرگاه سر را تراشیدی همه سر تراشیدن فرمودی ومروی نیست که غیر حج وعمره سر تراشیدی
تراشیدن موی سر مردان را باتفاق جائز ست وآنرا که تعهد موی وادهان وتسریح آن کند نگاه داشتن
آن احسن وحلق بعض رأس مکروه است مگر بجهت علاج وتراشیدن موی عانه واجب وترک آن تا چهل روز
مکروه ودر تراشیدن موی سینه وپای ودست اختلاف ست وارجح ترک آنست وسخن در قص شارب بیاید
ومسواک را دوست داشتی ودر فضیلت آن چهل حدیث وارد ست واز وگذشتن و مستحبات ست ودر حال
فطر وصیام مسواک کردی ودر عقب نوم ووقت وضو ووقت نماز ووقت درآمدن در خانه وبعد از تغییر
فم بکثرت کلام ونزد تلاوت قرآن وخلو معده از طعام واصفرار سنان ودخول مسجد نیز کردی ذکره الزرکشی
فی شرح الخرقی ومسواک در وقت نماد نزد امام شافعی ست وقد مر ذکره وآن از چوب اراک بودی

و بوے خوش بسیار بکار داشتی این خود عنقریب گذشته است احتیاج تکرار آن نیست و در بعض روایات آمده که گاه نوره بکار داشتی و اول موے مبارک فروگذاشته بود مجموع از پس قفا باز فرق کرد یعنی دو فرقه ساخت هر یک فرقه از یک جانب ترمذی از حدیث ابن عباس در شمائل آورده که مشرکان موے سرها فرق میکردند و اهل کتاب سدل میکردند یعنی فرو میگذاشتند و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم موافقت اهل کتاب را در آنچه مامور نبودے دوست داشتی بعد ازان فرق کرد ازینجا بعض گفته اند که فرق سنت ست زیراکه در آخر بان رجوع فرمود و ظاهر آنست که آن بوحے ست والا در غیر مامور به با اهل کتاب موافقت نمودے پس سدل منسوخ بود و مختار آنست که موی‌ها را بطور خود میگذاشت نه بسدل مقید بودے و نه بفرق وسدل و فرق هر دو جائز ست و فرق افضل لذا قیل و هرگز در حمام نرفته بلکه حمام را ندیده و حمامے که مشهور ست در مکه بحمام نبی عمانا که در محلے که وے دران یکبار غسل کرد بنا ساخته اند و احتمال دارد که تسمیهٔ او بحمام نبی بجهت آن زبان زده شده که در جانب مولد نبی و نواحے آن محل واقع ست والله اعلم بدانکه در آمدن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم حمام را در بعض کتب فقهیه آمده ولیکن آن نزد اهل حدیث صحیح نیست بلکه منسوب بوضع ست اما ذکر حمام در احادیث آمده است سیوطی در جمع الجوامع از طاؤس در مصنف ابن شیبه آورده که رسول خدا فرموده است صلی الله علیه و آله و سلم حذر کنید خانه را که او را حمام گویند گفتند یا رسول الله وے تنقیه میکند از وسخ و از وسے فرمود پس هر که در آید او را از شما باید که استتار کند و از عائشه رضی الله عنها آورده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نهی کرده بود از در آمدن حمام مردان را و زنان را پس رخصت کرد مردان را بشرطیکه کشف عورت نکنند و در حدیث دیگر آمده که بدخانه است حمام که رفع کرده میشود در وے اصوات و کشف کرده میشود عورات و نیز آمده است که نزدیک ست که فتح کرده شود مر شما را زمین عجم و بیابید در انجا بیوت را که خوانده شود آنرا حمامات پس باید که در نیایند آنرا مردان مگر بازار و منع کنید ازان زنان را مگر بیمار و نفسا و در مقاصد حسنه آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود نیکو خانه است حمام که در میکند چرک را و یاد میدهد آخرت را و گفته که این حدیث را روایت کرده ابن منیع در مسند خود از عمار بن محمد از یحیی بن عبید الله بن موهب از پدرش از ابی هریره مرفوعا ولیکن یحیی ضعیف ست و از عمر بن الخطاب آورده که نوشت بابو موسی اشعری که بمن رسیده است که اهل امصار حمامات را پیدا کرده اند و باید که نه در آید در وے هیچ یکے بمیزر و ذکر نکند خدا تعالے را در وے تا بیرون آید و غسل نکنند دو کس از اناے واحد و از ابن عساکر و ابن سعد و بیهقی و ابن ابی شیبه آورده که امیر المومنین عمر بن الخطاب بخالد بن الولید که امیر شام بود نوشت که من شنیده ام که تو در حمام در آمده و دلوکی که خمیر وے بخمر ساخته استعمال کرده زنهار نکنے که حق تعالی چنانچه شرب خمر را حرام گردانیده مساس آنرا نیز حرام ساخته و وے نجس ست و در روایتے آمده که حق تعالے حرام گردانید خمر را بر بطون شما و اشعار شما و ابشار شما و در روایتے از ابن عساکر آمده که خالد بعمر نوشت که ما کشته ایم در وے خمر را و اثرے از وے نمانده و وے غسول شده و چیزی دیگر گشته پس عمر بوے نوشت که من گمان میبرم شما را اے آل مغیره که مبتلا شده اید بجفا نمیراند شما را خداے تعالے

بران دیگر خالد باز آمد و گرد آن نگشت و از در آمدن زنان در حمام منع کرده اند مگر آنکه بیمار باشند و وجود مرد در انجا نباشد
و هرگز موے مبارک را رنگ نکرده یعنی خضاب نفرموده و اکثر احادیث صحیحه ناظر درین ست و آنچه که
روایت خضاب آمده وهم ست چنانچه مصنف اشارت بآن کرد و گفت و چون طیب را بسیار بکار مے برد
بعض مخضوب پنداشته اند و در مواهب لدنیه میگوید که اختلاف کرده اند علما در آنکه آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم خضاب کرده یا نه اکثر برانند که نکرده و نووی گفته که مختار آنست که در وقتے کرده و در اکثر اوقات
نکرده و هر یکے روایت کرد آنچه دید و همین ست وجه تطبیق میان احادیث والله اعلم و روغن را بسیار بر سر
و محاسن مالیدے و سر را گاه گاه شانه کردے بنفس مبارک و گاه عائشه را فرمودے تا شانه کردے
لفظ حدیث همچنین ست که نهی عن الترجل الا غبا و غب در اصل یعنی گاه گاه است ولیکن در هر چیز مدتے
معین دارد در آب دادن شتران یک روز درمیان و در زیارت مردم چند روز درمیان و نزد بعض هفته
روز کذا فی القاموس و در عیادت مریض و اکل لحم یعنی گاه گاه بے تعیین مدتے و مصنف در شانه کردن
نیز یعنی گاه گاه گفته و مشهور تفسیر او ست بروز درمیان و آنکه بعد از هر وضو ریش را شانه کنند اصلے صحیح ندارد
جز آنکه در بعض کتب از بعض سلف آورده اند که آن در نفی فقر خاصیتے دارد والله اعلم و گاه جمه موے
تا کنار گوش بودے موے شریف گاهے تا دوش بودے و آنرا جمه گویند بضم جیم و تشدید میم و گاهے
تا نرمه گوش و آنرا وفره خوانند بفتح واو و سکون فا و گاهے بین بین و آنرا لمه نام ست از جهت المام
و قرب او بمنکبین کذا فی المشارق للقاضی عیاض و در تفسیر این الفاظ از بعض عبارات قوم خلاف
ظاهر شود و گاهے جمه یعنی مطلق موے واقع شود از انجا که واقع شده که جمه وے تا نرمه گوش بود
و در قاموس گفته الجمة بالضم مجتمع شعر الراس فقد بر و چون دراز شدے آنرا چهار گیسو ساختے قالت
ام هانی قدم علینا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قدمة وله اربع غدائر ام هانی گفت قدوم آورد بر ما رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم یکبارے و از ان روز فتح مکه مراد ست و بود مر آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را چهار
گیسو دو در جانب یمین و دو در جانب شمال و بوے خوش را رد نکردے و از رد کردن آن منع فرمودے
چنانکه گذشت و میگفت اطیب الطیب المسک خوشبوترین خوشبوها مشک ست و شگوفه را دوست داشتے
و بوے آنرا خوش کردے و ذکر آن و کلامے که در وے ست در خاتمه بیاید ان شاء الله تعالی و از جمله فطرت گرفتن
بروت و گذاشتن ریش ست و مصنف فصلے جدا برائے وے نهاد و گفت **فصل** شارب مبارک را قص
کردے و فرمودے من لم یاخذ شاربه فلیس منا هر که نگیرد و قص نکند و پست نسازد بروت خود را پس وے
از ما و بر طریقه ما نیست و میفرمودے جزوا الشوارب و ارخوا اللحی خالفوا المجوس ببرید بروتها را و فرو هلید ریشها را
مخالفت کنید درین آتش پرستان را که بروتها را بگذارند و فرو بافند و ریشها را ببرند و بتراشند و در صحیحین ست
خالفوا المشرکین اوفوا اللحی و احفوا الشوارب و در صحیح مسلم ست که انس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله
وسلم وقت بریدن شارب و چیدن ناخن یعنی بریدن آن تعیین فرمود که زیاده از چهل روز نگذاریم
و در قص شارب علما را اختلاف ست امام مالک میگوید چندان قص کنند که طرفهاے لب پیدا آید

وچندان ببرد که مثله شود وحلق شارب نزد وی بدعت ست وفاعل آنرا تعزیر وتادیب کنند طحاوی
میگوید درین باب نصی از شافعی نیافتیم اما اصحاب وی را دیدیم مثل مزنی وربیع که احفا میکردند واین
دال ست برانکه از وی اخذ کرده اند احفا در لغت بمعنی مبالغه واستقصا در فعل ست چنانچه احفای سوال
بمعنی تردید وتکرار والحاح اوست ونیز بمعنی مبالغه در نیکی کردن وتفقد حال آمده پس احفای شوارب
اخص از جز وقص وی بود ولهذا تفسیر کرده اند آنرا بمبالغه واستقصا در قص واستیصال آن ونووی
گفته که بسیاری از سلف باستیصال شوارب رفته اند وجماعه برخلاف آن رفته وتاویل کرده اند احفا را بگرفتن
آنقدر که اطراف شفت ظاهر گردد ومذهب مالک این ست که حلق آنرا مثله داند وفاعل آنرا تادیب کنند و
بعضی مخیر گردانند درین دو گویند که احادیث نص در استیصال نیست وجز وقص نیز وارد شده پس همه
جائز بود ومشترک میان جمیع اقسام تخفیف ست واین عامتر از گرفتن از طول شوارب از مساحت آن و
ظاهر الفاظ گرفتن ست از طول ومساحت هردو تا ظاهر شود اطار یعنی گرد برگرد لب ومصنف میگوید اما
مذهب امام ابوحنیفه وزفر وابی یوسف ومحمد رح احفا ست واحفا آنست که از بیخ بردارند اما در حدیث
ثابت شده که آنحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قص شارب بر سواک در حدیث مغیرة بن شعبه آمده
وکان شاربه قد وفی فقال له اقصه لک علی سواک یعنی ضمیر شاربه راجع بآن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
داشته ومعنی اقصه لک آن داشته که تا تو بترک حجتی بمو بهاسی زیادتی که پیدا گردد ازان وبعض مغیره بر تقدیر
سنیت آن ثابت گردد این با احفا متصور نیست چه از قص بر سواک از بیخ برکنده نشود وحدیث متفق علیه
که عشرة من الفطرة قص الشارب الی آخره صریح ست در قص وقص با احفا متصور نیست پوشیده نماند که احفا
نیز در حدیث متفق علیه آمده چنانچه خود مصنف نقل کرد پس قص یا محمول بود بر احفا بطریقه حمل مطلق بر مقید
یا رخصت بود وتخییر ثابت شود میان احفا وی چنانکه بعض بران رفته اند واز کلام مصنف چنان معلوم شد
که مذهب حنفیه حلق ست واز طحاوی که قدوه علمای متقدمین ست این مذهب نیز ظاهر شود چنانکه
گفت طحاوی میگوید چون استحباب قص مجمع علیه است حلق افضل بود قیاسا علی الراس
ومصنف میگوید اما درین قیاس نظر ست چه در احفای شارب قبح ظاهر ست ونوعی ست از مثله
والله اعلم ونیز افضلیت حلق راس غیر مسلم ست مطلقا چنانکه معلوم شد تا افضلیت حلق شارب را بران
قیاس کنند هذا ولیکن بودن مذهب حنفی افضلیت حلق شارب محل تردد ست بانکه ظاهر از کتب ایشان آنست
که سنت قص اوست وساختن او مثل حاجب وگفته اند که به یاخذ وعلیه الفتوی واین در غیر غازی ست
اما در حق غازی مندوب تطویل شارب ست تا در چشم دشمنان مهیب نماید کذا فی مطالب المومنین نقلا
عن الذخیرة ونیز از سراجیه نقل کرده که سنت قص شارب ست تا ظاهر گردد گرد بر گرد لب وحلق شارب بدعت ست
وقیل سنة وباکی نیست بترک سبالها یعنی طرفین شارب وگفته اند که امیر المومنین عمر وغیر وی انچنین میکردند
زیرا که وی دهن را نمی پوشد ودر وی طعام نمیماند ودر حلق وترک موی زیر لب که آنرا عنفقه گویند
نیز اختلاف ست وافضل ترک آنست تا آنکه در بعض روایات آمده که امیر المومنین عمر رض قبول نمی کرد

شهادت کسے را که حلق میکرد آنرا واما حلق طرفین عنفقه لاباس به است وتفصیل این مسائل از کتب فقه باید جست والله اعلم

فصل در جهاد وآداب آن جهاد ذروه سنام اسلام ست واهل آنرا در دنیا وعقبی در اعلا منازل مقام لاجرم حظ حضرت نبوی صلی الله علیه وآله وسلم ازان اوفر حظوظ بود ومهارت وے در سلوک طرق آن اکمل واجل عادات وساعات واوقات وے بر جهاد موقوف ومنحصر بود هم بجنان وهم بزبان وهم بدعوت وبیان وهم بسیف وسنان یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم وقال الله تعالی فلا تطع الکافرین وجاهدهم به جهادا کبیرا جهاد کبیر گویا اشارت ست بجمیع اقسام مذکوره جهاد والله اعلم علما گفته اند مراتب جهاد چهار ست جهاد نفس وجهاد شیطان وجهاد کفار وجهاد منافقان اما جهاد نفس را چهار مرتبه است یکے جهاد بر تعلم دین حق دوم جهاد بر صبر بر احتمال مشقات دعوت واذی از خلق وهر که این مراتب چهارگانه را بعمل آرد اورا در ملکوت آسمان عظیم خوانند واما جهاد شیطان را دو مرتبه است یکی جهاد بر دفع آنچه القا میکنند از شبهات وشکوک در اعتقادات مسلمانی دوم جهاد بر دفع آنچه القا میکنند از ارادات وشهوات در عمل بجنایات احکام شرعیه وسلاح اول یقین ست ورسوخ ایمان وقوت تصدیق وثبات حجت وسلاح دوم صبر ست وثبات بر داعیه عمل وامتثال اوامر واحکام دین واما جهاد کافران ومنافقان بر چهار مرتبه است بدل وزبان ومال ونفس یعنی بانکار کفر ونفاق وموعظه وانذار وصرف اموال در اسباب وتهیه امر جهاد وقتال وبذل نفس وارواح دران واما جهاد ارباب ظلم ومنکرات وبدع ظاهر آن بود که این را اول در اجمال ذکر میکرد مراتب جهاد پنج میساخت لیکن ازان در مقام تفصیل نمی آورد چنانچه در قرائن آن وجه عدم آوردن این قسم ظاهر نیست یا ربما اگر اشارت باشد بآنکه آنچه در کلام علما مذکور شده همین چهار ست گویا تعریض فعلی ست بر ایشان بعدم ذکر این قسم ومانا که عدم ذکر ایشان را اکتفا بذکر اصول اقسام ست والله اعلم وبالجمله جهاد بر منکرات وبدع که بمعنی امر معروف ونهی منکر ست بر سه مرتبه است اول بدست بمنع وضرب وقتل واگر عاجز شود بزبان بنهی وسب وشتم ومانند آن واگر عاجز شود بدل بانکار وعداوت وقصد دفع این هر سه مرتبه جهاد ست که هر که ازان بے بهره بود علامت نفاق وی بود چنانکه در حدیث آمده است من مات ولم یحدث نفسه بالغزو مات علی شعبة من النفاق هر که بمیرد وحکایت نکند نفس خود را بغزو وجهاد وقصد نکند وهمت بر تحصیل آن نگمارد بمیرد بر شعبه ونوعے از نفاق وکفر واکمل خلق در مجموع این مراتب حضرت رسالت بود صلی الله علیه وآله وسلم که از اول روز بعثت تا زمان وفات لایزال در جهاد بود در جن وانس وعرب وعجم وکوچک وبزرگ وآزاد وبنده وتیره باده را بحق دعوت میکرد وراه راست مینمود واز شرک وکفر وضلال منع میکرد وچون زبان مبارک بسب وشتم اصنام بگشود کفار قریش بعداوت برخاستند وچون اذی ومعادات ایشان بغایت رسید فرمان بهجرت شد جماعتے بزمین حبشه هجرت کردند عثمان ابن عفان با رقیه دختر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یاده نفر رفتند وتا کنار دریا پیاده بودند بعد ازان بنصف دینار کشتی کرایه کردند واول کسیکه بیرون آمد بهجرت عثمان رض بود وچون خبر وصول ایشان دیر رسید پیغمبر خدا نگران آن بود تا یکے از زنان قدوم کرد وگفت دیدم او را که بر درازگوشے نشسته بود ورقیه را بر حماری وخود پیاده میرفت پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم عثمان اول کسی ست که مهاجرت کرد با اهل خود بعد لوط علیه السلام وچون قریش استقرار اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم وتمکن وامن ایشان را در حبشه دریافتند عمرو بن العاص وعبدالله بن ابی ربیعه را بهدایا وتحف حبشه نزد نجاشی فرستادند تا این جماعه را از ملک خود بدر کنند وبدیار ایشان

باز فرستند نجاشی بسابقه سعادتی که در قبول نبی آخر الزمان داشت سخن ایشان گوش نکرد و آن دو کس را
خائب و خاسر با هدایا و تحف ایشان باز گردانید تا حمزه بن عبد المطلب که از فتیان و شجعان قریش و بنی هاشم بود
دلیر و شاطر و مردانه تر از وی کسی نبود در آخر سال پنجم از بعثت مسلمان شد و اسلام آشکارا گشت و تزاید گرفت
و بعد از وی اسلام عمر بن الخطاب بعد از سه روز که اثر اجابت دعای آن حضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم
سبب مزید قوت و شوکت و عزت گشت و عدد اهل اسلام دران وقت چهل و چند مرد و یازده زن بود کما ذکر
فی المواهب و مشهور آنست که کمال و تمام عدد اربعین بعمر بن الخطاب بود و کفار در اضطراب شدند با یکدیگر معاقدت
کردند که با بنی المطلب و با بنی عبد مناف مبایعت و مناکحت نکنند و از مکالمه و مجالست ممتنع باشند تا محمد را
صلی الله علیه وسلم تسلیم ایشان کنند بدانکه عبد مناف جد کلان حضرت سید الانبیاست و وی صلی الله علیه وآله
وسلم محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف ست و عبد مناف را چهار پسر بود یکی هاشم جد
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم و دیگر عبد الشمس که پدر امیه است و پسر امیه حرب است پسر وی ابو سفیان
پدر معاویه و بنو هاشم و بنو امیه همه بنی عبد مناف اند و دو پسر دیگر مطلب و نوفل و مطلب برادر هاشم ست و عم
عبد المطلب و وجه تسمیه عبد المطلب باین نام بجهت اضافت بهمین مطلب ست و آنچنان ست که هاشم در وقتی
بمدینه رفته بود و در انجا زنی خواسته و پسری گذاشته آمد چون مطلب بعد از وی آنجا رفته پسری را دید بصفات
پسندیده آراسته بحلیه مردانگی و فرزانگی پیراسته گفت این پسر چنان نماید که گویا از قوم ماست گفتند بلی این پسر
هاشم بن عبد مناف ست که اینجا آمده بود و زنی خواسته و از وی این پسر مانده است مطلب برادر زاده خود را
ردیف خود ساخته بمکه آورد و در راه هر که از وی می‌پرسید که این کیست میگفت که بنده من ست از ان باز
وی را عبد المطلب گفتند و نام اصل وی شیبه است و بنو مطلب و بنو هاشم در جاهلیت و اسلام با یکدیگر متحد
و مختلط و مشتبک و یگانه بودند بخلاف اولاد عبد شمس بن عبد مناف که همیشه براه مخالفت و مباینت بنی هاشم
میرفتند و در کتب احادیث و سیر و تواریخ مذکور ست که چون قریش عزت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم
و آن کسانیکه با وی پیوسته بودند دیدند و عزت اصحاب وی که بحبشه رفته بودند و شیوع اسلام در قبائل مشاهده
کردند نائره حسد و عداوت ایشان تیز شد و اتفاق کردند که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را هلاک کنند و بکشند
و چون این خبر بابو طالب که معاون آن حضرت بود صلی الله علیه وآله وسلم رسید بنی هاشم و بنی عبد المطلب را
جمع کرد و امر کرد که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را در شعب خود در آورده و حمایت نموده از شر و کید اعدا نگاه دارند
همه یکدل و یکجان شده بدان راضی گشتند مسلمانان بعلاقه دیانت و محبت و کافران بعلت حمیت و عصبیت
و چون قریش اتفاق بنی هاشم و بنی المطلب معاینه نمودند با یکدیگر عهد کردند که با بنی هاشم و بنی المطلب مراعات
صله رحم نکنند و با ایشان مناکحت و مبایعت ننمایند و در بعض کتب بجای بنی المطلب بنی عبد المطلب واقع
شده و اول اصح و اظهر ست چون این معلوم شد پس آنچه در عبارت مصنف واقع شده که کفار معاقدت کردند
که با بنی المطلب و با بنی عبد مناف مبایعت و مناکحت نکنند خلاف منقول و معقول ست اما منقول چنانچه نقل
کردیم که واقع در کتب بنی هاشم و بنی المطلب ست و معقول از جهت آنکه حامی و معاون جناب رسالت بنو هاشم

و بنو المطلب بوده اند نه بنی عبد مناف علی الاطلاق بلکه اولاد عبد شمس از مخالفان آن حضرت صلی الله علیه و آله
و سلم و معاقد آن کفار بودند مگر کسی که از ینها بسعادت اسلام و صحبت رسیده بود مثل عثمان بن عفان بن ابی العاص
بن امیه بن عبد شمس که از بنی امیه است و ابولهب بن عبد المطلب که عم آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
است نیز موافق کفار بود مگر آنکه گفته شود که کفار دیگر از قریش هر چند بنو عبد شمس موافق ایشان بودند لیکن
با ایشان نیز ترک مناکحت و مبایعت نمودند تا سعی در گرفتن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و تسلیم کردن
کنند اما چون در جمیع کتب بنو هاشم و بنو المطلب مذکور است نه بنی عبد مناف و ثابت شده است که بنو عبد شمس
در معاقدت بجانب کفار بودند این توجیه و تاویل باطل باشد و متعین بود که ذکر عبد مناف بجای بنی هاشم
از سهو قلم کاتب است و در آخر باب حج از مصنف نیز گذشت که گفت عهد بستند با بنی هاشم و با بنی المطلب و برین کلمه
که تعاقد و تعاهد است بر ترک مبایعت و مناکحت و مکالمت و مجالست با بنی هاشم و بنی المطلب نامه نوشتند و در
سقف کعبه آویختند دست کاتب نامه که منصور بن عکرمه و بعض گفته اند بغیض بن عامر بود شل شد و این
قضیه در هلال محرم سال هفتم از نبوت بود و درین سال جماعتی از مهاجران حبشه قدوم آوردند و باز هشتاد و سه مرد
و هژده زن بحبشه هجرت کردند و ابوبکر صدیق نیز عزیمت آن کرد پس او را کفار مکه باز آوردند و گفتند که چنین مردی
اگر از شهر بیرون رود حال آن شهر چه بود و ابوبکر صدیق در خانه خود مسجدی بنا کرده بود قرآن میخواند و میگریست
و نسا و غلمان و رجال مکه بوی مرجع میشدند و بالجمله نامه که در تعاقد و تعاهد نوشته بودند آن نامه را کرم بخورد مگر
جائی که نام خدا و رسول خدا بود و بنو هاشم و بنو المطلب در میان شعب محصور بودند مدت سه سال و بروایتی
دو سال تا جبرئیل علیه السلام خبر کرد که صحیفه را کرم خورد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم با ابوطالب گفت و او با کفار
بگفت که وی چنین میگوید که نگاه کنید اگر دروغ میگوید او را تسلیم شما کنیم و اگر راست میگوید شما ازین حال برگردید
گفتند انصاف دادی چون صحیفه را فرود آوردند دیدند که همه صحیفه کرم خورده بود مگر جائی که نام خدای تبارک
و تعالی و نام رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود چون چنین بدیدند در کفر و طغیان افزودند بعد از شش ماه
ابوطالب وفات کرد و بعد از وی به سه روز یا پنج روز خدیجه رض نیز وفات کرد و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم این
سال را عام الحزن نام میکرد و بلا و اذیت کفار مضاعف شد پس بعد از سه ماه از موت خدیجه رض سال دهم از نبوت
پیاده از مکه بطائف رفت که بر سه مرحله از مکه است و زید بن حارثه با وی بود و اشراف ثقیف را دعوت کرد و ده روز
در میان ایشان بود از اهل طائف مساعدتی و موافقتی نیافت بلکه غلامان و بیخردان خود را اغوا کردند تا آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم را دشنام میکردند و پایهای مبارک او را سنگها زدند و نعلین او را خون آلود ساختند
تا خون از زخمهای سنگ بر زمین می افتاد هر دو بازوی او را گرفته بر میخیزانیدند و چون میرفت باز سنگ ریزه
میکردند و خنده میکردند و زید بن حارثه خود را سپر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم میساخت تا سر وی تمام شکسته
و مجروح شد و این واقعه در روضة الاحباب در ذکر وقایع سال دوم از نبوت بتفصیل مذکور است در صحیحین از حدیث
عائشه رض آمده که گفت مر آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را آیا آمده بر تو روزی سخت تر از روز احد فرمود
سخت ترین روزها که پیش آمد مرا آن روز بود که عرض کردم نفس خود را بر ابن عبد یالیل ابن کلال که از اکا

اہل طائف بود از ثقیف و اجابت نکردم را بدعوتے کہ او را کردم پس باز گشتم سر فرو افگندہ مہموم و محزون رسیدم بقرن
ثعالب کہ از منازل قرن المنازل نیز گویند و میقات اہل نجد ہست ناگاہ سر بر داشتم و ابر پارہ را دیدم کہ مرا سایہ کرد
و در وے جبرئیل ست و ندا کرد مرا و گفت پروردگار تو شنید سخن قوم ترا آنچہ رد کردند بر تو اکنون ملک جبال را
بر تو فرستادہ کہ اگر فرمائی اخشبین را کہ نام دو کوہ است کہ مکہ در ان میان آبادان ست بر ایشان ہم برزنم و
یکبارہ سگے ایشان را ہلاک کنم فرمود امیدوارم کہ از اصلاب ایشان کسی بر آید کہ خدا را بوحدانیت بستاید پس
آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از طائف باز گشت و در وقت باز گشتن بعتبہ و شیبہ کہ از اشقیای قریش بودند
بگذشت و ایشان در بوستان خود بودند و انگور میچیدند چون آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را باین حال
دیدند رگ صلہ رحم ایشان بجنبید و مہربان گشتند و بدست عداس نصرانی کہ غلام ایشان بود خوشہ انگورے
بحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرستادند چون آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم خوشہ را در دست مبارک خود
بگرفت و گفت بسم اللہ و بنیاد خوردن ازان کرد عداس بجانب وی نگاہ کرد و گفت واللہ این کلام از ہیچ یکے
از اہل این بلدہ نشنیدم فرمود از کدام بلدۂ تو گفت از نینوی فرمود آن قریۂ مرد صالح ست کہ یونس ابن متی باشد
عداس گفت تو او را از کجا دانی فرمود وے برادر من ست و وی پیغمبر خدا است و من نیز پیغمبرم پس عداس
بر دست و پای مبارک وی بر روی افتاد و بوس کرد و مسلمان شد و در باز گشتن بنخلہ رسید و آن موضعی ست
یکشبہ در میان از مکہ آنجا دیوان یعنے جنیان بیامدند و اسلام عرض کردند و گفتہ اند کہ آن ہفت نفر بودند
از جن نصیبین کہ شہریست از شام و آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نماز میگذارد در شب و سورۂ جن میخواند و ایشان
استماع مے نمودند و گفتہ اند کہ نامہاے این ہفت جن حسی و مسی و شاصر و ماصر و احقب چون بمکہ آمد بمعراج
رفت و کفار را خبر کرد باسرا و آنچہ در ان شب دیدہ بود و مشاہدہ کردہ از رویت انبیا و فرض صلوات و از وی
کیفیت مسجد اقصے را پرسیدند ہمہ را بیان کرد چون این شنیدند در تکذیب افزودند و ایذا زیادت کردند و
آن در شب بیست و ہفتم بود از رجب بر قول مشہور و در شب جمعہ بود یا شب شنبہ و اصح آنست کہ در شب
دوشنبہ بود موافق مولد و مبعث و ہجرت و وفات واللہ اعلم و معراج یکبار بود ببدن در بیداری و بعض گویند
دوبار بود یکبار پیش از وحے و یکبار بعد از وی و بعض گویند سہ بار بود و بعض گویند چہار بار بود و بعض بیشتر
ازان گویند و تحقیق آنست کہ اسرا ببدن و روح در یقظہ کہ کلام مجید ازان خبر دادہ یکبار بود و ببدن و روح در منام
و بروح در یقظہ بسیار بود و بر حصر آن در عددے معین دلیل قطعی نیست و حقیقت معاریج روحے از کلام سادات
اولیاء اللہ معلوم گردد واللہ اعلم و بعد از اسرا یکسال و دو ماہ فرمان ہجرت شد ابوبکر را استصحاب کرد بامر ربانی
و سفر کرد چون بمدینہ رسید انصار بقدوم وے شاد شدند و محبت وی را بر محبت آبا و ابنا مقدم داشتند پس
عرب بعداوت ایشان برخاستند و ہر جانب بر ایشان تاختند آیت قتال نازل شد و اذن بقتال حاصل گشت
بعد از حرمت آن یعنے در اول قتال حرام بود بعد ازان رخصت شد کہ اگر قتال کنند جائز ست باز قتال فرض شد
و احادیث در فضل جہاد زیادہ بر چہار صد ثابت شدہ و باصحاب مبایعت میکرد در جنگ کہ نگریزند و گاہ
مبایعت میکرد بر موت و در امر جہاد باصحابہ مشورت کردے ابوہریرہ گفت ما رأیت احدا اکثر مشورۃ لاصحابہ

من رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ندیدم من هیچ کسی را بیشتر مشورت کننده مر اصحاب خود را از رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم و در راه بعد از همه لشکر رفتی و ماندگان را بر داشتی و در سیر رفق تمام کردی و جاسوسان
سوی لشکر دشمن فرستادی و مقدمات و طلایع را پیش کردی و پاسبانان را بر اطراف لشکر تفرقه کردی
وچون با دشمن برابر شدی بایستادی و دعا کردی و از حق تعالی نصرت خواستی و با جمله صحابه بذکر و دعا
مشغول شدی و لشکر خود را ترتیب دادی و مقاتلان را معین کردی و در حضرت وی صلی الله علیه وآله وسلم
بفرمان وی مقاتله کردندی و در جنگ آلت جنگ بپوشیدی و میان دو زره مظاهرت کردی و در لشکر
وی رایات و اعلام بودی و چون بر قومی غالب شدی و فتح کردی در آن عرصه سه روز مقیم شدی
آنگاه باز گشتی و چون خواستی که بر قومی تاخت آرد انتظار کردی اگر از میان ایشان آواز بانگ نماز
بشنیدی تاخت نکردی و گاه بر دشمن شبخون آوردی و گاه در روز تاخت کردی و سفر خصوصا برای
غزا در روز پنجشنبه دوست داشتی و چون لشکر فرود آمدی ایشان را چنان جمع کردی و بر هم پیوستی که اگر جامه را
بر ایشان گستردی همه را بپوشیدی و صفوف را خود مرتب کردی و در وقت قتال شجاعان را برای اقدام
بدست خود تعیین کردی و میفرمود فلان تو پیش رو و فلان تو پیش رو و گاه در وقت لقای دشمن این دعا خواندی
اللهم منزل الکتاب و مجری السحاب و هازم الاحزاب اهزمهم وانصرنا علیهم سیهزم الجمع ویولون الدبر بل الساعة
موعدهم والساعة ادهی وامر اللهم انزل نصرک اللهم انت عضدی و انت نصیری و بک اقاتل و چون جنگ
سخت در پیوستی و تنور قتال گرم شدی و دشمن قصد وی کردی باواز بلند گفتی انا النبی لا کذب انا ابن
عبد المطلب و چون کار سختی رسیدی دلیران پناه بوی آوردندی و از همه نزدیکتر بدشمن وی بودی و
اصحاب خود را جنگ شعار تعیین فرمودی که یکدیگر را بآن بشناسند یکبار شعار ایشان این بود امت امت
یعنی بمیران بمیران و گاهی شعار یا منصور بودی و گاه حم لا ینصرون و گاهی زره پوشیدی و خود بر سر مبارک نهادی
و شمشیر حمائل کردی و نیزه بر داشتی و کمان در بازو انداختی و گاه سپر بر داشتی و خرامیدن در وقت جنگ دوست
داشتی و بر دشمن منجنیق نصب کردی چنانچه در غزوه طائف کرد که بعد از فتح مکه و غزوه حنین بود در شوال سنه ثمان
وخالد بن الولید بر مقدمه وی بود و چون ثقیف منهزم شده در حصین که طائف داشتند بعد از تهیه ساز یکسال
در آمدند و بنیاد قتال نهادند آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را تا هژده روز محصر ساخت و منجنیق نهاد و آن
اول منجنیقی بود که در اسلام نهاده شد و مردم بسیار از ایشان کشته شدند پس صحابه بعلاقه رحم و قرابتی با ایشان
داشتند درخواست کردند که ایشان را بگذارد پس بفرمان آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ندا در دادند که هر که
از حصن فرود آید آزاد بود پس ده نفر و بروایتی بیست و سه نفر از ایشان فرود آمدند و ابو بکره نفیع بن الحارث
الثقفی که از مشاهیر صحابه است از ایشان بود و از قتل طفلان و زنان نهی فرمودی و جنگیان را حکم کردی که
ببینند هر که موی عانه بر آورده او را قتل کنند و اگر نه اسیر کردی و چون طائفه را بغزا فرستادی ایشان را
بتقوی و پرهیزگاری فرمودی و گفتی سیروا بسم الله و فی سبیل الله قاتلوا من کفر بالله ولا تمثلوا ولا تغدروا
ولا تقتلوا ولیدا یعنی سیر کنید بنام خدا و در راه خدا جنگ کنید با کسی که کافر است با خدا و مثله نکنید یعنی گوش و بینی

وعهدی که با غنیمت کنید نشکنید وطفلان را نکشید ونهی فرمودی از بردن قرآن بدیار کفار و چون سریه بفرستادی
سریه فوجی که بجائی فرستند ودر اصطلاح اهل سیر غزوه آنرا گویند که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بنفس شریف
آنجا حاضر می بود وسریه آنکه خود حاضر نمی شد وجماعهٔ را می فرستاد امیر ایشان را فرمودی که پیش از قتال دشمن را
دعوت کند باسلام وهجرت از وطن کفر بدیار اسلام یا اسلام فقط بی هجرت اگر اسلام وهجرت هردو قبول نکنند
وحکم ایشان یعنی آنهائی که اسلام بیارند وهجرت از وطن نکنند حکم اعراب مسلمانان باشد که ایشان را از مال
فی نصیبی نبود ویا بذل جزیه کنند اگر اسلام را هم قبول نکنند واگر ازین مجموع ابا کنند بخدای تعالی استعانت نمای
وقتال کن وچون بر قومی ظفر یا فتح بفرمودی تا ندا کنند بجمع غنائم وهمه را گرد آرند پس ابتدا فرمودی
بسلب کشتگان یعنی جامه ورخت ایشان را بقاتلان ایشان دادی تفسیر سلب در هدایه بجامه وسلاح ومرکب
وآنچه بر مرکب ست از زین وآلت وآنچه با وست بر دابه از مال در توشه دان ودر کمر کرده وآنچه با غلام او یا بر دابه
دیگرست داخل سلب نیست واستحقاق قاتل سلب قتیل را نزد امام ابو حنیفه بشرط تنفیل امام ست تنفیل آن بود
که امام بگوید وتحریص مقاتلان کند که هرکه چنین کاری کند او را چنین وچنان بدهم ویک صورت تنفیل نیست
که هرکه یکی را از کافران بکشد مر او راست جامه ورخت او برین تقدیر جامه ورخت مقتول برای قاتل وی باشد
ونزد امام شافعی این شریعت ست بی آنکه امام شرط کند وبگوید وقول حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که فرمود
من قتل قتیلا فله سلبه نزد ایشان محمول بر شریعت ست ونزد ما بر تنفیل ست بدلیل آنکه مر حبیب بن ابی سلمه را
فرمود که نیست مر ترا از سلب قتیل مگر آنچه خوش گردد بدان نفس امام تو وحدیث مذکور محتمل ست تشریع را وتنفیل را
پس حمل کردیم بر تنفیل بقرینهٔ حدیث حبیب وبالجمله بعد از سلب آنچه بماندی خمس آن بیرون کردی در مصالح
اسلام که حق تعالی در قول خود + واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی والیتامی
والمساکین وابن السبیل + تعیین فرموده صرف کردی ودرمیان فقها در قسمت خمس خلافی ست که در کتب فقه
مذکورست وآنچه بماندی نصیبی اندک از ان زنان را وکودکان را وبندگان را بدادی وآنچه بماندی میان
لشکر قسمت کردی سوار را سه سهم وپیاده را یک سهم واین مذهب امام شافعی وامام ابی یوسف ومحمد ست ومنقول
ست از ابن عمر از فعل حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم ونزد امام ابی حنیفه سوار را دو سهم وپیاده را
یک سهم واز ابن عباس از فعل آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم همچنین منقول ست وچون حدیثین فعل متعارض اند
اخذ کردند بقول آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم للفارس سهمان وللراجل سهم واحد وآنچه صحیح شده آنست که
انفال از صلب غنیمت بودی چنانچه مصلحت دیدی که بعض گویند انفال از جمله خمس بودی وبعض گویند از خمس
الخمس بودی واین اضعف اقوال ست انفال جمع نفل ست بمعنی غنیمت زیرا که عطیه وزیادت وفضل الهی ست بر مجاهدان
وبمعنی تنفیل که شرط کردن امام ست مر کسی را که کاری زیادت از دیگران کند بچیزی زیاده از غنیمت چنانکه
گذشت ومراد اینجا این معنی ست ومختار آنست که این از نفس غنیمت ست نه از خمس الخمس وخمس ودر بعضی از غزوات
سلمة بن الاکوع را پنج سهم دادی وی را در ان جنگ توفیق عظیم رفیق شد ودست بردهای عجیب نمود ودر هدایه
میگوید که یکبارے او را دو سهم داد ووے پیاده بود واین محمول بر تنفیل ست وبر مصلحت دید امام ودر بیان ضعیف

و قوی مساوات کردی و قسمت چه همه سپاهی لشکر و سبب قوت و شوکت اسلام اند و چون قصد دیار دشمنان
کردی گاه سریه را پیشتر فرستادی اگر ایشان را غنیمتی بدست آمدی از انجمله خمس بیرون کردی انچه بماندی
از ان ربعی جدا کردی و باهل سریه دادی انچه بماندی میان ایشان و سائر لشکر بسویت قسمت کردی
و مع ذلک نفل را کراهت میداشت که بردارند و میفرمود اقویا را باید که رد کنند بر ضعفا و او را یعنی حضرت پیغمبر را
صلی الله علیه و آله وسلم از غنیمت سهمی خاص بود که آنرا صفی میخواندند از جهت برگزیدن و اختیار کردن وی آنرا اگر
خواستی بنده یا کنیزکی یا اسپی یا انچه خوش آمدی آنرا پیش از خمس برداشتی و این مخصوص بود بآن حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم و بعد از وی کسی را از ائمه نرسد و خلفای راشدین نیز نمیکردند و صفیه رض و ذوالفقار از انجمله بود اما صفیه
از غنائم غزوه خیبر بود و از اولاد هارون پیغمبر علیه السلام بود و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم او را آزاد کرد و عقد نکاح
بر بست و ذوالفقار از غزوه بدر بود و آن شمشیر منبه بن الحجاج سهمی بود و در روز بدر پسر عاص ابن منبه داشت علی بن ابی طالب
او را کشت و شمشیر را نظر آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم آورد و آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم برای خود اختیار کرد
بعد از ان بعلی بخشید و نسبت وی بآن شمشیر مشهور و مذکور ست و ذوالفقار از ان جهت گویند که در وسط وی مثل فقار ظهر یعنی
مهرهای استخوان پشت بود و در فای فقار فتح و کسر هر دو جائز ست و فتح افصح ست و این شمشیر را هرگز از خود جدا نکردی
و در هر معرکه و جنگ با وی بودی و حلیه وی از نقره بود و اگر کسی از برای مصلحت مسلمانان غائب بودی او را سهمی
بدادی چنانچه عثمان را داد در روز بدر چه وی بتمریض دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم رقیه مشغول بود فرمود ان عثمان
انطلق فی حاجة الله وحاجة رسوله فضرب له بسهمه واجره عثمان رفته است در کار خدا و رسول وی پس تعیین کرد آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم برای وی سهم وی و اجر وی و در روایت ابی داود از ابن عمر آمده و مبایعت کرد آن حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم عثمان را و بر دست چپ خود را بر دست راست خود فرمود این دست عثمان ست و سهم ذوی القربی را که
در نص + فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی + ثابت ست در بنی هاشم و بنی المطلب قسمت میکرد و برادران
ایشان بنی عبد شمس و بنی نوفل را نمیداد و میگفت انما بنو المطلب و بنو هاشم شیء واحد شیء در روایت مشهوره بشین معجمه
بمعنی مشهور و بعضی سی بسین مهمله بمعنی مثل روایت کرده اند ای مثل واحد بدانکه در اخبار آمده است که چون آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم سهم ذوی القربی را از خمس غنائم خیبر در بنی هاشم و بنی المطلب قسمت کرد عثمان که از اولاد
عبد شمس ست و جبیر بن مطعم از اولاد نوفل بحضرت آمدند و عرض کردند که ما منکر نیستیم که بنی هاشم را پروردگار تعالی شرفی
و فضلی داد که غیر ایشان را نیست زیرا که ترا از ایشان پیدا کرد اما بنی المطلب ما و ایشان برادرانیم مساوی در نسبت
قرابت چرا ایشان را برگزیدی و مخصوص کردی بسهم ذوی القربی و ما را ندادی فرمود بنی المطلب با بنی هاشم
همیشه متحد و مشتبک بودند در جاهلیت و اسلام و در آورد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم برای تصویر و تمثیل اشتباک و
اتصال انگشتان مبارک خود را در یکدیگر و اگر در مغازی طعامی یافتند مثل عسل و عنب و جوز و غیر آن میخوردند و
بر نمیداشتند چنانچه بخاری از ابن عمر آورده که گفت می یافتیم ما در مغازی خود عسل را و عنب را میخوردیم و بر نمیداشتیم
عبد الله بن مغفل یک جراب شحم یافته بود و میگفت من ازین جراب کسی را نخواهم داد آنرا بر وی مقرر فرمود و در
صحیحین آمده که تبسم کرد آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم برین قول وی و در غلول خیانت از غنیمت تاکید و تشدید

عظیم مینمود و میگفت ہذا غدار و شنار علی اہلہ الی یوم القیامۃ در مہذب بدر شین مفتوحہ گفت الشنار العیب فی القاموس الشنار ککسحاب اقبح العیب والعار والامر المشہور بالشنعۃ وکسے غلول کردہ بود فرمود کہ کالا ہائے وے را بآتش بسوزند وابوبکر وعمر ہمچنین کردند واین از باب تعزیر مالی ست واکثر علما بر انند کہ در رد این بر سبیل تغلیظ ست وامام احمد آنرا بر ظاہر عمل کردہ واللہ اعلم **خاتمۃ الکتاب** در اشارت بابوابی کہ دران احادیث مرویست وہیچ ازان صحیح نشدہ ونزد جہابذہ علماء حدیث ثابت نگشتہ وہر چند این حروف در غایت اختصار ست اما مشتمل بر علوم بیشمار بدانکہ شیخ مصنف سامحہ اللہ تعالی وتقدس درین خاتمہ بسیار توغل نمودہ ومبالغہ کار فرمودہ است ودر مقام انتقاد آمدہ وتقلید بعضے ازین قوم کہ متوغل اند درین باب کردہ بر جملہ از احادیث جرح وطعن نمودہ است بر بعض حکم بعدم صحت کردہ وبر بعض بعدم ثبوت وبر بعض حکم بوضع وافترا نمودہ وبر بعض خط رد وبطلان کشیدہ وبحال آنکہ دران میان احادیث ست کہ در کتب معتبرہ مذکور ست ونزد کبرائے علمای دین از فقہا ومحدثین مقبول وائمہ فقہ تمسک واحتجاج بدان نمودہ اند مطالعہ این باب طالب را در وادی حیرت ووحشت اندازد اما حکم بعدم صحت بحسب اصطلاح محدثین چندان غرابت ندارد چہ صحت در حدیث چنانچہ در مقدمہ معلوم شدہ درجہ اعلاست ودائرہ آن تنگ نہ جمیع احادیث کہ در کتب مذکور ست حتے درین شش کتاب کہ آنرا صحاح ستہ گویند ہمہ باصطلاح ایشان صحیح ست بلکہ تسمیہ آنہا بصحاح باعتبار تغلیب ست ونیز معلوم شد کہ حدیث صحیح ست وحسن وضعیف وہر یکی از صحیح وحسن لذاتہ ولغیرہ وتعریف ہر یکے ازین اقسام سابقا معلوم شدہ احتیاج باعادہ وتکرار آن نیست اکنون کہ شیخ مصنف نفی صحت از حدیث میکند ومیگوید کہ این حدیث صحیح نیست یا نفی درجہ اول میکند کہ صحیح لذاتہ است یا احتمال آنکہ بمذہب تضییق وتشدید کہ در شروط صحیح کردہ اند رفتہ باشد موافق آنچہ از بعض مردم درینباب نقل کردیم وقول وے کہ گفتہ بصحت نرسیدہ نفی صحیح لغیرہ بود یعنے در حد ذات صحیح نہ وبکثرت طرق وتعدد روایات نیز بدرجہ صحت نرسیدہ پس نفی ہر دو قسم صحیح نمودہ باشد یا این ہر دو عبارت کہ صحیح نشدہ وبصحت نرسیدہ بیک معنی بود وبر ہر تقدیر در صحت چندان موجب حیرت ووحشت نبود اما آنکہ میگوید ثابت نشدہ وبہ ثبوت نرسیدہ ظاہر در نفی درجہ دوم ست کہ حسن ست لذاتہ ولغیرہ ونفی مرتبہ ضعیف نیز احتمال دارد وبر جمیع تقادیر تواند کہ مراد وے نفی لفظ حدیث بود یعنے در وحدیث باین لفظ مخصوص صحیح نشدہ وبہ ثبوت نرسیدہ بلکہ آنچہ بہ ثبوت رسیدہ لفظ دیگر ست مضائقہ محدثین درینباب بسیار رود وباندک تغییرے کہ در لفظ رود او را حدیث دیگر خوانند اما این مضائقہ سہل ست چہ متبادر بافہام نفی صحت وثبوت معنے ومضمون آن گردد درین صورت باید کہ تصریح کنند کہ این لفظ صحیح وثابت نشدہ وآنجا کہ گوید درین باب چیزے بصحت نرسیدہ وبہ ثبوت نپیوستہ ظاہر مراد نفی مطلق مضمون ست بہر لفظ کہ باشد وآنجا کہ گفتہ موضوع ست ومفترا وباطل بدانکہ معنے حدیث موضوع واقسام ومراتب آن سابقا در مقدمہ معلوم شد ونیز معلوم شد کہ حکم بوضع وافترا نیست مگر بظن غالب وتخمین وجزم ویقین درینباب صورت نہ بندد وچگونہ صورت بندد فان الکذوب قد یصدق یعنے گاہے بود کہ دروغ گو راست نیز گوید پس احتمال دارد کہ در خصوص این حدیث صادق آمدہ باشد ہر چند دروغ گو باشد ہمچنان کہ راست گو نیز بامکان عقل محتمل ست کہ دروغ گوید بنائے این باب ومدار این کار بر ظن غالب ست ومیگویند کہ مر اہل حدیث را

و مهرهٔ این شان را ملکهٔ خاص و تمیزی مخصوص و آشنائی تمام بکلام نبوت علی مصدره الصلوة و التحیة پیدا میشود
که بدان صحیح را از سقیم می‌شناسند و جدا میکنند هر چند سبب آنرا تعیین و تنقیح نتوانند نمود و این کار کسی است
از میان ایشان که اطلاع وی فوسیع و مهارت وی تمام و ذهن وی ثاقب و قریحهٔ وی جید و درک و فهم
وی سلیم و معرفت و حذاقت وی بقرائن داله بران راسخ و متمکن باشد این کار هر کس نیست مگر در انجا که
آثار وضع لائح و بین باشد مثل رکاکت الفاظ و سخافت معنی چنانچه روایت کرده میشود لا تاکلوا البقرة حتی
تذبحوها و امثال این درین خاتمه بیاید انشاء الله تعالی درین صورت در معرفت وضع آن خاص و عام مساوی باشند
حکایتی درین باب نقل کنند که شخصی حدیثی را نزد یکی از حذاق فن حدیث برخواند فرمود این حدیث معلول
مینماید گفت بچه علت فرمود علت بیان نتوانم کرد و تنقیح نتوانم نمود الا آنکه نزد الفه طبع من بهرهٔ است و بکلام نبوت
نمیماند پس بر محدثی دیگر برفت و این حدیث برخواند وی نیز همچنان گفت که آن اوستاد پیشین فرموده بود نزد
دیگری و دیگری رفت و پرسید همچنان جواب شنید پس برین آنها باین شخص حدیث آرنده درهمی داد که نزد صرافی برو
صرف کن صراف بمجرد دیدن گفت این درهم بی عیار است گفت بچه دانی علت آنرا بیان کن گفت چنین دانم
ولی علت آنرا بیان نتوانم کرد نزد صراف دیگر و دیگر برد همه بر یک کلمه بودند پس درهم بر شیخ آورد و حقیقت حال
بیان نمود فرمود حال ما نیز بر همین نمط دان که دیدی و شک نیست که اینها نیز ظنی است دعوی قطع و یقین درینها
نتوان کرد و نیز معرفت وضع احادیث را قرائن داشته اند مثل روایت شیعی غالی حدیث را در فضائل اهل بیت
سلام الله علیهم اجمعین و روایت مبتدع داعی به بدعت حدیثی را در ترویج مذهب خود و این نیز ظنی بود
و بیقین نتوان دانست که موضوع است و گاهی کذب واضع باقرار وی معلوم گردد و اینجا نیز وارد شود که چرا
درین اقرار کاذب نباشد مصلحتی و غرضی را اینجا نیز قرینه شرط است که جانب کذب خبر و صدق اقرار را راجح
سازد و گاهی قرائن صدق وی در اقرار بکذب چنان قوت یابد که مقتضی قطع و جزم بآن گردد لاسیما بعد از
توبه و بعض چیزها است که در حکم اقرار بوضع است چنانکه علم بتاریخ ولادت راوی یا وفات شیخ و مثال آن از انچه
اجتماع راوی و مروی عنه و سماع از او با وجود آن امکان نداشته باشد و درین صورت اگر علم بقرینهٔ مذکوره
بیقینی بود حکم بوضع نیز قطعی گردد و گاهی قرینهٔ واضحه در حال راوی پیدا گردد که دلالت کند بر وضع همچو قصهٔ
غیاث با مهدی خلیفه در حدیث لا سبق و افراط بوعید شدید بر امر صغیر یا بوعد عظیم بر فعل یسیر و مبالغه در ان
چنانکه هر که این فعل کند او را ثواب جمیع انبیا یا ثواب هزار هزار حج بود یا هر که چنین کند گویا زنا کرده باشد با محارم
در خانهٔ کعبه نیز از قرائن وضع داشته اند نعم قرائن دیگر مثل مخالفت نص قرآن و سنت متواتره و اجماع قطعی
و صریح عقل که در انجا تاویل و توجیه و تطبیق را راه نبود قوی‌تر از انست و تصریح جماعه که بعدد تواتر رسند بکذب راوی
از همه قوی‌تر است اما وجود این محل تردد است و بر هر تقدیر بر فطن خبیر روشن است که از نفی حدیثی نفی آن معنا
و مطلب که حدیث را بران دلیل ساخته و در اثبات آن مدعا تمسک بدان نموده اند لازم نیاید شاید بدلیلی دیگر و
حدیث دیگر اثبات کرده باشد در مباحث علمیه ثابت شده است که از نفی دلیل نفی مدعا لازم نمی‌آید
و عدم ملزوم اقتضای عدم لازم نکند چنانکه یکی دعوی کند که این خانه گرم است و وجود آتش را دلیل آن گرداند

گوید که اینجا خود داشتنی نیست از اینجا لازم نیاید که دعوی گرسی مانند باطل گردد شاید که اثبات گرامی آن بوجوه
آن شاب کنند نعم آن دلیل باطل بود باحتمال ثبوت مدعا بدلیل دیگر این سخن اگرچه بمقصود مصنف دخلی ندارد چه سخن
وی در نیز بعینها حدیث ست و با بطال مدعا کار نیست نه بجهت تسلی خاطر طالب گفتیم که در خشت نکشد که چون این
احادیث که اکابر بدان چنگ در زده اند صحیح و ثابت نبود مطالب و مدعیات ایشان نیز صحیح و ثابت نگردد
این لازم نیاید و اینجا سخن دیگرست که گوش فهم و انصاف بران باید داشت که چون بنای حکم علما به تصحیح
و تحسین و تضعیف و بوضع و بطلان آن بغالب ظن و ظاهر حال ست لاجرم محل وقوع اختلاف بوده این باب
در وقوع اختلاف آرا و مذاهب کمتر از ابواب فقه نیست همچنانکه در مسائل فقهیه اختلافات ست که یکی بوجوب
رفته و دیگری بحرمت و یکی مستحب داشته و دیگری مکروه پنداشته است باجتهادی که کرده و دلیلی که او را
دست داده درین باب نیز مثل این اختلافات راه دارد و بوقوع می آید شخصی یا جماعه حدیثی را تضعیف
نموده یا نسبت بوضع کرده اند قومی دیگر آنرا به تصحیح رسانیده و اثبات نموده این معنی بر متتبع و متفحص فن
حدیث روشن ست و نیز باید دانست که از ارباب انتقاد احادیث جماعه اند که درین باب غلو و افراط دارند
و براه تعصب و تعجیل روند باندک توهمی و شائبه وهمی نسبت بوضع کنند و بدان مبادرت نمایند مثل ابن جوزی
و امثال وی بمجرد آنکه بعض مردم در بعض روایات احادیث تکلم کرده مثل آنکه گفته فلان ضعیف یا لیس
بقوی یا متروک یا مطعون و امثال ذلک حکم بوضع کرده و حال آنکه آن احادیث از ان قبیل نیست که قواعد
ببطلان آن شهادت دهند و نه مخالف کتاب و اجماع ست و منکر نیست و را عقل و نقل و دلیلی نیست بر وضع
آن مگر تکلم بعضی در راوی آن و این نیز مجاز رفته و افراط و تجاوز از حد ست غایت آنکه او را صحیح نگویند
و حکم بضعف او کنند و چندین احادیث را که ایشان نسبت بوضع کرده و موضوع گفته اند قومی دیگر
از مهره این شان آن را اثبات کرده و تصحیح و تحسین فرموده اند و اگر امثله آنرا بیاریم سخن دراز گردد و جمله از ان
در ضمن احادیثی که مصنف درین خاتمه آورده بیاید و مصنف خود در رساله نقد الصحیح لما اعترض علیه من احادیث
المصابیح گفته است که حکم بر حدیثی بوضع بغایت عسیر ست زیرا که آن صورت نه بندد مگر بعد از جمع طرق
و کثرت تفتیش و تحقیق آن که این متن را جز این طریق واحد که بروی طعن کرده شد طریقی دیگر نبود
و عدم قرائن کثیره که باعث شود حافظ متبحر را بر جزم بکذب حدیث و این در غایت تعسر و اشکال ست و لهذا
اعتراض کرده شده است بر ابوالفرج بن جوزی در کتاب موضوعاتش که توسع کرده آنجا در ان بحکم بوضع بر بسیاری
از احادیث که باین مثابه نیست چه در ان میان احادیث ضعیف ست که محتمل ست و ممکن ست تمسک بدان
در ترغیب و ترهیب و نیز احادیث حسن ست و احادیث ست که بعض ائمه آنرا تصحیح کرده اند چنانچه حدیث
صلوة تسبیح مثلا و احادیث ست که مر آنرا طرق دیگر ست که قوت میگیرد حدیث بدان و مطلع نشده ابن جوزی
بر ان سبب در آمده آفت بر وی باین وجوه و تقلید کرد او را در حکم بوضع بر ان احادیث هر که بعد از وی
آمده از آنها که قدرت و مهارت ندارند در علم حدیث انتهی و ائمه متقدمین این شان ست که کمال تبحر و توسع
داشتند در حفظ احادیث و طرق آن مثل شعبه و سفیان و یحیی بن سعید القطان و عبدالرحمن بن مهدی و امثال

ایشان بعد از ان اصحاب ایشان مثل احمد بن حنبل و علی بن المدینی و یحییٰ ابن معین و اسحٰق بن راہویہ و اہل طبقۂ ایشان بعد از ان اصحاب این جماعۃ مثل بخاری و مسلم و ابوداؤد و ترمذی و نسائی و امثال ایشان تا زمان دار قطنی و بیہقی کہ بعد از ایشان کسے نیامدہ کہ مساوی وے باشد ایشان را در مرتبہ و نہ قریب در ان پس اگر یافتہ شود در کلام یکے از متقدمین حکم بر حدیثے بصفتے از صفات صحت و حسن و ضعف و وضع اعتماد توان کرد بران بجہت انچہ دادہ است پروردگار تعالی ایشان را از حفظ عظیم و اطلاع تمام و اگر مختلف آید نقل ازین ائمہ سبیل درمان ترجیح و تطبیق بود و این دران احادیث ست کہ محتمل و متردد ست دران و الا بسیارے از احادیث بود کہ بشہادت قلب سلیم بوضع آن توان کرد و آسان ست این حکم کردن دران از ہر کہ موصوف بود بکثرت ممارست درین فن و غالب کتاب ابن جوزی ازین قبیل ست واللہ اعلم این ترجمہ کلام مصنف ست در رسالۂ مذکورہ و ازینجا ظاہر شدہ کہ حکم بر حدیث بضعف و وضع و امثال آن غایت تعسر و صعوبت دارد و این امر منحصر ست در ائمہ متقدمین و از متاخرین ہر کہ درین ورطہ افتادہ خطا ہا کردہ بر بسیارے از احادیث کہ نہ باین مثابہ اند حکم بدان کردہ اکنون انچہ درین رسالہ بر جملہ از احادیث حکم بصفات مذکورہ کردہ معلوم نیست کہ از کدام قبیل ست آیا منقول ست از ائمہ متقدمین و بر تقدیر نقل از ایشان آیا متفق علیہ ست میان ایشان یا مختلف فیہ این را بیان باید کرد تا حقیقت حال منکشف گردد و اغلب ازان باب ست کہ ابن جوزی و امثال وی بدان حکم کردہ و بعضے ازان قبیل کہ لائح ست آثار وضع بران و اہل ممارست بشہادت قلبی حکم بوضع آن توانند کرد و بعضی ازان در کتب معتبرہ مذکور ست و ائمہ فن آنرا روایت نمودہ اند و حکم بصحت یا بحسن یا بضعف کردہ و بعض را مطلق آوردہ اند بے تعرض بیکے ازین صفات آن خود محکوم بوضع نخواہد بود و اگر کسے بدان حکم کردہ باشد مختلف فیہ باشد پس حکم بدان بجزم علی الاطلاق چنانچہ مصنف کردہ درست نبود و بعض چنان اند کہ مصنف آنہا را سابقاً در ابواب و فصول گذشتہ ذکر کردہ و چون در دیباچۂ کتاب قرار دادہ کہ این چند باب بر وجہیکہ در صحاح اخبار ثابت شدہ در قلم آوردہ گویا حکم بصحت و ثبوت آن کردہ و درین خاتمہ بعدم صحت و ثبوت آن حکم میکند و ہل ہذا الا تناقض و تہافت و ما ہر جا کہ سخنے روے دید و حدیثے کہ در کتب بیابیم از ہر قسم و ہر قبیل کہ باشد نقل کنیم خواہ موافق مصنف خواہ مخالف آن و اگر موافق ست تمثیل و تائید کلام وے شود و اگر مخالف رد و جواب وے گردد و من اللہ الاعانۃ والامداد فی المبدء والمعاد قال المصنف بدان وفقک اللہ تعالی در باب ایمان وانچہ مشہور ست کہ الایمان قول و عمل یزید و ینقص

والایمان لایزید و لاینقص ازان حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم درین معنی چیزے صحیح نشدہ و آن از اقوال صحابہ و تابعین ست بخاری در اول کتاب الایمان در ترجمہ گفتہ باب الایمان و قول النبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بنی الاسلام علی خمس وہو قول و فعل و در روایتی قول و عمل یزید و ینقص و ظاہر این عبارت انیست کہ این مجموع قول نبی باشد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چنانکہ بعض شراح ہم برین معنے حمل کردہ اند و در فتح الباری گفتہ کہ این لفظ وارد ست از سلف و گردانیدن وے از قول نبی وہم ست و مراد بخاری نہ انیست و وے معطوف ست در عبارت وے بر قول ایشان نہ بر مبنے اگرچہ آن وارد شدہ است باسناد ضعیف انتہی و سیوطی در شرح صحیح بخاری گفتہ کہ این لفظ حدیث ست کہ روایت کردہ آنرا دیلمی در مسند الفردوس از حدیث ابی ہریرہ و روایت کردہ است

ابن ماجه باسناد ضعیف باین لفظ که الایمان عقد بالقلب واقرار باللسان وعمل بالارکان وروایت کرده امام احمد از حدیث معاذ بن جبل که الایمان یزید وینقص ودر جمع الجوامع از طبرانی از حدیث امیر المومنین علی آورده باین لفظ الایمان معرفة بالقلب وقول باللسان وعمل بالارکان واز شیرازی از حدیث عائشہ رضی آورده باین عبارت الایمان بالله اقرار باللسان وتصدیق بالقلب وعمل بالارکان انتهی وسخاوی در مقاصد حسنه از حدیث ابن ماجه از حدیث ابی الصلت عبد السلام بن صالح الهروی از امام علی رضا از آبای کرام خود سلام الله علیهم اجمعین آورده که الایمان عقد بالقلب واقرار باللسان وعمل بالارکان وگفته که ابن جوزی حکم بوضع این حدیث کرده ودیلمی آورده که چون حضرت امام رضا به نیشاپور آمد بر استر اشهب سوار شده وپرده از خز ودیبا بر روی مبارک افگنده درون شهر درآمده وعلمای شهر در طلب لقای شریف وی رسیدند از ایشان یحیی ابن یحیی واحمد بن حرب واسحق ابن راهویه ومحمد بن رافع که از اکابر واعاظم علما در حدیث وفقه بوده اند در رکاب شریف آمده دست بلجام اسپ زدند واسحاق بن راهویه گفت بحق آبای کرام خود که حدیثی از آنچه بتواتر از آبای طاهرین تو بتو رسیده برما برخوان پس امام باسنادی که از آبای کرام خود داشته این حدیث را وحدیثی دیگر در فضل کلمهٔ توحید که لا اله الا الله حصنی الحدیث برخواند انتهی وابو الصلت شیعی ست ولیکن صدوق ست وابن معین توثیق او نموده است وبا سفیان ابن عیینه وامثال وی صحبت داشته وبزهد وتقشف موصوف بوده ورد میکرد بر مذاهب باطله از قدریه ومرجیه وغیر آن وتقدیم میکرد ذکر ابو بکر وعمر رضی را ویاد نمیکرد اصحاب پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم مگر بخیر ودر کتاب تنزیه الشریعة باین لفظ آورده که الایمان قول وعمل یزید وینقص فعلیکم بالکتاب والسنة ودر روایتی همین مقدار آورده که الایمان یزید وینقص وگفته که این سه حدیث را شواهد ست وجوزقانی اخراج آن کرده وگفته هذا حسن غریب وحدیث اخیر را ابو داود آورده وبران سکوت کرده ومقرر شده است که هرچه ابو داود در کتاب خود آورده وبران سکوت کرده صالح حجت ست واما این قول را که الایمان لا یزید ولا ینقص صلی در کتب احادیث اگرچه ضعیف نیز باشد پیدا نشد مگر آنکه در کتاب تنزیه الشریعة از کتاب موضوعات ابن جوزی نقل کرده که ابو هریره گفت که وفد ثقیف از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند که آیا ایمان زیادت ونقصان میشود فرمود لا زیادته کفر ونقصانه شرک ونیز از حدیث ابن عدی فی الکامل آورده که الایمان لا یزید ولا ینقص وگفته که یکی در اسناد وی احمد بن عبد الله جویباری ست ووی کذاب ودجال ست ووضع کرده احادیث کثیره را ونیز از احادیث ابن حبان آورده که هر که بگوید ایمان زیادت ونقصان می پذیرد کافر شود اگر توبه کرد فبها والا گردنش بزنند ووی دشمن خداست نه نماز ست او را ونه زکوة ونه صوم ونه حج ونه دین بالتشدید است دیگر ودر اسناد این حدیث محمد بن القاسم طالکانی ست ووضاع ست مر احادیث را انتهی وبالجمله تحقیق آنست که این اقوال از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بصحت نرسیده خصوصاً حدیث زیادة ونقصان بلکه از اقوال اکابر سلف ست چنانکه مصنف گفت والله اعلم تنبیه مشهور نزد جماهیر اهل سنت وجماعت آنست که ایمان عبارت از تصدیق بالقلب واقرار باللسان تا اگر شخصی را تصدیق بقلب حاصل شد وبی وجود عذر وضرورت چنان که بکم واکراه اقرار بوجود نیاید عند الله مومن نباشد وتحقیق آنست که حقیقت ایمان همان تصدیق قلبی ست واشتراط

اقرار برای صحت اجرای احکام در دنیا ست و شخص مذکور مؤمن ست عند الله اگرچه ما بجهت عدم اطلاع بر حقیقت حال حکم بدان نتوانیم کرد اما عمل در حقیقت اصل ایمان داخل نبود الا در ایمان کامل و صاحب تصدیق و اقرار بی عمل بموجب ایمان مؤمن ست ولی ناقص الایمان و او را مؤمن فاسق خوانند بخلاف فرقهٔ معتزله که عمل را جزو ایمان دارند و شخص بی عمل نزد این فرقه خارج از ایمان بود اگرچه داخل در کفر نیز نشود و فاسق نزد ایشان نه مؤمن ست و نه کافر و خوارج فرقه اند که معصیت را کفر دانند و آنکه از علمای محدثین مشهور شده است که الایمان تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان مراد بایمان ایمان کامل ست و عمل نزد ایشان شرط کمال ایمان ست چنانکه مذهب حق ست نه اصل ایمان چنانکه مذهب اعتزال و بعض مردم چون دیدند که ایشان بظاهر ایمان عبارت از تصدیق و اقرار و عمل میدارند و اثبات آن باحادیث میکنند چنانچه بخاری در صحیح خود ذکر کرده توهم بردند که مگر مذهب ایشان مخالف مذهب جمهور ست و موافق طریقهٔ اعتزال حاشا و کلا و این توهم خطای محض و غلط صریح ست کما صرح به و بر تقدیریکه ایمان را عبارت از قول و عمل دارند مراد بعمل اعم از عمل قلب و جوارح خواهد بود تا تصدیق نیز داخل گردد اما زیادت و نقصان ایمان مذهب سلف از فقها و محدثین آنست که الایمان یزید و ینقص و اکثر متکلمین انکار آن کنند و گویند که چون قبول زیادت و نقصان کرد آن شک بود نه یقین و پوشیده نیست که زیادت و نقصان باعتبار عمل ظاهر ست و آن راجع بمعنی کمال و عدم کمال ست و نزاع باعتبار تصدیق ست شیخ محی الدین نووی میگوید که اظهر و مختار آنست که تصدیق زائد و ناقص میباشد بکثرت براهین و وضوح ادله و لهذا ایمان و تصدیق صدیقان اقوی و اکمل ست از ایمان غیر ایشان و آدمی آنرا در نفس خود می یابد که در بعض احیان یقین و اخلاص و توکل وی اعظم و اقوی ست بخلاف بعض احیان دیگر و این قول منقول ست از سفیان ثوری و مالک ابن انس و شافعی و احمد بن حنبل و اوزاعی و ابن جریج و معمر و غیر ایشان از ائمه و باسناد صحیح از بخاری نقل کرده اند که گفت ملاقات کردم زیاده از هزار مرد را از علمای امصار و ندیدم هیچ یکی از ایشان را که اختلاف کند درین که الایمان قول و عمل و یزید و ینقص و از جمعی کثیر از صحابه و تابعین نیز اینچنین نقل کنند و فضیل بن عیاض و وکیع آنرا از اهل سنت و جماعت آورده کذا فی فتح الباری و از امام اعظم ابو حنیفه چنان نقل میکنند والله اعلم که ایشان فرموده اند که الایمان لا یزید و لا ینقص و از بعض دیگر از علمای سلف نیز اینچنین آمده و مراد ایشان عدم قبول تصدیق ست زیادت و نقصان را بحسب ذات چه مرتبهٔ یقین کیفیت و حالتی ست که شک و شبهه را بدان راه نبود و تفاوت در جلا و خفا و ظهور احکام و آثار آنست که آن باعتبار عارض و خارج از ذات ست و برین وجه نزاع لفظی ست و تحقیق این مقامات در علم کلام ست والله اعلم

و در باب مرجیه و قدریه و جهمیه و اشعریه هیچ حدیثی صحیح نشده مرجیه فرقه است که قائلند بآنکه هیچ معصیتی با وجود ایمان ضرر نکند چنانکه هیچ طاعت با کفر سود ندارد و لفظ مرجیه مشتق از ارجا ست بمعنی تاخیر و ترک و اهمال و این فرقه تاخیر میکنند عمل را از نیت و اعتقاد در رتبه و میگویند که نیت و اعتقاد میباید عمل اگر نباشد گو مباش و بعض از رجا دارند و لفظ مرجیه را بهمزه نخوانند زیرا که ایشان راجی و امیدوار میسازند بی شرط و قید عمل و بعض از علمای اهل اعتزال ارجا را باهل سنت و جماعت نسبت کنند که جانب مغفرت و امیدواری را رعایت مینمایند و میگویند اگر خدا خواهد همه گناهان را ببخشد اگرچه مقرون بتوبه نبود و فاسق مخلد در نار نبود و این محض تعصب و مکابره است چه ارجا

آنست که مواخذه و عقاب را اصلا راه ندهند و بدان قائل نباشند و گویند که معصیت با وجود ایمان اصلا ضرر ندارد
وآنچه اهل سنت و جماعت میگویند نظر بمشیت و ارادت حق ست تعالی که یغفر لمن یشاء و یعذب من یشاء و عذاب را
برای عصاة ثابت میکنند و از ضرر آن خائف میباشند ولیکن الایمان بین الخوف والرجاء و قدریه بتحریک مقابل
جبریه بسکون و گاهی بتحریک نیز خوانند بجهت مشاکله لقب معتزله است که قائل اند بآنکه افعال عباد مستند بقدرت
عباد ست وایشان خالق افعال خود اند و انکار تقدیر ازلی پروردگار تعالی کنند و گویند که کفر و معاصی از بندگان
بر خلاف ارادت حق آید و اول کسیکه مخالفت بمذهب صحابه و تابعین احداث کرد این فرقه اند و فاسق نزد ایشان
نه مومن ست و نه کافر و مخلد ست در نار و مفاسد عقائد ایشان بسیار ست چنانکه در علم کلام مبین ست و تسمیه
ایشان بقدریه بجهت انکار قضا و قدر الهی ست و ایشان گویند که مستحق این اسم آنها اند که اثبات قدر کنند و قائل
بآن باشند یعنی اهل سنت و جماعت چنانچه مفهوم ظاهر لفظ ست و این غلط ست زیرا که در اثبات قدر احادیث
صحیحه ورود یافته و بران اجماع صحابه و تابعین ست پیش از ظهور فساد و بدعت و نیز از احادیثی که در مذمت قدریه
واقع شده و مذکور گردد ظاهر شود که مستحق این اسم منکر قدر باشد نه مثبت آن و نسبت بقدر برابر ست که بجهت
نفی باشد یا باثبات و جهمیه اصحاب جهم بن صفوان ترمذی نام فرقه جبریه است که گویند قدرت نیست مر عبد را
اصلا نه موثره و نه کاسبه بلکه بمنزله جمادات ست و حرکات او بمثابه آن و مذهب قدریه و جبریه در طرفین افراط
و تفریط واقع ست و توسط و اعتدال در مذهب اشعریه است که خلق از خدا ست و کسب از بنده و بنده را قدرت کاسبه است
نه موثره چنانکه گفته اند که لا جبر و لا قدر ولکن امر بین امرین و تحقیقه فی علم الکلام و اشعریه تابعان شیخ ابوالحسن علی اشعری
اند و وی رحمه الله از اولاد ابوموسی اشعری ست که از کبار صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود و اسم
ابی موسی عبد الله بن قیس ست و اشعر قبیله ایست از یمن و وی بعد از بعثت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با پنجاه و
چند نفر از قوم خود هجرت کرده بحبشه و از حبشه با جعفر بن ابی طالب رض که وی نیز در آنجا بود بمدینه در حضرت صلی الله علیه و آله
و سلم آمدند در وقت فتح خیبر و فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم لکم هجرتان شما را ای قوم دو هجرت ست یعنی هجرتی
از یمن بسوی ارض حبشه و هجرتی از ارض حبشه بمدینه و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مدح کرد او را و اصحاب او را
و بشارت داد بخیر در دنیا و آخرت و وصف کرد بایمان و حکمت بقول خود الایمان یمان و الحکمة یمانیة و دعا کرد مر ابی موسی
را خاصه و بشارت داد بمغفرت و جنت و بایمان و انابت و فرمود مومن منیب عبد الله بن قیس و ویرا بیمن فرستاد
تا دعوت کند ایشان را و تکلم در اصول دین و علم عقائد اسلام میراث ست مر این قوم را مر وی ست که چون ابوموسی با قوم
خود بحضرت رسالت آمد صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند یا رسول الله خبر ده ما را از اول این امر که چگونه بود فرمود
کان الله و لم یکن معه شیء ثم کتب فی الذکر کل شیء ثم خلق السموات والارض الحدیث و حق تعالی روزی کرد او را و
اولاد و احفاد او را درایت و روایت و رعایت و مناقب ایشان در السنه و کتب منشور و مذکور ست تا نوبت به شیخ
ابوالحسن اشعری رسید و توفیق داد او را حضرت سبحانه و تعالی بقمع آثار بدعت و تجدید انوار سنت در اعتقادات
پس تائید کرد مذهب و اقوال صحابه و سلف را که اکابر محدثین و فقهای متقدمین از تابعین و اتباع ایشان بران
بوده اند و اثبات کرد و تقریر نمود آنچه موافق کتاب و سنت و اجماع سلف بران بود تا مصداق حدیث ان الله یبعث

لهذه الامة علی رأس کل مائة سنة من یجدد امر دینها آمده و گشته وی و تابعان وی مراد بفرقهٔ ناجیه که صفت ایشان
الذین هم علی ما انا علیه و اصحابی ست و شیخ ابو الحسن اشعری در فقه بر مذهب شافعی بود و دیگر از مؤیدان مذهب
سنت و جماعت شیخ ابو منصور ماتریدی بود و مناقب و مفاخر وی بیرون از حد حصر و احصا ست و وی حنفی المذهب ست
ازینجاست که جانب شافعیه را اشاعره خوانند و حنفیه را ماتریدیه و هر دو متفق اند در عقاید و اهل سنت و جماعت که
گویند تابعان ایشان اند اکنون بدانکه در شان جماعهٔ اشعریه و ذم فرقهای دیگر از مرجیه و قدریه و جهمیه احادیث نقل
کرده اند و ما احادیث اشعریه خود نیافتیم اما در ذم قدریه و مرجیه احادیث بسیار بطرق متعدده آمده و در ذم جهمیه نیز
بعض احادیث آمده و در جامع الاصول از ابی داؤد از حدیث حذیفه رض آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
مر هر امت را مجوس ست و مجوس این امت آنانند که نفی قدر کنند هر که بمیرد از ایشان حاضر نشوید جنازهٔ او را و هر که
بیمار گردد از ایشان عیادت نکنید او را و ایشان شیعهٔ دجال اند و حق ست بر الله تعالی که لاحق گرداند ایشان را
بدجال و هم در جامع الاصول از ابی داؤد و در مشکوة از احمد و ابی داؤد از ابن عمر رض آورده اند که فرمود آن حضرت
صلی الله علیه و آله وسلم قدریه مجوس این امت اند چون مریض شوند عیادت نکنید مر ایشان را و اگر بمیرند حاضر نشوید
جنازهٔ ایشان را و نیز از ابن عمر رض آورده اند که مردی نزد وی آمد و گفت فلانی یکی از دوستان وی بود
از اهل شام سلام میخواند بر تو فرمود مرا چنین رسیده است که وی احداث کرده است تکذیب قدر را اگر حال چنین ست
مخوان او را از من سلام زیرا که من شنیده ام رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم که میگفت میباشد در امت
من خسف و مسخ و آن در تکذیب کنندگان قدر ست رواه مسلم و ابو داؤد والترمذی و نیز در حدیث ابو داؤد
از عمر رض آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مجالست نکنید اهل قدر را و مفاتحت نکنید ایشان را بکلام
یعنی ابتدای سخن نکنید با ایشان یا مجادله نکنید و در گفت و گو نکشائید با ایشان و ترمذی از ابن عباس رض آورده
که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دو صنف اند از امت من که نیست ایشان را در اسلام نصیب
مرجیه و قدریه و گفته هذا حدیث غریب و شیخ جلال الدین سیوطی در جمع الجوامع در ذم این فرقه احادیث بسیار
از ابن عساکر از حدیث معاذ بن جبل رض آورده که گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعث کرده نشد هیچ از
من پیغمبری را مگر آنکه در امت وی مرجیه و قدریه بودند که مشوش میساختند بر وی امر امت وی را
بعد از وی و حق تعالی لعنت کرده مرجیه و قدریه را بر زبان هفتاد پیغمبر و این امت من امت مرحومه است که عذاب
نیست بر وی در آخرت و عذاب وی نیست مگر در دنیا مگر دو صنف از امت که در بهشت نیایند یاد
آن دو صنف مرجیه و قدریه اند و طبرانی نیز از معاذ و ابن عدی از ابن مسعود و دیلمی نیز بعض آنرا از حذیفه آورده
و در بعض طرق ابن عدی از انس ذکر حروریه نیز آمده و حروریه نام خوارج ست و حاکم در تاریخ خود از ابی امامه آورده
که لعنت کرد خدای تعالی مرجیه را بر زبان هفتاد پیغمبر که میگویند ایمان قولی ست بی عمل و دیلمی از حدیث انس آورده
که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود چار صنف اند از امت من که نیست ایشان را در اسلام نصیبی و در جنت
نصیبی و نمیرسد ایشان را شفاعت و نظر نمیکند با ایشان پروردگار تعالی و مر ایشان راست عذاب الیم مرجیه و
قدریه و جهمیه و رافضه و از ابی سعید خدری نیز مثل این آورده و لکن این حدیث مطعون ست و گفته اند که

در اسناد وے اسحاق بن نجیح ملطے ست و وے منسوب بکذب و وضع ست والله اعلم و در مذمت روافض احادیث دیگر نیز آمده بخصوص چنانچه ابو نعیم در حلیه از امیر المومنین علی و طبرانی از ابن عباس آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که یا علی تو و شیعهٔ تو در بهشت اند و نزدیک ست که بیایند قومے که گفته شود ایشان را رافضه چون بیابید ایشان را بکشید که ایشان مشرک اند و نیز عبد الله بن احمد در روایه آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود بیایند قومے در آخر زمان که نام ایشان رافضه است رفض کنند یعنے ترک دهند اسلام را و احادیث در ذم روافض بسیار ست و ابن عدے از معاذ آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم دو صنف اند از امت من که نصیبے نیست ایشان را در اسلام اہل قدر و اہل ارجا و همچنین از ابن عباس و ابی سعید نیز آمده و در حدیث ابی سعید آمده که جهاد با ایشان محبوبتر ست نزد من از جهاد با فارس و دیلم و روم و طبرانی و خطیب از ابن عباس آورده که گفت آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بمن که شاید اگر تو باقی مانی بعد از من دریابی قومے را که تکذیب میکنند بقضا و قدر الٰهی تعالے و حمل میکنند ذنوب را بر عباد و مشتق کرده اند این کلام را از نصرانیت و چون دریابی ایشان را بیزار شو از ایشان انتہی و غیر این احادیث و طرق بسیار ست و بالجمله احادیث درینباب بسیار ست بطرق متعدده اکثر آنها ضعیف و بعض قوے و درباب قدریه خود حدیث مسلم و ترمذے و ابو داؤد نیز آمده و اگر تعدد طرق جبر نقصان آن کرده بصحت لغیره رساند دور نباشد و مصنف میگوید هیچ حدیثے صحیح نشده والله اعلم

و درباب کلام الله قدیم غیر مخلوق و درین معنے احادیث بالفاظ مختلفه وارد شده اما از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم چیزے صحیح نشده و هرچه ثابت شده از مقالات صحابه و تابعین ست سخاوی در مقاصد حسنه آورده بلفظ القرآن کلام الله غیر مخلوق فمن قال غیر هذا فقد کفر و گفته که روایت کرد این حدیث را دیلمی مرفوعاً از رافع بن خدیج و حذیفه بن الیمان و عمران ابن حصین و از انس بزیادت فاقتلوه و گفته که درینباب احادیث دیگر نیز آمده و در تنزیه الشریعه از خطیب از حدیث جابر آورده من قال القرآن مخلوق فقد کفر و از ابن عدی آورده القرآن کلام لا خلق ولا مخلوق ومن قال غیر ذلک فهو کافر و در لفظے القرآن کلام الله عز وجل لیس بخالق ولا مخلوق فمن زعم غیر ذلک فقد کفر بما انزل علے محمد صلی الله علیه و آله وسلم و نیز آمده من مات وهو یقول القرآن مخلوق لقی الله یوم القیمة و وجهه الی قفاه و از امیر المومنین علی آورده که گفت پرسیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم از قرآن فرمود یا علی القرآن کلام الله غیر مخلوق و گفته این حدیث و مانند آن در کتب احادیث مرفوع آمده و محققین ایشان حکم بضعف و وضع آن کرده که از آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بصحت نرسیده و آثار صحابه و تابعین نیز آمده از عمرو بن دینار آورده اند که گفت نه نفر از صحابه را دریافتم که میگفتند هر که بگوید قرآن مخلوق ست کافر ست و عثمان دارمی هم از عمرو بن دینار روایت کرد که میگفت دریافتم اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و غیر ایشان را تا مدت هفتاد سال و میگفتند الله الخالق وما سواه مخلوق والقرآن کلام الله منه خرج والیه یعود و این دو اثر صحیح ست انتہی و درباب آفرینش ملائکه و حدیث ابو هریره که روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود بامر الله عز وجل جبرئیل کل غداة ان یدخل بحر النور فینغمس فیه انغماسة ثم یخرج فینقض انتقاضة یخرج منه سبعون الف قطرة ویخلق الله عز وجل من کل قطرة ملکا این حدیث را طرق بسیار ست و هیچ یکے صحیح نشده و نه درین معنے حدیثے ثابت ترجمه امر میکند پروردگار تعالی

جبرئیل را ہر بامداد بدرآمدن در دریاے نور پس غوطہ میخورد جبرئیل دروے و بیرون مے آید و می فشاند خود را بیرون مے آید از وے ہفتاد ہزار قطرہ و پیدا میکند اللہ تعالے از ہر قطرہ فرشتۂ را و در کتاب العظمۃ لابی الشیخ مضمون این حدیث را باین لفظ آوردہ کہ در بہشت نہرے ست کہ در مے آید او را جبرئیل و بیرون مے آید و مے افشاند آب را پیدا میکند حق عزوجل از ہر قطرہ فرشتہ را و در روایت دیگر آوردہ کہ خداے تبارک و تعالی را نہرے ست در ہوا ہفت مقدار زمین نزول میکند فرشتہ از آسمان و صعود مے آید در آن نہر و غسل میکند و چون بیرون مے آید پیدا میکند حق تعالے از ہر قطرہ فرشتہ کہ تسبیح میکند خداے تعالی را عزوجل بتمام تسبیح خلائق و مثال این احادیث در بیان عظمت قدرت و سعت ملک الٰہی بسیار آمدہ و در صحت آنہا نزد محدثین سخن ست واللہ اعلم و درباب فضیلت تسمیہ بمحمد و احمد و منع از ان چیزے صحیح نشدہ تحقیق این بحث در آخر کتاب حج درباب عقیقہ سابقا گذشتہ است و از اینجا معلوم شد کہ تسمیہ باسم آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم بمقتضای ظاہر حدیث تسموا باسمی کہ صحیح ست مستحب ست یا مباح والجمع بین التسمیۃ والکنیۃ ممنوع بقول مختار و احادیث دیگر در فضیلت تسمیہ بمحمد و احمد آمدہ کہ موسوم بوضع اند چنانچہ آمدہ کہ دو کس را بدرگاہ عزت بیارند و حکم شود کہ ایشان را بہشت برند پس گویند آن دو کس خداوندا ما را عملی نبود کہ جزاے آن بہشت بود ما بچہ چیز اہل آن شدیم فرماید ای بندگان من سوگند خوردہ ام بر خود کہ در نیارم در دوزخ کسے را کہ نام وے احمد یا محمد ست و نیز آمدہ کہ لا یدخل الفقر بیتا فیہ اسمے و نیز آمدہ کہ ہر قومے کہ مجتمع شوند براے مشورت و در ایشان کسے بود کہ نام او محمد ست البتہ برکت کردہ شود دران مشورت و در لفظے آمدہ کہ نام وی محمد ست یا احمد و نیز آمدہ ہر مسلمانیکہ قربان کند بر وجہ خود و نیت کند کہ اگر حاملہ شود نام وے محمد کنم البتہ حق تعالے پسر روزی گرداند و ہیچ خانہ نبود کہ در وی نام محمد بود مگر آنکہ برکت دہد حق تعالی دران و آمدہ کہ چون حاملہ شود زن یکی از شما دست خود را بر شکم زن نہد و محمد نام نہد پسر روزی گردد و آمدہ کہ اگر دختر بود دیگر داند او را پروردگار تعالی پسر و آمدہ ہر کرا سہ پسر بود و ہیچ یکے را نام محمد نکند پس تحقیق جفا کردہ بر خود و چون محمد نام کرد باید کہ او را دشنام و شدت نکنند و نزنند بلکہ تعظیم کنند و باکرام و تشریف مخصوص دارد و سیگویند کہ اینہا ہمہ موضوعات اند واللہ اعلم و از عبارت مصنف ظاہر میشود کہ اسم آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم درین حکم شامل احمد نیز ہست و مخصوص بمحمد نہ واللہ اعلم و درباب عقل و فضل آن حدیثے نبوی صحیح نشدہ و در مجمع البحار از کتاب الذیل آوردہ کہ حارث ابن اسامہ در مسند خود از داؤد بن المحبر سے و چند حدیث درباب عقل آوردہ است و ابن حجر گفتہ کہ ہمہ آن احادیث موضوع اند و ہم در مجمع البحار نقل میکند کہ گفتہ اند کہ ہر حدیثی کہ وارد شدہ و در وی ذکر عقل ست غیر ثابت ست انتہی و در تنزیہ الشریعۃ از ذہبی داؤد بن محبر کہ یکی از واضعان حدیث ست پنجاہ و چند حدیث در فضیلت عقل آوردہ و گفتہ کہ ابن حجر در مطالب عالیہ ہمہ را موسوم بوضع و افترا داشتہ و مذکور درین احادیث عقل بمعنی معرفت اشیا ست و دریافت صلاح مبدا و معاد و تمییز میان خیر و شر و احتراز و احتراس از غوائل و آفات نفس و اہتدا و وصول بمعرفت حق ست چنانچہ از حدیث انس آوردہ اند کہ قومے در حضرت رسالت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم ثنا کردند بر مردے و مبالغہ نمودند دران آن حضرت صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود عقلش چگونہ است گفتند یا رسول اللہ ما از اجتہاد وے در عبادت و اصناف خیرات میگوئیم و تو از عقل وی می پرسی

فرمود احمق بحمق خود میر سد وار تکاب میکند عظیم تر از فجور فاجر و بندگان که ترقی در درجات مینمایند و قرب الٰہی حاصل میکنند بر قدر عقول خود میکنند و در حدیث دیگر از ابن عمر آورده که در مے باید مرد بحسن خلق خود در جۂ صائم قائم را و تمام نشود مرد در احسن خلق تا تمام نشود عقل او و باین مرتبہ تمام شود ایمان وی و طاعت وے مر پروردگار را و عصیان وے مر دشمن حق را که ابلیس ست و از حدیث عمر آورده اند که صد ہزار عابد قائم اللیل صائم النہار آسان تر ست از موت یک مرد عاقل و امثال آن از احادیث و اما عقل بمعنی مخلوق اول که اول ما خلق اللہ العقل از ان نشان میدہد داخل این احادیث نبود و نزد محدثین دران ہم سخن ست و عبارت مجمع البحار که نقل کرده شد که ہر حدیثے که وارد شده در وے ذکر عقل غیر ثابت ست شامل آنست واللہ اعلم و در مقاصد حسنہ گفتہ است که حدیث ان اللہ لما خلق العقل قال لہ اقبل فاقبل ثم قال لہ ادبر فادبر فقال وعزتی وجلالی ما خلقت اشرف منک فبک آخذ وبک اعطی ابن تیمیہ گفتہ و غیر او متابعت او کرده که این حدیث کذب ست موضوع باتفاق و در زوائد عبد اللہ بن امام احمد آنرا تضعیف کرده و مالک ابن دینار از حسن بصری آنرا بطریق ارسال روایت نمود و داؤد بن المحبر از حسن بزیادت ولا اکرم علی منک لانی بک اعرف وبک اعبد آورده و حدیث اول ما خلق اللہ العقل نیز آورده و گفتہ اند که ابن محبر کذاب ست و ابن حجر گفتہ که حدیث اول ما خلق اللہ القلم ثابت تر از حدیث عقل ست انتہی و سیوطی در درر منتثرہ در احادیث مشتہرہ گفتہ که مر حدیث عقل را اصلے صالح ست که عبد اللہ بن امام احمد در زوائد زہد از حسن بطریق ارسال آورده و اسناد وے جید ست و وے در معجم اوسط طبرانی موصول نیز آمده از حدیث ابی امامہ و حدیث ابی ہریرہ باسناد ضعیف و در تمییز الطیب من الخبیث آورده که عراقی آنرا در تخریج احادیث احیاء گفتہ که طبرانی در معجم کبیر و اوسط و ابو نعیم در حلیہ آنرا بدو اسناد ضعیف آورده واللہ اعلم و در باب عمر خضر و الیاس و درازی آن و بقاے ایشان حدیثی صحیح نشده شک نیست که وجود خضر در زمان موسی علیہ السلام و صحبت وی با وی بحدیث بخاری و مسلم و ترمذی که در تفسیر کریمہ + فوجدا عبدا من عبادنا + واقع شده ثابت ست و در بعض تواریخ ابتداے بعثت وی را علیہ السلام در زمان ابراہیم خلیل اللہ علیہ الصلوٰۃ والسلام و بقاے او از فوت وی ذکر کرده و در وجود وے در زمان حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و بعد از ان در زمان صحابہ و تابعین و مشائخ طریقت نیز اخبار و آثار ورود یافتہ اگر در صحت آنہا بر اصطلاح محدثین سخن باشد دور نیست اگر چہ کثرت طرق آن بجائی رسیده است که نزدیک ست که جبر و تلافی آن کند و ذکر خضر در کتب مناقب حضرت غوث الثقلین محی الدین شیخ عبد القادر جیلانی بسیار ست و مقصود شیخ مصنف عدم ورود حدیث صحیح ست از قول پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و درینجا مجال مناقشہ تنگ ست واللہ اعلم و آنچہ مشہور ست از احادیث در نفی حیات خضر در زمان شریف نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم این قول ست که لو کان الخضر حیا لزارنی و در مجمع البحار از مقاصد حسنہ نقل میکند که گفتہ این قول مرفوعاً ثابت نشده بلکہ از کلام کسے ست که منکر ست حیات او را از سلف انتہی و بعض گویند که صدور این کلام از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پیش از وقوع ملاقات بود و این سخن چیزے نیست چہ این ترکیب بقضیہ لو نفی حیات کند پس وقوع ملاقات بعد از ان صورت نہ بندد دیگر آنکه گویند که بناے ملازمت بر عرف و عادت و ظن غالب ست کما قیل و آنکه آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در آخر عمر شریف فرموده که ہیچ جانداری که بر روی زمین ست

بقای وی از صد سال نگذرد و باین حدیث جماعه که انکار بقاے وی کنند تمسک نمایند باعتبار اکثر و غلب خواهد بود
و مخصوص بوجہے که خضر ازان بیرون آید والله اعلم و در بعض کتب بروایت خضر والیاس علیہما السلام از
حضرت نبوت صلے الله علیه وآله وسلم احادیث ذکر یافته عینا نامه در کتابی که شیخ احمد ابن ابی بکر بن محمد الرداد الصوفی
المحدث از شیخ مصنف باسنادی که دارد جمع کرده جمله ازان آورده است و جزرسے در حصن حصین از مستدرک
حاکم آورده که بعد از رحلت آن حضرت صلے الله علیه وآله وسلم مردے جسیم صبیح سفید ریش در آمد و بگریست
و صحابه را تعزیت کرد و برگشت پس ابوبکر و علے فرمودند که این خضر بود علیہم السلام و سیوطی در جمع الجوامع از
ابن عساکر آورده که محمد بن المنکدر گفت نماز میکرد عمر بن الخطاب روزے بر جنازه مردے ناگاه ہاتفے
آواز داد که شتابی مکنید بنماز رحمت کند شمارا خداے تعالی پس انتظار کرد عمر تا لاحق شد بصف مردی پس تکبیر
بر آورد و تکبیر گفتند باوے مردم پس گفت آن مرد خداوندا اگر عذابش کنی معصیت کرده است ترا بسیار
و اگر بیامرزے محتاج ست وی برحمت تو و دیدند عمر و اصحاب وی بجانب آن مرد و چون دفن کرده شد میت
و بریختند بروے خاک گفت آن مرد خوشی و خنکی باد ترا ای صاحب قبر اگر عریف و جابے و خازن و کاتب و شرطی
نبوده پس گفت عمر بگیرید آن مرد را تا بپرسم او را از نماز و کلام وی و بپرسم از وی که کیست پس غائب شد از
نظرہا دو یافتیم نشان قدم وی را که یکذراع بود پس فرمود عمر والله که این خضر ست که خبر داده است ما را از وے
پیغمبر خدا صلے الله علیه وآله وسلم انتهی و در تنزیه الشریعه از ریاح بن عبیده آورده که گفت دیدم مردے را با عمر
بن عبد العزیز که تکیه بر دست وی زده استاده است گفتم با دل خود که این مرد عجب جافی ست که با چنین استاده است
پس پرسیدم از عمر که اینکه بود که تکیه بر دست تو کرده استاده بود گفت آیا دیدے تو او را یا ریاح گفتم نعم
گفت راست میگوئے من ترا بینم مردے صالح میدانم یا ریاح این برادرم خضر بود و این حدیث را تضعیف
کرده اند و ابن حجر گفته که این حدیث صحیح ترین چیزے ست که در باب خضر آمده و گفته که ریاح اگرچه مردم در وے
سخن دارند ولیکن ابن معین و غیر وے او را ثقه میدانند و از حدیث عمرو بن عوف آورده که حضرت رسول الله
صلے الله علیه وآله وسلم در مسجد نماز میکرد پس شنید کلامی را از ورای جدار که قائلی میگوید اللهم اعنی علی ما ینجینی
مما خوفتنی پس رفتند صحابه تا ببینند کہ وے کیست ناگاه دیدند که خضر ست و از انس نیز مانند این آورده
و در حدیث وے در آخر دعا آورده که میگوید اللهم اجعلنی من ہذه الامة المرشدة المرحومة المتاب علیہا و از
امیر المومنین علی آورده که گفت طواف میکردم خانه کعبه را ناگاه مردی را دیدم متعلق باستار کعبه و میگوید یا من لا یشغله
سمع عن سمع یا من لا تغلطه المسائل یا من لا یبرم بالحاح الملحین اذقنی برد عفوک وحلاوة رحمتک پس گفتم بازخوان
یا عبد الله این کلام را باز بر خواند و گفت سوگند بخدائی که ذات خضر در دست قدرت اوست و او خود خضر بود هر که
این کلمات را بعد از هر نماز فریضه بگوید آمرزیده شود گناہان وی اگرچه مثل رمل عالج و عدد قطرات مطر و ورق شجر بود
انتهی و مسبعات عشر را که ورد وے مشهور ست نیز روایت خضر ہے گویند ولیکن محدثین را در صحت تمام این
روایات سخن ست والله اعلم و اما الیاس وی نیز بحکم کلام مجید از انبیاے مرسل ست و نام پدرش بقول بعض
یاسین ست و بقول بعضے از اولاد ہارون و بعضے از اولاد سام بن نوح دانسته و بعض عم جد خضر گفته و گفته اند

که خضر و الیاس هر سال در مدینهٔ رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در مسجد قبا باهم جمع میشوند پس ازان متفرق گردند
و در اطراف عالم سیاحت کنند و امداد و اعانت خلق خدا بنمایند و سیوطی از ابن عساکر از حدیث واثلة بن الاسقع
آورده که در غزوهٔ تبوک با آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بیرون رفتیم تا در بلاد جذام بزمینی رسیدیم که آب نداشت
ناگاه در پیش خود آثار باران دیدیم زمانی رفتیم و غدیری دیدیم و از آب وی خوردیم و برفتیم دو دانگ از شب گذشته بود
که بانگی شنیدیم که کسی باواز حزین میگوید اللهم اجعلني من امة محمد المرحومة المغفورة والمستجاب لها المبارك عليها پس
آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بحذیفه و انس رضی فرمود در آئید درین شعب و دریابید که این آواز چیست و آواز کننده
کیست حذیفه و انس میگویند که در آمدیم ناگاه مردی را دیدیم جامهای سفید تر از برف پوشیده و روی و موی وی
سفید و نورانی ست و قامتش از قامتهای ما دو سه گز بلندتر پس سلام کردیم بروی و داد وی جواب سلام ما را و
گفت مرحبا شما را شما رسول رسول خدا اید صلی الله علیه و آله وسلم گفتیم نعم و گفتیم تو کیستی رحمت کند خدای تعالی ترا
گفت من الیاس پیغمبرم بقصد مکه برآمده و چون عسکر شما را دیدیم لشکری از ملائکه که بر مقدمهٔ ایشان جبرئیل و بر ساقه
میکائیل ست بمن گفتند که این برادر تو محمد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ست او را ببین و بروی سلام کن
برگردید و سلام من برسانید و بگوئید که مانع در آمدن در لشکر تو جز این نبود که میترسیدم که شتران از طول قامت من
برمند و مسلمانان هیبت بخورند بگوئید تا خود اینجا تشریف بیارد انس رض و حذیفه گویند که با مصافحه کردیم او را و با انس
گفت که این حذیفه بن الیمان ست صاحب سر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و گفت که وی در آسمان مشهورتر ست
از زمین آسمانیان او را صاحب سر رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم خوانند پس حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بیاید
و با وی مصافحه کرد و معانقه نمود و با یکدیگر بنشستند و حکایات کردند الحدیث در تنزیه الشریعه این حدیث را مختصرتر
ازین آورده و گفته که طول قامت اوی زیاده بر سه صد ذراع بود و گفته که در اسناد این مجاهیل اند که شناخته نمی شوند
ولیکن گفته که حاکم این حدیث را در مستدرک آورده که التزام صحت احادیث آن کرده است و ذهبی حاکم را در تصحیح این حدیث
تجهیل نموده و بیهقی نیز در دلائل النبوة این حدیث را آورده و گفته که اسناد وی ضعیف است و قلب حقیر نیز گفته که
دل گواهی میدهد بوضع این حدیث انتهی والله اعلم و حکایات ملاقات خضر علیه السلام با مشائخ طریقت بیشتر
از حد احصاست و در حکایات قطب الوقت شیخ محیی الدین عبد القادر جیلانی که خضر در اکثر اوقات بملازمت
وی می آمد و سالکان اثر غیب بحضور مجلس شریف وی میکرد و آورده اند که روزی حضرت شیخ در وعظ و
تکلم بود که خضر در هوا میگذشت پس فرمود قف یا اسرائیلی واسمع کلام المحمدی و قدوهٔ اهل کشف شیخ علاء الدوله
سمنانی فرمود که هر که انکار وجود خضر میکند پس آن از غایت جهل اوست پس ازان احوال او را تفصیل
هر چه تمامتر بیان نموده چنانچه در کتاب مستطاب فصل الخطاب نقل کرده است والله اعلم و در باب
علم حدیث طلب العلم فریضة وانچه درین معنی ست صحیح نشده این حدیث از مسانید امام ابوحنیفه است از انس
بن مالک بلفظ طلب العلم فریضة على كل مسلم سخاوی در مقاصد حسنه میگوید که روایت کرده است او را ابن ماجه
در سنن خود و ابن عبد البر در کتاب العلم از حفص بن سلیمان از کثیر بن شنظیر از محمد بن سیرین از انس مرفوعاً
بزیادت این عبارت که وواضع العلم عند غیر اهله كمقلد الخنازير الجوهر واللؤلؤ والذهب و حفص که یکی از رواة

این حدیث سخت ضعیف ست جدا بلکه تهمت کرده اند او را بعض بتکذیب و وضع و منقول از امام احمد آنست که
وے صالح احتجاج ست و اگرچه این حدیث باین اسناد ضعیف ست ولیکن آنرا شواهد ست از حدیث ابن شاهین
از حماد بن سلمه از قتاده از انس و گفته که وے غریب ست و گفته اند که رجال وی ثقات اند و روایت کرده شده است
از مانند بیست تابعی از انس مثل ابراهیم نخعی و اسحق بن عبد الله بن ابی طلحه و ثابت بنانی و او را طرق متعدده است
و جید لفظ وی نیست طلب الفقه حتم واجب علی کل مسلم و ابی عاتکه و در اول وی نیست که اطلبوا العلم ولو بالصین
و غیر این مذکورین ولیکن در هر طریق وے سخن ست و لهذا ابن عبد البر گفته که این حدیث روایت کرده میشود از
انس بوجوه کثیره و همه آن وجوه معلول اند نزد اهل علم حدیث از جهت اسناد و بزار گفته که احسن اسانید وے
روایت ابراهیم بن سلام از حماد بن ابی سلیمان از ابراهیم نخعی از انس ست مرفوعاً و گفته که نمیدانم سندی مر نخعی را
از انس سوای این و ابوبکر بن ابی داؤد سجستانی آورده او را از ثابت بنانی از انس و گفته که بدرستی گفته است
که نیست درین حدیث اسنادی صحیح تر ازین و همچنین روایت کرده است ابن عبد البر از جهت جعفر و درین باب از
جماعه صحابه حدیث آمده مثل ابی و جابر و حذیفه و امام حسین بن علی و سلمان و سمره و ابن عباس و ابن عمر و ابن مسعود
و علی و ابی ایوب و ابی سعید و ابی هریره و عائشه و ام هانی رضی الله عنهم و غیر ایشان و بسط کرده است در تخریج آن عراقی در تخریج
کبیر خود مر احیاء العلوم را و با وجود این بیهقی گفته است متن این حدیث مشهور ست و اسناد وی ضعیف و روایت
کرده شده است از وجوه متعدده که هر یکے از آن ضعیف ست و پیش از بیهقی امام احمد نیز همچنین گفته است
چنانچه نقل کرده اند از وے که ثابت نشده نزد ما درین باب چیزے و اسحق بن راهویه گفته است که لفظ وی صحیح نیست
اما معنی وی صحیح ست و همچنین گفته است ابن عبد البر بزیادت ایضاح و بیان و تمثیل کرده است باین حدیث
ابن صلاح مر حدیث مشهور را که صحیح نیست و حاکم نیز همچنین گفته است ولیکن عراقی گفته است که بعض ائمه بعض طرق
آنرا تصحیح نموده اند و بعض گفته اند که تعدد طرق وی آنرا بمرتبه حسن رسانیده و اجود طرق وی طریق قتاده و ثابت
ست از انس و طریق مجاهد از ابن عمر انتهی کلام السخاوی و ازینجا معلوم شد که بعض طرق این حدیث صحیح ست و بعض
حسن و اگر نه باشد هم کثرت طرق جبر نقصان کرده است والله اعلم باقی ماند کلام در آنکه مراد از علم در طلب وے
فریضه است چیست هر طائفه آنرا بجانبے برده بعض گویند مراد بدان علم فقه است و بعض علم کلام و بعض علم التصوف که علم
تهذیب اخلاق و تصفیه باطن ست بعض گویند علم خواطر و آفات نفس و مانند آن و در مقاصد حسنه از بیهقی نقل کرده است
که در مدخل گفته که مراد والله اعلم علمی ست که گنجایش ندارد بالغ عاقل را جهل آن یا علم ست بچیزی که عارض شود
مر او را خاصه یا تمام علم دین مگر آنکه قائم شود در وے کفایت و دیگری بجای وی بایستد و حق آنست که مراد
بدان علمی ست که تحصیل آن ضروریست مثلاً اول واجبات در وقت ایمان علم شهادتین ست پس از آن
علم فرائض و واجبات باین ترتیب که یکے ایمان آورد و بعد از آن وقت نماز رسید علم نماز را باید طلبید بلکه همان
نمازے که وقتش در رسیده مثلاً فجر یا ظهر یا مغرب پس از آن اگر ماه رمضان رسید طلب علم آن واجب گردید
و هنوز اگر فقیر ست طلب علم زکوة واجب نبود و چون غنی شد و شرائط وجوب زکوة بهم رسید علم زکوة
واجب شد و چون استطاعت حج یافت علم حج واجب گشت و اگر مجرد ست و زن نخواسته طلب علم حیض

ونفاس واجب بنود وچون زن خواست واجب گشت بترتیب واگر تاجرست علم بیع وشرا واجب بود واگر نه
واجب نبود مگر آنچه ضروری ست ازان وعلی هذا القیاس تعلم علم فقه پیش از ابتلا واجب نبود واگر بکند اولی
وانسب باشد وبالله التوفیق ودرباب من سئل عن علم فکتمه حدیثے صحیح نشده در جامع الاصول این حدیث را
از ابی داؤد وترمذی ودر مشکوة از ایشان واز احمد از ابی هریره واز ابن ماجه از انس آورده باین لفظ
من سئل عن علم علمه ثم کتمه الجم یوم القیٰمة بلجام من نار ودر مقاصد حسنه ازین جماعه وابو یعلی وحاکم نیز آورده وگفته
که تصحیح کرده وی آنرا از بیهقی از حدیث ابو هریره مرفوعاً وگفت که آن نزد حاکم ونزد غیر وے از ابن عمر ونزد
ابن ماجه از انس وابی سعید ونزد طبرانی از حدیث ابن عباس وابن عمر وابن مسعود نیز آمده وهم در مقاصد بلفظ
من کتم علما یعلمه الجم الحدیث از ابی داؤد وترمذی وابن ماجه وابن حبان وحاکم آورده وگفته که تصحیح کرده اند
این دو کس آنرا از حدیث ابی هریره وگفته است ترمذی حسن صحیح انتهی ودرباب فضائل قرآن که من
قرأ سورة کذا فله کذا از اول قرآن تا آخر سوره سوره را ذکر کرده وفضیلت قرأت هر سوره روایت کرده و
اسناد بابی بن کعب نموده مجموع آن احادیث مفترے وموضوع ست باجماع اهل حدیث واز باب فضائل
قرآن آنچه صحیح شده حدیث ابی ست که او را فرمود الا اعلمک سورة هی اعظم سورة فی القرآن الحمد لله رب العالمین
وحدیث البقرة وآل عمران عماستان حدیث آیة الکرسی که ابی بن کعب را گفت اتدری ای آیة فی کتاب الله تعالیٰ
معک اعظم وحدیث یؤتی یوم القیٰمة بالقرآن واهله الذین کانوا یعملون به فی الدنیا تقدمهم البقرة وآل عمران و
حدیث من قرأ الآیتین من سورة البقرة فی لیلة کفتاه وحدیث لقد صدقک وانه لکذوب در فضل آیة الکرسی وحدیث
قل هو الله احد یعدل ثلث القرآن وحدیث در فضل معوذتین انزل علی آیات لم یر مثلهن قط المعوذتین وحدیث الکهف
من قرء منها عشر آیات عصم من الدجال حکم بوضع احادیث که در فضائل سوره قرآنی از اول تا آخر سوره سوره بعنوان
من قرأ سورة کذا ذکر کرده مجمع علیه است میان محدثین وهیچکس بصحت هیچ حدیثی ازان حکم نکرده وواضع آن که
ابو عصمه نوح بن ابی مریم ست اقرار بوضع آن کرده وما نا که مذهب وی جواز وضع حدیث بود در ترغیب وترهیب
چنانکه مذهب کرامیه وبعض مبتدعه وگفته که چون مردم را دیدم که همه بفقه ابی حنیفه ومغازی محمد بن اسحٰق مشغول
شده اند وتلاوت قرآن را ترک داده حسبةً لله این احادیث را وضع کردم تا مردم را باعث تلاوت ورغبت دران
پیدا آید وبسیاری از مفسران در ابداع آن احادیث در تفاسیر خود خطا کرده مثل ثعلبی وواحدے وگفته اند
که ازینها عجب نیست زیرا که ایشان محدث نبوده اند عجب از صاحب کشاف ست که نسبتی باین علم شریف
داشته ومثل غائق کتابی در غریب حدیث تصنیف کرده واز قاضی بیضاوی عجب ترست که در ایراد آنها
در تفسیر خود تبعیت صاحب کشاف نموده است باتخالف وتغائرے که بوے دارد وطیبی نیز نسبتی تمام
بدین علم دارد چنانچه مصابیح را شرح کرده وگفته اند او را سند عالی ست از آبای خود ومنتهاے اسناد
آن احادیث ابی بن کعب ست وی بری ست ازان کذا قالوا ولیکن در مختصر طیبی آنها را نسبت بابن عباس
داده وگفته که گفته شد مرا بےعصمه نوح بن ابی مریم را که از کجا رسیده است ترا این احادیث در
فضائل قرآن سوره سوره گفت انه عکرمه از ابن عباس در گیری عذر مذکور را بیان کرد ودر شرح آن

از خلاصه نقل کرده و گفته که همچنین ست حال حدیث طویلی که روایت کرده شده از ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله
علیه وآله وسلم در فضائل قرآن سورة فسورة زیرا که بحث کرده شد و تفتیش نموده از مخرج آن تا منتهی شد بکسی که
اعتراف کرد که وے با جماعهٔ دیگر وضع کردند آنرا و اثر وضع بر وے بین ست فتدبر و غیر این از احادیث
در فضائل قرآن و لبعض سور آن در کتب ائمه مذکور ست و بصحت رسیده و مصنف میگوید که در باب فضائل
قرآن آنچه صحیح شده این چند حدیث ست یکی حدیث ابی بن کعب ست که رسول خدا صلی الله علیه وآله
وسلم او را فرمود آیا خبر دهم ترا سورتی که عظیم‌تر سورتی ست در قرآن و آن سوره فاتحه است الحمد لله
رب العالمین و این حدیث را در جامع الاصول از موطا آورده که ابو سعید بن المعلی گفت که رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم ندا کرد ابی بن کعب را و وے نماز میگذارد و چون فارغ شد بخدمت آمد و بنهاد آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم دست مبارک خود را بر دست وی و فرمود امید میدارم که بیرون نیائی تو از مسجد
تا بدانی سورهٔ را که فرستاده نشده است نه در توریت و نه در انجیل و نه در زبور و نه در فرقان مثل وے
میگوید ابی که درنگ کردم من در رفتن مسجد بامید آنکه این سوره مرا بداند و چون نزدیک رسیدم گفتم یا رسول الله
سوره را که وعده کرده بودے قرائت نما فرمود چگونه قرائت میکنی وقتیکه افتتاح میکنی نماز را پس خواندم
الحمد لله رب العالمین تا آخر فرمود این سوره است آن سورهٔ موعوده و این ست سبع مثانی و قرآن
عظیم که داده شده است مرا و از حدیث ترمذی که حکم بحسن و صحت آن کرده از ابی هریره آورده که گفت
بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر ابی بن کعب و وی نماز میگذارد پس گفت مر او را رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم یا ابی پس ابی التفات بجانب آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم کرد اما جواب نداد
و نماز را تخفیف کرد و برگشت و بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آمد و گفت السلام علیک یا رسول الله فرمود
که چه منع کرد ترا اے ابی از جواب دادن من وقتیکه ندا کردم ترا گفتم در نماز بودم یا رسول الله فرمود
آیا نیافته تو در آنچه وحی کرده شده است بر من این را که + استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم + اجابت
کنید و جواب گوئید وقتیکه بخواند شما را خدا و رسول خدا برای چیزے که زنده میگرداند شما را بزندگانی
ابد گفتم باز اینچنین نکنم ان شاء الله فرمود دوست میداری که بیاموزانم ترا سورتی که فرستاده نشده است
نه در توریت و نه در انجیل و نه در زبور و نه در فرقان الی آخر الحدیث و از ترمذی و نسائی از ابی بن کعب
آورده همین مقدار که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که فرموده است خدای تعالی فرستاده نشده است
در توریت و انجیل مثل ام القرآن و او ست سبع مثانی و وے مقسوم ست میان من و میان بنده من و
مر بنده راست آنچه سوال کرده و درین احادیث این لفظ که وی اعظم سورتی ست بصریح مذکور نیست مگر معنی
او و شاید که در بعض طرق که در نظر شیخ مصنف در آمده مذکور باشد و لیکن در حدیث ابی سعید ابن المعلی که از جائی
خبر داده و آن حدیث در صحیح بخاری آمده مذکور ست که گفت نماز میکردم در مسجد پس بخواند مرا پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
و جواب ندادم آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بعد از آن بخدمت آمدم و گفتم یا رسول الله من نماز میکردم از آن رو
جواب ندادم فرمود آیا نگفته است خدای تعالی + استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم + و فرمود آیا بیاموزانم ترا اعظم

سورتے را در قرآن پیش از آنچه بیرون آئی تو از مسجد پس گرفت آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دست مرا
وچون خواستم کہ بیرون آیم از مسجد گفتم یا رسول اللہ فرمودہ بودے کہ بیاموزم ترا اعظم سورتے
از قرآن فرمود الحمد للہ رب العالمین همین ست سبع مثانی و قرآن عظیم کہ دادہ شدہ است مرا و از
صحیح مسلم و سنن نسائی از ابن عباس آمدہ کہ نشستہ بود جبرئیل علیہ السلام نزد رسول اللہ صلے اللہ علیہ
وآلہ وسلم ناگاہ شنید جبرئیل آوازے مثل آواز کشادہ شدن در پس برداشت جبرئیل سر خود را و فرمود
امروز درے از آسمان کشادہ شد کہ هرگز کشادہ نشدہ بود و فرود آمدہ از وے فرشتۂ بزمین کہ هرگز
فرود نیامدہ بود پس سلام داد آن فرشتہ بر حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و گفت بشارت باد ترا بدو
نورے کہ دادہ شدہ تو آنرا و دادہ نشدہ آنرا هیچ پیغمبرے پیش از تو فاتحۃ الکتاب و خواتیم سورۂ بقرہ
الحدیث دیگر از ان احادیث کہ مصنف میگوید کہ در باب فضائل قرآن صحیح شدہ است این حدیث ست کہ
در باب سورۂ بقرہ و سورۂ آل عمران ورود یافتہ است کہ این دو سورہ غمامتان اند یعنی دو ابر اند و این حدیث
مسلم ست از ابی امامہ باهلی کہ گفت شنیدم رسول خدا را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میفرمود بخوانید قرآن را کہ
وے مے آید روز قیامت شفیع مر اصحاب خود را و بخوانید زهراوین را کہ بقرہ و آل عمران ست زیرا کہ این دو سورہ
مے آیند روز قیامت گویا کہ غمامتان اند یعنی دو ابر اند یا غیایتان یعنی دو سائبان و غیایہ آنچہ سایہ کند
بالاے سر از ابر و غیر آن یا دو گروہ اند از طیور صف زدہ و حجت و مجادلہ میکنند از اصحاب خود بخوانید سورۂ
بقرہ را کہ اخذ وے برکت ست و ترک وے حسرت و نتوانند خواند او را بطلہ یعنی بیکاران و ارباب کسل
کذا قال الطیبی و هم در حدیث مسلم آمدہ است کہ معاویہ بن سلام کہ یکی از رواۃ این حدیث ست گفتہ کہ بمن رسیدہ
کہ مراد بہ بطلہ سحرہ است و از حدیث ترمذے نیز مانند این آوردہ و از مسلم و ترمذی از ابی هریرہ
آوردہ کہ گفت گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم میگریزد شیطان از خانہ کہ خواندہ شود در وی سورۂ
بقرہ دیگر از ان احادیث حدیث آیۃ الکرسی کہ در صحیح مسلم و سنن ابی داود از ابی بن کعب آمدہ کہ گفت گفت مرا
رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم یا ابا المنذر آیا میدانی کہ کدام آیہ ست از کتاب خدا کہ با تست اعظم گفتم
اللہ لا الہ الا هو الحی القیوم پس زد دست مبارک بر سینۂ من و فرمود گوارا باد ترا علم یا ابا المنذر این روایت
مسلم ست و در روایت ابی داود آمدہ کہ چون اول بار پرسید آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از وے
گفت خدا و رسول خدا داناتر ست تا آن بار پرسید پس گفت اللہ لا الہ الا هو الحی القیوم الحدیث و از ابی هریرہ
آمدہ کہ سید آیتهاے قرآن آیۃ الکرسی ست رواہ الترمذے و صحیح دیگر حدیثے کہ هم در فضل سورۂ بقرہ
و آل عمران واقع شدہ است و مسلم و ترمذے از نواس بن سمعان آوردہ کہ فرمود رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ
وسلم آوردہ میشود روز قیامت قرآن و اهل قرآن را کہ عمل میکردند بدان در دنیا و پیش پیش ایشان میرود
بقرہ و آل عمران و این جزو حدیثے ست کہ مصنف آوردہ و آنرا حدیث جدا ساختہ غیر حدیث غمامتان اما
در جامع الاصول و مشکوۃ در آخر این حدیث نیز آوردہ کانهما غمامتان او ظلتان سوداوان بینهما شرق
او کانهما فرقان من طیر الحدیث گویا کہ این دو سورہ دو ابر اند یا دو سائبان کہ میان ایشان شرق ست

یاد کرده از طیور و شرق بفتح شین معجمه و راء مفتوحه در آخر قاف بمعنی اشراق و انوار شیت و شبتیه و بمعنی فصل و فرجه
نیز گفته اند و گفته اند که آن دو نور و فرجه بسم الله الرحمن الرحیم است که در میان آنها دو سوره است و دیگر حدیثی که در فضل
دو آیه آخر سوره بقره که آمن الرسول تا آخر سوره است واقع شده و روایت کرده آنرا بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی
از ابی مسعود انصاری که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هر که بخواند دو آیت را که در آخر سوره بقره اند در شبی
کفایت میکنند این دو آیت او را یعنی دفع میکنند از قاری خود شر جن و انس را که آفات الطبعی یا بسندگی میکنند
از ورد و حزبی دیگر که در شب بخواند و حدیث مسلم و نسائی از ابن عباس که در باب فضل فاتحه گذشت نیز متضمن فضل
این دو آیت است دیگر حدیثی که در فضل آیت الکرسی واقع شده و شیطان آنرا به ابی هریره آموخته بود پس
ابی هریره بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنرا عرض کرد حضرت فرمود لقد صدقک و هو کذوب شیطان راست گفته
با تو این را و حال آنکه وی دروغ گو است و قصه وی آنست که بخاری از ابی هریره آورده که گفت موکل کرد مرا
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بحفاظت زکوة رمضان یعنی صدقه فطر ناگاه شخصی آمد هر دو دست خود را پر کرد
از آن طعام تا ببرد آنرا پس بگرفتم او را و گفتم ترا خود میکنم قضیه ترا و می برم ترا بحضرت رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم گفت من محتاجم و عیالمندم و حاجتی سخت دارم ابوهریره میگوید پس گذاشتم او را چون صبح شد آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا ابا هریره آن اسیر دی شب تو چه شد گفتم یا رسول الله شکایت کرد حاجت شدید و
عیال را پس رحم کردم بروی و رها کردم او را فرمود که دروغ گفته است با تو و سے بار دیگر آید ترا پس بفرموده
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم یقین دانستم که باز خواهد آمد پس در کمین انتظار آمدن وی نشستم ناگاه بیامد هر دو
دست خود را از طعام پر کرد و بگرفتم و گفتم ترا بحضرت رسول میبرم صلی الله علیه و آله و سلم گفت بگذار مرا که من محتاجم
و با عیال بر گردن دارم باز نخواهم آمد پس رحم کردم و بگذاشتم و چون صبح شد باز آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود یا ابا هریره چه شد آن اسیر دی شب تو گفتم یا رسول الله شکایت کرد حاجت شدید و عیال را پس
رحم کردم بروی و سر دادم او را فرمود دروغ میگوید باز خواهد آمد این بار سوم نیز منتظر او نشستم آمد هر دو دست
طعام پر داشت بگرفتم و گفتم ترا بحضرت رسول میبرم صلی الله علیه و آله و سلم و این سوم بار است که تو میگوئی باز نخواهم آمد
و باز می آئی گفت بگذار مرا من ترا کلمات بیاموزم که نفع دهد ترا خدای تعالی بآن کلمات گفتم آن کلمات چیست گفت
چون بجامه خواب خود بروی بخوان آیت الکرسی را الله لا اله الا هو الحی القیوم تا آخر حق سبحانه تعالی نگاهبانی
بر تو فرستد که ترا نگاه میدارد و نزدیک نمیگردد ترا شیطانی تا وقت صباح پس رها کردم او را وقت صبح بحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم آمدم فرمود چه شد اسیر دی شب تو پس حقیقت حال عرض داشتم فرمود راست گفته است و وی
دروغ گو است میدانی یا ابا هریره که در این سه شب کرا خطاب میکردی گفتم نمیدانم یا رسول الله فرمود
وی شیطانی است که می آید ترا و ترمذی نیز مانند این از ابو ایوب انصاری آورده که وی را غرفه
در خانه بود و درو غولان می آمدند و از آن میبردند الی آخر القصه دیگر حدیث قل هو الله احد که فرمود قل هو الله احد
برابر است ثلث قرآن را این حدیث را بخاری و مسلم و موطا و ابوداود و نسائی از ابی سعید خدری و مسلم از
ابی الدرداء و ترمذی و نسائی از ابی ایوب و مسلم و ترمذی از ابی هریره بالفاظ مختلفه آورده و در روایتی آمده

که آن حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم آیا عاجز می آید یکی از شما که بخواند هر شب ثلث قرآن را گفتند
چگونه خواند آنرا یا رسول الله فرمود قل هو الله احد برابر ثلث قرآن است و بخاری و مسلم از عائشه رض آورده اند که
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مردی را با لشکری امیر ساخته بود و وی در نماز قرأت خود بقل هو الله احد
ختم میکرد یعنی بعد از فاتحه قل هو الله احد میخواند کذا قال الطیبی و از حدیث بخاری معلوم میشود که اگر سورهای
دیگر هم میخواند البته قل هو الله احد با آن میخواند صحابه چون باز آمدند این فعل آن مرد را بحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
ذکر کردند فرمود بپرسید از وی که چرا اینچنین میکرد پس پرسیدند از وی گفت که این سوره صفت رحمن است
و من دوست میدارم که بخوانم آنرا فرمود خبر دهید او را که خدای تعالی دوست میدارد او را و بخاری و
ترمذی از انس رض آورده اند که مردی گفت یا رسول الله من دوست میدارم این سوره را یعنی قل هو الله احد را
فرمود حبک ایاها ادخلک الجنة دوست داشتن تو این سوره را در آورد ترا بهشت را و دیگر حدیث در فضل معوذتین یعنی
قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس که مسلم و ابی داود و ترمذی و نسائی با اختلاف الفاظ بطرق متعدد
از عقبة بن عامر آورده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم خطاب بوی کرد و گفت آیا ندیدی آیاتی را که
فرستاده شده است برمن امشب که هرگز دیده نشده است مثل آن قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و در
روایتی آمده که فرمود آیا بدانانم ترا بهترین دو سورتی که خوانده شوند پس تعلیم کرد قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ
برب الناس را چون ندید مرا آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که بآن قول خیلی ان مسرور شدم یعنی استبعاد
ازان در باطن من احساس فرمود چون برای نماز صبح فرود آمد همین دو سوره را بعد از فاتحه بخواند و بجانب من
التفات نمود و فرمود دیدی یا عقبة بن عامر یعنی فضل این دو سوره باین حد ست که آنرا در نماز صبح خواند
و خواندن این دو سوره در فرض نماز صبح در سفر مسنون ست و این قضیه از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
نیز در سفر بود و گفته اند که مراد بخیریت و افضلیت آنها در باب تعوذ ست چنانچه در حدیث ابی داود آمده یا عقبة
تعوذ بهما فما تعوذ متعوذ بمثلهما و حدیث خواندن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم هر شب این دو سوره را
با قل هو الله احد و دمیدن در هر دو دست و مسح کردن جسد شریف را بدان سه بار نیز متفق علیه است چنانچه سابقاً
گذشت دیگر حدیثی ست که در باب سوره کهف مسلم و ابو داود از ابی الدرداء آورده اند که گفت گفت رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم من حفظ عشر آیات من اول سورة الکهف عصم من الدجال هر که یاد گیرد ده آیت را از اول
سوره کهف در پناه داشته شود از فتنه دجال اینچنین ست در مشکوة که از اول سوره کهف گفته و در جامع الاصول نیز
همچنین آورده و در روایتی از آخر سوره کهف آمده و گفته که در روایت ترمذی سه آیت از اول سوره کهف آمده و
ترمذی در جامع خود گفته است هذا حدیث حسن صحیح و مصنف مطلق آورده بی تعیین اولی یا آخری و بجای من حفظ من قرأ
گفته است تنبیه ظاهر کلام مصنف ورا آنست که ورود احادیث صحیحه مخصوص ست باین سور و آیات مذکوره و این سور و آیات نیز
منحصر ست در همین احادیث که وی ذکر کرده و هر دو مقام محل کلام ست اما ثانی خود در ضمن بیان اشارت بدان کردیم و جز آن
احادیث که مصنف ذکر کرد احادیث صحیحه در هر جا که ورود یافته آوردیم و اما در اول که ورود احادیث صحیحه مخصوص ست باین سور
مذکوره جزری در حصن حصین در فضیلت سوره فتح از بخاری آورده که هی احب الی مما طلعت علیه الشمس و چنانکه هم جزری در حصن حصین

در فضیلت سورهٔ انعام از صحیح مستدرک آورده که چون نزول کرد تسبیح گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم
و فرمود بتحقیق مشایعت کردند و همراه آمدند این سوره را از ملائکه آنقدر که بستند تمام افق را و هم از مستدرک
در سورهٔ کهف آورده که هر که بخواند او را روز جمعه روشن شود برای او نوری ما بین الجمعتین و در روایتی باشد مر او را
نور از انجا که اوست تا مکه و هم از وی آورده که داده شده ام من طه و طواسین و حوامیم از الواح موسی و در
یٰسین از صحیح ابن حبان و غیره آورده که قلب القرآن یٰس نخواند او را مردی که میخواهد بدان خدا را و دار آخرت را مگر
آنکه آمرزیده شود مر او را و بخوانید آنرا بر موتای خود از وی و از مستدرک آورده که تبارک الملک سی
آیت است شفاعت کرد برای مردی تا آمرزیده شد وی و در روایتی استغفار میکند مر صاحب خود را تا آمرزیده
شود وی و از مستدرک آورده که فرمود دوست میدارم که این سوره در دل هر مومن باشد - و نیز از وی آورده
که می آید مرده را بالائکه عذاب در قبر از جانب پای او پس میگوید راه نیست شما را بمن وی میخواند در من یعنی
سورهٔ ملک را پس می آیند از جانب سینه وی یا بطن وی و سر وی و میگوید هر یکی ازینها اعضا همین سخن را
پس این سوره باز میدارد مرده را از عذاب و این سوره ثابت است در توریت و هر که خواند او را در شب
پس بتحقیق بسیار کرد عمل را و نیک کرد و هم از وی آورده که اذا زلزلت الارض برابر نصف قرآن است و در روایتے
از ترمذی ربع قرآن آمده و از وی و از صحیح ابن حبان آورده که مردی بحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت
یا رسول الله بخوان مرا سوره ها پس بخوانانید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را اذا زلزلت الارض
تا فارغ شد از وی پس گفت آن مرد سوگند بآن خدائیکه برانگیخته است ترا بحق که زیاده نکنم برین سوره هرگز
و برفت پس آن حضرت فرمود صلی الله علیه و آله و سلم فلاح یافت این مرد و مکرر فرمود و هم از مستدرک آورده که
سورهٔ کافرون برابر ربع قرآن است و از صحیح ابن حبان آورده نیکو دو سوره است که خوانده شود در سنت
فجر الکافرون و الاخلاص و این کتب مذکوره همه صحاح اند و صحاح منحصر نیست در صحیحین چنانکه در محل خود تحقیق یافته
و از کتب اربعه جز صحیحین و کتب دیگر نیز احادیث آمده بعض موسوم بحسن و بعض بضعف و بعض علی الاطلاق و بعض
محکوم بوضع و مصنف همه را موسوم بعدم صحت کرده و صحت را مخصوص بهمان سور ساخت والله اعلم و در باب
فضائل ابی بکر صدیق رضی الله عنه مشهورتر است از موضوعات حدیث ان الله تعالی یتجلی یوم القیامة للناس عامة و لابی بکر
خاصة و حدیث ما صب الله فی صدری شیئا الا و صببته فی صدر ابی بکر و حدیث کان رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم اذا اشتاق الی الجنة قبل شیبة و حدیث انا و ابو بکر کفرسی رهان و حدیث ان الله تعالی لما اختار الارواح
اختار روح ابی بکر و امثال این از مفتریات است که بطلان آن ببدیهه عقل معلوم است احادیث صحیحه در فضل وی نیز
بسیار آمده و اقسام دیگر از حسان و ضعاف نیز بسیار و احادیث که بوضع آن نیز حکم کرده اند و مصنف میگوید که
امثال این احادیث که از انجا فضل بر تمامه خلق از انبیا و غیر هم لازم آید یا مساوات در رتبه با سید المرسلین
مفهوم گردد یا از دائره حکم عقل و عادت بیرون بود همه موضوعات اند و حدیث ان الله تعالی للناس [illegible]
از حدیث انس آورده و گفته که خطیب و ابو نعیم و ابن حبان در ضعفا آورده و ذهبی حکم بوضع آن کرده و ابو نعیم آن را
ثابت داشته و بعض بصحیح آن قائل شده و حاکم آنرا در مستدرک خود اخراج نموده و حدیث ان الله خلق الارواح

وانشار روح ابی بکر من بین الارواح فجعل ترابها من الجنة وماءها من الحیوان از عائشه آورده وگفته که خطیب این را
آورده ونفی ثبوت آن کرده وحکم ببطلان اسناد آن نموده وگفته که در تلخیص الموضوعات گفته که این اقبح کذب ست
والله اعلم ودر باب فضل علی ابن ابی طالب احادیث بسیار وضع کرده اند وواضح تر آن احادیثی ست که در کتابی جمع کرده اند
وآنرا وصایای نبوی نام نهاده اول سر حدیث یا علی واز آن جمله بیشک حدیث ثابت ست یا علی انت منی
بمنزلة هارون من موسی احادیث در فضائل وی کرم الله وجهه بسیار ست وبیشتر از احادیث وارده در سائر
صحابه است واز امام احمد بن حنبل رحمه الله پرسیدند که سبب چیست که در فضائل هیچ یکی از صحابه آن قدر احادیث
نیامده که در فضائل علی گفت که احادیث در شان همه خلفا بسیار ست ولیکن چون جماعه مخالفان از بنی امیه وغیرهم
در شان وی تقصیر کرده ودر ادای حق واعتراف آن اعتساف نمودند علمای امت در اظهار فضل وروایت
اخبار وارده در شان وی به قصد رد وزجر آن جماعه بیشتر کوشیدند وبالجمله در وقوع وضع احادیث از طرفین
بجهت تعصب وغلو که درمیان ایشان ست شبهه نیست ودر نسبت آن احادیث بوضع وحکم بدان نیز از جانبین
تعصب ومکابره راه یافته والله اعلم بحقیقة الحال وورود این حدیث انت منی بمنزلة هارون من موسی در آنجا ست
که چون آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بغزوه تبوک متوجه شد علی مرتضی را بجهت بر اهل وعیال بگذاشت
حضرت امیر ازین حال متاثر شد وشکایتی کرد که یا رسول الله مرا با نساء واطفال بگذاشتی فرمود اما ترضی یا علی ان تکون
الحدیث یعنی آیا راضی نیستی تو ای علی که باشی تو به نسبت من بمنزله هارون نسبت بموسی علیهما السلام که چون موسی
علیه السلام بوعده میعاد میرفت هارون را بر قوم خود خلیفه بگذاشته ودر بعض روایات این کلمه زیادت آمده
الا انه لا نبی بعدی واما زیادت دیگر که ولو کان نبیا بعدی لکنت یعنی اگر می بودی پیغمبری بعد از من
تو می بودی این زیادت را گفته اند که موضوع ست چنانکه حدیث لو لم ابعث فیکم لبعث عمر نیز همین حکم دارد
ودر باب فضائل معاویه حدیث صحیح نشده وگفته اند آنچه ثابت شده است در باب وی کتابت او ست مر حضرت
رسالت را صلی الله علیه وآله وسلم وکتابت وحی نیز به ثبوت نرسیده کذا فی جامع الاصول وغیره ودیگر آنچه ثابت
است که احمد در مسند خود از عرباض بن ساریه آورده که گفت شنیدم حضرت رسول الله را صلی الله علیه وآله وسلم
که فرمود اللهم علم معاویة الکتاب والحساب وقه العذاب ودیگر آنچه ثابت نیز آنکه فرمود یا معاویه اذا ولیت
یا اذا ملکت فاحسن میگویند که از آن روز وی در طمع ملک وامارت افتاده بود وبالا تر از همه آنچه ثابت ست
که ترمذی از عبد الرحمن بن ابی عمیره آورده که رسول خدا گفت صلی الله علیه وآله وسلم مر معاویه را اللهم اجعله
هادیا مهدیا واهد به ونیز آورده که چون عمر بن الخطاب عمیر بن سعد را از حمص عزل کرد معاویه را بجای وی
نصب فرمود مردم تعجب کردند وگفتند یا عجبا عمیر را عزل کنند ومعاویه را نصب نمایند پس عمیر بن سعد گفت
که معاویه را بنکوئی یاد کنید زیرا که من شنیده ام از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم که میفرمود اللهم اهد به و
هیچ یکی ازین احادیث بصحت نرسیده است ودر شان معاویه نیز احادیث وضع کرده اند که نسبت وضع
بآنها نیز داخل اعتبار کردن ست آنهارا چنانچه الامناء عند الله ثلاثة انا وجبرئیل ومعاویة ودیگر یبعث معاویة
یوم القیامة وعلیه رداء من نور الایمان ودیگر هبط علی جبرئیل ومعه قلم من ذهب ابریز فقال ان العلی الاعلی

یقرئک السلام ویقول لک حبیبی فدا ہدیة ہذا القلم من فوق عرشی الی معاویة بن ابی سفیان ذا وصلہ الیہ وعرہ
ان یکتب آیة الکرسی بخطہ و امثال آن بسیار وضع کردہ اند وگفتہ اند کہ در اسانید آن جماعہ اند کہ علم اند در وضع و
افترا و در باب فضائل شافعی و ابی حنیفہ رح و ذم ایشان چیزے صحیح نشدہ و ہرچہ دران باب ست مجموع مفتری
و موضوع ست در تنزیہ الشریعہ از انس می آرد کہ یکون فی امتی رجل یقال لہ محمد بن ادریس اضر علی امتی من ابلیس
و یکون فی امتی رجل یقال لہ ابو حنیفة وہو سراج امتی وگفتہ کہ جوزقانی این حدیث را از انس آوردہ و در اسناد وی
احمد جویباری ست و راوی وی مامون سلمی ست و یکی ازین دو وضع کردہ این حدیث را علیہ من اللہ ما یستحقہ
و حدیث دیگر آوردہ نیز از انس سیاتی بعدی رجل یقال لہ النعمان بن ثابت و یکنی ابا حنیفة لیحیین دین اللہ
و سنتی علی یدہ و این نیز ازان قبیل ست و در باب فضائل بیت المقدس و صخرہ و عسقلان و قزوین و اندلس و دمشق
حدیثے صحیح نشدہ جز حدیث لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد و حدیث سئل عن اول بیت وضع فی الارض
فقال المسجد الحرام قیل ثم ماذا قال ثم المسجد الاقصی و حدیث ان الصلوة فیہ تعدل خمس مائة صلوة در جامع الاصول
از ابی داؤد از حدیث میمونہ مولاة رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم آوردہ کہ گفت گفتم یا رسول اللہ فتوی بدہ
ما را در بیت المقدس یعنی اجازت دہ تا آنجا برویم فرمود بیائید او را و بگذارید نماز را در وے اگر نیائید پس بفرستید
آنجا زیت را تا بسوزند در قنادیل آن و این حدیث را سیوطی در جمع الجوامع از احمد و ابن زنجویہ نیز آوردہ و زیادہ
کردہ در وے کہ وے ارض محشر و منشر ست و نماز در وے برابر ہزار نماز ست و از این حدیث فضیلت افروختن
چراغ در مسجد و ثواب آن معلوم گردد ہمانا وے در مقاصد حسنہ درین باب حدیثے مستقل نیز آوردہ کہ ہر کہ بفروزد
چراغ در مسجدے از مساجد خدا ہمیشہ ملائکہ و حملہ عرش استغفار کنند او را تا آنکہ روشنی چراغ در آنجا باقی بود و گفتہ
کہ این حدیث را حارث بن اسامہ در مسند خود آوردہ و ابو الشیخ در کتاب الثواب ہر دو از انس و سند وے
ضعیف ست و ہم در جمع الجوامع از عمر رض بن الخطاب آوردہ کہ چون در آمد بیت المقدس را گفت لبیک اللہم لبیک
و نیز آوردہ کہ چون وے رض بہ بیت المقدس رسید گفت مر کعب احبار را ہیچ میگوئی کہ کجا گذارم نماز را گفت اگر
از من مے پرسے و از من میگیرے بگذار خلف صخرہ تا بیت المقدس ہم پیش تو باشند و در روایتے آمدہ
کہ تا جمع کنی قبلتین را قبلہ موسی علیہ السلام و قبلہ محمد صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود عمر رض میترسم کہ مشابہت یہودیت
شود ولیکن میگذارم آنجا کہ پیغمبر گذارد صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم پس پیشتر رفت بجانب قبلہ و بگذارد نماز را و از ابن
عساکر آوردہ کہ چون عمر رض زیارت اہل شام کرد و این خبر باہل عراق رسید مکتوبے بجانب وے رض نوشتند و التماس
داشتند کہ چنانچہ اہل شام را زیارت کرد ایشان را نیز کند پس چون عمر رض قصد زیارت اہل عراق نمود کعب احبار
گفت پناہ میدہم ترا یا امیر المومنین کہ بعراق در آئے گفت چرا گفت آنجا عصاة جن اند ہاروت و ماروت
کہ تعلیم میکنند مردم را سحر و در وے نہ عشر شر ست و وے داء معضل ست عمر رض گفت ہمہ سخن را فہمیدم غیر داء معضل
کہ آنرا نفہمیدم کہ مراد بدان چیست گفت کثرت اموال کہ آن دردے ست کہ او را ہیچ شفائے نبود پس
نرفت عمر رض بعراق و نیز آوردہ کہ گفت وے رض مر کعب را کہ چرا بمدینہ نیائے و آنجا نباشے کہ ہجرتگاہ رسول است
و جائے قبر او ست صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم گفت یا امیر المومنین مے یابم در کتاب خدا یعنی توریت کہ شام

گنج خداست در زمین و در وے گنجے ست از بندگان او و نیز آورده که بعضے از صحابه از آن حضرت صلے الله
علیه و آله وسلم پرسیدند که یا رسول الله اگر با مبتلا شویم بعد از تو بیقا کجا سفر مائی که آنجا باشیم فرمود علیکم
بیت المقدس الحدیث و در مناقب شام که بیت المقدس آنجاست نیز احادیث آورده و گفته که امیر المومنین
علی مرتضیٰ رض فرمود یا اہل عراق دشنام مکنید اہل شام را زیرا که ابدال در آنجا اند و از جابر آورده که گفت شنیدم رسول خدا را
صلے الله علیه و آله وسلم که روزے بر منبر سوار بود پس نظر بجانب شام آورد و فرمود اللهم اقبل بقلوبهم اللهم اقبل بقلوبهم
و نظر بجانب عراق کرد و همچنین فرمود و از زید بن ثابت آورده که بودیم نشسته نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم پس ذکر کردیم شام را فرمود طوبے للشام گفتیم بچه جهت یا رسول الله فرمود پروردگار تعالے فراخ گردانیده است
رحمت خود را بر وے و از واثلة بن الاسقع آورده که مردے پرسید یا رسول الله چون متفرق شوند
مردم مرا چه میفرمائے کجا باشم فرمود علیک بالشام لازم گیر شام را زیرا که آن خلاصه زمین خداست
میراند بسوے وے خلاصه بندگان خود را و این ظاهر اشارت ست بوجود ابدال و مردان غیب در آنجا
و احادیث در فضل شام بسیار آورده و همه آن ضعیف ست و در فضل عسقلان از ابن عباس آورده که مردے
نزد آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم آمد و گفت یا رسول الله میخواهم که بغزا روم چه میفرمائے کجا روم فرمود
علیک بالشام و اہله پس تر لازم گیر از شام عسقلان را زیرا که چون بگردد آسیا در امت من یعنی پیش آید تفرقه
و پریشانی اہل عسقلان در راحت و عافیت باشند رواه ابن ماجه و الدیلمی و ابن عساکر و از انس
آورده که گفت رسول خدا صلے الله علیه و آله وسلم هر که بعسقلان مرابطت کند اگرچه دائم در خواب بود
حق تعالے فرشتگان را بفرستد تا از جانب وی نماز کنند و حشر کرده شود وے با نماز کنندگان بجانب
بهشت رواه ابن النجار و از عمر بن الخطاب آورده که گفت شنیدم رسول خدا را صلے الله علیه و آله وسلم
که ذکر کرد روزے مقبره را و دعا کرد مر اہل آنرا پس پرسیدند که آن مقبره کدام ست فرمود مقبره شهدائے
عسقلان ست که برده میشوند به بهشت و این حدیث ضعیف ست و ابن جوزے آنرا در موضوعات آورده
و در فضیلت قزوین از ابن عمر رض آورده که آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم فرمود خدا و فرشتگان وے
صلوة میفرستند بر موتائے قزوین و شهدائے وے صد صلوة رواه الرافعی عن ابن مسعود و در فضائل
قزوین احادیث بسیار آمده و گفته اند که آن همه موضوع و مفترے ست و میسره شخصے بود از واضعان که
آنها را وضع کرده و در باب اندلس بجز سے دریں کتب نیافتیم و در فضیلت دمشق آورده که آن حضرت صلی الله
علیه و آله وسلم فرمود بهترین مساکن دمشق نجی و نیز آورده که آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم فرمود که در دمشق زائیده شد
پیغمبرے که ابراهیم ست علیه الصلوة والسلام و هر که آنجا برسد باید که تقصیر نکند در دعا و در آنجا
جبلے ست قاسیون نام در فضیلت وے نیز آمده که در آنجا زائیده شده است ابراهیم و در آنجا پناه داد
حق تعالے عیسے و مادر او را از یهود و هر که آنجا دعا کند بر نگردد نا امید و در جامع الاصول از حدیث ابی داود
آورده که آن حضرت فرمود صلے الله علیه و آله وسلم سر انجام ست که بباید ملکی از ملوک عجم و غالب گردد بر تمامه مدائن
مگر بر دمشق و این احادیث همه ضعیف اند و سیوطے گفته که من در هیچ کتاب حدیثے نیافته ام که موسوم

موضع بود با لجمله در باب فضائل این اماکن چنانچه مصنف مے گوید احادیث صحیح نیامده مگر حدیث
لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد مسجد الحرام و مسجد الرسول و مسجد الاقصی یعنی بسته نشود بار و
سفر کرده نشود مگر بسه مسجد یکے مسجد حرام که مسجد مکه است دیگر مسجد رسول که مسجد مدینه است دیگر مسجد اقصی که
در شام ست یعنی بیت المقدس و او را اقصی ازان گویند که نبود دران زمان مسجدے بعد از وی پس وے اقصی
مساجد باشد یا از جهت بعد وے از مسجد حرام در مسافت یا از جهت بعد و تنزه وے از اقذار و خبث
و بعض گفته اند که از جهت آنکه وے اقصی ست نسبت بمسجد مدینه زیرا که وے بعید ست از مکه و بیت المقدس
ابعد ست از وے و این معنی در تسمیه وے باین اسم در آیت قرآنی سبحان الذی اسری بعبده لیلا
من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی مناسب نبود زیرا که مسجد مدینه دران زمان بنا نیافته بود کما لا یخفی و این حدیث
لا تشد الرحال را بخاری و مسلم روایت کرده و در روایتی از مسلم انما یسافر الی ثلث مساجد مسجد الکعبة
و مسجدی و مسجد ایلیاء مضمون این حدیث همان ست که مذکور شد و ایلیا نام آن موضع ست که بیت المقدس
درو ست و درینجا اشکال ست و آن اینست که ازین حدیث لازم آید که سفر کردن جز باین سه مسجد و قصد
کردن سائر بقاع خیر المشاهد و مزارات جائز نباشد جواب ازین اشکال میگویند که مراد آنست که در احکام
نمیگردد قصد ما سوائے این سه مسجد بنذر و منعقد نمیگردد نذر در ما سوائے آن و اختلاف کرده شده است
در شد رحال بسوے قبور صالحین و مواضع فاضله بعض حرام گویند و بعض مباح چنین نقل کرده است در جامع الاصول
از نووی در شرح مسلم و در شرح جامع الاصول گفته شد رحال کنایت ست از سفر یعنی قصد کرده نشود موضعها را
بنیت تقرب الی الله الا این سه مسجد بجهت تعظیم شان انبیا و طیبی گفته زیرا که این سه مسجد از بناها ے انبیا
صلوات الله و سلامه علیهم و مواضع تعبدات ایشان ست و ما سوائے این سه برابر اند در فضل و نیز طیبی
گفته که اگر یکے نذر کند که نماز گذارد در مسجدے ازین مساجد ثلث لازم گردد که بیاید یکے ازینها و اگر در مسجدی
دیگر گذارد از عهده نذر بر نیاید و اگر نذر کند که بگذارد در مسجدے غیر آن مساجد متعین نمیشود آن مسجد بسبب نذر
که بگذارد در مسجدے از مساجد هر مسجد که باشد و اگر نذر کرد که اعتکاف کند یا نماز گذارد در مسجد حرام متعین گردد
وے و اگر تعیین کرد مسجد مدینه را متعین گردد یکے ازین دو مسجد و اگر تعیین کرد مسجد اقصی را متعین گردد
یکے ازین سه مسجد انتهی و این راجع بمذهب فقه است تا مذهب ائمه درینجا چیست و آنچه طیبی ذکر کرده مذهب
شافعی ست تنها یا ائمه دیگر هم برین اند تفحص باید کرد والله اعلم اگر گویند پس سفر بقصد تجارت و تحصیل علم
نیز جائز نبود جواب پس آنکه مقصود درانجا مواضع و تعظیم آنها نیست و بعض گفته اند که مراد نهی از شد رحال و قصد
سفر ست بمساجد غیر این سه مسجد پس سائر البقاع و مواضع خارج ازان باشند و باقی بر اباحت اصلی و
این مبنی بر قاعده نحویه است که مستثنی منه از جنس مستثنی باید پس تقدیر کلام چنین بود که لا تشد الرحال
الی مسجد الا الی المساجد الثلثة فتدبر دیگر حدیث سئل عن اول بیت وضع فی الارض فقال المسجد الحرام قیل
ثم ماذا قال ثم المسجد الاقصی این حدیث بخاری و مسلم ست از ابی ذر غفاری که گفت پرسیدم من از آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم یا رسول الله کدام مسجد ست که بنا نهاده شد اول بر روے زمین فرمود مسجد حرام ست

و در روایتے آمده که فرمود اول خانه که بنا نهاده شد مر مردم را که مبارک ست و گذارده میشود نماز در وے
خانه کعبه است ابوذر میگوید گفتم پستر کدام ست فرمود پستر مسجد اقصےٰ ست گفتم چند مدت فاصل ست میان
بنائے این دو مسجد فرمود چهل سال پستر فرمود تمام زمین مسجد ست برائے تو هر جا که دریافت ترا نماز یعنے در آید
وقت آن بگذار نماز را و درین حدیث نیز اشکال آورده اند که بنائے کعبه از ابراهیم ست و بنای بیت المقدس
از سلیمان سلام الله و صلوٰته علےٰ نبینا و علیهما و مدت فاصل میان ایشان بیشتر از هزار سال ست پس چهل سال
چون درست آید و دلیل بر آنکه سلیمان علیه السلام بنائے مسجد اقصےٰ کرده حدیثے ست که نسائی از عبدالله بن عمر
مرفوعاً باسناد صحیح آورده که سلیمان چون بنا کرد بیت المقدس را درخواست از پروردگار تعالےٰ سه چیز را
الحدیث و در جواب این اشکال گفته اند که ابن جوزے گفته است که اشارت در حدیث باول بناء وضع
اساس مسجدین کرده و نیست ابراهیم اول کسے که بنا کرد کعبه را و نه سلیمان اول بانی بیت المقدس زیرا که
بتحقیق روایت کرده شده است که اول کسیکه بنا کرد کعبه را آدم بود علیه السلام بعد از ان منتشر شد اولاد وے
بر روے زمین و تواند که بعضے از اولاد وے بنائے بیت المقدس را نهاده باشد بعد از ان بنا کرد ابراهیم
خانه کعبه را و سلیمان بیت المقدس را و شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته یافتم من چیزے را که گواهے
میدهد بصحت این قول زیرا که ابن هشام در کتاب خود گفته که چون آدم علیه السلام بنای کعبه کرد امر کرد
او را پروردگار تعالےٰ بسیر بآن نواحی و بنائے بیت المقدس پس بنا کرد آدم بیت المقدس را و
عبادت کرد مولےٰ تعالےٰ را در وے و بنائے آدم بیت را خود مشهور ست کذا فی بعض شروح المشکوٰة
دیگر حدیث الصلوٰة فیه تعدل بخمسمائة صلوٰة یک نماز در بیت المقدس که مسجد اقصےٰ ست برابر ست بپانصد
نماز و روایات در تعیین عدد مضاعفت عمل در ان مساجد مختلف آمده و بعض علما بعد از تتبع احادیث
و تطبیق آنها همچنین قرار داده اند که نماز در مسجد حرام بصد هزار نماز برابر ست و در مسجد مدینه بهزار و در مسجد
اقصےٰ بپانصد و حدیثے نیز باین ترتیب روایت کنند و این مبحث تمام در تاریخ مدینه مطهره مطیبه ذکر کرده ایم
در انجا باید جست تنبیه پوشیده نماند که در فضائل بلاد دیگر نیز احادیث نقل کرده اند صحیح
یا غیر صحیح و مصنف بدان تعرض نکرد مصر و روم و اسکندریه و فارس و مرو و بصره و جده و عدن و عمان حضرموت

والله اعلم و در باب اذا بلغ الماء قلتین لم یحمل خبثاً جمعے میگویند حدیثے صحیح ست و جمعے میگویند این حدیث
صحیح ست و اکابر اهل حدیث در مصنفات خود ایراد کرده اند قلتین تثنیه قله است بضم قاف و تشدید لام
بمعنے جره عظیمه یعنے کوزه کلان سفالین که در روے آب اندازند و تسمیه وے بقله بجهت علو و ارتفاع اوست
یا بجهت آنکه مردے عظیم او را بر میدارد و مرتفع میگرداند و قله نام هر چیزے ست که عالی و مرتفع باشد
و از ینجاست قله جبل و جمع قله قلال ست بکسر قاف و مراد درینجا قلهاے هجر ست بفتح ها و جیم چنانکه در بعض
روایات حدیث بتصریح آمده است اذا کان الماء قلتین من قلال هجر و نیز مشهور و معروف در ان وقت
آن بود و پس ظاهر وقوع تحدید بوے باشد و هجر نام قریه است قریب مدینه که نسبت کرده میشود بوے
قلها و نام شهرے از شهرهاے یمن نیز هست و نسبت بوی نیز احتمال دارد کذا فی القاموس و مقدار قله

بقول مشهور دو و نیم قربه است و بعض دو قربه داشته و ابن جریج گفته است که دیدم قلال هجر را هر قله از دو قربه بود یا دو قربه
و چیزی و شافعی گفته که آن چیز مبهم بود و ما آنرا نصف گرفتیم احتیاطاً و بعض سه قربه و ثلث آن داشته اند و بقول مختار
قلتین پنج قربه باشد و قربه بحساب شرع پنجاه من آب است پس قلتین دویست و پنجاه من آب بود و نیز گفته اند
که مقدار قربه صد رطل عراقی است و رطل عراقی صد و بیست و هشت درهم و در حدیث آمده از ابن عمر که گفت شنیدم
رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم و حال آنکه سوال کرده شد از وی از آبها که در صحرا میباشد و نوبت بنوبت می آیند
بر وے دواب و سباع فرمود اذا کان الماء قلتین لم یحمل الخبث چون باشد آب بمقدار دو قله بر نمیدارد پلیدی را
یعنی پلید نمیگردد و دفع میکند پلیدی را اخرجه ابو داود و الترمذی و النسائی و در روایتی از ابی داود
بجاے لم یحمل خبثا فانه لا ینجس آمده و باین روایت اگر صحیح باشد ظاهر شود که تاویل لم یحمل خبثا بآنکه بر نمیدارد خبث را
و بر نمی تابد آنرا یعنی پلید میگردد از جهت ضعف خود و طاقت بر داشت آن ندارد چنانکه بعض کرده اند صحیح نیست
و نیز تعلیق این حکم بشرط بودن آب قلتین خالی از بعدی نیست اگرچه توجیه کرده اند این را که بلوغ گاهی از جانب
قلت معتبر بود به کثرت و گاهی از کثرت بقلت و مراد اینجا ثانی است فلیفهم و ترمذی گفته که مذهب شافعی و
احمد و اسحق این است که چون آب بمقدار قلتین بود بوقوع نجاست در وی نجس نگردد مادام که تغییر نده لون یا طعم
یا ریح او را و در مشکوة از احمد و دارمی و ابن ماجه و سیوطی در جمع الجوامع از ابن حبان و حاکم و دارقطنی و بیهقی
و غیرهم از ابن عمر و جابر و ابی هریره نیز آورده و با وجود آن در صحت این حدیث اختلاف است چنانکه شیخ
مصنف گفت و این حدیث در صحیحین نیست و گفته اند که این حدیث مخالف اجماع صحابه است چنانکه بیان کنیم و
خبر واحد چون مخالف اجماع افتد مردود است و لهذا علی ابن مدینی که از اقران امام احمد حنبل و از شیوخ بخاری
و امام ائمه فن حدیث است گفته است که ثابت نیست این حدیث از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و گفته
که هیچ یکے از فریقین را حدیثی در تقدیر و تحدید آب از ان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم صحیح نشده و لیکن زرکشی
در شرح خرقی که در مذهب امام احمد است گفته که تصحیح کرده است این حدیث را ابن خزیمه و ابن حبان و دارقطنی
و حاکم گفته است که بر شرط شیخین است والله اعلم و چون تقریب تحدید و تقدیر آب در تنجس و عدم تنجس افتاد
تفصیل و تحقیق کلام درین مقام مناسب نمود بدانکه مذهب اصحاب ظواهر آن است که آب نجس نمی شود بوقوع
نجاست در وے اصلا خواه آب روان باشد یا استاده قلیل باشد یا کثیر تغییر یابد بلون یا طعم یا ریح وی یا تغییر
نیابد و عامه علما بر انند که اگر قلیل بود نجس شود و اگر کثیر بود نجس نشود و لیکن اختلاف کرده اند در حد فاصل میان
قلیل و کثیر پس امام مالک گفته اگر تغییر یابد بلون یا طعم یا ریح پس آن قلیل است و اگر تغییر نیابد کثیر پس وی همین تغییر
و عدم تغییر را معیار قلت و کثرت داشته و امام شافعی گفته و مذهب امام احمد نیز همین است که چون آب بمقدار قلتین بود
کثیر است و احتمال خبث ندارد و نجس نگردد و اگر قلیل بود و نجس گردد و اصحاب ما یعنی علماے حنفیه رحمهم الله
گفته اند که اگر آب بحالی بود که بعض وی خالص بجا گردد از بعض قلیل است و اگر خالص نگردد کثیر اما اصحاب
ظواهر احتجاج ایشان بظاهر قول آن حضرت است صلی الله علیه و آله و سلم الماء طهور لا ینجسه شیء آنجا فرموده که
پرسیده شد یا رسول الله وضو کنیم از بیر بضاعه و حال آنکه وی چاهی است که انداخته می شود در وی حیض یعنی

خرقها بخون حیض آلوده ونجاستها ولحوم کلاب فی‌مود آب پاک ست نجس نمیگرداند اورا چیزی واین حدیث را ابو داؤد
وترمذی روایت کرده وترمذی گفته حدیث حسن واحمد تصحیح آن نموده واین حدیث اگرچه مطلق ست بحسب ظاهر
در آب قلیل وکثیر ومتغیر وغیر متغیر ولیکن بدلالت حال مخصوص ست بکثیر وبدلالت احادیث دیگر مخصوص ست
بغیر متغیر وبتحقیق روایت کرده است ابو امامه که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم الماء لا ینجسه شیء الا ما غلب
علی ریحه ولونه وطعمه رواه ابن ماجه والدارقطنی ولفظ وی الا ما غیر ریحه وطعمه است واحتجاج کرده امام مالک بحدیث
خلق الماء طهورا لا ینجسه شیء الا ما غیر لونه او طعمه او ریحه واین تتمه حدیث اول ست که ظاهریه آورده اند چنانکه بیان
کردیم یا آنرا تخصیص کردیم باین تا بهر دو دلیل عمل کرده باشیم ودلیل امام شافعی واحمد حدیث قلتین ست وما را
دلیل حدیث صحیح ست اذا استیقظ احدکم من منامه فلا یغمس یده فی الاناء حتی یغسلها ثلاثا فانه لا یدری
این باتت یده میفرماید که چون بیدار گردد یکی از شما از خواب باید که در نیارد دست خود را در آوند تا بشوید دست را
سه بار زیرا که وی نمیداند که کجا خواب کرده است دست وی یعنی شاید که دست در موضع استنجا افتاده باشد
وبچیزی متلوث گشته وباین حدیث اثبات کرده اند سنیت غسل یدین در ابتدای وضو واین حدیث دلالت
دارد که آب نجس میشود بوقوع نجاست والا نهی از غمس ید احتیاطا بجهت توهم نجاست معنی ندارد وهمچنین احادیث
مستفیض ومشهور ست در امر بغسل ظروف واوانی از دهان انداختن سگ در آن با وجود آنکه وی نه تغییر لون میکند
ونه طعم ونه ریح ونیز در حدیث صحیح که ابوهریره روایت کرده آمده که پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود باید که
بول نکند هیچ یکی از شما در آب بسته وغسل نکند در وی از جنابت واین حدیث دلالت دارد که آب ایستاده
مطلقا متحمل نجاست ست والا در نهی از تنجیس آن ببول واغتسال فائده نبود وهمچنین آبی که ممکن ست
اغتسال در وی اکثر از قلتین میباشد وبول واغتسال در وی تغییر لون وطعم وریح وی نمیکند پس معلوم شد
که مجرد بلوغ بقلتین چنانچه مذهب شافعی ست وعدم تغییر لون وطعم وریح چنانچه مالک گوید کفایت نمیکند در عدم
تنجس آب کذا قیل واز ابن عباس وابن الزبیر رض آورده اند که ایشان امر کردند در زنگی که در چاه زمزم افتاده بود
بکشیدن تمام آب وحال آنکه ظاهر نشد اثر وی در آب و آب بیشک بیشتر از قلتین بود واین امر کردن ایشان
در محضر جماعه از صحابه بود وظاهر نشد از هیچ کس انکار بر ایشان پس باجماع صحابه معلوم شد که مراد آنچه روایت
کرده است مالک آب کثیر وجاری ست وظاهر شد که آنچه روایت کرده است شافعی از حدیث قلتین غیر ثابت
ست از جهت مخالفت او مر اجماع صحابه را وخبر واحد چون مخالف اجماع آید مردود ست چنانچه گفتیم وچون
حدیثی از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم در تحدید وتقدیر آب ثابت نشده لاجرم رجوع کردند اصحاب
ما در تقدیر آن بدلائل حسیه نه دلائل سمعیه ومعیار قلت وکثرت خلوص را داشتند وگفتند که غدیر عظیم که در حکم
جاری ست آنست که خالص وجدا نشود اجزای آب وی بعضی از بعضی وعلما در آن اختلاف کرده اند در تفسیر خلوص
در اکثر روایات اعتبار خلوص ست بتحریک واین مختار متقدمین ست یعنی اگر چنان بود که بجنبد یک طرف وی
بجنبانیدن طرف دیگر از قبیل خالص ست واگر نجنبد غیر خالص باز باختلاف در جهت وسبب تحریک ست
روایت کرده امام ابو یوسف از امام ابو حنیفه که معتبر ست تحریک باغتسال بی شدت وعنف زیرا که حاجت

بحیاض در اغتسال بیشتر ست و امام محمد روایت کرده که معتبر ست تحریک بوضو زیرا که وی وسط ست و در روایتی
بدست بی اغتسال و وضو و درین توسعه است و ظاهر روایت از ابی حنیفه آنست که معتبر غلبهٔ ظن ست اگر غالب
بر ظن متوضی وصول نجاست ست بطرف دیگر وضو نکند و الا وضو کند و ابو سلیمان جوزجانی اعتبار کرده بمساحت
و مختار متاخرین همینست پس قومی بهشت در هشت کرده اند و قومی به پانزده در پانزده و اکثر به ده در ده آورده اند
که عبد الله بن المبارک اول به ده در ده قائل بود بعد ازان به پانزده در پانزده اعتبار کرد و ابو مطیع بهمین جانب رفته
و گفته که اگر پانزده در پانزده بود امیدوارم که جائز باشد و اگر بیست در بیست بود در هیچ شبهه و خلجان در دل
من نمی ماند و عامهٔ مشائخ به ده در ده قرار داده اند زیرا که عشره ادنی چیزی ست که منتهی ست بوی نوع اعداد
و ابو اللیث گفته که فتوی برین نیست و در فتاوای ولوالجی و مجتبی و هدایه معتبر ذراع کرباس ست و آن هفت
مشت ست و درین توسعه است بر مردم و در فتاوای خانیه گفته که معتبر ذراع مساحت ست زیرا که انسب و الیق
ست بممسوحات و آن هفت مشت ست بالای هر مشت اصبع قائم و در محیط گفته که اصح آنست که معتبر در هر مکان
و زمان ذراع آن مکان و زمان ست کذا قال الشمنی و در شرح وقایه تقدیر ده در ده را استنباط کرده از حدیث
من حفر بیرا فله حریمها اربعون ذراعا پس از هر جانب ده گز بود چنانچه در آنجا بیان کرده است و در وی تکلفی ست
که از حواشی آن معلوم گردد و شمنی گفته که بودن حریم بیر از هر جانب ده گز قول بعض ست و صحیح آنست که از
هر جانب چهل گز معتبر ست و از اعتبار ده در ده در مربع ظاهر ست اما در مدور گفته اند که معتبر مساحت دور او
چهل و هشت ذراع و بعض چهل و چهار داشته و اول احوط ست و بعض سی و شش نیز داشته و گفته اند که این قول
بقواعد حساب موافق تر ست و این را مولانا علی برجندی در شرح مختصر وقایه بتفصیل تحقیق کرده است از آنجا
باید طلبید و فروع مسائل درین باب بسیار ست اگر آنها را ذکر کنیم سخن بتطویل کشد والله اعلم و در باب کراهت

استعمال آب گرم کرده در آفتاب حدیثی صحیح نشده یعنی ازان حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چیزی درین باب
صحیح نشده ولیکن سیوطی از حبان ابن منقذ انصاری آورده که گفت عمر رض لا تغتسلوا بالماء المشمس فانه یورث
البرص رواه ابن حبان فی کتاب الثقات والدار قطنی و در تنزیه الشریعه از عائشه رض آورده که گفت گرم کردم
رسول خدا را صلی الله علیه و آله و سلم آبی را در آفتاب پس فرمود لا تفعلی یا حمیراء فانه یورث البرص گفته که ابن نعیم
این حدیث را در طب آورده و دار قطنی در افراد و در سنن و ابن حبان در ضعفا و گفته که در جمیع این طرق کذابان
و وضاعانند و گفته که عقیلی در ضعفا از حدیث انس نیز آورده و در وی سوره است که مجهول است و حدیثش در وی
غیر محفوظ ست و گفته که در آب گرم کرده در آفتاب حدیثی باسناد صحیح نیامده و نیست در وی مگر اثری که از عمر
بن الخطاب و گفته اند که حدیث هر چند بجمیع طرق واهی و سست باشد قول عمر شاهد آن پس ست و شافعی
قول عمر را باسنادی که رجال وی ثقات اند آورده مگر ابراهیم که وی مختلف فیه است و شیخ
واخراج کرده و دار قطنی از طریق دیگر که مسند ری و غیر وی آنرا تحسین کرده اند این در آب گرم کرده در آفتاب
ست اما در آب گرم کرده بآتش اثر اسلم آمده که عمر وضو میکرد به آن و غسل میکرد رواه ابن ابی شیبه
و در باب تنشیف از آب وضو حدیثی صحیح نشده ذکر این سابقا در باب طهارت رفته است

و در بعض روایات نیز از آن نهی آمده چنانکه سیوطے از عبد الرزاق فی الجامع از جابر ابن عبد اللہ مرفوعاً آورده
که گفت اذا توضأت فلا تتمندل و از ابن عباس آورده که وے مکروه داشته مسح بمندیل از وضو و مکروه نداشته
چون غسل میکرد از جنابت و در باب تخلیل لحیه و مسح اذنین و رقبه حدیثے صحیح نشده این بحث سابقاً در باب
طهارت گذشته است و ظاهر کلام مصنف اینجا و صریح کلام ائمه آنست که در مسح اذنین حدیث صحیح آمده و در مسح
رقبه ضعیف ست اما حدیثی که در تخلیل لحیه آمده چنانچه مصنف اینجا گفته است بعضے از اہل حدیث قبول کرده
و بعض رد کرده ولیکن حق آنست که حدیث وی صحیح ست کما ذکرنا ثمه و در باب وضو به نبیذ تمر حدیثے صحیح نشده
نبیذ تمر آنچنان بود که خرما را در آب بنهادازند و چند روز نگاه دارند تا در وے شیرینی و تیزے پیدا گردد و
مسکر نگردد و گوارا و نزد امام ابو حنیفه وضو به نبیذ تمر اگر آب خالص یافته نشود رواست و با وجود نبیذ تیمم نکند.
و گویند که در وضو به نبیذ نزد وے نیت شرط ست گویا که وے بدل آب ست مثل خاک و نزد شافعے و احمد
جائز نیست و باید که تیمم کند و قول ابو یوسف نیز همین ست و در روایتی از ابی حنیفه نیز همچنین آمده و گفته اند که
وے در آخر رجوع کرده باین قول و امام محمد گوید وضو کند و تیمم نیز کند چنانچه در آب مشکوک مثل سور حمار و از طحاوی
نقل کرده اند که اگر قادر گردد بر آب مکروه و نبیذ تمر وضو کند بآب مکروه اجماعاً و در اغتسال به نبیذ نزد امام ابو حنیفه
دو قول ست بقولی جائز ست چنانکه وضو و بقولے جائز نه زیرا که غسل فوق وضو ست و اختلاف در نبیذے
ست که حلو و رقیق بود و سیلان کند بر اعضا مثل آب و اگر سخت گردد و تند و تیز شود اگر بے آتش گردد حرام ست
و جائز نیست بوے وضو و اگر تغییر دهد او را آتش اگر حلو ست نزد ابی حنیفه جائز ست وضو بوے زیرا که حلال
ست شرب وے و نزد محمد جائز نیست از جهت حرمت شرب آن نزد وے و جائز نیست وضو به نبیذ های دیگر
چنانکه زبیب و مانند آن چنانکه مقتضے قیاس ست چه وضو جائز نیست مگر بآب مطلق که بنام دیگر مقید نشده باشد
و لهذا جائز نیست بگلاب و سرکه مثلاً و چون آب مطلق یافته نشد تیمم واجب گردد بحکم قول سبحانه فلم تجدوا ماءً فتيمموا
و این ست دلیل ائمه دیگر که وضو به نبیذ مطلقاً جائز ندارند و تیمم واجب گردانند و متمسک امام ابو حنیفه درینباب
حدیثے ست که احمد و ترمذے و ابو داود از ابی زید از عبد اللہ ابن مسعود روایت کرده اند که حضرت رسول اللہ
صلے اللہ علیه و آله وسلم پرسید از ابن مسعود رض لیلة الجن یعنے شبے که جنیان نزد آنحضرت صلے اللہ علیه و آله
وسلم آمدند و بیعت کردند در اداوهٔ تو چیست گفت ابن مسعود گفتم نبیذ ست یا رسول اللہ فرمود تمرة طیبة و ماء
طهور یعنے نبیذ چیست خرمای پاک و آب پاک کننده پس وضو کرد آن حضرت صلے اللہ علیه و آله وسلم بدان و این
زیادت که وضو کرد آن حضرت صلے اللہ علیه و آله وسلم بدان در حدیث احمد و ترمذے مذکور ست نه در حدیث ابی داود
و سیوطی این حدیث را از عبد الرزاق و بیهقی نیز آورده و ابن الهمام از ابن ابی شیبه آورده که گفت ابن مسعود
که پرسید از من آن حضرت صلے اللہ علیه و آله وسلم که هست با تو آبی که با وضو توان کرد گفتم لا فرمود پس چیست
در اداوهٔ تو گفتم نبیذ ست فرمود تمرة حلوة و ماء طیب پس ازو وضو کرد و بر پا کرد نماز را و ترمذے این حدیث را
تضعیف کرده و گفته که ابو زید که راوے ابن مسعود ست مردی مجهول ست نزد اہل حدیث نمی شناسم من او را
در روایت غیر این حدیث و از میزان الاعتدال نقل کرده اند که بخاری نیز او را تضعیف کرده و گفته اند که ابو فزاره

که راوی این حدیث ست از ابی زید نیز مجهول ست تا امام شافعی و امام ابی یوسف میگویند حال این حدیث
اینست و اگر نیز صحیح باشد آیت قرآنی اقوی ست از حدیث پس عمل بدان متعین بود با آنکه حدیث منسوخ ست
بآیت زیرا که آیت مدنیه است و قضیه لیلة الجن در مکه بوده و امام محمد میگوید که چون در حدیث اضطراب ست و
در تاریخ جهالت ست واجب بود جمع بینهما احتیاطاً و از جانب امام ابوحنیفه میگویند که لیلة الجن متعدد است
و همچنان که در مکه بود در مدینه نیز بود و شاید که این قضیه در مدینه باشد و میگویند که اینحدیث مشهور ست و عمل
کرده اند بدان صحابه و بمثل این زیاده بر کتاب توان کرد کذا فی الهدایه و در بعض شروح وی مذکور ست
که از امیر المؤمنین علی مرویست که وضو به نبیذ تمر وضوء کسی ست که نیابد آب را و از ابن عباس آورده که
گفت وضو کنید به نبیذ تمر و وضو نکنید بشیر و از ابن مسعود مرویست که وی روا میداشت وضو به نبیذ تمر نزد
نایافتن آب انتهی و سیوطی در جمع الجوامع آورده که دارقطنی روایت کرده از ابن عباس که گفت وضو به نبیذ
وضوء کسی ست که نیابد آب را و بعض در تضعیف اینحدیث گفته اند که بصحت رسیده است که علقمه
از ابن مسعود آورده که گفت نبودم من در خدمت آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم لیلة الجن رواه مسلم
و تحقیق آنست که بطرق کثیره بصحت رسیده است که ابن مسعود در لیلة الجن در خدمت آن سرور صلی الله
علیه وآله وسلم بود و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم گرد وی خطی کشید و فرمود از این خط بیرون
میا و این قصه طویل ست و در کتب سیر و احادیث مذکور و ابونعیم آنرا در حلیه ذکر کرده و مانا که مراد بآنکه وی
گفت که نبودم با حضرت در شب جن مراد عدم حضور اوست در وقت در آمدن ایشان بران حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم و مفاوضه و مکالمه وی با ایشان و تورپشتی گفته که حدیث توضی به نبیذ تمر روایت کرده شده است
از ابن مسعود بوجوه متعدده و روایت کرده شده است از ابن عباس از ابن مسعود و از ابی زید از ابن مسعود
و در سائر اسانید آن مقال ست لیکن حدیث چون روایت کرده شود از طرق شتی غالب می آید بر ظن مجتهد
حقیقت آن و آنچه ذکر کرده اند از صحت حدیث علقمه از ابن مسعود که گفت نبودم من لیلة الجن با حضرت مصطفی
صلی الله علیه وآله وسلم همچنانست که ذکر کرده اند و لیکن جمع میان این دو حدیث ممکن ست باحتمال آنکه
مراد وی عدم حضور او باشد نزد مفاوضه جن و دعاء رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را
باسلام و آنچنان باشد که وی برآمده باشد با حضرت و حضرت او را در گوشه نشانده باشد چنانچه در بعض طرق
در حدیث از ابن مسعود آمده که گفت رفتم با آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تا آنجا که اراده کرد پس خط کشید
برگرد من و نشاند مرا درون وی و فرمود که ازین خط بیرون نیائی پس شب کردم در انجا تا آمد مرا آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم باطلوع سحر و احتمال دارد که ابن مسعود با آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در وقت
بیرون آمدن همراه نبوده باشد پس لاحق شده باشد باوی در آخر شب وقتیکه فارغ شده
از دعوت جن و قضیه پرسیدن آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از وی که در اداوهٔ تو چیست و
جواب دادن وی که نبیذ ست الحدیث بوجود آمده پس نابودن او با حضرت لیلة الجن و بودن هر دو درست آمد
و این وجه اوثق ست زیرا که در بعض طرق حدیث علقمه آمده که گفتم مر ابن مسعود را که آیا صحبت داشت

هیچ یکے از ما رسول خدا را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم لیلۃ الجن گفت هیچ یک از ما در آن شب در صحبت وے نبود ولکن
گم کردیم آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم را درین شب و حیران گشتیم کہ کجا رفت و چہ شد و بود آن شب بر ما
بدترین شبے گویا کہ مردہ است درین شب قوے چون نزدیک سحر شد دیدیم کہ از جانب جبل حرا مے آید
بعد ازان سوق کرد حدیث را و این حدیث علقمہ حدیث صحیح ست کہ روایت کردہ است او را مسلم در کتاب
خود و این منافات ندارد بقول او کہ گفت مرا رسول خدا لیلۃ الجن چہ سحر شب ازان شب است و تعلیل ترک
عمل بحدیث ابی زید و غیر وے از ابن مسعود باین وجہ کہ این قضیہ پیش از استقرار احکام بود پیش از نزول
سورۂ مائدہ است بچند سال او جہ است از اقدام برد آن احادیث انتہی و در صحابہ متصدی جواب این سخن
گشتہ و گفتہ است کہ لیلۃ الجن متعدد است پس یقین نشود کہ این قضیہ در مکہ بود چنانکہ گفتہ شیخ کمال الدین
بن الہمام گفتہ کہ قاضی ابوبکر بن العربی در شرح ترمذی گفتہ است ابو زید مولاے عمرو بن حریث است
روایت کردہ است از وے راشد بن کیسان العبسی الکوفی و ابو روق و این بیرون می‌آرد او را از جہالت
و شیخ تقی الدین سبکے گفتہ است کہ در تجہیل ابی فزارہ نظر ست زیرا کہ روایت کردہ است این حدیث را از ابی فزارہ
جماعتے از اہل علم مثل سفیان و شریک و جراح ابن ملیح و اسرائیل و قیس ابن الربیع و ابن عدی گفتہ ست
کہ ابو فزارہ راوی این حدیث مشہور ست و اسم وے راشد بن کیسان است و دار قطنی نیز ہمچنین گفتہ و اما آنچہ
روایت کردہ شدہ است کہ پرسیدہ شد از ابن مسعود از لیلۃ الجن گفت حاضر نشدہ آنرا از ما ہیچ یکے
معارض ست بانچہ در روایت ابن ابی شیبہ است کہ بود ابن مسعود با وی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و نیز روایت
کردہ است حفص بن شاہین از وے کہ گفت بودم من با حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم لیلۃ الجن و نیز
آمدہ است از ابن مسعود کہ دید قومے را از زط پس گفت این جماعت شبیہ اند بآنہائی کہ دیدیم من از جن لیلۃ الجن
و اثبات مقدم ست بر نفی و اگر جمع کنیم میان ہر دو این اثر گوئیم کہ مراد از نفی کہ گفت نبود ہیچ یکے از ما با حضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم لیلۃ الجن آنست کہ نبود ہیچ یکے از صحابہ غیر من پس مقصود نفی مشارکت بود
و اثبات اختصاص خود بحضور و صاحب آکام المرجان فی احکام الجان گفتہ است کہ ظاہر احادیث واردہ در
وفادت جن دران ست کہ آن شش کرت بودہ یک کرت ازان در بقیع غرقد بودہ کہ حاضر شدہ آنرا ابن مسعود
و دو بار دیگر حاضر شدہ در مکہ و کرت چہارم بیرون مدینہ بود کہ حاضر شدہ آنرا زبیر ابن العوام و باین وجہ قطع بہ نسخ
نتوان کرد انتہی کلام ابن الہمام ست در شرح ہدایہ و اللہ اعلم و در باب لمس النساء لا ینقض الوضوء حدیثے
صحیح نشدہ بدانکہ نقض وضو بلمس نسا مختلف فیہ است در میان ائمہ اربعہ امام ابو حنیفہ و اصحاب وی برانند
کہ نقض وضو نمیکند و سفیان ثوری نیز با ایشان ست و نزد ائمہ ثلثہ لمس نساء ناقض وضو ست و مبنای
اختلاف بر آنست کہ لمس کہ در آیۂ تیمم واقع شدہ نزد ایشان محمول ست بر لمس عضو و نزد ما بر جماع ایشان میگویند
حمل بر لمس عضو اولی ست بقرینۂ عطف بر مجیے از غائط و ما میگوئیم بلکہ حمل بر جماع اولی و احسن تا بیان رفع ہر دو حدث
اصغر و اکبر را ہر دو حاصل گردد و اما احادیث واردہ درین باب کہ در حقیقت دلیل و قرینۂ حمل لمس بر یکی ازین دو معنی
ست شیخ مصنف میگوید کہ حدیثے در باب عدم نقض وضو بلمس نسا صحیح نشدہ و حال آنکہ در صحیحین از حدیث عائشہ

آمده که گفت بودم من که خواب میکردم در پیش رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم وہر دو پاے من در جانب قبلہ
آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بودے وچون سجدہ میکرد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم زیر میکرد پاے مرا
بدست خود وگرد مے آوردم من پاہاے خود را وچون برمیخاست فراخ میکردم وشک نیست کہ غمز رجلین مستلزم
لمس ہم انہاست ودر حدیث دیگر ابو داؤد ونسائی وترمذے ہم از عائشہ آوردہ کہ گفت بوس کرد رسول خدا صلے اللہ
علیہ وآلہ وسلم زنے را از زنان خود پس بیرون آمد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بنماز بے آنکہ وضو کند الحدیث
ودر روایتے آمدہ کہ بود رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ بوس میکرد بعض ازواج خود را پس نماز میکرد بی آنکہ
وضو سازد ترمذے گوید کہ روایت کرد این حدیث را غیر واحدے از اہل علم از صحابہ وتابعین وسفیان ثوری
گفتہ کہ در بوسہ وضو نیست وبسیارے از صحابہ وتابعین برانند کہ ہست وگفتہ کہ اسناد حدیث عائشہ رضی صحیح نیست
ویحیے بن سعید القطان ومحمد بن اسمعیل بخارے تضعیف کردہ اند اینحدیث را وگفتہ اند کہ حبیب بن ثابت کہ
راوے این حدیث ست از عروہ سماع ندارد واین حدیث از ابراہیم تیمی از عائشہ رضی نیز آمدہ واین نیز صحیح نیست انتہی
ودر جامع الاصول از موطا قول ابن عمر وابن مسعود آوردہ کہ در بوس کردن مرد زن خود را وضو ست **تنبیہ**
ہمچنانکہ در لمس نسا اختلاف ست در مس ذکر نیز اختلاف آمدہ ہم در احادیث وہم در اقوال علما امام محمد در موطا
خود میگوید کہ در مس ذکر وضو نبود واحادیث وآثار کثیرہ درینباب آمدہ در حدیثی آمدہ ہست کہ وی گوشت پارہ
از تست وابن عباس گفتہ کہ باک ندارم کہ مساس کنم ذکر خود را یا بینی خود را یعنے ہر دو گوشت پارہ زائدہ است
میان ایہما فرقے نہ وشخصے از ابن عباس پرسید کہ آیا مساس میتوان کرد ذکر خود را بعد از وضو گفت اگر نجس
میدانی تو آنرا ببر وببند از وشمنی از دارقطنی نقل میکند کہ جماعہ از ائمہ کہ احمد بن حنبل وعلی بن مدینی ویحیی بن معین
از ایشانند در مسجد خیف کہ در منی ست جمع شدند ودر نقض وضو بمس ذکر اختلاف کردند واخبار وآثار مختلفہ روایت
نمودند پس یحیے بن معین گفت کہ ابن عمر وضو کرد از مس ذکر وابن مدینی آوردہ کہ ابن مسعود وضو نمیکرد از ان
ومیگفت کہ وے گوشت پارہ است از تو پس قرار دادند کہ چون ابن مسعود وابن عمر اختلاف کنند ابن مسعود
اولے ست باتباع وامام احمد حنبل فرمود نعم ابن مسعود راجح ست ولیکن در اسناد این اثر ابو قیس ست واحتجاج
بحدیث وے نتوان کرد پس ابن مدینی اسنادی دیگر آوردہ از عمار بن یاسر موافق قول ابن مسعود پس امام احمد
گفت عمار وابن عمر برابر اند ہر کہ خواہد اخذ باین کند وہر کہ خواہد اخذ کند بآن انتہی قال العبد الضعیف عفا اللہ عنہ
تواند کہ وضو بمس امراۃ وذکر واجب نبود وانچہ کردند یا فرمودند بجہت احتیاط وتکمیل بود کہ مظنہ شہوت ومتوہم
نجاست ست واللہ اعلم ودر باب امر بغسل از غسل میت حدیثے صحیح نشدہ این مبحث سابقا درباب احوال میت
گذشتہ است وحدیث ابی داؤد از عائشہ رضی کہ آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم اغتسال میکرد از غسل میت نیز
گذشتہ وحدیث دیگر از موطا کہ دلالت دارد بر عدم وجوب نیز گذشتہ واقاویل علما نیز مذکور شدہ فتدبر وظاہر
آنست کہ مراد مصنف امر ایجابی ست یعنے حدیثے کہ دلالت کند بر وجوب غسل از غسل میت صحیح نشدہ واگرچہ
در بعض احادیث امر بدان واقع شدہ چنانچہ سیوطی از حدیث احمد از مغیرہ آوردہ کہ آن حضرت فرمود صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم من غسل میتا فلیغتسل یا آن حدیث صحیح نیست یا مراد از امر استحباب ست بدلیل احادیث دیگر کہ نفی

در وجوب آن کنند چنانچه سیوطی از حاکم در مستدرک از ابن عباس آورده لیس علیکم فی غسل میتکم غسل و در باب نهی از
دخول حمام نیز سخنی صحیح نشده این مسئله نیز در عادات آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در فصل فطرت و توابع آن
گذشته است و معلوم شده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بنفس نفیس خود بحمام در آمده و حمام را ندیده و در
بعض احادیث بعد از صحت آن اگر نهی از در آمدن حمام وارد یافته از در آمدن بکشف عورت ست نه مطلقاً بلکه در جامع
حسنه حدیثی در مدح آن نقل کرده که نعم البیت الحمام یذهب الوسخ ویذکر الآخرة وسند آن ضعیف ست
چنانکه گذشت و در باب بسم الله الرحمن الرحیم آیة من اول کل سورة حدیثی صحیح نشده علما را در بسمله اختلافست
قول امام ابو حنیفه آنست که وی آیتی ست از قرآن منزل از برای فصل و فرق میان سور واز هیچ سوره جزو
نیست نه از فاتحه ونه از غیر آن و بعض بر آنند که وی جزو ست از فاتحه واز هر سوره و بعض میگویند که جزو ست از
فاتحه نه از هر سوره و دلائل این اقوال در محل خود مذکور و مسطور ست و در باب جهر در صلوة به بسم الله الرحمن الرحیم
حدیثی صحیح نشده این بحث سابقاً در باب نماز مذکور شده است و معلوم شده که اگرچه روایات در باب جهر و عدم
جهر ست و مصنف خود میگوید در باب جهر وی حدیثی صحیح نیامده و در باب الامام ضامن والموذن مؤتمن که محدثین
اسناد مروی ست چیزی از آن ثابت نشده و این حدیث را در مشکوة از ابی هریره از حدیث احمد و ابی داؤد
و ترمذی و شافعی آورده و تتمه حدیث اینست اللهم ارشد الائمة واغفر للموذنین و در روایتی از شافعی باین لفظ آمده
الائمة ضمناء والموذنون امناء و سیوطی در جمع الجوامع از ابی داؤد و ترمذی و ابن حبان فی صحیحه و بیهقی در سنن و عبد الرزاق
و احمد و ابو یعلی فی مسنده و ضیاء مقدسی فی المختارة از ابی هریره آورده و از احمد از ابو امامه و از احمد و ابی یعلی و سعید بن
منصور فی مسنده از ابن عمر و ابی امامه و از احمد و طبرانی و ابن حبان و بیهقی از عائشه رضی نیز آورده و جزو اخیر وی باین عبارت
که الموذنون امناء المسلمین علی فطورهم وسحورهم و طبرانی از حدیث ابی محذوره نیز روایت کرده و بیهقی نیز از وی بلفظ
امناء المسلمین علی صلوتهم وسحورهم آورده و جزو اول آنرا سیوطی از بخاری از ابی هریره باین لفظ آورده که ائمه میگذارند
برای شما نماز را اگر صواب کردند فایده آن مر شمار است و اگر خطا کردند فایده آن مر شمار است و ضرر آن بر ایشان
و از ابی داؤد و ابن ماجه و حاکم از سهل بن سعد الامام ضامن ان احسن فله ولهم وان اساء فعلیه ولا علیهم و همین مضمون را
از احمد و ابی داؤد و ابن ماجه و حاکم از عقبه بن عامر نیز آورده و ترمذی گفته که درین باب حدیث از ابی هریره و از
عائشه رضی و سهل بن سعد و عقبة بن عامر رضی نیز آمده و گفته که حدیث ابی هریره را ابو معویه از اعمش از ابی صالح از ابی هریره
روایت کرده و سفیان ثوری و حفص بن غیاث و غیر واحد از اعمش از ابی صالح از ابی هریره عن النبی صلی الله علیه وآله
وسلم نیز روایت کرده و اسباط بن محمد از اعمش از ابی صالح از ابی هریره نیز آورده و از نافع بن سلیمان از محمد بن ابی صالح
از پدرش از عائشه عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم نیز روایت آمده و میگوید که شنیدم ابا زرعه را که میگفت حدیث
ابی صالح از ابی هریره صحیح ست از حدیث ابی صالح از عائشه رضی و شنیدم محمد را که میگفت حدیث ابی صالح از عائشه صحیح ترست
و علی بن المدینی ذکر کرده که ثابت نشده حدیث ابی صالح از ابی هریره و نه حدیث ابی صالح از عائشه انتهی کلام الترمذی
و باین ظاهر شد که صحت این حدیث مختلف فیه ست میان ائمه و اکثر طرق وی صحیح پس حکم بعدم ثبوت آن مطلقاً چنانچه
مصنف کرده صحیح نباشد و معنی این حدیث آنست که امام ضامن و متکفل امور صلوة قوم ست و بر میدارد قرأت را از جانب

ایشان و محافظت میکنند برای ایشان ارکان را و سنن را و اعداد رکعات را و متولی ست سفارت و میانجی
شدن را میان ایشان و میان پروردگار در دعا و لهذا امام ابوحنیفه گوید فساد نماز امام متضمن فساد نماز قوم ست
معنی ضامنیت ائمه و اظهر ست و موذن امین مسلمانان ست در اوقات که اعتماد میکنند در نماز و روزه و باقی وظائف
موقته بر اخبار و اعلام وی و این حدیث را در فضل اذان آورده اند و بعض شراح از این حدیث تفضیل وی بر امامت استنباط
کنند و آن محل نظر ست و در باب لا صلوة لجار المسجد الا فی المسجد چیزی صحیح نشده و در مقاصد حسنه میگوید که این حدیث
دار قطنی و حاکم و طبرانی در املای خود آورده و از طریقه دیلمی از ابی هریره نیز آمده و دار قطنی و حاکم از جابر و از علی مرفوعاً
نیز آورده و ابن حبان در ضعفا از عائشه رضی الله عنها آورده و اسانید این حدیث ضعیف ست اگرچه مشهور ست میان مردم و
ابن حزم گفته که این حدیث ضعیف ست و صحیح ست از قول علی و این حدیث از شافعی از طریق ابن حبان تیمی عن ابیه
عن علی آمده و ابن ابی شیبه نیز موقوف بر علی رضی آورده باین لفظ که لا تقبل صلوة لجار المسجد الا فی المسجد اذا کان فارغا
صحیحا پرسیدند که جار مسجد کیست فرمود کسیکه بشنود اذان را همچنین اخراج کرده او را سعید بن منصور در سنن انتهی
و سیوطی این اثر را از علی رضی از عبد الرزاق و بیهقی نیز آورده و احادیث در وعید و ترهیب از عدم اتیان مسجد بعد از
سماع اذان بسیار آورده و آمده است که نماز وی درست نیست و نوشته میشود وی از منافقان آورده و سیوطی
فی جمع الجوامع و در باب صلوا خلف کل بر و فاجر حدیثی صحیح نشده سخاوی در مقاصد حسنه آورده و گفته که روایت
کرد این حدیث را ابوداؤد و دار قطنی و لفظ مر او راست و روایت کرده بیهقی بزیادت و جاهدوا مع کل امیر و همه از
حدیث مکحول است از ابی هریره و اسناد وی منقطع ست و گفته که این حدیث را طریقی دیگر ست در ضعفاء مر ابن حبان
را و روایت کرده آنرا دار قطنی از حدیث حارث عن علی رض و از حدیث علقمه و اسود عن ابن مسعود رض و از ابی الدرداء نیز آورده
و همه این طرق واهی ست چنانچه تصریح کرده اند بدان غیر واحد از علماء و بعضی از آن طرق در کتاب علل ابن جوزی
مذکور ست و صحیح ترین آنچه واقع شده است درین حدیث مکحول ست از ابی هریره با وجود ارسال انتهی و علماء
اهل سنت و جماعت بدان اجماع کرده و در کتب عقائد آنرا ذکر کرده و آنرا از علامات سنت و جماعت داشته اند
بر خلاف آن فرقه که عصمت در امام شرط کنند و باجماع ایشان قطعی شده و بیقین پیوسته و بالجمله وی از حیثیت
حدیث ظنی ست و از حیثیت اجماع قطعی والله اعلم و در باب لا صلوة لمن علیه صلوة چیزی ثابت نشده و ظاهر
که مراد باین کلام نفی صحت حدیث در باب وجوب ترتیب میان صلوة فائته و وقتیه و عدم صحت وقتیه با وجود تذکر
فائته است پس اگر مقصود عدم صحت حدیث ست باین لفظ که لا صلوة لمن علیه صلوة مسلم و لیکن در باب وجوب
ترتیب مذکور که مذهب امام ابوحنیفه و مالک و احمد ست احادیث صحیحه وارد ست یکی این حدیث که بروایت انس رض
در صحیحین آمده که من نسی صلوة فلیصلها اذا ذکرها لا کفارة لها الا ذلک فرمود هر که فراموش کند نماز را باید که بگذارد
در وقتی که یاد آرد آنرا کفارة نیست مر فراموش کردن نماز را مگر همین گذاردن وی در آن وقت امر کرد بگذاردن
نماز فائته در وقت یاد آوردن لاجرم چون پیش از گذاردن نماز وقتیه یاد آید واجب گردد گذاردن وی در آن وقت
و در روایت مسلم و غیره نیز از ابی هریره نیز همچنین آمده و در آخر وی قال الله تعالی اقم الصلوة لذکری
و مراد از ذکر الله صلوة داشته و در لفظی آمده است که فوقتها اذا ذکرها و در روایت ابن ابی شیبه آمده که من نام

عن صلوة او نسیے صلوة فلیصلها اذا ذکرها او اذا استیقظ و در ترتیب فوائت بیان نکید بگیر نیز بروایت احمد
و ترمذی و نسائی آمده که گفت باز داشته شد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از چهار نماز روز خندق تا آنکه گذشت
از شب آن قدر که خدا خواست پس امر کرد بلال را تا اذان گفت پستر اقامت گفت و گذارد آن حضرت صلے اللہ علیہ
وآلہ وسلم ظهر را پستر اقامت گفت و گذارد عصر را پستر اقامت گفت و گذارد مغرب را پستر اقامت گفت و
گذارد عشا را و فعل آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مبین کیفیت اداے صلوة ست و امر نیز کرد بگذاردن
باین کیفیت و فرمود صلوا کما رأیتمونی اصلی بگذارید چنانچه دیدید مرا که میگذارم پس گذاردن به کیفیت ترتیب
واجب باشد و نیز در صحیحین و ترمذی و نسائی آمده از حدیث جابر که آمد عمر بن الخطاب روز خندق بعد از
غروب آفتاب و بنیاد دشنام کرد کفار قریش را و گفت یا رسول اللہ نتوانستم گذارد نماز عصر را تا نزدیک رسید
آفتاب بغروب پس رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود من نیز نگذارده ام آنرا پس فرود فرود آمدیم
ما بطحان را پس وضو کرد رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و وضو کردیم ما پس بگذاردیم عصر را بعد از غروب
و گذاردیم مغرب را بعد از وے و اگر ترتیب مستحب میبودے نه واجب چنانکه امام شافعی میگوید تاخیر نمیکرد
آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم از جهت وے مغرب را که تاخیر وے مکروه است کذا قال الشمنی و نیز
در احادیث بطرق متعدده از دار قطنی و طبرانی و خطیب و غیر هم از ابن عمر رض آمده که هر که فراموش کرد نمازے را
پس یاد آورد در حال آنکه وے با امام ست باید که بگذارد نمازے را که شروع کرده است با امام چون فارغ
شود از آن نماز بگذارد نمازے را که فراموش کرده بود پستر اعاده کند نمازے را که با امام گذارده بود و چون امر کرد
باعادت معلوم شد که ترتیب واجب ست و در بعض روایات آمده چون فراموش کرد نماز را پس یاد آورد
آنرا در نماز مکتوبه باید که بدایت کند بنمازے که وے در وست و چون فارغ شود از آن نماز بگذارد آن نماز را
که فراموش کرده بود رواه الدار قطنی و برین روایت شروع در نماز وقتیه بنسیان فائته و تذکر او در اثناے نماز
مسقط ترتیب باشد چنانکه روایتے ست در مذهب امام احمد و در باب اتم الاتمام و اتم الصیام فی السفر هیچ
حدیثے صحیح نشده و مراد باتمام اتمام صلوة و ترک قصر اوست در سفر و مراد بصیام ترک افطار ست یعنی هیچ حدیثے
ثابت نشده در آنکه آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نهی کرد از اتمام صلوة و از وجوب صوم در سفر چنانکه سابقاً
در باب سفر گذشت و در باب قنوت فجر و قنوت وتر هیچ حدیثے صحیح نشده بل فعل قنوت وتر از بعض صحابه
ثابت شده سابقاً در فصول نماز گفته است که در نماز صبح گاه قنوت میخواندند و گاه ترک میکرد و چون التزام کرده است
که آنچه بیان کند از فعل رسول اللہ صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم همان باشد که در صحاح اخبار ثابت شده لاجرم آنجا آنچه
گفته صحیح باشد و ما نیز اخبار صحیحه در آنجا نقل کردیم و اینجا میگوید که در قنوت فجر هیچ حدیث صحیح نشده یا رب مگر مراد
نفی دوام و استمرار بود نه مطلق فعل یا مراد دعاے معین بود در قنوت و بر هر تقدیر مذهب امام ابو حنیفه هم اینست
که در نماز فجر قنوت نیست و آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم چندگاه بر جماعه از کفار دعا درین نماز کرده بود پس ترک
داد و هرگز نکرد و قنوت در فجر بدعت ست کما ذکرنا تمه اما در قنوت وتر در آنجا نیز موافق آنچه اینجا میگوید گفته و قد سبق مفصلا
فتذکر و در باب نهی از نماز جنازه در مسجد حدیثے صحیح نشده این نیز سابقاً در فصل عادت نبوی صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم

دراحوال میت گذشته است فلینظر ثمه و درباب رفع یدین در تکبیرات نماز جنازه چیزے صحیح نشده وانچه صحیح ست

مجموع در غیر نماز جنازه است در تکبیر احرام وگاه رکوع وگاه اعتدال وگاه قیام از تشهد اول و اخبار و آثار در پیشینه

زیاده بر سه صد حدیث ست سابقاً در بیان نماز جنازه گفته که دستها در هر تکبیر بر داشتی و اینجا میفرماید که درباب

رفع یدین در تکبیرات نماز جنازه چیزے صحیح نشده و اما مبحث رفع یدین در گاه رکوع وگاه اعتدال وگاه قیام از

تشهد اول نیز سابقاً گفته و مبالغه در صحت و ثبوت آن ورد و ابطال مخالف وی کرده است آنجا نیز انچه گفتنی ست

گفته شده است فلینظر و درباب الصلوٰة لا یقطعها شئی چیزے ثابت نشده و این جزو حدیثی ست که درباب

درا و دفع کسیکه از سجده گاه مصلی بگذرد ورود یافته و تمام حدیث اینست که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم

لا یقطع الصلوٰة شئی وادرؤا ما استطعتم فانما هو شیطان قطع نمیکند نماز را و باطل نمیگرداند آنرا چیزی و دفع کنید

و برانید چندانکه توانید یعنی آنرا که بگذرد از پیش شما در نماز زیراکه وی شیطانی ست این حدیث را ابو داؤد

از ابی سعید خدرے روایت کرده و طیبی این را دو معنی گفته یکے مراد بشئی دفع باشد یعنی قطع نمیکند نماز را

دفع کردن شما آن گذرنده را و فعلی که در دفع کردن لازم آید پس دفع کنید بقدر استطاعت خود چندانکه توانید

و باک ندارید از ان دیگر آنکه مراد بشئی مرور بود یعنی گذشتن کسی از پیش شما در نماز ضرری بنماز شما ندارد

ولیکن با وجود آن آنقدر که توانید دفع کنید تا قطع خشوع نکند و نیز برای نگاهداشت وی از اثم و معصیت و

این حدیث متضمن دو حکم ست یکی درا و دفع مار بین یدے المصلی و این معنی در احادیث صحیحه از بخارے و مسلم

و غیر ایشان ورود یافته با مبالغه و زجر بلیغ که در ان مذکور ست در صحیحین از ابی جهیم آمده که گفت گفت رسول خدا

صلی الله علیه و آله وسلم اگر بداند گذرنده از پیش مصلی که چه لازم مے آید بر وے هر آئینه باشد ایستادن

او بهتر از گذشتن تا چهل راوی گوید معلوم نشد که چه مراد داشته چهل روز یا چهل ماه یا چهل سال چنانکه از ابی سعید

بروایت صحیحین آمده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چون بگذارد یکے از شما نماز بستره پس خواهد

یکے که بگذرد از پیش وی باید که دفع کند او را و اگر ابا آرد وی یعنی مندفع نگردد و خواهد که البته بگذرد باید که مقاتله

کند او را و در بعض روایات باید که قتل کند او را که وی شیطان ست و مراد بمقاتله دفع او ست بقهر

و عنف نه حقیقت قتل و در روایت بخارے آمده که ابو سعید نماز میکرد و جوانی از بنی ابی معیط خواست که

از پیش او بگذرد ابو سعید او را دفع کرد و دستی بر سینه وی زد آن جوان ابا آورد از انکه نگذرد این بار سخت تر

از بار اول زد پس بر وی شکایت ابی سعید نزد مروان رفت در دنبال وی ابو سعید نیز بر مروان در آمد مروان

گفت یا ابا سعید چرا اینچنین کردی با ابن عم خود پس ابو سعید این حدیث را بر خواند و مسلم همین حدیث را

آورده نه قصه را و در روایتے آمده که آن گذرنده پسر مروان بود که گریه کنان پیش پدر رفت پدر پیش ابی سعید

گفت که چرا برادر زاده خود را زدے پس ابو سعید گفت من او را نزده ام شیطان را زده ام و این حدیث

بر خواند حکم دیگر آنکه قطع نمیکند نماز را چیزے یعنی گذشتن چیزے از پیش مصلی و همین ست مذهب جمهور علما

و در روایت خمسه غیر ترمذی آمده که قطع نمیکند نماز را هیچ چیزے ولیکن تا توانید دفع کنید آنرا که مرور کند

زیرا که وے شیطان ست و برخلاف این نیز حدیث از ابی هریره در صحیح مسلم آمده که گفت گفت رسول خدا

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قطع میکند نماز را گذشتن امرأة وحمار وکلب ودر بعض روایات بکلب اسود وجمہور علما این را
تاویل کردہ اند کہ مراد قطع خشوع وتدبرست کہ روح نماز وخلاصہ آنست یا مراد باین احادیث کہ دلالت دارند بر قطع
صلوۃ تاکید ومبالغہ است در حث بر نصب سترہ ولیکن ایشان یعنی تخصیص این امور ثلثہ ابا گونہ دارد مگر آنکہ گویند منع و
اشغال اینہا از خشوع بیشتر وسخت ترست اما امرأۃ خود ظاہرست واما حمار از جہت کثرت ملازمت وے
شیاطین را چنانکہ دلالت میکند بران امر بتعوذ نزد نہیق وی کہ ناشی ست از دیدن وی شیطان را واما کلب
از جہت غلظ نجاست وی کذا قالوا ونیز آمدہ است کہ عائشہ رض انکار آورد بر ابی ہریرہ در روایت کردن وی این حدیث را
وبر قومی کہ اخذ بدان کردند وگفت کہ جمع کردید وتشبیہ دادید شما مارا ای قوم بحمار وکلب وحال آنکہ بود رسول خدا صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم کہ نماز میکرد در شب ومن بارض افتادہ بودم میان وی ومیان قبلہ مثل پیش افتادن جنازہ رواہ البخاری
ومسلم واین انکار از ام المومنین رض درحقیقت راجع ست بحمل این حدیث بر ظاہرش یعنی مراد باین آن نیست کہ شما فہمیدہ اید
کہ مرور قاطع صلوۃ ست حقیقۃ ومبطل اوست بلکہ وی تاویلی دیگر ومعنی دیگر دارد چنانکہ مذکور شد اکنون آمدیم
کہ شیخ مصنف کہ منع ثبوت حدیث الصلوۃ لا یقطعہا شیء کہ روایت ابی داؤد ست میکند تا ترجیح حدیث
قطع صلوۃ میکنند بمرور اشیای ثلثہ مذکورہ کہ روایت مسلم ست اما معلوم شد کہ اورا جمہور علما تاویل کردہ اند وحدیث
متفق علیہ منافی آنست وہیچکس از علما بدان نرفتہ مگر بعض وامام احمد رحمہ اللہ گفتہ کہ من در کلب اسود شک ندارم
کہ قطع میکند نماز را اما در نفس من از امرأۃ وحمار ترددی ہست واسحق ابن راہویہ نیز گفتہ کہ قطع نمیکند مگر کلب اسود
کذا قال الترمذی وحال آنکہ در جانب عدم قطع حدیث ابن عباس کہ در صحیحین ست نیز آمدہ کہ گفت پیش آمدم بر مادہ خر
سوار ومن دران ایام ببلوغ نزدیک رسیدہ بودم وحال آنکہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نماز میگذارد در میانہ
بجانب دیواری یعنی بے سترہ میگذارد پس گذشتم من از بعض صف وگذاشتم خر را کہ میچرید یعنی پیش صف ومن
در صف در آمدم وہیچ کس برمن انکار نکرد وما تا کہ تمسک امام احمد واسحق بتخصیص کلب از ینجاست کہ از حدیث عائشہ رض
وابن عباس عدم قطع امرأۃ وحمار معلوم گشت وظاہر مصنف در اطلاق حدیث عدم قطع سخن دارد در تقدیر وترمذے
در تخصیص کلب باسود گفتہ است کہ از ابی ذر کہ راوی این حدیث است پرسیدند کہ چراست کہ کلب سرخ وسفید قطع
نمیکند گفت کہ من نیز از حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم این سوال کردہ بودم فرمود کلب اسود شیطان ست تنبیہ
فقہا گفتہ اند اگر ہر مصلے ضرورتے دارد وگذرندہ بضرورتے از پیش وی بگذرد حکم آنست کہ مذکور شد واگر مصلے را
ضرورتی نیست وبضرورتے بر سر راہ مردم آمدہ نماز مے گذارد اثم بروست نہ بر گذرندہ واگر ہر دو بضرورت کردہ اثم
بر ہر دوست واگر ہر دو را ضرورت است از ہر دو ساقط واللہ اعلم ودر باب صلوۃ التسبیح حدیثی صحیح نشدہ این حدیث را در جامع الاصول
از حدیث ابی داؤد وترمذے آوردہ ودر روایتی نہایت آنرا در رسالہ بیکبار آوردہ ودر مشکوۃ از ابن ماجہ وبیہقی نیز گفتہ
ودر حصن حصین برمز ابی داؤد وابن ماجہ وصحیح مستدرک حاکم وصحیح ابن حبان ذکر کردہ وترمذے در جامع خود گفتہ
کہ درین باب حدیث از ابن عباس وعبد اللہ ابن عمرو وانس آمدہ وحدیث انس حسن غریب ست وگفتہ کہ روایت
کردہ شدہ است از پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در صلوۃ تسبیح احادیث متعددہ وصحیح نیست بسیاری از ان واثبات
کردہ آنرا ابن المبارک وغیر وے از اہل علم وذکر کردہ اند فضل آنرا انتہی وکلام شیخ درین باب آنست کہ در تنزیہ الشریعہ

گفته که دارقطنی گفته این حدیث از ابن عباس و ابی رافع مولای رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بطرق متعدده
که در وی ضعفا و مجاهیل اند آمده و تعقب کرده شده است برین سخن که حدیث ابن عباس را ابوداود و ابن ماجه و
حاکم و حدیث ابی رافع را ترمذی و ابن ماجه آورده اند و گفته که رد کرده شده است بر ابن جوزی در ایراد وی
اینحدیث را در موضوعات و آورده است حافظ ابن حجر حدیث ابن عباس را در کتاب الخصال المکفرة للذنوب المتقدمة
والمتأخرة و گفته که رجال اسناد وی لا بأس بهم و بد کرده و خطا نموده ابن جوزی که این حدیث را در موضوعات آورده
و قول او که موسی بن عبد العزیز مجهول ست صواب نیست زیرا که ابن معین و نسائی او را توثیق نموده اند پس ضرر نکند
جهالت حال وی بر کسیکه بعد از ایشان آمده و در امالی اذکار گفته که حدیث ابن عباس را بخاری در جزء القراءة
خلف الامام و ابوداود و ابن ماجه و ابن خزیمه در صحیح خود و حاکم در مستدرک با تصحیح و بیهقی و غیرهم روایت کرده اند و
ابن شاهین در ترغیب گفته که شنیدم ابابکر ابن ابی داود را که گفت شنیدم پدر خود را که میگفت صحیح ترین حدیث
در صلوة تسبیح اینست و گفت که موسی ابن عبد العزیز را توثیق کرده ابن معین و نسائی و ابن حبان و روایت کرده اند
از وی خلقی و اخراج کرده از وی بخاری در ثقات اینحدیث را بعینه و اخراج کرده اند وی در ادب مفرد حدیثی را در سماع
و عد و بعض این امور مرتفع میگردد جهالت و از ان کسانیکه تصحیح کرده اند این حدیث را یا تحسین نموده ابن منده است
و تالیف کرده در تصحیح وی کتابی و اجری و خطیب و ابوسعید ابن سمعانی و ابوموسی مدنی و ابوالحسن بن مفضل و
منذری و ابن صلاح و نووی در تهذیب الاسماء و سبکی و غیرهم و دیلمی در مسند الفردوس گفته که صلوة تسبیح اشهر
صلوات ست و اصح آنها از روی اسناد و گفته که صحیح ترین چیزی در فضائل سور حدیث قل هو الله احد ست
و در فضل صلوات حدیث صلوة تسبیح ست و بیهقی و غیر وی از ابی حامد ابن الشرقی آورده که گفت نوشت مسلم
با ما حدیث صلوة تسبیح را از عبد الرحمن بن بشیر بعد از ان شنیدم مسلم را که میگفت روایت کرده نشده است در وی
اسنادی احسن ازین و ترمذی گفته که ثابت داشته است ابن المبارک و غیر وی از اهل علم صلوة تسبیح را و ذکر کرده اند
فضل در وی و حاکم گفته است که از انچه استدلال توان کرد بوی بر صحت این صلوة عمل کردن ائمه است مثل
ابن المبارک و بیهقی بدان و تداول صالحین مر آنرا از یکدیگر و درین تقویت ست مر حدیث مرفوع را و سیوطی این را
از بیهقی نقل کرده و حافظ ابن حجر گفته است اقدم ترین کسیکه روایت کرده شده است عمل این نماز از وی
ابوالجوزا اوس بن عبد الله بصری ست که از ثقات تابعین ست و ثابت شده از جماعتیکه بعد از وی اند و اثبات کرده
آنرا ائمه طریقین از شافعیه و روایت کرده این را از وی بیهقی بسند حسن و عبد العزیز ابن ابی داود که اقدم ست از ابن المبارک
ست گفته من اراد الجنة فعلیه بصلوة التسبیح و ابوعثمان حیری زاهد گفته که ندیدم برای رفع شدائد و هموم مثل صلوة
تسبیح و مر حدیث ابن عباس را طرق ست که مجموع آن مشتمل طرق ست و موافقت یکدیگر قوت یافته و تائید یافته
است و ائمه این شان و اکابر این فن آنرا روایت نموده اند و ابن جوزی را دران وهم شده است که صدقه که دران
مذکور ست ابن یزید خراسانی ست و اینچنین نیست بلکه وی ابن عبد الله دمشقی ست معروف بسمین بعضی او را
از جهت حفظ تضعیف کرده اند و جماعه او را توثیق نموده بخلاف خراسانی که وی متروک ست این کلام شیخ ابن الشیخ رحمه الله
است که نقل کرده شد و ما در آخر کلام در بیان تعدد طرق و روایات اختصار کرده ایم و اینقدر بس ست و سیعهم

در مرقاة الصعود الی سنن ابی داود و نیز مثل کلام وے آورده و در غایت استیفا و استقصا و نیز در تنزیه الشریعة گفته که ابن حجر تناقض زده است و در تخریج رافعی گفته است که حق آنست که همه طرق وی ضعیف ست و حدیث ابن عباس نزدیک بشرط حسن ست لیکن شاذ ست از جهت شدت فردیت در وے و همچنین کلام نووی نیز درین باب مختلف آمده در تهذیب الاسما آنرا تحسین کرده چنانکه گذشت و در اذکار استحباب آنرا موکد ساخته و در شرح مهذب تضعیف نموده والله اعلم انتهی و بالجمله در شان این صلوة اختلاف گونه هست و بنظر تتبع و تصفح کلام ائمه صحت و حسن وے غالب و جزم شیخ مصنف بعدم صحت احادیث و طرق وارده در وے محل نظر ست لااقل اشارتی باختلاف بایست کرد مصنف درینباب بر طریقه ابن جوزی سیر رود و در حکم بیک جانب بسبب بی صرفه و بی تحاشی ست و تانی و توقف در محل تردد و خلاف شرط انصاف ست و درباب صلوة رغائب صلوة نیمه شعبان و صلوة نیمه رجب و صلوة ایمان و صلوة لیلة المعراج و صلوة لیلة القدر و صلوة کل لیلة من رجب و شعبان و رمضان درین ابواب چیزے ثابت نشده این صلوة و امثال آن را اورا د بعض مشائخ طریقت نوشته شده و بعمل ایشان مقرون گشته است و نزد مشائخ حدیث بصحت نرسیده و بعض از ایشان در انکار آنها مبالغه عظیم نماینده و سید احمد ابن زروق که از مشاهیر مشائخ دیار مغرب ست در وصایای خود گفته و لا اقل بصلوة الایام والاسابیع و قول فصل درینباب آنست که در رساله توصیل المرید الی المراد ببیان احکام الاحزاب والاوراد گفته ایم و احادیث درین ابواب نیز آمده بعض موسوم بوضع و بعض بضعف و در جامع الاصول ذکر صلوة رغائب کرده و کیفیت آن بیان نموده باوجود آنکه وضع کتاب برای جمع احادیث صحاح سته کرده و حدیثے درین باب از انس آورده و گفته که این حدیث در کتاب رزین ست و در هیچ یکے از کتب سته آنرا نیافتیم والحدیث مطعون فیه انتهی و درباب زکوة حلی چیزے ثابت نشده بدانکه در وجوب زکوة حلے از ذهب و فضه که زنان را بود ائمه را اختلاف ست امام ابوحنیفه گوید که در وے زکوة هست و امام مالک گوید در حلی که مباح ست استعمال وے زکوة نبود و این اظهر قولین ست از امام شافعی و مختار در مذهب امام احمد نیز همین ست و در آنچه نپوشند و برای کرا و تجارت یا حرام بود برای اتفاق عندالحاجه معد ساخته نزد ایشان هم هست و امام محمد در موطا گفته که حلی که از جواهر و لآلی بود نیست در وے زکوة در هر حال دلیل این ائمه آنست که وی مستعمل ست در مباح پس مشابه آمد بثیاب بذله و عبید خدمت و دور سکنی و دلیل امام ابوحنیفه و اتباع وے عموم قول حق سبحانه و تعالی ست والذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی سبیل الله الآیة و عموم قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فی الورق ربع العشر یعنی در نقره واجب ست چهل یک و این عام ست خواه سکه زده باشد یا غیر سکه زده آنیه باشد یا حلی یا غیر آن و نیز سبب زکوة مال نامی ست و دلیل نما موجود ست در ذهب و فضه از روے خلقت و معتبر درین باب دلیل ست بخلاف ثیاب و امثال آن و احادیث و آثار در هر دو جانب مختلف آمده اما در جانب وجوب که مذهب حنفیه است ابوداود و ترمذی و نسائی از حدیث ابن عمرو ابن شعیب عن ابیه عن جده آورده که زنے نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد و با او دخترے بود مر او را و در دست دختر وے دو دستانه بود از طلا فرمود آیا میدهی زکوة این را گفت لا یا رسول الله نمیدهم فرمود خوش مے آید ترا که بپوشاند پروردگار تعالی روز قیامت دو دستوانه از آتش پس برکشید آن زن دستوانها را و بینداخت بجانب حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و گفت هما لله و لرسوله این لفظ ابی داود ست

ونسائی گفته که زنے آمد از اہل یمن وذکر کرد باقے حدیث را و در روایت ترمذی آمده که دو زن آمدند نزد آن حضرت
صلے اللہ علیه وآله وسلم ودر دست آنہا دو سوار بود الحدیث وشمنی گفته که ابن قطان گفته است که اسناد این حدیث
صحیح ست ونیز روایت کرد ابوداؤد وحاکم بر شرط شیخین از عائشه که گفت در آمد برمن رسول خدا صلے اللہ علیه وآله
وسلم پس دید در دست من انگشتر ہای بزرگ از نقره فرمود چیست اینہا یا عائشه رضی اللہ عنها گفتم ساخته ام اینہا را تا بیارایم
خود را برای تو فرمود آیا ادا میکنی زکوٰة اینہا را گفتم نه فرمود بس ست اینہا ترا برای آتش دوزخ وزرکشی در شرح بخاری گفته
که در اسناد این دو حدیث سخن ست ودر روایت موطا آمده که ام سلمه گفت که می پوشیدم من حلے از ذہب گفتم
یا رسول اللہ اینہا داخل کنز ست فرمود ہرچه زکوٰة او ادا کنند کنز نبود اما در جانب عدم وجوب احمد گفته است که
پنج کس از صحابه اند که مذہب ایشان عدم وجوب زکوٰة ست ابن عمر وعائشه رضی اللہ عنها وانس وجابر واسماء بنت ابی بکر واز جابر
مرفوعاً نیز آمده وآن ضعیف ست انتہی وبیہقی گفته که آنچه روایت کرده شده است از جابر مرفوعاً که لیس فی الحلی
زکوٰة باطل ست واصلی ندارد وآنچه مروی ست قول اوست ومروی ست که ابن عمر مے پوشانید بنات وجواری خود را
حلے ذہب وبیرون نمی آورد زکوٰة آنرا ونیز آمده که عائشه رضی اللہ عنها می پرورد بنات برادر خود را که یتیم بودند در کنار خود ومی پوشانید
ایشان را حلے وبیرون نمی آورد از آن زکوٰة واین احادیث در جامع الاصول مذکورند واسما بنت ابے بکر
مے پوشانید بنات خود را ذہب مانند پنجاه ہزار وزکوٰة نمیداد وترمذے گفته که اختلاف کرده اند اہل علم درین باب
بعض صحابه وتابعین گفته سے فی الحلی زکوٰة وسفیان ثورے وعبد اللہ ابن المبارک باین قائل اند وبعض صحابه
که ابن عمر وعائشه رضی اللہ عنها وجابر ابن عبد اللہ وانس بن مالک از ایشانند گویند لیس فی الحلی زکوٰة وبعض فقہای تابعین نیز
برین اند ومالک ابن انس وشافعی واحمد واسحاق قائل اند باین وصحیح نشده از حضرت مصطفے صلے اللہ علیه وآله
وسلم درین باب چیزے انتہی وبعض گفته اند که مراد در زکوٰة حلی بعاریت دادن آنہاست روایت کرده شده است
این تاویل از سعید ابن المسیب وحسن بصری وغیر ایشان در دوری عمید بر ترک ہمه ذہب آمده است چنانکه در قول
وی سبحانه تعالیٰ + ویمنعون الماعون + کذا قال الزرکشی ودر مقاصد حسنه میگوید که این را بعضے از فقہا بعنوان
حدیث نقل کنند وآن نزد بیہقی از حدیث کامل بن العلا از حبیب بن ثابت از قول ابن عمر ثابت ست واز طریق
قتاده وشعبی از سعید ابن المسیب نیز آمده که در زکوٰة حلی گفت باکے نیست ولیکن وبآنچه مذکور شد ظاہر گشت که مراد شیخ
مصنف عدم صحت حدیث ست درباب زکوٰة حلی نفیاً واثباتاً باآنکه نفی آن احرای ست باآن ودر اثبات خود احادیث
آمده که بعض ائمه حکم کرده اند بصحت آن چنانکه مذہب امام ابوحنیفه است واللہ اعلم ودرباب زکوٰة عسل باکثرت روایات
چیزے ثابت نشده ودرباب زکوٰة خضراوات چیزے ثابت نشده ذکر این ہر دو باب سابقاً درباب زکوٰة وصدقات
گذشته است ودرباب سوال اطلبوا الخیر عند حسان الوجوه وآنچه درین معنی ست مجموع باطل ست ودر مقاصد
حسنه میگوید که طبرانی بلفظ التمسوا الخیر عند حسان الوجوه از حدیث یزید بن خصیفه عن ابیه عن جده مرفوعاً آورده
وہمچنین آمده نزد ابی یعلے واین مشہور ست ومراو را طرق ست از انس وجابر وعائشه وابن عباس وابن عمر وابی بکره
وابی ہریره ولفظ اکثر ایشان اینست که اطلبوا الخیر عند حسان الوجوه ودر لفظے اذا طلبتم الحاجات فاطلبوا الی
حسان الوجوه ودر لفظے اطلبوا الحوائج والخیر ودر لفظے اطلبوا الخیر واین ہر دو لفظ نزد عسکری ہست ونزد بعض این زیادت آمده

فان تقضی حاجتک فقضاها بوجه طلق وان ردک ردک بوجه طلق فرب حسن الوجه ذمیمة عند طلب الحاجة ورب ذمیم الوجه
حسنة عند طلب الحاجة یعنی طلب کنید خیر و حاجت خود را از مردے کشاده روے خوش خلق که اگر حاجت ترا
قضا کند بروے کشاده کند و اگر رد کند بروے کشاده کند و بسا نیکو رو که زشت روست نزد طلب حاجت
و بسا زشت رو که نیکو روست نزد آن و گفته که تمامه طرق آن ضعیف ست و بعض سخت تر ست در ضعف از بعض
دیگر و احسن طرق چیزے ست که آورده است آنرا تمام و غیر وے از طرق سفیان ثورے باسناد وے
از ابن عباس بلفظ التمسوا الخیر و آنچه آورده است بخارے در تاریخ خود و بعض بدل ابن عباس ابی هریره
آورده و آن ثابت تر ست و روایت کرده آنرا ابو یعلی موصلی در مسند خود و روایت کرده طبرانی از مجاهد از
ابن عباس و گفته گمان میبرم که آنرا رفع کرده و گفته که رجال وے ثقه اند و با این همه طرق درست نباشد حکم بر متن
بوضع چنانکه شیخ ابن مجد الدین اشارت کرده و در بعض اشعار ابن رواحه یا حسان بن ثابت چنانکه عسکرے
روایت کرده واقع شده که گفته + قد سمعنا نبینا قال قولا + هو لمن یطلب الحوائج راحة + اعتمدوا واطلبوا الحوائج ممن
زین الله وجهه بصباحة + انتهی و در تنزیه الشریعة بعض طرق حدیث اطلبوا الخیر عند حسان الوجوه را ضعیف گفته
و بعض را حسن و آنرا متابعات آورده و از سیوطی نقل کرده که گفته که این حدیث نزد من حسن صحیح ست و جمع
کرده ام طرق آنرا در جزوے مفرد و بالجمله حکم مصنف ببطلان این حدیث که ظاهر در معنی وضع ست درست نباشد
والله اعلم و در باب فضل معروف و تحذیر از تبرم بحوائج خلق چیزے ثابت نشده در مقاصد حسنه از بیهقی در شعب الایمان
و ابی یعلی و عسکری از حدیث ثور بن یزید از خالد بن معدان از معاذ بن جبل مرفوعا آورده که ما عظمت نعمة الله
علی عبد الا عظمت مؤنة الناس علیه فمن لم یحتمل تلک المؤنة فقد عرض تلک النعمة للزوال ترجمه چون حق تعالی نعمت
بر بنده از بندگان خود عظیم گرداند مؤنت و مواسات مردم را نیز بروے عظیم گرداند و اگر بر ندارد آن بنده مؤنت
مردم و غمخوارے ایشان را پس تحقیق در آورد آن نعمت را در عرضه زوال و بیهقی نیز آنرا بهمین اسناد روایت کرده
الا آنکه مالک ابن یخامر را میان خالد و معاذ واسطه آورده و طبرانی و بیهقی از حدیث اوزاعی از ابن عمر نیز بلفظ دیگر
مرفوعا روایت کرده و بیهقی از حدیث اوزاعی از ابی هریره نیز آورده بلفظ ما من عبد انعم الله علیه نعمة فاسبغها علیه
الا جعل الیه شیئا من حوائج الناس فان تبرم بهم فقد عرض تلک النعمة للزوال و بعضے ازین طرق موکد بعض ست انتهی
و این لفظ اخیر مناسب تر ست بلفظیکه مصنف ترجمه آنرا ذکر کرده و از عبارت مقاصد ظاهر میشود که این حدیث در حد
ذات خود ضعفے دارد و لیکن تعدد طرق جبر آن کرده والله اعلم و در باب فضائل عاشورا و استحباب صیام آن ثابت شده
و سائر احادیث در فضل آن و فضل صلوة و انفاق و خضاب و ادهان و اکتحال و طبخ حبوب و غیر ذلک همه موضوع
و مفترے ست قال الائمة الحدیث الاکتحال فیها بدعة ابتدعها قتلة الحسین سرمه کشیدن در روز عاشورا بدعتی ست که
کشندگان حسین ابتداع کرده اند احادیثیکه در فضل و عظمت روز عاشورا و وقوع وقائع عظیمه دران مثل قبول توبه آدم
و رفع ادریس بر آسمان و نجات ابراهیم از آتش و برآوردن نوح از سفینه و انزال توریت بر موسی و فدیه اسمعیل از ذبح
و برآوردن یوسف از زندان و دیگر وقائع انبیا صلوات الله و سلامه علیهم و امثال آن آمده همه نزد محدثان موضوع
و مفترے ست و از افعال و خصال که در روے مشهور ست ازانجمله استحباب صوم صحیح ست حتی که در بعض احادیث صحیحه وارده

که سه خیر بود که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ترک نمیداد آنهارا در سفر وحضر سنت فجر وروزهٔ عاشورا وسه روزه
در هر ماه ودر تکثیر طعام بر عیال احادیث ضعیفه وارد شده که بتعدد طرق جبران آن نقصان شده وحافظ زین الدین
عراقی در امالی خود از طریق بیهقی آورده که پیغمبر خدا فرمود صلی الله علیه وآله وسلم من وسع علی عیاله واهله یوم عاشوراء
وسع الله علیه سائر سنته وگفته که این حدیث شیء ست که در روی لینی هست ولیکن حسن ست بر رای ابن حبان ومر آنرا
طریقی دیگر ست که تصحیح نموده حافظ ابو الفضل محمد بن ناصر ودروی زیادات منکره است وظاهر کلام بیهقی در انست که
حدیث توسعه حسن ست بر رای غیر ابن حبان نیز زیرا که روایت کرده است اورا از طرق متعدده از جماعه صحابه
مرفوعا وگفته که این اسانید اگرچه ضعیف ست لیکن چون ضم کرده شود بعض ببعض قوتی پیدا کند وانکار ابن تیمیه
در توسعه چیزی وارد نشده وهم ست کذا فی الصواعق المحرقة واما باقی اعمال که در بعض کتب آنرا خصال عشره گفته
ونظم در آورده است محدثان آنرا اصلا قبول ندارند وموضوع ومفتری گویند چنانچه شیخ مصنف گفته وابن
قیم نیز بدان تصریح نموده است واکتحال سنت ست علی الاطلاق وتخصیص آن بروز عاشورا بدعت ست
اما آنکه شیخ گفته که سرمه کشیدن در روز عاشورا بدعت ست که کشندگان امام حسین ابتداع کرده اند وجه آن چه باشد
آیا مقصود آن جماعه مقهور زینت وزیب وسرور بود یا سرمه کنند ونیک نیک در سر مبارک وی نگاه کنند ودر بعض
حکایات آمده است که بعضی از آن اشقیا بخون شریف وی سرمه کشیدند نعوذ بالله من ذلک ودر بعض طرق آمده
که من اکتحل بالاثمد یوم عاشوراء لم ترمد عینه ابدا در مقاصد گفته که حاکم وبیهقی ودیلمی این را آورده اند وحاکم گفته که
اینحدیث منکر ست قلت بل موضوع آورده ابن الجوزی فی الموضوعات ومجمل آنکه در صواعق گفته که طریقه
اهل سنت آنست که درین روز هم از مبتدعات فرقه رافضیه مثل ندبه ونوحه وعزا وامثال آن اجتناب کنند
که آن نه از داب مومنان ست والا روز وفات حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم اولی واحری بود بدان وهم از
بدع ناصبه متعصبه باهل بیت نبوت سلام الله علیهم اجمعین از عید گرفتن آن روز باظهار فرح وسرور وزینت وخضاب
واکتحال ولبس ثیاب جدیده وتوسیع نفقات وامثال آن که اینها از قبیل مقابله فاسد بفاسد وبدعت ببدعت و
شر بشر ست ووارد نشده در آن حدیث صحیح نه از آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ونه از هیچ یکی از اصحاب مستحب
نداشت آنرا هیچ یکی از ائمه مسلمین نه از ائمه اربعه ونه غیر ایشان ووارد نشده درین باب در کتب معتمده چیزی نه صحیح ونه ضعیف

هکذا ذکر فی الصواعق المحرقة والله اعلم ودر باب روزهٔ رجب وفضل آن چیزی ثابت نشده بلکه کراهت آن ثابت
شده سابقا در باب صیام ذکر روزه این ماهها رفته است حاجت باعاده نیست ودر باب الحجامة تفطر الصیام

چیزی صحیح نشده درینباب نیز در کتاب صیام اشباع در کلام کرده شده است ودر باب حجوا قبل ان لا تحجوا وحدیث

من امکنه الحج ولم یحج فلیمت ان شاء یهودیا وان شاء نصرانیا چیزی ثابت نشده مضمون اینحدیث تاکید مبالغه
در وجوب حج ومبادرت در ادای آن ست ومراد اینچه حج کنید پیش از آنکه نتوانید کردن آنرا وهر که را قدرت واستطاعت حج
پیدا شد وحج نکرد برابر ست خواه بر دین یهود بمیرد یا بر دین نصاری وحدیث حجوا قبل ان لا تحجوا اسنادی در مقاصد حسنه
از عبد الرزاق آورده وگفته که ابو نعیم ودیلمی از طریق وی از ابی هریره مرفوعا آورده اند وگفته که نزد دارقطنی در سنن نیز آمده
ودر کس از رواة این طریق مجهول اند ومختصری آنرا کشاف آورده ونزد ابن ابی شیبه از ابن عمر مرفوعا آمده

وابن حبان وحاکم وبزار وطبرانی نیز آورده انتهی وسیوطی از حدیث حاکم وبیهقی از علی وابی هریره آورده ودر بعض
طرق این زیادت آمده که حج کنید پیش از ان که حج نتوانید کرد دران وقت که بنشینند اعراب بر اطراف وادیهای
خود وناند رند هیچ یکی را که درآید آنرا یعنی مکه را ودر روایتی آمده که من می بینم حبشی خرد گوش کج دست وپای را
که در دست وی کلندست ویران میکند کعبه را سنگ سنگ واین خبرست از احوال آخر زمان واما حدیث ثانی
من امکنه الحج الحدیث ترمذی آنرا از امیر المومنین علی بلفظ من ملک زادا وراحلة یبلغه الی بیت الله ولم یحج فلا علیه
ان یموت یهودیا او نصرانیا آورده وگفته هذا حدیث غریب لا نعرفه الا من هذا الوجه وفی اسناده مقال وهلال ابن
عبد الله مجهول والحارث یضعف فی الحدیث ودر باب کل قرض جر منفعة فهو ربوا چیزی ثابت نشده شیخ عبد الرحمن
ابن ربیع که از متاخرین علما ومحدثین دیار یمن ست در کتاب تمییز الطیب من الخبیث فیما یدور علی الالسنة من الاحادیث
این حدیث را از حارث ابن ابی اسامه در مسندش از امیر المومنین علی مرفوعا آورده ودر معنی این حدیث احادیث
در مشکوة از حدیث ابن ماجه وبیهقی در شعب الایمان از انس آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
چون قرض دهد یکی از شما وهدیه بفرستد یعنی مستقرض بسوی وی یا سوار کند بر دابه خود باید که سوار نشود دابه را وقبول
نکند هدیه را مگر آنکه پیش از قرض میان ایشان اینچنین معامله میرفته باشد وهم از انس از حدیث بخاری در تاریخ
آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم چون قرض دهد مردی مردی را باید که نگیرد از وی هدیه را واز آثار
صحابه درین باب نیز آمده ودر باب لا نکاح الا بولی وشاهدی عدل چیزی صحیح نشده حدیث لا نکاح الا بولی را
در جامع الاصول از ابی موسی اشعری از حدیث ابی داود وترمذی آورده ودر مشکوة از احمد وابن ماجه ودارمی
نیز آورده وزرکشی در شرح خرقی گفته که رواه الخمسة الا النسائی وصححه ابن المدینی وغیره وسیوطی از احمد وترمذی
وابی داود ونسائی وابن ماجه از ابی موسی وابن ماجه از ابن عباس واز احمد وابن ماجه از عائشه آورده ولا نکاح
الا بولی والسلطان ولی من لا ولی له وحدیث لا نکاح الا بولی وشاهدین را از طبرانی از ابی موسی آورده ولا نکاح
الا بولی وشاهدی عدل را از بیهقی از عمران واز عائشه آورده وترمذی در جامع خود حدیث لا نکاح الا بولی را
از ابی موسی بطرق متعدده آورده وگفته که درین باب از عائشه وابی هریره وعمران بن حصین وانس بن مالک نیز
حدیث آمده وگفته که در حدیث ابی موسی اختلاف رواة ست وآنرا بتفصیل بیان نموده وگفته که حدیث عائشه
نزد من حسن ست وترمذی حدیث لا نکاح الا ببینة را بابی جدا وضع کرده واز ابن عباس آورده که گفت
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم زانیات آنانند که نکاح میکنند نفسهای خود را بغیر بینه وگفته که رفع کرده اینحدیث را
عبد الاعلی در کتاب تفسیر وموقوف آورده در کتاب طلاق ورفع نکرده وهذا اصح وگفته که حدیث عبد الاعلی مرفوعا
غیر محفوظ ست ونمیدانم هیچ یکی را که رفع کرده او را مگر آنچه مرویست از عبد الاعلی از سعید از قتاده وصحیح آنست
که روایت کرده شده است از قول ابن عباس لا نکاح الا ببینة ودرین باب از عمران بن حصین نیز آمده انتهی
بدانکه در نکاح امرأة بالغه بی اذن ولی وتزویج وی نفس خود را اختلاف ست میان ائمه امام شافعی ومالک
واحمد برین اند که جائز نیست وتمسک ایشان همین حدیث لا نکاح الا بولی ست که در وی مشایخ حدیث را
سخن ست چنانکه معلوم شد وحدیث دیگرست که آنرا احمد وترمذی وابو داود وابن ماجه ودارمی از عائشه روایت

کرده اند که ایما امرأة نکحت بغیر اذن ولیها فنکاحها باطل سه مرتبه الحدیث و بسیاری از اصحاب که عمر بن الخطاب
و علی ابن ابی طالب و عبد الله ابن عباس از ایشانند و از تابعین و تبع تابعین برین جانب اند و مذهب حنفیه
آنست که نکاح بالغه بے اذن ولے جائزست و دلیل ایشان قول حق سبحانه و تعالی که فرموده حتی تنکح زوجا غیره
اسناد نکاح بزن کرد پس معلوم شد که نکاح از وی جائزست و لا بد این در بالغه خواهد بود و اصحاب کتب ستة
غیر بخاری روایت کرده اند از ابن عباس که گفت گفت رسول خدا صلے الله علیه و آله وسلم الایم یعنی زن ثیب
احق ست بنفس خود از ولی خود و بکر استیذان کرده میشود او را در نفس او و اذن او خاموشی ست و در روایت
بخاری آمده که خنسا بنت خذام را پدرش تزویج کرد و وی ثیب بود پس ناخوش آمد ویرا و نزد حضرت آمد
پس آن حضرت صلے الله علیه و آله وسلم رد کرد نکاح او را و نیز اگر زن مکلفه اقرار کند بنکاح صحیح ست اقرار وے
و اگر انشاے عقد از وے صحیح نباشد صحیح نشود اقرار چنانچه از رقیق و صغیر و اگر زن بالغه خود را بغیر کفو دهد نکاح وی
صحیح ست ولیکن اولیا را اعتراض بدان میرسد که نزد حاکم بروند و طلب تفریق کنند و در روایت حسن از ابی حنیفه
باطل ست و گفته اند که این اصح و احوط ست و علیه الفتوے فے زماننا کذا قال الشمنی اما نکاح بغیر بینه و شهود
اتفاق ست مراست را بر بطلان آن و ترمذے گفته مگر نزد قومے از متاخرین اهل علم انتهی و در بعض روایات
نادره غیر معموله از بعض حنفیه نیز مے آرند و مذهب صحیح مقرر نزد ما آنست که حضور شاهدین که مجتمع باشند در سماع
قول زوج و زوجه شرط ست و اگر یکے بشنود بر ود و باز دیگرے بیاید و بشنود جائز نیست و نزد یکے دو دو زن
نیز جائزست و مذهب احمد نیز همین ست و در باب امر باتخاذ سرارے چیزے ثابت نشده در تنزیه الشریعه
از طبرانے در اوسط از ابی الدرداء آورده که علیکم بالسرارے فانهن مبارکات الارحام و در روایت عقیلے فانهن
انجب اولادا و اگرچه در اسناد اینها کسانے اند که حدیث آنها صحیح نیست ولیکن طریق اول حاکم در مستدرک
آورده و ثانے شاهد اوست و او را شاهد دیگرست که روایت کرده است او را ابو عمر در مسند خود و حافظ ابن حجر
گفته که این مرسلے ست که لا باس ست باسناد وے و شاهد دیگرست از مرسل مکحول که روایت کرده او را سعید بن
منصور در سنن خود و شاهد دیگر از مرسل علے ابن الحسین که روایت کرده آنرا ابو زکریا بخارے در فوائد خود و از
شواهد اوست آنچه احمد و ابو یعلے از ابن عمر آورده اند که انکحوا امهات الاولاد فانی اباهی بکم الامم یوم القیمة انتهی
و ابن عدے از علی و ابن عباس و انس آورده که پیغمبر صلے الله علیه و آله وسلم فرمود کسیکه طمع دارد که ملاقات کند
پروردگار تعالی را پاک باید که تزوج کند حرایر را و اگرچه در اسناد این جماعه منکر و مجروح اند ولیکن روایت ابن
ماجه من اراد ان یلقے الله طاهرا و مطهرا فلیتزوج الحرائر که اسناد وے سالم ست از آن شاهد اوست و در مقاصد حسنه
آورده که الحرائر صلاح البیت والاماء فساد البیت او قال هلاک البیت و حکم بضعف او کرده و سیوطی در جمع الجوامع
نیز آنرا آورده و در باب مدح عزوبت چیزے ثابت نشده احادیث صحیحه در مدح و ترغیب نکاح چندان واقع
شده که از اتخاذ عزوبت بر وجه اتم لازم آید و بصریح نیز احادیث ورود یافته چنانچه گفته آید و مدح عزوبت نیز
در بعض احادیث که متضمن ترهیب از نکاح اند آمده و مصنف بر آنها حکم بعدم ثبوت میکند چنانکه دیلمی در مسند فردوس
از ابی مالک اشعرے آورده که حضرت پیغمبر صلے الله علیه و آله وسلم فرمود دشمن ترین دشمنان تو زوجه تست که

همچو اینکه میکنند ترا و آنهائی که مملوکان تو اند و طبرانی از حدیث حذیفه آورده فتنهٔ مرد در مال اوست و در زن و جیره وسے
و ولد وی و این حدیث در صحیح بخاری نیز آمده است و ابن عساکر از حذیفه آورده که می آید بر مردم زمانے که فاضل‌ترین
اهل آن زمان کسی بود که خفیف الحاذ باشد گفتند یا رسول الله خفیف الحاذ کیست فرمود قلیل العیال و در روایت ابو یعلی آمده که خفیف الحاذ
کسی ست که او را نه اهل ست و نه ولد و در مقاصد حسنه این حدیث را از ابو یعلی در مسند خود از حذیفه مرفوعاً آورده و تضعیف
کرده و گفته که اگر صحیح ست محمول ست بر ترهیب و تجرد در ایام فتن و گفته که درین معنی احادیث بسیار ست همه واهی یکی از آن
حدیثی آنست که از ابن مسعود مرفوعاً آورده اند که بیاید بر مردم زمانی که حلال نشود در وی عزوبت و سلامت نماند مر هیچ دین داری
را دین وی مگر آنکه بگریزد از کوهی بکوهی الحدیث و از ابی امامه نیز مرفوعاً آمده که مضبوط‌ترین دوستان من مومنی ست
خفیف الحاذ عبادت میکند پروردگار خود را در سر و علانیه و پوشیده است در مردم و اشارت کرده نمیشود بسوی او
با صابع و امثال آن انتهی و خطیب از معاذ ابن جبل آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم رسید
شما را فتنهٔ ضراء یعنی فقر و شدت و صبر کردید بدان و مخوف‌ترین آنچه میترسم بر شما فتنهٔ سراء ست یعنی غنا
و ثروت از جانب زنان وقتیکه بپوشند سوار ذهب و جاد رشام را و عصب یمن را و در تعب و مشقت اندازند
غنی را و تکلیف کنند فقیر را بد انچه نیابد و در احادیث کثیره بطرق متعدده بالفاظ مختلفه آمده که الولد محنیة مجبنة مجهلة محزنة
و آمده که کمترین ساکنان بهشت زنانند و این معنی در صحاح نیز آمده که هلاک مردم در وقتی ست که اطاعت کنند زنان را
و آمده که هیچ صباحے نیست که دو فرشته ندا نکنند که واے بر مردان از زنان و واے بر زنان از مردان و آمده
که اکبر گناهان نزد خدا آنست که ضائع کند مرد کسے را که قوت او بر دست و بالجمله احادیث در فتنهٔ نساء و اولاد
و قوت عیال در صحاح و غیر آن بسیار آمده و مفهوم آنها همه ناظر بمدح عزوبت ست مگر آنکه مقصود شیخ عدم ثبوت
این لفظ ست والله اعلم اما ذکر احادیث مدح و ترغیب نکاح که متضمن ذم عزوبت اند احتیاج بذکر آنها نیست و لیکن
احادیث مصرحه بذم عزوبت سخاوے در مقاصد از ابو یعلی و طبرانی از ابی هریره آورده که گفت اگر باقی نماند
از اجل من مگر یک روز هر آئینه ملاقات نمیکنم خداوند تعالی را اگر مجرد شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه
و آله و سلم که گفت شرارکم عزابکم بدترین شما مردان بی زنند و در روایتی آمده ان من سنتنا النکاح
شرارکم عزابکم و اراذل اسواتکم عزابکم و از احمد از حدیث ابی ذر نیز آمده و احادیث دیگر نیز درین باب آمده
و تمام آنها ضعیف اند و خالی از اضطراب نه و رجال آنها مجهول و متروک اند لیکن بجائے نرسیده که حکم بوضع
آن توان کرد انتهی و در باب مدح حسن خط و تحریض بر آموختن آن چیزے ثابت نشده در مدح حسن خط
قولے مشهور ست که علیکم بحسن الخط فانه من مفاتیح الرزق و در مجمع البحار نقل میکند که موضوع ست انتهی و بعضا
گویند که این قول امیر المومنین علی ست و سیوطی در جمع الجوامع حدیثی ذکر کرده بلفظ الخط الحسن یزید الحق
وضوحا و در تحریض بر آموختن خط آورده من الصدقة ان یعلم الرجل القلم فیعمل به و یعلمه و در رسائل خود از بیهقی
آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود نعم حق الولد علی الوالد ان یعلمه الکتابة و السباحة و الرمی و از
عبد الرزاق در مصنف از عمر بن الخطاب آورده که وے بامراء شام نوشته که تعلیم کنید رمی را و تعلیم کنید
صبیان خود را کتابت و سباحت و از ابن سعید در طبقات آورده که گفت بود اسید بن الحضیر که مے نوشت

بعربیت درجاهلیت وکتابت درعرب قلیل بود ونیک سید انستند سباحت را ومی راو هر که دروی این خصائل می بود
درجاهلیت واول اسلام اورا کامل میگفتند واین صفات جمع بود در اسید ومیگفت حجاج مر معلم اولاد خود را که تعلیم
کن ایشان را سباحت پیش از کتابت زیرا که ایشان می یابند کسی را که می نویسد از جانب ایشان و
نمی یابند کسی را که سباحت کند از جانب ایشان وهمه این احادیث ضعیف اند واز ابی نعیم در حلیه واز دیلمی در
مسند الفردوس از ابی هریره آورده که حق ولد بر والدین ست که نگاه دارد او را نام نیک تزویج کند چون بالغ شود
وتعلیم کند او را کتاب اگر مراد بکتاب کتابت بود نه قرآن وکتب دیگر وبعض مفسران کتاب را در قول حق تعالی که در شان
عیسی علیه السلام فرمود ویعلمه الکتاب والحکمة بکتابت تفسیر کرده اند وگفته اند که وی علیه السلام حسن الخط بود ودر تفسیر
ویزید فی الخلق ما یشاء نیز آنرا دخل ساخته اند تنبیه صحیح ست که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بحکم امیت که
حکمت الهی اقتضای آن کرده بود خط وسواد نداشت وچون این حجت نبوت ودلیل کمال وی بود صلی الله علیه وآله وسلم
نسبت نقصان را بذات شریف وی راه نبود وکریمه وما کنت تتلوا من قبله من کتاب ولا تخطه بیمینک اذا لارتاب المبطلون
مبین آنست وفرمود وی صلی الله علیه وآله وسلم نحن امة امیون لا نعلم الکتاب والحساب وآنچه نسبت کتابت مناشیر ومکاتیب
بحضرت وی صلی الله علیه وآله وسلم کرده اند باعتبار مجاز مشهور ست که نسبت فعل با آمر ست وبعض گفته اند که چون تمام شد
معجزه وی وثابت شد نبوت وی صلی الله علیه وآله وسلم در آخر عمر بدست مبارک خود چیزی نوشته است بجهت تتمیم وتکمیل فضائل
وخواص توجیه وسخن درین باب زیاده برینست ودر شرح مشکوة آورده شده است والله اعلم ودرباب نهی از بریدن کنار
چیزی ثابت شده در مشکوة از حدیث ابو داود می آرد من قطع سدرة صوب الله راسه فی النار یعنی کسیکه قطع کند درخت
کنار را سرنگون گرداند او را خدای تعالی در آتش دوزخ وگفته که این حدیث مختصر ست وتمام حدیث اینست که یعنی من قطع سدرة
فی فلاة یستظل بها ابن السبیل والبهائم عبثا بغیر حق یکون له فیها صوب الله راسه فی النار ودر مجمع البحار گفته که پس بعض
میگویند که مراد بدان سدره مکه است زیرا که وی حرم ست یا سدره مدینه ونهی از جهت آنکه تا سبب انس وظل گردد
مر کسی را که مهاجرت میکند بسوی وی وبعض گفته اند که مراد سدره صحراست که راهیان وحیوانات در سایه
آن می نشینند وبعض گفته اند که مراد سدره مملوک غیر ست که قطع میکند او را ظالمی بغیر حق یا آنکه این حدیث
مضطرب ست زیرا که راوی عروه است که قطع میکرد واز چوب او درها میساخت واجماع ست علما را بر اباحت
قطع وی انتهی وپوشیده نماند که وجهی که برای نهی از قطع آن مذکور شد عام ست خصوصیتی بسدره ندارد مگر آنکه
بجهت خصوص واقعه بوده باشد یا بجهت آنکه وجود وی در صحراهای عرب کثیر ست چنانکه ام غیلان ومانند آن
واگر کراهت قطع آن بجهت میوه وسایه دار وی باشد وتعلق بعضی از مصالح دینیه بدان چنانکه شستن میت
بآب جوشانیده ببرگ وی یا بودن وی از درخت بهشت ونمونه از سدرة المنتهی که مقام منتهای علوم خلائق
وملائکه مقربین ست دور نباشد ودر فضل میوه این درخت که او را نبق میگویند بکسر نون نیز در جمع الجوامع آورده
که چون الله تعالی آدم صفی علیه السلام را بر زمین افگند اول چیزی که از میوه های زمین خورد نبق بود رواه الخطیب
عن ابن عباس ودرباب فضل وذم عدس هیچ چیزی ثابت نشده وهمچنین درباقلا وجبن وجزر وبادنجان وانار وهریسه
بلکه زنادقه درینباب وضع احادیث کرده اند ودر برنامه محدثان درآورده تشنیع اسلام را خواستند لعنهم الله اما عدس در [illegible]

از حدیث طبرانی از واثله مرفوعاً آورده که قدس العدس علی لسان سبعین نبیا آخرهم عیسی بن مریم میگوید که پاک
یاد کرده شده است عدس بر زبان هفتاد پیغمبر که آخر ایشان عیسی بن مریم صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین میگویند
که اسناد کرده است این حدیث را ابو نعیم در معرفت و از طریق وی آورده است دیلمی از حدیث عبد الرحمن ابن دلهم
بزیادت انه یرق القلب ویسرع الدمعة یعنی وی رقیق و نرم میکند دل را و زود می آرد اشک را و در روایتی فانه مبارک
وانه یرق الحدیث و درین حدیث این زیادتی نیز آمده وعلیکم بالقرع فانه یشد الفؤاد ویزید فی الدماغ یعنی
لازم گیرید خوردن کدو را که وی قوت میدهد دل را و زیادت میکند دماغ را و گفته که عبد الرحمن مذکور مجهول است
و معلوم نشده است صحبت وی مر حضرت پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم و گفته که درین باب چیزی از علی ابن ابی طالب
نیز آمده و حکایت کرده است خطیب در ترجمه سلم ابن سالم در تاریخ خود که ابن المبارک پرسیده شد ازین حدیث
که تقدیس کرده شده است عدس بر زبان هفتاد پیغمبر گفت که بر زبان یک پیغمبر هم تقدیس کرده نشده است یعنی
چه جای هفتاد پیغمبر و گفت که وی موذی است و منفخ و گفت که تحدیث کرده است شما را این حدیث گفتند
سلم ابن سالم گفت از که گفتند از تو پس تعجب کرد از آن و ابن صلاح نیز نقل کرده است از ابن المبارک بطلان آنرا
و حافظ ابو موسی مدنی نیز ابطال آن کرده و ابن جوزی این را در موضوعات ذکر کرده انتهی و در تنزیه الشریعه حدیث
علی را آورده و در اسناد وی طعن کرده و از ابن حجر نفی صحبت عبد الرحمن بن دلهم را نقل نموده و قصه
ابن المبارک را نیز آورده و لیکن گفته که بیهقی این حدیث را در شعب الایمان روایت کرده و لیکن منقطع و در اسناد
وی کسی است که توثیق کرده او را ابن حبان و گفته که گاهی خطا نیز میکند و روایت کرده است ابن السنی در کتاب
طب که پیغمبری از پیغمبران خدا علیهم السلام شکایت کرد بدرگاه خداوندی قساوت قلوب خود را حکم شد
بخوردن عدس که وی نرم میکند دل را و اشک سا می آرد چشم را و می برد کبر را و وی طعام ابرار است و این حدیث نیز
منکر است والله اعلم و اما باقلا در مقاصد حسنه همین قدر گفته که حدیث الباقلا لیس بثابت اما معلوم نشد بخصوص
که آن حدیث کدام است و اما جبن یعنی پنیر در جامع الاصول از حدیث ابی داود و از ابن عمر رضی آورده است که گفت آورده شد
نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کاسه پنیری در تبوک از عمل نصاری پس طلبید آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
کارد را و بسم الله گفت و برید و بخورد و سیوطی مثل این از ابن عباس در غزوه طائف آورده و ابی نعیم و بیهقی از میمونه
آورده که گفت پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از جبن فرمود اقطع بالسکین واذکر اسم الله تعالی
علیه و از ابی داود طیالسی و احمد و طبرانی باین لفظ آورده که بنهید در وی کارد را و برید بنام خدا و بخورید و از کثیر بن
شهاب آورده که گفت پرسیدم عمر بن الخطاب رضی را از پنیر گفت پنیر ساخته میشود از شیر و آب و لبا پس بخورید آنرا و ذکر
کنید نام خدا را و باید که فریب ندهند شما را دشمنان خدا و از حمزه زیات آورده که گفت نوشت عمر بن الخطاب بجانب
کثیر بن شهاب که امر کن کسی را که با تست که بخورد نان فطیر را به پنیر که باقی تر است در شکم رواهما ابن عساکر فی تاریخه و از
ثور بن قدامه آورده که گفت آمد ما را کتاب عمر بن الخطاب رضی که بخورید از پنیر مگر آنرا که ساخته اند مسلمانان و اهل کتاب رواه
البیهقی و از شقیق آورده که گفته بودند مر عمر را که قومی راست میکنند جبن را و می اندازند در وی نافحه فرمود نام خدا ببرید
بخورید رواه عبد الرزاق فی الجامع و ابن ابی شیبه از علی آورده که بگذاشت پنیر در دست و فرمود که میدانی که چگونه

میخوردی این را بسم الله بگو و بکارد کش ببر و بخور و رواه هناد ابن السری و سید احمد ابن رزوق در کتاب النصیحة الوافیه
میگوید که از مطالب ورع اجتناب از اکل جبن رومی ست نه غیر وی زیرا که میگویند در وی انفحه میت ست و
شحم خنزیر و با وجود آن نه حرام ست از جهت عدم جزم بدان انتهی این احادیث و آثار ست که در جبن
یافته شده در وی از مدح و ذم وی چیزی نیست مگر از حل و حرمت وی و گویا که قول مصنف و محققین در باقلا عطف
بر فصل ست نه بر عدس و اینها همه نزد وی ثبوت و صحت ندارد والله اعلم اما جوز در تنزیه الشریعه از ابن عباس به طریق می آرد
که همه آن منکر اند الجبن داء والجوز داء فاذا اجتمعا صارا شفاء میگوید نیز جوز هر دو درد اند چون گوارا شوند
در شکم میگردند دواء و خطیب نیز این را آورده و گفته که منکر ست و ابن عساکر گفته که این از وضع محمد بن هارون ست
واما بادنجان در مقاصد حسنه گفته اند که حدیث الباذنجان لما اکل له یعنی بادنجان بهر چیزیکه بخورند مر آید باطل لا اصل له
اگرچه اسناد کرده آنرا صاحب تاریخ بلخ و شیخ ابن حجر گفته که وقوف نیافتیم من یرى حدیثا ولیکن یافتیم در بعض اجزا از
روایت ابی علی ابن زیرک الباذنجان شفاء ولا داء فیه و صحیح نیست و شنیدم از بعض حفاظ که میگفت که این از
وضع زنادقه است و زرکشی میگوید که لهج میکنند باین عوام تا شنیدم قائلی را از ایشان که میگفت این صحیح تر ست
از حدیث ماء زمزم لما شرب له و این خطای قبیح ست و نیز گفته که دیلمی از حدیث محمد ابن عبد الله قرشی از جعفر ابن
محمد آورده که گفت بخورید بادنجان را و بسیار بخورید از آن زیرا که وی درختی ست که ایمان آورده است بخدای
عزوجل و شیخ ابن حجر از دیلمی از انس آورده و دیلمی بی سند از ابی هریره آورده که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود بخورید بادنجان را زیرا که وی درختی ست که دیده ام من او را در جنت المأوی گواهی داده است مر خدا را
بحق و مرا به نبوت و علی را بولایت الحدیث و در همین حدیث آمده که هر که بخورد او را باعتقاد اینکه وی دوا ست باشد
مر او را آن دوا و هر که بخورد باعتقاد داء داء باشد مر او را و گفته همه اینها باطل ست و حرمله گوید که از شافعی شنیدم که
نهی میکرد از اکل بادنجان بشب اخرجه البیهقی فی مناقب الشافعی انتهی کلام المقاصد و در تنزیه الشریعه از حدیث
ابن عباس آورده که در ولیمه مردی بودیم طعامی آوردند که در وی بادنجان بود مردی از قوم گفت یا رسول الله
بادنجان تهییج سودا میکند پس بخورد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بادنجان را در لقمه فرمود بادنجان شفاست
از هر درد نیست در وی و این حدیث را نیز نسبت بوضع کنند و در حدیثی دیگر موضوع نیز آمده که همه بقله است و کی
در شیر بیندازید آنرا و در زیت کنید و بخورید از آن و بسیار بخورید زیرا که وی اول شجره است که ایمان آورده
بخدا و وی مورث حکمت ست و مرطب دماغ و مقوی مثانه و مکثر جماع و این نیز کذب و مفتری ست حلال نیست
ذکر وی مرفوعا و بالجمله گفته اند آنچه در بادنجان می آرند همه موضوع و باطل ست والله اعلم و اما انار در جمع الجوامع
از ابن عدی و ابن عساکر از ابن عباس می آرد که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ما من رمانة
من رمانکم الا وهو یلقح بحبة من رمان الجنة نیست هیچ اناری از انارهای شما مگر آنکه در شکم وی دانه ایست از انار بهشت
و ابن عدی گفته که این حدیث باطل ست و در مقاصد گفته که دیلمی این را از ابن عباس مرفوعا آورده و سند وی ضعیف ست
و در تنزیه الشریعه گفته که این حدیث صحیح نیست زیرا که در اسناد وی محمد ابن الولید بن ابان ست و نیز گفته که ابن حبان
ابن محمد بن الولید را در ثقات آورده و گفته که گاهی خطا میکند و غریب می آرد و مر این حدیث را شاهدی هست

از قول ابن عباس موقوفاً که طبرانی آنرا روایت کرده و رجال وی رجال صحیح اند و بیهقی در شعب الایمان نیز آورده
و هم در جمع الجوامع آورده که امام جعفر بن محمد از آبای کرام خود سلام الله علیهم اجمعین از امیر المومنین علی آورده که
گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بخورید انار را زیرا که نیست در وی دانه مگر آنکه در وی آب حیات است
و نیست در وی دانه که بیفتد در معده مگر آنکه روشن گرداند دل را و نگاه دارد شیاطین را چهل شب و در سند این حدیث
مجاهیل اند و نیز آورده از علی که فرمود حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم لازم گیرید بر خود به خوردن انار و بخورید او را
به پیه وی که دباغ معده است و هر دانه که از آن در معده افتد روشن گرداند دل را الحدیث و در سند این حدیث نیز
مجاهیل اند و نیز آورده که خطیب در جامع از علی آورده که گفت بخورید انار شیرین را که وی صاف و خالص کننده معده
است و از مرجانه آمده که گفت دیدم علی را که میخورد انار را و هر دانه که از وی می افتاد میجست و میخورد رواه البیهقی و اما
مویز در احادیث ذکر آن بخصوص مدح و ذم وی چیزی نیافتیم مگر ذکر عنب علی الاطلاق و در تنزیه الشریعه از ابن
عباس آورده که گفت میخورد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عنب را مقشر رواه العقیلی والبیهقی ولیس له اسناد قوی و
نیز آورده که شمار است در عنب پنج چیز حلال میخورید آنرا در حالیکه عنب است و مینوشید در حالیکه عصیر است و میگیرید
از وی زبیب و رب و خل رواه العقیلی عن ابی هریرة ولا یصح و آورده بیع امتی العنب و البطیخ و آورده که لازم گیرید
بر خود العنب و الخبز زیرا که بهترین فواکه عنب است و بهترین طعام خبز و آورده که کلوا العنب حبة حبة بخورید انگور را یک یک
دانه زیرا که این طعام تر و گوارا تر است و بفارسی نیز آمده چنانکه بیاید تتبعیه احادیث در شان اطعمه و فواکه و اثمار که
بصحت نرسیده است بسیار است و چون مصنف تخصیص کلام با این اشیای مذکوره کرد ما نیز اقتصار بران کردیم و بدانکه
بصل و ثوم و کراث احادیث صحیحه در کراهت خوردن اینها و منع از دخول مساجد بطرق متعدده صحیحه ورود یافته و
مجامع و مجالس نیز در حکم آنهاست و در بعض روایات فجل نیز بدرین حکم داخل شده ولیکن بعض احادیث نیز ثابته
در مدح اینها نیز آمده اما در بصل در مقاصد حسنه آورده که آن حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم یا علی اذا تزودت
فلا تنس البصل ای علی چون توشه راه برداری فراموش مکن پیاز را و گفته که هذا کذب بحت و گفته مانند نیست حدیثی
که دیلمی در مسند الفردوس بی سند از عبد الله ابن الحارث انصاری برادر جویریه مرفوعاً آورده که علیکم بالبصل فانه
یطیب النطفة و یصح الولد بخورید پیاز را که وی پاک و صاف میسازد نطفه را و تندرست میگرداند ولد را و در
تنزیه الشریعه از ابن عمر آورده که مردی بحضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آمد و شکایت کرد قلت اولاد را پس
امر کرد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را بخوردن بیضه و پیاز رواه ابن حبان و در اسناد وی محمد بن ابان ازدی است
متهم بکذب و در خوردن بیضه احادیث بسیار آمده ضعیف یا موضوع والله اعلم و در مشکوة از حدیث ابی داود آورده که
پرسیده شد عائشه از بصل پس گفت عائشه بدرستی آخر طعامی که خورد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم طعامی بود که در وی
بصل است انتهی و بر تقدیر صحت این حدیث مانا که خوردن آن بجهت تعلیم اباحت وی بود و نیز مکروه و حرام خوردن او وقتی است خام که
رائحه او نرفته باشد والا اگر پخته شد و بوی آن نماند در آنجا کراهتی نیست و اما ثوم سیوطی در جمع الجوامع از دیلمی آورده که حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بخورید سیر را و تداوی کنید بوی که در وی شفاست از هفتاد درد و اگر بر من فرشته
نمی آمد میخوردم او را رواه الدیلمی عن علی و این حدیث را ابن منیع و طحاوی و طبرانی در اوسط و ابونعیم فی الحلیه و

عبد الغنی بن سعید فی ایضاح الاشکال و ابن الجوزی فی الواهیات نیز آورده و با وجود آن صحیح نیست والله اعلم و اما کراث
در بعض احادیث غیر ثابته آمده که الکراث فی البقل بمنزلة الخبز فی الطعام و در لفظی فضل الکراث علی سائر البقول کفضل
الخبز علی سائر الاشیاء و لیکن صحیح آنست که حکم او حکم بصل ست و اما فجل در تنزیه الشریعه از ابن مسعود آورده که گفت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چون بخورید فجل را و خواهید که بوی وی نیاید یاد کنید مرا و در روایتی درود فرستید
بر من و گفته که این حدیث منقطع ست و در روایت وی مجاهیل اند و سخاوی در قول بدیع گفته است که صحیح نیست این حدیث
انتهی و بعضی از علمای متاخرین این را در فضائل صلوة علی النبی صلی الله علیه و آله و سلم آورده اند والله اعلم

و در باب فضل لحم و آنکه افضل طعام الدنیا و الآخرة اللحم چیزی ثابت نشده احادیث در فضل لحم با لفاظ مختلفه آمده
و لیکن سخن در صحت و ثبوت آنهاست و در مشکوة از ابن ماجه از حدیث انس آورده که سید ادام اللحم و در مقاصد حسنه
از ابن ماجه و از ابن ابی الدنیا از ابی الدرداء آورده بلفظ سید طعام الدنیا و الآخرة اللحم و گفته که در روایتی بدل الآخرة
و اهل الجنة آمده و گفته که سند وی ضعیف ست و لیکن او را شواهد ست از حدیث علی مرفوعا که سید طعام الدنیا اللحم
ثم الارز اخرجه ابو نعیم فی الطب النبوی و از صهیب بلفظ سید الطعام فی الدنیا و الآخرة اللحم ثم الارز و سید الشراب
فی الدنیا و الآخرة الماء رواه الدیلمی و از بریده بلفظ سید الادام فی الدنیا و الآخرة اللحم رواه الطبرانی و کذا ابو نعیم فی الطب
لیکن بلفظ خیر و ابو عثمان صابونی بلفظ سید الادام اللحم و از ربیعه بن کعب بلفظ افضل طعام الدنیا و الآخرة اللحم
اخرجه ابو نعیم فی الحلیه و این ضعیف ست جدا و عقیلی گفته لا یصح فیه شیء و در آورده او را ابن جوزی در موضوعات و شیخ
ابن حجر گفته ظاهر نشده بر من حکم بوضع برین متن و ابو الشیخ از روایت ابن سمعان آورده که گفت شنیدم از علمای
خود که میگفتند بود محبوب ترین طعامها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لحم که زیاده میکند در قوت شنوائی و وی
بهترین طعامهاست در دنیا و آخرت و اگر سوال کنم پروردگار خود را که بخوراند مرا هر روز هر آئینه میکند آنرا پروردگار من
و ترمذی در شمائل از حدیث جابر آورده که گفت آمد ما را رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در منزل ما پس ذبح کردیم
ما شاتی فرمود گویا که ایشان دانستند که ما دوست میداریم لحم را و صحیح تر از همه قول وست صلی الله علیه و آله و سلم
فضل عائشه علی سائر النساء کفضل الثرید علی سائر الطعام و گفته است امام شافعی که اکل لحم زیاده میکند عقل را
انتهی کلام المقاصد و مانا که تمسک بحدیث ثرید بنا بر آنست که ثرید در غالب احوال نمیباشد مگر با لحم و در نهایه گفته که مراد
نداشته عین ثرید بلکه طعام متخذ از لحم و ثرید و گفته اند که افضل طعام عرب ثرید با لحم ست و لابد در مقام بیان فضل عائشه
آنرا اراده کرده باشد نه مطلق ثرید را فتم المراد و سیوطی این احادیث مذکوره را بطرق دیگر نیز آورده و از ابن عباس
نیز آورده اکل اللحم یحسن الوجه و یحسن الخلق رواه ابن عساکر و از سلمان آورده ان للقلب فرحة عند اکل اللحم رواه البیهقی
و بیهقی و ابن عدی و ابن حبان از ابی هریره نیز آورده که دل را فرحتی ست نزد اکل لحم و هر چه در وی فرحت ست دل را
البته در وی بیم تکبر و اسراف ست پس گاه گاهی بخورید آنرا و از امیر المؤمنین علی آورده که گفت گوشت از گوشت
زیاده میگردد و هر که نخورد گوشت را تا چهل روز بد گردد خلق وی رواه البیهقی و ابو نعیم فی الطب و در موطا از امیر المؤمنین
عمر آورده که گفت دور دارید خود را از گوشت زیرا که او را بهجت و فرحت ست مثل فرحت شراب و هم در موطا آورده
که عمر مردی را دید که میخورد گوشت پس خواند این آیت را + اذهبتم طیباتکم فی حیوتکم الدنیا و استمتعتم بها + و در باب نهی

از بریدن گوشت بکارد چیزی ثابت نشده در جامع الاصول از حدیث ابی داود و در مشکوٰة از بیهقی نیز از عائشه آورده
که گفت گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نبرید گوشت را بکارد زیرا که آن از صنع اعاجم ست و بخورید آنرا
بدندان زیرا که این گواراتر و سبکتر ست و صاحب مشکوٰة گفته که ابوداود و بیهقی گفته اند که این حدیث قوی نیست
و در تنزیه الشریعه میگوید که بیهقی گفته که حدیثی معارض این حدیث نیز وارد شده که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم
می برید لحم شاة را بکارد پس اگر حدیث نهی صحیح ست در گوشتی باشد که نیک نضج یافته و احتیاج به بریدن ندارد و آنچه
در بریدن آمد در آنچه نضج نیافته و حدیث نهی طبرانی از ام سلمه نیز آورده لیکن بعض رواة وی ضعیف بلکه متروک و متهم اند
انتهی اما آنچه در جواز قطع لحم بسکین آمده حدیث عمرو بن امیه است که گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم که میبرید
از کتف شاة که در دست وی بود پس خوانده شد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم را بنماز پس بینداخت آن گوشت
پاره را و کارد را که بدان میبرید و برخاست و بگذارد نماز را و نکرد وضو رواه البخاری و مسلم و دیگر حدیث مغیرة بن شعبه است
که گفت مهمان شدم همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم یک شبی در خانهٔ مردی فرمود تا پهلوی شاة را بریان
کردند پس برگرفت کارد را و تعجب کرد از خبر کردن بلال درین وقت الحدیث رواه الترمذی فی الشمائل **تنبیه** همچنان که
نهی از بریدن گوشت بکارد وارد و یافته از گرفتن گوشت از استخوان بدست نیز منع گونه واقع شده و در جامع الاصول
از صفوان بن امیه آورده که گفت بودم من که میخوردم با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و میگرفتم گوشت را بدست خود
از استخوان فرمود نزدیک بگردان گوشت را از دهن خود که وی گواراتر و سبکتر ست رواه ابوداود و روی الترمذی
نحوه و در باب فضل هریسه چیزی ثابت نشده و مجموع احادیث آن مفتری ست در تنزیه الشریعه آورد که معاذ
پرسید از حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که یا رسول الله هیچ طعامی از بهشت بر تو آمده فرمود آری آورده شد برمن هریسه
خوردم آنرا پس زیادت کرد در قوت من قوت چهل مرد را و در جماع من جماع چهل مرد را عقیلی این حدیث را
آورده و در سند وی محمد بن حجاج ست و وی واضع این ست و غالب طرق دائر بر وست و خطیب و عقیلی از حذیفه
و خطیب از یعلی بن مرة و عقیلی از جابر و ابن عباس نیز آورده و بالجمله این حدیث را طرق متعدده است و در بعض
رجال آنها اختلاف ست و حدیث صحیح نیست و در باب نهی از اکل طین چیزی ثابت نشده در جمع الجوامع حدیث
از سلمان آورده که هر که بخورد طین گویا که اعانت کرد بر قتل نفس خود را رواه الطبرانی و از انس آورده اکل الطین حرام
علی کل مسلم رواه الدیلمی فی مسند الفردوس و از ابی امامه من اکل الطین حوسب علی ما نقص من لونه و نقص من جسمه هر که
بخورد از گل حساب کرده شود بر آنچه نقصان شده از رنگ وی و جسمانیت وی و در روایتی زیاده برین آورده هر که
بخورد گل را پر کند خدای تعالی شکم او را روز قیامت با آتش هر قدر که خورده است از گل رواه ابن عباس و در مقاصد
حدیث اکل الطین حرام علی کل مسلم را از دیلمی از انس مرفوعا آورده و گفته که بی سند از جابر نیز روایت کرده که اکل الطین
یورث النفاق و از علی آورده که خوردن گل و بریدن ناخن بدندان و قطع لحیه از وسواس ست و گفته که درین باب تصنیفی ست
مر ابی القاسم ابن بنده را و لیکن بیهقی گفته که روایت کرده شده است در تحریم طین احادیث که صحیح نیست یکی از آنها
و در تنزیه الشریعه آورده حدیث ان الله خلق آدم من الطین فحرم اکل الطین علی ذریته و نیز آورده که هر که بخورد گل را و
اغتسال کند بوی پس بتحقیق بخورد گوشت پدر خود را که آدم ست و غسل کرد بخون وی و نیز آورده هر که بخورد گل را گویا خورد لحم خنزیر را

ونیز آورده که سوگند خورد پروردگار شما که عذاب کنم آکل طین را مثل عذاب شارب خمر و از عائشہؓ آورده که گفت آنحضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مرا ورا ای حمیرا مخور گل را که وی بزرگ میکند شکم را و زرد میکند رنگ را و میبرد روشنائی روی را

وہمہ این احادیث یا ضعیف اند یا موضوع و در باب اکل در بازار چیزے ثابت نشده در مقاصد حسنہ میگوید که طبرانی و ابن عدے از ابی امامہ مرفوعاً آورده که الاکل فی السوق دناءة یعنے خوردن در بازار پیش مردم از دناءت ہمت ست و سند وی ضعیف ست و معارض ست او را حدیث ابن عمرؓ که گفت بودیم ما در عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که میخوردیم و حال آنکه راه میرفتیم و مے نوشیدیم در حال قیام اخرجہ الترمذے وصححہ ابن ماجۃ وابن حبان انتہی و در تنزیہ الشریعہ گفته که آنرا ابن عدے و خطیب از ابی ہریرہ ونیز ابن عدے و عقیلی از ابی امامہ آورده و صحیح نیست زیرا که در روے جماعه مجروحان اند و عراقی اختصار کرده بر تضعیف و در باب بطیخ و فضائل آن چیزے ثابت نشده

واحادیث کتاب بطیخ مجموع باطل و موضوع ست انچه ثابت ست ازان جملہ آن ست که کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم یاکل البطیخ در مقاصد حسنه در حرف الباء میگوید که ابو عمر و نوقانی در بطیخ و فضائل وے جزوی تصنیف کرده و احادیث وے باطل کرده و ابو القاسم تیمیه گفته که کثرت طرق زیاده نمیکند مگر ضعف را و نووی گفته که این سخن غیر صحیح ست انتہی و در حرف الخاء گفته که حدیث خربزه یعنے بطیخ و آنکه آمده که رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم دوست میداشت آنرا روایت کرده میشود از انس و گفت دیدم رسول خدا را صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم که جمع میکرد میان رطب و خربزه انتہی و در تنزیہ الشریعہ آورده است که حدیث البطیخ ماؤہا رحمة و حلاوتہا من حلاوة الجنة و شیخ جلال الدین سیوطے در لآلی گفت فضل البطیخ و برکة اللہ تعالے علے آکلہا حتی لا یبقی فی النار دان ماؤہا رحمة و حلاوتہا مثل حلاوة الجنة بطوله موضوع و ابن جوزے از ابن عباس آورده و گفته که در روے مجاہیل اند و گفته که من تہمت میکنم بوضع اینحدیث ہنّا دراز زیرا که ما شنیدیم از روے احادیث بسیار مرفوعاً و موقوفاً در فضائل بطیخ القدر که نزدیم نزد غیر وے و کلہا محال و صحیح نشده در فضل بطیخ چیزے مگر ہمین که رسول خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم میخورد آنرا ونیز آورده که البطیخ یغسل البطن غسلاً ویذہب الداء اصلاً ونیز آورده تفکہوا بالبطیخ وعظموه فان حلاوته من حلاوة الجنة وماؤه رحمة فمن اکل لقمة من البطیخ کتب اللہ له سبعین الف حسنة ومحا عنه سبعین الف سیئة ورفع له سبعین الف درجة لانه خرج من الجنة رواه الدارمے والنوقانی فی جزء البطیخ عن علی ونیز آورده که ابن عباس برای آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم بطیخ از طائف فرستاد پس بگرفت آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آنرا و بوئید و بوسه داد و گفت تعظیم کنید بطیخ را زیرا که وے از طعامہاے زمین ست آب وی شفا است و حلاوت وی از بہشت رواه النوقانی

و در باب فضائل نرگس و گل مرزنگوش و بنفشه و درخت بان چیزے ثابت نشده و حدیث من شم الورد الاحمر ولم یصل علے فقد جفانی و حدیث خلق الورد من عرقی و امثال این مجموع موضوع و باطل ست در فضل نرگس در تنزیہ الشریعہ آورده که بوی کنید نرگس را اگرچه در روزے یکبار یا در سالی یکبار یا در عمر یکبار بود زیرا که در دل حبه ایست از جنون و جذام و برص که قطع نمیکند آنرا مگر بوے کردن نرگس ابن جوزے اینحدیث را آورده و گفته که در روے ہناد نسفی و محمد ابن سلمه ہر دو متہم اند و گفته اند که ابن عساکر و ابن النجار ہر دو این حدیث را روایت کرده و اقتصار کرده اند بر وصف نکارت نه وضع و بعض گفته اند که بسیار ست که ابن عساکر نکارت میگوید و حال آنکه حدیث نزد وی موضوع ست چنانکه

بیان اکل در بازار

بیان بطیخ و فضائل آن

بیان احادیث در فضائل بطیخ

بیان نرگس

براحبت کلام وے معلوم میگردد و سیوطی در فضائل بنفشه در جمع الجوامع آورده که ان فضل البنفسج علی سائر الادهان
کفضلی علی سائر الناس یعنی فضل دهن بنفشه بر دیگر ادهان همچو فضل من ست بر دیگر مردمان رواه الخطیب عن ابی هریرة
وانس وقال منکر و نیز آورده که فضل بنفشه بر سائر ادهان مثل فضل دین اسلام ست بر سائر ادیان رواه الطبرانی عن محمد
ابن علی بن الحسین بن علی عن ابیه وجده وابن کثیر این را گفته که منکر ست جدا وابن دحیه گفته که موضوع ست بجمیع طرق
خود و نیز آورده که فضل دهن بنفشه بر سائر ادهان همچو فضل من ست بر سائر خلق بارد ست در صیف و حار ست در شتا رواه
ابن حبان فی الضعفاء عن ابی سعید وابن جوزی این هر سه حدیث را در موضوعات آورده انتهی و در تنزیه الشریعه از امیر المومنین
علی می آرد که گفت بودم نزد رسول صلی الله علیه وآله وسلم و ذکر کرده شد نزد وی ادهان فرمود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
فضل دهن بنفشه بر سائر ادهان همچو فضل اهلبیت ست بر سائر خلق و بود آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که ادهان میکرد
بدان و سعوط می نمود بوی و در مواهب لدنیه گفته که آنچه روایت کرده شده است که ورد پیدا کرده شده است از عرق آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم یا از عرق براق و شیخ ما در احادیث مشهوره گفته که نووی گفته است که صحیح نیست و شیخ الاسلام ابن حجر گفته
که موضوع ست و پیش از وے ابن عساکر نیز حکم بوضع آن کرده و در مسند الفردوس باین لفظ آورده که الورد الابیض خلق من
عرقی لیلة المعراج والورد الاحمر خلق من عرق جبرئیل والورد الاصفر خلق من عرق البراق رواه من طریق المکی بن بندار
الزنجانی واین مردیست که متهم دارد او را دارقطنی بوضع و مر این را طریقی دیگر ست که روایت کرده بدان طریق ابو الفرج نهروانی
از حدیث انس که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چون بردند مرا بآسمان بگریست زمین بعد از من و
برویانید از وی کبر چون باز آمدم افتاد قطره از عرق من بر زمین و برویید گل سرخ و هر که خواهد که ببوید رائحه من باید که
ببوید گل سرخ را انتهی و در تنزیه الشریعه نیز این احادیث آورده و تضعیف و ابطال کرده است و درین حدیث آخر
آورده که چون افتاد قطره از عرق من بر زمین بخندید زمین و برویانید از وی گل و اما مرزنگوش در تنزیه الشریعه از
ابن عباس آورده که گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نشسته ناگاه مردے آمد و در دست وی دسته
از ریحان پس سپاس نکرد آنرا مردے دیگر آمد دسته مرزنگوش در دست وی و بگذاشت آنرا پیش آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم پس دراز کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دست خود را بجانب وی و بگرفت و بوی کرد
و فرمود نیکو ریحانی ست این درختی ست که میروید زیر عرش و آب او شفاست مر چشم را رواه العقیلی و در اسناد وے
یحیی ابن عباد ست و از انس می آرد که فرستاده شد برای حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ریاحین مختلف پس
رد کرد همه را و اختیار کرد مرزنگوش را گفتند یا رسول الله رد کردی سائر ریاحین را و اختیار کردی مرزنگوش را
فرمود در شب معراج دیدم که مرزنگوش از زیر عرش روئیده است و نیز از انس آورده مرفوعا که گفت در بهشت
خانه است که سقف وے از مرزنگوش ست و نیز آورده که علیکم بالمرزنجوش فشموه فانه جید للخشام و نیز آمده که
منع میکند مرزنگوش از در آمدن جن و شیطان و اما حدیث من شم الورد الاحمر ولم یصل علی فقد جفانی در میزان الاعتدال
این حدیث را از معمریات شمرده و معمر شخصے بود از عرب که در حدود ستمائه و سبعمائه یا بعد از ان بر آمد و دعوی کرد
که وے از صحابه است و مصافحه کرده است پیغمبر را صلی الله علیه وآله وسلم و آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم او را
دعا کرده و فرموده یا معمر عمرک الله و ببرکت دعاے آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم تا حد هفتصد سال

از ہجرت باقی ماند و تحدیث کرد و روایت کرد که شنیدم از پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم که گفت من شم الورد ولم یصل علے فقد جفانی و درین لفظ قید احمر نیست انتہی و با وجود آن و قطع نظر از صحت این حدیث اگر نزد شم رایحہ طیبہ و استحضار دہند کار طیب رایحہ طیبہ مصطفوی و محبت وے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم مر طیب را باہدائے ہدیہ صلوٰۃ مشرف و محظوظ گرداند مستحسن ست چنانکه بمشاہدہ و معاینہ آثار و صفات وے صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کذا افتی بعض العلماء از المتاخرین بمکۃ در باب فضائل خروس سفید چیزے ثابت نشدہ و این حدیث مشہور مسلسل که الدیک الابیض صدیقی باطل و موضوع ست احادیث که در فضل مطلق خروس سفید یا غیر سفید آمدہ چیزی ثابت نشدہ چنانکه سیوطے در جمع الجوامع بروایت ابی داؤد از زید بن خالد آوردہ لاتسبوا الدیک فانہ یوقظ للصلوٰۃ و از ابن نجار و بیہقے از ابن مسعود آوردہ که آواز کرد خروس نزد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم و نزد وے مردم بودند پس گفت مردے اللہم العنہ فرمود دشنام مکن اورا که وے میخواند بنماز و از طبرانی و بیہقی و غیر ہما از ابن مسعود و ابی ہریرہ و بروایت احمد و ابی داؤد و ترمذی و بیہقی از ابی ہریرہ آوردہ که چون بشنوید آواز خروس را سوال کنید خدای تعالی را از فضل وی زیرا که وی می بیند فرشتہ را و چون بشنوید آواز خر را پناہ جوئید بخدا از شیطان رجیم زیرا که وے مے بیند شیطان را و از ابو الشیخ از ابی ہریرہ و ابن مردویہ از عائشہ آوردہ که آواز خروس نماز اوست و زدن او بہ و بازوے خود رکوع و سجود او و در خصوص خروس سفید نیز احادیث آمدہ و بسیار آمدہ چنانکه ہم سیوطی از ابن قانع از ایوب بن عتبہ آوردہ که الدیک الابیض صدیقی خروس سفید دوست من ست و از ابے بکر برقی از ابی زید انصارے آوردہ که خروس سفید دوست من ست و دوست دوست من و دشمن دشمن خدا و در حدیث عائشہ و انس آمدہ و دشمن دشمن من و از بغوی از خالد ابن معدان آوردہ که خروس سفید دوست من و دشمن دشمن خدا است پاسبانی میکند صاحب خود را و ہفت خانہ دیگر را و در حدیث عقیلے و ابو الشیخ از انس آمدہ که خروس سفید حبیب من و حبیب حبیب من که جبرئیل ست پاسبانی میکند خانہ خود را و شانزدہ خانہ را از ہمسایہا چہار از یمین و چہار از شمال و چہار از پیش و چہار از پس و از بیہقی از ابن عمر آمدہ که خروس اعلام میکند بنماز و ہر که نگاہدارد خروس سفید را نگاہداشتہ مے شود از سہ چیز از شر ہر شیطان و ساحر و کاہن و از ابی الشیخ از ثوبان آوردہ که مر خدائے تعالے را خروسی ست که چنگہای وے در زیر زمین ست و گردن وے زیر عرش و بازوہائے او در ہوا میزند ہر دو بازوے خود را ہر شب وقت سحر و میگوید سبحان القدوس ربنا الرحمن لا الٰہ غیرہ و ہم از ابی الشیخ از ابن عمر آوردہ که خدائے تعالے را خروسی ست که ہر دو بازوے وی منقش ست بزبرجد و لولو و یاقوت و یک بازوے وے در مشرق ست و بازوی دیگر در مغرب و پایہائے او در زمین و سر وے در زیر عرش چون وقت سحر اعلے شود بزند بازوے خود را و بگوید سبوح قدوس ربنا اللہ لا الٰہ غیرہ ہمہ خروسان بازوہائے خود را بزنند و آواز کنند و چون روز قیامت برسد فرمان شود که بازوہائے خود را بہ بند و آواز خود را پست کن پس بدانند اہل آسمان و زمین که قیامت نزدیک رسید و از طبرانی از صفوان نیز مانند این آوردہ و از ابن عدے و بیہقے از جابر نیز آوردہ و تضعیف کردہ و از دیلمے از ام محمد بنت زید بن ثابت آوردہ که سہ آواز ست که دوست میدارد آنرا خدائے تعالے

بیان فضیلت خروس

آواز خروس و آواز خواننده قرآن و آواز کسیکه استغفار میکند در وقت سحر و از ابی الشیخ از ابن عمر آورده که
دشنام نکنید خروس سفید را زیرا که وی دوست من ست و من دوست وی و دشمن وی دشمن من ست سوگند
بخدائی که فرستاده است مرا بحق اگر بدانستندی آدم چیزی که در قرب اوست هر آئینه بخرندی پرهاے ویرا
و لحم او را بزر و نقره رسید رسیکه میراند جن را تا جائیکه میرسد آواز وے این روایات سیوطی ست جمع الجوامع
و سخاوی نیز در مقاصد این احادیث آورده و اسانید آنها را ذکر کرده و بعضے از آنها را نسبت بضعف کرده و
میگوید که شیخ ابن حجر بر ابن جوزے در آوردن او این احادیث را در موضوعات انکار کرده و گفته که ظاهر
نمیشود برمن حکم کردن برین بوضع سخاوے میگوید ولیکن در اکثر الفاظ آن کلمه ایست که اصلا رونق
ندارد و حافظ ابونعیم اخبار و یکی را در جزوے علیحده افراد نموده است انتهی والله اعلم و در باب فضائل حنا

در بیان فضائل حنا

چیزے ثابت نشده سیوطی از طبرانی از ابن عباس آورده که گفت آورده شد نزد رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم گل حنا را فرمود الفاغیة تشبه ریحان الجنة فاغیة مشابه ریحان بهشت ست و در قاموس میگوید
فاغیة شگوفه حنا ست و در مجمع البحار در ماده فغام آورده حدیث سید ریاحین الجنة الفاغیة و میگوید که
فاغیه شگوفه حنا را گویند و بعض گفته شگوفه ریحان و بعض گفته اند شگوفه هر نبات صحرائی که آنرا کسی نه نشانده
گفته اند فاغیه از هر نبت نور را گویند از ینجاست حدیث کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یعجب الفاغیة
انتهی و در تنزیه الشریعة تصریح در فضائل حنا نیز آورده که سید ریاحین الجنة الحناء این را خطیب از ابن
عمر آورده و در وے ابوبکر ابن بکار قیسی ست و وی لیس بشئی ست و بعض گفته اند که توثیق کرده است او را
ابن حبان و غیر وے و اینحدیث را شاهد است که روایت کرده است آنرا طبرانی و از بریده آمده است
بلفظ سید ریحان اهل الجنة الفاغیة رواه البیهقی فی الشعب و نیز از انس آورده کان احب الریاحین الی
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الفاغیة انتهی و از ینجا نیز معلوم شود که مراد بفاغیه حنا ست و نیز آورده
که حنا سنت خدا و سنت رسول او ست تسبیح میکند بر مرد و زن و صبی و دو رکعت در حنا برابر ست با بیست و چهار
رکعت و چون در آورده میشود مرد در قبر در سے آید برو سے منکر و نکیر پس میگوید یکی از ایشان مر دیگری را
بپرس او را میگوید چگونه بپرسم او را و حال آنکه با وی حجت اسلام ست یعنی خضاب بحنا و در روایتی آمده چگونه
بپرسم او را و بر روے نور اسلام ست ابن جوزے این احادیث را آورده و طعن کرده و گفته احادیث
در فضل حنا آمده هیچ یکے از آنها صحیح نیست و نیز آورده که نفقه درهمی در راه خدا بهفتصد درهم ست و نفقه درهمی
در خضاب بهفت هزار درهم رواه الدار قطنی عن ابی طیبه و در وے الیسع بن عیسے مخزومے ست و وی مجهول ست
و نیز آورده که خضاب کنید که خدا تعالے و فرشتگان او و انبیا و رسل او و هر چه پیدا کرده است و خلق نموده
حتی ماهیان در دریا و طیور در آشیانها دعا برحمت میکنند بر صاحب خضاب و آثار وضع برین لائح ست و در
جمع الجوامع آورده که خضاب کنید بحنا که وی خوشبوست و تسکین میکند ترس را و زیاده میکند شباب را و جماع و نکاح
شما را و اینها همه در خضاب بحنا ست نه خضاب بسواد و هم درین کتاب حدیث آورده است که میباشند در آخر زمان قومی
که خضاب کنند باین سیاهی مثل حواصل حمام در نیابند ایشان بوے بهشت را روایت کرد ابوداود بسند الغوی

از ابن عباس

از ابن عباس و گفته اند که این حدیث صحیح نیست و در اسناد وی عبد الکریم است وی ابن ابی المخارق ست وابو امیه بصری وگفته اند که جماعه از صحابه خضاب سیاه کرده اند مثل امام حسن و امام حسین و سعد ابن ابی وقاص و جماعه از تابعین و بر تقدیر صحت حدیث مراد آن خواهد بود که در نیابند بوی بهشت را از جهت فعل یا اعتقادی که صادر شد و است ازایشان نه از جهت خضاب چنانکه درشان خوارج آمده است که سیماے ایشان تحلیق راس ست و حال آنکه تحلیق راس حرام نیست و شیخ ابن حجر گفته است که خطا کرده است ابن جوزی که طعن در عبد الکریم کرده است زیرا که این عبد الکریم ابن مالک جزری ست ثقه است و روایت او در صحیح آمده و این حدیث را احمد در مسند خود و ابو داؤد ونسائی و حاکم در مستدرک خود و ابن حبان در صحیح خود و بیهقی در سنن و شعب و ضیا در مختاره و حافظ ابن العلا آورده اند وابن جوزی در عدم تصحیح این حدیث مخلطه کرده و گفته که اگر تسلیم کنیم که این عبد الکریم ابن ابی المخارق ست احمد از وی روایت دارد و وی روایت نمیکند مگر از کسیکه ثقه است نزد وی و بخاری نیز این حدیث را البته بی تعلیق و مسلم در متابعات آورده و ذهبی گفته که وی ابن ابی المخارق نیست و حدیث صحیح ست انتهی وازین تحقیق ظاهر شد که حدیث وعید بر خضاب سیاه صحیح ست و هرچه بر خلاف آن مرویست غیر صحیح و مختار نیز در مذهب فقها همین ست و در مطالب المومنین میگوید که اتفاق کرده اند مشائخ که خضاب به حنا در حق مردان سنت ست و از سیماے مومنان است اما خضاب بسواد هرکه از غازیان ست برای هیبت در چشم اعداے دین کند درست ست و هر که برای زینت نفس خود و دوستداری زنان هر او را مکروه بود نزد اکثر مشائخ و بعض تجویز کرده اند بیکراهت کذا فی المحیط و سلف خلاف کرده اند دران بعض مکروه میدارند زیرا که پیری نور الٰهی ست و تغییر نور الٰهی مکروه و از ابن عباس آورده اند که فرمود چنانچه خوش دارم که زینت کند برای من امراة من خوش دارد وی که زینت کنم من برای وی از امام ابی یوسف دو روایت ست یکے آنکه اگر در حالت قتال کند لاباس به است و اگر برای تزئین و زن خود کند نیز لاباس به است کذا فی شرح ادب القاضی و بصحت رسیده است که امیر المومنین ابوبکر صدیق خضاب میکرد بحنا و کتم که گیاهی ست ولیکن رنگ آن سیاه نیست بلکه سرخ مائل بسیاهی کذا قالوا و مانا که انچه منقول از صحابه مذکورین ست نیز همین ست والله اعلم و خضاب زنان دست و پاے را بحنا برای تزئین مر زوج خود را مادام که دران صور و تماثیل نباشد لاباس است و جاریه صغیره را نیز لاباس ست و مرد را و صبی را نمی باید کرد مگر آنکه عذرے داشته باشد و مکروه است خضاب بسواد و بالجمله خضاب بحنا جائز ست باتفاق اما در خضاب بسواد خلافی هست ولیکن مختار در مذهب حرمت و کراهت ست

و در باب نهی از نتف شیب چیزے ثابت نشده در جامع الاصول از حدیث ابو داؤد و ترمذی و نسائی از عمرو ابن شعیب عن ابیه عن جده آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نتف نکنید شیب را یعنی مچینید موی سفید را زیرا که نیست هیچ مسلمانی که پیر شود در اسلام مگر آنکه باشد او را نوری روز قیامت و در روایتی آمده که بنویسد او را خدای تعالیٰ بدان حسنه و کم کند بدان خطیه این روایت ابی داؤد ست و در روایت ترمذی آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نهی کرده از نتف شیب و گفته که وی نور مسلمان ست انتهی و سیوطی در جمع الجوامع آورده کسیکه رنگ کند بسیاهی نظر نکند خدای تعالیٰ بسوے وی روز قیامت و کسیکه نتف کند شیب را قمع کند پوست او را خدای تعالیٰ بمقامع از آتش روز قیامت رواه ابن عساکر عن عمرو ابن شعیب عن ابیه عن جده و نتف شیب نزد امام ابو حنیفه مکروه است اگر

بجهت تزئین باشد و امام محمد گفته لا باس به کذا فی مطالب المومنین نقلا عن الخلاصة و مختار آنست که مکروه است
بجهت ورود نهی از آن در احادیث و شاید که وجه عدم کراهت بجهت کلامی که در صحت و ثبوت این احادیث ست و اما که
حکم مصنف بعدم ثبوت اینها بجهت این اسناد ست که عمرو ابن شعیب عن ابیه عن جده زیرا که گفته که اگر ضمیر عن جده
بعمرو راجع ست این حدیث مرسل ست و اگر باب راجع بود منقطع زیرا که اصل نسبت این چنین ست عمرو ابن شعیب
بن محمد بن عبد الله ابن عمرو ابن العاص و چون ضمیر جده لعمرو بود آنچه حدیث از محمد بود و وی تابعی ست و تابعی
چون رفع کند حدیث مرسل بود و اگر باب بود حدیث از عبد الله ابن عمرو بود و وے صحابی ست و لیکن شعیب از وی
سماع ندارد پس حدیث منقطع باشد و لهذا این اسناد در صحیحین نیست والله اعلم و در باب تختم بخاتم عقیق و تختم در دست
راست چیزے ثابت نشده در تختم بخاتم عقیق احادیث آمده که وی مبارک ست و نفی فقر میکند و نیز آمده که هر که
تختم کند بعقیق و نقش کند بروی و ما توفیقی الا بالله توفیق دهد خدای تعالی او را برای هر خیر و دوست دارند او را
هر دو فرشته و نیز آمده که اکثر حرز اهل جنت عقیق ست و آمده که هر که تختم کند بعقیق همیشه ببیند چیزے را که دوست
میدارد آنرا و قضا کرده نشود مر او را مگر آنچه نیک ست و سعادت ست و این احادیث بصحت نرسیده چنانچه
شیخ مصنف گفته و اما آنکه گفته که در باب تختم در دست راست چیزے ثابت نشده محل بحث ست از جهت ورود
احادیث صحیحه درینباب و خود نیز سابقاً در باب پوشش آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم گفته که انگشتری در دست
کرده اما روایات مختلف ست در بعض احادیث آنکه در دست راست بودے و در بعض در دست چپ و مجموع
احادیث صحیح ست ظاهر آنکه گاهی در دست چپ و گاهی در دست راست بودے و این عبارت مصنف ست
درینباب و در اینجا میگوید که چیزے ثابت نشده و در باب نهی از عرض خواب بر زنان چیزی ثابت نشده آنچه صحیح
شده درینباب آنست که خواب را عرض نکنند مگر بلبیب عاقل و در بعض روایات بعالم ناصح و در بعض روایات
بلبیب حبیب و نیز آمده که اگر خواب بد ببیند تفل کند در جانب دست چپ و نگوید آنرا بکسی اینجا نهی از عرض خواب
بر جاهل و گول و دشمن مفهوم شد اما در خصوص نهی عرض آن بر زنان چیزی صحیح نشده و در تنزیه الشریعه آورده است
که نهی ان تقص الرویا علی النساء و گفته که روایت کرده اینحدیث را عقیلی از عائشه رض و گفته که لا اصل له و در میزان گفته که
عبد الملک ابن هارون تحدیث کرده بحدیثی باطل که لا تقص الرؤیا علی النساء انتهی و در مواهب لدنیه از عبد الرزاق از
سعید ابن عبد الرحمن نیز روایت کرده و از عائشه رض آورده است که زنے بود از اهل مدینه حامله که شوهر وے بتجارت
رفته بود آن زن در خواب دید که ستون خانه شکسته و پسری اعور زائیده نزد عائشه رض آمد و خواب خود را عرض کرد فرمود
اگر این خواب تو صادق ست شوهر تو بمیرد و بزائی تو پسرے فاجر پس بنشست آن زن و گریه میکرد پس آن حضرت
صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بگذار یا عائشه رض چون تعبیر کنند شما مسلمانی را خواب او را تعبیر کنید بخیر زیرا که خواب موافق
تعبیر مے آید پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم امر آن زن را خیر ست ان شاء الله تعالی می آید شوهر تو
بسلامت و میزائی پسر نیکوکار والله اعلم و در باب تکلم پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بفارسی مثل العنب دو دو و باذنجان
شکنب در و چیزے ثابت نشده و صحیح گشته و در بعض الفاظ العنب دو دو والتمر یک یک نیز آمده در مقاصد حسنه میگوید
که این مشهور ست میان اعاجم اما اصلے ندارد نعم از جمع میان دو تمر کسے را که با خود شریک ساخته در خوردن نهی وارد شده

مگر آنکه اذن بگیرد از مصاحب خود انتهی و این نهی در حدیث صحیحین و ترمذی و ابو داؤد واقع شده و این کلمه که
بسلمان فارسی فرموده یا سلمان شکنبه درد و در بعض نسخ شکنت تباسے خطاب نیز می آرند اصلے ندارد و بخاری
در صحیح خود بابی عقد کرده بعنوان باب من تکلم بالفارسیة والرطانة و حدیث جابر آورده که روز خندق از آن حضرت
صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم التماس حضور شد بضیافت بخانه وی نموده پس آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم باصحاب ادا داد
که در خانه جابر سور بیست زود باشید و آنجا حاضر آئید و سور کلمه فارسی ست دیگر حدیث ام خالد آورده که خرد بود همراه
پدر خود پیراهنی زرد پوشیده نزد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد آن حضرت فرمود صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
سنه سنه که کلمه حبشیه است بمعنی حسنه دیگر کلمه کخ کخ که موضوع ست برای زجر صبیان از مستقذرات نیز کلمه فارسی ست
و در صحیحین از حدیث ابی هریره آمده که حسن ابن علیؓ خرد بود و تمره از تمره صدقه که نزد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم
آورده بودند برگرفت و در دهن نهاد حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود کخ کخ و زجر کرد تا بیندازد آنرا از دهن و
فرمود که آیا نمیدانی که ما صدقه نمیخوریم وکذا قال الطیبی ولیکن اینجا گفته اند که فارسی بودن لفظ سور محل بحث ست تواند که
مشترک بود میان لغت عرب و فرس چنانکه صابون و امثال آن گفته اند و سنه تواند که اختصار حسنه بود و کخ کخ
صوت ست نه لفظ موضوع عربی یا فارسی کذا قالوا و در باب کراهت سخن فارسی گفتن چیزی ثابت نشده و حدیث
کلمة فارسية ممن يحسن العربية لم يحيها خطيئة خطاست در تنزیه الشریعه آورده که ابغض الکلام الی اللہ الفارسیة
وکلام الشیاطین الخوزیة وکلام اهل النار البخاریة وکلام اهل الجنة العربية وگفته که جوزقانی اینحدیث را آورده در
اسناد وی اسمعیل ابن زیاد بلخی ست و وی متهم ست بوضع این حدیث و حافظ ابن حجر گفته که این اسمعیل از شیوخ بخاری ست
در غیر صحیح و گویا که آفت در ینحدیث از پایان اوست انتهی و نیز آورده که من تکلم بالفارسية زادت في خبه ونقصت
من مروته و گفته که روایت کرده این را ابن عدی از انس و در وی طلحة بن زید ست تعقب کرده شده است بآن که روایت
کرده است آنرا حاکم در مستدرک ولیکن ذهبی گفته که لیس بصحیح و اسناده واه و مر او را شاهد ست از حدیث ابن عباس که
روایت کرده او را حاکم که گفت من احسن منکم ان یتکلم بالعربية فلا يتكلم بالفارسية فانه يورث النفاق و از امیر المومنین عمرؓ آورده که
گفت لا تعلموا رطانة الاعاجم و هم از وی آمده که شنید مردی را که تکلم میکند بفارسی در طواف پس بگرفت هر دو بازوی او را و گفت
بگیر بسوے عربیت راه را روایتهما البیهقی الاول فی السنن والثانی فی الشعب انتهی و نیز آورده ست که نفرستاد حق تعالی هیچ وحی
هرگز بر هیچ پیغمبر مگر بعربیت بعد از آن وی میرساند بقوم خود بزبان ایشان و از ابن مردویه در تفسیر از ابن عباس آورده که
گفت وحی کرده میشود بر جبرئیلؑ بزبان عربی و می آرد وے بر هر پیغمبرے بزبان وی هیچ یکی از ینها صحیح نیست و عجب آنکه
حدیث دیگرے آرد که ناظر در مدح زبان فارسی ست که میگوید کلام آن کسانیکه گرد عرش اند فارسی ست و حق تعالی چون
خواهد وحی کند یعنی بآن کسانی که گرد عرش اند امریرا که در وی نرمی و آسانی ست وحی میکند بفارسی و اگر خواهد وحی کند
امریرا که در وے سختی ست وحے میکند بعربے و بلفظ دیگر آمده که چون غضب کند وحے بعربی بفرستد و چون راضی بود
بفارسے وحے کند و اینها نیز از موضوعات اند و در باب ولد الزنا آنکه مشهور شده که ولد الزنا لا يدخل الجنة حدیثے
ثابت نیست و باطل ست در مقاصد حسنه میگوید که اینحدیث ابو نعیم در حلیه از مجاهد از ابی هریره مرفوعاً آورده و اعلال
کرده آنرا دارقطنی بآنکه مجاهد از ابی هریره سماع ندارد و باثبات واسطه میان مجاهد و ابی هریره نیز طبرانی و ابو نعیم و نسائی

در بیان سخن بفارسی گفتن

در باب ولد الزنا

روایت کرده لیکن در تعیین واسطه مضطرب اند از مجاهد از ابی سعید خدری و عبدالله ابن عمرو ابن العاص نیز آمده
و زعم کرده ابن طاهر و ابن جوزی که این حدیث موضوع ست و نسائی بلفظ لا یدخل ولد زانیة الجنة از روایت شعبه و
سفیان ثوری از عبدالله ابن عمرو آورده و ابن حبان از هر دو وجه روایت کرده و هر دو طریق محفوظ است و شیخ
ابن حجر گفته که بر تقدیر صحت تفسیر کرده اند آنرا علما که معنی او این ست که در نمی آید بهشت را اگر عمل کند مثل عمل
والدین خود به اتفاق دارند برآنکه محمول بر ظاهر نیست و بعض در تاویل وی گفته که مراد به ولد زنا کسی ست که مواظبت
بر زنا و ملازم ست آنرا چنانکه گفته میشود مر شجعان را بنو الحرب و مراد اولاد مسلمان را بنو الاسلام و مانند آن مسلم

و در باب لیس للفاسق غیبة درین معنی چیزی ثابت نشده و نهی از غیبت مسلمان و شدت زجر و تشنیع آن احادیث
صحیحه وارد شده و بحد شهرت کشیده است اگرچه فاسق باشد و در بعض احادیث آمده که لیس للفاسق غیبة یعنی
اگر فاسق را غیبت کنند و آنچه در وست از فسق و فجور غائبانه ذکر کنند دران اثم نباشد سیوطی از طبرانی از معویه
بن حیده روایت کرده لیس للفاسق غیبة و در روایتی لیس للفاجر غیبة و در حدیث دیگر بطرق متعدده آورده که
آیا می ترسید از ذکر فاجر که ذکر کنید او را بانچه در وست تا بشناسند او را مردم و حذر کنند از وی و در مقاصد حسنه نیز
این را بطرق متعدده آورده از طبرانی و بیهقی و دارقطنی و ابن عدی و ابن حبان و حاکم و عقیلی و ابی الشیخ و غیرهم و حکم
بعدم صحت بلکه بوضع و تکذیب بعضی از رواة آن از ایشان نقل کرده و گفته که اگر این حدیث صحیح ست محمول ست بر فاسق
معلن مجاهر که پرده حیا از روی حال برافگنده و بعلانیه و آشکارا فسق میکند اینچنین کس را غیبت نباشد و در غیبت او
اثمی نه و درین باب نیز احادیث بسیار آمده چنانکه من لا حیاء له لا غیبة له من القی جلباب الحیاء فلا غیبة له انما الغیبة
لمن لم یعلن بالمعاصی و اگرچه در طرق این احادیث نیز ضعفی باشد و لیکن در صحیح نیز این معنی ورود یافته چنانکه
در مشکوة از حدیث بخاری و مسلم از ابی هریره و در جامع الاصول از ابی هریره و جابر درین باب آورده که گفت آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم کل امتی معافی الا المجاهرون یعنی تمام امت من سلامت داشته میشوند از غیبت و
عیب کردن مگر آنانکه مجاهر و معلن اند بفسق و در مشکوة این زیادت آورده که از بیباکی و عدم مبالات ست
از غیبت که عمل کند مرد در شب عمل بد را و حال آنکه پوشیده است خدای تعالی بر وی آن عمل را و در وقت صبح مر
مردم گوید که شب چنین و چنین عمل کردم و بر خود پرده دری کند و درین معنی گفته است + سوم پرده بیحیائی تن
که او بسید در پرده خویشتن + و علما را اتفاق ست که صحیح ست غیبت از فاسق معلن و امام جائر و مبتدع داعی
و نزد تظلم و نصیحت و تزکیه شهود و رواة اخبار و در صورت تظلم اگر صبر کند افضل ست و کفارت غیبت بحلی خواستن
از مغتاب اگر رسیده است بوی و الا توبه و استغفار کافی ست و در بحلی خواستن لازم نیست که تفصیل آنرا
بوی بگوید علی الاجمال کافیست که گوید ترا غیبتی کرده ام ببخش و در بعض احادیث آمده که استغفار کردن مر
مغتاب را نیز کفارت غیبت ست بگوید اللهم اغفر لمن اغتبته و در باب نهی از سب براغیث چیزی ثابت نشده
در مقاصد میگوید که طبرانی در اوسط از حدیث ابی یوسف قاضی از امیر المومنین علی آورده که گفت فرود آمدیم ما
در منزلی پس ایذا کردند ما را براغیث پس دشنام کردیم ما آنها را پس فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دشنام
مکنید براغیث را که نیکو دابه است که بیدار کرد شما را برای ذکر خدا و از انس آمده که گفت ذکر کرده شدند براغیث نزد رسول خدا

در باب لیس للفاسق غیبة

در باب نهی از سب براغیث

صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که آن بیدار میکند برای نماز و در روایتی دیگر آمده از انس که بودیم با نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس بگزید مردی را برغوثی پس لعنت کرد آن مرد آنرا پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که لعنت مکن او را که وی آگاه گردانید پیغمبری را از پیغمبران برای نماز و از انس حدیث بخاری در ادب مفرد و در حدیث احمد و طبرانی و غیر ایشان نیز مثل این آمده و شیخ ابن حجر جزوی علیحده درین باب تصنیف کرده انتهی

تنبیه امام مستغفری در دعوات و غیر وی نیز از ابی ذر مرفوعاً آورده که اگر ایذا کنند برغوث بگیر قدحی از آب و بخوان بر وی هفت بار این آیت را وما لنا ان لا نتوکل علی الله الآیه و بگو اگر شما مؤمن اید باز دارید ما را از شر خود و ایذای خود پس از ان بپاش آن آب را گرد فراش خود ایمن می یابی از شر آن و خواندن این آیت در صباح و مسا برای دفع هوام و عقارب از محمد ابن عیینه نیز نقل کرده اند و گفته اند که از برای غیث نیز

انفع است والله اعلم و در باب ذم سماع حدیثی صحیح وارد نشده مراد خصوص سماع غنا است یا عام تر از غنا و مزامیر و در ذم هر یکی از ان احادیث وارد شده است سیوطی در جمع الجوامع در کتاب لهو و تغنی از حدیث طبرانی در معجم کبیر و خطیب در تاریخ از ابن عمر آورده که نهی عن الغناء والاستماع الی الغناء وعن الغیبة والاستماع الی الغیبة وعن النمیمة والاستماع الی النمیمة و از حدیث خطیب از امیر المؤمنین علی آورده نهی عن ضرب الدف ولعب الصنج وضرب الزمارة و از ابن ابی الدنیا در ذم ملاهی از ابن مسعود آورده که الغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء البقل و از دیلمی در مسند الفردوس از انس باین لفظ آورده الغناء واللهو ینبتان النفاق فی القلب کما ینبت الماء العشب والذی نفسی بیده ان القرآن والذکر ینبتان الایمان فی القلب کما ینبت الماء العشب سخاوی در مقاصد حسنه گفته لا یصح کما قاله النووی و از ابی هریره آورده باین لفظ حب الغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء العشب و از ابن صصری در امالی از ابن مسعود آورده ایاکم والمعازف والغناء فانهما ینبتان النفاق فی القلب کما ینبت الماء البقل و صاحب مشکوة از بیهقی در شعب الایمان از جابر آورده الغناء ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء الزرع و سیوطی از ابن مردویه و بزار و ضیاء مقدسی در مختاره و سعید ابن منصور در سنن خود از انس و بیهقی از عائشه آورده صوتان ملعونان فی الدنیا والآخرة مزمار عند نعمة ورنة عند مصیبة و از حکیم ترمذی در نوادر الاصول آورده من استمع الی صوت غناء لم یؤذن له ان یسمع صوت الروحانیین فی الجنة قیل وما الروحانیون قال قراء اهل الجنة و این حدیث ضعیف است و از حاکم در تاریخ و دیلمی از علی آورده من مات وله قینة فلا تصلوا علیه ذهبی گفته که این حدیث ضعیف است جدا و از ابی امامه آورده اند ان الله عز وجل بعثنی هدی ورحمة للعالمین وامرنی بمحق المعازف والمزامیر والاوثان والصلیب وامر الجاهلیة الحدیث و این حدیث را ابو داؤد طیالسی روایت کرده و احمد ابن حنبل و ابن منیع نیز مانند این آورده و بزار از ابن عباس مرفوعاً آورده حرم المغنیة والمیسر والکوبة یعنی الطبل و از دیلمی از ابن عباس مرفوعاً آورده امرت بهدم الطبل والمزمار و از ابن صصری در امالی و ابن عساکر در تاریخ آورده من قعد الی قینة یستمع منها صب الله فی اذنیه الآنک یوم القیامة و از جابر آمده اول من تغنی ابلیس و ابن ماجه و طبرانی از صفوان ابن امیه آورده که در مدینه عمر ابن قره مردی بود که کسب می کرد بدف زدن و بود حوالی مدینه و من الناس من یشتری لهو الحدیث نازل شد نزد آن حضرت آمد صلی الله علیه وآله وسلم و عرض کرد که او را به تحقیق پیش آمده کار وی دف زدن بود

در بیان سماع

وآن حرام شد اکنون رزق وی از کجا رسد وجز این کاری از دست وی نمی برآید اذن میکنی که دف زنم بیفاحشه
یا رسول الله فرمودند اذن نیست ونه کرامت دروغ گفتی ای دشمن خدا خدای تعالی ترا قدرت بر رزق حلال طیب
داد وتو حرام را بجای آن اختیار کردی اگر بعد ازین اینکار کردے ترا چنین وچنان کنم برخیز از پیش من وتوبه
کن الحدیث واکثر مفسرین لهو الحدیث را الغنا تفسیر کرده اند وگفته اند که ابن عباس وابن مسعودؓ سوگند
خورده اند که مراد اینست وقول فضیل بن عیاض ست الغناء رقیة الزنا ودار قطنی ودیلمی از جابر آورده که چون
روز قیامت شود بگوید حق سبحانه وتعالی کجا اند آنهائی که منزه میداشتند چشم وگوش خود را از مزامیر شیطان
جدا کنید ایشان را وبر تلهای مشک وعنبر وبگوید مر فرشتگان را که بشنوانند ایشان را تسبیح وتحمید من پس بشنوند
بآوازهای خوش که هرگز کسے مثل آن نه شنیده ودر جامع الاصول نیز صدر این حدیث آورده است وهم
در جامع الاصول از ابی داؤد ودر مشکوٰة نیز از احمد آورده که نافع مولاے ابن عمر میگوید که بودم با ابن عمر در راه
ناگاه بشنید آواز مزماری را پس بنهاد سر دو انگشت خود را در هر دو گوش خود واز راه بیک سو شد پس گفت
مرا بعد از ساعتی آیا می شنوی آن آواز را ومن دران زمان خرد بودم ودر روایتی آمده که بودم من ردیف
ابن عمر ناگاه آوازی شنید الحدیث وابو داؤد در حدیث خود آورده که گفت ابن عمر بودم با رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم پس شنید مثل آنچه من شنیدم وکرد همچنین که من کردم ودر حدیث وی ذکر آنکه نافع گفت که خرد
بودم نیست ومقصود از ذکر خردی عذر آنست که چرا او را منع نکرد واین احادیث ست که در ذم غنا ومزامیر وملاهی
وارد شده وامثال آن احادیث دیگر نیز آمده که از جهت خوف تطویل برین قدر اقتصار افتاد وشاید که تو بگوئی
شک نیست که درین میان احادیث ست که محدثین حکم بضعف آن کرده اند وتصریح بصحت آن نه نموده وبعض
ازان قبیل ست که بعدم صحت آن حکم کرده اند چنانچه در ضمن بیان اشارتی بدان کرده شد ومدعای مصنف آنست
که حدیثی صحیح درین باب نیامده اگر آنرا داری بیار تا حقیقت حال معلوم شود جواب آنکه بعد از قطع نظر ازان که حدیث
ضعیف بتعدد طرق بمرتبۂ حسن رسد وحسن بمرتبۂ صحیح حدیث صحیح درین باب حدیث جاریتین ست که بعض مردم از ادر
اثبات اباحت نیز بیارند وانصاف آنست که مدلول آن ذم ست مگر در بعض مواضع مثل ایام عید ومانند آن و
الفاظ آن چنانچه در صحیح بخاری ومسلم آمده این ست که عائشہؓ میگوید که درآمد بر من رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
ونزد من دو جاریه بودند که تغنی میکردند بغنای بعاث پس به پهلو افتاد آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر جامۂ
خواب وبگردانید روی مبارک خود را پس درآمد ابوبکرؓ پس منع کرد مرا وگفت مزمار شیطان را نزد پیغمبر صلی الله علیه
وآله وسلم روا میداری پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم روی مبارک با بوبکر آورد وگفت بگذار این دختر کان را
یا ابابکر پس چون غافل شد ابوبکرؓ خلکه کردم آن دو جاریه را تا بیرون رفتند وبود این واقعه روز عید ودر روایت
دیگر آمده که گفت عائشہؓ درآمد بر من ابوبکرؓ ونزد من دو دخترک بود از دختر کان انصار که غنا میکردند بدانچه گفته وگو
کرده بودند بدان انصار روز بعاث گفت عائشہؓ ونبودند آن دختر کان مغنیه پس گفت ابوبکر آیا مزمور شیطان در خانه
رسول خداست وآن روز عید بود پس گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم یا ابا بکر هر قوم را عیدی ست واین
روز عید ماست ودر روایت دیگر آمده که ابابکر درآمد بر عائشهؓ وپیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم نزد وی بود وروز عید فطر

یاعید اضحی ونزد عائشہ رض دو زن کہ سرود گوشیدہ بودند کہ تغنی میکردند بانچہ بابکدیگر گفتہ بودند انصار در روز بعاث پس گفت ابوبکر مزمار شیطان پس گفت پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم یا ابابکر ہر قوم را عیدی ست وعید ما این روز ست ودر روایت دیگر آمدہ کہ درآمد ابوبکر رض بر عائشہ رض ونزد وے دو جاریہ بودند کہ غنا میکردند در ایام منی ودف میزدند وپیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم پوشیدہ بود خود را بجامہ پس منع کرد ایشان را ابوبکر وبکشاد آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم روے مبارک خود را وفرمود بگذار ایشان را یا ابابکر کہ ایام عید ست وآن ایام ایام منی بود انتہیٰ ہمہ روایات بخارے ومسلم اند اکنون باید دید کہ چون ابوبکر صدیق کہ اسبق واقدم اصحاب ست در معرفت احکام دین غنا را مزمار ومزمور شیطان گفت وآن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم او را برین تقریر کرد ونگفت کہ اینچنین مگو کہ این مزمار شیطان نیست وحرام نیست بلکہ چہ گفت منع مکن یا ابابکر ایشان را ازین کہ امروز عید ست یعنے این حکم را کہ حرمت تغنے وتدفیف ست مطلق مدان وعام خیال مکن در روز عید از لہو وسرود اینقدر جائز باشد خصوصًا دخترکان ونوسالان را اگر تغنے کنند واشعار کہ دران فحش وذکر نساء وامثال آن نباشد بخوانند واین تخصیص را ابوبکر صدیق چون تقریب نیفتادہ بود وسابقًا بیان از جانب شارع نیافتہ نمیدانست اکنون بتقریب وقوع این قضیہ معلوم کرد ونیز آن حضرت صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم خود بشنیدن آن مقید نشد وابوبکر را نیز بران ترغیب نہ نمود بلکہ تغافل زد وبر رخصتے درینباب اشارتے فرمود پس نہایت انچہ باین حدیث ثابت شود اباحت ورخصت آن در بعض احیان مثل ایام عید وما نند آن باشد بودن او حرام ومزمار شیطان در غیر این اوقات واین معنی نزد انصاف ظاہر ست از حدیث کما لا یخفے وحدیث صوتان ملعونان فی الدنیا والآخرۃ مزمار عند نغمۃ ورنۃ عند مصیبۃ کہ گذشت نیز بقول سیوطے صحیح ست ووے گفتہ است کہ ہرچہ در کتاب ضیاء آوردہ ام صحیح ست دیگر حدیث معازف کہ در صحیح بخارے آمدہ کہ آن حضرت فرمود صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ وراءت من اقوام پیدا آیند کہ استحلال کنند حر را بکسر حاے مہملہ بمعنے فرج کہ مراد ازان ایجاز ناست وحریر را ومعازف را یعنے آلات ملاہی را کہ مزامیر ست پس اگر استماع معازف وآلات ملاہی حرام نباشد اطلاق استحلال بران وذکر او با حر وحریر چہ معنے دارد ودر اتصال واسناد این حدیث مر ابن حزم ظاہری را کہ از علمای متاخرین محدثین ست وقائل ست باباحت غنا ومزامیر بجہت تعصبے کہ درینباب دارد سخن ست وشرح وتحقیق این مقام تفصیلے طلبد وموقوف بود بر بیان بعض مصطلحات علم حدیث بدانکہ در اصول حدیث مقرر شدہ است کہ بخارے در تراجم ابواب صحیح خود بعض احادیث مے آرد کہ سند آنہا را از اول حذف کند گاہی بصیغہ جزم ومعلوم چنانکہ ذکر فلان وقال فلان مثلًا واین قسم محکوم علیہ است بصحت وگاہی بصیغہ تمریض ومجہول چنانکہ قیل ویقال ودر این محل توقف ست ومجزوم الصحۃ نہ ولیکن چون وی رحمہ اللہ آنرا در صحیح آوردہ است مشعر ست کہ اصلش صحیح ست زیراکہ وی التزام کردہ است کہ درین کتاب جز صحیح نیارد واین حذف اسناد را از اول تعلیق گویند وآن حدیث را معلق اگرچہ حذف تا آخر اسناد نیز باشد وگفتہ اند تعلیقات البخارے متصلۃ یا مسندۃ یعنے اگرچہ بظاہر منقطع آمدہ اما در واقع متصل اند واینحکم در جائے ست کہ نسبت بر رجال حدیث گوید کہ میان او وایشان واسطہ ہست اما اگر نسبت بشیخ بیواسطہ خود گوید کہ قال فلان این حکم معلق نزار دو در صورت حذف اسناد داخل نہ این حکم عنعنہ دارد

وحکم عنعنه نزد بخاری آنست که اگر ملاقات راوی ومروی عنه ثابت شود واین راوی از تدلیس سلامت بود
در حکم اتصال داخل ست والا احتمال انقطاع دارد ومثال این خبر معازف ست که بخاری در اول این حدیث حدثنا یا اخبرنا
وامثال آن نگفته سوق حدیث نموده است وگفته قال هشام ابن عمار حدثنا صدقة ابن خالد قال حدثنا عبد الرحمن
بن یزید ابن جابر قال حدثنا عطیة ابن قیس قال حدثنی عبد الرحمن بن غنم قال حدثنی ابو عامر او ابو مالک الاشعری
انه سمع رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یقول لیکونن فی امتی اقوام یستحلون الحر والحریر والمعازف الحدیث پس
این حدیث متصل ست اگرچه حدثنا هشام یا اخبرنا هشام نگفته وگفت قال هشام زیراکه هشام از شیوخ بی واسطه
بخاری ست بی شبهه وملاقات بخاری وسماع وی از وی معلوم ومعروف ست وبخاری از وی احادیث دارد
بصیغه تحدیث سماع وی گوید که صاحب زهره آنرا حصر کرده در چهار حدیث وبخاری منزه ومبرا است از تدلیس
وهیچ کس او را بدان نسبت نکرده و وصف نموده پس این حدیث صحیح باشد از جهت ثبوت اتصال وعامه علما و
محدثین برین اند الا ابن حزم که درین حکم ودر بسیاری از امور درین مسئله مخالفت جمهور افتاده وبراه خلاف
ایشان رفته است وبر ظاهر حال آنکه صیغه قال ست استاده وگفته که اتصال این حدیث معلوم نیست زیراکه
بخاری قال هشام گفته نه حدثنا واز قال هشام سماع این حدیث از وی صریحا معلوم نمیگردد ونمیداند که
هشام از شیوخ بخاری ست واز وی سماع دارد نهایتش آنکه درین حدیث شاید که سماع بطریق مذاکره باشد
نه بقصد تحدیث واسماع ازینجهت قال گفت نه حدثنا وبخاری در صحیح خود امثال این دارد ونکته نیست که گفته شد
وابن حزم در کتاب خود گفته است که اگر راوی عادل روایت کند از کسی که او را دریافته است محمول بر لقا وسماع
بود خواه بگوید اخبرنا یا حدثنا یا عن فلان یا قال فلان همه محمول بر سماع ست واین تناقض صریح ست که
این مرد کرده ووی باینقدر که سخن در اتصال وصحت این حدیث کند اکتفا نکرد بلکه تعصبی که در اثبات اباحت دارد
بوضع این حدیث وهرچه درین باب مرویست حکم کرده واز شیخ مصنف در افراط ومبالغه درگذرانیده زیراکه مصنف
میگوید که حدیثی صحیح وارد نشده ووی میگوید که هرچه آورده اند موضوع ست ومحدثین او را درینباب
تخطیه وتغلیط کرده اند واین حدیث معازف را ابن حبان وغیر وی از ائمه حدیث تصحیح نموده اند وگفته که ده کس از
اصحاب هشام از وی روایت کرده وهمچنین از دیگر شیوخ وی مثل صدقه وابن جابر روایات متعدده
آورده همچنین گفته اند شارحان حدیث اکنون شاید که تو بگوئی که پس ترا چه اعتقاد ست وتو در کدام جانبی
بدانکه از کسی که براه انصاف واحتیاط رود واز کدر تعصب ومکابره صاف بود در مسئله که در وی
نزاع وخلاف راه داشته باشد باقطع نظر از راجح ومرجوح جز سکوت وتوقف چه صورت بندد ودرین مسئله
هم میان فقها ومشائخ نزاع ست وهم میان مشائخ طریقت بیکدیگر اختلاف وهر که تتبع احادیث واقوال فقها
وسلف کند داند که متعارف ومشهور میان ایشان حرمت وکراهت آن بود وغایت توجیه وتطبیق آنست
که آنرا مقید ومحمل بطریق لهو ولعب دارند بقرینه آنکه این فعل در ان زمان متعارف وشعار اهل فسق وملاهی بود
وچون بعد از ان جماعه از ارباب دیانت وذوق ووجدان ووله ومحبت بجهت تصرف وتاثیری که سماع غنا در نفوس
وقلوب دارد واثارت مکامن وبواطن مواجید واحوال کند در ان افتادند ولهو ولعب کرد سراپرده افعال

احوال

در بیان تحریم لعب شطرنج

و احوال ایشان راه ندارد از ان خارج بوده باشند و بالجمله انچه درینجا منقح میگردد انست که بر حرمت سماع علی الاطلاق دلیلے قطعے از ضروریات دین ثابت نشده و عمل و اعتیاد آن خلاف طریقهٔ اتباع ست و هر که آنرا بطریق علم و بحث در احادیث و آثار و اقوال اثبات کند محل گفت و گوست و از هر که بطریق سکر و غلبهٔ شوق و سطوت حال صادر شود معذور و هر چه نه از مردم اهل ادب و تورع بی ملاحظه و مبالات آید منکر والله اعلم و در باب تحریم لعب شطرنج حدیثے صحیح نشده و احادیث در تحریم شطرنج نیز بسیار آمده ولیکن میگویند که این احادیث بصحت نرسیده هست از امیر المومنین علی علیہ آورده اند که بقومے گذشت که لعب میکردند بشطرنج پس بجهید برایشان و شدت نمود و فرمود دانا و آگاه باشید ای قوم که شما برای غیر این کار آفریده شده اید و اگر ترس این نمی بود که سنت و طریقه خواهد شد هر آئنه میزدم من این را بروی شما رواه البیهقی و از ابن عساکر نیز آمده که وی گذشت بر قومی که بازی میکردند بشطرنج و فرمود ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون اگر مساس کند یکی از شما اخگر را تا آنکه سرد شود بهتر ست از آنکه مساس کند این را روایت کرده اند این حدیث را ابن ابی شیبه و عبد بن حمید و ابن ابی الدنیا در ذم ملاهی و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و بیهقی و نیز از وی مرفوعاً آمده که فرمود که سلام مکن بر اصحاب نرد شیر و شطرنج رواه ابن عساکر و نیز آمده که ملعون من لعب بالشطرنج والناظر الیها کالآکل لحم الخنزیر و نیز آمده که حق سبحانه و تعالی را در هر روز سیصد و شصت نظر رحمت ست بر بندگان خود و نظر نمیکند در ان بسوی صاحب شطرنج و آمده که هر که لعب کند نرد شیر گویا که در آورد دست خود را در لحم خنزیر و امثال این احادیث و آثار بسیار آمده و در مذهب شافعی بالجمله رخصتے درینباب هست و مشهور و مختار در مذهب حنفی حرمت و کراهت ست و در باب لا تقتل المراة اذا ارتدت حدیثے صحیح نشده بلکه خلاف آن صحیح شده من بدل دینه فاقتلوه حدیث من بدل دینه فاقتلوه صحیح ست احمد و بخاری و ترمذی و ابو داؤد و نسائی و ابن ماجه آنرا روایت کرده و کلمهٔ من عام ست شامل مذکر و مؤنث پس مرأة نیز درین حکم داخل باشد چنانکه مذهب امام مالک و شافعی و احمد و بعض علمای دیگر ست و نزد امام ابو حنیفه و سفیان ثوری تابعان ایشان مرأة را بعلت ارتداد نکشند اگر توبه کرد فبها والا حبس کنند تا اسلام آرد و دلیل ایشان آنست که در صحیح آمده که پیغمبر خدا صلے الله علیه و آله و سلم نهی کرد از قتل نسا مطلقاً خواه کافر اصلیه بود یا مرتده و نیز اصل تاخیر اجزیه است بسوی آخرت که دار الجزاست و تعجیل در مردان بجهت خوف شر عاجل ست که محاربه و مقاتله ایشان ست با اهل اسلام و در نسا صلاحیت آن نه و لهذا در جهاد کفار قتل اینها جائز نبود کذا فی الهدایه و در بعض احادیث عدم قتل امرأة مرتده بصریح نیز ورود یافته است چنانکه سیوطی در جمع الجوامع از حدیث طبرانی از معاذ بن جبل مرفوعاً آورده که هر مردی که مرتد شود از اسلام دعوت کن او را با سلام اگر توبه کرد قبول کن از وی و اگر توبه نکرد بزن گردن او را و هر زنی که مرتده شود دعوت کن او را اگر توبه کرد قبول کن و اگر ابا آورد طلب توبه کن از وی اینجا ذکر قتل نکرد و هم بر استتابت اقتصار نمود و زرکشی در شرح خرقی از حدیث دار قطنی از ابن عباس آورده که گفت گفت رسول خدا صلے الله علیه و آله و سلم لا تقتل المراة اذا ارتدت و درین حدیث نیز طعن کرده و در تنزیه الشریعه نیز گفته که دار قطنی این حدیث را از انس آورده و فیه عبد الله بن عیسے انتهی و سیوطی از ابو بکر آورده که نسائی مرتده را بند میکرد و میفروخت و در قتل نسای مرتده نیز روایات آمده که آن نیز مطعون ست پس حاصل آن آمد که در حدیث نهی از قتل مطلق نسا

در بیان قتل زن مرتده

وحدیث قتل مطلق مرتد که هر دو صحیح اند تعارض آمد ونزد تعارض حدیثین رجوع بقیاس بود وقیاس عدم قتل نساست
چنانچه در هدایه گفت پس قیاس مرجح حدیث نهی از قتل نسا گردانند برو در باب اذا وجد القتیل بین القریتین ضمن
اقربهما چیزے ثابت نشده این مسئله در کتب حنفیه در باب قسامت مذکور ست که گفته اگر دابه میان دو قریه بگذرد وبرو
قتیلے باشد پس قسامت بر قریه است که نزدیکتر باشد از وی وقسامت آن بود که مرده که اثر جراحت داشته باشد
در محله یافته شود وقاتل او معلوم نباشد واولیاے وی دعوے کنند خون او را بر اهل محله وگواهان نداشته باشند
پنجاه مرد را از محله سوگند دهند که بالله ما نکشته ایم او را ونمیدانیم کشنده او را اگر این سوگند خورند حکم کرده شود
بر اهل محله بدیت مقتول واین حکم علی الاطلاق بحدیث صحیح ثابت شده است وحکم بقسامت متفق علیه است میان
جمیع ائمه بتفصیلے که در مذهب هر یک مذکور ست اما این مسئله که اگر مقتول درمیان دو قریه یافته شود ضامن میگردد
دیت او را قریه که نزدیکتر ست مختلف فیه است مذهب حنفیه آنست که مذکور شد ودلیل برین حکم در هدایه حدیث
مے آرد ودر حاشیه وی از مبسوط نوشته که این حدیث ابی سعید خدری ست که قتیلے را نزد حضرت رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم آوردند که درمیان دو قریه افتاده بود فرمود تا گز کرده شد ودر مبسوط گفته که مساحت کرده شد پس قریب
یافته شد بجانب یکی ازان دو قریه بیک شبر پس حکم کرد بقسامت ودیت بر اهل آن قریه ودر تنزیه الشریعه میگوید که
اینحدیث ابی سعید را عقیلے آورده وگفته که در روے ابو اسرائیل ست ومنفرد ست باین ولا اصل له قلت اخرجه الامام احمد
فی مسنده والبزار وابو اسرائیل از رجال ترمذی ست وشیعے غالی ست اما کذاب نبود وامام احمد گفته که یکتب حدیثه
وابن معین توثیق کرده است او را والله اعلم ودر جمع الجوامع از شعبے آورده بروایت عبد الرزاق وابن ابی شیبه
وبیهقی که کشته یافته شد میان وادعه وشاکر که نام دو موضع ست پس امر کرد امیر المومنین عمر بن الخطاب که قیاس
کنند میان این دو قریه پس یافتند او را بوادعه قریب تر پس حکم کرد بقسامت وضامن گردانید اهل وادعه را دیت وے
ودر روایت دیگر هم از شعبے بروایت سعید ابن منصور وبیهقی آورده که کشته یافته شد در خرابه وادعه همدان پس حکم
کرد عمر بن الخطاب بقسامت وروایت اول تفصیل این روایت ست ودر روایت دارقطنی نیز مانند این آمده
وگفته که رفع این حدیث بحضرت رسالت صلے الله علیه وآله وسلم منکر ست ودر اسناد وی عمر ابن صبیح ست ووی متروک
ست باتفاق ودر روایات آمده است که اهل وادعه گفتند یا امیر المومنین سوگند های ما منع نکرد از اموال ما فرمود
همچنین ست حق ودر روایتی حکم نکردم برشما مگر بحکم پیغمبر شما صلے الله علیه وآله وسلم واز امیر المومنین علی نیز آمده که
گفت هر قتیلے که یافته شود میان دو قریه پس ضمان بر اسبق آن دو قریه است یعنی اقرب آنها رواه عبد الرزاق
فی الجامع وشیخ مصنف میگوید که این روایات ثابت نشده والله اعلم ودر باب من اهدیت له هدیة وعنده جماعة فهم
شرکاءه چیزی ثابت نشده در مقاصد حسنه گفته که این حدیث را عبد ابن حمید در مسند خود وعبد الرزاق وطبرانی وابو نعیم در
حلیه از ابن عباس وطبرانی واسحق بن راهویه وابو بکر از حسن ابن علی وعقیلے از عائشه کلهم مرفوعا آورده وعقیلی گفته
که صحیح نشده درین باب از پیغمبر صلے الله علیه وآله وسلم چیزے وهمچنین گفته بخاری بعد از آوردن او اینحدیث را تعلیقا
وگفته که ذکر کرده میشود از ابن عباس که گفته همنشینان وی شریکان دے اند ولیکن صحیح نیست وگفت صاحب مقاصد
که این عبارت از مثل بخاری تقاضاے بطلان نکند بخلاف از عقیلے انتهی یعنی درجه صحیح بخارے اعلا وارفع ست

در باب المقتول یافته شود درمیان دو قریه

در بیان آنکه همنشینان شریکان اند

پس چون وے نفی صحت کند درجۂ اعلی را کند از ان وہنوز صحت وی از امثال عقیلی متوقع ست بخلاف آنکہ عقیلی وامثال وے این عبارت را گویند نفی مطلق مرتبۂ صحت بود و از ان بطلان آن لازم آید و گفت کہ شیخ ابن حجر گفتہ وبہر حال موقوف نیز ثابت ست واللہ اعلم و در باب ذم کسب و فتنہ مال چیزے ثابت نشدہ در فتنہ مال فی الجملہ احادیث صحیحہ واقع شدہ ونص قرآن بدان ناطق ست و چون در مدح کسب حلال و ترغیب بران احادیث صحیحہ ورود یافتہ انچہ در ذم مطلق آن واقع شدہ باشد ضعیف بود یا موضوع وما ناکہ مراد آنست کہ چون در احادیث در ترغیب زہد و توکل و ترک دنیا و متاع آن مبالغہ کردہ اند باید کہ از اطلاق آن چنان معلوم نشود کہ مگر کسب کردن مکروہ و ممنوع بود و از مال و منال بکلی اجتناب شرط ست بعضے ازان احادیث ثابت نیست وانچہ ثابت ست محمول ست برانچہ مفہوم میشود از احادیث صحیحہ کہ توسط و اقتصاد ست و دنیا و اموال ہم مذموم ست وہم محمود و توسط و اقتصاد در ہمہ جا محمود و مرغوب ست چنانچہ قول وی در باب ترک اکل و شرب از مباحات چیزی صحیح نشدہ ونیز بر مثل ہمین معنی محمول ست قولہ تعالی + کلوا من الطیبات واعملوا صالحا + فافہم و در باب حجامت و اختیار آن در بعض ایام و کراہیت آن در بعض چیزے ثابت نشدہ وانچہ ثابت شدہ است درین باب آنست کہ مراد تمسک بالحجامۃ و حدیث صحیحین کہ ان کان فی شئی شفاء ففی شرطۃ محجم او شربۃ عسل او لذعۃ بنار ذکر حجامت و این دو حدیث و احادیث دیگر کہ درین باب وارد شدہ سابقا در باب طب و معالجہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم امر ازہر مذکور شدہ است اما در اختیار حجامت در بعض ایام و کراہیت آن در بعض نیز احادیث مرویست ولیکن بصحت نرسیدہ صاحب مشکوۃ از حدیث ابن ماجہ از نافع از ابن عمر آوردہ کہ گفت شنیدم رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ میگفت حجامت بر ناشتا افضل و انفع ست و زیادہ میکند عقل را و حفظ را پس ہر کہ خواہد کہ حجامت کند روز پنجشنبہ کند بر نام خدای عز وجل و پرہیز کند حجامت کردن را روز جمعہ و روز شنبہ و یکشنبہ و حجامت کنید روز دوشنبہ و روز سہ شنبہ و پرہیز کنید حجامت را روز چہارشنبہ زیرا کہ وی روزیست کہ رسیدہ شدہ در وے بلا بایوب و پیدا نمیشود جذام و نہ برص مگر در روز چہارشنبہ وا ینحدیث را در مقاصد از حاکم از عطا بن خالد از نافع از ابن عمر تا پرہیز کنید حجامت را روز چہارشنبہ آوردہ و در روز سہ شنبہ گفتہ کہ وی روزیست کہ صرف کرد حق تعالی در وے بلا را از ایوب و اصابت بلا بوی در روز چہارشنبہ ذکر نکردہ و گفتہ کہ سند وی ضعیف ست و گفتہ کہ حدیث ابن ماجہ از سعد ابن میمون از نافع ست و ذہبی گفتہ کہ وی مجہول ست انتہی و در مشکوۃ نیز از حدیث احمد و ابی داود از زہری مرسلا آوردہ کہ ہر کہ حجامت کند روز چہارشنبہ یا روز شنبہ و برسد او را برص باید کہ ملامت نکند مگر نفس خود را و ابو داود گفتہ کہ اسناد این صحیح نیست و از معقل ابن یسار آوردہ کہ گفت گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حجامت روز سہ شنبہ در ہفدہم ماہ دواست مردانی سنہ را و گفتہ کہ روایت کرد اینحدیث را حرب بن اسمعیل صاحب احمد و اسناد او قوے نیست و رزین مانند این از ابی ہریرہ آوردہ و از حدیث ابی داود از کبشہ بنت ابی بکرہ آوردہ کہ گفت پدر من نہی میکرد اہل خود را از حجامت روز سہ شنبہ و میگفت کہ رسول خدا فرمود صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روز سہ شنبہ روز خون ست یعنی غلبۂ خون و در وے ساعتی ست کہ ساکن نمیشود خون در وی یعنے اگر حجامت یا فصد کند در وے پس اگر بہلاکت انجامد بجہت عدم انقطاع دم کذا فی بعض الشروح و درین دو حدیث بظاہر تدافعی ہست

در بیان اختیار حجامت در بعض ایام و کراہیت آن در بعض

مگر آنکه اینحدیث در غیر روز معین که هفدهم ماه است محمول باشد کذا قیل والله اعلم و عادت شریف در حجامت
هفدهم و نوزدهم و بیست و یکم بود و در احادیث فضل و نفع آن وارد شده و در حدیث ابی داؤد آمده که آن شفاست
مر هر درد را و گفته اند که خون بلکه جمیع رطوبات از اول ماه تا نصف در غلبه و شورش بود و در آخر در قلت و سردی
و اوساط ماه معتدل و مناسب است بدان و بدانکه در حدیث ابی داؤد از انس آمده که حجامت آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم در اخدعین و کاهل بودی و آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر هامه خود یعنی وسط راس
مبارک خود از شاة مسمومه که در خیبرش داده بودند حجامت کرده و معمر گفت که من حجامت بر هامه بی علت سر کردم
پس برفت از من قوت حفظ تا آنکه تلقین کرده میشدم فاتحة الکتاب را در نماز رواه رزین و در مقاصد گفته که دیلمی
از حدیث عمر ابن واصل از انس مرفوعاً آورده که حجامت در نقره راس مورث نسیان است تجنب کنید از ان و
خطیب گفته که ابن واصل متهم است بوضع و تحقیق حجامت کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در یافوخ یعنی در تارک
سر خود از دردی که داشت و روایت کرده شده است که وی صلی الله علیه وآله وسلم حجامت کرد بر هامه و کتفین خود و
وطبرانی در معجم کبیر از ابن عمر مرفوعاً آورده که حجامت در سر نافع است از جنون و جذام و برص و ضرس مجموع این
احادیث بصحت نرسیده و لهذا تعارض نیز آمده والله اعلم و در باب احتکار احادیث بسیار منقول است و جز حدیث

در بیان ذم احتکار

مسلم که من احتکر فهو خاطئ چیزی صحیح نشده و آنرا بعض میگویند منسوخ است و بعض حمل بر ان میکنند که چون احتکار
باشد باهل آن مقام و در منع و نهی از احتکار تشدیدات عظیمه واقع شده طبرانی و بیهقی از معاذ ابن جبل آورده که حضرت
رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بد بنده است محتکر اگر ارزانی دهد حق تعالی نرخها را محزون گردد و اگر گرانی
آرد خوش شود و ابن ماجه از عمر آورده که الجالب مرزوق والمحتکر ملعون و نیز آمده است که آرنده غله در بازار مثل
مجاهد فی سبیل الله است و محتکر مثل ملحد فی کتاب الله و احمد و ابن ماجه از عمر آورده که هر که احتکار کند بر مسلمانان طعام را
مبتلا سازد او را خدای تعالی بجذام و افلاس و نیز آمده که هر که احتکار کند طعام را بر مسلمانان چهل روز و تصدق کند
آنرا قبول کرده نشود از وی رواه ابن عساکر عن معاذ و نیز حاکم از ابن عمر آورده که المحتکر ملعون و امثال آن نیز آمده
و در حدیث احمد و مسلم و ابی داؤد و ترمذی از ابن عمر آمده که لا یحتکر الا خاطئ احتکار نکند مگر خاطی یعنی گناهکار و در
روایتی از مسلم و بیهقی از معمر ابن عبد الله آمده که من احتکر فهو خاطئ و شیخ مصنف غیر اینحدیث را صحیح نمیگوید و آنرا نیز
میگوید که بعض منسوخ گفته اند کاشکی آن احادیث را که ناسخ اینحدیث اند ذکر میکرد والله اعلم و تقیید حرمت احتکار
بزیانکار بودن او باهل بلد در کتب فقهیه مذکور است و نیز گفته اند که احتکار بخریدن غله است از بازار و اگر از ملک و
از زراعت و مانند آن در آید احتکار نبود و در باب مسح الوجه بالیدین بعد الدعاء حدیثی صحیح نشده در جامع الاصول

در بیان مسح روی از هر دو دست بعد دعا

از حدیث ترمذی از امیر المؤمنین عمر آورده که گفت بود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وقتیکه بر میداشت دو دست
خود را در دعا فرو نمی آورد تا آنکه مسح میکرد بهر دو دست روی خود را و در روایتی رد نمیکرد هر دو دست تا مسح میکرد
و صاحب مشکوة از حدیث ابی داؤد از ابن عباس آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم سوال کنید
خدای تعالی را به بطون کفهای دست خود و سوال نکنید او را بپشتهای دست و چون فارغ شوید مسح کنید بکفهای
خود رویهای خود را و سیوطی در جمع الجوامع حدیث ترمذی را که مذکور شد آورده و گفته که ترمذی گفته است که اینحدیث

صحیح غریب ست واز حاکم در مستدرک نیز آورده واین حدیث را از عبد الغنی بن سعید در ایضاح الاشکال واز ابن ماجه
واز ابن عساکر وطبرانی وحاکم از ابن عباس واز ابن نصر از ولید بن عبد الله ابن ابی مغیث نیز آورده وجزری در حصن حصین
این را از سنن ابن ماجه وصحیح ابن حبان وصحیح مستدرک حاکم نیز آورده واز آنچه گفته شد معلوم شد که حکم بعدم
صحت حدیث مسح الوجه بالیدین بعد الدعاء درست نباشد مگر آنکه مراد عدم صحت او علی الاطلاق بود زیرا که گفته اند که آن
در صورت دعاست برفع یدین نه مطلقاً چنانچه از سیاق احادیث نیز ظاهر میشود والله اعلم ودر باب مرگ ناگاهی

در بیان مرگ ناگاهی

چیزے صحیح نشده وحدیث انها راحة المؤمن واخذة اسف للکافر ثابت نشده در جامع الاصول از حدیث ابی داؤد
از عبید الله ابن خالد السلمی از مردے از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم موت الفجاءة اخذة اسف للکافر ورحمة للمؤمن مرگ ناگاهانی گرفتن غضب ست مر کافر را ورحمت ست مر
مؤمن را واز عائشه رضی نیز مانند این آورده ودر مشکوة از عبید الله ابن خالد آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم موت الفجاءة اخذة الاسف رواه ابوداؤد وزیادت کرد بیهقی در شعب الایمان ورزین در کتاب خود
اخذة اسف للکافر ورحمة للمؤمن وسیوطی در جمع الجوامع از حدیث احمد وبیهقی از عائشه رضی آورده که گفت موت الفجاءة
اخذة اسف وسخاوی در مقاصد حسنه آورده موت الفجاءة راحة للمؤمن واسف علی الفاجر وگفته که روایت کرد این را
احمد از عائشه رضی بسند صحیح بلفظ اذا انسیت واخذة اسف للکافر وگفته که درین باب حدیث از انس وابن مسعود نیز آمده

در بیان ملاحم وفتن

ودر باب ملاحم وفتن آنچه ذکر میکنند که امیر المؤمنین علی رضی بزبیر گفت روز جمل انشدک الله هل سمعت رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم فی سقیفة بنی فلان لیقاتلنه ساعلی وانت له ظالم ثابت نشده واهل حدیث تصحیح آن نکرده اند سیوطی
در جمع الجوامع از حدیث ابن عساکر از ابن عباس آورده که علی رضی بزبیر گفت سوگند میدهم ترا بخدا تو میدانی که
بودم من وتو در سقیفه بنی فلان ومیکردیم مصالحه ومداعبت میکردیم ناگاه بگذشت برما پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم
وفرمود گویا دوست میداری تو اورا گفتم چه مانع ست چرا دوست ندارم فرمود آگاه باش هر آئینه قتال میکنند
وے ترا وحال آنکه وے ظالم ست پس گفت زبیر رضی بخدا یاد داد وے تو مرا چیزی که فراموش کرده بودم پیش ازین
وازو برگشت واز بیهقی از ابوالاسود دیلمی باین لفظ آورده که چون علی واصحاب وی از طلحه وزبیر نزدیک آمدند
وصفهاے جنگ بهم نزدیک رسیدند علی رضی بیرون آمد ووے سوار بود بر بغله رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پس فریاد زد
وگفت بخوانید زبیر بن العوام را نزد من پس پیش آمد زبیر پس گفت علی یا زبیر سوگند میدهم ترا بخدا یاد داری
آن روز را که گذشت برما رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وما در فلان جاے بودیم پس فرمود آن حضرت صلی الله
علیه وآله وسلم یا زبیر دوست میداری تو علی را گفتی تو چرا دوست ندارم ابن خال خود را وابن عم خود را وبر دین
من ست پس از آن گفت یا علی رضی دوست میداری وے زبیر را گفتم یا رسول الله چرا دوست ندارم ابن عمه خود را
ووے بر دین من ست پس فرمود آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم یا زبیر اما والله هر آئینه قتال میکنی تو اورا
حال آنکه تو ظالمی پس گفت زبیر بلی والله تحقیق من فراموش کرده بودم این قضیه را از آن باز که شنیدم از رسول خدا
صلی الله علیه وآله وسلم والآن یاد آمد مرا بخدا سوگند مقاتله نکنم با تو این بگفت وبرگشت پس پسرش مسمی بعبد الله
ابن الزبیر چه شد ترا اے پدر که براے جنگ آمدے واکنون بر میگردے گفت یاد داد مرا علی حدیثے را که

شنیده بودم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرموده بود که قتال میکنی با علی و حال آنکه تو ظالمی اکنون
قتال نمیکنم او را پس گفت عبد الله بن الزبیر تو برای قتال نیامده بودی بلکه بجهت اصلاح بین الناس آمده بودی
تا خدای تعالی صلاح دهد این کار را گفت اکنون خود سوگند خوردم که قتال نکنم گفت عبد الله پس آزاد کن غلام خود را
و بایست تا اصلاح دهی میان مردم پس آزاد کرد زبیر غلام خود را و بایستاد و چون اختلاف کردند مردم سکینه یکی سوار
شد بر اسپ خود و برفت و آورده اند که چون برفت در موضعی بنماز مشغول شد ابن جرموز که یکی از لشکریان
علی بود برفت و هم در نماز سر او را ببرید و نزد علی آمد و استیذان نمود حضرت امیر او را اذن در آمدن نداد و گفت شنیده ام
من از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود قاتل الزبیر فی النار و در روایتی آمده که ابن جرموز آمد
گفت بشارت باد ترا بقتل زبیر فرمود ترا نیز بشارت باد بدوزخ و نیز آورده اند که چون ابن جرموز آمد با وی
شمشیر زبیر بود گفت علی این آن شمشیر ست که بسیار دور کرد از وجه رسول صلی الله علیه و آله و سلم کرب و اندوه را
و در روایتی بسا کربتی که گشاده بود صاحب این شمشیر از وجه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و در باب ظهور آیات
در شهور و آنکه مرویست که تکون فی رمضان هدة و فی شوال همهمة الی غیر ذلک چیزی ثابت نشده و مجموع
باطل ست نعیم ابن حماد و حاکم از ابی هریره آورده که فرمود میباشد هدة یعنی آوازی هائل از آسمان در ماه رمضان
که بیدار میکند نائم را و میترساند بیدار را پس از آن ظاهر میشود عصابه در شوال پس تر پیدا میشود آوازی پنهان
در ذی القعده پس تر سلب کرده میشوند حاجیان در ذی الحجه پس تر دریده میشود محارم در محرم پس تر میباشد موت
در صفر پس تر تنازع میکنند قبائل در شهر ربیع بعد از آن عجب کل العجب از جمادی و رجب پس تر چنان شود که ناقه
پالان کرده شده بهتر باشد از دسکره که کم میکند صد هزار را حاکم گفته است که این حدیث غریب المتن ست و ذهبی
گفته که موضوع ست و ابن جوزی آنرا در موضوعات آورده کذا ذکره السیوطی و در تنزیه الشریعه نیز مانند آن آورده
و شل آن سخن کرده والله اعلم و در باب ذم المولودین بعد المائة چیزی ثابت نشده در تنزیه الشریعه آورده
لا یولد بعد المائة مولود لله فیه حاجة و گفته که احمد بن حنبل گفته که این حدیث صحیح نیست و ابن جوزی گفته که اگر کسی
گوید که اسناد وی صحیح ست گوئیم که در وی عنعنه است پس احتمال دارد که یکی از آن شنیده باشد از ضعیف
یا کذاب و نام او را اسقاط کرده و چگونه صحیح باشد و حال آنکه بسیاری از ائمه و سادات زائیده شده اند بعد از
مائة و در باب وصف آنچه بعد از صد و سی سال و صد و شصت و دویست سال و سیصد سال واقع خواهد شد
و مذمت آن قوم و مدح انفراد و تجرد دران وقت مجموع باطل و مفترے ست و حدیث الغربا ثلاثة قرآن فی جوف
ظالم و مصحف فی بیت لا یقرأ فیه و رجل صالح بین قوم سوء باطل ست احادیث در خبر دادن حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم از احوال امت و ظهور فتن و تغییر احوال دین و ملت و شیوع ظلم و بدعت علی العموم و بخصوص از احوال
خوارج و بنی امیه و ترک و امثال ایشان و وصیت امت بانفراد و تجرد و اختیار عزلت و ترک صحبت با خلق و فرار از
فتن بسیار واقع شده و از حد احصا خارج بحیثیتی که قدر مشترک از آن و اصل بحد متواتر توان گفت و بعد از آن در صحاح
نیز آمده و اما اعداد مخصوصه که مصنف ذکر کرده دو احتمال دارد یا بتصریح در احادیث مذکور باشد یا باعتبار تعین وقت و
نظر بخارج معلوم شده باشد و اما حدیث الغربا ثلاثة یعنی غربا در عالم سه کس اند یکی قرآن در جوف ظالم که حق آن

در بیان ظهور آیات در شهور

در بیان ذم مولودین بعد المائة و ...صد سال

از تلاوت و حمل جدران بجا نمی آرد و دیگر مصحف در خانه که خوانده نشود و دیگر مردے صالح در میان قومے بد اسنجید سیوطی را سیوطی از حدیث دیلمی در مسند الفردوس از ابی ہریرہ آورده و گفته که غرباء چهار اند و مسجد و حمله قوم که در وے تلاوت نکنند زیاده کرده و در تنزیه الشریعه از حدیث ابن حبان از ابی ہریره آورده که چون سنه ثلثین و مائه شود چهار چیز غریب باشند در دنیا و گفته که دارقطنی گفته است که بلیه در ین حدیث از محمد ابن علی صوریست و در باب ظهور

آیات بعد از دو صد و بیست سال چیزے ثابت نشده از ظهور آیات صغرے و کبرے قیامت خبر داده اند و احادیث دران خارج از حد و احصاست ولیکن در ظهور آن بعد از دویست سال بصحت نرسیده و در تنزیه الشریعه آورده که ابن جوزے گفته است که حدیث الآیات بعد المائتین که از ابی قتاده آمده است در اسناد وی کربی ست و تعقب کرده شده است بآنکه ابن ماجه آنرا روایت کرده و حاکم تصحیح آن نموده است ولیکن ذہبی گفته که در وے

عون بن عماره است و وی ضعیف است انتهی و در باب مذمت اولاد در آخر زمان که لان یربے احدکم جرو کلب

خیر له من ان یربے ولدا و حدیث یکون المطر قیظا والولد غیظا چیزے ازین احادیث ثابت نشده در مقاصد حسنه حدیث لان یربے احدکم را از حدیث دیلمی از انس مرفوعا آورده بزیادة ولدا من صلبه یعنی زمانه برسد که تربیت کردن یکی از شما سگ بچه را بهتر ست مر او را از تربیت اولاد که از صلب وی باشند و در تنزیه الشریعه باین لفظ آورده لان یربے احدکم بعد ستین و مائة الحدیث و گفته که روایت کرد این حدیث را حکم بن مصعب از ابن عباس و آفت وی حکم ست و تعقب کرده شده است باین که ابو داؤد و ابن ماجه از وے روایت دارند و غیر این را طریقے دیگر نیز هست که طبرانی بوے روایت کرده ولیکن ذہبی گفته که وی موضوع ست و ابو نعیم در حلیه از حذیفه نیز آورده ابن جوزے آنرا از واهیات شمرده و حاکم در تاریخ خود از انس آورده و در مستدرک نیز آورده مرفوعا بلفظ اذا اقترب الزمان کثر لبس الطیالسة و کثرت التجارة تا آنکه گفته و لان یربے الرجل جروة الحدیث ولیکن تضعیف کرده و بالجمله آنرا طرق ست و همه ضعیف و بعض منجبر ببعض چنانکه حدیث حذیفه خیر اولادکم بعد اربع و خمسین و مائة البنات و خیر نسائکم بعد الستین و مائة العواقر اخرجه الدیلمی و بالجمله مضمون این اشارت ست بفساد زمان و اختیار وحدت و عزوبت در وے و هر چه درین باب وارد شده است هر چند ضعیف باشد مثل خیرکم بعد المائتین الخفیف الحاذ و امثال آن معاضد و مؤید اوست و قد سبق و اما حدیث یکون المطر قیظا والولد غیظا قیظ بفتح قاف و سکون تحتانیه و ظای معجمه بمعنی گرمای سخت و غیظ بفتح غین معجمه و سکون تحتانیه و ظای معجمه اندوه سخت مقصود آنست که در آخر زمان اسباب عیش و عشرت و آسایش و راحت همه بواعث اندوه و محنت و شدت شوند چنانکه مطر که حکم قیظ گیرد و ولد موجب غیظ شود و در باب تحریم قرأت قرآن بالحان و تغنی چیزے ثابت نشده بلکه برخلاف آن در صحیح

وارد ست و هو ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم دخل مکة یوم الفتح و هو یقرأ سورة الفتح و یرجع و قال الراوی الترجیع آآآ چون احادیث در نهی و ترهیب از قرأت قرآن بغنا و ترجیع آمده چنانکه طبرانی و بیهقی از حذیفه آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخوانید قرآن را بلحون عرب و اصوات ایشان و دور دارید خود را از لحون اهل کتاب و اهل عشق و سرانجام ست که بیاید بعد از من قومیکه ترجیع کنند قرآن را مثل ترجیع غنا و رهبانیت و نوحه درنگذرد قرآن از حنجرهای ایشان و در فتنه است دلهاے ایشان و دلهای کسانیکه خوش میدارند کار ایشان را

ونیز در حدیث آمده است که از علامات قیامت ست که گرفته شود قرآن را مزامیر و تقدیم کنند در نماز کسی را یعنی بامامت نه اقرا قوم و نه افضل ایشان را مگر بجهت همین که غنا کند ایشان را غنا کردنی و امثال آن اشارت کرد مصنف که در تحریم قراءت قرآن بالحان و تغنی حدیثی بصحت نرسیده و تمامه این بحث سابقاً در فصل عادت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله وسلم در قراءت قرآن گذشته است فتذکر و در باب آنکه الاجماع حجة حدیثی صحیح نشده در اثبات حجیت اجماع تمسک بآیات قرآنی ست مثل قوله تعالی وکذلک جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء علی الناس وقوله سبحانه ویتبع غیر سبیل المؤمنین الآیة وقوله تعالی کنتم خیر امة اخرجت للناس الآیة واحادیث نیز درین باب آمده و مشهور از آن این دو حدیث ست اول لاتجتمع امتی علی الضلالة در جامع الاصول از حدیث ابی داود از ابی مالک اشعری باین لفظ آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بتحقیق امان داد خدای تعالی شما را از سه چیز یکی آنکه دعای بد نکند بر شما پیغمبر شما تا هلاک شوید و غالب نگرداند اهل باطل را بر اهل حق و اجتماع نکنید بر ضلالت و از ترمذی از ابن عمر آورده که گفت گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خدای تعالی جمع نمیکند امت مرا یا گفت امت محمد را بر ضلالت وید الله بر جماعت ست و هر که بدر رفت از جماعت بدر افتد بسوی آتش دوزخ و سیوطی از حدیث ضیای مقدسی در مختاره و ابن ابی عاصم از انس آورده که خدای تعالی امان داد امت مرا ازین که اجتماع کنند بر ضلالت و از حدیث حسن از ابن جریر آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سوال کردم پروردگار خود را که جمع نکند امت مرا بر ضلالت پس داد مرا پروردگار این سوال را و در مقاصد حسنه میگوید که روایت کرد این حدیث را احمد در مسند خود و طبرانی در معجم کبیر و ابن ابی خیثمه در تاریخ خود از ابی بصرة غفاری بلفظ سألت ربی ان لایجمع امتی علی ضلالة فاعطانیها وطبرانی و ابن ابی عاصم از ابی مالک اشعری ان الله اجارکم من ثلاث و ذکر منها وان لاتجتمعوا علی الضلالة و ابونعیم در حلیه و حاکم در مستدرک و ابن منده و ضیا در مختاره از ابن عمر مرفوعاً آورده ان الله لایجمع هذه الامة علی الضلالة ابدا وان ید الله مع الجماعة فاتبعوا السواد الاعظم فانه من شذ شذ فی النار و همچنین ست نزد ترمذی لیکن بلفظ هذه الامة او امتی و روایت کرده ابن ماجه از انس مرفوعاً امتی لاتجتمع علی ضلالة فاذا رأیتم الاختلاف فعلیکم بالسواد الاعظم و غیر این طرق بسیار آورده و بالجمله این حدیث مشهور المتن ست و اورا اسانید کثیره و شواهد متعدده است از مرفوع و غیر مرفوع اما مرفوع قول وی صلی الله علیه و آله وسلم انتم شهداء الله فی الارض و از غیر مرفوع قول ابن مسعود که گفت چون پیش آید یکی از شما باید که نظر کند در کتاب الله پس اگر نیابد آنرا نظر کند در سنت رسول الله و اگر نیابد در کتاب و سنت باید که نظر کند در چیزی که اجتماع کرده اند مسلمانان بران والا اجتهاد کند انتهی دیگر حدیث ما رآه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن این را نیز در مقاصد حسنه گفته که امام احمد در کتاب السنة روایت کرده از حدیث ابی وائل از ابن مسعود و در بعض روایات زیاده آمده و ما رآه المسلمون قبیحا فهو عند الله قبیح و همچنین روایت کرده بزار و طیالسی و ابونعیم و بیهقی و تحقیق آنست که این قول موقوف ست بر ابن مسعود والله اعلم و امام غزالی در اثبات اجماع بحدیث لایزال طائفة من امتی علی الحق حتی تقوم الساعة نیز تمسک کرده و این حدیث را طرق متعدده است خارج از حد صادق است بحد تواتر معنوی و در بخاری و مسلم نیز ببعض الفاظ آمده و تحقیق این بحث در اصول فقه بتفصیل آمده است و در باب القیاس حجة

بیان حجیت اجماع

بیان حجیت اجماع

چیزی ثابت نشده درین باب نیز تمسک کنند به قول خدای تعالی فاعتبروا یا اولی الابصار و بسنت آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم که در مواضع عدیده اجتهاد و قیاس از وی صلی الله علیه و آله و سلم چنانچه آمده تمسک کرده اند چنانچه
در روایتی از ابی داود از ام سلمه آمده که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم که حکم میکنم در میان شما مگر برای
خود در آنچه وحی کرده نشده است بر من پس هرگاه که حکم کنم مر او را بچیزی از حق برادر وی قطع میکنم برای وی مگر قطعه
از آتش و در روایت مسلم آمده که فرمود نیستم من مگر بشر مانند شما چون امر کنم شما را بچیزی از رای خود نیستم من مگر
بشر و در روایت احمد آمده اخطی و اصیب و این در امور دنیا ... است و تهیج این در قصه تابیر نخل است و عمده
درین باب حدیث معاذ بن جبل است که چون فرستاد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم او را به قضای یمن فرمود
بچه حکم میکنی وقتی که عارض شود ترا حکمی گفت حکم میکنم بکتاب خدای عز و جل فرمود اگر نیابی در کتاب خدا گفت حکم
میکنم بسنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اگر نیابی در سنت رسول خدا گفت اجتهاد میکنم برای خود و فکر
خود و تقصیر نمیکنم در آن پس زد آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر سینه وی و فرمود الحمد لله الذی وفق رسول رسول الله
لما یرضی به رسول الله رواه الترمذی و ابو داود و الدارمی و در جامع الاصول از حدیث نسائی از عبدالرحمن بن
زید آورده که گفت بشود ما را حکمی و نبودیم ما درین مقام پس از آن تقدیر کرد خدای عز و جل بر ما که رسیدیم ما بجائی که
می بینید شما پس هر که از شما عارض شود مر او را حکمی بعد ازین باید که حکم کند بآنچه در کتاب خداست و اگر بیاید او را
امری که نیست در کتاب خدا باید که حکم کند بآنچه حکم کرده پیغمبر او صلی الله علیه و آله و سلم و اگر بیاید امری که نیست
در کتاب خدا و نه حکم کرده بدان پیغمبر وی و نه حکم کرده اند بدان صالحان باید که اجتهاد کند برای و عقل خود و نگوید که
من میترسم از حکم کردن زیرا که حلال بین است و حرام بین و میان حلال و حرام اموری اند مشتبه میان آنها
بگذار چیزی را که در شک اندازد ترا و برو بآن جانب که در شک نیندازد و از شریح آورده که نوشت بسوی او
عمر ابن الخطاب که حکم کن بآنچه در کتاب خداست و اگر نباشد در کتاب خدای عز و جل حکم کن بآنچه سنت رسول اوست
صلی الله علیه و آله و سلم و اگر نباشد در کتاب خدا و نه در سنت رسول او حکم کن بآنچه حکم کرده اند بدان صالحان و در
روایت ابن ابی شیبه و ابن جریر آمده نظر کن در آنچه اجتماع کرده اند بدان مردم و بگیر آن را و اگر نباشد آن حکم در آنچه
حکم کرده اند بدان صالحان اگر خواهی پیش شو و اگر خواهی پس او نمی بینم پس آمدن را مگر بهتر برای تو و السلام این قول
عمر رض ناظر است در عدم وجوب قیاس بر تقدیر عدم وجود حکم در کتاب و سنت و اجماع و همچنین قول وی رض که ابو داود روایت
کرده که گفت بر منبر ایها الناس بود رای پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مگر صواب زیرا که حق تعالی مینمود او را و نیست
از ما مگر ظن و تکلف دانا که مراد وی رض ازین اقوال رعایت احتیاط و احتراس است درین باب عدم جرأت و شتابی
در آن نه منع و نهی از آن بدلیل احادیث دیگر که درین باب از وی رض بروایت شریح و غیر وی آمده و در وی امر
باجتهاد و رای کرده و در روایتی آمده که بشریح نوشت که اگر نیابی در کتاب خدا و سنت رسول وی و احکام ائمه هدی
اختیار داری اگر خواهی مشاورت کن بمن و نمی بینم در مشاورت تو مرا مگر آنکه مسلم دارم آن را ذکره السیوطی فی جمع الجوامع
و فی الحقیقة عمل بقیاس حکم حالت مخمصه دارد که بی ضرورت جرأت و تکلف بر آن نمیتوان کرد و اما بحدیثی که در شأن مجتهد
واقع شده و در صحیح بخاری و مسلم و سنن ابی داود آمده که اگر مجتهد صواب کند دو اجر دارد و اگر خطا کند یک اجر استدلال

برحجیت قیاس نتوان کرد زیراکه اجتهاد عام ست از قیاس ست تأمل و تفکر کردن در کتاب و سنت و اقوال علما
و تاویل و تطبیق آنرا بیکدیگر نیز اجتهاد گویند و قیاس یک قسم از اجتهاد ست که تعدیه حکم اصل ست بفرع بعلت و
در احادیثی که واقع شده که اگر در کتاب و سنت و اجماع نیابی عمل کن برای متفقین ست که بقیاس ست فتدبر و در باب

اذا سمعتم عنی حدیثا فاعرضوه علی کتاب الله فان وافقه فاقبلوه والا فردوه چیزی ثابت نشده و این حدیث

از او ضع موضوعات ست بلکه خلاف این ثابت شده الا انی اوتیت القرآن ومثله معه و در حدیث دیگر صحیح آمده

که یکی از شمارا باید که بیابم تکیه زده بر تکیه گاه بی و حدیثی از من بوی رسانند پس وی گوید که ما این حکم را

در قرآن نمی یابیم چه مرا قرآن داده شده است و مثل آن با آن هم اینحدیث را که چون بشنوید شما از من حدیثی را
عرض کنید آنرا بر کتاب خدا اگر موافق باشد بوی قبول کنید آنرا و اگر نه رد کنید سیوطی از حدیث طبرانی
وهمویه از ثوبان آورده باین لفظ اعرضوا حدیثی علی کتاب الله فان وافقه فمنی وانا قلته ونیز از طبرانی از ابن عمرؓ
آورده که گفت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پرسیده شدند یهود از موسی پس بسیار گفتند از وی و زیاده و
نقصان کردند تا آنکه کافر شدند و نزدیک ست که فاش گردد از من احادیث پس هرچه بیاید شمارا از حدیث
من بخوانید کتاب خدا را عزوجل و اندازه کنید بدان آنچه موافق کتاب الله است من گفته ام آنرا و آنچه موافق نیست
من نگفته ام و در مقاصد حسنه این را زیاده کرده که پرسیده شد نصاری از عیسی پس بسیار گفتند در وی
و زیاده و نقصان کردند تا آنکه کافر شدند و گفته که پرسیده شد شیخ ما یعنی شیخ ابن حجر عسقلانی از این حدیث گفت
این حدیث بطرق متعدده آمده و خالی نیست از مقال و آورده طرق او را بیهقی در کتاب مدخل انتهی و نیز سیوطی
از ابن عساکر از علی آورده باین لفظ ستکون علی رواة یرودون الحدیث فاعرضوا علی القرآن فان وافقت
القرآن فخذوها والا فدعوها و در مختصر طیبی آورده که خطابی گفته این حدیث را زنادقه وضع کرده اند و شیخ مصنف
میگوید که موضوع ترین موضوعات ست یعنی ظاهر ست وضع او و در غایت ظهور و از سیاق کلام وی و کلام
قوم چنان ظاهر میشود که حکم بوضع اینحدیث بجهت بطلان معنی و مخالفت اوست مر احادیث صحیحه را زیراکه
در حدیث صحیح که روایت کرده آنرا ابوداود و دارمی و ابن ماجه از مقدام ابن معدیکرب آمده که فرمود آنحضرت
صلی الله علیه وآله وسلم الا انی اوتیت القرآن ومثله معه دانا و آگاه باشید که داده شد مرا قرآن و مثل قرآن ست
با وی و مماثلت در بودن او سنت وحی که وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و یا در بودن او مثبت
احکام و سبب اثبات احکام یا در کثرت و مؤید این معنی ست آنچه در حدیث عرباض بن ساریه آمده است مثل
قرآن ست بلکه اکثر و نیز مخالف ست آنرا که در حدیث دیگر صحیح که روایت کرد آنرا احمد و ابوداود و ترمذی
و ابن ماجه و بیهقی آمده که یکی از شمارا باید که بیابم الحدیث چنانچه مصنف ذکر کرد اما بطلان معنی از جهت آنکه از اینجا
لازم می آید که ثابت نشود حکمی از احکام شرعیه اصلا بحدیث رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و ثابت نشود
هیچ حکمی مگر بکتاب الله و از ضروریات دین ست که نه چنین ست اینست کلام قوم درین مقام و پوشیده نماند
که این معنی بر آنست که معنی حدیث مذکور این باشد که عرض کنید بر کتاب الله اگر موافق باشد آنرا یعنی اگر
یافته شود این حکم در قرآن قبول کنید و اگر یافته نشود رد کنید اما ظاهر آنست که معنی اینست اگر موافق باشد

در بیان احادیث از موضوعات مشهوره

قبول کنید و الا یعنی اگر موافق نباشد بلکه مخالف باشد رد کنید چنانکه در رساله مختصر طیبی در اصول حدیث روایت
کرده فان وافقه فاقبلوه وان خالفه فردوه وبرین وجه مخالفت احادیث مذکوره ولبطلان معنے که اراده کرده اند
لازم نیاید. لیکن این مشکل میشود که تواند که در کتاب الله امرے نباشد متعلق بانچه وارد شده است در روے
حدیث لا نفیا ولا اثباتا پس موافقت و مخالفت بدان چگونه معلوم گردد مگر آنکه مراد بموافقت همین بود که مخالف نبود
و انیست مراد بانچه بعض گفته اند که مراد موافقت کتاب الله است نصا یا استنباطا خصوصا یا عموما چنانکه در قرآن مجید
آمده است وما اتاکم الرسول فخذوه پس هرچه ثابت شده است از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
وے ماخوذ ست از الله تعالی بامر قرآن فتامل و در بعض روایات آمده که اذا حدثتم عنی بحدیث یوافق الحق فصدقوه
وخذوا به حدثت به اولم احدث یعنی چون حدیث کرده شوید شما بحدیثی که موافق حق ست تصدیق کنید و اخذ کنید
آنرا خواه در واقع از من باشد یا نباشد یعنی معیار صحت و صدق حدیث آنست که موافق حق باشد وشاید
که بموافقت قرآن نیز همین معنی اراده نموده باشد و در مقاصد حسنه میگوید که این را دارقطنی در افراد و عقیلی در
ضعفا و ابوجعفر ابن بختری در جزو ثالث عشر از فوائد خود از ابی هریره مرفوعا روایت کرده اند و این را ابدا بالضعف
و منکر ست و عقیلی گفته که این را اسنادی نیست که صحیح باشد انتهی و در تنزیه الشریعه گفته که سیوطی گفته که این حدیث را
نیز زنادقه وضع کرده اند و در روایتی آمده که ما جاءکم عنی من خیر قلته اولم اقله فانی اقوله وما اتاکم من شر فانی لا اقول
الشر اخرجه احمد و ابن ماجه و اخرج الخطیب اذا حدثتم عنی حدیثا تنکرونه فکذبوا و اخرج احمد و البزار اذا سمعتم الحدیث
عنی تعرفه قلوبکم الحدیث انتهی و اینها همه راهی تجویز وضع حدیث براے ترغیب و ترهیب داده اند تا جماعه که
آنرا تجویز میکنند این را وضع کرده اند برای ترویج موضوعات خود و بالجمله مدار معیار صحت حدیث و عدم آن نزد
علما اسناد ست نه چیز دیگر مگر آنکه مخالف صریح شریعت متواتر باشد و آنجا خود اسناد صحیح نخواهد بود والله اعلم
و در باب تحلیل نبیذ هیچ حدیثی صحیح وارد نشده یعنی نبیذ سابقا معلوم شده است و حل نبیذ چون بجوشد سخت نگردد
و بحد اسکار نرسد متفق علیه است میان ائمه مذاهب اربعه و اعتقاد حلیت آن از علامات سنت و جماعت داشته اند
واما اگر سخت گردد و بحد اسکار برسد اکثر بر آنند که حکم خمر دارد و قلیل و کثیر وے حرام ست و نجس و نزد امام ابوحنیفه
حرام ست بعلت سکر چنانکه حکم سائر اشربه غیر خمر ست نزد ایشان اگر برای لهو و لعب نباشد و این باب
تفصیلے ست در فقه از انجا باید طلبید و در ابتداے اسلام حکم بحرمت نبیذ کرده بودند یا بجهت القای اثر خمر در
ظروف و مزج آن با آنها یا بجهت تشبه آن ظروف بظروف خمر یا بجهت قلع حسم ماده و تشدید و مبالغه در آن
تا آنکه استعمال آن قسم ظروف که در شرب خمر معتاد بود نیز حرام گشته بود و هر مشروب که در ان نبیذ کنند و چون امر
شریعت استقرار یافت و شرب خمر بالکلیه متروک شد امر باباحت نبیذ وقوع یافت سیوطی از ضحاک می آرد که ذکر کرده شد
نزد ابن مسعود تحریم نبیذ پس گفت که شاهد شدیم تحریم او را چنانکه شاهد شدید شما و شاهد شدیم تحلیل آنرا و یاد
داشتیم آنرا و فراموش کردید شما رواه ابن جریر و از امیر المومنین عمر می آرد که گفت ما می نوشیم این نبیذ شدید را
تا قطع کنیم بوے چیزے که در شکمهاے ماست از گوشتهاے شتر تا ایذا نکند مارا و اگر در شک می اندازد شما را
چیزے باید که مزج کنید باب آنرا رواه ابن ابی شیبه و از ابن عمر می آرد که مذکور شد نزد وے نبیذ حر گفت

حرام نگردانید آنرا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ولیکن در افتادند صحابه پی در پی از خیبر سبب منع نهی کرد ایشان را
ازان رواه ابن جریر واحادیث درین باب کثیرست وبالجمله نهی از انتباذ در ظروف مخصوص بلکه استعمال آن ظروف
مطلقا وتوسع یافته بود ودر آخر رخصت واباحت یافت ودر مشکوة از حدیث ابی مسلم از بریده آورده که گفت
آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم که نهی کرده بودم شمارا از زیارت قبور اکنون بکنید زیارت آنرا ونهی کرده بودم از نگاه داشتن
گوشت اضحیه زیاده بر سه روز اکنون نگاه دارید تا هر وقت که خوش آید شمارا ونهی کرده بودم از نبیذ مگر در مشک اکنون
بنوشید در همه ظروف که خواهید ونه نوشید مسکر را انتهی وامر بانتباذ در مشک بجهت آن بود که مشک آب را سرد
میگرداند پس نبیذ در وی شدت نمی یابد آنچنان که در ظروف دیگر ودر بعض کتب فقه گویند که اگر نبیذ شدت داد باشد
هر چند که بیش از سه روز بود حرام ست واگر سه روز بگذرد وشدت نیابد در اینجا اختلاف ست در انتباذ برای حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم احادیث صحیحه آمده ودر مشکوة از حدیث مسلم از انس آورده که گفت بتحقیق نوشانیده ام
من رسول خدا را صلی الله علیه وآله وسلم باین قدح که دارم همه اقسام مشروبات عسل ونبیذ وآب وشیر واز عائشه
آورده که گفت بودیم ما که نبیذ میساختیم برای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در مشکی که می بستیم دهن آنرا
از بالا همراه آن مشک را دهنی بود در پایان یعنی سوراخی که از وی آب توان خورد نبیذ میساختیم برای وی
بامداد ومینوشید شبانگاه ومیساختیم شبانگاه ومینوشید بامداد واز ابن عباس آورده که ساخته میشد نبیذ
برای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اول شب ومینوشید در وقت صبح آن روز وشبی که بعد از وی می آمد
وفردای آن روز وشب دیگر وفردای دیگر تا وقت عصر واگر باقی میماند چیزی ازان مینوشانید خادم را یا امر
میکرد بریختن آن انتهی غالبا شدتی پیدا میکرد نه آنکه مسکر میگشت والا بخادم چون دادی یا مراد آن باشد
که اگر مسکر میشد میریخت وگرنه بخادم مینوشانید یا دادن بخادم از جهت رخصت بودی وریختن از جهت احتیاط
واز جابر آورده که گفت نبیذ ساخته میشد برای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در مشکی اگر نمی یافتند مشک را
نبیذ می انداختند در ظرفی که از سنگ بودی واز بریده آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نهی میکردم
من از ظروف وظرف هیچ چیز را حلال وحرام نگرداند وهر مسکر حرام ست ودر روایتی نهی میکردم من از اشربه
مگر در ظروف چرم اکنون بنوشید آنرا در هر وعا غیر آنکه مسکر را ننوشید این احادیث همه در مشکوة از مسلم آورده
واز اصحاب سنن نیز مانند آن آمده وبا وجود آن عجب ست از مصنف که گفته در تحلیل نبیذ هیچ حدیث صحیح وارد نشده
مگر آنکه مراد آن بود که در تحلیل او علی الاطلاق چیزی صحیح وارد شده اما این را هیچکس دعوی نکرده ومذهب
نساخته نفی آن برای چیست والله اعلم در باب انتفاع اهل عراق بعلم ونهی پای رفتن در طلب علم وتملق در باب
علم وعقوبت معلمان ها بر صبیان ودعا بر فقر بر معلمان چیزی صحیح نشده اما در باب اهل عراق در تنزیه الشریعه
آورده العلم شجرة اصلها بمکة وفرعها بالمدینة واغصانها بالعراق وثمرها بخراسان ودر قهلبات شام وگفته که روایت کرده
این حدیث را دارمی وبیان نکرده علت آنرا ودر روی اسحق ست ومراد راست مناکیر ونیز آورده اکثر الناس
علما اهل العراق واقلهم انتفاعا به وگفته که ابن جوزی این حدیث را آورده وگفته که فیه متروک ومجهول اما نهی پای رفتن
در طلب علم هم در تنزیه الشریعه احادیث آورده ولیکن در مطلق طاعت وامر خیر بی تخصیص بعلم یکی آنکه هر که پای برهنه

رود در طاعت خدای عز و جل در آید منزل خود را در حالی آنکه نیست بروی هیچ خطیئه که مطالبه کنند او را خدای تعالی
بدان و گفته که در اسناد وی سیف ست و مر این حدیث را طریقی دیگر نیز هست حدیث دیگر چون مسارعت کنید بخیر
بروید تهی پاسے زیرا که حق تعالی مضاعف میگرداند اجر او را بر منتعل طبرانی اینحدیث را آورده و در وی سلیمان ست و
سیوطی و بلقینی او را مقرر داشته اند و حکم بوضع نکرده و نیز آورده که فرمود وی صلی الله علیه وآله وسلم خبر داد مرا جبرئیل
که خدای تعالی نظر میکند بسوی بنده خود که میرود تهی پای در طلب خیر و در وے نیز سلیمان ست و نیز آورده کسے که
برود بسوی خیر تهی پای گویا که میرود بر زمین بهشت و استغفار میکنند برای وی ملائکه و تسبیح میکنند اعضای او اینحدیث را
ابن جوزی آورده و گفته که در اسناد وی مجاهیل اند و گفته که ابن جوزی گفته است که بعضی از طلبه علم را دیدم که تهی پای
میرفتند در طلب علم از جهت عمل کردن باین احادیث موضوعه که منهی است از وی شریعت زیرا که تهی پای رفتن ایذا
میکند چشم را و پای را و ممکن نیست با وی توقی و احتراز از نجاسات و اگر بدانند آن جماعت که این احادیث صحیح
نیست و تهی پای رفتن متضمن شهرت تبرز است هرگز آنرا نکنند فلله در العلم و العلماء انتهی و اما تملق در طلب علم هم
در تنزیه الشریعه مے آرد که لیس من اخلاق المؤمن التملق الا فی طلب العلم و میگوید که روایت کرده اینحدیث را ابن عدی
فی الکامل و از معاذ و از ابی امامه و از ابی هریره بلفظ لا حسد و لا تملق الا فی طلب العلم و در هر یکی ازین اسانید جماعه اند
مطعون و بیهقی نیز حدیث معاذ و ابی هریره را روایت کرده و تضعیف نموده و گفته که روایت کرده شده است از وجوه
و همه ضعیف اند و روایت کرده است دیلمی هر که پست کند آواز خود را نزد علما باشد روز قیامت با آن کسانیکه امتحان
کرده است حق تعالی قلوب ایشان را برای تقوی از اصحاب من و نیکی نیست در تملق و تواضع مگر در آنچه برای خدا است
یا طلب علم ست و این حدیث نیز ضعیف و منکر ست و اما در عقوبت معلمان جابر بر صبیان می آرد که معلم صبیان چون
عدل نکند میان ایشان نوشته شود روز قیامت با ظالمان روایت کرده این را ابن مردویه و در وی مطعونانند و آنچه
معروف ست آنست که این قول مکحول شامی ست و روایت کرده ابن ابی الدنیا از قول حسن بصری و روایت کرده
ابن نجویه از قول مجاهد و موقوف بر ابن عباس نیز آورده و در اسناد وی متهم ست و روایت کرده از ابی امامه مرفوعا که دورترین
مردم از خدای عز و علی روز قیامت دو کس اند یکی مردیست که مجالست میکند با امرا و هر چه میگویند از ظلم و جور تصدیق میکنند
ایشان را دیگر معلم صبیان که عدل و مواسات نمیکنند میان ایشان و مراقبت نمیکنند کار یتیم و در اسناد اینحدیث
مجهولانند و نیز آورده که بدترین مردم معلمانند که کم میکنند رحمت بر یتیم و غلظت و شدت مینمایند بر مسکین و در اسناد وے
سیف و سعد اند و سعد متهم تر است درینجا زیرا که میگویند که روزی پسر وی بروی گریان آمد پرسید که چه شد ترا که میگریی
ای پسر من گفت معلم من زده است مرا گفت من جزای زدن وی ویرا می دهم پس وضع کرد اینحدیث را و گفت حدثنا
فلان الخ و اما در دعای فقر بر معلمان از حدیث انس می آرد که گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم جمع شوید
و بردارید دستهای خود را پس جمع شدیم و بر داشتیم دستهای خود را پس گفت خداوندا فقیر گردان معلمان را تا نروند قرآن
و غنی گردان علما را تا نروند دین و در اسناد این نیز مجهولانند ذهبی گفته است که شاید که این حدیث از وضع محمد ابن داود ست
و در مدح معلمان و دعای نیک بر ایشان نیز آورده که معلمان بهترین مردم اند هرگاه که کهنه می شود ذکر یعنی قرآن نو میگردانند
او را و عطا کنید بر ایشان و اجاره نگیرید تا بیرون نیارید ایشان را از ثواب و معلم چون بگوید مر صبی را بگو بسم الله الرحمن الرحیم

سیوم بگوید بسم الله الرحمن الرحیم منویسد حق تعالی برات مرصبی را و برات مر والدین او را و برات مر معلم را از آتش دوزخ
و در اسناد اینحدیث جویباری ست که متهم ست بوضع و نیز آورده که آن حضرت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم خداوند ایام مرز
مر معلمان را دراز گردان عمرهای ایشان را و برکت ده در کسبهای ایشان و در بعض طرق آمده که سایهٔ کن ایشان را در زیر
سایهٔ خود روزی که سایه نیست جز سایهٔ تو زیرا که ایشان تعلیم میکنند کتاب ترا که منزل ست ذهبی گفته که افترا کرده این را
ابن فرحان و سیوطی گفته که این را شواهد ست والله اعلم و از عائشه رض مرفوعاً آورده که فرمود آن حضرت صلی الله علیه
وآله وسلم سزاوارترین چیزی که گرفته شود برو اجر کتاب الله است روایت کرد اینحدیث را ابن عدی فی الکامل و وی
منکر ست ازین طریق والا اینحدیث در صحیح بخاری ست که در رقیه بکتاب الله آمده و مراد او را قصه است و از ابن عمر آورده که
گفت نهی کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از تعلیم و اذان با جرت و فرمود هر که بکند آنرا فعلیه لعنة الله والملائکة
والناس اجمعین و گفته که جوزقانی اینحدیث را آورده و در اسناد وی دو کس اند متروک و در وی انقطاع نیز ست و تعقب
کرده شده است که او را شواهد اند بعض صحیح و بعض حسن و در باب جولاهگان و ذم و مدح ایشان چیزی ثابت نشده
هم در تنزیه الشریعة آورده که یخرج الدجال و معه سبعون الف حایک و گفته اند که ابوالفتح ازدی این روایت کرده
و در اسناد این ظلمات اند بعضها فوق بعض و نیز آورده که لا تستشیروا الحاکة والمعلمین با جایکان و معلمان مشورت نکنید
که ناقص العقل اند و گفته که در اسناد این غلام خلیل ست و نیز آمده از طریق عبیدالله بن زیاد که خدای تعالی سلب
کرده است عقلهای ایشان را و نزع کرده است برکت از کسبهای ایشان و گفته که آفت اینحدیث عبیدالله است
و وی روایت میکند موضوعات را و بعض گفته اند که آفت ابن احمد ست و از وی روایت کرده است دیلمی و در بعض
طرق والحجامین نیز زیاده کرده و در اسناد وی محمد نامی ست که کذاب ظاهر الفسق ست و ابن النجار نیز روایت کرده و
گفته که منکر ست و از حدیث ابن عباس رض آورده که هر که دریابد از شما زمانی را که طلب کنند جایکان علم را اگر نیز بید و در
روایتی آمده که ایشا نند که بول کردند در کعبه و دزدیدند ریسمان مریم را و عمامهٔ یحیی را و راه پرسیدند از ایشان مریم و نمودند او را
غیر راه است ابن جوزی گفته که پوشیده نیست بر صبیان جاهل که این حدیث موضوع ست و در تنزیه الشریعة گفته
که لا تلعنوا الحاکة فان اول من حاک ابی آدم روایت کرده این را دارمی از انس و در وی سوید ابن دقاق ست و در
میزان گفته که روایت کرده است وی خبر منکر را و سیوطی گفته ظاهر آنست که آن همین خبر ست و ابن حبان گفته که سوید
ثقه است لیکن خطا میکند و غریبها می آرد و در باب النشا و شعر بعد از عشا و نگاهداشتن عرض با عطای شعرا و ذم و تعبد
بیخبر و مذمت علما که بر سلاطین روند چیزی ثابت نشده در تنزیه الشریعة در النشا و شعر بعد از عشا آورده که هر که بخواند بیت
شعر را بعد از عشای اخیر قبول نکند خدای تعالی از وی نماز آنشب و گفته که روایت کرده اینحدیث را عقیلی و در اسناد وی
قزعه است و وی مضطرب الحدیث کثیر الخطا ست و عاصم و وی مجهول ست و تعقب کرده شده است بآنکه روایت کرده است
او را احمد و قزعه را نیز بعض ثقه میدارند و بعض ضعیف و حاصل کلام بعض آنست که حدیث وی در مرتبهٔ حسن ست و در نگاهداشتن
عرض با عطای شعرا آورده که من ابر والدیه فلیعط الشعراء هر که خواهد که نیکوکار باشد به پدر و مادر خود باید که بدهد شعرا را یعنی
اگر ندهد دشنام میکنند مادر و پدر او را و چون بدهد مدح میکنند ایشان را و چون باعث برین او ست این مدح و ذم منسوب
خواهد شد بوی و گفته که ابن جوزی این حدیث را آورده و گفته که در اسناد وی ابراهیم ست و از طریق دیگر دیلمی نیز روایت کرده

در بیان ذم و مدح جولاهگان

در بیان النشا و شعر بعد از عشا

و در وی مجهولی ست و در ذم تعبد بی فقه آورده که لا خیر فی قرأة الا تدبر فیها و لا عبادة الا بفقه و مجلس فقه خیر من عبادة
ستین سنة و گفته که روایت کرده این حدیث را خطیب در متفق و مفترق و روایت کرده دارمی لیکن گفته خیر من
عبادة سنة و در اسناد وی هیرو و ثبرو کانسند و نیز آورده که متعبد بغیر فقه همچو حمار بسیتا در طاحونه یعنی خر خراس و گفته که روایت
کرد این حدیث را ابو نعیم و صحیح نیست و تعقب کرده شده باین که روایت کرده این را نعیم بن حماد و طیبی در ترغیب و در مذمت
علما که بر سلاطین روند آورده که علما امنای پیغمبران اند بر بندگان مادام که مخالطت نکنند سلطان را و مداخلت نکنند
دنیا را و چون مداخلت کنند دنیا را و مخالطت کنند سلطان را پس تحقیق خیانت کردند پیغمبران را و گفته که روایت
کرده این حدیث را حاکم و در اسناد وی متروک ست و مجهول و عسکری آنرا باسناد ضعیف از امیر المؤمنین علی نیز آورده
و ابو نعیم در حلیه از قول امام جعفر صادق نیز آورده و او را شواهد کثیره اند صحیح و حسن زیاده بر چهل حدیث پس این
حدیث بمقتضای صناعت اهل حدیث حسن باشد انتهی و پوشیده نماند که در مدح فضل علم بر عبادت و عالم بر عابد
و ترغیب بر تحصیل علم و تعلم و تعلیم احادیث آمده خارج از حد عدد احصا و همین حدیث که فضل العالم علی العابد کفضلی علی
ادناکم در ینباب کفایت ست و در ذم علمای سوء که عمل نکنند و آنرا وسیله دنیا سازند و دین را بدنیا بفروشند نیز
احادیث بسیار آمده و آنکه در ذم مخالطت سلاطین آمده نیز از جهت همین خواهد بود چنانکه عطف مداخلت دنیا دال ست
بران و الا اگر بر سلاطین بروند و امر معروف کنند و ترویج دین نمایند و مداهنت نورزند و دین بدنیا نفروشند مذموم
نبود بلکه اجر و ثواب آن اتم و اکمل ست و احادیث صحیحه در ینباب دارد کما لا یخفی و در باب مسامحت علما و زیارت
ملائکه قبور علما را چیزی ثابت نشده در تنزیه الشریعه آورده که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بابی هریره فرمود یا
یا ابا هریره تعلیم کن مردم را قرآن را و تعلم کن آنرا پس بدرستی و راستی که اگر بمیری تو و تو برین حال باشی زیارت میکنند
ملائکه قبر ترا چنانکه زیارت کرده میشود بیت عتیق را یعنی کعبه معظمه و تعلیم کن مردم را سنت مرا اگرچه ناخوش دارند
ایشان آنرا و اگر دوست داری که موقوف کرده نشوی تو بر صراط طرفة عینی پس حدیث مکن در دین خدا بهوای
و عقل خود و گفته که روایت کرده اینحدیث را خطیب و در وی ابو همام ست و تعقب کرده شده است که این را طریقی
دیگر نیز هست نزد ابو نعیم والله اعلم و در باب افتراق امت بر هفتاد و دو فرقه چیزی ثابت نشده والله اعلم بالصواب
در جامع الاصول از حدیث ابو داود و ترمذی از ابی هریره آورده که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تفرق
کردند یهود بر هفتاد و یک فرقه یا هفتاد و دو فرقه و نصاری نیز مثل آن و سرانجام ست که متفرق شوند امت من بر هفتاد
و سه فرقه و در روایتی از ترمذی آمده است که متفرق شدند نصاری بر هفتاد و سه فرقه یا هفتاد و دو فرقه الحدیث
و از حدیث ابی داود از معویه آورده که گفت ایستاد در ما بخطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فرمود دانا و آگاه باشید
که آنها که پیش از شما بودند از اهل کتاب متفرق شدند بر هفتاد و دو ملت و سرانجام ست که متفرق شوند این امت
بر هفتاد و سه و هفتاد و دو از ان در آتش و یکی در بهشت و هی الجماعة و زیاده کرده در روایتی که بیرون آیند از امت من
اقوام که سرایت کند در ایشان اهوا چنانکه سرایت میکند کلب در صاحب خود که باقی نمی ماند از وی رگی و نه بندی مگر آنکه
در می آید در وی و کلب بفتح لام علتی که از گزیدن سگ دیوانه پیدا شود و از ترمذی از عمرو بن العاص آورده که گفت
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر آینه بیاید بر امت من آنچه آمده بر بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل تا آنکه اگر باشد

ازایشان کسیکه زنا کند با در خود علانیه باشد در امت من نیز کسیکه پیدا شود که بکند این شنیعه را متفرق شدند بنی اسرائیل
بر هفتاد و دو ملت و متفرق شوند امت من بر هفتاد و سه ملت همه آنها در آتش اند مگر یک ملت گفتند کیست یا رسول الله
آن یک ملت فرمود آنکه باشد بر آنچه من بر انم و اصحاب من و در جمع الجوامع از حدیث ابن ماجه از عوف ابن مالک آورده که متفرق
شدند یهود بر هفتاد و یک فرقه پس یکی در جنت و هفتاد در نار و متفرق شدند نصاری بر هفتاد و دو فرقه هفتاد و یک در آتش
و یکی در بهشت و سوگند بآن خدائی که بقای ذات محمد در دست قدرت اوست هر آئینه متفرق شوند امت من بر هفتاد و
سه فرقه فرقه واحده در بهشت و هفتاد و دو در آتش و از ابن عدی از ابی هریره همین مقدار آورده که متفرق شدند یهود
بر هفتاد و یک فرقه و تفرق کردند نصاری بر هفتاد و دو فرقه و افتراق کنند امت من بر هفتاد و سه فرقه و حدیث معاویه
از ابی داؤد و حدیث عمرو ابن العاص را از ترمذی نیز آورده و در مقاصد حسنه گفته که حدیث تفرق امت ابو داؤد و ترمذی و ابن ماجه
از ابی هریره مرفوع کرده و ترمذی گفته که حدیث حسن صحیح باین لفظ که افترقت الیهود علی احدی
او اثنتین و سبعین فرقة والنصاری کذلک تفرق امتی علی ثلث و سبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة قالوا
من هی یا رسول الله قال الذین هم علی ما انا علیه و اصحابی و گفته که مانند اینحدیث نزد ابن حبان و حاکم در صحیحین ایشان نیز
آمده و حاکم گفته که اینحدیث کبیر است در اصول و تحقیق روایت کرده شده است از سعد بن ابی وقاص و ابن عمر و عوف بن مالک
قلت و عن انس و جابر و ابی امامة و ابن عمر و ابن مسعود و علی و عمر و ابن عوف و عویمر و ابی الدرداء و معاویه و واثله انتهی بالجمله
این حدیثی است که طرق آن بسیار است و ائمه بصحت آن حکم کرده و نیز در جمیع طرق افتراق امت بر هفتاد و سه فرقه آمده
نه بر هفتاد و دو الا در یک طریق که سیوطی از حدیث ابن ماجه از انس آورده که بنی اسرائیل متفرق شدند بر هفتاد و یک فرقه
و امت من متفرق شوند بر هفتاد و دو فرقه همه در آتش مگر یکی و هی الجماعة و در کتب دیگر از ابن ماجه نیز هفتاد و سه آمده چنانکه
سیوطی هم از ابن ماجه از عوف ابن مالک همچنین آورده و لهذا مصنف حکم کرده که در باب افتراق امت بر هفتاد و دو فرقه
چیزی ثابت نشده یعنی آنچه ثابت شده افتراق امت بر هفتاد و سه فرقه است نه هفتاد و دو فرقه و در بعض نسخ متن
بجای لفظ دو سه واقع است اگر همچنین است کلام مصنف محل سخن است چنانکه ثابت کردیم والله اعلم اکنون بدانکه
در شرح اینحدیث گفته اند که مراد بامت امت اجابت است یعنی آنهاکه اسلام آورده و دعوت ایمان را از آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم اجابت نموده اند چه اضافت امتی ظاهر درین معنی است نه امت بعثت چه دعوت و بعثت وی
صلی الله علیه و آله و سلم بر کافه ناس است و بیشک تفرق کافه ناس زیاده برین عدد است و مراد بلوغ باین عدد است
و تواند که در وقتی زیادت از ان نیز گردد و نیز مراد تفرق در اصول و عقائد است و الا در فروع و احکام فقهیه
بیشتر ازان است و مراد بدخول نار و نجات ازان بجهت عقیده است نه عمل و الا دخول فرقه ناجیه در نار بجزای عمل نیز
جائز است و این فرق همه اهل قبله اند و تکفیر آنها مذهب اهل سنت و جماعت نه اگرچه کفر بر آنها لازم آمده و در مقام
مقال بسیار است والله اعلم بحقیقة الحال و الیه المرجع و المآل و صلی الله علی السید المصطفی الامین محمد و آله و صحبه و اتباعه اجمعین و هذا آخر
ما اراد الله من هذا العبد الضعیف المسکین عبد الحق بن سیف الدین تعلیقه علی شرح هذا الکتاب المستطاب والله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب
تم تسوید هذا الکتاب بین الصلوتین من یوم الاثنین الرابع و العشرین من شهر جمادی الاولی سنه ست عشر و الف و الحمد لله

سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم

بر مطبوعهٔ بار اول ۱۸۷۵ع

خاتمة الطبع

ایها السامعین فاستمعوا ایها الغافلون فانتبهوا

ایها الناس اندکی روی دل و گوش جان و چشم توجه در کار ست ملاحظه رود که این چه کتاب ست و از کجاست فانظروا کیف کان شرح مفهوم ذٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ همچنین کتب می باشند که هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ شان نیست درینجا یک نکتهٔ باریک بدیدهٔ دل دیدنی ست که صفت آن متقین که بمفاد هدی للمتقین ازینچه کتب هدایت می پذیرند بلفظ و عبارت يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ تعبیر و تخصیص سفر باید لاجرم بمعنی و تخصیص این لفظ خاص توان رسید که از لفظ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ کدام ارباب مراد توانند بود پس اگر از لفظ بالغیب ذات باری تعالی کبریائه مراد گرفته آید که خدا را نادیده غائبانه ایمان آورده اند درست نمی تواند نشست زیرا که بنا دیدنی چشم ظاهر همه نوع بشر بالاجماع از انبیا و اولیا و اصفیا شریک اند که مثل حضرت موسی علیه السلام بجواب أَرِنِي لَن تَرَانِي شنید این معائنه چشم ظاهر درین عالم ظاهر محال ست که سفر باید وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ پس درین عالم صورت چنین صورت ست که صورتش دیدن محال ست بلکه کلامش هم بی پرده نتوان شنید که گفته شد ؎ دانی بگوش و چشم چرا پرده داده اند ✤ بنگر بچشم عبرت و بشنو بگوش هوش ✤ یعنی که پرده آمده واجب بگوش و چشم ✤ گر بنگری بهوش و گر بشنوی خموش ✤ بی پرده دیدنش نتوان بل کلام هم ✤ بی پرده نشنوند بود پرده بگوش ✤ معنی من و گرائی حجاب همین بود ✤ خود پردهٔ بدیدهٔ و گوش ست پرده پوش ✤ پس ای فهیم دیدن او کار دیده نیست ✤ بنگر بدیدهٔ دل و گوش دلش بنیوش ✤ لاجرم اگر از معنی یومنون بالغیب همین دیدن چشم ظاهر مراد گیرند تا تمام نوع بشر علی العموم در ندیدنش شریک غالب بالاتفاق اند هیچ فائدهٔ تخصیص ازین لفظ یافته نشد و اگر بمعنی دیگر بادیدهٔ دل نگاه کرده شود پس چنانکه بدیدهٔ ظاهر دیدنش محال ست همچنان بدیدهٔ باطن ندیدنش و غیبت او محال ست که گفته شد ؎ بهر جا بنگری غیر از خدا نیست ✤ ولیکن دیدهٔ ادراک وا نیست ✤ یکی جویا که یار من کجا هست ✤ یکی گویا که یار من کجا نیست ✤ درین مقام اگر بدیدنش و مشاهده اش قائل نباشم در کلمه شهادت شهادتم باطل می شود که نادیده را گواهی دادن و بشهادت برخاستن شهادت باطل ست که گفته شد ؎ هر که او را ندید در رگ و پوست ✤ بشهادت بدانکه باطل گوست ✤ قول صاحب نظر ببین چه نکوست ✤ که بچشمان دل مبین جز دوست ✤ هر چه بینی بدان که مظهر اوست ✤ و نیز از همین مقام ست که تخمیش کرده شد ؎ هر چه بود در جهان صنعت پروردگار ✤ جلوهٔ صانع ببین هست در و آشکار ✤ چشم کجا باشدت دیدهٔ معنی بیار ✤ برگ درختان سبز در نظر هوشیار ✤ هر ورقی دفتری ست معرفت کردگار ✤ دریاب که درین صورت غیبت او محال ست تا درین صورت از تخصیص لفظ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ چه مراد تواند بود که آن حاضر و ناظر بهیچگونه بهیچ حال غائب نمیتواند شد نسبت لفظ غیب بجانب جهان جامع

و ناظر چگونه صادق می تواند آمد که گفته شد هو الاول هو الآخر هو الظاهر هو الباطن که گاشتیم که [illegible]
افتاده است مشکلها پس ازینجا بیان سخن توان رسید و باید فهمید و سنجید و غنیمت غفلت از گوش دل باید کشید و بجان دل
فدای این نکته باید گردید و بکمال افتخار بر خود باید بالید که این تشریف خاص برای ما مردم متاخرین امت محمدی صلی الله
علیه و آله و سلم خاص ست و حصه ما و شما است که در مغیبت حبیب او صلی الله علیه و آله و سلم نادیده غائبانه ایمان آورده ایم چه
[illegible] از لفظ بالغیب غیبت حبیب او صلی الله علیه و آله و سلم مراد توان دانست و این تشریف خاص برای ما مردم متاخرین
است آنها که بچشم دیدند و معائنه جمال جهان آرای آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شده معجزات نمایان تنوع
دیده ایمان آوردند چه کار کردند دیده دیده است که دیوانه دیدار شده است [illegible] چه دیده است که نادیده گرفتار
شده است آنها که بدیده ظاهر دیدند بخود ظاهر که هیچ کفر و نفاق ورزیدند که مصداق اشد کفرا و نفاقا گردیدند
و ما مردم که غائبانه بدیده دل دیدیم چنان غائبانه بد و گرویدیم که مصداق یومنون بالغیب گردیدیم پس بدین معنی
این تخصیص لفظ یُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ ملاحظه بود که بر متاخرین امت بچه قوت صادق می آید و درست می نشیند که غائبانه
ایمان آورده اند و اینقدر در ایمان کامل راسخ بوده در تقویت دین محمدی از مجاهدات جانی و مالی و تائیدات روحانی
و قلمی و کتابی روز بروز قرنا بعد قرن ترقیها افزوده اند و می افزایند که بلقب رَاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ ملقب شدند که بعد
علم الهی علمای کاملین استعداد در علم تاویلات کلام الهی تخصیص بخشیده می فرماید که لَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ
الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ الخ ازینجاست که الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ آمده است که وارث انبیا نه خویشانند و علما
وارثان ایشانند و نیز ازهمین مقام توان دانست که وارد ست عُلَمَاءُ أُمَّتِي كَأَنْبِيَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ امتحان معنی
این حدیث از شمس تبریز که یکی از درویشان علمای باطنی این امت ست چنان در کتاب تذکرة الاولیا دیده شد که بلفظ
قُمْ بِإِذْنِي مرده را از قبر زنده برآورد که علمای شریعت ظاهر بر عز الهی نرسیده در مقام شریعت ظاهر پوست کشیدند که
حکایت واضح مع تصویر مفصله در کتاب مجالس العشاق دیده شد اینجا مراد ازینهمه بیان این ست که ازهمین زمره متاخرین
مصداق یُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ شارح و ماتن این کتاب علیهما الرحمة بوده اند که صفت و مرتبه مصنف ماتن این کتاب خود
شارح این کتاب در صفحه سوم این کتاب بتصریح نام بنام تا هفت پشت افاده می فرماید که بمقام فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ
نور اعلی نور توان گفت اکنون اندکی از مرتبه شارح این کتاب که در زمره متاخرین بر متقدمین و سابقین سبقت
برده است توان شنید که ظهیر را صد بیان آن نیست بلکه مشک آنست که خود ببوید نه که عطار گوید ازینجاست که در صفحه دوم
دیباچه همین کتاب بی اختیار کلمه حق از زبان عبد الحق محقق دهلوی علیه الرحمة که شارح این کتاب ست بر زبان خامه
و از خامه بنامه رسیده که در مقام سپاس یزدی نه معاذ الله در مقام تعلی خود دعائیه افاده می فرماید که بعبارتی تشفقش
درین مقام مناسب مقام نمود و هی هذا در سطر دوازدهم صفحه دوم این عبارت ست که نظر بحقیقت و از روی
انصاف تمامه این طوائف را که حامل الویه علم و رافع اعلام دین و حافظ اوضاع شریعت اند بر افراد دگر منتی ثابت و
بر دیگران که نعمت خواران مائده فیض افاده و ریزه چینان خوان احسان ایشانند شکر و امتنان و حق نعمت شناسی
لازم و باین حساب پیشینیان استاد و ولی نعمت پسینیان باشند و پسینیان را اعتراف بفضل و رعایت ادب نسبت بایشان
واجب اگرچه تواند که بعضی پسینیان را از فضیلت سبق و مزیت از بعض پیشینیان درگذرند ذلك فضل الله يؤتيه

من یشاء والله ذو الفضل العظیم اللهم یا ذا الفضل العظیم نسألک ان تختصنا بفضلک کرمک العمیم انک انت العزیز الحکیم انتهی پس ازین فقره اخیر از لفظ اگرچه تواند تا آخر فقره واضح تر پیدا است که میتوانند شد تا متاخرین بر سابقین سبقت برند ولیک این فقره که طلب دعا از ان ذو الفضل العظیم است آنهم همین مقتدعا ست که یارب به تخصیص فضیلت بر پیشینیان مخصوص گردان کما هو ظاهرها و باطنها پس مرتبهٔ سبقت و ترجیح و ترقی متاخرین بر متقدمین از همین کتاب پیدا است که باشد نقش ثانی به ز اول چه کشف این نکته بملاحظه باستیعاب این کتاب بر دل صاحبدلان معنی فهم منکشف میشود که چه قدرها افراط و تفریط ماتن را حضرت شارح علیه الرحمة اصلاح فرموده اند لاجرم این کتاب نتیجهٔ قبول دعای حضرت شارح علیه الرحمة توان دانست که عبارت دعا و سوال بلفظ اللهم و لفظ نسئلک بالا مرقوم ست یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم پس چنانکه معرفت صانع از صنعت ست همچنان قدر و مرتبهٔ صنعت از صانع توان دانست لاجرم مرتبهٔ این تصنیف از مصنف توان دید که از کجاست و مرتبهٔ تبحر و توغل و تنقیح و تدقیق و تحقیق مصنف ازین تصنیف توان سنجید که از غایت تحقیق و دقیقه سنجی باشام محقق دهلوی نام بر آورده است رحمة الله علیه این یک کتاب که مشتی نمونه از خروار منجمله تصنیفات اوست کمتر کتابی از دینیات و عبادات و الهیات و شریعت و طریقت و حقیقت و معرفت و فقر و فنا و تصوف بوده باشد که در وی سندی و تمسکی و تائیدی از قول محقق علیه الرحمه نبوده است و آنچه جداگانه تصانیف مبسوطه دفتر دفتر منتهی مرجان متاخرین از باقیات صالحات خیر باقی و جاری دوامی و ابدی ست محتاج بیان نبوده است که عیان ست پس اکنون بمغز سخن توان رسید که از سلف تا خلف تقاضای طبیعی جمیع صاحب طبعان طباع ست که جوش طبیعت را بر کاغذ و قلم بر آورده تمام اوقات فرصت را بهمین تالیفات و تصنیفات صرف میکنند که به ازین یادگاری و باقیات صالحات ابدی و دوامی و خیر جاری نفع رسان عالمیان نتواند بود حتی که ازین کاتب الحروف هم با همه بیسوادی و بی استعدادی و کم فرصتی و پریشانیها دفترها چون نامه خود سیاه کنانیده اند پس همه تصنیفات و خامه فرسائیها که هر نفس بشر را بقدر استعداد و معلومات خودش تقاضای جبلی و طبعی می باشد که گفتن سخن چه شعر مهملات عاشقانه مجازی دروغ و لغو محض شبها بروز آورده و مصارف خطیر بقدر مقدور خود ها محض بامید داد صرف کرده صحبتهای مشاعره و مناظره گرم می کنند فکیف که ارباب فضل و کمال ارباب علوم علوی عقلی و نقلی که همین تصنیفات و تالیفات مبسوط غذای روح شان ست آنها هر قدر که درین کار و بسط تصانیف مجاهدات بکار برند همه کاس کردند که بغذای روح خود میرسند ازینجاست که هزاران کتب مبسوطه بعبارات مغلق و دقیق دفترها بوده اند که اکثری را از غایت بسط بجز مسوده اولی نوبت بصاف کردن مسوده و تکمیل تصنیف نرسیده است که عمر مصنف بتکمیل نرسید و مسوده ناتمام مانده و اندیدن حجم تصانیف آنها روح بر تن می لرزد که باین حجم بسیار عمر طبعی مصنف چگونه مساعدت کرده باشد ازینجاست که صدها تصانیف پیشینیان رایگان و تلف شده باشند که هنوز کسی را از نام آنها خبری نبوده باشد پس گرسنه خفته کس ندانست که کیست * پس جان بلب آمد که بر و کس نگریست باری بار منت مصنفان سابق بر مستفیدان لاحق چندان ثابت نیست که ضیافت روح خود بمضامین و عبارات مغلق دشوار فهم که از ان افاده هر عامی دشوار ست عمرها صرف کرده و اکثر ناتمام گذاشتند بل منتهای مطمع نه محض بر جان خلائق بلکه بر جان تمام مصنفان سابقین ابدی و دوامی باقی و جاری ست که بمصارف کثیر و مجاهدات خطیر آنهمه متون اغلاق و تصانیف دقیق دشوار فهم را بعبارات سلیس مطلب خیز عام فهم در آورده و بصرف کاغذ در و شناسائی و شرح و ترجمه و تصحیح و تنقیح و تحقیق و

... رسید ... صحیح کافی و دیده ... خود ظاهر که چه وقتها و چه مصارف بکار برده هیچ کتب نایاب مبسوطه گران بها را ارزان نرخ عرض بازار
... بازاری کنند که بنا بر انتفاع عام مردم ارباب پایه بهای بیشتر خود فروشند لیکن همت پذیری بافادهٔ عام صحبت بقای دوامی و خیر
جاری ابدی و باقی به دولت مطبع ست نه از تصانیف مصنفان که بدعوت سوم و سوء نفس خود حضرات التحریر خود صرف کردند خصوصا حال
این مطبع اوده اخبار ظاهر و هویداست که بهمین کتب مبسوطه دینیات بشرح و ترجمه و تصحیح و تحشیه چه مصارف خطیر بکار برده
بانتفاع عام عرض بازار ساخته است و این خود معلوم است که بشرح و توضیح یک ورق اقل مرتبه کم از ده ورق صرف نمیشود فکیف که هیچو متون
مبسوط که نمونهٔ آن یکی همین کتاب خاص است که خود مصنف شارح بعذر طوالت و بسط تمام معترف بوده و عمر عزیز خود را باختصار و انتخاب
این کافی و وافی نداشته بفرزند دلبند نور البصر خود که نور الحق نام است در صفحهٔ چهارم سطر چهار دهم همین کتاب این عبارت وصیت می نویسند
که و اگر بر قسم دوم که اثبات مذهب حنفی است اقتصار کنند و به تخریج احادیث متن تعرض ننمایند و در فوائد زوائد اختصار ورزند کتابی آید
لطیف و مختصر در حصول مقصود کافی و به بیان و اثبات آن وافی و من وصیت میکنم فرزند عزیز نور دیدهٔ دانش و بینش نور الحق را که وجود تالیفی
و مقصود اولی من است که اگر وقت من تنگی آورد و فرصت آن نشد وی متصدی این کار گردد و این مهم را صورت دهد و بالله
التوفیق انتهی پس از اینجا بدیدهٔ انصاف به تخصیص این مطبع خاص اوده اخبار توان رسید که بلا مبالغه و تصنع التماس میرود که درین
احیای اموات ناههای مصنفان نامی همین مطبع اوده اخبار خاص است که نظر بر منافع مطبع کمتر و نسبتا باحیای ناههای مصنفین و
انتفاع و افادهٔ عام بیشتر از اینجاست که بشرح و ترجمه و تحشیه و از عربی بفارسی و از فارسی به اردو و از اردو بنظم و انتخاب ملاحظه بود
که چه قدر دقت و مشقت و مجاهدات و دماغ سوزیها درکار می باشد پس مصارف این را ملاحظه رود و چنین ارباب صاحبان
فضائل و کمالات را خصوصا درچنین زمانه قحط الکمال بهم رسانیدن انصاف درکار است که چه مجاهدات و چه مصارف می خواهد
بچنین کار اهم که مصنف این کتاب حضرات التحریر خود کافی ندانسته بفرزند دلبند خود وصیت می نویسد که از وهم ممکن نشد درین
مطبع چنان به تکمیل رسید که آنجا وصیت بفرزند ارجمند برای اقتصار و اختصار بود که صورت نه بست و درین مطبع بشرح و بسط
تمام بانجام رسید و از یک نسخه بهزاران کشید و بر نهیم چنان مزید گردید که مثل کتاب مبسوطه مدارج النبوة که از همین مصنف خاص است
بشرح و ترجمهٔ اردو عام فهم ترتیب داده از غایت بسط بدو جلد در آورده هزاران نسخه بطبع در آورده وقف عام
کرد که محتاج بیان نبوده است نام این کتاب که شرح مدارج النبوت در اردو ست **مناهج النبوت**
پس انصاف درکار است که کاری که جرأت مصنف کتاب بانصرامش مساعدت نکرد که نوبت وصیت بقید اختصار بفرزندش رسید
از وهم با وجود وصیت پدری باختصار صورت نه بست و درین مطبع بدون وصیت بچنان طوالت و شرح و ترجمه و انطباع و تکثیر به تکمیل
رسید پس بلا خطر رود که درهیچ کارنامهها نظر بر منافع مطبع است یا منافع عام و احیای نام مصنفین قدیم است لاجرم درین تخصیص خاص
مستثنی و خاص بودن این مطبع محتاج بیان نبوده است خصوصا در ترتیبات و اشاعت و تصحیح و ترجمه و تشریح و تنقیح و تحشیه و اشاعت
و تسهیل و ارزانی کتب دینیات اسلام این را محض رحمت شاملهٔ الهی توان گفت که مانند باران رحمت بی حسابش همه جا رسیده پس
این رتبه دیگر مطابع قلیل البضاعت را کی نصیب است که همه جا نظر بر نفع خود است نه بر نفع عام و بقا و احیای ناههای سابقین
فانظر کیف کان الآن هذا من فضل ربی یختص برحمته من یشاء والله ذو الفضل العظیم

الحمد لله والمنة که کتاب مستطاب شرح سفر السعادت بار دوم ماه نومبر ۱۸۸۵ء حلیه طبع پوشید

سیر القلندر فی تحریر الانوار - سلسلہ خانوادہ قادریہ
کا بیان مصنفہ شاہ محمود حیدر -

ظہیر الاسلام - معروف بظہیر الدارین اسمیں فوائد انتہا دینیہ
کا بیان بعنوان اہل تصوف مصنفہ منشی ظہیر الدین -

تبیان فی احکام الدخان - مسائل منع قلیان کشی اور ناس
سونگھنے کا بیان از ابو الخیر مولوی معین الدین -

گلدستہ عقائد - اعتقادات اہل سنت وجماعت کا بیان
مصنفہ مولوی اجیرالدین صاحب -

روضۃ الشہدا - تصنیف ملا حسین واعظ -

شرح اوراد فتحیہ - مع شرح دعاے رقاب وخلاصۃ الاوراد
نادر مجموعہ شارح ملا محمد جعفر علی اور خلاصۃ الاوراد مین
وظائف ماہواری اور ہفتہ وسالانہ کی دعائین جنکی مواظبت
بعید اہل دین ہی مذکور ہین -

مولود النبی - مصنفہ مولوی پیر محمد صاحب اتالیق -

سفینۃ الاولیا - تصنیف شاہزادہ داراشکوہ -

انوار العارفین - دراذکار و مذاکرہ صوفیین مصنفہ محمد حسین
مراد آبادی

تاج الحج مسمی بنہایۃ الشعور - تصنیف مولوی محمد شاہ

ادعیہ زیارت مدینہ منورہ مؤلفہ مولوی محمد حسن -

میزان الفرقان - دراحوال قرآن مصنفہ محمد عثمان قیسی -

نقوش منظوم - واقع ہر درد وغم حامل النقوش مجرب ونقشہ الکعبہ شریف
ومدینہ منورہ ایک مسطح تختہ پر تعویذ بنا کر بچون کے گلے مین واسطے
حفاظت کے ڈالا جاتا ہی -

نقش نعلین شریفین رسول مقبول بطور زیارت ہی -

دعاے گنج عرش - مع ششش قفل اور
ورد دعائین نادر بنا در حفاظت کے لیے تعویذ کرکے گلے میں
ڈالنا سود مند مجرب ہی

شحنہ سر الشہادتین - شرح
مبسوط سر الشہادتین - دراحوال شہادت حسنین
علیہما السلام جسکو کمال خوش بیانی سے فارسی
مین مولانا شاہ سلامت اللہ مغفور نے
لکھا ہی -

مجموعہ اوراد و وظائف مشاغل دعاہاے ذیل -
درود اکبر - حزب البحر مترجم - درود مستغاث
درود تنجینا - درود ماہی -

جواہر القرآن - مترجم وظائف قرآنی مدونہ محمد بن اسامہ

جلاء الاذہان فی علم القرآن - نادر رسالہ ہی مصنفہ
مولوی ابو الخیر معین الدین المشہدی -

مجموعہ زینت القاری - جسمین رسالہ عمدۃ القرآن
ومقصد القاری و رسالہ بیان الجزیل للترتیل شامل ہی

مجموعہ خطب - مشہور خطبے ہین مرتبہ مولانا
محمد اسمعیل دہلوی کا -

نور الفواد - معروف بہ زاد المعاد مصنفہ مولوی
نور الدین صدیقی -

شواہد النبوۃ - اسمین سیر واخلاق حضرت خیر البشر
اور اذکار آل اطہار اور اصحاب کبار اور ازواج مطہرہ
کے مذکور ہین از ملا عبد الرحمن -

معارج النبوۃ - بیان شرائف احوال حضرت خاتم المرسلین
بڑی مستند کتاب ہی از ملا معین الدین کاشی -

مدارج النبوۃ - حالات فضائل حضرت
خاتم الرسالت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مصنفہ حضرت
شاہ عبد الحق دہلوی دو جلد مین یہ کتاب بغرض
حالات حضرت سرور عالم مین بہت مبسوط ومستند ہی -

جامع طیبی - احوال سرور عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

میں ارشاد طیب نعمۃ اللٰہی —

کتب تواریخ احوال انبیا و رسل

قصص الانبیا — موسوم بہ روضۃ الاصفیا از مولوی محمد طاہر

عجائب القصص — ہیہ وہ کتاب ذکر حالات انبیا و اولیا میں مرتبہ مولوی فخر الدین دو جلد میں —

۱ — جلد میں حالات آفرینش نور محمدی سے تا قصہ اسکندر ذیلقرنین —

۲ — جلد میں تمام ذکر حضرت ختم المرسلین صلے اللہ علیہ و آلہ وسلم —

تاریخ حبیب الٰہ — احوال حضرت از ولادت تا وفات مصنفہ مولوی عنایت احمد —

فتوحات واقدی علیہ الرحمۃ کا ترجمہ اردو — چار حصہ

۱ حصہ میں مغازی الرسول —

۲ حصہ میں فتوح الشام —

۳ حصہ میں فتوح المصر —

۴ حصہ میں فتوح العجم —

یہ مجموعہ کتاب عربی میں مصنفہ حضرت واقدی تھا جسکا ترجمہ اردو میں بعبارت سلیس عام فہم فرمایا مترجمہ مولوی بشارت علی خان و سید مہدی حسین —

ترجمہ فقط مغازی الرسول — موسوم بہ مغازی الصادقہ —

ترجمہ فتوح الشام و فتوح المصر — یکجائی —

ترجمہ فتوح العجم یعنی بہ غزوہ عرب —

حدیقۃ الاولیا — اولیا اللہ کا ذکر ہر قسم کا مؤلفہ مفتی غلام سرور —

تذکرۃ الخلفا منظوم — خلاصہ فتوح الشام والمصر و العجم مؤلفہ الحکیم امانت علی —

کتب حدیث و فقہ وغیرہ اردو

تحفۃ الاخیار — ترجمہ مشارق الانوار مترجمہ مولوی خرم علی —

مظاہر حق — ترجمہ اردو مشکوٰۃ شریف مترجمہ نواب قطب الدین خان دہلوی چار جلد میں —

بہار خلد — شرح منظوم شمائل ترمذی مصنفہ مولوی محمد کافی رحمہ اللہ —

راہ نجات — مسائل صوم و صلوٰۃ مع طریقہ نکاح مصنفہ حافظ محمد علی —

مفتاح الجنۃ — مؤلفہ مولوی کرامت علی —

حقیقۃ الصلوٰۃ — مع رسالہ بے نمازان نماز روزہ کے فضائل و اجر و ثواب —

دُرِ مختار — ترجمہ اردو فتاویٰ فقہ کا مترجمہ مولوی محمد خرم علی بلہوری و مولوی محمد احسن صاحب نانوتوی —

کشف الحاجات — یعنے مالابد منہ اردو مترجمہ مولوی محمد نور الدین صاحب —

ہزار مسئلہ — مجموعہ ہفت رسالہ ذیل مؤلفہ عبد اللہ بن سلام —

۱ — ہزار مسئلہ ۲ — مسائل ثمانیہ — ۳ — صد و شش مسئلہ — ۴ — مناجات باری تعالی ۵ — حلیہ شریف — ۶ — نور نامہ — ۷ — چہل مسائل —

شرع محمدی — منظوم عقائد اہل سنت و مسائل نماز و روزہ مؤلفہ محمد خان قندھاری —

تنبیہ الغافلین — مسائل دین مصنفہ مولوی سید محمد طیب و امین و محمد تقی —